۱۳۳: زبدة التصانيف فارسي في العقائد والفروع كتاباً وسنّة والقصص والتواريخ
للمولى حيدر بن محمد الخونساري استاد المحقق الآقا حسين الخونساري كتبه باسم الشاه عباس
الثاني الصفوي المتوفى في ۱۰۷۸ ونقل عنه السيد المعاصر في اخبار الاول ..... مرتبة على مقدمة
في معرفة الله و ۱۲ اثنى عشر باباً كل باب فيه اثنى عشر فصلاً وخاتمة فالباب الاول في اركان الايمان
والثاني في مقدمات الصلوة ۳ في الصلوات اليومية ۴ في الصوم ۵ في الزكوة ۶ في الحج ۷ في فضائل
النبي والائمة ومعجزاتهم ۸ في قصص الانبياء ۹ في ما يلزم العمل به ۱۰ فيما يجتنب عنه ۱۱ في فضل
العلم والعلماء والقراء والمتعلمين ۱۲ في خلقة العالم ..... (الذريعة ج ۱۲ ص ۲۲)

۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلم على خير خلقه محمد وآله اجمعين حمد بيحد وسپاس بيعد معبود برا سزد
كه پروردگار عالمين است ايجاد جنان حمدي كه نرسد بعشر عشير او حمد حامدين ودر نيايد بانيه قدر ورفعت او
تسبيح المسبحين وعابدين عالمين انجنان معبودي كه خالق كل شي است وميت كل حي ورازق مرزوقين واجب
الوجودي كه آفريننده موجودات ورافع سموات وروياننده نباتات وگستراننده ارضين غفوري
ودودي كه وعده دهنده مؤمنان ومتقيان است بهشت برين ووعيد كننده منافقان وجاحدان است
باهل السافلين محمودي كه شناسانيد اداب عبوديت خود را بالطاف عميم بارسال انبياي مرسلين
وانتخاب اوصياي مرضيين ومنور گردانيد بنور معرفت خود ديدهاي عالمين ودلهاي عارفين ومزين
گردانيد بنقوش آيه كريمه وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون وسينهاي مؤمنين كه پاك گردانيد بذكر
عظمت وبزرگواري ووحدانيت وبيهمتايي خود وزبان ذاكرين بگفتار شهادت ان لا اله الا الله وحده لا
شريك له فادعوه مخلصين له الدين واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدي ودين الحق ليظهره
على الدين كله واشهد ان عليا ولي الله ووصي رسوله كه مهين انجنان شهادتي كه بشكند پشت ملحدين
وخوار وبيمقدار گرداند منكرين جاحدين بيت از كه بيارگاه عرفان راه است دانند كه همين در دو
جهان الله است هست لا اله الا الله است عارف كه خداي نبود گمراه است ودرود فرخنده وجود
نامعدود وصلوة وسلام نامحدود برجميع انبياء مرسلين خصوصا برسيد رسل وخاتم نبيا كه هنگام مامور بود
قل قابلت نبيا وادم بين الماء والطين صدرايوان كاينات بدر اسمان موجودات سيد السادات
منبع السعادات ممدوح آيه كريمه ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين آن
رسولي كه حضرت ذو الجلال والاكرام رقم لم يزل ولا يزال در صفت كمال او فرموده كه ان الله وملائكته يصلون
على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما نجم اشعار مرتبه او بهترين اولين واخرين
مشتري برج سعادت خورشيد افق رسالت مقتداي رمز وحقيقت پيشواي لشكر طريقت نگين
خاتم شريعت ماه مكه وحرم رسا وبيشرب ويحمر غالب بخطاب طرويس اديان سالفين منشي احكام
احكم [illegible] اعني [illegible] صلى الله عليه وآله خاتم النبيين شافع المذنبين و

ابن حاجي [illegible]
[illegible]

وحبيب رب العالمين بيت اوزيش طفيل دو دانش اوزنيشنا اوزين خواهش پادشاه مالك لولاك لما خلقت
الافلاك نامزد شد تاب كسوتش شد جبرئيل تاج ابروش ذكر نعلين او برين گلشن ما اختر چشم زهروان
روشن كه بهتر وبهترين وصيين الممدوح بامير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين الموصوف بقاتل
المشركين وقاتل الغر المحجلين وولي الله الامين ووصي سيد النبيين جانشين اكرم المرسلين نفس رسول الله باسم
المبين بنص اقايه كريمه قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل
فنجعل لعنت الله على الكاذبين زوج سيدة نساء العالمين وارث علم اولين احكم قرآن مبين حافظ شرع مبين
مقتداي اصحاب اليمين پيشواي مؤمنين مخصوص آيه كريمه سلام على الياسين اسد الله الغالب غالب كل غالب
مطلوب كل طالب وسيف الله القاضب ونجم الله الثاقب مظهر العجائب ومظهر الغرائب ونقطه دايره المطالب
مصلي القبلتين ابو السبطين رد الشمس والقمر مرتين ابي الحسنين علي بن ابي طالب عم موقش الفقراء
والمساكين بيت اي پيش لا اثر گشته پديد حال براي بي سخت اوستي نطق زبان منكر همي گمر لطف قديم
از ريبا حديث منقبتش گشته زيب قرآن كه نظام ايوان فصر رفعت او اعمار لتولت بانت بريس كوان وبواز
ذريه مطهر او كه هريك امام امين پيشواي متقين وحافظ شرع مبين وامناي حق وخبلهاي مطلقه صلوات الله
عليهم اجمعين اما بعد چون غرض اصلي از خلق عالم وافرينش بني آدم معرفت وعبوديت حق عز شانه است جلت عظمته
واين بدليل عقلي ونقلي حاصل نميشود پس بر هريك از كافه انام از خواص وعوام واجبست كه شناختن
صفات الهي وطريق بندگي ذات نامتناهي بدليل نه بتقليد وبرانهان زكيه وافكار صافيه مخفي نيست
كه علمي كه مترتب است درين است علم كلام وفقه وتفسير وحديث است بين واضحست كه اين علوم شريف
حرفه ذوات محبت وچون نظر كردن علوم مذكوره بر بعضي از اهل ايمان متعسر بلكه متعذر است بنابرين ابن فقير
كثير التقصير الصالح الي رحمة الله الملك الباري ابن محمد حيدر الخوانساري غفر ذنوبهما وستر
عيوبهما الا عاطر فاطر رسيده كه مجموعه فراهم آورد كه علي كردت بان سبب رستگاري دنيوي وعقبي باشد
از واجب متعال وكريم لا يزال استعانت وطلب توفيق نموده فقره چند از علم كلام وبعضي از واجبات و
مندوبات صوم وصلوة وحج وزكوة وبرخي از فضايل ومعجزات حضرت بهترين كاينات وخلاصه موجودات
وحضرات الطاهرين عليهم افضل الصلوات واكمل التحيات ونقلي چند از قصص انبياء كرام عليهم السلام
والاحاديث واخباري كه سبب ترغيب عبادات مؤمنين ومؤمنات است در سلك تقرير كشيد ونجهت
ذكر الاحاديث ماثوره وروايات هرباب بعربي مبرهن شد بطول نميانجامد از جهت اكتفا بترجمه آن نموده فارسي
زبانان خفي واولوا الفضل اميد كه در نظر كيميا اثر علماي كرام وفقهاي ذوي الاحترام وفضلاي عظام و
اكابر عالي مقام واعالي ذو الجود ايشان حفظهم الله تعالى عن الافات والعاهات والبليات رسيده عز
قبول يابد بحق سبحانه وتعالى انحوان درين رساله منافع دنيوي اين مجموعه وثواب اخروي او منع ويهره مند

کرد تا دانه بیع ونجیب ولالحاجه جهیز تحفه درویشی در زمان دولت قاهره و ایام حضرت باهره پادشاه جمجاه
سکندر سپاه ظل الله دارای فریدون فر شهنشاه معدلت گستر رواج دهنده مذهب حضرات ائمه اثنا عشر
علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام حضرت امیر المؤمنین حیدر کیوان رفعت برجیس طلعت بهرام صولت
خورشید منزلت ناهید حشمت عطارد فطنت قمر طلعت وارث ملک سلیمان السلطان بن السلطان بن
السلطان الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابن اسد الله الغالب ابو المظفر شاه عباس الحسینی الصفوی
بهادر خان است که حضرت عزت همیشه لوای صفارای ربع مسکون نایب مظفر رایت انا فتحنا لک فتحا
مبینا موشح و مطرز و ورق فرق فلسای آسمان فرسای همایونش را بخبر نصرت و تاج عزت و ینصرک الله
نصرا عزیزا مکرم و مقرر دارد و پیوسته پایه سریر سریر خلافت و سایه دولت ظل المستطاب [illegible] عزت دین
مؤید و منصور [illegible] فقرای [illegible] توقع از کرم عمیم و الطاف عظیم ارباب فهم و درایت
و ذهن و فراست [illegible] بذیل عفو بپوشند [illegible] بقلم اصلاح در آورند زیرا
که این [illegible] خرمن [illegible] طالبان از اختلال احوال و تفرقه بال و امور دیگر خاطر
و پریشانی ظاهر و باطن **بیت** شکسته دل تر از آن ساغر بلورینم که در میانه خارا کسی زچنگ رها
وا این پریشانی و دل گرفتگی بنگر جمعیت الفاظ و معانی این مجموعه افتاده [illegible] خاطر خویشتن شکسته
تر و ضمیر [illegible] از کار خود فرو بسته [illegible] فراهم آورده و این مجموعه مسمی بزینة التصانیف زیرا که از
هر جا تحفات اهل هر فن [illegible] **بیت** [illegible]
و در بعضی محل که بیان [illegible] ایراد [illegible] این مسوده ترتیب داده شد بر مقدمه
و دوازده باب و در هر باب دوازده فصل **مقدمه** در بیان شناختن خدای تعالی **باب اول** در ارکان
ایمان و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در اثبات واجب الوجود تعالی شانه **فصل دوم** در
صفات ثبوتیه او سبحانه **فصل سیم** در صفات سلبیه او **فصل ۴** در عدل او **فصل پنجم** در نبوت
فصل ششم در امامت **فصل ۷** در معاد **فصل هشتم** در اقرار بما جاء النبی **فصل نهم** در وجوب
توبه **فصل دهم** در امر معروف و نهی از منکر **فصل ۱۱** در شناختن نفس خود **فصل ۱۲** در نکته
چند متعلق باین باب **باب دوم** در مقدمات نماز و در آن دوازده فصل است **فصل اول**
در فضیلت نماز **فصل دوم** در عقاب تارک نماز **فصل سیم** در بیان خلوت و آداب **فصل ۴**
در بیان وضو **فصل پنجم** در بیان اغسال واجبه و مندوبه **فصل ششم** در بیان تیمم **فصل هفتم** در
نجاسات و ازاله آنها و مطهرات **فصل هشتم** در ستر عورت **فصل نهم** در مکان نماز **فصل ۱۰**
در وقت و قبله شناختن آنها **فصل یازدهم** در اذان و اقامت و فضیلت آنها **فصل ۱۲** در نکته چند
متعلق باین باب **باب سیم** در بیان نماز یومیه و تعقیبات و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در نیت

هذا الکتاب [illegible]

فصل دوم در تکبیر احرام **فصل سیم** در قرائت **فصل ۴** در قیام **فصل پنجم** در رکوع **فصل ۶**
در سجود **فصل هفتم** در تشهد **فصل هشتم** در سلام **فصل نهم** در نمازهای واجبه غیر یومیه
فصل ۱۰ در نمازهای سنت و غیر یومیه **فصل یازدهم** در بعضی نمازهای کرام است **فصل ۱۲** در نکته
چند متعلق باین باب **باب چهارم** در بیان روزه و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت
روزه ماه رمضان **فصل دوم** در آداب و مبطلات او **فصل سیم** در اقسام و احکام او **فصل ۴** در
لواحق و مکروهات **فصل پنجم** در شرط قضا و کفاره و فدیه **فصل ششم** در عبادات مخصوصه بشهر رمضان
فصل هفتم در روزه ماه رجب **فصل هشتم** در عبادات مخصوصه ماه رجب **فصل نهم** در فضیلت روزه
ماه شعبان **فصل دهم** در عبادات متعلقه بآن **فصل ۱۱** در روزهای مخصوصه بوقت **فصل ۱۲** در
نکته متعلق باین باب **باب پنجم** در بیان زکوة و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت او
فصل دوم در عقاب تارک او **فصل سیم** در اقسام آنچه واجبست در آن **فصل ۴** در زکوة شتر **فصل پنجم**
در زکوة گاو **فصل ششم** در زکوة گوسفند **فصل هفتم** در زکوة طلا و نقره **فصل هشتم** در زکوة غلات
اربعه **فصل نهم** در آنچه زکوة در آن سنت است **فصل دهم** در مستحق زکوة **فصل یازدهم** در زکوة
فطر و آداب **فصل ۱۲** در نکته چند متعلق در این باب **باب ششم** در بیان حج و در آن دوازده فصل است
فصل اول در فضیلت او **فصل دوم** در عقاب تارک او **فصل سیم** در اقسام و انواع او **فصل ۴**
در شرایط او **فصل پنجم** در احرام عمره و آداب **فصل ششم** در طواف و آداب او **فصل ۷** در سعی
و آداب او **فصل هشتم** در احرام حج و آداب او **فصل نهم** در افعال روز عرفه **فصل ۱۰** در
افعال روز عید **فصل ۱۱** در افعال ایام تشریق **فصل ۱۲** در نکته چند متعلق باین باب **باب هفتم** در
فضیلت حضرت پیغمبر و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بعضی از معجزات سرور
و در آن و در [illegible] دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت بهترین موجودات و برخی از معجزات [illegible]
آن حضرت **فصل دوم** در فضیلت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب ع و فضلی از معجزات آنحضرت **فصل سیم** در فضیلت حضرت خیر النسا فاطمه زهرا
صلوات الله علیها و شطری از احوال آن **فصل ۴** در فضیلت حضرت امام حسن و امام حسین ع
و بعضی از معجزات ایشان **فصل پنجم** در فضیلت حضرت امام زین العابدین و برخی از معجزات او **فصل ۶**
در فضیلت امام محمد باقر ع و نقل چند از معجزات او **فصل هفتم** در فضیلت حضرت امام جعفر صادق ع
فصل هشتم در فضیلت حضرت امام موسی کاظم ع و نقل چند از معجزات او **فصل نهم** در فضیلت حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع و بعضی از معجزات او **فصل دهم** در فضیلت حضرت امام محمد تقی و امام علی
النقی علیهم السلام و برخی از حالات ایشان **فصل ۱۱** در فضیلت حضرت امام حسن عسکری و امام

ظاهری کران باصره وسامعه وشامه وذایقه ولامسه است ترکیب داده وپنج حس باطنی کران حس مشترک و
خیال ووهم وحافظه ومتصرفه مرتب نموده ودر تحقیق بریا کشوده وراه تا نیق بما نموده وجمله را بالقوه و
دلایل ضروریات وبدیهیات در وجود ما راه داده تا روز رستخیز همه را از ما سؤال کند ان السمع و
البصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا **مناجات اوحدی** ای خرد را تو کار ساز ننه جان وتن را تو دلنواز ننه
در صفات تو محو شد صفتم کر شد اندر تو راه معرفتم روشنایی بخش از دو نورم از درخویشتن مکن دورم
رشحه نور در دماغم ریز زیت آن شیشه در چراغم ریز بی چراغ تو من بچاه افتم دست من کیر تا براه افتم من
ببینم جو در نظر باشی راه پایم جو راهبر باشی دیر شد کز دکان کریخته ام آب روی چو کرد ریخته ام بچه امن ز
بینوایی خویش نرسد ابو زکر ز بد خویش کر بخشی تو جای اودادم ور نه بخشی سزای اودادم کر چه دادم کرنید
وبد کردم جه توان کرد جو نکر خود کردم قلم بر سر کنام کش ناه کرکرده ام تو راهم بخش **باب اول در ارکان
ایمان** حمد بیحد وستایش بیقیاس بر واجب الوجودی که دلیلست بر وجود او احتیاج ما سوی وذات
مقدس او منزه است از کل اشیا افرینکاری که صفات مقدس او در ادراک علم وافهام انس وجان نکنجد ولا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسلطانی که قهرمان قدرت وجلال منزلت او بعین وزیر محتاج نیست
که والله الغنی وانتم الفقراء ومقدر وصوری که مشیمه ارحام نقش جنین بند دکه وهو الذی یصورکم فی الارحام
کیف یشاء خبیری که ناصر هر تقریری اوست وپادشاهی وکدخدایی بارادت اوست که قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء **بیت** یکانه کرد ز بی مثلیش یکی بینند هر کس شود بمثل دیدهٔ خرد احول زبان زنکته در نعت صفات
او عاجز جهان زنخبه طرح جمال او مجمل ودرود نامحدود بر صدر کونین وبدر خافقین خواجه قاب
قوسین مقصود عالمین ملقب بخطاب طه ویس طوطی باغ اصطفی عندلیب بوستان وما ینطق عن
الهوی بادیه پیمای ثم دنی فتدلی ستاره آسمان والنجم اذا هوی ماه روی والضحی سیاه موی واللیل
اذا سجی سنت نشین صفه صفا شمع جمع انبیا مقصد آفرینش آدم وحوا محترم ومکرم مقتدای مزکی
مجتبی ابو القاسم محمد المصطفی صلعم **بیت** شفیع جمله خلایق بروز عرصات امین مخزن اسرار پادشاه
ازل براق طلعه شاه منتهی کرکاه رحیل کرفته غاشیه اش جبرئیل زرین تکین ستایش نا محدود بر وزیر و اتباع
او طاوس باغ هل اتی شاه باز چمن اجتباهای بلند پرواز لافتی مسکین نواز ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا سفر کتف یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ساقی وسقیهم
ربهم شرابا طهورا شاکری که حق تعالی او نوبتی بود که لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
بیت شاهی که بهر نور دین کوهری جو او ظاهر نکشت از صدف لطف کردکار جنت او یکر کر
بمثل کینه ور شود دور زمش بر آورد از شیر مردما دین پروری که در ده توفیق ساخت پاک بالسنین
سهمه زخسار دین مبارز وبر یازده فرزند او که موصوف برانما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

اونکست

البیت ویطهرکم تطهیرا **وبعد** بدانکه این باب در ارکان ایمان بحث توحید وعدل
ونبوت وامامت ومعاد ودرین باب دوازده فصل است **فصل اول** در اثبات واجب الوجود تعالی شانه
بدانکه چون مطلب اعلی ومقصد اقصی اثبات صانع کل شیء است وراز فنکل حجا ابتدا باشد بان ومقدم داشت
بیان او بر دیکر مباحث ابتدا باشد که دانستن او مفتاح جنانست وسبب نجات از نیران که هرچه تعقل
میشود در اثبات واجب تعالی یعنی هرچه بعقل در می اید یا انست که واجب الوجود لذاته است یا ممکن الوجود
لذاته اما واجب الوجود لذاته آنست که وجود او ضروری باشد یعنی هستی او البته باشد ونبودن
او محال یعنی ذات او اقتضای هستی او کند یعنی وجود او از غیری نباشد وممکن الوجود انست که ذات
وی نه اقتضای وجود کند ونه اقتضای عدم که وجود وعدم او مساوی باشد ووجود او از دیکری باشد وممتنع
الوجود آنکه عدم او ضروری ووجود او محال بس ممکن الوجود ما سوی واجب الوجود است از موجودات
وقید لذاته واجب الوجود احتراز است از واجب الوجود لغیره وهیچ شک نیست که این عالم را ابتدا کننده
هست زیرا که ثابت میشود بدلیل عقلی که دوختن قبا مثلا دلالت بر وجود استاد خیاط که صانع اوست وساختن
خانه دلیلست بر وجود بنا وغیرها انش نظر کردن در آسمان وزمین وما بینهما بکمال که زیر عقل است دلالت
میکنند که انرا صانعی وبیناکننده ایست وان واجب الوجود تعالی شانه وبدلیل نقلی نیز ثابت میشود چنانکه
در قران مجید امده قوله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود
باشد که بنماییم ایشانرا یعنی بندکانرا آثار وآیات خود که خلق کرده در آفاق وتنهای ایشان تا آنکه روشن
وظاهر شود مر ایشانرا که صانع وخالق ایشان خدای بحق است چنانکه حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام
نظر کرده در مصنوعات الهی مثل ماه وآفتاب واز انها معبود خود شناخت ودلیل دیکر کلام معجز نظام حضرت
امیر المؤمنین ویعسوب المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی
هر که شناخت نفس خود را این تحقیق که شناخت پروردکار خود را ودرین باب دلایل بسیار است حذرا
من الاطالة اختصار کرده شد **مثنوی** سخن اینجا کرانجا دانیست لاف دانش دلیل نادانیست اکر خرد ز شناخت
تو واقف اوفتنده ونا بکار ماند اکر در کار خویش کم باشد در غیب از وی استتار باشد نور کاینده بیان
در یابد کی رسد از تو نا وری بکند هرچه اندر جهان نشاید کفت هر دانده کان تو واقف ویس **مناجات اوحدی**
ای نهان کات از کرد کانست هرچه دور از عنایت تو بر است راز نهان وافرینش تو نتوان دید جز بر بینش تو
خالق هرچه بود وهست تویی انکه بکشود وانکه بست تویی برنیستی دری که نکشودی هستی امروز و
پاشی وبودی انچه ام در وجود می آری پیش خود در وجود می آری کس خبر دار کی ذات تو نیست فکر
کی واقف صفات تو نیست ای تو بیچون جکونه دانندت حیستی وجه نام خوانندت عقل ذات تو را لیم نام
نهد فکر کنه تو ل نام نهد جونکه ذات تو بیکران باشد کس جه کوید ترا که جون باشد ذات واسم تو هر دو نا پیدا

عقل در جستن تو هر شب ماند؛ دست حاجت کشیده سر در پیش؛ آمدم بر در رحمت من درویش؛ مکرم رحمت تو
گیرد دست؛ ورنه اسباب نا امیدم هست؛ **فصل دویم** در صفات ثبوتیه او سبحانه یعنی صفاتی که صحیحست
نسبت دادن او بخدا تعالی و آنها هشت‌اند **اول** آنکه خدا تعالی قادر مختار است و قادر مختار آنست که اگر
خواهد ترک او کند یعنی ممکن باشد او را فعل و ترک فعل و ثبت بیک جهت از برای آنکه عالم محدث است یعنی
آنکه عدم او مقدم است بر وجود یعنی بدید آورده شده است زیرا که جسمی هست که خالی نیست از حوادث
که آن حرکت و سکون است و این هر دو حادث‌اند زیرا که انها بالنسبة جسم‌اند از برای آنکه تا جسمی نباشد حرکت
و سکون نزنند و هر جسمی حادث است البته پس پیدا کننده جسم قادر مختار باشد هر گاه که خواهد ایجاد
کند و هر گاه که نخواهد نکند از این جهة آنکه او قادر موجب باشد نا چار خدا نخواهد او را و بجهة آنکه موجب
آنست که واجب باشد صادر شدن فعل از وی اختیار بوجود اید و از وجیا نشود پس لازم که عالم ازلی
و قدیم باشد همچو او سبحانه حادث باشد همچون فعل او و این هر دو باطل است بالضروره پس معلوم شد
که او سبحانه قادر مختار است و قدرت او متعلق است بهمه مقدورات زیرا که نسبت ذات او بجمیع
ممکنات علی السویه است پس قدرت او عام و شامل همه مقدورات باشد **بیت** کمال قدرت او
غنچه را دهد سیکان؛ شمول رحمت فضلش بکل سیر بخشند؛ فروغ عذار قبا برتن بصل بخشیند؛ دکر هزار زبان
ترین شکر بخشند؛ دهد بلاله خندان بسی دروغ و لعل؛ بسی بر نرکس مخمور سیم و زر بخشند **دویم**
از صفات ثبوتیه آن است که او سبحانه عالم است زیرا که افعال محکم متقنه یعنی افعالی که آثار و فواید
بسیار دارد همه بر وجود کمال اتقان ایشان از و صادر شده و هر که افعال و بر توجیه باشد عالم است البته
و علم او سبحانه نسبت بجمیع معلومات علی السویه زیرا که همه معلومات نسبت بذات وی مساوی‌اند
و اینکه گفتیم افعال محکم متقنه از و صادر شده کسی که تامل کند در مخلوقات او مثل فصول اربعه که هر یکرا
فایده‌هاست و نظام زمین و هوا و خلقت انسانی از دست و پا و چشم و گوش و غیر اینها **بیت** کاه سازد برگ
گل را مرکب از باد صبا؛ گر فشد بر پای باد از آب صافی سلسله؛ لاله را فرمان دهد تا بر سر دیبای سبز؛ بر فروزد
از عقیق و لعل مشکین مشعله؛ خار و خس را گل کند از فضل و احسان در کنار؛ شاخ خشک را از کرم شکر کند
در حوصله **سیم** از ثبات ثبوتیه آنست که او سبحانه و تعالی حی است از آن جهة که او قادر و عالم
و قدرت و علم بی حیات صورت نبندد پس او البته حی باشد **چهارم** از صفات ثبوتیه آن است
که او مرید و کاره است یعنی خواهنده است بعضی افعال او نخواهد بعضی را خواهنده طاعت و نخواهنده
معصیت است زیرا که امر و نهی از و صادر شده است که امر و نهی کرده و هر دو از آن بطاعت و نهی کرده از معصیت
چنانکه در کلام مجید خود میفرماید که اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و لا
تَقْرَبُوا الزِّنٰی وَلَا تَأْکُلُوا الرِّبٰوا یعنی نزدیک مشوید بزنا و مخورید ربا را پس از امر و نهی او لازم می آید اراده

و کراهت پس خدا تعالی مرید و کاره باشد **بیت** با امر او ست که دست نسیم موج انگیز؛ دهد که آن کج
کلاه را بر دوازه؛ نهی سیاست قهرش چنانکه هر جانب؛ جهد نسیم صبا زین کند که شد غمازه **پنجم** از صفات
ثبوتیه آنست که حق سبحانه و تعالی مدرکست یعنی در یابنده است زیرا که او حی است و هر حیی در یابنده است
البته و بتحقیق در قرآن وارد شده دلیل بر ثبوت ادراک او سبحانه چنانکه فرموده لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ
السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ یعنی در نیابد او را چشم‌ها و او در می‌یابد چشم‌ها را و او شنوا و بیناست **بیت** نهی ز عقل
ذکر و ز کلام رحمت؛ گرفته حجره مرات بهر و مه صیقل؛ بلا بدست تفکر عصای تقویم؛ که گشته در ره حمد
ثنای فکرت شل **ششم** از صفات ثبوتیه آن است که خدا تعالی قدیم و ازلیست یعنی اول و را ابتدا نیست
و باقی و ابدیست یعنی آخر او را انتها نیست زیرا که او واجب الوجود است و تفصیل او مذکور شد پس عالم
باشد اطلاق بودن سابق و لاحق بود **بیت** با کنه صفات تو ز الحاق زمانم؛ وارسته کمال تو ز نقصان علایق
با ذات قدیم تو ازلیست ابد هم؛ نزد تو تفاوت نکند سابق و لاحق **هفتم** از ثبات ثبوتیه آن است که
او سبحانه متکلم است و آنست که او ایجاد کرده کلام را در جسمی از اجسام جامد چنانکه کلام را در درخت خلق
کرده و با موسی خطاب نمود که انی انا الله و دلیل بر این است که خلق کلام امریست ممکن و خدا تعالی قادر است
بر جمیع ممکنات **بیت** در معتقد نکته شناسان مهندس؛ بیرون شده از دایره شرح بیانی؛ ناطق
و بیجون تو بود جوهر اشیا؛ از انسان که عیان کرده از الفاظ معانی **هشتم** از ثبات ثبوتیه آن است که
او سبحانه صادق است زیرا که کذب قبیح است شرعاً و عقلاً و خدا تعالی منزه است از قبیح از این جهة که
قبیح موجب نقص است البته و نقص خدا تعالی محالست پس ثابت شد که خدا تعالی صادق است
مثلها نشیب نظم ای برون برو رد رون از ای؛ وی خرد بخش بیخرد بخشای؛ در دهان هر زبان
که کرد و انست؛ از ثنای تو الکن و حیرانست؛ کفر و دین هر دو در رهت پویان؛ وحده لا شریک له گویان
آخشیجان منت و ریزی؛ باعث جسم تست نا خردی؛ عقل و جان هر دو و الصفت؛ لیک عاجز زکنه
معرفت؛ عقل ما تند ما نست سرکردان؛ در ره کنه معرفت حیران؛ بر تر از عقل و حس و قیاس؛ نیست
جز خاطر خدای شناس؛ عقل را عجز و لیک نادرا او؛ باک از آنها که ما قلان گفتند؛ پاک از آنکه عاقلان گفتند
فصل سیم در صفت سلبیه او سبحانه یعنی صفتی چند که صحیح نیست نسبت دادن او تعالی بآنی
تعالی و آنها هفت‌اند **اول** آنکه حق تعالی مرکب نیست یعنی ترکیب نیافته از چیزی زیرا که اگر مرکب بودی اجزائی
بس محتاج آن اجزا بودی در وجود و هر چه محتاج باشد ممکن الوجود باشد و ثابت شد که حق تعالی واجب
الوجود است نه ممکن الوجود **بیت** بکلک اختر لوح دانق و تا خیر شد قلم؛ و اندیشه را که ان حصن از عالم خرق
انعز و جاه و قدر جلال عقول را؛ حاصل نعجز و دهشت انسان نکشت پیش **دویم** از صفات سلبیه
آن است که حق تعالی جسم و جوهر و عرض نیست که اگر جسم و جوهر و عرض و مرکب بودی محتاج بمکان بودی

زیرا که جسم آنست که او را طول و عرض و عمق بود و هر چه چنین بود ناچار او را امکان باید و عرض آنست که
قایم بجسم باشد مثل رنگها که بی جسم صورت نه بندد و جوهر مکان گیر را گویند که قابل قسمت نباشد
اصلا بجهة خوردی و دیگر آنکه اگر چنین بودی جدا نشدی او از حوادث و هر چه خالی از حوادث نباشد اصلا
بجهة حادث بود و حدوث او سبحانه محالست و جایز نیست که او در محلی باشد که اگر در محل باشد هر اینه
محتاج بود بآن محل **مرویست** که اعرابی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید که خدای من نزدیکست که با او
راز کویم یا دور است که او را بلند کرد آواز پس این آیه نازل شد که وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ
دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ یعنی چون پرسند ترا ای محمد
بندگان از صفت من بگو ایشانرا که من نزدیکم با ایشان یعنی علم من احاطه کرده است احوال ایشان و با
جابت دعای ایشان میکنم اجابت خوانند خواننده را هر وقتی که مرا بخوانند پس باید که بندگان اطاعت کنند
مرا و باید که ایمان آورند بمن شاید که راه راست یابند و از ابن عباس مرویست که جهودان بودند که گفتند یا محمد
از خدای تعالی چگونه دعای ما میشنود و حال آنکه از اینجا تا آسمان پانصد ساله راه است و سطبری پانصد ساله و از
هر آسمانی تا آسمان دیگر همچنین و اعتقاد ایشان آن بود که حق تعالی بر عرش نشسته است حق تعالی رد قول ایشان
کرده فرموده که من به بندگان نزدیکم پس هر نوع که مرا بخوانند سخن پوشیده نخواهد بود **بیت** ای مالک ممالک وحدت
که نا ابد هر ذره بر یگانگی او بود گوا / هر جا طلب کنیش بیابی اگرچه نیست / ساکن بهیچ سکنه مقید بهیچ جا / در خبر است
که در عهد عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعقاب یکی از یهودی او سئوال کرد که خبر ده مرا که در کجاست و ی گفت
در آسمانست در بالای عرش گفت پس زمین خالی از او خالی باشد عمر گفت این کلام زندیقانست از من دور شو اگر
نه بزنم با تا گردنت بزنند یهودی بیرون آمد و بر اسلام او استهزا میکرد امیر المؤمنین علی ع در راه با او رسید و
گفت ای فلان اگر بر سیدی و جواب شنیدی بمن رسید جواب او را از من بشنو گفت بگو فرمود ای یهود
بدانکه او سبحانه از مکان مبراست و مکانی ندارد و هیچ جای از و خالی نیست و با ماست نه به پیوستگی بکم
علم و قدرت اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شما است تصدیق قول من میکنی گفت بلی فرمود در توریة
شما نوشته که روزی حضرت موسی ع نشسته بود چهار فرشته نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از
کجا می آیید یکی گفت من از آسمان هفتم از نزدیک خدای دوم گفت من از جانب مشرق زمین از نزد خدای سیوم
گفت من از اقصای مغرب از پیش خدای چهارم گفت من از زمین هفتم میآیم از نزد خدای موسی گفت پاکست خدای
که هیچ مکان از و خالی نیست یهودی گفت صدق یا علی و ایمان آورد **بیت** ایکه رفتی از کون و مکان اعظم
ارفع / وی ذات تو از زمان بجهات اعظم و اقدس / در بارگه قرب جناب تو مساویست / دیوانه زمان و
خردمند علیم / از دانش همه آثار کمالات شده ظاهر / روزی که همه کل شده است ای فرش مسند **صیم** از صفات
سلبیه آنست که حق تعالی محل حوادث نیست یعنی جایز نبوده باشد که صفتی که او را پیش از آن نبوده باشد

حاصل کند و در او که اگر او سبحانه محل حوادث باشد پس لازم آید تغیر او سبحانه و هر متغیر حادث و حدوث
ممتنع است بر خدای تعالی **بیت** الحمد للقدیم له العز والجلال / شاهی سریر لم یزل او بی لا یزال / دارای بی تغیر و رزاق
بی زوال / دانای بی منازع و دانای بر کمال **چهارم** از صفات سلبیه آنست که حق سبحانه و تعالی مرئی نیست زیرا که هر
دیده میشود او در جهتی خواهد بود از آن جهت که ادراک شده برابر است یا در حکم برابر مثل آب و آینه پس جسم باشد
البته و محالست که او سبحانه جسم باشد و دیده دلیل عقلی و نقلی نیز ثابت است که او سبحانه جسم نیست چنانکه در
قرآن مجید مذکور است که لَنْ تَرَانِي و آن از برای نفی موبد است یعنی هرگز نبینی تو مرا ای موسی **بیت** ای خالقی که در دیده
از لطف تو / مرو قدیمات بکلیات اعتدال / هر قطره بر زمین بودت طالب لقا / هر ذره بر هوا بودت تشنه
وصال **پنجم** از صفات سلبیه نفی شریکست از خدای تعالی و او جل شانه شریک ندارد از جهة دلیل سمعی در قول
او سبحانه که وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ یعنی خدای شما و خالق شما خدائی معبودیست یکتا
که هیچ شریک از ذات و صفات ندارد و نیست هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد مگر او که احد است در ذات
و واحد است در صفات بخشاینده است در ترتیب ابدان و مهربانست در تقویت ارواح و دیگر فرموده که قُلْ هُوَ اللَّهُ
أَحَدٌ یعنی بگو ای محمد که خدا یکیست و قوله تعالی إِنَّمَا اللَّهُ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یعنی جز این نیست که خدای تعالی یکی ذاتست و دیگر
بدلیل عقلی که فرموده که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر میبودند در آسمان و زمین خدایان یعنی اثبات
خدای بحق هر اینه آسمان و زمین فاسد میشدند زیرا که اگر دو خدای میبودند در آسمان و زمین خالی نبود
که چیزی متحرک باشد و دیگری متضاد است که جهان نخست هم جهان زبان ساکن باشد اگر اراده هر دو حاصل شدی
اجتماع نقیضین بودی پس لازم آمدی که یک شئی با هم متحرک بودی و هم ساکن در آن واحد و این خود محالست
و اگر اراده یکی حاصل شدی لازم آید که شئی واحد نه متحرک بودی و نه ساکن و این نیز از محالاتست و اگر مطلوب یکی
شد و یکی عاجز آن لازم شدی پس نظام عالم فاسد شدی پس ثابت شد که حق تعالی شریک ندارد **بیت**
وحده لا شریک له ستیش / و هو لا غیر اصل هر نقش / هر که را سوی وحدتش ره نه / عقل انکه ذاتش اکبر / هست
در ره کبریا و جلال / شریک نا لایق و شریک محال **ششم** از صفات سلبیه نفی معانی و احوالست از حق تعالی یعنی
او سبحانه عالم بعلم نیست و قادر بقدرت نیست و غیرها زیرا که اگر چنین بودی محتاج بودی در صفات سلبیه
خود بغیر خود پس ممکن الوجود بودی و این باطلست و پس ثابت شد که صفات او عین ذات اوست نه زاید
بر ذات و تعالی و تقدس **بیت** ای در ادای وصف تو ادراک بی شعور / وی در ثنای که تواند شریعه حال
بی فکر تو ضیب خرد بار جهل / بی ذکر تو زبان سخنگوی با ملال **هفتم** از صفات سلبیه آنست که حق تعالی
غنیست و محتاج نیست بچیزی زیرا که وجوب وجود او اقتضا آن میکند که او مستغنی باشد از غیر خود و
هر چه غیر اوست محتاج بوی بود **مناجات شیخ نظامی** ای همه لطف کارسازنده / بنده را انکه مرواند
متکبر از تو انچه شب و روز / خواجکی بخش و بندگی آموز / آمدم بر در تو خود و ولد / با خود دار و محو دم

مکن از بکرم رحمت خوابکیم بسوز بنام خوانی و بندگی او ز ببخشای مکن از درهر کس جز بدرکاه بی نیازی و بس
ایخنان رو بخویش کن ازانم کز تو بدیگری نپردازم در قیامت که باتو کار بود عاصی ازکرده شرمسار بود چون برمعاصی
نمانده همه شرمسارم مکن میان همه **فصل چهارم** در عدل و در وی چهار بحث است **اول** در آنکه عقل حاکمست یعنی
تمیز او میکند که بعضی ازان افعال که صادر میشود از خلق نیکوست مثل نیکی کردن باخلایق و گفتن راستی که نفع دهد
و رد پس دادن اماناتی که نزد کسی باشد و مانند اینها و بعضی دیگر ازان افعال قبیحست مانند ظلم کردن برکسی و گفتن دروغ
که ضرر رساند بر شخصی و مانند اینها و چون عقل ممیز اینهاست پس باید دانست که فاعل خودیم و این ظاهرست
که تفرقه بسیارست میان افتادن آدمی از بام و پایین آمدن او از نردبان که اگر ما فاعل خود نمیبودیم پس هیچ کناه از
ما صادر نمیشد و دیگر آنکه قبیحست که بیافریند خدای تعالی در ما فعلی را و آن از ما صادر نشود و دیگر آنکه قبیحست که
بیافریند خدای تعالی در ما فعلی را و آن از ما صادر شود پس جزای او بس عذاب کند ما را بران فعل مثلا اگر کسی فی الواقع
قرار داده باشد که زر خود را بکرکسی ببازی یا فعل شنیع و بعد ازان از ایشان سبب ازان کند این قبیح و نامعقول است و ثابت
شد که خدای تعالی فعل قبیح نمیکند و دیگر آنکه قرآن ناطقست بآنکه ما فاعل فعل خودیم قوله مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ
وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا یعنی هر که عمل نیکو کند پس از برای نفس یعنی او با او خواهد رسید و هر که عمل بد کند پس بروی
یعنی ضرر بر نفس وی خواهد رسید **بیت** ستایش خداوند بخشنده را ؛ که موجود کرد از عدم بنده را ؛
بدیعی که شخص آفریند ز گل ؛ روان و خرد بخشد و جان و دل ؛ ترا آنکه چشم و دهان داد و گوش ؛ اگر عاقلی در خلافش
بکوش **دوم** آنکه محالست قبیح بر خدای تعالی محتاج نیست و حکیم است و فعل قبیح نیز قبیحست زیرا که او سبحانه را
چیزی هست که باز دارد او را ازان فعل قبیح و آن علمست یعنی بقبح و چیزی که باعث فعل قبیح شود یا جهلست
بان قبح یا حکمت بدان قبیح بوده باشد و ثابت شد که خدای تعالی محتاج نیست و حکیم نیز و فعل قبیح نیز نباشد
پس محال باشد این که فعل قبیح بر خدای تعالی و دیگر حق تعالی اراده قبیح نمیکند زیرا که اراده نیز قبیحست **بیت**
دیو لجوج گفتارها که فلکی ؛ بر نام خداوند تعالی و تقدس ؛ بعیب خدای که بود ذات تقدیسش ؛ در عالم رنگ و
ز هر عیب مقدس **سیم** ازمباحث عدل آنست که افعال خدای تعالی همه مبنی بر غرضست مثل آفریدن
عالم زیرا که قرآن کلام میکند بران قوله تعالی أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی آیا شما پندارید که خلق کرده ام
شما را عبث و قوله تعالی وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی خلق
نکرده ایم آسمان و زمین و آنچه ما بین اینهاست باطل و عبث این کمان کسیست که کافر باشد و از برای آنکه لازم
آید علم غرض عبث و آن قبیحست و غرض حق تعالی ضرر نیست بلکه از برای نفع بندگانست زیرا که ضرر قبیحست
و حق تعالی منزه است از قبیح **بیت** ای مبدع ابداع تراکیب بدایع ؛ بیت القرآن صنع تو منحوب صنایع ؛ در
دعوی صنع تو باز آرم مخالف ؛ باشد بدهن تیغ زبان حجت قاطع **چهارم** ازمباحث عدل آنست که واجبست
یعنی اولی و انسبست بر خدای تعالی عوض المهایی که صادر میشود ازو نسبت بر بندگان او مثلا المرض

والمرض وشکستنها و غیر اینها حتی خاریکه در بدن بنده بشود و بسبب خاریکه پوست اعضا خارش پیدا کند
و اوازکرد در پوست بدن بهم میرسد پس ناخن برخیزد زیرا اگر عوض برایشان ندهد آن ظلم باشد و خدای تعالی
منزه است از ظلم و واجبست بر و سبحانه که عوض الم را زیاده بدهد تا فعلان بعقب بیاشد زیرا که اگر کمتر دهد
ظلم کرده باشد و اگر برابر دهد عبث باشد و این قبیحست البته و میباید دانست که مستحق والی که از تعالی برسید
واقع نشود واجبست بر خدای تعالی که بستاند و آن مستلزم انتقام از جهت عدل او بدلیل احادیث و اخبار و
نص قرآن بر عدالت او سبحانه و عوض درین صورت واجبست که مساوی الم باشد و الا لازم آید ظلم او و
عوض الم را باشد که حق تعالی او را در دنیا بدهد و یا در آخرت از جهة مصلحت و کسی که برسد عوض او در آخرت
یا آنست که از اهل ثوابست یا از اهل عذاب پس اگر از اهل ثوابست حق تعالی ثواب او زیاده میکند و اگر از اهل عذابست
می اندازد بان الم جزئی از عذاب او و المی که میرسد بر بندگان که بامر خدای تعالی باشد یا مباح کرده باشد
بر بندگان مثل احکام شرعیه و المی که بحیوانات میرسد و محنتهای که صادر میشود از خدای تعالی از جهت منفعتی
که مصلحت داند از برای ایشان مثل زکوة دادن و انزال غضبی که حاصل نمیشود فعلی جنایتکارانه کسی و خوبی خود روی
بنمایند که از فعل خویش و ندارد فعل غایتیست غرض انبیا همه بر خداست از جهة عدل و کرم او **مناجات شیخ عطار**
ای بعدل تو رستگار همه ؛ کارسازی و کردگار همه ؛ هر چه بتوان ز پادشاهی کرد ؛ کردی و میکنی و خواهی کرد ؛
بونیفی هر چه هست در جهان شاید ؛ ابجاسش کنی که میباید ؛ حرف انگشت چون ؛ کس بحرف تو دست
نهاد انگشت ؛ هر تراف که خشی از شاهی ؛ هر چه خواهی و هر که را خواهی ؛ دهی از لطف هر که را خواهی ؛ چشمه را آب و دارا
ماهی ؛ تیغ را پیمبهای خود ؛ طوق بخشی ز کاسه بر دو ؛ آنکه با شکر نبودش خوشی ؛ کو شما الشر دهی بدر و بتی
ارکنا اهل در جهان کرم ؛ رحم دار تا ما ان کریم ؛ چون ترجمه شد این عمل بابقر عرضت حول الرکن کلام زانت
شفاعت رو لج کلام کن ذات شفیع بزرگوار مرکن **فصل پنجم** در بیان نبوت پیغمبر ما محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب رسول خداست زیرا که دعوی پیغمبری کرد و ظاهر ساخت از برای صدق دعوی خود معجزات
بر دست خود مثل آن که قرآن کلام معجز نظام و شکافتن ماه نیت بدلکه بالتماس ابو جهل لعین و
روان شدن آب از میان انگشتان و غیر ذلک چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و هر که دعوی کند
پیغمبری را و اظهار کند معجزه از دست خود او صادق باشد **بیت** مکی یثربی مکان سید آخر زمان ؛ محرم
سر نهان ... و یا مصطفی ؛ هادی و مهدی قسیم صادق ای کلام ؛ باج ستان ملوک تاج ده انبیا **دوم** آنکه نبوت
در واجب بودن عصمت نبی است ... بدانکه عصمت امریست خفی که عنایت میکند آنرا خدای تعالی بمکلف **سیم**
از نبوت در آنست که واجبست که پیغمبر معصوم بود از اول عمر تا آخر عمر زیرا که اگر لازم نباشد دلهای بندگان
بزبان بر داری کسی که ظاهر شده باشد در گذشته عمر او انواع معاصی و کبایر پس او ابتدا نفرت یابد ... نفوس از آن
بیت ای نفخه ترا سرافکنده مرسل ؛ که بر شد دامن دینی ز دجه فر قانش ؛ سرافرازی که باشد از کلام

خاویان نه غیر ذات حق بر جمله موجودات اجماعی **چهارم** از نبوت در آنست که واجبست که پیغمبر افضل اهل
زمان خود باشد زیرا که قبیحست تقدیم مفضول بر کسی که افضل باشد بدلایل عقلیه و نقلیه همچنانکه حق تعالی فرموده
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا پس کسی که راه نماید
باشد بحق سزاوارترست از آنکه مردم تابع او شوند یا کسی که راه ننماید بنا بر آنکه او را اراده نماید پس چیست شما را چگونه
حکم میکنید **بیت** زهی حبیب الهی که از نسایم لطف در ترکیب خشن بود مقدم حیات نوید معجز تو کیست
که خواند صحیفه انا الحق که طفل مکتب از جمع مرسلین بود ارشد **پنجم** از نبوت در آنست که واجبست
که پیغمبر منزه باشد از کفر و نسبی بدنام و زنا و بدعملی مادران و از ... خلقیه مثل حسد و بدخلقی و
دشنام و عیبهای خلقیه مثل برص و جذام زیرا که اینها موجب تنفر نفوس خلایق میشود از و پس ما قطع میشود
رو و که امت او بطاعت او ... میشود و میل ... و این خلاف مطلوبست **مناجات** احمد مرسل ان خلا
کون ابرده بود ... باطن ... از ... آفتاب نشان ظل ممدود از منشور ... قدر رفیع آسمان بود ... نور
آفتاب ... روشنایی دیده جراغ یقین نور بینش و چشم باز بینش کامل بود ارکان ... خازن کنج ... لاریب
کاف و نون ... لوح محفوظ ... خاتم پیغمبران ... که ... از ... عدد ...
ام بپرده ... عدد ... ظهور ... مردم ... هر که از مصطفی ... دور ... سایه اش دور ... دور ... کم
مردم آخر ... باد ... **فصل** در بیان ائمه اثنی عشر علیهم السلام و در وی پنج بحثست **اول** بدانکه امامت
ریاستیست عامه در امور دین و دنیوی مر انسانی را و این نصب امام واجبست از روی عقل در حکمت الهی زیرا که
... البته ... منافقیند ... که هرگاه رغبت ... باشد که ایشان را اطاعت او کنند و او
داد مظلوم از ظالم بستاند و باز دارد ظلم از ظالم بصلاح نزدیکتر خواهد بود و از فساد دورتر پس امامت
واجب شد در حکمت او زیرا که او سبحانه عالمست بر احوال بندگان و ترک واجب بروی محالست و دیگر در عقول
... که امت ... مقتدی ... پیشوای مطاع ... نیست و دلیل برین شش وجه است اول
افعال باری تعالی ... چنانکه در خلقت بنی آدم ... مقتدی و اصل هست که اعتقاد ... بر
این ... و اکر مجموع جوارح ... حواس ... اعضا ... بسیرده اند پس باید که ... جمله کاینات
برین نسق باشد و حضرت رسول صلعم فرموده که لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یعنی مردمان را ناچارست
از امیری خواه که آن امیر نیکوکار باشد یا بدکار و دیگر فرموده کُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ یعنی هر یک
از شما را مسئول خواهند کرد از رعیت خود چنانکه نبی و رسول را از امت خواهند پرسید و امام و پادشاه زاده را از
رعیت و امرا و سلاطین و وزرا و کارکنان را ... ایشان حسی که ... را از افعال مردم است
خواهند پرسید و چون در ... مقتدی باید پس ... عقل از مقدم خالی باشد **دویم** آنکه جمله
موجودات دالند بر آنکه امامی ... نیست چنانکه نظر کردیم در ربیع النطفه ... و عبادات

نوح همچنین با حضرت خاتم النبیین و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ
أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ **سیم** آنکه همچنانکه جانوران از وحوش و طیور اهلی و غیر اهلی هستند الا آنکه ایشان از مقتدی و
رئیس مطاع هست با آنکه ایشان غیر مکلف اند پس بنی آدم که بانواع فساد ... چگونه ایشان از آن جدی و حاکی
باشد نه مستی هر یک از انواع مرغان از مقتدی و پیشوایی هست که تا آن برخیزد ایشان برخیزند و تا آن
بود ... ... خاصه کلاغ و ... که در شب و روز هر چار ... پیشوای ایشان در پیش میرود و تا
بیکند ... تا کلمه ایشان متفرق نشوند و در حیات مشهور است که ... نان بر
ماری دیگر بزرگ سوارست و از ... است که هیچ مار که ... هیچ ... و دیگر زنبور عسل که
از برای یعسوب خود ... سازند و او را پاسبانان هستند و دربانان ... و خدم و حشم باشد جمیع را
نصب کرده اند که ... ... و بعضی ... بنا کنند و اگر یکی از ایشان حرکتی نا شایسته
کند ... که از میان ... بیرون کنند و از خانه بیرون اندازند چنانکه در ... نطقست **چهارم** آنکه حق
تعالی اسما ... و ... کرده ... ایشان کرد ... و فلک البروج که فلک هشتمست بجا و ... کواکب
و بروج ... کواکب سیاره و ثابته تابع او کرده مثال او مثال رسولست و دوازده برج چون ... دوازده
امام ... کواکب ... ساخت و حرکات ... کواکب
... حرکت ... آفتاب کردانید و جمله کواکب ... از آفتاب میگیرند و این کواکب چون لشکر آفتابند و ...
چون ... پادشاه بروج چون ... و درجات چون محلات ... و چون کوچه ... و همچنین ... را تقدیم
کرد و ماه مبارک رمضان امام جمله کردانید و لیالی را افزود و شب قدر را مقدم کرد و ایام را افزود و جمعه را امام
ایشان کرد و ... را مقدم ایشان کرد ... امام حسین علیه السلام ... شفاء الناس است دوم
... از زمین که خاک ... است ... امراض ... مدینه که شفای ... است و ... را
... را مقدم کرد پس چون هیچ چیز را بی سردار نگذاشت بر ایشان بطریق اولی باشد **پنجم** آنکه
... ... بامام ... پس ... باشد که از اجماع ... نکنار ... **ششم** آنکه نصب امام
... بر ... لابد است ... پس بر خدای تعالی واجب باشد نصب امام چنانکه ... او
... **تعظیم** در بیان پیشوا ... ... بنی ... ... ولی الله ...
از مباحث امامت آنست که واجبست آنکه امام معصوم باشد که اگر معصوم نباشد تسلسل لازم می آید زیرا که ... دوم
... بر وجود امام او ... ظالمست ظلم او ... خواستن است از برای ظلم پس اگر جایز نباشد آنکه
معصوم نباشد ... محتاج بامام دیگر و تسلسل شود از برای آنکه اگر او فعل معصیت کند پس اگر واجب
باشد انکار او بر طرف شود ... او از دلها ... و منتفی شود ... نصب او و اگر واجب نباشد

انکار او را بمعروف و نهی از منکر ساقط شود و این محالست دیگر از برای انکه امام نگاهدارنده شرع پیغمبرست ع پس لازم باشد
عصمت او تا نگاه دارد هر کس را از زیاده و نقصان در دین و دیگر انکه حق سبحانه و تعالی فرموده که لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
یعنی در نمیابد عهد مرا ظالمان و مراد بعهد اینجا امامتست بدلیل قول او سبحانه وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ
فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی چون حق تعالی فرمود
ابراهیم را امتحان چند پس تمام کرد ان کلمات را فرمود که گردانیده من ترا امام مردم ابراهیم ع گفت از ذریه
و فرزندان من هم حق تعالی فرمود که در نمیابد عهد مرا ظالمان پس معلوم شد که مراد بعهد درین ایه امامتست
پس واجب شد که عصمت او واجبست بر امام **نظم** ان شه معصوم که اوصاف خلقش [illegible] کیست ان شه [illegible] که
نیست جاودان او ورده الی خسروی کز ملک او گردون اخضر ظلی است از قمر تا مهر طبل اسمان آورده اند
سیم آنست که امامت واجبست که نص کرده باشد از نزد حق تعالی زیرا که عصمت او امریست باطنی و آن
را احدی نمیداند مگر حق تعالی پس ناچار باشد از تعیین کسی که معلوم شده باشد بعصمت او بر نزد
حق تعالی یا ظاهر شده باشد معجزه بر دست او که دلالت کند بر عصمت او **چهارم** آنست که واجبست که امام
افضل اهل زمان خود باشد زیرا که او مقدم است بر همه و در مبحث نبوت گذشت که اگر چنین نباشد لازم اید تقدیم
مفضول بر فاضل **پنجم** از مباحث امامت بعد از پیغمبر ص حضرت علی ابن ابی طالب ع است بسبب نص قران
و اخبار که از پیغمبر خدا و از بعضی از ثقات دین اثر بما رسیده است که او امام بحق است **نظم** مر این عبارت
[illegible] همین [illegible] گردی در [illegible] که بعد از نبی مقتدای بحق علی بن ابوطالب هاشمیست و از
برای انکه افضل اهل زمان خود بود قوله تعالی وَأَنفُسَكُمْ که در ایه مباهله آمده و بحجت پیغمبر ص افضل اهل زمان خود
بود پس مساوی افضل نیز افضل باشد و از برای انکه امام واجبست که معصوم باشد و نبود احدی که دعوی امامت
و معصومیت کند بعد حضرت رسول ص غیر از و اصحاب انحضرت امام باشد بلا فصل از برای انکه او اعلم بود از جمیع
بسبب رجوع کردن اصحاب انحضرت با حضرت در جمیع واقعه بعد از رسول الله ص **بیت** گفتند در خیبر علی ابی طالب حریف غالب
هر کس که هست در هر باب بصد و صفه تحقیق کرده چو در نظر او بیک لحظه حل مشکل صد کتاب و از برای
انکه حضرت پیغمبر ص فرموده است که اقضاکم علی یعنی علی ابن ابی طالب ع اعلم و افضل و قاضی تر بود ازانها
[illegible] است و از برای انکه آنحضرت زاهدتر از غیر بود و طلاق داد دنیا را سه طلاق و این همه بر همه اهل عالم
[illegible] چنانکه فرموده یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک یعنی ای دنیا فریب ده غیر مرا که
طلاق دادهام ترا سه نوبت و مرا بسوی تو رجوع و بازگشت نیست و این مسئله در فقه مقرر است
که هر گاه سه نوبت طلاق واقع شود دیگر رجوع بسوی او نیست و رجوع نمیتوان کرد پس انحضرت زاهدتر
بوده باشد پس او امام بوده باشد و دلایل بسیار درین باب هست که مختصر درینجا [illegible]

بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری پس باید دانست که امام بعد از رسول
خدا ص حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع است و بعد ازان برادر او امام حسن بن علیست ع و بعد ازان
فرزند مطهر او امام علی ابن حسین زین العابدین است ع و بعد ازان فرزند بزرگوار او امام محمد باقر ع و بعد ازان فرزند
معصوم او امام جعفر صادق ع و بعد ازان فرزند مطهر او امام موسی کاظم ع و بعد ازان فرزند مظلوم او امام علی بن
موسی الرضا و بعد ازان فرزند بزرگوار او امام محمد جواد ع و بعد ازان فرزند مطهر او امام علی النقی و بعد ازان
فرزند طیب او امام حسن عسکری و بعد ازان فرزند طاهر و خلف صالح او امام محمد مهدی هادیست صلوات الله
علیهم اجمعین بنص هر سابق بر لاحق او بادله جمیعه که افضل اهل زمان خود بودند و اعلم و ازهد و غیر هم که مذکور شد
و دیگر انکه منصوص علیه اند از نزد حق سبحانه و تعالی و باید دانست که پادشاه عالم طاعت رسول و طاعت اولو الامر را
با طاعت خود قرین کرده که أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ یعنی طاعت خدا کنید و طاعت رسول و طاعت
اولی الامر و مراد باولی الامر امامانند معصومند و اگر یکی از ایشان انکار کند چنان باشد که همه را انکار کرده
باشد آورده اند که جگر گوشه مصطفی علی بن موسی الرضا و [illegible] امروز [illegible] وفات کرده
و این ساعت او را دفن کردند و [illegible] ازو سؤال کردند که خدای تو کیست گفت الله گفتند پیغمبر تو کیست
گفت محمد بن عبد الله ص گفتند امام تو کیست گفت علی ابن ابی طالب ع گفتند بعد ازان گفت پسر وی امام حسن گفتند
بعد ازان گفت امام حسین گفتند بعد ازان گفت علی ابن الحسین ع گفتند بعد ازان گفت امام محمد باقر گفتند بعد ازان گفت
امام جعفر الصادق ع گفتند بعد ازان فرو ماند چندانکه مرتبه سؤال کردند نتوانست [illegible] آتشی برسر او
زدند که آتش در وی افتاد و گوری پر آتش شد و تا قیامت پر آتش باشد [illegible] چنانکه یکبار [illegible]
چنان باشد که [illegible] **بیت** هر که به مهر علی حاصل کوثر گردد خشک لب دیده تر از خلد برین بر گردد
هر که با مهر علی خاک شود در دل خاک وادی حسن ازان خاک معطر گردد هر که بی تیغ علی بر نظر کج بیند [illegible]
او [illegible] گردد هر که [illegible] نیست مسلمان نبود مؤمن آنست که او پیرو حیدر گردد [illegible]
حسن است انکه امام است بحق ابن حسین است [illegible] زین عابد طیب [illegible] باقر [illegible]
تا ترا [illegible] جعفر گردد موسی کاظم و سلطان خراسان بشناس تا ترا روضه فردوس مقر گردد
[illegible] تقی دین محمد بشوی پس تقی [illegible] عسکر گردد زینت مهدی هادیست [illegible]
که [illegible] آفاق [illegible] گردد [illegible] دیده منور گردد [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] تا که در [illegible] بیان [illegible] گردد **فصل ۷** در معاد بدانکه اتفاق کرده اند
مسلمانان بر انکه واجبست معاد [illegible] بعث و واجبست معاد که خدای تعالی اعاده کند همه ارواح ایشان
[illegible] از برای انکه اگر معاد واجب نباشد هر اینه قبیح باشد تکلیف از برای انکه معاد [illegible] ممکن است
و خبر صادق القول خبر داده است بثبوت او پس دانسته شد که معاد حقست و خواهد بود و از برای

انکر ایات قرآنست دلالت میکند است بر وی مثل قوله تعالی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ
يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ این آیه در باب معاملات دین و منکران سید المرسلین نزول یافته خطاب با ایشان
کرده میفرماید که چگونه کافر میشوید بخدا و بعدم ایمان بنبی او در باب خدا و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی جسمهایی
که او را حیوة نبود چون عناصر اربعه که آن خاکست و باد و آب و آتش و مثل اغذیه چون اطعمه و اشربه و غیر آن و مثل
نطفه و علقه و مضغه پس زنده گردانید شما را تا از انقضای اجل پس از آن در قبر بجهت سوال زنده گرداند شما
را در وقت حشر و نشر بعد از حشر بسوی او باز گردانیده شوید یعنی بجایی که حق تعالی بازگرداند در بهشت
یا دوزخ بدان این مومن موحد که زنده شدن میت در قبر برای سوال منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده و
هیچکس از اهل ملت اسلام در آن نزاع ندارد چنانکه قبل از این ایمانی باو واقع شده و نیز در خبر آمده که بسبب او از بعضی
مردمان که از سر قبر ایشان میگذرند میشنوند و بصحت پیوسته که چون فاطمه بنت اسد رضی الله تعالی عنها فوت شد
حضرت رسالت بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را کفن او کرد و پیش از آنکه او را در قبر
نهند در قبر او بخفت و چون سر قبر را پوشانیدند بر سر قبر بنشست و زمانی گوش مبارک بر قبر داشت که
بعد از آن فرمود ابنک یعنی پسر تو و این را سه بار تکرار کرد و چون از آنجا بازگشت اصحاب گفتند یا رسول الله
با هیچکس این مقدار ترحم نکردی و تلطف نفرمودی فرمود که او را بر من حق تربیت مادر انداست ردای خود را
کفن او کردم بجهت حرمت او در قبر او خسبیدم تا از جا او را از زمین حرقی باو نرسد و این سه بار که گفتم اینست
بجهت او بود که چون قبر او را بپوشیدند منکر و نکیر آمدند او را گفتند خدای تو کیست گفت الله و گفتند پیغمبر تو کیست
گفت محمد بن عبد الله گفتند امام تو کیست فرو ماند من تلقین وی کردم که پسر تست بعد از آن از او اعراض کرده گذاشتند
و برفتند که در تلقین سنتست که سه بار بگویند علی امامی و بصحت پیوسته که چون بنده را در قبر نهند حق
روح را بدن او فرو کند تا زنده شود و همه حواس را بدو دهند و بعد از آن منکر و نکیر او را از خدا و رسول
و از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سوال کنند اگر از عهده او بیرون آید گویند بخسب چون
خوابیدن عروسان در خوابگاه عروسان پس فرشته بر بیزند تا قبر بروی فراخ گردد و دری گشایند تا نسیم
بهشت بر وی وزد و اگر از جواب ایشان عاجز شود گرزی آتشین بر وی زنند که قبر او پر از آتش شود و دری از
دوزخ بر وی گشایند و از اینجاست که حضرت رسول الله صلعم فرموده که القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر
النيران و مثل قوله تعالی اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ یعنی حق تعالی در ابتدا خلق را پدید آورد پس اعاده میکند
ایشان را مثل قوله تعالی أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ
خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و سبب نزول
این آیات آنست که ابو جهل لعین و بروایتی ابن عاص بن وایل سهمی و بروایت مجاهد و قتاده از حضرت امام جعفر صادق
عم روایتست ابی بن خلف علیه اللعنة بمجلس حضرت پیغمبر در آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند

استخوان پوسیده بدست بمالید تا خورد شد و بر باد داد و گفت کیست که اجزای متفرقه را جمع کرده زنده خواهد
ساخت در شأن ابی این سال این آیه آمد که آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی که ما آفریدیم او را از نطفه باین وجه که او را
علقه ساختیم و مرتبه بمرتبه مستعد صورت انسانی گردانیدیم پس او در صدد جدال کننده است هویدا
با انکار کردن یعنی با ما مثل میکند میداند که کسی که قادر باشد بر آفریدن بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده
و اعاده نزد او سهلتر از آفریدن خواهد بود در اول بار و ابی که بجهت عناد و مکابره منکر اینمعنی شده با حبیب
ما در امر بعث مجادله آغاز کرده و برای مثل که آن خورد کردن استخوان پوسیده است و زیاده دادن فراموش
کرده یعنی زنده کردن و آفریدن او را از روی عناد گفت که کیست که زنده گرداند استخوانها را و حال آنکه او پوسیده
و ریزیده باشد حق تعالی انکار قول او نموده گفت که زنده گرداند استخوانها را آنکه بقدرت کامله بیافرید آنرا اول
بار و از عدم بوجود آورد و آن بآفریدن همه چیز عالم است بیت تعالی الله ای از تو بوده همه وجود تو اهل
وجود همه مبدأ ازلی و ازان دانسته ثم از هر چه تا جنات دانسته بصر فی سر جملت نبرد خود رو بکنه کمالات نبرد
ره خود دار و خرد دست رس دلیل خداوندی نیست و بس پس هر که انکار کند و اعتقاد نکند بمعاد بعث
کافر است باجماع پس هر که او را موضعی باشد واجبست زنده گردانیدن او را در روز قیامت بدلیل عقلی و نقلی
وارد شده چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که حضرت رسول الله صلعم فرموده که اذا كان يوم القيامة لا تزول
قدما العبد المؤمن تدنا على قدم حتى يسأل عن اربع عن عمره فيما افناه وعن جسده فيما ابلاه وعن علمه فيما
عمل وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفقه یعنی چون روز قیامت شود هیچ مومن را نمیگذارند که قدم
بر سر قدم نهند تا از عهده این چهار سوال بیرون آید اول آنکه از او پرسند که عمر عزیز خود را در چه صرف
کرده در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر و عصیان و چون از عهده این سوال بیرون آید سوال دیگر کنند
که تن سر و اسرار که چون چوگان دو تا کرده در طاعت و پرهیزکاری یا در معصیت و خطا از آن بعد از آن
سوال دیگر کنند که بگو علم دانستی عمل کردی از فرایض و نوافل و سنتهای اهل بیت و غیر ذلک بعد از آن
سوال دیگر کنند که بگو که مال از کجا کسب کردی از حلال یا حرام و در چه صرف کردی در اصلاح یا در فساد
پس وجود معاد واجبست زنده گردانیدن غیر آدمی مثل حیوانات وحشی و انسی در روز قیامت بدلیل سمعی
از روایات معتبره که اگر یکی بدیگری ستم کرده باشد داد خود بستاند چنانکه در خبر آمده که اگر دو گوسفند یکی شاخ
دار و یکی بی شاخ بر یکدیگر کار زده باشند حق تعالی در روز قیامت آن گوسفند بی شاخ را شاخدار خلق
کند و شاخدار را بی شاخ تا آن کوبد یکدیگر زنده داد خود را از یکدیگر بستاند از جهت عدالت خدای تعالی و
باید دانست که بروی خوف کشد انس و جن و ملک نوبت بجبرئیل رسد از حضرت عزت شأنه خطاب رسد
که ای ملک الموت باکی دیگر مانده که قبض روح او نکرده باشی گوید خداوندا تو دانایی که غیر از جبرئیل کسی دیگر نماند
که قبض روح کنم خطاب حضرت عزت در رسد که روح جبرئیل بستان فی الفور بمیرد بعد از آن خطاب بملک الموت

رسد که تو نیز بمیری چنانکه دیکران مردند ملک الموت نیز بمیرد و در تفسیر این آیه که قوله تعالی و نفخ فی الصور فصعق
من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله یعنی دمیده شود در صور پس بیهوش شوند یعنی بمیرند
هرکه در آسمانهاست و هرکه در زمینهاست مکر آنکه خدا تعالی خواهد انس بن مالک روایت کرده که حضرت
رسول ص فرمود که یعنی جماعتی باشند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل حق تعالی فرماید که ای عزرائیل
جان میکائیل و اسرافیل قبض کن پس بعد از نزع ایشان ملک الموت بمیرد پس جبرئیل کوید ای رب چهار و رسیت
جبرئیل نیز بمیرد کند و بر هم زند و کوید سبحان ربی و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام انکه جان بجان آفرین
تسلیم کند و حضرت واجب الوجود فرماید که کل شیء هالک الا وجهه بباید دانست که مرک با آزمایشت مروی
از حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب ع فرموده که مرک یکی از سه کارست
که پیش آید یا بشارت بنعیم مقیم یا بعذاب الیم یا کرفتار میشود ترس و هر و بیم کس نمیدانند که از کدام کروه است
اما دوستی که مطیع امر ما بوده باشد او را بشارتست بنعیم ابد و دشمنی که مخالف ما باشد او را نوید است
بعذاب مخلد و آنکه مبهم است کار او و مومن است اسراف و ظلم کرده باشد بر نفس خود نمیداند که حال او چیست
پس او را خدا تعالی در عذاب با دشمنان ما برابر نکند و بشفاعت ما او را از دوزخ خلاص کرداند پس عمل کنید
و فرمان بردار باشید و تکیه بر شفاعت مکنید و عذاب خدا را آسان مکیرید و حضرت امام علیه السلم
فرمود که مرک اهل ایمان خوابیست که شما را می آید لکن مرک خوابیست دراز که تا روز قیامت بیدار نشوید و پس از این
خفتکان کسی باشد که انواع ترس و هر بیند که او را اتفاقه نباشد و کسی که انواع نعم و راحت و فراغ بیند که بیدار شدنی
نباشد پس اشاد باشد در نزع خواهید **بیت** از جهان بس عبث مخور دردت که بیابی که باز پس مردت که جهان
پر ز لطف و ناز بود با هم مرک جان کباب بود از زمین تا بحد دکر جایست از تو تا مرک یک قدم راهیست با هم مرک
کس نباشد خوش ابا از خویش الاکشن و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم از مرک سوال کرده شد فرمود
که مومن را چون بوی خوش بود که بو بکند و بیخواب رود و تغییر مومن را چون کزیدن مار و عقرب و بیدتر عذاب
کشتن و کم بمناد بود که اعضا و مفاصل پاره کند یا سنکی بکوبند یا سوزن و بدها فرو برند پرسیدند
که پس چها کافران رای بینیم که با سانی جان میدهند و در میان هر بعضی چنین باشد و از هر دو طایفه جمعی
باشند که در حالت نزع و مطالب و حضرت در جواب فرمود که هر راحتی که مومن در حالت نزع می
بیند پیش رو ثوابست و هر ضیقی که در آن حالت میکشد از جهت پاک شدن اوست از کناه تا با آخرت پاک در آید
کیز رو و مستحق ثواب ابدی کردد و هر آسانی که در وقت مردن میبابد از برای استیفای مزد نیکیهای
اوست که در دنیا کرده باشد تا در آخرت از آن محروم ماند و مستحق عذاب ابدی کردد و از عذاب سختی خلاص حلی
جلالست تا علم بر بنده کان او واقع شود و حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بعیادت یکی از اصحاب
خود رفت و او در حالت نزع بود او را دید که سخت برافروخته کرد کفت در حالت عجبی کفت ایمان خدا و رسولان و ملکان

چنان که سکرات مرک بر اولیاء شد و حضرت امام محمد نقی ع فرموده که مومنان کر مکروه میدارند مردن را بنیاد ند
و نمیشناسند او را اکر مرک را بشناسند از دوستان حق تعالی باشند هر آینه مرک را مکروه میداریم کفت زیرا که دنیا
عمارت کرده ایم و آخرت را خراب پس مکروه میدارند از معموری بجز ابی رفتن **مناجات** ایا دو جهان ذره ازراه تو
هیچ نزاهیچ بدر کاه تو پشت فلک طوق بهر اد ر تو یافت شام عدم صبح وجود از تو یافت هست کن هر چه بعالم دری
وانکه هرینست که هم تو بری چون زفنا نیست شود هستیم با ما بقا بخش دران هستیم من که بدم زبون آمده
سر و رفت از بیت برون آمده تاکنم از هستی خود با تو باد کز خود و هستی خود م شرم باد **فصل بنجم** در اقرار بانبیاء
بانچه النبی بدانکه واجبست اقرار به پیغمبر ص خبر داده و از آنجمله صراطست و آن پلیست بر بالای دوزخ کشیده باریکتر
از موی و تیزتر از شمشیر و کرمتر از آتش که هر کر آن کذرد باید کرد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت
که فرمود که خدا تعالی بر صراط عقبها آفریده اسم هر عقبه صوم و بغیرها و دیکر حسابست بدانکه حساب کردن خدا تعالی
بندکان را در روز قیامت حقست و لیکن حساب بر دو قسمست نزدیکی را حضرت حق عز شانه خود متصدی شود
چون حساب انبیاء و رسل و جمعی دیکران کواه باشند و حضرات ائمه حساب امت و زمان خود و بر آن کواه باشند قوله تعالی
لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا خطاب حضرت ائمه است و در مقام مدح ایشان که شما کواه
باشید بر مردمان و پیغمبر بر شما کواه باشد و بر مردمان و یکی دیکر میزانست یعنی ترازوی اعمال که عمل هر کس را بدان
بسنجند قوله تعالی و نضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا یعنی بنهیم ترازوی راستی از برای روز
قیامت پس بر هیچ کس هیچ چیز ظلم نرود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که مراد از این انبیا و اوصیا
اند و دیکر کواه باشند اعضا و جوارح است کسی که منکر شود از معاصی یعنی اکر کسی مثلا دزدی کرده باشد و در
روز قیامت منکر شود دست بزبان آمده کوید که من بر داشتم و پا کوید من رفتم و غیر ذالک و یکی دیکر از آن شدن
نامهاست که عمل هر یک از بندکان را ملک و بدی در آن نامه نوشته باشد از طرف چپ و بیان پل و صراط و میزان و غیرها
و غیر اینها در باب دوازدهم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس واجب باشد اعتراف بانها زیرا که اینها همه
ممکنست و حق سبحانه و تعالی قادرست بر جمیع ممکنات و از برای آنکه پیغمبر صادق القول خبر داده است و ثواب اعمال
نیکوکاران و صالحان و عقاب اعمال بدکاران و ظالمان و عاصیان از واجبست تصدیق بانها به النبی و بقلب
و لسان و کافی نیست ایمان آوردن بقلب تنها و لسان و انکار بعضی از آنها و اقرار بعضی هم کفته اند **مناجات**
نظم خداوندا بسر اسم اعظم به پیر انبیا در مهر خاتم به پیر جود و در یای عطایت بکنج رحمت بی منتهایت بجان
پاک جان آفرینش به پیدا و نهان آفرینش به جسای دم جان بخش عیسی به انوار ید و بیضای موسی به برق
شش بهمنشاه برج خلافت به بنیکین لعل شاه درج خاتم به هر آیه که در حرز یمانیست به اسما که شرف از نیست
باوقات عزیز اهل بینش به جمع و شام ارباب طریقت به ذکر و فکر ارباب حقیقت که در هنکام اهوال قیامت

رسول الله کفی ما الشفاعة **فصل نهم** در توبه بدانکه توبه در لغت بمعنی بازگشتن است و در اصطلاح پشیمانیست
از بدی در باطن و ترک آن بدی در حال و عزم بر ترک آن در استقبال و از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب
المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام روایتست که توبه بر شش چیز است **اول** پشیمانی بر گناه کرده شده **دویم** قضا
کردن فرایض گذشته فوت شده **سیم** رد کردن حقوق مردمان **چهارم** حلال طلبیدن از مردمان حق از خصمان **پنجم**
عزم کردن بر آنکه عود نکند بر آن گناه **ششم** گداختن نفس بر طاعت همچنانکه پرورده باشد در معصیت و بدانکه توبه
واجبست بدلیل قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم
ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید باز گردید در آنکه از بدی بسی
گناه توبه باید شاید که پروردگار شما چون توبه کنید بپوشاند و در گذراند از شما گناهان شما را و در آرد شما را
بوستانها که پیوسته میرود از زیر درختان و قصرهای آن جویهای آب و شیر و انگبین و گویند نصوح بر از نصاح
ماخوذ است بمعنی خیاط یعنی توبه محکم سازد طاعت را همچنانکه خیاط پارچهای جامه را بهم متصل میسازد
و محکم میکند والله تائب است کناصح مردمان باشد و از حضرت پیغمبر مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود
نکند بمعصیت و از کلبی منقولست که توبه نصوح نیست مگر نصیحت کردن نفس خود و سائر مومنان
بزرگ گناه زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد که مردمان مثل او باشند و از ابن مسعود مرویست که توبه
نصوح بپوشاند هر بدی که از تایب صادر شده باشد بعد از آن فرمود که اینکه گفتم در قرآنست پس این آیه تلاوت
کرد یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا الآیه و توبه باید کرد که فی الفور باشد نه آنکه کسی گوید که تا
جوانم گناه کنم چون به پیری رسم توبه کنم شاید که به پیری نرسد و دست اجل گلوی او گرفته امانش ندهد و این
حسرت نماند در روز قیامت کنند و پشیمانی سود نداشته باشد **نظم** چند عیب روز روشن گشت جشمی
بازکن ؛ چند باشی پایمال نفس لخر من برا ؛ بار بهر بودنت الا سال جهت نیست بادا ؛ پای دار در راه حق تو دست
از این دوران بدار ؛ چون نماندت عمر چون عمرت نماند توبه کن ؛ جهد کن امروز تا فردا نباشی شرمسار ؛ و مرویست
از حضرت پیغمبر ص التایب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی توبه کننده از گناه مثل کسیست که گناه نکرده باشد و در
صحیفة الرضا مذکور است که قال رسول الله مثل المومن عند الله کمثل ملک مقرب وان المومن عند الله اعظم
من ذلک ولیس شیء احب الی الله تعالی من مومن تائب او مومنة تائبة یعنی مومن نزد خدای تعالی همچو فرشته
مقربست و مومن نزد خدای تعالی عظیم است از فرشته و نیست چیزی دوستر پیش حق تعالی از مومن توبه
کننده و گناهانیکه توبه از ایشان واجبست مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **مناجات** الهی فتح امید
بگشای ؛ گلی از روضه امید بنمای ؛ بخندان از لب انفتح باغم ؛ وزان گل عطر پرور کن دماغم ؛ درنعمت
سرای جود اسا ؛ بنعمتهای خویشم کن شناسا ؛ ضمیرم را سپاس اندیشه گردان ؛ زبانم را ستایش پیشه گردان ؛

زتقویم خرم بهروزیم بخش ؛ باقلیم سخن فیروزیم بخش ؛ امید گفتن زبان من نکو دان ؛ زبان من زبان بد بگردان ؛ **فصل دهم**
در امر معروف و نهی از منکر یعنی نهی کردن ایشان از کارهای ناکردنی مثل زنا و شراب و قتل و قمار و غیر ذلک و امر
بمعروف و نهی بمنکر واجبست بچهار شرط **اول** آنکه امر کننده و نهی کننده داند که آنچه امر میکند او معروفست و آنچه
نهی میکند از و منکر است دوم آنکه بداند که معروف کدامست و منکر کدام و بعث و جزم خواهد خود تمامی کنند
و منع دیگران کند تا از امیج کنند که فلان بد امر دیست و از حق با خبر و حال آنکه او خبر نداشته باشد **قطعه**
سرسری در کسی نگاه مکن ؛ که چه هستی بر غرور خویش سری ؛ بسرا بی چو سوی زود و دلی ؛ هم تو بر کردن او فتی زسری ؛ امر
معروف و نهی منکر را ؛ منکری منکری زکوت خری ؛ روخری گر کن ای بسر گرنقی ؛ عز دور کا وضو کردی **دویم** آنکه معروف
و منکر در زمان حال باشند نه باستقبال زیرا که امر و نهی زمان گذشته عبث است و عبث نزد عقلا قبیحست **قطعه**
بعقول خصلت اهل دین را جزا ؛ امر معروف و نهی منکر نیست ؛ در بهار صفا ز روح صدق ؛ شاخ دین را از این دو بهتر
نیست ؛ و آنکه دین خشکسال دین را خود ؛ جان عزیز بیه تر نیست **سیم** آنکه امر و ناهی داند که سخن ایشان اثری
خواهد داشت پس اگر داند که اثر نخواهد کرد و ایشان گمان این باشد که اثر نیکند واجب نیست بلکه جایز نیست و حرامست
قطعه اگر تو امر معروف و نهی از منکر ؛ بدین طریق کنی بر تو اهل دین خندند ؛ ترا است خانه پر از مار و جامه پر کژدم ؛ زدن
خلق مکس رانی از تو بسندند **چهارم** آنکه ایمن باشند از ضرر یعنی که خوف داشته باشد جایز نیست و امر و نهی بدلالت
بس بزبان پس بدست هر کدام تواند پس باید که اول بدل بالا و بدل شود اگر بآن بر گشت فیها و الا اگر تواند گفت
بگوید اگر بآن متنبه شود فهو المطلب و الا اگر تواند زد والله اعلم **مناجات** خداوندا نمسی ساده
بودیم ؛ ز تیم نیستی آزاده بودیم ؛ نخست از نیست ما را هست کردی ؛ بقید آب و گل پابست کردی ؛ فرستادی
بما روشن کتابی ؛ با امر و نهی فرمودی خطابی ؛ میان نیک و بد تخلیط کردیم ؛ گهی افراط و گه تفریط کردیم ؛
تو گرچه نیستیم مستوجب عنایت ؛ بنومیدی نمانم در هدایت ؛ ز دستانهای نفس ناخوش آهنگ ؛ مکن بر ما
ره حسن عمل تنگ ؛ در آن تنگی که ما باشیم و آهی ؛ ز رحمت سوی ما بگشای راهی ؛ از آن ره خوان سوی درگاه
ما را ؛ بایمان بر برون همراه ما را ؛ **فصل یازدهم** در شناختن نفس خود میباید که آدمی نفس خود را بشناسد
چراکه حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع فرمود که من عرف نفسه
فقد عرف ربه یعنی هر که شناخت نفس خود را پس بتحقیق که شناخت پروردگار خود را از شناختن
نفس خود پس اگر اندک عقل و فطانت باشد و تامل کند از این امر حاصل میشود قوله تعالی ولقد خلقنا
الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة
مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن
الخالقین یعنی به درستی که آفریدیم آدم را از خلاصه و نقاوه پیرون گشیدا شده از گل مخلوق شد و سلاله

نطفه او بعینه پیدا نمیدیم ادمیان را از منی که بیرون آمد از کل که ادست پس گردانیدیم نسل ادم از نطفه در قرارگاه استوار یعنی
رحم که حصنی حصین است پس گردانیدیم آن نطفه را پاره خون بسته پس گردانیدیم آن خون بسته را مقدار گوشتی که بخایند
و هنوز نهاده بخایند پس ساختیم آن گوشت پاره را استخوانها پس پوشانیدیم آن استخوانها را گوشتی پس پیدا کردیم او را
آفرینشی دیگر که مراد به آن دمیدن روح در او است یعنی زنده شد بعد از آنکه جماد بود یا او را صورت انسانی دادیم و
تا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بمنتهای کودکی و
مراتب جوانی و دو موی و پیری در آوردیم پس بزرگ است و بلند شان و عظیم القدرت و سترک خدای که نیکوترین
تقدیر کنندگان است جمیع اشیا را از نطفه بحد انسانی رسانید و ترکیب داد میان روح و تن انعجیب ترین امور
عجیبه و خوبترین اشیاء غریبه است **نظم** افسوس که ایام جوانی بگذشت ؛ احوال دل رحمانکم
دانی بگذشت ؛ از شرق مرا صبح پیری بدمید ؛ اوقات سرور و کامرانی بگذشت ؛ و مقرر است که روح
نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد غریب
از عجایب است پس از این ترکیب دلیلی ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع حاصل کلام آنکه حق تعالی
بقدرت کامله خود انسان را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانید **اول** سلاله **دوم** نطفه **سیم** علقه **چهارم** مضغه
پنجم عظام **ششم** لحوم و این شش جسمانیست و مرتبه هفتم در آوردن روحست در آن و از حضرت رسالت
منقولست که چون نطفه در رحم ابتدا حق تعالی او را چهل روز بحالت نطفه میگرداند و بعد از آن علقه میگرداند
تا چهل روز بدان وضع میباشد و بعد از آن مضغه میسازد تا چهل روز بعد از آن فرشته میفرستد تا نفخ
روح میکند در وی پس او امیر مایل تا روزی او و مدت عمر او و کردار او از شقاوت و سعادت او را مینویسد
پس هر که دانست که بر این وضع آفریده شده و از این بیناست میداند که او را صانعی هست و او را صانعی
دیگر نیست و کلا واجب الوجود تعالی شانه بیانکه از حضرت اهل بیت صلوات الله علیهم و آله منقولست که
نفوس و ارواح غنی یکی بکی چنانکه در کلام مجید ایزد تعالی جل جلاله ذکر انفس کرده و اراده ارواح نموده قوله تعالی
اَللّهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا یعنی خدای قبض میکند جمیع نفسها هنگام مردن ایشان و از ابن عباس
منقولست که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست نفس آنست که عقل و تمیز بان متعلقست و روح نفس
و حرکت بان قایمست و هر گاه بنده بخواب رفت حق تعالی قبض نفس او میکند و روح او را بحال خود میگذارد
و وقتی که مرده میکند پس زوال روح مستلزم زوال نفس بدون عکس و عیاشی باسناد خود از حضرت محمد باقر
روایت کرده که آنحضرت فرموده که هیچکس بخواب نمیرود الا که نفس او عروج باسمان میکند و روح در بدن
میماند و میان روح و نفس شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض
ارواح اجابت میکند و اگر اراده او تعلق شود ببقای نفس اجابت روح میکند و هر گاه که نفس زمام ملاحظه ملکوت

صورت میکند انچه در خواب می بیند قابلیت تاویل دارد و آنچه بخیر میان آسمان و زمین مشاهده میکند آن
از تخیلات شیطانست و صلاحیت تاویل ندارد و باتفاق مفسرین مراد از نفس در این مقام ارواح است
لیکن اگرچه بالذات روح و نفس یکیست اما بصفات مختلفه اسامی مختلفه حاصل کرده چنانکه اگر بر قاعده
عهد قدیم الست بربکم که کرده ثابت بوده و متابعت بدن که مایل بسفلیست نکرده و بایمان و ایقان اطمینان
یافته او را نفس مطمئنه نامند چنانکه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و اگر این
نفس غیر روح بودی هر آینه سفلی بودی امر برجوع مناسب نبودی و اگر چنانچه بر عهد قدیم ثابت باشد
در بعضی اوقات میل بوطن خود که عالم علویست کند و اگر احیانا میل سفلی کند و چیزی که موجب نقص
باشد در خاطر او خطور کند و فی الحال از آن رجوع کند و بذکر الهی شود آنرا نفس ملهمه خوانند قوله
تعالی و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها و روحی که در بعض اوقات متابعت بدن کند و عهد
ازلی فراموش کند و چون متنبه گردد پشیمان شود و باز رجوع بر افعال و احوال مناسب خود کند او را نفس
لوامه خوانند چنانچه حق تعالی بان قسم یاد فرموده که و لا اقسم بالنفس اللوامة و اگر نعوذ بالله عهد الهی
فراموش کرده و تابع بدن شده و زیردست شیطان گشته بلکه نایب مناب او شده آنرا نفس اماره
خوانند قوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء **رباعی** ای فضل تو در انس انا اکرم ؛ ما غرق گناهیم ز سر تا
بقدم ؛ گر قهر کنی سزای آنیم همه ؛ ور عفو کنی غایت لطفست و کرم ؛ اما آنچه در کیفیت نزول [illegible]
از حضرت اهل بیت صلوات الله و سلامه علیهم منقولست که ارواح اول چیزی مخلوق گشته و حضرت رسالت
پناه صلعم فرموده که ان اول ما ابدع الله تعالی النفوس المقدسة المطهرة فانطقها بتوحیده ثم خلق بعد ذلک
سایر خلقه یعنی بدرستی که اول چیزی که خدا تعالی بیافرید ارواح بود پاک و پاکیزه و از برتر لطافت از آنها
داشت بمعرفت توحید خود پس بعد از آن باقی مخلوقات را بیافرید و این ارواح را برای بقا آفریده الله تعالی نه
از برای فنا قال النبی صلعم ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار و انکم
فی الارض غریبة و فی الابدان مسجونة یعنی شما را از برای فنا نیافریده الله بلکه از برای بقا آفریده ای برای
بقا و لیکن بسبب موت که صورت فنا دارد شما را نقل میکنند از خانه بخانه و بدرستی که ارواح شما در زمین
غریبند و در بدنها زندانی **نظم** مرغ زیرک تن زندگی جان بود ؛ رفتن تن جانب جانان بود ؛ مرا که بود
رفتن جان سوی جان ؛ بلکه تحقیق حیات او بود ؛ و از جمیع احوال بنی آدم سه حال مشکلتر است ساعتی
که متولد میشود و ساعتی که میمیرد و ساعتی که بعد از مردن برانگیخته شود زیرا که در این احوال که متولد میشود روح
بزندان بدن نزول میکند و ساعتی که میمیرد روح از بدن مفارقت میکند و در ساعتی که زنده میشود بعد
با بدن بلیوار ما جرا حاضر میکند و منقولست از حضرت ائمه علیهم السلام که ارواح چون از بدن مفارقت
کنند میمانند باقی اند یا در نعیم مقیم یا در عذاب الیم تا الوقت که حق تعالی بقدرت کامله خود ارواح ایشان را بابدان

رساله العزیز تا چه در پیش داری **رباعی** ای عمر تو مقصود سلسلهٔ طوق امل تا چند خوری فریب
از علم و عمل الا ای بیخبران کی گر بود عجب باشد ناگاه که رسیدن تو در رسد اجل روایتست که چون ارواح از
اجساد مفارقت کند او را نشان مقام و مسکن است ارواح انبیا و اولیا را مقام جنات [...] و ارواح
علما را مسکن جنات الفردوس و ارواح سعدا را ماوای در علیین است و ارواح شهدا مثل مرغان در جنات
طیران مینمایند هر جا که خواهند و در هر وقت که میل کنند میآیند و مینشینند بر قندیلها که در زیر عرش حق تعالی معلق است
از طلای احمر و ارواح کفار که در هوا معلقند تا روز قیامت و ارواح منافقان و کافران در جسدهای
ایشان در قبور عذاب میکشند تا روز قیامت چنانکه حق تعالی خبر میدهد که ان کتاب الابرار لفی علیین
و ان کتاب الفجار لفی سجین و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که ارواح در عوالم برزخ
یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند پس چون روحی از قفس قالب خلاص یابد و قصد عالم علوی
کند ارواح دیگر گویند که بگذارید که از هول عظیم خلاص یافته است بعد از ان سؤال کنند از کسانی که در
دنیا گذاشته بودند که چه شد حال فلان و فلان اگر گوید که در دنیا ماند امیدوار شوند که با ایشان ملحق
شوند و اگر گوید مرده است دانند که در درکات هاویه فرو رفته اند پس ای عزیز سعی کن که روح تو میل بعالم
علوی کند نه میل بعالم سفلی امید که جمیع دوستان اهل بیت را مقام و مسکن ارواح در علیین باشد بحرمت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین **مناجات نظم** ای با ازل بوده و با ابد بوده ما وین به ابد رسانده و فرموده
ما دور جنبیت کشش فرموده تست سقف فلک از خانهٔ گردان تست بی طعمه از غم ساکنان جز تو
غافلیم نوازنده من عرف الله فرو تعظیم اللام چون علیم ازین سخن خام خویش پیش تو کو بیسر و پا آمدیم هم امید
توحید آمدیم **فصل دوازدهم** در ... چند که متعلق باین بابست بدانکه ایمان عبارتست از اقرار بدل و اعتراف
بزبان بقول لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اسلام قول لا اله الا الله محمد رسول الله
پس هر که اقرار بشهادتین کند مسلمان است اما مومن نیست و هر که ولایت حضرت امیر المومنین علی
بن ابی طالب ع را با شهادتین ضم کند او را مومن گویند **نکته** در صحیفهٔ الرضا منقولست که حضرت پیغمبر ع
فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی لا اله الا الله
حصار منست پس هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من **نکته** هم از انجا منقولست
که حق تعالی بنا کرده است ستونی از یاقوت سرخ که سر او در زیر عرش است و پای ان در پشت ماهی در زیر
زمین هفتم پس چون بنده بگوید لا اله الا الله عرش حق تعالی بلرزه در اید و ان ستون بحرکت شود و ماهی بجنبش
اید پس حق تعالی جل جلاله فرماید که ساکن باش ای عرش ... که فی الحقیقت مرا نمیگوید که لا اله الا الله **نکته** حضرت
رسول الله ص فرموده که پنج خصلتست که هر که ایشان را جمع کند و بدان صفت موصوف و مخصوص شود
پادشاه عالم او را در بهشت ساکن گرداند اول انکه ... پنج خصلت انکه همیشه کار او در زبان وی کلمهٔ لا اله الا الله

بود چون کلمهٔ لا اله الا الله باشرایطش بر زبان راندی از گناه پاک گردی و از دوزخ خلاص یابی و به بهشت برسی
رباعی مژده هزار وصف از اصناف کاینات یکسر فروشوید بر از دهای لا توحید لا یزال بود گنج بیزوال
بالای او گشاده دهان لا چو اژدها **نکته** بدانکه لا اله الا الله دوازده حرفست و هر سالی دوازده ماه حق
سبحانه و تعالی میفرماید که بنده من تا حرفی که گفته بدو ضرر ما هیست از عمر تو هر گناه که در ان ماه کرده باشی
بحرفی از حروف کلمات شهادت در مقابل او باشد و ان گناه محو کردانند که ان الحسنات یذهبن السیئات
دیگر لا اله الا الله دوازده حرفست و محمد رسول الله دوازده حرفست و شبانه روزی بیست و چهار ساعتست
چون لا اله الا الله و محمد رسول الله دوازده حرفست بر زبان راندی شب و روز عمر تو در حمایت و ضمانت این حروف
بگذرد و حروف کلمات علی ولی الله یازده است چون انرا درین ضم کنی سی و پنج حرفست بهر حرفی مقصد بنیکی
در دیوان اعمال تو ثبت کنند بیانش قوله تعالی کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و مقصد
درجه اش بیفزایند که والله یضاعف لمن یشاء **نکته** آورده اند که حضرت رسول الله ص انگشتری خود بسلمان
داد تا لا اله الا الله بر انجا نقش کند سلمان بنقاش برده تا محمد رسول الله را بان ضم کرد چون حضرت رسالت پناه
ص آورده اند حرفی سه خط دید که بران نوشته پرسید که این دو خط دیگر که بران نوشته سلمان گفت یا
رسول الله لا اله الا الله تو فرموده بودی که بر انجا نقش کنند من خواستم که محمد رسول الله بان ضم باشد فرموده که
دیگر چیست که جبرئیل ع از نزد رب جلیل نازل شد که یا رسول الله حق تعالی میفرماید که لا اله الا الله خواست
تو بود محمد رسول الله خواست سلمان بود و علی ولی خواست ماست که بان ضم شد پس معلوم شد که
ولایت حضرت علی ابن ابی طالب کلمهٔ شهادت مقبولست **رباعی** ایمان تو لا اله الا الله است دین
تو محمد رسول الله است میدان بیقین که دین و ایمان ترا عز و شرف از علی ولی الله است **نکته** روایتست
از جابر بن عبد الله که حضرت رسول الله ص فرمود که بر در بهشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
و علی اخو رسول الله پیش از انکه بیافریند خدای تعالی اسمانها و زمین را بدو هزار سال حضرت رسول الله ص
فرموده که تلقین کنید در وقت مردن مردگان را بقول لا اله الا الله پس بدرستی که هر که اخر کلام او لا اله الا الله باشد
واجب میشود او را بهشت **نکته** خواجه عالم ص فرموده که چون بنده من بگوید لا اله الا الله حق تعالی مرغی بیافریند
که بر دو بال سفید بود ان مرغ ... کند و خاموش نشود حق تعالی فرماید ای مرغ خاموش شو گوید طالب مرا
بیامرز تا خاموش شوم حق تعالی فرماید که بیامرزیدم و ان مرغ را هفتاد زبان بدهد تا استغفار خواهد برای
صاحب خود تا روز قیامت و در روز قیامت دلیل و رهبر او باشد به بهشت **نکته** آورده اند که جهودی در ایام
جوانی کافی بود ... حضرت رسول الله ص امد روزی چند نیامد خواجه عالم ص از حال او پرسید گفتند
بیمارست از انجا که خلق عظیم ان حضرت بود بعیادت او رفت چون او را در حالت نزع یافت گفت ای جوان بگو لا
اله الا الله محمد رسول الله تا به بهشت روی ... کرد بسوی پدر خاطر ... پدر نگریست پدر گفت

دلا اگر خواهی قول محمد را اجابت کن چون کلمه شهادت بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد و چون کارش بسلامت تمام
بتشییع جنازه اش بیرون رفت و بسر انگشتان پای بر امی رفت و میفرمود که از بسیاری فرشتگان که حاضر بودند
از زمین انقدر خالی نمانده که پای بر زمین نهم پرسیدند که یا رسول الله این منزل از چه یافت فرمود اگر اخر
کلماتش لا اله الا الله بود **نکته** حضرت امام جعفر ناطق صادق ع فرموده که هیچکس نیست که چون حاضر
شود او را موت موکل بجهد و شیطان از شیاطین خود یکی را برو و چون برو موکل شد امر میکند او را بکفر
و در شک می اندازد او را در دین خود تا انکه او بی ایمان از دنیا بیرون رود پس هرگاه اثر موت بر کسی ظاهر شود
باید که تلقین او را شهادت ان لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله و باقی ائمه یکیک نام برند تا
وقتی که جان شیرین بجان آفرین تسلیم کند **روایتست** روایتست از رسول الثقلین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
که در اخر خطبه فرموده که انکس که توبه کند پیش از مردن بیکسال حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول کند بعد از ان
فرمود که انکس که توبه کند پیش از مردن بیکماه توبه او قبول حضرت حق گردد پس فرمود بدرستی که یکماه بسیار است
کسی که توبه کند و از کردار ناپسند خود برگردد و پیش از موت بیک هفته حق تعالی توبه او را بمحل قبول رساند
فرمود بدرستی که هفته بسیار است هرکه توبه کند پیش از ان بروز خود بیکروز حق تعالی جل جلاله توبه او را
بپذیرد پس فرمود بدرستی که روز هم بسیار است و هرکه توبه کند پیش از مردن بیکساعت
کریم ذو الجلال و قدیم لا یزال توبه او را قبول نموده از سر جرایم او درگذرد پس ان شفیع امتان فرمود ساعت
نیز بسیار است و شیطان فریب دهنده و با مکر است و دنیای دون بی اعتبار هرکه توبه کند بتحقیق
رسیده باشد نفس او و دست مبارک او بحلق خود نهاده یعنی جان او بحلق رسیده باشد خداوند کریم
و حی قدیم توبه او را پذیرفته قلم عفو بر جرایم اعمال ناپسند او کشد و در عین العافیه اورده اند که تایب
چون یکنفس پیش از رفتن توبه بکند ملائکه بطریق استحسان و خوشحالی گویند برو که زود امدی و خوش
مسارعت نمودی بدرگاه الهی و چون وقت رسیدن اجل و حلول موت معلوم نیست پس غافل آنست که از سر
جهل گذشته هر نفس را دم اخر تصور کند و از رجوع بحضرت او سبحانه غافل نشود **بیت** غافل مشو ای
عاصی و با درد و ندم باش / هر دم دم اخر شمر و واقف دم باش / خوش صاحب دولتی که جهت عمر او ساعت
نماید و سعادت عمر او بهش موافقت و خدمت غنیمت دانسته دولت مواصلت ابدی دریابد و خود را از
درکات نیران بدرجات بلند کلیمی بدرجات جنان رساند و قول سید کاینات و خلاصه موجودات بانکه
سال و ماه و هفته و روز و ساعت بسیار است بانست که کسی تغافل و تکاهل در باب توبه نورزد و اگر
از سر عنا با ایام و خطا چه از کبیره و یا صغیره او در وجود آمده باشد فی الفور از ان نادم و پشیمان شده بحضرت
حق سبحانه رجوع کند زیرا که هیچکس عالم را نیست که هر وقتی که خواهد نفس تا کی متعال خواهد بود
چرا که فجاه کیانه علل و امراض مسلط است که برا اهل سستی میشود و بسیار کس بدین مرض هلاک شده

بسر شاید

پس شاید که ما نیز بدین مرض مبتلا گردیم و فرصت تایب شدن و نادم و پشیمان گردیدن نباشد **رباعی** غافل
منشین که ناگهانت ببرند / رو توبه بکن که مهلتت بسر برند / گویی که بپیری برسم توبه کنم / میترسم از انکه نوجوانت
ببرند **نکته** از خصایل نیکی انست که خواجه عالم ص فرموده که هر که شعار خود سازد از اهل بهشت است که اذا
اذنبا قال استغفر الله یعنی چون بواسطه وسوسه شیطان خلاف امر رحمن کند اگر چه روزی هفت بار
برسر گناه رود و گناه بر دست و زبان وی جاری شود و در عقب ان هر بار گناهش استغفر الله بود
و حضرت خواجه عالم ص فرموده که مصر نباشد بر گناهی که استغفار کند اگر چه هر روز هفتاد نوبت برسر گناه
رود و فرموده که خنک بنده که در پای قیامت چون نامه اعمال خود باز کند در زیر هر گناه نوشته یابد که
گفتا استغفر الله **رباعی** کردم ز گناه کرده کردم توبه / وز معصیت گذشته هر دم توبه / یا رب تو گناه کرده بر من
مگیر / کردم توبه هر چه کردم توبه **نکته** منقولست که هرگاه بنده از گناه توبه کند بنیکوی و عملهای شایسته
کند و هرگاه خود را باصلاح آورد حق تعالی گناهان وی را بحسنات مبدل گرداند آورده اند که چون ایه تحریم
خمر فرود امد که خمر بخورید روزی اتفاق افتاد که خواجه کونین و رسول الثقلین ص بکوچه میرفت از سر
کوچه شخصی در آمد قرابه خمر در دست او بود چون حضرت رسول را بدید ترسید و توبه کرد و گفت خداوندا
توبه کردم که هرگز دیگر خمر نخورم بر من پوشیده گردان چون نزدیک حضرت رسول رسید خواجه عالم ص فرمود
که چیست در این قرابه گفت سرکه است که حضرت رسول دست مبارک پیش داشت و فرمود قدری
بر دست من بریز چون بر دست مبارک آنحضرت ریخت سرکه بود گفت یا رسول الله بخدای که این سرکه نبود
بلکه خمر بود اما من ترسیدم و توبه کردم حق تعالی خمر سرکه گردانید فرمود چنین باشد هرکه توبه کند بخلاص
حق تعالی سیئات او را بحسنات مبدل کند فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات **رباعی** جز وصل تو دل
از جهان بستم توبه / بنیاد ز هر چه هست بستم توبه / در حضرت تو توبه شکستم صد بار / این توبه که صد بار شکستم توبه
نکته اورده اند که در زمان پیشین مردی گناه کرده بود بحضرت پیغمبر امد که گناه کردم از حق تعالی درخواه
تا عفو کند حضرت پیغمبر ع درخواست کرد حق تعالی عفو نمود دیگر بار گناه از او صادر شد باز بحضرت پیغمبر
امد که گناه مرا از حضرت آله درخواه تا عفو کند انحضرت درخواست نمود و قلم عفو بر او کشیده شد بار
سیم همان واقعه روی نمود باز بحضرت آمد که دیگر گناه کرده ام حضرت پیغمبر ع روی بگردانید و گفت مرا شرم
می اید که حضرت عزت سه نوبت گناه ترا درخواست کردم و حق تعالی عفو کرد مرد چون این بشنید غمگین
شد و از نزد حضرت پیغمبر ع بیرون آمد و روی بصحرا نهاد و دو دست از بهر نیاز بگذارد و روی نیاز بر خاک
نهاد و گفت خداوندا امر نمی اید که گناه کنم اما شیطان و هوای نفس مرا بران میدارد و طاقت ایشان ندارم
خداوندا مرا از شر شیطان و هوای نفس برهان و گناهان مرا بیامرز و اگر نیامرزی من گناه کنم حق سبحانه و تعالی

فرشته را بفرستاد تا بیاید و در مقابل او بایستاد و میگفت ما نیز با مرتو ندیم ای بنده عاصی حق تعالی توبه کاران دوست
میدارد و کما قال الله تعالی إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ هان این که امکانات و هان این ماسیان
توبه کنید و بدرگاه او رجوع کنید تا خلعت مغفرت او در پوشید و به بهشت عنبر سرشت درآیید رباعی از گنه
نا صواب توبه و زکرده بی حساب توبه زین پس من و عزلت و عبادت و زصحبت شیخ و شاب توبه از هر که
نا اهل شرع پرهیز و ز هرچه نه از کتاب توبه دل توبه کنان و نفس کوبد از توبه نا صواب توبه حکایت آورده‌اند
که در روزگار پیشین مردی ظالم و قتال بود و هفت خون بناحق کرده بود و در دلش توبه و در صومعه زاهدی شد
و گفت نود و هفت خون بناحق کرده‌ام اگر توبه کنم توبهٔ من قبول شود یا نه زاهد گفت نه مرد با خود گفت چون بدوزخ
خواهم رفت این زاهد را نیز بکشم او را هم بکشت و به در صومعه دیگر شد و همان صورت واقع شد پس بصومعه دیگر
رفت که نود و نه خون بناحق کرده‌ام توبهٔ من قبول میشود یا نه زاهد گفت دور شو مبادا با آتش تو بسوزم او را
نیز بکشت و نزد زاهد دیگر رفت و گفت صد خون کرده‌ام اگر توبه کنم توبهٔ من قبول میشود یا نه زاهد گفت قبول
شود کدام گناه است که از رحمت و کرم حق تعالی بیشتر است مرد گفت … اما چه دانم که قبول است یا نه زاهد گفت
درین راه که میروی دو ده است یکی از آن مسلمانان که از آنحضرت خوانند و یکی از آن کافران که از آن کفرت
خوانند آیا میدانی که حضرت کدام است و کفرت کدام گفت نه زاهد گفت یکی ازین دو ده اگر به مسلمان رفته
باشی توبهٔ تو قبول باشد و اگر به کافران رفته باشی توبهٔ تو قبول نباشد این مرد برفت تا بسر دو راه رسید
ساعتی روی بیان ده می آورد و ساعتی بیان مینگریست و نمیدانست که بکدام ده رود قضای ربانی و
تقدیر الهی چنان شد که ملک الموت بامر حضرت حق سبحانه و تعالی بیامد و جان وی را قبض کرد فرشتگان
رحمت وی را خواستند که ببرند و فرشتگان عذاب گفتند ما او را ببریم خطاب سبحانی در رسید که ای فرشتگان
بپیمایید تا از منزل او بکدام ده نزدیکتر است چون بپیمودند به ده مسلمانان نزدیکتر بود پس فرشتگان
رحمت بشارت رحمت و باشارت یزدانی روح وی را به علیین رسانیدند ای عزیز بشارتی عظیم است که توبه
بطاعت روح بنده بی بضاعت را بعلیین میرساند بنگر که توبه بطاعت چگونه بود مناجات خدایا چون
نکال … ؛ … ؛ با بر خدمتم خود فرض کردی ؛ جزای او بخود بر فرض کردی ؛ خدا
ده که روا زخود بتابیم ؛ بخدمت کردنت توفیق یابیم ؛ نه ما خود خدمتی شایسته داریم ؛ کر شاهد …
اگر خواهی با شحنه کشیده ؛ … کرده سر کشیده ؛ … ؛ …
سود ؛ در آن ساعت که ما … ؛ … ؛ … ؛ کرامت کن لقای
خویش ما را باب دوم در مقدمات نماز حمد بیحد و ثنای و ستایش بیعد مر خدا را سزد که معبود بحقست
و واجب الوجود مطلق … که منور گردانید قلوب مؤمنان را بنور معرفت و مزین گردانید صدر عارفان را بنور

که افتاده کنند

اینکه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون معبودی که شناسایند اداب عبودیت خود را بالطاف عمیم والطاف
عظیم والطاف کریم وانعام خیر و ظاهر … مس اسم مبارکش جایز نیست که لا یمسه الا المطهرون قادری که شرف
گردانید بندگان را بتشریف اسلام رسالت انبیا و اکرام و ختم گردانید رسالت را به بعثت خیر الانام تا سرگشتگان
وادی جهالت را نجات داده پس منزل سعادت رسانید که ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون رباعی ای وصف تو … از امکان ؛ اشیا بتو زنده جو اجساد بجان ؛ جز ذات تو …
امکان ؛ … و مکان منزه … ؛ وصلوات زاکیات طاهرات بر روان اعیان موجودات مشتری برج
سعادت خورشید رسالت که … طهارت شاه رفعت و نبوت ماه بقعه قربت صدر آب و خاک
… افلاک … لولاک لما خلقت الافلاک محمد المصطفی نظم نبی که خورشید
… ؛ … شهسوار سلطان لولاک اگر … ؛ نهاده
ماوای عرش اعظم تخت شاهی را ؛ و در … بر وصی و جانشین او و اعتمای مؤمنات و پیشوای متقیان
امیر جامردان نظم ولی مطلق وصی نفس رسول ؛ ولی حق شه کونین علی اعلا ؛ …
اسدالله حیدر ؛ سر مردان شرف یثرب و … ؛ … ثبوت حق و نفی باطل ؛ … یاور الله
… ؛ هادی … ؛ حق ز باطل که جدا کردی و … ؛ و بر اهل بیت و اولاد
و اجداد و انصار او باد و بعد بدانکه مقدمات نماز هفتست چنانکه معروف و مشهور است …
… بیان نمود و درین باب دوازده فصل است فصل اول در فضیلت نماز بدانکه در خبر است از اهل بیت
که یکنماز فریضه بهتر و فاضلتر است از بیست حج … و … فاضلتر است از خانه که پر از زر سرخ باشد
و بصدقه دهند … بیست خانه که پر از زر سرخ باشد و در راه خدا تعالی
صدقه دهند پس … بخاطر رسد که چون … ایشان رسد …
در میان مردم … این بعوض نماز و سایر عبادات ایشان میشود و این حدیث که از اهل بیت
… که … بنده … حق سبحانه و تعالی … از نماز … این معنیست
پس معلوم شد که … حق تعالی چیزی فاضلتر نیست از نماز و در خبر است از ائمه علیهم السلم
که روز قیامت اول چیزی که سؤال کرده میشود از بندگان نماز است اگر به … قبول … سایر عبادات
او قبول میکنند و اگر رد شد جمیع اعمال او رد میشود و دیگر از حضرت رسول روایتست که نماز معراج است
و دیگر از حضرت رسول روایتست که چون برخیزد بنده برای نماز و فارغ شود … که … ایدارکان
چون روزی که از مادر زاییده باشد رباعی اگرچه افضل طاعت نماز است ؛ فضیلت پیش الله نیاز است
… ؛ خشوع دوستان در عین خوفست ؛ و نیز از حضرت … منقولست که
چون بنده روی بقبله کند از برای نماز باخلاص تمام و نیت کند و تکبیر احرام بگوید … از گناهان بیرون

روزی که از مادر متولد شده باشد و چون بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم برابر هر موی که بر تن اوست حق تعالی
ثواب حجهٔ یکساله در دیوان اعمال او بنویسد و چون قرائت فاتحه و سوره کند چنان بود که حج و عمره کرده باشد
و چون رکوع کند و تسبیح گوید چنان بود که بوزن خود زر سرخ بر صدقه داده باشد و چنان بود که تمام کتابهای خدای تعالی
خوانده باشد و چون بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین حق تعالی بنظر رحمت در روی نگاه کند و چون سجده
کند و تسبیح بگوید او را خدای تعالی ثواب بعدد فرشتگان دهد و چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد
بخواند حق سبحانه و تعالی او را ثواب صابران دهد و چون سلام دهد و فارغ شود بگشاید خدای تعالی بروی
درهای بهشت را پس در آید در بهشت بهر در که خواهد بحساب ای عزیزان تامل کنید که باندک تکلیفی چه تشریف
میدهند **نظم** لطف او لطفیست بیرون از عدد فضل او فضلیست بیرون از شمار کو بهر موی زبانی باید
شکر بگفت نکوی از هزار ودیگر از حضرت رسول مرویست که حق تعالی را فرشته ایست که منادی میکند وقت نماز
که ای مردمان برخیزید و بجای آورید نماز را و کشنده آتش دوزخ یعنی نماز و روایتست از وهب بن منبه که او
از ابن عباس روایت میکند او از رسول الله که آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی را فرشته ایست که نام او سمخاییل است
او را میکرد برات نماز کنندگان نزد هر نماز از پروردگار عالمیان جل جلاله پس چون صبح مومنان برخیزند و وضو
کنند و نماز صبح بگذارند فرشته فرا گیرد از الله تعالی برات ایشان که نوشته باشد در وی انا الله الباقی عبادی و امائی
فی حرزی جعلتکم و فی حفظی و تحت کنفی صیرتکم و فی عزتی لاحرزنکم و مغفورا لکم ذنوبکم الی الظهر
یعنی منم خدای که باقیم این بندگان من در حرز خود گردانیدم شما را در حفظ خود و بزیر حمایت خود در آوردم شما را
و در عزت خود خوار نمیکردم از شما و آمرزیده شد مر گناهان شما را تا وقت پیشین و چون وقت نماز پیشین
شود برخیزند و وضو سازند و نماز کنند فرا گیرد آن ملک از برای ایشان از حق سبحانه و تعالی برات دوم را که نوشته
باشد در وی که انا الله القادر عبادی و امائی بدلت سیئاتکم حسنات و غفرت لکم السیئات و احللتکم برضائی
دار الجلال یعنی منم خدای قادر ای بندگان و کنیزان من بدل کردم گناهان شما را بحسنات و بیامرزیدم گناهان
شما را و حلال کردم برضای خود از برای شما سرای بزرگ که بهشت جاودانست پس چون وقت نماز دیگر
شود برخیزند و وضو کنند نماز گذارند فرا گیرد از برای ایشان از پروردگار عز و جل برات سیم که نوشته
باشد در وی که انا الجلیل ذکری و عظیم سلطانی عبادی و امائی حرمت ابدانکم علی النار و اسکنتم مساکن الابرار
و دفعت عنکم برحمتی شر الاشرار یعنی منم خدای که بزرگست ذکر من و عظیمست پادشاهی من ای بندگان
و کنیزان حرام گردانیدم بدنهای شما را از نار و ساکن ساختم شما را در مسکنهای نیکوکاران و دفع کردم از شما برحمت
خود شر بدکاران پس چون وقت نماز مغرب شود برخیزند و وضو سازند و نماز بجای آورند فرا گیرد آن
فرشته از برای ایشان از خدای عز و جل جلاله برات چهارم را که نوشته باشد در وی که انا الله الجبار الکبیر
المتعال عبادی و امائی صعد ملائکتی من عندکم بالرضا و حق علی ان ارضیکم و اعطیکم یوم القیمة منیتکم

یعنی

یعنی منم بزرگ بسیار بزرگ ای بندگان و کنیزان من بالا آمدند ملایکه من از نزد شما برضای خشنودی و حق بر ما
بر من آنست که راضی شوم از شما و عطا کنم شما را روز قیامت عطای بزرگ و چون نماز خفتن شود پس برخیزند و وضو
کنند و نماز بگذارند فرا گیرد از حضرت باری جل اسمه برای ایشان برات پنجم را که نوشته باشد در وی که انا الله
لا اله غیری و لا رب سوای عبادی و امائی فی بیوتکم تطهرتم و الی بیوتی سعیتم و فی ذکری خضتم و حقی عرفتم
و فرایضی ادیتم اشهدک یا سمخاییل و سایر ملایکتی انی قد رضیت عنهم یعنی بدرستی که نیست خدایی غیر از
من و نیست پروردگاری سوای من ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و بخانه من
در آمدید و در ذکر من فرو رفتید و حق مرا شناختید و فرایض مرا ادا کردید گواه باشید ای سمخاییل و سایر
فرشتگان من بدرستی که راضی شدم از ایشان پس منادی کند سمخاییل بسه آواز هر شب بعد از نماز خفتن
که ای ملایکه خدای تعالی امرزیده نماز کنندگانی که حق تعالی را یکی دانند پس باقی نماند ملکی در هفت آسمان مگر که طلب
آمرزش کنند از برای نماز کنندگان و دعا کنندگان از برای ایشان تا روز قیامت پس هر کس از مرد و زن
که برخیزد از برای نماز خالصا مخلصا لوجه الله پس وضو سازد و نماز بگذارد بنیت صادق و قلب سلیم و بدن
خاشع و چشم گریان بگرداند حق سبحانه و تعالی در عقب او سه صف از ملایکه در صفی آنمقدار ملک که عدد ایشان را
کسی نداند الا خدای تعالی که هر صفی در مشرق باشد و یکی در مغرب پس چون آن بنده از نماز فارغ شود بنویسد
خدای تعالی بعدد فرشتگان درجات خوش آن بنده که روزی شود او را این ثواب **نظم** ای پرده ساز گشته
دریغ دیر پرده در تا کی چو کرم پیله نشینی بپرده در چون وقت کار رفت بسر غافل آنشده برخیز وقت کار غم
خویشتن بخور بیدار کرد ابدل غافل که در جهان چون کار مفخر بنامدت بهر خواب و خور بر عمر اعتماد مکن زانکه
عمر تو بگذشت پیش بیشتر که او هست ماحضر سالی هزار اگر نوح هی بود عاقبت شد شش هزار سال که کرد آن
جهان سفر تو هم رفیق بدان که ترا هیچ کمتری در شش در فنا فکند چرخ پر خطر او کاسه سری که بر آن
عجب بار بود خاک شود که گل کند آن خاک کوزه گر و میباید دانست که نماز را این فضیلت و قیمت که
بخشوع و حضور دل گذارند و رکوع و سجود تمام بجای آورند چرا که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید
میفرماید که قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی بدرستی که رستگاری یافتند
مومنان آن مومنان که در نماز فروتنی نمایند ابن عباس گوید خشوع در نماز آنست که نماز کننده نداند که بر راست
و چپ او کیست و مجاهد گفته که خاشع او باشد که چشم بر هم نهد از ترس خدای و قول دیگر آنست که چشم بر
جایگاه سجده دارد و بجای دیگر ننگرد که از رسول الله روایتست که چون بنده در نماز ایستد حق تعالی در وی
نگرد و چون بنده بجای دیگر از سجده گاه نگاه کند حق تعالی فرماید این بنده من بتو مینگرم و تو بچیزی دیگر
مشغولی روی بمن آر که ترا از من کسی بهتر نیست **رباعی** الله هم من شبی وقت نماز امد بر من خیال
معشوق فراز برداشت نقاب از رخ و بگفت بناز بازا بنگر که از که میمانی باز آورده اند که حضرت

مردی را دید که نماز میکنارد و دست و ریش با محاسن خود بازی میکرد فرمود که اگر این مرد را خشوع بودی وی نیز خاشع بودی پس سببه
در نماز خاشع بودن آنست که بتن در نماز باشد و بدل در بازار و جای دیگر در کلام مجید میفرماید که فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ
عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی ویل مر نماز کنندگانی که ایشان را دل در نماز نبود و ویل چاهیست در دوزخ و در آن چاه
ماریست که در دوزخ از آن عقوبت تر نیست هر شبانه روزی چند بار بخدای تعالی بنالد و زنهار خواهد از آن کنده ما
دعوی نماز جای کیست که در نماز غافل بود و دیگر میفرماید که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا
مَا تَقُولُونَ یعنی نزدیک نماز مروید و حال آنکه شما مست باشید تا آنگاه که بدانید چه میگویید و مستی بازاست از
حب دنیا و بسیاری غم و مستی از خمر و باید دانست که هر که را کند که دل در نماز از غلبه شهوات غافل است و اقبال
آن هم حب دنیاست که سر همه خطاهاست و حضرت پیغمبر میفرماید که لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ یعنی نیست نماز
مگر بحاضر شدن دل در نماز و دیگر حضرت رسول فرموده که تمام کنید رکوع و سجود در خشوع شما اگر در نماز بد بینی
کری یعنی از پس پشت خود چنانکه میبینم از پیش خود و دیگر میفرماید که بدترین مردمان دزدانند و بدترین دزدان
کسیست که از نماز چیزی بدزدد یعنی رکوع و سجود آن تمام بجای نیاورد و حضرت رسول فرموده که چون بنده روی
بنماز آورد رحمت حق تعالی روی بوی آورد پس باید که چشم بر زمین نهد و بهیچ چیزی بازی نکند و خود را بغیر حق مشغول
نکند ابو العباس جوالقی جوالی گم کرده بود هر چند فکر میکرد بیادش نمی آمد روزی در نماز بیادش آمد چون از نماز فارغ
شد غلام را گفت جوال پیش فلانیست غلام گفت ای خواجه تو نماز کردن بودی یا جوال میجستی ابو العباس جوالقی بدید
آمد خود را در باخت و بعضی علما شد تا که معتبر کرده و در حدیث آمده که حضرت رسول فرمود که مردی را در راه خدای
شهید کرده بودند فرشتگان که موکل وی بودند گفتند عجب شهیدی بود این مرد عجب که از برای روح او در بهشت
نگشادند و حوران استقبال روح او نکردند حق تعالی بدان فرشتگان وحی فرستاد که بنگرید چون نگاه کردند
روی همه ایرا از طاعت و خیرات وی بود و آن فرشتگان که بطاعات و خیرات وی موکل بودند گفتند خداوندا
در آسمان نمیگشایند از برای عملهای این پادشاه عالم فرمود تا در آسمان گشادند و ایشان را فرمان داد در آرید
این عملها را اگر میتوانید هر چند خواستند بر دارند نتوانستند پادشاه عالم فرمود که طاعت و عبادت را
مرکبیست تا آن مرکب نباشد بمحل قبول نرسد و آن مرکب دوستی حضرت علی بن ابی طالب ع و اولاد اطهار
صلوات الله علیه و آله و بعد از دشمنان ایشان فرشتگان چون حظ بودند و بر این مرکب نبود گفتند خداوندا
و بر این مرکب نیست پادشاه عالم زبانیه را فرمود تا او را با عملهای او بدوزخ بردند تا بدانی که بی دوستی حضرت
علی بن ابی طالب ع و اولاد و احباء او صلوات الله علیهم اجمعین طاعت هیچکس مقبول نیست رباعی ای
بدلیل کر تو طی نکنی در دین صاحب نظران چالاکی مرد نشوی لا در علی بیعت کن تا در صف حشر وای برادر کنی
و از ابن عباس منقولست که دو رکعت نماز که بتفکر بهتر بود از نماز کردن شبی تا روز که دل غافل بود امید که حق
جمیع مومنان را از طاعتی که مبنی بر ثواب و مرضی برضای رب الارباب باشد روزی کند بخشوع صلاح این

کتاب

کتاب و سایر آن مناجات خاص ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز ای کار گشای هر چه هستند
نام تو کلید هر چه بستند ای هست کن اساس هستی کوته ز درت دراز دستی ماه از بنو کلاه بر الی از نازک و درشت
هر ده خلقی هر صنعت که باید از عدد و بیش عاجز شده عقل و فکرت اندیش ای عقل بر آستانه از تو جستن زین و عمل از
از تو از ظلمت خود رهاییم ده با نور خود آشناییم ده از خرمن خویش ده زکوتم مسکین بدان و من برات فصل نهم
در عقاب تارک نماز قال الله تبارک و تعالی یَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ
الْمُصَلِّينَ یعنی سوال کنند در قیامت از گناه کنندگان که چه کار کرده اید که شما را بدوزخ آورد گویند نبودیم ما از نماز کنندگان
و دیگر میفرماید جل جلاله فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا یعنی آنانکه
ضایع کردند نماز را و متابعت نفس و شهوت کردند زود باشد که ایشان را در دوزخ بوادی غی در آورند از ابن عباس
مرویست که غی وادیست در دوزخ بیان که اگر خدای تعالی بفرماید دوزخ را خود بخورد و در آن
وادی مرویست که شصت سال راه درازی وی و سی سال پهنای وی و از آن روز که خدای تعالی او را
آفریده دهن او همی بسته و نگشاده مگر کوشت جنی نمازان و شراب خواران و مرویست که حضرت رسول الله فرمود
که اول حساب که کنند روز قیامت نماز است اگر قبول افتد اعمال دیگر نیز باشد نیز در معرض قبول افتد و اگر
نماز رد کنند هیچ عملی از اعمال او بدرجه قبول نرسند نظم روز محشر که جان گداز بود اولین پرسش
نماز بود پس مکن در نمازها تقصیر تا از او باشدت تقصیر روایتست از حضرت رسول صلعم که گفت روزی
بود بالدم جبرئیل امین آمد ادای وحی میکرد هنوز تمام نکرده بود که آوازی سخت بالهیبت کرد جبرئیل
متغیر شد از وی سوال کردم که ای برادر این چه آواز بود گفت یا محمد حق تعالی در دوزخ هفت جای از بهر
و سنگی بینداختی در وی آن اختر سیزده هزار سالست که امروز آن سنگ بقعر او رسید پرسیدم که آن
جای کدام طایفه است گفت آن جایگاه بی نمازانست و دیگر حضرت رسول فرمود که هر که نماز را ترک کند و نگذارد
بجا خدای تعالی او را بپانزده بلا مبتلا گرداند شش در حیات و سه نزدیک وفات و سه در قبر و سه در قیامت
اما آن شش که در زندگی بود اول آنست که نور از روی او ببرد دویم آنکه برکت از عمر او ببرد سیم آنکه مال او زیاده
نشود چهارم آنکه حق تعالی هیچ خیرات او قبول نکند پنجم دعای او مستجاب نشود ششم او را در دعای
صالحان نصیب نبود اما آن سه که نزدیک وفات باشد اول آنکه بخفت کردانند بر سکرات مرگ او دویم
آنکه گرسنه وفات کند که اگر جمیع طعامهای دنیای را در حلق او کنند سیر نشود ۳ او را عذاب بود تا روز
قیامت و اما آن سه که در روز قیامت باو رسد اول آنکه حساب بر وی دشوار شود ۲ خدای تعالی
دشمن وی شود و در وی نظر نکند و او را عقاب در دناک رسد ۳ او را خدای تعالی بر انگیزاند از قبر مثل
حیوانات در جنبات هم بروی نگران باشند و بعد از آن بدوزخ برند و دیگر حضرت رسول فرمود که هر که
ترک نماز کند بتحقیق کافر است بیت مکن قصد ترک نماز ای پسر که کافر شوی و ز جحود ای بتر

وکر سهو و نسیان بود ترک تو ! قضا کن چو یاد آمدت زودتر ! و دیگر حضرت رسول ص فرمود که چون روز قیامت
شود بیرون آید از دوزخ کژدمی که سر او با سمان هفتم و دم او از مشرق تا مغرب باشد پس گویند او را
که چه میخواهی گوید پنج کس را اول بی نمازان دویم مانع زکوة سیم خمر خواران چهارم خورنده ربا پنجم کسانی که
در مسجد حرف دنیایی گفته باشند پس برچیند ایشان را از دشتگاه عرصات چنانکه کبوتر دانه را و باز گشته
بدوزخ رود پس باید دانست که حکایات دنیا مطلقا در مسجد موجب عقوبتست بیت المسجد خانه کردگار تست
چون درآیی بجز نماز مکن ! لا تکاه توبیت خانه حق ! قصه بر خویشتن دراز مکن ! جامع ابن محمد حفظ الله ذویه
و ستر عیوبه گوید که مراد حکایتیست که اصلا غرض اخروی با او نباشد و محض دنیایی باشد و بیفایده و عبث زیرا که
حضرت افاضل بیا الله ظلال فضیلتهم الی یوم القیمة در مساجد و مدارس و مقابر حکایت دنیوی میکنند و محض
تعلیل اینست چنست پس باید در فکر کار خود بعیب دیگران نپردازند بیت الما حقیقت همان میدانند ! اق
دلی کو تر نظر انبیا نماند ! و نیط فر نکر که هر که حقرا بشناخت ! مومن شد و خلق کافرش میدانند ! و دیگر حضرت
رسول ص فرموده که هر که بخسبد در روی جی نماز چنانچه بود که خراب کرده باشد بیت المعمور را هفت بار و
هزار فرشته را از فرشتگان مقرب و هزار پیغمبر از پیغمبران مرسل بقتل آورده و دیگر فرموده که هفتاد مصحف را
بسوزد و هفتاد پیغمبر بقتل آورده باشد و هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد و هفتاد بار بطریق زنا بکارت
ببرد و برحمت و مغفرت خدای تعالی نزدیکتر است از بی نماز و دیگر فرموده که هر که یکبار فی دفعه نماز را بیک
قرآن بی ترسی چنان باشد که هفتاد هزار پیغمبر بقتل آورده باشد که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان من که محمدم
پس این غافل ببین که چه حبیبی استای وای برما و بر اعمال ما و دیگر فرموده که بی نماز سلام مکنید و جواب
سلام او مدهید و واش سیبه مدهید و چون بیمار شود بعیادت او مروید و چون بمیرد بروی نماز مکنید و در
مقبره مسلمانان دفن مکنید بیت واش من انکر فی نماز لست ! اگرچه دهنش ز دعا قرار است ! کو فرض خدا بیکبار
از فرض تو هیچ غم ندارد ! پس وای بر کسی که کاهل نماز باشد جو اگر در شریعت حضرت پیغمبر ص مقرر است که هر گاه
شخصی کاهل نماز باشد و یکمرتبه او را تعزیر کنند اگر باز کند در مرتبه دوم تعزیر کنند او را تا سه مرتبه اگر باز کند
در مرتبه چهارم کشتن او لازم میشود بر امام یا نایب امام و اگر کسی نعوذ بالله حلال داند ترک نماز را کافر است
و در اول بار قتل او واجبست اگر مسلمان و مسلمان زاده باشد و اگر کافر بوده و مسلمان شده باشد و دیگر
مرتد شود طلب توبه باید کرد اگر توبه کرد و بنماز مشغول شد فبها و الا کشتن او لازم شود و بیرون کشتن
نیست بلکه در هر وقت نماز او واجبست باید کرد و باید زد تا آنکه در حد تعزیر تا نمیرد یا راضی شود بنماز کردن
پس ای عزیزان باید که با خلاص تمام روی بحق آری و بنماز از دست ... در طاعت و عبادت کوشی و سعی بلیغ
بجای آری تا در دنیا و آخرت رستگاری کردی که ترا از برای عبادت آفریده اند نه از برای خوردن و خفتن و بجهت
مناجات حضرت نظامی بر درت ای مایه ده زندگی ! عادت ما نیست بجز بندگی ! پیش تو چون نعوذ بنما

بریم عاجزی خود بشفاعت بریم ! بکر زیتجاری کجان خویش ! معرفت اکبر بنقصان خویش ! جونکه بغیر از تو نداریم کس
تم بنود تا انکه تو جو دادرس ! شیوه ما کرچه همه خطا است ! طلعه ما کر نشد بری رو است ! من که بر ایام تو مقصیم
خاک بر فرق من و بر طاعتم فصل سیم در بیان خلوت و آداب آن اگر واجبست بر کسی که بخلوت رود از برای قضا
حاجت عورت خود را بپوشاند اگر کسی که نظر کردن بسوی او حرام باشد مثل آنکه زن او شوهر باشد یا طفل بحد
تمیز رسیده باشد و کنیزکی که ملک ایشان باشد و حیوانات غیر ذوی العقول قصوری ندارد و با آنکه نظر کردن بعورت
غیر حرامست و ناظر و منظور هر دو در لعنت خدا اند اگر چه نظر کردن بعورت زن خود باشد بی سببی و مع هذا نظر
کردن مکروهست و بعضی حرام گفته اند زیرا که نبی ص فرموده است که لعن الله الناظر و المنظور یعنی لعنت میکند خدای تعالی
نظر کننده را و نظر کرده را هر گاه بالغ باشند و عاقل زیرا که نابالغ و مجنون مرفوع القلمند و واجبست بر متخلی که رو و
پشت بقبله نکند و مرویست از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام که هر که بنشیند برابر قبله و وای بول و
غایط از روی فراموشی و چون یاد آورد بگرداند از قبله اینجا یخود بر نخواسته باشد که حق تعالی او را بیامرزد و واجبست
که استنجا کند از بول باب و پس دیگر اگر در حدیث واقع شده که لا یجزی من البول الا الماء یعنی نزاید کرد الا به آب
و بی آن استنجا که مذهب مخالفی است و سنگ و اته و غیرها بر ... بیکر باشد و حضرت رسول الله ص فرموده
که من مس ذکره علی الجدار فکانما الی المصحف و لعن بکل شعر علی بدنه ملک یعنی هر که ذکر خود را بر دیوار مالد پس
همچنانست که بر مصحف مالیده باشد نعوذ بالله پس لعنت کنند او را ملایکه بعدد هر موی که بر تن اوست و همچنین
واجبست که خود را بشوید و در غایط متعدی و اگر غایط غیر متعدی باشد مخیر است میان آب و میان سه سنگ
بشرط آنکه سنگ پاک باشد و مکروهست در خلوت پشت و روی بآفتاب و ماه کردن باختیار و همچنان مکروهست
در خلوت پشت و روی بقبله کردن باختیار و همچنان مکروهست در سر راهها و در آب جاری و راکد و در زیر درخت
میوه دار خواه در حال میوه داشته باشد و خواه نه در بول و غایط کردن مکروهست ایستاده بلکه حرام بموجب
حدیث نبوی که فرموده من بال قائما فکانما بال علی فرجی فکانما علی الکعبه یعنی هر که ایستاده بول کند نعوذ بالله
همچنانست که بول کرده باشد بر فرج من و هر که بول کند بر فرج من همچنانست که بول کرده باشد بر حرم کعبه و اطمع
علی الروایه و مکروهست استنجا بدست راست کردن و بدست چپ در حالتی که در و انگشتری باشد که در
و انگشتر اسم خدای تعالی یا اسم یکی از ائمه طاهرین ص یا اسم طاهره حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها باشد
و مکروهست در حال خلوت خوردن و آشامیدن و سخن گفتن مگر ذکر خدای تعالی یا آیة الکرسی یا ضرورت
و سنتست که چون در خلا رود اول پای چپ را پیش نهد و بگوید بسم الله و بالله من الرجس النجس الخبیث
المخبث الشیطان الرجیم و مرویست از حضرت امام جعفر الصادق ع که هر که در نماز سهو بسیار کند
چون در حال خلا این بگوید وسوسه از دل او بیرون رود و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که هر گاه کسی
کشف عورت کند بجهت بول یا غیر بول باید که بسم الله بگوید تا شیطان با و نگاه نکند مادام که برهنه باشد

و فی بال علی قبری

باشد و در حالت استنجا بگوید اللّهمّ حصّن فرجی واستر عورتی وحرّمنا علی النّار ووفّقنی لما یقرّبنی منک یا ذا
الجلال والاکرام و چون برخیزد دست بر شکم خود فرود آورد و بمالد و بگوید الحمد لله الّذی اماط عنّی الاذی
وهنّانی طعامی وشرابی وعافانی من البلوی و چون بیرون آید پای راست پیش نهد و بگوید الحمد لله الّذی
عرّفنی لذّته وابقی فی جسدی قوّته واخرج عنّی اذاه یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها مناجات
خداوندا بذات ذوالجلالت ؛ باوصاف کمال بی زوالت ؛ بهر قلبی که از اهل دل بر آید ؛ بتکبیری که رحمی کبر بر آید
بهر نعره که بر خوان بهشتست ؛ بهر دولت که خانزاد در نوشتست ؛ بدربار یتیمان چشم یتیمان ؛ بزر افشاندن دست کریمان
بنان کوهر که رنکان سفته باشد ؛ بنان کشور که باکی خفته باشد ؛ بمروارید اشک طفل محروم ؛ بیاقوت سرشک
پیر مظلوم ؛ که رحمت کن بفضل خویش ما را ؛ مکن نومید و محروم این گدا را ؛ بلطف خویش هر دم مینوازم ؛ که
که زخمی تو مکن هر تو سازم فصل چهارم در بیان وضو بدانکه وضو در لغت بمعنی نکوئی و در اصطلاح
عبارتست از شستن روی و دستها و مسح سر و پایها با نیت و وضو واجبست از برای نماز واجب مثل طواف
خانه کعبه هر گاه که واجب باشد و مس کتابت قرآن وقتی که واجب شده بر سبب اصطلاح غلطات هر گاه که
دست بر نوشته فتد و وضو سنتست از برای نماز سنتی و طواف سنتی و دست بر حاشیه قرآن نهادن
و از برای برداشتن قرآن و از جهت ذکر خدا کردن و از برای صلوات بر محمد و آل محمد فرستادن و از برای نماز
جنازه و تجدید وضو نمودن و از جهت خواب کردن و سنتست همیشه با وضو بودن نظم وضو آمد سلاح اهل
ایمان ؛ که با آن شند در پیکار شیطان ؛ که از پاکان شنیدم این عبادت ؛ بود محبوب حق صاحب طهارت ؛
که از اهل صفا داری نشانی ؛ بباید بی وضو بودن زمانی ؛ وضو دایم از روی حقیقت ؛ بود واجب برارباب طریقت
و سنتست زن حایض را که در هر وقت نمازی وضوئی کند و در محل نماز خود بقدر نماز بنشیند و بذکر حق
مشغول باشد که روایتست از حضرت پیغمبر که هر گاه زن حایض وضو بسازد و استغفار کند در هر وقت
نمازی هفتاد بار بنویسد خدای تعالی از برای او ثواب هفتاد رکعت نماز و بیامرزد هفتاد بار او را و بر دارد
از برای او هفتاد درجه در بهشت و بنا کند از برای او بهر موئی که در بدن اوست شهری در بهشت و بنویسد
بهر حرفی از استغفار نوری و بهر موئی که در جسد اوست ثواب حجی و عمره و چون غسل کند و دو رکعت
نماز کند در هر رکعتی یک الحمد و سه قل هو الله احد بخواند بیامرزد خدای تعالی کناهان صغیره و کبیره او را و
ثواب شهید در نامه اعمال او ثبت کند و بنا کند از برای او هزار شهری در بهشت و اکر تا وقت حیض
دیگر بمیرد شهید مرده باشد و آنچه وضو را باطل میکند موجب نقض وضو میشود یازده است اول بیرون
آمدن بول دوم جاشدن غایط ۳ باد که از موضع معتاد بیرون آید چهارم خواب که بر چشم و کوش غلبه
کند برتبه که نه بیند و نشنود پنجم هر چه عقل را زایل کند از بیهوشی و مستی و جنون ۶ حیض ۷ نفاس
۸ استحاضه نهم دست بر مرده آدمی نهادن که سرد شده باشد و ناشسته دهم آنکه یقین داند

که حدث کرده است یا نه یازدهم آنکه یقین داند که وضو و حدث هر دو کرده است اما نداند که کدام پیش است و
کدام پس و بدانکه واجبات وضو دوازده است اول نیت و نیت قصد قلب یعنی که نیت را بدل بکند و باید که
باید نیت را مقارن دارد بابتدای شستن رو و واجبست طلب دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ
شود از وضو یعنی سببی که منافی نیت معتبره باشد از وی صادر نشود مثل آنکه قصد قطع وضو کند یا قصد باطل
گردانیدن اعضا کند از جهت ریا که منافی حق باشد قصد خنکی کند یا قصد ریا کند و وضوی او باطل است و صفت نیت
اینست که اتوضأ لاستباحة الصّلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی وضو میکنم از جهت مباح بودن نماز از برای آنکه
واجبست تقرب بخدا و باید که این صفت نیت که مذکور شد بیرون در دل بگذراند اگر قادر بود بر کفتن و معنی او
فهمیده باشد و اکر نه بفارسی در دل بگذراند دوم شستن روست از رستنگاه موی سر اکر مستوی الخلقه
باشد و اکر موی او پایین تر از مستوی الخلقه باشد یا بالاتر از قیاس او بر مستوی الخلقه تا برابر موی زنخ
بدرازی روی و انچه بگردد بر دو انکشت بزرک و میانین بعرض اکر مستوی الخلقه باشد و اکر انکشتان او دراز
باشد و روی کوچک یا روی کوچک و انکشتان کوتاه قیاس او بر مستوی الخلقه است و بعضی از فقها برانند که اکر دو
تنک باشد و میرسیده که هر گاه تخفیف کویند کسی کرد در برابر او باشد بدموهای او و اقوال التدلیل تخلیل واجبست و اکر
بسیاری موی باشد واجب نباشد و بعضی فرموده اند که خواه تنک مو باشد و خواه بسیار موی که تخلیل
واجب نیست لیکن سنتست و این قول اکثر فقهاست و انچه از موی ریش خواه بدرازی و خواه به پهنا که
زیاده باشد از آنچه مذکور شد از حد روی شستن او سنتست و واجبست که ابتدا از رستنگاه موی
سر کند نه پایین یا پهلوی که اکر چنین کند وضوی او باطلست زیرا که این مذهب مخالفین است بیت
تا کی انسونی یا کیز بخوری ؛ کاب نمازی بدهدش ابروی ؛ قطره آبی که چکد زاب دست ؛ دشمن بود بر
جگر دوست سیم شستن دستهاست با مرفقین و واجبست که ابتدا از مرفق کند و تا سر
انکشتان بشوید که اکر ابتدا از سر انکشتان کند و تا مرفق بشوید چنانکه عمل مخالفین است باطلست و وا
جبست که اول دست راست بشوید و واجبست تخلیل انکشتری تا رسیدن آب باندرون بشره و همچنین انکشتر
و موی و چرکی که در زیر ناخن باشد و اکر بر دست او کوشت زیادتی باشد انکشتری زیادتی یا ناخن
او دراز باشد یا دو دست از یکجانب داشته باشد که تمیز نتواند کرد که دست اصلی کدامست باید دست
که زیر مرفق بیرون آمده باشد شستن اینها هم واجبست و اکر کسی را دست بریده باشد و زیر مرفق باشد
آنچه مانده باشد با مرفق بشوید و اکر از مرفق بریده باشد جزوی بالای مرفق بشوید چرا که واجبست جزوی
از جزو عالی فرض در شستن روی و دستها و مسح سر و پایها داخل کردن تا یقین شود که محل فرض شسته شده
بیت کاه وضو شستن دست از نخست ؛ موعظتی میکند از پرده جست ؛ کاوری آنکه که بدی رکاه روی ؛
دست از آن پیش بالکل بشوی چهارم مسح سر است و مخصوص است بربیش سر و اکر موی داشته باشد مسح

بیشانی کند بغیر تری آب وضو انقدار که نام مسح بر او افتد اگرچه یک انگشت باشد و بمقدار سه انگشت
مضموم سنت است **نهم** مسح پشت پایهاست از سر انگشتان تا اصل ساق یا بمجرای مسح بر او افتد بتری آب
وضو پس اگر آب نو بر دارد از برای یکی ازین مسحها وضو باطلست واگر تری بر دستش نمانده باشد از موی
بالای ابرو و مژه و اگر دو یا دو مسح نماید و اولیست که ابتدا بپای راست کند **نظم** مسح بران کو بزمکن سر بتری
کاب از سر بکند ردت از تری مسح چنان کن قدم روشن است گر تری ازاد بود وا منت **شانزدهم** ترتیب یعنی آنکه
ذکر کرده شد یعنی اول روی بشوید و بعد از آن دست راست و بعد از آن دست چپ و بعد از آن مسح پیشانی
و بعد از آن مسح پای راست و بعد از آن مسح پای چپ **هفدهم** پی در پی کردن افعالست چنانکه عضو پیش خشک
نشده باشد که شروع در عضو دیگر کند **هشتم** آنکه واجبست که خود با خود کند پس اگر دیگری او را وضو دهد
بی عذری باطلست و اگر محتاج شود باجرت گرفتن کسی که او را وضو دهد واجبست هرگاه ممکن باشد اگرچه
زیاده از اجرت المثل طلبد **نهم** پاکی آب و پاک کنندگی او یعنی آب مطلق باشد که با آب مضاف وضو صحیح
نیست چرا که آب پاک است اما پاک کننده نیست و میباید که محل وضو هم پاک باشد که اگر پاک نباشد او را اول
از نجاست پاک کند بعد از آن آب وضو بریزد **دهم** مباح بودن آب وضو پس اگر غصبی باشد و عالم بغصب
باشد و مختار باشد وضو باطل باشد که اگر نه آب غصبی است یادانداما آب دیگر سوای ان نباشد و او جای
دیگر نتواند رفت مثل آنکه در خانه ظالمی در بند باشد و او جای دیگر نتواند رفت وضو باطل نیست **یازدهم**
جاری کردانیدن آبست بر اعضای وضو پس اگر روی و دستها که باید شست دست تری بمالد وضو
صحیح نیست **دوازدهم** مباح بودن مکان پس اگر مکان غصبی وضو کند و عالم باشد و مختار باشد باطلست و اگر
کسی شک کند در چیزی از افعال وضو و فارغ نشده باشد ان عضو که شک در و کرده بشوید و ما بعد او را
مگر آنکه اعضای وضو خشک شده باشد پس از سر گیرد وضو را و اگر بعد از فارغ شدن از وضو باشد
که شک کند ملتفت نشود و اگر یقین داند که عضو را نشسته خواه در میان وضو بخاطرش رسد و خواه
بعد از فارغ شدن باید که آن عضو را بشوید اما بعد او را باعید بزان وضو نیکو کنید و خود را بیاز بچه عباد
مارید تا از خالق و معبود خود شرمنده کی نبرید **بیت** بباید در جهان قانون شرعی درو هر سنت و هم
فرض مرعی بجای خویشتن حق الیقین مر جاهی که باید از دقایق خاطر صاف حضور قلب را کردن رعایت
که باشد در نماز او را سرایت ای وضو که مذکور شد وضو پایان شرعیست اما وضوی حقیقی نوعی دیگر
و در آن شش چیز فرض است **اول** آنکه نیت کند که بعد ازین فعلی صادر نشود که ان عیب باشد یعنی
بیریا بود و محض رضای حق **نظم** انست اگر مقابل باساقیان بزم بسیار آب حسرت آید که او کند
تا دست و برو بخون دل و دیده شسته ام مقبول ان نماز که بانی وضو کند غمهای دوست برد و در دل حلقه
میزند شاید بکوی که خانه دل رفت و روکند **دویم** آنکه ره بگرداند ما سوی الله چنانکه بزرگی فرموده

نظم پس بشوی از هر دو عالم دست و روی تا که شایسته شود ایکت کوی زیرکه سازان بیشمار کرباحق تعالی
راز گوید چنانکه معروف و مشهور است که حضرت امام زین العابدین ع چو برای وضو بر میخواست رنگ مبارکش
در رویش زرد میشد پرسیدند که یا امام سبب چیست فرمود که میدانی با کیسانم که باخدای عز و جل راز گویم از هول
آن رنگ من متغیر میشود و حضرت رسول فرموده که المصلی یناجی ربه یعنی نماز کننده مناجات میکند با پروردگار
خود **سیم** فرو شوید دستها از جمیع تعلقات دنیوی و اخروی زیرا که چنانکه عند انبیا علم جزای لحظت و ل
محققان شرک خفی است و حضرت رسول الله فرموده پیوسته در خطاب میکرد بکه اللهم انی اعوذ بک من
الشرک الخفی و بزرگی فرموده **بیت** طاعت از بهر جز انبیاء حقیقت یا مشغول بشد یا مستغنی طلب **چهارم**
سر خود را از نخوت و کبر و کردن کشی پاک گرداند و در سر جز محبت خدای تعالی چیزی دیگر نباشد چنانکه عارف
فقیر فرموده **نظم** ترا تطهیر ظاهر هست لیکن بباید سعی در تطهیر باطن چو ظاهر از نجاست پاک داری ز کبر
باحی اس اختلاف نیز هم کر اسباب خلاف اند دجر نیز نکوتر باطن سوی مطهر و ضوی ظاهر شرف کردد مکلل **پنجم**
انکه قدم را از بیرون از راه حق بیرون نهد و جز رضای حق نجوید **ششم** ترتیب نگاه دارد یعنی آنکه اول ترک دنیا کند پس
ترک عقبی و ترک خود **رباعی** خواهی که رسی بجانان گر شنوی اول ز دو کون زود منزه شوی گر کور بکتای خود ترک
از هستی خویش بیخود یعنی انا الله شنوی و قول حضرت رسول الله که الوضوء علی الوضوء نور علی نور
ستر بر زخ وضو سنت که کتر شد و سنت که چون نظر در آب افتد بجهت وضو بگوید الحمد لله الذی جعل الماء
طهورا ولم یجعله نجسا و بعد از آن اگر آب وضو نظر نجی باشد سر فراخ بکف از آن آب بر تواند داشت و دست
از بول و غایط باشد یعنی آنکه دست در ظرف کند از کنار ظرف بر دستها آب نریزد بشوید و اگر وضو از غایط
باشد دوبار بعد از آن مضمضه کند این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک و شکرک
و بعد از استنشاق کند یعنی کف آب بینی در بینی کند و در استنشاق این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات
الجنات واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها و در هنگام روی شستن بگوید اللهم بیض وجهی
یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود فیه الوجوه و در وقت دست راست شستن بگوید اللهم
اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا و در حالت دست چپ شستن بگوید
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران
و چون مسح سر کند بگوید اللهم غشنی برحمتک و برکاتک و در مسح پاها این دعا بخواند اللهم ثبت قدمی و عفوک
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام و چون از وضو فارغ شود بگوید
اللهم انی اسالک تمام الوضوء و تمام الصلوة و تمام رضوانک والجنة و سوره انا انزلناه بخواند **نظم** انان که
بهر ... وضو کنند سر زلف ... وقت نماز فوت شد از کوی صبح خون دل بیاد که
مستان ... وضو کنند چشمی و جسم خیره نگاه ... ترسم که ابروی تر از آب جو کنند ... مکر ...

یکی بریدن مثل آنکه کسی آب دست او بریزد و بعضی خاطر کردانیدن ابراهیم داخل استعانت سیدانند و نیز مکروهست اعضای وضو را ستر پاک کردن زیرا که حضرت رسول صلعم فرموده که هر که وضو کند و آب از اعضا منبل پاک نکرد الله بنویسد حق تعالی از برای او سی حسنه و باز بنویسد از هر قطره آبی که بر اعضای او هست ملکی که تسبیح کند از برای او تا روز قیامت و هر که پاک کند و هر که پاک کند اعضای وضو را یکحسنه است و این حکم عامست خواه در تابستان و خواه در زمستان و آن مکروه نیست باشد بجهة دفع ضرر **مناجات** ای واهب عقل و بخشنده جان ؛ باسم کرم تو هست یکسان ؛ ای مقصد همت بلندان ؛ مقصود دل نیازمندان ؛ ای بر ورق تو درس ایام ؛ ز آغاز رسیده تا به انجام ؛ هر قصه نانوشته کو بی ؛ هر نامه نانوشته خوانی ؛ عقل از در تو بصر فروزد ؛ گر پای برون نهد بسوزد ؛ بردار مرا که او فتادم ؛ وز مرکب جهل کن پیادم ؛ تو هر عنایتی الهی ؛ انجام کرم رسان کماهی **فصل پنجم** در اغسال واجبه و مندوبه و اغسال واجبه شش است جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت بدانکه جنابت حاصل میشود بدو امر یکی انزال منی خواه در خواب و خواه در بیداری و یکی دیگر دخول حشفه در دبر و قبل زن بیخلاف و در دبر مرد و حیوانات خلاف است بنابر قول اکثر فقها و واجب میشود غسل از برای نماز و طواف و مس کتابت قرآن و اسم خدای تعالی و اسم انبیا و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و داخل شدن در مسجد مدینه و مسجد مکه و درنک کردن در غیر آن در مسجد و قرائت سورهای عزایم کران الرجعه و حم سجده والنجم و اقرا است و جنب نیز قصد یکی ازین سورها نتواند کرد **و واجبات غسل** دوازده است **اول** نیت و واجبست که نیت را مقارن دارد به شستن جزوی از سر که غسل ترتیبی باشد و مقارن دارد بجمیع بدن اگر غسل ارتماسی باشد و واجبست طلب دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از غسل و نیت اینست که اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل میکنم از جنابت برای مباح شدن نماز واجب تقرب بخدا **دویم** شستن سر و گردن و آنچه از بیرون است از موها ظاهر است از سوراخ گوشها و تخلیل کردن موی که مانع رسیدن آب باشد **سیم** شستن جانب راست **چهارم** شستن جانب چپ و بجز است در شستن عورتین و ناف را با هر دو جانب بشوید **پنجم** سهل بود طلب که بشوی برون ؛ آب جنابت خورد که بشوید درون ؛ پاک شو و ز را ستخوان کرد ؛ کرچه بلیدم نمی این به کبر **ششم** خلال کردن انگشتان و ... که مانع باشد **هفتم** اگر حدثی در میان غسل از اعضا در شود لا اکثر عود غسل کند پس اگر دیگری از اعضا غسل دهد ... **هشتم** ترتیب چنانکه ذکر کرده شد یعنی اول سر و گردن بشوید بعد از آن جانب راست بعد از آن جانب چپ و واجب نیست در پی اعضا در غسل بس تواند بود که سر را پاک کردن صبح بشوید و جانب راست و بعضی از فقها گفته اند که باید حدثی در میان واقع نشود و این قول قوی نیست و نیز ترتیب میان اعضا شرط نیست میان اجزا اعضا شرط نیست از میان اجزای اعضا پس اسافل را پیش از اعالی توان شست اگرچه عهد و اختیار باشد **نهم** پاکی آب و پاک کند کی او و پاکی محل غسل **دهم** مباح بودن آب **یازدهم** جاری کردن آب بر اعضای غسل

دوازدهم مباح بودن مکان و اگر شک کند در چیزی از افعال غسل و هنوز غسل را تمام نکرده باشد اعاده کند آنرا و آنچه بعد او را باید که بعد از بیرون آمدن منی استبرا کند به بول یعنی بول کند که اگر بقیه از منی مانده باشد بیرون آید و بعد از آن اجتهاد کند یعنی از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه بمالد و از بیخ ذکر تا سر مقعد سه بار پس اگر تری به بیند بعد از غسل کردن شسته باشد خالی از آن نیست که بعد از انزال بول کرده یا نه اگر بول نکرده این تری بقیه منیست غسل باید کرد و اگر بول کرده خالی از آن نیست که اجتهاد کرده یا نه اگر اجتهاد نکرده وضو باید کرد و اگر اجتهاد کرده ملتفت آن نباید شد و سنتست که نزد غسل کردن بگوید اللهم طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتك والثناء علیك اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انك علی کل شیء قدیر بانا بعزیزه وفقنا الله که این غسل اعلی بحثه بود که بیان شد و غسل اهل حقیقه بیان دیگر دارد و آنست که نزد ایشان دو چیز فرض غسلست **اول** انکه ترک دنیا باید کرد زیرا که دنیا نزد محققان نجس است بنابر اینکه سلطان سریر رسالت صلعم فرموده که الدنیا جیفة و طالبها کلاب یعنی دنیا مردار است و طالب او سگست و سگ شرعا و عقلا نجس است **دوم** هر کس که دوستدار جیفه دنیا باشد ؛ که در خور حضرت خداوند ابد ؛ کو دشمن حق تو چرا داری دوست ؛ دنیا که بعین خاص دشمن دارد ؛ ترک شرک دقاق باید کرد که شرک بمعنا فوق نجس ند و لهذا انما المشرکون نجس یعنی جز این نیست که مشرکان نجسند و این غسل جز بآب توحید نتوان کرد و در باب توحید چند کلمه گفته شد و هر کس بی توحید سازد با ناز هستی خود خلاص شود و نزد محققان غسل از خویشتن خلاص یافتن است چنانکه شیخ عطار قدس سره فرموده **بیت** تو تا خود را بکلی در نیاری ؛ اجنب باشی و دایم در نمازی **دویم** از اغسال واجب غسل حیض است و خون حیض در اغلب اوقات سیاه است و گرم و در خشنده و سبب آن بیماری ... و زیاده از ده روز نیست و حرامست بر حایض آنچه حرامست بر جنب و حرامست بر شوهر که دخول کند با زن در حالت حیض و اگر دخول کند و عالم بحرمت او و حلال داند کافر شود و کفاره اش باید داد بیکدینار طلا اگر یک مثقال شرعی باشد در اوایل حیض باشد نصف دینار اگر در میانه حیض باشد ربع دینار اگر در آخر حیض باشد و مکروهست دخول کردن وقتی که پاک باشد از حیض و هنوز غسل نکرده باشد **سیم** از اغسال واجبه غسل نفاس است و نفاس خونیست که با بچه می آید و بعد از ولادت و خونی که پیش از ولادت آید نفاس نیست و حرامست بر نفسا آنچه حرامست بر حایض **چهارم** از اغسال واجبه غسل استحاضه است و بر سه قسم قلیله و کثیره و متوسطه و قلیله آنست که روی پنبه رنگ کند و به پنبه فرو نرود و در این هنگام واجبست بر زن که وضو کند از برای هر نمازی و تغییر پنبه کند و متوسطه آنست که به پنبه فرو رود اما سیلان نکند پس واجبست که از برای نماز صبح غسلی و اگر سیلان کند واجبست بر حایض که از برای نماز صبح غسلی کند و از برای نماز پیشین غسلی دو منوی و از برای نماز شام غسلی دو منوی و از برای نماز خفتن دو منوی

ودر وقت هر نماز تغییر بدهد و تخرقر کند وچون این افعال بجای آورد در حکم طاهر است و نماز و روزه او صحیح است
پنجم از اغسال واجبه غسل مس میت است چون کسی دست یا عضوی دیگر بعضو میت رساند وقتی که
او سرد شده باشد بسبب موت و هنوز او را غسل نداده باشند پس غسل بر او واجبست **ششم** غسل میت است
واجبست که اول ازالهٔ نجاست کنند از بدنه او وبعد از آن او را غسل دهند باب سدر وبعد از آن باب کافور و
بعد از آن باب خالص واگر سدر وکافور نباشد سه مرتبه باب خالص غسل دهد بر ترتیبی [illegible]
وپاهای او را تغسیل کنند ودر میان اسمان و میت حجابی باشد و پیراهن او را از گریبان بدرند اگر وارث اذن
دهد و از پایین پای او بیرون آورند وسنتست که انگشتان میت را نرم کردانند باهستگی وسنتست سر
او را وجسد او را بشویند بکف سدر وفرج و اب اشنان هر یک سه بار وسر بار دستهای میت را
بشویند تا رسد و بعضی گفته‌اند تا مرفق وانی اظهر وسنتست که هر عضو میت را سه بار بشویند در هر غسلی
وسنتست که شکم میت را در دو غسل اول بمالد بنرمی و آهستگی مگر آنکه حامله باشد وسنتست که
غسال بر جانب راست میت باشد وسنتست که هر عضوی که از و شوید در هر غسلی بگوید عفوک اللهم عفوا
یا عفوا عفوک و مکروهست نشانیدن میت و ناخن گرفتن و موی تراشیدن واگر چنین کند هرچه
از و جدا شود در کفن نهد **وبدانکه** اغسال مسنونه بسیار است سی و یکست وافضل آنها غسل
روز جمعه است ووقت ادای او طلوع صبح جمعه است تا زوال آفتاب و هرچند نزدیک بزوال باشد
افضل است و بعد از زوال روز جمعه تا اخر روز شنبه قضا توان کرد و از زوال روز پنجشنبه تا صبح جمعه
مقدم توان داشت کاهی که داند که روز جمعه میسر نخواهد و خلافست در آنکه غسل جمعه واجبست یا
سنت پس اگر در نیت او ملتفت واجب وسنت نشود اولی بود بآنکه چنین نیت کند که غسل جمعه
میکنم قربة الی الله ودر کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت رسول الله صلعم که حق سبحانه و تعالی
را در هوا شهری است که دیوار او بطریق پوست تخم مرغ سفید است وان شهر را هفتصد هزار در هست و بر
هر دری از ان هزار هزار برابر اولاد بنی آدم فرشته پس چون روز جمعه میشود میگویند اللهم اغفر لمن
اغتسل یوم الجمعة یعنی بارخدایا بیامرز ان کسانی را که غسل روز جمعه کنند و نیز مرویست که هر که روز
جمعه غسل کند در پاکی بود تا جمعه دیگر وچون خواهد که این غسل کند سنتست که بگوید اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وال محمد واجعلنی من التوابین
واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب العالمین ودیگر از اغسال مسنونه غسل شب نصف رجبست
وروز بیست و هفتم ماه رجب که روز مبعث پیغمبرست یعنی روزی که بر انحضرت نازل شده است و دیگر
غسل شب نصف شعبان که شب براتست وشب اول رمضان وشب پانزدهم رمضان وهفدهم ان وشب
نوزدهم وبیست ویکم وبیست
رمضان است وشب عید رمضان وروز او وروز عید قربان وروز

عرفه

عرفه که نهم ذی الحجه است وغسل احرام وغسل دخول حرم وغسل دخول مسجد الحرام وغسل طواف خانه کعبه و تردد
داخل شدن ان وتردد داخل شدن مکه معظمه و مدینه را سکینه حضرت رسالت پناه صلعم وزیارة حضرت پیغمبر وروز غدیر
و روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است و توبه و مولود وکسی که خواهد نماز خسوف وکسوف را قضا کند هرگاه
تمام قرص گرفته باشد و از عمدا نماز نکرده باشد وکسی که خواهد نماز حاجت کند و کسی که خواهد استخاره کند و کسی
که خواهد از کلو کشیده باشد بحسب شرع هرگاه بقصد دیدن او رود اگر بقصد دیدن باید بی وجوب شرعی
او رفته باشد احتیاج بغسل نیست **مناجات** خداوندا با افعال اسیران ! با ونالهٔ طفلان و پیران ! ببان
دل که غم دین دیش باشد ! ببان سر که غم درویش باشد ! بتاریکان دور اهل فیش این راه ! که ماند از ان صاحب
کیش همراه ! بورد روح وتسبیح ملایک ! به تیغ شاه و بهمایی که جان بنشست باید بلبیدی که دارد
دل بیمار که تاج توبه را از سر برما ! زتقوی کن لباسی در برما **فصل ششم** در تیمم بدانکه هرچه موجب وضو
و غسلست موجب تیمم هست هرگاه متعذر باشد از وضو وغسل و یکی دیگر زیاده بر ان که پیدا شدن
آب است هرگاه تیمم بسبب نبودن آب باشد و واجبست که تیمم کند بر خاک یا کلوخ یا ریگ یا سنگ و تنها بر خلاف و جایز
تیمم بر سنگی که آهک از و میپزند و کلی که کوزه میکنند پیش از انکه انها پخته شود اما بر معدنیات و نباتات صحیح
نیست مثل طلا و نقره و آهن و غیر آنها دوازده است **اول** نیت و واجبست که نیت را مقارن دارد بر دست
بر زمین زدن وصفت نیت اینست که تیمم بدلا من الوضوء او الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله
یعنی تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل از جهت مباح بودن نماز از برای انکه واجبست تقرب بخدا **دویم** باید که هر دو دست
باهم بر زمین زند از روی اختیار واگر یک دست او نجس باشد بطریقی که تیمم نتواند کرد یا مجروح باشد یا
یک دست داشته بر زمین زند واگر هر دو دست او مجروح باشد زنخدان بر زمین نهد واگر از وی متعذر
باشد تیمم ساقط میشود **سیم** از واجبات تیمم مسح پیشانیست از رستنگاه موی سر تا بالای ابرو شود
باید که خاک مباح باشد که اگر غصبی باشد تیمم باطل است مباح بودن مکان تیمم باید
که هر دو دست باهم بر پیشانی کشد واگر تیمم بدل از وضو باشد یک ضرب از برای مسحها کافیست
واگر بدل از غسل باشد دو ضرب یکی از برای دستها و بعضی از فقها گفته‌اند که از برای وضو هم دو ضرب
واجبست واگر بدل از غسل حیض باشد یا نفاس یا استحاضه یا مس میت باشد واجبست یکی بدل
از غسل و یکی بدل از وضو واگر بدل از غسل میت باشد سه تیمم واجبست یکی بدل از آب سدر و یکی
بدل از آب کافور و یکی بدل از آب خالص وجایز است از برای نماز میت اگرچه آب موجود باشد واگر کسی
در مسجد مکه یا مدینه جنب شود یا نفاس واجبست که تیمم کند و بیرون آید اگرچه حاضر باشد
مناجات [illegible] اجعلنا از جود تو کرم ربات ! طوطی انا انعام تو شکر شکن ! منع تو جوت پو الحجی
سان کرد ! کل شکر خنده دهن باز کرد ! از شکر شکر تو طوطی روح ! یافته در هر نفسی صد فتوح ! [illegible]

که خودش بیند؛ مرهم زخمی که خودش خسته؛ آنکه همه مرهم ریشم توئی؛ وانکه درمانده است به پیشم توئی؛ همنفس هر که
همی دانمت؛ همدم هر کس که همیخوانمت؛ مهر تو ساکن شده در دل مرا؛ گوشه عزلت شده منزل مرا؛ جرم خطایم بکن
از شمار؛ عذر پذیرم بکرم در کنار فصل هشتم در بیان نجاسات متعدی باشد و بعضی از فقها مثل شیخ جمال الدین
مطهر حلی فرموده‌اند که با نجاسات غیر متعدی هم داخل مساجد نتوان شد و واجبست ازاله نجاسات از
شش چیز جامه و بدن و ظروف و مساجد و قرآن و مشاهد مقدسه ائمه علیهم السلام و بدانکه نجاسات ده است
اول بول دوم غایط از حیوانی که گوشت او را نخورند و خون روان داشته باشد سیم منی از هر حیوانی که خون
روان داشته باشد خواه گوشت او را خورند و حلال باشد یا نه چهارم هر حیوانی که خون روان داشته باشد
مطلقا پنجم میته هر حیوانی که خون او روان باشد الا دو چیز که از میته پاکست پشم و موی و ناخن و
استخوان و دندان بالاخلاف و باقی بخلاف ششم سگ هفتم خوک بجمیع اجزایه هشتم کافر نهم
هر چه مست کننده و در اصل تر باشد مثل شراب دهم فقاع و ازاله این نجاست کنند از جامه و بدن با آب
قلیل در شستن اول دست و محل بدانکه نجاست اگر بول پسر باشد که شیرخواره باشد که هنوز عادت بطعام
خوردن نکرده باشد ریختن آب بر وی کافیست و نجاست از جامه و بدن دو بار باید شست اگر آب قلیل
باشد یکبار چنانکه عین او زایل شود و بار دیگر بعد از آن چون ازاله نجاست کنند از جامه و بدن با آب قلیل
در شستن اول دست و محل آبی که از آن جدا میشود نجس است و در مرتبه دوم دست و محل پاک میشود اما جامه
شلع نجس است پس اگر در مرتبه سیوم بشویند از وی آبی که جدا میشود هم پاکست و ظرفی که دهن سگ
باو رسیده باشد سه بار باید شست یکبار بخاک پاک و دو بار بآب پاک و اگر خوک دهن خوک رسیده باشد
هفت بار باید شست و اگر ظرفی نجس شده باشد سه بار باید شست یکبار بخاک پاک و دو بار بآب و اگر
بزرگ باشد که آب بان نتوان ریخت بلکه آب اول را هر مرتبه بردارند و بریزند و چون آب تمام شود آب
دیگر بروی بکنند و بجنبانند و لازم نیست که ظرف را بر کنند بلکه اکتفا کرده او را از آن توان کرد که حرکتی بهم
برساند کافیست و هر چه بآب روان پاک شود باید بآب فرو بردن او یکبار کافیست و بدانکه مطهرات ده است
اول آب دوم آفتاب و آفتاب پاک میکرداند زمین و بوریا و حصیر و بناها که در درخت باشند و چیزی
که نقل نتوان کرد از جایی بجایی نجاستی که بعد از خشک شدن عین و اثر او زایل شود سیم زمین
و زمین پاک میکرداند زیر قدم و زیر نعلین چهارم آتش و آتش پاک میکرداند چیزی را که بسوزانند و خاکستر
کرداند خاکستر و دود و زغال او پاکست پنجم استحاله یعنی چیزی که از حالتی بحالتی گردد مثل نطفه و علقه
که حیوان شود یا سگ و خوک که نمک شود یا نجاسات که خاک گردد یا کرم شود یا خون که جرک شود یا شک
ششم اسلام و کافر که مسلمان شد پاک میگردد و جمیع تکالیف شرعی که کسب از وساقط نمیشود مثل نماز و
روزه و غیره الا دو چیز یکی غسل جنابت دوم شستن جامه از نجاست هفتم نقصان چون شیره انگور هرگاه

که شود مثل شیره انگور هرگاه جوش برآورد و نجس میشود چون چهار دانگ او برود و دو دانگ او بماند خواه
بجوشیدن و خواه بخشک شدن آفتاب و هوا پاک میشود و چون سرکه یا دوشاب شود اگر چه ثلثان
او نرفته باشد پاکست هشتم انقلاب مثل شراب که سرکه شود با ظرف پاکست اگر چه بعلاج سرکه شده
باشد نهم انتقال مثل خون که بشکم پشه رود و مانند آن بود دهم زوال العین در غیر آدمی مطلقا یعنی
هر که میغ آبی را جای نجس شود و اولی نجاست از وی بر طرف شود اگر چه غایب نشده پاکست مناجات
عالم غیب ای تو کشاینده هر بسته؛ وی رسانده مرهم هر خسته؛ راه نماینده هر غایبی؛ تو به پذیرنده
هر تایبی؛ قاصر از ادراک تو فهم و خرد؛ در کرمت کرده طمع نیک و بد؛ هر که دهی تو نه ندهد غافلست؛ وانکه
بر نزدیک تو دور از دلست؛ انکه ز خوف تو بلرزد جو بید؛ روز جزایش نکنی ناامید؛ دل که امیدی بتو درست
بستم است؛ چاره او کن که جگر خسته است؛ سینه ما لاعم؛ غمی آه بخش؛ شرح کتاب شرح الله بخش؛
عقده ام از کار زبان دراز؛ اسلام صنع تو کرده است باز؛ مشکل دو دیم نیاز ی نشان؛ وزنم مجرم بکناری رسان
فصل نهم در ستر عورت بدانکه عورت مرد قبل و دبر است و خصیتین و عورت زن جمیع بدن اوست
سوای دو کف دستها و ظاهر قدم از مفصل قدم و ساق و بدانکه ستر عورت واجبست در نماز و طواف اگر
روی اختیار خواه ناظری باشد و خواه نباشد اما در غیر نماز و طواف گاهی واجبست که کسی او را ببیند
و حرام باشد دیدن او اگر زوجه و کنیز و طفل غیر ممیز باشد واجب نیست و اگر کسی قادر بر ستر عورت
نباشد باید که ببرگ درخت و گیاه خود را بپوشد و نماز کند و اگر اینها معتذر شود به گل عورت خود را
اندود کند جامه بخرید و بجز بپوشد و اگر میسر نشود در میان آب تیره رفته بایما و اشارت نماز
کند و اگر نباشد در گوی یا طرفی رود و اگر هیچ از اینها میسر نشود بهیچ وجه نخرید و نه با جاره و غیره
برهنه کند و ایستاده اگر کسی نباشد که باو نظر کند و اگر ناظری باشد نشسته نماز کند و در هر دو حال
بایما و اشاره رکوع و سجود بجای آورد و در نماز پنج چیز رعایت باید کرد اول انکه پاک باشد مگر انکه
نجس باشد بنجاستی که معفو است مثل خونی که کمتر از درهم بغلیست که او بقدر گودی کف دست مجتمعا
غیر خون حیض و استحاضه و نفاس و خون نجس العین که سگ و خوک و کافر و خون میته و دیگر چیزی که نماز
با وی تمام نشود مثل کلاه و بند زیر جامه و مانند اینها که نجس باشد معفو است و خون قروح یا
جروح تا بر نشده باشد معفو است بشرط انکه جامه دیگر نداشته باشد و اگر کسی قادر بر ازاله نجاست
جامه و بدن نباشد نماز تواند کرد معفو است دوم انکه پوست میته نباشد اگر چه دباغت کرده باشند
و هر پوستی که در دست غیر مسلمان باشد نجس است و پوستی که در راهها بیابند حکم میته دارد و حکم
بر طهارت او نتوان کرد سیم انکه پوست حیوانی نباشد که گوشت او را نخورند اگر چه کشته باشند
و دباغت کرده پشم و موی و نباشد مگر خز خالص و سنجاب که اگر گوشت اینها را نمیخورند اما پوست

ایها جایز نیست در نماز پوشیدن **چهارم** اگر غصبی نباشد و باید در نماز چیزی غصبی همراه نباشد اما
اگر نداند که این چیز غصبی است یا جامه غصبی است و نماز کند اعاده لازم نیست **پنجم** اگر ابریشم محض
نباشد و طلا از برای مردان و خنثی مگر در حرب و ضرورت اما جهاف جمله تا مقدار چهار انگشت
پهنا و اگر تمام جامه ابریشم تمام و دیگر نباشد برهنه نماز کند بخلاف جامه نجس در نماز که اگر بغیر از
و جامه جامه دیگر یافت نشود با او نماز میتوان کرد برهنه و بعضی از فقها بر آنند که در جامه خواب ابریشم
خواب جایز نیست **مناجات** کرما نا ز مقصوم بکن ، که وزنم از بیم خشمت بجوشید ، بحشر که بزرگی
بار خویش ، که بخواند مرا کرم بر ارفی ز پیش ، دهی فاحشا از رحمة نو نید ، که از مغفرت بر مبار یا امید ، چو عقوبت
تبسم کند با گناه ، بر آید زجانهای معصوم آه ، نما یکدل تا خطا از صواب ، چو طفلی که نشناسد آتش ز آب ،
ملا بر گذشت از صواب گناه ، در آتش روم که نمازی نگاه ، خلاصم ده از قید حرص و از ، که زین آتشم روز و شب
در کاه ، **فصل ششم** در مکان مصلی باید که مکان غصبی نباشد خواه ملک او باشد یا مالک منفعت او باشد
مثل اجاره و بخشش و وقف و مانند اینها یا مالک او را اذن داده باشد صریحا یا آنکه کمتر باشد که نماز کن و
خواه ضمنا مثل آنکه کسی او را در ملک خود جای داده باشد و گفته باشند که در اینجا باش یا اذن عرفی باشد مثل
بیمهان یا مثل اهل حال باشد مثل ملکیست که در بنای نماند و اثر بقی ظاهر نیست و شرعی بصاحب نرسید
پس در این صورت نماز توان کرد و دیگر باید که مکان پاک باشد و اگر زمین نجس باشد و نجاست او متعدی نشود
بمصلی یا جامه مصلی نماز توان کرد بشرط آنکه جای پیشانی پاک باشد اگر نجاست خشک و تر باید که جای که
پیشانی بر او نهند زمین پاک باشد یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط آنکه نخورند و نپوشند مثال
روییدنی عادت او چیزی باشد که بمجرد ضرورت گرسنگی خورند اما نادر واقع شود که کسی او را بخورد و سجده
بر او توان کرد و اگر چیزی در زمانی خورند و در زمانی نخورند مثل بادام که تا پوست او سبز نشده باشد
توان خورد و بستر که نتوان خورد در وقتی که توان خورد سجده بر و جایز نیست و وقتی که نتوان
خورد بر و سجده جایز است و سنتست سجده بر خاک کردن و افضل است بخاک حضرت امام حسین ع اگر
چهار و را بر آتش پخته باشند آورده اند که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر که بر خاک تربت امام حسین ع
سجده کند سجده گاه او تا زمین هفتم نورانی بود اللهم ارزقنا زیارته بحرمته و حرمة جده و ابیه و اولاده
المعصومین آمین یا رب العالمین **مناجات** الهی بکن نظر در کار ما کن ، مداوای دل بیمار ما کن ، که ما را دیده
معنی ضعیفست ، من و تقوی و تخمین دین نحیفست ، من او هم مسکین و ضعیفم ، که ضایع گشت
اوقات شریفم ، سفر در پیش و ما در سر شکسته ، کند بر جا و ما را دیده بسته ، بیابان دور و ما را
توشه نه ، ز کشت خویش ما را خوشه نه ، سزد گر یادم چون بیدار نه ، که در بازار دین بیچو بیزنم ، ت
طاقت نیست در رایم بضاعت ، ولی سیاه ام امید شفاعت **فصل نهم** در بیان وقت نماز پیشین و بیا

ید و شناختن آنها باید آنکه وقت نماز پیشین زوال افتاب است و زوال افتاب معلوم میشود بظهور سایه در جانب
مشرق چرا که وقتی که افتاب از مشرق بیرون می آید سایه هر چیز در جانب مغرب می افتد هر چند افتاب بلند
تر میشود سایه کمتر میشود تا وقتی که افتاب بخط استوا برسد و همین که افتاب میل کند بجانب مغرب سایه
میگردد بجانب مشرق و این زوال افتابست که وقت نماز پیشین است و نماز پسین در آن وقت نتوان کرد مگر وقت
نماز پسین فارغ شده است از نماز پیشین و وقت این هر دو نماز کشیده است تا وقت نماز شام که آن بر طرف
شدن سرخی جانب مشرق و چون از آخر وقت انقدر مانده باشد که چهار رکعت او وقت نماز پسین است
و نماز پیشین قضا باید کرد و وقت نماز خفتن فارغ شده است از نماز شام و وقت شام مخصوص این
دو نماز بطریقیست که مذکور شد و وقت این دو نماز تا نصف شب و وقت نماز صبح طلوع صبح صادق
تا طلوع افتاب و وقت فضیلت نماز پیشین تا از زمانیست که سایه هر چیز زیاده شود و وقت نماز
پسین تا وقتی است که سایه هر چیز دو مثل او باشد و وقت نماز شام بر طرف شدن سرخی جانب مغرب
و وقت نماز خفتن تا چهار یک شب و وقت فضیلت نماز صبح تا وقتیست که شب که پرتو ظلمت غایب شود
پس ای عزیزان باید که تا تواند و مقدورست نماز را تاخیر نکنی **مصرع** که آنهاست در تاخیر و طالب
را زیان دارد ، زنهار که این اوقات شریف را از دست نگذاری و ضایع نکنی که الفجر از دست رفت بدست
نمی اید و پشیمانی سود ندارد **رباعی** عمر هر نفسی دی و دون میگذرد ، هر لحظه دل اشک خون میگذرد ،
شب خفتن و روز رستن و هر صبح و شام ، اوقات شریف بین که چون میگذرد ، و باید که مصلی در نماز روی
بجانب قبله کند باید اگر در عراق باشند که آن عراق عجمست و عراق عرب و فارس و خراسان و ما وراء النهر
و الجزر در بلاد ایشان است مغرب و مشرق اعتدالی را که آن معلوم میشود در اول حمل و اول میزان بدست
راست و چپ خود گیرند و جدی را که آن ستاره ایست روشن که میان او و میان فرقدان که آن هم دو ستاره
روشن اند ستاره های خورد واقع شده اند از دو جانب او بطریق شکل ماهی اما روشنتر است در
حالتی که بر بالا باشد و فرقدان بر پایین یا بر عکس پس روشن خود گیرند و اگر وقتی
که این علامات ظاهر نباشد هر نماز برای چهار جانب بگذارند و اگر وقت تنگ باشد بهر جانب که ظن
بیشتر است رو کنند و نماز بگذارند و چون بعد از نماز ظاهر شود که نماز را پشت بقبله کرده اند خواه وقت
باقی باشد و خواه نه نماز را اعاده کنند و اگر روی بجانب مشرق یا مغرب کرده باشند اگر وقت باقی باشد
که احتیاج باعاده نیست والله اعلم **مناجات حکم ضعیفه** الهی ز دو ما از وجه کسم ، اسیر قافله پیش ما از پیسم ،
ز جام هر زویم افتاده مست ، شده در ره از خون خاک پست ، بلطف ار بخوانی که راند مرا ، بقهر ار برانی که
خواند مرا ، نه امر بغیر از تو فریاد رس ، مرا در دو عالم یکی یار بس ، کسی را نه بینم زهر خویش و شاه ، که بر دامنش
نیست گرد گناه ، همان به که از شرم یاران جمع ، بسوزند در خواب یاران دمع ، کنون که نه حقیقت بود یار ما ، بیفا

رود تا ایمان بار ما **فصل یازدهم** در بیان اذان و اقامت و فضیلت آنها روایتست از حضرت رسول الله صلعم
که هر که یکبار اذان بگوید در راه خدای تعالی گناهان گذشته او را خدای تعالی بیامرزد و نگه دارد او را از گناهان در بقیه
کند سیال او و ملایکه شهدا در بهشت و هر کس که نماز کند باذان و اقامت نماز کنند در عقب او دو صف از ملایکه که
یکسر ایشان در مشرق باشد و یکی در مغرب و اگر نماز کند باقامت تنها یکصف از ملایکه با وی نماز کنند و در روایتی
دیگر دو ملك با وی نماز کنند یکی در جانب راست او و یکی در جانب چپ او و اذان و اقامت سنتست از برای پنجگانه
غیر آنها و بدانکه بعضی گویند که در نماز صبح و شام اذان و اقامت واجبست و در باقی سنت و بعضی بر آنند
که در نماز جمعه واجبست و در احتیاط سنت و جمعی برانند که مطلقا واجبست و گروهی زبوده اند که مطلقا سنتست
اما سنت موکد و فصول اذان با تجمله است و فصول اقامت هفده است و اشهد ان علیا ولی الله و محمد و علی
خیر البشر اگرچه افضل اذان نیستند اما از احکام ایمان و از برای اهل سنانند پس باید که اذان را باین ترتیب
بگویند اذن لمن ندبه قربة الی الله یعنی اذان میگویم از برای سنت تقرب بخدا الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
واشهد ان علیا ولی الله واشهد ان علیا ولی الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح
حی علی الفلاح حی علی خیر العمل حی علی خیر العمل محمد و علی خیر البشر محمد و علی خیر البشر الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله لا اله الا الله و چون اذان تمام شود باید که فاصله کند میانه اذان و میانه اقامت بسجده
یا نشستن یا گامی پیش نهد و این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا و عیشی قارا و رزقی دارا و عملی
سارا واجعلنی عند قبر نبیك مستقرا و قرارا برحمتك یا ارحم الراحمین در میانه اذان و اقامت نماز
شام شاید که هیچ از افعال دیگر کند که مشهور است بجای آورد بعد از آن اقامت بگوید باین طریق که اقیم لندبه
قربة الی الله یعنی اقامت میگویم از برای سنت قربة الی الله الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد
ان محمدا رسول الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله واشهد ان علیا ولی الله حی علی الصلوة
حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی خیر العمل حی علی خیر العمل قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله و سنتست که مؤذن خوش آواز باشد و بلند آواز و بر بلندی رود و روی بقبله
کند و با طهارت باشد و وقتهای نماز را بشناسد و اذان را پیش از وقت بگوید و سنتست که چون اذان
گوید شنونده متابعت کند و در میان اذان و اقامت حرفی دیگر که تعلق به نماز نداشته باشد نگوید **مناجات**
محمد و شیعه الهی بپاکان درگاه تو ⁝ که سر ای سازند در راه تو ⁝ بانوار روشن دلان ملك ⁝ به اوصاف
سلکی نشان ملك ⁝ بآه جگر سوز ارباب شوق ⁝ بچشم گهربار ارباب ذوق ⁝ به صبح مجدد گذاران دین ⁝
بشام غریبان خوار حزین ⁝ که مرغ روانم از این آشیان ⁝ بیال شهادت بجنت رسان ⁝ چو گردد روان از بدن
جان ما ⁝ ز شیطان نگه دار ایمان ما **فصل دوازدهم** در یکی چند متعلق باین باب **نکته** قبل از این مذکور شد

که نماز

که نماز باید که بخضوع و خشوع باشد قوله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بدرستی که
رستگار شدند و بمقاصد دنیوی و اخروی رسیدند آنکه گرویدگان بخدا و رسول آنکه ایشانند بنماز خود تر
سکاران از خدا آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد
بموضع سجود میگماشت و بهیچ جای دیگر نمی التفات و در لباب سن گویاست که دیده گاه باید داشت مگر
در مکه معظمه که در خانه مکه باید نگریست چه نظر در آن عبادتست و در بحر الحقایق آورده که خشوع در ظاهر آنست
که سر در پیش افکند و دیده از التفات بچپ و راست منع کند از ماسوی الله و بالکلیه توجه بجناب بوطی و در بحر
مستغرق گشتن از شعله انوار ظهور با انوار جلال بگذارد و محققان گفته اند که در نماز اول خود بخود باید شد پس
طالب وصول بقرب یار باید گشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان تیر مخالفان در غزوه در بدن اطهر
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام نشست و از نهایت وجع نتوانستند
که او را بیرون آورند صورة الحال را معروض حضرت رسالت پناه داشتند فرمود که او در نماز باشد بیرون آورید چه در نماز
توجه آنحضرت بر حق بنوعی است که خود را فراموش میکند پس در اثنای که بنماز مشغول شد جراحان آورده
پیکان از بدن مبارك حضرت امیر المؤمنین بیرون کشیدند **نکته** حکمت در آنکه در خلا الیه حرف نزند آنست
که دو ملکی که موکلند بر مرتبت از ادب در خلا نیز همراهند پس باید که چیزی نگویند تا منفعل نکنند که اقوال و افعال
ایشان را باید نوشت و باعث اکراه ایشان باشد و در خبر آمده که حضرت امیر المؤمنین صلعم هرگاه بقضای حاجت میرفت
بر در خلا توقف میکرد پس ملتفت میشد بجانب راست و چپ بآن دو ملك و میفرمود امیطا عنی فله علی
ان لا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما یعنی جدا شوید از من خدا را است بر من بدرستی که بیرون
نمی آیم از زبان من حدیثی تا اینکه بیایم بسوی شما و سببی که در خلا خوردن و آشامیدن مکروه است آنست که منقولست
که حضرت امام محمد باقر روزی در خلا لقمه نانی افتاده بود آن حضرت او را برداشته آب کشیده بغلام خود
داد که آنرا نگاه دار غلام او را خورد چون حضرت از خلا بیرون آمد آن لقمه را طلب کرد غلام معروض داشته
که او را خوردم حضرت فرمود که هر که آن لقمه در راهی بیابد و او را تناول نماید حق تعالی آتش دوزخ را بروی حرام کرداند
و من شیء بیام که کسی که حق تعالی آزاد کرده باشد از آتش دوزخ او را خدمت فرمایم پس او را از مال
خود آزاد کرد و از این خبر مفهوم و معلوم است که در خلا خوردن و آشامیدن مکروه است **روایتست** از حضرت
رسول الله صلعم که نیست بنده که موکل نباشد بر او ملکی و چون آن بنده فارغ شود از حدث آن ملك بگرداند گردن
او را تا نظر کند بحدث خود پس آن ملك گوید ای ابن آدم هذا رزقك فانظر من این اخذته و الی ما صار یعنی ای پسر
آدم این رزق تست بنگر که از کجا گرفته و او را چه چیز شده است پس سزاوار آنست که چون نظر کند در آن حال بگوید
اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی من الحرام و مرویست از حضرت پیغمبر صلعم که هرگز نظر او بر حدث نیفتاد زیرا که
حق تعالی امر کرده بود زمین را که فرو برد هرچه از وجدا میشود **نکته** مرویست از حضرت امام حسن بن علی علیه السلام

روايتي از حضرت امام حسين ع كه بسيار نشستن در خلا مورث بواسير است يعني بواسير مي آورد نكته روايتست
كه در حالت وضو بنگر خدا مشغول باشد و بسم الله بگويد پاك ميشود از جسد الا آنجا كه آب باو ميرسد از حضرت امام
موسي كاظم ع مرويست كه آنكس كه وضو كند از براي نماز شام وضوي وي كفاره گناهانست كه در آن روز كرده باشد سوا
گناهان كبيره و هر كه وضو كند از براي نماز صبح آن كفاره گناهيست كه در شب كرده باشد بغير كباير نكته در اخبار
آمده كه هر كه وضو يا غسل كند بطريق شرع مطهر هر قطره آب كه از بدن او چكد حق تعالي فرشته بيافريند تا براي او
استغفار كند تا روز قيامت و روايتست از سلمان فارسي كه گفت رسول خداي ص فرموده كه هر كه وضوي نماز كند
گناهان او فرو ريزد چون برگ از درخت و نيز حضرت رسول الله ص فرمود كه هيچكس آب بر نگيرد از براي مضمضه
و استنشاق مگر گناهي كه از دهن و بيني كرده باشد از آن آب فرو ريزد و چون روي بشويد هر گناه كه از روي
كرده باشد ريخته شود و همچنين هر عضوي كه شويد يا مسح نمايد هر گناه كه بآن كرده باشد فرو ريزد و چون بآن نماز
كند حمد و ثناي حق تعالي بجاي آورد از همه گناهان بيرون آيد چنانكه گويا همان ساعت از مادر متولد گشته نكته
منقولست از حضرت رسول خداي ص كه بگشائيد چشمهاي خود را در وضو شايد كه نه بينند آتش دوزخ نكته
در سبب وضو مرويست كه يهودي نزد حضرت رسول ص آمد و مسئله چند سؤال كرد از آن جمله يكي آن بود كه گفت سبب
چيست كه وضو واقع ميشود باين چهار موضع كه روست و دستها و مسح سر و پايها و حال آنكه اين مواضع نظيف تر و
پاكيزه تر است از باقي اعضا حضرت فرمود كه چون وسوسه كرد شيطان آدم را و آدم نزديك درخت گندم رفت چون
نظر بر آن درخت افتاد آب روي او رفت و اين اول قدمي بود كه بخطا رفت پس گندم را بدست از آن درخت
چيد و خورد و چون گندم خورد لباسها و حلها كه بر تن او بود از و جدا شد پس آدم دست خود را بر پيش سر
نهاد و گريه در افتاد پس چون حق سبحانه و تعالي توبه او را قبول كرد فرض كرد بر وي و بر ذريه او پاك كردانيدن اين
مواضع اربع پس امر الله تعالي بر شستن رو بواسطه آنكه نظر كرده بدرخت گندم و شستن دستها بآن امر كرد كه گندم
چيده بود و مسح سر را سبب آن فرموده كه دست خود بر سر نهاده بود و مسح پايها جهت آنكه رفته بپاي درخت
نكته ديگر مرويست كه محمد بن سنان مسئله چند بحضرت امام الجن و الانس علي بن موسي الرضا ع نوشت
و يكي سبب وضو بود حضرت در مقام جواب او نوشت كه سبب وضو كه رو و دستها بايد شست و مسح پايها
بايد كرد آنست كه بنده در خدمت پروردگار خود قيام نموده برابر ميشود باين مواضع ظاهره و ملاقات
ميكند كرام الكاتبين را پس شستن روي از براي سجود و خضوعست و شستن دستها از براي دستها
برداشتن است جهت وضو و كف دستها بسوي آسمان كردن و پشت دستها در حالت سجود با ميان كردن
و انگشتان را در وقت قنوت حركت دادن و مسح سر كردن از براي آنست كه اينها ظاهر نه و برابر قبله الله در
هر حالي از حالات نماز نكته ديگر در سبب غسل جنابت مرويست كه جمعي از احبار يهود نزد حضرت رسول الله
ص آمدند و پرسيدند كه سبب چيست كه امر كرده است خداي تعالي به غسل از براي جنابت و امر نكرده

ازبراي

از براي بول و غايط حضرت در جواب فرمود كه چون آدم گندم را از درخت خورد رسيد او در جميع رگهاي او و بن مويهاي
پس چون آدم مجامعت كند اين آب از بن هر موي نزول كند حق سبحانه و تعالي اين غسل را بر او واجب گردانيد
تا كفاره گناه همه اعضاي او شود و طهارت او باشد و شكرانه حق تعالي نعمت ولد ترا بر وارزاني فرمود زيرا كه نزول
مني پس واجب كرد حق تعالي بر ذريه او اغتسال از جنابت تا روز قيامت و بول از زيادتي اينست كه آدمي آشامد
و غايط از فضله طعامي كه ميخورد پس اينها موجب وضو ميشود گفتند راست گفتي اكنون بگو كه ثواب غسل
جنابت چيست فرمود چون مؤمن نيت غسل كند حق تعالي در بهشت كوشكي بنا كند از براي او و حق تعالي با
فرشتگان مباهات كند كه ايا اي بنده من ببينيد كه بغسل جنابت قيام كرده است براي امتثال امر من گواه باشيد
كه من خداوندم گناهان او را امرزيدم و بهر مويي كه بر سر و تن وي هست هزار حسنه براي او نوشتم و هزار سيئه محو
كردم و هزار درجاتش بر افراشتم يهودان چون اين شنيدند گفتند صدق رسول الله اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان عليا ولي الله و وصي رسوله نكته ديگر مرويست از حضرت امام علي بن
موسي الرضا ع كه در جواب محمد ابن سنان نوشته كه سبب غسل جنابت پاكيزگي و لطافتست از انسان انچه باو رسيده
از جنابت و تطهير جميع جسد او آنست كه مني بيرون مي آيد از بن هر مويي كه در جسد اوست پس از براي اين واجبست
شستن جميع جسد و سبب تخفيف در بول و غايط آنست كه اينها در اكثر اوقات هم ميرسند و چنانكه كمتر واقع مي
شود و باراده اينكس ميشود و بول و غايط بي اراده هم ميرسند نكته روايتست كه آنكس كه ترك كند شستن
موئي در غسل جنابت عمدا پس مورد آتش است نكته ديگر روايتست كه خوردن چيزي در حال جنابت موجب
فقر و دو ويتي است مگر آنكه وضو كند نكته ديگر سؤال كردند از حضرت امام جعفر صادق ع كه سبب
غسل ميت چيست فرمود زيرا كه بيرون مي رود از و نطفه كه خلق شده است از و نكته ديگر جايز بودن تيمم
بر امت محمد از جهت آسايش و سبكيست در ايشان بنابراين ذكر سبب تيمم نشد نكته ديگر مرويست كه سبب غسل
جمعه آنست كه انصار هميشه كار ميكردند و آب ميكشيدند و عرق ايشان بد بو بود چون روز جمعه در مسجد
حاضر ميبودند مردم از بوي ايشان متاذي بودند پس امر كرد حضرت پيغمبر ايشان را بغسل پس اين سنت جاري
شد و روايتست كه حق سبحانه و تعالي تمام كرد نماز فريضه بنماز نافله و روزه فريضه را بروزه نافله و وضو را بغسل
جمعه نكته ديگر روايتست از حضرت رسول الله ص كه فرمود كه هر كه ايمان داشته باشد بخدا و روز قيامت بايد كه
داخل حمام نشود الا كه بميزر يعني لنگ بحمام رود و نهي كرده است پيغمبر خدا از آنكه غسل كند برهنه و فرمود
كه حيا را اهل و نگهباني و ساكني است پس بايد كه حرمت ايشان را نگه داريد نكته ديگر ديگر در بيان مسواك
حضرت رسول ص فرموده در وصيت با حضرت امير المؤمنين ع كه يا علي بر تو باد در وقت هر وضو به مسواك و حضرت
امير المؤمنين ع فرمود كه بدرستي كه دستهاي شما را و راهست پاك كردانيد او را به مسواك
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود كه از سنت پيغمبرانست بوي خوش و مسواك كردن و حضرت

رسول الله صلعم فرمود که مسواک نصف وضوست و فرموده که هر که چیزی را پاک کننده است پاک کنندهٔ دهان مسواک است
و مسواک کردن در خلا بوی دهن را خوش میکند و مسواک در حمام دندان را ضعیف میکند و حضرت امام
محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع فرموده اند که دو رکعت بمسواک فاضل تر است از هفتاد رکعت بی مسواک
در روایت از حضرت امام جعفر صادق ع که در مسواک دوازده خصلتست اول آنکه از سنت پیغمبر است
و پاک میگرداند دهن را و روشنی میدهد چشم را و راضی و خشنود میگرداند پروردگار را و سفید میگرداند
دندانها را و برطرف میکند چرک او و گوشت بن دندان را محکم میکند و اشتهای طعام می آورد و بلغم را برطرف میکند
زیاده حفظ را زیاده و حسنات را مضاعف میگرداند و شاد میشوند از و ملائکه **نکته دیگر** بدانکه نماز
سنت در خانه خود گذاردن افضلست و نماز واجبست در مسجد و سهل عادی از حضرت نبوی ص روایت
کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود برای طاعت بای برهم تر و خشک تمهید میکرد که تسبیح کنند
از برای او تا هفتم زمین و نیز آنحضرت فرمود که هر که او قرآن مصحف او باشد و مسجد خانه او حق تعالی در بهشت
خانه از برای او بنا کند **مناجات ملائکه** الهی چو کردی مرا رحمند، بد نیکو نرداری تو ما را پسند،
مکن کز در افاف دیگر مرا، مکردان حیث رای و فکرت مرا، بر علم و بیکات ظاهرست، کزین کفتکویم چه در
خاطر است، بدل کرده امر کار اجر مرا، بوصل رسان داغ مهجور منه، رفیقی قرین کن زحمت مرا طبیبی
کزین کن زحکمت مرا، در فتح بر و چشم بسته دار، بلغ بالاجان او خسته دار، ز چشمش نکر دار عیب مرا،
زجنگش برون ار حبیب مرا **باب سیم** در بیان نماز یومیه و تعقیب سپاس و ستایش بیقیاس
و بی غایت و اساس ثنای بی انتها لطیفیست که از محض لطف ابدی وجود با جود سرمدی بندگان را از بادیه
ضلالت و کفران بتعلیم عبادة و عرفان بسر حد هدایت ایمان رسانیده که هدی للمتقین الذین یؤمنون
بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون پروردگار که خالق جن و انس است در سرای
جود و بشارت دهنده جزای اعمال حسنات در دار خلود که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون بیم کننده مشرکات و منافقانست بسزای افعال سیئات در روز موعود که فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون **بیت** کرما مقصریم تو در پای رحمتی، جرمی که میرود با میدعطای تست
دلم کرد در حساب بنا بد گناه ما، اما که فضل و رحمت بی منتهای تست، و درود و سلام بر فاضلترین انبیا
از مرسلین و نبیین یعنی محمد مصطفی ص **بیت** ای ذره از نور تو بر عرش اعظم یافته، سر تا قدم زینت شده
بر جان آدم تافته، بر طالعت روی تو بر ساکنان کوی تو، از پرتو نیکوی تو کاری معظم یافته و تحف تحیات
زاکیات بر بهترین اولیا و اصفیا یعنی علی مرتضی **بیت** ولی الله که بارای منیرش باشد، نور خورشید
جهانبانات که انجم رسها، انکه بمشورت رای منیرش نکند، کار و غرای فتح و نصرت الملک نیز قضا،
نسبتش با دگران بنسبت درست و حرف، نسبت عیب و نسبت جد است و هما **و بعد**

بدانکه سر جمله طاعتها و عبادتها نماز است و نماز نظیر ایمان است و نماز رکن ایمانست و فرق میان کفر و ایمان است
زیرا که هر که نماز نکند کافر است و دیگر نماز کفاره گناهانست و در روایت که هر که را بیماری باشد پیش از طلوع صبح
نافلهٔ صبح بگذارد و بعد از آن هفتاد الحمد بخواند بر نیت شفای بیمار و بعد از آن نماز صبح بگذارد حق تعالی او را
شفا دهد و اگر احیانا شفا نیابد روز دیگر هفتاد بار بخواند که البته ببرکت نماز و سورهٔ فاتحه شفا یابد و نماز
درجات بندگان و عجایب در منتهانست و مناجات با خدای رحمانست و هر که را نماز نیست ایمان نیست
و باید دانست که افعال نماز هشتست و از آن هشت پنج رکن است چنانکه درین باب گفته میشود انشاء الله تعالی
و درین باب دوازده فصلست **فصل اول** در بیان نیت بدانکه در لغت قصد است و در اصطلاح ارادهٔ
فعل واجبست یا سنت مشروط بقربت و بدانکه نیت رکن نماز است و باطل میشود نماز هر بار از و عمدا و سهوا
و نیت قصد قلبیست و در نیت هفت چیز معتبر است **اول** قصد آن نماز که پیشین است یا پسین یا عشا
دویم قصد وجوب اگر واجب باشد یا سنت اگر سنت باشد **سیم** قصد ادا اگر در وقت خود گذارد **چهارم**
قصد قضا اگر غیر وقت بگذارد **پنجم** قصد قربت یعنی خالصا مخلصا لوجه الله **ششم** مقارن داشتن نیت
بتکبیر احرام که اگر فاصله واقع شود میان نیت و تکبیر احرام باطل است باید که چون قربة الی الله بخاطر بگذراند
بی فاصله الله اکبر بگوید **هفتم** دوام نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از نماز یعنی نیتی که منافی نیت
معتبره باشد نکند پس اگر نیت قطع نماز یا نیت قطع نماز را نیت قصد ریا کند فعل که منافی نماز باشد و در
اثنای نماز مثل نسبت بقبله گردیدن یا سخن گفتن نماز باطل میشود و صفت نیت اینست که اصلی فرض الظهر
اداء لوجوبه قربة الی الله و فارسی چنین گوید که نماز پیشین میکنم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا
و هر نماز دیگر باشد قصد او کند باید که صفت نیت بدل بگذراند و مکروه است بتلفظ در آوردن **مناجات**
خداوندا قبول طاعتم بخش، زکار مرد و عالم راحتم بخش، برون بر یاد مال و جاه از دل، مکر سازی دمی در ذکر تو منزل،
نکا بخت و دیوانم خرابست، نمازم کشتی و طوفان آبست، دمیدا صبح و ما را خواب برده، دها تین خفته
و کشت آب برده، جهان پر نور و ما را خانه تاریک، سپرده تشنه جان و آب نزدیک، بدست اینه نور بصیره،
جهان پر صورت و کورم اخیره، هوا فرمان ده و دل بی کفایت، ملک بی رای و کافر در ولایت، الهی در کند
حرص وازم، بغفلت صرف شده عمر درازم **فصل دوم** در بیان تکبیر احرام رکنست و باطل میشود
نماز بترک او عمدا و سهوا و واجبات تکبیر احرام یازده است **اول** تلفظ با در صیغه الله اکبر و سنتست
که بلند بگویند و در تکبیر دستها بر دارند تا برابر گوشها و بعد از آن فرود آورند و در هر تکبیر احرام در تکبیرها
همچنین کنند **دویم** میباید که بعربی بگویند پس اگر بعجمی بگویند از روی اختیار باطلست و اگر قادر
بعربی نباشد بهر زبانی که دانند معنی تکبیر احرام بگویند و معنی تکبیر احرام اینست که خدا بزرگتر است
سیم پی در پی گفتن است پس اگر فاصله کند میانه الله و اکبر باطلست **چهارم** مقارن داشتن

نیت است به تکبیر احرام پس اگر فاصله کند میان نیت و الله اکبر گفتن باطلست **پنجم** مد است میان
حروف او پس اگر مد دهد میان حروف همزه الله بطریقی که معنی استفهام از و ظاهر شود که آن الله اکبر است
یعنی خدا بزرگست باطلست **ششم** اگر مد دهد مگر در جمع آن کبار نه یعنی طبلهای بزرگ کرده **هفتم** رعایت
ترتیب کردن است اگر برعکس یا لفظی زیاده کند اگرچه بمعنی درست باشد مثل الله اکبر من کل شی باطلست
هشتم باید که آواز خود بگوید که خود بشنود پس اگر در دل بگذراند و به تلفظ در نیاید باطلست **نهم**
بیرون آوردن هر حرفی است از مخرج خود **دهم** قطع همزه است از اکبر پس اگر وصل کند از آن باطلست و
مکروهست مد ان لام و های الله که آن را در عرف قرا تعظیم گویند و سنتست که بعد از اقامه و پیش از تکبیر احرام
بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة بلغ محمدا صلی الله علیه و آله الدرجة والوسیلة
والفضل والفضیلة استفتح و بالله استنجح و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم اتوجه اللهم صل علی محمد و
اجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا والآخرة و من المقربین و سنتست که چون روی بقبله کند برای
نماز هفت بار بگوید و یکی از آنها واجبست و بهتر آنست که تکبیر اخیر را تکبیر احرام گویند و نیت مقارن دارند
بان و در میانه این هفت تکبیر این سه دعا بخوانند که اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک
و بحمدک عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دو تکبیر
دیگر بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
عبدک و ابن عبدیک منک و بک و لک و الیک لا ملجا و لا منجا و لا مفر منک الا الیک
سبحانک و حنانیک ربنا و رب البیت الحرام پس دو تکبیر دیگر بگوید و بگوید وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم و دین محمد و منهاج علی حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان
صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین
و این مصباح و عمل السنه است **مناجات** الهی واقف اسرار غیبی ! شفابخش دل بیمار مایی ! نظر بر حال
پریشانمان ما کن ! دوای درد بی درمان ما کن ! ز کوی معصیت باز آر ما را ! اسیر بند و غم مگذار ما را ! مقیم
برزخ خوف و رجائیم ! ز خود بیگانه و با غم آشنائیم ! زده اخلاق بد در جیب ما چنگ ! که بی یاد تو کردیم با خویشتن جنگ
اسیر عالم کون و فسادیم ! گهی در زرع و گاهی در حصادیم ! پریشانست وقت ناخوش ما ! ز دست نفس تند
سرکش ما ! بحکمت مشکل ما را حل کن ! پریشانی بجمعیت بدل کن ! چو ذکرت هیچ نیارد بر زبان کس ! بگیری
مرا فریاد می رس **فصل سیم** در بیان قرائت و آن رکنی است بترک عمد نماز باطل میشود بسهو
و واجبات قرائت شانزده است **اول** خواندن الحمد و سوره است در نماز دو رکعتی و اولین از نماز
سه رکعتی **دوم** رعایت کردن اعرابها و تشدیدها و مد متصل بر وجهی که از حضرت ائمه منقولست
بتواتر **سیم** رعایت کردن ترتیب کلمات و آیات بطریقی که منقولست پس اگر برعکس بخواند

باطلست

باطلست **چهارم** اگر عربی نخواند پس اگر سکوت طویل در میان قرائت از جائی دیگر بخواند عمدا باطلست
پنجم وقف را بر آخر کلمه کند پس اگر وقف بر اثنای کلمه کند وقف کند باطلست **ششم** باید که مرد بلند بخواند
در نماز صبح و در دو رکعت اولین نماز شام و خفتن و آهسته بخواند در باقی رکعات و زن آهسته بخواند و بعضی از فقها
جایز داشته اند بلند خواندن بشرط آنکه بیگانه آواز او نشنود و کمتر بلند خواندن آنست که چنانچه بخواند که کسی
که نزدیک او باشد بشنود و بسیار بلند نخواند که از حد در گذرد و آهسته خواندن چنانست که باید خود بشنود
نه آنکه در دل بگذراند **هفتم** مقدم داشتن الحمدست بر سوره پس اگر برعکس بخواند عمدا باطلست **هشتم**
باید که بسم الله بخواند در اول الحمد و سوره بخواند پس اگر ترک کند عمدا باطلست **نهم** باید که در هر رکعتی
یک سوره بخواند پس اگر بعد از الحمد دو سوره بخواند یا یک سوره دو بار بخواند یا الحمد دو بار بخواند قول آنست
که باطلست و بعضی بر آنند که مکروهست مگر آنکه سوره والضحی بخواند که در پیست الم نشرح را بخواند که اینها
دو سوره بمنزله یکسوره اند و باید که بسم الله در میانه سورها بخواند که بعضی بین سوره فیل نیز بخوانند که
بمنزله سوره واحد اند **دهم** باید که الحمد و سوره تمام بخواند پس اگر بعضی بخواند از روی اختیار باطلست
پس اگر کسی تمام نداند الحمد یا سوره را بخواند آنچه داند و آنچه نداند بقدر او در عوض و رعایت ترتیب نکند با اگر
اگر از اول الحمد دانسته باشد آخر او را عوض بخواند و اگر آخر الحمد دانسته باشد اول را عوض از جای
دیگر بقدر آنچه نمیداند بخواند بعد از آن آخر الحمد بخواند و اگر میان الحمد نداند از هر جای که از قرآن که داند بخواند
بقدر الحمد بخواند اگرچه ترتیب داند و اگر غیر ترتیب داند و اگر هیچ از قرآن نداند تسبیح اربعه یا هر ذکر دیگر بقدر
قرائت بخواند و اگر مطلقا از قرائت و ذکر نداند در هر رکعتی بقدر قرائت بایستد ای عزیز بیا که خدای تو محتاج
طاعت ما نیست اما طاعت ما علامت اطاعت و انقیاد است و این را از تو خواسته و خواسته خود را بجای
باید آورد نادر و عاصی مثل لا ابالی و به سیحر من الوجع عند سموع بیت **مثنوی** مرا فراموش مکن تا بینی !
تا زود هم ز بی طاعتی ! کار میفکن نفسی باز پس ! غافل و ضایع منشین یک نفس ! کار که امروز بفردا فتاد ! کار تو فردا
برود چو باد **یازدهم** باید که سوره از سورهای عزایم بخواند که آن سه الم سجده است و حم سجده و النجم و اقرأ
سورهای در آنهم با نشد که بخواند که وقت فوت شود **دوازدهم** باید که قصد بسم الله کند به سوره که بعد از الحمد
بخواند **سیزدهم** باید که از سوره به سوره دیگر انتقال نکند مگر آنکه از نصف بگذشته باشد و از سوره قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون هرگاه شروع در اینها کرد بسوره دیگر نتواند رفت **۱۰۴** باید که هر حرفی را از مخرج خود بیرون
آورد **۱۰۵** باید که عربی بخواند پس اگر ترجمه او بخواند باطلست **شانزدهم** باید که در آخر الحمد بگوید که در هر حالی از
احوال نماز آمین نگوید پس اگر آمین گوید بی تقیه نمازش باطل و سنتست که در نماز عصر و مغرب سورهای کوتاه
بخوانند که اول از سوره والضحی است تا آخر قرآن و در ظهر و عشا سورهای متوسط مفصل بخوانند که آن از
سوره عم است تا والضحی و در صبح از سورهای دراز مفصل که از سوره محمد است بخوانند تا عم و مستحبست که

صبح دوشنبه و پنجشنبه سورهٔ هل اتی بخوانند و در شام شب جمعه سورهٔ جمعه و در خفتن او سورهٔ سبح
اسم ربک و در صبح جمعه سورهٔ جمعه و در پیشین و پسین جمعه سورهٔ جمعه و منافقین و جایز است که در دو
رکعت آخر نماز پیشین و پسین و خفتن و در یک رکعت آخر نماز شام بعوض الحمد تسبیح اربعه بخوانند
و آن اینست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بعضی از فقها برآنند که این تسبیح را سه مرتبه
باید خواند و جمعی فرموده اند که بعد از آن دعا و استغفار با او ضم باید کرد مثل اللهم اغفر استغفر الله که این
فقیر کثیر التقصیر از مولانا عبدالله رحمة الله و مرحومی میرزا محمد الحسینی الاسترابادی علیه الرحمه
و شیخ بهاء الملة والدین سلمه الله استماع نموده **مناجات** خداوندا بحق رستگاری اگر روم سوی راه راست
ارنی پریشان و رو تنم شوریده احوال فرومانده بکار خود چو اطفال چو کودک از کرم در حفظم آور
بشیر لطف اسلام پرورم مرا هیچ از نقد دل نماند اگر از لطف تو ام حاصل نباید عزیزم کرده خادم مکردان
بهر داغی که فرمایی مکردان گناه را اگر دهقان نمی نشانم دهد آبی و خاکی میفشاندم چو من پروردهٔ انعام خاصم
سزد گر هم تجلی بخشی خلاصم **فصل چهارم** در بیان قیام واجب از برای نیت و تکبیر احرام و قرائت و قیام
در دو موضع رکعت یکی در نیت و تکبیر احرام دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع که از آن قیام متصل برکوع گویند
و واجبات قیام چهار است **اول** راست ایستادن با آنکه مهره های پشت راست ایستاده باشد پس
اگر کج بایستد از روی اختیار باطل است و سر در پیش انداختن ضرر نمیرساند اما سر خود بر دوش نهادن
چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در دروس بیان فرموده که نماز باطلست **دویم** بخودی خود ایستد پس
اگر اعتماد بچیزی کند از روی اختیار باطل است **سیم** بقرار خود بایستد پس اگر راه رود و یا سوار باشد
یا بر کالای برف که ناچند زده که قدمهای او بر و قرار نگیرد ایستاده باشد از روی اختیار باطلست
چهارم آنکه دور ننهد قدمها را و اگر نتواند بر پهلوی چپ خوابد چون کسی که او را در لحد بنهند و اگر نتواند
بر پهلوی چپ خوابد رو بقبله و اگر نتواند بر پشت باز خسبد پای بقبله و از برای رکوع و سجود در نیت کاهت
چشم برهم نهد و از جهت سجود بیشتر و از برای سر برداشتن از رکوع و سجود را بجای آورد اگر تواند و اگر
چشم برهم نتواند نهاد قصد رکوع و سجود کند و اگر کسی از جهت علاج چشم بر پشت باز خوابیده باشد یا
دارد و اگر دارو در چشم کشیده باشد و وقت ضیق باشد و نخواهد که آن را از و بر دارد ببیند اگر مضطر
نیست از ایستادن خوابیده نماز تواند و صحیح است و از جمله اضطراب مرکه بیماری او زیاده شود بجهت
ایستادن یا مشقت بسیار یا در مسجد یا در خانه باشد که سقف آن کوتاه باشد و جای دیگر نتواند رفت
و سنت است قنوت خواندن در رکعت دوم بعد از قرائت و پیش از رکوع خواه نماز واجب باشد و خواه سنت
و در یک رکعت نماز وتر و در نماز جمعه دو قنوت سنت است یکی در رکعت اول پیش از رکوع و یکی در رکعت دوم
بعد از رکوع **مناجات حزین** ای دل تو بر دامن امیدها از کرمت فضمت جاودها چون ترکشادی درجاویدیم

برلب

برلب منه زسر خون خویش لقمه باندازهٔ احسان خویش الهی از هستی من چون تمام هستی خود را تو دادم تمام برهم زده
خوبیهات که رای دور کن اندیشه کژ ان کرای کار نکویم که جز سلک تو من ور نبعضی برسدم احسان تو از ما جرم اینست
نقد ان تو کاخر بعد لخوم را بجوروز تلوشم جان شوم سینه سوز راه جان بر کم جوان خود روم ابر شرف دین محمد
روم **فصل پنجم** در رکوع و رکوع سنت ترک او عمداً و سهواً نماز باطل میشود و واجبات او نه است **اول**
آنکه او مقدار دو تا شود که برسد کف دستهای او بسر زانوهای او و کسی که دستها دراز باشد یا دستهای او کوتاه باشد
بمقدار دو تا شود که مستوی الخلقه دو تا شود و اولی آنست که بمقدار دو تا شود که اگر آبی برآب بر پشت او افتد
نریزد **دویم** آنکه ذکر بخواند و بهتر آنست که این ذکر بخوانند که سبحان ربی العظیم و بحمده و اگر سه مرتبه بگوید بهتر است
سیم آنکه بعربی بگوید **چهارم** آنکه درجه بخواند **پنجم** آنکه آرام بگیرد در رکوع بقدر ذکر پس اگر آنکه بحد رکوع
نشده شروع در ذکر کند یا هنوز ذکر تمام نکرده باشد که سر بر دارد باطل است **ششم** که بجا آورد همه ارکان
درست جهد کن تا شود ایمان درست ما ختم کن بادی از ارکان سرای بو که در هجده شیخ حضرت ضیاء
هفتم آنکه چنان بود که خود بشنود و سنت است که بلند بگوید **هشتم** سر از رکوع بردارد و بعد از آن بسجود
رود پس اگر پیش از آنکه سر بر دارد از رکوع بسجود رود باطل است اگر عمداً کرده باشد و اگر سهوا باشد و بی
اختیار بیفتد برخیزد و رکوع بجای آورد **نهم** آنکه آرام گیرد و در حین برداشتن از رکوع اعتدال که آرام
آرام گرفتن در وصلاة در آید **نهم** آنکه بایستد که گوید و چون رکوع کند دستهای خود را بر زانو نهد و انگشتان
از هم باز کند و زانوها را باز پس شکند و پیش از تسبیح این دعا بخوانند اللهم لک رکعت و لک خشعت و بک آمنت
و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای لله
رب العالمین و سنت است که تسبیح رکوع بگوید یکبار یا سه بار و چون سر بردارد بایستد و بگوید سمع الله لمن حمده
والحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت و تکبیر بگوید آنگاه بسجده رود **مناجات**
جان خدای نگهدار مست بلند حکم تو بخشش بخرد پسند و آن کرد کاری که شب میبری جو شب میبری
روزی آوری شب و روز هر یک بتقدیر تست که فتاد زنجیر تقدیر تست خواهم ز تو رخت خسروی
کران کرده ام پشت دولت قوی دلی خواهم از تو برانده درد و داغ که از غیر درد تو باشد فراغ که تا گنج نابود منزل کنم
نهالم هر روز در دل کنم که نیست نفس که و بیش را در این بستگی که تو شیر **فصل ششم** در بیان سجود
بدانکه سجود در لغت خضوع است و در اصطلاح نهادن پیشانیست بر زمین و هر دو سجود با هر رکعت بترک
هر دو عمداً و سهواً نماز باطل است نه بترک یکی که اگر یکی را بسهو ترک کند بعد از نماز بجای آورد و واجبات
او چهار است **اول** آنکه سجود کند بر اعضای سبعه که آن پیشانیست و کف دستها و سر زانوها و سر
انگشتان بزرگ پایها و نهادن بینی بر خاک سنت است و اگر بر پیشانی او جراحتی باشد بر یکی از جبین سجده
کند و اگر آن نیز عاجز باشد بر ذقن سجده کند **دویم** آنکه این هفت عضو را بر زمین نهد **سیم** نهادن پیشا
نیست

برابخه صحیح است سجود بران که ان چیز نیست که بخورند وبنوشند از روی عادت مثنوی بخت پیشانی
خود کن بکار ٭ تخت خاک از پی روز شمار ٭ تا نشوی ناصیه در سجده خاص ٭ کی بود از ناصیه کز ان خلاص ٭
نفس آلهیست برو حس ببین ٭ بر در مخلوقه منه بر زمین چهارم اگر جای ایستادن وجای سجده او بلکه موضع مستوی است
باطلست پنجم آنکه اعضاء ابخان بر زمین بگذارد که اسم گذاشتن بر او صادق آید ششم خواندن ذکر است
در او وسبحان ربی الاعلی وبحمده هفتم آرام گرفتن است بعد ذکر در حالت سجود چنانکه در رکوع گفته شد
بیت سجده بنا شد که بر روی زمین ٭ بر صفت مرغ شوی دانه چین ٭ تو بچنین سجده دلا زنخاک ٭ کی شوی الله
صف مردان پاک هشتم بر هی خواندن است نهم هید در هی خواندن است دهم باید که ابخان بجز انکه کی خود
یازدهم انکه سر بردارد از سجده وثانی کند در هر رکعتی نه کم ونه زیاده وبا انکه آرام گرفتن در سجده اولی واجبست
وبعد از سجده ثانیه سنت است که بنشیند از ذکر بگوید اللهم لک سجدت وبک امنت وعلیک توکلت وانت ربی
وسجد لك سمعي وبصري وشعري وبشري ومخي وعصبي وعظامي سجد وجهي الفاني البالي للذي خلقه
وشق سمعه وبصره تبارك الله احسن الخالقين وذکر اصفهادیانخ بار یا سه بار بگوید سر بردارد بگوید
در میان سجدتین اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی بما انزلت الی من خیر فقیر تا بگوید استغفر الله
ربی واتوب الیه وتکبیر بگوید وبه سجده ثانیه رود بطریق سجده اولی بجای آورد مناجات خداوندا
خداوند جهانی ٭ خداوند زمین وآسمانی ٭ چراغ آسمان از تو منور ٭ وجود این وآن از تو مصور ٭ شفا بخش درون
دردمندان ٭ دوا فرمای درد مستمندان ٭ خریدار نیاز اشک ریزان ٭ سزاوار نماز صبح خیزان ٭ تو دشادی
اهل عالم از تو ٭ که زخم خستگان را مرهم از تو ٭ تو آگاهی زهر رازی که دارم ٭ هر افغانی ولغازی که دارم ٭ ز جنات نفس
شیطانم امان ده ٭ بیار الملک ایمانم امان ده فصل ششم در بیان تشهد وتشهد در لغت خبر دادنست ودر
اصطلاح شهادت بتوحید ورسالت وصلوات بر نبی وآل او فرستادنست ودر او چیز واجبست اول
نشستن از برای تشهد وسنت است که چنان بنشیند که پشت پای چپ او بر زمین نهد وپشت پای راست
را بر کف پای چپ وبر زمین نهد وپشت پای راست بر کف پای چپ وابهام از جانب راست بیرون کند ٢
آرام گرفتن بعد رفتن از روی اختیار سیم شهادتین گفتن ٣ صلوات بر محمد وآل محمد فرستادن
پنجم بر هی خواندن واگر تشهد نداند وممکن نباشد که بیاموزد بعضی از فقها گفته اند که بقدر تشهد الحمد لله
بگوید بجز بیست ٦ ترتیب نگاه داشتن هفتم پی در پی گفتن هشتم شنوانیدن نفس خود
سنتست بلند خواندن ٩ رعایت کردن ابخه منقولست واو انیست که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد واگر زیاده ازین بخواند سنت
مناجات در مقام تشهد اینت ترخوشتر از روح پاک ٭ روح تو پرورده روحی فداک ٭ راه روان
عرضی داغ تو ماه ٭ پاوکان همچی راز تو شاه ٭ تاب دهان رطب ترخور نه ٭ لب بگشا تا همه شکر برند ٭ از سر آن

حون

خون رطب خوری ٭ از پی نماز دجه آورده ٭ ای شب گیسوی تو روز نجات ٭ آتش سودای تو آب حیات ٭
مقبل یبان شیفته روی تو ٭ سلسله شیفتگان موی تو ٭ از تعب بی تو وفای بخش ٭ ملک سلیمان بگدای بخش ٭
فصل هفتم در بیان سلام وسلام در لغت بمعنی سلامتیست ودر اصطلاح لفظیست موضوع از برای تحلیل از نماز
حلال میشود بر او آنچه حرام شده بود بتکبیر احرام که او خوردن وسخن کردن وغیر هاست ودر وجوب سلام خلافست
ودر مذهب بر وجوب ولیکن او را شرط است اول نشستن از برای سلام اختیار دوم ترتیب کلمات او نگاه داشتن سیم
بر هی خواندن ٤ هید در هی خواندن ٥ رعایت کردن آنچه منقولست واو انیست که السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته ٦ اگر اول تشهد بخواند بعد از ان جواب سلام بگوید هفتم چنان بگوید که خود بشنود وسنتست
که بلند بگوید هشتم قصد بیرون رفتن کند از نماز ونزد بعضی این واجب نیست وسنتست که قصد کند
در حال بسلام انبیا وحضرات ائمه معصومین ... وحفظه واگر جمیع ملائکه را قصد کند بهتر باشد پس در نماز توجه
هزار مسئله واجبست که اگر مصلی یکی را نداند نماز او صحیح نیست وباطل است مگر جهر واخفات تمام وقصر در
سفر وحضر اما بیانات ابجز بزاید انشاء الله تعالی که نماز محققین است که اول نیت کند که من بعید تا باشم مخالفت
نفس کنم وشغل که از من در وجود آید لله بود ومحض رضای حق تعالی تا گفتن ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین درست آید دهم تکبیر افتتاح گویند ودر گفتن الله اکبر ملک وملکوت را محو ونابود ساختن
دانند ومثال این قوم چنان باشد که شخصی او را شعشعه طلوع آفتاب عزوکبرد ودر نظر او ستارگان مرتفع شوند
بیت چون زخورشید شد ضیا پیدا ٭ زود گردد ستاره نا پیدا سیم قیام کنند بامری که ایشان ماموربی چهارم
بقرائت فاتحه مشغول شدن وفاتحه عبارت از حمد وشکر است مر خدا تعالی را ودر خبر است که رسول صلعم فرموده
که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی فرماید که بنده من ذکر من میکند وچون بگوید الحمد لله
رب العالمین حق تعالی فرماید که بنده من حمد من میگوید وچون بگوید مالک یوم الدین حق تعالی گوید که بنده من تمجید
من کرد ... پس در قرائت فاتحه روی بکاینات بگردانند تا گفتن ایاک نعبد وایاک
نستعین درست آید پنجم چون برکوع روند گویند ما را بندگی بباید کردن زیرا که رکوع مرتبه حیوانست
واز حیوان بجز بندگی وسجود نمی آید پس آرام گیرد یعنی تسلیم شوند بامر خدای تعالی پس قیام کنند بامری که مامور بی
ششم سجود کنند ودر سجود بستی خود را ببینند ومطلوب را زیرا که سجود مرتبه نباتست پس سر از سجود بردارید
واین مرتبه جمادست که ذره را بخود نگیرند پس سجده دوم کنند که آن مرتبه ترابست وسالکان در بیعت
خود باشند وصوفیان تبرزان تو تو قات این مقام باشد هفتم در وقت نماز خوان باید کشتن ٭ چون ... رسنکا
باید کشتن ٭ اولا ز خویش بخیر رابید شد ٭ پس طالب قرب یار باید کشتن ٭ پس سر بر دارند واین مرتبه
جان دانند که در وجود باشد از حق تعالی هشتم بر تشهد بنشیند واین مقام شهودست پس ثنای او
گویند وگواهی دهند بیکانگی او بیت پس نثار از وید وگویند ٭ هر چه گویند روبرو گویند ٭ نهم

سلام گوید و از سجود بخواند الذین هم علی صلوتهم دائمون مقام این طایفه باشد ایعزیز چون نماز هر دو
طایفه را دانستی زنهار از ان باشی که حضرت رسول الله خبر داده که سیاتی علی الناس زمان یجتمعون فی
المساجد و یصلون و لیس فیما بینهم مسلمون یعنی زود باشد که بیاید بر مردمان زمانی که جمع شوند در
مساجد و نماز گذارند و نباشد در میان ایشان مسلمانی مناجات کو مرکب اعاجز و مضطر را بکرم خا
کو بر سر من عجز و فقیری و بر بر من نالی که کاهی بر ابله از و نر بابی که راهی کشاید از و بر بخشایش و لطف دری
کشایی بخشا بر این بیرهنه و بای جوانی که باد لسیاهی گذشت بوی سپیده در پناهی گذشت سپیدرویی
از من جو تا قت رویی تو نیز از دل من سیاهی بشوی فصل نهم در نماز واجب غیر یومیه که آن جمعه
و عیدین و طواف و آیات و اموات و نماز نذر و شبه نذر اول جمعه بدانکه نماز جمعه دو رکعت بعوض
نماز پیشین است و وقتی واجبست که امام یا نایب امام حاضر باشد و مخصوصست این نماز بچند شرط اول وقت
او از زوال آفتابست تا سایه هر چیز مثل آن چیز شود بعد از آن وقت بیرون میرود دویم آنکه وقتی
صحیحست که از وقت چیزی دریافته باشد اگر تکبیر احرام باشد بفعل بعضی از فقها و بعضی فرموده اند که باید
یک رکعت از وقت دریابند و این قول اکثر است سیم باید که بعد خطبه خوانند چهارم آنکه دو خطبه را بر نماز مقدم دارد
پنجم آنکه این دو رکعت نماز عوض پیشین است ششم واجبست که بجماعت بگذارند هفتم باید که جماعت کمتر از پنج کس
نباشد که یکی از آن امام باشد هشتم باید که این نماز با امام بگذارند یا کسی که نصب کرده امام باشد نهم این نماز
ساقط میشود از زن و بنده مگر آنکه خواجه اذن دهد و کور که حاضر نتواند شد و پیری که عاجز باشد از راه رفتن
شدن و لنگی که زمین گیر باشد نماز با [illegible] نمیشود و صحیح نیست دهم آنکه در میان دو محل که نماز جمعه کنند
کمتر از یک فرسخ نباشد نماز عیدین که عید رمضانست و عید قربان است مخصوص بسه چیز اول وقت نماز عیدین از
طلوع آفتابست تا زوال دویم پنج تکبیر است بعد از قرائت در رکعت اولی و چهار تکبیر در رکعت ثانیه و از برای
هر تکبیری قنوتی سیم دو خطبه بخواند بعد از نماز و واجبست این نماز بر کسی که واجبست بر و نماز جمعه و این
نماز هم واجب میشود وقتی که امام حاضر باشد یا نایب امام و اگر در حالت غیبت امام سنتست خواه بجماعت
گذارند و خواه فرادی و سنتست این نماز را در صحرا گذاشتن و سنتست که در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلی
بخواند و در دویم سوره و الشمس و قنوت درین نماز معین نیست اما بهتر منقولست اینست که اللهم اهل
الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و اهل التقوی و المغفرة اسئلک بحق هذا
الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان تخرجنی
من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک
عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون نماز آیات که آن نماز کسوفست که
آفتاب گرفتن باشد و نماز خسوفست که ماه را گرفتن باشد و نماز زلزله که زمین جنبش است و

کر بادهای عظیم وزد که سیاه باشد و تاریکیهای مخوف و این نماز آیات مخصوصست بچهار امر اول آنکه دو
رکعتست در هر رکعتی پنج رکوع دویم آنکه باید در هر رکعتی الحمد بخواند اگر سوره تمام کرده باشد سیم آنکه اگر تمام نبود که در
میان هر رکوعی بعضی از سوره بخواند مگر در پنجم و دهم که میباید سوره تمام شود چهارم آنکه اگر شک کند در عدد رکوعها
نماز باطل شود و وقت نماز وقتیست که یکی از اسباب مذکوره حاصل شود و صفت این نماز اینست که نیت
کند که نماز گرفتن ماه یا آفتاب میگذارم از برای آنکه واجبست قربة الی الله تکبیر احرام بگوید و الحمد و سوره
بخواند و برکوع رود و سر بردارد و الحمد و سوره بخواند و باز برکوع رود باین ترتیب تا پنج رکوع بجای آورد
و بعد از آن بسجود رود و سجده کند و بعد از آن برخیزد و رکعت ثانیه باین طریق بجای آورد و اما نماز طواف واجب واو
مخصوص است بدو چیز اول آنکه نماز را در مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلم بگذارد یا در عقب مقام یا با بین
دویم آنکه این نماز بعد از طواف بجای آورد و پیش از سعی اما نماز جنازه پس مخصوص است بسه چیز اول
واجبست در و پنج تکبیر غیر تکبیرة الاحرام دویم شهادتین عقب تکبیر اول خواندن و صلوات بر نبی و آل او
و نیت تکبیر دویم و دعا از برای مومنین و مومنات عقب تکبیر سیوم برای میت عقب تکبیر چهارم و بعد از ان
پنجم از اهل نماز کرد بدن و کذاردن این نماز باین طریقست که اول نیت کند که نماز فرض کفایت بر این میت میگذارم
از برای آنکه واجبست قربة الی الله الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول الله اکبر
اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و سلمت و بارکت و ترحمت علی ابرهیم
و آل ابرهیم انک حمید مجید الله اکبر اللهم اغفر للمومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم
و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر الله اکبر اللهم ان
هذا عبدک و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته و اغفر له و ارحمه و احشره مع
من کان یتولاه من الائمة الطاهرین الله اکبر عفوک عفوک عفوک و اگر میت
زن باشد ضمیرهای او را مونث بیاورند و اگر میت طفل باشد که بحد بلوغ نرسیده باشد بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم اجعله لنا و لابویه فرطا و باید دانست که میت اگر شش ساله باشد واجبست و طفل
هرگاه زنده متولد شده باشد نماز بر و سنتست و زن و مرد درین حکم مساویند سیم آنکه این نماز را
رکوع و سجود و تشهد و سلام نیست و درین نماز طهارت شرط نیست بلی سنتست و خاطر است که تیمم
کند اگر چه آب باشد و بدانکه نماز میت را ثواب بسیار است و در حدیث آمده است که اول تحفه که حق تعالی
بگور مومن فرستد این آیات باشد که غفرت لک و لجمیع ما صلی علیک یعنی بیامرزم ترا و هر که بر تو
نماز گذارد و دیگر منقولست که هر که بر جنازه مومنی نماز گذارد چون وفات کند هفتاد هزار فرشته بر وی

نماز كنانند و در خبر است كه باشي قبري بشكافت و خواست كه از آن ميت كفن باز كند آن ميت دست دراز كرد
كفن خود را در هم پيچيد و گفت عجب امرزيده آمدي كه كفن امرزيده برد هم بر آمدند و گفت تو خود امرزيده گفت
آري من از آنجا كه امرزيده ام گفت از آنجا كه بر من نماز كردي پس هر كه بر امرزيده نماز كند امرزيده گردد و بر عكس
هم چنين گوا امرزيده بر گناهكاري نماز كند به بركت آن مومن نماز كننده او نيز امرزيده شود مناسب بند اما بايد
كه تقدير كرده باشند يا شبه نه از خطر يقين است كه بر خود لازم ساخته باشند اما بايد كه نذر مشروع باشد
و منعقد گرديده باشد **مناجات** اي تن ماز تو چون موي نه يم فرق در انم نود بايد ودم تيغ هيبت
عجب رخون غرق دار داينك از تيغ بغرف ده بهانم زحاني ريخته واي كوشير زند سر بخيره كر چه از خجلت
مكرم دلم جانها شكند بجام شيره تا زنده كم اماني نرسد تن اميد بجانب نرسد انجم خجلم اين دار
در مقيم كرم ساكن دار **فصل دهم** در نوافل يوميه بانكه سي و چهار ركعت نماز در شبانه روزي سنت
و در فضيلت اين نوافل احاديث بسيار است خصوصا نماز شب كه تاكيد در آن بسيار واقع شده چنانچه
قبل از اين ايمائي بان شده چنانكه اسما بنت عميس از حضرت رسول عم روايت كرده كه شنيدم كه آنحضرت فرمود
چون روز قيامت شود خلايق در موقف حساب باشند منادي ندا كند كه اين شب خيزان در دنيا برخيزند
بي حساب به بهشت روند بعد از آن خلق را شروع كنند و از بلال روايتست كه حضرت رسول الله فرموده كه بر
شما باد كه نماز شب كنيد كه آن از شعار و دثار صالحان است بدرستي كه قيامت نزديكست بلك علامت نهي
كننده است صاحب خود را از آثام و تكفير ذنوب و رانده درد و آلام و عيوب از جسد **نظم** صبح بيدار
باش چون خورشيد تا بيابي سعادت جاويد صبح خيزي كه رتبه شعار بود زر و زر است اين روزگار بود
گر تو سيماي صبح دريابي بكشندي از سپهر سيابي كوي خورشيد از دست در ربايان گر سحر قيامي كند چو گان
مرغ شب چون از آن شود بيدار كه سر از خواب صبحدم بردار و در وصيت نامه امام حسن عسكري عم بعلي
ابن الحسين بابويه قمي رحمة الله عليه نوشته مذكور است كه بر تو باد كه نماز شب كني پس تحقيق كه حضرت
پيغمبر عم وصيت كرد حضرت امير المومنين علي عم را و گفت كه عليك بصلوة بصلوة الليل عليك بصلوة الليل
عليك بصلوة الليل ومن استخف صلوة الليل ليس منا و سه مرتبه تكرار فرمود كه اي علي بر تو باد نماز شب
دو كه استخفاف نماز شب كند پس از ما نباشد و از سهيل يعني او بسن فرقي قدس سره منقولست كه در
شبي ميگفت كه هذه ليلة الركوع اين شب ركوع است و يك ركوع بسر ميبرد و در شب ديگر فرمود كه هذه ليلة
التجود يعني اين شب سجود است و يك سجده بصبح ميرسانيد گفت يا ابو بس چون طاقت داري كه شبها
باين درازي يكجا بسكند او گفت يك شب است شب دراز كه اشكي از ازل تا ابد يك شب بودي تا يك سجده بسر بردي
و در آن ناله هاي بسيار و گريه هاي بيشمار كردي **بيت** بهر شب كه در دست خواب خوش باشند من و بيدار
نر و ناله هاي درد آلود و ترغيب نوافل يوميه بابن طريقست كه نماز صبح دو ركعتست پيش از نماز فرض و نافله

پيشين

پيشين هشت ركعت پيش از فرض و پسين هشت ركعت قبل از فرض و شام چهار ركعت بعد از فرض و خفتن
دو ركعت نشسته كه يك ركعت محسوب است بعد از فرض و نافله شب هشت ركعت قبل از فرض و خفتن
دو ركعت نشسته كه يك ركعت بعد از شفع و كيفيت اين نمازها از عبادت و عمل السنه و غير باد كرده **بيت**
اي بنواز تو در خود گرديده بازا از من و از طاعت من چه نياز نفس مرا كوست سزاي گدازت گشته كلاهم و دين
تنگ ناي ره تو ناي بي كه تو چه رهنماي در ره اسلام دل چون پيش زمن ديده از آن نزم مرده زنش بر انجم بود
مصطفي كار من دور مدار از من و كردار من فخر علي آنكه بكار من برم ابر كرم خويش كرده بر خويشم كو ختم انوار
جاوازه كن گلشن اميد مرا تازه كن **فصل يازدهم** در بعضي نمازها كه از حضرت پيغمبر عم روايتست كه هر كه بگذارد
در شب شنبه چهار ركعت نماز كه بخواند در هر ركعتي الحمد يكبار و آية الكرسي سه بار بخواند حق سبحانه و تعالي
بيامرزد او را و مادر و پدر او را و بوده باشد از جمله كه پيغمبر شفيع ايشان باشد و در روز قيامت و نيز از حضرت
رسول عم روايتست كه هر كه بگذارد در **روز شنبه** چهار ركعت نماز كه بخواند در هر ركعتي بعد از الحمد سه بار قل هو الله
و قل يا ايها الكافرون و چون از نماز فارغ شود يكبار آية الكرسي بخواند بنويسد خداي تعالي بعدد هر مرد يهود
و زن يهود بيم ثواب عبادت يكساله و هم از حضرت رسول الثقلين عم مرويست كه هر كه بگذارد در **شب يكشنبه** چهار ركعت
نماز را كه بخواند در هر ركعتي بعد از الحمد يكبار آية الكرسي و يكبار سبح اسم و يكبار قل هو الله احد در روز قيامت بر روي
او چون ماه شب چهارده باشد و اين نماز در مصباح كفعمي دو ركعتست و نيز از آن حضرت منقولست كه هر كه
يكبار بگذارد در **روز يكشنبه** چهار ركعت نماز كه بخواند در هر ركعت بعد از الحمد آمن الرسول تا آخر سوره بنويسد
خداي تعالي از براي او بعدد هر نصراني و نصرانيه عبادت سالي و همچنين از حضرت رسول عم منقولست كه هر كه
بگذارد در **شب دوشنبه** چهار ركعت نماز را كه بخواند در هر ركعتي هفت بار الحمد و يكبار انا انزلناه و چون
فارغ شود صد بار بخواند اللهم صل علي محمد و آل محمد و صد بار بگويد اللهم صل علي جبرئيل عطا كند باو خداي تعالي
هفتاد هزار قصر در بهشت و در هر قصري هفتاد هزار سرايي هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار كنيز
و در مصباح المتهجدين مذكور است كه اين نماز دو ركعت وقت بايد گذاردن شب دوشنبه و شب سه شنبه
٣ روز دوشنبه و شب پنجشنبه و روز پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه و در روايتي ديگر آمده از حضرت رسول الله
كه هر كه دو ركعت نماز بگذارد **شب دوشنبه** كه بخواند در هر ركعتي الحمد پانزده بار و قل هو الله و قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس هر يك پانزده بار و چون از نماز فارغ شود پانزده بار آية الكرسي بخواند و
پانزده بار بگويد استغفر الله ربي و اتوب اليه خداي تعالي بگرداند نام او را از اصحاب بهشت اگر چه از اهل
دوزخ باشد و بيامرزد گناهان آشكارا و پنهان او را و بنويسد از براي او بهر آيه كه خوانده باشد حجي
و عمره و اگر در آن هفته بميرد شهيد مرده باشد و نماز **روز دوشنبه** هر چهار ركعتست بطريق شب
دوشنبه و ثواب او نيز يكيست و هم از حضرت پيغمبر عم روايتست كه هر كه بگذارد در **شب سه شنبه** دو ركعت

نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی و قل هو الله احد و آیه شهد الله هر یک یکبار عطا کند اورا
خدای تعالی هر چه از و سئوال کند و در روز قیامة و هر که بکنارد روز سه شنبه بعد از نیم روز بیست رکعت نماز را
که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد یکبار آیة الکرسی و سه بار قل هو الله احد تا هفتاد روز بر وی گناه ننویسند
و هر که بکنارد در شب چهارشنبه دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی و قل هو الله احد و
انا انزلناه هر یک یکبار بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را و هر که بکنارد روز چهارشنبه دوازده
رکعت نماز که بخواند و در هر رکعتی یکبار الحمد و سه بار قل اعوذ برب الناس چون فارغ شود منادی ندا کند از نزد
عرش که بنده خدای از سر گیر عمل خود را که گناهان تو آمرزیده از کرده و آینده و نیز منقولست از رسول الله ص که
هر که بکند در شب پنجشنبه دو رکعت نماز میان شام و خفتن و بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی و قل
یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یک پنج بار و چون فارغ شود
پانزده بار بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و ثواب نماز را بر روح والدین خود کرامت بخشد که او ادا کرده است
حق والدین را و در مصباح کفعمی مذکور است که این نماز در روز پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه نیز باید بکنارد
و هر که بکنارد در روز پنجشنبه دو رکعت نماز میان ظهر و عصر که بخواند در رکعت اول یکبار الحمد و صد بار آیة الکرسی
و در رکعت دوم یکبار الحمد و صد بار قل هو الله احد و چون نماز فارغ شود صد بار استغفر الله و صد بار اللهم
صل علی محمد و آل محمد بگوید بر نخیزد از مقام الا که بیامرزد خدای تعالی او را البته و هر که بکنارد در شب جمعه چهار
رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد دویست و پنجاه بار قل هو الله احد نیز دیدن تا جمعه دیگر و در روایت
از حضرت رسول ص که هر که بکنارد در روز جمعه دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه بار قل
هو الله احد و در آخر نماز بگوید اللهم صل علی النبی العربی بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را
و ایضا روایتست از حضرت رسول الله ص که هر که بکنارد شب جمعه میان نماز شام و خفتن دوازده رکعت که بخواند
در هر رکعتی بعد از الحمد ... بار قل هو الله احد ملاقات کنم من با او در صراط و مصافحه کنم با او و هر که ملاقات
من با او واقع شود بر صراط کفایت کنم من او را حساب و میزان و ایضا مرویست از حضرت رسول ص که هر که بکنارد
در شب جمعه میان مغرب و عشا بیست رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار قل هو الله نگاه
دارد خدای تعالی اهل و مال و دین او را در دنیا و آخرت و ایضا روایتست از حضرت پیغمبر ص که هر که بکنارد شب جمعه
دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پانزده بار اذا زلزلت ایمن گرداند خدای تعالی او را از عذاب قبر و از
هول روز قیامة نماز هدیه والدین کیفیت این چنانست که در شب جمعه بکنارد و نیت چنین کند که دو رکعت نماز
میکنم هدیه روح والدین سنت قربة الی الله در رکعت اول بعد از الحمد ده بار بگوید رب اغفر لی و لوالدی و
للمؤمنین یوم یقوم الحساب و در رکعت دوم بعد از الحمد ده بار بگوید رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل
بیتی مؤمنا و للمؤمنین و بعد از سلام ده بار بگوید رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا نماز وصیت حضرت جعفر صادق

نماز

روایت کرده از پدرش حضرت امام زین العابدین ع و او از حضرت امام ع و او از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت
شنیدم از حضرت رسول ص که فرمود وصیت میکنم شما را به دو رکعت نماز میان شام و خفتن که در رکعت اول بعد از
الحمد سیزده بار اذا زلزلت بخوانند و در رکعت دوم بعد از الحمد پانزده بار قل هو الله احد هر که بکنارد در ماهی
یکبار این نماز از جمله مؤمنان باشد و اگر در سالی یکبار بکنارد از جمله محسنان باشد و اگر در شب جمعه بکنارد
از جمله صالحان باشد و اگر در هر شب بکنارد مصاحب من بود در بهشت و ثواب این نماز را کس نداند الا خدای
عز و جل و از امام موسی کاظم علیه السلام روایتست که هر که بکنارد در هر روز چهار رکعت نماز نزد زوال
آفتاب که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی یکبار نگاهدارد خدای تعالی مال و اهل و دین او و دنیای او را
نمازی چند که مخصوص است بروز جمعه اول نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او دو
رکعتست در هر رکعتی یکبار الحمد و پانزده بار انا انزلناه و چون رکوع کند پانزده بار انا انزلنا بخواند و چون سر از
رکوع بردارد پانزده بار و چون بسجده رود پانزده بار و سر از سجده برداشتن پانزده بار و سجدهٔ دوم پانزده بار
و چون سر از سجدهٔ دوم بردارد پانزده بار و چون سلام بازدهد پانزده بار بعد از نماز گناهی نباشد او را
الا که خدای تعالی بخشاید او را نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع که
فرمود اگر کسی که نماز کند از شما چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین ع بیرون آید از گناه همچون روزی که از مادر
متولد شود و جمیع حاجتهای او برآورده شود و این نماز چنانست که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه
بار قل هو الله احد نماز فاطمه زهرا علیها السلام و او دو رکعتست که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد انا
انزلناه صد بار و در رکعت دوم بعد الحمد قل هو الله صد بار نماز دیگر نماز کامله روایتست از
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب ع که حضرت رسول الله ص فرمود که هر که چهار رکعت
نماز در روز جمعه پیش از نماز جمعه که بخواند در هر رکعتی الحمد ده بار و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و آیة الکرسی هر یک ده بار و در روایت دیگر آمده
که انا انزلناه ده بار و آیه شهد الله ده بار چون فارغ شود از آن صد بار بگوید استغفر الله و بعد از آن
صد بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد بعد از آن فرمود که هر که این نماز را بکنارد دفع کند از آن
حق تعالی شر اهل آسمان و شر اهل زمین بعد نماز اعرابی روایتست از زید بن ثابت که گفت اعرابی آمد در
حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله ما در بادیه می باشیم و از مدینه دوریم
و قادر نیستیم که هر جمعه بجناب نبوت حاضر شویم و سعادت نماز جمعه و جماعت دریابیم دلالت کن ما را بعملی
که فضل نماز جمعه توانیم یافت و چون با اهل خود روم ایشان را خبر دهم تا آن عمل بجای آورند حضرت رسول ص
فرمود که روز جمعه آفتاب مرتفع شود دو رکعت نماز کن و بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الناس

هفت بار و چون سلام دهی بخواند آیة الکرسی هفت بار بعد از آن برخیزد و هشت نماز بدو سلام بخواند در
هر رکعت از اینها الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار پس چون فارغ شوی
از نماز بگو سبحان الله رب العرش الکریم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد بار بحق آن خدای که برگزید است
مرا به نبوت که هر که مومن و مومنه که روز جمعه این نماز بگذارد من ضامن اویم او را به بهشت برم و هنوز از مقام
خود برنخواسته باشد که بیامرزد خدای تعالی او را و مادر و پدر او را روایتست از حضرت ائمه هدی
علیهم التحیة و الثنا که هر که بعد از نماز ظهر روز جمعه دو رکعت نماز بگذارد که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار
و هفت بار قل هو الله احد و چون فارغ شود بگوید اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها البرکة و عمارها
الملائکة مع نبینا محمد صلی الله علیه و آله و ابینا ابراهیم علیه السلام ضرر نرساند بوی او بلیه و نرسد باو فتنه تا جمعه دیگر
و جمع کرداند خدای تعالی میان او و میان حضرت محمد صلعم و حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه در بهشت روایتست
از ائمه طاهرین علیهم السلم که هر که دو رکعت نماز کند در موضعی که کسی او را نبیند مگر خدا در روز جمعه
در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی یکبار و چون فارغ شود از نماز بایستد و سر را برهنه کند و دستها
بردارد بجانب آسمان و نظر در کردن آسمان اندازد و بخواند سوره یس را تمام ایستاده و چون بکن فیکون رسد
سجده کند و بگوید سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون و حاجت خود را بخواهد هنوز سر از
سجده برنداشته باشد که حاجت او روا شود دیگر از فضیلت نمازهای روز عید غدیر است باید که اول
غسل کند و پیش تر از زوال شود چنانکه مقدار نیم ساعت تا زوال مانده باشد دو رکعت نماز کند
در هر رکعتی یکبار الحمد بخواند و ده بار قل هو الله احد و ده بار انا انزلناه و ده بار آیة الکرسی تا هم فیها خالدون
و چون سلام بازدهد تسبیح فاطمه زهرا علیها بگوید و دعای مخصوص باین روز بخوانید و میباید که پیش از این نماز
خطبه بخوانند و در اخبار و احادیث آمده که این نماز برابری میکند بصد هزار حج و عمره و دیگر در خبر است که
این روز معظم الشان چنین است که بر پیغمبران و در این روز درجهای مومنان در بهشت و روشن شود در این
روز حجتهای خدا و این روزیست که کامل شد در این روز دین حق که الیوم اکملت لکم دینکم و این روزیست که عهد و
میثاق گرفت حضرت پیغمبر صلعم از برای حضرت امیر المومنین عم و گواه گرفت مردم را بر قبول و ایشان عهد بودند
و گواهی دادند و اکثر برگشتند و عهد را شکستند [illegible] و روایتست که نیکی در این روز
زیاده میکند مال و عمر را و آزار کشیدن در این روز سبب رحمت حق تعالی است و باید که در این روز ترحیم و خوشخوری
کنند با برادران و اهل و عیال و اتباع متعدد هر کسی باشد و استطاعت داشته باشد و حسن لباس نماید
و در این اوقات باید که اظهار خوشحالی [illegible] و ستایش کنند خدای تعالی را که از شیعیان و موالیان
حق اند و در حدیثی که در این روز تصدق کنند برابری میکند بصد هزار درهم و افطار مومنی در این روز
برابر ثواب کسی است که ده طعام از [illegible] بگشاید و قیامی برابر ثواب صد هزار پیغمبر و صدیق و شهید است

و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت که در باب فضیلت این روز فرموده که عید الله الاکبر و الذی فی السموات
من الارض یعنی این روز عید خدای اکبر است و بزرگترین عیدهاست و این روز در آسمان مشهور تر است از زمین
ترتیب نمازهای سنتی نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از الحمد اذا زلزلت
بخواند پس پانزده بار تسبیح اربعه بخواند و بعد از آن رکوع کند و در رکوع ده بار تسبیح اربعه بگوید و چون سر بردارد
ده بار و در سجده اول ده بار و چون سر از سجده اول بردارد ده بار و در سجده دوم ده بار و چون سر از سجده دوم
بردارد ده بار که مجموع هفتاد و پنج بود باشد در هر رکعتی و در رکعت دوم بعد از الحمد سوره و العادیات بخواند
و در رکعت سیم بعد از الحمد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و در رکعت چهارم بعد از الحمد سوره قل هو الله احد
و روا باشد که این نماز را بعوض نوافل یومیه بگذارد و فضل و ثواب این نماز بسیار است روایتست از عبد الله
که روایت نموده از حضرت [illegible] روایت کرده که دو رکعت نماز بگذارد در میان نماز شام و خفتن که بخواند در رکعت اول
بعد از الحمد سه بار قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد شش بار و در رکعت دوم بعد از الحمد اذا جاء نصر الله و الفتح
سه بار و قل هو الله احد پنجاه بار و تحقیق که هر که این نماز را بگذارد عطا کند خدای تعالی او را در دنیا پنج چیز اول
نگاه دارد اهل او را از ترک نماز دوم نگاه دارد اولاد او را از دزدی سیم نگاه دارد اموال او را
از تلف شدن ۴ نگاه دارد زبان او را از غیبت ۵ نگاه دارد او را از حرام و عطا کند وقت
مردن باو چهار چیز اول آسان کرداند بروی سکرات مرگ را ۲ نگاه ببیند ملک موت را در نیکوتر
صورتی سیم نگاه ملک موت مدارا کند با او و بیرون آرد جان او را چهارم نگاه بگشایند بروی درهای
بهشت را و عطا کند او را در موقف حساب پنج چیز اول نگاه بایستد در مقام نیکبختی که ترسان باشد ۲
نگاه رفیق یحیی بن زکریا باشد ۳ نگاه در درجه شهدا باشد ۴ نگاه داخل شود برو هر روز هزار رحمت
و از جانب حق هر روز با هر ملکی هدیه و تحفه باشد که ما تقدم بنا شده بی یکدیگر پنجم نگاه عطا
کند او را در بهشت صد هزار شهر و در هر شهری صد هزار قصر و در هر قصری صد هزار خانه و در هر خانه
صد هزار بیت و بنویسد خدای تعالی از برای او بهر حرفی هزار هزار حسنه و محو کند از او هزار هزار سیئه
صدق الله و صدق رسول الله که هر که اراده داشته باشد که خدای تعالی خصمان او را راضی کرداند از وی
پس باید که چهار رکعت نماز کند در رکعت اول بعد از الحمد بیست و پنج بار قل هو الله و در رکعت دوم پنجاه بار
و در رکعت سیوم هفتاد و پنج بار و در رکعت چهارم صد بار بعد از الحمد
او بعدد حروف الحمد و بیست و پنج بار و پنجاه بار و هفتاد و پنج بار و صد بار قل هو الله باشد که حق تع
ایشان را راضی کرداند برحمت واسعه خود و بکذرد و ببوی بهشت بجهت برق بجهند با اول جماعتی که داخل
بهشت شوند و اقسام نمازها بسیار است حذرا من الاطالة مختصر شد والله اعلم مناجات جامی
ای تخت دولت جاوید هم ! قرب تو غایت امید هم ! بی تو خاطر تو میدان خویش ! و درخت جنت جاوید

خوش ایشلادی من و نایم هنوز ! مانده در خوف و رجایم هنوز ! چون بهای خود اندر بندیم ! تو و فضل تو حرمت بیوندیم این که رفتاری و رسوایی ما ! ایهم خاری و شیدایی ما ! بو که سوی تو ره ورد بایم ! ور گلستان تو بوئی یابم

فصل بیوازدهم در ذکر چند متعلق باین باب **نکته** از فضایل و خواص فاتحة الکتاب آنست که حرف **نجم مصطفی** در وی نیست زیرا که این حروف اشارت اند به ثبور و جحیم و حزی و ذفر و لظی و فراق و این هفت بعدد ابواب جهنم است و فاتحة الکتاب را رقیه خوانند زیرا که افسون جمیع گزنده کانست و ام الکتاب و الحجة ان خوانند که او مرجع جمیع و اصل است و این سوره اصل قرآنست و جامع مقاصد ان

نکته آورده اند که هرگاه حضرت امام زین العابدین ع بر در مسجد آمدی سر بر داشتی و گفتی خداوندا بنده بدرگاه تو آمده است ای نیکوکار گناهکاری بدرگاه تو آمده است خداوندا فرموده که نیکوکاران از گناهکاران در گذرند ایشان گناهکاران نیز گناهکارم ای غافل بجای تامل کن که معصومی طاهری که هرگز گرد ذلت و معصیت بر دامن او ننشسته و لحظه در رضای خود طاعتی نشنده جنانکه معروفست که مدت پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح گذارد با این طاعت خایف بود و تو با این هم آلودگی از خوف حق ایمنی و نمازی نگذاری و اگر گذاری بجهل بنماز ایستی و بغفلت بیرون آیی پس این عبادت باشد نه عبادت بهمه حال میباید که ترک نماز نکنی و بقدر وسع و استطاعت کوشی و توکل بر کرم او کنی اگرچه طاعت و عبادت ما لایق درگاه او نیست اما این از ما خواسته اگر کنیم طاعتی باشیم **بیت** ای عفو تو بخشیده گناه جو منی ! وین لطف تو پای داده راه جو منی ! هستم یقین که رحمت شامل تو ! موقوف نکرده بگناه جو منی

نکته روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع که چون حضرت پیغمبر ص بمعراج رفت امر کرد پروردگار عالم جل جلاله او را به پنجاه نماز پس برگشت و از پیغمبران در گذشت او سوال نکردند تا آنحضرت بموسی بن عمران رسید حضرت موسی گفت ای سید عالمیان کجا بودی **بیت** نام و باین که تا خود بکجا بودی تو دوش ! که رخت بوی گل آمد و زلبانت بوی نوش ! در بهشت عدن بودی پای بستان ارم ! زنجبیل صرف خوردی یا شراب بیغش ! خواجه عالم و شریف بن شرفه بنی آدم زیب **بیت** منزلگه او دوش بر جانان بود ! نازد لم از جهانیان پنهان بود ! تن در دل بیدل و جان نیز جان بود ! اندیشه در آن میان سرگردان بود ! موسی ع پرسید که حضرت پروردگار ترا چه امر کرد حضرت سید کاینات ص فرمود که به پنجاه نماز پس موسی ع گفت تخفیف طلب کن از پروردگار که امت تو طاقت این امر خطیر ندارد پس حضرت رسول ص باز گردید و از پروردگار عالم طلب تخفیف نمود پس حضرت ذو الجلال کریم ده نماز از آن کم کرد پس آنحضرت برگردید و چون بحضرت موسی رسید سوال کرد که به چه چیز امر کرد پروردگار تو حضرت بهترین کاینات و خلاصه موجودات فرمود که بچهل نماز باز حضرت موسی گفت این بار که گفت باز حضرت خاتم الانبیا ع برگشت و طلب تخفیف نمود حضرت پروردگار ده نماز دیگر کم کرد پس چون حضرت

بجز الزمان ص برگردید و چون بحضرت موسی رسید سوال کرد که ای سید الانبیا بچه امر کرد ترا پروردگار تو حضرت رسول ص فرمود که بسی نماز مامور گردیدیم موسی ع فرمود که ای ختم رسل طلب تخفیف کن که امت ضعیفند و طاقت این امر عظیم ندارند حضرت خلاصه موجودات دیگر باره که طلیه و بدرگاه واجب الوجود رجعت نمود و تخفیف از بهر امت عاصی طلب کرد حضرت کریم متعال و قدیم لم یزل و لا یزال ده نماز دیگر کم کرد پس حضرت پیغمبر ص هبوط نمود به حضرت موسی رسید باز موسی از بر کزیده حضرت آل محمد رسول الله سوال کرد که ای ختم نبیین بچه چیز مامور شدی حضرت فرمود به بیست نماز موسی ع فرمود که ای خواجه هر دو سرا دیگر تخفیف از برای امت طلب کن که امت تو طاقت این نیست حضرت سید المرسلین دیگر بار از خداوند عالم درخواست تخفیف نمود پروردگار عالمیان ده نماز دیگر کم کرد و چون حضرت رسول الله ص باز گردید بموسی رسید موسی ع همان سوال کرد حضرت محمد ص فرمود که به ده نماز مامور گردیدیم باز حضرت موسی همان جواب داد و حضرت رحمة للعالمین را بدرگاه کبریایی نیاز و همین کار ساز بنده نواز فرستاد و پروردگار عالمیان پنج نماز دیگر را باز بحضرت کرم فرمود و بخشید باز گردید بموسی رسید موسی گفت بچه مامور گردیدی فرمود که به پنج نماز باز موسی فرمود که ای خواجه هر دو سرا و ای شاه روز جزا دیگر تخفیف ده که امت تو طاقت این نیست حضرت فرمود که مرا حیا مانع میشود که دیگر باره عود کنم برای تخفیف پس حضرت رسول ص با این پنج نماز بیان است امد و فرمود که خدا تعالی جزای خیر دهاد موسی بن عمران را که خواست از برای امت من تخفیف و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که حق ع جزا دهاد موسی ابن عمران را از جزای خیر و مرویست از زید بن امام زین العابدین ع که گفت سوال کردم از پدرم که خبر ده مرا از جد ما رسول الله ص که چون بمعراج فرمود که امر کرد پروردگار او را به پنجاه نماز چرا تخفیف خود او را از برای امت خود طلب نمود تا بموسی رسید و موسی مر او را گفت که تخفیف طلب کن که امتان تو طاقت این ندارند انحضرت فرمود که حضرت جد ترا حیا مانع بود که چون پروردگار باو امری کرده بود بخواست که تخفیف او را طلب نماید و چون موسی شفیع امت گردید و از آن حضرت الناس نمودند شافع روز محشر جایز نداشت که رد شفاعت برادر خود کند پس بنا بر آن رجوع کند و از پروردگار سبکباری امت طلب کرد تا به پنج نماز قرار یافت زید گفت ای پدر چون موسی شفاعت کرد که پنج نماز نیز کم کند چرا شفاعت او را در مرتبه مثل مرتبه اول قبول نکرد حضرت امام فرمود که مراد حضرت من اراده مجد بزرگوار تعالی بود که حاصل از برای امت شود تخفیف تا اجر پنجاه نماز دریابند بنا بر قول حق سبحانه و تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که نیکی بیاورد او راست ده اجر علت نماز پنجگانه روایتست از حضرت امام حسین علیه ع که یهودی نزد رسول الله ص آمد و سوال نمود که خبر ده مرا که پروردگار چرا پنج نماز واجب فرموده در پنج وقت از برای تو پس حضرت فرمود که آفتاب اینزد زوال حلقه ایست که داخل میشود در وی پس چون داخل میشود در آن

زوال افتاب است و در این وقت تسبیح میکند هر چیز که هست حمد پروردگار من جل جلاله و این ساعتیست
که صلوات میفرستد بر من خدا و ملائکه من پس فرض کرد حق سبحانه وتعالی بر من نماز در این ساعت و فرمود
جل جلاله اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل پس نیست مومنی و مومنه که در این ساعت بوده باشد در
سجود یا در رکوع یا در قیام الا که حرام کرداند خدای تعالی جسد او را از آتش دوزخ و اما نماز عصر پس ساعتیست
که آدم علی نبینا و علیه السلام در آن ساعت خورد از درختی که باز کرده شد اول فرمود پس حق تعالی وصیت کرد مرا که
دارم من محافظت نمازها را که فرموده حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی و اقوال مختلفه در صلوة وسطی
بسیار است بعضی از اهل تفسیر و بعد از اکثر فقها و نزد مفسرین آنست که نماز وسطی نماز ظهر است زیرا که متوسطست
میان دو نماز شب و دو نماز روز و در اولین این دو نماز ظهر نیست چون نماز صبح و نماز شام و در روی اخرین
قصر یا در روایت مثل نماز پیشین و خفتن و گرم ساعت مشغولیست هر روزی از افراد ادمیان بکسب
معاش پس در نگاهداشتن او مشقت بیشتر باشد و لطفا تاکید در محافظت او بیشتر است و نزد بعضی دیگر
نماز شام است که متوسطست میان تاریکی شب و روشنایی روز یا متوسطست میان دو نماز چهار رکعتی
یا متوسطست میان دو نماز شفعیه تا زود در جمله و نزد جمعی دیگر نماز خفتن است که متوسطست میان
دو نماز جهری یا متوسطست میان دو نماز لیلیه و نزد برخی نماز صبح است که متوسطست میان دو نماز شب
و دو نماز روز یا متوسط است میان شهادت ملائکه شب و ملائکه روز یا متوسطست میان روشنایی
روز و تاریکی شب و نزد طایفه نماز ظهر است که در میان روز کذارده میشود و آن وقتیست که دعا مستجاب
میشود و قول اول اصح است و اما نماز شام پس آن ساعتیست که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام در آن ساعت
تائب و پشیمان شده است حق تعالی توبه او را مستجاب نمود از روز یکه کندم خورده تا وقتی که توبه او قبول شد
سیصد سال بود از سالهای دنیا و از روزهای آخرت میان عصر بود تا شام چرا که روز آخرت هزار سال است
پس نماز کرد آدم در آن ساعت سه رکعت نماز یک رکعت از جهة خطیئه خود و یکی از جهة خطیئه حوا و یکی از جهة
قبول توبه پس فرض کرد حق تعالی این سه رکعت نماز را بر امت من و این ساعتیست که مستجاب میشود
هر دعا که کنند و اما نماز خفتن پس بدرستی که قبر تاریکیست و پل صراط باریک امر کرد پروردگار امت
مرا باین نماز تا انکه نورانی شود قبرهای ایشان و هر ابر صراطی که سر امت مرا نور دهد بر صراط و نیست انکس
که قدمی بر دارد از برای نماز خفتن الا انکه حرام کرداند خدای تعالی جسد او را از آتش دوزخ و اما نماز صبح
پس بدرستی که افتاب چون طلوع میکند از میان دو شاخ شیطان پس امر کرد پروردگار من امت مرا
مرا که نماز کنند پیش از طلوع افتاب و پیش از انکه سجده کنند کافران افتاب را سجده کنند امت من حق سبحانه
را و شتاب کردن و زود در این نماز ایستادن دوستر است نزد خدای تعالی و این نمازیست که گواهی میدهند
باین نماز ملائکه شب و ملائکه روز نکته دیگر روایت میکند حسن بن ابی العلا از ابی عبد الله علیه السلام که گفت

بدرستی که چون آدم علی نبینا و علیه السلام از بهشت بیرون آمد ظاهر شد خالی سیاهی بر روی او و تا قدم او کرفت
پس زیاده شد حزن و اندوه او پس جبرئیل آمد و گفت چرا اندوهناکی و چه چیز ترا میگریاند آدم گفت بسبب
این سیاهی که ظاهر شد بر من پس حضرت جبرئیل گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز اولست پس
برخواست و نماز کرد پس پایین آمد آن سیاهی تا گردن آدم پس جبرئیل در وقت نماز دوم امد و گفت که ای
ادم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است ادم برخواست و نماز کرد پس پایین آمد آن سیاهی تا سینه
او پس جبرئیل آمد و در وقت نماز سیم گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز سیوم است ادم برخواست
و نماز کرد پس پایین آمد آن سیاهی تا نافش پس جبرئیل آمد در وقت نماز چهارم و گفت ای ادم برخیز و نماز کن
که این وقت نماز چهارم است ادم نماز قیام نمود پایین آمد آن سیاهی تا ساقهایش پس جبرئیل در وقت نماز
پنجم نازل شد و فرمود که ای آدم برخیز که وقت نماز پنجم است قیام و اقدام نمای امر پروردگار را آدم چون
امر پروردگار را بجای آورد آن سیاهی بالتمام زایل شد الحمد و ثنای پروردگار بجای آورد جبرئیل گفت ای آدم
مثل فرزندان تو در این نمازها مثل تست در این سیاهی که هر که نماز کند از فرزندان تو در شبانروزی
بیرون میاید از گناه چنانچه بیرون آمدی از سیاهی نکته محمد بن سنان از حضرت
امام رضا علیه السلام سوال کرد در جواب طلبیدم یکی آن بود که سبب نماز چیست حضرت در
جواب فرموده بود که بدرستی که نماز اقرار کردنست بخداوندی حق جل و علا [illegible] شریک ندارد
و ایستادن است در برابر حق سبحانه و تعالی بذلت و مسکنت و خضوع و خشوع و اعتراف بکناهان خود و طلب کردن
امرزش کناهان کذشته و نهادن روی بر زمین و واسطه اعظام و اکرام حق تعالی است و از برای انست که
فراموش نکنند پروردکار خود را و بوده باشند خاشع و متذلل و طالب زیادتی دنیا و آخرت و علاوه برین که
حضرت ذو الجلال را فراموش نکنند و لا یزال در شب و روز بخاطر آنست که فراموش نکنند بنده کبر و برنکردد
از دعا و الفت او نکنند والله اعلم بحقایق الامور نکته روایتست از حضرت امام جعفر صادق
که فرموده مسجد حرم خداست و حرم رسول خدا و حرم علی ابن ابی طالب [illegible] برابر صد هزار نماز است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یک نماز در مسجد برابر هزار نماز است در غیر او مگر در مسجد الحرام بدرستی که
یک نماز در مسجد الحرام برابر صد هزار نماز است در مسجدهای دیگر و روایتست از حضرت امیر المومنین که یک نماز
در مسجد اعظم [illegible] مسجد جامع باشد برابر صد نماز و یک نماز در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز است
و یک نماز در مسجد بازار برابر دوازده نماز است در خانه یکی نماز در خانه یک نماز است نکته
از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله که فرمود دیگر مسجد نیست مسجدی که در آن نماز کرده اند
[illegible] از ریاض بهشت [illegible]
[illegible] نکته روایت است از هشام بن الحکم که گفت پرسیدم از

ابی عبد الله ع که خبر ده مرا از انجه سجده میتوان کرد بر وی و انجه سجده نتوان کرد گفت بر زمین یا انچه رویید باشد
از زمین الا انچه خورند و پوشند پس گفتم فدای تو گردم چیست سبب این فرمود از برای انکه سجود خضوع
و خشوع است مر خدا را پس سزاوار نیست که بر خوردنی و پوشیدنی باشد زیرا که ابنای دنیا عبادت میکنند بخوردنی
را میخورند و میپوشند و نشاید در عبادت حق تعالی است پیشانی بر چیزی که گذاشتن که معبود اهل دنیا
باشد و او را مغرور دنیا کند و سجود بر زمین فاضلتر است از برای انکه تواضع زیادتر است و خضوعست
مر خدای تعالی را **نکته** باید دانست که چون بنده متوجه بارگاه احدیت میشود و عنان نیاز خود را بدرگاه
کارساز بنده نواز معطوف میگرداند شیطان لعین بنا بر عداوتی که با اولاد آدم دارد کمال سعی در ضلالت
ایشان بجای اورده همگی همت خود را مصروف وسوسه آدمیان میگرداند و چیزهای غریب و عجیب
در افعال بخاطر ایشان میرساند و سبب این آنست که در کتاب ابو سعید علی جعفی اورده اند که چون
آدم و حوا از بهشت بدنیا آمدند ابلیس لعین یکی از فرزندان خود که او را خناس گویند نزد حوا اورده در
حالتی که حضرت ابو البشر غایب بود و التماس از ام البشر نمود که فرزند مرا محافظت نمای تا خود برگردم چون
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام حاضر شد پرسید که این کیست جواب گفت این فرزند ابلیس است آدم گفت او را
چرا نگاه داشتی که او دشمن ماست پس آدم خناس را چهار پاره کرد و بر قله چهار کوه نهاد و چون آدم غایب
شد ابلیس پر تلبیس حاضر شد و از حال خناس پرسید حوا صورت حال را گفت ابلیس اواز داد که یا
خناس فی الحال پدید آمد بهمان هیات که اول بود و ابلیس برفت آدم بیامد و احوال مشاهده نموده پرسید
این چه حالست حوا احوال باز گفت آدم خناس را سوخته و خاکسترش را باب روان ریخت و همچنان
ابلیس لعین باز آمد و از خناس باز پرسید حوا حال را بیان نمود باز گفت پس ابلیس اواز داد که یا خناس فی
الفور حاضر شد و ابلیس غایب گشت و آدم بعبادت باز آمد و پرسید که این چه امر عظیم است که هر
حوا از حال بیان فرمود ابلیس اواز داد که یا خناس از دل آدم جواب آمد که لبیک یا پدر ابلیس گفت در
کجایی گفت در دل آدم و در جمیع اجزای او ابلیس گفت ای قرین ... شریف ... زنهار که هرگز از انجا انتقال
نکنی که مقصود ما ازین مکر همین بود که اکنون خناس در سینه که دایم در دل فرزند آدم باشد و رفع نشود
وسوسه ان الا بذکر و استغفار و چون در غفلت دل بوسوسه خناس لعین متوجه میشود پس باید
که دفع ان کنند بمشغول ساختن دل بمعانی قران و اذکار زیرا که چون زبان مشغول بقرائت و دل تا بل
معانی آن بس مجال وسوسه نماند و اگر بمعانی قرائت و اذکار نتواند رسید پس باید که در حال متوجه
قراءت شدن دل را بمخارج حروف مشغول کرداند تا از وسوسه خناس ایمن باشد و اگر از وی نیز
سهو صادر باشد بافعال و اداب صلوة مشغول کرده باشد که در حال تکبیر الاحرام و هر تکبیری دستها بر دارد
برابر گوشها و در حال فرو آوردن بگوید اللهم و در حال قرائت نظر بر جای سجده کند و دستها بر زانوها

خود نهد برابر زانوها و در حال رکوع دستها بر زانوها نهاده و زانوها پس شکند و نظر در میان قدمین کند و
در حال سجود دستها را برابر گوشها بر زمین نهد و نظر کند بکنارهای بینی و در حال قنوت دستها بر دارد
تا برابر روی و کف دستها را بسوی اسمان کند و انگشتان دیگر همه بهم چسبیده و انگشتان سبابه را حرکت
دهد و نظر بر کف دستها کند و در حال تشهد بر ران چپ نشستن و پشت پای چپ را بر زمین نهد و
پشت پای راست بر کف پای چپ نهد و نظر بر کنار خود اندازد و در جواب سلام دادن قصد انبیا و
ملایکه و حفظه کند غرض انکه خود را مشغول بچیزی دارد از عبادات تا از وسوسه شیطان ملعون ایمن گردد
امید که حق سبحانه و تعالی جمیع مومنان را طاعت شایسته و عبادت بایسته روزی کرداناد و از وساوس شیطان
نجات دهد بحرمت حضرت سید المرسلین و ائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین **مناجات ...**
ای مسلسل بوده زنجیر تو ... تا ... کل صورت ... تحمید بکر ... گشاده دهان ... سرو که چون بسته ... بما
سوسن بکر مرهم بیقول فصیح ... ذکر تو در همه کنند چون ... ذکر تو ... بانصرات ... تو ... وصف تو
زانده فیض دانش و بون کار تو ... مرهم ... ان عمل ... بیکتنی ... بخش کوام ... چون بحساب
عمل اقتده ... حمل ... ستور عبادت ... **باب چهارم در بیان روزه** حمد انعم و ثنای تام حضرت
... که کل کرامات الهی و ... عنایت نامتناهی انسان از ... مجمات ... معرفت راه نموده
و ... مخلوقات کرده و ... تزیین صورت ... لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
کرده بمنقبات ... وعده داده که إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ و عاصیان را بیم نموده که إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ و مضر بار کاه احدیت
را بشارت داده که أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و منکران ... ضلالت تنبیه نموده که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی که چون نعمتش بر مطیع و عاصی ... کشیده و گسترده **بیت** ادیم
زمین سفره عام اوست ... برین خوان یغما چه دشمن چه دوست ... چنان پهن خوان کرم گسترد ... که سیمرغ در قاف
روزی خورد ... تا ز معصیت عاصیان ... آمرزگار ... و لا ... از طاعت مطیعان ... اورا
زیادتی ... بخشند که بوسیله ... بنده کا ... بخشیده و بواسطه ...
دهقی ... داشته که الصوم لی و انا اجزی به **بیت** از فضل ... تو امید ... مقبول
... جاوید نشد ... لطفت بکدام ... پیوست ... کان ... رشید ... و تحیات
زاکیات ... و کم بر سید رسل ... سبل ... کل ... محمد المصطفی
نظم کر ... ای نبی الوری یا شفیع الامم ... امام رسل پیشوای سبیل ... امین خدا ... جبرئیل
... ورحمی ... پیشوای ... بنی آدم **بیت** ... سند ... نبی هادی ... شاه
عالم ... اسرار خدا ... جامع علم و عمل قاطع ... ترجمان اسد الله امام دو سرا ... زبده صنعت
صانع ... کون و مکان ... آدم ... دین ... و بر اولاد او علیهم صلوات الله الملک المنان **و بعد**

بیانکه صوم در لغت بازایستادن است و در اصطلاح عبارتست از امساک از مفطرات که مذکور میشود از طلوع صبح
صادق تا غروب آفتاب با نیت و درین باب ده فصل است **فصل اول** در فضیلت روزه ماه رمضان روایت
از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که او حضرت روایت کرده از آبای کرام و اجداد عظام خود که حضرت رسول خدا ص
روزی در اواخر ماه شعبان خطبه فرمود پس گفت ای گروه مردمان بتحقیق که رو آورده بشما ماه خدا با برکت
و رحمت و مغفرت ماهیست این ماه نزد خدای تعالی افضل و بهتر از ماهها است و روزهای او فاضلترین روزها است
و شبهای او افضل شبها است و ساعات او بهترین ساعات این ماهیست که خوانده میشوید در وی بمهمانی
خدای تعالی نفسهای شما در او تسبیح است و خواب در وی عبادت است و عمل شما در وی مقبول است و دعای شما
در وی مستجاب پس سؤال کنید از حق سبحانه و تعالی که پروردگار شما است به نیتهای صادق و دلهای پاکیزه با آنکه توفیق
دهد شما را بروزه این ماه و خواندن کلام الله پس بدرستیکه شقی است آنکس که محروم شود از مغفرت و آمرزش
حق تعالی درین ماه بزرگوار و یاد آورید بگرسنگی و تشنگی روز قیامت و تصدق کنید بر فقرا و مساکین و تعظیم
کنید بزرگان و ریش سفیدان خود را و رحم آورید بر اطفال و زیردستان خود و صله رحم بجای آورید یعنی
خویشان و اقربا خود را پرسش نمایید و در همه حال نگاهدارید زبانهای خود را از دروغ و غیبت و فحش و بد
گفتن و بپوشید چشمهای خود را از نظر کردن حرام و نگاهدارید گوشها را از چیزی که حلال نباشد شنیدن
او مثل غیبت و آواز سرود و مهربانی کنید بر یتیمان و توبه کنید از گناهان و بر دارید دستهای خود را
بدعا در اوقات نمازها بدرستیکه این ساعات نظر میکند حق سبحانه و تعالی برحمت بر بندگان خود
و دوست میدارد مناجات کردن ایشان و لبیک میگوید در جواب ایشان و اجابت میکند دعای ایشان را
ای گروه مردمان بدرستیکه نفسهای شما مرهونست باعمال شما پس باید که استغفار کنید و پشتهای شما
گرانست از بار گناهان شما پس سبک کنید بدرازی سجود و بدانید که حضرت ذو الجلال قسم یاد نموده
بعزت و جلال خود که عذاب نکند نمازکنندگان و سجده کنندگان را و نترساند ایشان را بآتش دوزخ روز قیامت ای گروه مردمان
هر کس از شما روزه مؤمنی را در ماه رمضان افطار دهد از برای او است نزد خدای تعالی ثواب آزاد
کردن بنده مؤمنی و آمرزش گناهان گذشته او پس مردمان گفتند یا رسول الله همه ما قادر بر این نیستیم
پس فقرا محروم خواهند بود ازین ثواب حضرت فرمود که بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه به نیم دانه خرما
باشد و بپرهیزید از آتش دوزخ اگرچه بشربتی آب باشد و عارفی فرموده **بیت** خوش آنکه ماه
رمضان می آید ٭ پروانه عفو عاصیان می آید ٭ قفل در دوزخ و کلید جنت ٭ وز سینه رفسق می آید ٭
و روایت دیگر چنانست که حضرت فرمود که ای مردمان ماه عظیم القدر بشما روی آورده که در آن شبیست بهتر از هزار
ماه یعنی شب قدر و هر که درین ماه نفل سنتی کند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه گذارده باشد و هر که یک فریضه
درین ماه بگزارد برابر هفتاد فریضه است در ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمتست و اوسطش آمرزش و آخرش

آزادی از آتش دوزخ و هر که روزه داری را روزه بگشاید حق تعالی گناهانش را بیامرزد و گردنش از آتش دوزخ آزاد
گرداند و مانند ثواب که او روزه دار را بود و برابر عطا اگر شخصی بضیافت قادر نبود یکشربت آب سرد روزه دار را
بگشاید حق تعالی او را از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه تشنه نشود و چنان باشد که بنده را از فرزندان اسمعیل
آزاد کرده باشد ای گروه مردمان و امتان آنکس که سبک و آسان گیرد دیگر کارکنی فرمایید از شما درین ماه بر بندگان
خود سبک و آسان گرداند خدای تعالی بر وی حساب روز قیامت را و آنکس که بازگیرد از خود شر و آزار بندگان را باز دارد حق تعالی
از وی غضب باز دارد در روز قیامت و آنکس که گرامی دارد درین ماه یتیمی را گرامی دارد خدای تعالی او را روزی که ملاقات
کند حق را و آنکس که بجای آرد صله رحم را درین ماه واصل گرداند خدای تعالی او را برحمت خود در روز قیامت و آنکس که
قطع صله رحم کند حق سبحانه و تعالی رحمت خود را از او قطع کند روز قیامت و آنکس که نماز سنتی کند درین ماه بنویسد
خدای تعالی از برای او برائتی از آتش دوزخ و آنکس که ادای نماز واجبی کند مثل کسیست که هفتاد نماز واجب
بجای آورده باشد در ماههای دیگر و آنکس درین ماه بر من صلوات بسیار فرستد میزان اعمال خیر او را
در روز قیامت سنگین گرداند و آنکس که بخواند آیه از قرآن ثواب او برابر ثواب ختم قرآن در ماهها ای گروه مردمان
بدرستیکه درهای بهشت درین ماه رمضان مفتوح است سؤال کنید از پروردگار خود که بر روی شما نبندد
و درهای دوزخ درین ماه بسته است سؤال کنید که بروی شما نگشاید و شیاطین درین ماه در غلها اند
سؤال کنید از پروردگار خود که مسلط نگرداند شیاطین بر شما و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
فرموده که برخاستم و گفتم یا رسول الله فاضلترین اعمال درین ماه چیست یا ابا الحسن افضل اعمال درین ماه ورع
و پرهیزکاریست از آنچه خدای تعالی حرام گردانیده حضرت بگریه در افتاد گفتم یا رسول الله چیست که ترا
میگریاند از چیزی که بتو خواهد رسید درین ماه و حال آنکه تو در نماز خواهی بود که شقی ترین از اشقیای اولین
و آخرین ضربتی خواهد زد بر جانب سر تو که رنگین شود محاسن تو از خون تو پس امیر المؤمنین و امام المتقین ع
فرمود که یا رسول الله در آن حال سلامتی دین من بجا خواهد بود حضرت رسول فرمود که بلی پس فرمود که یا علی
کسی که بکشد ترا مرا کشته باشد و آنکس که غضب کند ترا مرا غضب کرده باشد تو از منی و من از تو و وصی
و خلیفه منی بعد از من **روایتست** از جابر بن عبد الله انصاری که حضرت رسول الله ص فرمود که
بخشیده شده است امت مرا در ماه رمضان پنج چیز که نداده است امت دیگر را پیش از من **اول** آنکه هرگاه شب
اول شود از ماه رمضان نظر کند حق تعالی بامت من بنظر رحمت و چون نظر حق ع بر چیزی افتد عذاب نمیکند او را
دویم آنکه بوی دهن ایشان در وقت افطار خوشتر است از بوی مشک **سیم** آنکه استغفار میکنند
ملائکه در هر روز و شب از برای روزه داران ماه رمضان **چهارم** آنکه حق ع جل جلاله بهشت را میفرماید که آرایش کن
خود را از برای بندگان من تا فرحناک و شادمان شوند چون نگاه کنند به بهشت من و کرامت من **پنجم** آنکه
چون شب آخر ماه شود بیامرزد خدای تعالی جل جلاله گناهان همه را حضرت رسول ص فرمود که حضرت حق تعالی

هر روز و شب از ماه رمضان هزار هزار عاصی را از آتش دوزخ آزاد کند و هر شب جمعه از نیمهٔ در هر ساعتی
هزار هزار گناهکار را آزاد کرده الله **بیت**. بو بمقتضه ترا الجرم احسان * کردم عالم شود صادر ز انسان
ولیکن اجر روزه بیشمار است * که انعمی ز قول کردکار است * جزای روزه را من اینی بود حق * در این معنی بود قایل
صدق **ودر احادیث معتبره واقع شده** که شیاطین را در ماه بند کنند و درهای دوزخ را ببندند
و درهای بهشت را بگشایند و چون اول ماه شود حق تعالی امر فرماید تا بادی از زیر عرش بوزد که آنرا مثیره خوانند
و بر درختان بهشت وزد و برگهای آن بر هم زند قطعهای در بهشت را بجنبانند آوازی و صدایی در بهشت
صادر شود که هیچکس مانند او آوازی نشنیده باشد و حور العین خود را آرایش کنند و در غرفهای بهشت
آیند و ندا کنند آیا هیچکس هست که ما را چون خواستگاری کند از حق تعالی پس رضوان را گویند ای رضوان اول
ماه رمضانست حق تعالی فرموده تا برای امت حضرت محمد صلعم درهای بهشت را بگشایند و درهای دوزخ
در بندند و دیوان را در بند کنند و در قعر دریا اندازند تا روزهٔ امت مرحومه را فاسد نتوانند کرد **نظم** ز صبور
آمد صبوری حاصل ما * ز کم خوردن شود صافی دل ما * فزاید نور علم از دیده در دل * کشاید صد در از در پوزه
در دل شنیدم از بزرگان مکرم * که بود جای صایم در جهنم **ابو عبد الله** گفت که حضرت رسول صلعم فرموده که هر که
شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حق سبحانه و تعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه از برای او بنویسد
و بنایی در بهشت بجهت او بنا کند از یاقوت سرخ شاید که او را هفتاد در بود از زمرد و یاقوت و بهر روزی که
که روزه دارد کوشکی در بهشت با او دهند که هزار در داشته باشد از زمرد و برای او هفتاد هزار فرشته
از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه روز خواه در شب درختی در بهشت از
برای او بنشانند که سواری تند رو پانصد سال از زیر او بدر نتواند شد **کعب الاحبار** روایت کند
که حضرت کلیم علی نبینا و علیه السلام در مناجات گفت خداوندا من در الواح امتی را می یابم که در ماه رمضان
برای تو عبادت کنند و هر گناه که گذشته ایشان را بیامرزی ایشان از امت من کردان حق سبحانه و تعالی فرمود که
ایشان امت و تابعان حضرت محمد المصطفی صلعم اند ایشان را زیادتی ثواب باشد که هیچ امت دیگر را نباشد
و ندیم ایموسی من روزهٔ ماه رمضان را بر ایشان فریضه کرده ام و هر که از امت حضرت محمد المصطفی نزد من آید
و در صحیفهٔ اعمال او روزهٔ ماه رمضان باشد از جملهٔ محسنان باشد و اگر نیت ماه رمضان بود از جملهٔ
ابرار باشد و اگر در ماه رمضان بمیرد با برادران شهیدان برابر باشد ایموسی چون ماه رمضان در آید جمله فرشتگان
فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بر دعای روزه داران دارند تا هر که از ایشان دعا کنند فرشتگان
آمین گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان را رد نکنم **مناجات جامی** ای رضا بخش ریاضت کیشان *
بایض طبع رسا اندیشان * قبلهٔ همت کار آگاهان * قاضی حاجت حاجت خواهان * دل دلم در تمنای حلیم
بر رضای تو کلی باغ ضمیر * هست بر سینه ام داغ جحیم * انحطاطی که ازان باغ مکن * باغ ابر دل ما داغ مکن * باغ ما

شیفته شبنم تست داغ ما سوخته مرهم تست * مرهم لطف بر این داغ فرست **فصل دهم** در آداب و مبطلات
روزه بدانکه روزهٔ ماه رمضان واجبست بر هر بالغ و عاقل که سلامت باشد از مرض و ظاهر باشد از حیض و نفاس
و ماه رمضان ثابت میشود بدیدن هلال یا بگذشتن سی روز از ماه شعبان و بشهادت دو عادل یا شیاع
و واجبست در روزهٔ روزه نیت و شرطست یقین داشتن اول اگر بروزهٔ رمضان باشد توان بود که بگوید
که فردا روزه میدارم از برای الله و واجبست که نیت در شب کند و اول و آخر در هر کدام باشد و اگر در شب فراموش
کند تا زوال آفتاب نیت تواند کرد و روزه صحیح است و اگر بعد از زوال بیادش آید واجبست که امساک کند و
قضای آن روز بیاورد و هر روز از رمضان را نیتی باید و روزهٔ شک که سی ام شعبان باشد باید که نیت سنت
کند به نیت رمضان یا واجبی غیر رمضان زیرا که اگر ماه رمضان است محسوب میشود برمضان و الا که
از سنتی ماه شعبان است **اما مبطلات روزه** خوردن و آشامیدن بغیر معتاد یا معتاد عمدا و اختیارا و
قضا و کفاره لازم میشود و جماع کردن خواه در قبل و خواه در دبر روزه باطل میشود و قضا و کفاره لازم
و اگر ... او رسد بهر نوع که باشد خواه بدست و خواه بملاعبه و ملامسه روزه باطلست و قضا و کفاره
لازم و غبار غلیظ به حلق رسد از روی اختیار و از خلق بگذرد روزه باطلست و موجب قضا و کفاره
لازم میشود و عمدا بر جنابت ماندن تا طلوع صبح روزه باطلست و قضا و کفاره نیز لازم میشود و عمدا بر جنابت
ماندن تا طلوع صبح روزه باطلست و قضا و کفاره نیز لازم میشود اما اگر نیت کرده باشد که پیش از
طلوع صبح غسل کند در این صورت قضا لازم میشود نه کفاره و دروغ گفتن بر خدا و رسول و حضرت ائمه
معصومین علیهم السلام حرامست خواه بر روزه دار و خواه بر غیر روزه دار اما بر روزه دار حرام موکد است
و بعضی از فقها فرموده اند که قضا و کفاره لازم میشود و بعضی گفته اند قضا لازم میشود نه کفاره و بعضی
قایلند با آنکه قضا نیز لازم نمیشود و بعضی گفته اند قضا لازم میشود نه کفاره و بعضی قایلند با آنکه قضا نیز لازم
نمیشود و چیزی بدماغ بالا کشیدن اگر بحلق رسد قضا و کفاره هر دو لازم می آید و اگر بحلق نرسد بعضی
گفته اند که این فعل حرامست و بعضی گفته اند که مکروه است و خاتم المجتهدین مصطفی و ما تبعه ان بعضی گفته اند
که مکروه است و شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله فرموده که جایز نیست سر در آب فرو بردن بعضی گفته اند
که روزه باطل میشود و قضا لازم و بعضی گفته اند که روزه باطل نمیشود و فعل حرامست و بعضی فرموده اند که
فعل مکروه است و در حقنه مایع نزد فقها دو قولست اصح آنست که حرامست **مناجات شیخ نظامی** خدایا
جهان پادشاهی تراست * ز ما خدمت آید خدایی تراست * پناه بلندی و پستی تویی * همه نیستند آنچه
هستی تویی * همه آفریده است بالا و پست * تویی آفریننده هر چه هست * تویی کاسمان را برافراختی
زمین را گذرگاه او ساختی * بشکر رسان اول آنکه بگنج * مخسب صبوری کن آنگاه گنج * اگر پایدارست دلم تو بیت
هر روز تا شب بنام بنیست * چو خوام ز تو بر روز و شب یاوری * مکن شرمسارم در آن داوری * جنان دار دران

داور کارساز کرتی چه نیازی شوهر چه نهان **فصل سیم** در اقسام و احکام روزه و روزه بر چهار قسمت
واجب و سنت مکروه و حرام و روزهٔ واجب شش است روزهٔ رمضان و روزهٔ کفارات و روزهٔ بدل گوسفند قربانی
در حج کسی که نداشته باشد و روزهٔ نذر و روزهٔ اعتکاف و روزهٔ قضای رمضان و یک روز معین نیست بر دو
قسمت یکی اختصاص است بوقت و یکی اختصاص نیست بوقت و در فصل یازدهم مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و مکروه است روزهٔ سنت مرزن را بی اذن شوهر و مهمان بی اذن صاحب خانه و ولد بی اذن والد و
مملوک بی اذن مالک و کسی که بروزهٔ سنت باشد و او را بطعامی خوانند بجهت ظاهر حلال باشد و او را
تکلیف طعام کنند اگر بخورد و نگوید که روزه ام ثواب هفتاد روزه در نامهٔ اعمال او بنویسند و اگر بخورد
و ظاهر کند روزه بخورد را بس مرا و راست ثواب بیست روزه روزه و اگر بگوید روزه دارم و بخورد ثواب
یک روز دارد **روایتست** از حضرت رسول الله صلعم که هر که روزه باشد از روزهای سنتی و کسی نزد او طعام
شود یا او طعام خورد تسبیح کند با او جمیع اعضای او و ملایکه از برای او استغفار کنند و روزهٔ حرام روز
عیدین است و روزهٔ ایام تشریق که یازدهم ذی حجه است کسی که در منا باشد و روزهٔ سی ام شعبان بنیت فرض
و روزهٔ نذر معصیت و روزهٔ بیمار بدون [illegible] و روزهٔ واجب در سفر **و احکام روزه** بدانکه بیماری که کشیده شود
بیماری او تا رمضان دیگر قضای او ساقط میشود و باید که تصدق بدهد از هر روزی بدلی از طعام و اگر بر شود
از آن مرض و عازم آن باشد که قضا کند و قضا نکند و روزهٔ رمضان آینده بیاید و کفاره بعد از آن قضا کند
کفاره بدهد از هر روزی مدی طعام و واجبست بر بزرگتر اولاد ذکور که روزه و نماز پدر خود را قضا کند
نماز و روزه که بمرض فوت شده باشد قضای او لازم نیست **مناجات سید حسینی** ای در رای مرحمت
میکنم قیاس نعمت دادی ورا حق شناس کز زبان کردم بهر یک موی نعت صد یکی تو انم از شکر کرد
کو بهر موی در وی سجده برم شکر موجب زان نتانم آورم و لطیبه و هوای نفس داد روزگارم در
پریشانی بباد حالت من گشته چون صبح نخست چه ثبات و چه وجود ما نادرست زان عنایتهای بیغایت
که هست این زیان افتاده ممکن تو دست پیش از آن کز من تو تابی رود رحمی کن و رسوایی رود
فصل چهارم در لواحق و مکروهات صوم بدانکه لازم است بر مریض که افطار کند هر گاه که آن مرض و [illegible]
باشد و این رجوع بنفس مریض است یا بحکم حکیمی حاذق اگر چه کافر باشد و اگر با کان مریض روزه بدارد
مجزی نیست و قضای او واجبست و هر جایی که معتبر است در قصر صلوة مسافر در افطار نیز معتبر است
الا در سفری که از برای صید بقصد تجارت باشد بمذهب بعضی از فقها پس بعضی خلاف کرده اند بعضی را
اعتقاد آنست که در آن سفر افطار روا نیست و قصر نه و بعضی افطار را نیز واجب میدانند و باید که مسافر
افطار نکند تا وقتی که بحد ترخص برسد که آن ندیدن دیوار شهر است و نشنیدن اذان است که اگر پیش
از آن افطار کند تردید قضا و کفاره لازم میشود و مکروهست در حالت روزه با زنان خود دست بازی کردن

و بوسه دادن

و بوسه دادن و مکروهست چیزی در چشم کشیدن که در وی مشک یا صبر باشد و مکروهست بسیار خون گرفتن
که ضعف آورد و در حمام نشستن همچنین مکروه است در حالت روزه حقنه کردن بمایعات و تر کردن جامه بر تن
و در آب نشستن زن در آب و مکروه است هر کس را که بر روزه بناشد بسبب مرضی که انقطاع طعام بخورد که بر
شود شکم او و جماع کردن نیز مکروه است و اگر کسی پیش از آنکه نیت کند بخواب رود و بیدار نشود
تا زوال آفتاب آن روز را امساک کند و قضا نیز بر وی لازم است و اگر نیت پیش کرده باشد روزهٔ او صحیح است
اگر چه بیدار نشود تا شام و اگر کسی در روزهٔ واجب یا سنت بفراموشی چیزی بخورد یا فعلی دیگر کند که موجب
بطلان روزه باشد چون بیاد وی آید فی الفور ترک کند روزهٔ او صحیح است **مناجات شیخ سعدی** خدایا توئی
واقف از حال ما عیان است پیش تو احوال ما همه زیر دستیم و فرمان پذیر توئی یاور و دستگیر توئی دستگیر
اگر پای پیلست اگر پر مور بهر یک تو دادی ضعیفی و زور اگر چشم و گوش است و گر دست و پای زمین آسمانست
مکانست یکیک بجای مرا در غبار چنین تیره خاک دل روشن و سینهٔ جان پاک کز ین خاک روی از کرم
تافتی بهار خزینی تو کرم یافتی گناه از من آمد بسی در شمار توانم یکی بود امروز کار همی چشم دارم که هنگام
کار تو خشنود باشی و ما رستگار **فصل پنجم** در شروط قضا و کفاره و غیره بدانکه شرایط قضا اسلامست
بلوغ و کمال العقل و اسلام پس روزه که پیش از بلوغ فوت شده باشد یا در حالت جنون یا بیهوشی که مستوعب
تمام باشد که آن از طلوع صبح صادق است تا غروب آفتاب هم بفعل ایشان روزه نداده باشد یا در حالت
کفر قضای او لازم نیست و کسی که بر او روزهٔ قضای رمضان باشد تا پیش از زوال مخیر است اگر خواهد
افطار کند و اگر خواهد اما بعد از زوال اگر جماع یا مانعی افطار کند قضا و کفاره بر و لازم میشود و کفارهٔ این روزه طعام
دادن ده مسکین است و اگر نتواند روزه سه روز بدارد و کسی که بی سببی شرعی بخورد روزه یکروز ماه
رمضان قضا و کفاره لازم میشود و کفارهٔ این روزه آزاد کردن بنده ایست یا دو ماه پی در پی روزه داشتن
یا طعام دادن شصت مسکین و بعضی از فقها فرموده اند که اگر کسی افطار کند بحرامی کفارهٔ جمع بر او واجبست که
آن آزاد کردن بنده است و دو ماه پی در پی روزه داشتن و شصت مسکین طعام دادن و اگر کسی وطی کند در حالت
روزه پس اگر زوجه را مطاوعت کرده باشد بر هر یک قضا و کفاره لازم میشود و اگر با کراه زوجه وطی کند کفارهٔ
زوجه نیز بر زوج لازم میشود و تعزیر میکنند مرد را نه زن و روزهٔ زن صحیح است و اگر مسافری مقیم شود یا بیمار
خوب شود پیش از زوال و چیزی نخورده باشد نیت کند و روزه بدارد و اگر بعد از زوال باشد یا اگر پیش از زوال
باشد و چیزی خورده باشد سنت است که امساک کند از جهت رعایت شرع و حرمت ماه رمضان و همچنین حکم مریض
هر گاه بهتر شود و حایض و نفاس هر گاه پاک شود و کافر چون مسلمان شود و صبی وقتی که بالغ شود و مجنون هنگامی
که عاقل شود و مصروع که بهوش آید و مرد پیر و زن پیر هر گاه عاجز باشند از روزه گرفتن افطار کنند و هر
روز مدی از طعام تصدق کنند پس اگر ممکن باشد ایشان را قضا لازم است اگر در زمستان بر آیند و توانند داشت

تا بخوری شود کی مشقت تواند روزه گرفت قضا کند و الا فلا و کسی که مرض استسقا داشته باشد نعوذ بالله
منه باید که افطار کند و مدی بگذارد بعد از هر روزی که خورده باشد و همین حکمست هر کسی را که جوع داشته
باشد و زنی که نزدیک وضع حمل او باشد و مشقت کشد و زنی که شیر دهد و شیر او بسبب روزه کم شود افطار کند
و تصدق کند بهر روزی مدی از طعام و بعد از عذر روزه را قضا کند بهر روزی یک مدی از طعام **مناجات** ای
جمال از جمیع نشان تا کی ما ز تو بخشش و هم تو از ما ز ان ای نام تو کارگشای هر نام است ای اول آغاز آخر انجام است ای اول ای بر
بیش شمار ای آخر تو پی آخر کار ای یک المغیث تو را عصیانی ای یکی نگر تو کارگشای ای مر که نالم که شکر تو چیست ای در
پذیرم که در بدیر تو چه ای ناز نیستند که هست بنی ای بر تو بنیند نیست از کی ای عز تو نیست که تو نهان ای
غیر او بر که هر و پیدایی ای تا کو بر جهان خار شوم ای با تو کریم بزرگوار شوم ای من سر راز را ز جهان ای تا توانی رهاند
از رهات **فصل ششم** در عبادت مخصوص بشهر رمضان باین ترتیب اول آنکه هزار رکعت نماز سنتست در ماه
رمضان باین ترتیب که در هر شب بیست رکعت نماز کنند هشت رکعت بعد از مغرب و دوازده رکعت بعد از عشا
بیست شب و شب بیست و یکم تا آخر هر شبی سی رکعت هشت رکعت بعد از نماز شام و بیست و دو رکعت بعد از نماز
خفتن و در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم هر شب صد رکعت زیاده کنند و سنتست که در وقت افطار
هر روز بگوید الحمد لله الذی اعاننا فصمنا و رزقنا فافطرنا اللهم تقبل منا و اعنا علیه و سلمنا فیه و تسلمه منا فی
یسر منک و عافیة الحمد لله الذی قضی عنا یوما من شهر رمضان و سنتست که هر روز صد بار این تسبیح بخواند که
ثواب عظیم دارد سبحان الضار النافع سبحان القاضی بالحق سبحان العلی الاعلی سبحانه و بحمده سبحانه و تعالی
و دعایی که متعلق است بهر روز **روایتست** از ابن عباس که گفت شنیدم از رسول الله و نمازی که متعلق است
بهر شب شیخ شهید قدس سره در حدیث چهل حدیث خود بیان بسلسله معتبره رسانیده بحضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب ع در فضل ماه رمضان المبارک و فضل نماز در این ماه و فقیر جهة سهولت طالبان نماز شبها و دعای هر
روز نوشته و ثواب اینها را بیان نمود چنانکه اینست که هر که در **شب اول** ماه رمضان چهار رکعت نماز
بگذارد که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و پانزده بار قل هو الله احد ارزانی دارد حق تعالی ثواب صدیقان و
شهیدان باو و بیامرزد جمیع گناهان او را و باشد او در روز قیامت از رستگاران و هر که **روز اول** از ماه رمضان
روزه بدارد و این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی او را عطا فرماید هزار هزار حسنه و بلند گرداند او را هزار هزار
درجه و از دور کند هزار هزار سیئه و دعا اینست اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین و قیامی فیه
قیام القائمین و نبهنی یا اله العالمین و هر که بگذارد در **شب دویم** از ماه مبارک رمضان چهار رکعت نماز را که
بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه بیست بار بیامرزد حق سبحانه و تعالی همه گناهان او را و فراخ
گرداند بر وی رزق او را و کفایت کند او را بد بیسال یعنی در امسال بدی و مضرتی باو نرسد و هر که **روز دویم** از ماه
مبارک رمضان روزه دارد و این دعا بخواند بنویسد خدا تعالی از برای او بهر گامی که بر زمین نهاده باشد

و بیمدت تا آخر عمری بکمال عبادت و دعا اینست اللهم قربنی فیه الی مرضاتک و جنبنی فیه من سخطک
و نقمتک و وفقنی فیه لقراءة آیاتک برحمتک یا ارحم الراحمین و هر که بگذارد در **شب سیم** از ماه
مبارک رمضان ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و پنجاه بار قل هو الله احد منادی ندا کند در
روز قیامت از جانب خدا تعالی که بیایند که فلان بن فلان آزاد کرده شده است از آتش دوزخ و عقاب نیران
و گشاده کردد برای او درهای آسمان و هر که بپای دارد این شب را و نماز دارد بیامرزد خدا تعالی او را و پاک
گرداند او را از جمیع گناهان و هر که در **روز سیم** از ماه مبارک رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بنا کند حق تعالی
برای وی قبه در جنت الفردوس از در سفید که در بالای او باشد هزار هزار غرفه از نور لامع و در پایین او
هفتاد هزار قصر در هر قصری هزار هزار سریر بر هر یک از آن سریر حوری از حوران بهشت روی ایشان
روشن تر از ماه و آفتاب بهزار مرتبه نظر ایشان بسر رسانند و در آن داخل میشود در هر روز هفتاد هزار هزار
ملک با تحفها و هدیها از جانب خدا تعالی و دعا اینست اللهم ارزقنی فیه الذهن و التنبیه و باعدنی
فیه من السفاهة و التمویه و اجعل لی نصیبا من کل خیر تنزل فیه بجودک و کرمک یا ارحم الراحمین و هر که
بگذارد در **شب چهارم** از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و بیست
بار انا انزلناه بالا برد حق سبحانه و تعالی عمل او را در آن شب که بجای آورده و بدهد او را ثواب مثل هفت پیغمبر آن
آنکه بتبلیغ رسالت پروردگار خود کما ینبغی بجای آورده و هر که در **روز چهارم** از ماه مبارک رمضان روزه
بدارد و این دعا بخواند عطا فرماید حق تعالی او را در بهشت نعیم هفتاد هزار خانه در هر یک از آن خانها چهل
هزار تخت و بر هر یک از آن تختها نشسته باشد حوری که در خدمت او باشد هزار هزار کنیز که قیمت هر یک
از آن کنیزان برابر قیمت دنیا باشد و هر چه در دوست و دعا اینست اللهم قونی فیه علی اقامة امرک و ارزقنی
فیه حلاوة ذکرک و اوزعنی فیه لاداء شکرک و احفظنی فیه بحفظک یا ارحم الراحمین **شب پنجم**
از ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار و چون فارغ
شود صد بار صلوات بر حضرت پیغمبر و آل اطهار او فرستد ملاقات کند در روز قیامت بر در جنت
پیغمبر را و هر که در **روز پنجم** از ماه رمضان المبارک روزه بدارد و این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی او را
عطا فرماید در بهشت هزار هزار شهر را است و در هر شهری چهل هزار خوان مائده و در هر یک از آن خوانها
هزار صحن و کاسه از لعل و یاقوت که در آن باشد چهل هزار لون طعام و این از قدرت حق تعالی اینست اللهم
اجعلنی فیه من المستغفرین و اجعلنی فیه من عبادک الصالحین القانتین و اجعلنی فیه من اولیائک
المقربین برأفتک یا ارحم الراحمین و هر که بگذارد در **شب ششم** از ماه رمضان
المبارک چهار رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و یکبار تبارک الذی بیده الملک پس گویی
در یافته باشد شب قدر را یعنی ثواب عبادت او و هر که **روز ششم** از ماه مبارک رمضان

روزه بدارد واین دعا بخواند بدهد خدایتعالی اورا در دار السلام چهل هزار مدینه که باشد در هر یک ازان مداین
چهل هزار خانه ودر هر خانه چهل هزار تخت که هر یک ازان هزار هزار گز باشد وبر هر یک ازان سریر کنیزکی باشد
ازان کنیزان اعتقاد خلق باشد که گیسوهای ایشان از مشک بهشت باشد ودعا اینست اللهم لا تخذلنی
فیه بتعرض معصیتک ولا تضربنی فیه بسیاط نقمتک واخرجنی من موجبات سخطک بمنک یا منتهی رغبة
الراغبین وهر که بگذارد در **شب ششم** از ماه رمضان المبارک چهار رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد
یکبار و انا انزلناه سیزده بار ببخشد حق سبحانه وتعالی از برای او در بهشت عدن که دار کرامت است قصری از طلای
احمر ودر امان خدای که باشد تا رمضان دیگر وهر که **روز ششم** از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا
بخواند عطا کند اورا حق سبحانه وتعالی درجات النعیم اجر مطاف بوده باشد شهدا وطلحه وسعد وانبیا واولیا
ودعا اینست اللهم اعنی علی صیامی وجنبنی فیه من هفواته واثامه وارزقنی فیه ذکرک بدوامه بتوفیقک
یا هادی المؤمنین ویا ارحم الراحمین وخیر الناظرین وهر که بگذارد در **شب هفتم** از ماه مبارک رمضان
دو رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و یازده بار قل هو الله وهزار بار سبحان الله بگوید بگشاید
از برای کرامت او هفت در بهشت را ودر یکی در بهشت اندر در که خواهد وهر که **روز هفتم** از ماه مبارک رمضان
روزه بدارد واین دعا بخواند ثواب عمل او را حق سبحانه وتعالی برابر عمل صدیق در زمانه اعمال او بنویسد دعا
اینست اللهم ارزقنی فیه رحمة الایتام واطعام الطعام وافشاء السلام وارزقنی فیه صحبة الکرام وجنبنی
مجانبة اللئام بطولک یا ملجأ الآملین برحمتک یا ارحم الراحمین **شب هشتم** از ماه مبارک رمضان دو سلام
وهشت رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد وهفت بار قل یا ایها الکافرون وآیة الکرسی
وبخواند ثواب صلوات بر محمد وآل محمد فرستد بآن اجر عمل او را در ثواب منزلت مثل عمل صدیق وشهیدان
وصالحان باشد وهر که **روز هشتم** از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی او را
ثواب بنی اسرائیل کرامت فرماید دعا اینست اللهم اجعل لی فیه نصیبا من رحمتک الواسعة واهدنی لبراهینک الساطعة
وخذ بناصیتی الی مرضاتک الجامعة بمحبتک یا امل المشتاقین وهر که بگذارد **شب نهم** از ماه مبارک
رمضان بیست رکعت نماز واگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وسی بار قل هو الله احد گناه او را حق تعالی
بر روز قیامت او را در صف صالحان بدارد وهر که **روز نهم** از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند
از چشم زخم جمیع خلایق خدای تعالی او را نگاه دارد ودر نظر جمیع خلایق معزز ومکرم گردد واستغفار کنند
از برای او آفتاب وماهتاب وستارگان وکوهها ودرختان وچهارپایان وحشرات الارض وسنگها وریگها
در تری وخشکی ودعا اینست اللهم اجعلنی من المتوکلین علیک الفائزین لدیک واجعلنی فیه من
المقربین الیک باحسانک یا غایة الراغبین **شب یازدهم** از ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز بخواند
در هر رکعت یکبار الحمد وبیست بار انا اعطیناک بروی نکند او را گناه آن روز یعنی گناه او را انگار نکرده

کناه بردارد اگرچه ابلیس اخر نهایت سعی در اضلال او تقدیم رساند وهر که **روز یازدهم** از ماه مبارک
رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند بنویسد خدایتعالی در دیوان اعمال او حجی وعمره مقبول که با حضرت سید
کاینات وخلاصه موجودات محمد المصطفی بجای آورده باشد وعمره که با اولاد کرام او کرده باشد وهر حجی که
با او حضرت وعمره که با اولاد او کرده برابر هفتاد حج وعمره باشد ودعا اینست اللهم حبب الی فیه الاحسان
وکره فیه الفسوق والعصیان وحرم علی فیه السخط والنیران بعونک یا غوث المستغیثین وهر که
بگذارد **شب دوازدهم** از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد وسی بار
انا انزلنا عطا فرماید او را حضرت منان ثواب شاکران باشد در روز قیامت از جمله شاکران وهر که **روز دوازدهم**
از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی سیئات او را بحسنات مبدل گرداند و
بیامرزد او را گناهان از سابق ولاحق که واقع شده باشد ودعا اینست اللهم زینی فیه بالستر ارزقنی فیه
الستر والعفاف واسترنی فیه بلباس القنوع والکفاف واحملنی فیه من کل ما اخاف وحملنی فیه علی العدل و
الانصاف بعصمتک یا عصمة الخائفین وهر که بگذارد **شب سیزدهم** از ماه مبارک رمضان چهار رکعت نماز اگر
بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وبیست وپنج بار قل هو الله احد بگذرد از پل صراط چون برق جهنده وهر که
روز سیزدهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق جل وعلا عطا فرماید او را ابدا هر سنگ
ریزه که ساکن باشد وهر چیزی که بجنبد در روی زمین حسنه ودرجات ودعا اینست اللهم طهرنی فیه من
الدنس والاقذار وصبرنی فیه علی کائنات الاقدار ووفقنی فیه للتقی وصحبة الابرار بعونک یا قرة
عین المساکین وهر که بگذارد **شب چهاردهم** از ماه مبارک رمضان شش رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی
یکبار الحمد وسی بار اذا زلزلت الارض امان کرداند حق تعالی بر وی سکرات مرگ وامر منکر ونکیر باد وهر که
روز چهاردهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند همچنان است که با انبیا وصدیقین
وشهدا وصالحین روزه داشته باشد وایشان را در یافته باشد ودعا اینست اللهم لا تؤاخذنی فیه
بالعثرات واقلنی فیه من الخطایا والهفوات ولا تجعلنی فیه غرضا للبلایا والآفات بعزتک یا عز
المسلمین بعونک یا غوث المسلمین وهر که بگذارد **شب پانزدهم** از ماه مبارک رمضان صد رکعت نماز
اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار وده بار قل هو الله احد وچهار رکعت نماز بگذارد که بخواند در هر رکعت
از دو رکعت اول الحمد صد بار قل هو الله احد بیامرزد خدایتعالی گناهان او را اگرچه در بسیاری
مثل کف دریا ودر ریگ بیابان وعالج باشد وعدد ستارگان آسمان وبرگ درختان بود وهر که **روز پانزدهم**
از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی بر آورده گرداند صد وشصت حاجت
او را هشتاد حاجت در دنیا وهشتاد حاجت در آخرت وبر سیاره دهد او را بر فردوس اعلی هزار مدینه
از نور که مثل لؤلؤ باشد ودر هر یکی هزار حجره ودر هر حجره تختهای

ایشان بدان رغبت کنند از جنس مأکول و ملبوس و مشروب و غیر آن و لذتها باید جهت ایشان بلیغ خطاب
نظر ایشان باشد و بفرماید حق سبحانه وتعالی که جزای عمل شماست که اطاعت امر کرده اید ودعا اینست اللهم
ارزقنی فیه طاعة الخاشعین واملأ فیه قلبی من خشوع الخاشعین واشرح صدری بانابة المخبتین بامنک
یا امان الخائفین وهر که بگذارد شب شانزدهم از ماه مبارک رمضان دوازده رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد
یکبار و الهیکم التکاثر دوازده بار بیرون آید از قبر در حالیکه سیراب باشد روزی که مردمان همگی از تشنگی العطش
العطش زنان باشند ومنادی کند باشهادت ان لا اله الا الله تا در آید به بهشت پس از آن جناب حق تعالی
در رسید که او را باصحاب بهشت برند وهر که در روز شانزدهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا
بخواند عطا فرماید حق تعالی جل جلاله او را درختی که از قبر بیرون آید وبسوی بهشت خواند زیر عرش که راه نمای او
باشد در رفتن و هفتاد هزار حله از حلهای بهشت و ناقه که سوار شود و درختی از درختهای بهشت که بایستاند
و کرسیای بنا شده از یاقوت سوی جنت الماوی ودعا اینست اللهم وفقنی فیه لموافقة الابرار وجنبنی فیه مرافقة
الاشرار وآونی فیه برحمتک الی دار القرار بالهیتک یا اله العالمین و الآخرین وهر که بگذارد شب هفدهم
از ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز که بخواند در رکعت اول بعد از فاتحة الکتاب هر چه میسر شود از قرآن و در رکعت
دوم صد بار قل هو الله احد وبعد از فارغ صد بار بگوید لا اله الا الله که امر فرماید حق سبحانه وتعالی او را ثواب
هزار حج و عمره مقبول و مبرور و شکر هر غزای مبرور که در حضرت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم یا با آنحضرت کرده
باشد وهر که روز هفدهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند حق سبحانه وتعالی بفرماید ملایکه
را که گواه باشید که من گناهان این بنده را که در دنیا بمعاصی بوده کرده برابر ستاره دعا
اینست اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال واقض لی فیه الحوائج والآمال یا من لا یحتاج الی التفسیر
والسؤال یا عالما بما فی صدور العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین وهر که بگذارد در شب هجدهم
از ماه مبارک رمضان چهار رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا اعطیناک بیست و پنج بار
بیرون نرود از دنیا تا بشارت دهد او را ملک الموت بانکه خدای تعالی از وی راضی وخشنود است و از و
غضبناک و ناخشنود نیست وهر که بگذارد روز هجدهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا
بخواند حق سبحانه وتعالی جل جلاله عطا فرماید او را ثواب هفتاد هزار نبی از بنی اسرائیل ودعا اینست اللهم
نبهنی فیه لبرکات اسحاره ونور فیه قلبی بضیاء انواره وخذ بکل اعضائی الی اتباع آثاره بنورک یا منور قلوب
العارفین وهر که بگذارد شب نوزدهم از ماه رمضان المبارک پنجاه رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و پنجاه بار اذا زلزلت ملاقات کند با حق تعالی در روز قیامت مثل کسی که صد حج و عمره و
کلام بجای آورده باشد و قبول فرماید حق سبحانه وتعالی بمحض عنایت بی غایت خود جمیع اعمال او را وهر که در
روز نوزدهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند بنا شد درجه آسمان و زمین ملکی

ابواب

که بخواند تسبیح ودعای او بخیرا ودعا اینست اللهم وفر فیه حظی من برکاته وسهل سبیلی الی خیراته ولا
تحرمنی فیه قبول حسناته یا هادیا الی الحق المبین وهر که بگذارد شب بیستم از ماه
مبارک رمضان هشت رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی هر چه خواهد از قرآن حق تعالی بیامرزد گناهان
گذشته وآینده او را وهر که در روز بیستم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند بفرستد خدای تعالی
هفتاد هزار ملایک که نگاه دارند او را از شر تمام شیاطین مرید و جبار عنید و سلطان جبار و بنویسند
از برای او بهر روزی از ماه مبارک رمضان روزه شصت ساله که مقبول بارگاه احدیت باشد و بگردانند
میان او و میان آتش دوزخ هفتاد خندق که هر خندقی چون آسمان و زمین باشد ودعا اینست اللهم افتح
لی ابواب الجنان واغلق عنی ابواب النیران ووفقنی فیه لتلاوة القرآن یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین
برحمتک یا ارحم الراحمین وهر که بگذارد شب بیست یکم از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز که بخواند
در هر رکعتی بعد از الحمد هر چه خواهد از قرآن گشاده گردد درهای آسمان بجهة اعمال وی همان ثواب که در شب
بیستم مذکور شد در یابد وهر که روز بیست یکم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند عذاب قبر
از وی دفع کند وحق تعالی وسیع گرداند قبر او را در روز قیامت ومنور گرداند روی او را ودعا اینست اللهم
اجعل لی فیه الی مرضاتک دلیلا ولا تجعل للشیطان علی فیه سبیلا واجعل الجنة لی منزلا ومقیلا یا قاضی
حوائج الطالبین وهر که بگذارد شب بیست دوم از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز کند بدستور شب بیست
یکم گشاده گردد بروی او هشت در بهشت و داخل شود از هر دری که خواهد وهر که روز بیست دوم از ماه مبارک
رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند آسان گرداند بر وی خدای تعالی سکرات موت را وسبک گرداند بروی
سؤال منکر ونکیر وثابت گرداند او را بر قول ثابت اللهم افتح لی فیه ابواب فضلک وانزل علی فیه من برکاتک
ووفقنی فیه لموجبات مرضاتک واسکنی فیه من بحبوحات جناتک یا مجیب دعوة
المضطرین یا قاضی حوائج السائلین وهر که بگذارد شب بیست سوم از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز
که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد هر چه خواهد از قرآن گشاده کنند خدای تعالی از برای او هفت در
آسمان ومستجاب شود دعای او وهر که در روز بیست سوم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد واین دعا بخواند
بگذرد از پل صراط همچون برق جهنده با انبیا مرسلین وصدیقین وشهدا وصالحین ودعا اینست
اللهم اغسلنی فیه من الذنوب وطهرنی فیه من العیوب وامتحن فیه قلبی بتقوی القلوب یا مقیل
عثرات المذنبین وهر که بگذارد شب بیست چهارم از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی
الحمد هر چه خواهد از قرآن مر او را باشد ثواب مثل کسی که حج وعمره بجای آورده باشد وهر که در روز بیست
و چهارم روزه بدارد واین دعا بخواند عطا فرماید خدای تعالی بعدد هر موئی که بر جسد اوست در روز

ثبات خادم عبادت از کنیزی باشد در حسن و شمایل چون یاقوت و مرجان که او را خدمت کند و دعا اینست
اللهم انی اسئلک فیه ما یرضیک واعوذ بک واسئلک التوفیق ان اطیعک ولا اعصیک یا مجیب دعوة
المضطرین یا الله یا مالک یوم الدین و یا اله العالمین عالم بالسر یا مجیب السائلین و هر که بگذارد شب بیست
و پنجم از ماه مبارک رمضان هشت رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله ده بار بنویسد
حق سبحانه و تعالی از برای او در صحیفه اعمال او ثواب عابدان و هر که در روز بیست و پنجم از ماه رمضان روزه
بدارد و این دعا بخواند بنا کند حق تعالی از برای او در سایه عرش صد برج که در هر برجی از آن خیمه سبزی باشد
و گویند این بنده ساکن شود در زیر عرش و بخور و بیاشام با هر عمل که کرده برای من و اطاعت نموده در روزهای که
خالیه صفت او بوده قوله تعالی فی الایام الخالیة و دعا اینست اللهم اجعلنی فیه محبا لاولیائک معادیا
لاعدائک و مستمسکا فیه بسنة خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین شب بیست و ششم از ماه مبارک
رمضان هشت رکعت نماز بگذارد که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد صد بار قل هو الله احد گشاده گردد برای
او هفت در آسمان با هفت او راست تر در حضرت کبیر حسنه از مرید و هر که روز بیست و ششم از ماه رمضان
روزه بدارد و این دعا بخواند متکلم شود با او الله تعالی در روز قیامت و گوید این بنده من مترس و محزون مباش
بدرستی که تو آمرزیده و دعا اینست اللهم اجعل فیه سعیی مشکورا و ذنبی مغفورا و عیبی فیه مجبورا لک
مستورا یا سامع اصوات المبتهلین برحمتک یا ارحم الراحمین و هر که بگذارد شب بیست و هفتم از ماه مبارک
رمضان چهار رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و تبارک الذی بیده الملک یکبار و اگر از بر نداشته
باشد از البیت و پنج بار قل هو الله بخواند بیامرزد خدای تعالی او را با پدر و مادر او را و هر که روز بیست و هفتم
از ماه مبارک رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند چنان باشد که طعام و آب داده باشد هر گرسنه و تشنه
که در دار دنیا باشد و هر مؤمن و مؤمنه را با هر محتاج او باشد در دنیا و دعا اینست اللهم وفر حظی فیه من النوافل
واکرمنی فیه باحضار المسائل و قرب فیه وسیلتی الیک من بین الوسائل یا من لا یشغله الحاح
الملحین و هر که بگذارد شب بیست و هشتم از ماه مبارک رمضان شش رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و آیة الکرسی ده بار و انا اعطیناک و قل هو الله هر یک ده بار و ده بار صلوات فرستد بیامرزد
خدای تعالی گناهان او را و هر که روز بیست و هشتم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند
میگرداند حق تعالی او را در جنت نصیبی که قیاس کنند مساوی بود تا جمل برابر هر چه در دنیا بود و دعا
اینست اللهم غشنی فیه بالرحمة وارزقنی فیه التوفیق والعصمة وطهر قلبی من غیابات التهمة یا رحیما
بعباده المؤمنین و هر که بگذارد شب بیست و نهم از ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز که بخواند در هر
رکعتی الحمد یکبار و بیست بار قل هو الله باشد و از مرحومان و برده شود نامه اعمال او در زیر عرش آسمان

روز بیست و نهم از ماه مبارک رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند بگرداند حق سبحانه و تعالی در جنت هزار
مدینه از طلا و نقره و زبرجد و لؤلؤ که عبارت از مروارید باشد و دعا اینست اللهم ارزقنی فیه فضل لیلة القدر
وصیر کل اموری من العسر الی الیسر واقبل فیه معاذیری وحط عنی الوزر یا رؤوفا بعباده الصالحین
و هر که بگذارد شب سی ام از ماه مبارک رمضان دوازده رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی یکبار الحمد و بیست
بار قل هو الله احد و صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد حق سبحانه و تعالی خاتمه حال و عاقبت اعمال او را
به نهایت خود قرین گرداند انشاء الله تعالی و هر که روز سی ام از ماه مبارک رمضان روزه بدارد و این دعا بخواند حق تعالی وتم
او را مکرم گرداند بکرامتی که انبیا و اصفیا را داشته و دعا اینست اللهم اجعل صیامی بالشکر والقبول علی ما
ترضاه و یرضاه الرسول محکمة فروعه بالاصول بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله الطیبین
الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین والله اعلم روایتست که در هر شب از شبهای طاق دهه آخر رمضان
که آن بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم بیست رکعت نماز کرده باید کرد
در هر دو رکعت یک سلام و نیت چنین باید کرد که دو رکعت نماز شب قدر میگذارم سنت قربة الی الله و در رکعت
اول الحمد یکبار و انا انزلناه یکبار و در رکعت دوم بعد از الحمد قل هو الله هفت بار و بعد از نماز دعا باید کرد
که البته باجابت مقرون گردد روایتست که در همین شبها هر که در هر شب دو رکعت دیگر نماز بگذارد در هر
رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله هفت بار و هفتاد بار استغفار کند هنوز از جای نماز برنخواسته باشد که
بیامرزد حق سبحانه و تعالی او را با پدر و مادر او را روایتی آمده است که این نماز را در هر شب از شبهای
ماه رمضان باید کرد و این از حضرت رسول نقل است و منقولست در هر شب از شبهای ماه رمضان باید
کرد دو رکعت نماز در هر رکعتی فاتحة الکتاب یکبار و قل هو الله سه بار و بعد از نماز این تسبیح بخواند سبحان
من هو حفیظ لا یغفل سبحان من هو رحیم لا یعجل سبحان من هو قائم لا یسهو سبحان من هو دائم
لا یلهو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سبحانک یا عظیم اغفر لی الذنب العظیم
منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود از حضرت رسول صلعم شنیدم که گفت قسم بخدایی
که بحق او کس که مرا بحق بخلق فرستاده که هر که این دو رکعت نماز را بگذارد بعد از فرض خفتن یا صبح بر
انگیزاند حق تعالی هشت هزار ملک را تا برای وی حسنات بنویسند و سیئات محو کنند و درجات بر
دارند تا آنکه سیم رمضان دیگر و در جنتها بنشانند برای وی در بهشت و ثواب هفتاد حج مقبول و ثواب پسند
و درجه هفتاد شهید و هفتاد بنده آزاد کرده و حضرت امام جعفر صادق میفرماید که هر که بگذارد در شب
بیست و هفتم ماه رمضان دو رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد سه بار آیة الکرسی تا هم
فیها خالدون و هفت بار انا انزلناه و بیست و پنج بار قل هو الله احد و چون سلام دهد صد بار
بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح و صد بار صلوات بفرستد بدرستی که در یابد

میان او و میان دوزخ حجابی پدید کند که طول آن هفتاد ساله راه باشد **منقولست** از حضرت رسول الله صلعم که هر که
چهار روز از ماه مبارک رجب روزه بدارد پنجاه ساله گناهش بیامرزند و هر که شش روز از ماه رجب روزه
بدارد شصت ساله گناهش آمرزیده شود و هر که هفت روز از ماه رجب روزه بدارد هفت در دوزخ بر روی
او بسته شود و هر که هشت روز از ماه رجب روزه دارد هشت در بهشت بر روی او گشاده گردد که از هر در که
خواهد در بهشت رود **منقولست** از حضرت رسول الله که هر که نه روز از ماه رجب روزه بدارد بی حساب
بهشت برند و هر که ده روز روزه بدارد در آن ساعت که اهل عرصات ترسان باشند حق تعالی او را فرغ
دهد تا بگذرد از پل صراط همچون برق خاطف و ریح عاصف و روایتست که هر که یازده روز از ماه
رجب روزه بدارد خدای تعالی او را دو بال سبز بدهد مکلل بدر و یاقوت تا بدان از صراط بگذرد و هر که دوازده
روز از ماه روزه بدارد طاعتش را بنویسند دوازده امام بدرجه قبول رسند و هر که ایام بیض این ماه روزه بدارد دوازده
روز باز دوم سوره علی که معین است و دعای ایام داود خواند پادشاه عالم با وی ده کرامت ارزانی دارد **اول** در عمرش
برکت کند **دوم** در مالش بیفزاید **سیم** عیالش را آنچه دارد از بدی **٤** گناهش را بیامرزد **٥** حیاتش نظیف
گرداند **٦** سکرات موت بر وی آسان گرداند **٧** گور بر وی روشن گرداند **٨** ترازوی حسناتش گران
گرداند **٩** از درکات دوزخش نجات دهد **١٠** بدرجات جنانش رساند و هر که تمام رجب روزه بدارد
بنویسد خدای تعالی از برای او که راضی شدم از او و هر کس حق تعالی از او راضی شد معذب نشود بعذاب
اصلا و از حضرت امام جعفر صادق عم نیز روایتست که هر که هفت روز از ماه رجب روزه بدارد خدای تعالی
با او عطا فرماید هرچه سوال کند و نیز از آنحضرت منقولست که هر که روز اول ماه رجب روزه بدارد شفاعت
او را قبول فرمایند و هر که روز آخر رجب روزه بدارد وی را از پادشاه اهل بهشت گردانند و هر که روزه را
زیاده کند زیاده کند حق تعالی بر ثواب او عزیزی خوش بشارتیست دریغ که شرط شکر با او نبودی اما
بهر طریقی باید که دست از طاعت ندارند شاید که بمضمون کلام ملک علام لا یکلف الله نفسا الا وسعها
حق تعالی ما عاصیان را بکرم عمیم خود قبول فرماید امین یا رب العالمین **مناجات جنین** ای برآن
غرفای تو با از دل | حیرت سود است با و کار دل | ای مبرا ز خیالات و کلال | وی منزه از اشکالات
و بیان | چون کمال دانشم نادانیست | بادۀ کارم همه حیرانیست | کردی از لطف توام تلقین کند | حیرتم از
فلک عشرتی کند | بالیم توفیق ده تا هر نفس | بر زبان نارم بجز نام تو بس | تحرکن بر غفلت و نادانیم
بس که خواهد چون تو پیروز دانم | بد بسی کردم نکو ننداشتم | هیچ جایی آشتی نگذاشتم | دانشم از عالم
تحقیق بخش | بر طریق مصطفی توفیق بخش **فصل هشتم** در عبادات مخصوصه ماه رجب روایت کرده ابو
البختری و مبین وهب از حضرت ابی عبد الله عم که او از پدر و جد خود حضرت علی بن ابی طالب ع روایت
فرموده که عجب دارم از آنکه فارغ دارد نفس خود را چهار شب در سالی و او شب اول رجب و شب نصف شعبان

قدر را **مستحبست** که در شب بیست و یکم و بیست و سیوم ماه رمضان سوره الم احسب الناس والروم
بخوانند که ثواب بسیار دارد عزیزی وقتی ما را ازین ثواب حاصل آنست که دل و دست و زبان
و جمیع جوارح مومنان را از روزه شایسته و نماز بایسته روزی گرداند بحق محمد و آله **مناجات جامی**
ای برادر تو کاشانه چرخ | برده عشق تو خاکم از چرخ | نادر بی ... ستان ترتیم | دست بر فرق دبستان
ترتیم | یا تتیم از تو چو پیمانه شکست | دست ما گیر که رفتیم ز دست | گرچه در قید سیاهیم و سفید | از تو سیلابیم
امید اشید | بر کران از بر رحمانیت ما را | دامن از بد عشاقی ما را | سیل خیر از دل ما بیرون کن | شوق خود بر دل
ما افزون کن | گر ز اصناف رحمت چشم | ایچ کر خواری شوق ترکشم | هستم از تو بچه خواری ما عزت ما و
ذکر خواریما **عمل شب عید رمضان** در شب عید فطر ده رکعت نماز باید کرد در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار سوره
اخلاص باید خواند و در رکوع و سجود بعد از ذکر تسبیح ده بار بگوید و در میان هر دو رکعت هزار بار
بگوید استغفر الله و بعد از آن سجده کند و بگوید یا حی یا قیوم یا ذو الجلال والاکرام یا رحمن الدنیا والآخرة
ورحیمهما یا اله الاولین والآخرین اغفر لی ذنوبی وتقبل صومی وصلوتی وقیامی حضرت رسول الله
صلعم فرموده که هر که این نماز را بگذارد جبرئیل که مرا بحق خلق فرستاده که هنوز سر از سجده بر نداشته باشد
که حق تعالی او را بیامرزد و روزه و نماز او را قبول کند و مرویست که در این شب دو رکعت نماز کند در رکعت
اول بعد از الحمد هزار بار قل هو الله احد و در رکعت دوم بعد از الحمد قل هو الله احد یکبار که ثواب بسیار
دارد **فصل هفتم** در فضیلت روزه ماه رجب **مستحبست** در این ماه روزه داشتن زیرا که روایت کرده شده است
از حضرت امیر المومنین علی عم که آنحضرت در این ماه روزه میداشت و میفرمود که ماه رجب ماه منست و ماه
شعبان ماه حضرت رسول صلعم و ماه رمضان ماه حق تعالی جل جلاله و عم نواله و عظم شانه **روایتست** از
حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق عم بدرستی که حضرت نوح عم در روز اول ماه رجب سوار کشتی
گشت و امر کرد که هر که با او بود روزه بگیرند و ولادت حضرت امام محمد باقر عم در اول این ماه بود و ولادت
حضرت امام علی النقی در روز دوم و بعضی پنجم گفته اند و مولود حضرت امام محمد التقی نیز در روز دوم این ماه است
و در روز سیوم این ماه امام علی النقی عم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده در سال دویست و پنجاه از هجرت
روایتست از حضرت سید کاینات صلعم که هر که یک روز از ماه رجب روزه بدارد رضا حق تعالی دریابد
و هر کس که رضای او دریافت از عذاب او ایمن شود و هر که دو روز از ماه رجب روزه بدارد او را ثواب
چندان باشد که محاسبان آسمان و مستوفیان زمین از حصر و عد آن عاجز آیند **روایتست** کرده حماد
بن مهران از حضرت ابو عبد الله عم که گفت حضرت پیغمبر صلعم فرموده که هر که سه روز از ماه رجب روزه بدارد
بنویسد خدای تعالی از برای او که راضی باشد و معذب نشود بعذاب اصلا و از حضرت امام جعفر صادق عم
نیز روایتست که هر که ماه رجب را روزه دارد بنویسد از برای او بهر روزی ثواب روزه یکساله و حق تعالی

وشب عید فطر وشب عید اضحی **روایت** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که این دعا در شب اول رجب بخواند که
وبخواندن او تاکید فرمودی اللّهمّ انّی اسئلک بانّک ملکٌ وانّک علی کلّ شیءٍ قدیرٌ وانّک ما تشاء تقدیر
وانّک ما تشاء من امر یکون اللّهمّ انّی اتوجّه الیک بنبیّک محمّد نبیّ الرّحمة صلّی الله علیه وآله یا محمّد
رسول الله انّی اتوجّه بک الی الله ربّک وربّی لینجح لی بک طلبتی اللّهمّ بنبیّک محمّد والائمّة من اهل
بیته انجح طلبتی وبعد ازان هر حاجت که خواهد طلب کند که اجابت شود واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که هر که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند در غرّه ماه رجب ودر روز بهار دیا مرزد حق سبحانه
البته اورا وسنّتست که هر روز از ماه رجب این دعا بخواند یا من یملک حوائج السّائلین ویعلم ضمیر الصّامتین
لکلّ مسئلةٍ منک سمعٌ حاضرٌ وجوابٌ عتیدٌ اللّهمّ ومواعیدک الصّادقة وایادیک الفاضلة وان،
ورحمتک الواسعة فاسئلک ان تصلّی علی محمّد وآله وتقضی حوائجی الدّنیا والآخرة **روایت** از حضرت
ابی عبدالله که آنحضرت هر روز از ماه رجب این دعا میخواند اللّهمّ انّی اسئلک صبر الشّاکرین لک وعمل
الخائفین منک ویقین العابدین لک اللّهمّ انت العلیّ العظیم وانا عبدک البائس الفقیر وانت الغنیّ
الحمید وانا العبد الذّلیل اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وامنن بغناک علی فقری وبحلمک علی جهلی و
بقوّتک علی ضعفی یا قویّ یا عزیز اللّهمّ صلّ علی محمّد وآله الاوصیاء المرضیّین واکفنی ما اهمّنی من
امر الدّنیا والآخرة یا ارحم الرّاحمین وهر که هر روز از ماه رجب هر صبح وشام هفتاد بار بگوید استغفر الله
ربّی واتوب الیه بعد ازان دست بردارد وبگوید اللّهمّ اغفر لی وتب علیّ اگر درین ماه بمیرد خدای تعالی ازو راضی
باشد وآتش دوزخ برو حرام کرده ودر روایتست که هر که در شب از ماه رجب ده رکعت نماز کند وبخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار وقل یا ایّها الکافرون سه بار وقل هو الله احد سه بار وبعد از نماز دستها بردارد وبگوید لا اله
الّا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت بیده الخیر وهو علی کلّ شیءٍ
قدیر والیه المصیر ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم اللّهمّ صلّ علی محمّد النّبیّ الامّیّ وآله وبعد ازان
دست بروی فرود آورد که هر دعا که کند مستجاب شود وبنویسد خدای تعالی برای او ثواب شصت عمره
فی لیلة الرّغایب از حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله که هر که پنجشنبه اول رجب روزه بدارد در شب جمعه میان نماز
شام وخفتن ودر روایتی دیگر بعد از خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد ودر هر رکعتی الحمد یکبار وسه بار انّا انزلنا
ودوازده بار قل هو الله بخواند وچون فارغ شود هفتاد بار برین کریمه صلوات فرستد باین طریق اللّهمّ
صلّ علی النّبیّ الامّیّ وآله انگه سر بسجده نهد وهفتاد بار بگوید سبّوحٌ قدّوسٌ ربّ الملائکة والرّوح انگاه
بنشیند وهفتاد بار بگوید ربّ اغفر وارحم وتجاوز عمّا تعلم انّک انت العلیّ الاعظم وبعد ازان سجده
دیگر کند وباخر اول گفته بهمان عدد بگوید وحاجت خود بخواهد که بجان محمّد در قبضه قدرت اوست که
گناهان او امرزیده شود اگرچه بعدد برگ درختان وریگ بیابانها وقطرات بارانها باشد وشفاعت

او قبول

او قبول بود در حق هفتصد گناهکار از اهل بیت واین نماز مشهور تراست بصلوة لیلة الرّغایب وباید دانست
که شب جمعه اول رجب لیلة الرّغایب است اگرچه پنجشنبه از رجب نباشد ودر روایتست از حضرت رسالت
که فرموده که غافل مشوید از شب جمعه اول رجب از برای انکه نام نهاده اند این شب را ملائکه لیلة الرّغایب وچون
دعا ثلثی ازین شب درگذرد باقی نماند در آسمانها وزمینها ملکی الّا که در کعبه وحوالی کعبه از ان جمع شوند پس حق سبحانه
فرماید که یا ملائکتی اسئلونی ما شئتم یعنی ای ملائکه من سؤال کنید انچه از من میخواهید پس ملائکه گویند ای
پروردگار ما انچه میخواهیم که بیامرزی گناهان روزه داران ماه رجب را پس کریم متعال وعلیم لم یزل ولا یزال فرماید
که امرزیدم واز تقصیر ایشان درگذشتم پس حضرت پیغمبر فرمود که بحق ان خدای که بر انگیخت است مرا بحق
بخلق که هیچ بنده از بندگان خدای تعالی این نماز رغایب که مذکور شد نکند الّا که امرزیده شود از جمیع گناهان
اگرچه مثل کف دریا وعدد ریگ بیابان وبرگ درختان باشد وشفاعت کند در حق گناهکار از اهل بیت خود
از انان که مستوجب آتش دوزخ باشند وچون شب اول در قبر او بنهند باشد حق سبحانه وتعالی ثواب این نماز را
بنیکوترین صورتی بر انگیزد وبیاید نزد او وبگوید بزبانی گویا ای حبیب من بشارت باد ترا که نجات یافتی
از هر سختی پس او بنده گوید با وکه تو کیستی بخدا که ندیدم هرگز بنیکوئی از تو وکلامی نشنیدم خوشتر از کلام
تو وبوئی نشنیدم خوشتر از بوی تو گوید ای دوست من ان نمازی که در فلان شب ودر فلان ماه ودر فلان سال
کردی امده ام تا بر حقیقیات ودر هر جا تیرا رهنما جهت یک ودستگیرم **نماز دیگر** هر که روز جمعه اخر رجب هر سال
دوازده رکعت نماز کند ودر هر رکعت الحمد وایة الکرسی وانّا انزلنا وقل اعوذ بربّ الفلق وقل اعوذ بربّ النّاس
یکبار بخواند وبگوید چون فارغ شود یا اجلّ من کلّ جلیلٍ ویا اکرم من کلّ کریمٍ ویا اعظم من کلّ عظیمٍ ویا اعزّ من کلّ
عزیزٍ اغثنی باغاثة المستغیثین بفضلک ورحمتک وجودک وکرمک ومنّک واغمرنا بالعافیة یا ذا
الجلال والاکرام حق تعالی عمر اورا دراز کرداند **نماز دیگر** هر که در همین روز دو رکعت نماز بگذارد در میان ظهر وعصر
در هر رکعتی الحمد یکبار وایة الکرسی هفت بار وقل هو الله احد پنجاه بار بخواند چون فارغ شود ده بار بگوید استغفر الله
الّذی لا اله الّا هو واتوب الیه بنویسد خدای تعالی از برای او ازین روز که این نماز کرده است تا ان
روز که بمیرد هر روز عمره حسنه وبهر ایه که خوانده باشد از برای او در بهشت شهری بنا کنند از یاقوت
سرخ ودر هر حرفی قصری از در سفید وبهر رکعتی سراب از طلا احمر وپنجاه تاج از نور بر سر او بپوشانند زود
از دنیا تا لقای خود مرا در بهشت نبیند وهر که بگذارد **در شب اول** از ماه رجب بیست رکعت نماز میان شام
وخفتن ودر هر رکعتی الحمد وقل هو الله احد یکبار بخواند خدای تعالی محفوظ دارد اورا واهل بیت اورا
ومال وفرزندان اورا وعذاب قبر ازو بر دارد وبگذرد از پل صراط مثل برق جهنده **نماز دیگر** هر که در شب
دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول الحمد یکبار وسه بار الم نشرح وقل هو الله احد سه بار ودر رکعت
دوم الحمد یکبار بخواند ومعوذتین یکبار بخواند وچون فارغ شود سی بار بگوید لا اله الّا الله از جمیع گناهان

بالا شود **نماز دیگر** هر که در این شب سی رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله سی بار بخواند
هر گناه که دارد از صغیره و کبیره خدای تعالی آمرزش کند و هر که بگذارد **شب دوم** ماه رجب ده رکعت نماز را که
بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله و قل یا ایها الکافرون یکبار بیامرزد خدای تعالی جمیع گناهان او را
و بری شود از نفاق و هر که بگذارد **شب سیم** از ماه رجب دو رکعت نماز را که بخواند الحمد یکبار و اذا جاء
پنج بار حق سبحانه و تعالی برای او قصری در بهشت بنا کند که عرض و طول او برابر دنیا باشد و هر که بگذارد
روز سیم از ماه رجب چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد این آیه را که والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلک التی
تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله فاحیا به الارض بعد موتها وبث فیها من کل دابة
وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض لقوم یعقلون ومن الناس من یتخذ من دون الله
اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة
لله جمیعا وان الله شدید العقاب خدای تعالی او را چندین مال دهد که وصف او و عدد او نتوان کرد و هر که
بگذارد **شب چهارم** از این ماه صد رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی از رکعات اول بعد از الحمد قل اعوذ برب
الفلق یکبار و در هر یک رکعت از رکعات دوم قل اعوذ برب الناس یکبار خدای تعالی از هر آسمانی فرشته
فرستد که تا روز قیامة برای او ثواب نویسند و نامه اعمال او بدست راست او دهند و حساب او را آسان
کنند و هر که در شب **شب ۵** از ماه رجب شش رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و بیست و پنج بار
قل هو الله احد او را ثواب جمله بهشت دهند و بر اسبی از نور سوار کرده از پل صراط بگذرانند همچون برق و هر که
بگذارد **شب ششم** دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار خدای تعالی بعدد
او را بعدد هر حرفی که در میان خوانده باشد حسنه بزرگتر از جمیع کوهها و هر که بگذارد **شب هفتم** از ماه رجب
چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد و قل هو الله سه بار و معوذتین یکبار چون فارغ شود ده بار صلوات
محمد فرستد و ده بار تسبیح اربعه میگوید خدای عزوجل او را در روز قیامة در سایه عرش جای دهد و جان
کندن بر وی آسان کند و فشردن گور از وی بردارد و از هول منکر و نکیر و قیامة ایمن گردد و هر که بگذارد **شب هشتم**
از ماه رجب بیست رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار و معوذتین
سه بار بجا آورده باشد که تمام قرآن را در ماه مبارک ختم کرده باشد و چون سر از قبر بردارد هفتاد فرشته پیش
آمده او را بشارت دهند بهشت و هر که بگذارد **شب نهم** از این ماه دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و الهیکم التکاثر پنجاه بار هنوز از مقام خود برنخاسته باشد که خدای تعالی او را بیامرزد و بنویسد
برای او ثواب صد حج و اگر تا هشتاد روز بمیرد شهید مرده باشد و هر که بگذارد **شب دهم** دوازده رکعت
نماز میان شام و خفتن که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله سه بار حق تعالی بنا کند جهت او قصری در

بهشت و آن قصر را عمودی باشد از یاقوت سرخ برابر مشرق تا مغرب و در آن صد غرفه باشد از طلا و نقره و یاقوت
و زبرجد هر غرفه فراخ‌تر باشد از دنیا و در آن قصر حورانها باشد بعدد ستارگان و هر که بگذارد **شب یازدهم**
دوازده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی دوازده بار بنویسد خدای تعالی برای او
ثواب کسی که کتابهایی که از آسمان آمده خوانده باشد و فرشته از عرش ندا کند که خدای تعالی ترا آمرزید و هر که
بگذارد **شب دوازدهم** دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آمن الرسول تا آخر ده بار
خدای تعالی بنویسد از برای او ثواب آزادی هفتاد تن از اولاد اسماعیل و هر که بگذارد **شب سیزدهم** از ماه
رجب ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد والعادیات یکبار و در رکعت دوم بعد از الحمد الهیکم
التکاثر یکبار بیامرزد خدای تعالی گناهان او را و از پل صراط بگذرد همچون برق جهنده و ببیند مقام او را در جنت الفردوس
دار پیش و هر که بگذارد **شب ۱۴** سی رکعت نماز را که بخواند در هر رکعت الحمد یکبار قل هو الله احد یکبار
و آیه قل انما انا بشر مثلکم تا آخر سوره حضرت رسالت پناه فرموده که بحق آنکسی که جان محمد بید قدرت
اوست که اگر گناه او بیشتر از ستارگان آسمان باشد از [illegible] فارغ نشود الا که امرزیده گردد و عفو کرده شود
شب پانزدهم این ماه شبی بغایت بزرگوار است و در وی غسل سنت است و احیای او ثواب بسیار دارد و در ترجمة
القلوب منقولست حضرت رسول الله که فرموده که احیا دارید شب نصف رجب را بدرستی که خدای تعالی
بر خود واجب کرد و ابا نکرد که در این شب سؤال کسی که ثواب او حلال باشد و باید که در این شب استغفار
کنند هر که در شب نصف رجب هزار بار خدای تعالی گناهان او را تا رجب دیگر نگاه دارد و او را از عذاب
قبر و در روایت دیگر واقع شده که چون شب نیمه رجب در آید خدای تعالی امر کند کرام الکاتبین را که قلم کشند از
نامه اعمال بندگان و هر گناه که باشد در آن شب کنند عوض او حسنات بنویسند و در روایتست که در این شب
دوازده رکعت نماز کند در هر رکعت بعد از الحمد هر سوره که خواهد بخواند چون از نماز فارغ شود الحمد و معوذتین
و قل هو الله احد و آیة الکرسی هر یک را چهار بار بخواند و بعد از آن بگوید الله ربی لا اشرک به شیئا ما شاء الله
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن هر دعا که کند مستجاب شود و در روایت دیگر واقع شده
که هر که در این شب سه رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله ده بار بخواند از نماز بیرون نیاید
الا بیامرزد خدای تعالی او را و ثواب هفتاد هزار شهید بنویسد برای او و برات آزادی از آتش دوزخ و رفع
کند از او عذاب قبر **روز نصف رجب** این روز بغایت روز جلیل القدر است و در وی غسل سنت است و در
روایتی واقع شده که آدم صفی علی نبینا و علیه السلام مناجات کرد که خداوندا مرا خبر ده از بهترین اوقات نزد خود
وحی آمد که ای آدم بهترین روزها نزد من روز نصف ماه رجب است تقرب جوی بمن در این روز بصدقه
و ضیافت و استغفار و قول لا اله الا الله و هر که این اعمال بجای آورده باشد جزای او الا بهشت و در
ترجمة القلوب منقولست از ابی سعید الخدری که گفت در روز اول ماه رجب بخدمت حضرت رسول الله

رتم فرمود که ای اباسعید کدام ماهست که بهتر از اینماه و کدام روزاست که نیست بهتر از امروز گفتم نمیدانم یا رسول الله
حضرت فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که چون شب اول ماه رجب شود بر آنکس که خدای تعالی او را شاد کند که اینماه
توبه است خوشا حال کسی که درین ماه استغفار کند و باز گردد بخدای خود یا اباسعید در اینماه روزیست عظیم
القدر گفتم کدام روز است یا رسول الله فرمود روز نصف رجب گفتم یا رسول الله بدر و مادرم
فدای تو باد چه عمل درو بهتر است و ثواب او بیشتر فرمود که حق تعالی نظر میکند درین روز با اهل زمین نظری کرم
نمیماند هیچ مومن و زنان مومنه تا که بیامرزد ایشان را یا اباسعید هر که روز نصف رجب روزه بگیرد
این روز کفاره گناهان صد ساله او میشود و شب زنده داری این شب برابر ثواب هزار شب زنده داریست
در شبهای دیگر یا اباسعید هر که روزه دارد نصف رجب را از روز ازلی بخواب رود چنان بود که هزار بار
قل هو الله احد ختم کرده باشد پس هر که بخواند درین روز هزار قل هو الله بنا کند حق تعالی برای او در بهشت
هزار قصر و هزار سرای و در هر سرای هزار قصر و در هر یک از آن غرفه هزار تخت و در هر تختی هزار حور باشد
که روی ایشان نیکوتر باشد از ماه شب چهارده و زیارت حضرت امام حسین علیه السلام درین روز سنتست
حضرت امام فرموده که افضل ترین روزها این روز است و در روایة واقع شده که هر که درین روز چهار
رکعت نماز کند که در هر رکعتی الحمد یکبار و معوذتین هر یک سه بار بخواند از گناه بیرون آید مثل امروزی که از مادر
متولد شده و نیکی و بدی که از و واقع شود در روز قیامة روی او چون ماه درخشان باشد **و سنتست**
عمل استفتاح بجا آرد بانطریق که روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم روزه بدارد و در روز پانزدهم بعد از نماز
ظهر دو رکعت نماز کند که بخواند در هر رکعت بعد از الحمد بیست بار شهد الله و بعد از فراغ سبحان
یا قاضی حوائج السائلین بگوید و بعد از آن نماز عصر بگذارد و بعد از نماز در موضعی بنشیند که کسی ایشان را
بامر دنیای مشغول نکند برابر قبله و صد بار سورة الحمد و قل هو الله احد صد بار آیة الکرسی بخواند و بعد از آن
سورة انعام و بنی اسرائیل و الکهف و لقمان و یس و الصافات و حم سجده و حمعسق و حم دخان و انا فتحنا
و اذا وقعت و تبارک و نون والقلم و هل اتی و اذا الشمس انشقت را تا آخر قرآن بخواند و بعد از آن برابر قبله بخضوع
و خشوع دعای مشهور بدعای ام داود بخواند **شب شانزدهم** سی رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار
و قل هو الله احد یازده بار او را ثواب هفتاد شهید بدهند و روز قیامة نور روی او مثل ماه بدر روشن باشد
روشن ظاهر شود و بدهند برو براتی از نجات آتش دوزخ و دفع کنند از و عذاب قبر **شب هفدهم** روز ...
که نیست همچون طراوت کند کوه و هر که بگذارد **شب هیجدهم** دو رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد
یکبار و قل هو الله احد و معوذتین هر یک ده بار بر حرام کند خدای تعالی گناهان او را و بیمار او در دوزخ شش
خندق بیافریند که نباشد میان هر خندق مثل آسمان و زمین باشد **شب نوزدهم** چهار رکعت نماز اگر بخواند
در هر رکعتی الحمد یکبار و آیة الکرسی و قل هو الله احد هر یک پانزده بار خدای تعالی او را ثواب موسی کلیم بدهد

و صد هزار فرشته بر سر او دهند او که در عرصات قیامة او را از هول قیامة ایمن گردانند و یکی در وقت حساب بشارت
او را دهند که حساب او را آسان کنند و یکی بشارت آورد که بهشت رود بی حساب و هر که بگذارد **شب بیستم** دو
رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه پنجبار خدای عز و جل او را ثواب موسی و عیسی علی نبینا و
علیهم السلام بدهد و بنظر رحمت در و نگرد و هر که بگذارد **شب بیست و یکم** شش رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و انا اعطیناک و قل هو الله احد هر یک ده بار امر کند خدای تعالی کرام الکاتبین را که در افعال گناه او را
ننویسند و بنویسند تا سال دیگر برای او حسنات و هر که بگذارد **شب بیست و دوم** هشت رکعت نماز اگر بخواند
در هر رکعتی الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون هفت بار چون فارغ شود ده بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد
و ده بار استغفار کند از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت نبیند و بدهند او را اجر هفتاد پیغمبر
و هر که بگذارد **شب بیست و سیم** دو رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و سوره و الضحی پنجاه بار خدای تعالی
بعدد هر حرفی او را درجه کرامت کند در بهشت و ثواب هفتاد حج در نامه اعمال او ثبت کنند و بنویسد برای
او ثواب کسی که برای هفتاد هزار جنازه رفته باشد و ثواب کسی که هزار حاجت مومنین روا کرده باشد و هر که
بگذارد **شب بیست و چهارم** چهل رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آمن الرسول و قل هو الله
احد یکبار بنویسد خدای تعالی برای او هزار حسنه و محو کند هزار سیئه و بردارد از برای او هزار درجه
و هزار فرشته از آسمان فرستد تا دست بر داشته برای او دعا کنند و هر که بگذارد **شب بیست و پنجم** بیست
رکعت نماز در میان شام و خفتن در هر رکعتی الحمد یکبار و آمن الرسول و قل هو الله احد هر یک یکبار
نگه دارد خدای تعالی او را و مال و اهل او را و دین او را و هنوز از مقام خود بر نخواسته باشد که آمرزیده شود
شب بیست و ششم دوازده رکعت نماز اگر بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و چهل بار قل هو الله احد ایمن شود
از وقوف صراط و امر کند خدای تعالی هفتاد فرشته را که برای او استغفار کنند و ثواب برای او بنویسند
تا روز قیامة **شب بیست و هفتم** شب بعث حضرت رسالت پناهست و سنتست درین شب غسل
کردن و افضل اعمال درین شب زیارت امیر المومنین علی علیه السلام روایة میکند صالح بن عقبه از حضرت ابی الحسن
که هر که بگذارد شب بیست و هفتم رجب هر وقت که خواهد از شب دوازده رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی
الحمد یکبار و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد چهار بار و بعد از آنکه فارغ شود چهار بار بگوید لا اله
الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله پس هر دعا که کند مستجاب شود
روایتست از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرموده که در رجب شبیست که عمل در
آن بهتر بود از هر چه آفتاب برو میتابد و آن شب بیست و هفتم است که بر انگیخته شده است در صبح او محمد مصطفی
بپیغمبری و عمل کنندگان از دوستان درین شب ثواب صد ساله عبادت بگذارید و در جامه خواب روید
و هر وقت که بیدار گردید پیش از نصف شب دوازده رکعت نماز کنید بعد از الحمد هر سوره که خواهید

جزئید از سورهای کوچک و چون سلام باز دهند در پس هر دو رکعت الحمد و معوذتین و اخلاص و قل یا ایها الکافرون
و انا انزلناه و آیة الکرسی هر یک هفت نوبت بخوانند و این دعا بخوانند الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا اللهم انی اسئلک بمعاقد عزک علی ارکان عرشک و منتهی
الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم الاعظم الاعظم و ذکرک الاعلی الاعلی الاعلی و بکلمات التامات ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی ما انت اهله و هر حاجت که دارید بخواهید که البته مستجاب شود **عمل روز بیست**
و سنت است درین روز روزه داشتن که در روایة وارد شده که روزه یک روز بعث پیش خدای عز و جل برابر روزه
مقدار سال است و غسل کردن و تصدق نمودن و بمشاهد حضرات ائمه علیهم السلام رفتن و در وقت چاشت
پیش از ظهر دوازده رکعت نماز کردن و بعد از هر دو رکعت باین دعا مشغول شدن الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم
یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا یا عدتی فی مدتی و یا صاحبی فی شدتی و یا ولیی فی نعمتی و یا غیاثی
فی رغبتی و یا نجاحی فی حاجتی و یا حافظی فی غیبتی و یا انیسی فی وحشتی انت الساتر عورتی فلک الحمد
و انت المقیل عثرتی فلک الحمد و انت المنعش صرعتی فلک الحمد صل علی محمد و آل محمد و استر عورتی
و آمن روعتی و اقلنی عثرتی و اصفح عن جرمی و تجاوز عن سیئاتی فی اصحاب الجنة وعد الصدق الذی
کانوا یوعدون و بعد از فراغ از نماز فاتحه و اخلاص و معوذتین و کافرون و قدر و آیة الکرسی هر یک هفت بار
بخواند و هفت بار لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا قوة الا بالله و هفت بار دیگر
الله ربی لا احدا اشرک به شیئا و به نیاز تمام حاجت خود بطلبد که بیشک و شبهه برآید و افضل اعمال
درین روز زیارت حضرت رسالت پناه محمد ص است که هر که زیارت کند مرا بعد از وفات من چنان باشد که
مهاجرت کرده باشد بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشد از دور مرا زیارت کند که بمن میرسد
و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود که اگر آنحضرت را از دور زیارت میکنید آنحضرت آواز
شما میشنود و اگر از دور زیارت میکنید سلام شما میرسد و هر که بگذارد **شب بیست و ششم** دوازده رکعت نماز که
بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و انا انزلناه ده بار چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد و صد بار استغفار
کند بنویسد خدای عز و جل برای او ثواب عبادت هر ملایکه و نماز **شب بیست و نهم** بهمین طریق است و هر که
بگذارد **در شب آخر** ماه رجب ده رکعت نماز که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد یازده بار بدهد
خدای تعالی او را در جنت الفردوس هفت شهر و از قبر بیرون آید روز قیامت و حال آنکه روی او چون ماه باشد
و از آتش دوزخ خلاص باشد **روایة کرده** ابو سعید خدری که حضرت رسالت پناه ص روزی با اصحاب از
فضیلت ماه رجب و کثرت ثواب او بیان فرمود یکی از اصحاب گفت یا رسول الله اگر کسی عاجز باشد از اعمال رجب
عمل کند حضرت فرمود که هر روز صد بار بگوید سبحان الله الجلیل سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان
الاعز الاکرم سبحان من لبس العز و هو له اهل و روایتست از سلمان فارسی رحمة الله علیه گفت داخل شدم

[illegible]

بر آن

بر آنحضرت رسول الله در آخر ماه جمادی الثانی در وقتی که کسی پیش از من نزد حضرت نرفته بود پس آنحضرت گفت
ای سلمان تو از اهل بیت منی آیا نمیخواهی که تعلیمی بیان کنم از برای تو گفتم بلی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله گفت یا سلمان
هر مؤمن و مؤمنه که سی رکعت نماز بگذارد درین ماه رجب که بخواند در هر رکعتی الحمد و قل هو الله احد سه بار و قل یا
ایها الکافرون سه بار محو کند خدای تعالی از و گناهی که کرده باشد از کبیره و صغیره و عطا کند حق سبحانه و تعالی اجر کسی
که تمام این ماه روزه داشته باشد و ثابت گرداند درجه او را و بنویسد از برای او ثواب روزه هر روزی از این ماه عمل
شهیدی از شهیدان بدر و بنویسد از برای او ثواب روزه هر روزی از این ماه روزه یکساله و بردارد از برای او هزار
درجه ای سلمان خبر داد مرا جبرئیل ع و گفت ای محمد این نماز علامتست میان مؤمنان و منافقان هر که اینها کند مؤمن است
و هر که نکند منافق است سلمان میفرماید که گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چگونه بگذارم این سی رکعت نماز را و در چه
وقت بجای آورم حضرت فرمود که ای سلمان نماز کن در اول این ماه ده رکعت و بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله
احد سه بار و قل یا ایها الکافرون سه بار پس چون سلام باز دهی دستهای خود را بردار و بگوی لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا
معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد پس دستها بروی خود فرود آورد و در میان ماه نیز ده رکعت نماز کن بهمان طریق
و چون سلام باز دهی دست خود را بردار و بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا
یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا پس دستها را بروی خود آورد
و در آخر ماه هم ده رکعت نماز کن بهمان دستور و چون سلام بدهی دستهای خود را بردار بسوی آسمان و بگوی لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر
و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین پس دستها را فرود آورده بروی و حاجت را سؤال کن پس بدرستی که
مستجاب میشود دعای تو و میگرداند خدای تعالی میان تو و میان دوزخ هفت خندق که ما بین هر خندقی چندان
ما بین زمین و آسمان باشد و مینویسد حق سبحانه و تعالی از برای تو برائتی از آتش دوزخ و گذشتن از
صراط سلمان رحمة الله علیه گفت چون فارغ شد حضرت رسالت پناه از حدیث بر زمین افتادم و سجده شکر
کردم **مناجات شیخ عطار رحمة الله علیه** ای ز پیدائی خود بس ناپدید جمله عالم تو و کس نادید
جان نهان در جسم و تو در جان نهان ای نهان اندر نهان ای جان جان عقل و جان را گرد ذاتت راه نیست
در صفاتت هیچکس آگاه نیست جمله جانها از کجا بی نشان انبیا بر خاک راهت جان نشان ای برون جان درون
جان توئی هر به کرم آن نا ام آن توئی گر شوم در بحر حیرت ناگهان زین همه سرگشتگی بازم رهان با کرم کن چاره زهد
الوحی تا کلم حرابی بعد اسود کی **فصل نهم** در فضیلت روزه ماه شعبان روایت کرده محسن بن محبوب از عبد الله بن
حزم الازدی که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هر که روزه بدارد در **روز اول** ماه شعبان واجب
میشود او را بهشت و هر که روزه بدارد **روز دوم** از ماه شعبان حق سبحانه و تعالی نظر کند باو و نظر رحمت هر روز و هر شب

تا روز قیامت و همیشه نظر با او داشته باشد و هر که روز سیم از ماه شعبان روزه بدارد چنان بود که زیارت کرده
باشد خدایتعالی را در عرش او و روایت کرده صفوان بن مهران که حضرت ابی عبد الله ع گفت مرا که امر کن هر که در
ناحیه تست بروزه ماه شعبان گفتم فدای تو گردم چیزی دیدی در فضل او فرمود بلی بدرستیکه بود حضرت رسول الله ص
که چون میدید هلال شعبان را امر میکرد که منادی کنند که ای اهل مدینه رسول الله ص میفرماید که بدانید که من فرستاده
خدایم بشما و شعبان ماه من است رحمت کند خدایتعالی کسیرا که یاری دهد مرا بر ماه من پس فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده که چون این منادی شنیدم هرگز روزه شعبان از من فوت نشده مروی است از شیخ ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی رحمة الله علیه که گفت شنیدم از محمد بن ابراهیم بن احمد المعاذی و او گفت
خبر داد مرا ابو الحسن علی بن محمد بن علی و او فرمود که حدیث کرد مرا حسن بن محمد المروزی از پدر خود و او از یحیی بن
عباس که گفت روزی اصحاب رسول الله نزد آنحضرت بودند و آنحضرت از فضایل ماه شعبان حدیث میفرمود پس گفت
که بدانید که شعبان ماه من است و حملة العرش و ماه شریفیست که زیاده میشود در هر روزی مومنان از برای ماه
رمضان و آرایش میابند در اینماه بهشت از برای مؤمنان و این ماهیست که عمل خیر در اینماه مضاعف میشود حسنه
او هفتاد حسنه و سیئه در این ماه محو میشود و گناهان از زمین میشود و حق سبحانه و تعالی مباهات میکند در اینماه
ببندگان که روزه دار و نماز گذار حامل عرش را و پس حضرت امیر المؤمنین ع برخواست و گفت یا رسول الله صفت کن از
برای ما چیزی از فضایل اینماه تا زیاده شود رغبت ما در روزه و نماز او پس حضرت رسول الله ص فرمود که هر که روزه
دارد روز اول از ماه شعبان بنویسد خدایتعالی از برای او هفتاد حسنه که هر حسنه برابر باشد بعبادت یکسال
و هر که روز دوم از اینماه روزه بدارد برداشته شود از آن گناهان او و هر که روز سیم از ماه شعبان روزه دارد بر
داشته شود از برای او هفتاد درجه در بهشت از در و یاقوت و هر که روز چهارم از ماه شعبان روزه دارد او را در ما [آن]
دوست دارند و هر که روز پنجم از ماه شعبان روزه دارد حق تعالی روزی او را فراخ گرداند و هر که روز ششم
از ماه شعبان روزه دارد نگاه دارد خدایتعالی او را از شر شیطان و لشکر او و هر که روز هفتم از ماه شعبان
روزه بدارد بیرون نرود از دنیا تا آنکه آب دهند او را از حوضهای قدس و هر که روز هشتم از ماه شعبان روزه
بدارد خدایتعالی منکر و نکیر را با او مهربان گرداند در حالت سؤال قبر و هر که روز نهم از ماه شعبان روزه بدارد استغفار
کنند از برای او ملایکه تا روز قیامت و هر که روز دهم از ماه شعبان روزه بدارد بنا شود در قبر او یازده مناره از نور
و هر که روز یازدهم از ماه شعبان روزه بدارد زیارت کنند او را در قبر هر روز نود هزار فرشته تا روز قیامت روز
دوازدهم از ماه شعبان روزه بدارد حق تعالی بیامرزد گناهان او را و امر کند که بنویسند در نامه اعمال عوض گناهان
که کرده ثواب و هر که سیزده روز از ماه شعبان روزه بدارد بنویسد خدایتعالی بر جبهه او بعدد هر ستاره که
که در روی زمین است حسنه و هر که چهارده روز از ماه شعبان روزه دارد الهام دهند هر چه ... راحتی
بیابان دنیا تا آنکه استغفار کنند از برای او و هر که پانزده روز از ماه شعبان روزه بدارد ندا کند او را حق سبحانه و تعالی که

بعزت

بعزت و جلال خودم که نسوزانم ترا باتش دوزخ و هر که شانزده روز از ماه شعبان روزه بدارد اطفا کند از برای
او هفتاد دریای آتش دوزخ را و هر که هفده روز از شعبان روزه بدارد بسته شود بر او درهای دوزخ همه
و هر که هژده روز از ماه شعبان روزه بدارد عطا کند خدایتعالی او را هفتاد هزار قصر در بهشت از در و یاقوت و هر که
نوزده روز از ماه شعبان روزه بدارد جفت گرداند او را نود هزار زوجه از حور العین و هر که بیست روز از ماه
شعبان روزه بدارد تبرک کنند ملایکه بپرهای خود را و بان مالند از روی بزرگی و هر که بیست و یک روز از ماه شعبان
روزه دارد در روزی که سر از قبر بردارد دیا مرتبه از برای او اسپی از نور که دو بال داشته باشد که طیران کند در عرصات
و هر که بیست و دو روز از ماه شعبان روزه بدارد بپوشانند او را هفتاد حله از سندس و استبرق و هر که
بیست و سه روز از ماه شعبان روزه بدارد شفاعت کند هفتاد هزار کس را از اهل توحید و هر که بیست و
چهار روز از ماه شعبان روزه بدارد عطا کرده شود براتی که او دور است از نفاق و هر که بیست و پنج روز از ماه
شعبان روزه دارد بنویسد خدایتعالی از جهة او براتی که چون برق از صراط بگذرد و هر که بیست و شش روز
از ماه شعبان روزه بدارد بنویسد خدایتعالی از برای او براتی از آتش دوزخ و هر که بیست و هفت روز از ماه شعبان
روزه بدارد روی او چون روی ماه باشد در روز قیامت و هر که بیست و هشت روز از ماه شعبان روزه دارد
استغفار کند از برای او هفت اسمان و هر که بیست و نه روز از ماه شعبان روزه بدارد دریابد رضای
خدایتعالی و هر که سی روز از ماه شعبان روزه بدارد ندا کند او را جبرئیل از پیش عرش که ای فلان از
سر گیر عمل خود را پس بتحقیق امرزیده شدی تو از گناهان گذشته و حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید که
اگر گناه تو بعدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان و بعدد ایام دنیا باشد که
امرزیدم ترا مناجات در فضیلت ای بهشت جان جهان همه حاصل ایمان و امان همه شمع شبستان
ما از نور تست پرتو مهر از دل منظور تست جان کرم و دانش و جود از تو یافت بوی جهان زلف وجود از
تو یافت جیب فلک از تو گوی زر است دامن گردون ز تو پر گوهر است بر رخ صبحست تبسم ز تو رحمه
چرخ است ترشح ز تو چشم و دلم را ز خود بخش نور ظلمت نادانی از او دار دور دشمن بد گوی مرا
بدور مهر چراغی بنشان یا بسوز جان نکو خواه مرا شاد کن خاطر مرا ز غم آزاد کن فصل دهم در
عبادات مخصوصه ماه شعبان دعایی میکند داود رقی از حضرت امام جعفر صادق ع که پرسیدم یا ابن
رسول الله افضل اعمال در ماه شعبان چیست فرمود الصدقة والاستغفار هر که در اینماه تصدق کند
خدایتعالی تربیت میکند آن صدقه را همچنانکه شما فرزندان خود را تا آنکه برابر کوه احد شود و در روز
قیامت باو برسانند و هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم الرحمن الرحیم و اتوب الیه بنویسد حق تعالی اسم او را در افق مبین از حضرت امام منقولست
که افق مبین صحرائیست نزد عرش رب العالمین که در وی نهرها باشد بعدد ستارگان اسمان و در کناره

جو بهای وی تمام است **و در روایت** که هرکه بگذارد در ماه شعبان هر شب بعد از نماز شام و هر روز بعد
از نماز ظهر دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد ده بار سورهٔ اخلاص و بعد از سلام بر محمد و آل محمد
صلوات فرستد چون ماه تمام شود هفتصد هزار ساله عبادت در نامهٔ اعمال او بنویسند **دیگر عمل ماه شعبان**
عمل روز پنجشنبه در روایت از حضرت امیرالمؤمنین ع که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هرکه هر روز پنجشنبه
از ماه شعبان روزه بدارد آسمان را زینت کنند و ملایکه گویند خداوندا بیامرز بفضل خود روزه داران این ماه را و
روزه داران و دعای ایشان را اجابت کن و هرکه در این روز دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد
صد بار و چون فارغ شود صد بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستد روا کند خدای تعالی هر حاجتی که داشته
و سنت که هر صبح و شام در این ماه این دعا بخواند که ماشاء الله لا تعبد الله ماشاء الله لطفنا الله ما
شاء الله خیرنا الی الله ماشاء الله لا استعانة بالله ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت از
حضرت رسالت پناه ص که هرکه **شب اول** از ماه شعبان دوازده رکعت نماز که بگذارد در هر رکعت بعد از الحمد
یازده بار قل هو الله احد بخواند بنویسد خدای تعالی ثواب عبادت دوازده هزار ساله در نامهٔ اعمال او و
بدهند او را بعدد هر آیه از قرآن قصری در بهشت و هم از آنحضرت منقولست که در این شب دو رکعت نماز
کند در هر رکعت الحمد و قل هو الله احد یکبار بخواند و چون فارغ شود بگوید اللهم هب لی محبتک عندک الی
یوم القیمة خدای تعالی او را از شر ابلیس نگاه دارد و ثواب صدیقین بدهد و هرکه بگذارد **شب ۲**
از ماه شعبان پنجاه رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد و معوذتین
هر یک یکبار امر کند خدای تعالی کرام الکاتبین را که ننویسند بر این بنده من گناه تا سال دیگر و بنویسد
برای او عبادت اهل سموات و ارضین و از قیام این شب حساب نماید الا شیء بالاجر و هرکه بگذارد
شب سیم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار خدای تعالی
بگشاید برای او هشت در بهشت و ببندد بر او هفت در دوزخ و بپوشاند او را هزار حله و هزار تاج
از بهشت و هرکه بگذارد **شب ۴** چهل رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و بیست و پنج بار
قل هو الله بنویسد خدای تعالی برای او بهر رکعتی ثواب هزار ساله عبادت و بنا کند برای او بهر سوره هزار
شهر در بهشت و هرکه بگذارد **شب پنجم** از ماه شعبان دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و پانصد
قل هو الله و چون سلام باز دهد هفتاد صلوات بفرستد خدای تعالی هزار حاجت او را بر آورد در دنیا
و آخرت و هرکه بگذارد **شب ششم** از ماه شعبان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد
پنجاه بار قل هو الله قبض کند خدای تعالی روح او را بسعادت و قبر او را وسیع گرداند و هرکه بگذارد **شب هفتم**
از ماه شعبان دو رکعت نماز را که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد صد بار قل هو الله و در رکعت دوم بعد
از الحمد صد بار آیة الکرسی هر دعا که کند مستجاب شود و خدای تعالی حوایج دنیا و آخرت او را بر آورد و هرکه

بگذارد **شب هشتم** از ماه شعبان دو رکعت نماز را که بخواند در رکعت اول بعد از الحمد آمن الرسول یکبار و
قل هو الله احد پانزده بار همچنان باشد که جمیع کتابهای خدای تعالی را خوانده باشد و اگر گناه او زیاده باشد از ریگ
بیابانها از دنیا بیرون نرود الا آمرزیده شود و هرکه بگذارد **شب نهم** چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی
بعد از الحمد اذا جاء نصر الله ده بار حرام گرداند خدای تعالی جسد او را از آتش دوزخ و هرکه بگذارد **شب دهم**
از ماه شعبان چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعت بعد از الحمد آیة الکرسی یکبار و انا انزلناه سه بار خدای تعالی
ملایکه را امر کند که بنویسند از برای او صد هزار حسنه و بگشاید برای او صد هزار در رحمت و بیامرزد او را
و مادر و پدر او را و همسایهای او را و هرکه بگذارد **شب یازدهم** هشت رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد
یکبار و قل یا ایها الکافرون ده بار بیافریند خدای تعالی بعدد هر رکعتی روضه از ریاض بهشت و هرکه بگذارد
شب دوازدهم دوازده رکعت که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهیکم التکاثر ده بار خدای تعالی گناه چهل ساله او را
بیامرزد و چهل هزار درجه مرتبه او را بلند گرداند و چهل هزار فرشته را امر کند که برای او استغفار کنند و هرکه
بگذارد **شب سیزدهم** دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد سورهٔ والتین یکبار بنویسند از
برای او ثواب آزادی دویست بنده از اولاد اسمعیل و از گناه بیرون آید مثل آن روز که از مادر متولد شده و هرکه
بگذارد **شب چهاردهم** چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و سورهٔ والعصر پنج بار بنویسد
خدای تعالی برای او ثواب جمیع نماز گذارندگان از زمان آدم تا روز قیامت **عمل شب نیمهٔ ماه شعبان** این شب
از افضل ترین شبهاست بعد از شب قدر **و سنت است** در آن زیارت حضرت امام حسین ع کردن و طریق
زیارت آنحضرت در این شب و شب اول رجب یکسانست **روایت** کرده ابو یحیی از حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد ع که فرموده پرسیدم از پدر خود حضرت امام محمد باقر ع از فضل شب نصف شعبان پس گفت
فرمود که آن افضل شبهاست بعد از شب قدر پس جهد کنید در نزدیکی جستن بسوی خدای تعالی در این شب
بدرستی که در این شب حق سبحانه و تعالی بر خود لازم کرده که رد نکند سؤال سائلی را مادام که معصیت نباشد
پس جهد کنید در این شب بدعا و ثنا بر الله تعالی بدرستی که هرکه تسبیح بگوید صد بار و تحمید بگوید صد بار
بیامرزد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را و حوایج دنیا و آخرت او را بر آورد از آنچه بطلبد و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه شب نصف ماه شعبان صد رکعت نماز بگذارد
در هر رکعتی بعد از الحمد ده نوبت قل هو الله احد بخواند نمیرد تا نه بیند منزل خود را در بهشت **روایتست**
که هرکه در شب برات صد رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت یک سلام در هر رکعت اول بعد از الحمد انا انزلناه
یکبار و در دوم بعد از الحمد قل هو الله یکبار و چون فارغ شود هر دعا که کند روا گردد **روایت کرده** علی بن الحسین
بن فضال از پدر خود که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع از شب نصف ماه شعبان فرمود
که این شبیست که آزاد میکند خدای تعالی در آن بندگان خود را از آتش دوزخ و می آمرزد گناهان کبایر او را

او را گوید پرسیدم که آیا درین شب نمازی هست زیاده بر نمازهای سنتی دیگر حضرت فرمود نیست درین نماز یکه معین
باشد ولیکن اگر دوست داری که نماز کنی درین شب پس بدرستی بر تو باد که درین شب ذکر خدا بسیار کنی و استغفار و دعا
بسیار کنی بدرستی که پدرم میفرمود باید که درین شب سؤال هیچ سایلی رد نکند مگر سؤال امر شری باشد
واین شب را حق تعالی بما داده در برابر شب قدر که بپیغمبر ما داده پس بر تو باد بنماز درین شب ای جعفر بن
ابی طالب و بر تو باد درین شب غسل کردن و در نیمه شعبان غسل باید کردن و چهار رکعت نماز باید گذاردن
باین طریق که بعد از فاتحه صد بار سوره قل هو الله احد بخواند پس از فراغ از نماز صد بار بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و صد بار صلوات فرستد واین دعا بخواند اللهم انی الیک فقیر
ومن عذابک خائف وبک مستجیر اللهم رب لا تبدل اسمی ورب لا تغیر جسمی ورب لا تجهد بلائی
ولا تشمت بی اعدائی اعوذ بک بعفوک من عقابک واعوذ برحمتک من عذابک واعوذ برضاک من سخطک
واعوذ بک منک لا اله الا انت جل ثناؤک ولا احصی مدحتک ولا الثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک وفوق ما یقول القائلون رب صل علی محمد وال محمد وافعل بی کذا وکذا پس هر حاجت امر
دنیا و آخرت که خواهد از خدا بطلبد در شب و ابن طاوس در کتاب اقبال آورده که از حضرت سید
کاینات منقول است که هر که در شب پانزدهم شعبان میان نماز شام و خفتن چهار رکعت نماز کند در هر رکعتی
بعد از فاتحه ده بار سوره اخلاص بخواند و بروایتی یازده بار و چون فارغ شود بگوید یا رب اغفر لنا
ده بار بگوید یا رب ارحمنا ده بار بگوید یا رب تب علینا ده بار و قل هو الله احد تا آخر سوره بیست و یک بار
بگوید سبحان الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء قدیر خدا تعالی بر آورد حاجت دنیوی
واخروی او را و نامه اعمال او را بدست راست او دهد و او را از همه آفات و بلیات نگاه دارد تا نیمه شعبان
آینده حضرت رسول الله فرموده که روزی حضرت جبرئیل نازل شد بر من و فرمود که یا محمد امر کن امت خود را
که چون شب نصف شعبان شود ده رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی ده بار الحمد و ده بار قل هو الله و چون
فارغ شود سجده کند و بگوید اللهم لک سجد سوادی وخیالی وبیاضی یا عظیم کل عظیم اغفر لی ذنبی العظیم
فانه لا یغفر غیرک پس بدرستی که هر که این نماز بگذارد بیامرزد حق تعالی هفتاد و دو هزار گناه او را و ثواب
بنویسد از برای او هفتاد و دو هزار حسنه و محو کند از پدر و مادر او هفتاد هزار سیئه و دیگر حضرت
رسول صلعم فرموده که درین شب نوشته می شود عملهای یکروزه بندگان یکساله و دیگر امر رزق
حق تعالی درین شب بندگان را الا از مشرک و قاطع رحم و شراب خوار وقتی که در حق توبه بمیرد و کسی که
مصر بر گناه باشد و شاعر هجو کنند و کاهن آورده اند که در شهر بغداد مردی بود که مدتی تعلق
خاطر بود در پیش دختری داشت و بر مراد خود فرصت نمییافت اتفاقا در شب برات بیکی رسید آن مرد
خواست که مراد خود را از و حاصل کند دختر گفت غایت ناجوانمردی بود که همه مردم آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت

دلم

راست کنی سر ابتر ابجعی در خاطر که شب النصف هر دو پای بر سر هوا پرستی نهادند و از یکدیگر مفارقت کردند و روی
توجه بجانب جناب احدیت آوردند و تا بروز طاعت کردند بامداد بدر رفتند دست گرفته نزد مرده آوردند و گفت امشب
حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم و فرمود که دختر را پیش فلان بر و او را عقد کن پس آمد و او را عقد کرد و برکت و
میمنت عبادات این شب در دنیا بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش دوزخ نیز آزاد شدند و هر که بگذارد
شب شانزدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد آیة الکرسی یکبار و پانزده بار قل هو الله احد بنا
نهد خدا تعالی از برای او هزار قصر در بهشت و هر که بگذارد شب هفدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر
رکعتی بعد از الحمد هفتاد و یکبار قل هو الله و چون فارغ شود هفتاد بار استغفار کند هنوز از مقام خود برنخاسته
باشد که آمرزیده شود و هر که بگذارد شب هجدهم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد پنجاه بار
قل هو الله احد هر حاجت که دارد درین شب خدا تعالی روا کند و اگر شقی باشد خدا تعالی او را سعید
گرداند و هر که بگذارد شب نوزدهم ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و آیه قل اللهم مالک
الملک تا علی کل شیء قدیر پنجاه بار بخواند خدا تعالی او را از گناهان گذشته و آینده بیامرزد و اگر مادر و پدر
او در دوزخ باشند ایشان را بیرون آورند و هر که بگذارد شب بیستم ماه شعبان چهار رکعت نماز را که بخواند
در هر رکعتی بعد از الحمد یازده بار اذا جاء نصر الله والفتح بخواند بحق آنکس که مرا بحق به پیغمبری فرستاده که از
دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت نبیند و هر که بگذارد شب بیست و یکم هشت رکعت نماز را که بخواند
در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله ده بار و معوذتین هر یک یکبار بنویسد خدا تعالی در نامه اعمال او حسنات
بعدد ستارگان آسمان و محو کند از او بعدد آن سیئات و هر که بگذارد شب بیست و دوم دو رکعت نماز را که
بخواند در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد پانزده بار بنویسد خدا تعالی او را از صدیقین در روز قیامت
و او را از زمره ابرار حشر کند و هر که بگذارد شب بیست و سیم سی رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی بعد از الحمد
انا انزلناه یکبار خدا تعالی او را بری سازد از نفاق و در روز قیامت روی او چون ماه درخشان باشد و هر که
بگذارد شب بیست و چهارم دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا جاء نصر الله ده بار خدا تعالی
او را از آتش دوزخ نگاه دارد و عذاب قبر از او بردارد و حساب او را آسان کند و هر که بگذارد شب بیست و پنجم
ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و الهیکم التکاثر یکبار خدا تعالی بنویسد از برای او ثواب
هفتاد پیغمبر و هر که بگذارد شب بیست و ششم از ماه شعبان ده رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی آمن الرسول
عافیت دهد خدا تعالی او را از آفات دنیا و آخرت و هر که بگذارد شب بیست و هفتم دو رکعت نماز را که بخواند در هر
رکعتی بعد از الحمد سبح اسم ده بار بنویسد خدا تعالی از برای او هزار هزار حسنه و محو کند از او هزار هزار
سیئه و او را نجات دهد از دوزخ و هر که بگذارد شب بیست و هشتم چهار رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار
و معوذتین و قل هو الله احد هر یک یکبار هول قیامت از او بردارد و هر که بگذارد شب بیست و نهم از ماه

شفعات دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و الهیکم التکاثر و معوذتین و قل هو الله احد هر یک ده بار
خدایتعالی میزان اعمال او را گران گرداند از وزن کوه ها و زمین سنگین باشد و حساب او را آسان کند و بگذرد از پل صراط
چون برق خاطف و هر که بگذارد **شب آخر** ماه شعبان دو رکعت نماز را که بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و سبح اسم ده بار
و چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که بحق آنکس که برانگیخت مرا بحق
و بفرستید که خدایتعالی بنا کند برای او هزار هزار شهر در بهشت و اگر از اهل سماوات و ارضین جمع شوند که وصف آن
کنند نتوانند از وصف **مناجات** ای سراسیمه شوق تو فلک ٭ سرگردان ذوق تو ملک ٭ داغ بر جان و دل از شوق
تو یم ٭ ای جهان از صفت ذات تو پر ٭ عالم از نعمت اثبات تو پر ٭ هیچ جا نیست که خوش خالی ز تو نیست ٭ بر تو روی که لا از تو
نیست ٭ تو چنین ظاهر و ما کور بصر ٭ تو چنین ظاهر و ما کور نظر ٭ بحث از غایت کوته نظری ٭ خبر ما ز تو هیچ جز بی
کو چه جای بود از تو خبر ما ٭ چه بود که بطفیل دگران ٭ بخشی از مستی خویشش گهری ٭ بندی از طاقت خویشش کمری ٭

فصل ١١ در روزهای مخصوصه بوقت بیان ای عزیز وفقک الله که سنت مؤکد است روز پنجشنبه اول ماه
و چهارشنبه عشر دویم و پنجشنبه آخر از هر ماه و ثواب این سه روز بسیار است و برابری بروزه دهر میکند و اگر
کسی تاخیر کند سنت است که قضای آن بجا آورد و جایز است که تاخیر کند از تابستان بزمستان اگر چه از روی
اختیار باشد و جایز است که اگر این روزها را روزه نگاه دارد برای هر روزی یک درم تصدق کند یا مدی از طعام
بدهند و دیگر روزه ایام بیض است از هر ماهی که آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و مرویست از حضرت
رسول الله صلعم که چون حضرت آدم ع بزمین آمد سیاه بود بجهت ترک منهی که کرده بود و آن خوردن گندم
بود حضرت عزت عز شانه امر کرد که آدم ایام بیض را روزه دارد چون آدم روز سیزدهم ماه رمضان روزه
داشت ثلث سیاهی او برطرف شد و چون روز چهاردهم روزه داشت ثلث دیگر از سیاهی او برطرف شد
و چون روز پانزدهم روزه گرفت تمام او سفید گردید بعد رب ایزد متعال بشرنا آمد بآدم که این روزها مر ترا
و فرزندان ترا است و هر که در هر ماهی این سه روز روزه بدارد همانا که تمام سال روزه داشته است
و در روایت آمده مرویست که روزی حضرت رسول الله در میان اصحاب فرمود که کیست از شما که تمام
سال بروزه باشد و هر شب احیا دارد و هر روز یک ختم قرآن کند سلمان رض برخواست که یا رسول الله
آن منم بعضی از صحابه از این حال متغیر شدند و گفتند یا رسول الله سلمان در این قول کاذب است
زیرا که ما در فلان روز دیدیم که او طعام میخورد و اکثر روزهای بینیم که طعام میخورد و بیشتر از شبها در
خوابست و در اغلب اوقات ساکت است یا خاموش حضرت فرمود که چنین نیست از و سوال کنید چون
سوال کردند سلمان گفت که از حضرت رسول الله صلعم شنیدم که هر که ایام بیض هر ماه روزه بدارد چنانست
که تمام سال روزه داشته باشد و هر که هر شب با وضو باشد و با وضو بخوابد همانا که آن شب را احیا
داشته باشد و هر که سه مرتبه قل هو الله بخواند همانا که ختم قرآن کرده باشد و من این هر سه را بجای

آورده‌ام از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که بدرستی که روزه روز اول ایام بیض برابری میکند بروزه ده هزار
سال و روزه روز دویم عدل میکند بروزهای سی هزار سال و روزه سیوم که پانزدهم باشد مقابل روزه پانزده
هزار سال است ای عزیز خوش بشارتیست و نیکو سعادتی مگر بخت رهبری کند و اقبال یاوری **و دیگر** از
روزهای سنتی روزه غدیر است که در آن ثواب عظیم است چنانکه در خطبه این روز است که هر که در این روز
روزه بدارد جزای او نزد پروردگار بزرگ اینست که اگر کسی را عمر بود از ابتدای دنیا تا انتهای دنیا روزها بروزه
باشد و شبها بطاعت گذراند همان قاصر است و برابری بروزه غدیر نمیکند **و دیگر** روزه روز مباهله است
که روز بیست و چهارم ذی الحجه است بقول اشهر و ثواب این مثل ثواب روز غدیر است **و دیگر** روزه
روز مولود است که آن روز هفدهم ربیع الاول است و روایت از حضرت ائمه انام ع که هر که در این روز روزه دارد
حق سبحانه و تعالی ثواب روزه یکساله در دیوان اعمال او بنویسد **و دیگر** روزه روز مبعث حضرت پیغمبر است
که آن بیست و هفتم رجب است و در ماه رجب بیان شد **و دیگر** روزه روز بیست و پنجم ذی قعده است که آن را
دحو الارض گویند هر که در این روز روزه دارد ثواب روزه شصت ماه در دیوان اعمال او بنویسند **و دیگر**
روزه روز عرفه است **و روز عاشورا** از روی حزن نه از روی تبرک و بهتر آنست که در این روز روزه را پیش
از زوال به انتها افطار کند به خاک تربت امام حسین ابن علی علیهم السلام و روزه هر پنجشنبه و هر جمعه
و در صحیفه الرضا مذکور است که هر که روز جمعه روزه بدارد خالصا مخلصا لوجه الله خدایتعالی او را اجر
ده روز عطا کند روز غرای روشن از روزهای آخرت که مانند نباشد بروزهای دنیا یعنی یک روز مقابل ده روز
آخرت و حال آنکه روز آخرت روزیست که آخر نمیشود **و دیگر** روزه اول ذی الحجه است که از حضرت
امام موسی ع مرویست که روزه غره ذی الحجه برابر است بروزه هشتاد ماه **مناجات** ای برازنده تو سپهر
بلند ٭ انجم افروز انجمن پیوند ٭ ای امین خزاین جود ٭ مبدع افرینگار وجود ٭ هستی و نیست مثل مانند تو
خاکیان جز چنین نیافته است ٭ روشنی بخش اهل بینائی ٭ زنده صورت صورت آرائی ٭ زنده بل وجود تست
بتو هست و بوده هر چه هست بتو ٭ چون که بردر که تو گشتم پیر ٭ زانچه ترسیدنیست دستم گیر ٭ بردر خویش
سرفرازم کن ٭ وز در خلق بی نیازم کن **فصل دوازدهم** در بعضی چند متعلقه باین باب **نکته** روایتست
از جابر بن یزید الجعفی که از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که حضرت رسول صلعم روزی در اوایل رمضان
المبارک خطاب کرد بجابر بن عبد الله الانصاری که ای جابر این ماه مبارک رمضان است که هر که روزه دارد
آن را و در شب نماز او را بجای آورد و نگاه دارد شکم خود را از حرام خوردن و محافظت کند فرج خود را از زنا
و ناشایست و زبان را از بهتان و دروغ و ناگفتن و غیبت کردن بیرون میاید از گناه چون بیرون آید از آن
ماه پس جابر گفت یا رسول الله نیست نیکوتر از این چیزی یعنی بهتر از روزه چیزی نیست حضرت فرمود
که ای جابر نیست مشکل تر از این شرطها چیزی **نکته** باید دانست که حق سبحانه و تعالی روزه را کار ...

بحسب طلب خراه ایشان کرده چنانکه روایت از حضرت امام جعفر صادق ع که مردی از اصحاب صیده ابرار
ع که او پیر و ضعیف شده بود در شبی از شبهای ماه رمضان در اوایل اسلام که افطار ان غروب افتاب بود
تا زمان خفتن خرمیه و بعد از آن حرام بود چیزی خوردن تا غروب افتاب روز دیگر زن او طعام در بر وی
آورد و او پیش از افطار بخواب رفت چون بیدار شد رفت گرسنه بود گفت اشب اکل بر من حرام شد پس
افطار روز دیگر روزه گرفت و او روز الخراب بود پس بکند خندق حاضر شد و در میان روز بیهوش شد
حضرت رسول ص چون او را بدید رفت فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود من الفجر یعنی بخورید و بیاشامید تا روشن شود بر شما رشته سفید از رشته
سیاه از فجر **نکته** رمضان نامیست از نامهای خدا تعالی و بزرگان دین و روندگان راه یقین ماه رمضان
را به بهار تشبیه کرده اند که چون بهار در اید ابر در هوا بر آید و باران فرو بارد و نباتات برویاند و سبزها بدمانند
و گلها بشکفانند و درختان از اعتدالهای هوا برگ دهند و هم چنین چون ماه رمضان در اید مساجد منور
گردد و محرابها معطر و قندیلها روشن کرده و منابر مزین مجالس ساخته و محفلها پرداخته منافقان از ان شوند
و راجیان خندان غافلان غران شوند و ستاتان عزیزان خاصیان براه ایند و کودکان هر ایشان بدرگاه
دلها بریان شوند و دیدها گریان جوانان از دیدها اشک بارند و پیران از موی سفید خود شرم دارند **نکته**
ماه رمضان حربیست که هر که آلوده بنجاست ذلت و معصیت باشد چون در حوض خود باک و پاکیزه گردد
بادشاهیست که هر که بدان تقرب جوید بر همه عالم سرور گردد ای برادران جهد کنید که در ماه رمضان توبه
کنید که هر که در ماه رمضان توبه نکرد یا توبه ان قبول درگاه احدیت نشد در کدام ماه رجوع بارگاه صمدیت
خواهد کرد و هر که در اینماه از آتش دوزخ نجات نداد در کدام ماه خواهند داد **نکته** بدانکه روزه برسه
نوعست روزه آنست که از وجز تشنگی و گرسنگی چیزی دیگر نیست مثل آنکه احسان کنی از خوردن و
آشامیدن اما نکوهی هرچه بزبان آید و در نامحرم نگری و غیبت کنی و شنوی نصیب تو ازین روزه این
باشد که رب صائم لا الجوع والعطش یعنی بسا روزه داری که از روزه او چیزی نباشد جز تشنگی و گرسنگی
آورده اند که در عهد حضرت رسول ص زنی بود که روزه داشتی و غیبت کردی روزی نزد حضرت رسول آمدی
و گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت فرمود که روزه نیستی اما گرسنه بوده تو بر این واقع شد تا روزی
تا روزی از خانه بیرون شد و غیبت نکرد حضرت فرمود که امروز روزه و نیز منقولست که حضرت رسول الله شنید
او از زنی که کنیز خود را دشنام میداد و آن زن بروزه بود حضرت او را بطعام خواند زن گفت بروزه ام فرمود چگونه
بروزه که کنیز خود را دشنام میدهی روزه داشتن اجتناب از طعام و شراب تنها نیست روزه دیگر آنست که جمله
اعضا و جوارح را باز داری از ایحرام از آتش دوزخ که الصوم جنة من النار **رباعی** ای فسق و فجور کار هر روزه
ما ای بر ز حرام کاسه و کوزه ما ا سیکر بد روزکار و بخندد چرخ ا بر روزه و بر نماز هر روزه ما ا و دیگران است

کردین دل را از نظر کردن بهرچه جز معبود است بر بندی و افطار جز برحمت جبار بر خوان لقا هو الله کلمن
کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر که امید برحمت پروردگار خود داشته
باشد پس باید که عمل صالح کند و در عبادت پروردگار خود شریک بهم نرساند و از معبود یکتای خود دائم رضا
بجوید تا هر که چنین روزه داری نصیب تو از آن بود که الصوم لی و انا اجزی یعنی روزه خواص مر راست و ثواب
او تر دادن من است و یقین دانکه هر که حق تعالی از و خشنود باشد جزای کردار او دهد بر بهترین جزا خوشا
حال صاحب دولتی که روزه او خالصا مخلصا لوجه الله باشد و نه بدان روزه که جز گرسنگی و تشنگی باشد **نظم**
گشته جامعی بدینا مایل ا کرده کردهی هر قبیح حاصل ا جسمی دگر از هر دو ضمیمی دارند ا بعضی دگرند ازین وان زان
غافل **نکته** مطلب از روزه داشتن آنست که منعمان از احوال مفلسان با خبر گردند و از گرسنگی و تشنگی
مفلسان با خبر باشند پس باید که در هر حال خواه در ایام روزه و خواه غیر روزه از حال مسکینان و همسایگان
درویش و خویشان درویش غافل نشوند و اگر دست رس باشد در حق ایشان احسان بجای آورند و
از ایشان تمام گفته که عظیم کاهلیست که فقیری بوی طعام بشنود و دست رس نداشته باشد که قسمت
خود را بستاند هر از وقت سرا بگر ملکوت در خروش بی آیند و پس کوهای ثواب طاعت که بیک اهد روزها
کماخته و اب کرده و نابود و هبا شود و حق تعالی از خزانه دار خود کرده و فقیر از اعیال خود پس باید که
چون فقیران بدر منعمان روند نا امید بر نگردانند و چون روزه شعبه ایست از گرسنگی باید که یاد کنند
محتاجان را بهره از ثواب اخروی داشته باشند چنانچه شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در باب فرموده
نظم خور تا که خبرش نیاید ز دست ا به از صائم الدهر دنیا پرست ا مسلم کسیرا بود روزه داشت ا که درمانده را
دهد نان چاشت ا و گرنه چه حاجت که زحمت بری ا ز خود باز گیری هم خود خوری ا **نکته** از وهب بن منبه روایتست
که حضرت رسول الله ص اصحاب خود را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمسون نام هزار ماه سلاح در پوشید
و در راه خدا تعالی جهاد کرد اصحاب متعجب شدند گفتند ما را عمر کوتاه و عملهای قاصر چگونه دولتی بچنگ آوریم
رسید حق تعالی این سوره فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستی که
ما فرستادیم قرآن از لوح محفوظ بآسمان دنیا در شب قدر و ما ادریک ما لیلة القدر و چه چیز ترا دانا
گردانید تا بدانی که چیست شب قدر یعنی شرف و عزت و عظمت او و اینها اخبار از شبیست که هر که در و عبادت
کند عزیز و مکرم شود و علی که در این شب واقع شود نزد خدا تعالی با قدر بود و هر بیقدری که در این شب احیا
دارد با قدر شود و این شب را از آن شب لیلة القدر گویند که کتاب ذی قدر را در این شب از لشکر بر رسول
ذی قدر بر دست ملک ذی قدر یعنی تنگیست زیرا که در آن شب زمین بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان
که بزمین آیند لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه که عابد بنی اسرائیل یعنی شمسون
در آن جهاد کرده هر کسی که از او در این باب و بطاعت و عبادت بر و آورده بیشتر و بهتر از ثواب آن هزار ماه جهاد ان غالب

در باب وی روایت است که شمسون مردی قوی هیکل و شجاع بود و کفار بجهة محاربه او عاجز بودند و در دفع او هیچ چاره
نداشتند آخر نزد زن او آمدند او را بمال فریب دادند و گفتند چون او بخسبد وی را ببند و ما را خبر کن تا او را هلاک
کنیم زن وی را بریسمان قوی ببست و چون آگاه شد ریسمان بگسست و با زن گفت چرا چنین کردی گفت خواستم که
ترا بیازمایم که قدر قوت تو تا چه مرتبه است اکنون بگو که ترا بچه توان بست که عاجز شوی گفت بموی سر من شب دیگر
او را بموی سرش ببست بیدار شد عاجز گشت و زن کفار را خبر کرد بیامدند و او را گرفته در بند کردند و
چشمهایش برکندند و گوش و بینی او را ببریدند بر درگاه آلهی بنالید خدای تعالی چشمها و اعضای او را باز دادند
از بند خلاص کرد ملک ایشان را قصری بود که بر بالای ستونهای محکم بنا کرده بود و بر آنجا نشسته بود شمسون
بیامد و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بقتل رسانید و همین
طریق با کفار هزار ماه کارزار نمود حق تعالی بجهة اظهار فضل و منت بر امت پیغمبر خود خطاب کرد که من ترا
شبی دادم که هر که از امت تو آن شب را عبادت بروز آورد بهتر باشد از این هزار ماه که شمسون با کفار جهاد
میکرد از سلمان در این روایتست که ملک حضرت سلیمان هزار ماه بود و ملک ذو القرنین هزار ماه حق تعالی
گفت هر مؤمن که این شب را دریابد وی را بهتر از ملک سلیمان و ملک ذو القرنین باشد و بباید دانست که شب قدر
از دهه الاخیر سه شب بیرون نیست که آن شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم رمضان المبارک است و اقوال
بسیار در اختلاف این شب بسیار است نظم شب چنین در جنت آسمان برهمه باز ز خویشتن
ای بیهده بر پرواز ! زهر شب الجر باز جهد رفت خلج شد ! گرت دریغ نباشد بیفت اندر باز ! مگر زهمت عراقم
هست دریابی ! کر آنچه رفت بغفلت دگر بجایش باز ! چه روزها که بسر رفت در هوا و هوس ! شبی بروز کن آخر
بذکر و فکر و نماز ! براور دست تضرع بیا اماکنت قدم ! زجیب نیاز بخواه ابخر آنچه شب بدیان ! و در خبر آمده که شیطان
در این شب قدر بیرون نتواند آمد که کسی را آزار رساند و سحر هیچ ساحری در آن شب کار نکند و از ابن
عباس مرویست که حق تعالی در شب قدر جبرئیل را از سدرة المنتهی بزمین فرستد و میکائیل را با هفتاد
هزار ملک که با ایشان علمهای نور باشد و آن علمها را بر چهار جا بزنند بر بام خانه کعبه و بر سر روضه مطهر حضرت
رسالت پناه صلعم و در بیت المقدس و در طور سینا جبرئیل علیه السلام با ملایکه گوید که پراکنده شوید در زمین پس
هیچ سرایی و بقعه نماند که در آنجا مؤمنی یا مؤمنه باشد که فرو روند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا چیزی
خبث از حرام یا صورت مجسم باشد و سلام کنند بر اهل ایمان قوله تعالی تنزل الملائکة والروح فیها باذن
ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی فرود آیند ملایکه بزمین که فرود آید جبرئیل در شب قدر
بفرمان ازلی که از خدا بجهة هر کاری بزرگ و جبرئیل با مؤمنان مصافحه کند و علامت آن اقشعرار جلد است
و اشک چشم و نیست این شب مگر سلامتی یعنی تقدیر نشود در آن الا سلامتی و خیر تا دمیدن سپیده
صبح و همه ملایکه زبان بتسبیح و تهلیل بگشایند و استغفار کنند برای امت حضرت محمد صلعم و چون صبح شود رو بـ

باسمان

باسمان هفتم ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند خدای بالله حضرت محمد صلعم بیرکرد گویند
صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان از در حق اهل ایمان قبول نمود پس ملایکه آسمان دنیا آواز تسبیح و
تهلیل برآورند و همچنین از آن باز ساکنان آسمان دنیا با آسمان دویم برآیند و همین سؤال و جواب واقع شود
تا وقتی که بسدرة المنتهی رسند اهل بهشت چون این آواز شنوند با رضوان گویند که این چه آواز است حضرت
حال تقریر کنند ایشان نیز آواز تسبیح و تهلیل بردارند و حاملان عرش نیز متابعت کنند از جناب بارگاه
آلهی خطاب رسد که رحمة او از آن است و حال آنکه او عالمتر باشد ایشان گویند شنیدیم که صلحای امت محمد را
امرزید و شفاعت ایشان در حق صالحان قبول نمود حق تعالی فرماید که کرامت حضرت محمد را از زیر کرامة فرمود حضرت
محمد و آل محمد نکته در علت روزه ماه رمضان حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که جمعی از یهودان نزد حضرت
رسول الله آمدند و از آنحضرت سؤالی چند میکردند یکی این بود که چرا حق تعالی سی روز روزه برامت تو واجب
کرد نه زیاده و نه کم و بر امتهای دیگر زیاده واجب کرد حضرت فرمود که چون آدم از درخت منهی تناول نمود باقی
در شکم او سی روز ماند پس حق تعالی این سی روز روزه را بر ذریه او فرض نمود که گرسنگی بکشند و این که در
شب چیزی میخورند تفضلی است از جناب الله تعالی بر ایشان و هشام بن الحکم از حضرت امام جعفر صادق ع
علت فرض روزه را سؤال نمود حضرت فرمود تا آنکه مساوی باشند در غنی و فقیر و دیگر آنکه تا غنی که گرسنگی
نکشیده از احوال فقیر خبر نشود پس حق تعالی اراده کرد تا اغنیا گرسنگی کشند تا بر ضعیفان رحم کنند
مناجات جامی ای ز غیرت رقم غیر زدای ! صیقل آینه غیر نمای ! و ز هم گشته نمودار تو خوب ! و ز هم آینه دیدار تو جوی
و ز هم کوشش کامی غیر تو گو ! تا کسی بر تو برد غیرت او ! که گشتیم در انجمن همی ! نیست غیر تو در انجمن کسی !
هر کسی جسته بغیری پیوند ! کرده دل را بغم غیر تو بند ! و ز خیال دخت از ورخته چشم ! چشم را
طلعت خود روشن سازی ! بر رخش کن دری از گلشن ! باب پنجم در بیان زکوة ثنای ناشناسی بر حضرت
کریم که دولت وصالش مطلب هشیاران با جاهست و سعادت جمالش محجوب بیداران سحرگاه و منزه
از انداد و اضداد و اشباه و حیی که در جامعه نیاز تش سالکان صادق از راه آگاهست و مشتاقان عاشق را
بارگاه پادشاهی که عزت و حشمة لم یزلی بر همه ملوک جبار و سلاطین قهار و پادشاهان روزگار را پادشاه است
دار مؤمنان با اعمال و افعال بذل اموال که یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و خبر دهند ایشان بوجه
دلخواه بپسند و فقرا بر کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ! نظم ای داد گر و داده و داد رس ما ! تا یکرس
الطاف همه زکس ما ! که خواهش ما از تو بود غیر تو یا رب ! مردت با جابت نشود ملتمس ما ! چه لطف تو روحی
لطف تو نیایم ! که مشعل خورشید بود پیش و پس ما ! و صلوات و سلام بران قبله اقبال و کعبه افضال و برگزیده
لطف ذو الجلال اعنی محمد رسول الله الملک المتعال نظم چه عقد کند کاران جواهر در صف محشر ! که شاید

خاصه از بر زبان عذر خواهي را غرض از تیغ بر کف داشتن ان داشت بر سر ما که از صحیفه وطها نا بیحث سیاهی را ازان
شق قمر کرد از براي صدق قول خود را که شاید تا دوتا بود نشاید کواهي را و بر وصي وابن عم ان یعني حضرت
امیر المومنین وامام المتقین ویعسوب المسلمین علي ابن ابي طالب **نظم** اي سیدي که قاب ازیي خجل
ورد تو را حضرت روي تو اکشته نجات مشتري را هیچ شبي نکرد تا نکند راي تو را که که روز ها سوي جنات
دمبري را وبر یازده فرزند ارجمند او که هر یک عارفان آکاه وسالکان راه وبر کزیدکان درکاه اند **وبعد**
بدانکه زکوة دادن موجب زیاده شدن مال وبذل اموال از افضل اعمال است ودرین باب دوازده فصلست **فصل اول**
در فضل ان در قران مجید قول حق تعالی جل جلاله واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین دلیلست بر دادن
زکوة ومشعر است بوجوب او جه بعد از ذکر اقامت صلوة دادن زکوة واقع شده پس معلوم شد که بعد از ادای نماز
دادن زکوة واجب ومحصر است ودر حدیث واقع شده که تلف نشود مالی در بحری وبری مکر بمنع زکوة ودادن
زکوة مال را زیاده میکند جنانجه سعدی رحمة الله علیه فرموده **بیت** زکوة مال بدر کن که فضله رز را باغبان ببرد
بیشتر دهد انکور را ودیکر حضرت فرموده که حصار سازید مالهای خود را بدادن زکوة ودوا کنید بیماران خود را
باعطاهای صدقه **نظم** مال خواهي اي برادر بیشمار را رو زکوتش ده که آید در حصار را نبرد دزد و نه آتش کند را در
امان باشد بفضل کردکار را ونیز حضرت فرموده که تلف نشود مال بادادن زکوة ودیکر فرموده که زکوة پل اسلامست یعني
هر که زکوة مال بدهد در شهر اسلام درتوان آمد واحادیث دران بسیار است **مناجات جامي** اي کشیده بمهمان
خوان کرم را خاص وعام خوان ترا الوان کرم را نوش کرده نعم هر دو جهان را نشود جز بتو ایکار درست را شکر کویان ترا بر زبان
یکنوالست ازان خوان بلب هان را جون ترا لذت این است جزا را زان نوالست بجا جنبوا را که جاي بود از انسان
زان نوالت بنوایش برسان را که ازان نکثي نخورد جي را بکسي بکي رسد از هیچ کسي را واي اکر تو قرابي ندهي را بر خود را
بکاري ندهي را بر دو خود ندهي تسکینش را حرف تمکین نکني تلقینش **فصل دویم** در عقاب مانع زکوة قال الله
تعالی ولا تحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به
یوم القیمة یعني مپندارید که انها که بخیلي میکنند وزکوة مال نمیدهند بانجه داده است حق تعالی با ایشان از فضل
ورحمت خود ان بخیلي بهتر ونیکي ایشان در آنست بلکه بدي وعقوبت ایشان در آنست زود باشد که ان مالرا
ناري در کردن ایشان اندازیم روز قیامة ودیکر فرموده الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها في
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها في نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعني ان کسان که کنج مینهند زر ونقره را ونفقه نمیکنند
در راه خدا تعالی یعني زکوة ان مال نمیدهند بشارت ده ایشان را بعذاب دردناک روز قیامت که کرم کردانند
طلا ونقره را در آتش دوزخ وداغ بان پیشانیها ایشان وپهلوهاي ایشان وپشتهاي ایشان وکویند که این
کنجهاي شماست که در دنیا کذاشتند وزکوة ان ندادید پس بجشید از انجه بودید که کنج مینهادید وحضرت بیغمبر

فرموده

فرموده که هر که زکوة مال خود را ادا نکند روز قیامة ان مال را بشکل ماري سیاه وسفید کردانند ودر کردن او اندازند جون
طوقي وان مار کناره دهان او را بکیرد ودر را بد وکوید که من ان مال وکنج نهاني توام که در دنیا زکوة آن ندادي ودیکر
فرموده که ایمان نیست کسي را که نماز نکند ونماز نیست کسي را که زکوة مال ندهد واز ابو ذر غفاري علیه الرحمه
مرویست که دیکر روز حضرت رسول الله صلعم آهي سرد بر کشید وفرمود که زیان کارترین مردمان بیشتر مال دارند کاشته
مکر کسانی که مال خود را بجهة رضاي خدا تعالی در میان بندکان صرف کنند که ایشان رستکاران اند ونیز
از انحضرت مرویست که هر که دینار ودرم را زکوة ندهد روز قیامت ان دینار ودرم را صحیفها کردانند وبر ایشان داغ
کنند تا حق سبحانه وتعالی از حساب بندکان فارغ شود وابو امامه کفت مردي از اصحاب صفه وفات یافت
در جامه او دو دیناري یافتند حضرت فرمود این دو داغست مر اورا وابو ذر نقل کند از حضرت رسول الله صلعم
که شنیدم که اکر مرد صاحب شتر زکوة او نداده باشد در روز قیامة اورا بروي افکنند وان شتران بر سر او
دوند وجون آخرین بکذرد اولین باز بر سر او کذار کنند بهمین طریق او را در زیر پای دارند تا حق تعالی از
حساب خلایق فارغ شود وهمچنین صاحب کوسفند را بروي در اندازند وان کوسفندان بر او اکنند تا شاخ زنند
تا که از حساب مردمان بپردازند ونیز از انحضرت رسول الله روایة کرده که هر کاه کسي کنجي بنهد که زکوة نداده
باشد حق تعالی ازان کنج ماري بیافریند که بر بالاي جشم او سه نقطه سیاه بود وهر جا که ان کس رود آن
مار ملازم او بود واز وي جدا نشود وکوید که منم ان کنج که تو ذخیره نهادي
از ترجمه المشوم تا تو را در هر شکم وفرو برد بس دستش در دهن برد وبشکند وفرو برد وهمچنین بشکند
اعضاي او را یکان یکان وفرو برد وباز صحیح کرده درست شود وباز همان عمل کند واز اینجاست که عطار فی کفته
مثنوي کار را اکر مرد دهیم هشت را نرود مومن بخیل در بهشت را از خداي بکتر تعالی نیست را وز بخیلي ترک
نفایي نیست را هست حشتنت طبع هیچ یخ را هست کر کرد آتش دوزخ را هر مسلمان که بودش احسان
در دل او جه سان بود ایمان را امید که حق سبحانه وتعالی مومنان از دل ان نور ایمان منور کرداناد وحب دنیا
از دل ایشان بر دارد وجراغ هدایت فرا راه کمراهان نماید ودر قیامت بنظر رحمت ومغفرت در کار امت محمد صلعم
نکردد ورحمت کل بهشت را از اینجا فرماید **مناجات شیخ عطار** ایجز د سر کشته درکاه تو را غفلا
سر رشته کرده براه تو را جمله عالم بتو بینم عیان را وز تو در عالم نبینم نشان را هر کسي از تو نشاني داد باز
خود نشاني داده از دانایي نماند را عجز از شورت سر انداز آمد را دامني تر خشک لب باز آمدن **نظم** در
بحر کردون سالک ام را در درون پرده بیرون مانده ام را بند را ازین بحر الم بحر بلا را نزد را افکنده سر ام تو بلا را
نفس من بکرفت سرتا پاي من را کر نکیري واي من اي واي من **فصل ۳** در اقسام زکوة بدانکه زکوة بر دو
قسمت واجب وسنت ودرین فصل انجه واجبست در زکوة بیان میشود بدانکه زکوة در نه جیز واجبست
شتر وکاو وکوسفند وطلا ونقره وکندم وجو وخرما ومویز وشرط وجوب زکوة جهار است **اول** نصاب

ویرا از این اجناس نکاه داشتن واجب نیست که در محل خود بیاید دوم جز بعد یکسال تمام است اگر بعضی از سال علف
دهند چنانکه در عرف و عادت گویند که معلوفه است در وی زکوة واجب نیست ۳ حول و او بالاتفاق یکسال تمام است
که در دست مالک ۴ آنکه شتر و گوسفند و عوامل نباشد یعنی کار نکند و گوسفند عوج نباشد مگر آنکه زیاده
از حد فرباشد و بشتر را بچه که بچه صاحب نباشد مناجات شیخ عطار ای گناه امرز عذر آموز من سوخت جانم
خواهی سوز من خو ز ز از قشو فیض تو آمد بجوش ناجوانمردی بسی کردم بپوش ای بهاب حیات از جوی تو اعتقاد
سر رشته کردم کوی تو گرچه توحید تو مخفی اثر ما الحق غیر از تو عیانیم ما پادشاها در رهی مسکین نگر از کجا تا کی
که کردم درکه دبی بیناز امن بسی بد کرده ام پس ستم بر تن خود کرده ام چون ندانستم خطا کردم بخش بر دل و بر
جان بیدردم بخش فصل ۴ در زکوة شتر و نصاب شتر دوازده است اول پنج شتر و در آن یک گوسفند است
۲ ده شتر و در دو گوسفند است ۳ پانزده شتر و در آن سه گوسفند است چهارم بیست شتر و در آن
چهار گوسفند است پنجم بیست و پنج شتر و در آن پنج گوسفند است ششم بیست و شش شتر و در آن شتر
ماده یکساله پای در دوم واجبست هفتم سی و شش شتر و در دو شتر ماده دو ساله پای در سیم واجبست
هشتم چهل و شش شتر و در و دو شتر ماده سه ساله پا در چهار واجبست نهم شصت و یک شتر و دو شتر ماده
چهار ساله پا در پنج واجبست دهم هفتاد دو شتر و در آن دو شتر ماده دو ساله پا در سه واجبست یازدهم
نود و یک شتر و در آن دو شتر ماده سه ساله پا در چهار واجبست دوازدهم صد و بیست و یک شتر و در هر پنجاه
شتر یک شتر ماده سه ساله واجبست و در هر چهل شتر یک شتر ماده دو ساله و هرچند بالا رود بدین طریق زکوة
باید داد و هرچه از نصاب که گذشت معفو است مناجات اوحدی کرکه کار الجنه نیکان که در آیدم سالک نزدیکان
که چه شده نخیف که کراهم میمانده در هبوط انجام بر دست … ادب زدم انگشت حلقه سلسله زنجیر …
تا در حلقه … در آویزم … ره واشک … زرد … که از کار خود چه … بسته … سود
… سفر … کردم بخبر آشفته شده … کردم دل از کار … آمد هر زمین … زبان آمد
باد غربت برون کن از خاکم متصل کن بعنصر پاکم روشنم کن چو روز شب خیزان بشنو … و چو … نوحه …
فصل پنجم در زکوة گاو و نصاب گاو دو است اول سی گاو و در آن یک گاو یکساله پای در دوم خواه نر
خواه ماده دوم چهل گاو و در آن گاو دو ساله پا در سه واجبست خواه نر خواه ماده و آن وقتی واجب میشود
که نر و ماده … حاصل شود که … سال … یعنی یکسال تمام در دست مالک باشند و آنکه کار کن
نباشند و از چهل هرچند بالا رود در هر سی گاو یک گاو یکساله است و در هر چهل دو ساله و هرچند که آید معفو است
مناجات امیر شیرازی الهی تا کی وابسته باشم جدا شد که تا کی دسته باشم باد ذاتی که … ماند
… که پیوندی ندارد … سر … که … برافراخت کهر … نداخت … که … آمد
شد … شب … که … بدین … در اوان … که … کرد

بکرد که مقصود کردم فصل ششم در زکوة گوسفند و نصاب گوسفند پنجاست اول چهل و در آن یک گوسفند
واجبست ۲ صد و بیست و یک گوسفند است و در آن دو گوسفند است سیم دویست و یک و در آن سه گوسفند
که باید داد ۴ سیصد و یک و در وی خلافست بعضی از فقها گفته اند که بسیصد و یک چون رسد در هر صد گوسفند
یک گوسفند باید داد بالغا ما بلغ و بعضی گفته اند که در وی چهار گوسفند لازم آید تا وقتی که بچهارصد رسد در آن وقت
در هر صد گوسفند یک گوسفند لازم است و این قول مشهور است پنجم چهار صد و بیشتر که در هر صد گوسفند
یک باید داد و آنچه مابین دو نصابست معفو است و بره و بزغاله و شتر بچه و گوساله هر کاه از شیر باز ایستد و بر خود چرند و
علف خورند تا یکسال و بعد از آن زکوة ایشان نیز واجبست و زکوة ایشان با زکوة مادر ایشان محسوب نیست
و حول ایشان علیحده حساب میشود مناجات جامی ای تو روشن دل و جان همه واسطه خوف و امان همه
چاره ما ساز که درمانده ایم حامی ما باش که شرمنده ایم نیست چو من کافر بی دین بسی زانکه بعصیان کرو یابم بسی
من که سراپا همه بد کرده ام حال بد خویش تبه کرده ام با همه ناخوشی بد کوار نیست مرا جز تو خداوندگار مانده دل
خسته اندوه درد کر تو ارزی بهر انعام کرد خسته دلان را بنوازی رسان سوز مرا هم بدوای رسان فصل ۷
در زکوة طلا و نقره بدانکه زکوة در طلا وقتی واجبست که به بیست دینار شرعی برسد و یکسال در دست مالک باشد
یعنی مالک او باشد و با او داد و ستد و معامله تبدیل و بدل بر دیگر نکند و این طلا و نقره سکه معامله داشته باشد
پس این شروط در وی ده قیراط طلا واجبست که از نصف دینار شرعی بیست و چون چهار دینار زیاده شود دو قیراط
دیگر در زکوة زیاده میشود یعنی چون بیست و چهار دینار شود دوازده قیراط واجبست و هرچند بالا رود همین
حکم است مثلا چون بیست و هشت دینار شود چهارده قیراط لازم است و چون سی و دو دینار شود شانزده قیراط
و حال … النقره چون بدویست درم رسد بشرطی که مذکور شد در وی پنج درم نقره واجبست و بعد
از آن هرچند از چهل درم زیاده شود یک درم در زکوة … و آنچه در میان نصابین است معفو است
مناجات ملا … الهی از طمع بس خوار و زاریم ز ارباب قناعت شرمساریم بحق آنکه زدی خرابات یارب
ادیب … مناجات … بچشم معصومان مقبل … برون کن … شادی … بشبهای …
نا امیدی بشتاقی که از معشوق زار است بمعشوقی که با عشاق یار است … که … نیست …
… نیست … ده … قناعت ده که … سربلندی …
سرکشم … سربلندی فصل هشتم در زکوة غلات اربعه که آن گندم است و جو و خرما و مویز و شرط است که چه
نصاب برسد بعد از آن پاک شده و اخراجات بیرون کرده شد … سلطان و اجرت گاو و تخم و اجرت
آب دادن و اجرت جوی کندن و هر اخراجاتی که پیش از درو باشد در گندم و جو و پیش از چیدن خرما و مویز
و نصاب ایشان پنج وسق است هر وسقی شصت صاع است و صاعی چهار مد و مدی دو رطل و ربع رطل
پس صاعی نه رطل عراقی باشد و رطل عراقی عبارتست از نود و یک مثقال و مثقالی شصت و هشت جو است

وچهار یک جوان جوهای میان عرض هر یک مقدار عرض جوی باشد از موهای اسب یابوی که در پهلوی هم نهاده شود
ودر همین جمل ده عشر داده جواست از جوهایی که مذکور شد و زکوة غلات مذکوره ده یک است در آنچه آب باران و چشمه
یا رودخانه خورده و ده نیم است در آنچه آب بدست یا دلو کاو دهند و باید دانست که زکوة وقتی متعلق میشود باین مذکورات
که گندم و جو دانه بندد و خرما زرد شود و انگور غوره شود اگر پیش از این اوصاف انتقال یابد زکوة ساقط میشود و
بعد از آن اوصاف زکوة محقق شود پس صاحبان انگور را بخاطر رسد که هرگاه انگور خود را خواهند درخت یا دوشاب
یا غیره خواهند کرد ابتدا حاصل شود زکوة خواهند داد و اگر تلف شود زکوة او ساقط میشود **مناجات**
خداوندا مرا توفیق دادی / در معنی بروم بر گشادی / سپاس و شکرت ای دارای ذوالمنن / که کردی باز پیدا یکرمن / ابد
نایبم از بیت فزودی / در حقیقت و مجرا ایم نمودی / به لطف خویشتن بر من بخشای / مرا از فضل خود ره راست بنمای
ز سر عقل واقف شد بروم / نه از نفس ترکمن چیزی نیاز / امر کار یا من ای توانا / که من نادانم و هستی تو دانا
کاس من اگرچه پیشمار است / هنوزم دل بجمع امیدوار است **فصل نهم** در ایضا زکوة در آن سنت و آن مال
تجارت است بشرط آنکه یکسال در دست این کس باشد و مال او باشد و بحد نصاب رسیده باشد اصل ... تمام
انکار نکند پس در این هنگام چون یقت کنند از قیمت طلا یا نقره بطریقی که در طلا و نقره مذکور شد و هرچه کیل و وزن
در آید و بحد نصاب رسیده باشد سوای غلات اربعه از سبزیها و خیار و خربزه و کدو و مانند اینها زکوة در
سنت است بشرطی که مذکور شد و مادیان بیند و دو دینار شرعی در زکوة سنت و یابو یکدینار و مراد از اسب
عربیست که مادر و پدر او هر دو اصیل باشند و یابو غیر آن است و نیز شرط است در اینها چرید تا سال و مال
بودن یکسال و شرطی که در زکوة واجبی مذکور شد در سنتی نیز شرط است و باید دانست که در زین مال زکوة
نیست که اگر صد تومان قرض داشته باشد که بعد زکوة رسیده باشد زکوة بر و واجبست **مناجات** ای ...
دل هر زنده دلی / سخن در دیده هر جا ... / ای زانده ... دلها / دیدم از تو ... دلها / ... جنس شکر
کفتارانت / کام شیرین کن شیرین گفتارانت / بر فراز نه ... رواق / ... طاق / تاج بر ...
مقدمه ... / جرم ... بخشا ... / در بروی ... / ... خلوت تنها نشدگان / ...
بکاشتگان / بکرمهای خود تنها کن / بر شاهای خودم کرمان **فصل دهم** در مستحقین زکوة و او هشت صنف
اول فقرا و مساکین و ایشان جماعتی اند که قادر بر معیشت یکساله عیال خود نباشند پس هرکه باین صفت موصوف
باشد و از کبیره اجتناب نماید و بر صغیره اصرار نکند مستحق باشد بقدر احتیاج بر وجه الست نه زیاده و بعضی
از مجتهدین مانند رحمهم الله عدالت شرط کرده اند که اگر عادل نباشد زکوة واجبی باو نتوان داد و هرکه را صنعتی
و کسبی باشد یا مزدوری تواند کرد یا ملازمت اختیار تواند کرد زکوة بر او حرام است مگر آنکه کسب و کار او بقدر
کفاف نباشد که تتمه گرفتن بر وجه الست و بهتر آنست که زکوة بکسی دهند که مستحق او باشند و طلب نکنند و صدقه
دادن در سر بهتر است از آشکارا و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که صدقه در خفیه بهتر است

و دادن بفقرا آشکارا افضل است تا متهم نشود به ندادن آن و در سنتها بالعکس است در افعال واجبه و از ابن عباس
مرویست که صدقه در سر در سنت افضل است از علانیه به هفتاد مرتبه و صدقه فرض علانیه او از سر به بیست و پنج درجه
افضل تر است و از حضرت پیغمبر ص روایت است که صدقه پنهانی غضب پروردگار را فرو می نشاند و دفع گناهان میکند
چنانکه آب فرو می نشاند آتش را **مثنوی** هم دنیا بآخرت کن زود / که بجای از تو بمانده سود / هر که دنیا بآخرت بفروخت
خاک ره داد و کیمیا اندوخت / در جهان چون تو زر و دو سر است / در یکی سنگ و دیگری گوهر است / لیک آنکس که دیده
آگهی داشت / سنگ را بست و گوهر بگذاشت **دوم** از مستحقین زکوة عاملانند یعنی کسانی که صدقات را جمع کنند
باذن امام ع که ایشان نیز عادل باشند و تقید زکوة عادل **سیوم** مولفة القلوبند یعنی کسانی که ایشان را استمالت
داده باشند امام ع که از برای مسلمانان جنگ کنند و اجرت به ایشان دهند **چهارم** فی الرقابند یعنی بندگانی که
مکاتب باشند یعنی شرط کرده باشند خواجه با ایشان که مبلغی بایشان بدهند و آزاد شوند یا غلامانی که در سختی
شدت باشند یا خواجه ایشان جور و ستم کند خواه بگرسنگی و خواه بکار فرمودن ایشان بانچه طاقت نداشته
باشند سهل بن حنیف از حضرت رسول الله ص روایت کرده که هرگاه مکاتبی را یاری دهد در رهائی رقبه او یا غازی را
مدد یا جهاد مدد در جهاد او حق تعالی جل جلاله در زیر سایه عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه
عرش حق سبحانه و تعالی **پنجم** غارمانند یعنی قرض داران که قرض ایشان به جهت معصیت نبوده باشد **ششم** فی
سبیل الله است یعنی جهاد و بعضی گفته اند که حج و پل ساختن و معاونت زوار و بنای مساجد هم داخل فی سبیل الله
هفتم ابن السبیل است یعنی راه گذاری که طلب چیزی کند اگرچه در ولایت خود غنی باشد و زکوة واجبه را بسادات
نتوان داد مگر که زکوة دهنده از سادات باشد **مناجات جامع** ای بتو هر خطا امید همه را / داده زو بخت برتری
... هر که عزیز تو که خوارش کنم / وانکه ذلت دهی که سوارش کند / وانکه اسیر تو خلاصیش نیست / ... که گریزد که مناص
نیست / هر که زخوار شدر ای نیش / ره ندهد هیچ کسش پیش خویش / وانکه لطف توانش ارجمند / دست غم او ...
نکند ای بند / نکرت ما را بتو بر راه نیست / جز تو کس از سر ما آگاه نیست / از همه کس بر که کس او تو بی / خاتمی ... زاد
سر او ترتیب / قوت و بازوی مطالبه بخش / دست دل وجود و سخاوم بخش / در کف را ز جود که خواهند / چاره ما
کن که بیامده **فصل ۱۰** در زکوة فطره و آن واجبست بر هر بالغ عاقل آزاد و غنی که قادر بقوت یکساله خود و عیال
خود بوده باشد و هر که پیش از دیدن ماه شوال یا بعد از دیدن ماه مذکور نزد کسی باشد اگرچه طعام او بخورد زکوة
فطره او بر او واجبست و هر طفلی که پیش از هلال شوال متولد شود یا کسی مالک بنده شود فطره او واجبست و اگر
بعد از هلال باشد و پیش از نماز عید فطره او سنت است و زکوة فطره از جنسی باید داد که از آنکه میخورد باشد یا جو
یا آرد یا خرما یا مویز یا برنج یا شیر و از برای سر یکصاع از این اجناس واجبست یا قیمت هر یک از اینها و وقت
بیرون کردن از دیدن هلال شوالست یا پیش از نماز عید کردن و مستحق زکوة فطره همان مستحقین زکوة مال اند
مناجات یارب بعطای خداییت / وانکه بکمال پادشاهیت / کانکه نفسم با خر آید / هم خطبه نام تو سر آید / حاکرده ان

آستان خویشم دانی که دخل بردن پیشم روز انکه مرا زمین ستانی ضایع مکن از من ابخر دانی وانکه مرا ببرند همی باز
یکساعت لطف برمن انبار تا باقی جو خواص وزر کرم چون وزر نسازد دور کردم **فصل دوازدهم** در نکته چند متعلق
باین باب **نکته** بنا بر آیه کریمه واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی
الرقاب سزاوار آنست که صدقه استحقاقی را بشش طایفه دهند همچنانکه حق تعالی فرموده که بکوید اول انست
که بده مال خود را بر دوستی این مال یعنی با آنکه دوست میدارد از و میکند و در یا بمقتضای مصلحت خویشان خود را
که محتاج و بعید از آنکه بحد بلوغ نرسیده باشد و محتاج اند نطلبند و راه کند از او در درویشان خواهند راه
و خلاص کردن گردنهای بندکان از قید بندگی و بیان ان عزیزان که صدق دادن بچو کفایت ایشان بجای صدقه دادن
بد و کرده در این مذکور موجب ثواب جمیل و جزای جزیل است بانکه صدقه بر ذوی القربی موجب اضعاف اجر
یعنی دو اجر دارد یکی مزد نیکی بر خویشان و یکی مزد صدقه از حضرت علی بن الحسین ع مرویست که فرموده
الرحم اهنه که بحق تعالی تمام شما را بمیرانید و گناهان شما را پاک سازد باید که نیکو کنید و صله رحم بجای
آورید این صفتها ایست که عمر را دراز کند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مردن از مطلب بد صفت دفع کند پس
صدقه بر اقارب موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است و لهذا از حضرت رسالت پناه ص مرویست که هیچ صدقه
صدقه کیست که اقربا و صله رحم خود تصدق کند **امایتامان** از حضرت رسالت پناه ص روایتست که هر که یتیمی
پیش خود کیرد و طعام و شراب دهد او را الکریم او و مستغنی شود حق تعالی بهشت او را واجب گرداند و نیز مرویست
که بهترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با او نیکویی کنند و خانه احوال آن نماید باز انواع رحمت
و شفقت **شعر** چو بینی یتیمی سر افکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش یتیم ار بکرید که نازش کشد
و در خشم کیرد که بارش کشد الا تا نکرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بکرید یتیم **اما درویشان** که حضرت رسالت
در دعا میفرموده که اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین زیرا که ایشان پیش از توانگران بهشت روند
چهل سال بعد از آن فرموده که مسکین را زجر نکنید و اگر چیزی خواهد رو ترش مکنید اگر چه نیم خرما باشد و با
درویشان دوستی کنید و با صله و تصدق ایشان بنوازید تا حق تعالی برحمت خود نزدیک گرداند **قطعه** ای ملک که بنا
رو در جهر غیر بنده وقت اسیر طایفت القدس دنیا روی هر که خواهی که ممتع شوی از نعمت دنیا با خلق کرم کن چو خدا
با تو کرم کرد و از حضرت ابو عبد الله ع مرویست که حق تعالی میفرماید که هیچ از ما نیست مگر کسی را مؤکل ساختم که از او
قبض میکند الا صدقه درویشان که بید قدرت خود او را قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیکنم اگر چه نیم خرما
و برو مرویست همچنانکه شتر بچه خود را و اسب کره خود را و چون روز قیامت شود من او صدقه را بمقدار کوه احد
رسانیده باشم پس او را بوی رسانم و از اینجاست که اکابر فرموده اند که در زکوة و صدقه دادن بسیار که
دست مسئول زیر دست سائل باشد زیرا که او اول بید قدرت حق تعالی میرسد و بعد از آن بدست سائل
واما ابن السبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی مهمات دنیا و آخرت او را روا کرده اند در قبر دو

حساب وصول المومنین از ان غریب نباشد و در بیان مواضع تحیی او باشند که ایشان او باشند و از اموال ایشان او و البین کوه اند
واما السائلین مرویست که هر که سائل را رد نباید کرد اگر چه بر نیم خرما باشد و در روی درویشان خندان باید بود
زیرا که ایشان عطیه الهی اند **واما فی الرقاب** عبد الله بن عمر از حضرت رسول الله ص روایت کرده که هر که بنده که
مکاتب را یاری دهد تا بنده ای از مال تا ابد او خود را از خراج باز خرد و از قید بندگی خلاص شوند در سایه حمایت خدا
باشند در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت او براء بن عازب روایت کرده که اعرابی نزد حضرت رسول الله ص آمد
گفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز که مرا ببهشت رساند فرمود که بنده آزاد کن و گردن کسی را از ذل بندگی در بند باش
خلاص کردن **شعر** هر که از نخل بر دل ترش نکشت هر دو دنیا رها فیا و سکست هر که دل بسنگی او بر و راست آدمی نیست
صورت حجر است چه نهی ضر که چون بگردی کر توخودی خاک ور خورده مردم هر مکن چه برابید ره از ره راه
صعب سنگلاخ سار چند بر هر نهی جو طفلان سنگ که بکو باید اخرت ان سنگ **نکته** از حضرت
رسول خدا ص که روز قیامت هر کس در سایه رحمت الهی باشد یکی از ایشان آنست که صدقه بدست راست
بدهد [illegible] از اجر نشود تا بر آن بحسد شود آورده اند که حق تعالی کوه ها بیافرید زمین بسبب آن سنگ
ثابت بود ملائکه گفتند [illegible] هیچ چیز باشد که بر سنگ غالب باشد گفت آهن گفتند پروردگارا چیز بر آهن
غالب بود [illegible] اجر چیز از انها عظیم تر و غالب تر باشد فرمود که بنده که صدقه بدهد بدست
راست که دست چپ او خبر دار نشود یعنی پنهان دارد و با کس نکوید و در شنا الموفر ساندن [illegible] مر اوات
نمی باشد **قطعه** درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ و بالای او گر امید داری کز آن بر خوری به منت منه
اره بر پای او **نکته** آورده اند که در بنی اسرائیل قحطی بود زنی بصحرا رفته بود کودکی خرد داشت ان کودک را
گرسنگی میگریست و آن زن لقمه نان داشت خواست که بدان کودک دهد که گرسنه در رسید و از او سوال نمود زن او
لقمه نان را بدو داد در اثنای این حال از قضای ایزد تعالی گرگی در رسید و او طفل او را در ربود زن فریاد کنان بدنبال گرگ
حق تعالی بنالید بر ورد کار [illegible] فرشته را فرستاد تا کودک را از گرگ گرفته پیش زن آورد گفت این لقمه عوض ان لقمه
که بدرویش دادی تا بدانی که اجر هیچ کس نزد حق تعالی ضایع نمیشود که ان الله لا یضیع اجر المحسنین **نکته** قول شیخ
سعد [illegible] علیه الرحمة و الغفران که غالبا پرسیدند که نیک بختی کیست و بد بخت کیست گفت نیک بخت آنکه خورد و کشت
و بد بخت آنکه مرد و هشت **بیت** مقبل امروز کند داد و دهش تا ز دولت دهش [illegible] هر کرد اند تشاند
بوستان در کلک تا امید [illegible] بود ان دخل بنا بهشتش روایتست از حضرت امیر المومنین ع که صدقه بر پنج قسمت
اول انکه درهمی بده درهم برابر است ۲ انکه درهمی بهفتاد درهم برابر است ۳ انکه درهمی هفتصد درم برابر است
۴ انکه درهمی مقابل هفتصد هزار درهم است ۵ انکه درهمی نا منتعلق است از صد هزار درهم **اما انکه** درهمی بده درهم
برابر است آنست که تصدق کند بر شخصی که صحیح البدن باشد و دستها و پاهای او را قابلیت و افع نشنه باشند **اما انکه**
برابر هفتاد درم است آنست که تصدق کند بر فقیری بچیزی که مستحق آن باشد **اما انکه** مقابل هفتصد درم است

کہ صدقه کند بر خویشان مستحق **ولما انکه** بهتر است از هفتاد هزار درم آنست که آنرا بمادر و پدر کند یعنی معروف
ولما انکه برابر است بصد هزار درهم آنست که صدقه کند بطالب علمی که مستحق آن باشد **روایتست** از سید عالم بهتر و بهتر
اولادی هم که الفقیر بدست خود بگرسنه برسانید بهتر و فاضلتر است از انکه بعد هزار وصیت کنی که بمستحق دهند **نکته**
آورده اند که فردای قیامت چون بندهٔ از ان یکی دهنی که بیرون آید شخصی خوش روی و خوشبوی وا بیند که او را نکو بیرون
اید که بد تو کیستی که نیکو روی و خوشخوی ترا از تو ندیدم گوید که من او صدقه ام که در دار دنیا داده از برای در جانکی امروز
اگر چیزی میدادی بیشتر میافتی مکافات او را **مثنوی** اسپ او را کر بکردانی ؛ خورد میکن بهرچه بتوانی ؛ هر چه
اینجا نهان بخور چو خسان ؛ دیگرانرا بو الله برسان ؛ زان دو قسمت دانکه کنم ؛ کرکی خود خوری بکیرد دم ؛ گر نخشی ترا
رها کیرند ؛ گر تو واکیری از تو وا گیرند ؛ چون کاوی شوره کر دخار ؛ آب جائی دکر رود ناچار **نکته** در تفسیر
و پهلو و پشت بعذاب معذور ساز زکوة در آیه یوم یحمی علیها فی نار جهنم الی اخره محققان گفته اند که چون سایل را دید
وکرم بر پیشانی زده است و پشت بر سایل کرده است و روی از خویشاوندان درویش بکردانید و هم پیشتر از آن
متعلقات بوده و از ان پهلو انسانست که همسایکان ازو نفعی و اسایشی نیافته اند و قول دیگران است که بمال جمع کرد
خود مغرور بوده و کشاده پیشانی و قوی پشت و پهلو بکر آورده **نکته** حق سبحانه و تعالی فرموده که و اقیموا الصلوة
واتوا الزکوة یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس هر که نماز کند و زکوة ندهد نماز وی قبول نباشد آورده اند
که نماز یکساله مردم را در زیر عرش بدارند تا وقت زکوة مالش در آید اگر زکوة بدهد نماز و زکوة وی را در محل قبول رسانند
والا که نماز وی را هم ابطال کنند و چون روز قیامه شود درشتکان با هیبت از انجانب بیرون ایند هر که زکوة
نداده باشد چون ایشانرا ببیند از ترس بروی در افتند و انکه زکوة داده باشد بسبب ایشانرا که دید که
ایمن باشید که شما را خوفی نیست **نکتهٔ دیگر** روایت کرده از حضرت رسول الله که چون این دو ایه و الذین
یکنزون الذهب یوم یحمی علیها نازل شد حضرت فرمود که هلاکت باد ذهب و فضه را و این لفظ را سه مرتبه تکرار کرد
اصحاب از ین بسیار پریشان شدند و گفتند یا رسول الله ما کدام مال اخذ کنیم و چه سرمایه سازیم که عاقبت او محمود
باشد فرمود دلی صابر کنید و زبانی شکر کننده و زنی مومنه که یاری دهد شما را در دین یعنی زن
نیکی که و بال بر آن مترتب نباشد اعمال صالحه پس عاقل آنست که چون دیگران اخذ زینت و اموال کنند او قصد
جزاء اعمال کند و اگر دیگران کنوز اعمال غایب جویند او رموز اسرار یابد **نکته** باید دانست که صدقه مستحق وقتی
جایز است که انکس قادر باشد بر نفقه اهل و عیال خود چنانکه مرویست که عمرو بن جموح سؤال کرد از حضرت
رسول الله که دانسته ام که صدقه دهم اما نمیدانم که چه دهم این آیه آمد که و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو یعنی سؤال
میکنند ترا ای محمد که چه چیز صدقه دهند بگو که صدقه کنید از انچه زیاده باشد از نفقه خود و عیال خود یعنی
مادام که خود محتاج او باشید در صرف انفاق تصرف مکنید و زیاده بر آن در راه خدا صدقه بدهید چنانکه
مرویست که مردی نزد حضرت رسول صلعم آمد و مقداری طلا بشکل تخم مرغ در دست و او از بیضه غنیمه دار الحرب

با وسیه بود گفت یا رسول الله این را از معدن یافتم بستان که صدقه تو است و غیر او دیگر چیزی نداشت حضرت رسول الله صلعم
روی مبارک از جانب دیگر فرمود دو بار رفت و همین مطلب عرض کرد باز حضرت روی مبارک از جانب دیگر نموده سیم بار
رفت و باز همین مطلب معروض نمود حضرت در غضب شد از از دست او بستد و چنان بینداخت که اگر بروی او رسیدی
عضو او را بشکستی و فرمود که یکی از شما می اید و هر چه مالک است صدقه میکند و بعد از ان بر سر راه می نشیند و دست پیش
مردمان میدارد و گدائی میکند صدقه آنست که از پس توانگری بود و باید که ابتدا بعیال خود کنی و اگر از ایشان چیزی
فاضل اید تصدق کنی **مثنوی** کرچه احسان نکوست از کم و بیش ؛ ظلم باشد بغیر موضع خویش ؛ بد و نیکی بجای دشمن
و دوست ؛ هر یکی در محل خود نکوست ؛ نیکی کو نه در محل خود است ؛ و نکوئی کان بیرکه بد است ؛ نسزد که م دشمنان دادن
مار را طعمه از دهان دادن **نکته** قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی
لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آن کسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در راه
خدا تعالی پس از پی در نیارند انچه نفقه کرده اند منتی یعنی در صدقه دادن منت بر کسی ننهند و تیز اذی
یعنی درویش و فقیر را نزد صدقه دادن نرنجانند بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار ملالت نمودن
مر ایشانراست مزد صدقه ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسی نیست مر ایشانرا و نمیشند ایشان که اندوهگین
شوند مرویست از حضرت پیغمبر صلعم که منت منهید در صدقه حق تعالی با وی سخن نکند و بنظر رحمت در وی ننگرد و بنا بر این
او را از جماعت قرار داد چشم داشتن ثنا و پاداش از فقیر و جواب دادن سایل بتیزی و درشتی بهتر است از
دادن چیزی که بمنت دهند قوله تعالی قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی یعنی سخن نیکو مر درویش را ورد
کشتن او بنرمی بهتر است از صدقه که در پی آن در آید رنجی و آزاری از سر زنش زیرا که صاحب این صدقه
محرومست از بنای جمیل در دنیا و از ثواب جزیل در عقبی **مثنوی** نیکنت شیشه ایست ای عاقل ؛ مکن او را بسنگ
منت باطل ؛ هر که منت نهد بخویش بخوان ؛ کر فضله کاسه فلک بر خوان ؛ میوه انعام که رخت نخل ؛ او منتش
شربت ؛ منان منه بر همه ات بلکه منت شما بر حاجات ؛ ما الی المراد دهی یعنی منتش بیاد دهی در عطاف
لذت هر چه او بر کرده و عطای دیگر نیست تلخ باشد عطای او خود کام کرد یادش از بیر انعام که بخشید لذتش
بچشد زهر مار است اگر چه شکر بود و نیز حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
یعنی ای گروه گروید کان باطل میکنید مزد صدقهای خود بمنت نهادن و ایذا در رسانیدن از حضرت پیغمبر
مرویست که گوید تا دستان تا رسید که بالمره دهان خود باری نمایید و ایشانرا از تنگی معیشت بیرون آرید
بحسن خلق با ایشان سلوک کنید که من قبول عیب کنم که دلها را از غرض نجی از اعراض دنیوی باز اعتبار شده
باشد و از حضرت امیر المؤمنین **مرویست** که حضرت عزت جل جلاله و عم نواله فرموده که هر که عمل کند برای
من و غیر مرا با آن شریک سازد من اجر عمل او را با آن شریک وا گذارم **مثنوی** وقت احسان بیار عنه
لسان ؛ که چندانکه ناید از احسان ؛ آنکه بهشت کو اینی بهاره ؛ چون بیارد بجنبد لحوکاره ؛ نجواری که دم

زمستانها روزه کرده وقت بارانها ب بهنگام جود خندان کن کو خبر زاد دو جنان کن **نکته** اگرچه زکوة
در نه چیز واجبست کمتر کرده شد اما حقیقت هر چیزی را در خور وی زکوة هست زکوة غنی مواسات دادن بدرویشان
است و زکوة فقیر تواضع و احسان است و زکوة بزرگی و جاه و منصب نصرت دادن ضعیفان است و زکوة زر نما
ز اخوان پنهانست و زکوة وطن بخانه آوردن مهمانست و زکوة علم تعلیم دادن دیگران است و زکوة سخن
پرهیز از گناه است و زکوة قوت و توانائی جهاد کردن با کفارست و زکوة نفس با نفس اماره و شیطان
خواره جهاد کردنست و زکوة او از خوش خواندن قرآنست و زکوة تن باک اجتناب کردن از معصیتست و زکوة
زبان ناگفتن غیبت و دروغ و بهتانست و زکوة پای نارفتن بخانه ظالمانست و زکوة دل تعظیم ایمان است
نقلست که در زمان پیشین مردی بود خدا ترس و مال بسیار داشت و صاحب خیر بود چنانچه در سالی دو مرتبه
زکوة بدادی یکی به فقرا و یکی زکوة واجبی چون عمرش باخر رسید از و سه پسر ماند یکی را نام مجیر بود و یکی دیگر دبیر
و یکی نظیر مال پدر را سه قسمت کردند هر یکی پانصد هزار دینار نقد رسید سوای املاک و اجناس پس بیان مال
مغرور شدند ترک زکوة و خیرات نمودند و بفسق و فجور راغب گردیدند حق تعالی برکت از مال ایشان برداشت
و اندک فرصتی مال ایشان تباه شد و در اندک نیز ترک فسق و فجور نکردند تا مجیر و دبیر هر دو بعلة بیسی
گرفتار شدند هر دو را از شهر بدر کردند و نظیر نیز کور شد پیش برادران رفت بجهت تمام و بشفقت کلام
بسر میبردند و در شب گدایی میکردند و در روز میخوردند آخر از کرده پشیمان شدند توبه کردند بدرگاه الهی
زار زار بنالیدند تا ملائکه استدعا نمودند که بار خدایا بر ایشان رحم کن حق تعالی جل جلاله ملکی بصورت
آدمی فرستاد چون ایشان شرط کنند که من بعد عصیان نکنند ایشانرا صحیح گردان و مال ایشان باز فرشته
پیش مجیر رفت مجیر چون بر او بدید گفت تو کیستی که پیش ما آمدی گفت مردی حکیمم آمدهام تا ترا علاج
کنم اگر ترا علاج کنم عهد معصیت نکنی یا نه مجیر سوگند خورد که هرگز از اطاعت باز نمانم و اگر مالی پیدا شود
زکوة دهم و خیر و احسان بکنم آن ملک گفت اگر خلاف کنی ترا باز بهمین عیب گرفتار گردانم گفت بلی فرشته دست
بمعاطر مالید و گفت بار خدایا اگر این توبه او قبول شد او را صحتی بخش الغور از مرض بیسی خلاص شد و روی
بر خاک نهاد و شکر بسیار کرده گفت ای خواجه چون این کرم کردی بکن پنجاه من ده او را از خرابه بیرون آورده
شتر ماده آبستن باو داد و پیش دبیر رفت و او نیز با او شرط کرد و ماده گاوی باو داده نزد نظیر آمد و الحی
نیز بینا کرد و ایشان بیشی داد ایشان پیش اهل و عیال خود آمدند و برکتی در مال ایشان پیدا شده و اندک روزگار
صاحب جاه و مال شدند مجیر و دبیر شروع در فسق و فجور نمودند و ترک طاعت کردند حق تعالی فرشته را بصورت
پیر و بیرون دان مرد که از برای ایشان دعا کردی بیرون کرد در معصیت افتاده اند آن فرشته بیامد بنزد مجیر
دید که در میان مال بالش تکیه کرده گفت ای خواجه مردی بازرگانم بودم یکقطار شتر ابریشم بسته بودم حرامیان
بردند و روی اهل و عیال خود نتوانم بمن ترحمی کن بقدر مالی خود گفت ای مرد دیوانه را بیرون کنید گفت ای مجیر

ای حکیم که ترا علاج کردم و با من شرط کردی که معصیت نکنی گفت من با کسی شرط نکرده ام و بر ساعت با بیسی مبتلا شد و در حال
پس شده چنانچه پیشتر بود چون پیش دبیر آمد همان صورت واقع شد بعد از آن نزد نظیر آمد دید که بر روی
سجاده افتاده با چشم گریان تسبیح در دست گرفته سلام کرد نظیر دید که مردی برهنه در آمد پیش او رفو را بدون طلب
باسی بر وی داده و هر چه او طلب کرده و مقابل او نهاد گفت ای نظیر من آدم نیستم فرشته ام برادرانت نزد تو آمدم با
خاینان برادرانت را بسزای خود رسانیدم و مال ایشان از ایشان گرفته زبوده نظیر بجهت شکر نمازها آورد و چون
سر از سجده برداشت فرشته رفته بود ایعزیز تا بدانی که زکوة دادن ثواب و اجری عظیم دارد **نظم** الا ای نسیم
بلبلی بر بستان خوش خوش ترنم بر گفتم چون گیاه از نو خواهد مالد حشتی از نسیم و حشتی از درگاه **مناجات**
جامع ایمانداری سر ما نداز تو احیشر ما به نو در امان اذن تو تا ابر ای تو رحمان که مانیم در وفای تو جان داد مانیم جز بسر بیت
جان کردی مال عزیزمان نیست جز از زری ما از خ الکس که سر از زری یافت در درجت مال جان بازی یافت بی نصیبا
تر نعام کردان در طلب کرد حما از کردان نیض تو زیم دو از عالم صدق تا جو حج جاز تو بر آرم دم صدق **باب ششم در حج**
حج بیت حضرت رب ودود است که صفای مودت و وفای محبت اینجا و طوق جافیای شیفتگان و کعبه وصال و مفتاح
ذوق سوختگان قبلة اجلال وجود گردانیدن جل که از سالی مکوس انوار جال شر مجلی است بادیه فراق و ریحورات نادیده
از آفتاب ماشریه و مال جلال است باظهار آثار عشق ریحانی سایران حرم وجود را بانعام دادها اسرار حقایق عرفان
والهان خطه شهود را امنیت و دوام کرامت فرمود **دابیت** ای حرم در بلد جان از وزدان وی باد قوام ایجد عشق لوران
و وی زنجلی جلالت بزینت زان همه جیرتی و راست در بر منور ان و در وی دیستها بر شیح انبیا سراج اصطفی مرشید
فرج کرامات و فرحیه بطحا شاه سکر و صفا مقصود وجود دنیا و عقبی ابو القاسم محمد المصطفی **نظم** ای تحیة
انبیا العلی تو ای امتهای که سرور ما المرجود زان سالها بود همراه که بود عمری حرف که سایه نا معمور بود و بر افضل
اولیا و اکمل اصفیا شاه سریر اهتدا امیر المؤمنین و امام المتقین علی مرتضی **نظم** انکه سر پیش بود کعبه حبت بر سبت
ما فوق باز در پیش بجهت که گوهر است سید صفه بعلی الکرم ملک حرم است دین اعطا دین تا بجهت رواست تمتع الله
کنش ریال ایشان شاه روح تماس را دم شمایر دهشر ولایت و برال و انجاد و عشر النقبا التحیا علیهم صلوات الله
الملک الاعلی **و بعد** بدانکه حج عبارتست از ادا کردن مناسک مخصوصه و در این باب دوازده فصل است **فصل اول**
در فضیلت آن از حضرت رسالت پناه منقولست که شیخ زینب تو مخاطب عالی بعفو است از خانه که بوالده بیرون آید
در باشند سه تا که نزد خدا خوشنود و در حدیث وارد شده که حاجیان مقربان بارگاه الهی اند مادامیکه بر وطن
باز نشده اند و از مقربان باشند اگر سوالی کنند خدا بتم اجابت فرماید و اگر امر بخش خواهند بیامرزد و از عبدالله
بن عباس مرویست و در تفسیر ان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که از ربنا
کرمتم خالی را پیدا زبان فرشته را بر در کنی پایی تعیف نمود که هر کاه بنده ای دعا کند در انوضع این فرشته کوید آمین
و از حضرت امام حسین منقولست که حضرت رسول خدا فرمود که هر کس سواره حج رود هر کامی که او راحله او بردارد

حسنه بر دیوان اعمال او می‌نویسند و هر که پیاده حج رود بهر گامی هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند یا
رسول الله حسنات حرم چه باشد فرمود که هر یک حسنه حرم مقابل صد هزار حسنه است دیگران در کشف الغمه
از علی بن زید منقولست که حضرت امام حسن ع بیست و پنج بار حج کرد پیاده و ملازمان آنحضرت اسپان خوش رفتار
رهوار میکشیدند تا بمکه معظمه واصل میشد و از سید عالم نقل کرده که آنحضرت فرمود که حق تعالی با فرشتگان مباهات میفرماید
با اهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که همه ژولیده موی و گرد آلود توجه نموده‌اند بجانب
من از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شما را که بخشیدم من ایشان را و دعای ایشان را قبول کردم و اذن شفاعت بایشان دادم
در حق هر که خواهند و بخشیدم بدکاران ایشان را بنیکوکاران که در میان ایشان باشند و چون از عرفات بمشعر
آیند و وقوف کنند حق تعالی فرماید ای فرشتگان بندگان من در مشعر وقوف نموده‌اند و در مطالب خود عود
کرده از من طلب او میکنند پس گواه میگیرم شما را که جمیع آنچه طلب کرده‌اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن
شدم جمیع حقوق را که در ذمه ایشان بوده باشد و در کنار خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشان را از ایشان
خشنود گردانم بروجهی که هیچکس با ایشان دعوی نماید ای عزیزان نیکو بشارتیست خوشا حال کسی که بعد از آن
مرتکب گناه نشود **مثنوی** ای گرانبار مرو زینهار شرمسار آخر این روز ببین شرم دار آنچه بعهد از پیش دار
در نکو و بای رنج خویش دار عذر نخود بین و قبول از خدا جمله تسلیم تست و در ربیا و در تفسیر قول حق تعالی که و اذ
بوأنا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین والرکع السجود دالست بر فضل حج بیت الله
یعنی یاد کن ای محمد که چون تعیین کردیم برای ابراهیم جای خانه کعبه را فرمودیم او را که شریک میاور و با ما مگیر
چیزی را که من از شرک منزه هستم پس مرا بیگانه بپرست و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع نجاستها برای
طواف کنندگان که نماز کنندگان مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز کنندگانند و اکثر مفسرین بر آنند
که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه کعبه توجه نموده‌اند و بقائمین کسانی که مقیم آن بلد اند و متوطن
در آن و راکعین و ساجدین همان نمازگذارانند و لهذا مسافران را اینجا طواف کردن افضل است از نماز کردن
و مقیمان را نماز کردن افضل است از طواف و در تفسیر قول حق تعالی که ان اول بیت وضع للناس للذی
ببکة مبارکا و هدی للعالمین یعنی بدرستیکه اول خانه که در روی زمین موضوع شد از برای مردمان
تا از زیارت و طواف کنند آن خانه ایست که در مکه است در حالتی که آنخانه با برکت و کثیر الخیرات و خداوند
هدایت مر عالمیان را و در روایت آمده که هر حسنه که در آن کنند صد هزار حسنه بنویسند و یکدینار
تصدق در اینجا صد هزار دینار برابر است و در روایت دیگر آمده که نگریستن بخانه کعبه برابری میکند بعبادت
اول دنیا تا آخر دنیا و هر کناه طواف کند که از آن امر زیاد میشود فیه آیات بینات مقام ابراهیم در آن
خانه مبارکه نشانهای روشنست موضع ایستادن ابراهیمست از جمله آیات آنست که هرگز هیچ مرغی بر بالای
او نپرید بلکه چون نزدیک او میرسند بر میگردند و سرگین نمی اندازند در اینجا و در حرم آن جانوران درنده

حیوان صید را ضرر نرسانند و هر که قصد آن کرده هلاک شده مانند اصحاب فیل و غزالان و مرغان وحشی در اینجا از درندگان
ایمن شده و جباران بر خرابی آن نمیرسند و منافقان قهر خدا میکردند و هر روز هفتاد هزار در آن داخل میشوند تا روز
قیامت و نوبت بایشان نمیرسد و موضع ایستادن ابراهیم سنگیست که اثر قدم ابراهیم ع در آنست و این در وقتی بود که
پایهای خانه کعبه بلند شد سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن رفته از برای بلند تر کردن هر دو قدم او در سنگ
فرو رفت و از حمزه روایت کرده که حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین ع فرمود که ای ابو حمزه بدانکه عزیزترین بقعه روی
زمین ملکست میان رکن یمانی و مقام حضرت ابراهیمست اگر کسی عمر یابد بمقدار عمر نوح که نهصد و پنجاه سالست و در روزها
روزه دار باشد و هر شب در آن مکان شریف ایستاده عبادت کند و بعد از آن وفات کند و حج بیت
نکرده باشد هیچ بار نیابد **نظم** یعنی خالق چون خانه ای ساخت انجمن یعنی خانه کردیمان تعالی
که شمامان علم آمرزیت بنشستمان اگر چه سیاه شرک کند پشیمانی و من دخله کان آمنا و هر که در آید در آنخانه
ایمن باشد از قتل و غارت و گفته‌اند یعنی آنست که هر که در آید در حرم بجهة تا ادای حج ایمن شود از عقوبت
گناهان و از حضرت ابو جعفر ع منقولست که هر که در حرم آید و عارف بحق ما اهل بیت باشد حق تعالی او را
ایمن گرداند در روز قیامت از آتش دوزخ **مناجات** الهی خانه تو که بارک الله قبله اهل صفا و مروه که شعائر الله ای همت
هر کس بخواری بر در کعبه تو برده داری جون کرد شود وجود بسترا چون گرد بدامن تو جستن احرام گرفته ام
بکوی الیسن نزاید جست بعوجب احرام شکن بست نخواند ز احرام شکستم نکه دار من که گمره وکر
معالم برای نست ای بجالم ان نهلک الا لا استیمز که عودم وکر در عشرابن بیش تو بدی طاعة آمرا الخ
عذر شفاعت آمد **فصل دوم** در عقاب تارکان حج منقولست از حضرت سرور کاینات خاصه و خلاصه موجودات
که چون کسی را حج واجب شود و بی مانع شرعی خود را از حج باز دارد و حج ناکرده بمیرد او را فرسد هیئ و کفن میکنند
و بی نماز گذارند و در مقبره مسلمانان او را دفن میکنند که بر ملت یهود دفن کنید و در حدیث دیگر آمده
که هر کرا حج واجب شود و نکند با یهودی و نصرانی محشور شود و ترک حج از گناهان کبایر است و موجب شدت
عقوبت یا جهنم سجا الهی است و از حضرت امام موسی کاظم ع روایتست که آنان کارهای مردمان انانند
که حج اسلام را تاخیر انداخته‌اند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود که مراد بقول حق تعالی و نحشره
یوم القیمه اعمی یعنی برانگیزانیم و حشر کنیم ایشان را در روز قیامت در حالتی که کور باشند یعنی کسانی که حج برایشان
واجب باشد و ترک کنند حق تعالی ایشان را در روز قیامت کور محشور گرداند **مناجات حج خطا** اعوذ در راه تو
غافل شدیم که شدیم در حسرت و جویبار حضل نیز ای بجهات عقل سوران بمانیم ای قوت بلند و جهل چیزانی نیامد الله
ابقیایی در مقابت چیز نکرد بجون ترکی بیعت مقامات جز ترک بشت که اینجا بود ای که بکون دکی ما فایم خلاق
الودکی با الذنب الودکی بالکوکنا یا رب بخود کشی ما که کوی مرده ام دیده ام در زیر خاک ذلک کردانی جانان جان
جنتری **فصل سیم** در انواع و اقسام حج بدانکه حج بر سه قسم است حج تمتع که اول حج الاسلام نیز گویند حج قران

وحج افراد وقران وافراد آن است که مخصوص جمعیست که اهل مکه باشند یا از منزل ایشان تا مکه دوازده فرسخ باشد
نه کمتر و نه زیاده وحج تمتع آن است که احرام کرند از میقات بعمره تمتع بعد از آن داخل مکه شوند و طواف خانه کنند ودو رکعت نماز
طواف بگذارند پس سعی میان صفا و مروه بکنند پس تقصیر کنند پس احرام دیگر از برای حج بگیرند از مکه پس بعرفات روند
و از اول زوال تا غروب آفتاب در عرفات باشند پس بمشعر الحرام آیند و شب در مشعر بوده تا روز شود و بعد از طلوع
فجر تا طلوع آفتاب در مشعر باشند پس بمنی روند و افعال منی بجای آورند و حج افراد و قران افعال حج مقدم است
بر افعال عمره **مناجات حاجی** الهی چون روح بتن نزدیکی، جون رگ جان به بدن نزدیکی، بلکه نزدیکتری از رگ جان، لیک
دوری از بینم و کمال، قرب ترک نمیده پیش قدم، باز کرده هم عالم بعد، گر زنار دوری نشنیده ، ای هستی تا مکه تو
پس، دوری زده بیک تو هر روزند، از بساط طور خورند، در رهت قطع مسافت دور است، وصل بستن است
مهجور نیست، جیست قرب تو ز خود بیرون، دامن وصل بکار برجیدن، از فرع رخ خود توزیم، ده ام همی بر دل
رخ تو دیدم تا دعه نیر اعظم تو ضیا، در کشد روی بحجاب حیا **فصل ٣** در شرایط حجة الاسلام و شرایط
وجوب آن پنجست **شرط اول** انکه بالغ و عاقل باشد پس بر صبی و مجنون حج اسلام واجب نیست و اگر ایشان
حج کنند از حجة الاسلام حج ایشان مجزی نیست **شرط دویم** زاد و راحله است و مراد بزاد آنست که انفاد
داشته باشد که در رفتن و بازگشتن بجز ورویا مشاهد و مراد براحله آنست که نسبت بحال او حیثیتی داشته
باشد که سوار شود در رفتن و عود کردن **شرط سیم** سونتیمال است تا بر کردد **شرط چهارم** امکان سیر است
و آن آنست که صحیح البدن باشد و مخلی باشد راه از حرامیان و امتحان وقت باشد که تواند که در محل حج بکن
رسد و اگر از الات راه حج مثل مشک آب و ظرفی که در آن توشه بگذارد و مانند اینها باشد حج در آنها
ساقط میشود و اگر کسی بنفقه غیری برود حج او صحیح است و اگر کسی را شرایط حاصل نشده باشد و فوت شود
در حالتی که اهمال کرده باشد ادای حج را قضا کنند از اصل ترکه و در زنان وجود محرم شرط نیست بلکه امنیت
راه و ظن سلامتی کافیست **مناجات** ای هستی برطرفی جویی، دانای درون و بیرونی ای رحم رسیده
وارسیده درک فیکون آورده من بیدل و راه بیمانه گشت جوی راه نمازی جا گفت عاجز شده از کوی
باز ظاهر چه کونه باشد این کاف عقل البواری کوی تا ازل وانکاه رهی جویی بازل توفیق اگر نه رو نماید
ان قفل ملک کجا باید من بیکس و بیکس مانهاتی مان ای بیکسان تو باقی **فصل پنجم** در احرام عمره و آداب
و سنتست که در اول ماه ذی القعده موی سر را بگذارد و تا دهم ذی الحجه بالکل نا جسد خود را از جراحت
بگیرد و موی شارب احف کند و موزه بگذارد و پیش از احرام غسل کند در میقات که نیت کند که غسل احرام عمره
حج تمتع اسلام میکنم قربة الی الله و سنتست که احرام بگیرد بعد از نماز ظهر یا نماز فریضه دیگر که باشد و اگر وقت فریضه
متفق نشود شش رکعت نماز سنتی احرام بگذارد یا دو رکعت در اول الحمد و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم الحمد
وقل هو الله احد بخواند و واجبات احرام سه است **اول** نیت و آن آنست که قصد کند بدل خود که احرام عمره تمتع

اسلام واجب میگیرم و جمیع تلبیه بجهة بستن این احرام میگویم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و واجبست طلب دوام
نیت کردن و در حکم نیت بودن تا فارغ شود از عمره و بعد از آن نیت بیفاصله تلبیه کوید و بشتاب بگوید **دویم** تلبیات
اربعه گفتن و نیت آن اینست که لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک
لا شریک لک و زیادتی سنتست **سیم** پوشیدن دو جامه احرام که یکی ازان لنک کند و یکی بر دوش اندازد
که یکجانب او را از زیر بغل راست بیرون آورده بر دوش چپ اندازد چنانکه دوش راست برهنه باشد و دوش چپ
پوشیده و باید که جامها مخیط نباشد مگر آنکه زن باشد و حریر نباشد از برای زن باشد و پوشیدن جامها
مقدم است بر احرام و بعد از غسل باید پوشید و نیت چنین کند که دو جامه احرام حج تمتع اسلام واجب میپوشم
از برای آنکه واجبست قربة الی الله و سنتست که در نیت احرام شرط کند که اگر او را عذری پیدا شود تا تمام نفر و پیش
محل شود از احرام پس از عقد احرام تلبیه چیزی دیگر لازم نیست تا رسیدن بمکه الا اجتناب از محرمات
که مذکور خواهد شد **مناجات اوحدی** پادشاهی قدیم سبحانی، کردگار حکیم دیانی، عزتا خود که از نعمت شاد
همه از هستیان که ایستادیم، که تو توفیق بندگیم دهی، جا و نشان خط زندگیم دهی، کاش پیش تست پیش خوانت
خانهای مکان خویش خوان، تا بای جز انا ما دید، تا بجا که توانم دید، از پی برده میکنم بازی، تا که برده را
بر اندازی، کرمت چون زمین بر نفشد، جرم بر سر زر کرم دیدن نشد، بار وفا عقد کن بدانم، هم صدق ساز
جانم را **فصل ششم** در طواف و آداب آن بدانکه شرطست در طواف کردن ازاله نجاست عمره از جامه و بدن
و سنتست که از بالای مکه داخل شود و پای برهنه و بسکینه و وقار و سنتست که از باب بنی شیبه داخل مسجد الحرام
شود و دعای که منقولست بخواند انکاه بیاید تا برابر حجر الاسود و بایستد و تکبیر بگوید و حمد و ثنای حق تعالی
بجای آورد و دعای منقول بخواند و صلوات فرستد و حجر الاسود را در بغل گیرد و ببوسد اگر میسر شود
و الا بدست اشاره کند و بوسد و باید دانست که واجبات طواف هفتست **اول** نیت کند باینطریق
که هفت بار کرد خانه میگردم در طواف عمره واجب حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجبست قربة الی الله
دویم ابتدا بحجر الاسود کند **سیم** ختم بحجر الاسود کند **چهارم** حجر را بجانب چپ بگیرد یعنی جانب چپ
خود را بخانه کند **پنجم** حجر اسمعیل را داخل طواف کند **ششم** هفت شوط بگردد **هفتم** در میانه خانه و مقام
ابرهیم بگردد و بعد از هفت تمام کند بمقام ابرهیم درآید و دو رکعت نماز طواف بگذارد و نیت چنین کند
که دو رکعت نماز طواف عمره واجب تمتع اسلام واجب میگذارم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و در رکعت اول
الحمد و قل هو الله احد بخواند و در رکعت دویم بعد از الحمد قل یا ایها الکافرون **مناجات اوحدی** ای تو کی
رفقا خاص بتو، منشور لطف بیان خاص بتو، پرده عصمت کل پرهان، لطف رحمت خوش کفتان، ای قحم ثبات دل
باغ تو ایم الا تو سوخته باغ تو ایم، هر که بر دل زند داغش باشد، ز انجخر انداز لغش باشد، هر چیز از تو دم کرده
تست، هر پرورده تو پرورده تست، هر چه بمن راه بکی حشمت زنهام، تا برانند بر سوای نام، برده برده نشینان بدرند

از سر برده دری در کنند زند **فصل هشتم** در سعی و آداب او باید که بعد از فراغ طواف متوجه سعی صفا و مروه شود
قوله تعالی إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا
فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ از عبدالله عباس مرویست که سبب نزول این آیه بود که در زمان جاهلیت دو بت از سنگ
بودند یکی اساف نام داشت و یکی نائله اساف را بر صفا نهاده بودند و نائله را بر مروه و زعم ایشان آن بود که در [illegible]
که در آنجا نصب کرده باشند سعی آن کردن گناه باشد حق تعالی این آیه فرستاد و رد توهم ایشان نموده گفت
بدرستی که صفا و مروه دو کوه اند در مکه از نشانهای خداست یعنی از علامات مناسک حج است پس هر کی
قصد کند که خانه کعبه و یا اعمال مخصوص حج یا عملهای مخصوصه عمره بجا آرد پس هیچ گناهی نیست بر وی که طواف کند یعنی
سعی نماید در میان آن و هر که بطوع و رغبت بکند کار نیکو پس بدرستی که خدای تعالی خبر و هست شکر کننده
کار است دانا باعمال بندگان و سنتست که در وقت رفتن بجهت حجر الاسود را در بغل گیرد و از آب زمزم بیاشامد
و بر خود بریزد و از دری که آنرا باب الصفا گویند بیرون روند و بر بالای صفا رود و روی بخدای تعالی بگوید و
برابر حجر الاسود بایستند و هفت تکبیر بگوید و هفت تهلیل بگوید و دعای مخصوص بخواند و واجبست که نیت [illegible]
که هفت بار میان صفا و مروه تردد میکنم در عمره و حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجبست تقرب بخدا
و بی فاصله در رفتن و آمدن متوجه مروه شوند و ابتدا بصفا کنند و ختم بمروه و هفت مرتبه سعی کند باکر رفتن را
حساب کند و برگشتن را شوطی و چون هفته تمام بمروه بسازد پس تقصیر کند بانکه موی بگیرد یا ناخن و در حال تقصیر
نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره حج تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجبست تقرب بخدا **مناجات سعدی**
پادشاها امیر و جبرانم / معبری غیر تو نمیدانم / بمنابت علاج کن دیگر / دستگاهی نیست ازین بگذر / بیچاره توی بنده
افقر / دست من گیر تا بر آه افتم / چون کنند علاج در بحر / گر ز کردار خویش بر بحر / تا کی سعی چون بیکار کند / تا
از آن خود کنی شمار کنند / از شراب حضور سیرم کن / وز نفاق بیان دلیرم کن / رشته حرص برکش از ظلم / بنیاز و طمع رها

فصل ششم در احرام حج و آداب او باید که چون از عمره فارغ شود بمسجد الحرام رود و احرام حج گیرد و در روز
هشتم که آنرا روز ترویه گویند در مقام ابراهیم یا در زیر ناودان رود بهمان طریق که در احرام عمره گفته شد و نیت چنین
کند که احرام میگیرم بحج واجب تمتع اسلام و بجا آوردن تلبیه بجهت بستن این احرام میگویم واجب تقرب بخدا و مقارنت
دارد نیت را بگفتن تلبیه در شب نهم ذی حجه از مکه بیرون بمنی رود و شب در منی بعبادت مشغول شود و
دعای مشغول بخواند و صبح روز عرفه متوجه عرفات شود **مناجات اوحدی** الهی آنکه انسان کو بر احدیث
خویش با پیکان کو بر / غمت را در دل و جان ساز منزل / که باشد قوت جان قوت دل / برباد رفقات ره نوردان /
با [illegible] لبیک گویان / بدردی کز دوا سودی ندارد / از کس امید بهبودی ندارد / بیماری که رفت از دست کارش /
گریبان چاک زد بیمار دارش / بعجزی که دل برکند از خویش / طبیب او سری افکنده در پیش / خموشی را شکار
خاموش کن / همای بخت و دولت رام من کن **فصل ۹** در افعال روز عرفه باید که روز نهم بعرفات رود و بر جانب

کن [illegible] خاطر [illegible] که تا غروب آفتاب در عرفات باشد و بباید که چون زوال
آفتاب محقق شود نیت کند که میباشم در عرفات تا فرو رفتن آفتاب در حج واجب تمتع اسلام واجب از برای آنکه
واجبست تقرب بخدا و بدعا و عبادت مشغول باشد زیرا که روز دعاست و هر حاجت که در این روز بخواهد بر آورده
شود و سنتست که دعای مخصوص که بطول منسوبست بخواند **مناجات جامی** ای فتنه پرده شادیما / بر
درت بندگی آزادیما / بناز خاص ترا نیست بسنده / بردل از بندگی غیر تو بنده / تا رغبت از دو جهان در دو جهان /
زیان بسته بچیزی نرسان / بار گرفتیم [illegible] زمین کشته [illegible] و از خاک نشین / نشد مخاطر او بنای صبح
دولت [illegible] بیچ / تا نشود روی نگاری هر کس / روی در روی تو آورده و بس / **فصل دهم** در افعال روز عید
باید که چون از عرفه عود کند شب بمشعر الحرام آید و چون بمشعر رود نیت کند که امشب را بروز میآورم در مشعر الحرام در حج
واجب تمتع اسلام واجب از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و آن شب را بطاعت و عبادت بگذراند و چون صبح شود
نیت چنین کند که میباشم در مشعر الحرام تا بر آمدن آفتاب در حج واجب اسلام از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و از
طلوع صبح تا طلوع آفتاب در مشعر باشد و بذکر الهی مشغول باشد و باید که هفت سنگ ریزه از مزدلفه که محلیست
در مشعر بر چیند بشرط آن و بعد از طلوع آفتاب متوجه منی شود و افعال منی در روز عید سه است
اول رمی جمره عقبه کردن و این آنست که جمره عقبه را که آن میلیست که در جانب مکه است بهفت سنگ
بزنند و باید که سنگ ریزه را در میان انگشت بزرگ نهد و بانگشت سبابه [illegible] بیندازد و سنتست که با طهارت باشد
روی بجمره کرده پشت بقبله کند و اول نیت کند که هفت سنگ میزنم این میل را در حج واجب تمتع اسلام واجب
تقرب بخدا و بی فاصله سنگ اندازد و در حالت انداختن دعای مشهور بخواند و باید که هفت سنگ زده شود و اگر
یعنی رد شود محسوب نیست و عوض باید زد و بعد از رمی باید که ذبح کند گوسفندی که بی عیب باشد و فربه
و بی نقصان باشد چنانکه برگرده او پیه باشد و اگر گوسفند بیشینه باشد باید که هفت ساله و بیشتر باشد و در [illegible]
که کمال [illegible] و نیت چنین کند که ذبح میکنم این قربانی را در حج واجب تقرب بخدا و گوشت او را سه قسمت کند قسمی
تصدق بمؤمنی که مستحق باشد و در حال نیت کند که تصدق میکنم این قربانی را تا آخر و قسمی را هدیه بدهد بمؤمنی
و نیت کند که هدیه میدهم ثلث این قربانی را تا آخر و قسمی دیگر از وی هر چه خواهد بکند اما باید که قدری خود بخورد
و نیت کند که میخورم گوشت این قربانی را تا آخر **رباعی** حاجی بطواف کعبه [illegible] و بوست / وان سعی و طواف
هر چه کرده است نکوست / تقصیر وی از آنست که آرد دگری / قربان سازد بجای خود بر در دوست / و بعد از آن
سر بتراشد یا تقصیر کند و باید که اول نیت کند [illegible] تقرب است یا تقصیر کردن و بعد از آن بمکه رود
در همان روز [illegible] و اگر نه روز دیگر طواف حج کند بطریقی که در طواف عمره گفته شد و بعد از طواف دو رکعت نماز
طواف بکند و بعد از آن متوجه سعی میان صفا و مروه شود بطریقی که مذکور شد و بعد از آن طواف نسا کند و طواف
نسا واجبست در حج و عمره مفرده نه در عمره تمتع بخلاف طواف نسا سعی صفا و مروه لازم نیست **مناجات اعرابی**

الهی این وایمان بخش ما را / وفا و عهد و پیمان بخش ما را / الهی گرچه جرم ما فزونست / بجان بازی بما ایمان بخش ما را
الهی گرچه سر تا پا گناهم / بمعصومان و پاکان بخش ما را / الهی گرچه حیران در تبهام / بسر مستان حیران بخش ما را / ز بی دردی
خود دردی کرامت کرده‌ام / چو دردی هست درمان بخش ما را / امامان آنکه معصوم‌اند / بفضل پاک ایشان بخش ما را / کمال
جرم دایم اندیشی ولا / بسلطان خراسان بخش ما را / **فصل ۱۰۱** در افعال ایام تشریق باید که چون افعال حج بجای آرند
شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم باید کرد در منی باشد و در منی هر روز جمره ثلثه را هر یک به هفت سنگ ریزه بزند اول
جمره اولی بعد از آن وسطی و بعد از آن جمره عقبه بهمان طریق که در جمره عقبه گفته و این آخر مناسک حجست **و بدانکه**
محرمات احرام بیست و سه است دو چیز مخصوص مردانست **اول** پوشیدن سر است بهر چه باشد **دوم** پوشیدن
جامه مخیط **۳** سایه کردن در وقت راه رفتن بر سر خود **۴** پوشیدن پای و دو چیز که مخصوص زنانست **اول**
پوشیدن روی **دوم** پوشیدن زینتی که عادت او نه باشد که اگر عادت او باشد جایز است اما باید که بشوهر خود ننماید
و هفده دیگر مشترکست میان مرد و زن **اول** صید کردن **۲** با زن مقاربه نمودن **سیم** بوی خوش بکار بردن بعضی
روغن که باشد **۴** سرمه در چشم کشیدن **۵** روغن بر خود مالیدن **۶** خون کردن به هر وجه که باشد **۷**
ناخن چیدن **۸** موی از اندام جدا کردن **۹** درخت حرم بریدن و گیاه آن چیدن مگر درخت میوه دار که از زراعت
او باشد **دهم** دروغ گفتن مطلقا **۱۱** سوگند خوردن مثل لا والله و بلی والله **۱۲** پوشیدن بجهت زینت
نه از برای ثواب **۱۳** سلاح نهادن بجهت زینت **۱۴** در آینه نگریستن **۱۵** سلاح جنگ پوشیدن از روی احتیاج
۱۶ کشتن شپش و کیک و مانند آنها و اما ملخ اینها حکم کشتن دارد **۱۷** پنهان کردن و باقی شرح داده
انا بیج بعض از کتب فقها معلوم باید کرد والله اعلم **مناجات** ای بتو جهد تو هر روز گوا / نیست بکرده
بتو جهد توراه / در رحمت رحمان خیر شدیم / کمتر از ذره بسی پیر شدیم / کو بر فضل تو کنند خورسندی / ای جمله
رو سپیدی / جست جوی تو قرار ما ببرد / مهر دل فرقت کار ما ببرد / وقت بخشش که کاری بکنیم / جرم ما عفو که ناکردی
بکنیم / **فصل دوازدهم** در نکته چند متعلق باین باب **نکته** بدانکه حجر الاسود گویند فرشته ایست که
سنگ گردیده باذن الله تعالی و آن چنان بوده که روزی حقتعالی جلت کلمته ذریه آدم را از بهشت ظاهر کرده
عهد نامه از ایشان بستد و از در دهن این فرشته انداخت و فرمود که سنگ شو آن فرشته سنگ گردید
بقدرت حقتعالی اکنون آنرا حجر الاسود گویند که در دیوار کعبه معظم تعبیه کرده اند و چون حاجیان آنجا
رسند آنرا بوسه دهند و آن سنگ در گوشه کعبه پیدا باشد تا روز قیامت حقتعالی دیگر باره او را فرشته گرداند و آن
عهد نامه را باز کند هر که در آن عهد نامه او را در بهشت کند و هر که خلاف کرده باشد در دوزخ **نکته** بدانکه
چون کسی بکعبه رود اول احرام بگیرد احرام نیست اگر غسلی کند و جامه خواجگی از سر بکند و لباس از رعنائی
برکشد و از ازاری و ردائی در خود پیچد و بقصد او دو لبیک زنان این قصد حج است و قصد احرام باطن
بیفی خانه دل از شاغل کردن انجلا [illegible] و در پی احرام [illegible]
[illegible]

وحیرانی بیابانها باید زد و روی در بادیه درد آورد و وادی حیرت باید نهاد و این بیت خسرو ستانرا باید زد **نظم**
تا مرا تو هست و دل پروانه / تا مرا بجست و دل ویرانه / تا شراب عشق تو نوشم ز شوق / باید از جان و دل بیگانه
رخ حسین دل [illegible] ترکی بیگانه ست / ای تلخ مردی و خود مردانه / آشنائی تا مرا دادی که کیست / زین جهان و آن جهان
بیگانه / امر شیار امر شیار الکن که بود / کان بود مرد ملک او دیوانه **نکته** بدانکه هر نیتی باید که معنی احرام و طواف و حج
تمام اسلام و واجب و ترتیب باید احرام بگیرد یعنی عازم میشوم از نیت تا آخر افعال عمره که تفصیلات گذشت
احرام باید و محرمات مذکور شده دهم چهار است از نیت احرام نمودن و تقصیر کردن و حج تمتع از آنکه گویند که عبادات
تقصیر عمره و حج [illegible] حلال میشود و [illegible] تمتع [illegible] و معنی [illegible] اسلام است که عمره با حج باصل شرع
اسلام واجب مثل [illegible] تکلیف شارع اسلام [illegible] مکلف [illegible] و معنی واجب آنست که فاعلش
[illegible] عاصی و معاقب و معنی قربت تردیک برضای الله تعالی جل جلاله **نکته**
ابراهیم خلیل در ظاهر کعبه بنا کرده از سنگ بوادی غیر ذی زرع و چهار قبله و دل را در باطن بنا است که آن
دلهای مومنان است کعبه ابراهیم خلیل از سنگ و گل است و کعبه جبار جلیل از جان و دل آن کعبه قبله بندگان است
و این کعبه نظر مناجات انجا مسجد الحرام است و انجا حرم الطاف سبحان انجا عرفات است و انجا عرفان انجا
مقام خلیل الرحمان است و انجا مقام الطاف یزدان انجا چشمه زمزمست و انجا دریای بی پایان رحمت انجا رکن یمانیست
و انجا ارکان معانی و بیان اگر گفته اند اصل عالم صورت حرمست و اصل حرم مکه و اصل مکه کعبه و اصل عالم حقیقت
قرآنست و اصل قرآن صورت و اصل الحمد کلمه بسم الله انجا بیابان حج بیابان باید بریدن و سر زمین مغیلان
باید کشید و جفای صد هزار اعرابی خلف باید دیدن و مال و منال خود را صرف باید کردن تا بکعبه سنگ
و گل برسی و انجا بادیه بیکران بر خطر لا اله الا الله باید بریدن و قدم در وادی الا الله باید نهاد و از سر شوق ای وادی
طی باید کرد تا بکعبه الله برسی الا معشوق است از سر جان گذشتن و طواف حرم جانان باید نمود اما این کار مردان
و عارفان درگاه هست **رباعی** در راه طلب دو کعبه آمد منزل / یک کعبه صورت است و یک کعبه دل / تا بتوانی
زیارت دلها کن / بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل **نکته** در روایت آمده که حق تعالی خانه کعبه کرد با مهات در زمان طوفان
نوح و آن از یاقوت سرخ بود و الحال در آسمان چهارم است و آنرا بیت المعمور گویند و قبله ملائکه است بس حقتعالی
ابراهیم را امر کرد که در موضع آن خانه بسازد بطریقی که ابراهیم نمیدانست تا سایه افکند اندازه که زمین خانه بود
و ابراهیم بران خانه بنا کرد و گویند که بادی بر انگیخت تا پایان اندازه زمین را برفت و باز جبرئیل بیامد و گرد آن گرد
انخطی کشید بر همین تقدیر خانه بنا کرد و گویند بادی بر انگیخت تا پایان سر گشتگان وادی جهالت روی نیاز
بآن آورند راه نجات یابند بمنزل مقصود رسند و دیگر حکمتها است که جز پروردگار عالم کسی دیگر اطلاع
ندارد و اگرنه او سبحانه محتاج بمکان نیست و در همه جا او را توان دریافت **نکته** چون حقتعالی
خطاب کرد بابراهیم که خانه کعبه را از احساس و اصنام پاک کردان تا از او طواف کنند و در آن نماز گذارند

چنانکه مذکور شد این قولیست بزبان اهل ظاهر اما بزبان اهل اشارة میفرماید که دل خود را که خانهٔ کبریاییست از رجس
پاک کن و مغیر برابیات راه مده که خانهٔ محبت ماست یعنی خانهٔ دل خود را از نجاست کفر و آلودگی شرک و محبت غیر
پاک گردان **بیت** یا دوست کزین کار بلبان آگاه اند دو [illegible] نگنجد **در خبرست** که وحی آمد بحضرت داود که
ای داود برای من خانهٔ بالا ساز که نظر عظمت من بآن فرود آید داود گفت خداوندا کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید
فرمود که آن دل بندهٔ مومن است و او گفت الهی از ایشان [illegible] بالشدام خطاب رب الارباب آمد که آتش محبت در آن
زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد **نظم** وقت غنیمت دار اقتدر که تو انی حاصل از حیات ای جان یکدم است
تا دانی خانهٔ دل را از گرد حوادث کن پیش از آنکه او منزل [illegible] فرود آید **نکته** آورده اند که چون حضرت ابرهیم بنای
کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردم را بزیارت او آواز ده ابرهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که از تو
آواز دادن و از ما شنوانیدن پس حضرت خلیل الرحمن جلیل در مقام مودت و بروایة اشهر در کوه ابو قبیس بر
پای خواست و هر دو انگشت بر گوشها نهاده باوازی بلند ندا کرد که ایها الناس حجوا بیت ربکم یعنی ای مردمان حج کنید
خانهٔ پروردگار خود را الحق تعالی خانهٔ خود را بر شما نوشته و شما را بآن [illegible] اجابت کنید سخن تمام آواز ابرهیم
اهل عالم را رسانید حتی آنکه در اصلاب مردمان و ارحام زنان بودند از مشرق تا مغرب و هر که در علم الله تعالی بود که
حج کند در جواب لبیک بزبان بکشاید سبحان الله دولتمندی که او را روزی شده باشد امید که همهٔ مومنان
را حج مقبول روزی شود **مناجات جای** ای هیچ [illegible] کشته دل [illegible] ام و تجمل [illegible] در تو [illegible]
ادم زتو نیست باک ازان نیست تا در تقسیم منا [illegible] هست [illegible] از دست و آنکه [illegible]
مخلص نام تو بر آید که لطف کنی و کرمی [illegible] بیش ترکیست ویش انعم کر [illegible] ماست آخر یا شرب لطف
دار بیشم یا [illegible] مکن بقهر خویشم در روز جزا [illegible] جرم ذلم [illegible] **باب سیم در فضیلت حضرت
پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه** سپاس متواتر و ثنای متکاثر و لطیفه را که هر یک از آحاد موجودات و افراد
مخلوقات را الخواننده اعطی کل شیء خلقه [illegible] خلعت حضوری کرامة فرمود و ختم الهی اخر الزمان ابدین بیبن [illegible]
کاینات و خلاصه موجودات بلشانه ارسله بالهدی و دین الحق راه نمود و تیرگی شک و شبهات را از مرات [illegible]
بندگان بصیقل دلالات واضحات و معجزات باهرات زدوده و غل [illegible] طراد میان و صنوابر عالیان
را بمفتاح انگشت [illegible] سید العبد مناف کشوده و قران مبین و فرقان متین که حق آیات و افق
معجزاتست بسید اولین و آخرین ارسال گردانید **مثنوی** ایکه نام تو خزانهٔ جود [illegible] نقش پیوند کارگاه وجود
کمترین پایهٔ آسمان بلند هم فلک سا و هم زمین پیوند بود دریا همه برد ازو جامه جود را وجود از تو ازینش
نقش کن بذ نیست هر چه جز تست اوبر نیست و درود فرخنده و رود متکاثر بر مقیم مقام محمود که حضرت
معبود بجهه ارتفاع شان او بیا لمیان اخبار فرمود که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و عباد مومن [illegible]
بصلوات و تسلیمات آن شفیع روز عرصات امر فرمود که یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما بشرای

صلوات آن [illegible] مقتدای قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی در دریای نبوت گوهر بحر نبوت خورشید فلک رسالت
محمد المحمود **رباعی** ذاتی که صفات مظهر شد فالموجود در دفتر عرش نیز اعظم بود در قرب جلال ذوالجلال الزلفة
ادم [illegible] که بود ناصر بود صلوات الله الملک الودود و بر روحی و جانشین ادم [illegible] و تکمیل دین و ملت اصحاب ایمان
و ارباب ایقان در رونق دین مبادا او ابر کبیر که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا اسلم البررة و قائل الکفرة المستحی بحیدر **رباعی** از خلعت صور حق خلاق مقصود جز مرتضی کال اسد الله بود
افتاده اکرسه سفر پیش النبی پیداست که در مرتبه قدر که فزود وبر اهل بیت اطهار که بمضمون انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما صبر و ا امنای حق و خلفای مطلق الی یوم الموعود **و بعد** بدانکه چون حضرت خیر البشر
و ائمه اثنی عشر در عالم ظاهر از انبیای موخرند اما در عالم باطن مقدم بنا بر آن احوال ایشان بیشتر مذکور
میشود و این باب دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت حضرت پیغمبر و بعضی معجزات آنحضرت روایتست
که یهودان در کتابهای خود شنیده بودند که حضرت محمد پیغمبر آخر الزمانست و دین او ناسخ ادیان سابقه خواهد
بود و از اولاد بنی هاشم وجود خواهد آمد و پدرش عبد الله نام شخصی باشد از قریش با وجاهت تمام و مهابت ما لا
کلام که از ناصیه او پرتو نور رسالت ظاهر و هویدا و از پشت میمونش حلیهٔ نبوت باهر و پیدا باشد و در مکهٔ معظمه
او را مسکن باشد و در کتابهای خود او را و زمینه ظهور را نیز بنا بر نفسی از یهود در حوالی بطحا نزول کرده بودند
و مترصد ایشان اگر پسر شود عبد الله را بقتل رسانند تا در دین ایشان منسوخ نگردد روزی عبد الله بن عبد
المطلب بجانب تازی تراد با ایمای بعد سادای سپهر که حجیه آرای سواد شد بعزم شکار بجانب کوهسار بیرون
رفت چون چشم یهود بر جمال با کمال عبد الله افتاد دانستند که آن پدر حضرت رسولست چراکه علامات را در ایشان
نشان داده بودند دو موجود بودند ملاعین قصد قتل عبد الله کردند و ایشان هشتاد کس بودند با شمشیرهای
بران و نیزهای بیجان اراده کردند که آن تاس قصد خود اطفای نور شمع شبستان خلق نمایند اتفاقا در همان وقت
وهب که والدهٔ آمنه خاتون بود نیز در شکار بود ملاحظه آن مناظره نمود در تحیش در تحرکه آمد و متوجه عبد الله
شد و دید که فوجی از ملایکه با اسلحه اطراف عبد الله گرفته یهودان را دور از آن جناب اودام میکشند و هم سجانه و تعالی
در آن وقت و عجایب آن نظر وصبر تمتع کرد تا ملائکه را معاینه دید که از روی ادب رعایت جانب عبد الله
میکنند از دیدن امر عجایب متعجب شد و خود را بخدمت عبد المطلب رسانید و از او التماس نمود که دختر من آمنه را عقد
عبد الله در آور عبد المطلب قبول نمود و باعث بر تزویج عبد الله با آمنه این بود تا انوقتی که آن اختر برج سعادت
از افق علم بعد ظهور طالع گردید **نظم** طلوع کرد بتابید حق تزویج کمال مه خجسته رخ و اختر مبارک فال از آن
تا المولد او گشت گلشن دین چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال **روایتست** از ان زن ملعون که آنحضرت
بیرون ولادت و زنا هم تر دلش شد و از دی و خروجی شنید که از بنس او انا بعیان بنود و عطی سنید
دلیلم از او فوق میان آسمان در زمین و نوری از سر آن عطر اسمان پیوست و گرد بر گرد خود مرغان دیدم بالها کستراند

دجاجهٔ در هوا ابر بهار در دست گرفته تشنگی برین غلبه کرده شربتی آب دادند بغایت سفید کنیز بکر شیر است و
شیرین‌تر از عسل بود و حجاب از پیش من برداشتند از شرق تا مغرب هر چه بود دیدم و سه علم دیدم یکی در
مشرق و یکی در مغرب و یکی در بام کعبه آنکه حضرت محمد صلعم در وجود آمد چون بزمین رسید بسجده درافتاد و انگشت
برآورد بر جهات متوجهان پس دیدم سه کس فرود آمدند بر دست یکی ابریقی از سیم بود و بوی می‌آمد از آن چون بوی
مشک و بر دست دیگری طشتی از زمرد سبز و در دست دیگری حریری سفید از نور او را پاک کرد و مهری از آن بیرون
آورد و حضرت سید ولد آدم را بشست و آن مهر را در میان دو کتف مبارک آنحضرت نهاد و او را در حریر پیچید و پیش
از مشک از بوی بهشت و گفت بشارت باد ترا که بهترین کائنات و عزیزترین اهل دو جهان و نیز روایت کنند که
شب مولود مصطفی صلعم ستارگان چنان بازدیک شدند که گفتم بکره بر سر ما خواهند افتاد عبد المطلب میگوید
و میگفت چه کرامی بنده ایست خدا را اجل الرحمن سبحانه و تعالی هر چیز برا که عزیز دادی بعد از آن بود که باز بیرون
بردند و تحمل اداء رسالت کرده و حضرت محمد صلعم هنوز دعوت نا کرده و زحمت تبلیغ نا کشیده جمله کائنات در زمین
ناسرا للعالم بر خط فرمان او نهاده بر آنکه آنحضرت مقصود بود و دیگران تا شاید حضرت محمد صلعم مراد بود و دیگران
مرید بود و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آمده که پادشاه عالم پیش از ایجاد آدم با ملایکه ملکوت و ساکنان صوامع
جبروت خطاب فرموده بود که من ایشان خواهم بود که مقصود از آفرینش کائنات وجود اوست ملایکه عظام مدتی
مدید در انتظار وجود فایض الجود حضرت محمد مصطفی صلعم نشسته بودند چون ذات مقدس احمدی از حیز عدم
بعالم وجود قدم نهاد منتظران زبان دیر آوردند که خداوندا دیر گاه هست که ما در انتظار جمال حضرت محمد صلعم نشسته ایم
و چشم امید بدیدار مبارک او باز بسته ایم ایشان را شامل جمال حضرت محمد صلعم نصیب ساز حضرت
رب العالمین جبرئیل امین را فرمان داد تا آن خاتم النبیین را در سن چهار سالگی از پیش دایه او حلیمه خاتون
در ربود و بعالم ملکوت برد و بر ملایکه عرض داد سفیران حضرت ذو الجلال از مشاهده جمال او دیدن را بکحل کردانیدند
چون حلیمه خاتون حضرت محمد صلعم را در کنار خود ندید فریاد از نهادش برآمد گریان و دوان نزدیک عبد المطلب
آمد که حضرت محمد را نمی‌یابم عبد المطلب شب همه شب در جستجوی افتاده آنحضرت را در مکه جست بوقت
سحر رسید بنی هاشم را جمع کرد و سوگند خورد که چون برآید اگر آنحضرت موجود پیدا نشود هر که بدشمنی متهم
باشد سرش را ببرند تیغ از نیام بر دارم چون صبح صادق سر از گریبان بدر آورد ستاره از قطب آسمان پیدا
شد بغایت روشن و هر ساعت بزمین نزدیک میشد تا بدر خانه کعبه فرود آمد چون ملاحظه کردند آنحضرت را دیدند
چون ماه شب چهارده تابان **روایتست** از ابن عباس بن عبد المطلب که سطیح کاهن وقتی بود در مکه و سیلی
بود و او در کهانت کمال شهرت داشت و بر صفحهٔ ایام چیزی عجیب‌تر از صورت او خبر نداده اند و پیکری غریب از
سطیح نشان کویند یا جمله گوشت بود و هیچ استخوان در دست و پا و سایر جوارح و اعضا نداشت و کرتی داشت جمة
شلیدند و چشمی از برای دیدن ... و زبانی با سطح گفتن و دل کوشت بار ... سرو با علوم بود و مطلقا

استخوان در لک ... دیوانه شب عرم کم بخواست میشد اورده اند که چون از آن چیزی بخواستند بشنویند او را آگاه
از آن شهرچه بامی پیچید برد و نخ حجب پا اینند او از زی از او بری آمد و از اخبار گذشته و آینده خبر میداد
و ابن عم سؤال میکردند جواب می‌شنیدند قریش چون از احوال او خبر یافتند باستقبال او شتافتند و از حوادث
استفسار نمودند گفت ای معشر از عصب زمان شما باید نواخت تمام که پیدا شود از زبان جماعتی که تا زرا بشکسته دو جهان
تحیر مانند و از برمات ... تکیه بکیر ... ایشان که قریش پرسیدند که ایشان چه کسان باشند گفت والبیت ذی الارکان
لیسان من عقبکم ... یوحدون الرحمن و یترکون الشیطان یعنی سوگند بخانه کعبه که جماعتی پیدا شوند از شما
که خدا را بپرستند به یگانگی و بیزار باشند از بت و شیطان گفتند از نسل که باشند گفت من اعظم الاشراف ...
عبد مناف یعنی از اعظم ... از اولاد عبد مناف پرسیدند که آن کدام شهر خروج خواهد کرد گفت والباقی الابد
لیخرجن من هذا البلد ... یهدی الی الرشد ... یعنی سوگند بخدای که باقی است ابدی هر آینه بیرون
آید ازین شهر مکه و هدایت نماید مردمان را بارشاد و خدای را عبادت بصفت وحدت و اقرار دهد بر اعجاز دین
اهل کتاب ... که ان عیسی ... رتبه بود که پیش از بعثت آنحضرت ...
فی ... زمان او ... سر ... در حجاب ... معجز ... میشوند و از ... و صحبت
مامون ... آتش ... کرده ... متقیان و مؤمنان ... صد ... و جان و خاصه
دو جهان محمد المصطفی صلوات الله الملک المنان **نظم** ای نام محمد است سپهر ... حلقه رشته ای ... نظام
در ... انقطاع وجود ... در خدمت انبیا ... و رحمت اولیا ... تا بوده ... خلق
عرش ... **روایتست** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که او روایت کرده از آبای عظام خود
علی ابن ابی طالب علیه السلام که او حضرت ... و ... آن ...
پیش از ... آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل ... دوازده حجاب ... حجاب قدرت و حجاب عظمت و
حجاب منت و حجاب رحمت و حجاب سعادت و حجاب کرامت و حجاب منزلت و حجاب هدایت و حجاب رفعت و
حجاب هیبت و حجاب شفاعت ... در حجاب قدرت باز داشت هفت هزار سال ... و میگفت
سبحان من هو حی لا یموت و در حجاب عظمت شش هزار سال بود و میگفت سبحان العلی الکریم و در حجاب هدایت
پنج هزار سال بود و میگفت سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب رفعت چهار هزار سال بود و میگفت سبحان ذی
العرش ... و در حجاب نبوت سه هزار سال بود و میگفت سبحان ذی الملک القدیم و در حجاب هیبت
دو هزار سال بود و میگفت سبحان ربی العظیم ... ظاهر کرد و آن ... بود چهار هزار
سال ... هفت هزار سال بر ساق عرش بود تا از آدم ... صلب آدم نهاد و از صلب آدم بصلب نوح ...
... صلب عبد المطلب نهاد و از صلب او بصلب عبد الله ... و از ... لباس کرامت در
پوشانید ... رضا ... و ... بود ... خوف ... منزلت

بدو داد پس و را گفت بنزدیک مردمان رو و تعلیم کن ایشان را که بگویید لا اله الا الله و اصل آن پیراهن از بهشت بود
بود و نقش آن از یاقوت و مروارید و استین آن از مروارید بنده ها آن لؤلؤ سفید و نقش آن از مرجان سرخ و دامن او از زمرد سبز
و گریبان او از نور و حقتعالی توبه آدم را بحرمت آن پیراهن قبول کرد و خاتم سلیمان را بسبب آن بدان باز رسانید و
یوسف را به یعقوب بواسطه او رسانید و یونس را در شکم ماهی بدان نجات داد و همچنین پیغمبران را از بلاها بدان
برهانید و از آنجاست که حضرت پیغمبر آخر الزمان ص فرموده که حقتعالی نور مرا و نور علی را پیش از آدم و عالم
از پیش پانصد هزار سال تا به تسبیح حقتعالی مشغول شدیم در وقتی که هیچ تسبیحی نبود و چون حقتعالی آدم را
بیافرید نور ما در صلب او نهاد و در بهشت بود و ما در صلب او بودیم و حضرت ابرهیم ع در آتش انداختند و ما در
صلب او بودیم و همچنین تا در ذو الجلال ما را از صلبهای پاک بارحام پاک نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب
رسانید آن نور را دو نیم کرد نیم نور مرا در صلب پاک عبد الله نهاد و نور حضرت علی ابن ابی طالب ع در صلب
پاک ابو طالب نهاد مرا نبوت داد و حضرت علی را امامت و نامهای ما را از نامهای خود اشتقاق کرد نام حقتعالی محمود
و نام من محمد و نام حقتعالی علی الاعلی است و نام او حضرت علی **نظم** زمعبد معرفت کردگار ... نبی شناسم
و انکه علی والعلی خداست اگر برد در جهالت تقدیس وجود منفرد ش متصف بوصف علی نیست اگر رمانع
دل درنهادها الا الحسن ... زکز خفی و شن ... حیست انکه کاند ... المذنع لحسود اکه برد ... دعلی
مرویست که چون حضرت مصطفی ص بدلیل این کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک آن امام آسمان امامت
یعنی علی ابن ابی طالب ع را بخلافت و امامت امر فرمود و گفت یا علی انا کالشمس و انت القمر وصیی و خلیفتی من بعدی
نجم ثم انکسافی کرد در دلهای ایشان شک و ریب بود در اضطراب آمد تخم حقد و حسد شان اقامت
گرفت تا بمرتبه که عباس نیز ع حضرت رسول الله نزدیک آمد و گفت [illegible] حضرت رسول الله
فرموده که این هم چنین است عباس گفت پس چرا علی را بر پسران بنی هاشم تفضیل نهادی [illegible] ان است
که دختری که زهرا [illegible] حضرت رسول ص گفت ای عم الله اندیشه باطل و خیال فاسد بخود راه مده
سجاده صواب را بگذاشته قدم در طریق خلاف نهاده ای عم ندانی که [illegible] بعلم و ادب [illegible] که حضرت
امیر المؤمنین ع است که بحسب و نسب و مزین بسخاوت و شجاعت و متحلی بزهد و دیانت و امانت [illegible]
یزدانست [illegible]
[illegible]
نادر [illegible] حقتعالی نور ما را پیش از عالم و آدم از پیش پانصد هزار سال
بر تسبیح و تقدیس خدای تعالی مشغول بودیم در وقتی که هیچ تسبیحی نبود و چون اراده حقتعالی بایجاد عالم بود اول
نور مرا بشکافت و از آن عرش و کرسی را بیافرید بحق حق که من از عرش و کرسی بهترم و نور برادر من حضرت علی ابن ابی
طالب ع را بشکافت و از آن لوح و قلم بیافرید بحق حق که برادر من علی ابن ابی طالب ع از لوح و قلم بهتر است و نور فرزند

امام حسن ع را بشکافت و از وی هفت آسمان و [illegible] بیافرید بحق حق که فرزندم امام حسن ع از هفت آسمان و [illegible]
بهتر است و نور روشنایی چشم امام حسین ع بشکافت و از وی بهشت و حور را بیافرید بحق حق که فرزندم دلبندم
حضرت امام حسین ع از بهشت و حور بهتر است انگه ظلمت را بیافرید و بدان نوریان داد تا بر آسمان سایه
افکند و هفت آسمان را تاریک گردانید و فرشتگان او را از تسبیح و تهلیل بر آوردند و بالا تشفیع آوردند تا حق جل و علا
کشف او ظلمت کرده پادشاه عالم فرمود و از آن نوری از پیش بر فرزندم فاطمه زهرا صلوات الله علیها
از وی بیافرید پس قندیلی در پیش عرش بداشت این هفت آسمان و زمین روشن گشت و از برای آن
که او را زهرا خوانند و او را از پی شرف زهرا نسب دانند پس ابن عم حضرت علی ابن ابی طالب ع را دوست دارد که
دوستی علی ایمانست و بغض وی کفر و نفاق چون عباس این کلمات خوش را از آن سعادت شنید گفت یا
رسول الله تسلیم کردیم و راضی شدیم خواجه عالم ص فرمود که خدای تعالی از تو راضی شد و فرشتگان از تو خشنود
گردیدند **نظم** امیر کشور دین علی بن ابی طالب که رنگ کفر زمرات روزگار زدود ز هی محیط ولایت که حضرت اعلی
سؤال از بدکوش که بخوش ز نقد داود که آن نجت به خسا [illegible] رسالت الحال خلافتش ز ترا [illegible] خدا خشنود
اعز بزرگان قدر این خبر را بشناسید که از امر حجر آید نیز اگر ایشان در [illegible] در آرزوی این دولت برده اند پس حق
این سعادت عظمی بشناسید و از جاده شرع مطهر انحراف مورزید تا نتیجه کرامت او در عقاید در روز کرو هند
بجهان ایشان ناجی در رستگار زنده باقی مانند و در آن کار سعی کنند که از ناجیان باشید ان شاء الله **ذکر اسامی**
حضرت محمد ص بدانکه حضرت بهترین کاینات را هزار نام است نزد و نیز نام از آن معروف و مشهور است و اکثر در قرآن
مجید است بعضی از آن نبی و امی قوله تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی و یا ایها النبی و مزمل و قوله تعالی یا ایها المزمل و مدثر
فرموده یا ایها المدثر و دیگر عبد الله قوله تعالی و انه لما قام عبد الله یدعوه و بشیر و نذیر
انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و یکی دیگر از اسامی آنحضرت احمد است قوله تعالی من بعدی اسمه احمد و دیگر
نام خجسته آنحضرت محمد است قوله تعالی و آمنوا بما نزل علی محمد و اسم صفات او بعض یکی از آنها رحمة للعالمین
و دیگر مصطفی است که ان الله اصطفی من الملائکة رسلا و حق تعالی آنحضرت را رئوف و رحیم خواند که بالمؤمنین
رؤف رحیم داور است و صدق نام نهاده که والذی جاء بالصدق و رسول خطاب فرموده که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک و او را نور تسمیه نموده که نور و کتاب مبین و آن سرور را بنعمه مسمی فرموده که یعرفون
نعمت الله و دیگر نامهای بزرگ آن سرور شاهد و مبشر و داعی و سراج و منیر که انا ارسلناک شاهدا و مبشرا
و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا **نظم** جواهر بزرگترین انبیا ابو القاسم الم و خلوتش امر و مرض فرموده
زبهر ترا ... جمله ... اوست سپهر از همه نور بکرم در نظر داده و دیگر بطریق ابراهیم خطاب فرموده و در خبر است
آنحضرت حق سبحانه و تعالی گفت ای محمد من خدای تو را دوست میدارم حضرت فرمود که بار خدایا اکرمنی و شفع عالم را خواهیم
گفت ترا ناکریم ملجأ آیم **بیت** بار خدایا بهمه یمینی و تبر و وزهم عالم مقدمی و سر نا تو [illegible] تو گفتی با همه کرویان عالم

زبان آمد چه کلام وزبان وچه لب ودهان که یا محمد من ثناگوی تو ام دوست میدارم وهر چه بیاز بلیم بدوستی تو بیلارم
اگر کسی درمیان نبودی من خدای خود را آشکار امیگردی بعزت وجلال من که هر که ترا دوست دارد ودوست
دارند ترا دوست دارد اگر به بزرگی آسمان وزمین گناه او باشد همه را عفو کنم وبیامرزم وهر که ترا دشمن دارد اگر
برابر آسمان وزمین طاعت دارد الکل ادعناء کم که از ان عقاب نحمز باشد تا عالمیان بدانند که ترا واهل بیت را
نزد من چندان قرب ومنزلت است که ما فوق آن متصور نیست پس سید عالم حضرت محمد مصطفی به ثنای حق تعالی
جل جلاله وعم نواله مشغول گشت وزبان گوهر افشان بحمد وثنای خالق انس وجان بر گشاد وحق تعالی را ثنا گفت اگر
حضرت محمد به بیکت رخسار ارکر یا ختیب حق تم او خطاب میفرمود که یا حبیب و همچنین هر ثنا که سید عالم میفرمود
سید رسل از این بسیار شادمان حق تعالی خرشانر ربود که یا محمد اگر خلق عالم مرا ثنا گوید بدان تو نیز سزاوار
تری واگر عذار وکر بکام خوانند من نیز عذار وکر بکام خوانم واگر را نبود ونام خوانند من نیز ترا نبود ونام خوانم
بعزت وجلال من که هر انبیاء از بندگان من واتقیاء از امتان تو که توفیق یابد که ترا نبود ونام بخواند بدهم من او را
نود ونه سال طاعت وهر که این نود ونه نام ترا بخواند بفرمایم تا در نامه اعمال او بنویسند نود ونه حج وعمره بپذیرفته وبیم
امان او نود ونه گوشک در بهشت کنم از انج مروارید یکسال راه باشد وهر که این نود ونه نام را با خود دارد از مکر شیاطین
ایمن باشد وهر روز چهار فرشته بیایند بزبان خدا بغا لیه نگاه داشتن او یکی بر دست راست ویکی بر دست چپ
وی ویکی بر سر ویکی پیش روی وی واین فرشتها مونس وی باشند واز مکر دشمنان وشر شیاطین ایمن باشد
وهر که نام حضرت رسول الله ۳ معزز ومکرم دارد هر روز عزیزتر گردد وهر روز دولت او برمزید بود ودر
قیامت دستگیر ان بود بدانکه مشهور ان است که حق تعالی را هزار ویک نام است سیصد نام او در توریت یافته اند
وسیصد نام در انجیل وسیصد در زبور ونود ونه در قرآن ویک اسم اعظم است یکی نزد انبیا هدی علیه التحیة والثنا
ویکی نزد حق تعالی است که تا ابر علم غیب از وست وحضرت سید کاینات خلاصه وخلاصه موجودات هر انبیز هزار
ذکر بکام باشد زهی بزرگواری محمد **نظم** مهر اختر سعد آفتاب درج عزت ¦ یکتا گوهر دریای کاینات شهد ¦ معبود
آنست غرض مطلقا کر دوح مقدس ¦ بهر تنکای ابد شد ملک تن معتمد ¦ قطع بادیه کن مصوب ملک بکون ¦ تمامت
تا صد تقدیر جز جناب تو مقصد **اسامی الحضرت** یا محمد یا احمد یا محمود یا حامد یا قاسم یا عاقب یا داعی یا داعی
یا سراج یا منیر یا بشیر یا نذیر یا رسول یا نبی یا هادی یا مهدی یا خلیل یا صفی یا طه یا طس یا مزمل یا مدثر یا حبیب
یا کلیم یا مصطفی یا مجتبی یا ناصر یا قائم یا نجیب یا برهان یا بیان یا کافی یا ولی یا حافظ یا شهید یا عالم یا حکیم یا صادق
یا مصدق یا مکی یا مدنی یا ابطحی یا عربی یا هاشمی یا قرشی یا مضری یا حریص یا رئوف یا رحیم یا عادل یا جواد یا نجی
یا طاهر یا طیب یا خطیب یا فصیح یا رشید یا طاهر یا مطهر یا امام یا امی یا تقی یا بار یا شفیع یا متوسط یا سابق یا
مقتصد یا حق یا مبین یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا صاحب یا عادل یا عزیز یا آمر یا ناهی یا حلیم یا قریب یا شکور
یا رفیع یا مجیب یا منیب یا واعظ وحسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

نظم احمد مرسل که نام اشتیاق از وزش خاک ¦ پای عرش فرش نعش را عرش بجا کرده اند ¦ خوشتر از بام فرشتن ناشنید سامع
نامش اقه وتعلیم اسما کرده اند ¦ ذکر نام او از آن کرده مرده را ¦ لیک عیسی صفات بر نام عیسی کرده اند ¦ غافلان از لمعه مشکات
شرح احمدی ¦ اول درون سینه مجمرت طور سینا کرده اند ¦ غافلان از لمعه مشکات شرح احمدی ¦ هر چه در پیشانی تو پیدا
کرده اند ¦ **روایتست** از آنها حق ناطق امام جعفر صادق ع که چون از اختر برج اصطفی گوهر درج اجتبا محمد مصطفی
تم انجم ارتفاع او سپهر را شرق گرفت ¦ خورشید از نجات روش عرق گرفت ¦ مدارس بانغ صدره کرد علم شتری ¦ از شتری طلب
پرتوی سبق گرفت ¦ بقدوم مبارک میمونت قرای عالم شهود را مزین ومنور نمود غایت جلال ونهایت عظمت وزینت جمال آیات
ظاهر وهویدا گردید ابلیس از صعود بر آسمان ممنوع شد وبعد از مولود سعادت مشهور سرور انبیا را بر ابوحمار دیگر
یافت وظهور آنحضرت در روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم شهر ربیع الاول بود وعبد المطلب در تیم الحارث ابن
عبد العزی بکمالت داد وحلیمه خواتون بنت ابی ذویب که حلیله حارث بود بشیر نجات ان غنچه گلستان نجات را
شیر میداد وچون ان گوهر یکانه قریب بهشت سال رسید والده آنحضرت آمنه خاتون بنت وهب از دار غرور بسرای
سرور رحلت نمود ودر همین سال عبد المطلب بجوار رحمت ایزدی پیوست وان در گرانمایه را ابو طالب که عم بود
کفیل شد **روایتست** که ابو طالب روزی بحضرت رسالت پناه گفت یا محمد میخواهم ترا که خدا اکنون دینی بحیرت من
بدیان اولاد اجداد تو منور کرده ومرا استطاعت آن نیست فکری کرده ام اگر رضی باشد خطر باشد در این شرع نام
خاطر میرسد که خدیجه را اما قرابتست وکار وبرقش هر سال اموال غلامان او تجارت میکنند ویکبار شتران شعر
دانشمند میکند اگر برای عقل کشایی تو قرار کیرد امسال از خدیجه مال ازبرای تو بگیرم انسرور قبول نمود پس
ابو طالب پیش خدیجه آمد وما فی الضمیر خود را او در میان نهاد وچون خواجه کاینات در همه اوقات بصدق ووفا
مشهور بود در مجالس ومحافل بمحمد امین مذکور شد خدیجه از این خبر بسیار خوشحال شد پس آنسرور را دید گفت
ای ابو طالب من شفقت تو انسبت بجوده بیدانم اینکه خاطر تو خواهد چنان کنم ومیسره نام که غلام معتمد من
بود طلبید وگفت تو با این غلام در خدمت حضرت محمد باشید وهر چه او گوید چنان کن وهر جا بیند مبادا
خاطر مبارکش از او ملول گردد کمر بسته ومطیع ومنقاد او باشید وروی از خدمت او متابید میسره گوید که در آن
سفر در خدمت آنحضرت بسر سنگی ودرختی که میرسیدیم آواز السلام علیک یا رسول الله شنیدیم ونیز دیدیم
ابری صوب کرد تو چراه ما الف وانع بیشه پاره ابری بر سر آنسرور سایه گسترده بود وآن آفتاب در برج سعادت
نظم ناصر حرم شرحه مکه ثمین ¦ مشکات حریم حرم حرمت ثقلین ¦ بنیاد بسی دین که از وشد متزلزل
کردید وزنکست وکر معبد اربعین ¦ کامل تر از آن نامد در حجره هستی ¦ این نکته بیرهان کند ادراک مبرهن ¦ در ذم
از ابر حرارت هوا متاثر بود ودر اثنای راه قافله نیز دیگران دیرها که در ان حوالی بود فرود آمدند ودر آن
دیر عابدی بحیرا نام راهب بود واز میان خلق برکنار شده چون دید که پاره ابری بر آن قافله آید وسایه بر سر
ایشان گسترده یقین او شد که معجز آخر الزمان در میان این قافله است اهل قافله را به رخویش طلبید بمهمانی خود

چون بربالای دیر برآمد دید که ابر بر سر قافله سایه افکنده پرسید که بکر از شما کیست که بجای مانده کفتند کودکی بحمایت
تو متاع مانده است بحیرا فرود آمد نزد او حضرت روان شد چون نظرش بر جمال با کمال آنحضرت افتاد در رسالت
ز جبین مبین او مشاهده کرده بر قدم او کل کتب رسالت سر نهاد و چون سایه در پای او سر و چون حلالت افتاد
و کمال حسنات بجای آورده اهل قافله اعتقاد تمام به بحیرا داشتند از بسیاری تخضع و تخشع او با حضرت تعجب
شدند و الحق تزاد آن سفر خیر اثر رنج بسیار روی نمود چون قافله نزدیک مکه رسیدند میسره بعرض خدیجه
عالم رسانید که او پیش از رسیدن اجمال و اثقال بخانه سید من الله فی باب الله خواهد بود حضرت او ذن
قبول نموده عنان مرکب سعادت سیما را بجانب خدیجه معطوف ساخت اتفاقا در آن وقت خدیجه با زنان
با بعضی از خواتون انعرب بر غرفه نشسته بود دید که شهسواری نامداری در کمال جلالت می آید و پاره ابری
بر سر او سایه افکنده و دو ملک از یمین و یسار هر یک شمشیری برهنه بجهت محافظت او در دست در هوا بالای آید
خدیجه گفت این سوار غالب المقدار بغایت بزرگوار است کاشکی بمنزل من فرود آمدی تا لوازم خدمتکاری و مراسم خدمت
داری بجای می آوردم چون آنحضرت نزدیک رسید خدیجه خاتون از ابن شناخت که نیست الا نظم ان شه
و لا امقام و صادق فی کلام باج ستان ملوک تاج ده انبیا همنفس روح قدس در خلوت قوی همنشین جبرئیل
در درجات علی سرور خرامان قدس در چمن فاستقم نیر تابان نخشش بر فلک والضحی ورد آنکه آن فرشته
رحمت نزول رحمت شمول بمنزل او بنهاد پای بر همنه از روی استعجال از غرفه فرود آمد و سال الکرم وقت خدیجه
خاقت اراده اثقال از مکانی بمکانی می فرمودند کنیز مقرر بود که حقه او مینمودند و کنیزان از دو جانب ذیل
عقب او را بر داشته چادر عصمتش از غبار رهگذار محافظ مینمودند و دو کنیز مروحه در دست او را حرارت
هوا از آن بلقیس مسند عزت باز مینداشتند چون نظرش بر خواجه کاینات افتاد گفت مرحبا یا حبیب رب
السموات والارض و کویا زبان حالش بدین مقال مترنم بود بیت زهی ز آمدنت بخت مرحبا کرده ز شوق روی تو کل پیرهن
قبا کرده گفت یا محمد امروز التماس من آنست که بقدم عزت بخانه ابوطالب روی و او را اذن دهی که بوجود شریف تو
مهم عظیم بخدمتش رجوع چون آنحضرت سوی جناب ابوطالب کردید میسره نزد خاتون رسید جمیع حالات از بیع و
بحر و بلد و ابر سایه گستردن و سلام و منیات بحیرای راهب همه را تقریر و بعرض خاتون رسانید خدیجه را
شوق مواصلت آنحضرت مضاعف شد چون ابوطالب نزدیک خدیجه رسید خدیجه گفت یا ابوطالب ترا بر من
حقوق بسیار است و شفقت و عطوفت بیشمار از تو امید میدارم که مرا با محمد عقد کنی که از آن آثار عجب برمن
ظاهر کردید و یقین که پیغمبر موعود خواهد بود ابوطالب در همان روز او را عقد نمود و باعث بر تزوج خدیجه خاتون
این احوال بود روایتست از طریقین که روزی اعرابی از ابوجهل مبلغی طلب داشت جهت شتری که با او ملعون
فروخته بود و او ملعون بر دنیا و لجزه در ادای او مبلغ تساهل و تکاهل نمود اعرابی بنزد اشراف قریش آمده حکایت
بر سبیل شکایت میگفت که ابوجهل مردود حق من از وی میخواهم و پیش از ین میدانم و پیش از ین الحاح نمیتوانم قریشیان

بتکلیف از روی استهزا گفتند که اگر تو خواهی که این وجه بحصول پیوندد و ثمن بوصول رسد باید که توسل بحضرت رسالت
پناه محمد جوی و شرح حال خود باو کویی که حرف او نزد ابوجهل بغایت مسموع است اعرابی از استهزای ایشان غافل
بوده روی بجانب جناب آن سرور آورده استمداد نمود حضرت سرور انبیا اکرم نظم تیغ تیغش باعث حصول نجات
اطلاله حدیثش موجب قبول عمل براق دل او شاهی که گاه عز و جل گاه غاشیه اش جبرئیل زیر بغل استدعا او را
مبذول داشته بجانب خانه ابوجهل توجه نمود و اعرابی چون سایه در عقب او و آفتاب اوج سیادت افتاده بدر خانه ابوجهل
رسیدند و آنحضرت بکوفتن در اشاره نمود ابوجهل خبردار شد بیرون آمد چون نظرش بحضرت سید کاینات
افتاد نهایت خوف در دل او پدید آمد بر سبیل تذلل و تخشع گفت مرحبا یا ابا القاسم هلا و اهلا آن سرور رسالت
در وی بجانب گفت بحق این اعرابی را ابوجهل گفت سمعا و طاعة فی الحال ثمن شتر با اعرابی داد و آن مهتر و بهتر
دو جهان بمکان خود مراجعت نمود قریش چون این قصه را شنیدند بغایت منفعل و خجل شدند و لعن و طعن نسبت
با ابوجهل کردند ابوجهل قسم باصنام خود یاد کرد که در آن وقت که حضرت محمد مصطفی را دیدم با او دو شیر همراه بود که اگر اشارت
نمیکردم مرا در ساعت هلاک میکردند بغایت ترسیدم وجز ادای حق اعرابی خلاصی ندیدم چون قریش کلام او
با دو شیر درج رسالت پناه شنیدند هر را یقین شد و ما صدق الکذوب قد یصدق بظهور رسید
معجزه دیگر روایتست که عقبه معیوب مردود شقاوة محصور بوجهل مغرور بر سجده آنحضرت اقدام شد و آن صاحب تمکین
مقتدای یقین و پیشوای اهل دین نظم شفیع خیل خلایق بروز عرصات امین حضرت اسرار پادشاه ازل بلطف
مبنی رضات تجلی دوست بیات بغیر مهلکی جدال کرد کاه جدل ب بیادت حضرت رب العالمین جبین بر زمین
نهاده بود چون نظر او بر مردود مطرود بدان حال افتاد بجود افتاد سنگی بر داشت و خواست که بر سر آن سرور زند
آن سنگ بر کف آن سنگ چسبید و هر چند خواست که جدا کند ممکن نبود و بیچاره استیفا با آن کاینات و قاره معدن
جبابره دست علاج جبهه تضرع و زاری نمود و از آنحضرت استخلاص خود طلب کرد چون کرم شریف و خلق
لطیفش سبب خلق کریم موصوف باو که انک لعلی خلق عظیم جهت خلاصی وی دعا فرمود و آن سنگ از دست
او جدا شد و قباحت جدا شد و این معجزه بغایت مشهور کشت معجزه دیگر روایتست از جابر بن عبد الله انصاری
علیه الرحمه که حکم بن العاص عم عثمان بن عفان لعین در مجلس قریش تمسخر و استهزا نسبت بحضرت رسالت پناهی
میکرد و در وقت گفتن کتفهای خود بلند میکرد و دستهای خود را اشارت نامناسب روزی حضرت مقدس نبوی براه میرفت
حکم ملعون از عقب آن سرور روان شد دستهای را بر داشته کتفهای خود را جنبانیده و تمسخر میکرد و اعتقاد او
آنکه آنحضرت نمی بیند سرور عالم بدان شقاوت بنگریست و گفت هم چنین باش بحکم آلهی بدان حال ماند
در جمیع احوال دو شهای او مهر ادا آشته رعشه داشت و اشعر و را در برد مردود سک کنر کفر لعن کرد و از مدینه
بیرون کردند و از آن مردود میکفت تا زمان خلافت عثمان ملعون شقاوت او را طلبید و اکرام کرد و در امور اکثر اوقات
با او بود و خسر الدنیا و الاخره شد و شرح این ماجرا از تواریخ مذکور است که حضرت رسالت پناه حکم ملعون بکیل

از مدینه اخراج بود و ابوبکر در زمان خلافت خود گفت که حضرت پیغمبر با او مردود مطرود و لطف فرمود که بکیل راه از
مدینه اش اخراج کرده او را وسیل او مردود را دور کرده و در زمان عمر ملعون او مردود را سبیل راه دور کرده بود
عثمان از نسلک کمتر لعین او زندیق بی ایمان را انیس و جلیس خود ساخت و ارتفاع دو شهادت بر عیش باقی بود بنما
سید ابرار **نظم** زهی حبیب الهی که از نسایم لطفش دل آب خضر بود منبع حیات نوید کسی که شد بد
دشمنی الی یوم زمان زاده برقش غدجو حرف شد **معجزه دیگر** روایتست از ابو جعفر محمد بن علی الباقر
که حضرت رسالت پناه م فرمود که شب معراج من در حجره طاهره خدیجه بودم که جبرئیل نازل شد و براق با خود
آورد از استر خردتر و از الاغ بزرگتر در پیش قدم بود یک گام پانصد ساله راه می‌نوردید و بیک طرفة العین
از زمین تا چرخ رسید و بر پشتش زینی بود از یاقوت و بران از زمرد سبزی بود که دوشش او چشمها خیره میکرد
دو بال داشت چون عنبر تر و مشک اذفر بر یمین و یسار او فرو گذاشته جبرئیل امین بر در خانه خدیجه برا
ق را نگاه داشت و خود بر من حاضر شد و امر ملک چنین رسانید چون بیرون آمدم براق اضطراب آغاز نمود جبرئیل
گفت ساکن شو که برا تو دوستر از خلق خدا سوار میشود پس ساکن شد و در روایتی دیگر آمده که براق در حین
رکوب اضطراب نمود حضرت سرور انبیا علیه افضل التحیة والثنا از جبرئیل سبب اضطراب پرسید جبرئیل
گفت یا رسول الله براق استدعا آن دارد که با او شرط کنی که بغیر از وی مرکب دیگر در روز قیامة سوار نشوی
و در همان روز مرکب تو آن باشد حضرت قبول نمود بعد از آن براق قرار گرفت **نظم** هر کجا داخچه بود ز
خلقت این بنگر که خادم که بروی خادم بد ره معراج فخر گوهر آدم سواری کاندرون میان کند شترطرفة العین
براق برق سیر او هم از اشهب هم از ادهم شب اسری هزاران دیده گردون داشت در راحت برای انکه تا آنرا
ولا دیدن بچشم که دران شب آسمان از نجم نبلیت مزین شد زمین آن سبزه بستان که را باید دیدنت از
شبنم **معجزه دیگر** روایتست که چندین مرتبه حضرت سید کاینات رسایل و مکاتیب بملوک عجم
فرستاد و او جوابها نوشت تا آخر الامر آن حضرت لشکر ظفر اثر و عسکر نصرت بالفتح والظفر مهیا ساخته
بیست و پنج هزار سوار نامدار از نخبه اصحاب اخیار سرور ابرار بپای اقتدا در رکاب سعادت استوار کرده
و بامید شهادت و سعادت علم افتخار برافراخته و در تبوک مراسلات که از جانبین واقع شد و بنا بر
مدت مکث بتطویل انجامید و زاد ایشان باخر رسید بجهت گرسنگی و شکایت جوع بنزد آن حضرت
بردند و فرمود تدبیری از هر چیز بیاورید که آرد و مقداری خرما و اندک سویق حاضر کردند آن حضرت
ردای معجز نما گذاشت و آن اجزا را بران نهاد و بعد از آن اهل حاجت را آواز داد و ندا کرد که هر کس
را توشه با خود سبیل باشد بیاید و مقداری که توان خود را بردارد جمیع روی نیاز بان قبله حاجات آوردند
به انچه احتیاج داشتند برداشتند و آرد و خرما و سویق بحال خود باقی بود **نظم** هر که را حاجت معجزه بود
بود آنان دو گاست زنجره زدود بعد از آن معجزه کارد بحال قرار گرفت و آن حضرت متوجه مدینه با سکینه گردید

در همین ماه جنت چند معجزه دیگر روی نمود از انجمله وقت احتیاج تر ولایت رود خانه زود آمدند که کثرت حرارت و قلت
آب او رود خانه را خشک کرده بود و در یکجای او توقف کردند اصحاب از بسیاری عطش و تنگی آب شکایت بان حضرت
آوردند سرور رسل و پیغمبران توکل بتیری از جعبه مبارک خود بیرون آورد که سهم سعادت از ان نشانه بود و یکی از
اصحاب او بود که در میان رود خانه نصب کرد دوازده چشمه از اطراف و جوانب بیکان ابیاری شد **شعر** فانفجرت
منه اثنتا عشرة عینا در آن وادی ظاهر گردید و آن جماعت تمامی سیراب گردیدند و چهارپایان خود را آب دادند
و مشکها و ظروف را پر ساختند و هم چنان آن رود خانه مالا مال بود **بیت** شها از ساقی لطف تو خلایق سیراب همچنان رود
تا ابد بحر کرم مالامال **معجزه دیگر** که آن حضرت ببیاب و فایتروج لشکر فرستاد و زید بن حارثه را برایشان امیر کرد و ایت
و رایت نصرت اثر را باو داد و فرمود که اگر زید کشته شود والی شما جعفر بن ابی طالب باشد و اگر جعفر نیز کشته شود عبد الله
بن رواحة الانصاری صاحب لوا گردد و بعد از انصراف این لشکر حضرت مقدس نبوی م خاموش شد راوی
گوید چون این جماعت متوجه غزا شدند یهودی این قصه بشنید گفت اگر حضرت محمد رسول خداست و دعوی او حق است
این سه کس البته کشته شوند و خبر کشتن ایشان متعرض برسد چه گفت این سخن از انجا بود که پیش تر
که انبیای بنی اسرائیل صلوات الله علیهم هر گاه جمعی را بقتال میفرستادند و یکی را بعد از دیگری بولایت نامزد میکردند
کرده بودی و الرصد هر کشته میشدند نه جابر انصاری روایت میکند که روزی که میان ایشان محاربه واقع شد
حضرت پیغمبر م نماز صبح کرد و بر منبر بر آمد گفت ای اهل اسلام امروز با مشرکان محاربه و جهاد مینمایند و بعد از آن
فرمود که فلان و فلان بمیدان آمدند و فلان و فلان از مشرکان کشته شدند و بیان حالات یکیک میفرمود تا فرمود
که زید بن حارثه شهید شد و رایت ایشان افتاد و جعفر رایت بر داشته مقاتله بسیار کرده و در جنگ دست
راستش را کفار از بدن جدا کردند و رایت را بدست چپ گرفت و دست چپش را نیز انداختند لوا را بر سینه خود
نگاه داشت و الحزالا مر طوطی روحش ببال شهادت بروضات جنان پرواز کرد و بعد از آن نام یکیک از اهل اسلام
و کفار که در مقاتله کشته میشدند با حضار مجلس میفرمود که عبد الله بن رواحة الانصاری لوا را برداشت و او نیز
شهید شد و بعد از آن رایت را خالد بن الولید برداشته و دیگر خبر داد که اهل اسلام متوجه این صوب اند و از منبر
فرود آمد بمنزل جعفر و عبد الله بن جعفر را طلب فرموده در کنار گرفت و دست مبارک بر فرق میکشید و الاش
اسما بنت عمیس گفت یا رسول الله نوازش یتیم میفرمایی و تلطف میکنی که از جعفر حال یتیمانست حضرت مقدس نبوی م
آب در دیده بگردانید و گفت بدرستی که امروز جعفر در آن معرکه جان فدا نمود و در اول محاربه دست راستش را
انداختند و بعد از آن دست چپش را قطع نمودند و بروضات جنان ببال شهادت پرواز کرد حق سبحانه و تعالی
از زمرد سبز دو بال باو داد و الحال با ملائکه در روضات جنان ببال عنبر سرشت طیران میکند هر جا که خواهد پس
ملقب بجعفر طیار گردید و در روایتی دیگر در تسمیه او جعفر طیار گویند که چون هر دو دستش را انداختند
عوض هر دو دست وار ابیش در دو بال ازدنغم تبدیل کامل و رحمت شامل خود او را دو بال از زمرد سبز کرامت کرد و از

نیزه مخالف پرواز کرده با شمان شد و مال هر دو دعا بر یکیست و این معجزه ظاهر است از آن حضرت **نظم** ای قد تو [illegible]
عالم او بی چشم و چراغ خلق آدم جان داد مرده و خبر داد از مقدم تو مسیح مریم دم صدق تو [illegible] ز روح القدس
از خبر بود معجزه **معجزه دیگر** روایتست از حضرت امام حسین علیه السلام در تفسیر این آیه که ثم قست قلوبکم من بعد ذلک
فهی کالحجارة او اشد قسوة معاشر الیهود را خطاب میکرد اند و میگوید که دلهای شما سخت و درشت شد مانند
سنگهای پر صلابت یعنی شما از ادای حق میکنید و نه از اموال خود تصدق بفقرا میدهید و نه امر معروف را بجا
می آورید و نه مهمان را [illegible] و نه از پا افتاده را دست میگیرید و نه بطریق اشفاق [illegible]
حتی از سنگ وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و بدرستی که از سنگ جریان انهار و نبات اشجار و حصول اثمار
و انواع خیر حاصل میگردد و از دلهای سخت شما [illegible] نیست وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و بدرستی که سنگ
شق میگردد و قطرات آب از وسط او [illegible] انکه جریان انهار شود و از دلهای شما خیر قلیل نمی آید [illegible]
وان منها لما یهبط من خشیة الله بدرستی که اگر سنگها را بنام خدا تعالی جل جلاله سوگند دهی [illegible] فرود می آید
از ترس خدا تعالی و هیچ از آنها از ترس خدا تعالی در دل شما نیست چون این را از آن حضرت شنیدند گفتند یا محمد
تو کمان داری که سنگ از دلهای ما نرمتر است این کوهها که پیش ماست طلب کن اگر شهادت دهند بر تو گفتند [illegible]
که تو مخفی بیرون آمدند و بطلب کوه روانه شدند حضرت سرور موجودات فرمود که این کوه بنشان حضرت
محمد و آل طیبین طاهرین و بنام ایشان [illegible] قسم میدهم ترا که شهادت دهی فی الحال [illegible]
شد و زبان برآورد که گواهی میدهم که تو رسول خدایی و دلهای ایشان از سنگ سخت تر است [illegible]
محمد تو با ما حیله میکنی اصحاب خود را [illegible] که نشانند و ایشان این سخنان میگویند اگر تو در دعوی خود
صادقی باید که تو بسوی صحرا بروی و کوه را بخوانی [illegible] تا کوه بدو نصف شود [illegible]
و نصف اعلا را [illegible] اسفل میل کند [illegible] دیگر [illegible] حضرت رسالت پناه اشاره فرمود سنگی از کوه [illegible]
بیرون فرمود [illegible] اگر [illegible] شود تا نزدیک سنگ شود و گوش نزدیک آن سنگ دارد [illegible]
رفت سنگ [illegible] ناطق ادای شهادت نمود و حضرت این مقال ادا میفرمود **نظم** او مصطفی [illegible]
[illegible] و نطق کلمات [illegible] اطاعت [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] آدم [illegible] حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] کرد و گفت [illegible] بحق محمد و آل محمد [illegible]
و جانب [illegible] اقتاد [illegible] دو نیم [illegible] جانب آن جناب [illegible]
و گفت یا رسول الله [illegible] حضرت [illegible]
میگم [illegible] بدو نصف شوی و نصف اعلا را [illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible] و بعد از آن بزبان فصیح گفت ای معجزه [illegible] معجزات موسی است که شما بآن ایمان آورده اید [illegible]

از یهود گفت [illegible] محمد [illegible] که از عجایب بسیار ظاهر میکرده باز کرد [illegible] دشمنان خدا و رسول اگر
اعتقاد شما نسبت بموسی درست میبود باین معجزات ایمان می آوردید زیرا که اظهار حضرت کلیم علی نبینا و علیه
السلام امثال این معجزات در زیست و ایمان بیاوردید و حجت بر ایشان تمام شد و زبان [illegible] کشادند [illegible]
نظم [illegible] کلام [illegible] خلق مبارک تو [illegible] مکارم از تو گشتست [illegible] و ایمان **معجزه دیگر** روایتست که
وقتی حضرت سید کاینات [illegible] متوجه [illegible] بود [illegible] درختی [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] حضرت رسول فرمود که [illegible] از استماع این سخن [illegible]
اصحاب زیاده شد گفتند یا رسول الله [illegible] حضرت نبوی فرمود که دست [illegible]
[illegible] معلوم کند گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] اصحاب شنیدند و گفت السلام علیک یا رسول الله روزی حضرت عیسی ابن مریم [illegible] فاتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة یعنی [illegible] و سنگ باشد [illegible] از آن حضرت
این سخن شنیدم از خوف آتش دوزخ [illegible] از حضرت رسالت پناهی [illegible] که [illegible] باش که آن سنگ [illegible]
[illegible] کوهی [illegible] ترشح [illegible] دیگر [illegible] قادر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلوات الله [illegible] باین مرتبه رسانیدم که [illegible] حیوانات و جمادات و نباتات [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] تابان [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] **معجزه** [illegible] که اعرابی [illegible] صید کرده بود [illegible] آستین خود [illegible]
سعادت [illegible] حضرت رسول [illegible] پرسید که این [illegible] کیست و نام [illegible] کنند که [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] محمد المصطفی گفت [illegible] قسم که [illegible]
[illegible] که در میان مردمان [illegible] عجیب میکردند [illegible]
[illegible] خلق عظیم [illegible] فرمود [illegible] این کلمات باعث بود
[illegible] سعادت [illegible] ایمان [illegible] اعرابی [illegible] آورد و گفت
[illegible] حضرت [illegible] نبوی [illegible] خطاب کرد که
[illegible] جواب [illegible] جواب [illegible] شنیدند گفت [illegible]
یا اهل [illegible] آنحضرت فرمود که ای [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سلسبیل [illegible] ورسکر [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] گفت رسول رب العالمین و خاتم الانبیا [illegible]
و فلاح [illegible] عذاب [illegible] **نظم** زهی [illegible] از تو گشته [illegible]
زهی [illegible] از تو گشته [illegible] خلق [illegible] حساب [illegible] شفاعت [illegible] آب [illegible]

خزینت یابد بکمال [illegible] دعوت ... بوستانات اهل خوش حال [illegible] بر زبانی و روای برانکس که تکذیب [illegible]
[illegible] از [illegible] استماع نمود از بالاف [illegible] بغیر از ایمان آوردن خلاص ندید گفت یا رسول الله نا امرنی
[illegible] تو بجز [illegible] کسی نیست [illegible] و مادر من فدای تو باد و از روی [illegible]
ایمان عرضه کرد و او [illegible] بنی سلیم بود [illegible] قوم او زین قصهٔ عجیبه خبر داد
[illegible] ایشان [illegible] بسعادت رسیدند و زبان حال ایشان اداء
این مقال میفرمود **نظم** ای [illegible] ذو الجلال [illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست از ام سلمه رضی الله عنها که روزی حضرت
[illegible] و بجز [illegible] بر روی دشتی میگذشت [illegible] ندا کرد آنحضرت متوجه شد دید
که ماده آهوئی را صیاد [illegible] بسته و در آن دشت [illegible] استغاثه میکرد حضرت فرمود که
حاجت تو چیست [illegible] بچهای خود [illegible] شیر دهم و بجای خود باز آیم
[illegible] حضرت [illegible] صیاد [illegible] آنحضرت دست و پای او بگشاد و آهو روی بصحرا
نهاد [illegible] حضرت [illegible] بگذاشت [illegible]
بود [illegible] حال اطلاع یافت بخدمت حضرت رسالت پناه [illegible] **نظم** ای [illegible]
[illegible] **معجزه** روایتست که [illegible] گوسفندی در
حوالی [illegible] گرگی در رسید و گوسفندی [illegible] شبان [illegible]
[illegible] بمحافظت گوسفندان خود [illegible] بزبان [illegible] گرگ گوسفند
[illegible] و بزبان فصیح گفت [illegible] محمد [illegible] بطریق [illegible]
[illegible] گرگ گوسفند را از [illegible] شبان [illegible]
شد ایمان آورده بیان قوم خود [illegible] قصهٔ عجیبه کرد [illegible] کثیر ایمان
[illegible] شبان [illegible] از ایشان بکلام [illegible] الذئب
[illegible] معجزات ظهور [illegible] در کمال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خاطر [illegible] از ایشان [illegible]
از ایشان [illegible] دین [illegible] در زبان [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] احمد [illegible] هر دو جهان [illegible]
[illegible] حضرت خاتم الانبیاء در اکثر اوقات ایشان [illegible]
معجزهٔ دیگر روایتست از حضرت ام [illegible] که روزی حضرت رسول [illegible] نشسته بود ابا ذر غفاری در آمد و گفت

یا رسول الله گوسفندی چند دارم و میخواهم که ایشان را بصحرا برم و از حضرت تو مفارقت نتوانم و میخواهم که جوابات دهم مباد که بر ایشان
ستم کند حضرت فرمود برو و [illegible] ایشان را بصحرا بر ابا ذر بیرون رفت ... روز هفتم باز آن حضرت رسالت پناه فرمود
اینجا کردی با گوسفندان گفت یا رسول الله مرا با ایشان قصهٔ عجیب و حکایتی غریب است وقتی در نماز بودم گرگی بر گوسفندان
گذشت در خاطرم گردید که نماز قطع توانم کرد گرگ بر گوسفندان اگر تشویش خواهد رسانید [illegible] دیدم که گرگ
گوسفند را [illegible] قصد صحرا نمود ناگاه از بیشه شیری در رسید و از او گوسفند را گرفت [illegible] باز آورد و بزبان
فصیح گفت یا ابا ذر خاطر خود را جمع دار که خدای تعالی جل جلاله مرا [illegible] گوسفندان تو کرده چون نماز تمام کردم آن شیر نزد من
آمد و گفت یا ابا ذر چون بخدمت حضرت [illegible] برسی [illegible] مرا [illegible] گرد [illegible]
[illegible] بمحافظت [illegible] حضرت مقدس [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و ابا ذر [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] ابا ذر [illegible] ابا ذر را دیدند که
[illegible] گوسفندان [illegible] شیر [illegible]
چون ابا ذر از [illegible] فارغ شد [illegible] حضرت محمد و آل [illegible]
کرامات [illegible] ایشان [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] سبب [illegible] شد [illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست از جابر
بن عبد الله الانصاری که روزی گرگی در [illegible] گوسفندان در [illegible]
[illegible] گوسفندان [illegible] گفت عجب [illegible] گرگ [illegible]
[illegible] محمد بن عبد الله [illegible]
محمد رسول الله [illegible] قبول [illegible]
بشنید گفت [illegible] ایمان [illegible]
گوسفند [illegible] گوسفندان [illegible] حضرت [illegible]
ایمان آورد [illegible] **نظم** یا رب [illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر**
روایتست از جابر بن عبد الله که [illegible] آهو [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] یا نبی الله و یا رسول الله آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
یا رسول الله [illegible] دست [illegible] بگشاید تا
بروم و بچهای خود را شیر دهم و [illegible] حضرت [illegible] دست و پای [illegible] فرمود [illegible]

تمامی باز آید آنحضرت خواست که او را بر بار نهد و صاحب اخبار خبر داد که از جمعی استشفاع نمود و بعد از اعلام گفت یا رسول الله
من این امور را بتو عرضه کردم آنحضرت قبول فرمود و آهو را آزاد نمود **نظم** ای نفس نطق زبان بستگان امر تو سود ای جگر
خستگان لعل تو شیرین تر ز دریای خون اکنون تو بزد ز ساحل برون **معجزه دیگر** جابر روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین علی ع
که فرمود روزی در خدمت حضرت سید ولد آدم بمکه و حرم احمد محمود یعنی ابو القاسم محمد بودم جمعی از قریش پیش
آمدند و گفتند یا محمد دعوی کاری عظیم میکنی که پدران تو از تو دعوی نکرده اند اگر این ما از تو در خواهیم که آوری
باید که معجزه ای و اگر نه اعتقاد نکنیم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند اگر آن درخت را بخوانی و اشاره کنی بدرخت
دور گردد از بیخ بر آید و بنزدیک تو آید بایستد حضرت روی مبارک بدان درخت کرد و گفت ایها الشجرة اگر تو
ایمان داری تا بیخ خود بشنو از زمین بیرون آی و نزدیک من آی حضرت امیر المؤمنین فرمود که بدان خدای که حضرت
محمد بحق بخلق فرستاده که آن درخت از بیخ بر آمد با آوازی و حرکتی چون حرکت بالهای مرغ و نزدیک رسید و نزد
حضرت نبوی ص بایستاد و شاخ بلندتر بر فرق مبارک آنحضرت سایه انداخت و بعضی از آن شاخها بر دوش آن
کفتند که بفرمای تا این درخت دو نیمه شود نیمی دیگر بمقام خود باز رود آنحضرت موافق خواهش ایشان اشاره
فرمود پس آن درخت دو نیم شد نیمی بمقام خود مراجعت نمود و نیمی نزد حضرت رسول الله بایستاد از کفره
عنادی که داشتند گفتند امر فرمای تا این نیم دیگر برود و با او نیم بپیوندد حضرت رسول الله ص بفرمود تا آن نیم
برفت و بآن نیم پیوست من گفتم لا اله الا الله وحده لا شریک له آن قوم اعراض کردند و گفتند زهی جادو
بیکی **معجزه دیگر** نقلست از عقیل رحمة الله که گفت از حضرت رسالت پناه ص در سفری راه سه معجزه مشاهده کردم
و برای العین خود ملاحظه بودم در سفری همراه او قافله با او بودم حضرت را قضای حاجت افتاد و جای بود
که پنهان شود از نظر دو درخت در سر کوهی بود حضرت فرمود برو بآن درختان بگوی که پیغمبر خدای شما را می
طلبد و من پیغام رسانیدم دیدم هر دو درخت از جای بر آمدند و زمین را میبریدند و بطریق مرغ میپریدند
تا بیکدیگر رسیدند حضرت در میان آن دو درخت مشغول شد چون فارغ شد فرمود که این درختان بجای
خود روند بجا آمدند که آمده بودند بجای خود رفتند دوم آن بود که بعد رسیدیم مردم آن ده شتری را در بیابان
خاطر کرده ... و جوب بر وی میزدند قصد کشتن او داشتند و شتر نیز هر که را می یافت میدرید و میکرد
و بگفت حضرت رسالت پناه ص مرا امر فرمود برو و بیرس که این چه غوغاست و سبب چیست پرسیدم
گفتند شتری دیوانه شده هر که را می بیند میکشد اکنون داعیه داریم که او را بکشیم چون حضرت رسول شنید
فرمود که دست از آن بدارید و مرا فرمود برو و شتر را طلب کن رفتم و شتر را طلب کردم شتر از پی من افتاد تا
نزدیک حضرت رسول الله بدوید و در آمد و روی در خاک نهاد آنحضرت فرمود ای شتر چرا ایشان را رنج میداری
گفت یا رسول الله من دیوانه نیستم و با ایشان کینه ندارم و لیکن ایشان نماز نمی گذارند و میخواهند من بیترسم که
خدای تعالی بر ایشان عذاب فرستد و من از شومی ایشان هلاک شوم چون ایشان بخشیدند من بر ایشان

بردم و ایشان را بیدار میکردم که شاید ایشان نماز بگذارند حضرت نبوی ص روی بآن قوم کرد و گفت دست از وی بدارید
که این دیوانه نیست بلکه بیمن ایشان را دوست میدارم و از خواب بیدار میکنم که نماز گذارند که مبادا عذاب خدای بر ایشان
نازل شود پس آنحضرت فرمود مر ایشان را ای جماعت شتر مکلف نیست از ترس عذاب الهی در نشیب و شما که مکلفید
انشا تعالی اندیشه نمایید سیوم چون در سایه درختی نشسته شدم گفتم یا رسول الله از تشنگی طاقتم نمانده گفت نزدیک کوه
رو و بگوی که پیغمبر خدای میگوید که چرا آب در تو متحیر نیست من بجانب آن کوه رفتم پیام رسانیدم از آن کوه جواب آمد
که الله و رسوله شنیدم آنحضرت پیغمبر خاتمست دوزخ کرده است که وقودها الناس والحجارة چندان گریسته ام که قطره آب
در چشم نمانده است از ترس عذاب الهی چنانکه بر ما هیچ گناه نیست و پیغام آب آنچه بگفتم حضرت فرمود بگوی آن سنگ که بیت
خواهد چون بگفتم از کوه چشمه ها و شادان شد و فی الحال از آن کوه آب بجوشید تا کوه فت و روان شد **مثنوی**
کوه که بیافت از ترس عذاب این چنین غافل چرا نتوانی بخواب طاعت حق کن مکن دیگر گناه تا نگردی در قیامت رو سیاه ای انکه
عذاب کرد که اندیشی کی دایما طاعت حق اندیشه کن ذکر کن تا ذکر تو فکر آورد اسد عزالدین نکته بکر آورد ذکر باید کرد
بیرون از شمار ای در گریه بیکی از هزار **معجزه دیگر** روایتست از بزرگان اسلام که نضر بن الحارث حضرت رسول الله
را بسیار ایذا نمود و در رنج آزار آنحضرت می بود روزی حضرت مقدس نبوی ص در کوههای مکه بقضای حاجت بیرون آمد
چون بیابان پشته رسید ناگاه نضر بن الحارث علیه اللعنة والعذاب آنحضرت را بدید گفت ای محمد تنها کرده
جایی از پی خدایی تو بیا تا من بروم و ترا هلاک کردانم پس شتابان از عقب حضرت سرور کاینات ص برفت تا نزدیک
آنحضرت رسید در بندهای او سستی باز کردید ابو جهل لعین برو رسید و گفت از کجا می آیی گفت از عقب حضرت محمد رفتم
که شاید بلایی او را از سر قوم دفع کنم چون برو رسیدم نزدیک او مارها دیدم که دهنها بر زمین میرفتند و دهنهای باز
کرده از آن ترسیدم و بازگشتم ابو جهل ملعون گفت این سحر محمد است که صد هزار لعنت خدای بر ابو جهل و بر نضر بن الحارث
و بر تابعان ایشان باد لعنا دائما ابدا **معجزه دیگر** روایتست از عبد الله بن عباس که روزی ابو جهل لعین گفت یا معشر
قریش این محمد میگوید و میکند ما خود میگردیم فردا اگر به بینم که نماز کند سنگی بر دارم و بر سر او زنم تا از درد
او باز رهیم پس خوشحال و مسرور رسول الله **نظم** ... چه ... گرفت ... تا شب ... رسالت
گشته ... از ... روز دیگر با مراقبت دل بر بالا موضع شد که دو کانه از برای نماز
بگذارد ابو جهل ملعون هم پا سنگی بر داشت و از عقب آنسرور روان شد و قریش در انجمن خود نشسته منتظر بودند
آن ملعون چه خواهد کرد چون حضرت مقدس نبوی ص سر مبارک بسجده نهاد آن ملعون خذله الله فی الدنیا والآخرة نزدیک رفت
خواست که حرکتی نماید ناگاه از رعشه در شود فی الفور ترسان و هراسان باز گشت و رنگ بغشش متغیر شد چنانچه
نزدیک بود که روح از تنش بدر رود قریش چون او را بدان حال دیدند گفتند یا ابا الحکم ترا چه رسیده که از نزدیک حضرت
نمودی هیچ ندیدیم که ترا از آن منع کند آن ملعون گفت شتری دیدم که هرگز مثل او ندیده بودم دهان نهاده است که هر که را بزنا
تصور نتوانم کرد روی بمن آورده و بر من حمله کرد و خواست مرا از و بود از وی فرار کردم و از دست آن بیان پلید بردم کشتن

این از معجزات است **معجزه دیگر** روایتست از ابی امامه که مردی بود از قریش رکانه نام که در آن زمان هیچ کس او را بر زمین نزدی و گوسفند
بسیار داشت اما مشرک بود در خانه او در وادی بود شبی حضرت رسول ﷺ چون بعد مبرّز از منزل مطهر بیرون آمدن
جانب او وادی روان شد رکانه با آنحضرت دوچار شد گفت ای محمد تو چه کسی که بتان ما را دشنام میدهی و مردم را بخدای
عزیز حکیم خود دعوت میکنی اگر حق ترا ثابت بودی با تو سخن نگفتمی و ترا هلاک کردی لیکن تو خدای عزیز خود را بخوان
و من لات و عزی را بخوانم بیا که با من کشتی گیر اگر مرا بیفکنی ده گوسفند نیکو بتو دهم اگر من ترا بیفکنم دیگر مرا بخدای عزیز خود
نخوان رسول الله از حضرت ذو الجلال نصرت خواسته کشتی گرفت حضرت مقدس نبوی ع بسی پنجه قدرت [illegible]
برکنار از زمین زد و بر سینه رکانه نشسته رکانه گفت برخیز که مرا بیفکندی خدای عزیز حکیم تو بمن کرد و لات
و عزی مرا [illegible] زیرا که هیچ کس پشت ما بر زمین ننهاده بار دیگر کشتی گیر اگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر
بتو دهم پس بار دیگر هر یک خدای خود را بخواندند و کشتی گرفتند باز حضرت سرور کاینات ع او را بر زمین زد او را
بیفکند و بر سینه او بنشست رکانه گفت ای محمد [illegible] اگر این مرتبه دیگر مرا بیفکنی ده گوسفند دیگر
ترا بدهم و بار دیگر همین صورت واقع شد رکانه گفت برخیز ای محمد و گوسفندان اختیار کن حضرت رسول فرمود
مرا به گوسفندان تو احتیاج نیست اما ترا باسلام دعوت میکنم و دریغ می آید که تو به دوزخ روی رکانه گفت اسلام
نیاورم مگر آنکه آیتی بمن نمایی حضرت فرمود خدای بر تو گواهست که اگر آیتی نمایم دعوت مرا اجابت کنی گفت
بلی حضرت رسول الله نگاه کرد درختی دید شاخ و برگ بسیار داشت فرمود هر میوه که آرزو داری بگو تا من دعا
کنم و حق تعالی جل جلاله بقدرت کامله و فضل شامل خود بدهد رکانه اقسام میوها طلبید که در آن زمان یافت نمیشد
حضرت مقدس نبوی دعا کرد حضرت مجیب الدعوات و عالم السر والخفیات بکرم عمیم هر میوه که او طلب کرده
بود آن درخت باذن حضرت [illegible] ع فرمود که ای رکانه دعوت مرا اجابت کن و ایمان آور رکانه گفت
معجزه بس عظیم بود لیکن کراهت میدارم که مردمان گویند که رکانه از ترس ایمان آورد تو گوسفندان خود را [illegible]
حضرت فرمود مرا بگوسفندان تو احتیاج نیست چون [illegible] و از آنجا [illegible]
خود را با اصحاب باز گفت هر [illegible] معجزات حضرت سید ولد آدم [illegible]
و بعضی از آن مشهور و معروفست که از نهایت شهرت بنوشتن احتیاج نیست **نظم** ای داده عنایت آلهی ابر [illegible]
بینات شاهی | مه را ز [illegible] | شب برده ز گیسوت سیاهی | [illegible] | [illegible]
گواهی | و هر عضوی از اعضای مبارک آنحضرت معجزه بود چشمهای حق بینش چنانچه در پیش میدید از پس پشت نیز [illegible]
[illegible] ملاحظه میفرمود چنانکه [illegible] و گوشش [illegible]
و دیدن در خواب و بیداری آنحضرت را علی السویه بود چنانکه منقول است که حضرت رسالت پناه ع روزی
سر مبارک بر زانوی [illegible] حضرت امام الانس والجن امیر المومنین علی ع نهاده چشم جهان بینش در خواب
بود که حضرت جبرئیل ع [illegible] بسبب آن [illegible] حضرت [illegible] از خواب بیدار شد و آنحضرت

سرور اولیا گفت که شنیدی حضرت فرمود بلی یا رسول الله سید کاینات فرمود که بلال را بخوان و او را تعلیم ده و زبان مبارک را
معجزات بود که هر جا از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر هر سوال میکرد جواب میدادند و معجزات بود که آب دهن مبارک
آن شفای جمیع امراض و علل بود چنانکه مشهور است که در روز فتح خیبر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع درد
چشمی عارض شده بود آب دهن مبارک را در چشم سرور اولیا [illegible] شد و آنحضرت فرمود که بعد از آن
هرگز درد چشم ندیدم **نظم** دانند اصفیا بقای وی آرزو | دانند انبیا بجناب وی التجا | جوید عزیز [illegible]
از آن نجات [illegible] | و معجزه دست مبارک که الحق با انگشت معجزنما قرص ماه شکافت **بیت**
انگشت [illegible] شق کرد | خورشید از خجالت رویش عرق گرفت | و از انگشتان مبارک [illegible] چشمهای آب [illegible]
شده معجزه [illegible] آنکه جابر را در خانه چاهی داشت که آب آن تلخ بود روزی جابر از کثرت تلخی آب
بآنجناب شکایت کرد حضرت سرور موجودات ع طشتی طلب نموده پایهای مبارک را شسته فرمود که آن آب را در چاه
ریختند [illegible] بعد از آن [illegible] مشهور شد و معجزه [illegible] آنحضرت [illegible] ولادت یافت و معجزه
[illegible] **نظم** خواهان سرو او از سایه
[illegible]
ایمان کسی [illegible] و بر پشت مبارکش بین الکتفین مهر نبوت و بر آن مکتوب بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
مدت عمر مبارک [illegible] شصت و سه سال بوده [illegible] چهل سالگی [illegible] برسالت [illegible]
[illegible] سیزده سال [illegible]
[illegible] هجرت [illegible] ده سال در مدینه بود و روز
دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه احدی عشر من الهجره از دار الفنا [illegible] حضرت امیر المومنین ع بتغسیل
و تجهیز آنحضرت مشغول شد و بعد از حنوط و تکفین با جمعی قلیل از صحابه کبیر بر آن نماز کردند و در حجره طاهره
مدفون کردند و [illegible] ابا بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه با جمعی کثیر از خوارج بی ایمان و متابعان شیطان بکار
خلافت بناحق مشغول بودند [illegible]
نشستند [illegible] و صلوات زاکیات [illegible]
[illegible] حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد المصطفی ع باد **مناجات صاحب نسخه** ای [illegible]
[illegible] | [illegible] تاج سر کاینات | [illegible] | اطلس [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | روز قیامت [illegible] | [illegible] | [illegible]

فصل سیم در فضیلت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب ع و بعضی از معجزات
باهرات آنحضرت فضیلت آنسرور و سایر خصوص که تر تمام طرق و منقر از حد حصر بیحاد و از حد تقریر و تحریر بیرون
و این فصل از برای تیمن و تبرک به فاقلات کافیست که در حرم کعبه معظمه در وجود آمده نظم شبی که صبح ندارد صفای گوهر او
جهان شیمیست که شد آفتاب چاکر او امیر جمله مردان علی ابی طالب که برق خانه سوز است برق خنجر او چو کعبه مولد
او شد از آن سبب شب و روز کشند خلق جهان سجده در برابر او که نیست قبله اولاد در چون محرابه که بر زبانست
سجود در پای منبر او از ابن عباس رض حضرت رسول الله روایتست که گفت پدرم عباس نقل کرد که با جمعی از قریش
برابر کعبه شرفها الله نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد مادر علی در ماه نهم حمل در طواف آمد و او حامله بود بحضرت
سرور اولیا و هادی اتقیا یعنی علی مرتضی ع و چون در عقب خانه رسید از طلق بر وی ظاهر شد برابر خانه ایستاده
و دست نیاز برداشت و گفت الهی بحرمت جدم حضرت ابرهیم خلیل الله علی نبینا و ع که این خانه را بنا نهاده است و بحق
این مولود که در جسم من است که وضع این حمل بر من آسان کن عباس گوید که دیوار خانه کعبه باز شد و فاطمه بنت اسد
باندرون خانه آمد و دیوار بهم آورد چون این حال مشاهده کردیم برخواستیم که قفل در بگشاییم نتوانستیم دانستیم
که امر الهی است [illegible] و فاطمه بنت اسد بعد از چهار روز بیرون آمد و حضرت علی ع بر روی دست
آورده میگفت مرا فضل نهادند بر زنانی که پیش از من بوده اند مریم مادر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم
چون وضع حملش رسید از بیت المقدس بیرون کردند که این خانه عبادت است نه جای ولادت من چون حمل وضع
شد اشاره کردند که ای فاطمه بدرون خانه ای که ایزد پاک است و لکن بوجود خواهد آمد و تا انقراض عالم [illegible]
خواهند زد و چون بدرون خانه شدم شمامه از جنت بدستم دادند که چون بوییدم از آن قوت گرفتم و در این
حال روز آب از سلسبیل می آشامیدم و از میوه های بهشت میخوردم هاتفی آواز داد که ای فاطمه پسر را علی
نام کن که من علی ام و او را از نامهای خود مشتق کرده ام نظم هاتفی بانک زد که ایزد نهاد گفت نامش علی
نقد ربانه حق بنام خودش مکرم کرد در حریم خانه اش محرم کرد نبی بزرگواری حضرت علی ابن ابی طالب ع
که هیچکس را این شرف نبوده و نخواهد بود بیت که مرحبا که بود صدق [illegible] بود [illegible] حرم کعبه [illegible]
روایتست که آن شب که ولادت حضرت علی ابن ابی طالب ع بود بغایت روشن بود و نور ستارگان اضعاف گشته
مردمان ابو طالب بیرون آمدند و در کوچها منادی میکردند که اولیا و ولی رسول خدا ظاهر گشت که امام متقیانست
و دافع [illegible] عابدان و امیر مومنان و خصم منافقان شب که اولیای در وجود نهاد سر بجود و چرخ بر وی سجود نهاد روی
بجود از مشارق انوار در شام صبح صادق نور شد ابو طالب از سرای بیرون گفت یا اساکان کن فیکون که
جهان شد بروشنی [illegible] از ظهور علی ابو طالب فاطمه بنت اسد گفت که چون فرزندم امیر المؤمنین ع در زمین
آمد کلمه شهادت گفت هاتفی آواز داد که ای فاطمه ایزد تعالی محض لطف آمده است که بوجود آمد و حوریان بهشت
بجد [illegible] شدند [illegible] تنها و نیز [illegible] که چون بمنزل آمدم حضرت رسول الله صلعم پیش آمد که من او را خبر

دم فرمود نام او علی است مشتق از العلی الاعلی که اسمی از اسمای حسنی حق سبحانه و تعالی است و بعضی دیگر از فضایل و مناقب
آنسرور آنکه در شب سفارش بجای حضرت سید ابرار خوابید و جان خود را فدای احمد مختار نموده و حدیث روز غدیر
خم و تفصیل آن روز اظهار رتبت عالی و علو مکانت اوست و علی لحمک لحمی و جسمک جسمی و دمک دمی او را سزاوار است [illegible] و آیه
کریمه انما ولیکم الله و رسوله و یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و سوره هل اتی و حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و غیر ذلک بجهت
رفعت قدر و رتبت اوست و معجزات او شاه مردان و شیر یزدان و امیر مومنان بشانه ایست که اگر دریاها مداد گردد
و درختان عالم قلم و صفحه آسمان و زمین کاغذ و [illegible] چون انس نویسنده گردند از عهده یکی نتوانند نوشت
بالجمله نزد اهل اعتقاد [illegible] بنا بر تیمن [illegible] ببعضی از فضایل او [illegible] و وصی [illegible]
معجزه دیگر در اخبار صحیحه و آثار صریحه مذکور و مسطور است که در وقت خلافت جز ابو بکر لعین مردود و خالد
بن ولید پلید را به قبیله بنی حنیفه فرستاد تا از ایشان زکوة مال طلب نموده بمدینه آورد ایشان گفتند چون
تا مستحق هست حضرت رسالت پناه ص کس را بیات ما فرستاد بجهت اخذ زکوة اغنیای ما در حضور او زکوة
بفقرا قبیله خود میدادند اگر تو بدین عنوان [illegible] میشوی ما نیز قبول داریم خالد از سخن [illegible] در غضب شد
پیش ابو بکر ملعون آمد گفت ایشان زکوة نمیدهند ابو بکر جمعی کثیر بیاری ایشان فرستاد و سپهسالاری خالد
و ایشان قتال خود [illegible] بنی حنیفه رسانیدند [illegible] و مقتول کردانیدند رئیس ایشان را کشتند
و در همان شب خالد ملعون زن رئیس را بخوابگاه برده با او دخول کرد و زنان و دختران ایشانرا اسیر کرده
بمدینه آوردند بیرون عمر علیه اللعنه واقف شد متاسف شد [illegible] رئیس بنی حنیفه در دست [illegible] عمران
مسلمان کرده بود لعنة الله علیه [illegible] ابو بکر لعین گفت خالد [illegible] زد و بعد از آن بجهت قتل رئیس [illegible]
رسانید ابو بکر لعین گفت [illegible] دوست دارتر بود [illegible] شد و خالد ملعون امیر [illegible]
ماست [illegible] خطیب [illegible] است و گفت تا اسیران را بمسجد [illegible]
آوردند [illegible] سرور انبیا و بهترین اصفیا
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] از دست [illegible]
[illegible] ابو بکر لعین کرد و گفت [illegible] سبب [illegible]
[illegible] سید ابرار [illegible] اهل اسلامیم و گوینده کلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله ام ابو بکر ملعون گفت [illegible] زکوة [illegible] غلط کرده و اقرار [illegible]
[illegible] کرده معجزات [illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible] زکوة کرده باشند [illegible] است که ایشانرا اسیر کرده [illegible]
[illegible] در گوشه مسجد نشسته [illegible] ابو بکر
گفت ای قوم در زمان رسول [illegible] هر کس [illegible] اگر کسی [illegible]

ان امير تعلق بيان داشت شايد چنين گفته پس دو كس كه بر خوله اثنا حنت خواهند گفت لا والله هرگز
اين صورت نه بينند و كسي را مالك نتوانند مگر انكس خبر دهد مرا از انچه در حين ولادت از من واقع شد ابوبكر
ملعون گفت اي دختر بنزع آمده و سخنان بيهوده ميگويد خوله گفت بخدا و رسول قسم كه درين قول صادقم و در اثناي
اينحال حضرت امير المومنين عم بمسجد در آمد اين ماجرا شنيده گفت اي خوله چرا قرع سيماي خوله گفت ايشان
تصدقاك دارند و من منتظر كسيم كه مرا خبر دهد از انچه در وقت ولادت از من واقع شد حضرت مقدس
امير المومنين عم فرمود كه اي خوله گوش كن در آن وقت كه در شكم مادر بودي و درد طلق بر آن غالب شده دعا كرد
و گفت اللهم سلمني من هذا المولود يعني بار خدايا مرا بسلامت دار از ولادت اين فرزند دعاي او ليجابت مقرون
گرديد و متولد شدي و چون بر زمين رسيدي گفتي لا اله الا الله محمد رسول الله عليا ولي الله بعد از آن
گفتي كه ايا در زود باشد كه مرا در جبال در آورد شخصي كه سيد ابرار و هادي اخيار باشد و او را از من
فرزندي گرامي باشد انجماعت كه در آن وقت حاضر بودند از گفتار تو متعجب شدند انچه از تو شنيده بودند بر تخته
از مس نوشتند و مادر تو آنرا در موضعي دفن كردند و در وقت فوت ترا بمحافظت آن لوح وصيت كرد و چون
ترا اسير كردند خود را بان لوح مشغول كرده تمنا بنه او را برداشتي و بر بازوي راست خود بستي بيرون آر كه صاحب
او فرزند مبارك منزلم اوست محمد خواهد بود داوي گويد كه خوله رو بقبله كرد و گفت اللهم انت المتفضل المنان
اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي و لم تعطها لاحد الا وقد اتممتها عليه اللهم بحق صاحب البنوة التي
با هو كاين لا الا تممت فضلك علي بس خوله تصديق انتقال نموده بزبان ميگفت نظر كه دليل معتضد المانحي
ام نعمي چه مرحبا قامع كفر و قالع طغيات پادشاه ممالك ايمان سرور شاه اوليا اين است كه تاج اوصيا
اينست بعد از آن تخته مس را بيرون آورده پيش ابوبكر ملعون انداخت و ابوبكر ملعون بدست علامات
لعين عمر و عثمان خواند آن انجماعت حضرت مقدس امير المومنين علي عم شنيده بودند مطلقا زياده و نقصان
نداشت جمعي از متابعت ابوبكر لعين برگشتند و جمعي گفتند ... بعد از آن ابوبكر مرد و دو گفت يا علي دختر
حق نشست حضرت ولايت پناه خوله را باسماء بنت عميس سپرده و اسماء را از وقت زن ابوبكر لعين بود بولد
بكماه برادر خوله عقيل حضرت مقدس امير المومنين عم آمد از جانب خواهرش وكيل شده عقد نمود

معجزه ديگر روايت كرده مسلمان الاعمش از سمرة بن عطيه از سلمان فارسي رحمه الله كه گفت ... بود از
انصار كه او را ام فروه مي گفتند بجانهاي اصحاب ميرفت و مردم را بر شكستن بيعت ابي بكر ملعون و ترغيب
متابعت حضرت امير المومنين علي تحريص ميفرمود و چون سخنان ام فروه بابوبكر لعين رسيد او را طلبيده
و گفت من شنيده ام كه تو در مجلس و محافل چيزي ميگويي كه موجب نقض بيعت ميشود از تو من كه
گفته اند از سخن راست تو به نمي بايد ... مخالفت خدا و رسول و از ضلال الخلايق تو به نميكني ابوبكر
ملعون بر آشفت و گفت اي دشمن خدا ميخواهي كه جماعتي كه بر امامت من اجماع كرده اند متفرق سازي مگر تو

بامامت من اعتقاد نداري گفت اي ملعون تو امام من نيستي امام او كسي است كه ترا اختيار كرده اند و از براي دنياي
بيوفا ردي بيعت آوردند الله اكبر از آنانكه از دين بيابند از تو بر گردند امام مخصوص بامامت بحكم خدا و نص صاحب شرع
آنست كه هيچ سخن بر شيرا يا علم نگويد و از زبان آنحي و قول حضرت رسالت پناهي صلي الله عليه و آله و سلم بنهج
والجميع امر را حقيقه با خبر باشد و جايز نباشد كه انكس كه عبادت بت كرده باشد و عمر در كفر و زندقه گذرانيده
و بعد از آن اظهار اسلام كرده باشد خليفه و جانشين رسول باشد اي پسر ابي قحافه نبين كه در تو كه اينك از اهالي
ابوبكر گفت من از اجماعتم كه خدا بتبعيت ايشان از امت مصالح بندگان خود اختيار كرده و اطاعت ايشان بر خلق واجب
شده ام فروه گفت والله كه دروغ گفتي و بر خدا افترا كردي اگر از راه اجماع ميبودي خداي تعالي در قرآن مجيد
خود ياد مي نمود و حضرا انك در حق ايشان گفته و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا و كانوا باياتنا يوقنون اگر
تو از ايشاني بگوي كه نام اسمائها چيست و هر كه امام چيز انند ابوبكر ملعون زماني متفكر شد بعد از آن گفت
... كه ازين بهتر ميدانند ام فروه گفت اگر زنان تعليم مردان جايز بودي من تعليم ميدادم گفت ايدشمن خدا كدام
هفت اسم انها ايمان كه نجات يابي و الا بفرمايم تا ترا بقتل رسانند ام فروه گفت اي پسر ابي قحافه مرا از كشتن ميترساني
بخدا كه باك ندارم كه در دست چون تو سگي بي ديني كشته شوم بدانكه اول ابوالبست و دوم ربعولست و سوم جعفر و
چهارم ديلول و پنجم ماين و ششم ملحين و هفتم مارس چون ابوبكر ملعون و تبعه او اين سخنان شنيدند گفتند بدروغ
گويي در حق حضرت امير المومنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين علي ابن ابي طالب عم گفت چو توانم در حق امام بحق
و وصي مطلق و وارث رسول مجتبي و زوج بتول زهرا و والد ائمه هدي و انكس كه بر برق نور او روشن است
اسماء او زمين هاو به معرفت او ايمان تمام نيست و غير از و بعد از رسول امام اولي بر تو اي پسر قحافه كه قدم ايمان
را ابد بناي عزم بر زمين ... و جسم بر ذرق دنياي دني دوخته و حسبي بحرص سوخته چون ابوبكر ملعون اين
سخنان تشنيع آميز شنيد آتش غضبش شعله كشيد و باتبع و حقه ملاعين خود گفت اي زن الحال بر امام
زمان خود بيرون آمدم و از دين بري شده يكي از غلامان سوزد گفت كه تا ان ... صادقه را بقتل آوردند از براي
ام فروه او را در خانه اش دفن كردند حضرت امير المومنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين دو عز ربه بعد از آن
واقع خبر روز بر تد بنه توجه فرموده سلمان نعم كو ببه قصد ام فروه را بعرض شاه ولايت رسانيده متوجه خانه ام فروه
گرديد و در ملازمت آنحضرت بودم تا بسر قبر ام فروه رسيديم بر اطراف قبرش چهار مرغ كه منقار ايشان سرخ بود
هر كدام دانه انار و ياقوت مانند در منقار داشتند و در قبر او فرو ميرفتند و بيرون مي آمدند چون حضرت
شاه ولايت پناه را ديدند بالهام خود باز كردند و باتفاق او را از بر داشتند و بجانب آن ولايت ملجا چيزي
چند عرض نمودند حضرت مقدس امير المومنين علي بن ابي طالب عليه الصلوة و السلام بزبان ايشان جواب
داد و بعد از آن فرمود بكم ان شاء الله تعالي و در برابر قبر ام فروه بايستاد و دست بدعا بر داشت و فرمود يا
محيي النفوس بعد الموت و يا منشئ العظام الدارسات احي لنا ام فروه بايستاد دست بدعا بر داشت و فرمود

واجعلنا عبرة لمن عصاک یعنی ای زن کشندکان نفسها بعد از مردن واین برانکه از انتهای استحقاقها از م روز حیات زنده
کردان از برای ما ام روح را بکردان او را تنبیه از برای انکه بدین که تا تمامی شد که ناکاه هاتفی اواز داد و گفت یا
امیر المؤمنین برانجه خواطر تو خواهد امر کن انکاه حضرت مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب م اشارت فرمود
برشق کشته ام روح از قبر بیرون آمد جامه سبز از سندس بهشت در بر و گفت یا مولای پس از این که تا قدر خواست
که اطفای نور تو کند خدای عز وجل قدر تو را ظاهر تر کردانید و مضمون این کریمه والله متم نوره ولو کره الکافرون
بسمع عالمیان رسانید راوی گوید که چون این خبر بابی بکر و عمر رسید بغایت متحول و منکوب گشته اکثر ملاذ از
روزگار نکبت مال ایشان ظاهر گردید و حضرت شاه ولایت پناه ام روح را بخانه شوهرش فرستاد و دو پسر
دیگر از او متولد شد و بعد از شهادت حضرت مقدس امیر المؤمنین م شش ماه دیگر زنده بود نظم صفدر غالب
علی ابن ابی طالب ؛ کو گشت کشور کرا زعون لشکر قریش ؛ معجزه بودی در بین عالم ز بکر و عمر در زبیا ؛ از سکات
رحمت بکام ما نبودت لختنا ؛ باعدی بکذاشتی دنیا و ما فیها که بود ؛ جیفه دنیای دون شایسته جمعی کلاب ؛
معجزه دیگر روایتست از سکه کمان اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب م بود و اکثر اوقات بمجلس آنحضرت
میشد گفت روزی شخصی از اصحاب انحضرت سؤال کرد که امیر المؤمنین بنی اسرائیل از وصی موسی علامات و براهین
و معجزات می دیدند و قوم عیسی از اوصیاء او خارق عادات مشاهده میکردند ما نیز از این حضرت معجزه ببینیم
موجب اطمینان قلب و مزید یقین ما گردد حضرت امیر المؤمنین م فرمود که ما اهل البیت علوم غریبه و احوال
امور عجیبه بنا شد مبالغه نمودند آنحضرت متوجه مقابر گردید و اصحاب از پی آن پیشروی ابرار روان شدند
تا بزمین شوره ناگه رسیدند شاه مردان دعا آهسته فرمود بعد از آن گفت ای زمین نظم پرده از کار خود بردار
ابحر الله تو مخفی است بار جوب اصحاب ملاحظه نمودند دیدند که از جانب دست راست صحن دلگشای
جنات تجری من تحتها الانهار عیان گشت و درپای درختان میوه دار جویهای آب خوشگوار روان شده و
و قصرها بر افراشته و بر غرفها حوران بیقصور بنظاره سر بر افراشته از اصحاب الیمین جز بید هند و از جانب
دست چپ چون نظر کردند نهوای غم فزای نار وقودها الناس والحجاره بمسامع ایشان رسانید عقارب و حیات
جان ستان و درکات نیران مشاهده کردید و احوال اصحاب الشمال بیاد دادیم و وجوه اصحاب حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب م این معجزه دیدند جمعی که ثبات قدم نداشتند چون دیو از قرآن رمیدند و آن کرامت را سحر
نامیدند و برخی که سعادت یقین و پاک دین بودند یقین بر یقین افزودی انحضرت بدین مقال میستودند که نظم
ای سپهر از نسیم و حسن باشد روان ؛ وین صورت تو چشم نظر ار اشکا بصر ؛ گرد رسیدند سفر از حقایق ؛ ملحت کند
طایفه کافران زبر ؛ کاه عقاب برتن ایشان زحرق ؛ جوک ایت خلیل اتش و اتش مقر معجزه دیگر روایتست از
اصبغ که گفت از عقب حضرت امیر المؤمنین م میرفتم شخصی از قریش پیش آمد و گفت یا علی کشتی بسی از مردمان
را و یتیم کردی بسیاری از اطفال را انحضرت از این سخن در غضب شد و گفت اخسؤا یا کلب یعنی دور شو ای

سگ

سگ ناگاه چون نظر کردم سیاهی شد چون خود را به اغال دم می جنبانید و زاری میکرد و از کمال تضرع و زاری بر زمین
می غلطید و جنابت می تاخت و اضطراب نمود که انحضرت بر او ترحم فرمود و لب مبارک جنبانید آن شخص که کلب بصورت
ادمی باز آمد و دست و پای شاه مردان را بوسه داده توبه کرد و یکی از حضار گفت یا علی تو را با این همه معجزات حسنی از تو که
داده است چرا معاویه را ملک باد و در مقام مخالفت و جنگی در آن معجز بیانش بعجز کلام جاری شد که نحن عباد مکرمون لا
یسبقونه بالقول و نحن بامره عاملون میفرمایند بعدها که رای خدا بم و هیچ چیز قبل از ورود فرموده یعنی منکم و ما الجهری
کنیم بامر او میکنیم نظم ای صورت جهت تو صورت کرم ؛ وی رایت مبارکت و رایت ظفر ؛ در رزم چون برخ شود چشم ازنم ؛
در بزم چون گشاده شود چون شست زر ؛ قرب میکنی بسجود لاد فیست ؛ جمیع برادر بعجز و راز نشاط بر ؛ معجزه دیگر
روایتست از سلمان فارسی که شخصی پیش حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین شکایت کرد که عمر جمعی که
شیعیان تو میبینند زبان طعن و شماتت دراز میکند و در مقام ایذا و اهانت او در می آید حضرت امیر المؤمنین م
بجوانب بیابانی مدینه که بسکنه بود روان گردید کمانی در دست داشت انگاه عمر ملعون پیدا شد گفت ای عمر شنیدم
که نسبت بشیعیان من اهانت میکنی او منکر شد گفت اگر کرده باشم کیست که مانع من باشد حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب م فرمود که در همین مکان بتو بنمایم پس حضرت مظهر العجایب و مظهر الغرایب امام المشارق و المغارب
اسد الله الغالب امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب م کمان از دست معجز نما بر زمین انداخت
در ساعت اژدها شد از شیر بزرگتر دهان باز کرده متوجه آن ملعون شد که او را فرو برد انگاه عمر علیه اللعنه فریاد
بر آورد که الامان الامان یا شاه مردان توبه کردم و باز گشتم که دیگر از شیعیان تو تکلم و سب ننمایم و تضرع بر زمین میمالید و زار
نالید حضرت شاه ولایت پناه دست یدالله فوق ایدیهم بجانب آن اژدها دراز کرد و آن اژدها بصورت اصلی
معاودت نمود و بخانه خود برگشت سلمان گفت چون شب درآمد حضرت سید اولیا او را با قیاد [illegible] را خلیفه
والشام طلب نمود [illegible] انحضرت فرمود با [illegible] جانب مشرق مال بسیار جهت بیت المال آورده اند و عمر
کسی را از اصحاب خود فرستاده و بعضی اهلها اوس مال را مخفی بنزد خویش آورد و بگوید که آن مال را بوی کسانی که مستحق آنه
نیست کی [illegible] نصیحت که سلمان در همان ساعت پیش عمر رفت و پیغام رسانید عمر گفت ای سلمان که او را خبر
داد سلمان گفت امیر المؤمنین [illegible] حضرت امیر المؤمنین م امثال این امور عجیب نیست زیرا که انحضرت بعلوم
غیبیه و اسرار مخفیه عالم است انگاه عمر گفت ای سلمان یقین بدان که علی ساحر است و پیش من اینکه کمال ترا ترد
اسلام تو بجای آورم گفتم ای بیت [illegible] الدنیا و الاخره وای بر تو معجز انحضرت را نشان [illegible] از انحضرت
برداشته حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب م ولی جهان و وصی سید ابرار و عالم باسرار است انگاه عمر گفت ای
سلمان [illegible] انحضرت [illegible] که سمعا و طاعة [illegible] سلمان گوید بیرون آمده حضرت
حضرت مقدس امیر المؤمنین م شرف ورود یافتم انحضرت فرمود که [illegible] و عمر [illegible] میگوید یا سلمان گفتم بلی
[illegible] انحضرت ظاهر گردید شاه ظاهر کرد انحضرت اما ظاهر و باطن میفرماید نظم رنجی که

صورت بیضی که از روت، انشاه و بابطح صورت بیضی بیشك، الکه از صورت سر بجه ساوین قضا بالا فوق نهالت و استکند
چون ازوك، پادشاهیست که بجانب شاه دمشق، نام برجیس بود سه عطارد دبیرك، تو شمال نهالت از بحر ...
ازبرایکف اورد و مکان نمك، او با غیل جفا بیشه ندارد نسبت، بیشنا میم حریفان دکر را بیشك، عدل نقد بر جهالت
دالکه عقیق شدائی سند در باغ ملك، **معجزه دیگر** از شیخ فقها و فخر علما ابی جعفر طوسی رحمة الله علیه که او روایت
کند از ابی محمد ... واو از پدرش روایت کرده امام حق و پیشوای مطلق ابی محمد عسکری ع واو از ابی ... والمعد
کرام صلوات الله علیهم من الملك العلام از حضرت امام سید حسین الشهید علیهم سلام الله الملك المجید واو از پدر
که کفت در ملازمت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع بودم که در کنار شط فرات نزول اجلال فرمود پیراهن از
اطهر برکشید و از انتغسل فرمود ناکاه موجی آب در رسید و پیراهن آنحضرت را آب شط کشید چون ...
سر از آب بر آورد طاقی اواز داد که یا ابا الحسن بدست راست خود نکاه کن و لطف الهی و نصر حضرت ناتناهی نسبت
بحال خود ... حضرت مقدس امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع در نکریست دید که پیراهنی در مندیلی پیچیده
و بر کنار شط نهاده آنحضرت آن مندیل را بر داشت پیراهن از آن مندیل بیرون آورد و در پوشید و در جیبش رقعه دید
بر آن نوشته بود که هذه هدیة من عند الله العزیز الحکیم الی علی ابن ابی طالب ع هذا قمیص هرون بن عمران کذلك و
اورثناها قوما آخرین یعنی تحفه ایست از خداوند عزیز که افعال او مرتبط بر حکمت بسوی علی ابن ابی طالب ع
این پیراهن هرون بن عمرانست و میراث دادیم بقومی دیگر یعنی برزکواری حضرت علی ابن ابی طالب ع
و اولاد امجاد او صلوات الله علیهم اجمعین **نظم** سلطان دین وصی نبی ترجمان شرع، شاه نجف علی ولی ...
ایوان بارکاه تو ... بشرف، ... در باغ فطرت تو ... در فرع حکمت تو ...
... **معجزه دیگر** روایتست از ابو جعفر قمی رحمة الله
باسناد متصل از اصبغ بن نباته که کفت در خدمت حضرت سرور اولیا و ابن عم حضرت مصطفی ع ... نشسته
بودم در مسجد کوفه ... غلام سیاهی را ایشان برد و دستهای انغلام باز پس بسته کفتند دزدی کرده حضرت
فرمود که ای اسود دزدی کرده غلام کفت بلی حضرت روزی باغوای نفس و هوای چیزی دزدیده ام ...
... حکم شرع ... پاك سازی حضرت شاه ولایت ع فرمود شاید از غیر حرز دزدیده باشی
کفت یا حضرت ... دزدیده ام باز حضرت فرمود که ... شاید که ...
... غلام کفت ... حضرت فرمود که ... دیکر ... اکر اقرار کنی دست
بحکم خدا و رسول قطع نمایم چون نوبت دیگر رسید غلام باز اعتراف نمود حضرت بقطع دست راستش امر فرمود دست
راستش قطع کردند آن سیاه دست خود را کرفته بیرون شد ... عبد الله بن الکوا بوی رسید که
ای اسود دست ترا که برید کفت امیر مؤمنان و پیشوای متقیان شیر یزدان و امین حضرت رحمان ... رسید
... حضرت ... مولای ... سلمت ...

مرا از روی ... عبد الله کفت ای غلام او دست ترا برید و تو مدح و ثنای او میکویی کفت چرا نکویم که دوستی او با لحم
و کوشت من آمیخته است حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بار رسیدند و این کلمات از او شنیدند ... حضرت
والد ماجد خود ... حال را بموجب مقال عرض نمودند حضرت شاه ولایت پناه احضار او بمجلس شریف
اشاره فرمود چون حاضر آمد کفت یا عبد الله ... بریدن دست تو امر کرده ام و تو مرا مدح میکنی ...
... والله که اکر ... پاره پاره سازند هر پاره محبت تو مخلوط و هر ذره بند
تو ممزوج خواهد بود **نظم** مرا جسد که غلام علی ... همین بست که هستم سك در قنبر حضرت فرمود که
راست میکویی ما را دوستان چنین هست و دشمنان نیز هستند که اکر عسل در کلوی ایشان کنم جز دشمنی
زیاده نکنند حضرت مقدس امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع او سیاه را ... آنحضرت ...
کفت و دست بریده اش برجای خود نهاده ردای مبارك بر وی پوشانید و دعا فرمود فی الفور دستش صحیح کردید
و بعد از آن ... **نظم** امام اوست که دانند
منطق طیر، نه آنکه ... مردم بود ... امام اوست که دست بریده ساخت درست، نه آنکه ...
برانام **معجزه دیگر** روایتست که روزی حضرت مقدس امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین
علی ابن ابی طالب ع بمسجد مدینه در آمد و فرمود حضرت سید ابرار را ... بخواب دیدم که فرمود یا علی سلمان از جهان
رحلت نمود ... تکفین و تجهیز او قیام نمای و بر وی نماز کن ...
... بعضی از اصحاب تصدیق کردند و برخی انکار نمودند ...
... حضرت شاه ولایت ع فرمود ... مستغنی است پس آنحضرت متوجه مداین شد
... اصحاب ... آنحضرت غایب شد از نظر ...
... حاضر شد و کفت تجهیز و تکفین سلمان کردم و در مداین مدفون ... عجایب و غرایب
از حضرت مظهر العجایب و مظهر الغرایب عجیب و غریب نیست چنانکه مولانا نظام الدین استرآبادی علیه الرحمه
در مدح آن مولای متقیان فرموده **نظم** امام انس و جان مشکلکشای حاضر و غایب، بود ... حاضر و غایب
علی ابن ابی طالب، ... غیب ... فضل ...
...
... سلمان در ... روز ... تکفین و تجهیز ...
... **معجزه دیگر**
روایتست از سعد بن ابی ... که روزی حضرت ...
حضرت امیر المؤمنین ع بمجلس شریف در آمدم حضرت ...
مردان دست راست بر سینه مبارك آنحضرت ... فانه عبد الله و رسوله

راوی کوید که دیدم حضرت رسالت پناه نشسته گفت یا علی خدای تعالی از فضایلی که بتو کرامت کرده یکی آنست که درهای را
[illegible] نکرد و لیکن هیچ در جنب نباشد که از امر تو مخالفت نماید صدق الله و صدق رسول الله و ولی الله **نظم**
شه سریر ولایت علی عالی قدر ۰ محیط عالم دانش جهان علم و وقار ۰ ز فیض خدمت او خطش که کیمیا اثر است ۰ بکام مخلص [illegible]
صواب آثار ۰ چه جیم شاخ گلی از شد ز فیض احسان ۰ بهشت هشت جنی در شکوفه لطف عقار **معجزه دیگر** روایتست از ابن عباس که گفت در عهد
حضرت رسول الله صلعم جوانی بود از [illegible] انصار که او را ثابت بن عمر گفتندی و در زهد و عبادت طاق بود و در صلاحیت و
پرهیزکاری یگانه آفاق بود پیش حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع آمد در زمان خلافت [illegible] و گفت یا ابن عم
رسول الله [illegible] با آنحضرت رسول خدا صلعم بامن کرد در حال حیوة از محض عنایت و شفقت
آنکه حج بیت الحرام [illegible] سفارش کنی کرد [illegible] گفت حضرت امیر المومنین ع بیرون
آمد آن جوان صالح [illegible] حاج [illegible] که ای جوان ودیعتی است نزد شما [illegible] کنید سمعنا و اطعنا پس
قافله متوجه حج شد آن جوان [illegible] جمالی داده بود که در زیبایی یوسف ثانی بود [illegible]
در میان قافله بود چون آن جوان [illegible] آن مومن صالح برسید آن زن [illegible] عاشق وی
کرد بآن جوان صالح از قافله دور تر [illegible] نماز [illegible] آن زن ناکاره [illegible]
آنجوان شد در حالی که آن جوان در نماز بود چون از نماز فارغ شد آن زن گفت ای جوان ترا دوست میدارم و [illegible]
تضرع و زاری نمود که باید الحال دست در گردن درآورده [illegible] جوان گفت [illegible]
[illegible] و اگر زیاده برآوری [illegible] در منزل دیگر [illegible]
گفت اگر دست از من باز ندارای [illegible] آن زن [illegible] و در منزل سوم [illegible]
[illegible] دینار زر [illegible] داشت [illegible] بودند [illegible] که نکیسه [illegible]
شوهرش در آن بود [illegible] برداشت آهسته آهسته در [illegible] آن جوان در نماز بود [illegible] در میان بار
او گذاشت [illegible] او از [illegible] آن فاجره دست بر سر زدن گرفت و فریاد و فغان برآورد [illegible]
که داشتم از [illegible] امیر قافله [illegible] ظاهر نشد [illegible] گفت [illegible]
[illegible] آن جوان صالح که حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین ع او را [illegible] امیر قافله
[illegible] آن جوان آمد [illegible] گفت [illegible]
مال و [illegible] بیرون آمد فریاد برآورد که [illegible] آن جوان صالح است [illegible]
[illegible] کشتن وی کردند [illegible] تا حضرت امیر المومنین [illegible] حکم شرع نماید [illegible]
[illegible] آن جوان گفت [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] آن مکاره [illegible] آمد و گفت بیا و با من [illegible]

دم [illegible] ولکن [illegible] بجان [illegible] هوا [illegible] دشنام داد [illegible]
آن فاجره از پیش او برگردید در میان قافله [illegible] از آن بنی [illegible] آمد [illegible]
زن حامله شد و چون ایام حج بگذشت و وقت حیضش در گذشت دانست که آبستن شده نزد امیر قافله آمد
باز نمود که [illegible] از این [illegible] ابستن و [illegible] که در میان مردمان رسوا شوم آن روز نگفتم این مرد با من زنا کرده
[illegible] و اکنون که [illegible] ظاهر شد میگویم تا شما گواه باشید [illegible] گواهی دهید که
این جفا و ستم بر من واقع شد [illegible] و چون قافله روانه شد و بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین ع
از مدینه بیرون آمد از امیر حاج احوال آن جوان صالح را پرسید [illegible] صالح میگویید [illegible]
که آن [illegible] در [illegible] قافله است [illegible] دید که مردم قافله دست و پای آن جوان را
بسته و برپشت [illegible] و چون چشم آنجوان صالح بر آفتاب جمال حضرت امیر المومنین ع افتاد بگریه درآمد
و مضمون این مقال ادا میکرد **نظم** [illegible] ز [illegible] لیل و نهار ۰ [illegible]
[illegible] ز حضرت امیر المومنین و [illegible]
[illegible] صلوات الله الملک المنان [illegible] مسجد [illegible] امیر قافله و اهل حج را
طلبید و [illegible] در مسجد [illegible] حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب و حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible] که [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] قاضی [illegible] حکم کند [illegible] قاضی کیست
[illegible] علی ابن ابی طالب ع [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] چون [illegible] حضرت علی ابن ابی طالب ع [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ایشان
[illegible] علیهما السلام [illegible] حضرت
رسول ص آمد [illegible] حضرت امیر المومنین ع [illegible] رسول الله ص [illegible]
[illegible] حضرت رسول الله صلعم [illegible]
[illegible] حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب ع عصای معجز نمای حضرت سید ابرار [illegible] بر دست [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امیر المومنین علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible] و آن عصا را بر پهلوی وی نهاد و گفت بنام خدای و ببرکت حضرت رسول [illegible]
[illegible] جواب [illegible] فی الحال بقدرت الله تعالی [illegible] طفل [illegible] آمد و گفت السلام
یا ابن عم رسول [illegible] حضرت جواب باز داد و گفت یا عبد الله [illegible] یا [illegible]
[illegible] آن جوان [illegible] گفت اشهد ان لا اله الا الله [illegible]

[illegible]

۷ لا شریک له و اشهد ان علیاً ولی الله و وصی رسول الله و خلیفته و ابن عمه من بلغ خدایم و پدرم غلام سیاه هست از آن
بنی مغیره و این مرد صالح و نیکو است از او بخشید در حق وی گفت آنحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بشهوت پدرت در
وجود آمدی یا بشهوت مادرت کودک گفت بشهوت هر دو و خلایق چون این مقال بشنیدند صلوات بر حضرت
محمد و آل محمد فرستادند و غلغله در میان مردم افتاد پس بهم قافله و اهل قافله تضرع و زاری نمودند که یا امیر المؤمنین
انقضای امر زش یعنی اعم انحطاطی که در حق این جوان صالح کرده ایم حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع فرمود
که ساکن شوید که کاری دیگر مانع است انکه فرمود که حقه را بیاورید چون حاضر کردند مهری بر آن نهاده بودند
حضرت باز کرد ذکر فیحتنک و خصیتین از انجا بیرون آورد گفتند یا حضرت این چیست فرمود که این از این
جوانست و من احوال او را با شما تقریر کنم روزی حضرت رسالت پناه ص بر منبر خطبه ادا میفرمود و در باب
عذاب زانی و زانیه موعظه ادا مینمود آن جوان از شنیدن آن متأثر شده آلت خود را از ترس الهی قطع نمود جبرئیل ع
نازل شد و حضرت رسول ص را خبر داد آنحضرت از مسجد بیرون آمد و نزد آن جوان رفت دید که این کار کرده و خون
از آن روان شده فرمود که چرا این کار کردی گفت چون عذاب زانی و زانیه را از آنحضرت شما شنیدم ترسیدم
که مبادا از من این نوع سر زند و اقتضاء حضرت مقدس نبوی ص دست مبارک خود را بر موضع جراحت او نهاد
فی الفور آن جراحت زایل شد و فرمود تا آلت را در حقه نهادند و گفت یا علی نزد تو باشد که بعد از وفات من
این جوان را بجهتی تهمتی متهم سازند و تو ایشان را در این حقه است و از آنها تا سبب روسفیدی او گردد و چون
سخن تمام شد عمر گفت یا علی اگر ترا بر جای تا آن زنا رجم کنند حضرت مقدس امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
ع فرمود تا بار حمل نگذارد و ایام رضاع تمام نشود رجم روا نیست انگاه عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر نبودی
علی ابن ابی طالب ع نبودی هر آینه عمر هلاک میشد **نظم** گفت لا در خیبر علی ابن ابی طالب حریف غالب هم
کس گر هست در هر باب بعد ازین صفحه تحقیق کردن خاطر او بیک ملاحظه حل مشکل چهار کتاب بکور بختم
بالکس که پیش او سرور بود برای امامت ستوده در معراب **معجزه دیگر** روایت است از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق ع که روزی ابوبکر ملعون مردود در ایام خلافت بناحق خود در راه بنی نجار ملاقات کرده با
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع و بعد از سلام و مراسم اکرام و اعطا
گفت یا ابا الحسن آیا در خاطر عاطرت چیزی از خلیفه گردانیدن مرا در روز سقیفه را بیکر و بیعت من هست
بخدا و الله که این به رای من نبود و من برین جرات و رغبت ننموده ام الا آنکه مسلمانان اجتماع نموده اند
بر خلافت من و مرا امکان مخالفت ایشان نبود زیرا که از حضرت رسول ص شنیدم که جمع نمیشود امت من بر
ضلالت دیگر … چون حضرت شاه ولایت پناه ع از وی سیه کار این سخنان شنید فرمود جواب آن که است که
اطاعت کنند امر ترا لیکن … و اکتب بعهدی که او بسته باشند با خلفا و بدل نکنند و تغییر ندهند
عهد او را ابوبکر گفت بخدا قسم یا علی که اگر گواهی دهد این سلطنت نزد من کسی که اعتماد بر قول او باشد با نکر تو بینی

تری

تری بار امامت و خلافت حق تست هر آینه مسلم دارم و رضا دهم کسی را که تو راضی باشی باین و دشمن باشم با
کسی که تو نخواهد این را پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آیا از حضرت رسول ظاهر شد و از آن سرور واثق تر بیان
حضرت خلافت مرا در چهار موضع از تو بیعت بگرفت و از جماعتی که با تو بودند از انجمله عمر و عثمان با تو بودند بود و شما
بجهت لا ازین یاد در یکی در خانه حضرت رسول الله ص و یکی در بیعت رضوان در زیر شجره و یکی در خانه ام سلمه و یکی در
روز غدیر خم بعد از انکه از حجة الوداع مراجعت نموده بود پس همه گفتند سمعاً و طاعة پس حضرت رسول الله ص فرمود
شما اگر خدا و رسول بر شما گواه باشد همه گفتند خدا و رسول بر ما گواه باد پس گفت ای شما که اینک گواهی دهید بعضی از
شما بعضی بر سایه به انچه امر کرد غایبان از شما اشما گفتند بلی یا رسول الله همه بر خواستیم متفق اللفظ مبارکباد
دادید حضرت رسول الله ص و را اعمر بتو ولیک من آمد و دست بر کتف من زد و گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب بادا مبارکباد
مبارکباد ترا یا پسر ابو طالب مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه چنین بود یا نه ابوبکر گفت یا ابا الحسن کلمه الی …
زدی که اگر حضرت رسول الله ص حاضر بودی و میدیدم من از او بشنیدم از زبان مبارک … هر آینه اطاعت میکردم
حضرت امیر المؤمنین ع گفت ای ابابکر خدا و رسول بر تو گواه گیر که اگر ببینی حضرت رسول الله ص را نزد و سلامت وی …
ترا اگر ظالمی در فرا گرفتن حق من و خدا و رسول را غضب کرده … دیگر بر اسلام بیداری بر من امر خلافت را و نفس
خود را از آن باز بیعت دادی ابوبکر ملعون گفت یا علی این ممکن نیست و توانا نبود که من ببینم حضرت رسول الله ص را
بعد از موت و این کلمات را از آن سرور بشنوم حضرت مقدس امیر المؤمنین ع فرمود بلی بنمایم بتو اگر راست میگوئی
که بی حضرت فرمود خدا و رسول بر تو گواه گرفتم … خود را اثبات … ابوبکر گفت بلی رضا دادم در قول خود و از عهد
و پیمان خود برنمیگردم حضرت دستهای مبارک برهم زد از جنبانیدن آن کتاب و فرمود با من بیا بمسجد قبا
تا حضرت رسول الله را بتو بنمایم چون بمسجد رسیدند حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین
علی ابن ابی طالب ع پیشتر در مسجد شد و ابوبکر مردود در عقب آنحضرت بمسجد در آمد دید که حضرت
رسول الله ص در قبله مسجد نشسته ابوبکر مردود در عقب آنحضرت بمسجد بیتاب شده غش کرد و بر روی افتاد
پس حضرت رسالت پناه ص فرمود سر بردار ای گمراه فتنه انگیز پس ابابکر سر بر داشت گفت لبیک یا رسول الله
الحیات بعد از ممات حضرت فرمود وای بر تو ای ابابکر من چیزی دهند ام هر آنچه موافق یا بد ببینی که
خدا تعالی بر همه چیز قادر است پس ابابکر ساکت شد و در روی حضرت رسالت پناه حیران گشته آنحضرت فرمود
که ای دشمن خدا وای بر تو فراموش کردی عهدی را که با خدا و رسول بسته بودی و در مواضع متعدد و برای علی
خلافت را فراموش کردی یا رسول الله پس حضرت فرمود که چه شد ترا که امروز با علی ابن ابی طالب میگفتی فراموش
کرده بودم و انچه میان تو و حضرت امیر المؤمنین بود ابوبکر ملعون گفت پشتر بود من اول … آخره … زیاده و نقصان
بیان فرمود پس ابابکر مردود گفت یا رسول الله توبه کنم و رجوع بدان کنم حضرت اکرم … از گناه من
جرات امر خلافت را که بر تو حق غصب کردم بحضرت علی ابن ابی طالب ع رد کنم و امر … حق …

میکرد حضرت فرمود بلی اگر چنین کنی من ضامن میشوم ترا بر بهشت اگر بقول خود عمل نموده بجهت خود وفا کنی چون حضرت
مقدس نبوی م جهت بران ملعون سطر وده تمام کلام کرد از نظر او غایب شد پس ابوبکر دامان حضرت امیر المؤمنین ع گرفته
تضرع وزاری میزد که مرا ببخش و بیاتا بالای منبر حضرت رسول الله م تا من بر بالای منبر بر آیم انچه دیدم و شنیدم بر مردمان
باز گویم انکار حضرت رسول خدای م در حق خود و انچه فرموده در حق تو بایستی بجای آورم و خلع کنم نفس خود را از امر
خلافت و مسلم دارم ترا حضرت فرمود که باتو ام ولیکن شیطان ترا نمیگذارد ابوبکر ملعون گفت اگر او مرا نگذارد من او را
بگذارم و عصیان او نموده راه نجات پیش گیرم و من بعد سخن خویش گیرم حضرت فرمود اگر عصیان نورزی و راه نجات
پیش گیری و من بیان عالم ولیکن از برای تاکید حجة بر تو کلام آوردم از مسجد قبا بیرون آمدند بجانب مسجد حضرت
رسول م روان شدند و ابوبکر ملعون از بیخودی بی افتاد و بر می خواست و از از میخزاید و مردم نظاره میکردند و
غیبا نستند که حال چیست تا انکه عمر ابن الخطاب بایشان رسید و گفت ای خلیفه رسول خدا چه حالست ترا وابن
بیخودی تو از چه جهتست ابوبکر گفت بگذار مرا ای عمر دور شو والله که نمیشنوم قول ترا و اطاعت نمیکنم فعل ترا پس عمر
گفت بکجا میروی و در چه کاری ای خلیفه بنابن بخودای و بیوضو بمسجد حضرت رسول خدای م مرو اول بخانه
خود رو و وضو بساز ابابکر ملعون خسر الدنیا والاخرة گفت یا علی برو بجانب منبر رسول تا من بیرون آیم حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع تبسم نموده گفت ای ابابکر کفتم که شیطان ترا نمیگذارد و حضرت مقدس
~~امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب تبسم نموده گفت ای ابابکر کفتم که شیطان ترا نمیگذارد~~ متوجه مسجد شد و در پهلوی
منبر امیر در جای گرفت و ابوبکر بخانه خود رفت عمر با او رفت در رسید چرا میکویی که ترا چه واقع دست داده
ابوبکر گفت وای بر تو ای عمر از ستم عمر که حضرت رسول الله را در قبا ملاقات کردم و چنین فرمود و قضیه بیان
او را الی الاخر بیان کرده عمر گفت ای ابابکر فراموش کردی سحر خود را که در ماه رمضان آب ضم تار الشلة بود و ما
یا ای بهجت دیگر که نزد تو داست سهل بن حنیف و نیات ازدی وابن ثابت در روز جمعه رمضان بخانه تو آمده بند
بعد ذلك در خانه تو رسیده ولیم بکر رفعه تو ترا حیرت کرد که از افتاب کرم برخیز و بیان خود ای که آواز تو ابعنی
از اصحاب شنوند و در حضرت رسول بسبتی تو گواهی دهند و حرمت تو هدر شود که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم گسبه را لم دورم ذات سحر و مرض بخورد و حال انکه تو شراب خورده و تو میگفتی که چهار طعامی که از شب
مانده و جرعه از شراب بر کنیز ایشان میفشیند تا مکاله شما را بس ربن تو را شب آورده که شیر ابن مانواز
شراب اشامیدی و این سحر بیجوانی که شعر ذرینی اصطبح یا ام بکر * فان الموت نقب عن هشام * ینول لنا ابن
کبشه سوف * نحیا وکیف حیاة اشلاء وهامی * ولکن باطل قد قال هذا * واقوال بن زنادیف الکلابی * الا هل مبلغ الرحمن عنی
بانی تارك شهر الصیام * وتارك كل ما اوحی الینا * محمد من اساطیر الكلام * فقد الله لا ینفی شراب * وقد الله لا یفنی طعام *
ولکن الحجر یلی حیا * ذا الجم وتاعب بالجهانی * یعنی بگذار مرا تا شراب خورم ای مادر بکر که غایبست از من
هشام و میکوید فلان ابن کبشه که دو داست که زنده شویم و بعد ازین نیستیم حضرت ایشانند که میخواستند که صف زحوف

امرا این کشته بیناب به منصب و کونه جات یابد اعضای پوسیده بر اکنده شده و لیکن باطلست این و قول اهل شده و این
ارا رایشی و سخن برداز بیت ابلیس رسیده از من بخنا که من روزه ماه رمضان خورده ام و ترك حکم ایشان و جعفر
وحی کرده از برای این الزام اشار حظهای باطله پس تحقیق که خدا از نمیدارد در نال الرطعام و لیکن چون تو می بینند
حکیم ازین کلام میکنند و میسازد ایشان ازو سحر بیعنی از سحر فی و بعقلی است که کسی ایشان را بقول کند عمر گفت
پس چون شنید حق خفر و چیزی که بازبود اند پس اصحاب محمد در آمده اند در خانه تو و شراب از دست تو گرفته
و کشته اید شهر خلاف از خدا و رسول میکنی و ترا برداشتند و بانه هفت بدر مسجد رسول م آوردند و کشته قصه
تا او شو قدر سحر حضرت رسول الله کرد ندم من خود را تو رسانیده و گفتم بگو در شب خورده ام راست
کرده لا بعقل کرد اینکه شاید از تو حد در گذرانند و از کشتن باز رهاند چون حضرت محمد م ترا دید تو
چنین گفتی حضرت فرمود وای بر شما نمیدانید که خمر زایل میکرداند عقل را نشنیده اند که امری القیس در باب
خمر گفته شعر شربت الاثم حتی زال عقلی * کذالک الاثم یذهب بالعقول * تحی اشلیه بحیز فی بدلنا زال الشد
عقل من همچنین بدی زایل میکرداند عقل را پس حضرت مقدس نبوی فرمود که مهلت دهید او را تا بخود آید
از بیهوشی و مستی پس ترا مهلت دادند تا بهوش آمدی و ان حد را از تو کشته اند مرا و از کشتن خلاص کردم
پس امر ضرتو ایچه شده است که ایمان بحضرت رسالت م آوردی و بیانچه باو امد است و حال انکه حضرت
محمد م تر دما سا حر است ابابکر گفت وای بر تو ای عمر هیچ شك نیست تر دمن بر انچه گفته شد تر دمن
که تو شیطان منی بیرون رو و حضرت امیر المؤمنین را رخصت ده تا برود پس عمر ملعون بیرون آمد بمسجد
شد حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع را دید که در ما بین نشسته بود گفت چیست ترا یا علی مکر
کرده برای خلافت هیهات هیهات والله که عذا فی بلیت ابغر کرده ازین دفعت و کشیده مردم بسوی خود پس حضرت
تبسم نموده گفت وای بر تو ای عمر خلافت هر گاه برگردد بسوی تو وای بر امت از بلای تو عمر گفت ای بشارت
ابن ابی طالب راستست کمان تو و حق است کلام تو پس حضرت از مسجد برخواسته متوجه منزل شریف شد
و این خبر باز اه افتاده شایع گردید نظم بر بساط بخ در لحت بر بساط خبر وشن * از عمر این شنیده برخواست
لعنت بر عمر معجزه بکر در کتاب منهج المحققین مذکور است بروایت سلمان فارسی رضی که گفت در منزل مبارك
حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع نشسته بودیم من و حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد الحنیفه و محمد ابابکر و عمار یاسر و مقداد الاسود در رفیق کریم
بیعت کرده بودند پس حضرت امام حسن ع گفت به پدر بزرگوار خود که یا امیر المؤمنین بدرستی که سلیمان
بن داود سؤال کرد از پروردگار خود که عطا کند او را ملکی که سزاوار دیگری نباشد سوای او و پس
حقتعالی باو ارزانی فرمود آیا تو مالك معجزات ملکی هستی یا مستحق انکه تو بحضرت پیغمبر این حضرت فرمود شکایت
دلها و روایت تنها والله از نیك ارواح بعضی لطف خوبیاء عطا فرمود بدرستی که امروز بپدر تو ما الشجیری

کیفیت او کیست بعد از جد بزرگوار تو رسول الله ص و بالک عزاعدبود احدی بعد از وی حضرت امام حسن ع فرمود
کرای والدین بزرگوار اراده داری که بینی انچه عطا کرده است مر پدرم را از تو عز وجل از کرامات و مقامات حضرت
پس امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع فرمود که ان شاء الله بنمایم شما را و الحضرت
برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و دستان بدرگاه بی نیاز برداشت دعایی فرمود که ما نفهمیدیم پس
بدست مبارک بجانب مغرب ایما فرمود فی الفور بدید آمد ابری و روان شد سوی حضرت امیر المؤمنین ایستاد در
جای او ابری بدید آمد هم انجا توقف نمود پس حضرت فرمود که ای ابر فرود آی باذن الله تعالی پس فرود آمد و
بفصاحت و بلاغت تمام باین کلمات تکلم نمود که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد انک خلیفته و وصی من شک فیک فقد هلک و من تمسک بک سلک سبیل النجاة پس فرود آمد بر
زمین افتاد و مثل فرش فرو افکند پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بر نشینید پس هر یک در موضع خود
قرار گرفتیم پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بر نشینید پس هر یک در موضع خود قرار گرفتیم پس حضرت
اشاره بان ابر دیگر کرد همان کلمات طریق فرود آمد و همان کلمات گویا گردید و حضرت تنها بران ابر چون قرار
قرار گرفت و فرمود بانک بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و اشاره
فرمود به ابر که بجانب مغرب روان شود در این هنگام باد دی در زیر وابرها را بر داشت و ایشان در هوا میرفت
بلادی که بجانب سر و روی رسیدیم بجانب اوصیا نظر کردیم دیدم که انحضرت بر کرسی از نور نشسته و نور از روی
آنحضرت می بارید بر طریقی که چشمها خیره میشد پس حضرت امام ابی محمد الحسن ع فرمود که ای پدر بزرگوار
وای وطیعا المقتاب بدرستی که سلیمان بن داود را مطیع و منقاد بودند وحش و طیر و مور و مار و زمان بر دار غا عجب
گردانیدشما را بچه چیز مطیعند حضرت فرمود که من چشم خدا بعالم ام در زمین او و من لسان ناطق حقم
در خلق او و نور حقم جانم انجمام انجنان بنوری که پنهان نمیشود و من در علم خدا ام مرهم ازان در داخل میشود که
من چه خادم بر بنده کان او و بعد ازان فرمود که میخواهید بنمایم بشما انکشتری سلیمان را گفتیم بلی پس دست مبارک
در گریبان کرده و خاتمی بیرون آورد از طلای احمر و نگین او از یاقوت سرخ و نقش نگین این بود محمد و علی عارف
میفرماید نظم سلیمان ازان ملک زیر نگین داشت ** که بود نقش چهار اسم در نقش خاتم ** ولیکن بنام شریف تو سوگند
کزان چهار اسم تو بود اسم اعظم ** سلیمان گوید ما از این تعجب نمودیم مولای مؤمنان فرمود از چه چیز تعجب میکنید
این نوع چیزها از مثل منی عجب نیست امروز بنمایم بشما چیزی که هرگز ندیده و نشنیده باشی پس حضرت امام
حسن ع فرمود که ای پدر بزرگوار میخواهم بنمایی سد یاجوج و ماجوج را پس بادی در زیر ابر آمد آوازی ازان
شنیدیم مثل آواز رعد و ابر بالا گرفت و ابری که حضرت بر و نشسته بود پیش پیش میرفت و ما در عقب تا رسید
بکوهی در غایت بلندی و دران کوه درختی دیدیم خشک شده و برگهای او ریخته حضرت امام حسن ع فرمود که
ای پدر بزرگوار این درخت چرا خشک شده و برگهای او ریخته حضرت امام مؤمنان امیر المؤمنین علی ابن ابی

فرمود که از درخت سؤال کن تا حال خود را عرض کند پس حضرت امام حسن ع فرمود ایه درخت چه شده است
تو را که چنین پژمرده شده درخت بجواب بنا حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب
ع رسید که ای درخت بحق من بر تو که جواب ده و بزر ما دی گوید و الله شنیدم از ان درخت که گفت لبیک
لبیک یا ولی الله و وصی رسوله و خلیفته بلا فصل بعد ازان گفت ای ابا محمد بدرستی که حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب ع هر شب در وقت سحری می آمد و دو رکعت نماز در پای من میکرد و تسبیح بسیار میفرمود
چون فارغ میشد ابری سفید می آمد که از بوی مشک سفید سفید و کرسی بران نهاده حضرت سوار میشد و میر
میفرمود و زنده کانی و سر سبزی من ازان بود که الان مدت چهل روز است که مرا از دیدار خود محروم کرده اینست سبب
پژمردگی و خشکی من پس حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع برخواست و
دو رکعت نماز گذارد و دست مبارک بران درخت کشید فی الفور ان درخت سرسبز گردید شاخ و برگ بر کشید
انگاه حضرت امیر المؤمنین ع ابر را امر کرد تا ابر را بر داشته سیر میکردیم تا رسیدیم جائی که یک دست او در مغرب و یکی در
مشرق بود نظر انداز فرشته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ان ذکت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا و اشهد انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا تا گفتیم یا امیر المؤمنین
کیست این فرمود که این فرشته ایست که حق سبحانه و تعالی موکل کردانیده است او را بتاریکی شب و روشنایی
روز هرگز از جای خود زایل نگردد تا روز قیامت و بدرستی که حق تعالی گردانیده است امر دنیا را بسوی من
و اعمال الخلایق را امروز بر من عرض میکنند و باسمان میبرند پس سیر میکردیم تا رسیدیم پیش یاجوج و ماجوج پس
حضرت امیر المؤمنین باد را امر کرد که فرود آورد ما را در پایین این کوه و اشاره کرد بکوهی در غایت بلندی و نهایت
سبزی چون نظر کردیم سدی دیدیم ملاحظه نمودیم مقدار بلند بود که چشم کار نمیکرد و سیاه بطریق ناشی طلسمات و از
بهلوی ایشان سد دودی بر می آمد حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع فرمود بحضرت امام حسن کرم الله وجهه
من صاحب این امر باین گروه بنده کان سلطان گویند که سه قسم طایفه دیدیم بیکقسم طول ایشان صد و بیست گز بود
و قسمی دراز ایشان مقتاد در بیع و قسمی بیکر یک گوش خود را فرش ساخته بودند و گوش دیگر را خود را بر شیلد
پس حضرت امر کرد باد را تا سیر کردیم بکوه قاف و او کوهی بود سبز و زمرد سبز و فرشته بود بصورت انسان چون
نظر او بر حضرت امیر المؤمنین افتاد گفت السلام علیک یا وصی رسول الله و خلیفته ایا اذن میدهی مرا بجانب تو
سخنی هست سرور عرض کردم پس حضرت بجواب داد و فرمود اگر میخواهی بگوی الان حرم تو اگر چه میخواهی سؤال
کی ان فرشته گفت و بر وزهای یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که اراده داشتی که من ترا اذن دهم که بزیارت بحضرت سرور
الثقلین و نور الکونین احمد محمود یعنی ابو القاسم محمد مصطفی ص روی گفت بلی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که
مضایقه ندارم ترا ای فرشته ان فرشته چون ماذون گردید گفت بسم الله الرحمن الرحیم و روان شد پس ما در آن
کی امیر کردیم که ان ملک باز گردید بمکان خود قرار گرفت پس سلمان گوید که گفتم یا امیر المؤمنین این فرشته کردی

حضرت سلیمان بدانست حضرت مقدس بسوی هم نکرد و گفت حضرت عزیز بود بحق آنکس که بر دارندهٔ سموات بی‌ستون است که اگر
یکی از شکان حق اعلند که از مکان خود جدا شوند بقدر نفسی زدن نتوانند تا از من ساده رُخ نکردند و هم چنین است حال
ملک من حسن و حسین علیهما السلام و نه امام دیگر از اولاد حضرت امام حسین ع که بعد ایشان قایم مقام ایشان باشند
سلیمان گوید پرسیدم که نام ملکی که موکل بود بر کوه قاف چه بود فرمود که ترجائیل پس گفتم یا امیر المؤمنین چگونه هر شبی
ابی با نو جمع فرمود همچنانکه با شما آمدم فرمود بحق آنکس که میشکافد دانه را و آزاد میکند بنده را بدرستی که من مالک
ملکوت آسمان و زمینم چنانکه اگر بدانید بعضی از وی بر شما نتابید بدرستی که اسم اعظم حقتعالی زمین را
در هم نوشت تا تخت بلقیس پیش چشم زدنی نزد سلیمان حاضر کرد و نزد ما والله که هفتاد و یک حرف هست و یک حرف نزد
حقتعالی است که تا بر علم غیب از دست شناخت ما دادم که شناخت ما دارد منکر شد ما را هر که منکر شد ما را پس
حضرت بر خواست و ما بر خاستیم تا رسیدیم بجوانی که در میان دو قبر نماز میکرد پس گفتیم که یا امیر المؤمنین کیست
این جوان فرمود صالح نبی است و این دو قبر از پدر و مادر او ست و او در میان این دو قبر عبادت میکند چون
صالح را نظر بر ما افتاد مالک نفس خود نتوانست شد تا گریه در آمد و بدست اشاره بجانب حضرت امیر المؤمنین
ع کرد و دست بر سینه نهاد و بهای های میگریست پس حضرت امیر المؤمنین ع توقف نمود تا او از نماز فارغ شد پس
ما از و سؤال کردیم که سبب گریه چیست گفت بدرستی که حضرت امیر المؤمنین ع هر صبح نزد من می آمد و من در جمال
کمال او نظر میکردم و عبادت من زیاده میشد و الحال ده روز است که آنحضرت را ندیده ام بدین سبب اضطراب
بر من واقع شد پس اضطراب گریان شدم پس امیر المؤمنین ع فرمود میخواهید سلیمان بن داود را بشما بنمایم گفتیم بلی
یا امیر المؤمنین حضرت برخاست و ما متابعت کردیم تا داخل بستانی شدیم که هرگز از و بهتر ندیده بودیم و در و
بود از جمیع میوه ها و نهرهای جاری بود و مرغان بر شاخهای او نشسته و بنغمهای لذیذ [illegible] میسرودند چون
حضرت را دیدند مرغان آمدند و بال و پر بال زنان بر دور آنحضرت میگردیدند تا بمیان بستان رسیدیم تختی دیدیم
و جوانی بر و بر پشت خوابیده و دستهای خود را بر سینه نهاده و حضرت امیر المؤمنین ع انگشتری از گریبان
خود بیرون آورده در دست حضرت سلیمان کرد او بر خود جنبید و برخواست و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
و وصی رسول رب العالمین والله که تو صدیق اکبری و فاروق اعظمی بتحقیق که رستگار شد انکه ترا [illegible]
بتو و خاسر شد انکه تخلف ورزید از تو و بدرستی که من از حقتعالی درخواستم که مرا اهل بیت کرد الله پس عطا
فرمود این ملک را چون شنیدم این کلمات را از سلیمان بن داود نتوانستم داشت نفس خود را و من در پای
آنحضرت افتادم و پای مبارکش را بوسیدم و حمد کردم خدای تعالی را بر بسیاری عطای او بر ما [illegible] کلمات اهل
بیت و یاران که همراه بودند همچو کردند آنچه من کردم پس سؤال کردیم از عجایب کوه قاف فرمود آن چیزی که
شما دیدید گفتیم شما دیدید فرمود همچنانکه اینجا دیدید از عجایب نزد من عیانست و من نگهدارنده آنهام بعد
رسول خدا و همچنین از اوصیای من که فرزندان من اند بدرستی که عالم [illegible] و زمینها [illegible]

اسمای

اسمای حسنی که هرگاه سؤال کنند حضرت جبرئیل ایشان را اجابت میکند ما نیز بیابیم که روشن شد [illegible] آن بهشت
فقدسناه [illegible] خدای تعالی [illegible] ما اسماء [illegible] و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را که ما تعلیم گرفته اند ملائکه تسبیح
و تقدیس و تحمید و تهلیل و ماییم کلمه‌ای چند که تلقین کرده الله آدم را و به این کلمات توبهٔ آن قبول شد پس فرمود که آیا میخواهید
بشما چیزی عجیبی بنمایم گفتیم بلی پس فرمود چشمهای خود را [illegible] کردیم چون گشادیم خود را دیدیم که
نزدیک بودیم بزمینی که [illegible] و مردمان دیدیم در هوا [illegible] گفتیم یا امیر المؤمنین کیستند این گروه فرمود [illegible]
[illegible] عالم و آدم نبی آورد دوست داشتم که شما به بینید ایشان را و میخواهم که ایشان را هلاک کنم که ایشان
نماز نکنند گفتیم یا امیر المؤمنین ایشان را [illegible] هلاک خواهی کرد فرمود بلکه بحجت ایشان را هلاک میکنم پس حضرت اسد الله
الغالب با ایشان نزدیک شد بمرتبه که آنحضرت را دیدند قصد حضرت کردند از ایشان [illegible] نزدیک آمد
و دست مبارک خود را بر سینهای ما کشید و [illegible] چیزی که ما نمی دیدیم در رفت بجانب ایشان و فریادی بر
ایشان زد که همه هلاک شدند [illegible] در هم شکافت و بر یکدیگر افتاد و صاعقه از او از آنحضرت جستن [illegible]
انجماعت و آن شهر را [illegible] گفتیم یا امیر المؤمنین ایشان را چه شد فرمود که حقتعالی همه را هلاک کرد و به آتش
دوزخ رسانید گفتیم این معجزه بود که هرگز ندیده و نشنیده بودیم مثل این باز فرمود میخواهید که عجیبتر از این بشما
بنمایم گفتیم یا امیر المؤمنین ما طاقت زیاده از این نداریم [illegible] بفضل تو [illegible] عظیم تر
بعبادت خدای [illegible] و مردمان همه تا روز قیامت [illegible] یا امیر المؤمنین میخواهیم که بوطن
خود مراجعت کنیم فرمود انشاء الله تعالی پس اشاره فرمود با برها تا نزدیک ما آمدند [illegible] بجای خود قرار
گرفتیم [illegible] بجانب آسمان بود [illegible] که زمین در نظر ما مثل درهمی مینمود [illegible]
سرای حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب ع فرود آمدیم در وقتی که مؤذن اذان
ظهر میگفت و در وقت بیرون رفتن آفتاب بلند شده بود سؤال کردیم که یا امیر المؤمنین از اینجا تا کوه قاف چه مقدار
راه است فرمود پنج سال راه است [illegible] حضرت فرمود که اراده کردم که بگردیم دنیا را بالتمام و همه آسمانها را در یک چشم
[illegible] زدن [illegible] از اسم اعظم گفتیم یا امیر المؤمنین والله [illegible] و معجزه [illegible] بعد از
رسول خدای [illegible] نظم دین [illegible] شرع نبی [illegible] نظام مسالک [illegible]
[illegible] شاه ظفر [illegible]
چنین معجزه دیگر روایتست از عبد الله بن عباس که گفت [illegible] عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب بمسجد در آمد
در پیش [illegible] دید [illegible] غلام خود را گفت [illegible] تا نماز بکنارد [illegible]
گفت پس [illegible] از انصار گفت تا او را بیدار کند چون انصاری پیش آمد و دید بر صورت [illegible]
[illegible] عمر غلام را گفت [illegible] تا نماز بکنارد [illegible] حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع مسجد در آمد [illegible] امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع فرمود

کو برا انکشتین و تجهیز کرده دفن کن که زود باشد که چیزی معلوم شود با طفلی که وی را بمحراب بخوابانند عمر گفت انجا یکی
فرمود که حضرت حبیب خدا و برادر مرا خبر داده است پس ان کشته دفن کردند چون نه ماه بران بگذشت روزی
دیگر عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب بامداد بمسجد درآمد اواز طفلی شنید که از محراب می اید گفت راست گفت حضرت
علی ابن ابی طالب چون از نماز فارغ شد حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم بمسجد درآمد ان طفل را پیش وی
آوردند حضرت دایه طلب کرد طفل را بدایه داد و اجرت از بیت المال مقرر نمود و ولادت او در ماه محرم بود و چون
نه ماه از وی بگذشت شب عید فطر حضرت دایه را طلب نمود فرمود که صباح کودک را بیاور و اقبا جامه بر وی پوش
و بر دوش گیر و بمیان گاه بیرون و هر که هر چه بکوید ازو بستان و بوی بده و گوی یا مظلوم بن المظلومه بی الظالم ان زنا
نکرده ... تا انکه زنی پیش آید دایه گفت سمعا وطاعة و چون بامداد شد دایه چنان کرد زنی را دید که گفت ای زن
بایست بحق حضرت محمد رسول الله دایه ایستاد زن پیش آمد نقاب از رخ بگشاد زنی بود در غایت حسن و بها و
جمال کودک را از گرفته چنان کلمات بر زبان راند و گفت ... مادر این در زمان من که در فی چند روز وفات یافته و میگریست
و طفل را باز داد و خواست که روان شود دایه چادر او را گرفت گفت همراه من نزد حضرت امیر المؤمنین عم باید آمد زن
مضطرب شد گفت دست از من بدار که حضرت علی ابن ابی طالب عم مرا رسوا میکند دایه گفت نتوانم زن گفت اگر
نزد حضرت امیر المؤمنین بری چیزی بتو نخواهد داد همراه من بیا تا ترا سه دست جامه عراقی و دو برد یمانی و
سیصد و سیصد درهم هجری بدهم و چون عید اضحی شود مثل این بتو دهم چون این طفل بن ... و مرا رسوا مکن
دایه انکار ... شد و همراه او روان گردید تا بخانه او زن ... شد و انجا او را دعا کرده بود ... داد
چون ... از عید گذشت باز گشت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عم دایه را حاضر کرده گفت ای دشمن خدا چه
کردی و نصیحت مرا گفتی گفت این کودک را ... حضرت فرمود دروغ میگوئی بحق رسول الله صلعم که زنی چنین
و چنین پیش آمد و چنین گفت و تو دست بروی زدی و او باین مقدار رشوت داد و دیگر بتو وعده داده دایه بترسید
گفت یا علی چنین است که تو میفرمائی سوگند بخدا که ... و هر چه فرمایی بکنم زن را بشناسم ... را
کرد انم حضرت فرمود که انساعت که ان تحفه بتو داد از ان سرا بسرای دیگر شد اکنون طفل را نیکو دار و چون عید
اضحی ... نزد تو آید چون عید اضحی شد دایه همان ... کودک را ... کرد ... میکرد ...
ناگاه زن ... چادر او را محکم گرفت ... زن رو بسوی آسمان کرد و گفت یا غیاث
المستغیثین ... همراه دایه بمسجد رفت بخدمت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین
علی ابن ابی طالب عم چون حضرت او را دید گفت ای زن دوست میداری که تو خود قصه را از اول تا آخر راست گوی
یا من همه را بیان کنم و مرا امان دهی ... زن گفت ... بگوی
از ... در کتاب ... حضرت مقدس نبوی صلعم ... شهید شد و ... میکنند
و فاطمه بعد از وفات حضرت رسول صلعم ... با زنان همسایه ... بود که با ایشان نشسته بودیم

و جمعی از زنان مهاجر و انصار نزد من بودند که پیر زنی از در درآمد و تسبیحی در دست گرفته عصائی داشت
... از ما بپرسید انگه نزدیک من آمد گفت ای دختر نام تو چیست گفتم نام من جمیله بنت سعد انصاری گفت
پدر و مادر و شوهر داری گفتم نه چندان شفقت ... بر ... که از حد بیرون شد و بعد از ان گفت ...
... بر تو شفقت نماید گفتم ... گفت من ترا بمنزله مادر باشم بلکه بهتر گفتم خانه ...
و بسیار شاد شدم ... آب خواست و وضو ساخت و در حجره درآمد و در نماز ایستاد و من طعامی ...
چون از نماز فارغ شد من طعام پیش آوردم ... نان و ماست و ... بود ساعتی بنگریست و گفت این طعام من
نیست گفتم ... طعام ... گفت نان ... چون حاضر کردم بنگریست و گفت این وقت طعام من نیست
چون از نماز ... فارغ شوم حاضر کن چون از نماز فارغ شد حاضر کردم گفت مقداری خاکستر بیاور چون آوردم
... خاکستر ... بر ... و در نماز ایستاد تا صبح نماز کرد و دعا و قرآن میخواند چون
صبح شد ... پیش ... حضرت رسالت پناه ... که مرا دعائی کن ... از
المدینه ... که ... دعای تو مستجاب بود ... گفت ... بتنهائی
... که ... چون ... تو تنهائی ... از ... گفت چنین کن ... و بعد از
ساعتی باز آمد گفت ... دعا داده بودی گفت ... و ... او با خانه ای بود
و با زنان همسایه ... ایستاده ... کرد تا ... من ...
خود ... گفت شرط ... برفت و بعد از ساعتی باز آمد ... و همراه ... بر خود پیچیده چنانکه
... در ... و ... در حجره ... از شادی
و در ... بسته ... و ... که ... من در ... بستر ... میکردم که ...
... که ... برکشیدم مردی بود ... و دست ...
... برخاستم ... من ... تو ... دست ... من در آورد
... و با من ... نمود ... بسیار ...
... برکشیدم و ... کرده ... یا
... والشهاده ... بمسجد آورده و در محراب ...
... در ... که ... بدانستم ... ان در ... پنهان داشتم
تا ... این پسر ... که این طفل ... بکنادم مگر ... بکنی
... در محراب مسجد ... اینست حال ... امیر المؤمنین عم گفت ... که از حضرت رسول صلعم
شنیده ام که میفرمود انا مدینة العلم و علی بابها صدق الله و صدق رسول الله صدق و علی ولی الله و وصی رسول الله
اکنون ... این حکم ... بحضرت فرمود ... است یعنی ... و ... دین نیست

انکه باز فرمود که بیرون زن را حاضر باید کرد تا حق خدا را از وی بستانم زن گفت سه روز مهلت ده تا مکر او را بیابم لکن
حضرت مقدس امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام باید فرمود که طفل را بیاورید و او را مظلوم نام کن زن پسر را برداشته
بخانه رفت و نماز گذارده دعا کرد حق تعالی بفضل شامله خود پیره زن را باید در حیله چون از خانه بیرون شد ناگاه پیره
زن مکاره را دید که پیش وی باز آمد و برا بگرفت و کشان کشان بمسجد حضرت رسول صلعم آورد و چون حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام آن پیره زن را دید گفت ای دشمن خدای چه حیله بود که کردی
راست بگوی که از چه کشته گشت گر بود که نزد ای زن بردی آن ملعونه گفت من از این خبر ندارم و هرگز این زن را ندیدم
و از آن مرد خبر ندارم حضرت فرمود که سوگند میخوری گفت بلی فرمود برو و دست بر تربت منور حضرت رسول صلعم
نه و قسم یاد کن که تو این زن را ندیدی و وی در این معنی گناه نیست پیره زن ملعونه دست راست را بر تربت مطهر
حضرت رسول الثقلین صلعم نهاده سوگند یاد کرد فی الفور رویش سیاه شد حضرت فرمود تا آیینه بدست او
دادند چون نگاه کرد روی شخص خود را سیاه دید مردمان صلوات بر حضرت رسول فرستادند آن پیره زن زاری
اغاز کرد که ای پسر عم رسول خدا توبه کردم و باز گردیدم حضرت شاه اولیا و وصی و ابن عم مصطفی صلعم اسد الله الغالب
و مطلوب کل طالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که خداوند تو بیخبر
واقفی اگر از دل توبه کرده او را اجابت او باز کرده آن سیاهی روی او زایل شد دانستند که از دل توبه کرده و
برگشت ای ملعونه بخدای تعالی زنا چه گفت او را رجم باید کرد زیرا که او سبب خون این مرد بوده و باعث پرده
دری این زن شده و نطفه حرام در رحم این زن بسته شده بسبب این ملعونه او را رجم نمود حضرت مقدس
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام آن پسر را به او زن داد و وی را بخانهاش فرستاد
و آن کودک در جنگ صفین در خدمت علی ابن ابی طالب علیه السلام کشته شد و مراتب قرب یافت لا علی لهالک منهم **نظم**
کسی کو نشد الف جی خوان درین تعلیمگاه ای دل ٭ رموز مشکل مشکل بود آسان آسان اش ٭ خرد طفلیست نادان ای
درین هنگامه العجوبه ٭ که چابک دستی چرخ مشعبد کرده حیرانش ٭ بیان کردن معجزات باهرات انبیا و اصفیا
و اولاد و ابن عم حضرت رسول خدا صلعم از حد و حصر متجاوز است اگر عشری از معشار از ذکر چنین بیان آورده شود
مختصر است نمیگنجد لهذا اختصار نموده امید از حضرت رب العزت انکه جمیع دوستان و محبان و مخلصان و شیعیان
حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام از منکران شهسوار میدان لا فتی و قائل لو کشف الغطا ما ازددت یقینا در روز
جزا بهره مند گردند بتخصیص این روسیاه و عاجز بی چیز گناهکار بحق النبی والوصی و آلهما **مناجات** الهی ما ملکا قادرا
خداوندا اگر کرد کاری و رحیب [illegible] ٭ بحق جلوه گر و نماد علم قدس ٭ بحق آنکه لیلک ره روان نجاز ٭ بحق جهد
سجده و حی یثرب ٭ بسپهر ملوک و مظهر العجائب ٭ نکنی استماع دوره که دستم گیر ٭ مرا چون نیست بد کاهیزر روی
نیاز ٭ بلی روان منکر کام از رو امید ٭ برای هاجم اکار ساز خرج نیاز ٭ نکرده ام جهان غیر معصیت کاری ٭ لیک بی فنا شد
شدم با عدوی خود دستان ٭ برحمت نظری کن زد شمن برهان ٭ در آن زمان که شود مرغ روح در پرواز **فصل سیم**

در فضیلت

در فضیلت حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا صلوات الله علیها و شطری در معجزات باهرات آنحضرت و فضیلت آن
سرور النسا علیها السلام از حد و حصر متجاوز است و برخی از فضیلت آن صلوات الله علیها آنست که چون
خدیجه رضی الله عنها در عقد نکاح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درآمد و بسعادت و مفاخر دولت دو جهانی
یافت زنان که از مکه بجهت قریب دلی از وی بریدند و هجرانش را بوصال برگزیدند و از معاشرت اختیار کرده بنا
بر آنکه بر تزویج او با آنحضرت راضی نبودند از آن جهت رنجیده راه آمد و شد از خانه او بریدند پس چون حضرت رسول صلعم
از پیش خدیجه بیرون شدی او تنها بماندی از آن جهت غمناک و از همه بنی اسد و هاشم سیبود و کسی که با او صحبت
کند و راز گوید نبود تا وقتی که بحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها حامله شد چون حضرت سیدة کائنات و خلاصه
خلاصه موجودات صلعم بیرون شدی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در رحم طاهره مادر سخن در آمدی و او را
انس دادی و صبر بر ارشاد میفرمود تا روزی حضرت سید ولد آدم ناگاه و حرم احمد محمود یعنی ابو القاسم
محمد مصطفی صلعم از در درآمد و مکالمه ایشان بشنید فرمود که ای خدیجه با که حدیث میکردی گفت آنکه در رحم منست
با من حدیث میکند و مرا تسلی میدهد حضرت فرمود بشارت باد ترا که جبرئیل مرا خبر داد که او دختریست
از و نسل طیبه و طاهره باشد و از اولاد او امامانی باشند که حجت خدا باشند بر خلقان و خلفای روی زمین در راه
غایات راه یقین و انسان دین بحق باشند خدیجه خاتون از این خبر بهجت اثر بغایت مسرور شد چون وقت
ولادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسید کس پیش زنان قریش فرستاد که بیایید و تولای کار من بکنید که در
ایام کودکی من یلمامی شدی زنان قریش ابو طالب شدی که ما دل در [illegible] خدیجه از این سخن
کوفته ملال بهم رسانید ناگاه چهار زن دید که از در درآمدند بلند بالا و نیکو صورت و روی سلام کردند و گفتند
گفتند ملول مباش ما رسولان پروردگاریم حق تعالی ما را فرستاد تا تولای کار تو کنیم یکی گفت من ساره ام زن
حضرت ابراهیم علیه السلام و دیگری گفت منم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و دیگری گفت منم مریم بنت عمران و دیگری گفت منم
کلثوم خواهر موسی بن عمران و در روایت دیگر فرمود منم ام البشر حوا خدا تعالی بفضل شامله خود ترا غمگین نداشت که
ما را برای کومک تو فرستاده پس کرد و بحد [illegible] آمدند تا حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در وجود آمد پاک
و پاکیزه از جمیع آلودگی و چنین وی از آن بتافت که تمام مکه روشن شد و بر اطراف و اکناف عالم رفت بر آسمان نور ساطع
هاله او وزیری یافت بر بوستان ولایت علی نو بشگفت و دو حوری در آمد در دست یکی طشتی سیمین و در دست
دیگری ابریقی زرین از بهشت آورده از برف سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوی تر و معطر داشتند یکی را در بجهت [illegible]
و یکی را غسلش کردند و مرا کشنده سخن گوی باذن الله تعالی گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان ابی محمد رسول الله سید الانبیا و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسول الله سید الاوصیا و ولدی سادة الا[illegible]
و بر یکیک سلام کرد و نام و نشان ایشان بگفت همگی شاد شدند و خدیجه را گفتند فرا گیر فرزند خود را پاک
پاکیزه و میمون و طاهره و خجسته و برکت کند حق تعالی در نسل وی و بر تو شد و اهل آسمان یکدیگر را بشارت دادند

بولادت حضرت فاطمه و روزی که ظاهر شد در آسمانها ملائکه فرشتگان پیش از آن ندیده بودند پس از برای ابر و برادر هر ایت
کردند **نظم** تبارک الله از آن لحظه خجسته که گشت • ز نور طلعت او برج فضل نورانی • سپهر مرتبه علیا امرا که کند
برای خدمت او جبرئیل دربانی • و حضرت رسالت پناه صلعم را با حضرت فاطمه زهرا محبت بسیار بود در شان او
فرموده که فاطمه بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله و امثال این از احادیث صحیحه که در
فضیلت خاتون قیامت شده بسیار است **معجزه دیگر** روایتست از حضرت رسول صلعم که فردای قیامت فاطمه را
در قبه از نور نشانند و تاجی از نور بر سرش نهند و آن تاج را هفتاد رکن بود و در هر رکنی مرصع بمروارید
درخشنده تر از ستارگان آسمان و بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شود و هفتاد هزار فرشته از راست و چپ
روان شوند تا بزیر عرش حقتعالی در آید و فرشتگان آواز دهند که ای مردمان بپوشانید چشمهای خود را تا
سیده زنان و دختر حضرت پیغمبر صلعم از صراط بگذرد و آنحضرت بزیر عرش در آید و خود را از ناقه در افکند و دست
قائمه از قوائم عرش زند و بخروشد جناب احدیت ندا در آید پس که ای بنده الهی حکم کن میان من و کسانی که
فرزندانم را ایذا آنحضرت عزت که بجزاء تا ابدم و شفاعت کن تا ببخشم فاطمه گوید الهی بر شیعه و انکسانیکه سبب
فرزندانم دوست داشته باشند بیامرز و رحمت کن و بر کشندگان فرزندانم عقوبت کن ندا آید که شیعیان ترا بخشیدم
و ظالمان از عذاب هولناک معقوبت در ذلک ابکر قتاد کردانم پس حضرت فاطمه با اعتقاد هزار کنیز روی به
بهشت آورند در رفقی که بهشت را بخوبتر صورتی آراسته باشند **معجزه دیگر** در تزویج آنحضرت آورده‌اند
که پیش از آنکه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام حضرت فاطمه را علیها السلام تزویج کند مردم بسیار
خواستگاری مینمودند حضرت رسول صلعم میفرمود که کار فاطمه بدست من نیست و برای و اختیار من نمیشود
حقتعالی او را بهر کس خواهد میدهد عبد الرحمن عوف را بخاطر رسید که چون حضرت مقدس نبوی صلعم بی
چیز است البته حضرت فاطمه را بکسی خواهد داد که او را جمعیت و دستگاه باشد بخدمت مقدس مصطفوی صلعم
آمد و خواستگاری کرد حضرت سید کائنات علیه و آله افضل الصلوات اکمل التحیات جواب وی باز نداد که انبرد
که مگر بواسطه نقبی بهواست گفت یا رسول الله از هر جنسی زر و سیم و گاو و شتر و گوسفند بدهم حضرت سید عالم
صلعم در خشم شد کفی سنگ ریزه برداشت و در کنار عبد الرحمن ریخت و فرمود که این را بر دار تا مالت زیاده شود
و آن سنگ ریزها در کف معجز نمای حضرت رسول الثقلین صلعم تسبیح میکردند چون بدامن عبد الرحمن رسید همه
در و مرجان شد و فرمود چند بار که کار حضرت فاطمه تعلق بمن ندارد والله که اگر دیگر کسی در این باب سخن گوید
شکایت او با خدا کنم بعد از آن حضرت رسول الله صلعم فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که پیش از آن ندیده
بودم او خطابی کرد که هرگز نکرده بود و گفت السلام علیك یا اول یا آخر یا حاشر گفتم این چه خطابست گفت ترا اول
بآن معنی گویم که اول کسی که در روز قیامت سر از خاک بر دارد تو باشی و آخر بآن معنی که ختم پیغمبرانی و حاشری
بآن معنی که حشر قیامت بتو است و امت تو خواهد بود گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم بچه مهم نزول نمودی گفت

بلکه

بلکه تزویج کنی نور را با نور یعنی حضرت فاطمه زهرا را با حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین اسد الله
الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب علیه السلام عقد کنی و حقتعالی عقد را در
آسمان بسته و حوت برخواست دیدم که در کف او نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته گفتم ای محمود
چند گاهست که این خط بر کف تو نوشته شده گفت پیش از آنکه آدم پیدا شود بچهار هزار سال و مرویست که روزی جبرئیل
واقعا نعلت جبرئیل آمد با بشارتی و بشاشتی هرچه تمامتر گفت یا رسول الله حقتعالی میفرمود که خادمان بهشت را
بیاراستند و درخت طوبی را فرمان داد تا حلل و زیور آورد و حور العین را فرمود تا آن حلل ها را بپوشیدند و
باد را فرمود تا انواع عطر و طیب بر داشت و بپراکند و نیز فرمود تا فرشتگان در آسمان چهارم جمع شدند بنزد بیت
بیت المعمور و منبر کرامت بنهادند و فرشته که فصیح تر و بلیغ تر از ایشان نیست فرمود تا بر آن منبر رفته خطبه کرد و چون
خطبه تمام شد پادشاه عالم فرمود که گواه باشید ای فرشتگان که پرستار خود را یعنی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها را بنده خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادم و درخت طوبی را فرمان داد تا حلل را نثار کرد و حور العین آن نثار را
برداشتند و بهدیه بیکدیگر میدادند و با دیگری میکردند و باد را فرمان داد تا انوار ها نثار کرد و بهشت را معطر کرده
و فرشتگان گفتند بار خدایا الهنا اینست که این و نعمتها است برای شیعیان حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام و حضرت سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها السلام چون روز قیامت شود بر
صراط بایستند هرکه بر شما بگذرد که شفاعت محبت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام و حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندانش داشته باشد این جواز بدهید و نوانش این باشد که برائة من النار بجهة
لشیعة علی و فاطمه من النار اکبر پس گفت حقتعالی میفرماید که حضرت فاطمه زهرا را صلوات الله علیها بحضرت
علی ابن ابی طالب ده و ایشان را بشارت ده بدو نسل فاضل پاکیزه در دنیا و آخرت پس حضرت رسول صلعم باحضار خلایق
امر فرمود و بر بالای منبر رفت و بعد از خطبه فرمود که ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل مرا خبر داد که حقتعالی فرشتگان
را در بیت المعمور جمع کرده و فاطمه را بحضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام داده و مرا فرمود که بر آن قیام و اقدام نمایم پس حضرت سید المرسلین
و امام المتقین و یعسوب المسلمین علیه السلام در مسجد خطبه بلیغ خواند و عقد کرد و گفت یا علی برخیز و درع بفروش تا مرا فرح کنیم
حضرت مقدس امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام درع را بیازار برد و در راه اعرابی پیش آمد گفت یا علی این درع را
بچند میفروشی فرمود پانصد درهم درم را شمرده کیسه باضافه درهم پیروز آورده بحضرت داد و درع گرفت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درهم را بحضرت مقدس نبوی صلعم آورد حضرت فرمود که درع بکه فروختی فرمود باعرابی پانصد درم
و آن درهم است حضرت فرمود او را بشناختی فرمود الله و رسوله اعلم حضرت فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه بیایی درهم
نزد من آورد اینک بستان انکه حضرت مقدس نبوی صلعم درم را بلال سپرد داد تا مایحتاج بخرند و جهاز بهشت و هدایا از شتر گاو
و گوسفند و گندم و برنج و روغن و پنیر آوردند و حضرت صلعم فرمود تا گشتم آرد عروسی هرکس داشت تا نان بپزند و حضرت
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام امشب بکشتن گاو و شتر و گوسفند قیام نمود و حضرت سید کائنات بدست مبارک گوشت

بازمیکرد و بامداد دیگر بار رفتند و طعامهای بهشت حضرت رسول صلعم فرمود که مهاجر و انصار جمع کردند و طعامها از نسیه بند حضرت
متوقع شدند حضرت مقدس نبوی صلعم ام سلمه و ام ایمن و باقی زنان را گفت بکار حضرت فاطمه صلوات الله علیها مشغول
باشید و جامهای مادر … درویشی پوشانید و او را با عزاز و اکرام تمام بمنزل مقدس حضرت امیر المؤمنین ع ببرید و نثار کنید در
حجره … حضرت سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلام را بیاراستند و شب در آمد حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود
تا استر شهبا را زین کردند و حضرت خیر النساء صلوات الله علیها را بر آن سوار کردند سلمان … مهار … برکت
و زنان در پیش سر نهند و رجز میخواندند و روایت جابر بن عبد الله منقولست که حضرت جبرئیل ع با هفتاد هزار
فرشته همراه بودند تا بمنزل مقدس حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع رسیدند و چون چند روز گذشت حضرت نبوی صلعم
بدیدن حجرهٔ فاطمه علیها السلام آمد … آمد که زنان به تهنیت حضرت فاطمه زهرا می آیند حضرت رسول الله …
… زنان در آیند با جامهای نیکو حضرت فاطمه چون ایشان را ببیند … کرد حضرت نبوی صلعم
کرد که خداوندا … که ایشان … شماتت نکنند فی الحال جبرئیل امین ع آمد و حله
آورد از حلهای بهشت که هرچه در دنیا بود قیمت او برنیامدی انگاه حضرت فاطمه علیها السلام در پوشید و بنشست
و چون زنان در آمدند متحیر گشتند و گفتند یا فاطمه این حله را از کجا آوردی که همانا در دنیا مثل او … حضرت فاطمه
علیها السلام فرمود که هذه حلة من عند الله تعالی این حله بهشتست از فضل و کرم حق …
معجزه دیگر روایتست از جابر بن عبد الله که روزی حضرت رسالت پناه صلعم گرسنگی بر مزاج مبارک غلبه کرد و در حجرات
طاهرات ازواج آنحضرت از ماکولات چیزی نبود حضرت رسالت پناه صلعم بمنزل مطهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد
اظهار گرسنگی کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفت ای پدر بزرگوار جان من فدای تو باد چیزی از طعام در منزل ما
نیست … حضرت مقدس نبوی … فاطمه صلوات الله علیها بیرون رفت …
دو قرص نان و قطعه گوشت … حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد و حضرت … بالتکریم … حضرت
امام حسن و امام حسین علیهما السلام از عقب حضرت رسالت پناه فرستاد آنحضرت مراجعت نمود حضرت فاطمه
دو قرص نان و قطعه … در جفنه نهاده … بخدمت حضرت سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات … فرمود که
حق تعالی بفضل … شامل … طعام … آنحضرت فرمود …
فاطمه علیها السلام … دست مبارک … بر داشت …
کردید حضرت فاطمه علیها السلام شکر نعمت الهی بجای آورد و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع را طلب نمود و
حضرت آل عبا همه … از آن طعام تناول نمودند و از ازواج طاهرات آنحضرت نیز از آن محفوظ گردیدند …
نیز از برکت آن بهره ور شدند معجزه دیگر مرویست که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب ع …
… یهودی رهن … حضرت … صوف بود … یهودی داد و یهودی آن جامه
بخانه برد و در موضع محفوظ … شبی … یهودی … بخانه در آمد … دید که آن خانه را روشن کرده

بغایت متعجب شد کار کرد دید و بشوهر گفت که در خانهٔ ما نوری عظیم واقعست که تمامی آن روشن ساخته نمیدانم این روشنی
از کجاست یهودی از روی سرعت بیرون خانه در آمد دید که آن نور از جامهٔ حضرت فاطمه زهرا ع می درخشید بمثابه که
چشم از شعاع آن خیره میشد چون یهودی را معلوم شد که آن نور برکت آن اختر برج رسالتست با زوجه خود گفت هیچ
شبهه نیست که این جماعت را با درگاه الهی درجهٔ عظیمست و حیف باشد که کسی از درجات دین شریف و ملت حنیف
بی بهره و بی نصیب باشد در ساعت آن یهودی با زنش ایمان آوردند و علی الصباح آن یهودی با اقوام خود
… کرده بود بیان کرد جمیع اقربای او باسلام در آمدند و زوجه اش نیز اقربای خود را هدایت نمود
قریب … تن بشرف اسلام فایز گردیدند معجزه دیگر روایتست که صنادید قریش عروسی میکردند بخدمت
حضرت رسالت پناهی آمدند و گفتند ما را با شما حق جوار و نسبت قرابت هست و … که یکی از اقربای
شماست … که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بمجلس عروسی ما تشریف … تا مجلس …
… کرد حضرت سرور کاینات صلعم فرمود که او زوجهٔ حضرت علی ابن ابی طالب ع است و در حکم
آنحضرت است … شریعت جایز نباشد که او را بی رخصت زوجش تکلیف رفتن بعروسی کنم … الحاح
کردند که از تو توقع داریم از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع رخصت حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بگیری … و مقصود ما … اشارت … حاصل …
حضرت سرور کاینات صلی الله علیه و آله و سلم حضرت خاتون قیامت را صلوات الله علیها گفت … بمنزل
… قبول کرده ام … مجلس ایشان … حضرت
فاطمه … فرمود نظم مرا تو ترجمان عزیزی و شاه محترمی … ای پدر بزرگوار …
… عالم … بالباسهای نفیس …
… مرتب …
… مجلس ایشان …
…
…
بیت … حضرت رسالت پناه
فرمود که …
…
…
… نظم
…

عبقري؛ در اثناي اين حكايت حضرت جبرئيل عم نازل شد و گفت يا محمد خداي سلام ميرساند و ميگويد كه حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله عليها بمجلس ايشان رفت كه امري عجيب در رفتن او بمجلس ايشان ظاهر ميگردد و باعث اسلام ايشان
ميشود حضرت سيد المرسلين صلعم فرمودند يا فاطمه در اين ساعت جبرئيل از بارگاه ملك جليل تعجيل در رسيد و گفت كه حضرت
فاطمه را بعروسي قريش فرست كه در رفتن او حكمتست الا كه سيده دو سرا لباس عفت در بر كرد و چادر عصمت در
سر افكند متوجه آن مجلس گرديد چون خواتين قريش خبر قدوم شريف شنيدند بغايت مبتهج و مسرور گرديدند كه
كنند كه چون حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها لباس ما را ببيند و لباسهاي تميني مشاهده نمايد بغايت منفعل
گردد و گرد ملال بر خاطرش نشيند و چون حضرت سيدة النساء صلوات الله عليها به آن مجلس درآمد ديدند كه حضرت
خاتون قيامت با لباسهاي فاخره كه هيچ چشم بلطافت قماش و طراوت رنگ او نديده مقنعه كه زربافي آن بجواهر ثمين
درياي نقاي مرصع مزين كرده بجاي حور العين كه مجمري عود و عنبر بر دست گرفته بودند تا دماغ ملازمانش معطر گردد
و ديگري دامن منقشش نگاه داشته تا ذيل المطهرش متغير نشود و حوري از يمين و يسار جهت دفع گرما مروحه در دست تا از
حرارت هوا متاثر نگردد و يكي با عصا و لباس و عصابه و ديگري با طشت و آفتابه با حشمت و وقار تمام به آن مجلس درآمد
چون خواتين قريش آن احتشام ديدند بنهايت احترام بجاي آوردند و بغايت متعجب گرديدند و ميگفتند نظم اي ز
قدت سرو و صنوبر خجل؛ وي ز رخت لاله و گل منفعل؛ شاخ گل و سرو بلندست پست؛ نخل قد دلكش تو معتدل؛ كه
جميع استقبال نمودند و نهايت تعظيم و تكريم بوسيله بجا آوردند بعد از ظهور اين معجزه زياده از ده تن ايشان بشرف اسلام مشرف
شدند و معجزات ارسطه و مختصر بيحد و از حد است حذرا من الاطالة اختصار داده شد مناجات الهي بحق
خاتونيت؛ الهي از ... باد از سكان عرش آشيان؛ به تسبيح و تهليل كروبيان؛ بحق بهشت و به
رضوان او؛ بحور و قصور و غلمان او؛ به راه اسيران كوي نياز؛ بمشتاقين عارف پاك باز؛ به صدق دل انبياي كرام؛
باخلاص حجاج بيت الحرام؛ بحق جوانان پاك اعتقاد؛ به پيران و مردان باديه و وادي؛ بحق بتول و با اتقان او؛ به سوز دل
و چشم گريان او؛ كه از رحمت خلق برهان مرا؛ گرامي كن از لطف و احسان مرا؛ در آن دم كه بر لب رسد جان من؛ به زنهار
نگهدار ايمان من؛ پس آنگه در آن روز بيم و اميد؛ برحمت كن نامرادم را سفيد؛ فصل چهارم در فضيلت امامين
همامين امام ابي محمد الحسن المجتبي و ابا عبد الله الحسين الشهيد بكربلا و بعضي از معجزات ايشان فضيلت
ان امامان معصومان زياده از ان كه تعريف و توصيف است ولهذا بعضي از ان درين مختصر بقلم تحرير در مي آيد
ان شاء الله تعالي در خبر است كه روزي حضرت سيد الانبيا بمنزل رفته بود و حضرت شاه اوليا بيرون رفته و حضرت امام
حسن و امام حسين عليهما السلام از خانه بيرون آمدند و بنخلستان بنديشه افتادند و هر طرف ميگشتند و درختان بنظر
تفرج مينمودند تا گاه يهودي كه او را صالح ميگفتند ايشان را ديد بشناخت و نظرش بر آنحضرت افتاد في الحال بخانه برد و در حجره
پنهان كرد و در خانه را به بست چون خبر بحضرت امام حسن عم پيدا نشد و در حضرت خاتون قيامت بيهوش در زبان در حجره
ماوي كوبيد كه اعتقاد بار حضرت سيدة النساء عليها السلام بر عقب معجزه ظاهر آمد و باز گشت و كسي پيدا نشد كه راه

بطلب

حسين
بطلب حضرت امام حسين عم فرستاد آخر روي بحضرت امام حسن كرد و گفت اي قرة العين برخيز و طلب حضرت امام
عم كن كه من در فراق او مجروح شد حضرت امام حسن عم ندا ميكرد و جواب نميشنيد تا گاه آهوي پيدا شد دل
بزبان گوهر افشان حضرت امام حسن عم جاري شد كه يا ظبي هل رايت اخي حسينا يعني اي آهو آيا برادرم
امام حسين را ديدي آهو بزبان لا اله الا هو بر كشيد بعزت حضرت رسالت پناه صلعم بسخن آمد و گفت اي
نور ديده حضرت دو سرا و سرور سينه زهرا و قرة العين علي مرتضي صلوات الله و سلامه عليهم او را صالح يهودي
دهم يهودي گرفته در خانه پنهان كرده انگاه حضرت امام حسن عم خرامان بدر خانه صالح آمد آواز داد كه اي صالح
برادرم امام حسين بيرون آور و بمن سپار و اگرنه مادرم حضرت خير النسا صلوات الله عليها نماز دم تا
بنشانه سحرگاه از حضرت آله در خواهد تا ايلف يهودي در روي زمين نماند و پدر مرا حضرت حيدر بصف
كند تا در شب بكم تا بضرب ذوالفقار دودمان از روزگار يهوديان نابكار بر آرد و جدم حضرت رسول
الثقلين در خواهد تا تير دعا از جعبه اخلاص بر كشيده در كمان حصن پيوند و به هدف اجابت قوسين انداخته
تا حقتعالي يهوديان را بالتمام معدوم سازد صالح از ان گفتگو متحير و از ان جستجو متفكر مانده گفت اي پسر
مادرت كيست گفت مادرم فاطمه زهرا و روضه خضراي حضرت خاتمان اصطفا قرة چشم رسول و حبيب اكاه عصمت
و سكان طهارت و وجود مبارك او از نطفه بهشت سرشته و در قبالة حفظ الاحدي عاصيان نوشته بتول عذرا فاطمه
زهرا صلوات الله عليها صالح گفت مادرت را دانستم پدرت كيست و نام او چيست گفت پدرم امام حسين عم و
شير يزدان شاه مردان تاج كرامت و در انتم پهلوان حرب كشنده بدر و شمشير در هيجات غلافش علي نام كرده و حضرت
رسول در تعظيمش اهتمام نموده اسد الله الغالب غالب كل غالب مظهر العجايب علي ابن ابي طالب صالح
گفت پدرت را نيز دانستم جدت كيست و نام مبارك او چيست فرمود جدم در نسب بنوع آيت از درخت خليل
و در نيت از صلب حضرت اسمعيل فرزندان وقت بلي او بمحشر از نور عرش جليل در مكه نماز فرض گذارده در
مسجد اقصي سنت ادا كرده و در عرش ... مقام نموده و حضرت بر وي صلوات و سلام فرستاده و پايه قدر
او از عرش بگذرانيد و بعلم قاب قوسين مرتبه ها بلاد حضرت رسول الثقلين و نبي سيد الكونين نظام دار
پيشواي مغرب و مشرق قسيم سبطين حسن منم و برادرم حسين چون حضرت امام حسن مجتبي عليه التحية
و الثنا اين نسبت ادا نمود و مستقل كلامش ... از لبش صالح بحرت درو اشك ندامت از ديده حسرت
باريد و ميگفت نظم اي آفتاب عالم جان ماه روي تو؛ صد دل اسير سلسله مشكبوي تو؛ كردي سخن ادا و صدف
دار گوش من؛ پر در شاهوار شد از گفتگوي تو؛ صالح گفت اي ... حضرت رسول خدا و فرزند جگر حضرت علي مرتضي
واي سرور سينه حضرت فاطمه زهرا از ... بيادت را بتسليم كن من رحمت برسان ... و بطلب شهادت بر
من عرضه كن تا احكام اسلام را گردن نهم حضرت امام حسن عم كلمه طيبه شهادت بر وي عرضه كرد صالح از روي اخلاص گفت
اعتقاد درست مسلمان شد و بخانه در رفته دست مبارك حضرت امام حسين را گرفته بدست حضرت امام حسن عم داد

وطبقی از زمرد سفید بر سر ایشان نثار کرد و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام بمنزل شریف باز آمدند و دل حضرت
[illegible] تسلیت شاد و دیگر صالح باعتقاد تمام از اقوام خود مسلمان شد و او از شهادت [illegible] حضرت
فاطمه صلوات الله علیها آمدند و [illegible] آن شبان حضرت فاطمه زهرا صلوات الله وسلامه علیها
[illegible] حضرت رسول خدای [illegible]
جگر گوشه [illegible] حضرت سیدة النساء صلوات الله علیها فرمود که من از حق خود گذشتم
اما ایشان گل روضه حضرت رسول الله و ریحان گلشن علی ولی الله علیهما السلام [illegible] صالح نالان
نالان بر حضرت شاه مردان علیه الصلوة والسلام آمد و طلب [illegible] حضرت [illegible]
گفت [illegible] رسالت و نهال حدیقه جلالت [illegible] حضرت
رسول آمد [illegible] حضرت فرمود من از حق خود در گذشتم اما ایشان [illegible] الحق تعالی
[illegible] روی در صحرا نهاد و تضرع و زاری میکرد و میگفت **نظم** یا رب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] اسلام مشرف شد [illegible]
[illegible]
[illegible] صحرای کربلا [illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** در کتاب [illegible] آورده اند که اعرابی نزد حضرت
رسالت پناه آمد [illegible] حضرت امام حسن [illegible]
آمد [illegible] حضرت امام حسن [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت رسول آمد [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت رسول آمد [illegible] السلام علیک
یا رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله
[illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] صلوات [illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت

امام حسین هم [illegible] حضرت امام حسین [illegible] طعام آمدند و صورت واقعه را
[illegible] حضرت رب العالمین [illegible] حضرت
امام حسین [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** در کتاب اعلام الوری از ابن عباس منقول است که گفت ما نزد حضرت رسول الله بودیم که حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها گریان نزد آنحضرت آمد [illegible] یا رسول الله حضرت
امام حسن و امام حسین از خانه بیرون رفته اند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت مقدس نبوی [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد [illegible]
[illegible]
آنحضرت [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دیدیم که
[illegible]
حضرت رسول [illegible] حضرت امام حسن را [illegible] حضرت امام حسین را [illegible]
[illegible] ابو ایوب انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] ایشان بزرگوار [illegible] ایها الناس
[illegible] از جانب جد [illegible] حسن و حسین
که جد ایشان رسول الله است [illegible] ایشان حضرت امیر المؤمنین علی
ابن ابی طالب است [illegible] و مادر ایشان فاطمه بنت محمد [illegible] ایشان قاسم بن رسول الله و خاله ایشان زینب
بنت محمد [illegible] ایشان جعفر بن ابی طالب و عمه ایشان ام هانی بنت ابی طالب است **نظم** [illegible]
[illegible] حسین و حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست که عمرو بن العاص ملعون بمعاویه علیه اللعنه گفت که حضرت
امام حسن [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible]
[illegible]
حضرت امام حسن [illegible]

شناسند و هر که نشناسد بداند که منم حسن بن علی ابن ابی طالب ع و پسر دختر حضرت رسول ص منم فرزند المختص حضرت سیدة
المرسلین منم نور دیدهٔ و سرور سینهٔ افضل الوصیین منم سبط رسول الثقلین و پدر الخافقین منم فرزند آنکه بهترین موجودات
و خواجهٔ کاینات منم پسر امیر المؤمنین و امام متقیان منم فرزند صاحب فضایل و صاحب معجزات منم یکی از دو سید
جوانان دار السلام منم صاحب رکن و مقام منم صاحب مکه و منا و زمزم و بطحا چون حضرت امام حسن ع این کلام در
باب اظهار انساب اظهار فرمود حسنا مجلس را ملازمت آنحضرت شوق بسیار از روی محبت که از توجه [illegible]
آنحضرت معاویه رسید گفت یا ابا محمد کافیست این [illegible] فرود آی حضرت امام حسن ع از منبر فرود آمد معاویه گفت
یا ابا محمد [illegible] آنست که از این سخنان خلیفه خواهی شد [illegible] خلافت که آنحضرت امام حسن ع فرمود که خلیفه آنکس
که کلام خدا و سخن حضرت رسول را خلیفه باشد نه بیهوده و طغیان خلیفه معنوی اسلام باید نه مذهب اهل ایمان خلیفه آن
باشد که ترک دنیا و مال گوید و در محافظت [illegible] و هوی نفس شد و حرمت را [illegible]
تا آنکه خلقی را بر سر خود جمع کند و حرمت را از دست بدهد و در فساد و فسوق باز کند و دست ظلم و عدوان
بحقوق الناس دراز کند حضرت امام حسن ع سخن را بانجا رسانید [illegible] از بنی امیه حاضر بود و این کلمات شنود
تاب این حکایات نیاورده زبان بسفاهت گشوده الفاظ فحش و سب نسبت به آنحضرت نمود حضرت امام حسن ع خاطر
مبارکش برآشفت و روی بسوی آسمان کرده گفت اللهم غیر ما بی من النعمة واجعله انثی یعنی بار خدایا تغیر ده [illegible]
که اوست از نعمت مردی یعنی علامات رجولیت بگردان او را از زنان در ساعت تیر دعای آنحضرت بهدف اجابت
رسیده آن مرد در خود نگریست دید که [illegible] رجولیت به الت انثییت تبدیل یافته خجالت او را
بر سر خود بنشست و حضرت امام حسن ع بنظر مهابت در او نظر کرد و گفت برخیز از این مجلس که زنان را در میان
مردان نشستن جایز نباشد پس آنحضرت صلوات الله علیه متفکر بود و [illegible] کرد از دامن مبارک خود افشاند و از
مجلس برخاست عمرو عاص گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه بنشین و آتش غضب را به آب حلم فرو نشان و چند
مسئله دارم جواب گوی آنحضرت گفت سؤال کن آنچه خواهی عمرو عاص گفت خبر ده مرا از کرم و نجدت و مروت
آنحضرت فرمود کرم عبارتست از اعطا کردن [illegible] و اعراض و بخشش پیش از [illegible] نگاه داشتن
نفس است از محرمات و صبر کردن در هجوم مکروهات و مروت نگاهداشتن دین است و احتراز از [illegible]
و متابعت شیطان نکردن و قیام نمودن به ادای حقوق خواص و عوام و افشای سلام و از مجلس برخواسته
روی بمنزل نهاد و معاویه ملعون عمرو عاص لعین را گفت این چه فساد بود که کردی و اهل شام را [illegible]
در آوردی گفت ایمعاویه اهل شام با تو [illegible] از جهت کمال صلاح و نهایت تقوی و دیانت نیست بلکه بجهت مال و
منال دنیا با تو باشند [illegible] اهل شام [illegible] این سخنان [illegible]
[illegible] که حسین بن علی [illegible] راوی گوید چون [illegible]
در میان خواص و عوام اهل شام انتشار یافت همه متعجب شدند [illegible] بخانه حضرت امام حسن ع آمدند

و [illegible] و تضرع بسیار شفاعت شوهر نابکار نمود و حضرت امام بنا بر اضطراب [illegible] بر آن زن ترحم کرده دعا نمود
مرد بحال اول باز آمد **نظم** امامی که ملت را حسن بود حسن باشد که چون حسن [illegible] همه حسن و همه خلق و همه حلم
همه لطف و همه جود و همه علم شب از موی سیاهش [illegible] ز روی روشن [illegible] لبش [illegible] مقام حوض کوثر که
بودی چشمه روشن [illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست از جابر بن عبد الله انصاری که گفت روزی حضرت امام حسن ع بر
بالای منبر در مدینه نشسته بود که ناگاه مرغی پیدا شد و بجانب آنحضرت نگاه کرده بپرید و باز آمد مرغی دیگر [illegible]
من متعجب [illegible] آنحضرت سبب [illegible] فرمود ای جابر آن مرغ اول [illegible]
[illegible] شکایت [illegible] آورد و گفت [illegible] خاطر
[illegible]
باز گشتند **نظم** [illegible] ثانی حسن [illegible] محمد کنیت او و لقب دان مجتبی [illegible]
انجیل آمد [illegible] از نور ضیا [illegible] شاه اولیا باشد امام دین حسن [illegible]
شاه اولیا **معجزهٔ دیگر** روایتست از [illegible] از امام همام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه صلوات الله
الملک الخالق که روزی حضرت امام حسن ع با یکی از اولاد زبیر [illegible] در نخلستانی در آمد که در آن
نخلستان نخلها خشک شده بود و آنحضرت در زیر یکی از آن نخلها قرار گرفت و آن زبیری در زیر درخت نخل دیگر
برابر آنحضرت [illegible] زبیری گفت که چه بودی که [illegible] رطب داشتی تا از آن [illegible] حضرت امام فرمود ترا
رطب میل است گفت بلی یا [illegible] حضرت امام حسن دست بدعا برداشته مناجات کرد در ساعت آن نخل خشک
شد [illegible] برگ بر آورد و رطب ظاهر گردید [illegible] همراه بود گفت و الله این سحر است حضرت امام فرمود که وای
بر تو این سحر نیست بلکه معجزه ایست که [illegible] فرزند رسول خدا ظاهر گشته و اثر دعاییست که مستجاب [illegible]
[illegible] **نظم** زهی زیب و زهی [illegible]
[illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست که روزی مردی شامی بخدمت
حضرت امیر المؤمنین آمد گفت یا مولای من از محبان و شیعیان اهل بیت [illegible]
[illegible] از اهل شامی مردی که او را ابن الاصفر گویند [illegible] معاویه مسئله چند سؤال
نموده و معاویه [illegible] شامی گفت راست فرمودی یا امیر المؤمنین
معاویه مرا [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] سؤال [illegible] شامی [illegible] حضرت امام حسن
شد و گفت [illegible] سؤال میکنم حضرت امام حسن ع [illegible] سؤال [illegible] که چه مقدار است
حق و باطل [illegible] میان زمین و آسمان و [illegible] میان مشرق و مغرب چند است و دیگر سؤال کرده [illegible]
علامت مرد [illegible]

و بعد از

پس حضرة امام زمن و پیشوای مؤمنین ابی محمد الحسن علیه صلوات الله وسلامه فی السر والعلن فرمود که میان حق و
باطل مقدار چهار انگشت معنی وی راست آنچه بچشم دیده باشی حقست وآنچه بگوش شنیده باشی احتمال باطل دارد و
مسافت میان زمین و آسمان سیر دعای مظلوم و مد بصر است و میان مشرق و مغرب یکروزه راه است که سیر
آفتابست و آن آدمی که نه علامت مرد دارد و نه علامت زن اگر محتلم میشود مرد است و اگر حایض میشود زن و اگر باین
طریق معلوم نگردد اگر بولش بقوت بدیوار میرسد علامت مرد است و اگر بر رانش فرو میریزد علامت
زنست و آن ده چیز که هر یک از دیگری سخت تر است بدانکه حق تعالی سنگ را سخت تر بیافریده و آهن را از
سنگ سخت تر که بآن سنگ شکسته میشود و آتش از آهن سخت تر است که آهن را میگدازد و آب از آتش سخت تر است که
اطفای آن میکند و ابر از آب سخت تر است که ابر آنرا برمیدارد و بهر جا که فرمان خدای باشد میبرد و باد از ابر سخت تر
است که ابر را میبرد و [illegible] فرموده که از آب سخت تر خاکست و از خاک سخت تر باد و از باد سخت تر ملکیست که باد در
قبضهٔ تصرف اوست و از آن ملک سخت تر ملک الموت است که آن ملک را بمیراند و از ملک الموت سخت تر حکم الهیست که
او را بقبض ارواح مامور ساخته است و از همه سخت تر دل منافقانست که بهیچوجه نرم نمیشود و معجزات آنحضرة زیاده
از حد تقریر است اختصار شد [illegible] **نظم** اگر عمری بیارایم سخن را نشاید تا ظن من نعت
حسن را سخن کردم که چون در عدد نیست سزای وصف آنذات حسن نیست سخن کوته کنم و دانم که آنحضرت هست
از وصف او باشد فزون تر کاش [illegible] زبان ما بلیغ اوست قاصر دو گیتی را همه [illegible] است
نظر او را چو جنی حسن است **امام سیم** فضایل و مناقب امام سعید الحسین شهید [illegible] نه آن مرتبه ایست که شمهٔ
از آن در حیز بیان گنجد اما اشاره ببعضی از آن میشود منقولست که چون حضرت امام حسین م متولد شد
جبرئیل از نزد رب ملک جلیل نزد حضرت رسالت پناه م بجهت تهنیت مولود آنحضرة نزول مینمود در راه ملکی
دید که نام او فطرس بود بر خاک مذلت افتاده و این فطرس مقدم هفتاد هزار ملک بود در آسمان چهارم چون حضرة
جبرئیل او را بشناخت بجانب او شتافت و از کیفیت حالش سؤال کرد گفت ای جبرئیل [illegible]
[illegible] عزت الهی [illegible] بال من بسوخت و بدینجا که میبینی افتادم و از مقام خود بازماندم
[illegible] جبرئیل گفت بجهت حضرت پیغمبر آخر الزمان [illegible] تهنیت مولود [illegible] گفت فطرس
گفت ای جبرئیل [illegible] باشد که مرا همراه خود ببری شاید آنحضرة شفاعت من کند و از [illegible] پس جبرئیل
او را با خود بخدمت حضرت سید [illegible] کاینات خلاصهٔ موجودات آورد [illegible] حضرت امام حسین
م در کنار آن [illegible] گفت یا رسول الله [illegible] سلام میرساند و بسبب مولود فرزند ارجمند تهنیت و مبارکباد
میکند حضرت [illegible] بگلستان [illegible] رسید بغایت مسرور شد پس از آن
جبرئیل گفت یا رسول الله این ملک [illegible] فطرس نام اوست و از ملایکه مقربست و مقدم هفتاد هزار فرشته
بنابر تقصیری [illegible] سوخته و الحال دست در دامن اعتصام و حبل المتین عنایت و عروة الوثقی

تزده

تزده ایند که از عیبه رحمت بر و نظری انداز و از الطاف شامله خود او را محروم نسازی چون حضرة رسالت پناه
م این سخن از جبرئیل م شنید فرمود که ای جبرئیل او را بگو که بال خود را بر وجود مقدس فرزند من بمالد تا برکت
آنحضرة مجیب الدعوات توبهٔ او را قبول فرماید آنگاه فطرس اعضای خود را ببدن مبارک حضرة امام الجن و الانس
حسین بن علی م مالید فی الحین پر و بال یافت و بحالت اصلی خود باز آمد و بصومعهٔ عبادت خود شتافت **نظم**
آن شهی کان سبط ثانی و امام ثالث است دیده از اهل نفاق و شرک بس [illegible] لا جرم حسن او را برادر هم علی او را
پدر فاطمه مادر [illegible] جد وجد مصطفی **معجزهٔ دیگر** مرویست از جابر جعفی از حضرت امام راکعین و ساجدین
علی بن الحسین زین العابدین علیهما صلوات الله الملک المبین که روزی اعرابی بقصد ملاقات امام حسین م
بمدینه آمد و در راه با زوجه اش مباشرت کرده بود قبل از غسل بخدمت آنحضرة حاضر شد و غرض از آمدن
امتحان حال آنحضرة بود در امامت چون نظر مبارک حضرة بر او افتاد [illegible] حضرة فرمود شرم نداری که با این حال نزد امام
خود می آئی اعرابی گفت [illegible] آنحضرت فرمود که با زوجه است در راه [illegible] مباشرت کردی و الحال بر
جنابتی گفت بلی یابن رسول الله [illegible] حاصل شد و مدعا معلوم کردید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله [illegible] آنگاه از مجلس بیرون رفت و بعد از مراجعت جواب سایل
مشکل خود [illegible] بسمع رضا استماع نموده [illegible] **نظم** جانم ز جمال [illegible] ترکند
دل [illegible] ترکند برتو اگر خورشید [illegible] ذره هوای تو کند **معجزهٔ دیگر** [illegible]
[illegible] در مدینه بود و در تزویج زنی [illegible] امام حسین م مشورت کرد حضرت [illegible]
[illegible] تزویج کنی بعد از انقضای چند یوم [illegible] خود در آورد و بخلاف مشورت آنحضرة [illegible]
[illegible] جمیع اموال او تلف گشت [illegible] و احتیاج [illegible]
[illegible] کرده برد [illegible] آنحضرة فرمود که من [illegible] مناسب [illegible]
کردی [illegible] فلان زن [illegible] عوض ما فات [illegible]
[illegible] زن [illegible] و آن مالدار بود [illegible] بسیار شد زیاده از [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آنحضرة را ثنا میگفت **رباعی** ای [illegible] و [illegible] دل [illegible]
[illegible] **معجزهٔ دیگر** روایتست که شیخ ابو الفتوح [illegible]
[illegible] از سلیمان الاعمش که میگفت [illegible] در طواف بودم [illegible]
[illegible] بخدا [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] بیت [illegible] مناسبت ندارد گفت ای
عزیز [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible]
بنشستم گفت من در میان لشکر عمر سعد علیه اللعنه بودم و از آن [illegible] حضرة امام حسین م [illegible]

میبردند یکی من بودم چون از کوفه متوجه شام گردیدیم در راه بنواحی دیری رسیدیم و سران سر بر سر نیزه بود و
پاسبانان و نگهبانان از سر فرود آمدند تا طعامی ترتیب کنند چون بنشستیم و دست بسفره دراز کردیم ناگاه دیدیم دستی
نمایان شد و بر دیوار آن دیر نوشت اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آن جماعتی که حضرت
امام حسین را کشتند در روز قیامت بشفاعت جدش امید میدارند چون این بیت را خواندیم جزع و فزع
بی نهایت در ما افتاد یعنی از ما بجانب آن دست روان شدند غایب شد پس نشستیم و باز بطعام خوردن مشغول
شدیم دیگر بار کفی ظاهر گردید و این بیت نوشت که فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب یعنی بخدا
سوگند که جد حسین شفیع ایشان نخواهد بود و ایشان در روز قیامت در عذاب الیم خواهند بود ملعونان باز این
بیت دیدیم دست از طعام کشیدیم و بجانب آن دست دویدیم دیگر باره آن دست غایب شد و آن جماعت بر سر سفره
شدند بار دیگر آن دست ظاهر شد و این بیت نوشت که وقد قتل الحسین بحکم جور وخالف حکمهم حکم الکتاب یعنی
تحقیق که حضرت امام حسین عم را بجور و ظلم کشتند و مخالفت کتاب خدا تیم کردند بعد از اظهار این ابیات از طعام
خوردن باز ماندیم و آثار شناعت حال و وقاحت احوال و شقاوت مآل خود را از این ابیات معلوم کردیم ناگاه راهبی
از دیر بیرون آمد چون نظرش بر آن سر افتاد دید که نور رسالت از بشره اش لامع و شعشعه ولایت از ناصیه اش ساطع
بود بعد از تحقیق آن ابیات را دید که بر آن دیوار نوشته ده هزار درهم در یک بدره کرده پیش عمر سعد ملعون آورد
و التماس نمود که یک امشب از تو در خواهم که این سر مبارک در معبد من باشد عمر سعد ملعون قبول نمود و آن
زرها را یکیک ملاحظه کرده مهر کرد و بغلام خود سپرد و راهب سر مبارک حضرت امام حسین عم را ببرد و خود در آورد
و از روی تعظیم تمام در موضع لایق نهاد و کلمه شهادة بر زبان راند و رشته کفر و ضلالت را ببرید و دست در ذیل
اعتصام اکمل امرش لالانام زد علی الصباح ترک دیر کرده بر کوهها بملت حضرت رسالت پناهی عبادت الهی میکرد و عمر
سعد چون بنواحی شام رسید آن بدره را از غلام خود طلبید که جمیع آن دراهم خزف گردیده و بر یکجانب آن
نوشته و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان برده مشوید که خدا تعالی غافلست از آنچه میکنند
ظالمان و ستمکاران و بر جانب دیگر از آن دراهم نوشته که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود
باشد که بدانند آنانی که ظلم کردند بکدام مکان باز خواهند گشت یعنی مآل ایشان بعذاب عظیم و عقاب الیم خواهد
کشید که آتش دوزخ است و هیچوقت ایشان از آنجا نجات نباشد بلکه همیشه در آنجا معذب باشند و هرگز از آن
خلاص نشوند راوی گوید که چون این حکایت از آن مرد شنیدم بتعجیل از آن گریزان شدم که مبادا آتش او در
من گیرد **مناجات** الهی بحق ندیمی تو الهی بحق حبیبی تو الهی الهی بر آلای تو بحق عطای و نعمای تو الهی بحق
رسول انام بحق ولیت علیه السلام الهی بحق امام زمن بحق شمع دین و دیانت حسن بحق حسین آن شه اصفیا بحق
شهیدان راه خدا که من گرچه بسیار بد کرده ام بجهل و ضلالت بسر برده ام بدرگاهت الخالق کردگار رساندم
روز جزا مرد عار بیاورده ام عزیز چشم پر آب نادم بعجز کرده ناصواب در این عالم از هر روز شمار نکردم چون سبت

میکار تو چون جرم بخشایی و دستگیر بزمره خویش عاصی بنمای در آن روز که دامن جان را بگیمال از مکر شیطان را

فصل پنجم در فضایل و معجزات حضرت امام الاکبر و السید بن آدم العباد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام
روایتست از علی بن ابراهیم که گفت چون وقت نماز در آمدی رنگ روی مبارک حضرت امام زین العابدین عم زرد شدی و
لرزه بر اعضای مبارکش افتادی و اشک بر رخسار مبارکش فرو میدویدی و میفرمودی که اگر بدانید با کسی که مرا
مناجات میکند از رو در رنگ شفق و اکحل یعنی نبی ابرو شد غلامی از عقب آنحضرت برفت دید که آنحضرت بر
سنگی درشت سجده کرد و گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله تعبدا و رقا غلام
گفت که او سکوت کرد من میشمردم تا هزار بار گفت پس سر مبارک از زمین برداشت روی و محاسن مبارکش در اشک
غرق گشته ایضا روایتست که مردی بخدمت امام عم آمد و او را دشنام و ناسزا گفت و بیحرمتی کرد حضرت امام عم هیچ نگفت
تا آنکه برفت حضرت امام زین العابدین عم از آن بعضی جلیسان خود را گفت شنیدید آنچه این شخص نسبت بمن گفت
من نیز دوست دارم که بشنوید آنچه من بوی گویم پس حضرت امام علیه الصلوة والسلام برخواست و برفت و بر زبان
مبارکش جاری بود الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین چون بدر سرای آن شخص رسیدند آن
شخص بیرون آمد حضرت امام زین العابدین عم بر وی سلام کرد و فرمود آنچه تو پیش از این نسبت بمن گفتی اگر در من موجود
است از حق تعالی مغفرت از برای تو میخواهم و اگر در من موجود نیست خدا تعالی ترا جزای خیر دهاد و بیامرزد آن
شخص در دست و پای حضرت امام عم افتاد و گفت یابن رسول الله آنچه در حق تو گفتم در ذات شریف تو نیست **معجزه**
روایتست از ثابت البنانی که گفت سالی بالجماعتی از عباد بصره بحج رفته بودم چون ایوب سجستانی و صالح مری
و حبیب فارسی و مالک دینار چون بمکه شدیم آب کم بود و تشنگی بر مردم غالب شد و اهل مکه و حاجیان پناه بما
آوردند و درخواست کردند که از برای ایشان دعا کنیم و از حق تعالی باران خواهیم بالکعبه شدیم و تضرع کردیم و
بخضوع و خشوع از حق تعالی باران خواستیم دعای ما مستجاب نشد جوانی را دیدیم که می آمد و آثار صلحا در روی
مشاهده کردیم روی بما کرد و گفت یا ثابت و یا مالک دینار و حبیب و یا ایوب و یا صالح در میان شما هیچ
کس نیست که خدا تعالی وی را دوست دارد گفتیم ای جوان مرد بر ما دعاست و بر او اجابت گفت دور شوید از کعبه
اگر در میان شما کسی بودی که خدا تعالی وی را دوست داشتی دعای او را اجابت کردی آنگاه در کعبه شد و شنیدیم
که در سجده میگفت خداوندا بحق دوستی که تو با منست که مر ایشان را باران فرست هنوز این سخن نگفته بود
که باران در گرفت چنانکه آب از سر مشکها در گذشت من گفتم ای جوانمرد از کجا دانستی که ترا خدا تعالی دوست دارد
گفت اگر مرا دوست نداشتی از من زیارت کردن نخواستی دیگر اگر او سؤال از دوستی من اجابت کردن دعا
برخواست و برفت تفتیش حالش کردیم گفتند علی ابن الحسین زین العابدین علیهما السلام است **نظم** آدم العبا
با شه علی ابن الحسین سید سجاد و العباد زین العابدین که زندان پاک او بودی سبب بعد الحسین بحر گشتی نام سادات
از همه روی زمین هیچ ابا کرد نظر بر باب رحمات الغلقی که هر روز رسد حق از حکم رب العالمین **معجزه دیگر** روایتست

که روزی عبد الملک مروان علیه الهاویة والنیران طواف میکرد و حضرت امام هم نیز در طواف بود و در اشواط طواف
ملتفت بکسی نبود از روی خضوع و خشوع با خدا تمام توجه داشت و عبد الملک آنحضرت را نمیشناخت گفت این کیست
که بر طواف ما سبقت میگیرد و مطلقا با ما ملتفت نمیشود حجاج گفت این جگر گوشه حضرت رسول رب العالمین حضرت علی بن
الحسین زین العابدین است و چون عبد الملک مروان علیه اللعنة والنیران از طواف فارغ شد آنحضرت را حاضر طلب
کنید و کسی بطلب ایشان فرستاده بصحبت خود ترغیب نمود آنحضرت بنا بر ضرورت متوجه شد چون نظرش بر آنحضرت افتاد
گفت یا ابن الحسین من بر کشتن پدرت سعی نکردم و از قتل او خشنود نیستم چه چیز ترا مانع است از آمدن نزد من آنحضرت
فرمود که قاتل پدرم فعل شنیع کرده دنیا و آخرت خود را فاسد کرد اگر خواهی که در خسارت دنیا و آخرت و در عقبات
و درکات مثل او باشی چنان باش که وی بود گفت لا والله راضی نیستم که چون ایشان باشم ولیکن مال امکنت دنیا داد
داده و مال و منال و نعمت بیاورده اگر گاهی بصحبت ما آیی و فیض از دنیای ما بتو رسد و نفع آخرت وی شما با واصل
گردد بهتر خواهد بود چون آنحضرت این سخن بشنید ردای مبارک بگسترانید و گفت از سنگ ریزهای مسجد بران
ریخته گفت بنیاز بدرگاه بی نیاز برداشته فرمود که بار خدایا بحرمت دوستان خود را با ایشان عطا بنما تا بدانند
ایشان را چون نگاه کردند دیدند که جمیع سنگ ریزها در شهوار و جواهر آبدار شده بود و شعاع آنها ابصار [illegible]
نماز [illegible] پس آنحضرت فرمود با ابن مروان هر که ابید که حضرت آله این قدر و منزلت باشد
بدنیای شما احتیاج دارد از صحبت شما [illegible] بعد از آن از مجلس برخواست و گوشه ردای مبارک را
گرفته آن جواهر را بر زمین ریخت و گفت بار خدایا بگردان اینها را بحالت اول که ما از اینها مستغنیم و بدانها احتیاج
نداریم عبد الملک علیه اللعنة از سخن خود بغایت منفعل و از ادای خود بنهایت خجل گشت و این نوع معجزه
از آنحضرت غریب و عجیب نیست **نظم** خامه [illegible] که تحریر کند صورت معجزت [illegible] یا ایها
[illegible] گفت که آن پایه رفعت که تراست تو به این فهم کی از عهده برون می آیی **معجزه دیگر** روایت است که حجاج یوسف
علیه اللعنة مکتوبی بعبد الملک مروان نوشت مضمونش آنکه اگر خواهی ملکت ثبات یابد و انتظام مملکت ترا باقی
باشد که حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام را بقتل آوری تا امارت ترا خللی نیابد چون این مکتوب بعبد الملک
رسید در جواب حجاج نوشت که مرا بجهت ثبات مملکت ترغیب بقتل اولاد ابو طالب مینمایی و بریختن خون اهل
بیت حضرت رسول الله تحریص میکنی و از آن غافلی که آل ابو سفیان که قتل ایشان کردند و محاربه با ایشان نمودند بتمامی
معدوم گشتند و در قیامت نیز معلوم است که حال ایشان چون خواهد بود و نامه را مهر کرده بحجاج ملعون فرستاد
مقارن این حال از حضرت امام الراکعین والساجدین علی ابن الحسین زین العابدین علیهم رقعه بعبد الملک رسید که ای دشمن
اولاد رسول در جواب نامه حجاج نوشته در فلان تاریخ حق تعالی سعی ترا ضایع نکناد و مدت حیات و مملکت ترا
برکت دهاد چون عبد الملک مکتوب آنحضرت را با تاریخ کتابت حجاج مقابله نمود موافق یافت دانست که این معجزه آنحضرت
بغایت خوشحال گردید و ده هزار درهم بخدمت آنحضرت فرستاد و چون این مبلغ را بخدمت حضرت امام زین العابدین

آوردند با والیان و محتاجان خود تقسیم نمود **معجزه** [illegible] کرده اند با وجود که دنیا ترک دنیا کرده اند درجه
[illegible] ناگاهی بود [illegible] کرده اند و از [illegible] پیدا کرده اند **معجزه دیگر** بصحت پیوسته از راویان معتبر که در زمان
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فقیری بود بغایت محتاج و پریشان که از بار فاقه بجان آمده بود و از تنگی عیش روزی بعزم
از [illegible] بیرون رفت [illegible] کرده و سرزنش کردند [illegible] که چرا [illegible] امامت [illegible]
گفتند که دعوی میکند که بر جمیع علوم ظاهره و باطنه واقفم و بر اسرار [illegible] و آیات و [illegible]
برای [illegible] دوستان [illegible] کرده اند [illegible] بغایت پریشان خواطر
گردید [illegible] که از دست تنگی خود [illegible] کرده [illegible] سعادت دنیا و آخرت [illegible]
نزد حضرت امام مومنان و پیشوای متقیان آمد صورت [illegible] عرض [illegible] فال و آن آفتاب سپهر کمال [illegible]
حضرت دو نان جو بآن مسکین داد و گفت که این دو نان را با خود ببر که الحال غیر از این نزد ما نیست آن مرد [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] کلام معجزه نظام آنحضرت [illegible] صدق [illegible] آنحضرت [illegible]
بود [illegible] سید [illegible] این خیال نظرش بر ماهی [illegible] افتاد [illegible]
[illegible] بود [illegible] ماهی [illegible] داد و آن ماهی [illegible]
داد و آن ماهی و نمک بخانه آورد و خود بر زمین نهاده بغایت شاد شد بشکافتن ماهی قیام نمود در آن اثنا دو
درویش و صاحب نمک [illegible] نانها را [illegible] که این ماهی و نمک را تو [illegible] عوض [illegible]
از [illegible] چون شکم ماهی را شکافت [illegible] از شکم ماهی بیرون آمد که چشم [illegible]
از آن [illegible] بغایت شاد گردید و بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد و تصدیق قول مولای خود
[illegible] وقت [illegible] رسید و پیغام امام رسانید که حضرت میفرماید [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] امام مستغنی گشت و در دست
و پای آنحضرت افتاد [illegible] **نظم** هر که شد مستغرق [illegible] گشت ازان دریای عرفان
[illegible] هرکس که نظر کردی بچشم رحمت یافت از برکت آن دولت دنیا و دین **معجزه دیگر** روایت است
از ابو خالد کابلی که روزی محمد بن الحنفیه را طلب نمود و گفت یا ابا خالد [illegible] علی ابن الحسین [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] محمد حنفیه گفت یا ابا خالد [illegible] از امام حسن و امام حسین علیهما
[illegible] امیر المومنین علیه الصلوة والسلام [illegible] امامت [illegible]
[illegible]
محمد [illegible] امام زین العابدین علیه [illegible]
خالد [illegible] امامت [illegible]

وبه‌ها الیقف دم این امر را بفرمان الهی واجبا حضرت رسالت پناهی صلعم بمن رجوع فرموده و اگر این سخن را قبول نداری بیا تا
من بیک مطعم ایم و با یکدیگر پیش حجر الاسود رویم و او در اسلکم شلازم بر حجت هر کدام از ما که شهادت دهد امر امامت باو
مفوض و مرجوع باشد ابو خالد کوید بیک آمدم و ادای رسالت کردم چون آنجا رسید محمد گذشت آنحضرت بجهت طواف بمکه
آمد و هر دو با یکدیگر نزد حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت امام زین العابدین عم
گفت ای عم تو اول سئوال کن پس محمد بن علی عم پیش آمد و در کوشه نماز کرد و دست بدعا بر داشت و از حجر مدد
طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود هیچ جوابی نشنید بعد از آن حضرت امام زین العابدین عم نزدیک حجر
الاسود شد و دو رکعت نماز کرد و دست بدعا برداشت و فرمود ای آنسنگی که خدا تعالی ترا گواه کردانیده برای
التماس که بحجر محترم بطواف آیند اگر من صاحب امر امامتم و منم امام مفترض الطاعة والطاعت من بر جمیع خلایق
واجب و متحتم است اعلام کن و شهادة ده به انکه عم در این معنی حقی نیست راوی گوید که به امر الهی حجر الاسود در
سخن آمد و بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن علی امر امامت بحضرت علی بن الحسین باز گذار که خدا تعالی اطاعت او
در اوامر و نواهی بر تو و بر جمیع بندگان خود فرض عین و متعین و فرض کردانیده و امتثال فرمان او بر کافهٔ خلایق
واجب ساخته چون محمد حنفیه آن شهادة را از حجر الاسود شنید دست و پای آنحضرت را بوسه داد و گفت
یابن رسول الله امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کس باشد از این ممنوع نیست که محمد
بن الحنفیه این دعوی را از برای اطمینان قلب خود کرد نه از روی اعتقاد و شاهد مطلب این است و شرح حال بود
در اظهار عناد رباعی روزی که شود مسی ولایت ظاهر ور زهر طرفی شود هدایت ظاهر از مشرق تحقیق برآید
خورشید کردد همه جا نور هدایت ظاهر معجزه دیگر روایتست از جابر جعفی از حضرت امام همام محمد باقر علیه السلام که
روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام با جمعی نشسته بود ناگاه ماده آهوئی از صحرا در آمد و در پیش آنحضرت ایستاده
تضرع بسیار و اضطراب بیشمار مینمود بعضی از حضار گفتند این آهو را چه افتاده است یابن رسول الله که باز اظهار
نمی‌تواند کند فرمود صیادی بره او را صید کرده و دیروز تا حال بره خود را ندیده و شیر نداده از زندگی ان دارد
که من از صیاد بره را بستانم تا او را شیر دهد پس حضرت با حضار آن صیاد امر فرمود و گفت ای صیاد
بره این آهو را از نظر بیار که او را شیر دهد بعد از ان پس دهد صیاد حسب الامر امام بره را حاضر کرد
و ان آهو بره خود را شیر داد و اشک از چشم آهو میرفت حضرت امام زین العابدین عم بر وی ترحم آمد و گفت ای صیاد
ثمن این آهو بره از من بستان و او را با مادر باز گذار صیاد گفت یابن رسول الله من او را بحضرت هبه کردم پس آنحضرت
آهو بره را همراه مادرش کرده و ایشان متوجه صحرا شدند و بزبان عربی فصیح معنی ما جری جمیع حضار مجلس شنیدند
گفت اشهد انک من اهل بیت الرحمة وان بنی امیه من اهل اللعنة نظم کاشف الغمه رفیع الرتبة زین العابدین آدم
آنچنا عیسی دل عیسی نفس قول او یکسر بوجه معجز قول ایزدی نقل او یکسر متن معجز نقل کردکار معجزه دیگر روایتست
از ابو حمزه ثمالی گفت روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین عم بودم گفتم یابن رسول الله آیا رسول الله [illegible]

که بجواب آن

که بجواب آن چشم روشن کرد و دلم را از کدورت بیرون آورد فرمود پس انبیا معجزات هم کم یابن رسول الله چگونه در حق او که
وثاقی فرمود بر ایشان با انواع عذاب الهی و اصناف لعنات ناسزا خدا امر کند که هر دو تند از دیار در جابجا که کافر
و مرتدند بود نشناختی یک کلمه یابن رسول الله آیا امام دین حضرت مصطفی صلعم مرده زنده کند و چشم اکمه بینا کند و
ابرص را شفا بخشند و بر روی آب سیر کند فرمود یا ابا حمزه آنچه حضرت رب العزت بجمیع انبیا کرامت فرموده
حضرت پیغمبر ما را صلعم داده مع شی زاید و آنچه حضرت کریم عز شانه بسرور کائنات و خلاصهٔ موجودات از معجزات
و کرامات و خوارق عادات تفویض فرموده آنحضرت بحضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن
ابی طالب عم عطا فرموده و همچنین هر امامی با امامی که بعد از و باشد تسلیم میکند تا روز قیامت آنگاه حضرت
امام عم برخاست با ما در مجلس توجه بصحرا نمود و من نیز در خدمت آنحضرت چون بصحرا رسیدیم آهوئی چند دیدیم
چرا میکردند آنحضرت آهوئی را آواز داد او در ساعت پیش آمد آنحضرت فرمود تا آن آهو را ذبح کردند و بریان نمودند
و حاضران خوردند پس حضار را گفت بسم الله بگوئید و بخورید و استخوانهاش نشکنید چون حضار از آن بریان سیر
شدند آنحضرت استخوانهاش جمع کرده در پوستش نهاد و دعا کرد آهو حیات یافت و براه روان شد و با آهوان
دیگر چرید تا اتفاق کرد و زبان حال الحاضرات باین مقال مترنم بود نظم ای زمینت بوسه درت هر روز جبهه مومنات
مست زبان در رهبر هر روفایت جان ما تا بجاویه آنکه لعنت حق هر که کرد با شما ظلم و خلاف از ابتدا تا انتها
معجزه دیگر روایتست از حضرت سید العابدین و امام العارفین که فرمود صورت مناجات تخفیف کناهست
جهت مومنان و بحسرت تاسف است برای کافران و منافقان بلند معنی کرت آنکس را که خدا نخش میدهد
و آنکس را نعش بر میدارد میشناسد و میدانند پس اگر از اهل سعادتست بسرعت تمام و تعجیل جانب گورستان میرود
و اگر از اهل شقاوتست بگفت و آهسته میرود راوی گوید که شخصی که او را جعفر بن ثریا گفتند حاضر بود چون
این سخن شنید از روی استهزا گفت کیف من در این روز همه مرده را اشای این سخن خندید از حضار مجلس
بر خندیدند تا آنکه از انعقاد که گذشت و متوجه خانه خود شد حضرت امام زین العابدین عم فرمود که با خاطر حمزه
ابن ثابت بر حدیث فرزند رسول ترا تمسخر کنند و معنی کرد این انکار ده او را به وقت فنا در میران بعد از ساعتی
کذشت و آثار کریه بر و ظاهر بود یکی از اصحاب از موجب کریه پرسید گفت خواهم بدید خانه رسید و چون
جنازه بیرون آمد واصل شد مناجات پادشاها بصفات وکرمت هم بخشا بوجود نعمت هم بحق نعم خلد برین
بعلامات و بسابلیت [illegible] بعبادات و بطاعات رسول بمناجات و کرامات رسول بعلی ولی [illegible] زهرا بصفا
حسن و ثنا حسن [illegible] بلب تشنه آن شاه شهید ان ستم دیده از طغیان یزید بحق عابد پاکیزه نژاد که بود سرور
سرخیل عباد ذکر من تن سوخته را درهمان بخشا درهم مرا سور آیاتم بخشا گرچه جرم زحد بیرون رفت لیکن از
ره بکرمت باز فرمایدهٔ در صحف حسن [illegible] جوانم منور و آن [illegible] نظری بخشی که دادم [illegible] فصل ششم در بیان
بعضی از فضایل و معجزات مناقب مفاخر و جامع علوم و اولاد حضرت امام محمد باقر علیه صلوات الله الملک القادر

روایتست از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر ع که میفرمود که مائیم حبیب الله و مائیم صفوة الله مائیم بر
گزیدگان حضرت آدم مائیم که میراث حضرت انبیا علیهم السلام بما رسیده و موهبت بما رسیده اند و بما داده اند الله و مائیم که خود هر که خواهیم
بامر خدا و رسول سپاه مائیم امینان خدا مائیم حجتهای خدا مائیم رحمة الله علی الخلایق مائیم منهاج خالق مائیم چراغ
راه هدا مائیم امامان بامر خدا و بقول حضرت محمد مصطفی ص مائیم نشان راه راست مائیم علم افراشته و برداشته از برای
اهل دنیائی که رو کاست که هر که تمسك بما جست بنجات یافت و بهشت جاودان را از روان حسنات یافت و هر که
تخلف ورزید بدرك الاسفل رسید مائیم پیش روان سفینه روان مائیم راه نمایان اهل ایمان مائیم صراط مستقیم
مائیم رسانندهٔ دشمنان بنار جحیم مائیم معدن نبوت مائیم موضع رسالت ایضا روایتست در حدیثی طویل که حضرت
رسالت پناه ص بجابر بن عبد الله گفت یا جابر چون فرزندم امام محمد باقر ع را دریابی از من سلام برسان جابر گوید
عمر دریافتم تا شرف ملازمت آنحضرت را دریافتم چون بشرف خدمتش رسیدم آنحضرت رسول الثقلین را بر حالتی
ع بن گفته بود ان امام همه ابن باز گفت گفتم یا ابن رسول الله سبحان من تعالی مکان استان تو باد مگر در آن وقت در
پیش ما حاضر بوده فرمود ای جابر اگر امام این ندانند میان او و خلقان چه تفاوت باشد علم اولین و آخرین پیش ما
روشنست **رباعی** مقصود ز هستی خلایق مائیم ایشان اسرار حقایق مائیم گر پرده ز روی کار ها بر دارند در هر دو
جهان بر همه لایق مائیم **معجزه دیگر** روایتست از ابو بصیر که گفت با حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع بمسجد الحرام در آمده
مردمان بدرون می آمدند و بیرون میرفتند آنحضرت بمن گفت یا ابا بصیر میدانی که مرا می بینند یا نه گفتم یا ابن رسول الله
قاالله بود که کسی بتو ملتفت شود دیدن اش از دیدن جمال تو بی بهره ماند گفت یا ابا بصیر هر کس که مرا بیند سؤال کن من
حسب الامر آنحضرت هر کس رسیدم که حضرت محمد بن علی علیهما السلام امروز در جایی دیدی بگفت ندیدم او را حال آنکه
آنحضرت حاضر بود و هم چنین مردمان می گذشتند تا وقتی که ابو هرون مکفوف در رسید آنحضرت اشاره فرمود که از او
نیز سؤال کن پس نزدیك او آمدم و گفتم یا ابا هرون حضرت امام محمد باقر ع را امروز دیدی گفت ای ابا بصیر اینك حاضر است
آنحضرت گفتم چون دانستی که اوست ابو هرون گفت چون آنحضرت را ندانم که او نوریست لامع و مهر ییست ساطع
و بدر یست طالع ایضا ابو بصیر روایت کرد که آنحضرت سؤال کرد از مردی که در آن وقت از اهل نقیب آمده بود حال
ابر گفت که او را زنا و تن درست گذاشتم و تو اسلام رسانید آنحضرت فرمود که خدا تعم برو رحمت کناد آن شخص
گفت یا ابن رسول الله مگر او را شد را موت دریافته است آنحضرت فرمود بلی بعد از بیرون آمدن تو از انجف و دیده
روز فوت شد ابو گفت من او را صحیح و سلامت و مرضی گذاشتم حضرت فرمود که مردن بغیر مرض و علت نیز میباشد
راوی گوید که من گفتم یا ابن رسول الله چون کسی بود آن شد فرمود مردی بود از محبان و موالیان ما اهل بیت نمیدانید شما اگر
ببینیم از نزدیك و دور در غیبت و حضور و بر حالات شما مطلعیم و آواز مناجات و ادعیه و حکایات شما میشنویم
بخدا قسم است شما اگر ما را اینچنین نشناسید بخدائی که عوضی نیست برما هیچ چیز از افعال و اعمال شما پس ایکه
ما را شما حاضر گردانید و نفسهای خود را بخیر عادت دهید که از اهل خیر باشید **مصرع** امام مفترض الطاعه را ...

بلغ

باید **نظم** سید ابرار ابی جعفر محمد الکرم هست بدر ظلم بحر العلم باز احمد شعار میکند از بات توجه در بهار
بستان فیض مرض چنین گلشن فردوس در بات نو نثار **معجزه دیگر** از ابی عیینه گفت نزد حضرت ابی جعفر امام
محمد باقر ع بودم مردی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد حق تعالی بجلال و بعجت
خلقان شما بر من منت نهاده و از جمیع مخالفان شما تبرا نموده ام و بیواسطه آستان ملك پاسبان شما پیوسته ام
و پدری داشتم که محبت بنی امیه داشت و توانگر بود و او را غیر از من فرزندی نبود و در محلی مسکن داشت و او را بود
بر انواع اشجار و اثمار آراسته و پیراسته و اموال خود را در محلی که میدانست دفن کرده بنابر محبتی که مرا با اهل البیت
بود از روی عداوت وصیت نکرد و آن مال از من مخفی میداشت حضرت امام ع فرمود دوست میداری که پدرت
را بتو نمایم تا از وی سؤال کنی و بدان اموال اطلاع یابی آن جوان شامی گفت یا ابن رسول الله بسیار دوست می
درم را زند دارم که حاجتم را بر آری و از تنگی پریشانم بدر آری آنحضرت مکتوبی نوشت و مهر کرد و بدان جوان شامی
داد و گفت بگورستان بقیع رو و در سنگ اندر محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام والجمع مراد است از ان طلب کن پس این مکتوب
حضرت امام را گرفته متوجه بقیع گردید راوی گوید روز دیگر صبحگاه بخدمت حضرت ابی جعفر شتافتم تا حقیقت
حال آن جوان را معلوم کنم دیدم که آن شامی پیش از من بر آستان سعادت نشان آنحضرت حاضر شده و انتظار اذن
دخول میبرد چون اذن گرفت و بیرون آمد و اذن داد پس با آن جوان در آمدیم شامی گفت یا ابن
رسول الله شب بقیع رفتم و آنجا فرمان مطاع واجب الاتباع آنحضرت بجا آوردم نمودم شخصی حاضر شد و گفت
در همین موضع باش تا من بابت بیایم بعد از زمانی آن شخص آمد مردی سیاه در غایت کراهت منظر با او بود
گفت این پدر تست آنچه خواهی از وی سؤال کن گفتم پدر من مردی سفید و قوی هیکل بود و این سیاه و ضعیف است
گفت بلی بخار دوزخ و دود او را در قبر متغیر گردانیده و بدین صورت ساخته پیش آمدم و از وی سؤال کردم که تو
پدر منی گفت بلی گفتم این چه حالست گفت ای فرزند من در دنیا بنی امیه ملعون را دوست میداشتم و از اهل
البیت حضرت رسول الله صلوات الله و سلامه علیهم اجتناب می نمودم حضرت قادر منتقم جل جلاله بدین
سبب مرا بانواع عذاب گرفتار کرده اند امروز از آن اعتقاد ناخوش که مرا بود بسیار نادم و پشیمانم ای فرزند
بجانب آن بستان رو و در زیر فلان درخت مختفیست اموال من در آنجا مدفونست و از آنجمله پنجاه هزار
درهم بخدمت فرزند پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع برکه تعلق بحضرت
است و باقی از آن تست و الحال متوجه استخلاص اموالم پس آنحضرت او را رخصت داد و شامی متوجه کار خود شد
ابو عیینه گوید که بخواهم از اینقصه ملتفت گذشت روزی بخدمت حضرت ابی جعفر ع رفته بودم گفتم یا ابن رسول الله
نما شنیدم که این جوان شامی را حال چون شد فرمود قبل از این بسه روز این جوان نزد من آمد و پنجاه هزار دینار آورد و بعضی
از آن مبلغ اوراد ادای دینی که بر ذمت داشتم صرف کردم و باقی را در حوائج دوستان اهل البیت خرج کردم گفتم یا ابن
رسول الله الحمد لله که ما را امام و پیشوا و معتقد بودن شما اهل البیت روزی شد که از برکت شما راه مستقیم

باتمام رسانده طریق تجهیز و عقاب الیم **نظم** چون تو نات کاملی صورت نبست از کمال صنع ایزدی دوست خنجر صاحب آلامزین
رشته مهرت که نتایج جاه و دل را بهر استخلاص در محشر بود حبل المتین **معجزه دیگر** روایتست از عبد الله بن معاویه
الجعفری که شخصی از بنی مروان بمدینه والی بود روزی مرا بخلوت خاص خود طلبید و گفت مرا بتو اعتماد تمام است و میان
میان ما و نجبا او کرمه حضرت محمد بن علی مهم است الحق گفت باید که بحضرت محمد بن علی علیهما السلام و زید بن الحسن بگوئی
که مکرر از شما به امیر رسانیده اند که مردمان را بشایعت خود تحریض میکنید و الحال از من سوال کرده اند از افعال شما
خاطر رسید عبد الله گوید این سخن بتایت از وی مطلع شدم و از مجلس بیرون آمدم و بخدمت حضرت ابی جعفر
محمد بن علی الباقر ع شتافتم و در راه بشرف ملاقات زید فایز گشتم که متوجه مسجد بود چون نظر مبارکش بمن افتاد
تبسم فرمود و گفت ابطأ علی یا ابن ما طلبک الوالی باز بگو برای چه گفت گفتم یا ابن رسول الله متفکر بودم که اگر سخنان
این ملعون را بسمع شریف رسانم مبادا خاطر مبارک متغیر شود و اگر عرض ننمایم ادای رسالت نکرده باشم حضرت فرمود
که من تمامی قصه را که بخلوت طلبیده و این باز گفت و آنچه گفته بود بی زیاده و نقصان بیان فرمود گفتم بلی یا ابن رسول الله
راست فرمودی پس آنحضرت فرمود یا عبد الله بشارت باد ترا که بسبب این بی ادبی که آن ملعون خسر الدنیا
والاخرة نسبت با ولاد امجاد حضرت رسول الثقلین واقعشان خواهیم او را معزول کرد و از مدینه براند و از آن خبر
بعد از دو روز دیگر ظاهر کرد چون روز سیوم شد خبر عزلش رسید و دیگری بر مدینه والی گردید گفتم صدق الله
و صدق رسول الله و صدق ولی الله **نظم** هر که با مهر تو در محشر بر آید سر ز خاک هیچ بیمی نباشد از لایح برد و ز دل
جبینه آنکه سر بر خط فرمانت دهد چون از شرف جای آن دارد که در زیر کرد پیش همی بکذرین **معجزه دیگر** روایتست از
ابو بصیر از امام همام حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع که گفت زید بن الحسن با پدرم مخاصمه میکرد در میراث
که میراث حضرت رسالت پناه که بمن اولی و احق است از تو زیرا که من پسر حضرت امیر علیه السلام هستم و نسبت من
از نسبت حضرت رسول ع دورتر است و حضرت رسول الله بن شتم کن و کلام مخاصمه بیان من و تو بود دعوی زید
بن علی چون این سخنان از زید بن الحسن شنید بغایت خشمناک شد و گفت جواب برادرم بنفسه
دعوی نمائی پس زید بن الحسن ع عمه را بقاضی برد و در مجلس بهم گفت یا ابن الحبشیه چون عم از وی تشنیع شنید
گفت بهم خصومتی با خویش مجادله کرد آن ذکر امهات کنی رد و سر که بعد از رسول که بعد از من تا انده باشم
از مجوه باقی مکالمه نکنم و عم از روی اعراض از مجلس برخاست زید بن الحسن گفت که مخاصمه من با اهل بیت
علیست که برادرش هیچ خصومتی ندارم بعد از آن کسی نزد پدر فرستاد که فردا با چادر بمحکمه قاضی باید آمد چون
پدرم را نظر بر و افتاد گفت بازید بیا ترا دختری است نام سکینه که شش ماهه که تا غایت از زمن ولادتش را ندیده بودم
اگر بسخن آید و شهادت دهد که من اولی و احق از تو ام آیا ترک دعوی میکنی قسم یاد کرد که اگر بسخن آید و شهادت بحقیت
و اولویت تو دهد من بعد از آن هرگز دعوی نکنم پس پدرم با سکینه گفت که ای سکینه بزبان الهی بسخن آی و به آنچه
دانی حقیقت ادای شهادت نمای سکینه برخواست و سر جنبانید و گفت ای پدر تو غالبی و حضرت محمد بن علی

علیهما السلام ظاهر و الحق و اولی است از تو با نجاز و مطالبی نمائی و الکشر خود را از وکالت نکنی و ترک دعوی
تمامی زود باشد که بتیغ اجل رشته حیات تو منقطع شد و از اثر سخن سکینه در هم پیچید بعد از آن گفت که ترک
دعوی نمودم و پدرم دست زید را گرفت گفت ای زید اگر این سنگ که برو نشسته ام بسخن و حقیت من و بطلان تو
ادای شهادت نماید قبول میکنی گفت بلی قبول دارم انگاه پدرم اشاره به آن حجر کرد حجر بزبان الهی بحرکت در آمد
که نزدیک بان شد که زید از جای برآید گرفت و از آن سنگ آنچه در زیر قدم مبارک پدرم بود حرکت نمیکرد آن سنگ
بسخن در آمد گفت ای زید تو در این دعوی غالبی و حضرت محمد بن علی علیهما السلام اولی و الحق است از تو اگر ترک این
دعوی نمی نمائی نزدیک است مقتول گردی پس زید از این سخن مدهوش شد چون بهوش باز آمد گفت ترک دعوی
نمودم و از آنچه کرده بودم پشیمان شدم باز پدرم دست زید را گرفت و اشاره به درختی نمود و گفت ای زید اگر این درخت
از مکان خود بنزد تو آید و بر حقیت من و بطلان تو گواهی دهد از این دعوی ساکت میشوی گفت بلی پس پدرم
آن درخت را طلب نمود با دای شهادت با و امر نمود آن شجره بر لب ما ایشان گر پیش آمد و بر سر ایشان سایه افکند
و گفت یا زید بدرستی که حضرت محمد بن علی علیهما السلام ظالم میکنی و حق آنحضرت اولی و احق است از تو اگر ترک نمی خود را از تو
نگاه ندارد عنقریب مقتول گردی زید را از این حکایات خوف بی نهایت و ترس بی غایت روی داد و ایمان غلاظ و شداد
یاد کرد که بعد از این نیز از هیچ وجه متعرض حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع نشود و مخاصمه نماید و لیکن ملامت
با او کنار در و در همان روز متوجه دمشق شد و در آن اوان عبد الملک و الی شام بود بصحبت او رسید و آنچه
عبد الملک از و پرسید که از کجای آمدی و چه خبر داری گفت ای ملک از مدینه می آیم و ترا خبر دهم از ساحری که تا
کنون دیده و واقع است و حکایت کرد از تکلم سکینه و سخن گفتن حجر و حکایت شجر و گفت در این زمان مثل او
ساحری کسی ندیده و نشنیده است پس عبد الملک بوالی نوشت مضمون آنکه چون مکتوب بتو
رسد باید که در همان وقت حضرت محمد بن علی را مقید ساخته و پیش من فرستی و بعد از ارسال این مکتوب
عبد الملک بزید بن الحسن گفت اگر میتوانی حضرت محمد بن علی را رخصت دهم تو بکشتن وی او را گفت یا
در مبالغت او را بقتل بر سانم امیر مکتوب عبد الملک بوالی رسید در جواب نوشت که مرا قوت مخالفت با تو
نیست لیکن آنچه مصلحت دولت تو در آن می دانم از روی اخلاص معروض میدارم آنکس که امر کرده اند بقید او
و راه مالش بر آن حد وجه آنکه یقین دانسته که در روی زمین از و دانا و متقی و پرهیزکار تر نیست و جمیع
اوقات در محراب بعبادت نشسته و راه اختلاط ادمیان و طریق ارتباط عالمیان بر خود بسته و از ابا کبی
از اهل دنیا التفتی و ترکیبه را از اطوار بخیل الملک او کلفتی چون به تلاوت کلام ملک علام شروع می نماید وحوش و طیور
بر او از پیوش او که شنیده خوانیده داوود است انس میگیرند و عطای زمان را در هم مسئله که اشکال روی می نماید از
ادای دلکشای تقریر و دلپذیری انقلال میجوئیند و در هر حال دل به لطائف و الطاف ملک متعال بسته و در
جمیع احوال در مقعد صدق نشسته و از کمال حیا و شرم دیده بر روی کس نگشاید و از کمال علم با هیچ کس خشونت

نمایند باز انجام کمال دولتخواهی من نسبت با خلیفه بود از ادای این وجه کیسه زر تمرد کاهی محلات ارسال داشتم چون کتابت
نعیم بعبد الملک رسید بغایت مبتهج و مسرور گردید و دانست که انچه والی مدینه بعبد الملک نوشته
دولتخواهی دیگر ارسال کرد لهذا پس زید بن الحسن را طلبیده مکتوب به او داد چون بخواند گفت محمد بن علی علیهما السلام
اموال دنیا از خود راضی کرده پس عبد الملک گفت حقیقت این امر معلوم من شد اگر چیزی غیر از این میباید بگوی
گفت سلاح حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شمشیر و زره و خاتم و عصا و سایر متروکات آنحضرت نزد محمد بن علیست
از و طلب کن اگر ارسال نماید بمنتهی المطلوب و الا از برای قتل او بهتر از این وسیله نیست عبد الملک دیگر بوالی مدینه
نوشت که سیصد هزار درهم بخدمت حضرت محمد بن علی علیهما السلام برسان و حضرت را از من سلام برسان و انچه از میراث
رسول صلعم نزد آنحضرت است ازو طلب کرده باین سبب فرست چون مکتوب بوالی مدینه رسید بخدمت انحضرت آمد و مکتوب عبد
الملک را نموده مکتوب و دراهم را بمجلس پدرم آورد پدرم سه روز مهلت طلبید بعد از ان شمشیری و زرهی
و انگشتری با چیزی چند دیگر بوالی فرستاد و والی انها را بعبد الملک ارسال نمود و عبد الملک از ارسال ان اسباب
بغایت مسرور گردید و زید بن الحسن را طلبید ان اسباب را بان مرد نمود زید گفت والله که از اسباب حضرت رسول
چیزی بتو نفرستاده است چون عبد الملک این سخن را از زید شنید خشمناک گردید و مکتوبی به پدرم نوشت
که مال را گرفتی و انچه طلب کرده بودم نفرستادی پدرم در جواب نوشت که انچه نزد من بود فرستادم اگر خواهی بگیر
و اگر نخواهی بفرست پس عبد الملک تصدیق قول پدرم کرده اهل شام را احضار فرمود و مجموع آن اسباب در
حضور ان قوم تفاخر بسیار نمود چون از ان مجلس باز پرداخت زید را مقید ساخته گفت میخواهم که در خفیه من
خون یکی از اولاد ابو طالب باشد و الا ترا بقتل رسانیدم و او را با هیئت عقیدتی پیش فرستاد و مکتوبی
به پدرم نوشت مضمونش انکه این نعمت را بهدیت نزد تو فرستادم تا او را دفع نمائی شاید که از افعال قبیحه و ازال
شنیعه درگذرد چون زید را بمجلس پدرم حاضر کردند پدرم گفت وای برتو از زید بسبب نمودی به اطوار ناپسند بد
و در ناخشنودی حق بر روی خود گشودی و الحال انچه از ان دعوت و از ان تجربه استماع نمودی منقریب
صحت ظهور خواهد بود و بعضی از روح در صحب زین مقربی بجانب تو خواهد شتافت و من قبل از وفات زید دلو رده
تو را بسرای سرور خواهی گشت پس زید وداع کرده بدر رفت و داشته و بحال خودش باز گذاشتند تا وقتی که بحکم
ابراهیم بن ولید منصور دوانیقی نعم در کلام پدرم کرد بعد از ان پدرم وصیت نمود که جامه سفیدی که با او احرام
بسته بود طلب نمود که مرا باین جامه کفن کنند و بعد از سه روز طایر روحش بجانب ریاض قدس پرواز نمود
و صورت اصلی بجامه کفن و بعد از چند روز هوش از زید طلب برزید عارض گردید و عقلش مختلط شد و هذیانات می
گفت و در اثنای این حال شربت موت بچشید و مرا انچه کرده بود رسید **مناجات** بزرگوار خدایا بحق هستی
که نیست بود در حرم او ؛ بحق جمیل ملائک که پاک و بیعیب اند ؛ مقرب اند ز شرک و بری ز شور و ز شر ؛ بحق خاتم
پیغمبران رسول انام ؛ محمد عربی کو ز شفیع محشر ؛ بحق شاه نجف شهسوار روز مصاف ؛ که بود او بحق جانشین پیغمبر ؛

بسوز سینه جگر التماس که در صف حشر ؛ بنالد از ستم و ظلم و جور و بیداد عمر ؛ بحرمت جگر پاره امام حسن ؛ بحق سبط نبی
امام حسین تشنه جگر ؛ بحق حضرت زین العباد و خیل او ؛ که بود عالم العباد بعد پدر ؛ بحق رهبر ایمان محمد باقر ؛ که بود
باقر علم پیمبران یکسر ؛ که روز حشر که خلق جهان عذر ملائکه ؛ کن شفیع من ان روز شافع محشر **فصل هشتم** در فضیلت
امام بحق ناطق و امین الخالق و الخلایق ابی عبد الله جعفر الصادق علیه صلوات الله ملک الخالق و بعضی از
احوال و معجزات او **معجزه دیگر** روایتست باسناد درست از ابان بن تغلب که گفت با جماعتی از یمن بطلب حج بیرون
آمدم در مدینه و قصد ملازمت مقصود خدای حضرت امام جعفر صادق ع نمودم و چون بدر سرای امر رسیدم
رسیدم قومی را از دولت آنحضرت دیدم که بیرون می آمدند که هرگز به سیمای ایشان مثل تو ندیده بودم با وقار و سکون
هرچه تمامتر و غایب شدند چون بخدمت امام رسیدم از احوال ایشان پرسیدم فرمود ایشان نایبان من بودند
از دین شیعیان و علما از ایت امام سعید شهید حضرت امام حسین علیه السلام **معجزه دیگر** روایت کند عبد الرحمن بن الحجاج
که در ملازمت حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع از مکه بیرون آمدیم بمدینه میرفتیم آنحضرت بر شتری سوار بود
و من بجانب شتر بودم و تنهایی با انحضرت بودم گفتم یا سیدی و مولای علامت امام چیست فرمود علامت امام انکه اگر ان
کوه را طلب نماید بخدمت او آید بجای سوگند که دیدیم که ان کوه بجانب ما روان گردید پس آنحضرت نظری بسوی او کرد
بعد از ان به ان کوه گفت من تو را نطلبیدم بحال خود باش فی الحال ان کوه بجای خود قرار گرفت **نظم** صادق القول
که کرد خواهد ولش در بادیه ؛ کوه رحمانده ریان کو از دری مژگان سراب ؛ انکه بخت کامیابش در سحرگاه ازل ؛ کرده بصفت
بوده مانند دعای مستجاب ؛ داده ان شوکت که گر حازم شود در منع رنج ؛ ازرهین کین فرو بیچد خرام آفتاب
معجزه دیگر روایت کند داود بن کثیر الرقی که روزی در مجلس مقدس حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع بودم
که ناگاه حضرت امام موسی کاظم ع بمجلس در آمد حضرت امام جعفر الصادق ع پرسید که ای پسر حال تو چون است
فرمود در کنف الطاف الهی محفوظ و از نعم الطاف نامتناهی محظوظم ای پدر امروز بسیار میل به انار و
انگور است من گفتم سبحان الله زمستانست در موقت انگور تحصیل ان کی کند حضرت امام جعفر فرمود یا داود
خدای تعالی بر جمیع اشیا قادر است برخیز بستان در رای و از برای من ای فرزند انگور و انار بیار من نهیب امتثال امر انحضرت
به بستان در آمدم دیدم که درختی خوشه انگور نمایان گشته و از درخت دیگر انار بزرگ لطیف نمایان گردید
گفتم بلا شک در سبب از خلعت از اولیاء الهی و از حضرت رسالت پناه بهم اند و آن انار و انگور از درخت چیده
بخدمت آنحضرت رسانیدم پس حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام نشسته بود و از ان تناول میفرمود
تشکر ایزد تعالی بجای آورد **نظم** گر ملکی بر صفت آدمیست ؛ اوست که نامرتبه اش بر همت تاج
و تا بر سر او افسر است ؛ افسر ش از فرق ملک برتر است **معجزه دیگر** روایتست از عمرو بن زید که گفت
مرا برادری بود که اقرار بولایت اهل البیت نمیفرمود روزی بخدمت حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق ع
در آمدم و فرمود یا بنی زیارت برادرم چه حال دارد گفتم یابن رسول الله خوشحال است و او را اشتر نجی نیست

مکر انکه بعجب شما که خاندان رسالت‌اند شناسد و از بیرون شما که ختم دودمان جلالت‌اند ابا مینماید آنحضرت فرمود چه چیز
او را مانع از محبت ما کشته یا ابن رسول الله او بجز اعتقاد صلاح چیسیان دارد میکوید دریغ میکناد که با مثال شخصی بودن
نکرد من تابع او کردم فرمود که در سفر بلخ آن فساد که کرد دریغ او مانع نبود امروز چون شد که دریغ از اهانت اولاد
رسول ننداشت پس چون بخانه آمدم با برادر کفتم مادرت بر عزت تو کریه کناد در حقیقت در زند رسول خدای بزرک
از احوال تو پرسید کفتم احوال او خوب نیست و اوقات بطریقی میکذراند که هیچکس را از و شکر و شکوه نیست و اکر چیزی
و سایر اوزان او را حمید خصال دهند دیده افعال سینه‌اش چیزی که از و در نظر من ناپسندیست آنست که اعتقاد
بشما ندارد آنحضرت پرسید که چه چیز او را مانع است از محبت و متابعت ما کفتم یا ابن رسول الله او میکوید که دریغ دارد
آنحضرت فرمود که در سفر بلخ دریغ او کجا بود که مرتکب آن جنایات شد برادرم کفت حضرت ابو عبد الله هم از سفر
بلخ خبر داد کفتم بلی کفت اشهد انه حجة رب العالمین علی الخلائق اجمعین یعنی کواهی میدهم که حضرت ابو عبد الله جعفر
بن محمد الصادق حجة خالق است بر خلائق کفتم چه خبر مرا ای برادر از قصه سفر بلخ که چه بود و در آن سفر از تو چه صادر
شد که بود مخالفت و دریغ داشت کفت با شخصی همراه بودم که او با خود کنیزکی جمیله همراه داشت از کثرت سرما احتیاج
به آتش شد صاحب کنیز کفت اکر تو محافظت اسباب کنی من بطلب هیمه روم و ترتیب آتش دهم و الا تو بطلب آتش
قیام نما تا من اسباب خود را نکاه دارم کفتم تو برو که من محافظت میکنم صاحب کنیز بجهت تحصیل هیمه روی بجول
نهاد چون از نظر غایب شد من بین ... کنیز آدم شیطان مرا بفریفت نفس بمخالفت امر رحمن داشت شنیع
از من بفعل آمد و والله که هیچکس از من و آن قصه واقف نشد و هیچکس اطلاع ندارد بجز حق سبحانه و تعالی کسی بران
مطلع نشد یقین که حضرت ابی عبد الله عم را بنور ولایت این حکایت معلوم شد و بعد از ین حکایت ترس بافت
و خوف در فکرت برادرم استیلا دریافت و بسیار متغیر الاحوال کردید چون مدت یک سال بکذشت بموافقت برادر
بشرف خدمت آن سرور رسیدم ... و آثار انتقال فعلت بر ناصیه برادرم دیدم و برادر
از مجلس برنخواست تا در معرفت ... کمال اعتبار تمام ... قبلهٔ ابرار مکه ...
نظم ایمان امانت مخصوص همه ... وی روشنی ... سرور ... صفت ... مقصود ... بروزدم و
جمال دو رهه ... معجزهٔ دیکر روایتست که ولید ابن صبیح بود که شبی در منزل مطهر حضرت امام جعفر صادق علیه صلوات
الملک الخالق بودم با جمعی از یاران حضرت ... و موالیان ... ناکاه شخصی در زد آنحضرت فرمود بعا
... در کشود ... کفت عبد الله بن علی بن الحسین است آنحضرت فرمود که در آید و ما را از و بود ... معجزهٔ دیکر
روایتست ... الامر ... معجزهٔ دیکر ... عبد الله در آید ... اظهار شیطنت ...
در ... آنحضرت ... بیرون رفتم بخانه خود ... معجزهٔ اول آمدیم
و آنحضرت ... عبد الله ... ناکفته ... بلحضر ... عبد الله ...
کیم ... آنحضرت فرمود که ... بسیار ... کنید که چه روی ...

چون ساعتی بکذشت با شخصی درکرفت آنحضرت خادمه را فرمود که باز بان بحجره معاودت نماید چنانچه بود همانجو که
عبد الله ... آنحضرت آمد و کمال خضوع و خشوع و تذلل بجای آورد و از روی درد نالها میکرد و کریه‌های غم انده
میکرد و میکفت یا ابن اخی ... معذور دار ... و بر ذلت و خطای من ببخشای آنحضرت فرمود ... ای عم ... این کریه و ناله
چیست ... کفت یا ابن اخی در ... که از ... ناکاه ... و اطلاع ... احوال ... خوب ... از من ...
و متفکر کرد ... بخانه خود ... ناکاه دیدم دو مرد سیاه پوش با مهابت تمام و صلابت ... حاضر
شدند و بندهای کران بر دست و پای من نهادند و یکی بدیکری کفت این شخص را ببند ... بسبب ...
از و صادر شد ... بسلاسل و اغلال بجانب دوزخ بردند در راه حضرت رسالت پناه را دیدم ناله و درد
ناله برکشیدم و کفتم یا ابن رسول الله از ... امان دم ... پشیمانم و بجز التفات حضرت ... رسول
اشاره فرمود تا مرا بکذاشتند و بند از دست و پای من برداشتند و الحال دلم در ... وکرنست حضرت
امام فرمود ای عم وصیت کن که ترا سفر آخرت نزدیک کردید و در روز چهارم آنشب بمرد ... عبد الله کفت
یا ابن اخی کثیر العیالم ... خواهد شد و قرضهای ... آنحضرت
فرمود دین ترا ادا سازم و فرزندان ترا ... و محافظت ایشان از ... خود دانم ...
... عبد الله بن علی ... آنحضرت عیال او را با عیال خود ملحق ساخت
و دین عبد الله را ادا نمود ... رباعی جعفر صادق ...
... معجزه ...
دیکر ای مومن ... روایت
... بشنو ... در مجلس حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عم ...
بود آنحضرت ... کفت یا داود ... ترا متغیر ... کفتم یا ابن رسول الله ... بسیار دارم ...
در ... که سفر ... اختیار ... متوجه ...
... بیرون آورده با ... حضرت ... فرمود ...
داری ... کفتم یا ابن رسول الله ...
حضرت فرمود ... است ای داود ...
... کلام معجز نظام آنحضرت ...
در ... قبل از زوال ...
کردیم ناکاه ... ظاهر شد ... بر روی زمین رسید ...
... ای داود ...
... حساب کردم ... زیاده بود ...

به بحجره تجبه تجارت نشدم تا آنکه نزدیکی بمدینه رسیدیم و مجموع آن مال را بخدمت مولای خود حضرت ابی
عبدالله علیه السلام بردم آنحضرت فرمود که یاد او داد انجه بتو واصل شد از اسبهای طلا اعطای پروردگار کریم بتحسست حقتعالی
ترا برکت دهد این مال را قبض کن و در مالها حتیاج خود صرف نمای من آن مال را تصرف کرده بخانه در آوردم روزی
بحجره نام که خادم آن آستان ملك پاسبان بود گفتم که رسید من و توسعی حضرت امام علیه السلام را رعایت کرد که بسفر بحج چند
و در آن سفر مرا انبی فتوحات روی نمود معین گفت ای داود در آنوقت که تو در جعفر دریا بودی وقتی من در خدمت
آنحضرت ایستاده بودم بعضی از اصحاب مثل حمران و عبدالعلی و غیرهما حاضر بودند و جمیع حالات و واقعات
ترا آنحضرت خبر داد بطریقی که تو حکایت کردی بی زیاده و نقصان داود گوید که بهر یك از اشخاص آنحضرت گرسید
مطابق قول معین خادم از ایشان شنیدم معجزه دیگر روایت کند مفضل بن عمر که با حضرت امام ابی عبدالله
علیه السلام همراهی میرفتم ناگاه گذر ما بجانب پیره زنی با دختری واقع شد که در میان راه ایستاده بودند و گاوی مرده
اینجا افتاده و آن پیره زن بر مرده گاو خود گریه بسیار و ناله بیشمار مینمود آنحضرت فرمود که شما را چه حالتست
که چنین گریه میکنید پیره زن گفت من و اطفال من از شیر این گاو معاش میکردیم او مرده و متحیرم که حال ما بعد از این چون
خواهد شد آنحضرت فرمود دوست میداری که گاو زنده گردد گفت مصیبت کافی نیست که بر من تسخر میکنی آنحضرت
فرمود حاشا که من بر سبیل سخریه این حکایت گفته باشم بعد از آن حضرت دست بدعا برداشت و چیزی گفت که من
نفهمیدم پس سر تازیانه بر گاو زد گاو برخواست صحیح و سالم راه پیش گرفت پیره زن از این حال بغایت متعجب
شد گفت ترا بعیسی بن مریم آنحضرت انگشت در گوش گذاشت و پیره زن او را نشناخت چون استخبار نمود گفتند او امام
صادق و حجة خالق بر خلایق است **نظم** آنکه ادنی سگ صحبت او . پست قلب کیمیای تمام عیار . آنکه خلق طفیل
خلقت او . کرده از بحر وجود لیل و نهار . آنکه خورشید و ماه بر گردون . از رخ و رای او برند انوار . **معجزه دیگر** روایت
از علی بن حمزه که گفت با حضرت امام جعفر صادق وقتی بحج رفته بودم در راه بستانی نخلی خشک شد ما منزل کردیم آنحضرت
لب مبارك بجنبانید و چیزی گفت که ما نفهمیدیم بعد از آن گفت یا نخلة اطعمنا مما جعل الله فیك من رزق عباده
یعنی ای درخت خرما بخوران ما را از آنچه خدای تعالی در تو وضع کرده از رزق بندگان خود پس نظر کردم دیدم که آن
نخل خشك سبز گردید و برگها بر او ظاهر شد و رطب بار آورد و اغصانش بجانب حضرت بحق ناطق امام
جعفر صادق گردید پس آنحضرت فرمود پیش آی و بسم الله الرحمن الرحیم بگو و بخور خواهی بخور پیش آمدیم
رطبها دیدیم در کمال لطافت و حلاوت که هرگز بدان کیفیت رطب نخورده بودم اتفاقا اعرابی در آن موضع حاضر
بود گفت در هیچ جزو از این سحر عظیم تر سحری ندیده بودم آنحضرت فرمود ما وارثان پیغمبرانیم کهانت بما نسبت مکن حضرت
مجیب الدعوات دعای ما را اجابت میکند اگر خواهی دعا کنم تا خدا ترا مسخ کند و سگی شوی اعرابی از کمال
جهل گفت بلی آنحضرت دعا فرمود چون نظر کردیم دیدیم که آن اعرابی بصورت سگی شد بحضرت نگاه کرد پس راه خانه خود پیش
گرفت آنحضرت بمن گفت که از عقبش برو تا ببینی چه واقع میشود بر موجب فرموده آنحضرت از پی او شتافتم دیدم که بخانه در آمد و با اهل

خود

خود ملازمت بسیار میکرد و اهلش با سنگ و چوب او را از خانه دور کردند بخدمت حضرت امام آمدم و کیفیت حال او را عرض
رسانیدم در اثنای این حال و مقال دیدیم که آن سگ حاضر شد و اشك بر روی میریخت و بر وی اضطراب بسیار
در خاك میغلطید و فریاد میکرد چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشاهده احوال اعرابی نمود از کمال جزعی که
داشت بر او ترحم فرمود و دعا کرد اعرابی بحال اول باز آمد پس حضرت امام گفت ای اعرابی دیدی که اهل بیت رسالت
ساحر و کاهن نیستند بلکه هادیان راه حق و خلفای مطلقند اعرابی گفت یا ابن رسول الله ایمان آوردم بر آنچه
فرمودی چون معجزات آنحضرت زیاده از حد تقریر است اختصار نمود ختم را من الا الطالب **منقبات** کرد که الحجرات
جاهت . به شناسندگان درگاهت . به سپهر و به گردش افلاك . به فروماندگان عالم خاك . بصفا و بحرمت کرمت .
هم بحق رسول بحضرت . بولی تو صدر و غالب . شاه مردان علی ابو طالب . به امامان پاك دین مبین . بشفیعان روز پسین .
خاصه آن رهبر حق تلقین . وارث مصطفی جعفر صادق . که مرادم میسر کن تا برهان از وساوس شیطان . و ان لیلا بت دسیسه نفوس .
که برایم بسر رخ الوبی قریش . خلق عالم بجور و بجد از بن . بانك واحد تا ابد بر دار است . دارم امید از وز روی طمع . که مراد دو جهان بجمع .
بستر آبادانی جزای گناه . نکنی شرمسار روز سیاه . **فصل هشتم** در فضیلت و بعضی از معجزات و کمالات
قبلة العالی و العالم کعبة الاقاصی و الادانی که هر در هیچ رسالت مختص بجلالت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت از علی
بن ابراهیم از یحیی و او از ابو اسحق الکاتب که گفت من در جماعتی که بر امام موسی بن جعفر علیه السلام موکل بودند مصاحب بودم
گفتند از بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سید و اسعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نبودی زیرا که آنحضرت قادر بر عبادتی که
نشنیده ام که کسی بر آن قادر باشد از خلایق اولین و آخرین گفته چون نماز بامداد بگذاردی بنشستی تا که آفتاب
برآمدی آنگاه بسجده رفتی و در سجده بودی تا زوال آفتاب آنگاه برخواستی و نماز ظهر بگذاردی تا سنتهای او
و ساعتی بنشستی آنگاه سجده کردی و در سجده بودی تا نماز شام آنگاه برخواستی و نماز شام بگذاردی با نوافل و بعد از آن
روزه گشادی بشربتی با شیر آنگاه نماز خفتن بگذاردی و ساعتی بتعقیب مشغول شدی آنگاه سجده کردی و در
سجده بودی تا ثلث شب آنگاه برخواستی و در رفاقت نگریستی و پنج آیات از آخر آل عمران برخواندی آنگاه در نماز تهجد
ایستادی و در اجتهاد کوشیدن کردی تا شب زایل شدی بر این حال در زندان بودی و او را بمترتیب و نا فضل
و کریمترین اهل روزگار خود بودی چون قرآن خواندی به آواز خوش چنانکه شنوندگان از آواز
آنحضرت گریستندی و در مدینه آنحضرت را زین المجتهدین خواندندی و کاظمش برای آن میخوانده اند که خشم فرو
خوردی و تحمل ظالمان کردی آورده اند که در آن زمان مردی بود از اولاد عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب
که هرگاه حضرت امام موسی علیه السلام را دیدی بی سبب و بی ادب دشنام دادی پس موالیان حضرت امام گفتند ما را اجازت
ده تا آن ملعون را بکشیم حضرت امام فرمود صبر کنید و ببینید که من با او چه خواهم کرد روزی حضرت پرسید گفتند که روی
بجانب کشت زار خود رفته حضرت امام سیصد دینار زر بر گرفت و بجانب مزرعه شد و بروی او
خود رفته زر را از آستین مبارك بیرون آورد و در پیش وی نهاد و گفت این سیصد دینار زر است بر گیر

بحش و اشباط دستنام نوع انزوج سلم و لطف امام عرا بدید در دست و پای آنحضرت افتاد و خاک قدم او را بوسه داد و گفت
زهی کریمی و سلم ترکو اهی میدهم که از اهل بیت نبوت و معدن علم و حلم و ولایتی و بعد از آن هر که حضرت امام را دیدی
تعظیم و تکریم نمودی **رباعی** ای روی تو آیینه انوار شهود * دیدن تو سرمایه بازار وجود * ان روز که حسن تو پدیدار نمود
گویا که حسن و عشق اثر نمود **معجزه دیگر** روایتست از ابوصلت هروی که روایت کرد صاحب مجد و معالی اعادی الله
هما حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه که روزی در خدمت والد ماجد خود حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نشسته
بودم آنحضرت بعلی ابن حمزه گفت یا ابن ابی حمزه مردی از اهل بیت مغرب پیش آید و خصوصیات احوال مرا از تو سؤال کند
بگو اوست امامی که پدرش حضرت امام جعفر الصادق است و اخبار حلال و حرام استفسار کند بگوی یعلی بن حمزه گفت
یا ابن رسول الله علامت این مرد چه باشد فرمود مردی باشد جسیم بلند قامت او یعقوب بن یزید و اول رئیس قوم خود
باشد و اگر اراده صحبت من کند او را نزد من آر علی بن حمزه گوید در طواف بودم ناگاه شخصی بلند جسیم نزد من
آمد و گفت میخواهم احوال صاحب تو از تو سؤال کنم گفتم از کدام صاحب گفت از حضرت امام موسی بن جعفر علیه گفتم
نام تو چیست گفت یعقوب بن یزید گفتم از کجا می آیی گفت از بلاد مغرب گفتم مرا از کجا شناختی گفت دوش در خواب
کسی بمن گفت علی بن حمزه را ملاقات کن و آنچه مراد تست از و سؤال نما اما من از مردم پرسیدم ترا نشان دادند گفتم
در این موضع بنشین تا از طواف فارغ شوم چون از نماز فارغ شدم نزد او رفتم و زمانی با او صحبت کردم او را عاقل
پسندیده صیرت و نیکو محضر یافتم از من التماس نمود که او را بخدمت امام علیه رسانم و این مرادی بود که بمحل
نرسید پس با او موافقت نمودم و او را بخدمت آنحضرت آوردم چون آنحضرت را نظر بر او افتاد گفت ای یعقوب بن یزید
دیروز در وقت آمدن میان تو و برادرت خصومتی واقع شد در فلان موضع و در حد سب و دشنام رسید و
دشنام دادن برادر مؤمن در دین ما و آبای عظام ما جایز نیست و ما رضا نمیدهیم احدی را از دوستان و شیعیان خود
بامثال این نوع امری و بترس از آنکه بسبب این خصومت و فرقتی که میان تو و برادرت واقع شد خدای تعالی
شما امر کرد و برادرت درین سفر پیش از آنکه باهل خود رسد جرعه مرگ بنوشد و تو از آنچه نسبت با او کرده
نادم و پشیمان خواهی بود گفت یا ابن رسول الله اجل من کی باشد فرمود اجل تو رسیده بود لیکن چون صله رحم بجای
آوردی و در فلان موضع عمه خود را دریافتی و بهدیه او را خوشنود ساختی خدای تعالی بیست و دو سال در اجل
تو تاخیر کرد علی بن حمزه گوید سال دیگر در حج یعقوب بن یزید را دیدم بنزد او رفتم و احوال او پرسیدم گفت ابن
ابی حمزه آنچه حضرت فرموده بود برادر من فوت شد قبل از آنکه بوطن رسد **نظم** موسی کاظم کلیم طور دل
ان که علم * کس بود بخفی که درت سلطنت الله جل و بارش * نیکی شب کرد و پیشش رخ به آب لطف او * خنده ابر و روز روشن
میزند شبهای تار **معجزه دیگر** روایتست از مفضل بن عمر که گفت در آن وقت که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه از این جهان فانی رحلت نمود حضرت امام موسی کاظم را وصی خود ساخته بود الا فرزند بزرگش
عبدالله افتح پسر بزرگ آنحضرت بود دعوی امامت نمود چون این خبر بحضرت امام موسی بن جعفر علیه رسید انکار کرد و گفت

بیان

بیان آنحضرت تعیین خشت بسیار سرخ کردند و جمیع دوستان و اصحاب پدر خود را طلب نمود و به احضار عبدالله
افتح اشاره فرمود پس جمیع محبان و معتقدان اهل البیت نشستند و از هر حکایتی در پیوستند حضرت
امام موسی بن جعفر علیه فرمود تا از روشن آتش امر کرد چون آتش شعله کشید و بعضی از آن همه سوخته گردید
حضرت از مجلس برخواست با جامه و عمامه در میان آتش قرار گرفت و ساعتی با اهل صحبت داشته و از آبای کرام و اجداد
عظام احادیث نقل فرمود و بعد از آن از میان آتش چون طلای مغشوش بیرون آمد پس متوجه عبدالله افتح
گردید و فرمود اگر برادر بزرگ گمان امامت داری و بخواهی که بعد از پدر امام باشی امر امامت بحق و صحیح و وثوق
نیست اگر راست میگویی برخیز و در میان آتش جا کن چنانکه من نشسته بودم بنشین تا حقیقت دعوی امامت
بر تو ظاهر شود و حقیقت این سخن بر تو روشن گردد متنزل گردید که عبدالله را دیدم که رنگ رویش متغیر شد و از مجلس
بیرون رفت و زبان حال اهل روزگار در وصف آن شهسوار میدان امامت میگفت **نظم** سلطان اقلیم دین نسب و عجم
شاه مغرب * هست در راه طلب شاهان تراچون گدا * رشک ماه افلاک بر یوسف رخ و یعقوب فر * بلبل دم موسی
کف حیدر دل احمد لقا **معجزه دیگر** روایت کرده اسحق بن منصور که من از پدر خود شنیدم که گفت بعضی از شیعیان
حکایتی از من میگفت بلند آواز از روی انکار گفتم که حضرت امام موسی بن جعفر علیه شاید که میدانست باشد که مرتبت از
شیعیان که اهل [illegible] در [illegible] حضرت امام موسی بن جعفر علیه متوجه من شد و گفت
یکی از اینها [illegible] کم از عمر تو بیشتر از دو سال باقیست و برادرت [illegible] بیاید بدانم اگر
اهل بیت [illegible] ایشان [illegible] حضرت ایشان [illegible] شد
[illegible] استغفر الله [illegible]
در [illegible] دو سال تمام [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] باقی [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **معجزه دیگر** روایت کرده [illegible] حضرت امام [illegible]
موسی کاظم [illegible] آنحضرت [illegible]
شد [illegible] رسول الله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
نظم امام مفترض الطاعه [illegible] آمات [illegible] بعلم [illegible]

قدر دست و اولیا هم چنان **معجزه دیگر** روایت کرد علی بن حمزه که روزی حضرت امام موسی بن جعفر علیهما صلوات الله
الملك الاكبر دست مرا فرا گرفت و از مدینه بجانب صحرا بیرون رفت ناگاه در اثنای راه مردی مغربی دید افتاده
و روی نیاز بر زمین نهاده و سیلاب اشك از دیده گشاده و در یك جانب شتری را دیدم اجل فرا رسیده و اسباب صاحب شتر
بر زمین افتاده چون حضرت مقتدای امام هم را نظر بروی افتاد پرسید که چه حالتست و گریه ترا سبب چیست
ابرد گفت قصد زیارت بیت الله داشتم و محنت سفر سهل میپنداشتم اکنون ناقه من بمرد و من دور از مطلب
و رفقا ماندم نه زاری دارم که با وصال الی خویش گریم و نه غمخواری که از وی علاج دل ریش جویم نه ناقه دارم که تحمل بار من کند
و نه کیسه [illegible] درین کلام که حضرت [illegible] نمود شاید که ناقه ات بار دیگر حیات یابد گفت عجب از تو که بر مجاری
من ترحمی نمایی و دمع [illegible] استهزا میفرمایی راوی گوید آنحضرت گفت دعا کنم تا زنده شود آنحضرت [illegible]
بدرگاه حضرت احدیت گشاده و بکلامی تکلم نمود که ما فهم نکردیم و چوبی در دست داشت [illegible] افتاده بود برداشت و بر آن [illegible]
مرده [illegible] کرد [illegible] بامر الهی و معجزه آنحضرت رسالت پناهی برخواسته متوجه راه گردید آنحضرت روی بمغربی
[illegible] کرد و گفت ای مغربی درین سخن هیچ استهزا بود مغربی از فرط خوشحالی بغایت مسرور گردید دست و پای آنحضرت را
بوسه داد و بار بر [illegible] نهاده از عقب رفقا شتافت پس آنحضرت [illegible] گذشت مرا در همان سال طواف بیت الله
الحرام روزی در مسجد الحرام بر گرد خانه طواف میکردم آن مرد را دیدم چون مرا دید از کمال خوشحالی بسرعت
پیش دوید و دست بوسید از حال [illegible] پرسیدم گفت [illegible] نشست و او را پیش از پیش [illegible]
که [illegible] ازان مردی که [illegible] حضرت محیی الاموات بار دیگر [illegible] زنده گردانید گفتم [illegible] خود در [illegible]
ازان [illegible] سؤال داری اوست امام و پیشوای مؤمنان و متقیان **نظم** انکه جنت نهر احبابش [illegible]
ابر [illegible] انکه دوزخ برای اعادیش خلق کرده است واحد قهار انکه [illegible] مردم دیده اولوا الابصار
معجزه دیگر روایتست از علی بن محمد از بعضی اصحاب ما از بکار قمی که گفت چهل حج کردم در آخر [illegible]
دست داد و نهایت عسرت احتیاج روی نمود در مکه معظمه چندانا اقامت کردم که سایر حاجیان متوجه بلاد خود
شدند بعد ازان با خود قرار دادم که بمدینه روم و زیارت حضرت رسالت پناهی کنم و بشرف ملازمت حضرت امام
موسی بن جعفر علیه السلام دریابم و باقی اوقات کار [illegible] و مزدوری کنم شاید [illegible] یابم که بقوت آن بکوفه روم و با اهل و عیال
خود برسم پس متوجه مدینه سکینه شدم و بسعادت زیارت حضرت رسالت پناه مستسعد گشتم و [illegible]
روز دیگر [illegible] بازار [illegible] شدم در آن موضع که جمعی مزدوران [illegible] قرار گرفتم تا مگر شخصی مرا [illegible]
روی نماید ناگاه مردی پدید آمد و فعله را [illegible] از میان جماعت [illegible] و از عقب
آن شخص شتافتم و با او گفتم یا عبد الله مردی غریبم و کسی [illegible] شناسم اگر مصلحت دانی [illegible] همراه ایم [illegible]
علی نام گفت [illegible] گفتم [illegible] برو بسرای [illegible] خواهی رسید [illegible]
[illegible] پس [illegible] رفتم [illegible] چند روز کار کردم [illegible] روز پنجشنبه اجرت تمام [illegible] دادند

چون

چون در بعضی اوقات [illegible] که کار تو [illegible] پس شکر کردم بسیار مرا بسبب این تحسین کرده
اخر گفت [illegible] کار [illegible] روزی [illegible] بر آمدم چون بزیر آمدم نگاه کردم حضرت ابو الحسن
موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که بران سرای در آمد [illegible] بعد ازان [illegible]
وگفت ای بکار بجانب ما آمدی [illegible] از نردبان فرود آمدم و دست آنحضرت را بوسیدم [illegible]
چه کار میکنی و بچه امر مشغولی گفتم یا ابن رسول الله [illegible] بغایت [illegible] بودم
بکوفه [illegible] بمدینه آمدم و شوق لقای آنحضرت بسیار داشتم گفتم مزدوری کنم [illegible]
و در اثنای اشتغال بخدمت امام مشرف [illegible] و در [illegible] ایشان کار میکنم پس
آنحضرت متوجه [illegible] شد و [illegible] روزی دیگر [illegible] اجرت [illegible]
[illegible] اشاره کرد [illegible] بنشین [illegible] اجرت [illegible]
من [illegible] پانزده دینار طلای احمر بود [illegible]
[illegible] حضرت امام هم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علی بن حمزه [illegible] چون [illegible]
[illegible] بکوفه [illegible]
عیال خود آمدم [illegible]
[illegible] چون صبح طالع شد [illegible]
[illegible] علی بن حمزه [illegible] در کوفه [illegible] علی بن حمزه
[illegible] مولای من [illegible]
[illegible] آنحضرت امام هم [illegible]
شوق [illegible] مولای خود امام موسی بن جعفر [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
جمیع مؤمنان [illegible] دینار طلای احمر [illegible] دینار طلای
احمر بود [illegible] آنحضرت [illegible] علی بن حمزه [illegible]
[illegible] دینار [illegible] دینار بود
[illegible] حضرت ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]

موقت هریک از ایشان بر نبود واجب حایفی نادر کمالات نیرات و عجایب حد کمالات ثمانیه و معجزات و فضایل حضرات
ائمه طاهرین سلام الله علیهم زیاده از حد توصیف و تحریر است حد ثامن الائمة الاطهار اختصار میرود **مناجات**
بزرگوارا خدایا بکمال عقل و علم و دهای فکر و دراکی کمالات شریف سلطان مصطفی قدیم لم یزل طه و حی لایزال که دانست
سزاوار است زیور بر وجه و جسم در جوهر عن سید کونین فخر عالم و آدم که هست هادی خلق خدا و شاه نجف حیدر بدست
و بازوی معجزنمای شاه ولایت که کند روز غزا در سر و بیخ و بازوی خیبر بنور عصمت زهرا که الجمیله رحمت که
هست خاتمه استانش زهره از زهر بانت دوصدر و معصوم و الا ند و سید مظلوم بجان تشنه شبیر و بجگر حضرت
بآب دیده زین العباد سید سجاد که بود اشک بتر [illegible] در طبق زر بحق وارث علم نبی محمد باقر بعلم جعفر
صادق بعلم موسی جعفر بدرستی و طهارت [illegible] که بود نهل بحسن و سیرت سلمان و صدق ابوذر بجوهر
زمانه بر امام در غار حجت بی طهر عطا کن ز دست ساقی کوثر **فصل نهم** در فضایل و معجزات حضرت امام
هشتم قبله هفتم صاحب المنابر و المفاخر **نظم** شهی که بود ببرو منکشف رموز خفایا علی موسی جعفر محمد باقر
بابائه صلوات الله الملک القادر و اگرچه فضایل و معجزات آنحضرت بیحد و مرا است بعضی از آن ذکر آمد
لا احالیه ذکر میشود **روایت** از علی بن ابراهیم که گفت سکینه بانو زبیده والده ملجده حضرت امام علی بن موسی الرضا
فرمود که چون حامله شدم به پسر خود حضرت امام رضا ثقل حمل نیافتم زیرا که نور را ثقل نمیباشد و از بطن خود آواز
تسبیح و تهلیل و تکبیر استماع مینمودم و مرا از آن هول و ترسی می آمد حضرت امام موسی مرا تسکین میداد و چون
آنحضرت بعالم ظهور آمد دست مبارک بر زمین نهاد و سر مبارک بسوی آسمان داشت و لبهای مبارک جنبانید
و میگفت چیزی فهم نمیکردم والد بزرگوارش بنزد من آمد و فرمود گوارنده باد ترا این کرامت کردگار پروردگار [illegible]
فرزند را چنانچه پس بگرفت و در خرقه سفید پیچید و اذان در گوش راست و در گوش چپ اقامت گفت و از آب فرات
کام مبارکش تر کرد و او را بمن داد و گفت بگیر این فرزند را که حجة الله است و هادی خلق الله روایت کرد عبد الله بن صالح
هروی که گفت ندیدم عالم تر از حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام مامون ملعون جمع نمود در یک مجلس
جمع علماء خود را از گبر و یهود و ترسا و نصرانی و مسلمانان را و حضرت در مباحثه آمد بر همه علما فایق آمد و همگی اقرار
کردند بفضل او و قصور علم خود و بزبان مثال میگفتند **نظم** شهریار انس و جان سلطان علی موسی الرضا که زمین
بوسی او خورشید را هست افتخار در گه [illegible] برز و ز جمال [illegible] و خورشید و [illegible]
معجزه دیگر روایت از حبیب ساجی که گفت حضرت رسول خدا را در خواب دیدم که به تناج آمده در مسجد فرود آمده
بود که جماعت تناج در وقت ورود آنحضرت [illegible] دیدم که نزد حضرت [illegible] مشرف استسعاد یافتم
و در پیش آنحضرت طبقی خرما بود حضرت یک خرما برگرفته بمن داد شمردم هژده دانه خرما بود با خود تامل کردم بمدت
هر خرمائی سالی خواهم زیست بعد از بیست روز در مزرعه [illegible] بودم عمارت میکردم مرا خبر دادند
که حضرت امام رضا به تناج رسید و در مسجد جامع فرود آمد مردمان بیشتافتند و پیشوای او [illegible] رفتم

دیدم آنحضرت

دیدم آنحضرت را نشسته برد آنجا که حضرت رسول در خواب دیده بودم و در پیش آنحضرت طبقی خرما بود سلام کردم جواب داد
و قبضه خرما بمن داد شمردم هژده دانه بود گفتم یابن رسول الله مرا زیاده از این بده فرمود که اگر حضرت رسول خدا زیاده
از این میداد من نیز زیاده از این میدادم امام رضا [illegible] خلقت چنین یا رب اللهم ارزقنا زیارته بحرمة محمد و آله **نظم**
ایخوش آن روضه که جای ملتجای عالمست سرور [illegible] امام سلطان علی موسی رضا در سوی آنحضرت آورد کاسات [illegible]
درش هست چون [illegible] تاج از [illegible] انبیا [illegible] هشتم و [illegible] امام المتقین مقتدای اهل ایمان هادی راه خدا
معجزه دیگر روایت کرد ابو القاسم حنیفی از ابراهیم بن موسی القزاز که گفت حضرت امام روزی بصحرا بیرون شده
[illegible] بودم در زیر درختی فرود آمد و با ما هیچکس نبود من در آن [illegible] نمائی [illegible] عید نزدیکست خدا [illegible]
یکدرم نیست پس آنحضرت بتازیانه خود زمین را بکاوید سبیکه طلای احمر از زیر زمین بیرون آمد فرمود که این بگیر
و بر آن نفع کن و [illegible] بپوشیده مدار [illegible] برکت بسیار بسبب این خواهد داد ابراهیم گوید که از آن سبیکه
چندان برکت و مال یافتم که مال و ملک من بهفتاد هزار دینار رسید پس خدا را سپاس و ستایش کردم و بر حضرت
محمد و آل محمد صلوات فرستادم **معجزه دیگر** روایت است از ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن همدانی که گفت دو قرض
بسیار داشتم و احتیاج بسیار روی نموده و مرا از بن محنت هیچ خلاصی نبود با خود [illegible] علاج [illegible]
مولای نیست **نظم** کو همایی قبه سلطان علی موسی رضا کعبه دین قبله هفتم امام هشتمین مقتدای خاص و
غایب امام جن و انس پادشاه سروری معنی شد دنیا و دین نتوانید برد همان بهتر که حال خود بر آنجناب عرض
نمایم و دوای درد خود از دار الشفا مومنان جویم الکاجون بخدمت آنحضرت رفتم چون نظر کیمیا اثر بر من افتاد قبل
از آنکه اظهار حال خود کنم گفت یا ابا جعفر بدرستی که خدا تعالی بفضل شامله خویش حاجت ترا بر آورد ادای دین
تو کرد تکیه کن و محزون مباش از نزد آنحضرت [illegible] فرمود که [illegible] بطعام باش [illegible] گفتم
یابن رسول الله [illegible] و مرا [illegible] که با حضرت [illegible] پس با آنحضرت [illegible] کنار [illegible] درمیان سرای
نشسته طعام آوردند و با اهل [illegible] طعام از مجلس برخاست فرمود یا ابا جعفر امشب نزد من بباش تا
تحصیل [illegible] کنم گفتم یابن رسول الله میروم پس دست مبارک بسوی خاک برده یکقبضه خاک برداشت و فرمود
آستین خود را بگشای چون در آستینم ریخت همه دینارهای طلای خالص بود آنگاه از نزد آنحضرت بخانه رفتم و نزد [illegible]
چراغ نشسته از روی [illegible] تمام و سرور [illegible] دینارهای خود را تفحص کردم در میان آن دینارها دیدم که در آن
نوشته بود که پانصد دینار است نصف بجهة دین تست و نصف دیگر برای نفقه [illegible] احتیاج اهل بیت تو چون این عبارت
دیدم دنانیر را شمردم و در زیر بستر خواب نهادم و آن شب از فراغ بال [illegible] خواب کردم و علی الصباح [illegible]
[illegible] دینار که بر آن نوشته بودم ندیدم پس آن دنانیر را وزن کردم پانصد دینار بود بلا زیاده و نقصان **نظم**
امام اهل ایمان ابو الحسن هادی انس و جان [illegible] حضرت رضی علی موسی جعفر [illegible] در [illegible] آورد [illegible] بکناره
[illegible] **معجزه دیگر** روایت است از محمد بن فضل هاشمی که گفت [illegible] که حضرت امام

الرضا
موسي بن جعفر عم بجوار رحمت ملك اكبر واصل شده بود در مدينه بمجلس شريف حضرت امام الجن والانس علي بن موسي
عليهما التحية والثنا درآمدم وگفتم يا ابن رسول الله بر مخالفت اهل عالمي و از روز وفات والد ماجد تو بجوار رحمت ايزدي را
كشته و هر كس را نسبت بيكي از اخوان تو مخلفه امامت ميدهند و من متوجه ميشوم و ميدانم كه جمعي از شيعيان والد ماجد تو التماس
توجه تحقيق اين امر تو از من ميخواهند آمده و از من علامات و كمالات امامت مطالبه خواهند نمود اگر علامات آن بنمايي
تا بعد از اظهار ايشان اطمينان قلبي حاصل شود احسن واولي خواهد بود امام الانس والجن علي بن موسي الرضا عم ان
نحن از من شنيده ز بود يا محمد يقين بدان كه خدا بتم بفضل شامله خود داخل علامات امامت كه به امام زمان تفويض
نموده يكي اسلحه و زره و مركب حضرت رسول الله صلعم است و ابنهار آن كار كردن غير امام ميسر نيست چنانكه كسي را قدرت بر بيرون
آوردن شمشير از غلاف و پوشيدن زره و ركوب مركب آنحضرت نباشد و جميع اينها را خداتعالي بكرم عميم خود بمن تفويض
فرموده و احتياط را اقتضا اختبار من نهاده پس يك يك آنها را بمن نمود و فرمود من عنقريب دوستان پدر خود هم
ديد گفتم يا ابن رسول الله اين سعادت عظمي ايشانرا كي ميسر خواهد شد فرمود بعد از رسول تو بصره چون سه روز
بگذرد من در آن مقام شده محمد بن فضل گويد چون ببصره رسيدم شيعيان آن حدود مثل محمد بن الحسن
بن محمد و حسن بن محمد بعنيه ها از ديدن آمدند واحوال حضرت امام موسي بن جعفر عم را پرسيدند گفتم قبل از فوت
آنحضرت بيكروز بشرف استان بوسي مشرف گشتم حضرت فرمود يا محمد بن فضل بانكه به دركاه آلهي واصل ميشوم چون
راه دون سني بايد كه مطلقا تكثر نكني و ودايع اسرار امر نهد من امام علي بن موسي رضا عم بسپاري كه وصي من او است
و بعد از من امر امامت به او مرجوع است پس از فوت آنحضرت بنا بر امتثال امر وي متوجه مدينه مشرفه شدم و ودايع
بحضرت امام الجن والانس علي بن موسي رضا عم تسليم نمودم و آنحضرت در ملاء داد كه بعد از سه روز در بصره حاضر
خواهد شد هر چند شما را اسباب اشكال باشد از آنحضرت سوال كنيد شخصي كه نام وي عمرو بن هداب بود و آن
ناصبي مذهب بود و قايل بر امامت زيد بن موسي گشته بود گفت يا محمد الحسن مردي از افاضل اهل بيت با ورع علمه
تمام ومطاع وصاحب كمالات بود اما شك حضرت علي بن موسي رضا نيست سيد الله بود كه من يك مساله از وي سوال كنم از جواب
عاجز آيد چون حسن بن محمد اين سخن شنيد برخود پيچيد و گفت يا عمرو سخنان نامرضي در حق امام زمان حضرت
علي بن موسي رضا مگو ان گفت زيرا كه آنحضرت از آنچه توصيف و تعريف كنند زياده است و اين محمد بن فضل حاضر
است ميگويد كه در دو روز ديگر آنحضرت باين ديار مي آيد چون بيايد بر تو حسن مقال و كيفيت حال او ظاهر خواهد شد پس
جماعت متفرق شدند محمد بن فضل گويد روز سوم شد كه حضرت امام علي بن موسي الرضا عم در بصره حاضر شده در
منزل حسن محمد نزول اجلال فرمود و گفت يا محمد آن جماعت كه آن روز نزد تو آمده بودند بمجلس من حاضر گردان شيعيان ملازمين
را اعلام نمود و نصاري و يهود و هر كس در آن ديار باشد استدعا نماي تا آنجناب ايشانرا در هر دين و آيين مشكل است جواب
خود بشنوند پس محمد الحسن جميع ايشانرا با قوم زيديه و معتزله حاضر گردانيد و ايشان نميدانستند كه ايشانرا از بهر چه طلب
ميطلبند چون اجتماع نمودند محمد بن الحسن كرسي در مجلس نهاد و حضرت امام علي بن موسي الرضا عم بر ان كرسي برآمد

دگفت

وگفت السلام عليك ورحمة الله وبركاته پس گفت اي قوم هيچ ميدانيد كه ابتدا چرا بر شما سلام كردم گفتند نه فرمود تا
دلهاي شما اطمينان گردد و باعث رفع حجاب شما شود و آنچه شما را مشكل باشد از من سوال كنيد ايشان گفتند
تو كيستي فرمود منم حضرت امام علي بن موسي الرضا بن جعفر بن علي بن ابي طالب صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين
و روز نماز صبح را امروز نماز صبح با والي مدينه كرده ام در مسجد حضرت رسول الله و بعد از آن نماز در بعضي امور
والي مدينه با من مشورت كرده و وعده كرده ام كه بعد از عصر امروز نزد والي مدينه حاضر شوم انشاء الله ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس آنجماعت گفتند يا ابن رسول الله ما را بر تو دليل نيست اما هيم و اين حضرت تو ما صادق
القول است گمان نموده كه از مجلس برخواسته بيرون روند پس حضرت امام عم فرمود اي قوم زود بيرون مرويد
تماني از بين آيات الهي واحاديث حضرت رسالت پناهي صلعم بشنويد من آمده ام كه هر كدام از شما را مسئله مشكل باشد
جواب گويم و گرد شك و ريب از دلهاي شما بشويم اول كسي كه در معرض سوال و جواب در آمد عمرو بن هداب بود
وگفت محمد بن فضل هاشمي چيزي چند از غرايب افعال تو نقل ميكند كه عقل آنرا قبول نميكند ميگويد تو

نظم
كاشف سر حقيقت خازن ملك نبي * وارث شاه ولايت والي ملك ولا * آنچه امكان كمال وصف علم حكمت
كرده ان سلطان دين را حق بفضل خود عطا * حضرت امام رضا عم فرمود كه ان چيست عمرو گفت محمد بن فضل ميگويد
كه هر كتاب كه از آسمان نازل شده و هر زبان و هر لغت كه كسي بآن تكلم نمايد ميداني و بلغات مختلفه متكلم ميشوي آن
حضرت فرمود بلي راست گفته من از ان جماعت خبر دادم در پيش شما اگر در حق غريبا شد سوال كنيد تا شما را بلغات مختلفه
خبر دهم پس احضار جمعي از ترك و فارس و هند كردند و آنحضرت بلغت هر يك از ايشان تكلم نموده برامور جزئيات
و صوم و صلوات ترغيب وتحريص نمود وجميع ايشان اقرار كردند كه آنحضرت بلغت ايشان بر ما عارف است پس حضرت امام
نظر باين هداب كرده و گفت زود باشد كه مبتلا شوي بخون ذي رحم خود و بعد از وقوع اين امر اعتقاد بصدق
من خواهي كرد ابن هداب گفت هرگز اعتقاد نكنم كه كسي علم غيب داند آنحضرت فرمود اين آيه خواند عالم الغيب
فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا يعني داننده
غيب پس آشكار نسازد و مطلع نگرداند بر غيبي كه مخصوص است احدي را مگر آنكس كه پسنديده باشد و برگزيده
باشد از فرستاده يعني رسول خود را بر بعضي اطلاع دهد بر حسب مصلحت و حكمت تا معجز وي باشد پس
بدرستي كه خداي تعالي حضرت رسول صلعم از ترضاي ارتضي انتخاب نمود و اظهار آن كرده و ما وارثان حضرت رسول صلعم
كه خداي او را اطلاع داده بود واو خبر باشد تا الف قيامة از ان جمله خبر دهم كه گشتن قرابت تو تا پنج روز ديگر و
قوع يابد و اگر در ين مدت كه خبر دادم واقع نشود من دروغ گوي و افترا گشتم باشم و اگر راست باشد يقين بدان
كه از راه هدايت دوري و از طريق مصطفي هزار مرحله نفوري و ديگر خبر دهم ترا بانكه بعد از مدتي بهر دو چشم نا
بينا خواهي شد و ايضا سر كند در وغ بخدا با خواهي نمود و بعد از آن شهادت خواهد را ابتلا در خواهد سلخت محمد بن
فضل گويد بخداي سركنيد كه جميع آنچه حضرت امام عم وعده داده بود باين هداب واقع شد در مدت بهار ريخ وقايع باد

میکنند ایا علی بن موسی الرضا امام صادق است یا کاذب است گفت من در او نظر کردم آنحضرت این سخنان شنید م
یقین میدانستم که با تو خواهد گفت لیکن تقلید و تعصب بیرون نیم داری کو تبید از انکه آنحضرت این سخنان را طلب
کفت ملتفت بجانب جاثلیق که از علمای نصاری بود شد و گفت ایا انجیل دلالت بر نبوت حضرت محمد ص دارد جاثلیق
گفت اگر دلالت داشت ما چرا انکار او میکردیم پس آنحضرت گفت که خبر ده مرا از چیزی که شما او را سکنه میگویید در سفر
سوم از انجیل جاثلیق گفت آن اسمیست از اسماء الله که ما را اظهار آن در خصوص نیست حضرت امام گفت اگر نزد تو ثابت
شود که در انجیل آن سکنه است اسم حضرت محمد است و عیسی اقرار کرده باو و بنی اسرائیل را تقدیم او بشارت داده اگر اقرار
بدین حضرت محمد میکنی و منکر نمیشوی من او بتو بیان کنم اما جاثلیق گفت اگر چنین کنی اقرار کنم بنبوت حضرت محمد ص
که ما انکار انجیل نمیکنیم و از صدق بر نمیگردیم بعد از ان حضرت امام فرمود که ای جاثلیق سفر ثالث انجیل را حاضر گردان
پس سفر را بحضرت داد حضرت فرمود ای جاثلیق بگوی که کیست این نبی که موصوف است که در انجیل ما کو راست جاثلیق
گفت اسم وی است که موصوفش ظاهر نیست حضرت فرمود ای جاثلیق من حضرت محمد را وصف میکنم الا این چیزی که
در انجیل یاد کرده است مناسب ناقه و عصا است حامل ردا و عصا است نبی امی هاشمی است که امر بمعروف و نهی
از منکر میکند و ... بهشت و ... آتش ... سید هدایت است هادیه ... افضل و اعظم است دلیل
منهاج ... ای جاثلیق تو را سوگند میدهم بحق عیسی روح الله ع که این صفات در انجیل دیده جاثلیق در پیش
انداخت و دانست که انکار کنند انجیل با اعتقاد خود کافر گردد و بعد از ان گفت بلی و حضرت عیسی از این خبر
داده و صدق است انچه تو بر کردی از صفت حضرت محمد ص و ذکر وصی او حضرت امیر المؤمنین ع و ذکر حضرت او فاطمه زهرا
صلوات الله علیها و ذکر اولاد اطهار او حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس تمام یهود و جاثلیق و راس
الجالوت این کلام معجز نظام از حضرت امام الانس و الجن امام علی بن موسی الرضا ع شنیدند دانستند که آنحضرت بجمیع
انجیل و توریت و انجیل عالم است گفتند بخدای سوگند که انچه تو اظهار نمودی ما را قدرت بر آن نیست مگر انکه
انکار نماییم توریت و انجیل و زبور را و تحقیق که حضرت موسی و عیسی و داود جمیع بشارت داده اند بقدوم حضرت محمد
و لیکن نزد ما تحقیق نیست که آن محمد موصوف که در توریت و انجیل و زبور مذکور شده همین رسول شما است
یا نه تا بر ما ثابت نشود جایز نیست اقرار کردن که محمد آن محمد موصوف باشد پس امام ع فرمود که شما دلیل بیاورید
که از زمان آدم تا امروز هیچ پیغمبر محمد نام شنیده اید و در هیچ کتاب دیده اید غیر از محمد ما که پیغمبر آخر الزمان است ایشان
از جواب عاجز آمدند و گفتند که اقرار کنیم که این آن محمد است که موصوف است هر آینه ما را اجبار میکنی و ترغیب کنی بدین
خود و ما را در اسلام داخل سازی آنحضرت فرمود که ای جاثلیق ترا امانت میدهم از رسول اسلام اگر راست گویی ما تکلیف
تو بدین اسلام جبرا نکنیم مگر انکه بطوع و رغبت خود قبول اسلام کنی جاثلیق گفت چون مرا سوگند دادی تحقیق که
غیر از دین محمد نیست این پیغمبر که در انجیل موصوف شده حضرت عیسی ع با امت آنحضرت بشارت داده و آن وصی که مذکور است
اسم سامی علیست و آن دختر با احترام که نام نامی او حضرت فاطمه زهرا است و آن پسران موصوف که اسامی ایشان حسن

امام حسن و امام حسین علیهم السلام است انچه فرمودی در توریت و انجیل و زبور مذکور است پس آنحضرت فرمود ای جاثلیق دعوی
من حق و صدق است یا انکار است جاثلیق گفت لا والله سخن تو صدق است و قول خدای در این کتب موید کلام تست
نظم هر کجا پرتو دولت کلک تو طبعی در گوهر نطق را صد ساله راه افتاد دوری از سوال هر کجا قدرت شوق تو سنده
تشریف مدح او میشود پامال چون اقبال در صف نعال چون حضرت امام از جاثلیق اقرار گرفت متوجه براس الجالوت شده گفت
از علمای امت داود بود و زبور با انچه در شان حضرت محمد ص در سفر ثانی از ان کتاب واقع شده پس آنحضرت ایات زبور را
تا منتهی بذکر سید مختار حبیب کردگار و اولاد اطهار ایشان شد بعد از ان گفت ای راس الجالوت بحق آن خدای که این
زبور را بداود نبی بیان داده و بر تو اقرار کردن انچه حق و صدق است راس الجالوت گفت بلی انچه فرمودی حق و صدق است
بیین اسامی حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است که در زبور مذکور شده پس آنحضرت باز دیگر او را
سوگند داد با ان دو آیه که بر حضرت موسی بن عمران خدا تعالی ارسال فرموده بود که حضرت محمد و وصی و اولاد امجاد
در توریت و زبور منسوب بعدل و فضل هستند راس الجالوت گفت بلی موصوف بفضایل و عدالت انچه صفات
مذکور در توریت و انجیل و زبور شد و هر کس انکار نماید چیزی را که در کتب الهی واقع شده کافر میشود بعد از ان حضرت
امام ع فرمود که ای راس الجالوت ملاحظه کن فلان سفر را در توریت و ببین که همین نیست که من میخوانم او سیلان
و ان سفر را تلاوت فرمود تا اینکه بحضرت محمد رسید راس الجالوت گفت بلی این ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام است در آن وقت که آنحضرت تلاوت میکرد راس الجالوت بغایت تعجب مینمود و گفت
اینها بمحمد اگر ریاست و بزرگی بود در ایام نمیبود هر آینه بحضرت محمد ص ایمان می آوردم و تا امروز فرمان او قضا
جریان تو میشدم سوگند بخدا که توریت و انجیل و زبور را انزال فرموده که از قاریان کتب مثل تو ندیده ام و مفسری
از مفسران کتب سماوی مانند تو نشنیده ام پس حضرت در آن مجلس تا وقت زوال مکث فرمود و بعد از ان با
حضار مجلس گفت ای قوم وعده کرده ام با والی مدینه که در وقت عصر نزد او حاضر باشم الحال با شما نماز ظهر میکنم
و بعد از ان بمدینه بسبب وعده خود میروم و فردا علی الصباح انشاء الله الرحمن در همین موضع حاضر
میشوم پس عبد الله بن سلیمان اذان و اقامه گفت آنحضرت در پیش رفته نماز ظهر بجای آورد و متوجه مدینه
شد پس نماز ظهر بجای آورد و از نظرها غایب گردید و روز دیگر در همان موضع تشریف شریف ارزانی
فرموده شخصی کنیزی نصرانیه در آن روز نزد آنحضرت بلغت نصرانی با آن جاریه مکالمه نمود و جاثلیق زبان نصرا
نی میدانست تکلم آنحضرت با آن لغت بغایت متعجب ماند و کنیز اسلام قبول نمود انگاه حضرت امام به او کنیز گفت حضرت
عیسی را دوست میداری یا حضرت سرور کاینات محمد ص را کنیز گفت تا امروز حضرت عیسی دوست میداشتم امروز حضرت
محمد ص را دوست از جمیع خلایق محبوبتر است جاثلیق چون این سخن بشنید گفت این زمان که بدین حضرت محمد ص
آمدی ایا بعیسی عداوت میکنی گفت معاذ الله بلکه عیسی را دوست دارم اما حضرت صدر نشین کاینات محمد ص
را از ان بیشتر دوست میدارم پس آنحضرت بجاثلیق گفت انچه این جاریه بزبان نصرانی میگوید برای این جماعت بیان کن

جاثلیق حسب الامر آنحضرة بیان نمود حضار تعجب بسیار نمودند بعد از آن جاثلیق گفت ای فرزند محمد در بلاد هند
سندی نام مردی صاحب علم و فضل و دین نصرانی دارد و حوزه را از علمای ایشان سیادت آنحضرة فرمودند تا او را حاضر کردند و زمانی میان او
و آنحضرة مباحثه واقع شد و سندی بعد از بحث بسیار کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله
بر زبان راند و اقرار بامامت و ولایت آنحضرة نمود میگفت **نظم** ای بصورت گوهر درج علی مرتضی وی بمعنی فرع
النبی نبی المرسلین ای ملک دایر درت روح مقدس برفتح وی فلک دایر درت روی تاضع برزمین ای ترا از روی
عزت پای بر سر مسند دو دکاب وی ترا از بدو نظر بر پشت عزت زیر زین آنحضرة امر فرمود تا او را قطع نمودند و محاسن
تفصیل دعوی از حضار اشاره فرمود تا سندی را بحمام بردند و تطهیر او کردند و سندی را با متعلقانش بعد بنصرة
ارسال نمود **معجزه دیگر** روایتست از سلمان جعفری که با حضرة امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بجانب بستان آنحضرة
چون رفتیم با آنحضرة سخن میگفتیم ناگاه مرغی پیش آمد فریاد بسیار و اضطراب بیشمار مینمود پس
آنحضرة گفت یا سلمان میدانی که این مرغ چه میگوید گفتم خدا و رسول و اولاد امجاد او عالمند گفت میگوید که مار
عظیمی قصد نموده که فرزندان مرا بخورد و من مرغی ضعیفم و عاجزم و شر او را دفع نمیتوانم کرد یا سلمان بر
خیز و آن چوب را بردار و در بن خانه در آی و اولاد ضعیف مرا از شر آن مار خلاص کن پس بان خانه در آمدم
ماری بزرگ و سیاه در آن خانه بود و قصد آن داشت که اولاد ضعیف را بخورد بچوب بضرب بر آن مار زدم
و اولاد ضعیف را از شر آن رهانیدم **نظم** امام اهل ایمان بو الحسن هادی انس و جان و لیحضرة حسن علی موسی
جعفر وجود شد لطف ربانی رسید از فیض روحانی بود از درک انسانی کمال ذات او برتر بامر حضرة یزدان وصی
برحلة انس و جان امیر و حاکم و سلطان امام و هادی و رهبر **معجزه دیگر** علی ابن ابراهیم باسناد خود نقل کرده که
ابو سعید مکاری واقفی روزی بخدمت حضرة امام الانس و الجن ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام شرف استسعاد
یافت از روی انکار و عناد گفت مرتبه تو بان رسید که دعوی امامت کنی و خود را در مرتبه پدر خود دانی آنحضرة
فرمود که خدایتعالی نور ترا بنشاناد و ترا بفقر و فاقه مبتلا کرداند بحق میشود تر الحمد لله بصیرت تو را حول کشته
و بحق بینی در من نگاه میکنی نمیدانی که خدایتعالی وحی فرستاد بعمران که من پسری بتو ارزانی خواهم داشت که اکمه
و ابرص را بسازد و بعد از آن مریم را باو داد بس عیسی از مریم متولد شد و مریم از عیسی یعنی هر دو در یکدیگر با
میان ایشان فرقی نباشد من هم از پدر من و پدرم از من است و هر دو در یک مرتبه ایم و در میان ما دو فرقی نیست
گفت چگونه درحق مردی که گویند هر شب تا یکی که راست از دلست قربه الی الله بحضرة امام هم فرمود که هم
ملوکی که در مد حشمتاه در ملکیت اوست در آمده باشد الاولست گفت آنجا سیکرند فرمود که انجا که مستقبل فرموده
والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم یعنی ماه را تقدیر کردیم و سیر او را معین فرمودیم در منازل بیست
و هشتگانه از دوازده برج تا وقتی که بدیشود را در آخر منازل که قریب به اجتماع است ماننده چوب خرما که کهنه
باشد یعنی در باریکی و زردی و کجی مانند شاخ خرما میشود که بشکل هلالست و شاخ خوشه نخل را عرجون

مشتمل بشکل هلالست پس بعد ابو سعید انکار امامت نمود چون از خدمت آنحضرة بیرون رفت نابینا شد و بفقر و فاقه مبتلا
گشت و کنایه مکرره تا بدوزخ رفت **نظم** دمبدم نعت گفت شیخ سخن روز و شب دیدم کرد نقش کجی سکون مامن بی محابی
کرده روز جزا باروی سیاه سر بر آورده زکفن **مناجات** پادشاها علینا القابر و درگه اصنافنا بحق عرش و کرسی
و بحق سموات العلی حق منزلات و بحق جمله کر بیات هم بحق پیشوای هر دو عالم مصطفی هم بحق جمله بیهره ان پاک دین
هم بحق مرتضی و مجتبی دعنا حق زهرا و بحق دهم جنت حسن حق سلطان شهیدان سرور ریخ لقا حق زین العابدین
و باقر علم نبی هم بحق جعفر صادق امام رهنما حق صدق پارسایان درت از جن و انس هم بحق موسی کاظم شهر در سرا
حق درد و محنت شام غریبان رحمت هم بحق جمیع مشتاقان با صدق و صفا هم بحق تبلیغ هشتم امام هشتمین سرور
دنیا و دین سلطان علی موسی رضا کرزم کمتر بیشی بیچاره گفت اندر آن سلطنت کرده ملک سلطنت و گدا
فصل دهم در بیان فضایل و معجزات امامین الکاملین النورین الزهرین القمرین منبعین حلم و سداد و مجمعین
علم و رشاد یعنی ابی جعفر محمد التقی الجواد و ابی الحسن علی بن محمد النقی الهادی علیهما و علی ابائهما صلوات الله
و سلامه الی یوم التناد **معجزه** از محمد بن میمون که گفت روزی در مکه معظمه بخدمت حضرة امام علی بن
موسی الرضا علیه السلام مشرف و بهره یافتم قبل از آنکه بخراسان تشریف شریف ارزانی فرمایند گفتم یابن رسول الله اراده
سفر خیر اثر مدینه دارم مکتوبی بحضرة محمد فرزند من ابی جعفر محمد الجواد بنویس تا بخود بدهم پس حضرة ثامن
ثامن علیه السلام تبسمی فرمود بسبب آنکه حضرة امام محمد تقی هم در آن وقت شیرخواره بود آنگاه حضرة امام الجن
و الانس علی بن موسی الرضا علیهما السلام مکتوبی نوشته بمن داد بعد از قطع منازل بمدینه منوره رسیدم خادم او را در استان مقدس
آشیان حضرة امام علی بن موسی الرضا دیدم گفتم موکل زاده من بیرون آر تا بدیدار فرخنده آثارش مستغرق
شوم آن در بیگانه و آن صدف تنها بدر داشته بیرون آمد چون آن شاه زاده را دیدم گفتم **نظم** السلام ای
مقتدای انبیا ای درت تقی السلام ای اهل عالم را امام پیشوا السلام ای بحر علم و دانش و فضل و کمال مظهر لطف
الهی معدن علم و حیا آن شیخ بستان جلالت و آن نوباوه حدیقه امامت جواب دادو بعد از رد سلام گفت
یا محمد حال تو چیست و در آن ایام چشم من علتی در بیننده بود و چیزی نمیدیدم گفتم یابن رسول الله چشمم نابینا
شده گفت یا محمد نزدیک من آی چون نزدیک آنحضرة رفتم کتاب بخادم دادم خادم مکتوب را گشود و آنحضرة
خواند و فرمود یا محمد نزدیک آی چون پیش رفتم دست مبارک بر چشم کشید چشمهایم روشن و بینا شد برکت
آنحضرة دست و پای شاهزاده را بوسیدم و از آن روز روشنی چشم خود را بعنایت نیوشا ستر ایب دیدم **معجزه**
روایتست از حسین بن مکاری که گفت روزی بخدمت بغداد بمجلس شریف ابو جعفر محمد جواد در آمدم و کمال تقرب و تعظیم
خلیفه که نسبت به آنحضرة واقع بود معلوم من شد با خود گفتم که این شخص هرگز دیگر بوطن خود مراجعت نمیکند زیرا
که در فیه دیار بسیار برتنعم میکند را چون این معنی بخاطرم گذشت دیدم که رنگ آنحضرة متغیر گردید و ساعتی سر در
پیش انداخت و بعد از آن سر بر آورده گفت یا حسین بجای نمک نان جوین با نمک سوده خوردن در حرم

روضهٔ جد خود در مدینه منوره که قبر پدرم نیز درانجاست از آن حضرت که شاه اهل [illegible] و دست ترا است بلکه این احوال نزد من
مکروه است **نظم** کاروان سالار راه کعبهٔ تقوی نقی * کش غبار مقدم آمد صاحب منصب عیان * کز غبار اقدام عالم [illegible]
جشمی رفت * خسروی کردند هریک خسرو گردون مدار **معجزه دیگر** روایتست از اسمعیل بن عباس هاشمی که گفت روز
عیدی بخدمت حضرت ابی جعفر رفتم و از تنگی معاش شکایت کرده دست در زیر مصلی خود برده رکنی برداشت و بمن داد
جون نظر کردم سبیکه طلای احمر شده بود ببازار بردم و جون از او وزن نمودم شانزده مثقال بود و وجه معاش خود
کردم و بعد از آن فقر و فاقه نکشیدم **نظم** بود جد مصطفی او را پدر مرتضی او را * نقی و متقی آمد بتر دار یزد
داور * زهی جنت مابی عرش رفعت سدره مقداری * که هست از خاک درگاهش دو جشم حور عین انور **معجزه دیگر**
روایتست از احمد بن محمد از ابی الحسن معروف بخلد که گفت روزی حجهٔ ربانی ابو جعفر را دیدم در مدینه منوره
را گفت [illegible] سوار شده و در رکاب سعادت انتساب آنحضرت
میرفتم تا بوادی رسیدیم که درآن جشمه بود آنحضرت فرمود [illegible] درین موضع باش تا من حاضر شوم جون از آن
درآن جشمه رفت و از نظر من غایب گردید بعد از آنکه زمانی بیامد گفتم یا ابن رسول الله روح من فدای
تو باد بکجا رفته بودی که جنین [illegible] غبار آلودی فرمود که [illegible] حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا
ع در خراسان [illegible] رحمت ملک غفور پیوست بتجهیز و تکفین آنحضرت بودم و الحال از دفن او فارغ **معجزه دیگر**
روایت کند ابو هاشم که روزی جند سر از ملازمت حضرت ابو الحسن علی الهادی [illegible] غایت شوق
بخدمت آنحضرت [illegible] سعادت تقبیل
آستان ملک آشیان با کمال ضعف و نقاهت فایز شدم و عرض کردم که آرزوی ملازمت آن حضرت بسیار بر من
غلبه میکند و بنابر ضرورت بودن در آن محل [illegible] لازم است اگر تعالی فرماید که حضرت واهب العطایا [illegible]
[illegible] سریع السیر [illegible] از الطاف شامله و عطایای کامله آنحضرت بعید نیست حضرت
ابو الحسن امام علی نقی ع دعا کرد [illegible] دعا داد و [illegible] سریع السیر [illegible] کرامت کند ابو هاشم گوید که بعد
از دعای آنحضرت نماز صبح در بغداد کردم [illegible] سوار شده [illegible] بسر من رای رسیدم و اگر اراده می‌نمودی شبانگاه
به بغداد مراجعت کردمی [illegible] اشهر [illegible] و اظهر معجزات آنحضرت علیه السلام است **نظم** حامی دین
ولی الله ابو علی بن نقی * حاکم دار السلام و ابی دار القرار * از سبکدستی جودیت [illegible] از رو نقش سؤال
دار زنگ انقطاع **معجزه دیگر** روایتست از ابو جعفر محمد بن مالک الفزاری از ابی هاشم که گفت روزی بمجلس شریف
حضرت ابو الحسن امام علی الهادی درآمدم آنحضرت با من بلغت هندی سخن کرد گفتم یا ابن رسول الله [illegible]
زبان هندی نمیدانم حضرت امام سنگریزه برداشت و در دهان مبارک گذاشت و بعد از آن بمن داد از آن در دهان
نهادم و مکیدم بجنابی سوگند که بعد از آن بر هفتاد و سه زبان [illegible] شدم و بجمیع لغات تکلم مینمودم **معجزه دیگر** روایتست
از محمد بن زکریا الخزاعی از ابی هاشم الجعفری که گفت با حضرت ابو الحسن امام علی النقی ع از سیر عجایب صحرا رفتیم که

تالنقی بالمزد

و تا البقیع [illegible] گفتم یا ابن رسول الله [illegible] بغایت از تنگی معاش و پریشانی اهل و عیال دلریشم **نظم** ای شاه سلطان
دین مقتدی بدرگاه تو مفلس و بینواییم * جو انعام تو بر همه خلق عام است * بدین آستان آمدست امیدوارم * جون حضرت امام هادی
حکایت استماع نمود کفی ریگ برداشت و فرمود ای ابا هاشم [illegible] صرف معاش خود نمای و از آنچه دیدی با کسی
ذکر مکن [illegible] آن ریگ را [illegible] طلا سبیکه شده [illegible] انکار کرد و قسم یاد نمود که عمر خود [illegible]
[illegible] طلا [illegible] آوردی [illegible] گفتم [illegible]
آن طلا در دست من بود **معجزه دیگر** روایتست از صالح بن سعید که گفت روزی بخدمت امام علی نقی ع رسیدم [illegible] آنحضرت
[illegible] آنحضرت در آن موضع [illegible]
[illegible] گفتم یا ابن رسول الله [illegible] در جمیع احوال نسبت بذات شریف تو استخفاف میکنند و اطفای نور تو میخواهند
و کار بجایی رسیده که آنحضرت را در کاروانسرا [illegible] نزول دادند آنحضرت بدست مبارک خود اشاره بجانب راست خود
نمود و فرمود ای ابن سعید بدان جانب نظر کن جون نظر کردم بستانی جنت آیین دیدم و حوران حسین و قصور عالی
قرین از [illegible] متعجب شدم [illegible] ابن سعید هرجا باشیم [illegible] از آن ماست
مناجات یا رب [illegible] یا رب به انبیا و رسل [illegible] یا رب بعزت
منزلت مصطفی * یا رب بحق [illegible] یا رب بعلم [illegible] و کمالات مرتضی * یا رب [illegible]
[illegible] یا رب بحرمت حسن [illegible] مظلوم کربلا * یا رب [illegible] العباد که
[illegible] یا رب بفضل و دانش باقر [illegible] یا رب بجد [illegible] جعفر
صادق که [illegible] یا رب بحق موسی کاظم [illegible] بر خلق کاینات امیر است و پیشوا
یا رب بآن شهید [illegible] یا رب بحرمت نقی [illegible] امام مقام آن
[illegible] معصوم مجتبی * یا رب بروح پاک علی نقی [illegible]
[illegible] **فصل یازدهم** در فضائل
و معجزات [illegible] الکاملین [illegible] امام حسن
عسکری ع و امام الانس والجان و الخلیفة الرحمن و قاطع البرهان حضرت ابو القاسم محمد بن الحسن [illegible]
صلوات الله علیهما والیهما الطاهرین **معجزه دیگر** روایتست از علی بن الحسین زید بن علی که گفت روزی بخدمت
ابو محمد امام حسن عسکری ع [illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** شهسوار کشور [illegible] عسکری * کش [illegible]

خسروان کشور اقبال و دولت را بود از غبار آستانش مایه عز و وقار **معجزه دیگر** روایتست از عمر بن محمد زاد
منیری که گفت روزی بدین احمد بن احمد بن عبد الله رفته بودم مکتوب حضرت امام حسن عسکری ع نزد او
دیدم نشسته بود که از ظلم و تعدی این طاغی یاغی یعنی مستعین بر من یقین شد بخدای تعالی شکایت کردم که تا
انقضاء سه روز دیگر رشته حیات او را منقطع سازد چون روز سیوم شد مستعین تیر مرقول شد **معجزه دیگر**
روایتست از ابو حمزه از نصر خادم که مکرر دیدم که حضرت ابو محمد امام حسن عسکری ع با هندی بزبان هندی و با ترکان
بلغت ترکی و با فارسیان بزبان فارسی سخن میکرد و با مردم عربی بلغت آن قوم تکلم میفرمود و من از مشاهده این امر غایت
متعجب بودم زیرا که میدانستم که آنحضرت بغیر از اعراب با کسی اختلاط نکرده بود و بغیر از لغت ایشان تحصیل لغت دیگر ن
نا میکشته بودم و در فکر امر تفکر مینمودم که ناگاه آنسرور بمن بالتفات متوجه من شد و گفت خدای تعالی حجت خود را
بر خلقان مبین و کرامات اولیای خود را بر ایشان روشن میگرداند و اولاد رسول خود را معرفت هر چیز از حوادث
زمان و دانستن هر زبان و علم به لغت خواهد بود در حال ایشان وضع نموده تا فرق باشد میان ایشان و غیر ایشان **معجزه**
دیگر روایتست از محمد بن احمد اقرع که گفت کتابتی بابی محمد نوشتم و از آنسرور سوال نمودم که امام محتلم میشود
یا نه چون مکتوب ارسال داشتم بخاطرم گذشت که ظاهرا امام محتلم نشود که این حال از وسواس شیطانست و خدای تعالی
اولیای خود را از وساوس شیطان محفوظ میدارد جواب آمد که امور دین و عبادات را یقینی در خواب احوال ایشان
متغیر نشود و خدای تعالی ایشان را از وساوس شبهات محفوظ داشته همچنانکه بعد از ارسال تعقل نمودی و با خود قرار
دادی همان درستست شیاطین را بر خلفای رب العالمین و اوصیای سید المرسلین تسلط و قدرت نباشد چون
من شنیدم آنحضرت را دیدم و دیده بودم ... بفهم و تصدیق او مقال نمودم زبان تکلم ... انتقال مینمودم **نظم** ای ولی
که کابن شرع محمدی در جوی ... مطلب و ریاک یافت **معجزه دیگر** روایتست که حجاج بن یوسف جعفری که وقتی
در بصره بودم و بعد از تمشیت مهمات خود متوجه ... سر من رای که سیمره است شدم و بنابر تعجیل که داشتم پسر خود را
در بصره گذاشتم و چون بمقصد رسیدم مکتوبی بخدمت حضرت ابی محمد حسن عسکری ع نوشتم و فرستادم و دعای بجهت
شفای پسر خود از آنحضرت مسئلت نمودم جواب مکتوب رسید که خدای تعالی پسر ترا رحمت کناد که مومن بود و در همان وقت
بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از چند روز کتابتی از بصره بمن رسید که ... پسر مرا ... کرده ... آنحضرت
بود بمرد ... رفته بود گفتم صدق الله و صدق رسول الله و صدق ولی الله **نظم** تو آن اصلی که ای از روش ...
ای ... آدم و حوا ... طیب و طاهر ... در طاهر و بندی ... تو ... مشکل ...
کاهر **معجزه دیگر** روایتست از ابی هاشم که گفت روزی بخاطر گذرانیدم که از حضرت امام حسن سوال کنم که قرآن
مخلوقست یا غیر مخلوق متوجه من شد و فرمود مگر نشنیدی که روایت کرده شده از حضرت ابی عبد الله که گفت خاتم
قل هو الله احد ... ابی ... دانست ... اسمان ... خشوع ... کلام ...
با سوره کریمه عجایبی می آوردند تبارک و تعالی شانه و تقدس اسماءه **رباعی** ای ز تو ضیاء غیب یافته تابعا درین

زنور کهن یافته محمد شباب نیست بجز فیض تو برق سحاب اجل نیست بجز دای تو وسط خطر ثواب **معجزه دیگر** روایتست
از حکیمه خاتون رضی الله عنها که گفت روزی بمجلس شریف حضرت ابی محمد حسن عسکری ع در آمدم و بعد از کلام
گوهر بار آنحضرت مستفید شدم و بعد از آن قصد بیرون آمدن کردم آنحضرت فرمود ای عمه امشب نزد من
باش که خلف الصالح امشب متولد میشود گفتم ای ابن رسول الله از کدام از ازواج طاهرات میبود از نرجس خاتون گفتم علامات
حمل بر آن ظاهر نیست گفت که این عمه مثل او مثل موسی کلیم است که بر او اثر حمل ظاهر نشود تا وقت ولادت پس آن شب
بامر آنحضرت در آن سرای بجهت اسا بودم قریب به نصف شب برخواستم و نماز شب را بجای آوردم و بجهات گمان
بردم که عنقریب صبح طالع میشود و آن بعد صبر که طلوع آورد بر شب و موجود بود نیامد ناگاه آواز حضرت امام
را از حجره شنیدم که گفت ای عمه تعجیل منمای و ساعتی صبر کن ... از تعجیل خود منفعل شده ... شدم
که نرجس خاتون در آن بود چون بدر خانه رسیدم نرجس خاتون استقبال من کرده نزدیک بمن آمد و در آن وقت
رعشه بر جسد اطهر نرجس خاتون افتاده بغایت اضطراب مینمود او را در بر گرفتم و بسینه خود ملحق ساختم
و بیرون خانه در آوردم و سوره کریمه قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی میخواندم و بر او میدمیدم ناگاه
شنیدم که حضرت ابی القاسم محمد مهدی ع از رحم طاهره نرجس خاتون با من در خواندن قرآن موافقت مینمود
و چون نرجس خاتون بر زمین نشسته دیدم که خانه روشن شد و آن آفتاب اوج سعادت و اقبال از افق دامان
والده طاهره اش طالع گردید و فضای وجود را بانوار ظهور خود منور گردانید و آنحضرت روی بقبله سجده کرد
و در آن حال روی مبارک بر زمین نهاده گفت ... العباد ... که من شریک ... حضرت ابی محمد
امام حسن عسکری ع شنیدم که فرمود ای عمه فرزند ... بمن بیار ... رسالت را ... بر دوش ...
بردم او را از من گرفته و بر ران راست خود نشاند و زبان معجز بیان خود را در دهان آن فرزند ... بعد از آن
گفت سخن گوی بزبان خدای عز و جل پس خلف الصالح اول کلامی که تکلم نمود استعاذه بود و بدین عبارت
فرمود که اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی
و فاطمة الزهرا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی
بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و معنی آیه اینست که ما خواستیم آنکه منت نهیم
بر آنکه زبون ... بودند در ملک مصر یعنی بنی اسرائیل که بر عایت ایشان ... ایشان را از بلا و شدت فرعون و گردانیم
ایشان را ... و علامات ... صلاح تا ... در خیرات پیشوا گردانیم
ایشان را و ارث ... فرعون و جای دهیم ایشان را در زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکر ایشان را
از بنی اسرائیل آنچه بودند که حذر میکردند از زوال ملک و هلاک ایشان بر دست مولودی از ایشان ...

بسوزد

آنحضرت این آیه را در وقت تولد خود اینست که روایة صحیحه واسناد وثیقه ثابت شده که حضرت امیر المؤمنین ع
فرموده سوگند بآن خدای که دانه بشکافت و آدمی را در رحم صورت نگاشت که البته عطوفت و مهربانی نماید دنیا
برما و مایل شود بما بعد از سرکشی و بدخواهی آن مانند عطوفة و مهربانی شتر مادة بر بچه خود و سرکشی بر وی لاحق بعد از آن
این آیه تلاوت فرمود که ونرید ان نمن ... ما کانوا یحذرون و حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین ع فرموده بحق
آن خدای که محمد را بشیرا و نذیرا بحق بخلق فرستاد که نیکوکاران از ما که اهل بیتیم و شیعیان ما بمنزله ایشان و
شیعیان بمنزله فرعونیان و اتباع وی نقلست از حضرت ائمه هدی علیهم التحیة والثنا منقولست که مراد بآیه کریمه آن
حضرت مهدیست که مستولی گردد بر جمیع روی زمین از حد مشرق تا مغرب بتصرف او در آورد که خدا مغلوب و مقهور
کردند تا آنکه در دنیا عزیزان مؤمنان بناشند و ابن بابویه منقبت حکیمه خاتون روایت کند که در آن وقت که خلف آل
رسول تولد نمود مرغان سبز دیدیم که بر اطراف آن خانه طیران مینمودند پس حضرت امام حسن عسکری ع نظر
بیکی از آن مرغان کرد و او را نزد خود طلبید گفت این فرزند را حفظ نمای تا وقتی که باذن سبحانی
و مشیت یزدانی روی زمین بعدل و داد آباد کرده و خیرین عمر اهل ضلال و عناد را برباد فنا دهد و این آیه
تلاوت فرمود که ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا یعنی بدرستیکه خدای رساننده کار خود است
بهر نحوی که مراد او باشد بتحقیق که گردانیده است برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد و باقی مرغان گفت از
آن پیش بگذرید ای بنت رسول الله عجب مرغان خوش رنگ و طایران خوش آهنگ بودند فرمود که ایشان ملائکه
رحمتند و آن مرغان که بآن سفارش فرزند دلبند خود نمودم جبرئیل امین است پس بمادر حضرت آن از سر
حکمة رسالت والهام ... ثبوت مبارکت ... رسانیدم ایضا از حکیمه خاتون روایت
کرده از روز که حضرت صاحب الامر متولد شد بدن اطهرش از آلودگی خون و دنس پاک بود و ختنه کرده متولد
شد و بر بازوی راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا **نظم** مه سپهر امامت شه
سپهر هدی * سمی سید کونین و مهر انور دین * امام جن و بشر پیشوای خلق جهان * معین ملک و ملاذ زمان و زمین * ایضا
روایتست از نسیم و ماریه کنیزان دولت خانه امام حسن عسکری ع بوده که در آن زمان که حضرت صاحب الامر متولد
گردید روی بقبله کرده بود و زانو نشست و عطسه زده فرمود که الحمد لله رب العالمین ... ولا مستکبر ولا مستنجز یعنی حمد
و سپاس مر خدایرا که نیست پناه جوینده و مستکبر نیست و ظالم نیست بعد از آن فرمود که زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة
فی الارض ولو اذن لی فی الکلام لزال الشک یعنی گمان داشتند اهل ظلم و طغیان اینکه حجت خدا مقهور و در دنیا زایل است
از روی زمین مفقود لیکن اگر ماذون باشم در کلام و اظهار اسرار و ضمایر هر آینه شک و ارتیابات از قلوب اهل
خلاف مندفع و مفقود گردانم **نظم** قائم برحق محمد مهدی هادی که هست * مظهر آثار صنع و قدرت پروردگار *
هست محل فیض او را بسوی عیش سرمدی * جهان تجلی که هست این سعادة برگ و بار * ایضا روایتست از نسیم خادم که
گفت روزی بخانه در آمدم که حضرت صاحب الامر در آن خانه بود و آنحضرت در مهد عزت بود و در آن وقت ده

روز

روز بود من عطسه زدم آنحضرت فرمود یرحمک الله چون کلام معجز نمای آن نور حدیقه امامت شنیدم بغایت مسرور
گردیدم فرمود ایضا نسیم بشارت بادترا که عطسه امانست از موت تا سه روز **نظم** چو چشم اهل نظر العجایب دیدست
کند ظهور عجایب نبی ازان مظهر * بفضل خویش خدا داده این منصب او را * که اشرف همه خلق است بود الحجر * بطن مادر همه
گردیکی سخن گوید * حجت هند نام از خالق اکبر **معجزه دیگر** روایتست از احمد بن رشاد که او از بعضی برادران خود که از اهل
مداین بودند روایت کرد و گفت من و رفیقی دیگر بحج رفته بودیم در موقف عرفات جوانی را دیدیم نشسته و احرامی پوشیده
که ما او را بسید پنجاه مثقال طلا قیمه کردیم و نعلین زردی در پای مرغش قرار داشت که مطلقا غبار بر و نشسته بود
و اصلا اثر سفر بر و ظاهر نبود پس دیدیم که سائلی نزدیک آن جوان رفته از و طلبی نمود و آن جوان از زمین چیزی
برداشته بآن سائل داد آن سائل دعای بسیار کرد و بعد از آن آن جوان از آن موضع برخواست و ما نزدیک سائل آمدیم
و او را پرسیدیم که آن جوان بتو چه داد گفت پارچه طلایی از چیزی خود بیرون آورده بما نمود دیدیم بهیات سنگی مقدار
هشت مثقال طلای احمر بود با رفیق خود گفتم که این جوان البته صاحب الزمان بود و ما او را نشناختیم از بعضی مردم
پرسیدیم که جوانی بصفت چنین و چنین در موضع نشسته بود شما او را میشناسید گفتند بخصوص نمیدانیم اما
از نقل معلوم نباشد که جوانیست علوی و هر سال پیاده بحج میرود **نظم** شه سریر امامت محمد مهدی * امام شرق
و مغرب امیر کل امیر * شهی که نظر زمین و زمان از عدالت اوست * امین شرع نبی شهسوار عرش سریر **حکایت** از نسیم
خادم که گفت روزی بخانه در آمدم که حضرت صاحب الامر در آن خانه بود آنحضرت در مهد عزت فرمود من کیستم
گفتم فرزند رسول و سید و ولیم بقول مولای منی و فرزند مولای من پس فرمود سؤال من از تو این نبود گفتم یابن
رسول الله بیان فرمای مضمون سؤال خجسته مال و ما فی الضمیر تقریب حرمان ادا فرمای فرمود منم خاتم اوصیا رسول
و خلیفه ایشان و بجهت وجود اقدس من خدایتعالی بلاها از اهل بیت من و شیعیان دفع میکند و اهل ولایت مراد فرح و عشرت شیعیان
و محبان مرا فرح بخشد **نظم** امام وقت و اولو الامر و حجت یزدان * که شرع دین نبی را ازان بود احیا * محمد بن حسن
را شناس اشاعی که نام او از شرف ذات اوست از ارض و سما * که جانب پدر او نواده نبی و ولیست * که روشنست چو خورشید
بر همه اشیا **معجزه دیگر** روایتست از ابی خراسانی از امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده که در اوقات صاحب الزمان
از مکه خروج نماید توجه بجانب مدینه نماید منادی ندا کند که هیچکس از همسایگان سعادة مآثر آنحضرت از برای خود
تعلیق از برای دواب برندارد و ظرف آب همراه نیاورند و در هر منزل که نزول اجلال از زانی فرماید آن سنگ که از
جمله معجزات حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و علیه السلام بوده که حضرت باری جل جلاله در صحف او فرموده که فانفجرت
منه اثنتی عشرة عینا در موضعی نصب کنند و هر کس که تشنه یا گرسنه شود از آن آب بیاشامد بحدیکه گرسنگی و تشنگی
از آن مندفع شود و بدین منزل بر آیند تا نجف اشرف که اقدس اشرف در ظاهر کوفه نزول اجلال فرماید و استقرار در
موضع نصب نموده از آن دوازده چشمه بیرون آید از بعضی آب و از بعضی شیر جاری و دایما بدین نوع مردم از آن منتفع
میشوند و هر که از آن بیاشامد هرگز گرسنه و تشنه نشود **نظم** شه زمین و زمان مهدی الکریم جواد * جهان پناه و کریم بر عالم

که می‌چسبید گوئیا آن شهنشاهی که فلک بر اراده‌اش گشته سپهر اعلام مشرق و مغرب پناه ممالک عالم ابن مردم جهان
پادشاه [illegible] جمعی کرده بدریوزه هر صباح بگاه زمین [illegible] او هر صباح بدر [illegible] **معجزه دیگر** صاحب کشف
الغمه علی بن عیسی اربلی آورده که من در اکثر اوقات قصه غریبه اسمعیل هرقلی را که در خاتمه نزدیکی روی نموده بود ما
غایت عجیب میگفتم اتفاقا یکی از حضار مجلس گفت من شمس الدین محمد پسر همین اسمعیل [illegible] بحسن اتفاق این نقل
خوش آمد از آن سوال کردم که آن پدر خود را در عرض مرض دیده بودی گفت در آن وقت خرد بودم اما بعد از
صحت مشاهده کردم موی از آن موضع رسته بود و شرح این قصه آنست که هرقلی را در خشن در ران راست پیدا شده
بود که هیچ وجه دوا پذیر نبود لاجرم خود را بجناب سید رضی الدین بن طاوس قدس سره رسانید و سید جراحان
را طلبیده از ایشان علاج پرسید اتفاق گفتند که علاج منحصر است در قطع و آن قطعا جایز نیست زیرا که این زخم
در حوالی رگ اکحل واقع است و در قطع احتمال انقطاع آن رگست و انقطاع آن رگ مستلزم هلاکست پس جناب سیادت
مآب را چون متوجه بغداد بود او را همراه برد و جراحان آنجا بودند ایشان نیز بعینه جواب سابق گفتند
اسمعیل گوید چون قطع نظر از علاج کردند مرا یاس تمام دست داده متوجه مشاهد مقدسه سر من رای گشتم و
[illegible] و انکسار روی نیاز و اطاعت بقبله دعا آورده شبها احیا مینمودم و از باطن ائمه هدی عم استشفا میجستم
تا آنکه روزی بواسطه تطهیر بکنار دجله رفتم در وقت مراجعت چهار سوار دیدم که همه شمشیر حمایل کرده یکی فرجی
پوشیده بود و یکی نیزه در دست داشت چون بمن رسیدند آن فرجی دار فرمود پیش آی تا زخمت ببینم دست
دست [illegible] کرده آن زخم را بیفشرد چنانکه درد بسیار بمن رسید و آن نیزه دار گفت افلحت یا اسمعیل مرا
از شناخت او عجب آمد گفتم افلحنا و افلحتم انشاء الله تعالی و هم او گفت بدان که این حضرت امام است من بجناب
گشته ران و رکابش را بوسه دادم و در رکابش روان شدم آنحضرت فرمود برگرد من گفتم هرگز از رکاب تو جدا
[illegible] شد باید که برگردی چون ببغداد رسی مستنصر ترا طلبیده جایزه خواهد داد زنهار که نستانی [illegible]
حرفی روی داده ایشان از نظر من غایب شدند بعد از آن متوجه مشاهد مقدسه شدم از مردم کیفیت سواران
استفسار نمودم گفتند میتواند بود که شریفی [illegible] اینجا باشند گفتم جز حضرت امام عم بود گفتند چرا زخم خود را
گفتم [illegible] نمودم پس ران راست را ملاحظه کردم اثری از زخم نیافتم و از کمال دهشت گمان آن شد که مگر [illegible]
ران چپ بوده لاجرم آن نیز گشاده اثری ظاهر نبود بنابر این مردم هجوم آورده لباس مرا بواسطه تبرک [illegible]
[illegible] ربودند [illegible] رسید که در زیر دست و پای مردم هلاک شوم خلقی مرا از میان مردم بیرون آوردند بعد
متوجه بغداد شدم چون مردم شهر بغداد از این حقیقت اطلاع یافتند خلق بیرون آمدند و [illegible] رسید که نزدیک
شوم سید رضی الدین خبر یافت خود را بمن رسانید و از میان مردم مرا بیرون آورده نزد وزیر مستنصر برد
من این قصه را بیان کردم وزیر [illegible] اطبا را جمع کرده از ایشان پرسید تدبیر آنکه آن ماده را قطع کنند [illegible]
تا بپذیرند که علاج پذیر شود هم گفتند که لا اقل دو ماه اما در این موضع سفید شود و از التیام [illegible] پرسید

که چند

که چند روز است که ریش این [illegible] دیده اید گفتند ده روز است پس [illegible] وزیر آن خود را برهنه کرده
یکی از اطبا از یاد بر آورد که هذا من عمل المسیح و سید [illegible] بیهوش شد بعد از آن او را بنزد مستنصر بردند
و او بعد از شنیدن مبلغ دو هزار دینار بمن انعام کرد بنابر امر حضرت صاحب الامر قبول نکردم اللهم ارزقنا شرف
لقائه و احشرنا تحت لوائه بحرمة سید المرسلین و اولاده المعصومین **نظم** شه منقبت امامت متقی دین مهدی هادی
که از عدلش منور گشته خورشید [illegible] محمد خلق حیدر دل حسن خوی حسین سیرت علی فکرت محمد علم
جعفر وضع و موسی رای رضا حجت محمد خو علی طرز حسن هیات که تا دریابد از انفاس جان بخش دم عیسی
معجزه دیگر روایتست از سعید بن احمد که در سال پانصد و چهل و سه در [illegible] که وزیر [illegible] بود که او را
عون بن یحیی میگفتند شبی [illegible] از اصحاب نشسته بود و [illegible] در [illegible] مذاهب در
میان افتاد و هر مذهبی را تعریفی و هر طایفه را توصیفی میکردند تا آنکه عون گفت از رافضی کسی کمتر در جهان
نیست [illegible] در آن میان بود گفت با عون مرا در باب رافضی حکایتیست
که [illegible] کس [illegible] عین الیقین دیده ام وزیر گفت بگو [illegible] بعد از شهرهای مملکت [illegible]
نوزده سال قبل از این بتجارت [illegible] که در ولایت [illegible] رفته بودم تا رسیدیم بشهری که او را ابراهیم گویند شهریست
که مسلح و [illegible] زیرا که هزار و دویست پاره ده دارد [illegible]
چون بآن شهر رسیدیم [illegible] شام [illegible] دریای محیط پیش گرفتیم یکسال در آن
دریا ماندیم آخر بجزیره رسیدیم چون کشتی [illegible] ندیدیم شهری عظیم [illegible] شهر بغداد [illegible]
[illegible] آن شهر شهری بود در کمال عظمت [illegible] امام زاده طاهر بن امام محمد مهدی
بود قایم آل محمد [illegible] گفتند [illegible] شهر ناصره نشسته و جانشینی در بین
دیار [illegible] بوده و در آن شهر مبارک بغیر از شیعه کسی ندیدیم و مذهبی بجز از مذهب اثنا عشریه نشنیدیم
پرسیدیم که جانشین [illegible] ذکوة [illegible] قائم باشد تسلیم [illegible]
تجسس و تفحص [illegible] رفته احوال [illegible] پرسیدیم گفتند او را ملازم و خادم نبایستد
[illegible] مشغول است او را با کسی کار نیست [illegible] و از [illegible] حضرت صاحب
الامر [illegible] مردم خود را که ذکوة در وقت [illegible] تسلیم میکنند و او با حضرت صاحب الامر [illegible] باید داد
[illegible] باید کرد میکنند [illegible] بعد از شرایط سلام [illegible] احترام پرسید که شما
مؤمن و مسلم [illegible] گفتیم [illegible] مسلمان [illegible] ترسایانیم [illegible] ترسایان جزیه خود بدهند و مسلمانان دین خود را
اعلام نمایند ترسایان جزیه خود را تسلیم نمودند و مسلمانان مذاهب خود را بیان کردند حاکم جواب داد که این شیوه است
[illegible] از طریق حضرت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین خارجید و مال شما
حرام [illegible] حضرت امام [illegible] آن حضرت [illegible] خواهد

بجا آوردیم پس روی بشهر زاهره نهادیم و از راه دریا بیوشبا از وزن رسیدیم شهری در غایت صفا و پاکیزگی دیدیم
حلات بدیا بود دیگر پیلان و از هر طرف جویهای آب روان و سبزهای فراوان در غایت عمارت و نهایت زراعت
و آبادانی و مردم هم متقی و پرهیزکار و دیندار نظم هم جوان برادران بام یکدل آن قوم و یک زبان بام همه یکدل
پیغمبر دوستداران حیدر معتقد و هم را پاک مذهب و امین و از اهل شهران شد دین و از تعصبات آشرور کرده
بایشان عقد اخوت بسته در چشمه آب میخوردند و سیلخ و جانوران وحشی با دواب و جانوران انسی انس
گرفته با یکدیگر میچریدند و گوسفندان و چهارپایان آن دیار دلی و شبانان غارتند و در کنار مزرعه میچرند و اصلا
دهن برکشت و زرع مزرعان نمیرسانند القصه چون بان شهر رسیدیم و بر در بارگاه امام زاده ظاهر آمدیم آنحضرت در
قبله نورانی بعبادت مشغول بود و مردم به او اقتدا کرده چون از نماز فارغ شد ما پیش رفته شرط تحیت بجای
آوردیم فرمود که شما هم مسلمانید و شرط ایمان و اسلام میدانید اخبر میدانید بگویید یکی گفت من شافعی
مذهبم با بعضی از آن یاران دیگر مالکی مذهبند و بعضی حنبلی و برخی حنفی حضرت امام تبسم نموده گفت
بان شافعی که عمل باجماع که در حق ابابکر و عثمان دعوی علیهم اللعنه و الزمان و اتفقنا میکنی و آن اجماع را بحق بینا
و قیاس در مذهب شافعی روا است گفت بلی فرمود که بحق خدای که بگو قرآن خوانده بایه گفت خوانده ام فرمود که بگو
ایه مباهله در شان کیست و مراد بنفس رسول الله القصه کرامت آن مرد سر در پیش افکند از خجالت توانست
سر بر دارد و باز فرمود که بگو انما ولیکم الله و رسوله و اولو الامر منکم از برای که نازل شده بود و کی بود که در رکوع
انگشتری بسایل داد و باز از جواب نداد و باز آنحضرت فرمود که بیان کرده آن آیات در شان ما نازل شده و بعد از حضرت محمد
مصطفی امام و پیشوا و رهنما و مقتدا و رهنما و وصی و ولی و خلیفه حضرت علی بن ابی طالب است و یازده فرزند او
ایشان حجت خدا الله هر که مطیع و منقاد ایشان باشد در سلک مومنان گشت و در دنیا و آخرت رستگار و با
ایمان و بیاینند فرمود که آن شافعی بگریه در آمد و در دست و پای آن شاهزاده افتاده طریق اثنا عشر گرفت و آن
مذهب شافعی برگشت و جمیع مردم از مذاهب خود برگشته دین قویم و طریق مستقیم پیش گرفتند و حضرت ما را ده
روز در منزل مطهر نگاه داشت و بعد از آن مردم شهر رخصت گرفته ما را بسیار بها میکردند تا یکسال و در آن مدت
هیچکس را ندیدیم که کلیه بلند حرف زنه یا نه کلامی فحش بگوید یا دروغی از آن سر زند یا غیبت کسی کند بعد
از آن سیر شهرهای دیگر نمودیم که او را ابنه نام بود با توابع او و دریا صد راه بود حاکم او قاسم بن محمد بود و شهری دیگر
صیاف گویند که حاکمش ابراهیم بن صاحب الامر است و شهری دیگر را سیر کردیم که حاکم او عبد الرحمن بن صاحب الامر است
و شهری دیگر را سیر کردیم که عیابطش نام بود و آن هم شهری عظیم و آبادان تر بود و آن شهر را حد و دراز تر چهار ماهه راه
هم آبادان و معمور و حاکم او امام زاده هاشم بن صاحب الامر است و قریب یکسال را سیر نمودیم تا آنکه جهاد شهر را دیدیم
و خلایق ان بلاد که ملک کرد شده هیچکس نیکو چند و هر آن یک بگرد هر دوان شهر ها حضرت صاحب الامر بنا نهاده
و هر چند وقت یکبار جمال عالم آرای خود را بمردم آن دیار مینمود و از اولاد امجاد آنحضرت و غیرهم الاحد حصر نیست

پس سکی

پس سکران ماکه یکی عبد اللطیف دیگری احمد و یکی حسان در اینجا ساکن شدند به امید دیدار آنحضرت و ما متوجه
دیار خود شدیم والحال نوزده سال است که از ایشان خبری نشنیده‌ایم چون وزیر این سخنان از شیخ استماع نمود گفت
زنهار که این سخن جای دیگر نگویی که راضیان بر این خبر قوی میشوند و دیگر کسی بقول ما اعتبار نخواهد کرد تا او
وزیر زنده بود کسی اظهار این سخن نکرد چون آن ملعون بدرک الاسفل واصل شد این خبر فاش شد مثنوی الهی
بحرمت آنکه شد در پای این از امام زمان مشتاق بادل آنکه در ثبات قدم مستظر باش آنکه در بکشم سازد آثار قدرت قادر حجت
صاحب الزمان ظاهر عالمی پر شور و ظلم و فساد ساز فارغ جدید عدل و داد آباد امیدم که از حضرت جهت رقاد سبحان
و خالق انس و جان و رازق جمیع مخلوقات آنکه جمیع مومنات و متقیان امت حضرت رسالت پناه محمد دائم حضور و صابر ادا
دیدن این سکینه المرشد اعنی حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهره مند گرداناد بمحمد و آله الامجاد
مناجات الهی خداوند رحیم و رحمان خالق و پروردگار انس و جان ای تو مستغنی عالم اسرار ما واقف از کردار و از گفتار
گرچه دارم من گنه بیحد و مر لیک هست الطاف تو زان بیشتر به ترسد ای نفس چه پروای من گر نه بخشی وای من ای وای من
دارم امید از تو ای رب رحیم ای خداوند غفور و الکریم گر سر جرم و خطایم بگذری ام بحق رهرو دین عسکری ام بحق
مهدی صاحب زمان هادی دین رهنمای انس و جان فصل دوازدهم در نکته چند متعلق باین باب تکمله باید دانست
که جمعی که منسوب بدوستی حضرات ائمه معصومین بوده اند نیز صاحب کشف و کرامات بوده و برخی که خود را بدوستی
ایشان نسبت میداده بزبان و بدل بغض و عداوت ایشان داشته اند هیچ کاره و بمقدار بوده اند تکمله روایت است
که حضرت رسالت پناه مر ترا زم فرموده بود در وقت مقابله و مجادله اسب ابوذر غفاری رحمه الله ... نهاده ابوذر
در چاه اسب را شب با کر دیدیم چون شب در آمد اسپ را گرفت هوا تاریک بود راه بجای نمیبرد اسب را محکم بسته
بر روی خاک نشست و دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر داشته میگفت ای رهنمای گمرشدگان وای انیس دلمردگان
و تنهایان و غریبی و بیکسی من بخشای و راه بجای آن شب نما صبح در مناجات بود چون روز روشن شد سوار شد
و بر بالای پشته بر آمد دید که در مقابل آن پشته خانه بود بغایت بلند و سبزی آراسته پیش آن نهاده و خلقی
بسیار و گروهی پشت دربانان نشسته در آمد ابوذر پیشتر طلب رفته و در صف خلایق جای گرفت و نیز دانست
که ای چه جلسه است از مردی که در پهلوی او بود استفسار نمود آن مرد گفت من نیز غریبم اما میگویند که درانجا
رهبانی رفعت که در سالی یکبار بیرون می آید بدین ترسا دعوت میکند و این مردم همه مطیع و منقاد وی‌اند
چون زمانی بر آمد در کلیسا باز شد و پیرمردی بیرون آمد غلغله در میان مردم افتاد همه تعظیم او برخاستند
شرط احترام بجای آوردند و بر بالای منبر رفته بنشست و سخن میگفت تا مهتران قوم گفتند ای مخدوم شما را عادت
چنان بود که هر وقت بیرون می آمدید ما را نصیحت میفرمودی گفت چنین است و لیکن امروز در میان شما یکی از امت
حضرت خاتم الانبیا است و ... بسته شده است هیچ کس نمیداند ما را پیدا سکنیم و میکنیم بسیار
تفحص نمودند نیافتند در جواب گفت شما بهشتید تا او را پیدا کنم انکه گفت ای امت محمد بحق آن خدایی که سپهر

وچون ان نهجه بي کرامات او بديد بر خيزيد تا ترجيحي بپرسم ابوذر با خود گفت که هزار جان من فداي خاک پاي محمد باد بعد
خواست مردم قصد او کردند رهبان ايشان را منع کرد و گفت [illegible] پيش من اي ابوذر بپاي منبر رفت و بر ايستاد رهبان
گفت حضرت محمد شما را از چه بيرون خواند گفت از دوزخ باز پرسيد که شما را انجا [illegible] ميکند گفت بر حضور خداي و بهشت
گفت پيغمبر شما ميگويد که در بهشت خوردن هست و قضاي حاجت نيست گفت بلي گفت مثال او در دنيا چيست ابوذر
گفت طفل در رحم مادر از همه چيز تمتع ميگيرد و بول و غايط نيست باز پرسيد که پيغمبر شما ميفرمايد که درخت در بهشت
در پهلوي يک ديگر مي رويند چنانچه با يکديگر مخلوط نميشوند گفت بلي گفت مثال او در دنيا چيست ابوذر گفت بيضه مرغ
رهبان گفت پيغمبر شما مي فرمايد که در بهشت درختي هست که شاخ او بسراها و قصرهاي بهشت سر کشيده است گفت
بلي گفت مثال او در دنيا چيست ابوذر گفت افتابست که نور او همه عالم را فرا گرفته است رهبان گفت پيغمبر شما ميگويد که در
بهشت چشمه هست که از دو جهان آب مختلف بيرون مي آيد يکي عسل و يکي شير و ديگري شراب طهور و يکي آب
خوشگوار گفت بلي گفت مثال آن در دنيا چيست ابوذر گفت کله سر که در آن چهار چشمه است اشک شور است و اب گوش
تلخست و آب بيني غليظ و آب دهن شيرين رهبان خواست که ديگر سوال کند ابوذر گفت تو چندين سوال از من
کردي و من جواب گفتم بگذار تا من نيز يک سوال کنم رهبان گفت سوال کن ابوذر گفت کليد در بهشت چيست
و چند دندانه دارد رهبان هيچ نگفت بزرگان قوم گفتند اي رهبان مگر [illegible] گفت ميدانم وليکن هر گاه من گفتم شما را
نيز بايد گفت گفتند ما تابع تو ايم در جميع امور رهبان گفت کلمه توحيد است و هشت دندانه دارد که بگوييد لا اله الا الله
است و محمد رسول الله و علي ولي الله اتفاقا قوم همه يکبار مسلمان شدند و کلمه شهادت بر زبان جاري ساختند و رهبان
منبر فرود آمد ابوذر را در کنار گرفت و سر و روي يکديگر را بوسيدند و اين قوم نيز با ابوذر بمصالحه نزد [illegible] گفتند [illegible]
حضرت محمد نبريم تا بشرف تقبيل استان ملايک اشيان آنحضرت مشرف شويم قريب بيست هزار کس [illegible]
چون بمقصد رسيدند الله لشکري ديدند که ايشان دوستند نه دشمن که اگر [illegible] بيرون [illegible] آنحضرت [illegible]
را لشکر ميداد چون نيک ملاحظه کردند ديدند که ابوذر همراه ايشان بود و حضرت مقدس نبوي از مسجد بيرون آمد [illegible]
رهبان در پاي آنحضرت افتاد و روي خود را برپاي مبارک آنحضرت ماليد و همه آن قوم در همان روز بشرف
پاي بوس سرافراز گشتند و اموال و اسباب بسيار با [illegible] بردند و ان همه را در پاي حضرت نبوي [illegible] حضرت [illegible]
که [illegible] حق تعالي ان را بعوض ان داده [illegible] تسليم داشت تا [illegible] دوستان خدا [illegible]
و حضرات انبيا عليهم السلام اگر [illegible] ايشان [illegible] صبر ميکنند و توکل بر خداي عز و جل کنند ديگر [illegible]
[illegible] ايشان مفتوح ميکرده پس ابوذر اگر [illegible] کار [illegible] الطاف و کرم [illegible] حضرت الهي [illegible]
تا اميد مباش که خير تو در آنست و در هر حال [illegible] خالق الالطاف [illegible]
خطاب گفت هر چيز [illegible] الله [illegible]
[illegible] حکایت نقل است که سعيد بن جبير [illegible]

تابعين و در روزگار حجاج بن يوسف عليه اللعنه بود وقتي حجاج قصد او کرد و سرهنگي را بفرستاد بطلب او فرستاد تا او را
بياورد در راه بصومعه پير ترسايي رسيدند در دامن کوهي ازو پرسيدند که سعيد بن جبير کجاست گفت سعيد او
در دامن کوه است [illegible] ديدند سر بسجده نهاده [illegible] نزديک وي آمدند
و سلام کردند گفت چه مطلب داريد گفتند حجاج ترا ميخواهد سعيد برخواست و با ايشان بيامد تا بصومعه ترسا رسيد
افتاب [illegible] ترسا گفت اي جماعت زود در صومعه درآييد که اينجا شيران مردم خوارند مبادا [illegible]
[illegible] ايشان بدرون رفتند سعيد گفت من در اندرون نمي ايم که صاحب دير خلاف مذهب [illegible] گفتند
ميخواهي که بگريزي و باشيران ترا بکشند و ما در دست امير گرفتار گرديم سعيد قسم ياد کرد [illegible]
از ايشان اسيبي نرسد [illegible] از ايشان نگاه ميدارد چون [illegible] خود ايشان در صومعه رفتند و [illegible]
آمدند و نظاره کردند که اگر شيران قصد سعيد کنند به تير بکشند ناگاه ديدند که سعيد در نماز ايستاده و شيران گرد وي
در آمدند يک يک خود را بر سعيد ميماليدند و [illegible] و سعيد همه شب در نماز ايستاده بود تا صبح بدميد شيران
رفتند ايشان از بام فرود آمدند در دست و پاي سعيد افتادند گفتند جانهاي ما فداي تو باد دريغ چون تو مردي
که بدست ظالم کشته شود [illegible] گفت تقدير الهي [illegible] من کسي را رنجي نرسد
با ايشان ميرفت تا نزديک شهر روي با ايشان کرد که اي برادران تحقيق ميدانم که اجل من نزديک رسيده امشب مرا
مهلت دهيد تا کاري بسازم و توشه راه آخرت بردارم و [illegible] عوانان گريان شدند و
گفتند واي بر ما که تو با اين همه زهد و ورع چنين خايفي و ما با اين همه فسق و فجور چنين غافل سعيد همه شب نماز
ميکرد و [illegible] ميخواست چون روز شد بشهر در آوردند و نزد حجاج حاضر کردند گفت چه نام داري گفت سعيد
حجاج گفت شقي تر از تو کسي نيست [illegible] سعيد گفت مادر بهتر ميدانست که نام کرده است گفت ايشان نيز بد بخت بوده اند
سعيد گفت غيب دانستن خاصه خداست حجاج خواست که او را بهانه بکشد گفت چه گويي در حق حضرت محمد گفت پيغمبر [illegible]
حق است و سلام خداي بر او و آل و ياران او و اهل بيت گفت چه گويي در حق مرتضي گفت پناه اسلام بود و بهترين
خلفا و داماد و پسر عم حضرت پيغمبر آخر الزمان و گفت چه گويي در حق [illegible] گفت [illegible] کرده باشند [illegible]
خود از [illegible] گفت در حق من گفت [illegible] تو حال خود بهتر داني [illegible] در آخرت واقف گردي [illegible] گفت
و بلا بر کسي باشد که از نعيم بهشت دور مانده و بعذاب اليم دوزخ گرفتار شده باشد گفت [illegible] ترا
بکشند گفت [illegible] بنام کرده باشي و دين خود را بر خود خراب گفت اختيار [illegible] گفت اختيار کن که قصاص
[illegible] گفت [illegible] از قصاص [illegible] سعيد گفت [illegible] حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه و سلم [illegible]
که [illegible] است و حضرت امير المومنين [illegible] رسول [illegible] گفت چه جاي [illegible] است
گفت [illegible] آمد مرا از دليري تو [illegible] حجاج گفت تا نطع باز کشيدند
و سعيد را بانجا [illegible] قبله کرد و گفت پيش من [illegible] سعيد گفت روي آوردم بان خداي که زمين

و آسمان از زمین است او را خشم زیاده شد گفت رویش از قبله بگردانید سعد گفت حق تعالی فرموده که هر جانب که روی
آورید پس خاصه در گفت رویش بر زمین نهید رویش بر زمین نهادند گفت منها خلقناکم از خاک خلق کرده و از خاک
میبری و از خاک زنده میگردانی و او را سر از تن جدا بریدند فغان از ملکوت ملاء اعلی بر آمد و ناله زار از کوهسار
ظاهر شد و ترسی و فزعی در دل حجاج یا حجاج ملعون پدید آمد و همان بر خشم شورش ناراحت شد تا سه روز بعد
از آن زندگانی ندید چون تشنه شدی آب بوی دادندی خون گشتی چون طعام تردی آوردندی نجاست سبب شدی
و چون بخوابیدی از خواب در رمیدی و دریادی احتیاب کردی و گفتی مرا با سعید چه کار بود که او را بکشتی الصفوا
و خورش و آسایش از او سلب شده و در اعضای شورش هزار بجهت سوراخ پیدا شد و بیماری با کلات شدید
سپرده حرمله ابن بن سعد انکرا است که پیروی در شرع مطهر حضرت رسالت پناه ص کرده باشد و شقی انکرا است که پیروی
ابلیس بر تلبیس و قص شوم خبیث کند نکته مقرر است که حضرت سرور کاینات محمد ص با کمال مقام محبوبی روی
مبارک جانب یمن گردانیدی و میفرمود از سینه پیکین خود دور کردی و فرمودی اجد نفس الرحمن من جانب الیمن
و مرادش خواجه اویس بود و خواجه اویس در یمن شتربانی کردی و اجرتش را نفقه والده ماجده خود کردی روزی
از مادر اجازه خواست تا بزیارت حضرت بهترین موجودات محمد مصطفی ص رود مادرش گفت برو و لیکن اگر حضرت
نبوی ص در منزل شریف نباشد هیچ توقف نکنی و زود بیایی و چون بزیارت آمد حضرت در خانه نبود از سرای
برگشت چون حضرت خاتم الانبیا در منزل اقدس تشریف نداشت به تقبیل آستانه ملک آشیان شرف استسعاد یافت
از در سرای برگشت چون حضرت رسول ص بخانه آمد نوری در خانه دید که در هیچ وقت نیافته بود فرمود که کسی بدین خانه
آمده جواب شنید که آری از یمن شتربانی اویس نام آمده الحبیبی فرستاد و باز پس رفت حضرت فرمود آری این نور
اویس است که در خانه ما گذاشته و خود رفته ای عزیز بجهة رعایت کردن مادر و پدر هر کرا عقلی باشد جنت باشد
نکته در نسب و القاب و اعمار و احوال و اولاد حضرات ائمه معصومین ع بدان ای عزیز که حضرت امیر المؤمنین علی
ع حضرت رسول الله و زوج بتول بیت و امام اول است از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و والده ماجده اش فاطمه بنت
اسد بود و والد بزرگوارش ابو طالب و کنیت مبارکش ابو الحسن و ابو الحسین و ابو السبطین و ابو الریحانتین و ابو
تراب و ابو العلا و لقب حیدر و ... و نام ... بسیار است مولود بخجسته و روز ... بعد از عام الفیل بسی سال روز
جمعه سیزدهم ماه رجب بود و بقولی بیست و سیوم مدت امامتش بیست و نه سال که بر حق شد خلافت و باقی مع الخلاف
لعنه الخالقون و اولاد امجادش بیست و هشت عزیزه ذکور حضرت امام حسن و امام حسین ع و محمد حنفیه و عمر و
و عباس علی و جعفر علی و عبد الله و عثمان و علی و محمد اصغر که او را ابو بکر علی و یحیی و عون و محسن و یازده اناث
زینب کبری و زینب صغری و رقیه و ام الحسن و رمله و نفیسه و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه
و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه و بقولی سی و شش فرزند بود هجده پسر و هجده دختر و شیخ شرف الدین عبد الله
فرموده اند که ... پسر بوده الله و ... دختر شش پسر ... آنحضرت ...

حسن و

حسن و یحیی و عبد الله و سه پسر دیگر که اسامی ایشان مشهور نیست و سیزده دیگر بعد از وفات آنحضرت بوده
دار الخلافه اش کوفه مدت عمرش شصت و سه سال شهادتش صبح چهار شنبه نوزدهم ماه رمضان سنه اربعین
من الهجره عبد الرحمن ابن ملجم مرادی علیه اللعنه آنحضرت را ضربت زده در شب جمعه بیست و یکم ماه مذکور بجوار رحمت ع
خرامید مشهد مقدس نجف اشرف امام دویم حضرت امام حسن ع و والد ماجدش حضرت علی مرتضی ع و والده ماجده اش
حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما کنیتش ابو محمد لقبش زکی و مجتبی و سید اولیا ولادتش در مدینه روز شنبه پانزدهم
رمضان المبارک سنه اثنی من الهجره مدت امامتش هشت سال و چهار ماه و شانزده روز اولاد امجادش پانزده بوده
ذکور زید و حسن و عمر و قاسم و عبد الله و عبد الرحمن و حسین و اثرم و طلحه و اسحق و ... اناث ام حسن و ام حسین
و فاطمه و ام عبد الله و ام سلمه و رقیه و بقولی شانزده بوده اند پسر که یکی دیگر ... عمرش ... چهل و هشت سال
و شهادتش در روز پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین بسبب زهر که جعده ملعونه بفرموده لعین بن اللعین
معاویه بن ابی سفیان علیهم اللعنه و سخط الرحمن مرقد منورش گورستان بقیع در مدینه طیبه امام سیوم حضرت امام
حسین بن علی ع لقبش رشید و شهید و سید ولادتش در مدینه طیبه آخر شهر ربیع الاول و بقولی پنجشنبه سیوم
شعبان المعظم و قول اول اصح و ثانی اشهر ما بین ولادت با سعادت حضرت امام حسن ع و حمل حضرت حسین ع
پنجاه روز بوده و بقولی یکماه مدت امامتش یازده سال و یازده ماه و سه روز اولاد امجادش هشت نفر بوده اند پنج پسر
حضرت امام زین العابدین و علی اکبر و علی اصغر و جعفر و عبد الله و دو دختر سکینه و فاطمه و بروایتی دیگر شش پسر بوده
اند پنج مذکور و محمد و بعضی از تواریخ بجای محمد عمر آورده اند شهادتش دهم محرم الحرام سنه احدی و ستین
بزور ابن کلب لا کلیاد المنافق الکذاب یزید بن معاویه علیهم اللعنه بتیغ عبید الله زیاد علیهم اللعنه و العذاب
ابد الآباد مشهد مقدس در کربلا ... اللهم ارزقنا زیارته بحرمته و حرمة ابائه علیهم السلام امام چهارم حضرت
امام زین العابدین علی بن الحسین ع و والده ماجده اش بی بی شهربانو بنت یزدجرد شهریار بن پرویز بن هرمز بن نوشیروان
عادل و بعضی گفته اند که مادرش شاه زنان بود که دختر یکی از پادشاهان عجم است کنیت سامیش ابو محمد لقب نامیش
سجاد و زین العابدین و ام العباس است وجه تسمیه حضرت امام زین العابدین آنست که در شواهد مذکور است
که شب در نماز تهجد بود شیطان ملعون بصورت اژدهایی بر آمد تا ویرا از عبادت مشغول سازد حضرت امام
هیچ التفات بوی نکرد شیطان ملعون انگشت پای آنحضرت را بگزید بیان التفات نکرد باز دندان بگزید و کوفت
تا آنکه ... نماز خود را قطع نمود حق تعالی بر وی منکشف گردانید که او شیطان است حضرت امام ع او را طپانچه
زده فرمود که دور شو ای ملعون مطرود شیطان دور شد و حضرت بدو خود قیام نمود آوازی شنید که قائلی سه مرتبه
گفت انت زین العابدین ولادت باسعادتش روز یکشنبه شعبان المعظم سنه ثمان و ثلثین و بقولی سنه ثلث و ثلثین
در مدینه منوره که مدت امامتش سی و چهار سال و ده روز اولاد امجادش پانزده بوده اند یازده پسر امام محمد باقر ع و زید
و عمر اشرف و عبد الله و باهر و حسن و حسین اصغر و عبد الرحمن و علی و محمد اصغر و چهار دختر خدیجه و فاطمه

و علی و ام کلثوم و فروه آنست که آنحضرت را هفده فرزند بوده نه پسر و هشت دختر عمر شریفش پنجاه و هفت سال شهادتش بزهر ولید
بن یزید بن عبد الملک مروان علیه اللعنه و العذاب در روز شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه خمس و تسعین مرقد منورش در
مدینه با سکینه در مقابر بقیع **امام پنجم** حضرت امام محمد باقر بن والد بزرگوارش حضرت امام زین العابدین علی مادرش
ام عبد الله سمی بفاطمه دختر حضرت امام حسن ع کنیت شریفش ابو جعفر لقب همایونش باقر ولادتش روز جمعه سیوم صفر
سنه خمس و خمسین من الهجره در مدینه منوره مدت امامتش پانزده سال و دو ماه و بیست و پنج روز اولاد امجادش
هفت تن اند پنج پسر حضرت امام جعفر صادق ع و عبد الله و ابراهیم و علی و دو دختر زینب و ام سلمه و یکی دیگر عمر شریفش
پنجاه و هفت سال شهادتش بزهر هشام ملعون بزهر ابراهیم بن ولید بن ولید علیه اللعنه در روز دوشنبه هفتم
ذی الحجه سنه اربع و عشر و مائه من الهجره مرقد منورش در بقیع **امام ششم** حضرت امام جعفر صادق و پدرش امام محمد باقر
و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر کنیتش ابو عبد الله ولادتش روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه
ثلث و ثمانین در مدینه منوره مدت امامتش سی و سه سال و دو ماه اولاد امجادش ده فرزند ذکور حضرت امام موسی کاظم
و اسحق و محمد و اسمعیل و عبد الله و عباس و علی و سه اناث ام فروه و اسما ... سن شریفش شصت و پنج سال شهادت
بزهر بوده ابو جعفر دوانیقی علیه اللعنه در شوال ثمان و اربعین و مائه من الهجره مشهد منورش بقیع **امام هفتم** حضرت امام
موسی کاظم مادرش حمیده بربریه لقب همایونش کاظم کنیت شریفش ابو الحسن و ابو ابراهیم ولادت با سعادتش
یکشنبه هفتم شهر صفر ثمان و عشرین و مائه من الهجره در ابوا که میان مکه و مدینه است مدت امامتش بیست و هفت سال
و نه ماه و کسری اولاد امجادش سی و هفت تن بیست و یک پسر حضرت امام علی بن موسی الرضا و زید و ابراهیم و عقیل
و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابو القاسم و حمزه و
عبد الرحمن و قاسم و جعفر اصغر و هفده دختر خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه کبری و فاطمه صغری و ام کلثوم
و آمنه و زینب و ام عبد الله و زینب صغری و ام القاسم و اسما صغری و حکیمه و محموده و امامه و میمونه و بقولی
اولاد امجادش شصت تن بوده اند بیست و سه پسر و سی و هفت دختر عمر مبارکش پنجاه و پنج سال شهادتش
سندی بن شاهک علیه اللعنه بزهر بوده هرون الرشید علیه اللعنه در حبس مبارکش ... زهر
آلوده در قفس مبارکش ... شهادتش چشانید در بیست و چهارم رجب سنه احدی و ثمانین و مائه در
بغداد مرقد منورش در مقابر قریش در بغداد **امام هشتم** حضرت امام علی بن موسی الرضا مادرش ... کنیت
همایونش ابو الحسن لقب میمونش رضا ولادتش روز پنجشنبه یازدهم ذی قعده الحرام و بقولی در ربیع الاخر سنه
ثمان و اربعین و مائه در مدینه طیبه مدت امامتش بیست و یک سال و پنجاه ... اولاد امجادش یک پسر بوده الا انکه
حضرت امام محمد جواد و ابو جعفر ... سن مبارکش پنجاه و یک سال ... شهادتش
مامون ملعون بزهر ... انگور کرده ... در صفر سنه ثلث و مائتین مشهد مقدس مرقد منورش
در طوس **امام نهم** حضرت امام محمد بن علی التقی الجواد مادرش ... کنیت همایونش ابو جعفر لقبش جواد و تقی

و ثنا

و قانع ولادت با سعادتش در مدینه طیبه پانزدهم رمضان المبارک و بقولی یازدهم رجب سنه خمس و تسعین و مائة من
الهجره مدت امامتش هفده سال اولاد امجادش چهار تن دو پسر امام علی النقی و موسی مبرقع و دو دختر فاطمه و امامه
عمر مبارکش بیست و پنج سال و دو ماه و بیست روز شهادتش بزهر بوده معتصم علیه اللعنه در محل ... زهر تر کرده
بدست آنحضرت رسانید و آنحضرت ... مجروح بود تا شربت شهادت چشید در روز سه شنبه آخر ذی القعده سنه عشرین و مائتین
من الهجره مرقد منورش در بغداد در مقابر قریش در جنب جد بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم **امام دهم** حضرت امام علی
النقی مادرش سمانه کنیت همایونش ابو الحسن و آنحضرت را ابو الحسن ثالث گویند لقب همایونش نقی ولادت با سعادتش پانزدهم
ذی حجه و بقولی سیزدهم رجب اثنی عشر و مائتین من الهجره در مدینه طیبه مدت امامتش سی و سه سال و شش ماه و بیست
و هفت روز اولاد عظامش چهار تن سه پسر و یک دختر حضرت امام حسن عسکری ع و حسین و جعفر کذاب و عالیه
روایتست که ابو جعفر صد و بیست و دو زن داشت ... عمرش قریب بچهل سال شهادتش بزهر متوکل ملعون بوده معتمد
عباسی علیه اللعنه در روز شنبه سوم رجب و بقولی بیست و ... جمادی الثانی سنه اربع و خمسین و مائتین من الهجره
در سر من رای مرقد منورش در سر من رای مطهرش هم در آنجا **امام یازدهم** حضرت امام حسن عسکری ولادت با سعادتش
روز دوشنبه چهارم ربیع الآخر اثنین و ثلثین و مائتین من الهجره مادرش حدیث کنیت مبارکش ابو محمد لقب همایونش
عسکری مدت امامتش شش سال و هفت ماه و کسری ولد خلفش حضرت صاحب الامر است سن مبارکش بیست
و هفت سال و دو ماه و بیست روز شهادتش بزهر معتمد بوده معتمد عباسی علیه اللعنه در یکشنبه ربیع الاول
سنه ستین و مائتین در سر من رای و مرقد منورش هم آنجاست **امام دوازدهم** حضرت صاحب الامر است مادرش نرجس
خاتون کنیت همایونش ابو القاسم لقب میمونش حجت و قائم و منتظر و هادی و مهدی و صاحب الامر و الوقت و الزمان
ولادتش در شب جمعه پانزدهم شعبان المعظم سنه خمس و خمسین و مائتین در سر من رای عمرش و امامتش تا حال ...
... در کودکی علم و حکمت باو ارزانی بود ... و آنحضرت را ... دست داده ... صغری و کبری
امید که ... ظهور ... السرور ... دلهای مومنان را ... و ... گرداند ... الزمان ... خاطر اهل
عالم ... ادرکنا ... **نظم** یا صاحب الزمان ... تا کی
زمانه ... تا کی کشم ز دست ... خوار ...
شادمان ...
آوردهام ... **نکته** ...
شنید ... و درود
و سلام ... ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما ...
ان کسانی که گرویدید ... صلوات دهید بر وی و سلام کنید بر وی سلام کردنی ...

مرعی دارید تسلیم کردنی و انقیاد نمودنی بآنکه صلوات از جانب حق تعالی رحمت و از ملائکه استغفار و از مؤمنان
دعا و گفته‌اند که معنی اللهم صل علی محمد وال محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلای مرتبه دین و اظهار دعوت
طریقه و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل بر اولین
و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیاء مرسلین روایتست که بعد از نزول این آیه سوال کردند که یا رسول الله ما نمیدانیم که چگونه صلوات
و سلام بر تو فرستیم کیفیت او را بیان فرمای فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد وال محمد کما صلیت علی ابراهیم وال ابراهیم
انک حمید مجید و بارک علی محمد وال محمد کما بارکت علی ابراهیم وال ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که حقتعالی دو
فرشته را بر من موکل کرده است تا هر جا نام مرا برند و صلوات بر من فرستند گویند غفر الله لکم یعنی خدا بیامرزد شما را و فرشتگان
گویند آمین و اگر نام شنوند و بر من صلوات نفرستند آن دو فرشته گویند لا غفر الله لکم یعنی خدا تعالی نیامرزد شما را و
فرشتگان گویند لا غفر الله لکم یعنی خدا نیامرزد شما را و فرشتگان گویند آمین و انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده
که گفت روزی نزد حضرت پیغمبر ص رفتم آنحضرت را بسیار شادمان و خوشحال یافتم گفتم یا رسول الله هرگز روزی ترا این
مرتبه خوشحال ندیده‌ام گفت امروز چرا خوشحال و شادمان نباشم که الحال حضرت جبرئیل نزد من آمد و گفت حقتعالی
فرموده که هر که یکبار بر تو صلوات فرستد ده سیئه او محو کنم و ده حسنه از برای او بنویسم و در تفسیر الثعلبی مذکور است که
ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که هر که نزد او ذکر نام نامی و اسم سامی من ببرند و او
صلوات بر من نفرستد حقتعالی او را از رحمت خود دور گرداند ابن القداح از حضرت ابو عبد الله ع روایت کرده که مردی دست
در خانه کعبه زده بود و میگفت اللهم صل علی محمد وال محمد آنحضرت فرمود صلوات را مقطع و دنباله بریده مساز و بر
حق ما ظلم مکن و بگو اللهم صل علی محمد وال محمد و سلم و عبد الله نعیم روایت کرده که حضرت ابی عبد الله را گفتم که
در خانه خدا بودم و غیر از صلوات چیزی دیگر بخاطرم نرسید فرمود که هیچکس فاضلتر از آنچه تو آوردی نیاورده از حضرت ابی عبد الله
روایت کرده که بعضی از بندگان خدای در آتش دوزخ هفتاد خریف معذب باشند یعنی هفتاد سال است و در بعضی
استغاثه کنند بخدای و بحق محمد و آل او سوگند دهند که ایشان را از عذاب دوزخ برهاند و درجه ... پس
گوید بحق محمد و اهل بیته الا رحمتنی یعنی بحق محمد وال محمد که بر من رحم کن حقتعالی بجبرئیل وحی فرستد که فرو رو بسوی
بنده من و او را از دوزخ بیرون آر جبرئیل گوید بار خدایا این بنده ... از دوزخ ... رسید که در جواب است آن
عجب ... که بعضی او ... آتش و بشدت عذاب ...
پرسید که چند سال است که در آتش دوزخ گرفتاری گوید ... و شدت عذاب ... از آنجا
بیرون آورد حقتعالی بار ... من بحق ... استغاثه کردی ... گوید ... اگر ...
فرماید که ... حضرت محمد و اهل بیت طاهرین او را وسیله نجات خود ... نکنی
در دوزخ دراز ... لیکن ... از من بوسیله حضرت محمد ... سوال
بکند ... که ... از ... عذاب ...

کرده

کرده از حضرت پیغمبر ص شنیده‌ام که میگفت حق تعالی بر بندگان که گمان میکنند که اکرم و بهترین و افضل ایشان نزد من حضرت محمد
مصطفی ص و بعد از او حضرت امیر المؤمنین علی ع و بعد از ایشان ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا اند هر کرا حاجت باشد بمن هر که بوسیله
حضرت محمد وال محمد ع حاجت خود را از من طلبد که او را وصول منفعت باشد و یا دفع بلیت و مضرت ...
و مکروهی از آنکه استشفاع نماید ... این حدیث از سلمان شنیدند بر سبیل استهزا ... یا ابا عبد الله
چرا در تنگی از خدا بوسیله حضرت محمد وال محمد نان از اغنیای مدینه ... سلمان جواب داد که بوسیله حضرت
محمد وال محمد از حضرت ... سوال کردم آن چیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیا و ما فیهاست و آن
سوال آن بود که زبانی ذاکر ... تا تحمل مصائب ...
شده ... در فردوس ... حقتعالی مرغی
از ... صلوات ... درختی ... و شاخ ...
... هر که صلوات بر محمد وال محمد فرستد آن مرغ از درخت ... آید و در
حوض ... آید و بهر قطره که از ... حقتعالی ملکی ... از
که از برای گوینده صلوات ... تا روز قیامت ... صلوات ...
در ... [illegible] ...
در خبر است که روزی ... نزد حضرت رسول الله آمد و گفت یا رسول الله ... صاحب عیال ... بمن ...
... و از ... نه ... حضرت ... فرمود
... صلوات ... روز و شب ... بسیار ... بگو ...
... خدا ... بر من و ال من صلوات ... بر ... آسمان ...
... محمد مصطفی صلوات
... بر آمد و ان
... از ... بود
خواست ... آید ... آنحضرت ...
... حکایت ... خود ...
بود ... جهود ...
... محمد ...
... بسیار ... جهود ...
... خانه ... در بهشت
آمد ... و سپاس خدا ... کرده ... صلوات ... نایبات

بر حضرت خاتم الانبیاء و عترت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین و سلام آن جهود متعجب شد و فریاد بر آورد که ای شیخ
سر است این سبزه خال پر از عجب بود و الحال پر از زر سرخ است و قصه خود با آن مرد مؤمن باز گفت آن مرد گفت ای
جهود از روی صدق و اخلاص مسلمان شو تا این زر را با تو برادر قسمت کنم آن جهود از سر اخلاص مسلمان شد و کلمه طیبه شهادة
بر زبان راند و صلوات بر حضرت محمد و آل محمد فرستاد و آن مرد به عهد خود وفا نمود و آن زر را با او بالمناصفه قسمت نمود در
فضل صلوات که گفتن او شود دولت دین و دنیا میسر چه واقف که بعد از شهادة نباشد درودی ز صلوات گفتن
فزون‌تر بگو بر نبی و آل از دل و جان صلوة و سلام و درود مکرر و شیخ ابن بابویه رحمه الله باسانید صحیحه خود از حضرت امام
جعفر صادق ع روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف علی نبینا و علیه السلام روزی زلیخا از حاجبان بارگاه او اجازت
خواست تا نزد او رود گفتند مبادا از اجازت دادن او را آسیبی بتو رسد چه ایذا بر سیاه تو داد و او اقعش ع زلیخا گفت
نمی‌ترسم از کسی که او را از خدا ترس باشد چون یوسف داخل شد زلیخا گفت ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شد جواب داد که
سپاس مر خدایرا که پادشاهان بشومی معصیت بنده گردانید و بندگان را بیمن اطاعت پادشاه یوسف فرمود ای
زلیخا چه چیز ترا بر معصیت داشت گفت صباحت وجه تو حضرت صدیق فرمود چه حال داشتی با نبی وقتی که پیغمبری
ببینی که او را محمد مصطفی ع گویند در آخر الزمان که روی او از روی من زیباتر است و خلق او نیکوتر و خلق او از من
بهتر زلیخا گفت راست گفتی یوسف فرمود از کجا دانستی که من راست گفتم گفت بجهت آنکه چون نام او یاد کردی دوستی
او در دل من جای گرفت حق سبحانه تعالی به یوسف وحی کرد که تحقیق که او راست گفت من او را دوست میدارم که بجهت
دوستی او حضرت محمد ع پس امر کرد یوسف تا تزویج زلیخا کند و از اینجا معلوم شد که بمجرد ذکر محمد ص و اهل
بیت بدون صلوات بر ایشان موجب انجام مرام و مقاصد میشود چه جای آنکه بواسطه صلوات برو و اهل بیت او توسل
شود با ایشان بانیوع که اللهم صل علی محمد و آل محمد و افعل بی کذا و کذا جابر انصاری از ابوذر علیه الرحمه روایت کند
که فرشته از حق تعالی درخواست تا شنیده او از بندگان را با او کرامت در پاداش حق تعالی این مرتبه را با او کرامت کرد که
هر چه بندگان گویند او بشنود تا روز قیامت پس هیچ بنده نگوید صلی الله علیه و آله و سلم الا آنکه آن فرشته گوید که و علیک
السلام و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود سماوات سبع بهشت را بجهت مخلوق داده اند و انها حضرت محمد و
بهشت را در مقرب ساخت هر گاه بنده از شما نامه فارغ شود باید که صلوات بر محمد و آل محمد فرستد و سؤال جنت کند و استعاذه
نماید از نار و سؤال کند تزویج حور العین را چه هر گاه بر حضرت رسول صلوات فرستد دعای او مستجاب
شود و هر گاه سؤال جنت کند جنت گوید بار خدایا این بنده طلب مرا نمود بیار آن را و هر گاه از نار استعاذه کند گوید خداوندا
این بنده را از آتش نجات ده و هر گاه که سؤال حوریان کند ایشان گویند بار خدایا بفضل خود
عطا کن این بنده را تا مطلوب خود برسد از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که هیچ چیز در
ترازوی اعمال ثقیل‌تر از صلوات بر حضرت محمد و آل محمد نیست و هشام بن سالم از حضرت ابو عبد الله روایت
کرده که دعا را حجاب است یعنی مستجاب نمیشود تا آنکه بر حضرت محمد و آل او صلوات فرستد و نیز از

آنحضرت

از آنحضرت منقولست که هر گاه ترا بخدا حاجتی باشد باید که ابتدا بصلوات کنی و بعد از آن حاجت خود را بخواه
و ختم بصلوات کنی بتحقیق که خدای تعالی از آن بزرگوارتر است که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان را طرح کند
و اکثار صلوات بر محمد و آل محمد در مجالس نیز آمده و در معرض قبول می‌افتد **مناجات میرزا جانی**
الهی الهی بحق جبرئیل الهی الهی بسابق کرم الهی الهی بحق حنفیه الهی الهی بزهرای اطهر الهی الهی بسبطین زهرا الهی الهی بشبیر و شبر
الهی بعابد الهی بباقر الهی بموسی الهی بجعفر الهی الهی بشاه خراسان شاه خراسان شرف کشور شنیدم که سلطان روزی
بزیبی طواف رضا جبرئیل شد او ز فیض مجال حسود از لطف بکر الهی الهی بحق تقی
الهی الهی بحق نقی و عسکر الهی الهی بمهدی هادی شه دین و دنیا امام مطهر الهی الهی بجاه ندرکا که بر آدم آن
حالت بخشی به پنج صغیر یارب بر عاصیان گنهکار بکذر الهی بخشی بجاه جانف بر بندگان دگر روز محشر
باب ششم در قصص بعضی انبیا سابقین تا محمد و واجب الوجود بر اکرام که خالق ادم الکبار و البرکات
بوجود آورد و خلعت خلافت در برش پوشانید کما قال انا جعلناک فی الارض خلیفة فاحکم بین الناس و خلایق را از
صلب او بوجود گردانید و انبیا را بشرف نبوت برگزید و هر یک را بقدر نبی خاص مشرف کرده تا هادی که بعضی
بشر ضعیف را تیغ بر دشمنان ساخت و تار عنکبوت را پرده عصمت دوستان گردانید کریمی که نوع انسانی
را بفضیلت نطق و رتبه عقل از سایر حیوانات ممتاز گردانید **نظم** از نیرجان از نیر اکرام الهی جان بخشید
ولیان خاکرا اسما ز ادم ز بر دستی بباشت خاکرا در خانه نیستی بباشت مهر ارسال بنیاد نهاد و درود و تحیات
زاکیات بر سرور کاینات و خلاصه موجودات معدن سادات و منبع سعادات مایه حسنات و دافع سیئات خلاصه
مخلوقات رهبر شاهراه ایمان بدرقه و ائلاد در جهان خاتم پیغمبران صلوات الله الملک المنان **نظم** خواجه دنیا و دین
گنج وفا مهر برج هدی محمد مصطفی آفتاب شرع و دریای یقین نور عالم رحمة للعالمین صاحب معراج و صدر کاینات
سایه حق خواجه خورشید ذات پیشوای این جهان و آن جهان مقتدای اشکال و نهان مهدی اسلام هادی سبل یقین
غیب و امام جزو کل و بر حضرت امیر مؤمنان و سرور رجال راه نمای دو جهان ساقی روز محشر پیشوای متقیان
حضرت علی ابن ابی طالب ع **نظم** ابن عم و حق امام راستین کوه حلم و بحر علم و قطب دین ساقی کوثر امام رهنما ابن عم مصطفی
شیر خدا مقتدای دین استحقاق او معنی مطلق علی بالاطلاق او و بر آل او که هر یک هادی راه عرفان و دلیل شاهراه
و انبیا باشند صلوات الله علیهم اجمعین **و بعد** بدانکه سنت و حکایت انبیا زیاده از حد و حصر و توصیف است
و در بعضی مصنفات بیشتر و احوال از ایشان منقول نیست مجال ز برد و بنابر بعضی از آن بیان خود و در این باب دوازده
فصلست **فصل اول** در قصه ابو البشر آدم صفی علی نبینا و علیه قوله تعالی و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی
الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون حق سبحانه
و تعالی جل جلاله و عم نواله و عظم شانه لا اله غیره ذکر وقت آفرینش آدم و بیان شرف او که اصل همه آدمیان است
و ذکر شرف و فضیلت او و وجه سؤال از سبب بزرگواری او و ارباب خطاب بحضرت خواجه کائنات و نظام موجودات

محمد مصطفی هم کرده پیغمبر علیه السلام که ای محمد یاد کن آنگه که چون پروردگار تو مر فرشتگان را گفت بدرستی که من کردانندهام یعنی
از پدید کننده ام در زمین شخصی که نایب من باشد در روان دادن حق و محو کردن باطل گفتند ملائکه از روی تعجب نه بر وجه
اعتراض که آیا می آفرینی در زمین کسی که فساد کند و بریزد خونهای امثال خود را و حال آنکه ما تسبیح میکنیم و تقدیس میکنیم تسبیحی
مقرون بحمد و ثنای تو [illegible] حق تعالی در جواب ملائکه فرمود بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از
مصلحتها و حکمتها آنچه شما نمیدانید از ابن عباس و عبدالله بن مسعود روایتست که حق تعالی پیش از آفرینش آدم
فرشتگان را خبر داده بود که در زمین خلیفه خواهم آفرید که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند بنابر آن
چون قول حق تعالی را شنیدند گفتند آیا می آفرینی کسی را که در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند و اینکه حق تعالی فرمود
که انی اعلم ما لا تعلمون و از جمله آن اظهار کبر و عجب و [illegible] ابلیس بود که در خود [illegible] داشت و ظاهر میکرد و نیز خلق
انبیا و [illegible] و سایر اولیا از صلب آدم و [illegible] امام جعفر صادق منقولست که [illegible] خلیفه در زمین از نفس
ایشان باشند و گفتند که [illegible] و تسبیح [illegible] چون در جواب سؤال خود انی اعلم ما لا تعلمون دانستند
که ایشان [illegible] از سؤال خود منفعل شده پناه بعرش الهی آوردند و به استغفار مشغول شدند و وقتی که
که آدم از کتم عدم بصحرای وجود قدم نهاد از بهشت بزمین آمد خطاب به او رسید که ای آدم [illegible]
[illegible] چنانکه فرشتگان [illegible] پناه بعرش برده با استغفار مشغول شد چون [illegible] تمام کرد
عاصیان [illegible]
و بسبب آن [illegible] حق تعالی خطاب بفرشتگان کرد که [illegible] از زمین
بیافرینم و شما [illegible] حق تعالی جبرئیل را فرمان داد که برو و قبضه خاک برگیر از [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] زمین [illegible]
[illegible] حق تعالی از من خلقی [illegible] که بروی عاصی شوند
و بدان سبب [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] حق تعالی میکائیل را به آوردن خاک [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible]

زمین کردانید و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین چون آدم از خود
عطسه زد گفت الحمد لله و در آموخت آدم یعنی علم ساخت او را نامهای [illegible] از ابن
عباس و سعید بن جبیر و غیر ایشان روایتست که حق تعالی تعلیم کرد آدم را همه نامهای موجودات را حتی کاسه و نیم کاسه و
[illegible] پس عرضه کرد [illegible] بر فرشتگان پس گفت ای فرشتگان خبر
دهید مرا بنامهای اینها اگر هستید [illegible]
با وجود [illegible] خلیفه [illegible] باشد و
عمارت زمین [illegible] فضیلت آدم بر فرشتگان [illegible] در آسمان
هفتم نهادند [illegible]
و بعد از عرض نامهای ایشان [illegible] ایشان بعجز و
خود معترف شدند و بطریق اعتذار گفتند قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم گفتند تسبیح میکنیم

سبحانک

ترا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت و شرف او
بملائکه قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض واعلم ما
تبدون وما کنتم تکتمون [illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible] نامهای اشیا [illegible] ایشان کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضیلت آدم [illegible]

تفسیر

[illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته [illegible] ایشان در جواب [illegible]
علیک السلام ورحمة الله [illegible] آدم سلام [illegible]
[illegible] آدم فرشتگان [illegible] آدم [illegible]
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین [illegible]
[illegible] ملائکه مگر ابلیس [illegible] سجده نکرد

وازان سجده تکبر وکردن کشی عزود وبود او در اصل از تاکرونده کان یعنی از منافقان جه اظهار انقیاد بود نزد فرشتگان
ودر باطن کافر بود نزد حق تعالی این ظاهر بود جون اورا بسجده امر فرمود منش کفر بر جملت این ظاهر شد ومذهب
حق آنست که ابلیس از جن بوده نه از جنس ملایک جه ملایکه معصوم‌اند نه باتفاق وایضا کان من الجن ففسق
عن امر ربه دلیل است بر این الفصه جون ابلیس از سجده آدم ابا کرد حق تعالی بر و لعنت کرده وبر از صف فرشتگان
دور کردانید وهمه ملایکه بر و لعنت کردند وادم را کفت بهشت رو واز جمیع لذات بهشت ملتذ شو کقوله
تعالی وقلنا یا ادم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من
الظالمین وکفتیم از محض فضل وکرم خود ای ادم ساکن شو تو وجفت تو حوا در بهشت وبخورید از میوهای بهشت
خوردنی بسیار با فراغت وخوش خالی ونزدیک مشوید ومخورید ازین درخت که درخت کندم است که اکر
نزدیکی کنید پس باشید از ستمکاران بر نفسهای خود از ابن عباس وابن مسعود روایتست که جون ادم در بهشت
درآمد بجهة تنهائی ملول بود حق تعالی جل جلاله خواب بر و غلبه کرد وبعد ازان استخوانی از پهلوی جپ آدم
جدا کرد وحوا را ازان بیافرید با صورتی بس نیکو تمام وبجائی که کلام وحلهای بهشت در و پوشانیده اورا بالای
زینتها بیاراست جون آدم بیدار شد آن صورت را ستاده زیبود ومایل او کرفت ومحبت تمام باو پیدا کرد واین
پهلوی جپ مرد از زن استخوانی نیست وپهلوی راست هشت دلیل است بر این قول ونزد بعضی آنست که
حق تعالی حوا را از باقی کل ادم بیافرید وبعد ازان امر کرد که در بهشت روید وجون بدلایل واخبار وبراهین قاطعه
ثابت شد که انبیا معصوم‌اند از اول عمر تا اخر عمر پس این نهی تنزیهی باشد که بمعنی ترک مندوب وترک
اولیست وحضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام معصوم باشد از کناه واین خسرو در تعریف آدم زیبود **مثنوی** ای ز ازل کوهر
پاک آمده کوهر تو صیقل خاک آمده جیفه خرسند نیست خاک تا که برون آمدی این در پاک آورده اند که حق تعالی
جون آدم را از بهشت بر سریر کرامت نشانید وتاج عزت بر سر او نهاد وجامه بزرکواری وشرکت در و پوشانید
وغلامان وولدان در پیش او در مقام خدمتکاری نصب نمود وحوران وپریان را در ملازمت او مقرر فرمود ابلیس
تلبیس ملعون بر آنحضرت حسد برد واندیشه میکرد که جه نوع ادم را ازین منصب معزول سازد جون حق تعالی اورا
از درخت کندم نهی کرده بود در بهشت یافته در دهن مار رسته واندر دین در خواست عزود که مرا با ادم رسان مار بجثه
طاووس او را به پشت برد ابلیس بیامد ودر برابر آدم وحوا بایستاد وکویند که از دهن مار بیرون نیامد بلکه از
یک کنار دهن باز آمد بحضور ایشان عزود ولفاذ کریه وزاری عزود ایشان او را نشناختند کفتند جرا کریه میکنی
کفت بجهة موت شما وزوال این نعمت ودولت شما کفتند علاج این چه باشد کفت خوردن میوه درخت خلد که
موجب خلود جاودانیست واشاره بدرخت کندم کرد کفتند ما را از خوردن او نهی کرده اند جکونه ازان بخوریم
کفت این نهی ازان درخت وسوکند یاد کرد که در این امر نیکخواه شما ام واز محض دولتخواهی شما را بر این دلالت
میکنم جون این کمان داشتند که کسی بنام خدای سوکند دروغ نخورد وبنا بر فریب خوردند وبخوردن میوه

کعب و درخت انجیر کویم

ان درخت مشغول شدند قوله تعالی فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه پس بلغزانید وقدم آدم وحوا را ابلیس لعین
ازان درخت پس بیرون کرد ایشان را از انجه بودند در آن از انواع نعم ودر خبر پس حوا با ادم کفت بیا تا از بهشت بیرون
رویم که وقت معزولیست برخیز که وقت از راست امروز **بیت** ودر ماتمانت امروز ابدیان رخ وصال دیدی
١ بکجه حوابنا ر که تو بترز راست امروز وبنا لکه بیرون کردن ادم وحوا از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهة
مصلحت وحکم یعنی حکم او سبحانه وتعالی اقتضا میکرد که ادم وحوا از بهشت بیرون آیند وبدار تکلیف که دنیاست تحمل
نمایند ومشقت وبلیت کشند تا موجب زیادتی مرتبه ودر جه ایشان شود همچنانکه جهة مصلحت یعنی لعرب ربهما
وصحیح است وبرهان نیز دلالت کند که بیرون آمدن ادم از بهشت ضروری بود اکرچه درخت کندم نمیخورد ملا زیرا که او
برای خلافت زمین از ازل شده بود دلیل بر قول حق تعالی که انی جاعل فی الارض خلیفة لیکن خروج او از بهشت الا
جهة خوردن کندم نبایستی شد ومشقت ومحنت او که میبود جنانکه آورده اند که جون آدم وحوا کندم را تناول نمودند لشکر
بلا روی بایشان نهاد **رباعی** ان روز که باب مخالفت جرم زده اند بر طینت ادم سم غم زده اند خالی بنود آدمی
از درد وبلا لکن ضربت اولین بر آدم زده اند فی الحال تاج شرف از سر ایشان در افتاد وحلهای بهشت از بدن
ایشان دور برفت وغلامان وحوران که در خدمت بودند فرار نمودند وایشان برهنه وبیکس بماندند واز خجالت
برهنکی در پس درخت بهشت پنهان شدند وهاتفت بیرک درخت انجیر خود را پوشانیدند جون حکم شد که از
جنت بیرون روند پس آدم دست حوا کرفت خواست که بیرون رود وکلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند
جبرئیل کفت ای ادم کلام بزرکوار کفتی باش شاید بحرمت الرحمن الرحیم برکت این نام عظیم بر شما بخشاید خطاب
در رسید که ای جبرئیل بکذار تا بیرون روند الرحمن امروز بروی نخست کم بر ایشان که حد کرده باشم بخواهم
ترا که ادم روی بهشت آورده قرار هزار ساحی الانقر زمان همراه داشت باشد انکاه بر ایشان رحمت کنم تا دست
بدست من اشکار کرد پس بهمین ایشان را از بهشت بیرون کردیم وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو ولکم
فی الارض مستقر ومتاع الی حین کفت ای آدم وحوا فرود آیید از بهشت بدین با در خاک که بر بعضی دیکر دشمنند جه
ابلیس ودر سپاه او دشمن آدم ودر سپاه او مند وبر عکس ودر شما را است در زمین موضع قرار یعنی آرامکاه وجای برخوردار
ومنفعت تا هنکام رسیدن اجل شما آورده اند که جون آدم وحوا فرود آمدند حکم شد که این آدم دست از حوا باز
دارد وحوا از یکدیکر مفارقت کنید وهر یک بجای دیکر روید پس آدم بکوه سرندیب افتاد وحوا بساحل دریای
هند در موضع که از انجا کویند وادم دویست سال علی الاتصال بر سر کوه سرندیب میکریست از جهة ترک
شد وجون که از وسادر شده بود **نظم** کوهر پس که انها اشکست سیب اب روی با اشکست که میکن کز و غیر
اشک نریزی کی که رایا ابرتا کر به برجن نکند غنچه خنده برجن نکند **روایتست** که هر کاه آدم بسبب خوردن
یاد کردی بیهوش شدی وز حال جنات باران حسرت از ابر دیده بر زمین ندامت باریدی که در بعضی روایات دعوی
آب بدیدی آمد شبی آدم از بسیاری کریه وزاری بیهوش شد جبرئیل آمد وسر مبارک آدم را بر دامن کرفت در روایتی

را حوا در کنار دریا میگریست و میگویند که دست آدم و حوا من جملة البرهنه پوشیده بماند بیداری یا در خواب آدم
خواست که حوا را ببیند بهوش آمد و فات و زاری در گرفت بعنایت از همه جزو شنید که جبرئیل علیه السلام در آمد و
مناجات کرد که الهی ببین در عزیب زو مالنا دیم و زبانی خطاب آمد که او را بشارت ده که نزدیک شد که شب
فراق بسر آید و صباح وصال از مشرق امید بر آید **بیت** شبی باد صبا در شام آکهی آورد که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد
و در روایتی آمده است که حضرت آدم ... مذکور است که چون حقتعالی آدم را بیافرید از بهر تا نامهای
بر ساق عرش سر فرو جنبد بدید بر همه نوشته نام هر یک بر بالای سرا و نوشته گفت خداوندا قبل از من بصورت
من خلق از بنی فرمود که اینها کیستند خطاب آمد که اینها از پیغامبران تو و اگر ایشان نبودندی ترا هم نیافریدی
آدم گفت پس اینها را الهی بزرگ بنده کانند حقتعالی فرمود بلی این نامها را یاد گیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسند
حضرت آدم اینها را یاد گرفت چنانکه حقتعالی از آن خبر میدهد که فتلقّى آدم من ربّه کلمات فتاب علیه
انّه هو التوّاب الرحیم پس فراپیش آمد آدم بزاری گرفت و قبول توبه از پروردگار خود خواست بآن برکت بحقیقت
آن نامهای آل عباست پس باز گشت حق تعالی و بقبول توبه او توفیق توبه او را پذیرفت بدرستیکه او حق تعالی
بسیار رجوع کننده است بقبول توبه و بسیار بخشنده مهربان بر بندگان آورده اند که چون وقت قبول توبه رسید
جبرئیل گفت ای آدم بگو نامها که بر ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی چون این شنید دست بر داشت
و از روی نیاز بزاری نالید و گفت خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه من قبول کن بر
دعای او ... اجابت رسید توبه آدم قبول شد و حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند که آن کلمات
اینست که ربّنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکوننّ من الخاسرین و اصح آنست که حقتعالی
ببرکت شفاعت پنجتن آدم علیه السلام توبه او را قبول نمود چنانکه ابن مغازلی شافعی که یکی از اکابر اهل سنت بود
و ابو عمرو بن مقدام که از علمای ایشان است از ابن عباس نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلعم فرموده که حضرت
آدم نام علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را شفیع خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول کرد و خطاب رسید که ای
آدم با حوا صبر باید تا نسل تو در عالم پراکنده گردد روزی جبرئیل بیامد و هفت پاره آهن بیاورد سندان و
مطرقه و انبر و تیشه آورد و دو پاره دیگر آهن و آدم را آهنگری آموخت آدم بآتش محتاج شد زبان آمد که
ای جبرئیل ذرّه از آتش دوزخ گرفته بخدمت آدم آورد آدم دست دراز کرده تا آتش بستاند دستش بسوخت
او را بیفکند بر زمین آمد و هفت طبقه زمین را سوراخ کرده بدوزخ رسید پس زبان از حضرت عزت در رسید
که ای آدم سنگ بردار و بر آهن زده تا آتش از آن بیرون آید که بعض آتش در سنگ بماند و تا قیامت در سنگ
آن بعض خواهد بود آدم همچنان کرد آتش از او بیرون آمد جبرئیل او را آهنگری و درودگری در آموخت آلات
برزگری از چوب و آهن ساخت و جبرئیل از بهشت فردوس جفتی گاو از برای آدم علی نبینا و علیه السلام بیاورد دو
دیگر آنست که او بهشت گاو از عین البقر بیرون آورده و آن چشمه گاوان مشرب پس جبرئیل گفت یا آدم برزگری

تا از دست رنج خود خوری پس جبرئیل علیه السلام کلهم از بهشت بیرون آورد و بر روی زمین افشاند آدم او را بیند و بخورد و کرده بر
باد داد و دست کش نمود و سبز گردانید بخت و آن همه درخت سالم تر از نفس و رعناتر پس دست بام گفت که ای آدم مراد در بردی
با هشیار که در خواهی بود در روزی طعام میدام آدم همی خواست تا نان خورد جبرئیل گفت ای آدم صبر کن تا آفتاب فرو رود تا
از حلم نفس و دل آگاه باشی چون آفتاب فرو شد نان پیش آورد بقدر کفایت خود بخورد و از حسب خود سنی که داشت که از برای
در بالشکه و ار انفاست که نزد انس متکلمند و در اعتقاد درست و درستی را محترم میکنند و اگر چه روزی رسان روزی
هم روزی میرساند پس آدم در زمین مکرا اندیشه ترا ایمان گرفت و حوا بیست فرزند و بروایتی چهل فرزند آبستن شد و هر بطنی
پسری بود و دختری آورد چون بزرگ شدند دختر بطنی را به پسر بطن دیگر میدادند و دختری که با قابیل زاده بود نام
داشت در نهایت حسن و جمال بود و آنکه با هابیل زاده بود لبودا نام داشت و او را حسنات جمال نبود چون بحد بلوغ رسید
آدم لبودا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را با هابیل قابیل از این حکم استنکاف نمود و گفت خواهر من بهتر است و من بصحبت او سزاوارترم
ازین او لیست آدم فرمود که حکم الهی بر این جمله صادر شده است از روی محض اخبار باید نیست قابیل گفت ای پدر تو
هابیل را از من دوست میداری این حکم از پیش خود راست میگویی آدم فرمود اگر سخن مرا قبول نداری مرت
ایشان قربانی کنید با خدای تعالی قربان هر کدام قبول افتد اقلیما از آن او باشد هابیل گوسفندداری بود و برین راضی
قربانی درست کرد پیش قربان کرد قابیل بر بارانی او گزید غله و حب کردی او قربان کرد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نکرد دختر قابیل مرا نبایست زنی برد
دست کند خوشه ضعیف که دانه نیاورده بود در کنار او نهاد و با خود گفت اگر قربانی قبول شود و اگر نشود مرا بخود
خود بر نیاید پس آتش سفید بی دود از آسمان آمد و گوسفند را بخورد و حقیقت قربانی قابیل فرو گذاشت قوله تعالی
واتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قرّبا قربانا فتقبّل من احدهما و لم یتقبّل من الآخر یعنی خوان ای محمد بر ایشان خبر دو
پسر آدم از روی راستی که چون هر دو قربانی قبول کردند پس قبول کرده شد از یکی و مقبول نیفتاد از دیگری و در
آن دشت چنان بود که چون کسی قربانی کردی اگر مقبول شدی آتش بیامدی و او را بسوختی و اگر چنان بود باز ماندی
رد شدی و در روایت حضرت رسول علیه السلام این حکم بر طرف شد و کفار ایشان بنامه افتادند و تا دنیا بجایی که محقق باشد
رسوا شوند القصه قابیل را آتش غضب مشتعل شد و دود حسد دیده بصیرت او را تیره کرد و اندیشه که قتل برادر بدست
در بکینه گاه انتقام نشسته تا روزی که هابیل گفت ای برادر اگر تو بمن دست یابی حق حرمت برادری نگاه دارم
و از گناه محترز باشم و تو از جمله گنهکاران ستمکاران و دوزخیان باشی و جزای ستمکاران بجز دوزخ نباشد
اما قابیل قتل برادر را در دل قرار داده اما نمیدانست که او را چون کند و در این اندیشه بود که ابلیس علیه اللعنه بیامد و کلاغی
در دست گرفته در پیش قابیل سنگ برداشت و بر سر آن مار زد قابیل آن فعل شنیع را از آن فرا گرفته دانست که برادر را
چنین باید کشت روزی آدم عزیمت زیارت بیت المعمور کرد قابیل فرصت یافته بر سر آمد هابیل آنجا در خواب بود
سنگی برداشت و بر سر هابیل زد چنانکه مغزش پریشان شد **بیت** خود برادر را برادر این کند کافر نکرد کافر
این کند ... و روایت که هابیل در زیر درخت خوابیده بود و در آن روز کار هیچ درختی زیاده تر از آن درخت سایه نیاوردی

و از آن خوبتر میوه نبودی از شوی آن خوب بنالید که در پای او و افتاد دیگر باز بیاورد و قابیل بسبب این فعل شنیع
در بدر نهاده و بر خدای کافر شد آنگاه ندانست که با جنازه او چه کند او را در جوالی پیچید و در پشت گرفت و روی در
بیابان نهاد چهل روز او را در پشت داشت و بوی ناخوش بر آمد و نمیدانست که چه چاره سازد تا خدای تعالی زاغی
دید که منقار و چنگال خود کاوید زمین کند و زاغی مرده بیاورد و در آنجا نهاد و خاک بر آن پاشید تا [illegible] شد قابیل
نیز بهمان طریق برادر خود هابیل را دفن کرد و در بیابان فرو رفت آمد چون حضرت آدم از زیارت حرم راجع شد فرزندان
هم باستقبال وی در آمدند مگر هابیل و آنحضرت هابیل را بسیار بسیار دوست داشتی که جوانی بود با روی چون ماه
و گیسوی سیاه و محبت جان او را [illegible] داشت و هیچیک از اولاد آدم بجمال
و کمال او نبودند [illegible] سیرت [illegible] لقب داده و مستور حضرت شیث هم مثل او [illegible] بود که نور محمدی بآن
شیث او لایح بود [illegible] حضرت آدم هابیل را ندید [illegible] از اشتغال [illegible] و لازم که
شان وی [illegible] شد که [illegible] نمیدانم که کجا رفته و چه کار [illegible]
آدم [illegible] شب [illegible] دید که هابیل [illegible] ایستاده و میگوید یا ابتاه
الغیاث ادم از هول آن خواب اضطراب [illegible] خروش در گرفت [illegible] چون بهوش آمد حضرت جبرئیل را دید
که در پیش او نشسته بود گفت ای برادر [illegible] هابیل [illegible] از احوال او در خواب دیدم که چون مظلومان استغاثه
میکرد [illegible] جبرئیل گفت یا آدم [illegible] گفت [illegible]
قابیل او را بکشت [illegible] و اکنون [illegible] که از زمین ظاهر میشود [illegible]
قیامت [illegible] آدم [illegible] گرفت [illegible] گفت ای برادر [illegible] جبرئیل
آدم او بر سر قبر هابیل برد آدم [illegible] هابیل را دید [illegible] تمام اعضا [illegible] آغشته روی بر روی
وی نهاد و چندان گریست که فرشتگان هفت آسمان بگریه در آمدند [illegible] بار خدایا آدم [illegible]
گریستن [illegible] و اکنون [illegible] طاقت گریستن [illegible] خطاب در رسید که یا آدم [illegible]
در مصیبت [illegible] کردم [illegible] قابیل [illegible] قابیل
که [illegible] خواست که بجایی رود [illegible] بر گرفت [illegible] حق تعالی
زمین [illegible] قابیل گفت بار خدایا ابلیس [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
گفت بار خدایا [illegible]
نکرد [illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد
رسول الله و علی ولی الله بار خدایا [illegible]

بیرون انداز

بیرون انداز زمین او را بیرون انداخت چنانکه [illegible] آمد تا آنگاه حق تعالی [illegible] تا
[illegible] و دیگر باره [illegible] هر روز هفتاد بار تا روز
قیامت پس آدم و حوا در سال بر سر قبر هابیل نشسته میگریستند روزی آدم گفت بار خدایا اگر قابیل هابیل را کشت
[illegible] آدم گفت غضب خدای [illegible] زمین
[illegible] خون [illegible] و تا قیامت خون هیچ کس را نخورد دیگر باره آدم [illegible]
[illegible] پس آدم فرزندان را [illegible] و از ایشان [illegible] فرزند زاده [illegible]
[illegible] سال روزی فرزندان آدم نزد آدم آمدند و گفتند [illegible] خریدیم و درخت [illegible]
آدم گفت [illegible] درختان [illegible] ایشان [illegible] پس حضرت آدم درخواست
[illegible] جبرئیل [illegible] در آمد [illegible] و بآدم داد آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] خطاب [illegible] جبرئیل رسید که [illegible]
[illegible] که [illegible] برکت [illegible] و در [illegible] آورده اند
که [illegible] آدم [illegible] زمین [illegible]
بنی آدم و دیگر آورده اند که بعضی از فرزندان آدم که از نسل قابیل بودند [illegible] بت پرستی [illegible]
کردند آدم [illegible] ایشان [illegible] و از آنحضرت [illegible] خواستند
[illegible] سنگ آب [illegible] آنحضرت [illegible] سنگ [illegible] آب
[illegible] پس آدم [illegible] درخت [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آتش [illegible]
تا [illegible] [illegible] [illegible] فرزندان او را [illegible] و بر ایشان مسلط بودند آنحضرت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ایشان [illegible] ایشان مسلط کرد تا روز قیامت [illegible] پس آدم روزی
[illegible] فرزندان [illegible] میوه [illegible] بهشت [illegible]
بدست آورید [illegible] فرزندان [illegible] شیث [illegible] آدم
شیث گفت [illegible] بهشت [illegible] شیث گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] شیث [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] جبرئیل [illegible] ای آدم حق تعالی [illegible]

که او را بعقد شیث در آورد و قولی آنست که آن حوری بیوه را برای آدم رسانید و باز گشت اما اصح آنست که ادم آن
حوری را بشیث عقد نمود و آن حوری مرجینهان بود و از شیث و آن حوری هر فرزندی که در وجود آمد خوب
زادن بودند و حضرت محمد المصطفی صلعم از شیث و آن حوری است پس از آن [illegible] و بعضی را از زنان قسمت نمود
و هر که از آن بیوه [illegible] وفات [illegible] شد آدم شیث را بر فرزندان خود خلیفه گردانید و از دنیا رحلت نمود پس
جبرئیل فرزندان آدم را تعلیم داد تا آنحضرت را غسل دادند و حنوط و کفن کردند و بر وی نماز گذاردند و او را دفن کردند
دو صد سال بر [illegible] او گذشت و بعد از آن [illegible] شد و شیث عالم ترین جمله فرزندان بود حق تعالی او را پیغمبری
داد و کتاب فرستاد تا برادران و خویشان را شریعت آموخت و از شیث فرزندی آمد او را انوش نام بود و مقصود
بدین [illegible] از دنیا بیرون شد نام او قینان و انوش نیز بدین خالص از دنیا بیرون رفتند و از قینان فرزندی
پدید آمد نام او مهلائیل داد او را جمالی بود چنانکه همیشه نقاب در روی کشیدی که از نهایت حسن هیچ کس را
تاب نظر سوی او نبودی و مردم از اطراف و جوانب بدیدار وی آمدندی و از جهت او هدیهای آوردندی و او را
عزیز و ارجمند میداشتند او نیز بدین پاکیزه وفات نموده از این سرای فانی بیرون رفت و بدار الملک
باقی شتافت و از آن فرزندی ماند نام او یارد او را چندان جمالی بود مردمان که از اطراف و اکناف عالم بدیدار
مهلائیل می آمدند چون او وفات یافته بود باز میگشتند و هدیها را باز میگردانیدند تا ابلیس پر تلبیس خبیث
در زمان او [illegible] کرد در زمان پدر شما بود همیشه باید گشت [illegible] سر [illegible]
بصورت و هیات مهلائیل در خانه [illegible] و او را الباسهای فاخر پوشید و نقاب بر روی او کشید
تا هر که بزیارت او آید [illegible] امید [illegible] و این حشمت و شوکت تا قیامت باید ایشان در زمان شیطان ملعون
روزی نزد ایشان آمد و گفت ای برادران شما این صورت را بواسطه خاطر مهلائیل [illegible] شما [illegible]
تا روان مهلائیل از شما شاد شود چون این سخن شنیدند آغاز پرستش او کردند و بعبادت او مشغول شدند
و سجده او میکردند و بعد [illegible] او میبودند و از مهلائیل فرزندی بود اخنوخ که او ادریس پیغمبر است [illegible]
[illegible] خداوند تعالی [illegible] ذات پاک [illegible] کمال [illegible] اثبات [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] تفضیل [illegible] جمله [illegible] کتاب [illegible] بر [illegible]
[illegible] آدم و شیث [illegible] نوح [illegible] جهان [illegible] صالح [illegible]
[illegible] حیات [illegible] ادریس [illegible] ایوب [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible] اسحق
[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] داود [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] عیسی بن مریم [illegible] مصطفی [illegible] آدم [illegible]
العالمین [illegible] مصطفی [illegible] جهان [illegible] جهان [illegible]

ایمان ندارم الخ کشتی بر [illegible] ساخت [illegible] غرق [illegible] **فصل دویم در قصه نوح ع** حضرت نوح ع از انبیاء اولو العزم
مرسل است و او را شیخ الانبیا گویند و ابنا و [illegible] از پیغمبران دیگر بیشتر بوده مبعوث بچهار صد سال شد پیغمبری باو
نازل شد و او را بلاهای عظیم پیش آمد نهصد و پنجاه سال الخلق را دعوت میکرد و جفای قوم میکشید و شربت
زهر آلود بلا از جام محنت و جفا چشید و یکدم زبانش از بیان [illegible] تسکین فی الحق [illegible] از راه دعوت
ربانی عنان بر نتافت آورده اند حق تعالی او را آوازی داده بود که هرگاه آغاز دعوت کردی هر که از امت او
بودی آواز او شنودی هر روز بامداد از کوفه ندا کردی حق تعالی ندای او را بجمله مشرق و مغرب شنوانیدی
و [illegible] در خلق ایشان [illegible] نبودی و [illegible] ایشان سنگ و چوب بر آنحضرت زدندی و معظم [illegible]
شکستندی و گاه بودی که چندان سنگ بر وی زدندی که در میان سنگ پنهان شدی و گمان آنکه او کشته شده
خاطر جمع کردندی و از سر او [illegible] شب جبرئیل ع بیامدی و سنگها از وی دور کردی و بر جراحات
مالیدی هر جراحتهای او درست گشتی و صباح باز بمیان قوم در آمدی و گفتی ای قوم بگوئید لا اله الا الله تا
رستگار شوید آن ناکسان باز بر وی دست جفا آورده اعضای او را بسنگ ستم مجروح میکردند و نیز از آن
بزرگوار [illegible] انکار [illegible] استکبار [illegible] اعتقاد میکردند و آنحضرت رضا بقضا داده [illegible] جرعه
کشیدی جوشن تسلیم پوشیده و در میان [illegible] عظیم است رباعی دستی
در آستین [illegible] بود [illegible] اینجا که غلغلست [illegible] ذوق [illegible] ولیکن [illegible] بلا [illegible]
بر آورده اند که چون خلایق را دعوت کردی بعضی انگشتها در گوش کردندی تا آواز او را نشنوند و بعضی جامه در سر
کشیدندی و بعضی روی بر زمین نهادندی قوله تعالی رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا
و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا
استکبارا یعنی پروردگارا من بدرستی که من دعوت میکنم قوم خود را در شب و روز پس زیاده نمیکرد دعوت
من ایشان را بسبب ایمان آوردن ایشان [illegible] انگشتان خود را در گوشها و بر سر میکشند جامهای خود را
و مصر شدند در کفر خود و استکبار [illegible] یعنی سرکشی میکنند سرکشی کردنی بزرگ آورده اند که پدران کودکان
خود را بر گردن گرفتندی و آوردندی و حضرت نوح را با ایشان مینمودند و میگفتند ای پسر این مرد دیوانه است [illegible]
مرکز زبان او [illegible] و سخنان بیهوده او را نشنوید که پدران ما او را جفا میکردند و ما نیز طریق ایشان سلوک
مینمائیم [illegible] از او دست کوتاه نمیکنیم [illegible]
دعوت از آن قوم [illegible] روزی آنحضرت قوم خود را گفت واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان
کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله یعنی خبر ده [illegible] بر ایشان یعنی بر مشرکان [illegible] قوم نوح که
چون گفت قوم خود را [illegible] گران [illegible] بر شما اقامت من و پند دادن [illegible]
[illegible] بر وحدانیت خدای عز و جل [illegible] چون حضرت نوح ع مدت تمادی قوم را دعوت میکرد و پند

سیاه و تحمل آزار و جفا مینمود چون از حد درگذشت در صدد قتل او شدند نوح فرمود ای قوم بر شما شاق میگذرد
درنگ کردن و دعوت نمودن من شما را بخدای تعالی فعلی الله توکلت پس بر خدا بس توکل کردم و اعتماد کلی بر وی نمودم در دفع
کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بر خدا کرده ام و همه کار خود را باو باز گذاشته ام فاجمعوا امرکم وشرکاءکم
ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون پس همه باتفاق عزم آورید کار خود را در هلاک
من و بخوانید شریکان خود را یعنی انانی که بزعم خود شریک حق میدانید پس باید که بنا شد کار شما پوشیده
پس برسانید بمن انچه میخواهید و امهلت ندهید یعنی در حقیقت در هلاک من کید مکنید بلکه در اشکارا
در هلاک من کوشید و تظاهر بتوجه نمی من شل انچه ارزو دارید در باره من بجای اورید تا زود خلاص یابم
از مشقت مقام و محنت کلام من که اصلا از ان هیچ اندیشه ندارم در توکل بخدا و ند خود کرده ام و باک هیچکار خود باو
واگذاشته پس از کید و مکر و ایذا و ازار شما چه اندیشه دارم روایت کنند که روزی مردی پسر خود را بر دوش گرفته
نزد آنحضرت آمد و وصیت نمود پسر خود را که زنهار با او نکردی و فرمان او نبری که او دیوانه است و در و از او احتمال
باید نداری پسر گفت ای پدر شاید که بعض ازانکه وصیت تو بجای آورم عمر و وفا از زود تر ازو عمرم بانم را
سنگی ده آن سنگ برداشته بان حرامزاده داد تا او را بجانب حضرت نوح ع انداخت و سر مبارک آنحضرت شکست و خون
بر روی مبارکش فرود آمد آنحضرت آن خون را پاک کرده گفت رب انی مغلوب فانتصر یعنی ای پروردگار من
بدین گونه مغلوب قوم شدم و بجنگ انکار و قهر ایشان گرفتار شدم پس بانتقام ایشان مرا در یاب بیت عمر من در تظلم
اعلان محمد گذشت تحمل کن ای تحمیر که وقت ترحمت اید از ین صورت حضرت پیدا است [illegible] حضرت نوح ع که
کشتی بسازد [illegible] که نوح هر چند قوم را از عقاب خدا میترسانید تاثیر نداشت قوله تعالی ولقد ارسلنا نوحا
الی قومه انی لکم نذیر مبین و بدرستیکه فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را که من شما را بیم کننده ام
هویدا ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آنکه مپرستید مگر خدا را بدرستی که من میترسم
بر شما العذاب آید روزی که عذاب او دردناک باشد فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نراک
الا بشرا مثلنا وما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم
کاذبین پس گفتند اشراف و بزرگان آنانکه کافر بودند از قوم نوح که نمی بینیم ترا مگر آدمی مانند ما و نمی بینیم که متابعت
کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان اراذل و خسیسان ما اند در ظاهر رای یعنی بنظر اول [illegible] بدکان [illegible]
شما را در نیافته [illegible] معنی آنکه نزد قوم آن بود که باید پیغمبر از جنس آدمی نباشد [illegible] بر سایر مردمان
داشته باشد و دیگر آنکه جمعی که بحضرت نوح ع ایمان آورده بودند و اعراض کرده همت خود را صرف طاعت و عبادت
میکردند ایشان میگفتند [illegible] ایشان که اراذل محشور شوم و کاری که ایشان کنند ما نیز کنیم آورده اند که
اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل را از مجلس خود بیرون کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه
ننگ و عار میشود حضرت نوح ع در جواب فرمود که من ایشان را از نزد خود نتوانم راند زیرا که ایشان گرویدن اند بخدا [illegible]

اودتلا

او قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین گفتند قوم که ای نوح بدرستی
که با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال با ما پس بیاور بما انچه وعده میکنی از عذاب و عقاب اگر هستی از راست
گویان در صدق نبوت پس وحی کرده شد بنوح ع در ساختن کشتی قوله تعالی واوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک
الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون و وحی کرده شد بسوی نوح که ایمان نخواهد آورد از گروه تو مگر کسانی
که ایمان آورده اند پس اندوهگین مباش بانچه میکنند از تکذیب و ایذا که ایشان هرگز ایمان نیاورند پس که اجتهاد
در تبلیغ واصنع الفلک باعیننا ووحینا یعنی بساز کشتی را بنگاه داشت ما و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن
ابن عباس در بود که نوح نمیدانست کشتی را چگونه سازد وحی رسید در ساختن او بر سینه مرغ ولا تخاطبنی
فی الذین ظلموا انهم مغرقون و خطاب مکن با من درباره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواست مکن دفع
عذاب ایشان بدرستی که ایشان غرق شدگان اند یعنی حکم کرده ام بغرق شدن ایشان و از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که حقتعالی اراده هلاک قوم نوح کرد رحمهای زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال از ایشان فرزند
در وجود نیامد در ین مدت اطفال بالغ شدند و ایشان از متابعت ابا کردند پس نوح بساختن کشتی مشغول شد
ویصنع الفلک وکلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه و بود که میساخت کشتی را و هرگاه که بگذشتندی بروی گروهی
مهتران از قوم استهزا میکردند بر وی چه نوح کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب ایشان بروی سخریه میکردند
که ای نوح کشتی میسازی آب کو قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون گفت نوح که اگر سخریه
میکنید با ما پس بدرستی که ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق شدن در دنیا و سوختن در عقبی بر وجه
شماتت بطریق مقابله [illegible] که شما امروز سخریه میکنید ما در ساختن کشتی از حضرت رسالت پناه ص مرویست
که حضرت نوح ع در میان قوم هفتصد و پنجاه سال مکث نمود در بدایت قوم را دعوت کرد و در آخر که حقتعالی
فرمود تا درختی بنشاند چون بزرگ شد بفرمان خدا او را ببرید و از وی کشتی بساخت [illegible] آنکه جبرئیل ع
شاخی از نور بهشت بیاورد و گفت این را بر زمین فرو بر چون بنشاند در مدت چهل سال درختی شد که بالای او چهار
صد و بیست گز بنهای او سیصد گز پس جبرئیل آمد که حقتعالی میفرماید که کشتی بساز نوح با جبرئیل گفت من چگونه
بسازم گفت الله درخت را بیفکن و تخته کن تا ترا تعلیم دهم نوح درخت را ببرید و تخته کرده شد درخت را و ساختهای
از آنچه کرد و چون تخته اول جدا کرد نام آدم بر آن نوشته بود و تخته دوم که جدا کرد نام شیث بر وی رقم بود و تخته سوم
نام ادریس و همچنین تا صد و بیست تخته جدا کرد و بر هر یک اسمی از اسماء انبیا بر وی نقش بود و تخته آخرین نام حضرت
محمد رسول الله ص بر وی نوشته بود جبرئیل میخ بود و نوح تخته ها را وصل میکرد و میخ میزد تا کشتی تمام شد مرهمان [illegible]
میگذشتند و میگفتند نوح خانه میسازد برای زمستان تا از سرما اذی نشود و دیگری گفت نه خانه میسازد که
حج کنند بخواهد این مرها ببرد و بعضی میگفتند ابله دیوانه است که بر زمین خشک کشتی میسازد از ابن عباس
مرویست که کشتی را در مدت دو سال میساخت و طول آن سیصد زرع بود و [illegible] هزار و دویست زرع بود و عرض

وادی

او ششصد و پنجاه ذرع و بقولی سیصد ذرع و ارتفاع آن سی ذرع و چون آن کشتی تمام شد از برای پیش آن کشتی دروازه
دیگر احتیاج بود جبرئیل گفت یا نوح کسی را بفرست در بیت المقدس بدان درختی افتاده است تا او را بیاورد که در تخته آن درخت
از عصای موسی بود که آدم آن را از بهشت آورده نوح بفرزندان گفت هیچ کس اجابت نکرد جبرئیل ع گفت عوج را بگوی تا آن
درخت را بیاورد حضرت نوح ع او را طلبید فرمود تا عوج آن درخت که در روی نیل افتاده بیاورد تا از طعام سیر کنم او را
که عوج در همه عمر خود هرگز سیر نخورده بود و در هیچ جامه نگنجیده بود برفت و آن درخت را بیاورد حضرت نوح ع سه قرص نان
جو پیش وی نهاد عوج بخندید و گفت ای نوح من هر روز هزار من نان و طعام میخورم و سیر نمیشوم اکنون بدین
سه قرص چگونه سیر شوم آنحضرت فرمود که بگو بسم الله الرحمن الرحیم و بخور تا سیر شوی بقدرت الله و برکت کلام مبارک
بسم الله عوج بسم الله الرحمن الرحیم بگفت و بخوردن نان مشغول شد دو قرص نان بخورد و سیر شد بعد از خوردن
نان عوج رفت آن درخت را از روی نیل بیاورد حضرت نوح ع از آن درخت دوازده تخته جدا کرد بر تخته اول نام نامی و اسم
گرامی حضرت امیر المؤمنین ع و حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها نوشته بود و بر تخته دیگر نام حضرت
امام حسن و بر تخته سیوم نام حضرت امام حسین ع و همچنین تا بر دوازده اسم سامی حضرات علیهم السلام نوشته نوح
ع گفت یا جبرئیل این دوازده تن پیغمبرانند فرمود اینها اهل بیت حضرت محمد مصطفی اند ص که پیغمبر آخر الزمان است
ای نوح چنانکه این کشتی بی دوازده تخته تمام نشد همچنین دین اسلام که آن دین حضرت محمد ص است بی حضرات
دوازده تن تمام نمیشود و دلیل این حدیث نبوی است ص که فرموده مثل اهل بیتی کسفینة نوح من رکب فیها نجی و من
تخلف عنها غرق القصه تمام شد از اسباب طبقه مرتب گردانید و بعضی نجینه و در و بحکم الهی از همه نوع حیوانات
و طیور زوجی جمع کرد و طیور را در مرتبه علیا و بهایم را در طبقه سفلی و آدمیان را از اهل ایمان و اعلی بوا طعمه در طبقه
وسطی منزل فرمود و در دست آنحضرت حق سبحانه و تعالی آنحضرت را اعلا داده بود که ابتداء طوفان در نفیست که آب
از تنوری که حوا از آن نان پخته بود جوشید و آن تنوری بود از سنگ که از آن نان میپخت و بمیراث بنوح ع رسیده بود و آنحضرت
منتظر بود قوله تعالی حتی اذا جاء امرنا و فار التنور تا وقتی که آمد امر ما بعذاب و بر جوشید آب از آن تنور که
بر دست کسان تنور میبرند که ناگاه آب از میان او بر جوشید و آنحضرت کشتی را مرتب ساخته بود که خطاب در رسید قوله
تعالی قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول گفتیم بار کن از همه انواع در کشتی
از هر نوعی از حیوانات از نر و ماده که زوج باشند و کسان خود مگر آنکسی که پیش گرفته است بر و گفتار ما یعنی علم ازل ما
هلاک او تعلق گرفته و بجهت او حکم ثابت شده او مادر کشته مراد کنعان است و واعله که پیش فرزند نوح ع بودند
که کافر بودند آورده اند که چون جبرئیل ع بامر حق تعالی فرمود که ای نوح از همه حیوانات زن و مرد جفتی بردار و در کشتی
کن تا نسل ایشان منقطع نشود آنحضرت فرمود که ای جبرئیل بعضی از حیوانات در مشرق اند و بعضی در مغرب و طیور
در هوا ایشان را چگونه جمع کنم حضرت ص پر باز خود باز کرد همه حیوانات و طیور را در کوه جمع کرد جفتی جفت پیش حضرت
نوح ع آورد ایشان جفتی جفتی در کشتی آورده سگ و خوک و موش و گربه و آنحضرت از همه دانها و تخمها در کشتی برده بود قوله

ان علم

ومن آمن

و من آمن و ما آمن معه الا قلیل و نیز بردار در کشتی هر که را که ایمان آورده بتو و ایمان نیاورده بود بحضرت نوح مگر
اندکی از مردمان که هشتاد مسلمان بود و سه پسر او سام و حام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل آنحضرت
در کشتی نشاندند و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشیدند و با پسران خود گفت که در کشتی با زنان خود نزدیکی
مکنید سام مخالفت کرده با زن خود مقاربت کرد نوح دعا کرد که بار خدایا نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم
مادر سیاه گردانید و هر فرزندی که از او در وجود آمد سیاه بود و هر اهل هند و حبشه و زنگبار از اولاد اویند و عرب
و فارس و عجم از اولاد سام اند و ترک و چین و یاجوج و ماجوج فرزندان یافث اند القصه چون از زمین آب بجوشید
و از آسمان آب روان شد در آن وقت نوح چنین فرمود قوله تعالی و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها
و مرسیها ان ربی لغفور رحیم گفت ای قوم خود سوار شوید در کشتی و در هنگام باز داشتن او بنام حق
که پروردگار من هر آینه آمرزنده مهربانست و مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشان را نجات بخشید هرگاه که میخواستند
که کشتی را روان کرد بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی چون خبر آمد که چون خواستند که کشتی روانه شود
بسم الله الرحمن الرحیم گفتندی ساکن شد پس آنحضرت اهل کشتی را باین نحو تسمیه تعلیم داد قوله تعالی و هی تجری
بهم فی موج کالجبال و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین و کشتی میبرد
ایشان را در میان موجها که از غایت عظمت مانند کوهها بودند و آواز داد حضرت نوح ع علی نبینا و علیه پسر خود را یعنی
کنعان را و او در کناره کشتی دور ایستاده بود و بعید بود از او و گفت که ای پسر من سوار شو در کشتی با ما و مباش با کافران
که حکایت کنعان بحسب ظاهر آنحضرت او را پسر اسلمان میدانست و در اول از روی شفقت با او گفت یا بنی سوار شو تا
غرق نشوی و حال آنکه آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کفر ایشان متفق بودی قال ساوی
الی جبل یعصمنی من الماء گفت در جواب پدر که زود باشد که پناه برم بسوی کوهی که از غایت بلندی نگهدارد
مرا از غرق شدن در آب قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم و حال بینهما الموج فکان من المغرقین گفت
نوح که نگهدارنده نیست امروز از عذاب خدا تعالی مگر آنکس که ببخشد یعنی خدای که بخشنده
است او است در آن ما بین که حایل شد میان پسر و پدر موج طوفان پس گشت او از جمله غرق شدگان
در خبر چنین آورده اند که آب بمرتبه ای آورده که ای کنعان میان پسر و پدر مدت چهل روز بود که آب از زمین
بیرون می آمد و از آسمان فرو میریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آب بهم رسید و کنعان غرق شد
و هر عالم آب گرفت و پس که بهای تمام چهل روز در کشتی بود و هر عالم خراب شد و همچنانکه از روی زمین
نماند و بعد از آن امر الهی در رسید که وقیل یا ارض ابلعی ماءک و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و
استوت علی الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین و گفته شد یعنی خدای جل جلاله فرمود که ای زمین فرو بر
آب خود را که بیرون داده و ای آسمان باز گیر آب را که فرو ریخته و کم کرده شد آب بر روی زمین و گذارده شد
کار یعنی گردانیده شد حکم خدا بجهت کامله متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی

وکثیر شد که دودی و هلاک ستمکاران را وترد مجوس آنست که بعد طوفان شش ماه بود حضرت نوح
ع در ماه اشر شهر رجب در کشتی نشست و دهم محرم بیرون آمد و در کشتی نجاست آدمی و حیوانات جمع شده
بود و بوی بد میکرد حضرت نوح ع بخدای عز و جل بنالید جبرئیل ع فرود آمد و فرمود ای نوح دست مبارک بر پشت
فیل زن و مال دست بران مالید جفتی خوک از بینی آن فیل بیرون آمدند و هر پلیدی که در کشتی بود میخوردند
ابلیس بر تیس دست بر پیشانی شیر مالید جفتی موش از بینی آن بیرون آمدند و کشتی را سوراخ میکردند نوح
گفت الملعون چه [illegible] میکنی درحال جبرئیل بیامد و گفت ای نوح دست مبارک خود را بر پیشانی شیر زن و مال چون
فرمان بجای آورد جفتی گربه از بینی شیر بیرون آمدند و آن موشان را بگرفتند و چون از محرم ده روز گذشت از
حقتعالی فرمان آمد که ای زمین آب خود را فرو بر و ای آسمان آب خود را باز گیر و ایشان آب خود را چنان تصرف شد
که بقطره آب استقرار نشد آورده اند که چون کشتی بزمین حجاز رسید هفت مرتبه گرد خانه کعبه طواف کرد و رو
بسوی شام نهاد و هر جا در جهان کوهی بود سرها بر آوردند تا مگر کشتی برایشان قرار گیرد و کوه جودی سر فرود
نیاورد و گفت تا آن کوههای عظیم باشد کشتی بجای من قرار گیرد پس از حضرت حقتعالی فرمان آمد که ای کشتی
بر کوه جودی قرار گیر و ای نوح از کشتی فرود آی نوح ع مرغ خانگی را فرستاد که برو و ببین که آب در روی زمین
چه مقدار است مرغ خانگی بیرون رفت و بچریدن مشغول شد و باز نرفت حقتعالی قوت پریدن از وی باز گرفت تا در
حوالی [illegible] پس آنحضرت کبوتر را فرستاد و کبوتر [illegible] بیامد تا بجای [illegible] آب [illegible] بود حضرت بجز داد
آنحضرت از دعای خیر که حقتعالی او را [illegible] خلق کرد [illegible] آنگاه حضرت [illegible] است [illegible] که الحق [illegible]
آب را از روی زمین برطرف کرد آن حضرت مجیب الدعوات جبرئیل را فرستاد تا پر بر زمین زد هفت دریا [illegible]
پدید آمد و ابها [illegible] روی زمین خشک گردید و پس نوح ع از کشتی بیرون آمد و [illegible] بیرون آورد
آنگاه فرمان الهی [illegible] تختها را بیرون آورده بکار تا [illegible] آنحضرت فرمان بجای آورد از حقتعالی [illegible]
که ای نوح از کشتی مبارک [illegible] پس از آن [illegible] مسجدی بساخت و در آنجا بعبادت مشغول شد و آن
کس که با او بودند در دامن کوه جودی دیها کردند و با [illegible] کاری [illegible] که از ایشان [illegible]
واصل این خلایق [illegible] پس نوح ع [illegible] سمت مغرب [illegible] و در زینة المجالس مسطور است که
معجزه نوح ع یکی آن بود که [illegible] دیگری [illegible] کشتی بود و یکی طوفان چنانکه گذشت و یکی
آنکه چون نوح ع از کشتی بیرون آمد [illegible] ایشان آخر شده بود [illegible]
بریان شده [illegible] و چون نوح ع از دنیا بیرون میشد [illegible]
[illegible] دیدی [illegible] سرای دو در [illegible] بیرون [illegible]
که [illegible] حضرت نوح ع از کشتی بیرون آمد در دامن کوه جودی قرار گرفت [illegible] که با نوح در کشتی بودند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] کنید [illegible]

کرمیدار شد

کرمیدار شد [illegible] زبان [illegible] یکدیگر [illegible] و اختلاف السنه از آنجا [illegible]
مناجات خداوندا بحق مقبل اول که از [illegible] آدم [illegible]
[illegible] نوح [illegible] ابرهیم [illegible] که از عشق [illegible] ذبیح الله [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] از وصل زلیخا [illegible] موسی [illegible]
[illegible] که [illegible]
من [illegible] سوی خود [illegible] **فصل سیم در قصه حضرت ابراهیم** مشترکست که حضرت ابراهیم
[illegible] کنعان [illegible] کیکاوس [illegible] نمرود [illegible]
[illegible] زمین [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] چهار صد [illegible]
[illegible] نمرود در واقعه دید [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] سال در [illegible] مولودی مسعود [illegible] اقبال
[illegible] ذوالجلال [illegible] ملکت [illegible]
[illegible] مولود [illegible] نمرود [illegible] مردان
و زنان [illegible] کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهر بیرون آمد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] روز [illegible]
حضرت ابراهیم [illegible] بیرون آید [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
مادر حضرت ابراهیم را از غار بیرون آورد [illegible] شام بود [illegible]
[illegible] کاری [illegible]
[illegible] ستاره و ماه و آفتاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شهر [illegible] شد

ودرجهٔ مرتبهٔ بجاه عزمندی که رسید بنوع نبوت مذاهب ایشان را رد کرده بصنع قادر بیچون اقرار نمود چنانکه حق تعالی

حکایت میکند قوله تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین پس چون در آمد

شب و تاریک شد دید ستارهٔ درخشان را که زهره بود یا مشتری [illegible] پس بقیه

ستاره پرستان [illegible] ابراهیم [illegible] خدای [illegible] پس آن هنگام

که آن ستاره فرو شد گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که عبادت او کنم زیرا که زوال و انتقال مقتضی

امکان و حدوث است و منافی الوهیت پس گفت چون دیگر راه [illegible] شب [illegible]

ماه بر فلک [illegible] شد فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من

القوم الضالین پس چون دید که ماه را [illegible] بود و ابتدا بطلوع [illegible] ماه پرستان [illegible]

[illegible] گفت ابراهیم این است پروردگار من بطریقی که مذکور شد پس آن وقت بجانب مغرب میل کرد گفت

اگر [illegible] پروردگار من [illegible] لطف و توفیق [illegible] از گمراهان [illegible]

ارشاد قوم بود [illegible] ایشان [illegible] متغیر الحال است [illegible] الوهیت ندارد [illegible]

[illegible] چون صبح طالع شد [illegible] آفتاب [illegible] سر بر آورد [illegible]

کردند و آفتاب پرستان [illegible] مشغول شدند فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر پس

چون حضرت ابراهیم دید آفتاب را [illegible] گفت [illegible] تقلید چنانکه [illegible] قوم

بود که ای پروردگار [illegible] زیرا که این کوکب بزرگتر است در جرم و روشن تر است [illegible] بر وجه تنبیه

خصم است فلما افلت قال یا قوم انی بریء مما تشرکون پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد گفت

ای گروه بدرستی که من بیزارم از آنچه شما ایشان را شریک [illegible] در آنکه ابراهیم اول ستاره را گفت [illegible]

استفهام [illegible] است [illegible] در باب [illegible] در باب آفتاب [illegible]

کلام [illegible] اول [illegible] خصم شود و در اول بحث [illegible]

از آن [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] کلام [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

[illegible] انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من

المشرکین [illegible] آسمانها و زمینها [illegible]

خالق [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] خدای [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

قوله تعالی اذ قال لابیه وقومه ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون ابراهیم گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین [illegible] بت پرستند [illegible]

ایشان [illegible] قال لقد کنتم انتم وآباؤکم فی ضلال مبین گفت ابراهیم [illegible]

[illegible] قالوا أجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین [illegible]

قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن وانا علی ذلکم من الشاهدین گفت ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

ابراهیم [illegible] ابراهیم جواب دادی [illegible]

[illegible]

[illegible] ای ابراهیم

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای ابراهیم [illegible]

[illegible]

ابراهیم [illegible]

[illegible] فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون [illegible]

[illegible]

[illegible] قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه لمن الظالمین [illegible]

[illegible]

[illegible]

نمرود گفت هرکه این کار کرده است او را سیاست کنیم یکی گفت ابرهیم این کار کرد ابراهیم را حاضر کردند و گفتند این
بتان را تو شکستی قوله تعالی قالوا أأنت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم إن کانوا ینطقون
گفتند ای کروه که آیا تو کردی این عمل را بخدایان ما ای ابرهیم گفت بلکه این بزرگترین کرده است پس ازان بپرسید اگر
هستند سخن گویان چون این سخن از ابرهیم شنیدند گفتند ای ابرهیم ایشان سخن نگویند و ازین سؤال چون
منفعل شدند سر در پیش افکندند قال أفتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ولا یضرکم أف لکم ولما تعبدون
من دون الله أفلا تعقلون گفت ابرهیم آیا پرستش میکنید بجز از خدا آنرا که سود نرساند بشما چیزی که
پرستش او کنید زیان نکنید شما را اگر ترک پرستش او کنید زشتی یا خواری باد بر شما و هر چیزی را که
می پرستید بجز از خدای یعنی آیا در نمی یابید قبح عمل خود چون ایشان از جواب و حجت عاجز آمدند هم متفق اللفظ
قالوا حرقوه وانصروا آلهتکم إن کنتم فاعلین گفتند بسوزانید او را که عقوبت آتش بدتر است و یاری دهید
خدایان را انتقام کشیده ازوی اگر هستید نصرت کنندگان خدایان خود را گویند تا بدان قول مردی بود از فارس نام
او هیزون و بعضی این قول بحق نمرود نسبت کنند او را بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود و حکم کرد تا خطیره
بزمین کوثی بنا کردند چهار فرسخ در چهار فرسخ و ارتفاع او دیوار صد گز اوراز خشت پخته بنا کردند و هیزم
یکماه هیزم جمع کردند و او را پر ساختند و روغن فراوان بران هیزم ریختند و آتش در زدند و بعد ازان گفتند
که ابرهیم چون در آتش توان انداخت ابلیس پر تلبیس لعین بصورت آدمی برآمد و در دیگران را گفت تا منجنیق
بسازند و کسی با ان وقت منجنیق نساخته بود و ندیده بود و ابلیس لعین از اهل دوزخ دیده بود که زبانیه
مرهم را بمنجنیق در دوزخ خواهند انداخت پس تعلیم داده منجنیق بساختند و چهار صد رسن در حلقه منجنیق
افکندند و هر مرد یک رسن را گرفتند حضرت ابرهیم ع در ان نهادند خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتگان بر
خواست از زمین و آسمان هر چه بود بگریه و خروش در آمدند ملائکه گفتند بارخدایا ابرهیم در روی عالم همین
یکی است که ترا بوحدانیت می پرستد ما را دستوری ده تا مدد کاری او نماییم خطاب در رسید که بنزد وی
روید اگر شما را بمدد کاری طلبد مدد و معاونت او باشید اول ملک الریاح بیامد و بر حضرت خلیل ع سلام کرد
آنحضرت جواب داد و فرمود چه کسی که بر بیچارگان و بیکسان سلام میکنی گفت من فرشته ام که حقتعالی مرا
بر باد موکل فرموده امام تا که امر کنی اگر فرمایی جنود ریاح را امر دهم تا جمرات نار را برداشته بر سپاه
نمرود بار افکند و همه را بسوزانم حضرت خلیل پناهی فرمود که در خاطر ندارم که بنای جنگ بلک ستوال برم **نظم**
هر این عشق جانا نیست بیزار نیست ۰ زنا لیدن و گفتن تروا نیست ۰ اگر صد تیغ از ان بر جانم آید ۰ جو تیر از دست او اید
دیگر ملک سحاب آمد گفت ای خلیل با ملک هر ابرها حکم متعلق است اگر امر کنی بکه پرنا قطرات باران بر دوجهات ادنا
نمرود هم خودرا بحضرت او کناشته ام و چشم امید از غیر وان برداشته ام دیگر ملک الجبال آمد و گفت ای صاحب
ملت حکم فرمای تا کوههای بار برسر نمرود و تابان فرود آورد حضرت ابرهیم ع علیه بیعتا وهم فرمود نخواهم غیر از حق کس

دهم من کفایت باشد چون حضرت ابرهیم از منجنیق جدا شد با آتش نزدیک شد جبرئیل آمد و گفت ای خلیل هیچ حاجتی
داری گفت دارم اما بتو نه جبرئیل گفت او سجانه ترا میداند **نظم** از ابرهیم حاجت دیر و زبان سؤال نیست ۰ در حضرت کرم
تمنا چه حاجت است خطاب به آتش رسید که قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم ای آتش چون ابرهیم خود را
بالکلیه بما واگذاشته تو باش برودت و سلامت بر ابرهیم از ابن عباس مرویست که اگر سلاما در عقب بردا نمی بودی
ممکن بودی که حضرت ابرهیم از شدت برودت بیفسردی این هر که در بلای دوست بطریق تسلیم در آمد
در بوته محنت از پی صدق درآید همر آنچه از کره محبت خالص و تسلیم بیرون آید برحکمت تمام مبارک آید **رباعی**
از خیر دوست هر که زیان کرد سود نیست هر پای تا بسر جان کرد ۰ در آتش اگر قدم نهد از سر صدق ۰ آن آتش
سوزنده گلستان کرد ۰ چون حضرت ابراهیم بر سر آتش رسید مرغی دید که او را عندلیب گویند آب میکشید و در
آتش میریخت حضرت ابراهیم چون فرود آمد حقتعالی در هر چشمه یک یک آب آورد و حضرت جبرئیل تختی از بهشت
بیاورد و حله ای بهشت در روی پوشانید و آن بند ها از وی جدا شد و بسوخت جبرئیل بر آن تخت نشست و آن
درختان که هیزم بودند یکجا در زمین فرو برده سبز گردید و از چهار جانب تخت بنفشه و ریاحین بدمید
و آن عندلیب دو نام از اسماء الهی میدانست ابرهیم ع دعا فرمود حقتعالی او را هزار نام بیاموخت هر سال در فصل
بهاران هزار اسم حق تعالی را بخواند پس خاموش میکرد تا سال دیگر و او را هزار دستان بدین سبب گویند نمرود
بر بالای بنائی برآمد و میکریست تا تفتیش نماید که حضرت ابرهیم را چه حالت پیش آمده دید که در میان آتش بر تخت
نشسته و درختان بر روی سایه افکنده و سبزه و ریاحین دمیده گفت ای دیو که بر غیر سحر غالب شد و زبون نا شکیبا
عظیم بیاوردند و در منجنیق نهاده برابر هیچ انداختند و آن سنگها بر هوا معلق ایستاده و بر هم وصل میشدند
و طاق ابر بالای ازان پیدا شد و بسبب آن آتشها فرو نشست و نمرود را دختری بود نام وی هروت بر بالای
مناره بامرود بود پس نمرود او را داد که ای ابرهیم دختر نمرود که خدای ابرهیم چیست که او را بی آسیبی داده
کرامتی است که بتو داده است بعد آنحضرت فرمود که خدای من عطای بما بیکند هر وقت گفت ای نمرود که این ابرهیم را زا
است که آتش زشت است هر که اواحد عوض کند و هر که او را گواه کند چون از حق ابرهیم بس آتش پرستی اختیار
کردند چون هر دو این سخن گفت ذره آتش بیامد و در چشم او نشست و در دم بسوخت و خاکستر گردید و در شیشه
از جا شدان بسوخت دختر نمرود و دیوان بالا بر آمد ابرهیم را دید که در میان آتش نشسته چشمه آب بدید آمده و
درختان بران سایه افکنده نمرود گفت ای پدر ابرهیم را دیدی که هر وقت این خلیل گفت دید که در میان بر ماهی ساکن
کردید دختر گفت ای پدر قوله هم چنین چرا انکوشی که خدای ابرهیم برحق است نمرود بدان بر دختر زد که ای چه گفتار تنا
سزاست دختر بیالنب آتش برکشد ازان شعله آمد او را زدگاه **نظم** ای چشم فرخ و رخ تو آرایش دل ۰ اگر دیده ای که
دلت بدل تو ... ۰ در عشق تو مشهور بودیم و از وصل تو محروم ۰ کزین کار آن که همن الوحه بوسف ندیدی ۰ ای سخن ابرهیم بشنوانید ۰
خود در هیمه ضعیف نشنید ۰ ای ابرهیم ایمان تو بر ساختی کن ابرهیم گفت لا اله الا الله ابرهیم خلیل الله دختر ایمان

آورده و گفت ای ابراهیم بروم و ببینم بعضی کم جون نزد پدر آمدن گفت او را بگیرید تا پاره پاره کنم جون قصد وی کردند
ابراهیم با بدان دختر را در ربوده بکنار کوه قاف برد و آن دختر آنجا عبادت میکند تا روز قیامت مبر و مرد
او را دیدند بسیاری ایمان آوردند و حضرت ابراهیم چهل روز از آنجا بیرون آمد و در ایشان پیش گرفت جون
بشهر حران رسید دید که مردم همه زنان را بپوشیده الله اکبر رسید که چه واقع شود گفتند ای ابراهیم پادشاه دختری است که در
روی زمین مثل ندارد و ملوک اطراف بخواستگاری او رسیدند و پدرش او را نداد با غو میگوید این دختر را کسی
بیکم شوهر نیست اکنون هشت روز است که مردم بازیت تمام بمیدان میروند و آن دختر بمیدان آمده در
ایشان می‌نگرد و باز میگردد و حضرت ابراهیم هم بمیدان رفت در گوشه نشست بلبان گفته دختر بمیدان آمد با هفت
هزار کنیز ترنجی در دست داشت هر چه بجای او بود نزد آنحضرت رسید نور حضرت مصطفی هم در جبین مبین او
مشاهده نموده آن ترنج را در کنار حضرت ابراهیم انداخت و روی بکوشک خود نهاده زبان بحال اشر را بجمال مریم بود

بیت الا ان صند سال الایار که بدین ثری و دیام لشکر الله کاری و راسر فی در دل غافلا ای سر مولا از زمان آمد که آنحضرت بود
داشتند و بکوشک خود رفتند ملک جون آن نور را بر روی او دید پدر روی بدختر آورده گفت ای ساره نیکو شوهری
کردی اما غریب و چه چیز است دختر گفت ای پدر ما نظر بحسن و جمال او است نه بمال و منال در بیان حضرت ابراهیم
بیان انجمال بسبوی **بیت** مرا بدان ترنج سیب ... مال که زیاده نشاند دهد که چه در مثال بود پس ساره با ابراهیم
هم ... بنشستن میکوند ... حضرت ابراهیم قصد شام کرد ساره گفت من نیز با تو همراه تو ام گرد ... نحت
کردند با اتفاق روانه شدند جون بسر حد شهر حمص رسیدند ملک آنجا ظالم ... او بود که هر که چیزی خوب
داشتی بعنف گرفتی ابراهیم ساره را در صندوق کرد که شاید سالم ... جون بشهر رسیدند بادشاه فرستاده حضرت ابراهیم
بالصندوق طلب نمود و پرسید که در صندوق چیست فرمود زنیست گفت چرا در صندوق کرده وجه کرا است
فرمود خواهر من است ... ملک قصد کرد که ساره را از حضرت ابراهیم بگیرد آنحضرت ابا نمود ملک آن
صندوق را بجبر فرستاد و ابراهیم را محبوس کرد و خود ... قصد ساره نمود ... خواست
دست دراز کند دستهایش خشک شد گفت ... دعا کن تا من ... ساره دعا کرد ملک صحت
یافت دیگر باره قصد کرد تا سه مرتبه ... ملک گفت ... از کن ...
بزبود ... کنیزکی بساره داد گفت هاجر ... کنیز ... حضرت ابراهیم را ... بیرون آورد
... حضرت خلیل الرحمن پرسید که ای کنیز چیست ساره گفت هاجر ...
... است پس حضرت ابراهیم او را هاجر نام نهاد و جون به بیت المقدس ... رسید جبرئیل آمد و گفت
ای ابراهیم حق تعالی ... نظر بر روی زمین کن تا هر جا که خواهی و چشم ترا کار کند ...
... چشم باز کرد ... آمد در آن زمین مقام گرفت و بناها
کرد ... در زمان ... بعهد ... رسید ... ابراهیم

وا بیکر شد ... کفتند ای ابراهیم ما را قبله باید که روی بدان آورده خدا را عبادت کنیم حق تعالی جبرئیل را بفرستاد
تا سنگی از بهشت آورده اساس بیت المقدس را بنهاد و گفت ای ابراهیم این قبله تو است و قبله پیغمبران که بعد از تو
باشند و آن سنگ را حجر صخره نهادند از آن از حضرت هجرت و زمان رسید که ای ابراهیم نزد نمرود رو و او را
دعوت کن پس حضرت ابراهیم بزمین بابل آمد گفت ای نمرود بخدای عالم ایمان آور آن ملعون گفت مرا بخدای تو
کاری و احتیاجی نیست و من میخواهم که ملک آسمان که ... است از آن بستانم نمرود بتلبیس ابلیس ...
بساخت ... بآسمان شد ... بسیار برفت تیری بجانب آسمان انداخت تیر ...
... آورده کرد ... انداخت ... حق تعالی ... دشمن ...
... آن بر وی ... خدا ... حکم کردم ...
... نمرود ... آسمان و زمین ... برهر کس
... قادر است ... نمرود ملعون گفت ای ابراهیم من لشکر خود را جمع کنم تو نیز
خدای خود را بگو تا لشکر بیاورد و در وقت ... لشکری آمد ... شد ... پشه
لشکرگاه ... حضرت ابراهیم هم آمد و گفت ای نمرود ... ایمان
آن ... نمرود ملعون گفت مرا بخدای تو احتیاج نیست ابراهیم ...
این ملعون را ... دعای ... نمرود ... انبوه
... لشکر ... نشست ...
پوست و گوشت ... نمرود ... داشت ...
... نمرود ... پشه ...
... لشکر را ... چیزی ...
... نمرود ...
... تا ... نمرود ...
... ابراهیم ... ایمان ...
ما ... ابراهیم ایمان آورده ... نمرود ... احتیاج نیست ...
بشام ... حضرت ابراهیم بشام آمد ساره ...
... هاجر ... حضرت ابراهیم ...
... حضرت ابراهیم ... هاجر ... ساره ... غالب آمد ...
... هاجر ... گفت ...
... حضرت ابراهیم ... ختنه ... قیامت

پس ساره را رشک زیاده شد پس حضرت اسمعیل ع در وجود آمد ساره گفت ای ابراهیم من [illegible] که کسی دیگر را [illegible]
فرزند آید و من محروم باشم **نظم** [illegible] [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] حضرت ابراهیم ع هاجر و حضرت اسمعیل
[illegible] مکه معظمه [illegible] هاجر و حضرت اسمعیل
[illegible] هاجر [illegible]
[illegible] آب [illegible]
صفا [illegible] حضرت اسمعیل [illegible] حضرت اسمعیل [illegible]
[illegible] هاجر [illegible]
آب [illegible] هاجر [illegible]
[illegible] آب [illegible] صفا [illegible]
آب [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] حضرت خلیل الرحمن ع [illegible]
[illegible] ساره [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] آنحضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] حضرت اسمعیل
[illegible] سیزده ساله بود [illegible] حضرت ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم ع [illegible]
[illegible] خلیل [illegible] فرزند [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
حضرت ابراهیم [illegible] خواب [illegible]
[illegible] هاجر [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

نظم [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم هاجر [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
[illegible] ابلیس لعین [illegible]
ملعون [illegible] هاجر [illegible] حضرت خلیل اسمعیل [illegible] هاجر [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] هاجر [illegible] شیطان
[illegible] حضرت خلیل [illegible] حضرت اسمعیل [illegible] ملعون گفت ای هاجر
[illegible] اسمعیل [illegible] هاجر گفت [illegible]
[illegible] حضرت خلیل [illegible] ابلیس لعین [illegible] خلیل [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] لا حول [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] حضرت [illegible] شیطانی [illegible] ابلیس
گفت [illegible] آنحضرت [illegible] ذو الجلال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ابلیس لعین [illegible] حضرت خلیل [illegible] حضرت اسمعیل [illegible]
[illegible] ملعون گفت [illegible]
[illegible] حضرت اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل و خلیل [illegible] ابلیس گفت ای پسر [illegible]
[illegible] حضرت اسمعیل [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] حضرت ابراهیم [illegible] اسمعیل گفت ای
[illegible] حضرت ابراهیم ع گفت [illegible] ابلیس [illegible]
حضرت اسمعیل [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] گفت ای پسر [illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
بیت [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

خون پسر خود را قربان ساخت ای پدر بگذار که اسمعیل در راه رضای دوست سر در باخت پس ابرهیم کفت ای پسر هیچ
حیفی داری کفت ای پدر سه وصیت دارم اول آنکه در وقت کشتن دست و پای مرا محکم ببندی ابرهیم کفت ای فرزند حکمت
چه آنکه خداوند مرو بی جزع میکنی کفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت جهة دو چیز است یکی آنکه چون زخم کارد بمن
رسد مبادا که دست و پای زنم و بدین حرکت نام من از جریده صابران محو کنند دوم آنکه چون حرمت تو پیش من بیست
مبادا که در وقت اضطراب دست و پای زنم جامه تو بخون من آلوده شود و بدین بی ادبی از عاقلان نماییم
وصیت سیوم آنست که در وقت قربان کردن روی مرا بخاک نهی و در پی وصیت نیز دو چیز ملاحظه کرده ام یکی آنکه
حضرت عزت خواری و زاری بنده که از دوست میباید و روی بخاک کردن او در ازدیاد قرب و منزلتی هست شاید که بر
من بخشد **رباعی** تا جان بهجر در وصل جانان نرسد ٭ در امتحان غم بجهان نرسد ٭ تا کی خون بروی عاشقی خود بی
کار تو هرگز براه سامان نرسد ٭ و یکی دیگر آنکه پدر را بر من پدر و فرزندی میباشد مبادا که در حالت تیغ راندن نظر
تو بر روی من افتد مهر پدری در حرکت آید و در فرمان حضرت تاخیری واقع شود وصیت دیگر آنست که چون قالب
مرا بخاک سپاری و پیراهن مرا بمادرم رسانی تا ادنی انس خاطر او باشد زیرا که مادر ضعیفه است و طاقت ندارد
برسان و چون پیراهن بمادر رسانی سلام من بوی برسان و بکوی که ایا دردمندی تا زنده ام بوی ارکل خسارت
یادکن و قدم از سر خاک بر آن بکذر که باتو جز خوشی نکردم **نظم** بر سر خاک بنشین ایشم و در دم من بیت ٭ در فراقت از اشک
تیغ و روی زرد من بین ٭ جانا حسرت خورده ام در حسرت بالین کرده ام ٭ تا زنده ام در فراقت خواب هم بر من حرامست
ای پدر هم صحبتان و دوستان مکتب را از من دعا برسان از پرسیدن و تنهایی من یاد کنید حضرت ابرهیم را آب
در چشم کشت که ای فرزند عزیز بدل تو بی دست و پای اسمعیل را به بست خروش و افغان از ملاء اعلی و ساکنان ارض و سما
برخاست فرشتگان بنظاره ایستاده مینگریستند و میکفتند چه بزرگوار بنده ایست ابرهیم که اول از برای
تو در آتش انداختند باک نداشت اکنون در راه رضای تو فرزند را قربان میکند و هیچ اندوه و غم ندارد خطاب در رسید
که ما او را بخلعت خلت پوشانیده و سلاله محبت در شانش نام القصه ابرهیم تیغ تیز را بر حلق اسمعیل نهاد و هر چند زد
بکشید ذره ببرید ابرهیم در غضب شد کارد از دست بیفکند که آه بازو نیز قوی ای که کارد باوی در سخن آمد که مرا
پیغمبر خدا تو مرا ببرید امر کرد اما خدای از بریدن باز میدارد من آن بکنم که خدای میخواهد در این حال که
فرشتگان در این کار متعجب در حیرت و اهل عالم متحیر بودند و میکفتند که ای ابرهیم کریم است که فرزند را در راه خدا
بیسازد و اسمعیل جوانمرد است که پیش جان خود را در بی بازد زبان حال خلیل کفت جوانمردی مرا نیست
کر فرزند عزیز را قربان میکنم و اسمعیل بزبان اشارت میفرمود که من هیچم تو مرا که جان عزیز خود را در راه خدا
بیبازم و حضرت ملک جلیل میفرمود که منزل سلامت بود که من هیچ تو بی مکر تا کشته را بحساب کشته بخواستی
از برای اسمعیل فدا میفرستم **رباعی** در ملک بقا نام باستغنا و زده ٭ ما بی در کربلا رشید صلح و نزده ٭ عاشق خود و معشوق
خود دمشق جزوم ٭ نشسته ناظر بابا نام کرد ٭ خسب جانه و نفع جبرئیل دارد بود که با وی ابرهیم رو و قضا یعنی دیگر

قد صدقت الرؤیا یعنی خواب خود را درست و شرط فرمان بر و ابقی بجای آوردی حضرت جبرئیل در رسید و کوسفندی
از بهشت بیاورد و رو بود که حق تعالی سلام میرسانند که قربانی از تو قبول کردیم و از بهر فرزند دلبند تو فدا فرستادم بند
از دست و پای او بکشای و بر کوسفند در بعضی روایات آمده که این همچو بود که از بهشت جرا میکرد
و بعضی گویند کوسفندی بود که هابیل قربان کرده بود و در مرغزار بهشت میچرید تا آن وقت که فدیه حضرت اسمعیل شد
آورده اند که حضرت اسمعیل بدست او کوسفند را سر بریده کرد و خلق از آیات طعام ساد و دیسمان را طعام بر کشید حلبی
باشد حضرت ابرهیم او را در پوشید و آن کلیم بحضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم رسید و از آن
حضرت بحضرت امیر المومنین علی رسانیدند و الحال بحضرت صاحب الامر الزمان است و این سوره تا زمان حضرت کلیم بود
تا در حضرت موسی از آن در مسند و فی کم آن حضرت در آن کرده بجبل و در بوده ساز الله است حسبه انه و هم حضرت موسی هم
را از ملاحظه امواج بحر نکاه داشت القصه حضرت خلیل دست و پای فرزند را بکشاد و پای کوسفند را بست و فرمود
ای فرزند جبرئیل سلام رسانید جبرئیل چه آورده و میکوید که ای اسمعیل بر تیغ بلا صبر کردی در رسم تسلیم و اطاعت بجای
آوردی دست بر دار بدعا و حاجت خود را از حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات بخواه حضرت اسمعیل
دست نیاز بدرگاه کارساز بی نیاز برداشته کفت بار خدایا امرکه از امت حضرت پیغمبر آخر الزمان است در حالت جان
دادن تیغ زبان او بر شهادت روان کردان و کناه او را ببخش جواب آمد که یا اسمعیل مراد تو بر آوردیم **نظم** چون شد
از صدق دل تو بیان ما ٭ سر بجید و قول از زبان ما ٭ شد دعاهای تو در دم مستجاب ٭ ای میان از تو شله تیغ و تاب
از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که چون حضرت حق تعالی بجهة حضرت اسمعیل فدا فرستاد حضرت ابرهیم را بخواطر
رسید که اگر دست خود فرزند را قربان کردی ثواب عظیم یافتی حضرت حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد که ای خلیل
خلایق کرا دوست تر میداری حضرت خلیل فرمود که حضرت محمد المصطفی را که حبیب و صفی تست خطاب آمد که او را دوست
میداری یا خود را حضرت ابرهیم کفت حق تعالی حضرت محمد را از خود دوستر میدارم و فرزندان آن حضرت را از فرزندان خود دوست
دوستر است حق تعالی وحی فرستاد که یکی از فرزندان بزرگوار او را بخواری و زاری در کربلا شهید کنند و تشنه
و کشته ابرهیم چون این بشنید قطرات عبرات از چشم بر صفحات رخسار فرو بارید خطاب عزت در رسید که ای
ابرهیم ثواب کریستن تو بر حضرت امام حسین برابر آنست که فرزند خود را بدست خود قربان میکردی و بعزیز از آن تامل
کنید ثواب کریستن بر ماتم حضرت امام حسین علیه السلام چه مقدار است القصه ابرهیم اسمعیل را بهمراه برد تا مقام چنین کرفته
بود ساله برآمد حضرت جبرئیل آمد و گفت ای ابرهیم حق تعالی میفرماید که در روی زمین خانه بنا کن کفت در کجا بنا کنم و بود
ابر غشته شد و بر بالای مکه جا به ایستاد که ای ابرهیم بالای سر تو میرود ابرهیم بر عقب رو میرفت تا آنکه بمکه معظمه شرفها الله
رسیدند بمقام خانه کعبه ایستاد و کفت ای ابرهیم خطی کشید پس حضرت ابرهیم کفت من این خانه را بچه بنا کنم
ندا آمد که از سنگ پس حضرت سنگ میآورد و آن حضرت بکار میبرد حضرت اسمعیل یاری کار میکرد چون خانه تمام شد
حضرت ابرهیم دست التماس بدرگاه حضرت مجیب الدعوات برداشت و فرمود که ربنا اجعل هذا البلد امنا وارزق

اهله من الثمرات رزقًا ایشی بار خدایا بگردان ای بلد را بلدا امنا از قحط و مسخ و غرق ان العذاب و روزی کن اهل
این بلد را از انواع میوها مستجاب دعای آنحضرت را اجابت فرمود جبرئیل در دم طایف را فرمان داد که ای جبرئیل برو
در حوالی مکه معظم دوازده فرسخ زمین سنگستان را بردار و بحوالی شام وادی در دامانی برو دوازده فرسخ زمین
شام را که خاک نرم دارد با انواع اشجار مثمره برداشته بجای او بیاور جبرئیل زمین شام بحوالی مکه آورد هفت
مرتبه برگرد کعبه گردانید از انجا بود که طایف خوانند بعد از آن حضرت ابرهیم بعضی را مخصوص گردانید فرمود که گفت ومن
ذریتی قوم من آمن بالله والیوم الآخر هر که ایمان آورد آنان که ساکن انجا باشند بغذای روزی از سبب قال ومن
کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر گفت حقسبحانه وتعالی من روزی میدهم همه انواع هم
کسی را که کافر باشد پس بر خوردار گردانم کافران را بخورد دادنی اندک پس مضطر گردانم او را یعنی بخوارگی کشم او را
بسوی عذاب دوزخ و بد بازگشتی است دوزخ و دیگر فرموده قوله تعالی ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم
ای پروردگار ما از ما بپذیر بدرستیکه تو شنوا و دانائی بگفتار و کردار ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا
امة مسلمة لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب الرحیم یعنی ثابت کن ما را بر دین اسلام و ثابت در اسلام
و گردان از نسل من گروهی را و بگردان از فرزندان ما گروهی کردن فعل و بنما ما را بجای مواضع که در آن افعال
حج بجای آریم چون میقات احرام و عرفات و منی برای وقوف و رمی و غیر از افعال حج بیشتر برتوبه بازگشت
ما را بدرستیکه توئی توبه پذیر کنندگان را بانکه ... بر سبیل خشوع و تضرع ...
کاه القصه چون خانه کعبه تمام شد حضرت خلیل الرحمن متوجه شام گردید روی بطاعت نهاد و خلق را اعلام داد در
خبر است که چون حضرت خلیل بعبادت ملک جلیل استادی او از خوشی ... جبرئیل راه رفیق آورده اند که بعضی
از فرشتگان با خود گفتند حضرت ابرهیم از بسیاری نعم چند ... طاعت و عبادت میکند و دوستی حقتعالی را بجهت
اختیار کرده که هزار بلا را که بر سر او می آرد تحمل میکند حق فرمود جبرئیل را فرمان داد که برو و خلیل را از ملایک ... یاد
کردن نام من حضرت جبرئیل نام حضرت خلیل را با واز خوش برد چون حضرت خلیل الرحمن استماع نمود گفت کیست که
دوست را بدین صدای دلکشای بدح ازآیا میکند رباعی مشتاق آمد و شد جو خانه اندر شد و برشد بر دست تا او
نهی و پر کرده ز دوست اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامیست ز من باقی و باقی همه اوست حضرت جبرئیل خود را
بصورت درویشان بیاراست و گفت ای درویش یکبار دیگر نام دوست مرا یاد کن تا نصف مال خود بتو دهم و گویند که حضرت
حضرت ابرهیم صاحب ... بود ... در حج ... حضرت جبرئیل بار دیگر نام
حضرت عزت جبرئیل را یاد کرد آنحضرت را ذوق بیشتر شد گفت ای پیر یکبار دیگر بگوی تا تمامه اغنام را از ترا باشد بار دیگر یاد
کرد باز ذوق و شوقش زیاده شد دیگر بگوی و حلقه بندگی در گوش من کش چون بگفت شوق حضرت ابرهیم بنهایت رسید گفت ای
مال و منال ... من ... دوست ... ای جبرئیل ... خلیل ... خلیل
دوستی ترا ... رباعی ان روز که آتش محبت او دوست •

عاشق روش سوز ز معشوق آموخت • از جانب دوست خیز دا این ز رو کمان • تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت •
القصه ابرهیم را عادت چنان بود که بی مهمان طعام نخوردی باری هفت روز از مهمان بماند روز هشتم جوانان
نیکو روی در رسیدند و حضرت ابرهیم را سلام کردند آنحضرت ایشانرا بخانه برد چنانکه در فصل دوازدهم در قصه لوط
بیان میشود انشاء الله تعالی فرشتگان بشارت دادند ابرهیم را باسحق و ساره از این تعجب نمود قوله تعالی قالت یا ویلتی ءالد
وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب گفت ساره که ای وای برمن آیا من فرزند آورم و حال آنکه پیرم و شوهرم
نیز پیر شده بدرستیکه این بسیار عجیب مینماید قالوا أتعجبین من أمر الله ای ساره از این عجب میکنی از امر
خدایتعالی آورده اند که حقسبحانه وتعالی چهار فرزند بحضرت ابرهیم کرامت فرمود حضرت اسمعیل از هاجر و اسحق از ساره
و مدین و مداین از زنان دیگر اما اسمعیل را پسری بود نام او قیدار ملک عرب نسل او بود و بنی قیدار اولاد او بود ملک عجم
هر یک را او بودند و از اسحق پسری آمد نام وی یعقوب و یعقوب را دوازده پسر بود که یکی را از یوسف گفتندی چنانکه
قصه ایشان بیاید انشاء الله تعالی و از مدین حضرت شعیب پیغمبر پیدا شد و از مداین ملوک عجم پیدا شدند نیست
شرح حضرت ابرهیم صد و بیست سال رسید پسران خود را حضرت اسمعیل از مکه و مدین را از مدینه و مداین را از
عراق عجم و اسحق را از شام خود طلبید پیش او بودند ایشانرا وصیت فرمود قوله تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی
ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون یعنی وصیت کرد ابرهیم پسران خود را و یعقوب
که پسرزاده آنحضرت بود که ای پسران من بدرستیکه حقتعالی بر شما را پیغمبری داد و خلعت خلت پوشانید
و برگزید از برای شما این دین حنیف را پس باید که بر این دین ثابت و استوار باشید و از دنیا نروید مگر آنکه شما
کلمه گوی باشید و بعد از پس ایشان گفتند ای پدر میخواهیم بدانیم که مراتب از چه یافتی گفت بسه چیز حقتعالی
را دوست خواندم اول آنکه هرگز غم روزی نخوردم و مرا در کار پیش آمدی که یکی از آن کار دنیا بودی و اول کار دین را
بسلختی و کار دنیا بگذاشتی چون فرزندان را وصیت نمود رخصت فرمود که هر کس بمقام خود بروند و اسحق هم
خدمت آنحضرت بود چون خلیل الله وفات یافت اهل دیگر پسران باز آمدند و شرایط تعزیت بجای آوردند حضرت
اسمعیل با اسحق گفت که ای برادر مرا با کاری از پیش پدر نی او را کاملا ادام اسحق گفت وضع زاده و ترا از میراث
پدر نصیبی نیست حضرت اسمعیل آزرده شد اسحق پریشان خاطر گشت حضرت جبرئیل با اسحق باز آمد و معاتب ساخت
که چرا نسبت بحضرت اسمعیل بی ادبی نمودی خاطر مبارک او بحزون ساختی که سید ولد آدم که پیغمبر آخر الزمانست هم
از نسل وی خواهد بود و بدین سبب کاتش اسمعیل را کردی حقتعالی میفرماید که بزرگ و جلال من که خاتم الانبیا را که حکم آدم
چون آخر الزمان شود از فرزندان اسمعیل که آن حضرت محمد مصطفی ص است و فرزندان که ... دیگر باشند ...
اسیری برند و برده شوند و حلقه در ... بیاید پس اسحق چندان بگریست که هر دو چشم نابینا شد بعد از دو سال حقتعالی
حضرت جبرئیل را فرستاد و اسحق را بشارت داد که ما از پشت تو چهار هزار پیغمبر ظاهر خواهیم کرد که یکی از ایشان
عیسی است ... بس ... ازها ... حضرت اسحق ... شکر بجای آورد و از گفته خود پشیمان بود ...

دنیا چون رفت زهی بزرگواری حضرت محمد م اگر حضرت کلیم هفتاد هزار سخن بی واسطه در کوه طور از خدای تعالی
شنید اما حضرت محمد م سرفراز عرش رب غفور بر بساط نور دوازده هزار کلمه کلام وزبان از خدای رحمن شنید
و از حضرت عزت خطاب رسید که چهار هزار پنهان دار و چهار هزار روایت بگو و چهار هزار خواهی بگو خواهی مگو در
خبر است که جبرئیل از حضرت رب جلیل ده بار به آدم م آمد و بیست و سه بار بحضرت نوح پیغام رسانید و چهار بار بحضرت ایوب
م بشارت آورد و چهار صد و هشتاد بار بحضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام پیغام رسانید و سی بار بحضرت مسیح م
پیغام آورده و بیست و چهار هزار بار بحضرت رسول صلی الله علیه و سلم از ملک علام پیغام حضرت ذو الجلال و الاکرام
رسانید ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا **مناجات** الهی در طلسم راز کن بطاعتم همه محرم راز کن ز رخ بآشنا
کند هر زمان کی از کرم قدم دل بیا کمدمی نتجانه کهی آشنا چه بیگانه بجور بر داری از رو که دود در آتش دیده
مغز بر هوا چو در لشکر دشمن آری بتجمل برهان کنی قتل اصحاب فیل ببر ظلمت و کفر ارباب ظلم کن از نور اسلام روشن دلم
ببر فهم ان از نوم زدل که باشی تو دلم و من بخل اسیدم چنان است از ایی بارگاه که چون من شوم دور از بی کار گاه فرد
یدیم از نظم و ترتیب سخن بیش که کرده کرم زترکیب سخن بیش مکند باد بر کن خاک را بیند کسی جان پاک را لطف کرم
عز ربانی بتو که حزم و دل ام جوابم بتن باطلم جزو نامرام کی شنید مگر دلم از در ملکت نالید **فصل چهارم در**
قصه حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام آورده اند که حضرت یعقوب م دوازده پسر داشت و حضرت یوسف را از همه
دوستر داشتی و نظر تربیت بجمال او کاشتی زیرا که م بجلیه جمال آراسته و م به پیرایه کمال پیراسته صورت جمال او
از کمال بیضه حسن سپید او بجمال معنیش در آیینه صورت جلوه مینمود برادران ازین تهمت زنگار حسد بر آینه دل نشستی
در آن قدر شک و غیرت بر لوح سینه نقش بستی روایت که در سرای یعقوب درختی بود هر گاه و را پسری آمدی
از آن درخت شاخی برآمدی و با آن پسر نما یافتی و قوی گردیدی چون پسر بزرگ شدی پدر او را بگرفتی و بوی
دادی و گفتی این عصای تست که باتو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از آن درخت شاخ نرست بیرون
هفت ساله گی رسید پدر را گفت ای پدر برادران مرا هر یک عصایی داده چرا بمن ندهی خطاب آمد حضرت یعقوب را که ای نفس
از من بوجب بخواه تا بتو دهم حضرت یعقوب دعا نمود حق تعالی جبرئیل را امر کرد تا عصایی از چوب بهشت برای
فرستاد و در روز که یعقوب بیوسف داد و آن چوب بود از زبرجد سبز شبی حضرت یوسف م در خواب شد دید که
عصای خود بر زمین زد و برادران نیز عصاهای خود بر زمین زدند عصای یوسف سبز شد و بلند گشت و برگ و بر
آورده شاخها بر کشید و عصای برادران بحال خود ماند پس بادی تند آمد عصاهای برادران از بیخ بر کند و در دریا
انداخت و عصای یوسف بحال خود ماند یوسف از خواب برخاست ترسان و هراسان نزد پدر شد یعقوب زدن
که ای نور العین ترا چه رسید یوسف خواب تقریر کرد چون برادران از این خواب خبر یافتند حسد ایشان زیادت شد گفتند
بلی نمی گفت این خواب دلالت بر آن میکند که وی پیشوای ما همان شود و ما همه بحکم حکم او شویم و از عجب بقلت که
حضرت یوسف در دوازده سالگی شب جمعه در کنار والد ماجد خود باستراحت نوم مشغول بود در واقعه چنان دید که گویا

و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از دهشت آن خواب بیدار گشته صورت واقعه را
با پدر معروض داشت حضرت یعقوب دانست که مرتبه رفیع و منزلتی منیع خواهد یافت اندیشه کرد که اگر برادران
این واقعه بشنوند چون بعد از آن تعبیر آن بخیانت نام و دارند باعث زیادتی حقد و حسد ایشان شود هر آینه حقد و عداوت روی
کنند یوسف را گفت که این خواب را از برادران پنهان دار چنانکه حق تعالی خبر میدهد بقوله تعالی قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ
فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا ۖ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
یعنی همچنانکه حق تعالی ترا بر گزید باین خواب بر گزیند به نبوت و پادشاهی و تعبیر خواب از قتاده مرویست که در عهد
یوسف م هیچ کس تعبیر خواب بهتر از آنحضرت نمیدانست و مرویست که حق تعالی چهار دانگ حسن به یوسف ارزانی
فرموده بود و یکدانگ بجمیع بندگان ابو سعید خدری گوید از حضرت پیغمبر م روایت کرده در شب معراج چون بآسمان
سیم رسیدم یوسف را دیدم با حسنی عجیب و لطیف از آن متعجب شدم پرسیدم که این کیست گفتند یوسف از آن پرسیدم
که یوسف را چگونه دیدی گفت ماه بود چون ماه شب چهارده و در روایتی آمده که حق تعالی صورت پیغمبر از اولاد آدم نمودی یکی
را به یوسف داد شمائل ایشان یوسف را صبح ناج و قار بر سر و قصب پادشاهی در بر و ردای کرامت بر دوش و در راست او
هفتاد هزار شتر و بر حجب آن هفتاد به بر شیح و تهلیل او از بر داشته و در پیش او درختی سبز بود که از آن درخت
ساعت بساعت ندا آمدی که ای آدم ز بود بار خدایا این کیست ندا شنید که شخصی از ذریات تست که تمامه مردمان بر او حسد
بردند پس آدم او را بوسه داد و خواست بدو ببخشد پس خدای تعالی گفت یا آدم او را در بر گرفت و بوسه بر پیشانی
او داد و گفت لا تاسف و ات یوسف یعنی اندوه مخور ای پسر من که تو یوسفی و حسن نادره را ملقب و یکا نه دوران
پس اول کسی که او را باین اسم خواند حضرت آدم م بود علی نبینا و علیه السلام در خبر است که یوسف در شب تار روی
چون روز بودی و جعد موی و خوشبوی و کمان ابرو و شیرین سخن و پسته دهن و زهره جبین و شیرین سخن بسرخ لب
و با اسم ادب و فراخ دیده و بینی کشیده و سر میانه و کمان زنخ و باریک موی و خورد دندان و بر رخ راست او خال
سیاه بود و در میان هر دو چشم مبارکش علامتی نورانی بود که بنا بنی نامه پا نهاد و چون بخندیدی با تکلم نمودی نور
از دندانهای مبارکش تابانی کرد و در دیوار روشن شدی المشهور یوسف را که ای مذکور را ابرا المه بدو حسن
کرد بعضی از زنان برادران شنیدند تمام که برادران بجانب مآل آمدند صورت حال را گفتند ایشان از غیرت و حسد
در صحرا که آمدند بتدبیر دفع آن مشغول شدند و با یکدیگر گفتند که ما مردم کار کناریم و کارداران و با نوع و شوکت
یوسف برادر مادر و پدری او بدان حیثیت خوار شده ضعیف و پدر و مادر ایشان که او را دوستر داشت ویوسف نیز پیش
زیبا تری دل او بنهاد که بسیاری بر سبیل آن مشکری در بابر او بابت کرد که از پس دور افتد پس بیرون پدر و مادر از تر بیند که ابد ما
دست گیر دیگر گفت بکشید تا از بلای او برهند در تفسیر آورده که شیطان لعین بصورت پیری بر ایشان ظاهر
گشته گفت یوسف بخدا علیه که تمامه ابر تو بنده گردد کشند که بهر جنیت گفت او را بکشید و ایفکنید او را در سمت پنهان
که مردگان دو قوت بسیاری باشند تا از آن بخدمت یابید و چنان زنان ... بکنید یکی از یکدیگر اینها از شیطان است که مردمان را

وسوسه میکنند که او را بکشند و زنده او را ... وایشان از اقاویل بیسار و یکی از برادران گویند که او یهودا بود که در کمال
ورای از ایشان بیشتر بود گفت مکشید بلکه در چاه افکنید تا شاید بعضی از کاروانیان او را فرا گیرند و بنا بر این بدین سخن
متفق شدند آورده اند که روزی حضرت یعقوب طعامی پخته بود و درویشی بر در آمده بود و بوی آن طعام میشنید
و گرسنه بود نصیبی نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون اندرویش را از طعام محروم ساختی پس بلای من را منتظر
شو و آماده باش القصه بعد از تمهید مکر و حیله پیش پدر آمده گفتند فصل بهار آمد و سبزه از زمین بر آمده شود که
یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتماشای سبزه و صحرا بگذرانیم یعقوب فرمود من بی بهانه نخسابم
بیل هجران دیدم و او را بیم آن است که شما در کار او غافل باشید و من بخارستان هجران یوسف گرفتار شوم فرزندان از آن پدر
محروم شدند پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا یاد کردند و سخنان در میان آوردند
یوسف که تماشا شنید و از اسباب بازیها خاطر مبارکش بآن متوجه شد و با برادران برخاسته پیش پدر آمد و طلب رخصت
نمودند یعقوب در فکر فرو رفت پسران گفتند که ای پدر چه تامل میکنی چیست که ما بر یوسف امین نداری چنانکه
او را با ما نگاهداریم و بازی کنیم و خواطر مبارک او را بیارائیم یعقوب فرمود اندوهی میآید از آنست
که او را بیرید و از آن غافل شوید و گرگ او را بخورد چون در آن زمین گرگ بسیار است نظم ازان ترسم که از غافل
شوید و بغفلت عمر حالش نبینید و ز آن درد پس دشت محنت انگیز و گرگی با دندان کند تیز و گفتند
این چه سخن است که ما گروهی قوی هیکل که هر یک باشیر نر محاربه تواند کرد سیکاران و ... گرگ او را ... انا اذا لخاسرون
و خاسر باشیم چون یعقوب سخنان فرزندان دید و کلام ایشان شنید و میل یوسف بگشت و تماشای کوه و صحرا
عزم دید با برادران نهاد بقضای ربانی رضا داد نظم بصحرا رفتن یوسف رضا داد بلا را در درون سینه جا داد
فرزندان بصبح دیگر که روز شد بجای آنکه ... بود پس بر مود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی او را شانه کردند
و جامهای در برش پوشانیدند و پیراهن ابراهیم خلیل که جبرئیل از بهشت آورده بود در وقت آنکه آتش
بر او و بر بازویش بستند او را بسر برادران سپرد و زبان بصفای آن دعا در چهار صفا ... ایشان ... شب
و سال باید ... فراست ... این همه کار آمد پس خود همراه ایشان تا بدروازه کنعان در زیر شجرة الوداع
داد و پیشتر برد که بسفر رفتی ... ودیعه کردند و در دستان ... تا بهاران نخل
گوشه ... شجره ... دیدند بر سر آن درخت ... در ... نظم
در زمین ... آن درخت قرار گرفتند یعقوب با جامه و عصا در پیش ... دست گرفته نعره ... بصحرا افتاد چون مرکز ...
بود که حضرت یعقوب ... تا ... کرد ... نظم
یوسف ... نظم ...
... چون یعقوب ...

برادران افتاد هر ایشان را بر سینه و دست پای پدر را بوسیدند یعقوب بهیچکدام التفات نکرده یوسف را در بر گرفت
و روی بر روی او نهاد و گفت ای فرزند مرا معلوم نیست دارید که این پسر بیرون پدر خود ... نور چشم و رازدار نشو(؟) ...
پیشم ... گفت ای فرزند ... این الم دل در دمند ... تو انس ... تو ... برید ... ضعیف
... نهار ... در ... دل در دمند ... پدر را ... فراق ... و فکر ...
فرزند ... در ... بنیاد ... آتش ... فراق ... هزار شعله ... سوزد ... سینه
باز ... یوسف ... یعقوب ... مبارک ...
را بوسه داد و گفت ای قرة العین ... من قرار ... بیت ...
تا ... یوسف ... هجر ...
این ... خالد ... در ...
... در ... استغاثه ...
... از دست ... حبل المتین ... سنوم ...
تکرار ... حسبی الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر ... ابراهیم ... آتش ...
... آتش ... یسر ... چنانکه
... فراموش نکنم بیت ... بالمشرق ... آورده اند که یوسف
خواب ... در خواب ... واقعه ... یوسف ...
... یوسف ... گفت ...
... کنعان ... شجرة الوداع رسید
... یوسف ... پدر ...
...
...
...
...
...
... یعقوب ... یوسف ... بیت ... میکند
... یوسف ...
... یوسف ... بیت ... یعقوب ...
... یوسف ...

واعتماد بر برادران نکنی و مثل تبون لهم الله بجستند و روشد تا یعقوب از آواز داد که آهسته روید و زود از نظر من غایب
نشوید ایشان آهسته میرفتند و یعقوب در ایشان مینگریست چون نزدیک بود که در شوند و از نظر پدر غایب شوند
یعقوب آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت ای عزیزان یوسف را باز آرید تا یکبار دیگرش ببینم و از بوستان جمالش گل بچینم
و نهال جسیم یوسف را باز نزد پدر آوردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت **نظم** ای نور دیده دیدار کرمان مکن ای وداع سینه
بریان مکن • بهر تو قدم بر سر عالم زده ام • باز ای که سر از قید جهان مکن • ای عزیز که از جفت وار امروز از دست دل از وصال او
برداشتن و یعقوب را در فراق خود بگذاشتن یوسف به در را تسلی داده وداع کرده روی براه آورد چون از نظر پدر
غایب شد یعقوب با دل بریان آهسته آهسته قدم میزد و هر زمانی از دل باریدی و هر دمی آهی از سینه بر
میکشید و میگفت **بیت** رفتی و برد دل از غم عشق تو قرار نماند • اشتیاق ز دل تو ام در دو ماه آمد خون یعقوب هم
مراجعت نمود به بیت حجرة الوداع رسید از هر شاخ آواز الفراق شنید دانست که در دیر بود غیب رنجی دیگر
احتیاج الله مرویست که فرزندان یعقوب را یوسف **نظم** بجشان پدر تا سینه • نه دیده بر یوسف بیرون بود نقا که ای
بر سر و دوش نشانیدی • که ای تنگ این در آغوش کرفتی • جواب در جان تو بر افتاده • برو دست جفا کاری گشادند
آن را بر زمین زدند که ای یوسف ما حسد را حسد توکتیم و در هر شاخ تن چشیر بیاه روان شد و پیش پیش ما میرو
یوسف بگریه در آمد که ای برادران عزیز چه گناه کرده ام که این آزاری میکنید و مرا پیاده میبرید وایند ایشان
القا نظر کرده گفتند ای صاحب نواب کاذبه از آن مثالی و قاب و ستارگان که در خواب دیدی یاری بشنید یوسف فرمود
آخر شما را چه شده یکی از حال پدر برادرانه بیندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید ایشان سخنان او التفات
نمودند طپانچه بر رخسار او میزدند و او را میبرند و ایشان تا چون که یکی میزدند بد و بازی بند نشنش گرفت و از ترس
لرزان پای برهنه بر سر خار و خاشاک میرفت تا پای او مجروح شد **بیت** برهنه پا به تنم به خاک میزدم • بگل از خار
دشت بسیار میزد که پای که بسوخش تنگ تنک • بنم خار و خار آکت کار تنک • بس او را به این خواری و زاری میکشیدند
و او هر چند فریاد و زاری میکرد هیچ یک از برادران رحم بر او نمیکردند و طپانچه بر روی او میزدند **نظم** بزاری هر کرا دامن
کشیدی • بر زبان گریه اش میدیدی • بگریه هر کرا در پا فتادی • بخاک بر سر او پا نهادی • بد بخیل الام در صحرا پیدا شد
و لکن بر الفام سیار کمتر میزدند تا وقتی که آفتاب بلند شد هوا چون سنگ یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف
غلبه کرد نوعی که بارای سخن کردن نداشت روی برمیزد آورد که ای برادر تشنه ام به جرعه آبی ترحم کنید یا بادی
بر رخ من بر سوز دیده رحم نمایی سیل اشک او التفات نالیدی طپانچه بر روی او میزدند و بر این کمال دو پیش کرد و شد
تا چون آمد که شربه را بداند که از تشنگی جان به لب رسیده تا دیگر حب در کشم و خود را از اینهمه خطر [illegible] و ان سنگ
بود که یعقوب از برای یوسف تبوکی آب و ستاره که کلاب از ابخته و در افکند دریختند و بچشمه سپرده بود و بدم کرد
از اب یوسف بوی شیر بیرون آمد و ان ساعت تشنگی بر او غالب بود چون تشنه شود او را از این مشربه شربتی عطیات
چون یوسف آب خاست شود بداند که مشربه بود بر زمین ریختند و گفت ما را دلیل آنست که خون او از زمان روبریزد

حایی آمدت که آب بر جان تو بریزم چون حدیث کشتن شنید بر خود بلرزید و آب دو دیده را فرو ریخت کرد **نظم** چو شد
نومید از ایشان فتاد بر دو دست • ز سوزن دیدن بر رخ لاله میکاشت • که ای در خون و کرد از خاک بخفت • زبان حال را میل با کفت •
کجایی ای پدر آخر کجایی • نظر کن حال این مسکین بعد از جدایی • چون یوسف اقصد برادران متحقق شد روی بسیار دعا آورده گفت
که کلفت ابتلای بعد از آنکه عرضه ای با نجات دادی که بر پدر رحم کن و مرا از کشتن نجات ده چون بود دانی
مناجات شنید سر و اختر یوسف که آتش از عرفه و رفت بر جبین نشست در دی یوسف کرد که ای برادر دل یعقوب
دارد الجان در پس خلقی باشید ناکام که مرا تصد کنید **بیت** بر تختی بر زمین کوی قی ما آن جان دادم دور شد کار عیب
از تو جان بر خیزم • برادران چون حالت یوسف بدیدند دست تعدی بر آستین ادب کشیدند و از قتل یوسف در
گذشتند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که او را در چاهی افکنند که در سه فرسخی کنعان بود بغول اصح سی اراحة تنک
بود و دهان او کشاده و مصعادرکسی داشت و چند بیز کرده اند و از طرق جاده دور افتاده بود یوسف را بر سر آن چاه
آوردند و یوسف هر چند زاری میکرد و چنگ در دامن هر یک میزد فایده نداشت و هر چند از ابر چشم اشک حسرت
می بارید از شوره زار دل برادران گیاه وفا نمی رست چون یوسف دانست که برادران او را سر بیاد در نمی گذرند گفت
مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم که شما تن کفاره تنم جز دو بی کنت تا آخر عهد پدر شناده ام و یا پدر بسیار در محراب
ایستاده ام و او از برادران درخواست نمود تا یوسف را مهلت داده در رکعت نماز بگذارد چون نماز بگذارد روی بر
خاک نهاد و گفت خدایا خود بیش صبر دم و در عالم اختیار نیست اشتیاق تو ای کنار مسند تا مبتلایم و مقبول بما رضای
تو چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت ای برادران من این پیراهن از عورت پوش پیراهن
ندرده بیکس نیشاید بکشاید که برهنه ام کفن نیاز نیستم و اگر شما عورت پوش من باشید کفند البته پیراهن بیرون
باید کرد و هر یک از ایشان از یوسف بر او دکمه پیراهن را بخرند آورد تا نزد پدر برند که او را گرگ دیده این که یوسف را گرگ خورده
الفصه بعثت پیراهن از تن مبارک او برکشیدند و رسن در میان او بستند بجا هش فرو گذاشتند **نظم**
چو سرو سالم که بودی سو فی ما ماند • پر تن ذریب بهمان داده پیرا • کشیدند از تن پیراهن او • چو گل از غنچه شد عالم تن او •
فرو داد و تخت الکه جاه حاش • بجاه ولکنند از بیم هلاکش • یوسف را بچاه او بختند گفت ای برادران هیچ وسیله از ما
بجای آورید شما را نصیحتی بیکنم بشنوید گفتند داد بیست گفت پدرم را نکو دارید و حال او ازین بگویند بیخبران
مکنید که او را معلوم کرده اند که پدر کرده اید که ما آن منتظر کرده و نسخه العقوبة کشیدند تا طالعه آن نیست که بعقوبه
بس دل ما نید نسیل از بر یوسف سخن از هم کشید تا کله بر در رسیمان را بریدند و یوسف بچاه در رسید و بود که سن
بر دل شد یوسف گفت دریغ که روی پدر را ندیدم و رشته حیات منقطع شد و از جان برداشته خود را بکلی
بحق سپرده تا رسید جبرئیل که در باب یافتند و او را جبرئیل یک پر زد که از سنک نرم الملتقی میان چاه رسید و یوسف از هوا
گرفته آهسته آهسته بته چاه رسانید یوسف مدهوش شد چون او را بر سنگی نشانید خطاب در رسید که ای جبرئیل
پیراهن خلیل که از بهشت در بر او شد بیرون آر از اشجار بهشت پوشان و او را در کنار کشی و پر خود را بر سر او

او نال تا به شود جون ... بر شما آید سلام ما بوی رسان و بگو که ... که ما تو را از واسطه چاه بیرون آوردیم از بلا و ... و واسطه
حضور جاه و ملک ... پس جبرئیل از حضرت ملک جلیل مسئلت نمود که مرا اجازت ده تا خود را بصورت حضرت یعقوب بوی
نمایم تا زنهار فی الجمله تسلی خاطر او کرده سؤال جبرئیل مستجاب کردید خود را بصورت یعقوب براستی بر یوسف
در کنار گرفت ... پیش آمد خود را در کنار ... فی الحال ... هر دو دست خود را در گردن ... آمد
در یاد بر آورد که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من جفا کردند ... آب حیات از من باز داشتند و ...
بجزیره ... کردند و کسوتی که ... من ... در میان من ... من کوردی
در او بخندید یوسف این نوع سخنان میگفت و از ... چاه آواز ... در ... آمد و جبرئیل بجز ...
... بیکر بگریستند آخر جبرئیل ... ای یوسف یعقوب نیستم و فرستاده رب العالمین
پس سلام الهی بوی رسانید و از طعام بهشت بوی خورانید و پیراهن ... بر روی او بستر بود که ...
درو ... انگاه ... از چاه ... چاه بگوش هوش او رسانید ... است که ...
خود باز رود که ... رسید که ای جبرئیل ... روزی در ته چاه ... یوسف را در کنار گیر که تنها ... است
وار ... بیت ... آورده اند که در زمان
یعقوب ... یعقوب همه روزه ... در اشتیاق یوسف در زیر شجره ... نشسته بود و ...
یوسف ... در ... شام ... از زبان او ... بیت
آمد ... دیده ... ای یوسف ... گفت ای دینار ... که چون ... آید
وسبب چیست که ... یوسف ... بیت ... جان رفت
زمن ... دلم بی یوسف ... شب ... بود
جشم ... در خواب ... بیت ... کردند
... با دست ... درکردن ... یعقوب ... که ...
در خواب ... شب ... بر سر ... بودند ... ایشان ...
در خواب ... بر سر چاه ... که ای برادر ... یوسف گفت ...
کار ... ای برادر ... یوسف
کریان ... کنعان ... چاه ... موی
و ... در روی ... کلام ... بودان
سخن یوسف ... یوسف ... ای برادر وقت وصیت ... گفت
وصیت ... وصیت من آنست که چون ... با برادران ... یوسف
... بر ... من یاد کنید و ...

بخاطر ... بود از سوز ... خروش کشید ... او ... بود ... رسید
... بر سر چاه آمدند ... ملامت کردند و سنگی بر سر چاه نهادند و ... کنعان شدند و پیراهن یوسف
... که یعقوب بر بالای ... دوید ... ایشان
... یعقوب ... گفت ... بنا شند گفت ... در ...
... یعقوب گفت ... بیت ... یا بیت
... یا بیت ... ای پدر برادران
... یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این سخن آه سوزناک ... کشید ...
... بر بالای ... یعقوب بیاید که ... ما ... و انتظار ...
فرزندان ... دست بر سر زده ... خروس ...
... یعقوب پرسید که ... یعقوب از پای
در افتاد و بیهوش شد ... ای برادران ... آید ... شد ...
... ایشان ... برادران ... از ... ایشان بر آمد
... و بعد ... و ... خروش برکشیدند ...
گفت ای برادران ... یوسف ... بد
... پس ... یعقوب ...
بیهوش بود ... ایشان ... ای پدر ما ...
... یوسف را ... خود ... و پیراهن خون آلوده
یعقوب ... بیهوش ... قطرات اشک ...
... یعقوب ... گفت ... یوسف ...
... بیت ... بیت شکر
... پیراهن یوسف ... بیهوش شد ... بیهوش
آمد ... گفت ... یوسف ...
... بگوئید ...
... آنست که یوسف از چاه ...
... یوسف
... ایشان ...
... کنیم ایشان ... گرفتند

ودست وپاي وي ابسته نزد يعقوب آوردند يعقوب گفت اي گرگ شرم نداشتي كه جگر گوشهٔ مرا بخوردي گرگ بسخن
آمد گفت بحق موي سفيد تو كه فرزند تو نخورده ام زيرا كه خون وگوشت پيغمبران بر ما حرام است ومن مظلوم تعزير
ودرين تهمت بسته اند يعقوب پرسيد براي چه بدين منزل آمدي گفت يا نبي الله مرا اينجا خويشاني است دي روز
بزيارت ايشان آمده بودم پسران تو مرا گرفته نزد تو آوردند يعقوب بفرزندان گفت اين چه بدانيست كه شما
شما بران آراسته ايد پس كار من صبري است نيكو وياري از خدا ميخواهم القصه يعقوب در فراق فرزند چندان بگر
كه زشكان بعزيان آمدند وكشيد آنچه يوسف را به اول ده يا بعض با خاموش كردن يا الله اجابت ده تا بهار دم
وا يعقوب با نواله مو افقت كنيم القصه يعقوب چندان بگريست كه هر دو چشمهاي او سفيد شد وزبان حال
بيان انتقال ميفرمود **بيت** از بانك ناله دل حلقه بيرون شد • سيلي كه اين غل از نيد بازگون شد • تا عكس
مه يعقوب در دم بام افتاد • خورشيد بجاي نظر از ديده بيرون شد • آورده اند كه جبرئيل سه روز در چاه رفيق
يوسف بود در شب اول بيك شيشه وچون خواست كه از آن مفارقت كند يوسف از وحشت بيكسي بجزع بناليد
روز چهارم كاروانيان بر سر چاه آمدند وايشان جمعي بودند كه از مدين بمصر ميرفتند پس مالك خود را بسوي آن
چاه فرستادند تا آب آورد وآورد كسي را كه فرستادند تا آب آورد نام او بشير بود و از مالك بن دعر خدمتي ميبود
از اهل مدين چون بسر چاه آمد ودلو در چاه فرستاد ودي يوسف رسيد كه در دلو نشين كه اين دلو از براي تو
در چاه آمده يوسف در دلو نشست مالك دلو را خود بالا كرد چون بجانب چاه نگريست ان ماه را ديد كه در دلو
نشسته گفت مژده باد كه اي پسر ديدم كه ابن دلو را كه بالا كرد تا بيايد پس اورا بيرون آورده از رفقاي خود پنهان
داشت آورده اند كه يهودا را عادت بودي كه هر روز يكبار بسر چاه آمدي يوسف را آواز دادي ودر آن روز بر سر چاه
آمد هر چند اواز داد جواب نشنيد پس بطلب يوسف در ميان كاروان آمد اورا نزد مالك بن دعر يافت بدل
در آن اخبار كرد تا مالك آمدند وگفتند اين غلام ماست كه گريخته مالك گفت بدين عيب اورا بچند ميفروشي
گفتند هر چه بخواهي بدهيد بشرط آنكه اورا ازين ولايت بيرون ببري وغل در گردن او نهيد وپاي در زنجير كشيد كه
گريزپايست واورا گرسنه وتشنه داريد كه غلامي سركش است تا الم گرددالقصه اورا در عوض ميخر
آورده مالك گفت من درمي دارم شايع خريده ام وباين درمي چند ناقص ماند كه كنند هر چه بخواهي بدهيد پس
دست يوسف ببست اورا دادند واورا بفروختند بهاي اندك واو هفتاد درهم بود وبعضي گويند بيست
درهم هر برادري دو درهم بر داشتند واز حضرت ابو عبد الله مرويست كه هژده درهم بوده بود از آن چيزي
برنداشت **نظم** زبان كاران كه جنس جان بزر بفروشند • جنان جنس جنين ارزان بفروشند • ده كه خورشيد سعادت
بالخور بفروشند • ستانند بوكيثه درهمي چند • آورده اند كه روزي يوسف در آئينه جمال عالم آراي خود را بديد از آن
تعجب نموده با خود گفت اگر من بنده بودمي بهاي من از خدا بر حصر بي شمار بودي پس حق تعالي بر سبيل امتحان
ثمن بخس اين بود القصه در آن حال كه مالك يوسف را خريد بود برادران خواست كه يوسف را بغل در زنجير كند

يوسف چون چشمش بران افتاد نقاب بر داشت مالك گفت اي غلام بند كان كه بري باز از غل در زنجير كرد يعني يوسف
گفت من از بند غل در زنجير شما نترسم بلكه از آن حال مرا ياد آمد كه حق تعالي بزبانه روز محشر جاهلي كه اي بگيرند غل
ما مغلول كرده او نه كه كردن اورا از اطلاله ما يحبين مالك ازين گفتار متعجب شد آهسته بدو گفت كه اين غلام ترس كه مرا
در نظر خواجگان بد ميكني چون ازين منزل كوچ كنيم بند از پاي وغل از گردن تو بردارم پس در حضور برادران **بيت**
زاهن بنهيد و سنش نهادند • بگردن طوق تسليمش نهادند • فرزندان يعقوب بخاطر جمع كرده روي بكنعان نهادند
يوسف ديگر باره آغاز گريه كرد مالك گفت اي غلام چرا گريه ميكني گفت تحمل فراق خواجگان ندارم دستوري ده تا
بروم وديروز شدگان خود را ببينم وايشان را وداع كنم مالك گفت اي غلام من از ايشان آن ميديدم كه تو بچه دانستي
اگر ايشان از من تو بگريزند اما ايشان نميدانند من از ايشان ادب ميديدم
و گوي كن وايشان نزد گوي تا زود تا برگرد كفت مالك اورا اجازه داد كه ايشان آهسته آهسته كه اي غلام چه خواهد كه از نجابت
طلب يوسف نخبر كشان نزد برادران آمد وگفت اي عزيزان هر چه كرديد تحمل كردم تو قع دارم كه وقت كوچ بدين مرا
تسلي دهيد در دم وداع كه تو ان نيز ملاقات او كنيد يهودا گريه در آمد يوسف را در كنار گرفت وگفت اي برادر مرا ديد
كار خود را اجابت كن پس يوسف را بالاس وغل در زنجير بر شتر افگندند وغلامي زشت خوي بدو وي
بان موكل كردند وكاروان بجانب مصر روان شد وشب هم شب شتر ميراندند وهر كجا كه بود كه بمقابر آل اسحق
رسيدند يوسف در گريست فرياد خود را در پنهان اختيار از بالاي شتر خود را در انداخت وقطرات عبرات
چون باران نيسان بر روي چون ارغوان ريختن گرفت وفرياد بر آورد كه اي مادر مهربان سر بردار وفرزند نجوزها
اسير وار ببين كه غل در گردنم نهاده اند و پلاس كهنه بوشانيده اند ودست وپايم بزنجير بسته اند وتهمت بندگي مرا
نزد خدا ده دل بيدر مرا بآتش فراق سوخته اند از قبر راحيل صيحه بر آمد كه اي فرزند دلبند پسنديدي واي نور چشم
دورين بسيار كرد اندي نه مرا وازوي ساختي الم را پس صبر كن كه خداي با صابرانست اما بوق روز روشن
شد غلامي كه موكل بر يوسف بود نگاه كرد يوسف را بر شتر نديد باز پس دويد وديد كه بر سر قبري نشسته ناله وزاري
بكرده است انديشه كرد كه اين كار او دوي قهر وغضب طپانچه بر روي يوسف زد كه رخسار گلنار گش خراشيده
خون آلوده گشت گفت خواجگان تو راست ميگفتند كه تو گريزپايي يوسف از درد بناليد چنانكه در ملكوت سموات
غلغله افتاد وفي الحال تند بادي قهر الهي بوزيد وغبار برخاست وصاعقه چنان در هوا پيدا شد وخروش رعد
عالم گرفت كاروانيان گفتند ما از خود ديديم چندين روز كه اين تازه ني بينيم كه موجب عقوبت باشد اين غلام كنعاني
مرتي بيند كه در غضب ساعت طپانچه بر روي اين غلام عبري زدم مالك گفت سبب چه بود گفت او خود از شتر افتاد
بسيار گريه دانست يوسف گفت اي مالك من سر بستم وپاي كريزي ندارم اما از مادر رسيدم صبر وتحمل از من فلان
شد وبي اختيار خود را از شتر در انداختم وغلام او سيكنم كاروانيان بگريه در آمدند كه اين جوان ماليان است گفته
اي جوان اي در برانگيخته رو دستان يوسف بهوا نگريست ولب بجنبانيد في الحال باد آرام گرفت وهوا صاف شد مالك

از یوسف این حال مشاهده نمود بر مود تا غلام کردند وبند از دست و پای یوسف برداشتند وجامهای فاخر پوشیدند
وبر اسب تیز رو نشانیدند القصه مالک او را بمصر آورد **نظم** بمصر آمد چو ترکیب ازرق دور بسان مصریان شد
قصه مشهور که این مالک آمد از سفر باز بعبر اندازی گشته دستان و در آن زمان پادشاه مصر ملک ریان بن
ولید عمالقی بود و زمام مملکت خود را بعزیز مصر باز گذاشته بود و بجهة زیادتی مرتبه او را عزیز میگفتند
جون رکاب روانیان بمصر آمد که کاشکی بان عزیز مصر راه آمد و یوسف را دیدند از حسن جمال او آشفته و حیران شدند باز
گشتند و خبر بعزیز رسانیدند و آن زنیکه داشت راعیل نام و نام مشهور او زلیخا بود چون عزیز خبر یوسف شنید
با مالک بن ذعر بمعامله کرد که غلام را بخانه آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده صورت او را بشست **نظم** تنش
در آب چو مصریان بر آمد بنت آب دیدن و جان بر آمد کشاد از هم سلسل گیسو از رخ زنجیر بسته بر دل از اجلها
زره یوسف ...بدار السلطنه تمام او را بیازار آوردند و جلوه جمال شو باز مصریان بر آورده خریداران ثمن بر بیرون آمد
و هر کس درهما افزوده تا بجای رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک بدهند عزیز مصر حکم در خریداری پیش
فتاد و او را باین مبلغ خرید و بخانه آورد و بزلیخا گفت که ای جدار اکرام کن تا این که علامات رشد در جبین او میبینم
تا از اکبر او فایده بر بزیم یا از جهتی که او فرزند کنیم گفت ده که یوسف را مینوشتی دوکان که بنیکو تر از و نباشند زلیخا
جایی که احسن منازل باشند ... پس او را در خانه دلخواه خود آورده مضمون ابیات الاستیزد
بیت دوات سطر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست و در بعضی روایات آمده که یوسف هفده ساله
بود که عزیز او را خرید و سی ساله بود که ریان بن ولید وی را وزارت داد و چهل ساله بود که خدای تعالی او را بخلعت نبوت
مخلی گردانید و صد و بیست ساله بود که متوفی شد القصه بخانه عزیز چون در آمد سلطان عشق لطف بخانه دل
زلیخا افکند و لشکر عشقش بنای صبر و سکون او را بیغما برده هر روز جمال یوسف زیاده شد و عشق زلیخا افزون
بکشت تا آنکه صورت حال با یوسف در میان نهاد و حیله گری بنیاد است که مرا احوال از یوسف ... ابن عباس
زبود که از ... بود که با وی گفت چه موی نیکو داری یوسف جواب داد که اول چیزی که در خاک ریزیده شود موی
باشد گفت چه روی نیکو داری گفت احسن الخالقین او را بصورت رحم مادر نگاشته زلیخا گفت ای یوسف عشق تو
مرا لاغر کرد جواب داد که شیطان ترا بدین داشته گفت ای یوسف تن آتش در دل من زده پای آتش را بلطف
خود بنشان **نظم** چو یوسف این سخن بشنید بگریست زلیخا آه زد کین گریه از بهر چیست مرا بینی بر بوی ... ستان انشیر
لختی خو نیشترا در کریه پیچیز گفت اگر این جهان آتش تو زیم آتش دوزخ سوخته باشم گفت بحق خدای مرا در خانه ...
و آپ بیاسی که بغایت تشنه ام و آن بود که چون بخانه رود از پس او در آید و مراد خود حاصل کند یوسف گفت در خانه کسی بود
که ما بحساب نه باشد گفت در خانه بستر حریر و دیبا گسترده در اینجا مراد حاصل کن گفت چگونه خود را ستوجب دوزخ
کردانم و بستر لحو را بدبهشت از دست بدهم گفت ای یوسف از این بهانه در گذر و با من در یک پرده در آی که در این
پرده را ابنیست گفت خدای من بر همه چیز آگاه است گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابد گفت عزیزان بدان ای زلیخا

کفت

گفت عزیز را شرمی دهم تا بیره در حیله تو شوم گفت چگونه از عذاب و عقاب دوزخ رهائی یابم و چون ترد یوسف ... نشستی
روی از وی گردانیدی چون از این تدبیرات عاجز شد شروع در حیله کرد بدین وجه که خانه ساخت که از زمین و دیوار تا بالای
در و دیوار صورت خود و یوسف نقش کرده بود که هر دو یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند چون تمام شد از یوسف
التماس کرد که در اندرون آن در دیدن که هر کس مثل این خانه ندیده یوسف با آنخانه در آمد و زلیخا از عقب روان شد و درها
بست مروی است که هفت خانه بود و گفت ای یوسف پیش من آی و مراد من حاصل کن **بیت** مرا تا کی در آتش پسندی
که چشم رحمت از دیدم ندیدی بدیده در دل بسیار میگوی یوسف شوق خود را اظهار میکرد پس قصد یوسف کرد یوسف
بنا بحضرت المکرم برده قصد دفع او کرده بعد دستی و عفت خود را نگاه داشت مرویست که در آن حال در پشت صورت
یعقوب ظاهر شد که انگشت بدندان گرفته بود چون یوسف آن ... دید از آنخانه بیرون دوید و در روایتی دیگر آمده
که چون زلیخا با یوسف نشست روی از آن بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و زلیخا را دید که دست
در گردن یکدیگر کرده اند و نظر را متوجه هر طرف که میساخت همان حال ملاحظه میکرد حتی سقف خانه و از حضرت
امام زین العابدین مرویست که در آنخانه بتی بود در حین خلوت زلیخا چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت
چرا چنین کردی گفت تا او این حال من اطلاع نیابد و ترد او شرمنده نشوم یوسف فرمود که پس من سزاوارترم از
آنکه شرم دارم از خدای بی همتا که قادر است بر عاصیان بر عقوبت بر یوسف ... رو گردیده رفتن کرد و زلیخا در عقب
قصد گرفتن او نمود تا در هر دری که میرسید قفل آن در بی کلید گشاده میشد **نظم** بهر در کامدی بهر گشایش برید
قفل بیره جایی اشاره کردنش گویی با انگشت کلیدی بود هر فتح در بشت تا آنکه بدر بیرونی رسید دست در روی
زده پیراهن او را در دستش آمد باز پس کشید دریده شد در آن هنگام عزیز در رسید هر دو را مضطرب
دید و دانست که سر ... روی نموده زلیخا پیش دستی کرده گفت ای عزیز نیست کسی که با اهل تو خواهد بدی رسانید
الا آنکه بزندان بکند او را یا عذابی دردناک با او رسانند یوسف چون این سخن بشنید گفت ای عزیز این فتنه از
زلیخا برخواست و گناه از من نبوده عزیز گفت راستی این سخن از کجا ظاهر شود چون او زن و اهل کسی بجز نیست یوسف
گفت در این خانه کودکی چهار ماهه چگونه سخن گوید تصدیق نموده خدای من بر آن قادر است عزیز از آن پرسید
که چه میگویی بقدرت ربانی کودک بسخن در آمد گواهی داده با نطق فصیح که ای عزیز گریبان پیراهن یوسف اگر از
پیش دریده شده زلیخا راست میگوید و یوسف دروغ گوست و اگر از پس دریده شده یوسف در سخن خود
صادق است و زلیخا نیست چون عزیز ملاحظه نمود پیراهن یوسف از عقب دریده بود پس روی بزلیخا
کرده گفت این از مکر و حیله شما زنان است بدرستیکه مکر و حیله زنان عظیم است **نظم** ز کید زن دل مردان دو نیست
زنان را کیدها بس عظیمست عزیز از کند کید زنان خوار یکیدی زن بود دایم گرفتار زمکر زن کسی جز نیست بیاد
زن مکاره خود هم کر مباد از بعضی علما منقول است که چون نبوت و پادشاهی یوسف قرار گرفت روزی پیر زالی
نزد وی نشسته بود چون ایف از ... ... تزد او آمد جانب یوسف جبرئیل ع فرمود ای یوسف احوال از

بیدانیکست در بوته بحر بلا افتاده بود که این ان کودک است که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف فرمود پس اندر این سخن
تابست بزیر بود تا او را جامه نکنند و خلق که ابابه در وی پوشیدند و او را در زیر خود کرد لیکن الفتیه چون صدق او
و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شد از روی اعتذار گفت ای یوسف از این سخن در گذر و این راز را نهان
دار و زلیخا را گفت استغفری لذنبک و از گناه خود که با یوسف بیاسازیدی از خدا تعالی آمرزش خواه آورده اند که او چون زبان
شد در اسکین سید اما بحسن عشق غالب بود ان شد از زنی واقعه در افواه مردم افتاد و بعضی از زنان مصر با یکدیگر
نشسته گفتند عجب از زلیخا که چون عزیز شوهری دارد و شیفته غلام زر خرید شده در کشاف آورده اند که این مجلس
بود از زنان خاص ملک زن طبیب و زن ساقی و زن خباز و زن دولت دار چون زلیخا از گفته ایشان مطلع شد
ایشان را به ضیافت طلبید مروی است که چهل زن بودند که ایشان را طلبید و این پنج زن از جمله ایشان بودند چون بمجلس
او در آمدند هر یک را تعظیم نموده بجای خود بنشاند و بعد از انعقاد مجلس خوانها بیاوردند و زلیخا هر یک را کاردی داده تا
گوشت یا ترنج پاره کنند و مرویست که این زنان گفته بودند که چون یوسف بیاید هر یک پاره از ترنج بدست او دهند
پس زلیخا یوسف را جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر سر نهاد و با آراستگی تمام او را فرمود که در مجلس آی
و حکایت کن یوسف بجهة دلبندی ایا نموده بیرون آمد بیت نظر نخاست از ایشان چنانکه بر آمد او چو گلنار شکفته چون زنان
چشم بجمال یوسف افتاد یکبار همه آشفته جمال او شدند از خود بیهوش گردیدند و دستهای خود بجای ترنج بریدند
و اصلا خبردار نشدند از وهب منقولست که چون از آن جمله نه تن بمردند و بعضی دستهای خود را جدا کرده بودند
چون بخود آمدند و گفتند این حسن بحد بشر نیست بلکه فرشته گرامی در بزرگوار است در حقایق سلمی مذکور است که حق
بدین مدعیان عجب خود را بنشینند میکند که عشوه در نفس مخلوق بدین غایت رسید که الم قطع ید در ایشان احساس
نمیکند شما در محبت ناقص خود باید که از هیچ بلا و رنج متالم نشوید و سیط با سناد خود از جابر بن عبد الله انصاری
نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند که ای حبیب
من حسن روی ترا از نور عرش مفرر کردم و حسن یوسف را از کرسی دادم و هیچ مخلوقی نیکوتر از تو نیافریدم اگر چه
کالبد و یوسف را جمال در شهود جمال یوسف دستها بریدند و در ظهور کمال جمال تو مردم بریدند در بیت
بیت از حسن روی یوسف دست بریدند همه راست در پای دلبر ما سرها بریدند بینی القصه چون زنان از خود بیخود گشتند
نازدیک گفت این ان بنده کنعانیست که شما را دوستی او ملامت میکنید اکنون دانستید که حق در طرف منست
اگر او را بخود مائل نکنم آنجا او را در زندان کنم چون یوسف این سخن را بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان را
عتب و هیبت دل آمدند که او را در باب زلیخا ملامت کنند هر یک از آنها دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان به
تنگ آمد روی بقبله دعا آورده گفت پروردگارا زندان نزد من بهتر است از آنچه این زنان مرا بدان میخوانند حق تعالی
دعای او را اجابت فرمود بعد از آن نوبت به زنان از یوسف زلیخا گفتند که صلاح آن است که او روزی چند در زندان
کنی شاید که بسبب ریاضت رام شود بیت جو کوه سار زنان را یکان گوهر بود ز آن گوهر کرد گهرش نیز جو کرد هم

از آتش طمع بماند از این جیز چیزی بماند از ایشان سخت است زلیخا این سخن را قبول نموده نزد عزیز آمد و گفت این غلام کنعانی
بدنام شده ام و طمع مرا از دل او برچیده باید آنکه صلاح آنست که او را قید و زنجیر کرده در زندان افکنی تا مردم
گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت و سرزنش بر هم عزیز رای این تدبیر قبول افتاد حکم کرد تا پس زلیخا
آهنگر را طلب نمود و گفت بند گران بساز تا در دست و پای این غلام عبرانی نهم و چند روزی در زندان او را گوشمال
دهم چون آهنگر را نظر بر دست و پای یوسف افتاد گفت ای ملک سیرت طاقت بند گران ندارد و قسم این پنج بنا آورد
زلیخا با تشیر روی یزد که توهم از زنان بخیل در انجام میکنی آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد
زلیخا بر سر ایشان آمد او را بر ستوری نشاندند با بند و زنجیر در کوچه و بازار بگردانیدند و منادی میزدند که هر که بد جرم خانه
خداوند خود داشته باشد سزای او اینست و خود نظاره پوشیده که مردم او را نشناسند و بر سر راه یوسف ایستاد
تا او چه خواهد گفت یوسف بنالید که الهی تو از سر کار آگاهی از غم بند رهانیده و انتقام از جفای برادران در چاه بس
کردم در این حال حضرت جبرئیل آمد و گفت ای یوسف حق تعالی میفرماید که از بند و زنجیر غم مخور و از جفای قید و زندان
اندوهگین مباش که نزول تو در زندان موجب رهایی خلایق و رضوان خواهد بود زیرا که کل الجمیع لدولة وتمکنا
یعنی نکهت جان پرور کسب کنند و مشک از رنگی نافه شمامه عطر کسب میبابد اما این یوسف زلیخا آمد و در
دهگذر نشسته تا نظاره کند او بجلوه زنجیر خواهی کرد و اگر رای استخلاص خود شفیع خواهی ساخت نهار
دنهار که دعوی زرق نکنی و کره را بر ابرو ترش خنده و تبسم کنان بنات بیان کرد که از گلستان بر زنان بیرون بلکه نگس
از اصحاب نافه تا من زنان را بر تو گلستان که چون یوسف را جانب بازار بردند ترتیب بستند ارکس مردم و زن
بنظاره بیرون آمدند نظم و یا هر سوی خلقی در تماشا میگفت سلطان جمالش کز فرج روی نکوی بکاری اید زرنج
دلدار دل از ان کار آید از شست و صید باکی سرشته تا بیاید از پری کاری نرشته مردان سنگ بر سینه زنان و زنان
روی دوست و ناخن کنان خروش بر آوردند بعضی میگفتند مظلوم است و بیچاره و برخی میگفتند مفتون است و او ان
و نیز میشنیدند که از بیعذر بیب که زلیخا و جی میبرد که جون که بیخ از پیش ان که ابر بنده شود دکر و هی دیاد
بیکر دیگر که این چه حیلت و ملازاری وطایفه با آه میزدند که این جه بیداد و ستمکاریست که چون یوسف بر این
زلیخا رسید بزبان منادی جاری شد که این بنده ابیست که خانه خداوند خود را ببرد و ناپاک شده و تهمت زده
چه دیگران جبرئیل با مر ملک جلیل گفت جواب منادی باز ده که ای جادوی بهتانست ای ضعیف دختر و این نارسیاتی
خوشتر است از عصیان ملک دیان و رسید نه آتش سوزان و پوشیدن لباس قطران تا ملایک بدست خود آواز
را بگوش زلیخا رسانیدم و هیچ دیگر نشنود چون یوسف این گفت زلیخا شنید بخود پیچید و برخواست و بخانه رفت
پیغام فرستاد بزندانبان که این غلام را در جای تنگ و تاریک باز دارید و طعام و شراب بر روی تنگ دارید چون
یوسف را بزندان آوردند دو جوان دیگر که یکی ساقی ملک ریان بود و دیگری خباز او نیز بزندان آوردند چون یوسف در
زندان شد تمهید حال زندانیان کردی و جست و جوی احوال ایشان نمودی و بعیادت ایشان شتافتی و کوتاهی نشدی

باشید و صبر کنید که خدای تعالی شما را از زحمت برهاند و از تعبیر خواب ایشان خوشدل شدند و گفتند رحمک الله حدیث
توچه خوب روی و خوش خوی پس زندانیان گفتند بگو که کیستی و از کجایی و از کدام نسلی و قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب بن
اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله حال از زندانیان گفتند این پیغمبرزاده والله اگر توانستیمی ترا رها کردیمی اکنون در خدمت
تو تقصیر نخواهیم کرد پس هر روز زندانیان نزد وی آمدندی و سخن وی شنیدندی و با او اظهار محبت کردندی و محنت
زندانیان از ایشان بر طرف شدی **نظم** بلی هرجا نسیم مهر وزشی • اگر دوزخ بود گردد بهشتی • بر جای که گلرخ ساید
گردد گلشن بر گلزار کرده • یوسف زبون وای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت یافتم
عمه ام دوست میداشت بمن نسبت کرد از تو خود نگاه دارد دیگری از ابرهیم برادران بیان رسید طرد در خواب بیما ترس
مرا تهمت دزدی یکسال نگاهداشت چه در شرح ماسزای دزد آن است و پدرم مرا دوست میداشت در محبت برادران
افتادم و زلیخا با من محبت ورزید بینید و زندان گرفتار شدم گفتند ما بالوالات گرفته ایم تو را که نتوانیم کرد و با او
مجالست کردندی و از سخنان او مستفید میشدند تا اگر خواب میدیدند تعبیر میبود و موافق می افتاد تا شبی این
هر دو غلام که با یوسف در زندان آورده بودند خواب ها دیدند و گویند هر یک خواب دیگری را مجرد بسته زنم بعضی
آنست که خواب ندیده بودند امّا بر آن شان ساقی پیوسته گفت در خواب دیدم که در باغی بلکه درخت انگور بود و بر
سه خوشه بود بر آمد و پیاله ملک را آن بدست من بود از آن انگور میفشردم برای شراب و دیگری که خباز بود گفت
من در خواب دیدم که در طبق ملک سه نان بر سر گرفتم و مرغان از آن نان مامل بر بودند یوسف زمود با ساقی بعد از
سه روز ترا خلاص شود بهمان شغل ساقی مشغول بشوی و ای خباز تو سه روز دیگر بردار اوبختند پیش تو
ومد نهار بر دار خواهی بود و مرغان کله سر ترا خواهند خورد ایشان گفتند دروغ گفتیم خوابی ندیده ایم یوسف خود را بر عکس
کفتیم یوسف گفت قضا چنان است که تعبیر کرده شد و در حدیث آمده است که بر پر مرغی بسته است مادام که تعبیر آن
نکرده باشند چون تعبیر کنند بر زمین افتد یعنی چنان شود که تعبیر کنند و خواب مجرد پیش از پیمبر است جزو نیست
باید که خواب را بپیش جز بخداوند معتبر نگویند و روایت است که چون سه روز شد که اشکان ملک آمدند و ایشان را از
زندان بیرون بردند یوسف بساقی گفت یاد کن مرا نزد مرحومی خود یعنی پیش پادشاه ملک و سبب آن الم الرخ
محنت باز رهاند و وی قبول آنرا یعنی موده پس طبقه بر روی نان از برده کردند که خیانت او ثابت شده بود و ساقی
بهمان بهار زمرد و صدر یوسف ترک شد ویب کرده ستوسل بخواب شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف را
زندان بر داده و بر سر خورد ما که زمین زد زمین اول شکافته شد یوسف گفت رو نگر تا چه بینی گفت طبقه دوم زمین بگشت
تا طبقه هفتم شکافته جبرئیل گفت چه بینی گفت سنگی عظیم پرندان زد سنگ بشکافت کرمی بیرون آمد برگ
سبزی در دهن گرفته گفت ای یوسف پروردگار ترا سلام میرساند که شرم نداشتی از من که استغاثه بملک مصر
بردی بسال من که بجهة این هفت سال دیگر ترا در زندان بدارم **نظم** بلی ما را که ایزد برگزاید • بصد عزت عنایت نماید
رو اسباب بر روی پیوند • دعوی آنی وانکه کی پسند • بدست غیر تا ایشان حواهد • بغیر خویش محتاجش نخواهد

دست او ورد آنکس اسیر دام خویش خواهد و بس حضرت یوسف امرزی سخن متاثر شد گفت ای جبرئیل خدای از من
راضی باشد گفت آری گفت پس زندان دانیست اگر هفتاد سال باشم باک ندارم و از حضرت رحیم خدا الله هم روایت که گفت
زمرد و قلا حسین حسنی که داد گفت ساقی من گفت بحبت تو در دل بخشید که اندکت گفت خدای من گفت الرجاء بر بجاه
داد گفت ساقی من گفت که زندان را زتو کوتاه داشت گفت قادر من گفت طفل جهان را صاحب داده که او را از برای گواهی
تو که در سخن آورد گفت خداوند رحیم من گفت حق تم یعقوب را بر یوسف چیست تراه بدین داشت که حاجت خود را
بمخلوقی عرض کردی بحبت این هفت سال ترا در زندان بدارد لا جرم یوسف این بشنید خشنا کرد بنهایت او را
خداوند تعالی القصه چون ساقی مرتبه تقرب رسید و از ملک جاه و دولت سرخوش گشت از اهل زندان غافل شد که
هفت سال یوسف در زندان بماند و در این مدت شب و روز میگریست تا بجایی رسید که زندانیان بتنگ آمده
و گفتند ای یوسف یا شب گریه کن و یا روز خاموش باش تا ما را آسایشی باشد یا جز دو دهه بوده تا در
زندان پیوسته خاک آن کردند و در جیحه در مشارح آن کنانست و سکه کرده ابو سعید پیش او دو روز بر دند چون شب شدی
پیش او بجز رسیده قضا آنرا دو روز نه در جانب کنعان و اعشندی بود و لغاز کرده کرد و هر بادی که از طرف کنعان
در سیدی بر آن حال از آن احوال پرسیدی و هر شیی که بطرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی شبی نشسته
بود و چشم انتظار در ره نهاده دید که اعرابی شتر سواری از دور به راه مصر میرود و شتر سوار از آن در کشتی بطرف
زندان متوجه شد و هر چند اعرابی او را میزد و مهار او می کشید نمیکرد اعرابی بتعجب آمد پیاده شد زمانی
شتر ازدست او بدر رفت بسوی دیوار زندان متوجه شد و در پیش روزنه ایستاد بزبان فصیح سلام کرد و گفت ای
جمن متوجه و ای کل تخت تعرف از کنعان خبر آمده ام و از مصر بکنعان میروم بیان بر محنت زده پیغامی داری
یوسف چون نام کنعان شنید بخروش و فریاد بر آمد ناگاه اعرابی ازین شتر بر سید که بالمعانی کشید خواست
کشد شتر گفت بمعین او را که نشاید سابق اعرابی و گاه حضرت یوسف هم زمود یا اخی زمانی باش تا با او سخن
ایم اعرابی گفت زمینه الرفته جانی تر از بیت هر چه خواهی بگو و زمود از کجایی آمی گفت از کنعان گفت شتر بود که
جز اهله بود گفت در جوار آل یعقوب بودم و آب از چشمه کنعان میچشید حضرت یوسف فرمود که در کنعان
درختی دانی که او بلند و شاخ بوده یکبار از آن جا شکستند اکنون چند سال است که خشک و در حسرت در فراق شاخ خود میباشد
اعرابی گفت این سوزی که هفتاد سال یعقوب است که دوازده پسر داشت و یکی از آن دوازده پسر غایب شده الحزن تا آنکه
او در فراق ویم زمین سود کرده است و بیت سال در ناحله سلخته او را بیت الحزن نام نهاده و هر که از آن در امیگذرد
حال که شد خود میپرسید و کس از نام و نشان او خبر نمیدهد و زبان حال ابو یعقوب اعتمادی است **نظم** زبان گشته
خود نشان نمی یابم • دلم بر شد زکف و دلستان نمی یابم • مرا جهان همه کالایست لیک تا لب • که این سیطلیم در جهان نمی یابم • یوسف
گفت از آن اهل بر گه داری گفت یاد دیر میروم که متاع مناسب اینجا خریدارم بیرون شوم و بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود
اگر از جنس ما مناجیند سود طمع داری گفت صد درم یوسف فرمود با آن جمیع بدم که بیست هزار دینار ارزد از این جا باز کرد

مکتوبان در و دیوار بیت الاحزان رفت بگو ای پیغمبر خدا من رسول عزیزان و مهجوران و زندانیانم در این وقت که در
نهایت رسیده باشد غریب و مهجور زندانی خود را یاد کن اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا مستوری نیست که
نام خود را بگویم اما در روی نگاه کن و صفت شکل و شمایل من بر لوح سینه خود ثبت نمای و حرف حرف از صورت
و روی و موی بر صفحه خیال رقم زن و از این علامات آن بر صاحب کرامت الحبر ده و اگر از حال کرم حسن او را
داشتم خبر پرسید بگو آن مظلوم مجروح گفت که آن نقطه خال با بالای مال سیلاب دیده گشت ای اعرابی چون بحجت
خانه حضرت یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغای مردم فرونشیند و آنحضرت از ورد خود
فارغ شود تو بید بگشا و رو و بگو السلام علیکم ایها المغموم المهموم الغریب ای اعرابی بها و این یاقوت را
بستان و از حضرت یعقوب نیز دعایی التماس کن دو خواه اعرابی گفت ای جوان بگو تو پیش ام که مرا کرده حضرت صدیق
فرمود که الله یشهد که تو شتر از و طلب بیرون کن تا تو را مهم کنم که از این حالات آن مکروب بیت الاحزان حضرت داد المرا
گفت ملوان روی شتر در گذشتم فی الحال پایش از زمین بر آمد نزد آنحضرت دوید و از شعله جمالش نشانها بدید
و یاقوت از دست بیازکش گرفته راه کنعان پیش گرفت و یوسف از عقب او نگریست پس اعرابی بکنعان آمد و
چنانکه پاسی از شب در گذشت به در بیت الاحزان آمد گفت السلام علیک یا نبی الله حضرت یعقوب را از آن
راحتی بدل رسید بر جست و از خانه بیرون آمد و فرمود چه کسی **بیت** بری وصال غایبی یا تسلم این عبارت قاصد کند
کی پیک دیار کیستی گفت رسول غریبان و پیک دلخوران و قاصد زندانیان از زمین مصری آیم یعقوب گفت **بیت**
مرحبا قاصد فرح چه فرخنده پیامی خبر مکتب چه خبر با یکبار آه که کلامی آنگاه اعرابی قصه باز گفت یعقوب چون استماع
نمود فریاد بر آورد و فرمود اگر تو رسول عزیز مایی من نیز در فراق عزیزان مبتلا دام ای اعرابی مژده که دادی از آن
بری وصال بمشام جان من رسید و چیزی که دادی نسیم بهجت و سرور بر دل من وزید مژدگانی چه خواهی گفت
یا نبی الله مقصود من نجات است از آن یا تسلیم توقع دعا دارم یعقوب فرمود الهی سکرات موت بر این بنده آسان
کن شتر پیش آمد گفت سبب ای پیغام من بودم و اعرابی را بدر زندان رهنمونی کردم من نیز از تو طمع دعا
دارم حضرت یعقوب فرمود الهی این شتر را از نامهای بهشت گردان اعرابی گفت ای برگزیده خدای این غریب زندان
را فراموش مکن پس از دعای یعقوب یوسف رسید [illegible] محنت او بسر آمد و در وقت خروج برای تیر کبر التقصیر
[illegible] رسید که دعایی در حق اخوان الاذنب کند الهی بحق آب دیده یعقوب و حسرات او و بحرمت گرفتاری یوسف
معصوم [illegible] که یوسف را از چاه نجات دادی و از تهمت رهانیدی و از زندان خلاص کرده پادشاهی مسلم کردی
جمیع مؤمنان را از دار محنت برای سعادت رسان و چنانکه یوسف از گناه برادران بگذشت و بر روی ایشان
نیاورد و ایشان را شرمنده نساخت از سر گناهان امت محمد گذشته گراهان را راست و در روز محشر ایشان را
شرمنده خلایق مگردان خصوصا برادران دینی این روسیاه که شاید به برکت ارزش ایشان این فقیر فاسق
ناچار از عذاب نیران نجات یابد بحرمت پاکان درود رسول حسن و حضرات ائمه معصومین علیهم صلوات الله

الملك المنان آورده اند که ملک ریان خوابی هولناک دید با معاشان حکما و معبران را طلبید گفت در خواب دیدم
که هفت گاو فربه از جوی بخشکی بیرون آمد و هفت گاو لاغر ایشان را خورده شکم ایشان هیچ بزرگ نشد و هفت
خوشه سبز بدید آمد و هفت خوشه گندم خشک بر آن پیچید و خوشهای سبز خشک گردید و ما فهای او
[illegible] شد خواب مرا تعبیر کنید ایشان جواب دادند که این خوابها شوریده و پراعتبار است و ما این نوع خوابها را
تعبیر ندانیم زیرا که باطلات ملک ریان در دریای تفکر غوطه خورده که آیا این مشکل کشاید تا که ساقی از حال یوسف
یاد آورد **مثنوی** چنان مردی که از یوسف خبر داشت ز دریغا کار یوسف پرده برداشت که در زندان جوانی پر فر
جوانیست که در هر کل حقایق نکته دانیست پس گفت من شما را خبر دهم بتعبیر این خواب مرا به زندان فرستید که جوانی
در آنجاست که در فن تعبیر بی همتا [illegible] ملک فرمود تا ساقی به زندان در آمد بعد ادای سلام از حضرت صدیق استدعای تعبیر نمود
آنحضرت فرمود که باید هفت سال زراعت کنید و آنچه بدروید به زیاده از قدر ضرورت با خوشه بگذارید تا از آفات محفوظ
ماند عقب این هفت سال قحط و تنگی پدید خواهد شد تا آنچه ذخیره کرده باشید سبب معاش شما باشد که بعد از آن
هفت سال الخصب زراعتی پیدا شود چون ساقی این خبر بملک رسانید ملک را پسندیده آمد خواست بگوش خود [illegible]
از آنحضرت استماع نماید کسی را بطلب او فرستاد یوسف گفت ملک را اعلام کنید که حال آن زنان که در مجلس زلیخا بودند
تفحص نماید که دستهای خود را چرا بریدند سبب آنحضرت صدیق تا معلوم بود که بیگناهی خود را بملک ظاهر ساخته تا زندانیان
[illegible] بیگناه باشند چون این خبر بملک رسید گفت تا آن زنان حاضر سازند و زلیخا نیز در مجلس روا آوردند از ایشان
پرسید که دست بریدن شما را چه سبب بود آنچه گذشته بود گفتند زلیخا نیز چون راستی چاره ندید گفت ای ملک یوسف
پاکست از گناه من او را مراد وصل کردم [illegible] و آن معصومست ملک پیغام بیوسف فرستاد که زنان
بگناه خود معترف شدند و عصمت تو را گواهی دادند بیرون آی تا در حضور تو ایشان را عقوبت کنم حضرت یوسف فرمود
که ملک را اعلام کنید که غرض من عقوبت ایشان نیست بلکه خواست من این بود که بیگناهی ظاهر شود که من در حرم او
خیانت نکرده ام چون این خبر بملک رسید از سخنان او بغایت خوشحال گشته شوق لقای او بر ملک استیلا یافته
فرمود یوسف را نزد من آرید تا او را مخصوص خود گردانم و مهمات خود را با او بگذارم آورده اند که ملک ریان هفتاد
ناقه را با هفتاد مرکب آراسته تاج و لباس ملوکانه بر زندان فرستاده بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیرون آورد
روایت است که در حین بیرون آوردن یوسف از زندان زندانیان بگریه در آمدند حضرت یوسف ایشان را دلداری داد و بجمع
[illegible] و مسرور داشت خلعت ملک پوشید و متوجه بارگاه ملک شد ملک او را احترام تمام بجای آورده در کنار
گرفت و با اعزاز و اکرام تمام بر تخت نشاندند **مثنوی** کشیدش در کنار خویشتن تنگ چو سرو و گل [illegible]
بپهلوی خویش بر تخت نشاندند بروضتهای خوش با وی سخن راندند آورده اند که ملک عربی سخن گفتند و بعد از آن بفرمود
[illegible] که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان که تکلم می‌کرد یوسف جواب داد بعد از آن ملک گفت ای
یوسف میخواهم تعبیر خواب را از تو بشنوم یوسف فرمود ای ملک اول بگویم که تو چه خواب دیده آنگاه تعبیر کنم یوسف

در خواب دید که رود نیل شکافته شد و از آنجا هفت گاو فربه سفید روشن بیرون آمدند و پستانهای ایشان
شیر بود در ایشان نگاه می کردی و از حسن ایشان تعجب نمودی ناگاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شد و زمین
بدید آمد و در میان گل هفت گاو لاغر برآمد شکمها واپس رفته بهم پیوسته دندان و پنجه داشتند چون دندان پنجه سگان
و خرطوم مانند داشتند پس گاوان لاغر بر فربه حمله کردند ایشان را از هم دریدند استخوانهای ایشان بشکستند و مغز آنها
مکیدند و از آن گاوان فربه هیچ اثری نبودی دیگر هفت خوشه گندم سبز و تازه از زمین برآمد و هفت خوشه دیگر سیاه خشک
همان جای تا از دور تعجب میکردی بکوشه از یکجا هفت خوشه سبز و تازه و هفت خوشه خشک و سیاه بیرون آمد بعد
از آن بادی بوزید و خوشهای خشک سیاه را بر خوشهای سبز زد و آتش از آن بیرون آمد آن خوشهای سبز را
بسوخت پس از هیبت این واقعه هولناک از خواب بیدار شد ملک متعجب و حیران ماند گفت و الله چنین است
که مرا نمودی پس در این خواب اندیشه از هوش شد بود اکنون تو گفتی مرا بخواطر رسید بعد از آن تعبیر ازین بیان کرد کو شد
فرود ملک گفت ای صدیق درین کار اکنون رای صواب درین کار چیست تا بمقتضای آن عمل کنم یوسف فرمود مصلحت
آنست که بزمانی تمام وجود کندم که باشد در ملک تو جمع کنی و انبارهای خزاین داری صرف زراعت کنی و در وقت حصاد
که درو کرده باشند در انبار نهند تا از آفت ایمن باشند و دانه را از برای ادمیان و کاه را از برای چهارپایان تا در زمان قحط بجای
بایان نیز از آن حبوب ایمن باشند و در این هفت سال آنچه حاصل شود خمس از آن جمله میشود خرج نمایند و باقی را
ذخیره نموده تا در آن سالهای قحط مردم از آن کاسه و اطراف عالم آیند و آنچه ذخیره شد بفروشند تا خزاین ملک از آن زر
و سیم مملو شود ملک چون از یوسف این مقالات استماع نمود گفت ای یوسف ترا امروز تدبیر من وحشتی
هر چه خواهی از مناصب و غیره از من بخواه تا در وقت مدعای تو ساخته شود یوسف فرمود مرا بر خزاین و دفاین
حاکم تمام را صرف زراعت کرده و تاج مکلل بر سر وی نهاده و مقالید خزاین و دفاین بوی سپرد و جامه خود را در وی
پوشانید و خبر خاص خود بجای او کرد و قبا استبرق بر بالای او برد و درازی او چیزی کز و پهنای او ده کز و سی بیشتر بر هر
انگشت یوسف ابدان نشانند و او را و سلاطین او را بخدمتگاری او نصب فرمود و خود در خانه نشسته بنام پادشاهی
بلکه کتابت او بفاد و سنان اختیار ملک بقبضه اقتدار او باز داد و او عزیز را معزول کرد و بهانه دیگر بتحریز
تفویض نمود مثنوی چو یوسف را خدا داد او بلندی بپایی داد او بلندی بسر بلندی بعزیز مصر بلد دولت زیون شد لوای
حشمت او سرنگون شد و در اندک زمانی عزیز در گذشت از ابن عباس منقول است که حضرت رسالت پناه فرمود رحمة الله
اخی یوسف اگر یوسف منصب بمیکرد در حال این منصب باو قرار میگرفت چون التماس میکرد بعد از یکسال این
منصب رسید القصه چون حضرت یوسف پادشاه شد بملک ملک در پیش گرفت امر فرمود تا مردم بامر زراعت اشتغال
نمودند هفت سال از غله که حاصل شد بقدر کفاف بمردم میداد و باقی ضبط می نمود تا شب اول از سال قحط در کرد
تا در نصف شب طعام ساختند چون نیمه شب بگذشت ملک از خواب بیدار گشته فرمود تا از خود طعام
آنجه نمی دهد ساختند که بغایت گرسنه ام یوسف فرمود که امشب اول سال قحط است و از ماه قحط آنست

که مردم بوقت سیری بطعام گشتند و از قحط و بعاد بغیر زمانه ملک از علم یوسف بسیار تعجب نمود و از حضرت امام مقلم
منقول است که چون سالهای قحط در آمد مردم مصر در وجه یوسف آمدند سال نخستین نقود که داشتند بغله بدیار
بزوحت و در سال دوم زیور و حلها و مرورید و طلا و در سال سوم غلامان و کنیزان و در سال چهارم بدو و اسب و مواشی و در سال پنجم
باملاک و اسباب و در سال ششم باولاد و در سال هفتم همه خط بندگی بان حضرت دادند پس از وط ملکی مصر انحام یافت
که در تصرف هیچکس دیناری یوسف صورت حال بعرض ملک رسانید ملک فرمود هم بندگان تو اند اختیار بدست حضرت
یوسف در حضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و املاک و اولاد را باز ایشان داد قصد نمود اعتقاد ایشان بکلی زدوده باز پس از آن جهت ملک این احسان
از حضرت یوسف مشاهده نمود گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله حکمت
در آن بود که مصریان یوسف را در وقت خریدن و در وقت بحضور بندگی دیدند قیمت از جهت طوق بندگی
او در گردن نهاد تا کسی در باره او سخن چه ادیان نه باشد آورده اند که در سال قحط از قحطی بکنعان رسید کار بر
اولاد یعقوب تنگ شد بحضرت والد ماجد خود آمدند و گفت ای پدر در شهر مصر ملکیست کریم مسقط ذکات
میفرماید از و ملتمس بروم و طعامی بجهت گرسنگان کنعان بیاوریم یعقوب اجازت فرمود و ابن یامین را که برادر یوسف را
او بود قبل بجهت خدمت خود باز داشت و ده فرزند دیگر را همراه باشتری و بضاعتی از پشم رنگ کرده و کشک
و پنیر روانه ساخت و بکنیزی بگوارا از انبیا بی بالخود بردند و چون بحضرت یوسف آمدند ایشان را در نظر اول بشناخت
و ایشان یوسف را نشناختند بجهت طول ادرا کنار گذشته بودند و بر تخت پادشاهی نشسته و در خوب عمل کلاه یونانی
در سر نهاده و با ایشان حق میگفت و گفت الله اکبر در نشناختن برادران او بوده ایشان عصیان کرده بودند و معصیت
در دل عاصیان را تاریک میکرد دانک یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جمی شبانانیم و بخطر رسیده املاک آمدیم تا مثل
ما را شیئی کنی یوسف فرمود شما را جاسوسان باشید و این صورت آمد که کیفیت مملکت ما تحقیق نموده اعادی را
خبر کنید و قتنه انگیزید گفتند معاذ الله را ملک ما همه پسر یک پدریم که نام یعقوب صفی الله است گفت پدر شما
چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ بخورده و یکی دیگر که از مادر او بود برای خدمة
خود نگاه داشته و ماده تن بلا در تو آمده ایم یوسف فرمود تا او برادر شما باید صدق کلام شما ظاهر نشود و یکی از
شما اینجا باشید و باقی بر عقب و او را در پیش مرتبه همراه بیاورید ایشان قرعه زدند بنام شمعون آمد شمعون
با ایستاد و یوسف فرمود تا بضاعت ایشان را گرفته در عوض گندم بدادند و بضاعتها را فرمود تا پنهانی در بارهای ایشان
گذاشتند و چند مدت پدر آمدند از احوال ملک پرسید گفتند ای پدر ما وصف احسان و کرم او و ثنای او نمی توانیم کرد
که با ما بچه مقدار التفات و کرم نمود یعقوب فرمود شمعون بکجاست گفتند او را بگرو نگاه داشته که ما ابن یامین
را همراه بیاوریم و اگر او را نبریم دیگر گندم با ما نخواهند داد ابن یامین را با ما بفرست تا از برای خود و از برای او گندم
بیاوریم یعقوب گفت شما را چگونه ایمن شوم که برادر او بن سالها شما الحزان دیدم او را بجای بیسپارم که
بهتر نگاهدارنده است چون بارهای خود را بگشادند بضاعتهای خود را دیدند که باز داده اند گفتند ای پدر احسان

ابن احسان دیگر است که بضاعتها باز کرده است القصه بعد از ایمان شوکتی بغداد شد و شاد ابن یامین را با برادران همراه
کرده روانه مصر ساختند و وصیت کرد که این در زمان همه از یک دروازه بشهر مصر داخل مشوید تا ناگاه چشم بد شما را
نرسد چون نزد یوسف رسیدند یوسف بر تخت نشسته برقع انداخته بود پرسید چه کسانید گفتند ما کنعانیانیم
برادر خود همراه آورده ایم از پدر تعهد کرده که تقصیری در محافظت نکنیم یوسف بنشستن امر نمود و بفرمود تا
شش خوان آراسته پیش ایشان بگذاشتند هر دو برادر که از یک مادر باشند با هم طعام خورید هر دو کس بر یک خوان
نشستند ابن یامین تنها ماند و بود بگریه در آمد و بگریست تا بیهوش گشت یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون
چون بهوش آمد یوسف پرسید ای جوان کنعانی ترا چه شد گفت ای ملک مرا برادری بود یوسف نام [illegible]
هم با او در یک خوان می نشستیم و تنها ماندم گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در یک خوان نشینیم پس بفرمود تا [illegible]
داشته یعقوب پرده بردند و او را طلبید و نقاب بسته دست بطعام کرد چون ابن یامین [illegible] دست یوسف [illegible]
در آمد یوسف پرسید که این گریه چیست گفت ای ملک چه نازک است دست تو بدست پدرم یوسف نیز [illegible]
شد از روی نقاب برداشت و گفت من برادر توام ابن یامین چون روی یوسف بدید و این سخن از او بشنید دیگر باره
از هوش برفت و چون بهوش باز آمد دست در گردن یوسف افکند و بزبان حال گفت بیت [illegible]
یا اعراب [illegible] بعد از چندین محنت پس از چندین عذاب الحمد دست در دامن یوسف زده گفت دیگر از تو مفارقت
نکنم گفت ای برادر اهتمام پدر در شان تو دانسته ام اگر ترا پیش خود باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی حیله بر
انگیزم [illegible] ترا متهم گردانم [illegible] ابن یامین [illegible] یوسف بفرمود تا [illegible]
[illegible] ابن یامین [illegible] طلبید [illegible] کنعانیان کنید و بفرمود تا [illegible]
[illegible] بود در بار ابن یامین پنهان کردند و ایشان از [illegible] چون از شهر بیرون رفتند یکی از ملازمان یوسف
باشارهٔ آن از عقب کاروان رسیده گفت ای کاروانیان شما دزدانید [illegible] چه چیز گم کرده اید گفتند
سقایهٔ ملک که پیمانهٔ غله بود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دزد نیستیم و ما [illegible] ملازمان گفتند اگر شما دزد باشید جزای شما چه باشد گفتند [illegible]
دین [illegible] آنست که هر که دزدی کند او را [illegible] یکسال [illegible] بندگان [illegible]
ملازمان ایشان را باز گردانیدند [illegible] حاضر کردند و بار ایشان را گشوده پیمانه را از بار ابن یامین بیرون آوردند
یوسف [illegible] کنعانیان این چه عمل است [illegible]
[illegible] ابن یامین [illegible] که ای پسر راحیل این چه [illegible] بود که کردی و آب روی ما بریختی [illegible]
دزدی کند ایشان اگر این پسر دزدی کرده باشد عجب نیست برادری داشت که او نیز دزدی کرده بود [illegible]
[illegible] دست [illegible] و در طفولیت [illegible]
تربیت می نمود [illegible] یعقوب او را نزد خود طلبید [illegible] یوسف [illegible]

انحراف م

یعقوب [illegible] که او را بیان یوسف بسته [illegible] یکسال [illegible] بخود نگاه داشت
القصه چون [illegible] نزد یوسف [illegible]
[illegible] گفت میدانید که این طاس چه میگوید [illegible] میگوید که شما دوازده برادر بوده اید [illegible]
[illegible] ابن یامین گفت ای ملک از طاس معلوم کن که برادر من [illegible] یوسف دست بر طاس زده [illegible]
پس ابن یامین [illegible] برادران هر چند در خلاص او کوشیدند [illegible] روبیل [illegible]
[illegible] گفت ای ملک برادر ما [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]

بلا و اندوه کی یا کرده اند مرا پسری بود دوست تر از همه فرزندان برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلود او را بمن
آوردند که گرگ او را بخورد و من در فراق او چندین گریستم که چشمانم از حلیه نور معطل ماند و بخلاف اهل روزگار
در مصیبت لباس سفید پوشیده‌ام **نظم** هر سینه که یک نفس دلم بی غم نیست / وز گردش دهر جز الم در خم نیست
در حیرتی دارم که با کس نتوان گفت / حالی دارم که هیچکس محرم نیست / و او را برادری بود ابن یامین که من با او تسلی داشتم او را
بدزدی گرفته اند و نمی‌دانم که او را بدزدی در مصر باز داشته‌اند اکنون فرزندان را فرستادم تا ای عزیز المطلوب والاعزاز دعائی
بکنی پیش ... فرزندان داد ... بار دیگر با ملک بضاعتی بمصر فرستاد چون بنزدیک یوسف رسیدند گفتند ایها الملک
گرسنگی و تنگی ما را رسید گفتند ایها الملک بضاعتی همراه آورده ایم که هیچ قیمتی ندارد اما توقع داریم که ما را الطعامی وافر دهی
و بر ما رحم کنی انک الله یعقوب را بر گریستن گفت گشت یوسف چون نامه یعقوب را خواند گریه بر وی زاری
بر وی غلبه کرد و ضبط خود نتوانست و روی برادران کرد و گفت آیا دیدید که چه کردید با یوسف و برقع
از روی برداشت چون او را دیدند گفتند تو یوسفی گفت آری من یوسفم برادران چون یوسف را شناختند
روی بخاک آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد ایشان را در کنار گرفت
برادران گفتند شکر خدای را که ترا بر کرسی پادشاهی و عزیزی رسانید و ما را گناه کار کرد ما بد بسیار کرده ایم یوسف
گفت امروز بر شما ملامتی نیست خدای شما را بیامرزد چون یوسف برادران را بنواخت و تقصیرات
ایشان را معفو نمود بکار پدر مشغول شد و پیراهن را از دیبا بر تن یعقوب بیاورد پیراهن خلیل بود که حضرت
جبرئیل از بهشت آورده بود چون ابراهیم را در آتش انداختند جبرئیل آن پیراهن را از نزد ملک جلیل
نازل شد که پیراهن خلیل از بوی بهشت است آید بکنعان رفت تا بر چشم نهاده روشن شود ...
فرمود که ببرید این پیراهن را و بر روی یعقوب افکنید تا بینا شود و اهل بیت را نزد من آرید و ... بردار
اید آورده اند که یهودا گفت ای برادران پیراهن خون آلود را من پیش پدر بردم بردن پیراهن بشارت نیز حق من است
تا مکافات شود حضرت یوسف هم پیراهن خود را بوی داد و اسباب را بجهت پدر و متعلقات مهیا ساخت تسلیم نمود
که در بیست و دو منزل راه با کاروان همراه باشند و ... ایشان داد و بهوا بکاروان نه ایستاد و پیراهن ببرد تا بکنعان
بکنعان رسید چون از عمارت مصر بیرون آمد باد صبا رسید باد صبا دستوری خواست بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب
رسانید یعقوب با جماعت گفت که بوی یوسف می‌آید اگر چه شما را باور نمی‌آید و نقصان عقل می‌کنید که تو هنوز از آن
صواب دور افتاده و پیر شدی و پیراهن بکنعان رسید نزدیک پدر آمد ... که زبان بیان حال آن
مترنم بود **نظم** مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید / که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید / دامن دامن گل از گلزار مژده رسید / پس پیراهن بر روی پدر افکند فی الحال بینا شد آورده اند که میان قحطی مصر تا کنعان
جدا شد پس هر که بحضرت یعقوب قرابتی داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و چون یعقوب با اولاد و اقربا
بنزدیک مصر رسیدند یوسف با ملک ریان گفت مرا پدری است که پیغمبر خداست و از جمیع اهل بیت و اقربا نزدیک

حضرت یوسف علیه السلام دریافت که پدر باستقبال مبادرت نماید ملک با چهار هزار سوار از خواص با زینت تمام و شوکت ملاکلام
متوجه شد و یوسف با اکابر و اشراف مصر امر کرد که ایشان نیز با زینت تمام باستقبال بیرون آیند و یعقوب با فرزندان
و کلالی نیل بر آمد بتفرج ان کوکبه و شوکت مشغول شد ناگاه جبرئیل نازل شد گفت ای یعقوب از کوکبه تجلی این لشکر
عجب میکنی بالا نگر که جنود ملائکه از زمین تا آسمان صف کشیده اند و بشادی تو مسرورند یوسف خواست که سلام
کند جبرئیل امر نمود صبر کن تا پدر بر تو سلام کند چون چشم یعقوب بر طلعت همایون یوسف افتاد گفت السلام علیک یا
مذهب الهموم و الاحزان و در سلام کردن یعقوب بر یوسف چند وجه است یکی آنست که میان سلام کنند و جواب دهند
چند جز و در حقیقت بود و در جزو از آن سلام کنند است چون یعقوب بسیار از مفارقت کشید این ثواب مر او را
بود و دیگر آنکه یعقوب طالب یوسف بود و یوسف مطلوب لاجرم طالب سلام کرد اولیست و دیگر بواسطه عظمت
و شوکت پادشاهی القصه هر دو دست در گردن یکدیگر کرده بزاری زار بسیار گریستند در حوالت که حضرت آمدن یعقوب
و استقبال یوسف شد زلیخا پیر و نابینا شده بود و در فراق یوسف ضعیف و نحیف گشته بود و بقول بعضی
بسبب محبت جسمی شیفته گردد نادانسته او را گرفته بر راه یوسف برده بنشاند چون کوکبه یوسف ظاهر شد آواز داد که
من بوی یوسف میشنوم مرا بخدمت او ببرید او را بردند چون یوسف زلیخا را بدید نشناخت بار کشیده بود پرسید کیست
ای زلیخا چون گفت چنین گویی گفت ... کار دیگر گفت در عشق تلخ آمدن گفت حالت را به پیش آمد گفت در فراق تو
زار باشد گفت حشمت را چه رسید گفت از بسیاری گریه در فراق تو نابینا شد گفت ایا از محنت چیزی باقی هست
گفت هر روز که بیکبار شفاعت میشود یوسف وعده داد که او را بیاراسته حاضر کنند بعد از تهنیت نزول آوردن پدر
دانم زلیخا او را یوسف آوردند پس جبرئیل نازل شد گفت ای یوسف الحرث و قت که مرحومت زلیخا بوی دعا
زیبا کنیم چشم او را روشن گرداند و جوان گرداند یوسف دعا نمود **نظم** بخیای یوسف لب دعا / آوان کرد از دو لب
نادانی جمال مرده اش بار دیگر داد / رخش با طلعت خندیکی داد / فی الحال چشم زلیخا روشن شد جوان گردید زیاده از انکه
بود باشد و یوسف او را بحبال نکاح خود در آورده دو پسر از آن متولد شد القصه یوسف در نزدیکی مصر بو ضعی داشت که قصری
بنا کرده بود زلیخا آن را در ایجا رود آمد دیگر باره پدر را در کنار گرفت و بخانه را بنواخت و برادران را که بعد از فراق تمودند ... ایشان
ایشان را بمصر در آمدند در بیست که آل یعقوب جون بمصر آمدند هفتاد و سه کس بودند و وقتی که با موسی از مصر بیرون رفتند
ایشان شش صد هزار و پانصد و هفتاد مرد بودند در بیست هزار و فاصله بیان آن چهار صد سال بود آورده اند
که چون بمصر در آمدند ایشان در منزل خود فرود آمدند و پدر و خاله را فرود آمد و بالای تخت خود برد و ایشان سجده تعظیم
یوسف بجای در آمدند و برادران نیز بسجده در آمدند یوسف آگاه شد گفت ای پدر این تاویل خواب منست که پیش
از این دیده بودم در بیست که یوسف تخت پادشاهی را در میان میدان مصر برد و جمله اهل مصر از مرد و زن حاضر بودند یوسف
در سریر نشست و بانگ گفت ای همه بندگان و پرستاران شما همه را آزاد کردم از برای خشنودی پدرم امروز بجهة که امروز همه را آزاد کردم
در حوالت که جبرئیل امر انجمن را بحضرت رسول آورد یوسف گفت حکم از آن کم پوسف تعجب نمود بعد از آن دیگر نازل شده که

که حق تعالی والسلام برسانید که از این تعجب مکن بوی یوسف و جلال من [illegible] قیامت جنانکه اذن شفاعت ده هم [illegible] حسبي
اللهم ارزقنا شفاعته بحقه وبحق آل الحبیب و در زینة المجالس آورده که معجزه یوسف هم یکی آن بود که چون [illegible]
[illegible] تمام بود [illegible] و درختی که زیب تخت ملك بود [illegible] شد دیگر گواهی دادن طفل بجهت [illegible]
بود جنانکه گذشت دیگر چون گشت و بینا شد [illegible] زلیخاست و دیگران بود که آن طفل نابینا نزد او آوردند یوسف
نقاب از روی خود بر داشت چون لمعه جمال او بر آن طفل افتاد فی الفور روشن شد و دیگر علم تعبیر بود و در جامع اللطائف
آورده که چون بیست و چهار سال از آنچه گذشت یعقوب را وفات رسید و از حضرت امر آمد [illegible] علم التعبیر [illegible]
روایتست که یعقوب بصد و چهل و شش سال عمر داشت چون وفات کرد یوسف او را بزمین شام برد در بیت المقدس
دفن کرد باز بمصر آمد و در بعضی از تفاسیر آمده که چون بیست و سه سال از وفات یعقوب بر آمد یوسف در واقعه دید که
پدر او را گرفته گفت ای یوسف مشتاق لقای توام بشتاب که تا سه روز دیگر نزد من آئی چون از خواب بیدار شد
برادران را طلبید وصیت فرمود [illegible] بعد از آن سه روز بروفق [illegible]
انتقال نمود [illegible] او را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون
یوسف فوت شد مردم نزاع کردند زیرا که هر محله میخواستند که دفن آنحضرت نزدیك باشد بایشان پس قرار
بآن دادند که او را در رود نیل دفن کنند که آب از او گذرد به همه محلها روان شود و برکت او همه جا عام باشد **مناجات**
خداوندا [illegible] بعنایت [illegible] جنت تو [illegible] سیادت شهادت [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] ایوب [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] مرتضی [illegible] **فصل در قصه**

حضرت ایوب علیه السلام

حضرت ایوب پسر موص بن رازخ بن عیص بن اسحق است او از اولاد لوط بود حق تعالی او را مال بسیار
داده بود و نعمت [illegible] از وهب بن منبه روایتست که از مردم آن روزگار هیچکس [illegible]
نبود که ایوب را بود تمام سواد شام از سهل و جبل در تصرف او بود او را گاو و گوسفند و شتر و اسب و استر و باغات [illegible]
اصناف اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد [illegible] بیست گاو داشت [illegible] کرده بود و چهار صد
غلام شبان [illegible] داشت [illegible] زن [illegible] بسیار [illegible] و رحیمه بنت افرائیم بن یوسف بود و از آن
جهت [illegible] در حسن خلق [illegible] بکمال رسیده بود و در عفت و صلاحیت از همه پیش بود
و بدرویشان بغایت مشفق و مهربان بود [illegible] ایتام [illegible] بود و بسیار شاکر [illegible]
بود و در [illegible] شب و روز بعبادت و طاعت [illegible] شکر نعمت [illegible]
میان عبادت او [illegible] جبرئیل امین نزد او آمد گفت ای ایوب [illegible]
[illegible]

درویش چون رضای دوست در آن است بالش نادم و هر چه از دوست رسید چون مطلوب اوست [illegible]
بیت [illegible] باران رحمت [illegible] لشکر [illegible] هجوم کند [illegible]
تا [illegible] و سپاه محنت چون [illegible] آشنایان [illegible] کند و در بعضی کتب سماوی مسطور است که ای آدم
بدانکه آسمان خزینه [illegible] است و بهشت خزانه [illegible] و سینه های احرار [illegible] اسرار [illegible] و دلهای
دوستان [illegible] و من دل شکسته را دوست میدارم [illegible] شکسته باش [illegible]
[illegible] **بیت** من [illegible] شکستگی [illegible] دوست چون [illegible] دوست [illegible] در بعضی روایات
آمده که ابلیس لعین هر چند خواست که ایوب را وسوسه [illegible] در وظایف طاعت او خللی پیدا شود نتوانست گفت
بار خدایا [illegible] ایوب [illegible] عبادت و شکر او [illegible] آنست [illegible]
وسعت معیشت [illegible] اموال و اولاد مبتلا شود از تو بر گردد و طریق کفران [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] ایوب [illegible] توکل [illegible] رضا
[illegible] روزی نماز بامداد [illegible] پشت بر محراب [illegible]
ناگاه [illegible] شبان در آمد و گفت یا نبی الله سیلی عظیم از کوه در آمد و تمام رمها را ببرد [illegible] شبان
در آن حکایت بود که یکی از ساربانان رسید که یا نبی الله سمومی پیدا شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایوب [illegible]
نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]

غرض کنند کارسال الیناست و ای هدایت بندگان بر ایشان برخی متحقق سازد که طبایع خلایق از آن رمیده شود و
بجهت این بامتان خود مجالست و مکالمت نتوانند کرد بر او نبی جائز و لایق نیست که هرچه از منفرات باشد ایشان از آن
نگاه دارد تا مردم بجهت ایشان نا امید نشوند راه نجات یابند چنانکه در کلام دست به لااله بیین شد و در اتقان
آورده که روایت وهب از کتاب یهود است و حقیقت مرض ایوب آنست که حق تعالی امراض شدید که متنفر طبیعت
مردمان بوده بر وی گماشت بجهت امتحان نه بواسطه دعا شیطان بنابر زعم بعضی است تا بر او صابر و شاکر شده عوض آن
مضاعف در دنیا و آخرت بار و نهاد تا بر بندگان ظاهر گردد که او از نجبای گرچه و نقصان بگرنت در کار محضر عز
در مدت بیماری او اختلاف است وهب گوید که سال بود و نزد کعب هفت و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران هفت سال
و در اخبار آمده که در مدت بیماری او هرکس پیش او آمد و شد نکردند مگر دو کس و بکرات اتفاقا روزی میلاد
دیر اینجا در بحر یافتند با یکدیگر گفتند همانا که ایوب چیزی عظیم و افعلی کرده که بر رضای الهی مقرون نبوده که
خدای بر او خشم کرده این سخن گفت که شما نمیدانید که او پیغمبر خداست و برگزیده خالق ارض و سماست و او دوستان
خود را از برای امتحان به انواع مصائب گرفتار میکند تا صبر ایشان بر مردم نماید تا بجهت مصیبت و خطیئت چون روا
اول بکثرت نعمت امتحان کرد و بعد از آن به بلیه محقق ساخت تا شکر و صبر او را در حالت وسعت نعمت و شدت محنت بر مردم
نماید از تعالی بر سید و از آنچه گفته توبه کنید و کان بد در حق پیغمبر خدا برید چون ایوب این سخن بشنید دست
بدعا برداشت و بزبان حال ذکر نمود **نظم** دل چه المرو عشق تو لذت نشناسد بیزارم از آن دل که محبت نشناسد
خون باد دل آنکه رود از پی رحمات هم صحبتی تو ز عقیبت نشناسد بر ریش دل از تیغ جفای تو نمک است ای کس ذوق جراحت
جراحت نشناسد و گفت بار خدایا تو عالم السر و الخفیاتی که من هرگز شب خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف
و جوانب من گرسنه بوده باشند و کار اهل علم نداده باشم و هرگز پیراهن نپوشیده ام مگر برهنه آمده مگر آنکه اول ایشان را
پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من خصومت کردندی یکی از روی غضب و دیگری سوگند خوردی من یکی را
سوگند دادمی و هرگز در حضرت تو عیبات نوزیده ام که غرض در انجام ایشان تو بوده است و امثال این از حجت تو بس
دیگر در حق قول تصدیق من کنی و علامتی شناخته باشد بر قول من جبرئیل آمد که ای ایوب زمان محنت آخر آمد
دعا کن تا از دار الشفا فی مطالعت الهی شفا یابی ایوب دست بدعا برداشت و طلب شفا نمود مضمون این ابیات
ادا می نمود **نظم** ازدار گنه شد دل مسکینم بیت یا رب بشود اگر کریمی دست الله دعا را اجابت کن تا ببینم دست
اندر کرست اثر او را باید مست پس دعا نمود با لطف قول تعالی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ یعنی چون ایوب نداء الله پروردگار خود را با نکر رسید مرا رنج و سختی و تو بخشنده ترین بخشایندگان
الرحمن گویند که سختی در حق حضرت ایوب نبود إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ پس آیه مَسَّنِيَ الضُّرُّ منافی او باشد
شکایت از رنج نشانه بی صبری است جواب گویند منافی نیست چه جزع بکار آنکه مردم زبان طعن برو دراز کرده نسبت
خطیئت با او میدادند چنانکه گذشت آنحضرت تاب نیاورده التجا کرده بجهت بی صبری از بیماری و با آنکه از ایشان شنو

دیم مظهر بوی رسید او رو دوی آمد و از روی فرح و شادی گفت ای ایوب دیدی که چندین سال عبادت خدا کردی
و از آن یا این بلا مبتلا کرد اگر یکبار سجده من کنی تو از این بلا و رهانم و هرچه مال گرد داری باز آورم ایوب از رنج استماد
بی یافت و متزلزل بود او ایوب در صبر و شکر بیفزود در جمت نعمه او در محنت او دقیقه فرو نگذاشت ابلیس
چندانکه خواست که بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست بالحاح خود در باب شورت نمود گفت که
پیشوای مال و فرزندان ما از اسباب ضلال و مکر و حیله از تقدیر گرفته ام ایشان را از مال تعلیم داد که بعد گفت و بسیار زنت
او خواهر بود کتبه انجا زنی با ایوب جهان سلوک تا ذکر گفت ای الهی صورت بیمنی تر بدعجب آمده مرهفتی لحیه او
خرج خرج میکرد گفت یا انتر الله شو هرت بگجاست گفت چار بست و هاله بیبیت که از شفا باو نرسیده و من بدست
سبب پریشان و ملازم مرد او قید نام **بیت** بی تو خشو هرگز مرغ شادی در گلستانم هیش ار نسیم غم شکفتن داشت
بستانم ز پس گردون کار خود نیز کرم کرم بتوان حبیب که اسیر گشت بدبختی از حال که یا بانم چون شیطان لعین دید که
حیله اظهار حزن را باید بر حوده بود گفت تا باد نی اکنون از مال و حال و فرزندان اکنون هر روز کار و تباهی میشود و از این
حقان میگفت تا حسد بکر بر رو آمد پس گفت اینجا خاطر جمع دار که من علاج این را میدانم از صحت ما باشد بگو
کتا و بیست از ملعون گفت آنگو سقند را بستان و بنام من قربان کن تا خدا او را شفا دهد سجده او کرسته بر داشت
و نزد آنحضرت آمد گفت یا نبی الله تا کی در این محنت صبر کنی و رنج کشیدی آمده میگوید که چنین مطلبه کن و آن قصه را باز
گفت ایوب به زن بود ای ناقص عقل او شیطان لعین است که دشمن خداست و بعض اعداء که کافر ساخته ابلیس چون که تیر تلبیس
او بر سنگ ناکام آمد بصورت مردی بر منصب جمال به زی پادیدار اسپی نشست و نزد حضرت آمد و او را از حسب حال شوهر
جویا شد گفت بجانب رخش داست گفت مرا میشناسی یا نه گفت خداوند زمین و آن مال و بیمار و علاوه فرزندان
وی من کرده ام بجهت آنکه مرا گذاشته خدای آسمان را پرستیده اگر یکبار سجده میکنی همه مال و رنج از بیمار و فرزند
او با زدهم نزد گفت در این امر چیز میشورت شوهر کار نکنم گفت اگر این کار نکنی با ایوب بگو یکبار طعام خورد و در اول
بسم الله الرحمن الرحیم و در آخرت الحمد لله تا از آن خشنود شده وی را شفا دهم نزد آنحضرت آمد صورت
تا بجای گفت ایوب بر وی خشم گرفته گفت ای زن همه روز با ابلیس لعین که دشمن خداست در سخن بوده و گوش بسخن
او داشته بخدا سوگند که اگر او مرا از این بیماری شفا دهد ترا صد چوب زنم از پیش من برو و دیگر نزد
من میا چون رحمت نزد ایوب نیامد و وی تنها ماند و هیچکس نبود که از برای او چیزی برد و او را مهیا کند و بیماری
نابلند و فی بزرین نهاد و گفت رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و گفته اند بجهت شدت بیماری ضعیف
شده بود که نماز نشسته نتوانست نمود بجهت آنکه نتوانست ایستاد **نظم** تا دوستی تو اختیار نباشد و بطر
ذوق تو اختیار نباشد هر که بی جفا دوست درست خواهش هرکه بناند زیار بار نباشد و او سبی بجا عبادت بکلام رَبِّ أَنِّي
مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ زبان گشوده بواسطه شدت مرض و از درد معنی او خارج از عادت نبود
خود را بر پا نتوانست داشت بر پای ایستاد ایوب بر زمین مطلع کرد ندا رَبِّ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ برکشید و در حقایق

بعضی از حضرت امام جعفر صادق منقولست که چون ایوب [illegible] این شکایت [illegible] اولاد و زن [illegible]
بواسطه ملکی نام [illegible] آنکه [illegible] بیکشت که ای ایوب [illegible] حضرت [illegible] پرسش کرد
بیان میکشید و آن جاری خوش بود و در صحرای دور [illegible] این خطاب [illegible] گشت و زبان
آورد رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ [illegible] چون ایوب [illegible]
[illegible] در مقاله حق [illegible] و [illegible] حضرت ایوب زبان
بقول رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بگشاد و در روایتی آمده که در زمان بیماری حضرت ایوب انواع آلام
بیمارانی آمدند و از آن [illegible] دعا میخواستند و شفا می یافتند [illegible] میشود که
هشتاد سال در نعمت [illegible] باشم اکنون اگر چند روزی در محنت باشم [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] دوا درست [illegible] در عشق [illegible] بار [illegible] آتش شود
دلش سر [illegible] بعد از آن [illegible] دعا کرد و او [illegible] فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ
مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ پس اجابت کردیم دعای او را پس بردیم ما آنچه او را رسیده
بود از رنج و عطا کردیم او را فرزندان او و مانند ایشان با ایشان [illegible] ایشان [illegible] بخشش
و انعام از نزدیک ما [illegible] پرستندگان [illegible]

رباعی هر دل که ز ذوق [illegible] حقیقت [illegible] هر چیز [illegible] از [illegible]
[illegible] آورده اند که چون ایوب در وقت [illegible] قضای [illegible] او را دست
گرفته [illegible] چون فارغ شدی او را [illegible] خود بردی [illegible]
خود بود [illegible] و باز گشت [illegible] حق سبحانه [illegible] ایوب وحی [illegible] ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا
مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ [illegible] پای بر زمین زد [illegible] چشمه روان شد [illegible]
غسل کرد جمیع امراض ظاهر او زایل گشت و باز دیگر [illegible] پای بر زمین زد چشمه دیگر
ظاهر شد چون او را بیاشامید امراض باطنی او [illegible] زایل شد و [illegible] جمال [illegible] آمد [illegible]
و [illegible] از بهشت [illegible] پوشانید [illegible] ایوب [illegible] وقت [illegible] شد [illegible] پریشان شد
که [illegible] او را [illegible] ایوب [illegible] نگاه کرد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
ده سال [illegible] ایوب [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] حق [illegible] رنج و الم [illegible]
[illegible] برداشتند [illegible] در روایتی آمده [illegible]

مود جواب ایوب [illegible] آورد و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده کرد [illegible] روایت از ابی
عبدالله [illegible] و از ابن عباس [illegible] که حق تعالی جمیع اموال و اولاد و مواشی او را مضاعف باو داد [illegible]
تا ملخ زرین باو بارید و در [illegible] آورده که در شبانروزی در حوالی سرای او [illegible] حدیث آمده که
آب [illegible] ایوب [illegible] آمد که ای ایوب [illegible]
[illegible] گفت خداوندا این از برکت [illegible] الفضل
[illegible] که [illegible] آمد که [illegible] بود
و یکبار بر زن [illegible] راست شود [illegible] والله اعلم بحقایق الامور **مناجات** الهی [illegible]
[illegible] خداوندا [illegible]
[illegible] آب [illegible] روشن [illegible] از لطف [illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل ششم در قصه خضر**

خضر و الیاس بدانکه خضر علی نبینا و علیه السلام اسم او ارمیا بن ملکان بود و خضر لقب همایون آنحضرت است [illegible]
[illegible] منقولست که چون [illegible] قیام [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] در زمان سلطنت [illegible] بوده و در ایام پادشاهی ذو القرنین [illegible]
لشکر او بوده و در ایام بعثت موسی [illegible] مجمع البحرین [illegible] فارس و در [illegible]
[illegible] مشرق زمین و [illegible] که چون حضرت موسی [illegible] هلاک فرعون و [illegible]
[illegible] خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] سکوت [illegible] آنحضرت [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] بود [illegible] گفت یا موسی [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] آورده گفت خداوندا [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible] مجمع البحرین [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] شود [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] سفر [illegible] موسی [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ماهی بریان [illegible] برداشت [illegible] مجمع البحرین [illegible]

چشمه بود نشستند موسی در خواب شد یوشع در چشمه حیات وضو ساخت قطره آب وضوی وی بر ان ماهی چکید فی الحال
زنده شد و روی بدریا نهاد و هر جا که ان ماهی میرفت آب بر بالای او مرتفع میشد و زمین خشک میگشت یوشع متحیر
گشته بان ماهی نظر میکرد و بیان افعال سبحان نمود رباعی رازی که دل منست سرگشته اوست [illegible] آن حوت دوید کشتم [illegible]
تا کی بسر سوزن نکوئیت کار هر که کسی نیافت سر رشته اوست در این اثنا موسی از خواب بیدار شد و بجست حال [illegible]
روی براه نهادند و از غایت تعجیل ماهی [illegible] فراموش کرد یوشع [illegible] کرد [illegible] نشد که با موسی
بگوید که ماهی زنده شد و روی بدریا نهاد و آن روز و آن شب میرفتند تا روز دیگر چاشتگاه موسی بیوشع گفت آتنا غداءنا
چاشتگاه بیار لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا یوشع [illegible] سفره پیش آورد قصه ماهی بیاد آمد و بموسی تقریر کرد موسی
گفت ای یوشع ذلک ما کنا نبغ [illegible] آن ماهی [illegible] کسی که مطلب ماست
تا [illegible] پس بازگشتند [illegible] تا بان صخره رسیدند که ماهی [illegible] در آب [illegible] بود دیدند [illegible] زده
دیبا بر سر خود کشیده موسی بر ان سلام کرد خضر سر خود را از جامه بیرون کرده و گفت علیک السلام یا نبی الله
علی بنی اسرائیل موسی [illegible] که چون دانستی که من نبی بنی اسرائیلم گفت [illegible] احوال ترا [illegible] اعلام کرد
و موسی پس بنشستند مرغی بیامد و منقار در آب زد و قطره برداشت و بر خود مالید و برفت حضرت خضر [illegible]
با موسی [illegible] این چه [illegible] بود گفت خضر گفت علم ما و علم تو در علم بنی اسرائیل [illegible] در علم [illegible]
در [illegible] بنسبت با علم الهی بمقدار قطره ایست و دریا نظم [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] رباعی [illegible]
[illegible] نداشت کسی [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible] حضرت خضر [illegible]
[illegible] مشرق [illegible] مغرب [illegible] موسی [illegible]
[illegible] علم [illegible] قطره است از دریا نظم [illegible]
[illegible] پس موسی گفت [illegible]
[illegible] تعلیم داده الله [illegible] خضر [illegible] صبر [illegible]
تعلیم [illegible] گفت انشاء الله صابرا [illegible] خضر گفت ای موسی اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] کشتی [illegible] روان شد پس خضر [illegible] کشتی را
سوراخ کرد موسی گفت یا خضر کشتی را سوراخ کردی تا [illegible] عجب [illegible]
با من صبر [illegible] موسی [illegible] خضر سوراخ کرده بود [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] گفت ای [illegible] بمن [illegible] پس خضر [illegible] از کشتی بیرون آمدند

برفتند تا بدیهی رسیدند دیدند پسران در آنجا بازی میکردند در آن میان پسری بود نیکو صورت در غایت لطافت [illegible]
سر خطی بود حضرت خضر او را طلبید در عقب دیواری برد و بکشت موسی گفت ای خضر کشتی جوانی را بناحق این چه کاری
قبیح بود که کردی از ثعلبی نقل است که آن پسر بالغ بود و مادر و پدر او از ان در رنج بودند [illegible] جوانی [illegible]
زدی [illegible] و مادر [illegible] و ایشان [illegible] که او [illegible] ابی بن کعب از حضرت رسول الله روایت کرده که آن
پسری بود کافر و بالغ و بروایت ابن عباس نابالغ بود و خضر او را بامر خدا بکشت [illegible] خضر گفت ای موسی نگفتم که [illegible]
من توافق [illegible] موسی [illegible] عذر خواست و گفت من بعد اگر از تو این نوع امور صادر شود و از من سوال کنم دیگر
صاحبت [illegible] پس برفتند تا بدهی که او را انطاکیه گویند و اهل آن ده چون شب در آمدی دروازها ببستندی
و از برای هیچکس در نگشادندی و ایشان نماز شام بدانجا رسیدند و در بروی ایشان باز نکردند و طعام طلبیدند
ندادند ایشان تا صباح در بیرون ماندند و صباح گرسنه روی براه نهادند و در حوالی آن ده دیواری بود میل
کرده که بیفتد خضر [illegible] بقیام [illegible] موسی گفت ای خضر اهل این ده در بروی ما نگشودند و طعام با ما ندادند
سبب چیست که [illegible] عمارت ایشان کنیم [illegible] نقل است که درازی آن دیوار [illegible] خضر گفت این است
جدائی میان من و تو [illegible] که از موسی پرسیدند که از عجایبهای دنیا [illegible] کلام [illegible] دشوارتر بود
گفت [illegible] خضر گفت هذا فراق بینی و بینک سأنبئک بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا پس گفت ای موسی بدانکه [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] محتاجان بود [illegible] برادر بودند [illegible] و از کار افتاده [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] کشتی کار میکردند [illegible] پس پادشاهی [illegible] کشتیها [illegible]
[illegible] خدا [illegible] کشتی را [illegible] ایشان [illegible] و معاش ایشان از ان [illegible]
[illegible] پدر و مادر [illegible] مؤمن [illegible] بودند [illegible] که مادر و پدر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] طغیان و کفر [illegible] پس [illegible] کردم [illegible] کشتن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بود [illegible] است [illegible]
[illegible] خدای بود [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] داشت [illegible] شب [illegible] صبح [illegible]

قصه حضرت الیاس علیه السلام

چنانست که الیاس پسر یاسین بن [illegible] بن فنحاص است [illegible]
[illegible] موسی بود [illegible] بنی اسرائیل [illegible] و در میان ایشان پادشاهی بود
[illegible] اول [illegible] آخر [illegible] بت پرست [illegible]

وعلیا القنات باوکرده از دین برگشتند و به پرستش بعل مشغول شدند و آن بتی بود از طلا بیست گز بالای او بود
و چهار روی داشت و مجوف بود و چهار صد خادم داشت و ایشان آن بت را خدای خود دانستند و خادمان
او را پیغمبران میدانستند و شیطان بیامدی و در شکم او رفتی و مردم را اغوا نمودی و این پادشاه هرگاه بجایی رفتی
زن بشکار و جانبجای او نشستی و این زن هفت شوهر را به تلبیس کشته بود و هفتاد فرزند پس از شوهر آورد
و عابدی در جوار آن پادشاه باغی داشت الحاصل او را صرف معیشت کردی و عبادت نمودی این زن طمع در آن
باغ نمود اتفاقا روزی پادشاه غایب بود آن عابد را تهمت انداخت که پادشاه را دشنام داده بگرفت و بقتل آورد و باغ او را تصرف
نمود چون شوهرش برسید و واقف شد او را عتاب کرد که عنقریب از شومی این خون ناحق پادشاهی از دست
تو بیرون خواهد رفت پس حق تعالی الیاس را بجانب آن فرستاد و وحی بود که بآن پادشاه بگو که من انتقام عابد را از شما بکشم و
در آن باغ بیفکنم و چنان کنم که هیچکس بر شما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع شما را بخورند حضرت الیاس بیامد و پیغام
بگذارد پادشاه و ایران خشم گرفت و گفت تو در دعوی پیغمبری کاذبی و ما در شک برسیدند سر او صواب دیدند دیگر باره الیاس
آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد که بار خدایا او را مبتلا گردان بیماری تا بآن مشغول شود
حق تعالی او را بیمار گردانید و به پرسش مشغول شد و حضرت بکوهی رفت در جبل از جبال شام شد و در آنجا بعبادت معبود ملا
بزال مشغول شد و پادشاه از بیماری پس مضطرب شد نزد بتان آمد هر چند دعا کرد اثری ظاهر نشد پیش بعل
آمد دعا کرد اثری ظاهر نشد بیمار بماند گفت مگر بعل از ما در غضب شده که دعای ما اجابت نمیکند و بشام در
دارالخلافه طلب شفا کنند اتفاقا ایشان متوجه شدند تا بآن کوه رسیدند که
مسکن حضرت الیاس بود حضرت الیاس از معبد بیرون آمد ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگویید نظم کار
خدای نگشاید از بعل هیچ آید جز خدا هیچکس ... دیگر پادشاه را بگوید اعلام کردند گفت
چه الیاس را بیارید و من ... که ... ام و ... ایشان ... کشته شود با لشکر بیرون
ان کوه رسیدند ... لشکر با ایشان فرستاد چون ببالای کوه رسیدند
هر چند ... گفت ... بدست باید آورد ... فرستاد
و الیاس را ... آوردند الیاس دعا کرد که خدایا ایشان را ... اهلاک کرد
در ساعت آتش از آسمان فرود آمد و هلاک کرد ... ملک ... دیگر فرستاد ایشان ... هم ... آتش
هلاک شدند ... پادشاه را وزیری مسلمان بود و اسلام خود پنهان میداشت ... اجابت الیاس فرستاد
تا الیاس را ... آورد ... آواز داد الیاس آواز او را آشنا شنید بیرون آمد او را در برکت
هر دو بگریستند ... الیاس ... الحیاة ... سعادت دارین است بشر
... الیاس ... حضرت الیاس رسید ...
... که ... پس از آن ... مادر یونس

پیغمبر بود و یونس را در آن نزدیکی پدر فوت شده بود چون یونس را بدید با او انس گرفت و مدتی با هم بودند و بعد از آن
الیاس از آنجا بیرون آمد بمقام خود رفت و گفت بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمدم یا رب مرا قبض کن یا
ایشان را مدتی هفت سال بیلای قحط گرفتار کن حق تعالی خطاب فرمود که هفت سال بسیار است گفت سه سال بیت
الحکمة که از حرارت ... تا کی طفل خورد داری دوستان را الکالی محروم و ترک با دشمنان نظر داری حق تعالی بلا را
از ایشان باز کرد ... الیاس ... حق تعالی خطاب فرمود ... دیگر ... حال
القصه مردم از گرسنگی میمردند تا در سال آخر الیاس بمیان قوم در آمد گفت ای قوم قحط از حد گذشت ... حق تعالی را
کنید و از سر اعتقاد ایمان آورید تا از عذاب ایمن شوید قبول نکردند الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان دین شما
و حقیت دین من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید با ایشان ... اجابت شود شما از دین خود برگردید اما اگر دعای
من اجابت شود تابع من شوید همه بدین راضی شدند و بتها را آراسته حاضر کردند و از ایشان باران خواستند اجابت
نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و در انکار افزودند آخر الیاس از میان آن قوم بیرون آمد
و صورت اسبی یا شتری یا آتشی پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه خود کرد و حق تعالی او را بملایکه
کرد و چون الخضر را بر دریا و او در غرقات با هم ملاقات میکنند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار میکنند
و بعضی از علما ایمان ایشان را یکی میدانند و چون الیاس از میان قوم آمد خدای تعالی دشمنی را بر آن ملک مسلط ساخت
تا آن ملعون را با آن زن ملعونه اش کشتند بدر ... افتاد از ... اجساد ایشان در آن باغ انداختند تا طعمه سباع
کردید و بعد از آن الیسع در میان قوم آمد ایشان را دعوت میکرد بعضی بوی ایمان آوردند و بعضی نه مناجات
ای خداوندی که از کون و مکان از جنبش زمین و زمان ای بنور تو ... همگی ... هم کرامات و هم لطایف
بعنایات هم جانی و هم جانان هم زدی ... آتش ... آتش ... هم
بیچند ... کرده ... از تو ... هم
... بود ... رسول ... زوج ... بتول
... فصل سیم در قصه حضرت موسی علیه السلام و هرون
چون مصعب بن ریان ... بعضی نسخ ... از دنیا بیرون رفت پسر وی ولید بر ادشاه
بر وسیله زمین مصر را هفت ... کردند و هر یک ... کردند و کشت و زرع میکردند و خراج میدادند
تا سیصد سال ... تا کنبدی بر آوردند هفتصد گز بلندی او بود و سقف و فرش والمدر ... از سنگ ...
کردند و ... جواهر ... بر بالای تخت نشست و آن تخت در ...
... بیاشند ... ایشان ... آمدند ... که گفت اکنون ... پرستش ... گفت
... کنید که من خدای شما ام ... از ... این ... استخفاف ...
ارباب ... لشکر ... هفتصد هزار ... شدند ... ملعون

لشکر بیرون رفتند چون یکی زن را بر تخت [illegible] که کفت اینجا بنشیند و همچنین تا هفت فرسخ رفت هیچکس با
وی نماند خود فرود آمد و بغاری اندر شد و پلاسی سیاه از فراش کشیده و تاجی بیرون آورده در کردن خود افکنده
سر بسجده نهاده کفت خداوندا من امانم [illegible] که تو خداوند حق و بر حقی و من بر باطلم لیکن من دنیا را بر اخرت اختیار کرده‌ام
ابلیس مرا دنیا بی‌آمد من اخرت بخواهم فرعون در بن مناجات بود که شخصی از در غار در آمد و او را دید فرعون کفت تو
کیستی کفت من مردی ام ستم رسیده کفت اینجا جای داد خواستن نیست کفت ندیدی وقت مرا الحال و امروز روی داده فرعون
ملعون کفت چه واقعست کفت جه کوئی در حق بنده که سر از [illegible] باشد و خداوند او را بزرک کرده
باشد و هیچ چیز اندر و هیچ نداشته باشد فرعون کفت او را در رود نیل غرق باید کرد و آنحضرت جبرئیل بود کفت انتوی
بدین کفت منا بخط دلت [illegible] جبرئیل و بود من دوات و قلم کاغذ دارم و بوی داد فرعون بخط خود چنین فتوی
نوشته مهر کرده بحضرت جبرئیل داد و آنحضرت در آن دو رکاو و بار دو بر نیل غرق کنند بفتوای خود ش بود ملعون فرعون
مرد دنیا طلبید و از آخرت دوری بکرد لاجرم هر چه مطلب وی بود حق سبحانه و تعالی حاصل کرد القصه جون
از آن غار بیرون آمد رود نیل روان شده بود مردم جون آن بدیدند بپرستش او قیام نمودند پس فرعون در کوشک خود
در آمد بر تخت نشست و کوشک آن موضع که امروز عین الشمس کویند و آن چشمه است که آب او در و قیست
ارامش مطلا را داشت و فرعون بر آن چشمه چهار ستون بر پای کرده بود و بر سر هر ستونی نیز و نقیب نموده بود و از آن
نهر بر میسر آید [illegible] از آن منبع میشدند و پرستش آن ملعون میکردند و آن ملعون از خود پرستی بازنیامد تا اسفل
دار عذاب و عقاب الیم [illegible] الاحزاب بلا هلاک و عذاب و فتوی نا صواب خود بعذاب دوزخ کرفتار شد چنانچه
حقتعالی [illegible] انشاء الله باب [illegible] بیابد و بیم که
نیست [illegible] آورده اند که جون فرعون ملعون در خواب بود که آتشی از بیت
المقدس شعله کشید و جمیع بیوتات مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را هیچ نرسید فرعون از این خواب هراسان کشته
کاهنان و منجمان را بخواند تعبیر واقعه از ایشان استفسار نمود ایشان کفتند پسری از بنی اسرائیل متولد خواهد شد که
هلاک تو و قوم تو بر دست او باشد فرعون ملعون جون تعبیر واقعه بدینکونه استماع نمود بتمام مصر فرمان داد
تا مبارک کش [illegible] تا هر پسری که متولد شود بکشند الا دختران و سوار [illegible] وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ
حقتعالی [illegible] بر بنی اسرائیل [illegible] یاد کنید ای بنی اسرائیل [illegible] شما را اعنی اجداد شما را
از متعلقان فرعون که رنج و ستم میرسانیدند شما را بدترین عذابی که میکشتند پسران شما را در طفولیت و زنده
میداشتند دختران شما را تا اقارب ایشان باشند [illegible] قتل پسران و خدمت فرعون دختران شما مر
تنی شما را بر کارهای سخت محنتی و آزمایشی بود شما را از پروردکار شما کرمی کست آورده اند که باقی [illegible]
جند داده بود [illegible] بعرانی که در وجود خواهد آمد با بر [illegible] ملعون

عمرانرا از مقاربت با اهل خود منع نموده نیکذاشت که بخانه خود رود اتفاقا شبی فرعون در کوشک خود خوابیده بود
و عمران نیز داو در خواب بود جون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او حاضر است کفت جکونه اینجا آمدی با آنکه درها
بسته و پاسبانان بیدار اند و بر در نشسته میکاشند و از این معنی بغایت متعجب شد کفت من نمیدانم
دانست که این سر نیست از جانب الله پس برای آن فرعون ملعون با زوجه خود مقاربت کرده الله دو فرشته که او را
بخانه آورده بودند باز بخانه خود ش بردند و جون حامله شد از آن نطفه از آن مستور میداشتند تا ایام وضع حمل
موسی متولد کشت که آن کماشتکان فرعون آمدند تا تفحص ان بخانه کنند مادر موسی او را در تنور نهاده سر تنور را بپوشانید
دیکر بخت خواهر او که خاله موسی بود از این معنی خبر نداشت در تنور نهاده تا نان پزد در وقتی که زبانه آتش از تنور بهوا
بر آمد کسان فرعون در رسیدند و هر جا تفحص نمودند مادر موسی را بدست آوردند و از پسر او اثری نیافتند آتشی
عظیم از آن تنور بیرون می‌آمد بعد از تفحص جمیع مواضع فرعون را خبر کردند که غلط بوده است اینجا فرزندی نیست
خوشحال شدند جون مادر موسی بسر تنور آمد و زبانه آتش را دید آتش در نهاد او افتاد جون در تنور نکاه کرد دید که موسی
با آتش بازی میکند دانست که حق تعالی او را نکاه داشته است او را از تنور بیرون آورده در کنار کرفت هانفی از کوشه خانه او را
ندا کرد او را در تابوتی کنید و در رود نیل اندازید و قدرت ما را مشاهده نمائید مادر موسی بطلب درودکر
رفت و نشست بصورت درود کری دید و کویند که جبرئیل بود و تابوتی بساخت و آن آن بود که غاری از قبطیان
بفرمان فرعون بود کفت تا صندوقی از بخ [illegible] شد و آن خرقی از من صبور بود که آن عم فرعون بود صندوقرا
بتراشید و بوی داد کفت این صندوق جه میکنی کفت بان احتیاج دارم جون مبالغه او از حد کذشت بالضروره بخواست
که در وضع او بیان اظهار این معنی کرده [illegible] و در خانه او ایشان کرد و برکردید که مرکلاه فرعون را خبر کند
زبانش بسته شد پس بدست اشاره کرد و کس نفهمید کفت دیوانه شده است او را بزدند و از پیش خود براندند
و جون بدکان آمد زبانش کشوده شد دیکر بار رفت باز زبانش بسته شد و چشمش کور کشت دیکر بار از آن
بر آن که با خود اندیشه کرد که همانا این مولود موعود است که مطلوب فرعونست پس با خود کفت و اقرار کرد که اکر خدا
زبان و چشم مرا عیب باز دهد بوی ایمان آورم جون صدق قول وی را بدید کشت زبان و چشم او را باز داد پس
بیامد بسرای مادر موسی و ان حال را باو کفت و بموسی ایمان آورد و مومن او آل فرعون است پس مادر موسی
او را در صندوق کرد و در قیر کرفت و در اول فصل سلطنت در رود نیل انداخت جوی از رود نیل ببستند و از زیر قصر فرعون
میکذشت فرعون با زوجه خود آسیه خاتون بر کنار حوض نشسته جون آن صندوق را دیدند از آن متعجب شدند و بکرفتند
فرمود جون صندوق را باز کشادند و سر او را کشودند کودکی ماه روی سیما مویی خوش منظر نظر ایشان در آمد حیران
بماندند از تفاده [illegible] در چشمان حضرت موسی علیه السلام ملاحتی بود که هر که او را دیدی شیفته او شدی چنانکه کفته
ابروش بلند و چشم بد جوش وی نشیب زاسیب نکاهت نکاهش بر باد سر کوی توهر جا نکرم ازهر طرف کل هستی
آدم در جون القصه جون نظر فرعون و آسیه خاتون او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان بدید آمد جنانکه حق تعالی

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي مادر موسی با خواهر موسی که مریم نام داشت واقع آنست که کلثوم نام داشت
فرستاد که برود همراه این تابوت و بنگر که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد کلثوم نیز خود بباغ در انداخت دید که
چون آن تابوت را بگشادند و موسی را بیرون آوردند آسیه بفرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ
نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ یعنی بدرستی که این روشنی چشم منست و تو مکشید او را زود باشد که نفعی رساند ما را
یا او را بفرزندی بگیریم او را بپسر بود و حال آنکه ایشان نمیدانستند آورده اند که فرعون را دختری بود که
علت برص داشت و اهل کتاب گفته بودند که فلان روز از رود نیل چیزی بیرون آید که آب دهن او مالیده شود از آن
علت باب دهن او زایل شود پس در آن روز بود فرعون و آسیه و دختر با جمعی از محرمان بکنار رود نیل آمده منتظر بودند
ناگاه صندوق ظاهر شد فرعون ملازمان امر کرد تا صندوق را گرفته بیاوردند قوله تعالی فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ
عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ یعنی پس فرا گرفتند موسی را کسان فرعون تا بود مر ایشان
فرعونیان را دشمن و اندوهی بزرگ یعنی عاقبت باشد که سبب اندوه شوند بدرستی که فرعون و هامان که وزیر او بود
و لشکرهای ایشان بودند خطاکاران یعنی از جهت ترس موسی را ده هزار کس کشتند بعد از آن او را بپسری خود دانستند
و تربیت کردند تا آنکه همه را غرق کرد و القصه فرعون ملعون دغدغه کرد که مبادا مولودی که اهل نجوم از آن خبر داده اند این
بوده باشد حکم بقتل او کرد آسیه خاتون گفت دست ازین طفل باز دار شاید که دختر خود را بواسطه او علاج کنیم پس قدری
آب دهن مبارک حضرت موسی را بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت آسیه گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ پس
آسیه را گفت این طفل را چه نام نهیم گفت موسی به لغت ایشان مو عبارت از آبست و سا درخت یعنی حضرت
را میان آب و درخت یافتند موسی با این اسم شد آنگاه فرعون گفت دایه طلب کنید تا این کودک را شیر دهد هر کس که می آورد
شیر نمیگرفت و الحاصل سخن خود را میگفت کلثوم خود را نزد آسیه رسانید و گفت من کسی را می آورم که شاید که
شیر او را بگیرد قوله تعالی هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ پس گفت آیا دلالت کنم شما را بر اهل خانه که داد
از روی شفقت که تا این فرزند شود برای شما ایشان او را نیکو نگاه داشته باشند گفتند برو او را بیاور پس کلثوم مادر موسی
را بیاورد و در آن حال موسی در کنار فرعون بود و گریه میکرد و فرعون او را بالزام بازی مشغول میساخت او را در کنار مادر نهادند
روی مادر مشاهده و در پستان او رسید متوجه آن شد و بستان او فرا گرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل پستان تو را گرفت
گفت من زنی ام خوشبوی و خوش خوی و شیر من بغایت پاکیزه باشد و بدین جهت هیچ طفل نباشد که بشیر من میل نکند فرعون امر کرد تا
اجرت او را مقرر کردند و حضرت موسی را بوی سپرد و گفت او را بخانه خود برده حفظ کن و نیکو نگاه دار و بوقوع این اتفاق اصلا تعجب
ننمودند که این ضعیفه از بنی اسرائیل و شوهر او کیست و خانه او در کجاست پس مادر موسی فرزند خود را گرفته خوشحال و
شادمان بخانه خود آورد روزی موسی را نزد فرعون بردند فرعون او را در کنار گرفت و در روی مینگریست موسی دست کرده
ریش فرعون را که مرصع بود بلعل و یاقوت و جواهر بگرفت و بدست دیگر طپانچه بقوت هرچه تمامتر بروی او زد و از بیش
تخت در افکند فرعون در خشم شد و گفت من این را میکشم این همان طفل است که ملک من بدست او خراب میشود آسیه گفت ای

اسرائیل خواهد بود و این طفل آن خبر که دارد از نادانی کرده پس بفرمود تا طشتی پر آتش بیاوردند و یکی پر از یاقوت و گفت در پیش
وی نهید اگر دست بیاقوت دراز کرد هر چه خواهی بکن و اگر به آتش متوجه شد بی تقصیر است چون چنین کردند موسی
میل بجانب یاقوت نمود جبرئیل دست او را بجانب آتش برده اخگری برداشت و بر دهان نهاد دهن مبارکش بسوخت و بگریست
آسیه گفت دیدی که این طفل کودکی از نادانی کرده پس از آن آتش لکنت بر زبان موسی بماند القصه چون موسی بزرگ شد اعلام
او را میسر داشتند روزی وقت قیلوله بیرون آمد و خلق از کار و دکانها به خانه های خود رفته بودند قبطی با اسرائیلی را گرفته
بود و بکار میفرمود و آن قبطی را از سبیلداران فرعون میگفتند و بعضی گفته اند خباز فرعون بود موسی گفت او را رها کن
قبول نکرد حضرت موسی مشتی بر سینه آن قبطی زد بیفتاد و بمرد قوله تعالی فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ پس مشت زد موسی
پس بکشت او را قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ گفت موسی این کار از کردار شیطان بود و بدرستی که
شیطان دشمنیست گمراه کننده که روشن است دشمنی او بعد از آن کشته شد که پنهان بود مگر آن بنی اسرائیل پس موسی
را گفت بگریز که عجب کاری افتاده موسی برفت یاران قبطی آمدند و او را دیدند افتاده برداشتند و دفن کردند روز
دیگر موسی بجایی برفت همان شخص بنی اسرائیل با قبطی دیگر در جدال بود موسی قصد او کرد او بفریاد رسید و گفت قوله
تعالی يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْمُصْلِحِينَ گفت ای موسی آیا اراده داری که مرا بکشی چنانچه بکشتی شخصی را دیروز نمیخواهی الا آنکه باشی
در زمین گردن کشی از مصلحان چون موسی این سخن شنید دست کوتاه کرد چون قبطی دید که موسی انکار قول او
نکرد دانست که قاتل فرعونی او است پس به فرعون رسانیدند فرعون بالکار درآمد گفت و مشورت نمود پس
قتل موسی را قرار گرفت قوله تعالی آنکه از فرعونیان بود آن خبر بآن حضرت موسی را خبر داد پس حضرت متوجه
جانب مدین گردید و راه را نمیدانست از آن شهر بیرون رفت منتظر میبود که مبادا کسی آن حضرت را تعاقب نموده بگیرد
پس مناجات کرد قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت ای پروردگار من نجات ده مرا از قوم ستمکاران در
موضع آورده اند که حضرت جبرئیل آن حضرت را خبر داد که ای موسی حکم الهی چنانست که بمدین روی پس آن حضرت را بر سر راه
آورده متوجه مدین شد و از مصر تا مدین هشت روز راه بود و آن راه را نمی دانست و زبان نو نکار باو
سفر انتقال او بیسر نمود
بابی
در وادی شوق مست و مجنون میرو هر گام بصد دل جگر خون میرو این
بادیه را نشان پیدا نیست متزلزل بر اثر خون میرو
روایت که آن حضرت در اثنای راه برسر چاهی رسید بحکم
خیر الامور اوسطها وسط او را انتخاب نمود و بمقتضای وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ آن بادیه شوق را بقدم
توکل طی مینمود بغیر گیاه ماکول نداشت تا روز هشتم بر سر آب مدین رسید جمعی را دید که بر سر چاهی ایستاده
مواشی خود را آب میدهند و در مابین ایشان دو زن بودند که گله خود را بازمیداشتند که بر سر آب نیایند
و گوسفندان ایشان نشوند موسی از آنجا که شفقت انبیایی باشد پیش ایشان رفت و بطریق تلطف پرسید
احوال گوسفندان خود را از آب خورد دهید بان سیاری گفت تا شبانان گوسفندان خود را سیراب نکنند ما ایشان را آب نکرده ایم ما

گوسفندان خود را آب بدهیم زیرا که قصد کنار گوسفندان ایشان بیمانده گوسفندان ما بعضی رد میخواهند که ما را قوت آب
کشیدن نیست و مادر که زنانیم و پدر ما پیر و کهن سالست و ایشان دختران شعیب پیغمبر بودند بعضی گفته اند که نام صفورا
بود چون حضرت موسی بر حال ایشان اطلاع یافت نزد شبانان آمد گفت چرا این دو دختر را منتظر میدارید ایشان
او را تعرض کنند تا ایشان آب بدهیم تو بیا و این دلو بکش و آب ده حضرت موسی از غیرت و حمیت دینی از پیش آمد چون
نظر ایشان بر میان و بازوی حضرت موسی علیه السلام افتاد از ترس بر یک طرف رفته بنظاره ایستادند موسی بیامد و دلوی که ده
تن میکشیدند آنحضرت تنها کشید با وجود آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بود و پای مبارکش مجروح شده آنگوسفندان
ایشان را آب داد و بعضی گفته اند که حضرت موسی از دختران شعیب پرسید که هیچ چاه دیگر هست گفتند آری و لیکن
سنگی عظیم بر سر او است حضرت موسی بر سر آن چاه رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی او تنها از آنجا بر گرفت و چهل
گام چندانست از آنجا آب بر کشید و در روایتی آنست که دلو در من بود با ایشان گفت هیچ آب دارید گفتند آری یک آب
در مشک است از او گرفته در دهن کرد و مضمضه کرد و در چاه ریخت آب بر سر چاه آمد گوسفندان سیراب شدند
و موسی بسایه درختی آمد و نشست فقال رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر پس گفت الهی پروردگارا من بدرستی
که من هر آن چیزی که مرا بفرستی بسوی من از نیکوئی یعنی خوردنی از گرسنگی هرچه باشد محتاجم و از تو میطلبم
حضرت امام محمد باقر فرموده که آنگاه گفت موسی که بر نیم خرما محتاج بود پس حضرت ایشان را اسیر زد **بیت** ارباب
حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجتست القصه دختران شعیب در آن روز زودتر معاودت نمودند
پدر سبب از ایشان پرسید ایشان قصه را باز گفتند عرض کردند حضرت شعیب دختر بزرگتر را فرمود که برو و آن شخص
را بیاور تا او را مزد دهم آنگاه صفورا بطلب حضرت موسی آمد گفت پدر من ترا میطلبد تا مزد تو بدهد موسی
دعوت شعیب را شتافت و ترتیب او اجابت نموده در راه که میرفتند حضرت موسی فرمود ای دختر تو از عقب من بیا و راه را
بمن بنما و مراد آنحضرت آن بود که مبادا بادی بوزد و دامن عصمت او باز دارد و نگاه نظر او بر او افتد چون نزد شعیب
آمدند شعیب از موسی خبر پرسید حضرت موسی قصه خود را از وقت ولادت تا آن زمان باز گفت آنحضرت را اعلام شد
که از اهل بیت نبوت است گفت مترس که رهائی یافتی از گروه ستمکاران زیرا که فرعون را بر ولایت شعیب دست
نبود و فرمود تا طعام حاضر کردند حضرت موسی از خوردن طعام امتناع کرد گفت من از خانواده ای که ... برای خدا
کرده ام نمیخواهم جزای آن شعیب فرمود طعام نه از برای جزای کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد او را
ضیافت طعام دهیم حضرت موسی طعام تناول نمود پس صفورا به پدر گفت ای پدر موسی را بمزد گیر از برای شبانی
که موسی بهترین مزدوران است در قوت و امانت و در روایت حضرت شعیب فرمود تو قوت و دیانت او را از کجا معلوم کردی
صفورا صورت سنگ از سر چاه برداشتن و دلو کشیدن و در راه پیش افتادن او باز تقریر کرد شعیب با حضرت موسی
گفت اراده من آنست که یکی از دختران خود را بزنی بتو دهم بصداق آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن تا مدت
هشت سال و در روایت هشت سال اجیر من باشی و اگر ده سال تمام کنی از روی کرم که کرده باشی حضرت موسی قبول کرد

حضرت شعیب صفورا را عقد بست پس حضرت موسی گفت ای شعیب چون مرا بشبانی نصب فرمودی عصائی بمن ده تا
گوسفندان را از گرگ و سباع بدان دفع کنم چون شعیب دختر را گفت برو و در فلان خانه چند عصاست یکی را بیار و بموسی
ده دختر برفت و عصائی از آن خانه برداشت و بیاورد شعیب فرمود این عصا را بگذار و دیگری بیار چون باز ببرد
بگذاشت و خواست تا دیگری بردارد همان عصا بدست او آمد تا سه بار این صورت واقع شد در نوبت سیوم دختر گفت
بخدا سوگند که من هر بار این را میگذارم اما هر بار این عصا بدست من می آید حضرت شعیب فرمود که این عصا را بموسی
ده که شایسته این عصا اوست **نظم** کلید گنج سعادت قبول اهل دلست مباد کس که درین نکته شک و ریب کند
شبانان وادی ایمن گهی رسند بمراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند مرویست از عکرمه که آن عصای حضرت آدم
بود که از بهشت آورده بود چون وفات کرد حضرت جبرئیل از او گرفته محافظت میکرد تا روزی که موسی از شعیب
عصا طلبید جبرئیل بیامد و آن عصا را بشعیب داد که بموسی ده در کشاف آورده که نزد شعیب عصاهای انبیا علیهم
السلام جمع شده بود در شب بحضرت موسی گفت در فلان خانه رو و عصا که خواهی بردار بخانه رفت و آن عصائی که حضرت
ابو البشر از بهشت آورده بود برداشت چون حضرت شعیب مکفوف بود آن عصا را مس کرده دانست که عصای آدم را
زمود که این را بگذار و دیگری بردار حضرت موسی هفت نوبت بدان خانه رفته همان عصا بدست وی آمد شعیب
دانست که حضرت موسی شایسته آن عصاست از او بوی داد و گفت ای موسی چون بسر دو راه طریق برسی در راه دست چپ مرو
براه دست چپ برو و اگرچه بدست راست گیاه بیشتر است اما در حوالی آن اژدهائی معظم هست که مردم را مرکب زود
ببرد حضرت موسی آنجا رسید گوسفندان میل بجانب راست کردند و سعی بسیار نمودند هر چند موسی خواست که باز گرداند
نتوانست پس بالضرورت بر اثر ایشان رفت مرغزاری دید که گیاه بسیار بیشتر بود گوسفندان بچرا مشغول شدند
موسی بجهت آنکه شب بسیار بود بی دلیل بود بخواب رفت و عصا را برزمین نهاده بود اژدها بیامد و قصد گوسفندان
کرد عصا جانوری شد و با اژدها درآویخت و او را بکشت موسی از خواب بیدار شد عصا را خون آلوده و اژدها را کشته دید
شادمان شد و شعیب را خبر داد شعیب دختر را گفت شوهر تو پیغمبری خواهد بود که آثار از عصا شناخته باشد
شعیب دانست که حضرت موسی بمقام بلند خواهد رسید خواست که در حق او احسانی کند گفت ای موسی هر سال
این گوسفندان ابلق هر چه پیدا آید بتو بخشیدم حق تعالی وحی کرد بموسی که آن عصا را بآب زن که گوسفندان از آن آب
خورند حضرت همچنان کرد بنوعی که مفهوم شد تمام گوسفندان آن سال ابلق زادند چون گوسفندان از آن آب بخوردند در آن سال
و ابلق زائیدند حضرت شعیب دانست که آن روزی موسی است و حق تعالی بوی داده القصه حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
مدت ده سال در شبانی اشتغال نمود چون مدت مزدوری منقضی شد ده سال دیگر در خدمت شعیب بود و در مدت اقامت
خود در خانه شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر و صفورا که حامله بود همراه خود برد و گوسفندان را
همراه داشت در شب تاریک بودند شب جمعه بود و هوا در غایت برودت و تیرگی و برف میبارید در تیرگی وادی
مقدس ایمن رسیدند جستن برف کار را دشوار کرد و درد زه صفورا را گرفت و گوسفندان از باد و برف و دمه متفرق

شد که حضرت موسی آتش زنه همراه داشت هرچند بر سنگ زد آتش بیرون نیامد موسی سنگ را از دست بینداخت
سنگ بزبان آمد که یا موسی آتش جز بفرمان خدای بیرون نیاید و همه آتشها درین شب فرو نشانده اند موسی در کار خود
فرو ماند که ناگاه از جانب کوه آتشی پیدا شد موسی با کسان خود گفت که درنگ کنید درهمین مکان تا من آتشی بیارم شاید
که بیارم برای شما ازان آتش تا شما گرم شوید چون موسی متوجه آتش شد و نزدیک رسید آتشی دید سفید که سر ببالای
درختی زده که آن درخت بیشتر بود و بعضی گویند درخت زیتون بود و جمعی بر آنند که درخت انار بود و در حوالی آن آتش هیچ کس نبود
متحیر شد و با خود گفت بیت آن شعله که نار بود جز شعله نور زد · زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت · این راه را نهایت
صورت نمی‌توان بست کز صد هزار منزل بیش است در بدایت · آورده اند که از انجا که موسی منور را بگذاشت تا کوه طور
شش فرسخ بود حضرت موسی بسر قدم بانجا رسید و دسته خاشاک بر سر عصا بست تا از آتش برگیرد آن آتش خود را
بالا کشید و بر سر درخت رفت موسی ازان حال و از روشنی درخت متحیر شد که ناگاه ندایی رسید که ای موسی منم
پروردگار تو آورده اند که چون ندا بموسی رسید با خود گفت که این سخن گفتن که باشد و از کجا آمد اما ترسید یعنی ازین که
مبادا شیطان بوسوسه او در آید که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت میدانم این کلام خداست چه آواز از همه اطراف
درخت میشنوم مرویست که چون بنزدیک شجره رسید درختی سبز دید که از زیر و زبر او آتش سفید بر آمده
بود و آواز ملایکه شنید که زبان به تسبیح و تهلیل گشوده بودند و نوری عظیم ازانجا با آسمان متوجه میشد نه سبزی درخت
آتش را فرو می‌نشاند نه آتش سبزی درخت را متغیر میساخت چون بدید بهیبت [illegible] دل او را فرو گرفت [illegible] آن
شاهد عجایب و غرایب بیتاب شود بعد ازان ندا رسید که ای موسی بیرون کن نعلین خود را بدرستی که تو رسیدی
بوادی مقدس اهل اشارت گفته اند که مراد ازان است که فکر دنیا و آخرت از دل خود بیرون کن تا دل تو از فکر اهل و ولد
فارغ کن رباعی در حضرت او چو گفت باید لبیک · اغیار سلام [illegible] باشد نعلیک · این وادی طور است [illegible] تا ادب
این ارض مقدس است فاخلع نعلیک · چون حضرت موسی نعلین بکند و قدم [illegible] وادی مستور ساخت باز ندا
رسید که ای موسی برگزیدم ترا برای نبوت و رسالت گوش فرا دار و بشنو هر انچه وحی میکنم بتو بدرستی که منم خدای جز
من نیست خدایی بجز از من پس مطیع پرستش کن و بپای دار نماز را برای یاد کردن من بعد ازان ندا رسید که ای موسی
چیست که در دست داری گفت عصای من است آورده اند که او چوب مورد بهشت بود طول آن ده گز بود بقد موسی
و بر [illegible] ذرع و سر او دو شاخ بود و در پایین او سنان بود از آهن و در دهن او دوازده دندان [illegible] آید
بطریق شمع و سنان [illegible] از دهن او [illegible] ناشر خلق بود القصه گفت
عصای منست که بران تکیه میکنم چون مانده میشوم و فرو میریزم برگ از درخت برای گوسفندان [illegible] در ان عصا
حاجتهاست از ابن عباس مرویست منافع دیگر ازین عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و
سلاح [illegible] در خواب [illegible] و با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی [illegible] اورا
و [illegible] که رسیدی تشنه [illegible] شدی چون بر زمین زدی درختی سایه دار شدی

و هر چیز که مرغوب و مطلوب موسی بر وی بودی بار آوردی و در شب تار چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت
تا ده منزل خود را بر ان نهاده بر دوش افکندی و چون ناتوان شدی بر وی نشستی و در زیر او چون آب روان رفتی و
[illegible] هر چه او خواستی [illegible] القصه حضرت حق سبحانه و تعالی را خطاب فرمود که بیفکن
آن عصا را [illegible] بیفکند از دست [illegible] اژدهای عظیم شد و بهر جانب میشتافت آورده اند که در اول مار
بود [illegible] بتدریج بزرگ میشد تا بقدر شتری [illegible] کردی [illegible] دهن او
[illegible] بود و در چشم او همچو چراغ [illegible] از موسی [illegible]
مانند [illegible] چون موسی [illegible] شد [illegible] عصای خود [illegible]
[illegible] آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید [illegible] دست [illegible] در دهن کرد [illegible]
[illegible] عصا شد [illegible] بعد ازان [illegible] دست خود را [illegible]
[illegible] چون [illegible] دست موسی [illegible] روشنی [illegible]
[illegible] آورده اند که [illegible] حضرت موسی [illegible]
[illegible] شدی [illegible]
بسوی فرعون برو [illegible] بپرستش [illegible] عالم [illegible]
[illegible] و طغیان [illegible] حضرت [illegible] بامر عظیم مأمور شد با خود اندیشید
[illegible] زبان [illegible] فرعون و لشکر او [illegible] قال رب اشرح لی صدری
و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی گفت ای پروردگار [illegible] گشاده کردان برای من سینه من
تا [illegible] آسان کن برای من کار مرا [illegible] بتبلیغ رسالت [illegible] از زبان
من تا فهم کنند قول مرا [illegible] آنحضرت مذکور شد [illegible] واجعل لی وزیرا
من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری [illegible]
هرون [illegible] حضرت موسی
[illegible] در مصر بود القصه
حضرت مجیب الدعوات [illegible] آنحضرت را اجابت [illegible] قال قد اوتیت سؤلک یا موسی [illegible]
[illegible] اذهب انت و اخوک بایاتی و لا تنیا
[illegible] بمعجزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرا موسی با ما کاملا فرستادیم تا رسالت ما بفرعون رساند و حق تعالی بهارون وحی کرد که برادرت را منصب داده ام و ترا نیز
با او شریک کرده ام روی بمصر آر پس هارون باستقبال او بیرون رفت پس هارون باستقبال موسی رفت و
یکدیگر را دریافتند و هر دو بهم احوال خود باز گفتند بیت دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند و باز با ایشان ندا رسید که بروید بطلب فرعون و حق گوید
با او سخن گفتنی نرم و ملایم بدانکه سبب در آنکه فرعون ملعون بنی اسرائیل را ببندگی گرفته بود و آن بود که یعقوب
با اولاد خود بمصر آمدند هم اینجا [illegible] نسل ایشان بسیار شد چون یعقوب و اولاد او در گذشتند ولید مصعب
فرعون زمان یوسف بود و پسرش مصعب بنی اسرائیل را عزیز میداشت چون مصعب بمرد ولید که فرعون زمان موسی
بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف و گزاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل را خوار و ذلیل کرد
فرعون [illegible] گفت بنده شما [illegible] نابود و شما [illegible] پس ایشان را ببندگی گرفته آورده اند که فرعون
چهار صد سال عمر داشت و در وی [illegible] هیچ بیماری [illegible] نگشته بود و گفته اند که هر چهل روز یکبار او را قضای
حاجت واقع شدی و او را سعال و آب بینی نبودی و اگر نادرا واقع شدی آن قوم گمان کردندی که بیشتر بهای او
بودی تا شبانه آن کس باشد ... الهی [illegible] برسید حق سبحانه و تعالی موسی و هارون را بوی فرستاد تا او را از
[illegible] و دعوی ربوبیت منع کنند هر دو بمصر آمدند و مدتی مدید بر در سرای او ملعون مقام کردند و
نمی یافتند که ایشان را بر فرعون ملاقات کنند و کسی این یارای او نبود که سخن ایشان را بر فرعون ملعون رساند
ایشان در غایت فقر و درویشی بودند و جامه پشمین پوشیده بودند و حضرت موسی را جامه پشمین بر بود و کلاه پشمین بر سر
مبارک نهاده و [illegible] در دست مبارک گرفته عصا بدست گرفته و [illegible]
بلی دستور [illegible] ماند روزی مسخرهٔ فرعون گفت [illegible] احوال ایشان نزد فرعون ملعون [illegible]
بدو گفت که مدتیست که دو مرد بر در سرای تو مقام کرده اند میگویند که ما پیغامبران خدائیم [illegible] نزد فرعون
او فرستاده تا او را هدایت نمائیم [illegible] فرعون ملعون گفت این چه سخن است بیچاره
سکوت باید کرد که مرا لایق نیست [illegible] فرعون را بگویید که ما رسول خدائیم [illegible] تا پیغام خدای
رسانیم فرعون چون این سخن بشنید ... خشم شد و گفت ایشان را در آرید تا بینم که
چون ایشان در آمدند نزدیک فرعون رسیدند با ایستادند فرعون از موسی پرسید که کیستی موسی با او گفت
کرد قوله تعالی وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ گفت موسی بفرعون بدرستی که فرستاده شده ام از پروردگار
عالمیان بسوی تو و قوم تو بیت [illegible] گشت با کرشمه [illegible] شکست [illegible] فرعون گفت
این سخن را بر وجه حقیقت میگوئید یا هزل میکنید موسی فرمود قوله تعالی حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
سزاوار است بر آنکه نگویم بر خدا مگر سخن راست فرعون گفت برای این مدعا چه حجت داری و معجزه چه آوردی موسی گفت
قَدْ جِئْتُكُم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بتحقیق که آمدم بشما بحجتی روشن و معجزهٔ ظاهر از پروردگار

شما اگر بر صحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید بیضاست پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از جهت
کرده باشان بدار تا بارض مقدسه که موطن ایشانست معاودت نمایند فرعون در جواب گفت قوله تعالی قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ
بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ گفت فرعون اگر هستی که آورده در دعوی خود معجزهٔ از نزد پروردگار خود بیار آنرا
و بنمای اگر هستی از راستگویان است که پیغامبری فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ پس بینداخت موسی عصا را از دست خود پس
آن اژدها گشت ظاهر بود او میان لب زیرین و بالای او هشتاد گز و لب زیرین را بر زمین نهاد و لب بالا را بر کنگرهٔ
قصر فرعون و روی بجانب تخت فرعون آورد و ملازمان بار کامل گریختند و فرعون نیز بدوید و بخانه آمد و در بدیار آمد
که فرعون بر بالای تخت خود حدث کرد و در آن روز چهل بار شبانروز بحدث مبتلا بود تا که هر چهل روز یکبار حدث
کردی و در آن ازدحام خلایق در وقت گریختن بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد فرعون فریاد بر زد که ای موسی سوگند میدهم
ترا بان خدائی که ترا فرستاده است که این اژدها را بگیر تا من بتو ایمان آورم و بنی اسرائیل را با تو همراه کنم موسی آن اژدها را
بگرفت و عصا بود فرعون باز آمد و بر سریر خود بنشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی گفت دارم پس دست در گریبان
کرد وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و بیرون آورد دست خود پس بود دست او سفید بسفیدی در غایت کمال
مر بیننده گانرا بصحت پیوسته که موسی گندم گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور او تیره بود که شعاع
آفتاب را مغلوب کردی فرعون چون آن دو معجزه را از موسی مشاهده کرد خواست که ایمان آورد هامون که وزیر صاحب تدبیر
او بود خواست و گفت این فرعون مدتیست که دعوی خدائی میکنی و عالم را مسخر ساخته همه عباد ترا سجده میکنند اکنون این
مرتبه را بر شبانی بگذاری پیش موسی ... گفت مرا مهلت ده تا زود ایمان آورم موسی گفت چنین باشد مهلت که بیرون آمد
فرعون بیرون آمد حق تعالی فرستاده که فرعون را بگوی اگر تو ایمان آوری این پادشاهی را با تو مسلم دارم و نیز جوانی قوت
باز دهم پس موسی این پیغام بگذارد فرعون با هامان باز گفت هامان گفت ای مرد سلطان است قوانین که این قول از آن
صادر شود اما بگو ترا اینقوم ترا پرستش میکنند بهم بیک دنیای ارزد اما این از انجاست که گفته اند و دانا ماند
مصاحب کبیری در رفیق و شفیق خود کنی نادانان و سفیهان را نظم بیدار نه جاهل ار چه خویش باشد گر رنج او فتد
پیش باشد منافق را دمان پاس موافق منافق را بشناسی دان منافق پس هامان لعین گفت منهم نیز تو ام که جوان سازم
گفت نادرسه با نامها رنگ دو موی فرعون را بنات خضاب کرد تا موی آن مرد ده هم سیاه گشت و فرعون با آن فریب بخورد
قوله تعالی قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ گفتند بزرگان از قوم فرعون بدرستی که این جادو گریست دانا
دانا یعنی در فن سحر ماهر است يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ میخواهد که بیرون کند شما را از زمین
شما که مصر است و کار بزرگ و حکومت او را به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت پس شما چه میگوئید
که چه این کار چیست تا بر آن عمل کنم قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند تاخیر کن ایشان را یعنی
مهلت ده او را و برادر او را و بفرست بشهرهای خود که در حوالی مصر است که جمع کنند و فراهم آرند مردمان ساحران باشند
يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ تا بیاورند نزد تو هر ساحری که باشد دانا و ماهر در سحر روایت است که در صحیح و در اخبار آمده

ساحر بود که در قریه موسی در جنب است که ... و فرعون دو برادر بودند که ایشان از در فن ساحری تمام بودند
چون فرستاده فرعون بدیشان رسید بسالار خود را گفتند که گور پدر ما با ما نما مادر چنان کرد ایشان بر سر قبر آمده [illegible]
دادند که ای پدر ملک مصر ما را طلبید بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار بر وی تنگ کرده اند و ایشان را عصا است
که چون بر زمین افکنند اژدها میشود و هرچه پیش آید میخورد و فرعون [illegible] ایشان [illegible] جواب داد که
اگر ایشان در خواب میروند و عصا همان اژدها میگردد بدانید که او جادو نیست زیرا که ساحر وقتی که در خواب شد سحر
او اثر ندارد و چون حال بدین جواب باشد هیچکس را از عالمیان قوت معارضه با ایشان نباشد پس [illegible] کردند و [illegible]
دوازده هزار ساحر بودند و [illegible] گفته است هزار بودند و روایتی دیگر هفتاد هزار و بقولی هشتاد هزار [illegible]
آمدند و بدیدند که فرعون لعین جمع شده بود [illegible] وجاء السحرة فرعون قالوا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین
و آمدند ساحران بسوی فرعون و گفتند با ما اجر باشد اگر باشیم ما غالب [illegible] بر موسی قال نعم وانکم لمن
المقربین گفت فرعون آری شما را اجر باشد و بدرستی که باشید شما از نزدیکان مخصوصان من آورده اند که مهتران
این جماعت چهار کس بودند این دو کس که برادر بودند یکی را سابور نام بود و یکی را غادور و دوی دیگر یکی را حطط و یکی را [illegible]
میگفتند و این چهار کس را [illegible] بود نام او شمعون بود چون بمصر درآمدند سابور و غادور [illegible] سوال جواب پدر
با قوم گفتند [illegible] بود که موسی هر گاه در خواب بود عصا اژدها [illegible]
[illegible] تا وقتی که فرعون موسی را طلبید [illegible] که ساحران عصاها و ریسمانها را
بمیدان آوردند [illegible] بر زمین [illegible] فرعون با تمامی لشکر [illegible] فرعون [illegible]
تخت [illegible] نشست [illegible] هفتاد هزار ساحر [illegible] موسی و هرون [illegible] ایستادند
پس ساحران [illegible] پیش آمدند قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین گفتند یا
موسی یا آنست که بیفکنی عصای خود را یا ما باشیم افکنندگان [illegible] ریسمانها و عصاهای خود را قال القوا فلما
القوا سحروا اعین الناس واسترهبوهم وجاؤا بسحر عظیم گفت موسی بیفکنید شما پس [illegible]
جادوئی کردند بر چشمهای مردمان و [illegible] جادوئی بزرگ [illegible] ریسمانها [illegible]
مجوف ساخته بودند و [illegible] دراز [illegible] ریسمانها [illegible] واوحینا الی
موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون [illegible] بسوی موسی که بیفکن عصای خود را [illegible]
بیفکند [illegible] خود را اژدها شد [illegible] آورده اند که عصا اژدها شد
سیاه [illegible]
[illegible] ساحران [illegible]
[illegible]
[illegible]

وانقشد

واشتند پس [illegible] موسی [illegible] عصا [illegible] عصاها را معدوم کرد فوقع
الحق وبطل ما کانوا یعملون پس ثابت شد امر حق [illegible] باطل گشت آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و
جادوئی گفته اند اگر این سحر بودی بایستی که جادو [illegible] ما را باطل نکردی فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین پس
مغلوب شدند جادوان و سایر فرعونیان [illegible] موسی غالب شد و [illegible] خوار شدگان و چون
ساحران دانستند که این صورت سحر نیست بلکه معجزه و خارق عادت است [illegible] برگشتند والقی السحرة
ساجدین [illegible] ساحران [illegible] خود [illegible] که سجده کنند [illegible]
بسجده افتادند قالوا آمنا برب العالمین گفتند ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان رب موسی وهرون [illegible]
[illegible] ایمان آوردند [illegible] ایشان گردند قال فرعون آمنتم له قبل ان آذن لکم ان هذا لمکر
مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون گفت فرعون با ساحران [illegible] ایمان آوردید
بموسی پیش از آنکه دستوری دهم شما را [illegible] مکری است که شما کرده اید [illegible] شهر مصر [illegible] بیرون کنید از
شهر [illegible] لاقطعن ایدیکم وارجلکم من
خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین [illegible] دستهای شما و پایهای شما از خلاف [illegible] بردار کشم [illegible]
[illegible] قالوا انا الی ربنا منقلبون گفتند
ساحران [illegible] ما بسوی پروردگار خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا افرغ علینا صبرا وتوفنا مسلمین ای پروردگار ما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرعون را نکو نشان کردند دختر فرعون این خبر را بفرعون رسانید فرعون گفت ای اسیه مگر بخدای موسی ایمان آورده
گفت بلی چه رسالت که خدمتم را عبادت میکنم فرعون گفت از دین او برگرد تا خانه زرین از برای تو بسازم و اگر نه ترا
بکشم اسیه گفت مرا خانه در بهشت باید در دنیا خانه بچه کار آید هر چند فرعون گفت بجائی نرسید آخر بفرمود تا جمله از تن
وی برکشیدند و چهار دست و پای او میخ بر زمین دوختند اسیه بحق تعالی نالید دعا بجابت مستجاب گشت تا منزل خود در
بهشت بدید حوران بهشت جان او را ستانند نزدیک بود از آن درد از او هیچ اثری نرسید فرعون لعین بفرمود تا سنگ
آسیا بر سر او دوانیدند که در زیر پای اسپان در زمین دفن شد و فرعون باز بر سر ستمکاری رفته پسران بنی اسرائیل
را بکشت و با ایشان کارهای صعب میفرمود موسی دعا فرمود حق تعالی بلاها بر فرعونیان سلطنت کرد قوله تعالی فارسلنا
علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین یعنی
فرستادیم بایشان طوفان را و آن چنین بود که [illegible] چون باران و سیل فرستادیم [illegible]
و طوفان بود با اکثر بزرگ با آسمان دوزخ که بجانه خواب ایشان می آمدند و در طعامهای ایشان افتادند و بر سر
روی ایشان میدویدند وقت سخن گفتن بدهن ایشان میرفتند و هر آب که میآشامیدند چون میشد در
حلق ایشان [illegible] بر یکدیگر جست میان هر دو چیز یکی بود و انتها [illegible] یک هفته
بود و با وجود این آیات متنبه نشدند پس سرکشی کردند از زمان [illegible] کردند که کاران و در [illegible]
آمد که چون ساحران ایمان آوردند فرعون را [illegible] مغلوب باز گشتند و بر کین و [illegible] خود اصرار نمودند حق تعالی
ایشان را بقحط و نقصان میوه و غلات [illegible] متنبه نشدند حضرت موسی باز دعا کرد [illegible] دیگر بدیشان
[illegible] از آن سبعه [illegible] حق تعالی طوفان را بدیشان فرستاد [illegible] هفت شبانه روز باران
بر ایشان [illegible] آب [illegible] آمد مردان و زنان بر پای ایستاده [illegible]
[illegible] که در خانه بنشست [illegible] شد و هم طعامها و لباسهای خانه ایشان ضایع شد
اکثر خانهای ایشان [illegible] و کشت و زرع ایشان تباه شد و در خانهای بنی اسرائیل [illegible]
بود قطرهٔ آب در نیامد پس حضرت موسی آمدند بشرط [illegible] ایمان استدعای دفع آن کرده [illegible] ایشان
[illegible] بر کرد [illegible] عهد [illegible] حق تعالی ملخ را بر ایشان فرستاد [illegible] و زرع [illegible] ایشان
بخورد پس [illegible] طلبهای ایشان در آمد هر چه در سرای ایشان بود [illegible] در خانهای بنی اسرائیل [illegible]
و هیچ [illegible] بدیشان نرسید دیگر باره پناه بحضرت موسی آوردند و سوگند [illegible] کردند که [illegible] ایمان
آورند موسی دعا کرد [illegible] ایشان چون [illegible] ایشان تلف کرده
گفتند [illegible] آنست که [illegible] قناعت کرده [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] فرستاد تا در جامهای [illegible] طعامهای ایشان افتاد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] باز پناه بجناب موسی آوردند [illegible] ایمان آنحضرت باز دعا نموده در حال [illegible]

کنند

کنند که بر ما تحقیق شد که دروغ سحر نامری دیگر باره لشکر [illegible] بر ایشان تا [illegible] همه سرا و خانهای ایشان از آن
پر شد و همه کوزها و ابریقها و دیگ [illegible] و سفره و جامهای ایشان از وزغ پر شد چون خواب [illegible]
و پهلوی ایشان [illegible] سخن گفتن بدهنهای ایشان [illegible] آورده تضرع و زاری
آغاز کردند بشرط ایمان حضرت کلیم [illegible] ایشان [illegible] ایمان نیاوردند حق تعالی
[illegible] ایشان [illegible] آب [illegible]
[illegible] افتادند پس [illegible] آوردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] تضرع و زاری باز [illegible] موسی آمد بشرط ایمان آنحضرت دعا فرمود [illegible] شد
دیگر بشرط خود وفا نکرده ایمان نیاوردند و در [illegible] ایشان [illegible] تا هلاکت ایشان [illegible]
رسید حکم الهی صادر شد که حضرت موسی [illegible] بیرون رود قوله تعالی واوحینا الی موسی ان اسر
بعبادی انکم متبعون [illegible] که در شب [illegible] شما [illegible]
یعنی فرعون و قوم او [illegible] و در مختار القصص آورده اند که حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل
را [illegible] قبطیان [illegible] حلیها [illegible]
[illegible] در فلان تاریخ [illegible] اسباب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اسباب سفر [illegible] رسانیدند چون [illegible] شد [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت یوسف [illegible] بود که تا بنی اسرائیل تابوت مرا همراه خود [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] یوسف اطلاع [illegible] حضرت موسی [illegible] یوسف
[illegible] حضرت موسی باشد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] آورده [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
قبطیان [illegible] ایشان [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] فارسل فرعون فی المداین حاشرین پس فرستاد فرعون
[illegible] لشکر [illegible] ان هؤلاء لشرذمة قلیلون گفت فرعون [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هزار [illegible] قوم موسی [illegible] و کودکان [illegible]
هزار [illegible] هزار [illegible] فرعون [illegible] لشکر [illegible]
فرعون لعین هزار هزار [illegible] هزار [illegible] ایشان صاحب هزار [illegible] بودند [illegible] دیگر

فرعون چون با هزار هزار سوار که بر سر هر یک کلاه خودی از طلا بود در روز سیوم از عقب حضرت موسی علیه السلام روان شد و
در بعضی از تفاسیر واقع شده که فرعون در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر نکبت اثر روان کرد
و ششصد هزار بر میمنه و میسره نمود و ششصد هزار بر ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق
بیشمار در قلب قرار گرفت **نظم** یکی لشکر روان از فرق جوشن ، شده در موج چون دریای آهن ، ملک از گرد ایشان
در سیاهی ، زمین از نعل اسپان در تباهی ، و هنگام صبح در حین طلوع آفتاب در روز چهارم به بنی اسرائیل نزدیک شد که
و در آن محل عساکر نصرت مآثر حضرت کلیم بکنار دریا رسیده بودند ناگاه لشکر فرعون را دیدند که بر اثر ایشان به استعجال
می آمدند بنی اسرائیل را خوف و دهشتی روی نمود و گفتند یا موسی لشکر فرعون در رسیدند و از پیش دریای
بی پایان و ما را هیچ کشتی بدست نیست گرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاص چگونه جوییم حضرت موسی فرمود
که خاطر جمع دارید که نصرت ما راست و حق تعالی ما را از ایشان نجات میدهد چون لشکر فرعون نزدیک رسیدند
حق تعالی بخاری از بخار میان ایشان پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیند
تا آفتاب بلند شود و بخار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاص بر ایشان بسته است و بنی اسرائیل
اضطراب بر تبه رسانیدند که جناب حضرت موسی را طاقت شد بدرگاه الهی بنالید و استخلاص قوم خود را از
حضرت مجیب الدعوات مسئلت نمود و از عبد الله بن سلام منقولست که حضرت موسی دست بمناجات برداشته
گفت یا کاینا قبل کل شیء و یا باقیا بعد کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد که عصا بر دریا زن حکم
تو ملحمتم و برا بکنیت بعزان و تنشا براز نه حضرت موسی علیه السلام عصا بر دریا زد بعضی گویند این بحر بود که ما بین
ایله و مصر است و بعضی گویند بحر قلزم بود که میان یمن و مکه است القصه حضرت موسی بر لب دریا آمد عصا را بدریا
زد و گفت یا ابا خالد انفلق باذن الله دوازده راه در بیابان دریا شکافته چون بنی اسرائیل دوازده سبط بودند و هر یک
که با هم از یکدیگر بیم داشتند دوازده راه پدید آمد و دیوارهای مشبک که هر یک یکدیگر را میدیدند و آفتاب بقعر دریا رسید
بادی وزید تا همه خشک شد و بنی اسرائیل بدریا آمدند چون بیابان دریا رسیدند فرعون ملعون با لشکر در
رسید و آن حالت را بدید خواست که سپاهی لشکر فریب دهد گفت ای قوم ببینید که دریا از هیبت من
شکافته شد هامان پلید گفت که ای فرعون این صورت بدعای حضرت موسی واقع شد زنهار که بدریا
در نیایی که خود را و هم کسان را هلاک کنی چون حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از دریا عبور نمودند فرعون خواست که
عنان تا به مصر باز گرداند جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را در پیش فرعون بدریا افکند و فرعون لعین بر اسپی نری سوار
بود چون بوی مادیان بشنید اسپ عنان از دست فرعون در کشید و خود را در دریا انداخت چون لشکر دیدند
که فرعون بدریا در آمد از دوازده راه فوج فوج بدریا در آمدند حضرت میکائیل در عقب لشکر بود همه را بدریا راند تا
هامان که او را مصر در پیش گرفتند گشت حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز آی پس یکبار موجهای دریا
بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت بکنار دریا قرار گرفتند آورده اند که چون فرعون در غرق شدن

ستی الیه

شد لا بسید رهایی نیست ایمان آورد قوله تعالی قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین گفت
فرعون که ایمان آوردم بآنکه نیست خدایی که سزاوار پرستش باشد مگر آن خدایی که ایمان آورده اند بآن بنی اسرائیل و من
از جمله مسلمانانم حضرت جبرئیل از آن خطه که در غار لئیمی گرفته بود بر وی عود و گفت ما یقول فی عبد در من اهلاک کردم و از
قعر دریا مشتی گل برداشته بر دهن او نهاده گفت قوله تعالی الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین یعنی ایمان
می آوری که حقیقتش ببینی که معصیت کردی پیش از این و بودی از مفسدان یعنی چون ببینی که عذاب خدایی نیست
و عذاب خدایی بتو رسید چه سود و فرعون تصدیق کرد شد صدایی از دریا برآمد که اکنون حجت الهی شامل حال ایشان باد
او را از هر خلق عالم بشنیدند بعد از آن بنی اسرائیل گفتند ما را یقین نیست که فرعون هلاک شده مگر آنکه او را ببینیم موسی
دعا کرد دریا موجی بر آورده همه قبطیان را بیرون انداخت فرعون را
بر بالای آن انداخت تا همه بنی اسرائیل او را معاینه دیدند و ریش مرصع او را بریدند و آن اموال که با
ایشان بود چون کمر شمشیر و کمر خنجر و کاردهای مرصع و سایر اسباب را برداشتند و بعد از آنکه هامان مردود را طلب
کردند نیافتند موسی گفت خداوندا هامان را نمیبینم مگر بجانب مصر رفته و زبان آمد که یا موسی ما او را بلای بزرگ
گرفتار کرده ایم که پیش بنی اسرائیل از آن اختفی بمصر رفته هامان را دیدند که از هر دو چشم نابینا گشته و ابتلای و مصاف
برداشته گدایی میکرد که از گرسنگی و بطالت شد و چون بنی اسرائیل با حضرت موسی علیه السلام بمصر آمدند در
خانهای فرعونیان در آمدند و نعمتهای ایشان بدست آوردند حضرت موسی علیه السلام روی به بیابان نهاد و بسوی عیال و
اطفال و خویشان در آن بیابان تجلی در آن بیابان دو حضرت قیام آورده بود و گوسفندان بسلامت مانده و حضرت
انتهی حمار ساله شد بودند حضرت موسی اهل و عیال را برداشته نزد مادر خود آمده جمعی از آن حضرت کلیم بکوه طور
رفت که با پروردگار در آن شب مناجات کند چون بپای کوه رسید ندا آمد که یا موسی حضرت کلیم می آید که بالای کوه بیا
از هشت پیامبران که پیش نشنیده بودند سخن گوید که حضرت جبرئیل که پیش او میآورد حضرت کلیم را کوه بیاید
در آن هر روز کرسی نشسته حق تعالی خواست عز ذکره کتابی بیان فرموده حکم شد که موسی سی روز متصل روزه
داشته که شب افطار کند و در روز سی و یکم بطور رفت و چون بوی دهن آن حضرت بسبب روزه متغیر شده
کراهت داشت از آنکه با خدای خود سخن گوید به جهت دفع آن با چوب مسواک بکار برد تا بوی دهن او زایل شود ملائکه
گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم موسی گفت من از آن مسواک بنا کردم حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه
دارد تا آنرا تجدید کند و فرمود که ای موسی ندانسته که بوی دهن روزه دار نزد من بهتر است از بوی مشک ترجمه
بس حضرت چهل روز را تمام کرد که آن ماه ذو القعده بود و ده روز از ذو الحجه پس موسی گفت قوم خود را حق تعالی
کتابی عمل کرده که شریعت من باشد قوم او را گفتند که ما دانیم خدا بما کتاب خواهد داد و لیکن
خواهیم که آنرا ببینیم تا ما را یقین گردد که این کتاب حق تعالی است حضرت موسی از بنی اسرائیل شصت هزار کس از جوانان
قوم برده اختیار کرد یعنی دیگر باید که تا در شوند آنشب چنانکه چون صباح شد و خواستند که شمعها برافروخت

عاشق سنید شد پس بود پس موسی در وقت بیرون رفتن بمیقات مر اوشع خود را امر کرد که من بطلب کتاب جانب
طور میروم تو خلیفه من باش در میان قوم و صلاح او در هر کاری که شایسته صلاح باشد آورده اند که یوشع بن نون در
رفتن و همراهی ابا نمود و موسی چند روز بود که جوانی آمد کفت زیرا که کمان شصت و شش اختیار کرده و از ایشان کلمات
میشنوم که سخن هم هم او وخواهند شد نیز امید کوینده که ما کلام حق را استماع نمیکنیم تصدیق قول موسی نکنیم
و من از این کلمات ایشان بترسیم القصه چون موسی با آن هفتاد تن بمیقات کاه رفت سخن کفت با او پروردکار از درخت
و کوه بدر بیرون سخن الله شنیدند و در تبیان آورده که چون حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که با حضرت کلیم
بکلام در زبان تکلم نماید بر موسی سبحانه تا هفت فرسخ کرد که کرد طور سینا ظلمت در کرفت و بعد حضرت موسی قدم در آن
ظلمت نهاد و آن دو فرشته که بر هر یک از از ادا انسان موکلند از آن دور کردانید و اسما از آن ظلمت آنحضرت در آورد
و چون ملایکه در هوا ایستاده و عرش عظیم بر و ظاهر کشت پس حق تعالی عظمت اسمای باری سخن کفت و در تبیان آورده
که آنحضرت را بیست هزار کلمه شنوانید و بروایتی هفتصد هزار و صحیح روایات نزد چهار هزار کلمه بود و بعد از سخن
موسی از بلطف حضرت قاضی الحاجات فارغ شد آن هفتاد تن که در بیرون حجاب بودند کفتند یا موسی ما چیزی
میشنیدیم اما نمیدانیم خالق بود یا مخلوق تا حق را عیانا بچشم سر نبینیم تصدیق آن نکنیم هر چند موسی
ایشان را کفت دیده او سبحانه انعکاسات قبول نکردند و میکفتند تا البته سوال رویت کن تا جواب آید مطر
چرا ضرور باعلامی کند چه لازم است که او در صدد شکر با وعد حضور و امن سرور است باز عقل بر زلت حاصل
بلا و سر و لا پس بزبان قوم کفت قال رب ارنی انظر الیک کفت ای پروردکار من بنما بمن ذات خود را تا نظر کنم
بسوی تو قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل کفت هرکز نتوانی دید مرا و لیکن نظر کن بکوه که بزرکتر بلند ترین
کوههاست فان استقر مکانه فسوف ترانی پس اکر قرار کیرد و ثابت باشد مکانه الله از هیبت برانی پس زود باشید
او زمین بینی مرا اکر کوه را تو اوباشد زمین که دیدن من تاب داشته باشی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا
و خر موسی صعقا پس چون تجلی کرد پروردکار بر کوه از عرش رب العالمین بمقدار سوفار سوزن بکی آن کوه
پاره پاره و دین زمین کرد و بیفتاد موسی بیهوش از هول آنچه مشاهده کرده بود و در بعض التفاسیر از سهل ساعدی
نقل است که حق هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد و در آن ساعت هر که بر آن کوه بود بر وی زمین بود بیهوش
آمد و هر چشمه که سربالا بر زمین داشت شد و هر چشمه زمین سر سبزی بدید رفت و اجابی شور شیرین شد و
بیان در زمین در افتادند و آتشکدها از هر دو کوه بیرون از جای بر کنده کشت بدنیا افتاد و سه کوه دیکر ازین
و بعد دیاست بمکه افتاد و حضرت موسی همان از صبح پنجشنبه روز عرفه تا شام روز اضحی بیهوش بود و از هفتاد
کس سوخته و هلاک شدند فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المومنین پس چون
بهوش آمد کفت منزه است از هر چه لایق نیست باز کشتم بسوی تو از جرات و اقدام نمودن بر سوال رویت
اذن تو و من اول کسی که ایمان ارم و در تبیان مذکور است که الله الحی تجلی کرد آن کوه را پس شش شد و با دو زمیلت در زمین

زود بود و هر کس در یکوضع قرار نداشت و از وهب بن منبه روایتست که چون حضرت کلیم از حق تعالی جلت کلمته سوال
رویت کرد ابر فرستاد بار عد و برق و صواعق تا کرد آن کوه بر آمد و فرشتکان آسمان را از چو رکه بر دید و بر موسی اعراض
کنید تا این جرات چرا کرد فرشتکان رعدی بموسی آوردند تا آنجا از فرسخ آن کوه را از بر کرفتند اول فرشتکان آسمان
دنیا بر صورت کاوان بر حضرت موسی حاضر شدند و زبان تسبیح و تهلیل کشوده با آوازهای چون رعد و با هیبت و
بعد از آن فرشتکان آسمان دوم نازل شدند بر صورت شیران و بعد از آن با آواز بهیبت تسبیح و تقدیس مینمودند
حضرت موسی بترسید و اعضای او لرزه کرفت و هر موی که در بدن آن بود بر راست شد و زبان نالش بجانب
ایتقال منزم بود رباعی در دل المر خود چه چیز باید مرد آغشته بخون به بیکو و باید مرد چون تن نکیم خوش بخیالم من
هر لحظه بنوع دکر مرا بیمرد کفت بار خدایا ازین قول پشیمان شدم مرا ازینها نکاه بخاجی کرامت پیشوای آن
فرشتکان کفت ای موسی تو عجلت آستادی صبر کن تا زیاده ازین ببینی هر که آن خواهد که تو طلبیدی ازین عاجز
ترش باید بود پس فرشتکان آسمان سوم فرود آمدند بر صورت ها و از تسبیح و تهلیل بر داشته برقم که کوهها
بودند کوهها از هیبت متزلزل میشوند و شعله آتش از دهن ایشان بیرون آمد پس فرشتکان آسمان
چهارم فرود آمدند باصورت عجیب و هیکلی غریب و برنک آتش بودند و آواز تسبیح و تهلیل ایشان زیاده
از فرشتکان آسمان سوم بود و بعد از آن ملایکه آسمان پنجم نازل شدند بهیبتی که موسی نتوانست با
ایشان نکاه کند بلرزه عظیم بر او افتاد که بر لغان کرد پیشوای ایشان کفت ای موسی باش اینچنین ازین صعب
شامل کی پس سکنان آسمان ششم نزول نمودند و در دست هر یک درختی از آتش بود و هر با واز عجیب
صورت غریب این تسبیح میکنند که سبوح قدوس رب العزة لا یموت حضرت موسی بیطاقت شد
کفت بار خدایا پس عمر از دریابیه که شرف برتوت شد متعاقد ها کوید در این با خدا بسوز مرا کو اشمر
بر ذر رباعی ام کر دیهیچ سیم بنود رغبی بنود که در کلاه بر بنود کر غرقه کل شوم کریم بنود درچشمه
کوثر ابرو بر بنود پیشوای فرشتکان پیش آمد کفت ای موسی صبر کن که از این عجیبتر خواهی دید آورده اند که هفت
فرشتکان هر آسمانی هفتاد هزار بود چون فرشتکان آسمان ششم آمدند کفتند ای موسی در کوه نکر چون نکاه
کرد هر زار کوه دید هر آن قفیش سرخ و هزار هزار موسی دید هر یکی بیش پوش و عصا در دست نکاه بعد بر عرش
بالک میکردند که رب ارنی انظر الیک موسی کفت بار خدایا غیر از من موسی هست بر مانی آمد که ای موسی
او صورت شست لمن یری و آن همه از تو اند و تو آن خودی و آن همه بلحن خود شناسی پس مرا کی تو اجمعین
پس حق تعالی فرشتکان آسمان هفتم را امر کرد که حجاب بر دارید و از آنجا از نور عرش من بموسی بنمایند ایشان
بر نور داده جلو نمودند بر کوه تا فته و دو بیش ریزه ریزه پاره پاره شد و هر سنکی و درختی که در بر ابر آن کوه چون جهات
کرفت و فرشتکان آواز تسبیح و تهلیل بر آوردند و حق تعالی آن سنکی که موسی بر آن خفته بود در بهوش کشته بود
قلعه بر داشتند تا موسی از شعاعها سوخته نکرد پس از آن آتش عظیم از آسمان فرود آمد و آن هفتاد کس

بسوخت لطف وکرم الهی شامل حال حضرت موسی شد و هوش باز آمد حق تعالی بجهت تسلی او و تدارک اندوهی که در طلب
رویت بآنحضرت رسیده بود قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتک وکن من
الشاکرین حق تعالی گفت ای موسی که از غیب مراند و دهنات سبلش بدرستی که من ترا برگزیدم و بنی اسرائیل به پیغامهای
من از خلق رسانیدم و بسخن گفتن من با تو بی واسطه ملکی پس فراگیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در توریت است
و بیان عمل کن و باش از جمله شاکرین بر نعمت آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد که تا جبرئیل در بهشت از درخت
مرد ده واز ده لوح از زمرد سبز برگرفته بیاورد و قول اصح آنست که از زمرد بهشت و قول اصح آنست که از یاقوت سرخ
بود حاضر کرد و فرمان آمد که بقلم ده تا توریت را که بر لوح محفوظ نوشته است برین لوح نویسد قلم برفتن آمد تا بنوشت
هزار هزار و هفت هزار هزار و صد و ده هزار و هزار و هزار و هزار نبی چون تمام شد جبرئیل آن الواح را بانجاد
زبرجد بیاورد و بموسی داد وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وامر
قومک یاخذوا باحسنها ساریکم دار الفاسقین و نوشتیم بقلم قدرت خود برای موسی در الواح از هر چیزی
موعظه و بیان کرده ایم هر چیزی که از امر و نهی و ذکر جنت و نار پس فرا گیر این الواح بجد تمام بعزم درست
و بفرمای قوم خود را که فرا گیرند بنیکوترین آنچه در الواح است زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای فاسقان
آورده اند که الواح توریت دوازده بود و طول و عرض هر یک دوازده ذرع و احکام بر وی بر قوم بود چون نقش نیکت
و از بیع منقولست که توریت را از لوح نقل کردند یکجزو از اجزای دوازده گونه بار هفتاد شتر بودکه در عرض یکسال توان
خواندن چون موسی با این الواح از کوه فرود آمد دید آن هفتاد تن را دید که از نور تجلی سوخته بود موسی دعا کرد و گفت بار
خدایا اگر خواستی که ایشان را از پیش ازین هلاک کردی اکنون که نزدیک قوم روم گویند که تو بزرگان دو هزاران ما را هلاک
کردی و دانائی که ایشان قوم سیصد تن متابع بدعای موسی ایشان را زنده کرد اما چون نگاه کردند در روی
موسی نقابی از کرباس بر روی خود فرو گذاشت فی الحال بسوخت نقاب دیگر از چوب تیسه بزد آنرا بسوخت
پس نقابی از آهن و فولاد بساخت آن نیز بسوخت و باشد هر که در روی او نگاه کردی حیران بماندی و بزبان
حال گفتی **نظم** حسن تو در حساب نیاید نقاب را یکی از کتاب عجایب بود ماهتاب را در گلستان حسن تو گرفت خط بود
پیوند کرده انده کل آفتاب را موسی گفت بار خدایا ازین نقاب گرم که سوخته نگردد خطاب آمد که از خرقه درویشان موئی
نقابی از خرقه ساخت و بر روی کشید پس الواح را برداشته با آن هفتاد تن بمصر در آمد منقولست که موجب
دو نقت نقش بکوه طور وعده داده بود قوم خود را که چهل روز دیگر بیایم چون بمیزد یک طور رسید ترک را بکنات
از غایت اشتیاق که بکلام الهی داشت زود تر بالای کوه طور بر آمد خطاب از دی در رسید که چه چیز ترا اشتاب
ساخت تا تعجیل کردی و پیش از قوم آمدی موسی گفت ای پروردگار بجهت خوشنودی تو زود آمدم کلام تو ایشان را
در عقب گذاشتم اما از عقب میرسند حق تعالی فرمود که ای موسی بدان آنکه قوم تو بعضی گوساله پرست شدند و
از مردم بنی اسرائیل تا مخلص از منافق پیدا شود و بر عالمیان ظاهر گردد دیگر او گراه کرد ایشان را سامری گویند

سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره و از عظماء بنی اسرائیل بود و گویند کازری بود از کرمان بنی اسرائیل یکی از
جمع گوساله پرستان بود و اظهار اسلام کرده بود و اصح آنست که از بنی اسرائیلست و در وقتی که فرعون ملعون
ابنای ایشان را میکشت امو متولد شد و مادرش بعد از تولد او را بکار رود نیل بجزیره انداخت و بودی بیجوی گویند
قوم بنی اسرائیل از فرعون فرار نموده بودند او را انداخته و متحیر شده بود حق سبحانه وتعالی جبرئیل را مقرر کرده
بود تا او را پرورش دهد و ما کول و مشروب مهیا کند هشت سال جبرئیل او را پرورش داد و در ذیل مادر و پدر
وی نشسته بودند با خود گفت و حال او قرزند ملعون شد در بیخ تحقیق بودند جبرئیل را بر بالش خلیل او را بدید
خانه رسانید و بدین سبب که جبرئیل او را پرورده بود او را عزیز و مکرم داشتند و از اینجاست که گفته اند
قطعه اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاوس باغ بهشت بهنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی
ارزنش دهی آبش از چشمه سلسبیل بدان بیضه گر دم دمد جبرئیل بآخر شود بیضه زاغ زاغ برد رنج بیهوده طاوس
باغ و چون جبرئیل را میشناخت روز غرق فرعون از زیر قدم اسب جبرئیل مشتی خاک برداشت زیرا که اثر
حیات در آن خاک بود که هر جا که قدم اسب جبرئیل بر هر جسم که رسید او از اثر آن حاصل شود القصه روزی که
حضرت موسی شنید بود که حال غالب بود که موسی با هفتاد تن هلاک شدند که بنیامدند بیجا امید که خدای موسی
طور برتب سامری نزد قوم آمد که موسی با هفتاد تن هلاک شدند که بنیامدند بیجا امید که خدای موسی
شما بشما آمده بلی پس سامری گوساله ساخته چنانکه مذکور میشود پس سامری نزد هرون آمد و گفت
مدتی بیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را از عذرت دعوت کند بفرمای بنی اسرائیل اورا بخویند
دیگر نیشد امر کن تا همه را جمع کرده بسوزانند هر کس از زیور داشت همه را آورده و در حضرت بخشیدند و آتش
زدند و سامری زر گری بکمال بود و در جنبی که آن زرها گداخته شد قالب گوساله ساخته بود آن زرها گداخته
در آن قالب ریخت و بشکل گوساله جسدی بیرون آورد و قبضه از آن خاک زیر سم اسب جبرئیل در درون
وی ریخت فی الحال بانگی کرد کنت گفت عند الحکم والا موسی یعنی انست و الله ای خدای شماست و خدای موسی
بجهت آنکه قوم بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند وی را سجده کردند این نزاید باید که این چیزها آن
راه نزاید و سخنان بی اعتبار نگویند و معجزه را بیشک از شیطان نیاید زیرا که از سامری اینها است که گمراه
انها را علاجی نیست و مردی حق سبحانه و تعالی قوم را امتحان وازمایش بندگان نشست تا مخلص از منافق و مومن از فاسق
ظاهر گردد **رباعی** جز دیدن دوستان که تو اند گفتن یکسر موی دوستان که تو اند گفتن سری که میان ما و جانان ما است
جانی داند و جان ما نه که تو اند گفتن و در مجمع البیان آورده که بنی اسرائیل شش صد هزار کس بودند که همه گوساله پرست
شدند الا دوازده هزار کس که در ایمان ثابت قدم بودند القصه چون حق عز و علا اعلام نمود موسی را از احوال قوم چنین
داده در وقتی که بمصر آمدند حضرت موسی بسبب غضبنا اسفا قوله تعالی ولما رجع الی قومه غضبان اسفا
یعنی باز گشت موسی از مناجات بسوی قوم خود در حالتی که سخت خشمناک شد و اندوهناک از بنی اسرائیل و چون
بمیان قوم رسید بانگ و خروش قوم شنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند و عتاب آغاز کرد

دروی بداند که ای قوم این جهل بود که کردید از خشم خدا نترسیدید مرویست که چون مدت سی روز از رفتن حضرت موسی
بکوه طور بگذشت سامری گفت موسی وعده که در طور بود سپری گشت الله خدای از رای خود غضب کند تا پرستش او کنید
پس گوساله ساخته ایشان را از غیبت ایشان بجهل در افتادند القصه موسی از غایت خشم و غضب الواح را از دست
بیفکند و بعد از آن الواح شش سبع و اجزا تورات بود باسمان بردند و یک سبع او در دنیا باقی ماند قوله عز و جل وَأَلْقَى
الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ ویفکند الواح را و بگرفت سر برادر خود را و بسوی خود کشید تا بنی اسرائیل
ظاهر شود که امری عظیم از ایشان ظاهر شده که موسی چنین در غضب رفته و بطاقت شد چون هرون
این حال از موسی بدید در مقام ملاطفت در آمد گفت ای برادر فرا مگیر بمحاسن مرا و آتش غضب را باب حلم
فرو نشان که من در این باب آنچه نهایت سعی بود بتقدیم رسانیدم و بجایی نرسید و معاونی و یاری نداشتم
که مرا یاری کند بر آن صبر ورزیدم تا تو بیایی و تدارک آن کار بکنی نظم منت زنی بیش نیستم بر دل ریش
که بود بیش از نیم طاقت بیش بود درمان درد دیگری باش مرا بگذار با درد دل خویش پس حضرت موسی الملکی
با خود آمد و غضب ... فرو نشست روی بسامری کرد گفت که این چه بود که کردی قوله تعالی قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ
گفت در روز غرق فرعون خاک قدم اسب جبرئیل بر داشته این عمل بظهور آوردم و از جعفر صادق منقولست در
این باب که مذکور که حضرت موسی هم قصد کشتن سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که بسخاوت
موصوفست و چون مردم ازان سخای وی منتفع میشدند ... از آن باز توان داشت چون موسی از قتل
ممنوع شد گفت بسامری که قوله تعالی فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ گفت سامری را که بیرون رو از میان
ما پس بدرستی که هست ترا از عقوبت در دنیا که چون کسی نزدیک تو آید گویی لا مساس یعنی ...
دور شو تا بکسی نرسم ... مقتضی آن بود که هر که او را مس کند هر دو را تب گیرد
پس مردمان از وی متنفر شدند و ترک ... او کردند و او ... با جانوران وحشی در صحرا
میگردید و هر که را از دور میدید بمبالغه میگفت که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر آمده که اولاد سامری نیز چنین
بودند و این زمان نیز هستند ... القصه چون هرون از موسی معذرت طلبید موسی را غضب ...
نشست و دست بدعا بر داشته قوله تعالی رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
گفت ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا و در آر ما را در رحمت خود و تو مهربانترین بخشندگانی این دعا ...
... تقرب بخدای ... صدور معصیت ... ثابت شد که انبیا صلوات الله علیهم ...
... پس موسی گفت بنی اسرائیل را که بقوم ظلم کردید بر نفسهای خود پس بکشید نفسهای خود را نظم که
... دین دم ... گذشت گذشت وقت ... اگر ... امید ...
آورده اند که چون موسی ... طلب توبه بنی اسرائیل کرد فرمان آمد که ای موسی باید یکدیگر را بکشند
تا از گناه پاک شوند بعد از این حکم موسی فرمود تا گوساله پرستان غسل میت کردند و کفن پوشیدند ...

و نزاید در آید بسر ما ... چون هرون با دوازده هزار نفر که در دین موسی ثابت و راسخ بودند شمشیرها کشیده
و با عبده گوساله ... مشغول شدند حق تعالی ابری تاریک بر ایشان گماشت تا جهان تاریک شود و شفقت و
رحمت ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد پس خویشان را ... بکشتند ...
... از ایشان بکشتند بعد از آن موسی و هرون بر ایشان رحم آمد بگریستند و زاری ...
زاری کردند ... حضرت باری ... شدند از ... السیف ...
... دعای ایشان را اجابت فرموده ... هفتاد هزار بودند
بسیار ... شدند حق تعالی ... کشته مجاهد است و کشته ایشان شهید ...
... حضرت موسی ... این خطاب ... آورده اند که حق تعالی ...
... ایشان قبول ... حق تعالی امر کرد که ای موسی بنی اسرائیل
را از مصر بیرون ... ایشان ... بیت المقدس ...
با ... از مصر بیرون آمدند ... حق تعالی موسی را وعده
داده بود که زمین مقدسه ... بنی اسرائیل ...
...
... چون هرون ... جهاد کنند با
جباران موسی دوازده ... اسباط ...
...
کردند ... عوج بن عنق ... سه هزار و سیصد و سی گز بوده ...
... در تفسیر ابو الفتوح مذکور است ... و سی هزار و بیست و سی گز بوده ...
...
... بسبب طول قامت ...
...
...
...
... ایشان ... هلاک شوند ...
... ایشان ...
... نظم ...
... گفت ... نسب ...

٣٢٠

پس بلشکرگاه آمدند و موسی را از حقیقت حال خبر دادند و از قوم پنهان داشتند موسی با وجود قوی قوم را
برداشت و بجنگ جباران شد عوج خبردار گشت بیامد و بلشکرگاه موسی نگریست و بقدر فرسخ لشکر موسی
پاره از کوه ببرید و بر سر گرفت و بیاورد که بر سر لشکر موسی زند و او را در حق قوم ... حق تعالی هدهد را فرستاد تا پاره الماس در
منقار گرفت و بر کوه که عوج بر سر داشت و سوراخ کرد و سر عوج در آن سوراخ رفت و کوه در گردن او افتاد و هر چند خواست که بیرون
کند نتوانست موسی هم بیامد و دید بود بیان حال بدید حق تعالی شکل عصای خود را که چهل گز بود و خود چهل گز
گز بر جست و آن عصا را بر کعب عوج زد و از آن زخم بیفتاد و ... بنی اسرائیل بیامدند
تیغها کشیدند و او را پاره کردند و سر وی را ببریدند و در اخبار آمده که مدت ... سال استخوان ساق پای او پل
رود نیل بود پس موسی بنی اسرائیل را بر قتال بقیه قوم عاد جباران امر کرد و با وجود این ... در میان بودند
و تشویش ... در بیابان ... بلعام باعور ... ابن عباس روایت است که
چون موسی قصد کارزار جباران کرد با لشکری عظیم کنعانیان در وی آمدند و بر بلعام باعور آمدند گفتند
... مردی ... لشکر بسیار دارد و بکارزار آمده و ما را قوت و استطاعت آن نیست
که با وی مقاومت کنیم و تو مردی مستجاب الدعوه ای ... دعا کن ... تا حق تعالی ایشان را از ما دفع کند
... زمان ... که اگر ... فوق الثریا ... و اگر ...
... بلعام گفت ... خواست ... آمد ... روی ...
... ایشان ... بلعام گفت با خدای خود مشورت کنم اگر ما را
... دعا کنم ... مشورت ... جواب ... اگر خدای ...
... بلعام ... کنعان ...
... بنی اسرائیل دعای بد ... برخاست ...
نشست تا بر بالای کوه بر آید و بر لشکر موسی مطلع گردد در اثنای راه ...
... بلعام ...
آمد ... بجای ... بر روی ...
... شیطان ... دعای بد ... بر بالای کوه
بر آمد ... دعای بد ... گفت بار خدایا ... بنی اسرائیل را در تیه سرگردان کن ...
قوم موسی ... بلعام ... گفت ...
... خلاف ...
این دنیا ... آخرت ...
... مطالب ...

رهید تا بهاء ... و در بحث بیان لشکرگاه موسی در آمدند ...
کنعانیان ... ایشان ... بلشکرگاه موسی فرستادند در میان ایشان
... بنی اسرائیل ... سبط شمعون بود و او را زمری بن سلوم
... زمری دست او را گرفت ... موسی
آورد و گفت یا موسی ... حلال ... حرام ...
... گفت ...
...
و در آن روز هفتاد هزار کس از ایشان بمردند ... فنحاس ...
بود و سپهسالار لشکر موسی بود ...
... لشکر ...
...
...
ایشان برداشت ...
ایشان آمد ... بلعام آمد و گفت موسی ...
... بلعام گفت ... موسی ...
... بلعام آمد ... بلعام ...
بود و بلعام ...
... قوم موسی ...
... بنی اسرائیل ...
موسی ... بلعام ... بنی اسرائیل ... دعای بد کرد ایشان را در تیه سرگردان
... جزای وی ...
... بیرون آمد ... بنی اسرائیل ...
...
...
... ایشان ...
...
... وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ...

ودر من بطراوت ترنجبین وسلوی مرغی بود از گنجشک بزرگتر واز کبوتر خوردتر وان طیور بر شاخهای گیاهی
نشستندی ونغمهای خوش بگوش رسانیدندی پس بادی بر ایشان می وزید وپرهای ایشان میریخت وفی الحال بریان
میشدند پس بر وجه استخوان ولحم تمام شده بود که بخورید ازین نعمت واز برای فردا ذخیره مسازید ایشان خلاف او
امر کرده ذخیره مینهادند وتا سپاهیه میوه زر نرسید وانجه ذخیره مینهادند متعفن میشد نظم خورند طیبات
ست شناس بدو رسید بیغر مبغ قیاس توان کرد انکه جسم وزبان داد وگوش الحکم للقادر خلانش بگوش التصحیح نخورند
من وسلوی را نشد ومفتاد کس زبان العطش العطش کشودند ونزد موسی آمدند واز روی عجز از موسی
طلب آب کردند قوله تعالی وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ ویاد کنید انکه چون
موسی طلب خواست از ما از برای قوم خود پس کفتیم ما او را که ای موسی بزن عصای خود را بر سنگی معین وان سنگی
بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت بحضرت موسی فرستاده بود وگویند ان سنگی بود که در دست آنحضرت را
برداشته روان شد وانچنان بود که هرگز بنی اسرائیل انحضرت را برهنه ندیده بودند وبا خود میگفتند در اندام موسی
عیبی هست که بواسطه ان بدن خود را بکسی نمینماید حق تعالی خواست که زبان خلق را از وی کوتاه کرداند روزی
حضرت موسی از میان قوم بیرون شتافت اندکی آمد وجامه را بر سر سنگی نهاد وبتن از آب بیرون آمد خواست تا جامه
پوشد ان سنگ روان شد وحضرت موسی بر اثر ان سنگ میدوید تا بمیان بنی اسرائیل در آمد انحضرت را
برهنه دیدند معلوم شد که در بدن حضرت موسی عیبی نیست پس خطاب آمد که ای موسی این سنگ را بر دار
که بکار تو می آید موسی انرا بر داشت وجمعی بر آنند که آدم از بهشت آورده بود ومیراث بحضرت شعیب رسیده
بود وآنحضرت ان سنگ را با عصا بحضرت موسی داده بود ودر تفسیر اهل البیت ع مذکور است که چون قوم از حضرت
موسی آب خواستند انحضرت دعا میکرد ومیکفت الهی بحق محمد سید الانبیا وبحق علی سید الاوصیا وبحق فاطمه
سیدة النسا وبحق الحسن سید الحکما وبحق الحسین افضل الشهدا وبحق عترتهم وخلفائهم که آب ده این بندگان
تشنه بکر را حق تعالی فرموده بود که عصا بر سنگ زن موسی عصا بر سنگ زد قوله تعالی فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ پس شکافته شد وروان شد از ان سنگ دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل
بدرستی که هر یک از مردمان یعنی هر سبطی آبخور خود را از سایحان وراق بدانست که هرگاه قوم از آب مستغنی
شدندی دیگر باره عصا بر ان زده منقطع شدی وهر روز شش میل بردی آب دادی غیر از حیوانات ایشان
آورده اند که چون مدتی تمام متصل کامل شد خوردن من وسلوی وآب چشمها بر بنی اسرائیل کران آمد وبعد از ایشان [illegible]
طلب چیزهای دیگر کردند چنانکه میفرماید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ ویاد کنید انکه چون
گفتید ای موسی هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک طعام فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا پس بخوان از برای ما پروردکار خود را تا بیرون آورد از برای ما از انچه میرویاند زمین از
ترهها وبقولها وخیار وسیر وپیاز وعدس [illegible] که نمیخواهیم فرموده بود باید از زمین بیرون

دفن

رفته شهری از شهرهای ارض مقدسه رونده یا بجر ولیکن سلطنت ایشان انجا ساکن است ودر آینده از درهای
ان شهر که ان شهر بود که در ان ساکن کنندکان باشند وکلام استغفار ایشان حطه بود وایشان بدل کفتند
حال اکثر بنی اسرائیل شکر حق تعالی بجا نمی آوردند وهمیشه ناسپاس بودند وکفر نعمت میکردند وپیغمبران خود را میکشتند
چون زکریا ویحیی وشعیا پیغمبر هم در اخبار آمده که روزی سه انبیا پیغمبر را بکشتند چون زکریا ویحیی وشعیا
در اخبار آمده که در بازارها آمدند بخریدند وفروختند مشغول شدند لهذا بلای [illegible] وکنند [illegible]
مبتلا کرفتار شدند نظم ملک کردن از شکر منعم بپیچ که روز پسین بر نیاری بهیچ که هر کس که کفران نعمت کند
بدست خود اتش بر خود بر کند آورده اند که چون حضرت موسی ع الواح را آورده بود که بر سینه حرف تورات را
نوشته الواح از نظر ایشان غایب شد زمان آمد که ای موسی تورات را ترتیب ده حق تعالی موسی کفت الهی تورات
کدام چیز نماند مر جبرئیل آمد وکفت ای موسی ان کیاه که بتو نمودیم که کو شاله بسوزانید بیاب کیاه دیکر چنین کن که
بر صیقل ارزن زنی همه طلا شود پس موسی اسم یکی از ان کیاه نوشت وبقارون داد که فلان کیاه یاد دیکر اونشت
وبیوشع داد که تو فلان کیاه یاد ودر هر سه بطلب کیاه رفته چون از شهر بیرون رفتند قارون بیوشع گفت ان کاغذ را
بمن ده تا بهم کاغذ ما کفتم اسم ان کیاه را بخاطر نشان خود نمود وکاغذ که قارون را بتر کرفته بیان مطلع شد وان کیا
که آنحضرت آورده بود او را نیز بخاطر کرفته پس شروع در کیمیا کری نمود تا بسیار بسلطنت وکنج بسیار اندوخت قارون قوم موسی
بود قوله تعالی إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ بدرستی که قارون بود از قوم موسی پس ستم کرد وتکبر کرد بر
قوم موسی پس مذکور است که در زیر حکم او داشته از تغلبی منقولست که وی عم موسی بود وقول دیگر خواهرزاده
ان بود وبروایت عطا از ابن عباس پسر خاله او بود وبسبب خوبی صورت وزیبایی طلعت مشهور بود وقرات تورات نیکو
بهتر از هر کس در بنی اسرائیل میکرد وبکی از جمله هفتاد کس بود که با او بود یعنی با موسی بکوه طور رفته بودند
کویند که بظاهر ایمان آورده بود وبباطن مانند سامری کافر بود حق تعالی خواست که او را امتحان سازد پس
او را بسیار مال عطا میکرد قوله تعالی وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ وعطا کردیم
او را از کنجهای چندان بنهاده بدرستی که کلیدهای ان در جوف برداشتن کرانی میکرد وآورد بکروهی بسیار از
مردمان صاحب قوت از عطا منقولست که مراد از عصبه در ان جمل مرد توانا بودند که کلید کنجهای او را میکشیدند
ودر کشف الاسرار آورده که شصت استر کلید خزاین او میکشیدند وکلیدها از پوست حیوانات ساخته
بودند القصه موسی منع او مینمود که بمال دنیوی مغرور مشو ومعصیت مکن او قبول نمینمود پس روزی قارون
هر چه تمامتر بمیان قوم در آمد بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته وجامه ارغوانی پوشیده وچهار هزار کس
با او همین صورت سوار شده بودند ودر موضعی آورده که هزار جاریه با وی بودند بر استران سفید وزینهای زرین
سوار بودند ودر روایتی دیگر انجا بر راست او سیصد غلام از جانب چپ او سیصد کنیز با جامهای دیبا زرین
ودیبه بمیان قوم آمدند آورده اند که حضرت موسی بعد از غرق شدن قبطیان بفرج از باقی هر یک داد دیبا از انها

قربانی که بود بهرون دادی تا آتش سفید بیامدی و آتش برداشتی و از ابو[illegible] حقی قارون برین مال حسد برد به موسی گفت که
تو رسالت بردی و مذبح و قربانی بهرون دادی و من [illegible] چون صبر کنم حضرت موسی [illegible] با او مدارا میکرد و جهت [illegible]
قرابت و طغیان و حسد او هر روز زیاده میشد تا وقتی که حکم زکوة نازل شد با آنکه عشر یا ربع مال بدهد حضرت موسی
بقارون گفت حق تعالی زکوة مال بر بندگان واجب کرده است و تو نیز می باید داد گفت الحذر [illegible] ظلم میشود
[illegible] حضرت موسی با او [illegible] گفت ای قارون از هزار دینار یک دینار بده و از هزار گوسفند یک گوسفند باز ده
راضی نشد و جمعی را از بنی اسرائیل طلبید گفت هرچه موسی گفت فرمان بردید اینزمان میخواهد که اموال شما بگیرد
[illegible] در این امر رای شما چیست گفتند تو مهتر مائی هرچه صلاح [illegible] گفت میخواهم که در میان قوم او را
رسوا کنم [illegible] که هیچکس سخن او را نشنود [illegible] پس زنی فاجره را طلبید و دو همیان زر بوی داد و وعده
کرد که در مجمع خاص و عام حاضر گردد و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روزی دیگر که حضرت موسی در مجمع بنی اسرائیل
وعظ میفرمود گفت هرکه زنا کند او را سنگسار باید کرد قارون ملعون برپای خواست و گفت اگرچه تو باشی گفت [illegible]
[illegible] اگرچه من باشم گفت بنی اسرائیل میگویند که تو با فلانه زن فاجره زنا کرده گفت معاذ الله او را حاضر کنید آن
زن بیامد حضرت موسی فرمود که ای زن سوگند میدهم ترا بخدائی که دریا شکافت و توریت فرو فرستاد که
[illegible] راست بگو آن زن هیبت الهی دریافت با خود اندیشه کرد که اگر دروغ گویم و زنا را به این پیغمبر نسبت کنم
عقوبات دنیوی و اخروی گرفتار شوم و اگر راست گویم [illegible] خدای بر من رحمت کند و از سر
تقصیرات من درگذرد پس آن زن گفت یا نبی الله قارون دو همیان زر [illegible] داد که در باره تو افترا کنم [illegible]
[illegible] همیان [illegible] چون بنی اسرائیل [illegible] قارون دیدند مکر وی بر ایشان ظاهر شد حضرت کلیم
در افتاد و روی بخاک نهاده شکایت قارون بحضرت قادر بیچون عرض نمود گفت الهی اگر من پیغمبر توام برای من
غضب کن جبرئیل آمد گفت که حق تعالی میفرماید که زمین را در فرمان تو کردم [illegible] پس حضرت
موسی روی به بنی اسرائیل کرد گفت ای قوم من بقارون مبعوث شده ام چنانکه بفرعون بودم هرکه با قارونست باید که
[illegible] باشد و هرکه با منست از وی دور شود همه بنی اسرائیل بیکباره کناره گرفتند و از آن
[illegible] حضرت موسی بر زمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم یعنی ای زمین بگیر اینها را زمین با پاهای ایشان
بکعبین فرو برد ایشان تضرع کرده امان خواستند جائی نرسید دیگر گفت ای زمین بگیر ایشان را تا زانو فرو برد
با تضرع و زاری کردند حضرت موسی در غضب شد دیگر باره امر کرد تا [illegible] فرو رفتند و ایشان در تضرع
افزودند موسی بدان التفات نکرده باره [illegible] تا گردن فرو رفتند ایشان تضرع و زاری بنهایت رسانیدند
گفت ای موسی بحق قرابتی که با تو داریم که بر ما رحم کن آنحضرت [illegible] غضب [illegible] از استغفار ایشان
متاثر نگشت با زمین امر کرد زمین ایشان را فرو برد و در اکثر کتب تفاسیر آمده که حضرت رب العالمین با موسی خطاب
کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند و تو بفریاد ایشان نرسیدی بعزت و جلال من که اگر یکبار

بخواندی او را اجابت کردمی القصه چون قارون و یاران او بزمین فرو رفتند بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که [illegible]
[illegible] موسی چون این سخن بشنید از خدای تعالی استدعا کرد تا حق سبحانه و تعالی گنج و سرای و خانهای
او را فرو برد و صاحب لباب آورده که قارون هر روز بمقدار قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میرود تا [illegible]
[illegible] زمین منتهی خواهد رسید نظم [illegible] حرص [illegible] نشود جز بخاک پوشیده حرص [illegible]
کاسه [illegible] نشود پر جز [illegible] خاک در اخبار آمده که بعد از [illegible] بنی اسرائیل سرکشی آغاز کردند
و احکام را قبول نمیکردند حق تعالی جبرئیل را امر کرد که کوهی را از کوههای فلسطین که او را طور میگفتند بمقدار
لشکرگاه ایشان بطول و عرض [illegible] یک فرسخ در یک فرسخ بود بر بالای ایشان باشد بمقدار قامت ایشان
و در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریای عمیق پدید آمد و چون گریزگاه ندیدند بتضرع
و زاری در روی در افتادند و [illegible] بر زمین نهادند و نیمه دیگر از ترس بکوه مینگریستند که مبادا بر سر ایشان
فرود آید و از اینجاست که [illegible] در بنی اسرائیل مردی بود عامیل نام [illegible]
[illegible] مال و اسباب داشت و او برادرزاده بود درویش و بجای او برادرزاده هرگز نیکوئی نکردی و او را هیچ
فرزندی نبودی و [illegible] بود که تا کی مال عموی خود را صاحب کند و این عامیل [illegible] بود که برادرزاده
خود را بکشد آخر کشته شد و بسبب آن در بنی اسرائیل فتنه واقع شد و چند کس کشته شدند و آخر نزد موسی
آمدند و چاره آن جستند جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت حق تعالی میفرماید که بکشند گاو را لقوله تعالی ان الله یامرکم
ان تذبحوا بقرة بدرستی که حق تعالی امر میفرماید شما را که بکشید گاو را قالوا اتتخذنا هزوا گفتند بنی اسرائیل
که ما را [illegible] قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین گفت
موسی پناه میگیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان القصه بنی اسرائیل گفتند از حق تعالی درخواه که بیان کند که آن
گاو را چه صفت بود موسی گفت حق تعالی میفرماید که آن گاویست نه پیر و نه جوان [illegible] رنگ او [illegible]
[illegible] در غایت زردی القصه بعد از جستجوی بسیار [illegible] این نوع گاوی [illegible] او را در دست جوانی دیدند
[illegible] در غایت صلاحیت [illegible] داشت [illegible] بودی و نام او [illegible]
[illegible] هر چند بنی اسرائیل در بهای [illegible]
[illegible] بکشتند و عضوی از آن
کشته بزدند برخاست [illegible] نام کشنده خود را بگفت [illegible] چون نام
کشنده خود را بیان کرد فی الحال بیفتاد و بمرد نکته در این باب آن بود که [illegible]
[illegible] در نهایت حسن
جمال [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
روزی هارون گفت [illegible]

ابی بود و در کنار حوض عظیمی نهاده بود هرون بیت در آن تخت نشست گفت یا موسی به خویش نخست در دم حضرت
جبرئیل علیه السلام بیامد و در آن تخت جان هرون را قبض کرد حضرت موسی تنها به تیه در آمد بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی
موسی گفت از دنیا رحلت فرمود گفتند بلکه هرون را بکشتی تا ملک ابنای او را بر ما نیم پیدا کنید و هرون را دیدند که برفت
هیچ زخمی نداشت هرون زنده شد گفت من بار حق به دوام و حسن موسی را بکشت چون این بگفت از بستر در تخت آن
نظر ایشان غایب گشت پس چون مرتبه امامت موسی یوشع بن نون را خلیفه خود کرد و ایشان و گفت ای قوم از عبرت این اثر و
در زحمت الحال ... است که معجزه موسی و نیز لست که مذکور شد و دیگر آنکه موسی با بنی اسرائیل از مصر بیرون
آمدند صباح که قبطیان از خواب برخاستند در خانه هر کسی یکی و در تمام مرده بودند و دیگر آنکه موسی از غرق فرعون
دعا فرمود تا جمیع نمرود را قتشه و اسقه شد و دیگر آنکه حوضی ساخته بود و پر از آب کرده و نقل بر آن زده و بدست
هر یک میبرده بود و چون بنی اسرائیل بدیشان که اندر آن بر وندی او را تازه هرون اوردندی هر یک قدری از آن آب بر
داشته بظرف سفالین کردی و مقداری خاک بر انگشت از زمین بر داشتی و دعای بر آن خواندی و در آن
مجلس در آن زن دادی تا بخوردی اگر زانیه بودی فی الحال رنگ او سیاه شدی و هلاک گردیدی نقلست که
دو خواهر بودند شبیه یکدیگر که امتیاز ایشان مشکل بودی یکی زنا کردی چون او را نزد هرون طلبیدندی
خواهر خود را فرستاد خواهر نزد هرون آمد بطریق معهود آب خورد چون از زنا بری بود او را هیچ زیانی نرسید بان
گشت نزد خواهر آمد تا سر از شادی آنکه این بلیه از آن بر طرف گردید پیش خواهر آمد او را تنگ در بغل گرفت
و میان ابروی او را بوسه داد و بعد برخاست چون نفس خواهر شبیه بود خواهر زانیه سیاه گردید و هلاک
شد و مضمون آیه کریمه عنوا الله حجر المکریه جیاه گردید القصه موسی بعد از وی بلباد بیرون آمد که عزرائیل را دید در
برابر خود گفت ای عزرائیل قبض روح من آمدی گفت بلی گفت از کدام راه جان مرا قبض خواهی کرد گفت از راه دهن
پرسید از آن دهن تم مناجات کرده ام گفت از راه گوش گفت بدان ندای حق تم شنیده ام گفت از راه چشم گفت بچشم نور تجلی
دیده ام گفت از دست گفت بدان الواح الکلمات گرفته ام گفت از پا گفت بار طور رفته ام عزرائیل گفت بار خدایا تو علی که جواب
گر کلیم تو ندهد حجت میکند ندا آمد که ای موسی دوست نداری که بدیدار ما آئی پس در تعجب بود عزرائیل برفت
تا چند بیده او دیگر میکند برسید که این گور کیست تکیه ای از نیوان مدرگاه احدیت پس سیبی از بهشت بیاوردند
و پیش حضرت موسی بداشتند او را بوئید جان بحق تسلیم کرد بیت سیب نابوئیده موسی جان بداد باز گرداند
سیب از بستان کیست نام آن جماعت که گور میکنند فرشتگان بودند بر موسی نماز کردند و او را دفن کردند آورده اند
که چون حضرت موسی یوشع بن نون را خلیفه کرده بود گفت چون من از دنیا بیرون روم تو بنی اسرائیل را از تیه بیرون بر
که مدت چهل سال بگذشت و الحق بمعنای حق ایشان از تیه بیرون آمد آنکه یوشع بن نون بنی اسرائیل را بشام برد بجا القدس جزو در شد
و خدا تعالی بعالم را بلعت الله وابد گرفتار کرده بود و آنکه ایشان را داشته بدعای موسی علیه السلام عجیب در آمده و حرب
عظیم و المقتل واقع روز ادینه بود بنی اسرائیل گفتند ای یوشع امر بیند که سیاع دعای او نتیجی روی نشود و در آن دعا

روز شنبه است و جنگ در روز شنبه جایز نیست دعا کن تا حق تعالی آفتاب را در غروب دارد یوشع دست بدعا بر داشت و ایشان
این گفتند حق تعالی ایشان را لسلم کرده تا بر عالم الله و زمین سنگ ریز ها بر صیاد شت و بر روی کافران نیز چو روی بهزیمت
آوردند و بنی اسرائیل ایشان را غالب بودند اکثر ایشان بکشتند و ولایت ایشان متصرف شدند و بعد از حضرت
موسی یوشع بن نون بیست و نه سال زندگانی یافت و بعالم بقا رحلت فرمود آنگاه حق تعالی کالوب بن یوفنا را خلیفه بنی اسرائیل نمود
والله اعلم **مناجات** بنام جهان داور دادبخش کرم ارزم دانش داد بخش خداوند روزی ده دستگیر با هل و دانش
درش ناگزیر خداوند رزاق روزی رسان مکن شرمسار ببر حکمتی قرار او دانایی بودی که بخشش ببیاب بخششی ذوقی
تو کتی که هر کس که در رنج و تاب دعا کی کند من کنم مستجاب شکسته جهان گشتم بلکه خوردی که جسم وجودم همی ابدی بودی
تو دیگر شکسته رهائی دهی و گر شکن ز موسیقی دهی اذان نجیب کز تو جیم رها مهتاب نظم بر آورد نجاه **فصل**
هشتم در قصه حضرت داود علیه السلام آورده اند که حضرت داود هم در زمان طالوت بود و طالوت پادشاهی بود که در زمان یوشع
بن نون بود بقول ثانی صاحب اشمویل امر بخدا تعالی پادشاه شد و از قضا حق تعالی از اسمعیل بعد از ذکر ملهم الم تر الی الملإ
من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله ابا نبدی ای یغنیک
بعنی بدین وقایع بحیی از اشراف رای و تدبیر از زمان یعقوب بعد از وفات موسی در وقتی که گفتند بیغمبر
حق را کلام یوشع بود و اشمویل که حق تعالی او را بعد از الیسع بنی اسرائیل فرستاده بود در هر تهذیب کنند الا که حکم خدا
برا کنین از برای ما امیری پادشاهی کن یا پادشاهی را که باعانت او کارزار کنیم در راه خدا با اعدا که پادشاهی
بجا بر تمام و کار است قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا گفت ان پیغمبر که ای ایشان توقع بود و اگر
فرض کرده شود بر شما کارزار کردن بر دشمن دین آنکه کارزار نکنند قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله گفتند
در جواب او که چه عذر باشد ما را که مقاتله نکنیم در راه خدای تعالی و قد اخرجنا من دیارنا وابنائنا و حال آنکه بیرون
کرده شده ایم از مساکن خود و از پسران خود جالوت و اعوان او از پسران ابلوس و روسای ایشان چهار صد
و چهل تن بودند و سیصد تن گرو هر از منازل ایشان بیرون کرده و از ایشان بجز بیشتر اسرائیل را بحرب با غم داشتند فلما
کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین پس آن هنگام که نوشته شد و فرض گشت بدیشان
کارزار کردن با دشمنان دین برگشتند و روی بنهادند مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند بعدد
اهل بدر خدای داناست بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون آن پیغمبر بر ایشان حجت گرفت از حق تعالی است
نمود که پادشاهی بر ایشان تعیین بر ما یا خدای تعالی ظرفی بر از روغن و عصایی بوی داد و در وحی حکم هر که بقرب ل
تا باید این روغن بجوش آید و این عصا با قامت او برابر باشد او بر ایشان پادشاه باشد یوشع با اشمویل این سخن
بقوم رسانید و هر یک از بزرگان بنی اسرائیل بجانب او وزود آغاز کردند از برای هیچکس روغن بجوش نیامد
و عصا با قامت ایشان برابر نشد تا مردی سقا یا دباغ که شادل نام داشت بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی
بخانه او بیغمبر در آمد فی الحال روغن بجوش آمد و عصا با قامت او برابر شد و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم

۳۲۸

طالوت ملکاً و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای تعالی بتحقیق بر انگیخت برای شما طالوت را بپادشاهی

در میان زمان و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم

یؤت سعة من المال گفتند در جواب او بنی اسرائیل که چگونه باشد و از کجا سزاوار باشد مر طالوت را پادشاهی

کردن ما را و حال آنکه ما سزاوارتریم بپادشاهی از وی که سبط نبوت داریم و پادشاهی از وی بارث داریم و صاحب مال

و جاهیم و طالوت از سبط ابن یامین است و در آن سبط نه نبوت بود و نه ملک و داده نشده است او را وجود آنکه طالوت مردی سقا

و دباغ است او را بسیاری و فراخی از مال دنیا یعنی با آنکه وارث ملک نیست و صاحب خزاین و مال نیست

قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم گفت

پیغمبر بدرستی که خدای تعالی برگزید طالوت را بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش که سیاست و تدبیر

ملک و حفظ و عدالت میان رعیت بآنست نظم خورم بهاش اولیت که بود مغز را اصل و بزرگی اصل هاکست

داخل کوهرانند نهان باشد آنکه ملک داند دیگر بیند و دادار رعیت یعنی هیکل بجوهر ابدست نیز بیان است که

طالوت مردی بلند و صاحب جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر بود و خدای که مالک الملک است

بدهد ملک خود را بهر که خواهد و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست و خدای بسیار فضل است که

دادن نعم الحساب بیعضا انداد هر که خواهد و دانا است با استحقاق کسی که مر او را کرامت بنی اسرائیل

کلام شنیدند با رد دیگر چنانکه اداب ایشان بود بطریق لجاج در آمدند گفتند طالوت را علامتی باید تا دلها را

بزبان پیغمبر و معرای ما ری او رغبتی بدید آید پیغمبر از خدای درخواست و حق تعالی اسعاف نمود علامت پادشاهی

طالوت اعلام داد وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و گفت مر ایشان را

پیغمبر ایشان بدرستی که نشان پادشاهی طالوت آنست که بیاید تابوت و آن صندوقی بود که صورتهای انبیا

آدم تا خاتم در آنجا نقش بود و آن تابوت از چوب شمشاد بود و بطلا زینت داده سه گز طول و دو گز عرض در آن تابوت

سکینه است و آرامش از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد و گویند که سکینه حیوانی

بود بصورت گربه و دو چشم داشت چون مشعل از وجه که اگر قوت دیده نبود از حضرت امیر المؤمنین منقولست

که روی او مشابه روی آدمی بود و دو بال داشت وقتیکه نظر او از تابوت بیرون می آمد مانند بادی تند بر وزید

بر روی دشمنان جستی و ایشان را سوخت سلطنت بنی اسرائیل آن تابوت را همیشه پیش صف لشکر داشتندی

و به آن علامت ایشان سلطنت بودی در کارزار و بقیة مما ترک آل موسی وآل هرون تحمله الملائکة ان فی ذلک

لآیة لکم ان کنتم مؤمنین و چیزی باقی مانده از انچه بگذاشتند اولاد موسی و هرون و باز در جبین

که در آن ببرای ایشان بسیار بود و ریزهای الواح و قوم جالوت این تابوت را از بنی اسرائیل گرفته بودند و میلاد خود برد

در هر موضعی که داشتند آفتی با اهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی بوقت پادشاهی طالوت

این تابوت را پیدا کرد و ملائکه تابوت از بلاد جالوت بر زمین آوردند و گویند حق تعالی ابلیس را فرمود تا آن تابوت را بر دو تکیه

مجهز علامات پادشاهی طالوت فرشتگان او را فرمودند تا او را بنی اسرائیل آورند و در چون تابوت بنی اسرائیل رسید

که در سیده تابوت پیش لطفی جمعیت ایشان شد صدق پیغمبر پادشاهی طالوت اعتقاد کردند و ابا از طریقه کان

التصدیق بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند و بیعت با او کرده همراه شهر ایلیا بیرون

آمدند و ایشان بقول اشهر هشتاد هزار جوان با قوت بودند و با شوکت تمام متوجه حرب شدند و هوا بغایت گرم بود فلما

فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی بس آن هنگام

که جدا شد طالوت با لشکر از بیت المقدس و بزرگان ایشان لشکر ساختند و بیرون رفتند گفت طالوت بالهام پیغمبر که ای

قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست یعنی شما را آزمایش خواهد کرد در این هوای گرم بجوی آب که در میان اردن

و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن از منافق و مطیع از عاصی جدا گردد پس هر که بیاشامد از آن جوی نیست

از من یعنی بر مذهب و اتباع من نیست و هر که نچشد از آن بدرستی که او از منست یعنی بر روش منست الا من اغترف

غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم مگر آنکس که بدست بردارد یک کف آب بر دست خود آورد الله کوح نغ

بقدرت کامله خود جوی آب پدید آمد و چون لشکر در آن هوای گرم را تشنگی تمام بآن جوی رسیدند

پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از یک کف مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بروایتی چهار هزار

و آنانکه بیک کف آب اکتفا کردند از آن سیراب گشتند و ستورهای ایشان از تشنگی رهیدند ایشان که

برخوردند بیش از یک کف آشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب شد و هر چند بیش

خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی بماندند از لشکر باز ماندند و شرف فتح و نصرت در نیافتند نظم شکر گرد

هست دشمن او دشمن خویش را بگیر کلوا شکم از قوت خویش بکن ز درد الم ربو شکم و شکم کلوا فلما جاوزه هو و

الذین آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده پس آن هنگام که گذشتند از آن جوی طالوت و آنان

که با ایمان آورده بودند با او یعنی آنان که از آن آب نکشیدند گفتند با یکدیگر بعد از مشاهده کثرت لشکر نیست

ما را طاقت امروز بجالوت و لشکریان او و از بعضی علمای فن تاریخ منقولست که از آن لشکر هشتاد و شش هزار

از آن جوی نگذشتند و چهار هزار از ایشان که گذشتند چون چشم ایشان بر سپاه جالوت افتاد سیصد و سیزده کس

ماندند و هشتاد و هفت کس از ایشان به وی دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون انهم ملاقوا

الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین گفتند آنان که یقین داشتند بیقین

که ایشان ملاقات کننده اند مرجع بسوی اند برضای حق تعالی که مثوبات عظیم است و این جماعت سیصد

و سیزده تن بودند از لشکریان طالوت که از روی تعجب گفتند بسیار بسیاری کرده اند اندک از مؤمنان غالب بر

گروه بسیار از اهل کفر و عدد ایشان بعون و نصرت و مددکاری خدا با صبر گفته کا ابنست ولما برزوا لجالوت

وجنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین و چون مؤمنان ظاهر شدند

و صف کارزار راست کردند برای جالوت و لشکران گفتند از روی نیاز که ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی

بسیار وصبر پیشه‌ای بر دشمنان کامل بتوفیق و تایید خود تا بهای ما را در حروب و یاری ده ما را بر گروه کافران
آورده‌اند که جالوت در میان آمد و آواز داد که ای بنی اسرائیل کیست که با من بمبارزت بیرون آید طالوت گفت
کیست در میان این قوم که جواب جالوت بیرون رود تا من نصف پادشاهی خود را بوی دهم و دختری با جمال را که
جمال او در آفاق در آمده بحباله نکاح او در آرم هیچکس اجابت نکرد طالوت در صدد آن شد که از جنس جالوت بگریزد ناگاه از کرانه بیابان مردی
در آمد پشمینه پوشیده و کلاهی بر سر نهاده و چوبی در دست گرفته آواز داد که ایملک جواب جالوت من بر آیم
گفت تو از قوم بنی اسرائیلی یا نه گفت بلی من از بنی اسرائیلم و نام من داود است و دو برادر من در لشکر تواند برادرانش
حاضر بودند گفتند ای طالوت داود ابله است جالوت مردی مبارز است و داود جنگ ندیده طالوت متوجه
داود را گفت فلان درع بیاور هر کس که زره بر بالای او راست آید جالوت بر دست او هلاک گردد و درع را
سیصد کس پوشیدند بعد هیچکس راست نیامد چون داود پوشید بقد او درست آمد طالوت گفت ای داود
بیرون رو که هلاک جالوت بدست تست پس داود بر جالوت آمد جالوت گفت ای برد بکدام حربه و سلاح با من
حرب خواهی کرد داود گفت باین سنگ ای جالوت بنظر حقارت در من نگاه مکن و از تندی و سرکشی خود مغرور
مشو نظم گر چه تندی و سرکشی باک مرهم اندی الکندیمک یخ زنندی و سرکشی و تاب گر زنندی بر سر
آید آب در فند مرکبی راتند بود نزد در سرانکه کند بود آورده‌اند که داود در بین اثنا در صحرا که میرفت حالتی
آواز داد که ای داود طالوت بنی اسرائیل را بجنگ جالوت برده و فتح این واقعه در دست تست بشتاب و بنی اسرائیل
را دریاب و قدرت الهی را تماشا کن داود بر حسب فرموده عمل نمود و از آن صوب شد چون نزدیک رسید خود را
بگذاشت و نزد طالوت می آمد در راه سنگی با او در سخن آمد که ای داود مرا بردار که من بکار تو آیم و سبب هلاک
طالوت من خواهم بود من از آن سنگها ام که حق تعالی بر قوم لوط بارانید پس سنگ را برداشت و در توبره نهاد چون اندکی
برفت سنگی دیگر با وی به آواز آمد که مرا بردار که من ترا بکار آیم و همچنین سنگی دیگر القصه تا جالوت آمد دست
کرد و سنگ از توبره بیرون آورد و آن هر سه یکی شده بود و در فلاخن نهاد و بجالوت انداخت پس هزیمت
شد تعالی فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت پس مردم شکستند و منهزم ساختند کافران را
خدای عز و جل گشت داود و کشته جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود بر سرش شکسته شد و مغز
پریشان شد لشکران تار و مار گشتند و از این حال دور کار این مقال مترنم بود نظم در کوی قضا از رعایت
بیدلم نه سر قضا و نه قدر میدانم دانم که کس از قضا پناه نجستن از سر قضا ام اینقدر میدانم و جالوت از اولاد
عمالیق بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکت بود و بر تخت پوسته که از هیچ کم نبود و هزار رطل آهن بود
و خودی که بر سر داشت سیصد رطل بود و آورده‌اند که آن سنگ بر پیشانی جالوت آمد از پشتش بیرون رفت و سه پاره
شد یکی بمیمنه لشکر گرفت و یکی بمیسره لشکر و یکی بقلب و هر یک پاره چند کس را از پای در آورد القصه لشکر
اسلام استیلای تمام یافتند و کفار منکوب و مغلوب گشتند و طالوت جوانی شجاع و دلاوری داود را دید دختر خود را

بوی داد و انگشتری ملک داری در انگشت او کرد و او را بر تخت نشانید و وی طریقه عدل و داد مرعی داشته همه را
مطیع او شدند و آتیه الله الملک والحکمة وعلمه مما یشاء و داود را خدا تعالی پادشاهی و پیغمبری بیاموزانید و از اخبار ثابت
یعنی از آن علم که خوی از ابکار آید یعنی علم شریعت و علم زره گری که بی آلات آتش از آهن بساخت و بدانستن زبان
مرغان و سایر حیوانات و بعلم الحان و اصوات و حضرت وهاب بهمت داود را سبحانه کرامت کرده که هیچکس را نبود که
آواز خوش چنانکه چون زبور بخواندی آب از جریان ایستادی و وحوش و سباع از غارها بیرون آمدندی
و آواز او را استماع نمودندی و مرغان در هوا پر در پر یکدیگر زدندی و از تنهای جانوران اش مضطرب گشته
خود را از غایت بیهوشی و حیرت بر زمین زدندی و کوهها با وی بآواز در آمدندی و تسبیح کردندی قوله تعالی انا سخرنا
الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق یعنی بدرستی که ما رام کردیم کوهها را با او که تسبیح خدای میکردند با او
انّ منکام شبانگاه و وقت روشن شدن قوله تعالی والطیر محشورة کل له اواب و نیز مسخر کردانیدیم مرغان را در
خالق اجمع شروع بودند تو دیدی وصف در صف زده در بالای سر وی هر یک از کوهها و مرغان او را بار کردانیدن
بودی یعنی با داود در محفلی که بتسبیح تا اب میکشود و مجال و وحوش و طیور جمع باو کرده تسبیح میکردندی
دیگر انکه زبور بوی داده بود و این چنین جبرئیل آورده بود نه نوشته و دیگر حق تعالی او را الهام میداد و از بر میخوانده و کرامت
دیگر آهن بود که در دست او نرم میشد آورده‌اند که داود در شب تغییر لباس کردی و از مردم پرسیدی که داود بچه
اسلوب سلوک میکند شبی حق تعالی فرشته را بیرد او فرستاد که در پرسیده که داود چه نوع مرد بیست او گفت نیکو مردی
بود اگر این خصلت نمیداشت گفت آن کدام است گفت که از بیت المال میخورد با بیستی که از کسب دست خود
خوردی نظم بهار صنعت کجی تفضیل نیست زکسب دست بخر حایطی نیست زکسب دست خود هیچ غایتی بهای
کسب نباشد هیچ بهایی و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که حق تعالی وحی فرستاد که نیکو بنده بودی
اگر از بیت المال نخوردی داود بیچاره شبانروز گریه و زاری کردی و از حق تعالی طلب میکرد که حق تعالی آهن را در
دست او نرم کردی و زره گری را تعلیم او نمود قوله تعالی والنا له الحدید ان اعمل سابغات وقدر فی السرد
و نرم گردانیدیم برای او آهن را آتش چنانکه در کف او بشانه موم میشد و کمر را هر قدر که خواستی کردی
و گویند بچنان بودی که آهن را بر جا می انداختی چون زره بافتی بی هیچ پهلو بنام بسم الله کردیم او را که بسان
زرهها فراخ و استوار ساز نگاه عداد در بافتن یعنی حلقه‌های سنا وی در هم تنگ ساز و در تفسیر آورده که حضرت
داود علیه السلام در مدتی که در تمام کردی القصه روزی جبرئیل آمد که ایا داود حق تعالی میفرماید شاد عاشر ادعوت کن تا ایما
آیند و بگوی که حق تعالی میفرماید که هزار سال عمر بیت داده و هزار گنج از انجا داشتم و هزار لشکر بجز بیت
کردی و هزار نعمت بکار بردی و این ملکت و عمر من بتو داده‌ام که زنبیک گوید خدا یکیست تا بحساب رسد تا بر تو داده‌ام
در آخرت بتو ببخشم و از تو حساب نخواهم چون حضرت داود پیغام خالق ودود رسانید او بلعون از قبول ایمان امتناع
نمود که گفت مرا بتقاضا با احتیاج نیست ایمعر خوبان زنهار که بدینها مشغول نشوی و در تحصیل مطالب اخروی تکاهل

ورزی که عمر عزیز نثار که بدنیا مشغول شوی و در حضیض گر چون برق خاطف در گذر است **نظم** هر که بنیاد
مراد کرد شعار ٭ گیرد آئینه دلش زنگار ٭ هر سیم کاری که در عمارت ٭ از فراموش کرد ایجلست ٭ هر که او در دنیا
بهشت از یاد اجلش یاد داد چون شداد و حق تعالی خبر میدهد حبیب خود را الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم
ندانستی ای محمد که چه کرد پروردگار تو با قوم عاد ابن عوص ابن ارم بن سام بن نوح ع ارم ذات العماد التی
لم یخلق مثلها فی البلاد سبط ارم بودند چنانکه در نهایت بزرگی که از بنی آدم کس مانند ایشان در
شهرها نبود استخوانهای هر یک از ایشان چون ستون بود و درازی بالای هر یک هزار و پانصد گز و کمتر از
سیصد گز نبود از حضرت رسول صلعم روایتست که بوده که قوم عاد چنان بوده اند که اگر ایشان را با کوه خصومة
افتادی قوت و توانائی ایشان آنقدر بودی که اگر کوه سنگی بریدندی و عاد را دو پسر بود شدید و شداد و هر دو
پادشاه روزگار و قهرمان بالاستقلال بودند چون شدید در گذشت سلطنت جمیع ممالک بر شداد قرار گرفت و
همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و بجهت بزرگی و اسباب دعوی خدائی کرد و هر چند انبیا که از
مبعوث شده بودند ذکر وعد و وعید میکردند و معجزات مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون نام بهشت
و توصیف آن از انبیا شنیده بود گفت من نیز مثل آن بسازم تا شما معلوم شود که مرا بهشت خدای نمی احتیاج
نیست پس در صحرای عدن باغی بنا کرد و آنرا ارم نام نهاد و وقت او سیصد بود از روم و ترکستان
و هندوستان و حبشه و زنگبار و اکثر بلاد عالم در تحت تصرف او بود روایت است که مردی عبد الله نام
بطلب شتر گمشده در صحرای عدن میگشت بشهری رسید که باروی محکم داشت و بر حوالی او قصور بسیار
و منارهای عالی و عبد الله بایستاد که کسی را بیند و احوال شتر پرسد به در حصار در آمد در شهر که از طلا بود
مرصع بلولو و یاقوت و غیرها از اقسام جواهر اینجا بنشست و متحیر و متعجب ماند چون کسی پیدا نشد اسب
خود را اینجا بست و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمد از آن مشاهده آن شهر حیرتش بیشتر شد و در هشت بوستان
گشت قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت منقش از طلا و بعضی از نقره بر بالای غرفهای بسیار
کیفیت تختها گذاشته و فرشها بهترین طرق انداخته و درجات و خاکشان مشک و زعفران و ریگهای سنگ
ریزهای یاقوت و مروارید ابیار ریخته چون از آنجا بیرون آمد و هیچ کس در آنجا نبود خوف و ترس او بیفزود و از آنجا
کوچها بازار ماشد درختهای بسیار در حوالی او نشانده بودند و شاخهای او از زر مرصع کرده و بر بعضی از زبرجد
و شکوفها از سیم با خود گفت که البته این بهشت است که خدا بشما وعده داده پس مقداری در و لآلی برداشت از
شهر بیرون آمد و چون میان مردم در آمد از آنجا مردم میپرسیدند و تعجب میکردند و این خبر اشتهار یافت
معاویه علیه اللعنه در آن وقت حاکم شام بود اعلام کردند او را طلبید و صورت حال از آن پرسید پس او را
در مجلس بنشاندند و کعب الاحبار را طلبید گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری اندر زمین باشد و درختان او و کل جواهر
گفت آری آن شهری که خدای تعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آن شهر را شداد بن عاد علیه اللعنه

سلطنت بود معاویه ملعون گفت قصه آن بیان کن کعب الاحبار گفت این عاد که قوم حضرت هود ع بوده این عاد دو پسر داشت
شدید و شداد چون عاد بمرد هر دو پسر پادشاه شدند بعد از آن شدید هلاک شد و پادشاهی بر شداد قرار گرفت
و همه ملوک و سلاطین منقاد او شدند و نهصد سال عمر کرد چون وصف بهشت شنید بخاطر نابکار گذرانید که نظیر
آن در دنیا بسازد پس باطراف و اکناف عالم فرستاد که هر کجا از جنس جواهر خواه قلیل خواه کثیر داشته باشند که این
بفرستند مردم از ترس او انچه داشتند بجانب او ارسال داشتند و شداد ملعون صد مرد را مامور کرد و با هر یکی ده هزار
استاد و شاگرد و ایشان در تمام عالم گشتند و بجهت تجسس موضع که آب و هوای خوش داشته باشد اینجا رسیدند بالکه
بآن صحرای عدن بیابانی بنا کنند زمینی که خالی از جبال بود در آنجا بنای ارم کردند پس بر زمین کنده بنا کردند تا
بجائی که نزدیک بمو آب رسیدند و در میان بنای خانها کردند و دیوارها ساختند و از میان بیلها بر شال چشمها آب بر
تدفین زمین بر آنها روان شد و زمین را تا او را هر چه از زر و سیم و جواهر حاصل بود بر شتران بار کرده بیامر میبردند و در
اجنا آنجا که هر روز هزار خروار سیم و جواهر بکار رفتی تا مدت سیصد سال القصه شهری بنا کردند از زر و نقره
مرصع بانواع جواهر و کاخها و چشمهای آب روان کردند و درختها بنشاندند و همه را از زر و سیم مطرز کردند و در عرض
سیصد سال باتمام رسید و چون آن را تمام کردند حصینی در کنار او بساختند و گرداگرد آن حصن هزار قصر بنا
کردند از جواهر و یاقوت و زمرد و انار بر دو طرف آن شهر چهار میدان طرح کردند و درختان از زر و سیم مطرز کرده بودند و
بیابانها کاشتند و در میان خانها حوضها ساختند و در میان هر خوانی سه کاسه زرین و در هر یک از خیار طعام و بوی
خبر اتمام بهشت بشداد لعین رسید ده سال تهیه اسباب راه مشغول شد چون بیک منزلی رسید نزدیک بود تا مرحبا
دختران و شیرینان و پسران پاکیزه بودند همه را حاضر کرده از دمشق متوجه شد تا چون نزدیک بستان رسید بطبل
با سپاه قسم کرد هر سپاهی را جای بنهاد و فرستاد و گفت شما بروید تا من تنها در بستان روم پس چون پایش از بدن
بستان رسید شخصی مهیب دید که بر در بستان ایستاده بود از هیبت او لرزه بر اندام نابکارش افتاد و گفت تو کیستی
گفت ملک الموت گفت مرا چندان امان ده تا بهشت خود را تماشا کنم گفت امان نیست شداد دو دم بچپیال رکاب پیر
کرده فرود آمد تا پای دیگر بیرون کند که جان او ملعون قبض کرد و در روایت آنست که چون سپاه و یاران شهر رسید
حق تعالی جبرئیل فرستاد تا صیحه بر ایشان زد همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان غایب شد و خدای تعالی آن را در زمان حکومت
ترغیب کنم که کلاس چشم که بر دری او خالی و بر عنق او نشانه باشد بطلب شتری بدان بگذرد و او را ببیند
چون ابن عبد الله را بدید گفت بخدای که این انمرد است آورده اند که چون شداد تمام شد یکی از عقلای زمان خود را گفت
که اساس بگذار که در آن هیچ عیبی نباشد تمامی مست از بر بزبود این ملعون چنانکه مرحوم شاعر نظم آورده **مثنوی** چنانکه شاه
عاد ساخت بهشت ٭ هم گرفتش سیم و بهر بهشت ٭ زیرکان زمانه را طلبید ٭ هر یکی را ازشان یکی حکمی بر گزید ٭ گفت بگذار بهر من ظن ارم
گلشن عزیز بر سر شهر ٭ ابه بهنی چو گلستان ارم ٭ کان مرصع بهشت سلطنتم ٭ مرد گوهر شناس صاحب دید شد در آن عهد
سبب جهد ٭ دید شهری بهتر ببوی بهشت ٭ خاک آن عطر و سنگ زرین خشت ٭ قصرها از بلور و از مینا ٭ از ره آن از عقیق و کاه ربا

کنبد بهار بر پشا کوه لعل و فیروزه لعل ایام ستون لولوی کاسها و جام ابریق الماس فیروزه افتاب عقیق لعل هر پرده های
نکار رنک بود بهار از جوهر رنکارنک مرغکان مرصع بنهال نغم سیب ترنج بال ماهی بنکون جوی کلاب مخزن
جویاه نور در آب منکسر زر رشت و چند بکافور پادش از خط جون بجا بخوری سوسن از نسیم عنبر آورده از کستوری کوهر آورده
خوشهای عنبر ناک شد بید جام فیروزه تخت مروارید جون بجهان دیک انقلاب بدید آهی از جهان سوزناک کشید پیش غم
مقصود باب سجن بر آتش و درد بنه بر باب کفت مطلق بهشت بود پادشاه کر بنودی اجل مرا ایدار سوز نکنجیست
لیک نیکوست ازه از دعای مرک در آتشت بوبت بنا بجابت بیاید هشت دو زخت انکه سالی در بهشت ماند
شداد ملعون بدرک الاسفل پیوست حضرت جبرئیل آمد و کفت یا داود حق تعالی میفرماید کشمن ترا هلاک کردم الا او
بجاور عند از تو شاید نبود سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که اوریای بن حنان که برادر مادری او بود زنی
خواستکاری میکرد و دختر دیگر به او رسید که عقد واقع شود اولیای زن را باوی تولع و اتفاق بود زن را به او دادند
حضرت داود هم بعد از استماع ایشان از آن خواستکاری کرده اولیای زن بواسطه حرمت پادشاهی پیغمبری
خطبه او را قبول کردند و آن حضرت را آن زن بود و لفظ آن بجمال خود در آورده حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام از او در
وجود آمد او را از استماع این قصه معلوم شد چون که طریق مذهب آن بود که داود نیز تولع کرده اولیا را بقبول خطبه
او را باغی سازد آن حضرت ترک مندوب کرده ادنی اونی خطبه زن بود حق تعالی جهت تنبیه او بدین طریق که دو فرشته را بصورت
دو مرد که با هم مخاصمه و مجادله کنند نزد حضرت داود فرستاد و نیز بعضی گفته اند که در زمان حضرت داود چنان بود
که برادر از پسر زن سخن بکند رد و او را مطلقه سازد تا برادر دیگر به آن تزوج شود حضرت داود او را نه حسن
جمال زن اوریا شنیده از او ریا التماس طلاق نمود آن حضرت او در لطیفه زن بود و از آن زن حضرت سلیمان در وجود آمد و
طریق مذهب مقتضی آن بود که بجهت عظم منزلت و ارتفاع و رفعت شان و کثرت زنان آن از او ریا که بکذرد پیش زنان
از او التماس طلاق نکند از این سبب حق تعالی جهت عبرت او بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان آمدند و
دست بر خواسته در بانان کفتند امروز روز عبادت است روز دیگر بیایید ایشان از دیوار محراب داخل شدند
حق تعالی میفرماید و هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب ای آیا آمد بتو خبران کروه که خصومه کننده بودند وقتی که بالا رفتند
بر دیواری که محل عبادت آن حضرت بود و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهم السلام بصورت آدمی نزد حضرت می
آمدند و آن حضرت روزها تقسیم نموده بودند روزی حکم میفرمود و روزی عبادت میکردی و روزی وعظ میفرمودی
و روزی بمهمات خود اشتغال مینمودی تولیه تعالی اذ دخلوا علی داود ففزع منهم چون در آمدند بر داود پس
بترسید از ایشان زیرا که در صورت عجیبه در محل غریبی بی اجازت در آمده بودند دیگر چون دهشت تحیر در او
ملاحظه کردند قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض گفتند مترس که ما خصمان دو تن هستیم بلکه ما دو کروهیم
که ستم کرده است بعضی از ما بر بعضی دیگر و ما را بر سبیل فرض و قصد تعریض کفتند و کر نکذب لازم
آید و این منافی عصمت پس معنی را جع باین باشد که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی بر آن تعدی

بغی کند و ربع حکومت بسوی تو کنیم فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط پس حکم کن میان ما براستی
و جور مکن در حکم کردن و بنما ما را بمیانه راه که طریق عدالت است نظم این شه ملک سلیمان بود او بود ملک را بساط
بعدله عدلانه بیست هر که پر سر یافت پادشاهی هر دو کشور یافت حضرت داود گفت از بیست کفت این دو فرشته که ان
هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب بدرستی که این مرد برادر من است
در امل او نود و نه میش است و مرا یک میش پس گفت بمن که او را بمن ضیعه من کردان تا در تحت تصرف من باشد و
غلبه کرد بمن در سخن خطاب و مجادله و نکذاشت که مرا دانا ملک کنم قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه گفت
حضرت داود که بتحقیق که ستم کرده است بر تو مطالب میش از تو را اضافه کرده بسوی میشهای خود ملائکه بعد از
استماع این کلام از نظر غایب شدند و ظن داود انما فتناه فاستغفر ربه وخر راکعا واناب دکمان برد داود
که امتحان و آزمایش کردیم او را پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود و بروی در افتاد و باز کشت بجناب و پشیمان شد
از ترک مندوب در حزن است که حضرت داود چهل روز چنین از سجده بر نداشت مکر برای نماز و چندان بکریست که از آب
چشم وی کیاه بر آمد فغفرنا له ذلک وان له عندنا لزلفی وحسن مآب پس آمرزیدیم او را از ترک مندوب
کاران استغفار کرد بدرستی که مر او راست هر آینه نزدیک ما مرتبه قرب و نکو مرجع و مر او راست نیکویی بازکشت که
بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ما سوی و توجه تمام بحق و غالب ذلک منضوع
عبادت و سجود برای معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف در قصه جواب این قصه بر وجهی ایراد کرده اند که عقل
و شرع از آن نفور میکنند و بعضی افترا است و لهذا ابو صلب ابن زهی منقول است که گفت روزی مامون الرشید
علیه اللعنه جمع کرده از اهل اسلام و یهود و نصاری و مجوس و غیرهم از اهل مقالات و ز مرده بود که از حضرت امام الجن
و الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سؤالات کنند تا آنکه آن حضرت ملزم شان کرد لیس هر یک از
ایشان که متکلم شد بدو ملزم کشتند پس علی بن موسی محمد الجهم برخواست و گفت یا ابن رسول الله ایا معرفی
عصمت انبیا گفت بلی انبیا معصومند از کناهان صغایر و کبایر و سهو و نسیان پس چه میگویی در قول حق که
در باب آدم فرموده و عصی آدم ربه فغوی و در باب یونس فرموده که وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن
ان لن نقدر علیه یعنی یاد کن ابن مصاحب ماهی را که او یونس است و جون رفت از میان قوم خود در حالتی
خشمناک پس کمان برد که تنک نگیریم تنکی عیش او را و جزای نمود که کمان برد که حق تعالی قادر نخواهد کرد بروز یقا او را
تشنید در قول حق پس را که اما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه ای ضیق علیه و اگر کمان یونس این باشد که حق تعالی
قادر نیست بروی آنکه کافر باشد و اما قول او سبحانه که ولقد همت به وهم بها بدرستی که قصد زلیخا معصیت
بود و قصد یوسف فعل آن از برای المخیر اقهرا او را بر معصیت میداشت پس حق تعالی کردانید از یوسف تبارک
معصیت را در نکاهداشت او را بعصمت خود قوله تعالی لنصرف عنه السوء والفحشاء ای القتل والزنا و اما داود پس چه
میکویند شما در حق او علی بن الجهم گفت میکویند که حضرت داود در محراب در نماز بود که شیطان بصورت

مغني خوش الحان و صوت بران پیدا شد چنانکه هرگز بآن هیأت ندیده بود داود ع قطع نماز کرده بگیرد آن
مرغ بر بام خانه پرید داود بر بام بر آمد و آن مرغ بر بام خانه اوریا پرید چون حضرت داود نظر کرد زن اوریا دید که غسل
میکند شیفته او شد و اوریا بغزای کفار رفته بود پس داود بسردار لشکر نوشت که اوریا را پیش علم لشکر کن در جنگ
و بیرون چنین کرد و اوریا ظفر یافت چون حضرت داود ع خبر یافت بر وی دشوار آمد بار دیگر بسردار نوشت که اوریا را
پیش رو لشکر کرده [illegible] چنین کرد و اوریا کشته شد حضرت داود ع زن اوریا را بحباله خود در آورد
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا چون این سخن شنید دست مبارک بر روی خود زده فرمود انا لله و انا الیه راجعون
بتحقیق که نسبت دادید بنبیی از پیغمبران خدا بتقصیر در نماز [illegible] که قطع او کرده برای مرغ [illegible] و بعد نسبت
دادید بوی زنا و قتل اوریا پس علی بن الجهم گفت یا ابن رسول الله چگونه بود خطای او [illegible] بر حضرت داود ع گمان
[illegible] بود که حق تعالی خلق نکرده کسی را اعلم از وی [illegible] دو خصم [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] پس داود پیش از آنکه [illegible] دعوای خود را [illegible]
کرده [illegible] حکم [illegible] گفت یا ابن رسول الله [illegible] حضرت فرمود که در
زمان حضرت داود ع هر گاه زن شوهرش بمیرد یا کشته شود بعد از آن شوهر نمیکرد پس اول کسی که مباح کرد [illegible]
[illegible] که شوهرش مرده یا کشته شده بود داود ع بود پس این بر اوریا دشوار بود [illegible] که خود اراده خواستگاری این زن
داشت چنانکه قبل از این [illegible] روایت و اما قول حق سبحانه و تعالی در شان حبیب خود حضرت محمد مصطفی ص
وتخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس یعنی پنهان میکنی در نفس خود [illegible] که خدا پیدا کننده آنست
[illegible] مردمان و حال آنکه خدا سزاوارتر است [illegible] پس حضرت امام ع فرمود که ای علی
بن الجهم بدرستیکه حق تعالی شناسانید [illegible] پیغمبر خود را [illegible] ازواج طاهرات او در دنیا و اسماء ازواج او که
در آخرت و یکی از ایشان زینب بنت جحش بود و او در آن زمان حلیله زید بن حارثه بود پس مخفی میداشت حضرت
رسول الثقلین او را در نفس خود [illegible] تا آنکه نگویند منافقان که زنی که بحباله دیگریست [illegible]
یکی از زنان من که امهات مؤمنین اند [illegible] از قول منافقان [illegible] و الله احق ان تخشاه
بدرستیکه حق تعالی متولی تزویج [illegible] نشد مگر تزویج حوا با آدم ع و زینب بحضرت محمد مصطفی ص و
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بحضرت سید اولیا امیر المؤمنین علی ع ابا صلت گوید که چون حضرت امام الجن
والانس امام رضا علیه التحیة والثنا [illegible] علی بن الجهم بگریه در افتاد و گفت یا ابن رسول الله
من توبه کردم و بازگشتم بخدای تعالی [illegible] القصه چون
حضرت داود [illegible]
کیا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ای داود بدرستیکه ما کردانیدیم ترا خلیفه
روی زمین یعنی تدبیر امور [illegible] پس حکم کن میان مردمان بدرستی و راستی [illegible]

آورده اند [illegible] خانه حضرت ع پیدا شده بود و منقولست که حق تعالی از آسمان زنجیری
در [illegible] بحکم [illegible] داود ع معلق ساخته بود [illegible] که بر حق بودند دست او بآن زنجیر
رسیدی و دیگری که بر باطل بودی [illegible] منقولست که روزی دو کس نزد حضرت نبوی آمدند
یکی گفت یا داود [illegible] نزد این شخص [illegible] امانت گذاشته ام و الحال او منکر میشود دیگر گفت امانت بار
[illegible] ام و این مرد [illegible] مکار [illegible] که حضرت داود ع بسلسله رجوع خواهد کرد زر
[illegible] در میان عصای خود که مجوف بود نهاد و چون حضرت داود ع امر کرد [illegible] سلسله [illegible] از باطل [illegible]
اول صاحب [illegible] نزد آن زنجیر آمد گفت بار خدایا اگر امانت این مرد [illegible] ام ظاهر گردان و دست دراز کرده زنجیر
بگرفت پس [illegible] عصای خود [illegible] داده نزد سلسله آمد و گفت خداوندا اگر من امانت این مرد [illegible] رد کرده ام
الحال نزد او [illegible] دست [illegible] دراز کرد و سلسله را بدست آورد بعد از آن عصای خود را [illegible]
بازگشت روز دیگر که [illegible] بر خواستند سلسله ناپدید گشته بود آورده اند که روزی دو کس یکی صاحب زرع
یا باغ و یکی صاحب گوسفند [illegible] نزد داود ع آوردند قوله تعالی وداود وسليمان اذ يحكمان في الحرث اذ نفشت
فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين یعنی یاد کن ای محمد قصه داود و پسران حضرت سلیمان ع وقتی که حکم کردند
در کشت یا در تاک انگور [illegible] در وقتی که [illegible] در آن کشت یا در بستان گوسفندان
[illegible] و بودیم ما [illegible] حکم هر دو [illegible] یعنی دانستیم که داود و سلیمان چه حکم کردند و تفصیل اجمال چنانست
که روزی دو کس در محکمه داود ع [illegible] یکی دهقان که او را ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار یوحنا گفتندی
ایلیا گفت یا خلیفة الله [illegible] یوحنا [illegible] کشت زار من [illegible] خورده [illegible] بقول ابن عباس [illegible]
من در [illegible] انگور [illegible] خورده [illegible] یوحنا پرسید که تو چه گویی گفت [illegible] من در خواب بودم [illegible]
چنین [illegible] داود ع [illegible] که حساب کنند [illegible] گوسفندان [illegible] چون حساب کردند مساوی
بود پس حکم کرد [illegible] که گوسفندان [illegible] بایلیا دهد [illegible] سلیمان [illegible] بود که حضرت داود ع [illegible] حکم نشستی
[illegible] بیرون [illegible] حکم [illegible] استفسار نمودی چون ایلیا و یوحنا از
حکم بیرون [illegible] قصه را [illegible] از حضرت سلیمان داشتند و حضرت سلیمان ع بحکم در آمد و
در آن وقت سن شریفش یازده [illegible] سال بود و بعضی گویند هفت ساله بود [illegible] حکم [illegible] بود
بصلاح اقرب بودی حضرت داود ع [illegible] بود [illegible] حضرت سلیمان [illegible] که گوسفند [illegible] تسلیم ایلیا باید
کرد تا از [illegible] شیر [illegible] و پشم [illegible] ایلیا باغ را بیوحنا باید داد [illegible]
[illegible] تسلیم ایلیا نماید و گوسفندان [illegible] خود را از او باز ستاند [illegible] داود [illegible] بود
[illegible] حضرت [illegible] ففهمناها سليمان وكلا آتينا حكما وعلما یعنی پس تفهیم
تعلیم دادیم آن حکومت را با سلیمان [illegible] حکم کردن [illegible] و دانش [illegible]

ایشت که در آن زمان حکم چنان بود که از حضرت داود علیه السلام صادر گشته بود خدای تعالی وحی کرده بسلیمان بنمی که امر
احکم شد و داود بعد از اطلاع بنسوخیه سابق حکم سابق ثانی زبود و در خبر آمده که آنحضرت را پسران متعدد
بود و در خواست کرد باید منصب خلافت و نیابت او بکدام یک از اولاد تعلق خواهد گرفت از حق تعالی در خواست
بان طریق او را اعلام کرده باشد که شایسته حبوط آنچه سلیمان است از پسران دیگر در زینت المجالس آورده
که معجزه حضرت داود سنگ نرم و سخت بود و نرم شدن آهن در دست او و در زبور از برخی آمده و جواب دادن او را
و زبان مرغان دانستن و سلسله چنان که مذکور شد هر یک در محل خود آورده اند اکنون چون حضرت داود علیه السلام بصد سال
رسید روزی بر تخت نشسته بود که حضرت جبرئیل علیه السلام در آمد و درجی پیش او نهاد و گفت ای داود در زمان
بطلب و مسئله چند که در این درج است بپرس هر که جواب گوید او را خلیفه و جانشین خود کردان که عمر تو باخر
رسید چون داود سر درج باز کرد انگشتری دید و نامه و چند مسئله نوشته و آن انگشتری از بهشت بود که هر چه
با پیش آن انگشتری آمد و نام یاد از درج بود که هر که حقوقی خواستند که گوی انگشتری [illegible]
بران سیزده بهر بعد که بیابیت پس حضرت نبوی فرزندان را جمع کرد و در عالم هر چه از دیو و پری و وحوش
طیور بودند و انجا جمع آمدند تا ببینند که خلافه بکه قرار میگیرد و آنحضرت را نوزده پسر بود کوچکترین همه سلیمان
بود هیچ یک را پیش خود خواند و گفت هر که مسائل مرا جواب گوید بعد از من پادشاه و پیغمبر است گفت ای فرزندان ایمان در
کجاست و گفت عقل در کجاست و شرم در کجاست و قوت در کجا هیچ یک طلبش ندانند و هیچ جواب نگفتند سلیمان
زبود ای پدر اگر دستوری باشد من بگویم گفت بگو سلیمان علیه السلام زبود ایمان در دلست و عقل در دماغ و شرم
در چشم و عقل در دماغ و قوت در استخوان پس داود گفت در جهان مرد بیشتر است یا زن سلیمان گفت زن بیشتر
گفت هر چه زند خود زنند و هر که بر زبان زنست هم زنست باز پرسید که در جهان زنده بیشتر است یا مرده گفت
مرده زیرا که هر را با مبر کست باز پرسید که این جهان تا آن جهان چند روز راهست گفت یک روز داود گفت از
سنگ سخت تر چیست گفت دل کافر باز پرسید که بدترین چیزها چیست گفت خوی بد گفت بهترین چیزها
چیست گفت خوی خوش و در بعضی تفاسیر آمده که آن مسائل این بود که نزدیکترین چیزها چیست و دورترین
کدامست و کدامست که انس و بیشتر است و چیست که وحشت او زیاده است و دو قائم کدامند و دو مختلف
چه چیزاست و دو دشمن کدام است و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که آخر او نکوهیده آید
حضرت سلیمان هم جواب داد که نزدیکترین چیزها به آدمی آخرت است و دورترین دنیا و انس شخص بجسد است و
وحشت بتنهائی از جسد و دو قائم زمین و آسمان اند و مختلفان شب و روز و دو دشمن موت و حیات و کاری
که آخرش محمود است حلم است در وقت خشم و کاری که آخرش مذموم است حدت است در وقت غضب داود
زبود همه راست و درست گفتی اکنون بر تخت برای و بر خلق خدای بحکم پدر و کار خلیفه باش پس حضرت سلیمان
بر تخت پادشاهی نشست و داود بجوار رحمت ایزدی پیوست انا لله و انا الیه راجعون **مناجات**

خدای جهان جهاندار پاک برازنده [illegible] بلندی ده آسمان بلند کشاینده دیده [illegible] جهان
زین جهان بی بنیان بهنگام [illegible] سال [illegible] تو [illegible] زبان او را
دو عالم [illegible] نیست ستایش زبان از [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از خود [illegible] حساب [illegible]
در [illegible] بفضل و کرم [illegible] **فصل نهم در قصه حضرت سلیمان علیه السلام**
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا بدرستی که دادیم داود و پسر او سلیمان را دانش از احکام شریعت و زبان مرغان و سایر
حیوانات وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ و گفتند بعد از عطای علم باثبات ستایش و
ثنای الهی که بسبب دانش از روی دادن ما را برتری بر بندگان خود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ میراث یافت
سلیمان از داود ملک و مال و پادشاهی چون سلیمان بر تخت نشست قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفت
[illegible] زبان مرغان [illegible] سلیمان [illegible] شنید
[illegible]
سلیمان [illegible] **بیت**
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ [illegible] سبحان
رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ [illegible]
[illegible] الرَّحْمَنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [illegible] سلیمان [illegible] زبان مرغان [illegible] وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] پادشاهی جمیع شرق و غرب زمین [illegible]
سلیمان دادند و مدت [illegible] سال [illegible] پادشاهی کرد [illegible] و وحوش آورده اند
[illegible]
هزار خانه [illegible] زیر تخت [illegible]

هشتصد کنیزک بود و صد زن آزاد و هر خانه یکی تازه کرم و بعضی گویند تا بر سر چهار در حسب مرغان ساخته بودند
و شکم مرغان را بمشک و عنبر آکنده و بعضی پر کرده بودند و دوازده هزار کرسی زرین بر دست راست نهاده بودند و دوازده
هزار کرسی سیمین بر دست چپ و دوازده هزار چوب آبنوس در پیش تخت و دوازده هزار از آهن در کنار در
عقب تخت و در دست راست امیران و وزیران بنشستندی و آصف بن برخیا که وزیر ایشان بود بر دست چپ
حاجیان و سپاهیان و در پیش عالمان و بزرگان انس در عقب دانشمندان بزرگان و در صحیح آورده که بر جانب
راست او تخت دویست هزار کرسی برای اکابر انس و بر جانب چپ دویست هزار برای اشراف و بر جانب راست
سلیمان سیصد هزار کرسی نهاده بودند و علمای آدمیان بر آن نشستندی و بر جانب او نیز بدین عدد اخیار جنیان
و مرغان بر بالای سر وی پر انبوه بر زدندی و ایشان را علما انجمن کشندی و جن و انس در کرسیها استماع بودندی
و سلیمان در بالای تخت بودی قوله تعالی وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ و جمع کرده بود
سلیمان لشکرها از دیوان و آدمیان و مرغان پس ایشان باز داشته بودند تا اول و آخر ایشان بر جای خود قرار گیرند تا جمله
پریشان نبودندی یعنی ضبط و ربط ایشان بر نهج بود که هیچ کس از لشکریان از محل خود تجاوز نتوانستی
و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسنگ در صد فرسنگ بود بیست و پنج فرسنگ برای جن
و مانند او از برای طیر و مانند او از برای وحوش و از برای آنحضرت بساطی ساخته بودند از زر و سیم که یک فرسخ
در یک فرسخ بود و در پهلوی او تخت نهاده بودند و علما بر کرسی نشستندی و گرد بر گرد ایشان آدمیان ایستادندی
و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر بگستردندی چنانکه بر بساط آفتاب نتافتی و باد
بساط و تخت او بر داشتی و بامدادی بیرون بردی و نماز شام بجای خود باز آوردی نقلست که روزی با مواکب و شوکت
بود دهقانی بر سر زمین [illegible] از دور بدید گفت سبحان الله این چه ملکست آل داود را عجب پادشاهی
داده الله باد آواز او را بگوش حضرت سلیمان رسانید آنحضرت باد را فرمود تا بساط او بر زمین نهاد و آن دهقان را طلبید
گفت اینچه گفتی شنیدم و پسندیدم و بدیدن تو آمدم تا از روی [illegible] یکی تا بدانی [illegible]
بانکی صواب یک تسبیح که بنده مومن بگوید از روی صدق و اخلاص بهترست از پادشاهی که بآل داود داده اند
زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی **رباعی** [illegible] بلطف بسیار بود [illegible]
امید با این همه [illegible] [illegible] کشف علوم [illegible]
داشتی [illegible] بر بساط نشستی جمله [illegible] و در پیش بساط [illegible]
[illegible] و در انجا [illegible] از آن تخت [illegible]
و در زیر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] و مسکینان [illegible]

درخت کن درویش که با او بسر بود سکوت آمیز بعد از آن گفت شکر این نعمت چگونه گذارم که با درویشان از درویشانم و با مسکینان
مسکین و با پیغمبران پیغمبر و با پادشاهان پادشاه آورده اند که روزی باد فرمود که جانب یمن رود در راه بمدینه بگذشت
حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه السلام بگذشت گفت ای سرای پیغمبر آخر الزمانست خوشا صاحبیند و [illegible] که بدان زمین آنحضرت تشریف خود
دعوی ایمان آورد چون بکعبه رسید حضرت سلیمان بسرعت تمام از آنجا بگذشت ذرات کعبه و فرشتگان که آنجا بودند
بدرگاه الهی بنالیدند و گفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو بگذشت و نماز نگزارد حق تعالی فرمود [illegible] باشید که در آخر الزمان
پیغمبری فرستم و قبله او گردانم تا هر جا که امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی النمل رسید که او
موضعیست در طایف و آنجا گذشته بوادی النمل توجه نمود وقت نماز شده بود باد را گفت که بساط را بر بعضی زمین
انداز تا بعبادت معبود حق مشغول شود چنانکه حق تعالی جل جلاله خبر میدهد قوله تعالی حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ
نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا یَحْطِمَنَّكُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ تا وقتی که آمدند بوادی مور
چگان گفت آن مورچه که مهتر مورچگان بود که ای مورچگان در آیید بمسکنهای خود تا نکوبد و نشکند شما را یعنی پا
های وجود شما را سم اسپ سلیمان و لشکر او وقتی که نزول کنند درین وادی و حال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند
ذکر کرده اند مورچه لنگی بود [illegible] با آن جثه [illegible] بال داشت در کشاف آورده که برابر
خروسی بود و در زاد المسیر آورده که بجثه گرگی بود و در [illegible] آورده که بمساوی گوسفندی میان نموده و از حضرت
ابی عبد الله منقولست که آن وادی [illegible] بود که حق تعالی اضعف خلق را در آن وادی پیدا کرده بود القصه
چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را دید که با او کوکبه متوجه آن وادی شدند بر بلندی بر آمد و از روی نصیحت که
شفقتی که ملوک را بر رعایا باید باشد آواز میداد که در خانهای خود روید که بادا آسیبی بشما برسد آورده اند که
از مسافت سه روزه راه باد آواز نمله را بگوش سلیمان رسانید فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا پس تبسم کرد در حالتی که شروع
کننده بود در خندیدن یعنی از حد تبسم گذشته بود و بحد قهقهه نرسیده بود از گفتار آن مورچه بعد از استماع آن
لشکر خود را از رفتار باز داشت تا تمامت مورچگان بمسکنهای خود در آمدند آنگاه سلیمان او را پیش
طلبید گفت ای مورچه چرا گفتی که لشکر من ستم کنند گفت یا نبی الله من مهتر این قوم ام مرا از نصیحت چاره
نیست حضرت سلیمان فرمود لشکر من بر روی هوا بودند چگونه لشکر ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض
من آن نبود که بزمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که ناگاه نظر بر دبدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر
تو از ذکر خدا باز مانند و در میان غفلت پایمال خذلان بشوند و با شوکت و مملکت تو التفات از روی دنیا
دل ایشان پدید آید و بقوت عصمت قطع تعلق او کرده و در کشف الاسرار آورده که حضرت سلیمان از وی پرسید
که لشکر تو چند است گفت چهار صد هزار سرهنگ دارم که زیر دست هر یک چهار هزار نقیب که هر یکی با چهار هزار
مورچه است گفت چرا لشکر خود را بیرون آوردی گفت یا نبی الله ما را از روی زمین [illegible] اختیار نکردم و در زیر
زمین جا گرفتیم بلشکرهای تو تا کسی بر احوال ما مطلع نگردد او [illegible] گفت یا نبی الله [illegible] که حضرت واهب العطایا بتو کرامت

کرده بگوی آنحضرت فرمود او کلابار را در فرمان من کرده او مورچه گفت دانی که انچه باد گفت نمی‌گفت یعنی هر چه ترا داده
از ملک دنیا بوی باد است و هر چه بنیاد او بر باد باشد ناپایدار است و در چیزی گفته اند **نظم** دل مبند بدین که بی
بنیاد است * سخن از معرکه بر گویند که او بر باد است * مال و ملک سلیمان مانند شداد است * پس طلب تخت و ملک سلیمان بادا
بکران است سلیمان که ملک از دست * پس سلیمان بعد از استماع این کلمات روی به مناجات آورده قوله تعالی رب
أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت علي وعلى والدي وأن أعمل صالحا ترضيه وأدخلني برحمتك في عبادك
الصالحين وگفت ای پروردگار الهام ده مرا تا شکر گویم این نعمت را که تو بخشیده‌ای خود در میان بندگان
ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت گردان و شکر سلیمان بر نعم والدین [illegible] بر والدین
او باز نماید میشود آورده اند که در وقت سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه
زار انجا فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد [illegible] شکر آب در میان هدهد بودی که
طلب کرد هدهد نیافتند ابن عباس فرمود که هدهد ابرا در زیر زمین بنظر [illegible] کلاب در تا در وده شاهد میشود
بروایتی آنست که در نواحی بیت المقدس روز نخست حضرت سلیمان بر تخت نشسته بود ناگاه زر [illegible] بدید آمد
آفتاب بر لباس سلیمان تافت نظر فرمود موضع هدهد را خالی یافت تفحص ان نمود قوله تعالی وتفقد الطير
فقال ما لي لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين و باز جست مرغان هدهد در میانه ایشان نبود پس گفت
از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان نمی‌بینم هدهد را آیا هست از غایب شدگان یعنی از نظر من
کرمن او را نمی‌بینم یا غایب شده است لأعذبنه عذابا شديدا أو لأذبحنه أو ليأتيني بسلطان مبين هر آینه
عذاب کنم او را بهجره [illegible] یا بکشم او را برای عبرت دیگران یا بیاید بمن یا حجتی روشن که سبب غیبت
او بوده فمكث غير بعيد پس درنگ کرد هدهد در حالتی که زمان دیر و دور نبود یعنی زود باز آمد بخدمت
آنحضرت سلیمان در انتظار آمدن هدهد از موضع خود پرواز کرد در هوا بر است و بجست هدهد نگریست
هدهدی دیگر رسید و برا گفت از کجای آیی گفت از شام و با حضرت سلیمان بن داود هم بود او هدهد گفت سلیمان
کیست هدهد در جواب گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور الان تو از کجا می‌آیی گفت من از ولایت سبا ام گفت
پادشاه او ولایت کیست گفت که زنی بلقیس میگویند و او را ملکی عظیم و سپاهی بسیار و دو هزار قاید دارد و هر
قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا و ملک او را تفرج کن گفت نترسم که حضرت سلیمان مرا طلبد و غایب باشم [illegible]
کشد هدهد سبا گفت [illegible] خبر [illegible] او را خوش آید هدهد با او برفت و پادشاهی و
حشم او را بنظر در آورد و باز گشت القصه سلیمان چون هدهد را ندید عزیمت مرغان کرد که کس بود طلب کند گفت
تفحص هدهد کن وی پرواز کرد ناگاه هدهد را دید که از جانب سبا می‌آید اهنگ او کرد و خواست که او را بچنگال
در کشد زنهار خواست عقاب گفت و بخت سلیمان سوگند خورده که ترا عذابی بکشد یا حجتی روشن با وری گفت با
نیست زمرا حجتی دارم القصه عقاب او را در عقب خود گرفته پیش سلیمان برد گفت یا نبی الله هدهد را آورده ام [illegible]

حاضر کن

حاضر کن او را بخدمت حضرت سلیمان آورده پای در پر او انگشت در زمین میکشید با نوع تواضع سلیمان او را گرفت پیش
خود کشید و از روی غضب گفت امروز تو را عذابی کنم که هم تو شکر من جهت کرده پس زبان حال هدهد با زبان حال ادا
می‌نمود **رباعی** ای پرده زبر دیدن خویش زنهار مکن غیر که من پیش خویش از صورت انتقام یا بیشتر دریم
بر لوح الملک خویش هدهد گفت یا نبی الله از ان روز که در پیش حیات رستم از آسمه [illegible] ندانند سلیمان از [illegible]
روز گردید دست از تعذیب او باز داشت و از سبب غیبت او پرسید گفت یا نبی الله در هوا هدهدی دیگر رسید
از ولایت سبا بود و زمین سبا زمین است با امن منظر و شوکت پادشاه خود وجوه آب و هوای ان دیار فراواد
من بحوس شاهد برفتم و چیزی دانست و دریافت که دو هیچ گذشت بود بیاوردم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست
و دین و آیین ایشان چیست هدهد گفت قوله تعالی إني وجدت امرأة تملكهم وأوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم
بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس که از روی استیلا پادشاهی میکند اهل سبا او را داده شده است از هر چیز که
پادشاهان را بکار آید الا آلت مردی و او را تختی است بزرگ آورده اند که تخت بلقیس سی گز در سی گز بود
و بروایتی هشتاد گز در هشتاد گز از طلا و نقره ساخته بودند و مکلل بجواهر و مقدمه او از طلا مرصع بیاقوت احمر و زمرد
اخضر و بر تخت هفت خانه بود و بر خانه او در ی از تخته بود و کمینه او را هفت خانه بود بکی از یاقوت زرد و یکی از
زمرد سبز و یکی از در سفید بعد از ان هدهد گفت ایشان را یافتم که از روی جهالت سجده میکنند به آفتاب ملک
بلقیس و مکان او بر سلیمان ملک پوشیده بود نه بیان ایشان سه روزه راه بود که میان منت او سبا بجهه سلیمان مخفی بود
اینا بیم او را ببین مانند اختفای مکان یوسف بر یعقوب چون هدهد بالهام ملک علام بحضرت اعلام رسانید قال
سننظر أصدقت أم كنت من الكاذبين گفت سلیمان که زود باشد که در نگریم و تامل کنیم در این سخن که ایا راست گفتی
یا هستی از دروغ گویان [illegible] تفحص کن که تا و لشکرهم نشسته ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم پس هدهد راه نما
او شد بچاه بکندند این بنابر روایتیست که حضرت سلیمان هدهد را برای آب طلب کرد بعد از آن نامه نوشت به بلقیس
بمضمون که من عبد الله سلیمان بن داود الی بلقیس ملکه سبا والسلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحيم
أما بعد ألا تعلوا علي وأتوني مسلمين یعنی این نامه ایست از بنده خدای سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا سلام
خدای بر کسی که پیروی کرده راه راست ابتدا میکنم بنام خداوند بسیار بخشنده مهربان اما بعد از حمد خدا و نعت انبیا پس
باید سرکشی نکنید بر من و همه پایند بمن مثل گردندها آنگاه چون نامه نوشت مهری از مشک بر سر ان نهاد و نقش نگین
خود را و نقش سلطنت بر ان زد آنگه که سلیمان هدهد را نزد خود طلبید گفت چون رسولی تو ای هدهد باید بمن رسید
بابک خود بی ادراک آورد و او را النوع عنایت بدید آمد و گفت برسول و ز نامی نهاد بر سر او و نامه را بمنقار او نهاد
و گفت اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ثم تول عنهم فانظر ماذا يرجعون ببر این نوشته را پس منگر بسوی ایشان پس
نظر کن که از ایشان چه چیز گوش رو پس بنگر که ایشان چه جواب بیکو و بعضی در جواب مکتوب بیم نوع با یکدیگر
صحبت میکنند هدهد پرواز کرد هدهد دیگر بروی رسید گفت ای برادر این وقت و زمین از کجاست گفت من رسول

رسول خاتم خلعت اوست در بر من و تاج او بر سر من و نامه اوست در منقار من و مهر او و مهر خاتم بر دل من پس
نزدیک بلقیس رفت در وقتی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت او حاضر بودند در بالای تخت او پرواز آمد سرها
در وقتی دید که بیفتد نامه را بر تخت وی انگند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و درها بسته و کلیدها
را در زیر گرفته بخواب باشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد و بر سینه او انداخت بلقیس از خواب بر جست و نامه
را بر داشت و گویند از روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و نامه را بر آن انداخت و از وهب بن
منبه روایتست که سوراخی بود که چون آفتاب بر آمدی و در کوشک افتادی بلقیس بدیدی سجده افتادی
هدهد بالها باز کشاده سوراخ را چنان گرفت که آفتاب در ایوان نیفتاد چون بلقیس دید که آفتاب ظاهر نشد
بر خاست نگاه کرد و هدهد دید که منقار را بر گرفته و در منقار او نامه بود از آن حال تعجب شد هدهد نامه را بر تخت
انداخت مهیبت که بلقیس خط خواندن بود و زبان عبری میدانست چون نامه را بر داشت و مهر الهی را بر حال هدهد
ملاحظه کرد دانست که نامه پادشاهیست عظیم الشان و با هم عبرانی کرده و بعد از ملاحظه مطالعه نامه بر سبیل و جود
بلرزید امر کرد تا اقیال و اشراف حاضر شدند و ایشان سیصد و سیزده تن بودند که مشورت با ایشان کردی
گفت ملکه بیامد اتکل شد که نامه برکه نوشت قوله تعالی یا ایها الملا انی القی الی کتاب کریم ابن عباس گفت کریمست
صاحب نامه یعنی که مهر نهاده و بعضی گویند بسبب آنست الحسان که دولت ادکنند که از جانب کرامی نامه آمد و مضمون
آن بیست بفیض کفت قوله انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین یعنی که این کتاب از
نزدیک سلیمان است که مشتمل است بر مضمون اول آنکه مصدر است به بسم الله الرحمن الرحیم و مضمون دوم آنست
که برتری مکنید بر من و گردن از دعوت بر داری من بپیچید و بیایید بر من گردن نهادگان و در بعضی الیاء
آورده اند که اول کسی که افتتاح به بسم الله الرحمن الرحیم کرد سلیمان بود چون بلقیس گفت ایتوم جبرئیل کرد نکرده
کار من بکنید و اظهر صلاح و صواب باشد بگویید گفتند ما خداوند قوت و شجاعتیم این کار برای تو کما اشتیام
کن که با یکدیگر مقاتله با صلح که ما مطیع و در بانیم بلقیس گفت مصلحت در جنگ نیست چه کار حرب در روی
اول ایشان غالب آیند دیار و اموال ما و اولاد در تصرف نمیست من هدیه بسوی سلیمان بفرستم و می نگرم تا مصلحت در وی
بی انکه کتابت کرده سورت نامه و ببینم که او پیغمبر است یا نه پس نامه بنوشت جواب نامه سلیمان علیه السلام
سپهر مکان و چون سرو سروری همه زبان اد در جهان سربلندیت باد ا ... اجمند بادا ... و انجم مطیع رای تو بادا
بر دولت از رتبه مر سپاه علم از رسید و بر مضمون ان مطلع شدیم سند را المعجز بیچند بر پایه سریر اعلی فرستادم
جواهر استغفار بسی بلقیس خادم لباس کنیزان پوشانید با حلا و زیور زنان با غلمان کنیز ان ابزی غلامان بر ابرایشان
واضح آنست که هدایا پنج بار لعل مقیس سلطنت نا وقت کرد که شکل باشد و هر یک ایبات و بر ابر بر شانه دو ره
مرجع و تاجی از زر مکلل به جواهر نفیسه کنیزان سنبل و عبیر و حقه که در ان دری ناسفته بود و مهره پیچ سفته و نیز
داسو لخ کن بیها من ال ماس در آن پیچ سفته را رشته در کشد و سند وی چهل با یکی از اشراف قوم خود منذر بن عمرو بود که

ای سنده بر عه و بنکه اسینا که لکه اکر حشم سیاست ورزد تو نکرد تو میز که او پادشاهیست پادر و غالب بیشوم و اگر ما را
دولتی و شوکتی خواهد و سخن کوید پیغمبر خداست حق او را بنکو بشنو و جواب نامه را از زر و فر و بر زین سلطنت و تختهای
ملوکانه کشیده اند تا به دیوان امر کرد که از دریا اسپان برکنار نشد که از آن نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت
حاضر کردند و بر از تختهای پیچ بر نهادند و در دو سپید سند بر اطراف و جوانب میدان بر سر تختهای طلا
و نقره باشند و امر کرد تا هر چه از ادمیان و پریان سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در هوا پریدند
پر افشاندند و تخت سلیمان را در میان میدان نهادند و کرسیهای زرین و سیمین بر راست و چپ او و ضع کردند علما
و اعیان و اشراف مملکت را در کرسیها نشاندند و لشکریان بر ترتیب صف در صف کشیدند این جمله که در پیش پنج فرسنگ
از ادمیان و از پس ایشان جنیان و از عقب چند فرسنگ سباع و بعد از آن وحوش و با ما امر کرد تا دوازده هزار غلام خوبروی را
قدم و اطراق بیاشت بر عقیق لعل فلک در هر از ان ورن جا بلیسه پیاده نکلف و مزین کرده بود و چون رسولان بکنار
میدان رسیدند اسپهایی در پایشان دیدند بر بالای خشتهای طلا و نقره ایستاده ایشان را و سر کشت سیر کردند چون آن
اتفاق پیش آمدند سباع را دیدند که بر بالای خشتهای زر و سیم ایستاده بود و ترسیدند چون کلان کفتند الله اکبر
خاطر خود را صد هید که اینها بحرمت حضرت سلیمان کزند نرسانند و چون به دیوان رسیدند صورتهای با هول
و هیبت دیدند ترس ایشان بیشتر شد و رسولان تسکین ایشان داده آنانکه بزرگ شدند چون کرکس و طمطراق
شوکت حضرت سلیمان دیدند از عطای خویش شرمنده شدند الفتی آمدند تا به پایه سریر اعلی رسیدند
سر در پیش افکنده ایستادند نامه را بیرون آوردند پیش نهاد و بر کوشه تخت نهاد حضرت سلیمان قبل از مطالعه الملکم
در وی کرده ها را بیاید که در حقه پیچ سفته و ناسفته و بعد از آن سند را گفت با سلیمان و ارکان دولت گفت کیست
کدام مورد سو راخ کند ادمیان عاجز ماندند و دیوان و پریان گفتند این کار ارضه است و یرا بجهت الله حضرت سلیمان
او را فرمود که این مروارید را که سفته کرده بود تا سوراخ کند ارضه موی در دهن کرده او را بسفت سلیمان علیه السلام
خاتم رزق وی را از چوب درخت کرد و بعد از آن فرمود که کیست که رشته در مهره پیچ سفته کشد دوده کرمی
در میان درخت سیب بر وی باشد گفت من میدانم در پیچ در پیچ سفته کشیم پس سر رشته را در دهن کرفت از جانب
در رفت و از جانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد تا کنیزان و غلامان ابریق داشتند دو روی شستن آغاز کردند کنیزان
آب را در کف دست بر بخشیدند آنکاه بر روی میزدند و آب بر پشت ساعد ریختند و زنان بر روی سپاهیان
از عادت جبلی ایشان است و بدین علامات مردان و زنان از یکدیگر امتیاز کرد و کفت با او تحفه و هدایا عصا
را شاید شاید وی الطرفین بود که از علو اسفلیا بلقیس میل نبود و دقیقه بنبود و درازی درج کرده بود که
بکر اسفل این عصا قبل از آن که بکدام بود و فلج آن اعلی بر کف کرد این زمین باشد و آب آمد حضرت سلیمان علیه السلام
فرمود تا عصا را بآب انداختند هر کدام سر که پیشتر بر زمین آید اسفل آن باشد و امر کرد تا اسپان جنیان بدوانند یکی که
نطفه سرعت آن از ایشان دورتر آمد و تحفه از زیر پنهان استفسار کرد از آن جمیع هدایای ایشان را رد کرد قوله تعالی فلما

من سلیمان وانه

چون سلیمان قال اتمدونن بمال فما اتانی الله خیر مما اتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون یعنی پس آن هنگام که آمد رسول
بلقیس سلیمان گفت بر سبیل استفهام که آیا مدد میدهید مرا بمال پس آنچه عطا کرده است مرا خدای تعالی از ملک عظیم
و پادشاهی و نبوت و علم بهتر است از آنچه داده است شما را یقینا مرا این را احتیاج نیست بلکه شما بهدیه خود
فرحناک میشوید و مینازید ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون باز گرد بسوی بلقیس
و قوم خود بگو که تا بیایند نزد من از روی طاعت و انقیاد پس اگر نیایند هر آینه بیاریم لشکرهایی خود را که ایشان را
توانائی و شوکت و کثرت و مقاومت طاقت مجادله و مقاتله نباشد مر ایشان را و ایشان خوار شدگان شوند باسیری پس
منذر باز گشت و حکایت بلقیس آمد احوال عرض رسانید بلقیس دانست که آن پیغمبر خداست امرای لشکر خود را
گفت چه صلاح می بینید جواب دادند که حکم تراست بلقیس گفت که ما را طاقت مقاتله و مقابله ایشان نیست اگر
زبان این پیغمبر بر ما غالب آید و مال الحال و ... کرداند هر را بقتل آورده باسیری ببرند پس هر انقیاد
قبول اولی تر بلقیس رسول را فرستاد بحضرت سلیمان که من از سر طوع و انقیاد متوجه بارگاه توام تا ببینم که این چه
دین و ملتی است که ما را بان دعوت میکنی تا ایمان آوریم بعد از ارسال رسول تهیه اسباب راه کرده تخت خود را در
خانه منیع کرده که در آخر هفت خانه برد و نگاهبانان بان گماشت و مقفل ساخته کلیدها بر داشت و ولایت خود را
کرده مال الحال بان گماشت و خود در عماری نشسته هفتصد کنیز را اختیار کرده هر یک در عماری نشانید و با دوازده
امیر هر امیری که موکل هزار مرد بودند روانه شد متوجه پایه سریر حضرت سلیمان شد و دیوان اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس
را ببیند با کمال حسن و جمال العقل البته بان میل کند و او را بعقد خود در آورد صلاح آنست که رجال و عقل او طعن زنیم
تا عیب آن در دل سلیمان نشسته بان توجه نکند و بعضی از اشرار ایشان پیش آمده عرض رسانیدند که عقل بلقیس
قصور تمام دارد و کمال او از حیثیت سرایت هر دو پای ان مانند پای حمار است و هیچ التفات نکرد حضرت سلیمان
بلقیس در وقت او لا خواست که عقل او امتحان کند و در تخت او بعضی از معجزات خود باو نماید قوله تعالی قال یا ایها
الملؤا ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین گفت سلیمان ای گروه بزرگان کدام یک از شما آورد بنزد من تخت
بلقیس را پیش از آنکه بیایند نزد من در حالتی که مسلمانان باشند یعنی هرگاه بصفت اسلام باشند گرفتن تخت او روا نباشد
بی رضای او و قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی امین گفت دیوی
هیأتی از قوم جن من بیاورم او را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود یعنی از مجلس خود که تا نصف النهار
در مجلس حکم نشستی و بدرستی که من بر حمل او تخت هر آینه توانا و امینم حضرت سلیمان فرمود که زودتر از این خواهم
قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک گفت آنکس که نزد او بود دانشی از کتب
یعنی کتب الهی بود اسم اعظم دانسته گفت من بیاورم پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی در چیزی نگری تا
آنرا بینی ... حضرت سلیمان او را دستوری داد و گویند که اسم اعظم
بود که عبرانی ... و در قرآن و القتل یعنی در آیه الکرسی و یکی در اول سوره آل عمران و یکی در سوره

که تحت الرحمن یحیی النفوس و بقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام است و بعضی گویند که یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا
لا اله الا انت و بعضی گویند که لفظ یا الله یا رحمن است و گویند که آن شخص حضرت خضر بود یا ملکی که دیگر
مقادیر داشت و بقول اشهر آصف بن برخیا که وزیر حضرت سلیمان بود پسر خواهر و کاتب و خلیفه او بود و ثعلبی
که یکی از راویان حدیث اهل سنت است آورده اند که عبدالله سلام از آنحضرت رسالت پناه پرسید که آن کس که بود
که تخت بلقیس را بسی صبا نزد حضرت سلیمان در بیت المقدس حاضر ساخت فرمود آنحضرت که وزیر وی
برادر من و وزیر من و ابن عم من الکه حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است ... بقوران ...
دیگر ... و این از اشکال ... در ... بوسته ... حضرت امیر المؤمنین ... در ... صورت
خواستی ... شدی ... از آنحضرت بظهور آمدی و ... اینست ... ارزیر با سلیمان ...
و ... ملقب ... آنحضرت ... مظهر العجائب و مظهر الغرائب و ... بر عکس ... که اسم اعظم بود بان دعا
کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت حضرت سلیمان از زمین بر آمد و
بسیط آورده اند که ... در انجا بلقیس را ... سلطنت و ... حضرت سلیمان موجود کردانید و بروایتی ماثوره
از حضرت ابو عبدالله روایتست که ... علی الارض ... وفی الحال تخت را نزد حضرت سلیمان حاضر کردانید
و گویند ... تخت را نزد آنحضرت ... که ... بود پس سلیمان با شرافت ...
خود ... تغیر ... تخت را ... اعلا را اسفل کنید و اسفل را اعلا و ... بجای دیگر ...
تا ببینیم که بلقیس او را میشناسد یا نه فلما جاءت قیل اهکذا عرشک قالت کأنه هو واوتینا العلم من قبلها
وکنا مسلمین پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد حضرت سلیمان گفته شد باو که آیا چنین است تخت تو گفت گویا
آن تخت است و جزم نگفت و این از کمال عقل و کیاست او بود چه احتمال داشت که تخت ... باشد او گفت و داده شد
ما را دانش ... از کمال قدرت الهی و صحت نبوت حضرت سلیمان پیش از این معجزه و هستیم ما از ایمان آورندگان
و گردن نهندگان حکم ... بسبب خوش ... است عقل و دانش تمام که هر دو ...
کرام ... مبرا از ... باشد آدم ... حضرت مقدس ... پای وی کرد که دیوان ... گفته بودند
که پای بلقیس ... پای حمار است ... نماید حضرت سلیمان ... کردند ... ازوی ...
صافی ساختند و در زیر آن آب در آورده ماهیان و سایر حیوانات بحری در انجا افکندند ...
آب ... در ... آن نهادند و حضرت سلیمان بر آن سریر نشست ... که بلقیس را
بطلبند ... قیل لها ادخلی الصرح ...
وکشفت عن ساقیها قال انه صرح ممرد من قواریر ... برداشت ... پاهای خود ... سلیمان
... که ... از ...
... آورده ... حضرت سلیمان

بلقیس را بدید که موی داشت بطبع او ناخوش آمد و علاج ازالهٔ او با آدمیان مشورت نمود گفتند بالستره باید برد
گفت در آن خوف جراحت اعضاست پس از دیوان علاج ازالهٔ او استفسار نمود ایشان آهک و زرنیخ ممزوج ساخته
و حمامی مرتب نموده بلقیس را گفتند تا بحمام رفت و نوره بر خود مالید گویند پیش از آن حمام و نوره نبود پس سلیمان او را بنکاح
خود در آورده از آن در زنان سرایش شد و ملک و ولایت را بدان تفویض نموده صنعا را مقرر کرده تا از برای او سه حصن
بنا کردند که از غایت قدرت آدمیان بیرون بود یکی را سیحون و یکی را بینون گویند و دیگری غمدان و بلقیس را هر ماه
کاتب فرستاد در هر یک ماه بزیارت او رفتی و سه روز نزد او بودی و در بعضی روایات آمده که سلیمان او را بعقد
داود را بتبع که پادشاه همدان بود عقد بست و بیمن فرستاد عباسی باسانید معتبره نقل کرده که موسی بن امام محمد تقی
و یحیی بن اکثم روزی بهم رسیدند یحیی از وی مسئلهٔ چند پرسید وی جواب نداشت پس بخدمت امام علی النقی
آمده معروض داشت حضرت امام فرمود مسائل خود تقریر کن گفت یا ابن رسول الله چه حکمت که حضرت سلیمان محتاج بعلم
آصف محتاج بود و حال آنکه او پیغمبر خدا بود فرمود که بدرستیکه سلیمان بعلم آصف محتاج نبود لیکن میخواست که اعلام
اهل ایمان کند از جن و انس که بعد از آن آصف حجت خداست بعد و سلیمان بامر خدا این علم را بامانت باصف داده
بود آورده اند که هیچ وقت از اوقات حضرت سلیمان از یاد حق تعالی جل جلاله غافل نمیشد مگر روزی که حق تعالی او
فرموده که اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد یعنی یاد کن ای محمد قصهٔ سلیمان را وقتی که عرض کرده شد بر وی
با خبر روز اسپان ایستاده بر هفت اسپان نیک و آن هزار اسپ بود که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار
کرده بود و هزار اسپ از ایشان اخذ نموده میراث بآنحضرت رسیده بود و نزد بعضی دیگر اسپان دریائی بودند و پر
داشتند و دیوان از [illegible] تحفه آورده بودند و قصه چنانست که روزی حضرت نبوی باد را فرمود که بساط را در دریا
محیط برد او را برداشت چون بمیان رسید جزیره دید سر کشته از کیاه و اسپان را دید که در جزیره چرا میکنند
و هر اسپی دو بال داشت چون بساط سلیمان را دیدند در هوا پریدند و ناپدید شدند سلیمان از دیوان سوال
کرد که شما این جزیره میشناسید صخر که مهتر ایشان بود گفت من میشناسم حضرت سلیمان فرمود که این
اسپان بگیرید و بیاورید پیش من دیوان گفتند ما نتوانیم اما دیوی هست که نام او همدون است و این همدون از ذریت
ابلیس علیه اللعنه است این اسپان را او [illegible] و این همدون را [illegible] بدست آوردن کمر دروغ بگوید که سلیمان
[illegible] شد حضرت سلیمان فرمود روا بود دیوان از پیش سلیمان رفتند و در جهان پراکنده شدند و [illegible]
کردند که سلیمان [illegible] همدون از قعر دریا بیرون آمد دیوان بنزدیک وی آمدند و او را گفتند [illegible] و ملک
سلیمان را بگیر که ما پیش از [illegible] انکه او را [illegible] بگرفتند و دست و پای او را بسته او را
بنزد سلیمان [illegible] در وی نگریست همدون [illegible] بر خود [illegible] آورده گفت یا نبی الله [illegible]
هرچه [illegible] رسول [illegible]
بسوزانم پس سلیمان [illegible] گفت یا رسول الله این اسپان [illegible]

نبید هد
و سلطنت را از ایشان نمیتوانیم پوشانید اما در فلان جزیره چشمهٔ ایشان را توان گرفت حضرت سلیمان
فرمود آن چیست همدون گفت ایشان را در جزیره است که یکی را از علف میخورند و یکی آب آن جزیره باید رفت و
شراب در چشمه باید ریخت تا چون بیایند و از آن شراب بخورند بیهوش گشته بیفتند و انگه ایشان را مهار کردن ایشان
بندیم و نزد تو آوریم پس دیوان همراه همدون رفتند و چشمه را گرفته شراب در وی ریختند و در کمین نشستند
تا [illegible] که اسپان بآب خوردن آمدند چون از آن بخوردند بیهوش گشته میفتادند پس دیوان در آمدند و
ایشان را مهار کردند بسته بکشاکش بنزد سلیمان آوردند چون خود را بسته دیدند گردن تسلیم نهادند و دیوان ایشان را
ببیت المقدس آوردند سلیمان نزد بود تا ایشان را در نظر آوردند و همه وقت بر سلیمان از نماز پیشین تا روزی که
در آخر روز داشت چون نماز دید از آن اسپان بروی عرض کردند نگاه کرد آفتاب غروب کرده بود و قال انی احببت
حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت بدرستی که من بر گزیدم مال را و عرب خیر میگویند یعنی دوستی
اسپان را و باز ماندم از یاد پروردگار خود تا [illegible] پوشیده شد آفتاب بپردهٔ شب پس حضرت سلیمان متوجه
شد روی باصحاب خود کرد که ردوها علی فطفق مسحا بالسوق والاعناق باز گردانید اسپان را بر من پس
ایشان را بسود و شمشیر بر ساقهای اسپان یعنی اسپان را پی کرد و بگردنهای ایشان یعنی [illegible]
ایشان را [illegible] در راه خدای پی کرد و تصدق نمود بجهة کفارهٔ نماز فائت و از آن جمله هزار و سیصد اسپ ماند
و هر اسپ [illegible] که الحال هست از نسل آنهاست عبد الله عباس از حضرت امیر المؤمنین نقل میکند که
[illegible] آفتاب [illegible] ذکر او [illegible] که حضرت سلیمان بجهت مشغولی اسپان فوت شد
و آفتاب غروب کرده بود چون اشتغال باسپان بجهة ارادهٔ جهاد بود نه بسبب حظ نفس [illegible] حق تعالی
فرشتگان را [illegible] که ردوها علی باز گردانید آفتاب را از برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند
[illegible] نماز را ادا نمود و [illegible] آفتاب را دو بار از برای حضرت امیر المؤمنین باز گردانیدند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مصطفی [illegible] صلوات الله [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
زن داشت روزی [illegible]
[illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible] ولقد فتنا سلیمان
والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]

انشاء الله بود از آن پشیمان شد پس باز گشت بخدا بر وجه انقطاع از ما سوی الله و بدعا از تقصیر [illegible]
روایت کرده بود حق تعالی که شصت [illegible] در تمام دست که اگر سلیمان بگفتی انشاء الله هر یک پسری میشد حق تعالی بقدرت کامله
سیصد پسر از آن میداد که همه در راه خدا جهاد میکردند و شبهه نیست که ترک کلمه انشاء الله مقتضی آنست که از سلیمان صبر [illegible]
[illegible] باشد و الا آنست که [illegible] از کتب [illegible] قاهر [illegible] بود که [illegible] شود در اینکه سلیمان [illegible]
بود [illegible] که [illegible] حضرت سلیمان است [illegible] انشاء الله
[illegible] که [illegible] حضرت سلیمان از [illegible] و [illegible]
که حق تعالی باد [illegible] داشت [illegible] سلیمان او را باد داد [illegible] سلیمان [illegible] خود را [illegible]
[illegible] روز [illegible] بعضی که [illegible] نقل کرده اند [illegible] قد ماست که حاصل کرد حضرت سلیمان
[illegible] کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز [illegible] و [illegible] مناجات کرد قال رب اغفر لی وهب لی ملکا
لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب گفت ای پروردگار من [illegible] صادر شد [illegible]
[illegible] پادشاهی که [illegible] مرا [illegible] که هرچه خواهی [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب پس [illegible] باد [illegible]
[illegible] قصد کرده [illegible] حق تعالی [illegible] باد را مسخر او کرده بود که روزی
[illegible] و [illegible] وقت [illegible] و [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] جنیان [illegible] و [illegible] فارس [illegible]
[illegible] و هب بن منبه [illegible]
[illegible] اصحاب سلیمان [illegible] کردیم [illegible] انشاء الله
[illegible] کردیم [illegible] عراق [illegible] کردن [illegible]
الله [illegible] دریا [illegible] تا [illegible] و از آنجا کوچ
[illegible] نوشته [illegible] شام [illegible] شهر [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] شهرهای [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] جواهر بیرون آوردند [illegible] دیوان
سلیمان [illegible] یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات [illegible]
برای [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] صورت تمثال [illegible] آورده که تماثیل [illegible]
[illegible] که تمثال [illegible] زیر تخت سلیمان
[illegible] سلیمان بر تخت [illegible] بر بالای [illegible] خود [illegible]

تا سلیمان پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بر بالای خود سایه کردندی و بعد از آن سلیمان کسی
دیگر نتوانست که بر آن تخت بر آید و چون بخت النصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر آن تخت
[illegible] شیر [illegible] او را [illegible] صورت [illegible]
و باز حق تعالی [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده [illegible] تماثیل [illegible] صورت
ذی حیات نیست بلکه صورت اشجار است و غیر از ذی حیات و گویند که [illegible] بر [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible] طعام [illegible] حضرت سلیمان [illegible] بر [illegible] بود [illegible]
که از برای [illegible] سلیمان [illegible] دوازده هزار [illegible] بود و [illegible] بود و آخرین مقرنین فی الاصفاد [illegible]
کردیم [illegible] شیاطین [illegible] که [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که در دنیا ملکی [illegible] بود [illegible] در دست داشت [illegible]
[illegible] و از اصحاب [illegible]
که از [illegible] جنیان برای سلیمان بنا کرده بودند بیت المقدس است [illegible] حق تعالی [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رسیده که [illegible] و چون نوبت [illegible] رسید حق تعالی [illegible]
[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] کثرت عدد اولاد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بر ایشان مسلط کردانم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حضرت داود [illegible]
[illegible] بر ما آسان تر است [illegible]
[illegible] کردند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] داود [illegible]
[illegible] حضرت داود در بیت المقدس
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دعای ایشان مستجاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بنا کردند [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] داود [illegible]

کرد پس او را امتحان بحجت کردند گفت این سبیل نیز بشنو [illegible] او را استخلاف کردند قبول نمود پس جمعی گوسفند و [illegible]
جدا از آن پیشکاه و بعد از آن بسعد شتر [illegible] نداد پس گفت او را بجائی در مسجد کرد و از پی بکردانند و [illegible] کنند
با او دهند گفت الحق راضی شدم چون یقین شد او را که در این امر [illegible] واز سر اخلاص میکویند گفت ای پسر [illegible]
در کذشتم و مقدار جوی ارزن او [illegible] نمدم جز [illegible] از امتحان شما بود پس آغاز بنا کردند و داود با اسحاق بنی اسرائیل
سنکها بر کردن و پشت میکرفتند حتی آورده تند تا دیوار مسجد بقامت شخصی بلند کردند حتی [illegible] داود وحی دراستاد که
خطیب تو از سلطنت مسجد بیش از این نیست انجاز کار که اتمام این بر دست پسر تو سلیمان خواهد بود و در نفحات
القصص مذکور است که داود علیه [illegible] او مسجد برد او پادشاه زاده ضحیا نام که ملک پادشاهی از دست او بیرون
مصیبت و فساد بند رفته بود او را طلب کرد و گفت [illegible] گفت این [illegible] است [illegible]
[illegible] بیام آمد و گفت ای داود ضحیا را هست مالی است [illegible] اجابت کن داود گفت ملک خود را [illegible]
گفت آن [illegible] دو هزار یا پانصد [illegible] دو هزار پانصد [illegible] است و قیمت از ایوان [illegible] خواهم داود [illegible]
در نهم نیز سه [illegible] بیام آمد و گفت [illegible] ای داود گفت ای ضحیا تو [illegible] و دیکر [illegible] بدیع زمیذم
بعد [illegible] گفت ما [illegible] پس چون سه روز از وی بگذشت ضحیا آمد و گفت ای داود بهای ملک [illegible]
داود گفت من نکفتم که من [illegible] بعاد [illegible] شب در آمد ضحیا بخواب دید که کسی او را گفت ای ضحیا
چهار صد سال [illegible] و معصیت کند [illegible] بر خیز و حایط را [illegible] از زر بر دار و اکر [illegible]
ملک و پادشاهی که داشتی [illegible] و کناهان ترا [illegible] ضحیا از خواب در آمد و نزد داود رفت و گفت [illegible]
این حایط را بین [illegible] کرد و [illegible] او بین مسجد انکاه ضحیا توبه از معاصی کرده روی بعبادت پروردکار عالم آورد
[illegible] که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا اشاره است [illegible] آورده که چون
داود خواست که مسجد بنا کند [illegible] که [illegible] زمین [illegible] و زمین [illegible] کوسفندان بان کسی میداد [illegible]
درانجا [illegible] بود داود زمین [illegible] کوسفند کرد و بر آن [illegible] داد گفت ای داود پیش [illegible] داود گفت که آن [illegible]
[illegible] زن [illegible] شد حتی [illegible] او باد و خطاب کرد که ای داود بهای خانه را [illegible] مال خود میدهی که چنین [illegible]
[illegible] ای داود اکر [illegible] برابر زر کنی من او را بدست تو تمام نکنم داود بگریست و گفت خداوندا اکر بدست من
تمام نکنی باری بر دست فرزندان من تمام کن و فرمان آمد که اجابت کردم چون سلیمان [illegible] در سیزده سالکی
بجای او نشست و [illegible] بادشاهی کرد که [illegible] مسجد را تمام کن حضرت سلیمان آن مسجد را [illegible] کرد جن و انس و شیاطین
را جمع کرد و کار را در میان ایشان تقسیم [illegible] بقدرت قوت و قدرت هر یک و [illegible] فرستاد تا از معادن سنکهای
رخام سفید و زرد آورند و شهر [illegible] را بنا کردند و او را دوازده محله کردانید بعدد اسباط بنی اسرائیل چون
تمام شد هر سبطی را در محله از آن جای داد و بعد از آن آغاز بنای مسجد نمود و جنیان را فرستاد تا زر و سیم
و انواع جواهر از دریا بیافتند و زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که [illegible]

بنایر

بنایر ابواب حضرت ملک کرده [illegible] سال [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] شغل و صلابت [illegible]
که اظهار [illegible] حضرت سلیمان [illegible] از جنیان استفسار نمود که [illegible] هیچکس [illegible] نتوانستند بزبان
او را حاضر سازند حضرت سلیمان [illegible] باحضار آن امر فرمود دیو برفت و او را آورد سلیمان از وی سؤال کرد که او
عزیز [illegible] گفت و [illegible] کرد [illegible] هیچ خنده کردی و [illegible] گفت یا نبی الله
حرمت [illegible] لیکن امور عجیب دیدم مرا از آن خنده می آمد حضرت [illegible] که آن چه بود جواب داد که در راه [illegible]
رسیدم که [illegible] موزه دوزی موزه میدوخت و او را میگفت که موزه [illegible] خواهم که چهار سال [illegible] آمد که او [illegible]
عمر خود اعتماد ندارد و امید چهار سال دارد بعد از آن به پیری رسیدم که [illegible] از غیب نشان میداد و او خود کرسنه
بود که گنجی پنهان بود و علم بان نداشت مرا از آن خنده آمد سلیمان فرمود هیچ چیز هست که جواهر [illegible] سوراخ
توان کرد [illegible] گفت سنکی هست سفید که او را الماس کویند اما من معدن او را [illegible] مرغی [illegible]
عقاب [illegible] تا صندوقی از سنک [illegible] شد و بچهای او را در صندوق کنند و سر او را [illegible]
تا [illegible] سنک را بیاورد تا بان صندوق را سوراخ کند پس چنان کردند عقاب برفت و بعد از آن
[illegible] سنک آورد و [illegible] صندوق [illegible] پس حضرت سلیمان [illegible] از جنیان را با عقاب فرستاد
تا چند سال دیکر [illegible] امروز هر جا [illegible] الماس [illegible] الماس [illegible]
و جواهر را سفتند و مسجد را [illegible] رخام سفید و زرد و سرخ و ستونها از رخام سفید [illegible]
[illegible] در آن نشاندند و دیوار و سقف او را مرصع کرده و [illegible] الواح فیروزه ساختند و چون شب
در آمدی از نور جواهر چنان بتافتی که [illegible] احتیاج نبودی و [illegible]
باب التوبه و دیکر باب الرحمه [illegible] باب [illegible] الاسباط خواندند که از هر [illegible] سبطی [illegible] و دیکر باب النبی
[illegible] باب [illegible] تمام شد [illegible] ساختند [illegible] عجایب او آن بود که اکر [illegible]
در آن داخل شدی روی خود دیدی در آن جواهر روشن و سفید دیدی و اکر فاسق بودی روی خود را تاریک و
سیاه دیدی و [illegible] در کوشه [illegible] در آن [illegible]
ده هزار [illegible] از عباد بنی اسرائیل [illegible] بتلاوت [illegible] مشغول بودند [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] بخت النصر [illegible] خسر الدنیا والآخرة [illegible]
کرده [illegible] جواهر [illegible] آورد [illegible] سلیمان ملک الموت را [illegible]
[illegible] مرا اعلام [illegible] چون وقت [illegible] رسید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible] شیاطین [illegible]
[illegible]
الموت قبض روح [illegible]

پس جمیع این سلیمان در [illegible] کرده که شاید [illegible] بود که در جان او را امید بدهند و آن مرده را در حیرتی که بر عصا تکیه
زده بود حضرت عزرائیل نزدیک فرستاد و گفت دعوت را اجابت کن گفت تا اینجا مهلت ده تا احوال خود را سامان
دهم گفت مدت نیست پس اجنات بر پای ایستاده و قضا آنکه زده روح شریف او را قبض کرد و آنحضرت هم بر آن حال
جن بکاری تعین کرده بود تا یکسال اجنات بر پای ایستاده و بر عصا تکیه کرده به حضور آنکه او زنده است هر یک
بکار خود مشغول بودند گویند هنوز یکسال دیگر مانده بود در بنای مسجد بیت المقدس که اجل آنحضرت در رسید طلب
دیگر روح نمود و حضرت [illegible] کسان خود را وصیت کرد که راز مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه زده [illegible]
تا جنیان از قبل خود [illegible] و هم مسجد را باتمام رسانند همچون حضرت سلیمان در گذشت او را [illegible]
[illegible] و بر عصا تکیه اش داده دیوان از دور او را میدیدند و زنده می پنداشتند بهمان کار که [illegible] ایشان بود
قیام مینمودند بعد از یکسال پایین عصا را ارضه خورده و او بر روی افتاد و جن و انس را از موت او معلوم شد و دیوان
فی الحال فرار نمودند و در شعاب جبال و اطراف بوادی مخفی شدند اصحاب تاریخ آورده اند که عمر شریف حضرت سلیمان
پنجاه و سه سال بود چهل و سه سال پادشاهی کرد و در روزی که پای مبارک بر سریر سلطنت نهاد سیزده ساله بود
بعد از آنکه چهار سال از پادشاهی او گذشت بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و آنکه اجنه [illegible]
[illegible] بالکه لطیف الاجساد شد بجهت او بود که حق تعالی [illegible] خلقت ایشان داده [illegible]
[illegible] ایشان زیاده کرده بود [illegible] حضرت سلیمان بود
[illegible] حضرت [illegible] مانند [illegible] بودند چون آنحضرت از دار فنا بدار بقا رحلت نمود
ایشان بصورت اصلی خود رجوع نمودند [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] بدار بقا [illegible] از وی پسری ماند
بود نام وی [illegible] بود که [illegible] نقاب بر روی کشیدی و [illegible] آمدی
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] ناشی [illegible] پس [illegible]
[illegible] داشت و او [illegible] داشت و بنی اسرائیل را از فساد و معاصی باز [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] استماع [illegible]
[illegible] آورده اند که بعد از وفات حضرت سلیمان پادشاه [illegible]
[illegible] سلیمان و تخریب بیت المقدس کرد بنی اسرائیل [illegible] در مسجد بیت المقدس
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] مناجات ای [illegible]

سوی تو ای [illegible] از در [illegible] بسیار [illegible] ره ای [illegible] بین [illegible] ره [illegible]
[illegible] کن [illegible] الملک [illegible] کن تا [illegible]

فصل دهم در قصه حضرت زکریا و یحیی علیهما السلام بدانکه زکریا علی نبینا و علیه السلام پیغمبر بود و از انبیای بنی
اسرائیل بود و از اولاد حضرت سلیمان بن داود بود و آنحضرت [illegible] سالگی [illegible] بود و [illegible] سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سال بود روزی در محراب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اذ نادی ربه نداء خفیا چون [illegible] پروردگار خود را [illegible]
[illegible] که [illegible] او [illegible] بود که [illegible]
[illegible] دعای او این بود که رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا
گفت ای پروردگار [illegible] است [illegible]
[illegible] پروردگار [illegible] من [illegible] که دعا کرده ام [illegible]
[illegible] وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل
یعقوب واجعله رب رضیا و [illegible] از اولیا [illegible]
[illegible] است پس [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] آورده [illegible] زکریا
[illegible] یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل
سمیا ای زکریا [illegible] بشارت [illegible] که نام او یحیی است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] فضیلت و حکمت [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] یحیی علی نبینا و [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زیاده از
حد [illegible] یحیی [illegible] امام حسین بن علی علیه السلام [illegible] زکریا
بشارت [illegible] آلهی [illegible] قالت رب انی یکون
لی غلام وکانت امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا [illegible] زکریا [illegible]

پسری والد موعود بوجود خواهد شد گفت پروردگارا توانی کار که از جهت زن نمانده است درین سن پیری سال
است و بعد رسیدن که او بیدم روایتش از یحیی و حال انکه بودی تو چنین بعین سید و مومن ... بودی و از حضرت الهی
جهت مزوجیت که بعد از این بشارت حضرت یحیی بر پنجسال متولد شد القصه حضرت زکریا از اخبار سرور
گشته اما ندانست که عنقریب بوجود خواهد آمد یا بعد از مدتی دیگر بظهور خواهد رسید بجهت علم ان گفت قوله تعالی
قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا گفت ای پروردگار من نشانه مرا علامتی کن تا
این واقعه معلوم کردد گفت حق تعالی که نشانه تو برینست آنست که سخن نتوانی کرد با مردمان سه شبانه روز و حال آنکه
صحیح و تن درست باشی القصه بعد از بشارت وقت قرائت زبور سرمه بود و به تسبیح مشغول بود که ناگاه زبان
آنحضرت بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان منتظر بودند که حضرت زکریا بیرون آید و نماز کنند فخرج
علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا پس بیرون آمد بر گروه خود از مصلای خود و چون
قوم بر عدم تکلم او وقوف یافتند پس اشارت کرد زکریا بگروه خود که نماز بکنید یا تسبیح گوئید پروردگار
خود را در بامداد و شبانگاه بعد از سه شبانه روز که بدین حال گذشت زکریا بحال خود باز آمد و یحیی بعد از
انقضای مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیدی و با اختیار بعبادت و طاعت مشغول شدی تا زمانی
که وحی بدان فرود آمد از حضرت حق تعالی بدین خطاب مستطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب بقوة و اتیناه
الحکم صبیا ای یحیی بگیر کتاب توریه را بقوت که ترا دادیم یا عطا و عمل کردن بدان و دادیم یحیی را حکم را او
فهمیدن توریه بود در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس گوید که معنی اینست که بوی عطا دادیم
در حالت سه سالگی و حنانا من لدنا و زکوة و کان تقیا و رحمت و مهربانی از نزدیک خود که بجهة امر دینی است
بطاعه خدا یخواند و از معصیت دور میکرداند و گویند یعنی کالخوف و خشیت و طهارت و پرستکاری او بود
و دادیم او را طهارت دل یا گیرد و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا
و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و زبان بردار ایشان و نبود عاصی و سرکش بر انکه یاد کار خود و سلام
علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و سلام از ما بر یحیی است روزی که متولد شد و روزی که بمیرد
و روزی که برانگیخته شود ... تزول ... و نجات ... آنحضرت مرتبه خوف
خشیت بحضرت یحیی داده بود که چون ... در ایام کودکی ...
اضطراب افتادی و از لباس پلاس قناعت کردی و از طعامهای بنان خشک اکتفا نمودی و زبان حال
ایشان را ادا نمودی نظم بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار منت خود به که بار منت خلق در چهار
سالگی توریه را حفظ کرده و در ده سالگی بجمیع احکام شرع واقف شد با چندین مرتبه چندان گریستی بود که
پوست و گوشت رخسارش ... ریش ... و استخوان ... بود و مادرش ... در دو پاره نمد بر
بر آب چشم افتاده بود و خط او برداشتی ... و باز جای خود نهادی روزی زکریا گفت الهی ...

از تو خواهم که سرو سینه و راحت جان من باشد این در بند از سینه ما سر و بر بود وداع عقار جان ما نهاده و دیگر عمل
کرد و والدهاش خطاب رسید که تو از مال و زندی و لی طلبیدی نمیدانی که صفت اولیا اینست ... عجب ...
قرات و عقاب عجائبها شریعت القصه خوف او در مرتبه بود که در مجلس او ذکر از عقوبات الهی حرفی گفتی و جز
شرح آثار رحمت نا شنائی بر زبان نراندی روزی زکریا بر بالای منبر با اطراف در جواب ... یحیی را ندید
خود در پس ستونی بود دیگر بر خود پیچید چون یحیی را ندید سخن این کلمات استماع نمود نعره زد و برجست
گلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای بر کسی که غضب ان جای او باشد از
کوه ثعبان ماوای او و از شهر بیرون آمد و مضمون کلام معجز نظام حضرت امیر المومنین ع است رباعی خواهی که ز نو
قطره بدریا واصل بکذر ز نعیمی که در وادی در دل از بحر تو قطره ایست در پای محیط ز نهار که از خویش نکردی غافل
حضرت زکریا از منبر فرود آمد بخانه رفت و مادر یحیی را گفت من ندانستم که پسرت در مسجد است ... بیان
کردم و ... از مسجد بیرون رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاده بیا از پی وی برویم که مبادا از عجز ...
در حلقی انند پدر و مادر از پی پسر روان شدند سه شبانه روز در کوه و صحرا قدم میزدند هیچ اثری از یحیی نیافتند
تا صباح روز چهارم بشبانی رسیدند پرسیدند که از یحیی خبری داری گفت او را ندیدم اما سه شب است که زاری
و ناله در اینجا میاید و گوسفندان از چرا بازمی مانند و گوش بران ناله دارند ... زکریا گفت
این ناله نشان ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید او را دید در گوشه
بیهوش افتاده و چندان گریسته که ... از آب چشم او گل شده مادرش بنشست و سر او را در کنار گرفت یحیی
بنداشت که ملک الموت قبض روح آن آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم مرا چندان مهلت ده که از ایشان
... مادرش گفت ای جان مادر منم مادر تو یحیی دیده باز کرد مادر را دید برجست و خواست که بگریزد مادرش
بستان بدست گرفت گفت بحرمت شیری که از این بستان خورده که با من بخانه آی برای خاطر حضرت زکریا بنزد
رسید بمبالغه تمام یحیی را بخانه بردند و سه شبانه روز بود که طعام نخورده بود قدری آش عدس بجهت او حاضر
یحیی قدری از آن تناول نمود میل خواب کرد در خواب دید که شخصی او را گفت ای یحیی ...
آش عدس سیر خوردی ... یحیی بیدار شد برجست و روی بصحرا نهاد و ...
... هر که راه حق ... دوست داد ... ابتلا ... بجهت ... گردانید
و چون حق تعالی یحیی را از ابر کرم ... میکرد در وقتی که ... داد زکریا بوجود او قوله تعالی ان الله
یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین یعنی بدرستیکه خالق ...
... فرزندی که نام او یحیی بود و معنی یحیی آنست که نام پدر ... زنده شود در حالتی که او
فرزند باور کنندی باشد و ایمان او ... بکلمه کن موجود گشته از نزد خدای تعالی در حالتی که مهتر قوم باشد ...
و ... عبادت و تقوی و زهد در حالتی که باز دارنده باشد نفس خود را از جمیع مناهی روایت که یحیی در سن سه

یحیی کودکان رسید که بازی میکردند وی را ترغیب کردند به بازی گفت ما را از بهر بازی نیافریده‌اند ابن عباس روایت
کرده که هیچ کس نیست که بهیچ زنی نرسیده باشد مگر حضرت یحیی بجهت اشتغال بعبادت و با مر آخرت متوجه شده در تفسیر
که بیخبری باشد ناشی شده از شایستگان که زکریا و بابای او بودند پس چنین پیغمبری که حق تعالی او را [illegible] الانبیا
او را بچنین صفاتی ستوده باشد عجیب نیست که بدین گونه رستگار بود و قتل زکریا و یحیی را سبب آن بود که
ملک آن زمان را زنی بود و آن زن را از شوهر دیگر دختری بود بغایت جمیله و خود پیر شده بود میخواست دختر خود
بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشورت نمود حضرت یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرامست ملک ترک آن
دختر کرد و آن فاحشه از غصه رشد بر نخیزید و صبر کرد تا ملک روزی مست شد دیگر خود تا آنکه دختر را بیاراست
و در نظر ملک تجلی در آورد ملک قصد کرد دختر با دختر گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی را بکشی و چه سر
بهای من سر یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت که پدرش را اول باید کشت تا پسر کشته
پسر نمی دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس جمعی از ملاعین بخانه زکریا آمدند و زکریا با یحیی در نماز بود
یحیی را از نماز بیرون کشیدند و بر بستند قصد زکریا کردند وی بگریخت کردند در عقب وی روان
شدند چون بایشان نزدیک شدند زکریا اشاره بدرختی کرد که در آن موضع بود درخت شکافته و زکریا بدرون
درخت در آمد ابلیس ملعون گوشه ردای زکریا بگرفت و در بیرون درخت بماند و درخت بهم آمد
کفار در رسیدند و گفتند بدین مقام مردی از پیش ما برفت کجا شد ابلیس دلالت کرد که در میان این درخت
شد و گوشه ردا بدیشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او کنیم ابلیس گفت هم اینجا او را هلاک میتوان کرد
پس ایشان را تعلیم کرد که اره دو سر بیاوردند و بر سر درخت نهادند و خواستند که ببرند وحی آمد که [illegible]
ما رسید که ای زکریا اگر آهی کشی و ناله کنی نامت از جریده صابران کنیم پس اره بفرق زکریا رسید گفت
خدایا هزار شکر که خون مرا بر سر محبت تو میریزند [illegible] کرد تا بدو نیمش کردند **تطهر** دیگر یحیی را همراه نگونه
وجان دهند؛ ما در میان مردم عالم کذاشتیم یحیی که یحیی را بدرگاه ملک و زمان رسید که در پیر او بقتل
رسانند و سر او را بیاورند و در وقت زبان حال یحیی بدین مقال مترنم بود **تطهر** من دلورس [illegible]
هلا [illegible] نه یکی بخشی است از مردن جز بالشتیاقا؛ [illegible] چون تن [illegible] دوست [illegible]
که هم نیش الماس است بر دلهای خاک اینجا؛ که از ان پیر هم سر مبارک یحیی را در طشتی بریدند و همه [illegible]
علمای آن روز گفته بودند که اگر خون یحیی را بر زمین ریزند تا ملک کیاه نروید پس خون او را در جام [illegible]
خون در جام بجوش آمد آوازی از آن خون آمد که دختر زنا زن [illegible] بنشاند و سمای بعد بخت النصر را بر ایشان
گماشت تا هفتاد هزار کس از کوه بنی اسرائیل بکشت بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از
حضرت پیغمبر آخر الزمان ۳ روایت کرده که آن حضرت فرمود که بمن وحی آمد که بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار
کس بکشتم برای فرزندت حسین بن علی هم دو برابر آن او هفتاد هزار کس را خواهم کشت و قصه بخت النصر چنانکه

دانستی

در قصص مذکور است که ملکی در بابل بود نام وی رخام بن گومرد [illegible] زنی خوب دید در غایت جمال دلش مایل شد و آن
زن را بنکاح بخود دعوت کرد با او مقاربت نمود آن زن حامله شد و پسری از وی در وجود آمد او را در خوابی عجیب دید که
پا در [illegible] در میان نهاد که نام او نصر بود و آن بت از روزگار نوح باز مانده بود از آن هیچ کس عبادت نمیکردند زن گفت
این خدای بیدوستان است و پسر من بدولت او را پیش این خدای بینم تا جه شود پس او را آنجا نهاد و برفت خدای تعالی
جل اسمه بهدیت کماله خود سگی بر آن سگ کماشته تا بیاید و پستان خود را در دهن او نهاده او را شیر دادی و چون
سیر شدی او را ترک کردی [illegible] و او را [illegible] تا یکسال او را چنین شیر دادی
و خدمت کردی و گاهی مادرش بیامدی و او را دیدی در قفا بعد از یکسال روزی آمد گفت ببینم که کیست که او را
سیر میدارد دید سگی آمد و او را شیر داد و حدیث او را پاک کرد و برفت او را معلوم شد که در پیش بت او را دانسته
بخانه برد او را یکی کوش نام نهاد چون بزرگ شد مردم او را بخت النصر کفتند القصه چون آن پسر ده ساله شد کودکی
میکل بود و سرخ روی و کربه چشم و بر سر او هیچ کودکی نبود و پیش پای ملک بود و با آن هیچ کودکی بنوبادی برخاستی
و چون مادرش آن روز [illegible] گفت ای پسر ما را چیزی نیست که نفقه کنیم برخیز و بدشت رو و هیمه
بیاور و بفروش تا ما را نفقه باشد هر روز بر بوقفه مادر عمل کردی چون عمر او به دوازده رسید زمان آمد با رنیا
پیغمبر علی نبینا [illegible] که از بیت المقدس بزمین بابل رود و بخت النصر را [illegible] از دشمن [illegible] روی امان
خواه ارمیا بزمین بابل آمد و او را بعلامت شناسم حضرت جبرئیل او را نشان داد چون آنحضرت بزمین بابل رسید کودکی
را دید که پشته هیمه بر دوش گرفته ارمیا او را بعلامتی که حضرت جبرئیل اعلام کرده بود بشناخت گفت ای پسر [illegible]
[illegible] پادشاهی دهم و لیکن میخواهم که وقتی که بر بنی اسرائیل دست یابی مرا و فرزندان مرا امان دهی گفت قبول کردم
ارمیا [illegible] گفت من تو را [illegible] ارمیا دوات و قلم و کاغذ برای او [illegible]
نامه کرده بوی داد ارمیا [illegible] روی به بیت المقدس نهاد و بنی اسرائیل را گفت ایقوم [illegible]
بدست او است [illegible] و بخدای عز و جل [illegible] شوید که شما طاقت
مقابله و مقاتله با وی ندارید چون ارمیا بصومعه آمد و بعبادت مشغول شد بنی اسرائیل همان فساد میکردند چون بخت النصر
سی ساله شد بخدمت سلطان مشغول شد و او را [illegible] بران داشته که خط و حساب بیاموزد روزی نزد وزیر
سلطان رفت که مرا عملی ده تا [illegible] بدست کنم وزیر گفت چیزی نوشته باد [illegible] کاغذ برداشته بر آن چیزی
نوشت وزیر پسندید گفت چه عمل خواهی گفت زندان بانی [illegible] زندان باو داد و در آن وقت [illegible]
کس در زندان بودند و عادت ملک چنان بود که هر چند زندانیان [illegible]
[illegible] بودند و [illegible] خود [illegible] میکردند و یکدم بسلطان [illegible] روزی بخت النصر
[illegible] که حساب [illegible] که [illegible] آمده بود و وزیر [illegible]
غالب آمد [illegible] بخت النصر [illegible]

برون کردند مردمان شهر پس بزنهان آمد وزنهانیان را گفت مرا با شما احتیاجی هست چندین سال است که شما درین
رنج و محنت گرفتارید اگر من تدبیر کنم که شما را خلاصی دهم شما ملازم من باشید همه قبول کردند و دست
و پای او را بوسیدند و گفتند اگر ما از زنهان و مال خود را برای تو میآوریم پس مال بسیار بجهة او آوردند و او
سلاح تهیه کرد تا شب عید بود که زنهانیان را از قید اطلاق نموده سلاح در پوشانید و هر چند کس را
یکی بخانه یکی از بزرگان فرستاد که شمشیرها کشیده بایستند علی الصباح هر که از خانه سر بیرون کند گردن بزنید
و هیچ جا مکنید و خود با جمعی از خواص در شهر و در او بیرون از خشم پر بود مادر را گفته بود که امشب ترا دشمن بیاید
هیچکس بجا نگذارم آخر مادر را از خواب گرفت پیش وی آمد گفت ای پسر چند خشم مرا بیاد طلبی تو
شمشیر بحواله مادر کرد و سر او از تن برداشت **نظم** بیر حمی بنگر که اعجاز کنند! از کین تکانداشت مادر چونین!
این حرامزاده ایست پیر درندمزیت چنین است! پس مردم دانستند که او کسی را با التماس صحبت نیست
بدیدند مردم از خانها بیرون آمدن کشته شدند و چون روز بچاشتگاه رسید هزار مرد کشته شده بود با او تیغهای برکشیدند
کشته شده بودند بسرای سلطان رفتند سلطان برایشان برآمد گفت ای بخت النصر اگر ترا مطلب مملکت بود
دادم گفت من مدعای آنست که کین خود را از وزیر بستانم گفت با او چه خواهی کرد آنگاه بسرای وزیر آمد وزیر را
بیرون آورده بقتل رسانید آنگاه هر چیزی که بود بر آورد همه جمع کرده بلشکر خود داد گویند دوازده هزار مرد بود
که با وی ده هزار مرد داده همه را ملازم خود کرد و دیگر روز بسرای ملک آمد او را از تخت بیرون کرد ای سلطان
طلبیده بیرون آمد و خانمانه بخت النصر را بر دوش گرفت در جلو بسید و بدو بیگفت **نظم** بلجان بتماشای تو دیدم
چون تیغ فنای سر تسلیم نهادیم! چکان بتو بجوت ازطلب عرج کیشیدیم! صد جان ازسر تعظیم نهادیم! پس ملک را او
تسلیم کرد ملک او را بگرفت هر جا که لشکر میفرستد را بر پس نالد اسرای تو سخن کنم پس او با لشکر عظیم
بجوانب فرستاد تا عرب و عجم و ترکستان و هندوستان را مسخر کرد آنگاه بر سید که هیچ ولایتی دیگر مانده که بر ایشان
تاختن کنند گفت دیگر مانده یکی مصر و یکی شام و یکی مغرب بخت النصر لشکر بشام برد و در بیت المقدس
زیرا که جای پیغمبران است بخت النصر سر کشید بخود که اول تا شام بگیرم پس بجای دیگر شوم و هفتاد هزار کس
جمع کرده روی بشام نهاد خبر به بیت المقدس رسید که بخت النصر میآید ارمیا از مسجد بیرون آمد گفت ای بنی
اسرائیل عذاب نازل شد بدانید که حق تعالی بخت النصر را از ختم او بر شما بر گماشت که گفت انتظار رسید و توبه
کنید شاید که حق تعالی بلا را دفع کند بنی اسرائیل بر سید آیند و توبه کردن و خواندند توریت و عبادت
کردن مشغول شدند چون بخت النصر به بیت المقدس رسید بنی اسرائیل به مسجد در آمدند و روی بخاک نهاده
زاری کردند حق تعالی دعای ایشان اجابت نمود لشکر بخت النصر را ترس در دل آمد منهزم شدند بخت النصر را ن
گفت بیابان آمد و بنشست چون بخت النصر از گشت بنی اسرائیل باز بفساد مشغول شدند و حق تعالی ذکر ارمیا
به ایشان فرستاد بعلی یعنی که مذکور شد و چون ایشان را اعجی کشته شدند دیگر باره بخت النصر بعد از ده سال دیگر

لشکری

لشکری جمع کرده روی به بیت المقدس نهاد آورده اند که بخت سلیمان ع در خشتی نشانده بود چنانکه هر روز بوعی
بوی آوردی و بنی اسرائیل بیخبر بودند و حضرت سلیمان ع فرموده بود که نشان هلاک بنی اسرائیل اینست که آید بوقتی بوی
بوی خار باری آورد و در آن سال چنان شد ارمیا دانست که وقت هلاک بنی اسرائیل است خانه خود را برداشته
پیش بخت النصر آمد و آن خط که در کودکی از وی گرفته بود بوی نمود بخت النصر ایشان را امان داده و در خبر آمده
که اگر ارمیا از میان بنی اسرائیل بیرون نیامدی حق تعالی ایشان را عذاب نکردی اما از واسطه فساد و معصیت ایشان آن
بلا نازل شد القصه بخت النصر به بیت المقدس درآمد و هفتاد هزار بنی اسرائیل را بقتل رسانید و کتابهای ایشان را
تمام بسوخت و در روایتی آمده که بخت النصر بدان موضع رسید که سر یحیی معصوم را بریده بودند دید که خون آن
چاه بر میجوشید و آواز میداد که دختر زنی را بر سر نشاید بخت النصر گفت ای جمعیت کنید که چه چیزی در میان
بنی اسرائیل بود نام او یحیی و پیغمبر زاده بود و هم پیغمبر از ابکشتند پس خون او از درین چاه میجوشد بخت النصر گفت من
از این جهودان چندان بکشم که این خون از جوش بنشیند پس هفتاد هزار کس کشته شدند تا خون از جوش و خروش بازماند
ایستاد بخت النصر فرموده تا آن جواهر و زینتها و حلها و قندیلها و چراغدان و کنزها و ابریقهای زرین و سیمین
که عدد آن هفتاد هزار بودند با تمام در پیش برگرفتند و در حجره آن حضرت بکشادند و تمام آلاح بردند و در آن خزانه گرفتند
بر وایتی بود که هر دانه مساوی بیضه شتر مرغی بیان نمی که سالها حضرت سلیمان از آن اب بیخبر بودند و در
خبر آمده که هفتاد هزار زر و سیم و جواهر و غیر ذلک بیشتر تقسیم کردند و بناهای بنی اسرائیل از خراب کردند و بقیه
السیف قریب هفتاد هزار بنی اسرائیل از مرد و زن و اطفال با سیری بردند بعضی به بابل و بعضی دیگر پراکنده شده
بکوهها و دریا با اتفاق و مسرور بیان با اسیران یحیی پیغمبرزادگان بودند که از آنجمله یکی دانیال بود و دیگری عزیر
و قصه ایشان بیاید انشاء الله تعالی **مناجات** ای زنور بیدانش امیدها! از کرامت بقیمت جاوید ما!
از کرم عفوی دلم شادکن! خط امانم ده و آزاد کن! چون تو گشادی در جاوید ما! کی بود اندیشه زنومیدیم! برلب من عذر دستم
خون حرتیش! لقمه با نماز! احسان حزیش! نعم انکاه رشان بیقیاس! کرده ای اول تو ز شناس! نیز تن نفس عیسی
عصیان نکرای! دور کن اندیشه کژ از کرای! کار نکو بیر که چه سان کن بمن! انجه تو میسزد آن کن بمن! ور زغریق غرق الطف
احسان تو! لطف تیم ایانست نغفران تو! کاخر روز آخرم آید چو رفت! تا نوسنم جان شود مستنه سوز! راه جنان بر کم
جا بخود بدوم! برسر فرش دین محمدم **فصل یازدهم در قصه حضرت مریم** قوله تعالی اذ قالت امرأة عمران
رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم حق سبحانه تعالی قصه حضرت
مریم مریم را به حضرت محمد چون گفت زن عمران بن ماتان که حنه بنت فاقود بود وقتی که حامله شده گفت که
ای پروردگار من بد رستی که نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست در حالتی که آزاد کرده شده باشد یعنی قول
کرد از من بد رستی که تو شنوای با نچه گفتم در باب نذر و دانائی بقصد من آورده اند که در آن زمان تحریر بیت المقدس
امری بود عظیم و از اعظم عبادات میدانستند فرزند را به آنکار نذر میکردند تا در آن مکان منزل خدمت

خدمات بیت المقدس اشتغال مینمود تا زمانی که بمرتبهٔ بلوغ میرسید بعد ازان مخیر بودند میان مقام کردن
و بیرون رفتن و در شریعت ایشان این چنین نذر در پسران ایشان بود فلما وضعتها قالت رب
انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بك وذریتها من
الشیطان الرجیم پس ان هنگام که بنهاد بار خود دختر بود گفت از روی اعتذار و حسرت که ای پروردگار من بدرستی
که بنهادم بار او در حالتی که ماده است و خدای داناتر است بانچه وضع کرده و نیست فرزندی که طلب کرده برای خدمت
بیت المقدس چون فرزندی که ماده بدرستی که من نام کردم او را مریم بلغت ایشان امة الله بود و بلغت عرب خادم در زبان
و او میشود در زبان او را از وسوسه دیو پس کردن و رانم شروع دعای حنه پروردگار مریم و نصرت در رسید از دیو شیطان
محفوظ ماند فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا پس فرا پذیرفت مریم را پروردگار او بپذیرفتنی
نیکو و برویانید او را بنشو و نمای نیکو یعنی تربیت داد او را تا بپرورش یافت بصلاح و عصمت و عفت
و تقوی که چون بمرتبه‌ای رسید باز انواع عبادت بر همه زنان غالب شد و روایت که چون مریم متولد شد مادر
او را در خرقه پیچید و به بیت المقدس آورد و گفت فرا گیرید این نذر کرده مرا که از ان حق تعالی جل جلاله
است در میان ایشان اختلاف افتاد چه عمران امام مسجد بیت المقدس بود و بسیار در تعظیم میکردند و از جهت
هر [illegible] تربیت بود ازان جمله حضرت زکریا گفت من بکفیل او اولیترم زیرا که خاله او در خانه منست ایشان بان راضی
نشدند پس قرعه زدند بر وجه که قلمهای خود را که بدان کتابت تورات میکردند و ازین [illegible] بود در کنار نهر اردن بردند
در آب انداختند تا هر که بر سر آب بود در پرورش مریم ازان باشند زکریا که او از اولاد حضرت سلیمان بود و از [illegible] و از انبیا
بود قلم او بر سر آمد کفالت مریم با او قرار یافت قوله تعالی وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا
فرا [illegible] حق تعالی [illegible] زکریا و در کفالت او [illegible]
آورده که زکریا از برای مریم غرفه [illegible] ترتیب داد و هر گاه که زکریا از نزد مریم بیرون رفتی در انغرفه
را قفل کردی و کلید آن با خود بردی [illegible] شد و انواع [illegible] ظاهر شد هر گاه که زکریا در آمدی
بر مریم [illegible] میوه [illegible] تابستان بود و در میان زمستان [illegible] زکریا
متعجب شدی قال یا مریم انی لك هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب گفت ای مریم
این از کجاست مریم گفت این از نزد خداست بدرستی که خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بی شمار ایة
بسیار اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرك بكلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا
والآخرة ومن المقربین یاد کن ای محمد وقتی که گفتند فرشتگان ای مریم بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه
مراد ازان حضرت عیسی است که بکلمه کن حاصل شد نام او کلمه اینست که مسیح لقب است و عیسی نام او است
در حالتی که او روشناس و تمام قدر باشد در دنیا بطلعت و [illegible] شدن بواسطه [illegible] رفع باسمان و در آخرت
بشفاعت و علو درجات و مرتبه از ان جمله نزدیکانست ویکلم الناس فی المهد وکهلا ومن الصالحین و سخن گوید

دلالت

و والده او مریم را برابر در حالتی که در کنار [illegible] خورده که در حالتی که او در ان باشد و در حالتی که [illegible] باشد
یعنی سخن کردن او در زمان طفولیت و پیری [illegible] باشد و در حالتی که او از انبیای [illegible] سخن کرده
[illegible] در زمان طفولیت [illegible] ظاهر شود که او [illegible] است و مادر او [illegible]
و [illegible] کند چون [illegible] بدی [illegible] گفت و چون [illegible] شد [illegible]
[illegible] چون [illegible] کلام [illegible] کرد قالت رب انی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر گفت از روی تعجب ای
پروردگار من از کجا باشد [illegible] بصورت [illegible] فرزندی و حال آنکه مس نکرده است مرا هیچ کس [illegible] فرزند
[illegible] قال کذلك الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون گفت جبرئیل [illegible]
[illegible] که [illegible] خدای [illegible] هر چه خواهد [illegible] کند [illegible] چیزی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ویعلمه الکتاب والحکمة والتوراة والانجیل ورسولا الی بنی اسرائیل
[illegible] کتابهای [illegible] فرستاده شده [illegible] و [illegible] فرستاده شده
[illegible] بسوی [illegible] یعقوب انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ
فیه فیکون طیرا باذن الله [illegible] آورده شد [illegible] بدرستی [illegible]
برای [illegible] پس [illegible] میکرد [illegible] بازگشتن [illegible] وابرئ
الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله و [illegible] از [illegible]
[illegible] کسی [illegible] کرده [illegible] که [illegible]
[illegible] بود [illegible] بیرون [illegible] شد [illegible] دعا
[illegible] اولاد [illegible] شده [illegible]
[illegible] آنحضرت دعا کرد حق تعالی او را زنده کرد [illegible] سام بن نوح که [illegible] بود
[illegible] کرد [illegible] آیات آورده حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام بر سر قبر او آمد گفت قم باذن الله
فی الحال [illegible] شد و سام [illegible] آمد [illegible] بود [illegible]
[illegible] باذن الله فی الحال [illegible] وانبئکم
بما تأکلون وما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلك لآیة لکم ان کنتم مؤمنین [illegible]
[illegible] در [illegible] بدرستی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] اتفاق کرد
[illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible] حضرت جبرئیل آمد [illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible] در مسجد [illegible] بعبادت مشغول بودی و وقت [illegible] خانه خود [illegible]

بجهد درآمدی وقتی در خانه خود بود بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که غسل کند چون غسل کرد دیبای پوشید حضرت
جبرئیل نزد او آمد قوله تعالی فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا یعنی فرستادیم بسوی او روح خود را یعنی جبرئیل
پس متصور شد برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی جبرئیل بصورت آدمی خود را نمود قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ
إِن كُنتَ تَقِيًّا گفت مریم بدرستی که پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش از بدی که تو خواهی بمن رسانی اگر هستی پرهیزگار
جنکار و گویند تقی نام فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان شدی و بر عکس نام او تقی بود یکی بد حال آنکه بر عکس نهند نام
زنگی کافور که مکر اوست حضرت جبرئیل چون اضطراب مریم دید قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا
زَكِيًّا گفت جز این نیست که من فرستاده او ام بکار تو تا ببخشم ترا پسری پاکیزه قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا گفت مریم چگونه باشد مرا پسری و حال آنکه نسوده است مرا آدمی و نبوده ام من زناکار
قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا گفت جبرئیل امر چنین است
که تو گفتی گفت پروردگار تو که آن دادن ولد بی پدر بر من آسانست تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان بگردانیم
بخشش او برای اهل ایمان بگروند و هست آفریدن او بی پدر کاری حکم کرده شده چون این مناظره و مباحثه میان
حضرت جبرئیل و مریم واقع شد مریم رضا داد و خاموش بنشست جبرئیل نزدیک وی رفت و در گریبان
او یا آستین یا دامن او نفخ دمید و آن باد بجوف وی درآمد فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا پس بار عیسی گرفت
پس بگوشه رفت بان حمل دوری شد در جانبی که دور بود از شهر ایلیا از حضرت امام محمد باقر مرویست که بار
جنین مریم را بیست دو گرفت و باد در آن دمید در همان ساعت ولد در رحم طیبه او بکمال رسید بنابر آنکه
ناه شده باشد در رحم مادر بیرون از وضع خود بیرون آمد و بجهت که از حملها در زمین بکشید در خلا او را
در آن نگاه کرد آن خار ابلیس بسیار پریشان خاطر گشته و در بجهت خجلت که از خلق داشت از آن منزل
بیرون رفته بر زبان حال بیان اینحال می‌نمود نظم مرا در دنیا که بحسرت جز یاد من کنید هرکجا او را ببینید
یاد من کنید فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس درآورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما از
ابن عباس روایتست که چون مریم از شهر بیرون آمد بصحرا درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای او بریده
بودند و تنه او خشک شده بود و آن در فصل زمستان بود و سرمای سخت بود پناه بآن درخت آورده پشت باو
باز داد الله درخت فی الحال سبز شد و برگ برآورد و خرمهای تازه داد و بخت شد مریم در پای آن درخت درد زاد
از دلتنگی و شرمساری قوم قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا و کنت ای کاشکی من مردمی پیش از این
حال و بودمی چیزی حقیر و فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس شناخته
در آنکه مرا امام ایشان و دیگر آل زکریا بوده ام و همه بکارت من زائل شده و شوهر نکرده ام ایشان حال مرا چه گمان کنند
چه سلام چون حضرت جبرئیل این سخن را شنید بجزع و فزع او التفات کرد فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ
رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا پس آواز داد مریم را از زیر او که ای مریم اندوهگین مباش بدستی که گردانید پروردگار

تو در زیر قدم

تو در زیر قدم تو جوی آب که از آن بیاشامی و بآن طهارت کنی و از ابن جبیر روایتست که در پای مریم جوی
که آب آن منقطع شده و خشک گشته حق تعالی بحرمت مریم در آنجا جاری گردانید و از حضرت ابی جعفر روایتست که
عیسی پای مبارک بزمین زد چشمه آب جاری شد وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا
جنبان ای مریم بسوی خود تنه درخت را تا بیندازد از درخت بر تو خرمای تر تازه چیده از درخت تا از رسیدن نگاهی
فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا پس بخور از خرماهای تر و بیاشام از آب و روشن ساز چشم خود را و دلخوش دار بفرزند
آورده اند که چون مریم بخطاب کلمه وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ مخاطب گشت گفت الهی با اینکه من
تندرست بودم و در حجره بودم روزی بی تعب رزق میرسید اکنون مرا امر باید کردن اکنون که بدرد محاصر گشته ام
مرا میفرمائی که درخت خرما بجنبانم تا خرما بیفتد در جواب حکمت خطاب رسید که پیش از این بصفت
تجرد موصوف بودی و خاطر با کسی تعلق نداشتی اکنون که خاطرت بعیسی تعلق پیدا کرده الفرج حق
بجای از ایل دادن ساده تا کردم به بر درآمد چون حضرت عیسی متولد شد او را فرا گرفت و بشستند بان
چشمه آب و در خرقه پیچیدند و در کنار مریم نهادند ندا رسید به مریم که ای مریم بگوی که امروز روزه
صمت بدارم فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا پس اگر ببینی
از آدمیان کسی که از تو پرسد که این فرزند از کجاست پس بگوی بدرستی که من نذر کردم برای خداوند روزه
را پس سخن نگویم و نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده آورده اند که چون
اهل بیت مریم او را در محراب ندیدند بتفحص او مشغول شدند از هر کس میپرسیدند تا یکی نشان داد که او را
در زیر نخل دیدند قوم بدانجا شتافتند چون ایشان را بدید عیسی را برداشت و متوجه ایشان شد حضرت
عیسی در پیش مادر سخن کرد که ای مادر من بشارت باد ترا و بر تو باد از قوم اندیشه مکن و در جواب زدن مرا بایشان
واگذار فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی را بقوم خود در آن حالت که برداشته بود او را چون ایشان
کنار بر وی افتاد و گویند که او را بر آن دیدند بگریستند چه آن قوم خاندان نبوت و طهارت بودند و اهل
ورع و تقوی و صلاحیت معروف و مریم بصفت عصمت و عفت مشهور بود و ایشان از آن مشاهده کردند بسیار
تعجب نمودند و دعا کردند قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا گفتند ای مریم بدرستی که آمدی بچیزی عجیب
بدیع که در میان اهل بیت مانند آن نبوده يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ای خواهر
هارون نبوده پدر تو بد و مادر تو زناکار گویند هارون برادر پدری مریم بود و بحسن و صلاح و زهد مشهور
و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و مغیره از حضرت رسول صلعم روایت کرده اند که مراد بهارون مردی صالح بود در بنی
اسرائیل که بپرهیزکاری مشهور بود و مریم در صلاح بوی شباهت داشت بهارون تشبیه میکردند و روایتست که چون وفات
کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا پس مریم اشاره
کرد بعیسی که با او سخن گویید گفتند چگونه سخن گوئیم با آنکس که در دامن است که کودکست در حالتی که کودکست

بر ایشان بر آشفتند و در حال در حجر مریم شدند عیسی با ایشان سخن گفت از پستان بر داشت و روی بدیشان کرد و
بزبان فصیح گفت قال انی عبد الله گفت ای قوم بدرستی که من بنده خدایم چون از حضرت عیسی کمال انی عبد الله شنیدند
ازان در تعجب شدند و گفتند ای امری عجیب و غریب است پس هر چه حضرت عیسی شد گفتند تا دیگران ازان معجزه خبر
شود و میبود آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا أینما کنت وأوصانی بالصلوة داده است خدا تعالی مرا
حکم کرده شد در ازل که مرا انجیل دهد و کرده اند است پیغمبر و ساخت مرا خدای با برکت و نفع هر جا باشم و [illegible]
تعجب نمودند بروایت ابن عباس و اکثر مفسران است که در همان حالت که سخن گفت معجزه ای بیرون کرد [illegible]
و در روایت آمده که حضرت عیسی در هر جا که میبود جماعات از اصحاب آفات و عاهات نزد وی آمدندی و بدعای او
شفا یافتندی چنانکه نقل است [illegible] حضرت عیسی [illegible] جبرئیل آمد و زبان آورد
که بگو [illegible] لا اله الا الله و عیسی روح الله چون بنی اسرائیل [illegible]
خود دعوی کرد گفت [illegible] موسی داریم [illegible] و هیچ کس او را اجابت نکرد عیسی از غار بیرون
[illegible] آمد [illegible] حضرت عیسی نزد ایشان رفت و گفت
این جامها را پاکیزه کرده اید چرا [illegible] پاکیزه نکنید گفتند چه چیز پاکیزه کنیم گفت بگوئید لا اله الا الله و عیسی
روح الله هم یکبار بحضرت عیسی ایمان آوردند و جامها با صاحبان داده همراه عیسی شدند و بقریه رسیدند که
در [illegible] حضرت عیسی ایشان را گفت [illegible] که روزی از [illegible]
[illegible] گفت بگوئید لا اله الا الله و عیسی روح الله ایشان نیز بحضرت عیسی هم ایمان آوردند و ان
جماعت حواریون عیسی شدند و دوازده کس که ازان بودند [illegible] کس [illegible] حضرت
عیسی با ایشان [illegible] آمد و قوم را دعوت میکرد گفتند [illegible] پس
از گل صورت مرغی بساخت و باد در ان دمید [illegible] شد باذن الله [illegible] نابینا آوردند
گفتند اگر [illegible] این نابینا را بینا کنی حضرت جبرئیل آمد و گفت ای عیسی [illegible] شفا [illegible] کرده اند بر
عیسی دم [illegible] بینا شد باذن الله [illegible] آوردند که برص مبتلا بود گفتند این شخص را شفا [illegible]
[illegible] دم در ان [illegible]
پس بعضی از بنی اسرائیل گفتند [illegible] قال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر
مبین پس بعضی ایمان آوردند [illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] حواریون [illegible] ای عیسی [illegible] آنکه
[illegible] آسمان [illegible] اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم
هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء یاد کن وقتی که گفتند حواریون که ای عیسی ابن مریم [illegible]

بالکلیسم

پروردگار تو [illegible] فرستد بر ما خوانی از آسمان و این کلام بعد از احکام معرفت گفتند قال اتقوا الله ان کنتم
مؤمنین گفت عیسی در جواب ایشان که بترسید از خدا در این سؤالات [illegible] اگر هستید شما ایمان آورندگان
[illegible] قالوا نرید ان نأکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونکون علیها من
الشاهدین گفتند [illegible] نداریم ولیکن میخواهیم که بخوریم از آن مائده [illegible]
[illegible] از کرامات [illegible] که حواریون چون طلب مائده کردند عیسی گفت سی
روز روزه بدارید [illegible] طلب مائده [illegible] حضرت عیسی روی
[illegible] دعا کرده قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لأولنا
وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین گفت عیسی ابن مریم [illegible] ای پروردگار ما [illegible]
[illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] روزی [illegible]
قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین گفت حق
که ای عیسی بگو [illegible] که من [illegible] فرو فرستادم این خوان را از آسمان بر شما پس هر کس کافر شود بعد
نزول مائده از شما پس [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] که چون ان خوان [illegible] از اول تا آخر
[illegible]
[illegible]
حضرت عیسی [illegible] و گفت خداوندا این خوان را رحمت گردان [illegible]
[illegible] گفت بسم الله خیر الرازقین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible] روح الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شفا یافتند [illegible]
[illegible]
[illegible] شفا یافتند [illegible] از آسمان [illegible]

جنان شدند که در یک شب موی سر ایشان سفید شد روز دیگر که خوان آمد بخوردن مشغول شدند پس ایشان را مسلمان
رفت و روز دیگر چاشت باز بدین منوال تا چهل روز پس وحی آمد که ای عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا و حکم در این
آن بود که هرگاه فقرا از مائده خوردندی از مرض جدا شود پس توانگران از این حال مضطرب شدند در مائده شک آوردند
را بر جادوی حمل کردند و سیصد و سی تن ایشان که شک آوردند مسخ شدند بصورت خوک و بعد از ظاهر شدن
با هم بالحضرت عیسی عناد و جحود ورزیدند و قصد قتل او کردند و اجتماع کردند در مشورت کردن قتل او را به
انواع حیله بدست آوردند و شبی در خانه محبوس کردند و قبل از آن حواریون را جمع کرده بود و وصیت نموده که
اطراف عالم متفرق شوید چون یهودان او را محبوس کردند همه شب تا صبح پاس او می داشتند و علی الصباح جمعی شدند
و مهتر خود را که یهودا نام داشت و گویند که مهتر ایشان یهودا اسخریوطی داشتند که او ططیانوس نام داشت بدر آن خانه
فرستادند تا حضرت را بیرون آورد و حق تعالی جلت کلمته در آن شب حضرت عیسی را باسمان برده بود و این جهت آن بود
که او را در دنیا هیچ وابستگی نبود **بیت** حق تعالی از زن و در زن بیزار / مردانه هیچ زن و خویش و پیوند بیز / هر چیز که
هست بند راه است ترا / با بند چگونه ره توان رفت بیز / پس چون یهودا ططیانوس در آن خانه در آمد حق تعالی او را
بصورت عیسی متمثل کرد چون بیرون آمد خواست که بگوید که عیسی در این خانه نیست زبانش بسته شد و گویند
هر چند فریاد کرد که من حضرت مسیح نیستم نشنیدند و از دارش در آویختند و او را تیرباران کردند و ارباب
تواریخ آورده که در آن شب حضرت عیسی را بردند شب بیست و یکم رمضان المبارک بود که شب قدر است و حضرت
امیر المؤمنین ع در وقت رحلت فرمود که من در شبی رحلت میکنم که قبض روح حضرت یوشع بن نون شد
که وصی حضرت موسی ع بود و حضرت مسیح باسمان عروج کرد القصه حق تعالی عز اسمه میفرماید که یهود مکر کردند بقتل
حضرت عیسی و خدا تعالی بتدریج کامله مکر ایشان را به ایشان عاید ساخت قوله تعالی و مکروا و مکر الله والله
خیر الماکرین مکر کردند و خدا تعالی مکر ایشان را بایشان رسانید و خدای بهترین مکر کنندگان است از ابن عباس
مرویست که حق تعالی روح عیسی را قبض کرد و بعد از آن زنده کرده باسمان برد و در حدیث حجازی ... منکرات
که حضرت رسول صلعم فرموده که زود باشد که پسر مریم از آسمان نزول کند و امام شما از شما باشد و دیگر
در خبر است که حضرت عیسی بنی اسرائیل را خبر داده که بدانند که دین موسی منسوخ شد و احکام انجیل باشد
و مژده میدهم شما را برسولی که بعد از من بیاید و نام نامی و اسم گرامی او احمد و محمود باشد و ...
... باشد که وصی و خلیفه او بود و نام مبارکش ... حجة الله و ید
الله و اسد الله و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع است و از صلب مبارک
مطهر او حضرات یازده امام دیگر ظاهر شود و چون آنحضرت مبعوث شود قران کتاب او بود و دین و آیین و شرع
او ناسخ ادیان و ملل ... باشد و ... کلام خدا را ... چون یهودان این شنیدند بدیشان ...
... دین موسی را منسوخ نکرد ... که دین موسی را برطرف کند ...

واین پیغمبر دیگر سیصد سی سال بنا بر این او را قصد کردند و چون اخبار مختلفه در قصص انبیای مرسلین بسیار است
و از چنین تقریب و امکان تحریر ... پس بنا بر این سخنان مضمون خیر الکلام ما قل و دل فقیر در سلک
تحریر کشید امید که در نظر همگنان پسندیده آید و قلم عفو بر ناپسندیده ان کشیده از دعا بر این شکسته بال خود دل
ساقی نفارند تا شاید باعث تخفیف عذاب این ضعیف گردد که از انفاس مومنان رستگاری از درکات نیران یافته
بروضات رضوان و درجات جنات نعیم متنعم از خوان شرف مشرف شود آمین یا رب العالمین والعاقبة للمتقین و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **مناجات** ای شب قدر از قلت بکرات / نیستگر از با جهات بکیات / جشم نحس
از تو نجیبانه / ای روح مسیح از تو ... / خورشید و ماه ز تو ... / هیچ نماند تو ماه ... / تا ... روح رسانی
... / ... / ... / ... / از زبان ... جوابی خطا
کس نبود جز تو که ... / گردش افلاک زیادم ببرد / از سر این خاک جو بادم ببر / مژده ... سان
سوره المصطفی تحقیق شان **فصل دوازدهم در قصص ... از معجزات دیگر ... انبیا** ... اجمال
حضرت ادریس علیه السلام ... ادریس پسر ... است نام او اخنوخ بود و چون بسیار درس ... کرد او را ادریس
گفتندی و علم نجوم از آثار اوست روزی حضرت عزرائیل بزیارت آنحضرت آمد بصورت آدمی ادریس از آن لحظه
در پیش او گوسفندی بود در صحرا سیر کرد بدید گفت ای ادریس بیا تا این گوسفندان را بکشیم ادریس ... گوسفندان
دیگری نیست دست ... قوت کرد عزرائیل در پیش ادریس رفت ادریس گفت ... آدم ... ماند
... گفت منم عزرائیل ادریس ... آمده ام قبض روح گفت بزیارت حضرت ادریس ...
... که روح را قبض کنی ... حضرت ... در خواهی که مرا ... حضرت علام
الغیوب در رسید که ... قابض الارواح روح او را قبض کرد و حضرت
... او را زنده کرد پس گفت ... صراط و دوزخ را به ... چنان که
او را باسمان برد تا ... صراط ... دوزخ رسانید ... بهشت ...
گفت ... بهشت ... ادریس ... از دوزخ ... بهشت ...
... بهشت ... بر سر درختی ... بیرون آمد ... عزرائیل ...
... بهشت ... گفت حق تعالی ... بهشت ...
... بهشت ... بیرون ...
آمد که ادریس راست میگوید ... بهشت بیرون ... بعبادت
حق تعالی مشغول است و ... ادریس ...
... ادریس ...
بسیار ... ادریس پس ... ادریس ...

مرتبه مرتبه بت پرستی آغاز کردند و دیار ایشان آبادان بود که هیچ جای او خراب نبود و هیچ پایان نداشت و چهار صد
سال بدین صفت بگذاشتند بعد از آن حق تعالی حضرت هود به ایشان مبعوث گردانید **قصه حضرت هود علیه السلام**
حضرت هود پسر عبد الله بن رباح بن جارود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام و قبیله عاد مردان
بلند بالا بودند و بلندی بالای ایشان صد و بیست گز بودند و میانه بالا شصت گز تا هشتاد و از ایشان هر از زمان در
روی زمین قبیله عظیم بود و مال بسیار داشتند و عمر دراز هشتصد سال در میان ایشان کمی بود و هیچ کس
نمیدانست که مرگ چیست و در پرستش اوقات می گذرانیدند چون حضرت هود به هفت قوم عاد مبعوث شد
وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ و فرستادیم بسوی قوم عاد برادر نسبی ایشان
را که هود بود گفت ای گروه من پرستید خدا را که من نیست مر او شما را معبودی سوای او سبحانه آیا نمی ترسید
از عذاب خدای که شما را فرو گیرد است و شما را روزی رسید هلاک ایشان جواب دادند کما قال الله تعالی قالوا یا
هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ گفتند ای هود بما نیاوردی
گواهی و ما ترک نکنیم خدایان خود را و قول تو و نیستیم ما ایمان آورنده بتو ما را از عذاب مترسان اگر راست
میگویی عذاب بر ما را وعده میدهی بیار که ما را از آن هیچ اندیشه [illegible] حضرت بتری دعا نمود بلا و قحط که اسم
شداید است در میان ایشان ظاهر شد و از هفت قبیله عاد که هشتصد هزار کس بودند هفتاد تن ایمان
آوردند باقی بر کفر خود مصر بودند هود دعا نمود که بار خدایا تو عالمی با آنکه این قوم ایمان نمی آورند تا رسید که اعراض
باجهی که ایمان آورده اند از میان ایشان بیرون رود پس حضرت هود آن هفتاد تن را با خود بیرون برده [illegible]
آورد و ایشان را در آنجا گذاشته بار دیگر میان قوم آمد گفت ای قوم از خدای بترسید و بخدای واحد یکتا ایمان آورید
اگر نه خداوند یکتا عظمت اسماء و شما را بباد فنا بر داده هلاک خواهد کرد ایشان هر یک از وادی آمد پای بر
زمین زور برده تا زانو ها و گفتند کجاست بادی که ما را هلاک کند و حال آنکه هیچ بادی نتواند ما را جنبانید که
حق تعالی در زیر زمین هفتم بادی خلق کرده که او را الریح العقیم خوانند امر فرمود که [illegible] به مقدار [illegible]
او را ها کرد آمد باد از زیر زمین هفتم زمینها را در هم درید و در روی زمین آمد قوم آنها را از زمین زور برده
دست در گردن یکدیگر آوردند اول باد خنک نرم آمد ایشان گفتند ای هود خدای تو بادی فرستاده باشد ما را
خنک شود آنگه زور باد و صرصر کند که قول خدای تو دروغ نیست پس آن باد مرتبه مرتبه قوی شد و ایشان را در روز
هفت شبان روز ایشان را در کوه و دشت میکرد اینها و بر یکدیگر میزد قوله تعالی سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا [illegible]
هشتم در [illegible] اعضای ایشان شکسته افتاد و اعضای در افتاد و هر سنگ و کلوخی که در آن محل بود بر ایشان آمد
جان از ایشان بر داشت [illegible] ایشان می آمد پس بعد از آن هود چهار صد سال بماند و خلایق بسیار از
مؤمنان پیدا شدند و بعد از هود ابلیس لعین ایشان را وسوسه کرد [illegible]
یا در [illegible] بالای [illegible] بخدای [illegible] بگو [illegible] سنگی عظیم [illegible]

و در آن وادی نهادند پایهای قوم برای ترتیب دادند و بالای [illegible] از قوم بساختند و به تعلیم ابلیس لعین بتی از قوم بساختند
و در بالای آن بت گنبدی [illegible] هشتصد گز بلندی آن بود و در زیر آن فرشها افکندند و پرستش آن بت قیام نمودند حق تعالی
[illegible] چنانکه همه مردمان میدیدند و آواز وی شنیدند آن گنبد را سوراخ کرده بزیر آمد آن بت را با آن
تخت بر داشته به آسمان برد و قوم متحیر شدند و ترک بت پرستی نکردند و بتهای دیگر تراشیدند تا صالح پیغمبر بر ایشان آمد
قصه حضرت صالح پیغمبر علیه السلام حضرت صالح پسر [illegible] نسب به هود بن عاد بن ارم بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام
[illegible] قوم را دعوت کرد قوله تعالی وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ و فرستادیم
بقوم ثمود برادر نسبی ایشان یعنی صالح و گفت صالح ای گروه پرستید خدا را بوحدانیت نیست مر شما را معبودی
سزاوار پرستش مگر او سبحانه قوم ثمود به جهت کثرت عدد و مال و قوت ایشان تکذیب صالح کردند و گفتند ما را
[illegible] که برای [illegible] برسالت تو صالح [illegible] معجزه ایشان اشاره بسنگی کردند و گفتند
ای صالح از این سنگ شتری بیرون آور که [illegible] بسیار موی [illegible] حضرت [illegible] نمود که [illegible]
ای قوم معجزه شما نماید به صدق من اقرار و اعتراف مینمایید و آن شتر را نخواهید کشت و اگر بکشید بعذاب
الهی گرفتار گردید گفتند [illegible] و به بت سوگندهای غلاظ و شداد خوردند و حق تعالی خطاب کرد صالح را ای صالح
دعا کن [illegible] شتری که ایشان خواهند از سنگ بیرون آریم که مدت چهل هزار سال است که آن شتر را در سنگ
خلق کرده ایم پس حضرت صالح دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر داشت دعا نمود فی الحال آن سنگ شکافته و ناقه
بیرون آمد با [illegible] که ایشان طلبیده بودند و در همان ساعت بچه از آن متولد شد [illegible] دست انکار از آستین
بیرون آورده ایمان نیاوردند و آن شتر در میان چراگاه ایشان میچرید و آب چشمه ایشان همه را یکروز خورد و یک
روز [illegible] حضرت صالح بعد از آن معجزه بود که ای قوم قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ
هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً یعنی که آمد شما را معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او سبحانه
و حقیقت نبوت من این شتر خداست که از محض قدرت خود از سنگ بیرون آورده برای شما در حالتی که نشانه
و دلیل صحت پیغمبری من است فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس بگذارید
ناقه را تا بخورد گیاه از زمین خدای و مرسانید بوی هیچ بدی پس میگیرد شما را عذاب دردناک که [illegible]
شتر از آزار رسانید مردم از شیر آن شتر و شیر و روغن بساختندی و [illegible] سیم از آن حاصل کردندی
تا بر [illegible] مال و [illegible] شدند که هیچ کس [illegible] بود و هر [illegible] سیم داشتند [illegible] چهار صد سال بدین حوال
گذرانیدند و [illegible] ناقه را پیش گرفتند و سرکشی میکردند تا در [illegible] گفتند که ناقه را بکشند
صالح هر چند نصیحت کرد و ایشان از عذاب حق تعالی ترسانید فایده نداد و در وادی [illegible] وسوسه ابلیس
پر تلبیس عبادت اصنام میکردند و گفتند ناقه را [illegible] قوله تعالی فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
پس پی کردند ناقه را و کشتند و سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود [illegible]

بکشند از کتب الاخبار مرویست که سبب کشتن ناقهٔ صالح او بود که پادشاه ثمود زنی بود ملکا نام که چون معجزهٔ صالح
ایمان آوردند و آن زن ملعونه را بکنار انداختند او در غضب شد و زنی دیگر نام او قطام بود و معشوقهٔ قدار بن سالف
بود و زنی دیگر که نام او قبال بود معشوقهٔ مصدع ایشان از جهت ایشان گفت با قدار و مصدع مجلس را بیارایید و در اثنای
شرب ایشان را بر خود ترغیب کنید و چون اراده مباشرت کنند بگویید تا ناقه را نکشید این معنی صورت پذیر
نگردد گفتند چنین کنیم پس با ایشان نشستند و مصدع را بر قتل ناقه داشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق
ناقه را بدو نیم دوخت و مصدع از عقب در آمد و تیغی برکشید و او را پی کرد و بچهٔ او را از مادر شنیدند در یافت که الا
کشتند بر بالای کوه بر آمد و بسیار زاری کرد و کوه شکافته شد و در رفت حضرت صالح فرمود که ای قوم خوف
خدای فرو گذاشتید اکنون مستحق عقاب باشید ایشان بطریق استهزا گفتند این عقاب کی نازل شود و زمین نقش
پرسید ایشان ناقه را روز چهارشنبه کشته بودند حضرت صالح فرمود که وعدهٔ عقاب روز دیگر است و علامت
اول اینست که فردا پنجشنبه رویهای شما زرد میشود و جمعه سرخ گردد و شنبه سیاه پس از میان قوم بیرون رفت
ایشان روز پنجشنبه چون از خواب بیدار شدند رویهای خود را زرد یافتند دانستند که حضرت صالح راست گفته
در قصد شدند و هر چند در طلب آنحضرت شتافتند تا او را بدست آورده بکشند نیافتند چون روز جمعه رویهای خود
سرخ یافتند یقین ایشان زیاده شد و در روز شنبه رویهای خود را چون قیر سیاه یافتند پس بر بام نشستند کفن
در بر خود کردند و ضبط ایشان صبر و شکیبائی بود و انتظار بآسمان مینگریستند تا عقاب خدای از کدام جهت بدیشان
نزول آید چون روز یکشنبه رسید آوازی از آسمان بر آمد که هر که در دنیا بود شنید در زمین از هول او جگرها و
دلهای قوم ثمود از هیبت و سطوت آن پاره شد پس همه یکبار مردند و در بعضی از تفاسیر آمده که صاعقه از آسمان نازل گشت
و هر دو بسخن مرویست که صالح بعد از هلاک ثمود بمکه آمد عبادت میکرد تا بجوار رحمت ایزدی پیوست
و در زاد المسافر نیز آورده که در آن سه روز که وعدهٔ عقاب بود حیات داشتند و در خانهای خود ساکن
شده بودند و خود را حنوط کرده منتظر عقاب میبودند و چون روز چهارم آفتاب طالع شد عقاب نازل شد از ان
[illegible] بصورت آمد بیک [illegible] حضرت جبرئیل بصورت خود بایستاد [illegible] و پرش آسمان
پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پای زرد و بالها سبز و دندانها سفید و براق [illegible]
در هوا [illegible] سرخ [illegible] ظاهر شد و اینقدر دانستند که قوم ثمود چون [illegible]
[illegible] بانگ [illegible] الا بعدا لثمود [illegible] همه یکبار مردند [illegible] خانهای
ایشان [illegible] سقفها [illegible] ایشان فرود آمد و در وسط [illegible] حق تعالی [illegible] تمام قوم ثمود را
[illegible] حضرت صالح [illegible] ان الله [illegible]
ایمان آورده بودند **قصهٔ حضرت لوط علی نبینا و علیه السلام** لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور که برادرزاده
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بود و چون حضرت ابراهیم متوجه شام شد لوط همراه او بود [illegible] اهل موتفکات

فرستاده

فرستاد و ان پنج شهر بود حق تعالی و اعظم ان شهرها سدوم بود و حضرت لوط [illegible] بود و خلق را دعوت میکرد
بیست سال بخیرات و عبادات امر میفرمود و از فواحش و منکرات نهی میفرمود و در خبر آمده از مجاهد
که ایشان خداوند [illegible] بسیار بودند و غریبان از نواحی و اطراف می آمدند و از ایشان طلب [illegible] میکردند
و از این سبب در رنج بودند ابلیس بصورت مردی نزد ایشان آمد و گفت میخواهید که از غریبان برهید ایشان را
لواطه کنید و طریق او را با ایشان تعلیم داد پس باین عمل مشغول شدند تا همراه این امر مواظبت [illegible]
خبر دیگر آمده که شیطان لعین بصورت مردی آمد شب در خانهٔ مهمان شد و شب هر شب بنالید و فریاد
میزد ایشان گفتند چرا در خواب فریاد میکنی گفت مرا [illegible] که هر شب میبینم او خوابم تا مرا [illegible]
[illegible] خواهید آن ملعون او را وسوسه کرد تا او را [illegible]
آن شب [illegible] داشت چون صبح شد بمردم تقریر کرد [illegible] سبب آن [illegible] شد گشت
[illegible] آسمان و زمین [illegible] این فعل شنیع [illegible] لواطه شهرت داد [illegible] زنان
[illegible] پس مردان بمردان افتادند و زنان بزنان تا آنکه رسید بایشان [illegible] و آن [illegible]
کلام مجید خبر داده فرموده ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری [illegible] فرشتگان [illegible]
ابراهیم [illegible] ده بودند و هشت [illegible] بودند یا دوازده یا هشت [illegible] که جبرئیل [illegible]
[illegible] بودند بصورت جوانان [illegible] روی [illegible] جبرئیل بهلاک قوم لوط آمد [illegible]
ببشارت ولد با ابراهیم و میکائیل [illegible] حضرت لوط و اهل وی [illegible] نزد خلیل آمدند قالوا سلاما قال
سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ سلام بر او باد سلام کرد گفت ابراهیم که جواب من سلامت بر شما
پس در زمان [illegible] آورد گوساله بریان کرده پیش خوان بگسترانید و ایشان را بخوردن طعام اشارت
کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند در خبر است که در [illegible] فرشتگان نزد حضرت ابراهیم آمدند
بصورتی بودند که هیچ جنسی [illegible] ندیده بلطف خوش و خوبی [illegible] یا خلیل الرحمن مهمانی
خواهیم [illegible] ایشان را پیش گرفت و [illegible] خانه بنشاند و ساره [illegible] مهمانان
عظیم آمده اند [illegible] ایشان نیکوروی تر و نیکوخوی تر [illegible] طعامی جهت ایشان
ترتیب ده ساره فرمود که درین وقت طعامی نیست و گوشت هم در خانه نیست [illegible]
[illegible] و پاهای او [illegible] حضرت
ابراهیم فرمود تا او را ذبح کرد و بریان کرد نزد ایشان آورد طعام میل نمی کردند [illegible] حضرت
ابراهیم [illegible] هر کس [illegible] طعام او تناول نکردی فرشتگان دریافتند قالوا لا
تخف انا ارسلنا الی قوم لوط گفتند ای ابراهیم [illegible] که ما فرشتگانیم فرستاده شده بسوی
قوم [illegible] حضرت ابراهیم خلیل الرحمن [illegible] پس ملائکه حضرت [illegible]

وداع کرده روی بمدینه لوط آوردند چهار شهر بود و در هر یکی صد هزار مرد مبارز بودند چون نزدیک شهر
رسیدند دختری از آن شهر آمد و لوط در آن شهر بود دیدند که حضرت لوط در زمین خود زراعت میکرد پیش وی آمدند
سلام کردند و گفتند ما مهمانیم قوله تعالی وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و آن هنگام که آمدند رسولان ما
بلوط اندوهگین شد بدیشان و تنگ دل شد بسبب ایشان و ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایه است از بیتابی
یعنی نتوانست که ایشان را مهمانی کند چه بر ایشان بترسید از قوم خود وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ و گفت
این روزی سخت است بر من آورده اند که حق تعالی فرموده بود که تا لوط چهار بار بر بدی قوم خود گواهی ندهد
ایشان را هلاک مکنید پس لوط با ایشان گفت شما را نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند که
کار ایشان چیست لوط در اثنای راه گفت گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالم اند جبرئیل بملائکه گفت اینک اشارة
کرد گواهی یکبار بعد از آن پس لوط با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن گفت و چون بمیان شهر
در آمدند همان اعاده نمود و چون بخانه در آمدند دیگر باره ادا کرد چهار گواهی وجود گرفت بعضی همانان لوط را
دیدند خبر بکافران رسانیدند و گویند لوط ایشان را از راهی بشهر آورد که کسی ایشان را ندید ابلیس آمد و
مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانان آمده اند که هیچ جنسی نمانند بجمال ایشان ندیده و مردم [illegible]
نفس شیطان روی بخانه آنحضرت نهادند و از هر سوی میدویدند و میگفتند ای لوط مهمانان خود را از خانه
بیرون آر و بدست ما سپار لوط گفت ای قوم از خدای بترسید و دختران مرا بخواهید که ایشان از برای
شما پاکیزه ترند و کرد ایشان مگردید و مرا رسوا مکنید ایشان بقول لوط التفات نکردند و گفتند ما را با دختران تو حقی
نیست آورده اند که حضرت لوط در سرای بسته بود و از عقب در با ایشان پند میداد ایشان قبول نکرده
دیوار خانه را شکافتند و بخانه در آمدند آنحضرت بغایت مضطرب شد و هنالک گشت ملائکه چون از
بنان جزع و اضطراب وی دیدند گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم و بجهت عذاب ایشان نازل شده ایم
دل قوی دار که ایشان بتو هرگز نتوانند رسانید قدم از میان بیرون نه و ایشان را با ملائکه بگذار قوله تعالی
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ پس ببر اهل
خود را پاره از شب و باید که از پس ننگرد از شما هیچ کس مگر زن خود را همراه مبر که بدو رسیدنی است آنچه بایشان
رسید یعنی آن زن چون سایر اهل کفر و شقاق هلاک خواهد شد پس لوط از شهر بیرون
آمد با اهل خود و با ایشان گفت که کدام وقت ایشان را عذاب خواهد رسید و از نهایت دل تنگی گفت کی خواهد بود
هلاک ایشان جبرئیل فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ یعنی وعده عذاب ایشان
وقت صبح است لوط گفت تا صبح بسیار است حضرت جبرئیل گفت چه تعجیل است آیا نیست صبح نزدیک
یعنی صبح نزدیکست پس جبرئیل بال خود را در زیر شهرهای ایشان کرده برداشت تا اینکه
اهل آسمان بانگ سگان و خروس ایشان و از سکان آسمان بشنیدند و پس نگون ساخت

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ
بِبَعِيدٍ پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان کردیم زبر آن شهر را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم و باراندیم
بر ایشان بعد از سرنگون شدن آن سنگی از گل پخته شده و بر آتش پخته بر هم نهاده یعنی پی در پی فرود آمدن
در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط سفید و سیاه با نام هر کس از آن ملاعین که بر آن میبایست نوشته بود از
پروردگار تو و نیست عذاب سنگ باران از ستمکاران دور و در قولی آنست که آن سنگ بر جمعی بارید
از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کس که در هر جا بود سنگ مقرر بر سرش آمد و نیست که یکی
از ایشان پناه بحرم برده بود تا چهل روز آن سنگ که نام وی بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون
آمد بر سر وی آمد و هلاک شد **نظم** هر کو بر رسول حق در افتاد / سنگی ز قفاش بر سر افتاد / اینست سزای
هر منافق / کو را نبود دعای صادق / و از ابو سعید خدری مرویست که آنان که لواطه میکردند از قوم لوط از سی
بیشتر بودند و از جمله کثیر چندین هزار کس هلاک شدند جمعی از شام معروف دین از مکر داوی گفت که از
حضرت امام محمد باقر پرسیدم که ای پسر رسول الله [illegible] زنان ایشان بکجا مردان مواحبت شدند گفت
چنانکه مردان بر زنان مشغول شدند زنان نیز بزنان مشغول شدند و در روایتی آمده که ابراهیم از ملائکه تضمین کرد
که تا همراه رفت که عذاب قوم لوط ملاحظه کند چون نزدیک رسید در بالای کوهی قرار گرفت و بعبادت مشغول
بود آن شهرستانها سرنگون شد از صدای آن ابراهیم بیهوش شد جبرئیل آمد و روی خود را بروی آن مالید تا
بهوش باز آمد جبرئیل گفت یا ابراهیم من نگفتم که طاقت دیدن عذاب ایشان نداری پرسید که ای جبرئیل اهل شهر
بکجا رفتند گفت بمقر دوزخ رسیدند **قصه بیرون خانه و قوم یسع** آورده اند که بعد از یوشع بن نون
بن کالوب بن یوفنا بپیغمبری آمد بنی اسرائیل را پند میداد و بنی اسرائیل بعبادت پروردگار مشغول بودند تا زمانی
در گذشت و در میان بنی اسرائیل پیغمبری نبود که ایشان را بخدای تعالی خواند دست بفساد بر آوردند و آغاز معصیت
کردند حق تعالی ایشان را ببلای طاعون گرفتار کرد هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل جدا شدند و برفتند بشهری
دیگر رسیدند گفتند ما بسبب این جا منزل کنیم [illegible] تا از طاعون برهیم [illegible] حق تعالی در آن
شبان هفتاد هزار کس بر داشت و ایشان با جمیع چهار پایان بمردند پس چهار کس دیگر از بنی اسرائیل جدا شدند
و بسوی یمن رفتند و با خود گفتند که زمینی هامون بیابیم و شهری بنا کنیم پس بزمینی سفلا رسیدند چاهی
در آن بود [illegible] و از کجا آب کشی بود و جاری میکرد [illegible]
چون بآب رسیدند از آن چاه بر آوردند و شهری صفا را ساختند و تخم کاشتند و بهر جانب نهرها افکندند
آب روی بافزایش نهاد [illegible] سال بر آمد و در آن مدت هیچ کس از ایشان نزد هر
روز باعداد دو رکعت نماز میکردند و شبانگاه دو رکعت و عبادات ایشان بیش از این نبود آنگاه بر سر آن چاه
گنبدی بساختند از چوب آبنوس و بندهای زرین بر زدند و بعد از آن بفساد و معصیت مشغول شدند

خورده روزی شیطان از ایشان پرسید که شما اگر امیر بپرستید که کنند خدا را گفت خدا را ای ببینید گفتند نگفت
من خدا را اینها انجام کنند بجای کت وطعامهای نیکو در پوشید و بوی خوش با خود دارید و بجوی بیرون روید تا ببینید
ببینید روزی دیگر ابلیس تختی در صحرا نهاد از آهن و زنگار داد و از سبک بجای آن خود یکی بر تخت نشاند و بیرون آمد
بر آن تخت نهاد پس آن قوم آمدند آن ملعون شیاطین را گفت تا آن تخت را بر هوا معلق بداشتند قوم چون آن
بدیدند همه یکبار سجده کردند و بعضی از علما گفته‌اند که صورت پرست شدند و در هر کوچه منظر نهادند
بساختند بعد از آن حق تعالی حنظله را پیغمبری داد و به ایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کرد حنظله گفت ای قوم
از بت پرستی باز ایستید و حق تعالی را عبادت کنید که راه شما ضلالت است کنند تا خدا را دیده‌ام و آنکه هر چه داریم
خدای داده است هر چند حنظله ایشان را نصیحت کرد سودی نکرد گفت خدای تعالی بر شما عذاب بفرستد و شما طاقت
عذاب او ندارید قبول نکردند و مردی در میان ایشان بود نام او طیفور بن طیفور و او را دوازده هزار غلام بود
و گنجها و املاک بسیار داشت روزی قوم گفت بروید و حنظله طلب کنید تا او را بکشیم او را طلب کردند شبی
حنظله آمد و فریاد کرد که ای قوم فردا شما را عذاب میرسد چون صبح برخاستند بفضل الله در دهن دیو
سخن ناتمام جان بدادند تا خلق بسیار بمردند پس نزد طیفور آمدند و گفتند مرگ مفاجات بما آمد و
او را کوشکی عظیم بود که در آن دوازده برج ساخته بودند و در هر برجی هزار غلام ایستاده بودند با سلاح تمام
تمام گفت هر که مرگ بیاید با آن حرب کنید و چون قبل از آن شنیده بودند که عذاب نازل میشود فرموده بود
تا گنبدی از آهن و فولاد و زنجیر آورده بودند و تختی در آن گنبد نهاده در آن وقت طعام بسیار و شمع پیش او
در آن گنبد برد و در را محکم کرد گفت اکنون مرگ با من چه تواند کرد پس در میان گنبد شخصی دید که بر پا ایستاده
ایستاده از وی بترسید و پرسید که تو کیستی گفت ملک الموت پس جان او را با دوازده هزار غلام قبض کرد و
از آن چاه باز ایستاده خشک شد روزی حنظله باز آمد و گفت ای قوم هیچ مراد به ایمان آوردید تا این
عذاب از شما برخیزد گفتند از سخن تو ملالی این عذاب رسید پس او را بگرفتند و بکشتند و در چاه افکندند
بمانی در سیح منسوخ جز الحق و الکشته که از صفات تند شو کشتند که عاشق خدا بقدر کشتن مکر مرد او بود و
او را بکشتند پس ماهی از آن برآمد و آن کوه را بیفکند خود در کشید و در آن چاه برآمد در میان دو دهلار
و در اکثر تفاسیر آمده که قوله تعالی وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ این قصر در بیابان کوه مست بصورت موت و قصر مشید
نشان کوه و اقصی و در بیان کفته که بنا کنند آن قصر عاد و بانیت که او را منتظر کردند و در بعضی روایات و اقصیا
که چون قوم ثمود هلاک شدند حضرت صالح با چهار هزار کس بدیار حضرموت آمد و در بعضی از منازل آن در کنار حضرموت
بر وطن نشد و در آنجا بلد ساختند و بر سر آن چاه قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و بر سر آن چاه قرار گرفتند
اکنون ایشان بعد از بد بت پرستی آغاز کردند و اولاد بر دان خود برگشتند و حنظله بن صفوان را که پیغمبر
بدیشان آمده بود در بازار بکشتند بخواری و زاری تمام و حق تعالی همه ایشان را مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل

و قصر ایشان مشید ایشان خالی ماند و هیچ کس از ایشان نماند که از آن آب برکشد و در قصر نشیند و در زیر آمده
که پادشاهی کافر بود و زیری سلمان عضب کرده خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل
اسلام در کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ از آن بیرون
می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید و موضعی از جهت چاه نشان داد چون حفر نمودند آبی در غایت
لطافت و عذوبت ظاهر شد ایشان چاه را گشاده ساختند و از بالای آن تا بالا قصرهای طلا و نقره برآوردند و بر
رسم برده در کار عالم مشغول شدند بعد از مدتی شیطان ملعون بصورت زن پیری برآمد و زنان را دعوت
کرد که در غیبت شوهران بسحر کردن مشغول شد و دیگر باره بشکل مرد پیری بر ایشان ظاهر شد و مردان را
سوسه نمود که در حین غیبت زنان با ایشان وطی کنند و چون این اعمال قبیحه در میان ایشان شایع شد حق تعالی
حنظله بن صفوان را بدیشان مبعوث گردانید و او بعد از غایت جهل و ضلالت ایمان نیاوردند تا آنکه
چاه ایشان خشک شد و بعد از ایمان آوردن بجای چشمه آب ظاهر شد دیگر باره آغاز فساد و ناراستی کردند و نگذاشتند
پیغمبری که حق تعالی به پیغمبر خود ذکر هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب نازل خواهد شد
ایشان قصری بنا کردند بخشتهای زر و نقره و به روایتی ترصیع نمودند و در غایت استحکام چون وعده
عذاب رسید در قصر رفتند و درها را ببستند حضرت جبرئیل فرود آمد ایشان را با قصر در زمین فرو برد اکنون
چاه ایشان بجای است و دود سیاه متعفن از آنجا بیرون می آید و در آن نواحی تا آنجا هلاک شدگان میشنوند

قصه حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام

مجمل این قصه بروایات متواتر آنست که حق تعالی یونس را که پیغمبر
بود با اهل نینوی فرستاد ایشان را دعوت کرد و ایشان ابا کرده ایمان نیاوردند حضرت یونس شکایت
ایشان با خدای کرد و فرمود الهی قوم تکذیب پیغمبر تو کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را خبر کن که اگر
ایمان نیاورند روز دیگر ایمان نیاوریند عذاب زود آید پس حضرت یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون
رفت و در شکافت کوهی پنهان شد و له تعالی وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا یعنی یاد کن یونس را چون رفت
خشمناک و از ابن عباس روایتست که یونس و قومش در زمین فلسطین بودند و پادشاهی بجاور ایشان آمده
نه سبط قوم بنی اسرائیل را بغارت برده و دو سبط و نیم باقی بودند حق تعالی یکی از پیغمبران که نزد ایشان
حزقیا بود بگوید که پادشاه بنی اسرائیل است یکی از پیغمبران بفرست تا آن جماعت اسیر را باز ستاند چون
شعیا به حزقیا آمد و احوال او را عرض کرد گفت شعیا و حزقیا گفت کدام کس کار از آن در مملکت او چکس بودند مردی
گفت شایسته این کار حضرت یونس است پادشاه یونس را گفت که بجهت بنی اسرائیل با برادران و مجاوره رو یونس
گفت ایا حق تعالی مرا به نبوت فرموده با اسم تو گفت حکم مطلق است حضرت یونس گفت دیگر یاد برست
پادشاه گفت البته ترا بباید رفت یونس از روی خشم از میان ایشان بیرون رفت و این قول اول است نقلی
آن آن او مکه پس کاتب برد که تا نکرد تکلیف و مشقت را بر او در میان اجمال الرضا نقل درود ائتلاف

دفتر ابنا

از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی است
پس معنی آنست که یونس یقین میدانست که ما روزی بان نخواهیم رسانید و بر او تنگ نخواهیم کرد هرجا که رود
که بعضی تفسیر این بر توجیه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم بر احقاق او و [illegible] لایق است با علم
و فاسد جون این مستلزم ظن بد است بخدا و موجب کفر انبیا معصوم باید نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسده نقل است که جون
حضرت یونس از میان قوم بیرون رفت بکنار دریا رسید و در کشتی نشست و دریا موج بر آورد و نزدیک بان رسید
که غرق شود اهل کشتی گفتند که در میان ما بنده گریخته ای هست و عادت مردم ان روزگاران بود که در زمان
خالقی قرعه میزدند بنام هر کس بر می آمد بدریا می انداختند یونس گفت بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید گفتند
نعوذ بالله تو سیمای صالحان داری مانع قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام حضرت یونس بر آمد سه مرتبه
این واقع شد انگاه حضرت یونس هم برخاست و بکنار کشتی آمد نظر کرد بدریا انداخت زد ماهی پیدا شد و دهن
بگشاد که کشتی مناسب نیست او را طعمه ماهی کردانید و بر ابکنار دیگر بردند ماهی از انجا برگشت و بدان موضع آمد
دهن باز کرد حاصل بر هر طرف که برفت ان ماهی دهن میگشاد پس حضرت یونس سپر توکل بر سر کشید و بزبان
بیانش بدین مترنم بود رباعی بالطف تو [illegible] حضور افتادم مهر برافت ناصبور افتادم از دعوت وصل تو
ما کر کردم از دیدن جنان شم که دور افتادم خود را بدریا انداخت فی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی ماهی را
الهام داد که ما این بنده را طعمه تو نکردیم بلکه جهت امتحان جند روزی شکم تو را زندان او کردیم باید که پوست او را
نخراشی و جون [illegible] اولیکن پس ماهی دیگر بیامد وان ماهی را فرو برد تا سه ماهی یکدیگر را فرو بردند
و در اکثر تفاسیر مذکور است که یونس جهل روز در شکم ماهی بماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند حق تعالی
ماهی را جون ایمن کردانید تا عجیب عجایب دریا ببیند پس ان ماهی یونس را در تحت دریا بکردانید جون
بقعر دریا رسید اواز تسبیح حیوانات دریا بشنید یونس در تسبیح موافقت ایشان کرد [illegible] فنادی فی
الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین پس ندا کرد در تاریکیهای شکم ماهی و دریا و شب
که هیچ معبودی نیست مستحق عبادت [illegible] تا بدرستی که من بودم از ستمکاران بر نفس خود [illegible]
ترک اولی [illegible] بود در میان قوم تا اذن تو بخروج [illegible] شدم فاستجبنا له ونجیناه
من الغم وکذلک ننجی المؤمنین پس اجابت کردیم دعای یونس را و از غم نجات [illegible] هم مومنان را که باخلاص
در درگاه ما دعا کنند و از حضرت پیغمبر [illegible] منقول است که هیچ [illegible] الا اله [illegible]
او را بفرج [illegible] القصه جون روز سیوم [illegible] عذاب [illegible] مالک دوزخ خطاب کرد
[illegible] از سموم دوزخ بدین قوم [illegible] سموم دوزخ بصورت ابر سیاه
باد [illegible] آتش کرد [illegible] قوم یونس [illegible] عذاب را دیدند [illegible]
شده روی بیابان نهادند [illegible] از ان طلب کردند او [illegible] حضرت یونس را طلب کنند

جند انکه تفحص یا طلب کردند نیافتند [illegible] گفت اگر یونس [illegible] خدای یونس که ما را [illegible]
شود یا [illegible] طلب [illegible] عذاب [illegible] دفع شود و اکنون [illegible] رفته است [illegible]
[illegible] سجده [illegible]
[illegible]
[illegible] ایمان آوردیم [illegible] و اذ الوذی الجن [illegible]
[illegible]
[illegible] تعمیر [illegible]
[illegible]
[illegible] از میان قوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مستجاب شود
[illegible] حاجات دینی و دنیوی [illegible]
[illegible] قاضی الحاجات [illegible]
[illegible] القصه [illegible] حضرت یونس [illegible]
[illegible] لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible]
[illegible] یونس [illegible] دریا [illegible]

کری بر

هو

غالب بود از درخت و مناك اشد كه و حال انكه او بيمار بود يعني پوست او چون گوشت مرغ شده بود وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ
شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ و رويانيديم بر بالاي سر او درختي از كدو تا او را از حرارت آفتاب باز داشت و در بعضي از
تفاسير آمده كه خاصيت درخت كدو آنست كه مگس گرد او نگردد و از حضرت سرور كاينات و خلاصه موجودات منقولست
كه رسول الله [illegible] كدو را بسيار دوست ميداشتي و ميفرمود كه از اين جهت كه درخت برادرم يونس است و از ابن
عباس مرويست كه چون حق تعالي يونس از شكم ماهي بيرون آمد بزمين سيطي حق تعالي بز كوهي را مسخر كرد تا مي آمد و پستان
در دهن او مينهاد تا قوتي گرفت و پوست او هم گشت و گوشت بحال خود رفت روزي در صحرا افتاده بود چون بالا نگاه كرد درخت
كدو را ديد خشك گشته بود و دلتنگ شد خطاب بدو رسيد كه اي يونس براي درختي كه خشك شد دلتنگ
ميشوي و براي صد هزار نفس كه هلاك ميشدند دلتنگ نميشدي گفت خداوندا صد هزار گناه كار را [illegible]
دادم كه بر عقوبت نزديكم [illegible] قوم كه عذاب از ايشان دفع كردم و يكي در آوردي ديار تو اند و در هر طرف از آن
نشان ... حق تعالي يونس را متوجه ايشان شد و قوله تعالي وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ و فرستاديم
يونس را بگروهي باشند صد هزار كس يا بيشتر كه صد و بيست هزار بودند و بعضي گفته اند صد و سي هزار و در روايتي صد و هفتاد
هزار كس القصه چون خبر رسيد بحضرت يونس بشهر نينوا رسيد ملك با جميع گروه خود باستقبال آنحضرت
بيرون آمدند فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ پس ايمان آوردند و گرويدند و ايمان را تجديد كردند بر دست
يونس بر خوردارى داديم ايشانرا از منافع و لذات و اعمال و اموال تا هنگام انقضاي اجل و در اخبار آمده كه چون
گروه يونس عذاب بديشان نازل شد نجات يافتند الا قوم يونس علي نبينا و عليه السلام والله اعلم بالصواب

قصه اصحاب الايكه

بيشه بود نزديك مدين و در آن اشجار و انهار بسيار بود و حق تعالي در باب ايشان ميفرمايد
واز احوال ايشان حبيب خود را خبر ميدهد كه كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ يعني تكذيب كردند اهل ايكه
پيغمبران را يعني شعيب را و انبياي سابقه بدروغ داشتند منقولست كه ايشان چهارده [illegible] بودند حضرت
شعيب هرچند ايشانرا نصيحت ميفرمود ايشان قبول نميكردند قوله تعالي إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ياد كن اي
محمد كه چون شعيب گفت مر ايشانرا كه اي قوم آيا نمي پرهيزيد از عذاب الهي كه بر وي شما است إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ بدرستي كه من فرستاده شده ام بامانت كه جز اصلاح حال و هدايت و تبليغ رسالت من نيست و ابلهي بود
كار شما است سيكويم فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بپرهيزيد از خدا و از روي پرسيني با ز ايستيد و در زمان بر ايمان
شما و امر دنيا و وعد و وعيد وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نميخواهم از شما
بر نصيحت و وعظ و تبليغ رسالت هيچ مزدي كه مزد و عيد [illegible] من مگر بر آفريننده عالميان پس
حضرت شعيب ايشانرا أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ يعني تمام بپيماييد و مباشيد از كاهندگان
و كم پيمايندگان در كيل و وزن و رسانيد كه آن عقوبت مردمانست قوله تعالي وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ و بسنجيد
بترازوي راست و درستي وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و كم مكنيد مر مردمانرا

چون هاي ايشانرا از حقوق ايشان و غايت بتاهي مجوييد در زمين انكه در خلايق كه قصد فساد داريد
وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و حذر كنيد از عقوبت آنكس كه بيافريد شما را
و گروه پيشينيانرا القصه نوبت قول اوكرده ميكنند كه تو جادو شده و تو آدمي مثل ما نيستي و ترا جايست معلوم شد
كه تو دروغ گوئي و اگر راست ميگوئي بخداي خود را بگوي تا پاره از آسمان بر ما افكند و ما را بآن هلاك كند شعيب
گفت پروردگار من عالمست و بدانچه ميكوئيد و ميكنيد در وقت نزول عذاب بر شما فرو خواهد گردانيد آورده اند
كه چون قوم شعيب در انكار و استكبار افزودند حق تعالي هفت شبانروز آفتابي گرم و حرارتي در غايت شدت
بر ايشان گماشت بنابر آنكه چشمهاي ايشانرا بجوش آورد و در خانهاي ايشان حرارت غالب شد كه بهيچ نتا
گشته روي به بيشه نهادند و هر يك در زير درختي افتادند از تاب گرما طاقت نداشتند تا ناگاه ابري سياه در
هوا پديد آمد و نسيم خنك از آن وزيدن گرفت اصحاب ايكه خوشحال شدند يكديگر را آواز دادند كه بياييد
تا در سايه اين ابر آسايش كنيم چون مجموع ايشان در زير ابر جمع شدند آتشي از آن بيرون آمد همه را بسوخت
قوله تعالي فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ پس تكذيب كردند شعيب را پس فرا گرفت ايشانرا عذاب
روز ظله در لغت سايه بانست و آن ابر سياه بود بشكل سايبان بر بالاي سر ايشان و گويند عذاب ظلمات
بود كه هفت شبانروز حق تعالي حرارت گرما را بر ايشان گماشت تا نفس ايشان گرفته شد پس در ولايت
ايشان ... از جاي خود بر نخاست و چون سايبان در هوا ايستاد و در زير آن هواي خوش و
خنك بديد آمد يكي از آنجا بانجا رفت ساير ديد بار است و در پيرامن آن آب سرد و درختان پر ميوه زماني
استراحت كرد و آب و ميوه بخورد و ... تواند برگرفت و بخانه آورد و اهل بيت و دوستان خود را خبر داد
و ايشان نيز ميرفتند و شب ... از آن بر سياه شدند پس تمامت اهل آن ده ها بر آن واقف شدند و به بيابان
مجموع از منازل خود بيرون آمدند سايه او بر همه شد تا هيچ كس در ولايت نماند الا كه در زير آن گروه
پناه آوردند پس آن گروه بر سر ايشان فرود آمد و همه را هلاك كرد و از قتاده مرويست كه حق تعالي حضرت شعيب
را بدو گروه فرستاد يكي اهل مدين و يكي اصحاب ايكه اهل مدين بصيحه جبرئيل هلاك شدند و اصحاب
ايكه بعذاب ظله والله اعلم بحقايق الامور

قصه اصحاب الرس

و آن گروه در طغيان بحد نهايت رسيده بودند
و گويند رس چاهيست در تفاسير آمده كه بعضي اهل ... گويند رس يعني صاحب پس يعني حبيب نجار در آن
كشتند و گويند قريه بود از يمامه و اصحاب آن از بقاياي قوم ثمود بودند پيغمبري بر ايشان مبعوث شد
او را بكشتند و در بعضي تفاسير مذكورست كه بعد از قتل گوشت او را بخوردند و با قوتي بودند كه شجره صنوبر
مي پرستيدند چنانچه از حضرت امير المؤمنين منقولست كه آنحضرت فرمود كه ايشان گروهي بودند كه درخت
صنوبر مي پرستيدند و آن درخت را شاه درختان ميگفتند و از يافث بن نوح كشته بود بر سر چشمه كه او را
دو شاب ... ميكردند ... آن چشمه را بعد از طوفان براي حضرت نوح هم گشوده بود و ايشانرا اصحاب الرس از آن

اذان خوردند که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از حضرت سلیمان بودند و دوازده درخت در حوالی آن چشمه
بود و هیچ شهری آبادان تر از آن شهر نبود و اهل آن نسبت به بلاد دیگر بیشتر بودند و قریها بود همه آبادان و در هر یک
قریها اسفندیار بود که تخم آن ملک ایشان بود و نام آن ترکون بن عابورات بن یاناس بن زرد بود و آن درخت
در زمین بود و هر یک از ایشان از آن درخت ساختها کرده بودند و میگفتند که این حیات خدایان ماست نشاء
که از اکرم کثیر و در هر عیدی که ایشان را بود آن درخت بزرگ را بیاراستندی با انواع حلل و جواهر و جامهای
فاخر و گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی و در نزد آن درخت قربان کردندی و آتش برافروختندی همه را سوخته و چون
دود بهوا شد ایشان به سجده در افتادندی و بگریستندی و زاری کردندی ای خدای ما از ما راضی شدی و شاخ آن
درخت بجنبانیدی و از ساق درخت آوازی دادی بطریقی که گمان کردندی که از شما راضی شدم ایشان بعد از آن مشغول شدندی
از روی لهو و لعب و خمر خوردن بکوی را بنده و در همه ماهها این عمل کردندی چون مدتی بر آن بگذشت حق تعالی پیغمبری
بدیشان فرستاد از زمان یهودا بن یعقوب بعد چند ایشان را دعوت کرد دلالت نکردند و در کفر
و عناد افزودند آن پیغمبر گفت بار خدایا الهی که ایشان را از حال خبر ده تا از پرستش این درخت باز آیند
این درخت خشک گردان حق تعالی درخت خشک ساخت ایشان از آن حالت بر ایشان شدند و گفتند کرده
میان ایشان افتاده بود و فرقه شدند گروهی گفتند که از سحر این مرد است که پیغمبر خدای است خواست که
شما را باطل کند خدای خود و دیگر این سحر کرده خشک شد و جمعی گفتند که این پیغمبر آن گفت که خدای شما بر شما
خشم گرفته است زیرا که این مرد افتاد و شما سب می‌کند و شما از او نمی‌شنوید پس فکر کنید پس اتفاق کردند
تا رضای معبود ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و آن پیغمبر را بدان چاه انداختند و بر بالای آن
حال مناجات کرده میگفت بیت چون درد ترا من بدعا میطلبم کالدائم اگر دوا میطلبم پس سنگی که از سنگ
تراشیده بودند بر سر آن چاه نهادند و گفتند شاید ناله و فغان در بادی ما این معبود بزرگ بشنود که
معبودان دیگر ... شوند بعد از آن حق تعالی جبرئیل را ... که کرامت ... این
بندگان از ... کردانند ... که بعبادت غیر من مشغول شدند بعد از آن که ایشان ...
کردام چون ... ایشان رسید بر عادت ... کاه رفتند و در باغات و جداول در ... و طرب
مشغول شدند حق تعالی باد سرخ بدیشان فرستاد از باد بر یکدیگر بر یختند و در عقب یکدیگر میگریختند
زمین را لرزه کرد تا در زیر ایشان سنگ کبریت شد و ابری سیاه از بالای سر ایشان بایستاد و آتش
بدیشان بارانید و ... در زمین کالاستخف والله اعلم بالصواب **قصه اصحاب الاخدود** قوله تعالی قتل
اصحاب الاخدود النار ذات الوقود یعنی هر آینه هلاک شدند خداوندان شکافهای در زمینها آتشی بود
خداوندان هر هیمه که بدان افروخته میشد اذ هم علیها قعود در وقتی که بودند در کنار حفرهای آتش نشسته
برای القای اهل ایمان در آن یعنی جمعی که گودهای در زمین کنده بودند و پر از آتش کردند برای تعذیب مؤمنان

اصحاب اخدود در حدیثی که مسلم در صحیح آورده که باسناد از حضرت پیغمبر است که جماعتی مشرک از اصحاب ذو نواس
بودند که در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک وی بر او بود چون به سن شیخوخت رسید و به ضعفی مبتلا شد
بعرض ملک رسانید که پیری من ام و ضعف بر من راه یافته صلاح آنست که پسری اصیل و قابل باشد تا من سحر خود را
دانستم برای تعلیم دهم تا بعد از من خلیفی باشد که امور ملک بوی نظام پذیرد و ملک را پسند آمد و پسری
که روشن بود بدو داد و آن ساحر از روی اهتمام به تعلیم وی پرداخت و در ره گذر وی صومعه راهبی بود
روزی آن پسر را بخاطر رسید که در آن صومعه در آید و آن راهب را ببیند پس به دیدن وی در آمد از اقوال و افعال
وی متوجه طریق رهبانیت را پسندید و خداپرست شد و هر روز که نزد ساحر رفتی و بیرون آمدی بخدمت
راهب آمدی و بادی ... داشتی و چون پیش ساحر میرفت او را میزد و چون بخانه میرفت اهل خانه او را میزدندی شکایت
حال براهب عرض کرد راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر آمدی بگوی اهل خانه مرا نگاه داشته بودند و اگر اهل
خانه پرسند بگو ساحر مرا نگاه داشته بود القصه چون مدتی برین گذشت راهب مردی عاقل و مستجاب الدعوة گشت
تا روزی اژدهای عظیم بر سر راه آمد که راه آمد و شد بر مردم بسته بود چون پیش آمد با خود گفت امروز حقیقت
راهب و بطلان ساحر بمن ظاهر میشود پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو از ساحر
دوست تر است اژدها را بکش سنگ را بینداخت بر سر او آمد کشته شد و در روایتی آنست که اسم اعظم
برخواند و دست بر پیشانی او مالید و گفت اژدها برگرد اژدها برفت دیگر شری بر سر راه آن آمد چون خبر بی
گوش آن گفت برفت و کور و دیگر و طالب امراض شدند بدعا شفا میدادند چون خبر در شهر منتشر شد ...
روی در گاه او آورده این خبر براهب رسید گفت تو مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا ... دشمن
ندهی پس حاجب ملک نابینا شده بود بنزد وی آمد و طلب دعا کرد جوان گفت شفا دهنده خداست اگر تو ایمان
بدو آوری خدا چشم ترا روشن بسازد حاجب جهد کرد چون او را کلمه شهادت تلقین نمود فی الفور چشم
او روشن شد نزد ملک آمد ملک از وی تعجب کرد گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت مرا خدای من داد گفت
مرا بگو که گفت مگر غیر از من خدائی هست گفت خدای که پروردگار من و تست واو است که هر چیزی
را ... ملک بطریق حیلت گفت این تعلیم را از که داری گفت من بوی ایمان آوردم حاجب بطریق اسلام قصه
جوان را در بیان نهاد ملک او را طلبید گفت بمن رسیده که تو بیماران را شفا دهی آن جوان گفت خدا شفا میدهد
گفت از من خدائی هست گفت بلی پروردگار من و تو و جمیع عالم خدای هست و او ... کنیسه و ...
بسیار کرد تا براحوال راهب مطلع شد ملک راهب را حاضر کرد گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن راهب قبول
نکرد پس او را پاره پاره کردند و حکم کرد تا جوان را در دریا اندازند جمعی او را به دریا بردند و در کشتی نشانیدند
چون بمیان دریا رسیدند خواستند که او را در دریا اندازند گفت بار خدایا شر ایشان از من کفایت کن فی الحال کشتی
منقلب شد و همه غرق شدند و جوان بسلامت بکنار آمد و به نزد ملک رسید گوید بعد از آن بیاورد کرد تا بر سر کوهی بلند

کماورا بر بر اقبال تپنجون پس کی رسید نه بادی بر آمد و موکلان را از کوه در افکند و وی بسلامت بماند و تربیت
آمد و ملک در غضب شد و برمود تا او را در آتش افکنند تپنجون دیگر بار دعا کرد همه بسوختند و آن سالم بماند و گفت
ایملک ایمان آور گفت تا او را از دار او بیختند و او را تیر باران کردند هیچ تیر بروی کار نکرد و انجفال بیر ان سال
او اسیکرد صبایی مانم که برصلت مطلق زنده ام منصور صفت کلاف انا الحق زده ام از بهکس بیخ نامست دو عالم لقد شکن
خورشید صفت لباس جان حق زده ام گفت ایملک ایمان آور بدان خدای که این همه آثار قدرت از آن دیدی آن بکن
تیره روزگار عناد و رزید گفت نخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو قتل من است مرا بر درخت بیاویزید و تیر از
ترکش بیرون کن و بگو بسم الله رب هذا الغلام یعنی بنام خدای ایجوان و تیر بیفکن تا بمن آید ملک همچنین کرد
تیر بر جوان آمد و شربت شهادت چشید حاضران مجلس همه گفتند امنا برب هذا الغلام گفتند ای ملک رسیدی
بانچه رسیدی ملک از غضب پنیر شد و برمود تا سر راهها حفرها کردند و در آن آتش افروختند و هر که ایمان
آورده بود او را در آتش انداختند ... زنی مومنه را کودکی شیرخواره بر لب خندق آوردند
آن ببیب کودک از لب خندق آتش میگریخت طفل بسخن بزبان آمد که ای مادر صبر کن که برای تو بر حقی و بدو از
دیگر گفت ای مادر در آتش داخل شو که آتش جهنم از این صعب تر است آن زن چون این سخن از طفل خود شنید
تمام خود را در آتش انداخت با آن کودک آورده اند که چون مادر و پسر بمیان آتش در آمدند حق تعالی بقدرت کامله
رحمت شامله خود ... تا ... بر آن حفرها در آمد و آن آتشها را از حفره بیرون آورده بر اطراف ...
شعلها از آن آتش برانگیخت ... افتاد و پاره دیگر به لشکریان و همه را بسوخت و آن زن و کودک و باقی
دیگر مومنان بسلامت بیرون شدند و ... تمام بعبادت ملک علام مشغول شدند و گویند طول آن اخدود
چهل گز بود و عرض دوازده گز **حکایت** آورده اند که چون بخت النصر بیت المقدس را خراب کرده بود عزیر
بدر از کوه ... بود و پاره شیره انگور همراه برداشته به بیت المقدس رسید خراب ... کرد و ...
... بود از روی تعجب نه از روی انکار بخاطرش رسانید که ... که این اموات را احیا خواهد
کرد چنانکه حق تعالی حکایت ... میدهد قوله تعالی او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها
قال انی یحیی هذه الله بعد موتها ... مثل کسی که بگذشت بر ده ... مراد عزیر است
که به بیت المقدس بگذشت در حالتی که آن ده افتاده بود بر سقفهای خود ... زنده گردانید آن ده را
یعنی اهل این ده را خدای پس از ... فاماته الله مائة عام ثم بعثه پس بمیرانید او را حق تعالی
مدت صد سال و خران نیز بمرد بعد از آن زنده کرد او را بهمان صورت و شکل که اول بود گویند که هنگام چاشت
بمیرانید و در آن روز که او را زنده گردانید هنوز آفتاب بغروب نکرده بود پس عزیر زنده شد چشم میمالید
و نظر میکرد قال کم لبثت گفت چند ... که در اینجا مکث کرده گفت لبثت یوما او بعض یوم گفت
درنگ کرده ام اینجا روزی یا پاره از روز قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه گفت

گفت فرشته بلکه درنگ تو اینجا صد سال است پس نگاه کن بسوی طعام خود یعنی انجیر سبد که داشتی و بنگر بشراب
خود شیره انگور که در حیث کرده بودی که هیچ متغیر نشده وانظر الی حمارک ولنجعلک آیة للناس و بنگر بسوی دراز
گوش خود که استخوانهای او ریزه شده و باقی متغیر گشتن و این کار از برای او کردیم که بکنیم او را نشانه برای مردمان
که منکر حشر بوده باشند وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما و نظر کن بسوی دراز گوش خود تا ببینی کمال
قدرت کامله خود یعنی بر بالای بعضی مرتب میسازیم و از زمین برداشته بر بالای یک دیگر وصل میکنیم پس بپوشانیم
آن استخوانها ... شنید که این گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق جمع شد بقدرت کامله الهی
اجزای او مجتمع شد و صورت یافت دراز گوش ظاهر شد و جان بجسدش در آمد فی الحال زنده شد و برجست و
نعره زدن آغاز کرد فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر پس آنکه روشن شد عزیر نشانهای قدرت
در زنده کردن مردگان بطریق معاینه گفت میدانم ... چنانکه دانسته بودم قبل از این باستدلال و بیان
القصه ... زنده کرده ... از ابن عباس روایت است که چون عزیر ... از گوش
خود بنشست و ... آمد و ... که در حین رفتن او بیست سال بود و در حین معاودت صد و بیست سال
شده بود و نابینا گشته او را آواز داد و گفت ... عزیر جواب داد که ای سرای عزیر است گفت ...
بگریست گفت این چه کیست که عزیر را یاد میکنی با آنکه صد سال که ... ندیده ام و نشان او ... گفت من عزیرم خدا
مرا صد سال بمیرانید و اکنون زنده گردانید ... گفت علامتی ... بن نمای تا
صدق قول تو بر من روشن گردد عزیر دعا کرد هر دو چشم او روشن شد چون چشم بگشاد و صفت عزیر را دید
او را بشناخت گفت گواهی میدهم که تو عزیری پس نزد بنی اسرائیل آمد ایشان را از احوال خود خبر داد ایشان تعجب
کردند و نشناختند ... صد و هژده ساله بود و پیر گشته گفت عزیر ... بود که در میان ...
گفت ... در میان ... بود از این ... عزیر ... تا آن ...
او دست بنی اسرائیل کنند گویند که بخت النصر همه تورات را سوخته بود و هیچ نسخه از آن ...
در ... آب ... گفت ... چون بار ... تمام حفظ او شد و ...
گردانیده بود اکنون در میان ... که بخت النصر ... کرده ... عزیر ... تورات
را ... مطابق ... اگر موافق باشد تو عزیری چون چنین کردند یک حرف زیاد
کم نداشت پس همه دانستند که او عزیر است و در خبر است که تورات چهل هزار سوره بود و هر سوره هزار آیه و هر آیه بمقدار
سورة البقره و از حضرت امیر المومنین و امام المتقین مرویست که وقتی که عزیر از میان قوم خود بیرون رفت پنجاه ساله
بود حق تعالی ... او را زنده گردانید و با اهل بیت خود مراجعت نمود پسرش صد ساله بود و خود پنجاه ساله
آورده اند که اسیران بدست بخت النصر گرفتار شده بودند هفت هزار پیغمبرزاده بودند و دانیال هم از ایشان بود
و دانیال صاحب وحی و الهام بود و تعبیر خواب نیکو دانستی بنی اسرائیل نزد دانیال آمدند زاری کردند که ما در دست

این ظالم که کردار مانند ایم دعائی کن مگر حق تعالی ما را نجات دهد دانیال دعا کرد و بود ایشان امین گشتند دانیال از نزد بخت النصر
آمد بخت النصر گفت در خواب من دیدم هفت پایه دیدم و هر پایه رستنی پیچیده و به هر رستنی شاخی که دانیال تعبیر او
در گوش او نهاد و گفت یا ملک هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت دیگر مسخ خواهی شد و از صورت
اولی اعادت و میکیت این بخت و از پیش وی بیرون آمد و آن لشکر هر یک از بنی اسرائیل بسته بود که از شهر بودند چون
از آن تاریخ منقضی شد روزی بخت النصر نشسته بود که بادی سرخ از هوا در آمد و در گوش او چیزی گفت
بخت النصر فی الحال عقابی شد و در هوا پرید و ناپدید گشت و از هیبت او کسی احوال او نتوانست پرسید بعد از
چند روز از هوا در آمد مانند پشه و از تیم مرد روی دانیال نتوانست نگاه کرد بعد از آن حاجبان و وزیران و
ندیمان او را دیدند و عزیز از دانیال کیسه بر سال او مطلع نشد و دیگر بخت النصر چنانکه در خواب دید که گوشتی در هوا
سر رفت و تن وی بیجا مانده بود دانیال را طلب کرد و آن خواب با وی گفت دانیال گفت پیش از سه روز تر ان نداکه
تاکی ملک را بچه حیف هلاک کنند گفت بشیش بخت النصر گفت خویشتن نگاه دار تا این بلا از من بگردد اگر
بر بود تا دوازده هزار مرد جنگ کرد گوشک و سرای او را نوبت دارند و ایشان از گفته بود که هر کسی را در شب ببیند بکشند
اگر چه من باشم و در شب پاس داشتند و چون شب سیوم با خود رسید بخت النصر از خواب بیدار گفت بیاد از این نوبت
پاسداران من غافل شوند و دشمن در آید و مرا هلاک کند آهسته آهسته از گوشک بیرون آمد یکی شمشیر زد و او را
هلاک کرد و چون روشن شد او را هلاک یافتند لشکری بهم بر آمدند و دانیال از بابل بیرون آمد به بیت المقدس
شتافت با تمام بنی اسرائیل که اسیر بودند و بعبادت معبود حقیقی ذوالجلال مشغول شدند والله اعلم بالصواب **مناجات**
ای مرهم درد دل هلاکان ای چاره کار عالم کارات مکنار حتی ذلیل و نادم از راه کرم براکلام در وادی معصیت اسیرم
مگذار که تشنه لب بمیرم چون آمده ام بیفتد خواهی ز بیدلی مرا آگهی یا رب برسالت سولات یا رب بدعای اهل ایمان
یا رب بکمال عز و جاهت والله بروندگان راهت یا رب بزمین و آسمانت یا صدق و صفای دوستانت یا رب بشفاعت بهما
یا رب بسخا و جود وجیدا بالعزت اهل بیت یکسر ما را ز خودی خود جدا کن توفیق رفیق ما کن چون دست ابلیس که کی
موجی نکی ز لطف عقیم **یا رب بهر در ابجد ز ضلالت کنار است که عذاب و ثنا خود ساز** شکر بر ابداع
و قیاس بر خدا کم منزه است جست که ما و منزه است بد و لم تعالی که کنا لیند ابواب مرا داشت بر ابد
سعادات دوام کوش از سعد و دروایت نفتش ناحد و دعبودی که در هوای صدیقش شهبازان جان بر بخش
و در هوای اصدیقش خدختکل بر دهخته بصیری کردند و سمو و فهم کنکرم قصر جلالش بلندی و مرکب طبع بگشتکالش
نرسید صانعی که خالق کون و مکانست و رازق اهل زمین و آسمان روقی که عاشقان را درده و مخلصان درکاهش
برفیه **و ما صبرک الا بالله** نصنالی **و من یتوکل علی الله فهو حسبه** دل شاد نشد قادری که هشت بهشت
از عالیه ثوابش عمری است و هفت دوزخ از آیت عذابش و هی ابیست جی که نزد او هیشست و ما نافی الدبیه
جی بیازی که متی است دامن جلال عظمت او از کرد معصیت عاصیان **بیت** که جمله کاینات کاز کرد بروامن کبریائش

کرد منی که مستغنی است ربوبیت او از طاعت مطیعات **بیت** خداوند بخشنده دستگیر کریم خطا بخش پوزش پذیر
کریمی که هر که در ش سر تافت بهر در که شد هیچ عزت نیافت مستغنی از طاعتش پشت کس بر حرف او جای
انگشت کس درود و درود نامعدود بر روان مقدس و رضه منور و مشهد معطر و مضجع معطر مه رو که **و الضحی** سیاه موی
و اللیل اذا یسجی بر کریمی ما ودعک ربک و ما قلی پسندید **و للآخرة خیر لک من الاولی** شفاعت کنندی **و لسوف**
یعطیک ربک فترضی پرورید **الم یجدک یتیما فآوی** راه نماینده **و وجدک ضالا فهدی** حشم دهنده **و وجدک**
عائلا فاغنی نیم نواز **فاما الیتیم فلا تقهر** کارسان **و اما السائل فلا تنهر** صاحب حمت **و اما بنعمة ربک**
فحدث **نظم** شمعی که ز جمع منظر عالم بود در بزم حرم برگزیده محرم بود کو نشو و نمای او نبود سبب ای نام و نشان
عالم و آدم بود یعنی محمد المصطفی و بر مشهد معطر سلطنت سریر ولایت کل کاملیت امامت طیب کلکه طراز تقرب
اسمان هدایت مشرق برج سعادت ابن عم رسول زوج بتول **نظم** شهریار مجد و بر مسند نشین کبریا پادشاه
عرش و فرش و محرم و کردون نظال روشن از چشم و چراغ و چشم کبریا پیشتر از آنکه مرا به کاف با نون اتصال
یعنی امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام و بر عتبات عالیات طاهرات
هر یک از ائمه احد عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر **اما بعد** بدانکه بر مؤمنات واجب و متحتم است که افعال
پسندیده شعار و دثار خود سازند تا از عذاب الیم رسته بنعیم مقیم رسند چنانکه در این باب ایمانی شد و در
در این باب دو آیه منقول است **فصل اول در عبادت و پرهیزکاری** نقلست از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع که حضرت پیغمبر ص فرمود که هیچ بنده نیست که بر گناه خود بگرید چنانکه
آب از چشم او فرو دود آنکه البته خدای تعالی گناهان او را بخشد و بر وی حرام گرداند آتش دوزخ را از منصور
عمار منقولست که گفت شبی از خانه بیرون آمدم و کوچه میرفتم که ناگاه آواز کسی از اندرون خانه شنیدم که میگفت
که الهی اکر پروردگار عالمیان را نه نیکست که خداوندا این معصیت که من کرده ام بقصد خلاف تو نکردم و لیکن
هوای نفس مرا بر آن داشت و ابلیس بر تلبیس بر آن گماشت تا در وادی معصیت غرق شدم اکنون مرا
بفضل و جود دستگیری کن و بمغفرت خود بیامرز و سکوت و سکوت کردم دهن را بشکافت در نفادهم
و این آیه خواندم که **یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة** یعنی ای
کسانی که ایمان آورده اید باید که نگه دارید نفسهای خود را و اهل و عیال خود را از آتش دوزخ و زنان
که هیزم مردمان باشند و سنگ کبریت چون این آیه بر خواندم بخروشید و طپیدن گرفت و ما بحیرانید
ساکت شد مرا معلوم شد که او از دوستان حق بوده زیرا که گفته اند در معنی **مثنوی** شنیدم از اهل
صفا که خوف است از مقامات و منازل سزد ار باشند خوف از ز طائف که دائم اهل ایمان اند خائف
خیالات دل که خوف ریگ است غم جاوید و خوف لایزالست بسا از ابتدا در که شنیدم تا روز شد باز آمدم دیدم
جنازه بر در او نهاده و پیش زنی در اندرون میرفت و بیرون می آمد و زار زار میگریست گفتم این جنازه کیست

گفت از بیم من داد و همیشه از ترس خدا میگریست شبی در میان ناله و زاری کسی بر او گذشت و آیتی از عذاب نیران
خواند از خوف آن و آتش در خانه اش افتاد نه مافی اضطراب کرد و جان بحق تسلیم کرد منصور گفت دانستم که این جوان
کشته من است این زن اگر رخصت دهی میخواهم اول شویم گفت روا باشد بنزدیک وی رفتم دیدم پلاس سیاه پوشیده
و غلی در گردن نهاده از آن او بیرون کردم مرکز غسل دادم او را بر سینه وی نوشته بود بخط سبز که این بیت را لب [illegible]
شسته اند حاجت تفسیر ندارد با خود گفتم در شرع این روا نیست و بر اشتم و خواستم که در آن پلاس بپیچم که کاغذ
نظر کردم کتابتی دیدم در هفته نظر کردم نشانه او بود و بنزد دیگر ایشان کفن کردم و دفن نمودم مردان حق چنین بوده اند
رباعی مقام عشق مردمان دل پر درد میباید / دل پر درد و جان باز آن ز سینه ی رد میباید / درین عشق آن دلبر
بیاری یک توان دادن / که مردان مرد است این درین ره مرد میباید / روایتست از حضرت رسول صلعم اگر نیست مؤمنی
که بیرون آید آب از چشم از ترس خدا اگرچه بقدر سر پشه باشد الا که حرام کرداند حق تعالی بر او آتش دوزخ را
و دیگر فرموده که هر گاه بلرزد دل مؤمنی از ترس خدا بریزد گناه او از آن چنانکه میریزد برگ از درخت و سؤال
کرد عقبة بن عامر که چیست راه نجات حضرت فرموده نگاه دار زبان خود را و بترس از خدای و بپرسید از حضرت
رسول الله صلعم که چه طایفه اند که داخل بهشت میشوند [illegible] امت تو بی حساب فرمود آنکس که گناه کند و یاد آورد
و بگرید که لا اخبار از حضرت سید ابرار صلعم نقل فرموده که یعنی آنکس که نفس من بید قدرت اوست که هر گاه
بگریه از خوف خدا بنعم بگرید چنانکه آب چشم او برود دوست تراست نزد خدا تعالی از آنکه هزار [illegible] در زخ
در راه خدا تصدق کند و حق تعالی هر عالم را بواسطه اولاد بنی آدم هم پهلو و عالم فرموده ای مؤمنان بترسید
خدا [illegible] و دنیا را خود کنید تا از هراسها ایمن باشید که هر که از حق تعالی بترسد او [illegible] جمله
چیزها را از وی بترساند و هر که از خدای نترسد از همه چیز بترسد نظم از کسی هیچ جز خدای بترسد / الکه او
خدای کس باشد / که جهان پر ز خنجر و تیغ شود / دست ایزدیش پناه باشد / روایتست از [illegible] در [illegible] گفت شبی
در مسجد بودم آوازی شنیدم که یکی میگفت خداوندا الرحمن [illegible] بنالید [illegible] و در از [illegible] تو [illegible]
و بعزت [illegible] تو امید ندارم رفتم تا ببینم که کیست [illegible] دیدم حضرت امیرالمؤمنین
ع بود [illegible] از وی پنهان کردم دیدم که آنحضرت نماز میکرد و هر چند که نماز کرد [illegible] بزاری آغاز
کردی و شنیدم که میگفت خداوندا چون بر عفو تو نظر میکنم گناه من حواله میکنی چه بار از [illegible]
بلا بر من عظیم [illegible] اگر در صحیفه اعمال نوشته [illegible] فراموش کرده باشم [illegible]
باشی [illegible] زبانیه و [illegible] از آن [illegible]
داد و اهل بیت [illegible] آتش [illegible] چون این مناجات کرد [illegible]
اضطراب کرد و ساکن شد [illegible] با خود گفتم که حضرت امیرالمؤمنین [illegible] شب [illegible]
و آنحضرت را از برای نماز بیدار کنم برفتم [illegible] افتاده [illegible] گفتم آه حضرت امیرالمؤمنین

کرد پس در خانه سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شدم و احوال با وی گفتم گفت ای ابو درداء آن بهترین
ترس خداست دیگر باره نزدیک آنحضرت آمدم وقتی که آب بروی مبارک وی زدم چشم باز کرد و مرا دید گریه کرد
گفت یا ابا درداء چون بودی اگر مرا دیدی که بحساب کاهم برند و فرشتگان غلاظ و شداد در من آویخته باشند و
دوستان مرا فرو گذاشته باشند رفت در رحمت تو بر من بیشتر بودی ای عزیز آن که بکلی ندانی که بهشت و
دوزخ بفرمان خدایتعالی در حکم اوست و بر یقین بود و او باحق بود و حق با وی بود و طاعت و عبادت و خوف و خشیت
آنحضرت چگونه بوده پس وای بر ما که دعوی دوستی میکنیم و از حقیقت معنی دوستی بیخبر شرط محبت
و طریقه مودت پیروی و متابعت کردنست و حضرت مولوی معنوی در مثنوی میفرماید نظم الکه خالی کی بدان جان
و اخزی / جان خود را در تضرع آوری / گفت تضرع را بحق کار هاست / وان بهاکان نجاست زار ها کجاست / با تضرع باش
تا شادان شوی / گریه کن تا بیدهان خندان شوی / ای خوشا چشمی که او گریان اوست / ای همایون دل که او بریان اوست
آخر هر گریه آخر خنده ایست / مرد آخربین مبارک بنده ایست / نقلست از شیخ جنید بغدادی در ابتدای حال
بزاری کردی و چون بدکان آمدی هیچ کار نکردی تا در حجره شدی و پرده در کشیدی [illegible] گفت نماز کنا در دکان
دقال ان نماز فارغ شدی با هیچکس سخن [illegible] و درخت [illegible] از دنیا رحلت کردی مرکبی بود [illegible]
شاگردان وی که او را ابن عطار گفت [illegible] در خانه او شدم [illegible] مرده [illegible] نزع که زبان [illegible] قرآن
[illegible] گفتم [illegible] در رقتی [illegible] بر آسمان [illegible] بسیار [illegible] ای پیر [illegible] نیست [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گفت [illegible] ساعتی [illegible] جان ببینم
[illegible] قرآن [illegible] جان [illegible] در آن شب در خانه
دیگر [illegible] خلیفه [illegible] از خواب برخاستم [illegible] مرده است [illegible]
شدم [illegible] گفتم ای پیر در خواب [illegible] اکنون [illegible] گفت
این خواب [illegible] جنید بغدادی [illegible] پادشاهی [illegible] اهل [illegible]
هر که [illegible] پادشاه است [illegible] چشم خود را [illegible]
[illegible] مانند [illegible] شیخ ابوسلیمان دارانی
گوید که برخاستم و در محراب ایستادم [illegible] خواب بر من غلبه کرد [illegible] در خواب شدم حوری
دیدم که [illegible] از آن [illegible] بید [illegible] چنانکه
چشم من [illegible] ای ابوسلیمان [illegible]
از برای [illegible] ابوسلیمان گفت [illegible] این سخن بشنید [illegible] از آن
[illegible] ای عجب [illegible]
[illegible] در فلان شب [illegible]

ودر نماز ایستادی و قرآن خواندی و از ترس خدای عز و جل آب از چشم تو روان شد گفتم یاد ادلم گفت در زمان آمدنا
انذر دوش ابطحا آمدم و یکقطره آب از چشم تو بگرفتم و در روی خود مالیدم و در روی من از آن آب چشم تست ای عزیز تا
ترا غایه از ترس خدای عز و جل قطره چند آب از چشم بیار **رباعی** یا که و بخشم دین درد و ناله و آهست بنال بود مرا کو ناله
گناهست اگر هیچ فی گناهی مثل از آن تو نیست یا بیا که هزینت بسوی ما راهست نقلست که زنی بود در دین
ات که معاذه علویه گفتندی عابده وقت بود که هر شب گفتی که امشب شب آخرین است جهد
کن در رنج کشیدن که [illegible] و بیشتر نخوردی و بعد از آن [illegible] و بد و هفته مرا ایستادی و تا
بامداد با خدای تعالی مناجات کردی و تضرع و زاری نمودی و بر کوه سجود کرده ایند [illegible] روز روشن شدی گفتی
ای نفس امروز روز تست که ترا [illegible] بر روز جهد کن تا کاری کنی و از گناهان خود [illegible] ایستادی
[illegible] هر روز و شب [illegible] در زمستان سرد پیش از آن پیراهن [illegible] پوشیدی از
[illegible] خوابش [illegible] و اگر خواب بروی غلبه کردی برخاستی و بر گرد سرای برآمدی و با نفس
[illegible] خطاب کردی که ای نفس بیا نگر [illegible] در پیش داری و راه دور [illegible] امشب [illegible]
باش که در گور بسیار خواهی خفت و در کار خود هشیار باش [illegible] خواهی گفت [illegible]
[illegible] عادت [illegible] پنجاه سال عمر [illegible] مردی [illegible]
پنجاه سال پهلوی وی بزمین نیامدی [illegible] **نظم** ایشان زنان طاعت [illegible] کردند
[illegible] ای [illegible] نقلست که [illegible]
[illegible]
[illegible] از ترس [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
[illegible] از خواب [illegible]
[illegible]
[illegible] از ترس خدای عز و جل [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible] مردان [illegible] نقلست [illegible]
بود [illegible] بخواب دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible] دست [illegible]

بهشت

بهشت بود نگاه کردم [illegible] از ان جوی [illegible] دیدم
از یاقوت سرخ [illegible] دست من بگرفت و در ان [illegible] صف بسته و کرسیها نهاده و بر ان
[illegible] تو [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] از ان [illegible]
[illegible] از خواب بیدار شدم [illegible]
پس [illegible] بیدار باش و هشیار [illegible] **مثنوی**
یاد حق کن [illegible] یادت کند [illegible] کار حق کن [illegible] **تا** [illegible]
روایتست که سفیان ثوری [illegible] ای [illegible] برف [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] از ان [illegible]
[illegible] سفیان [illegible]
گفت [illegible] سفیان [illegible] شب [illegible]
[illegible] آمدی [illegible] طبیبی [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] سفیان ثوری [illegible] طبیب گفت [illegible]
[illegible] از ترس خدای تعالی [illegible] طبیب [illegible] شیخ
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ای [illegible]
[illegible] **حکایت** [illegible]
[illegible] روزی [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] ای شیخ [illegible] گفت [illegible]
[illegible] از خواب دیدم [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] غافل [illegible] از خواب غفلت بیدار شو [illegible]

آلهی و فضل نامتناهی واصل شوی **نظم** گذشت عمر و نکردیم هیچ کار دریغ ❊ ز نیک و بد که گذشتیم هزار بار دریغ ❊ هزار عمر
نهایت شکسته بود و طبل بجستم (کرم عطار) درد بهار دریغ ❊ هنوز زبان کاری بکشت بنا نبود ❊ که شعله در دست کرمیان اختیار دریغ ❊ تمام
عمر که انفاس صرف شد به هوس ❊ برفت از کف آن در شاهوار دریغ ❊ از آن نفس که بی یاد دوست آوردم ❊ که گوهری به هر نفسی
بجود بهر هزار دریغ ❊ بدان امید که روی نظر کند بختم ❊ برفت عمر که ایامی در انتظار دریغ ❊ جنید خواست که از دو جهان
نالد بادیه باشد در نظر خلق عمر حساب دریغ ❊ عمر و بشنت که در ایام ثلث دینار وردی بود که جمیع عمر عزیز بلند در جوابات
صرف کرده بود در دور نهایت عمر خود هر کسی روی با امر خیر نیاورده شبی اندیشه و ترس در دل نکند ایذا بهر شخص
که سلطان روی بکار [illegible] چند ریسکردی تا ناگاه متوکل قشلاقش [illegible] عمر شد زده چون از این شد که وقت
رحلت نظر در جرائد اعمال خود کرد حظی که رقم در جای داشته باشد و در جویبار فعل خود نگریست تمام
کرد دست [illegible] در ان ثواب ز دنیا آه [illegible] بر کشید گفت خسر الدنیا و الآخرة ذلک
من لیس له الدنیا و الآخرة یعنی این کس که دنیا و حق از آن نیست هر کس بر کسی که بند دنیا دارد و نه آخرت
این کلم را گفته [illegible] و هر اسان جان بداد اهل شهر بعزت او شاد و در [illegible] کشتند [illegible] در مزبله
انداختند و از خس و خاشاک پر کردند شبانگاه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان بن فلان که [illegible]
و جسد او را در مزبله افکنده اند برخیز و او را از انجا بردار و غسل ده و در مقابر صلحا و اتقیا دفن ساز
گفت خداوندا او در میان خلق بد کاری و بد نامی مشهور بود به چه چیز به درگاه تو نیات آورده که سزاوار
این چنین کرامتی گشت آواز آمد که چون بحال نزع رسید جرائد اعمال خود را مطالعه کرد همه خطا دید نفس وار
نالید و عاجز وار به درگاه ما نظر کرده دست اعتصام بحبل المتین کرم ما زد ما برحمت کامله و مغفرت شامله
او را عفو کردیم کدام دردمند به درگاه ما نالید که ما او را شفا ندادیم و کدام مسکین از ما خلاصی طلبید که خلعت شاهانه
در وی نپوشانیدیم و شک نیست که غفران معصیت و قبول طاعت منوط است بر محبت حضرت امیر المؤمنین
علیه و اولاد طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است چه بدون ولای اهل البیت هیچ کناهی مغفور نمیشود
طاعتی بحیز قبول نمیرسد چنانکه احادیث بسیار در این باب مذکور است و از انجمله آنست که [illegible]
که حضرت امیر المؤمنین [illegible] که [illegible] نصب کنند [illegible] و [illegible] نصرت [illegible] از جانب
[illegible] هرکه او را دوست دارد و اگرچه عصیان [illegible] باشد و بر دوزخ در آورد هرکه او را دشمن دارد اگرچه
اطاعت [illegible] کرده باشد **باب** [illegible] همیشه در دولت [illegible] است او را [illegible] است [illegible]
رستگاری هر دو جهان [illegible] دوستی علی و اولاد علیست [illegible] و بد [illegible] است اگر دوست حضرت علی ابن ابی طالب
کسیست که [illegible] آنحضرت و اولاد طاهرین او صلوات الله و سلامه علیهم باشد در اوامر و نواهی [illegible] آنحضرت
یقین است که عصیان حق [illegible] نکند و هر که دشمن آنحضرت و اولاد [illegible] او باشد طاعت او [illegible] قبول
[illegible] پس دوستی ان اینست که هر که [illegible] که خواهی [illegible] ایتلاف کرانست

لاف کراف خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد [illegible] که بنا بر [illegible] ایشان ثابت و [illegible]
دم کردان **مناجات** الهی هر چند [illegible] ثابت [illegible] از [illegible] کاینات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل دویم در عفت و پرهیزگاری**
و تقوی ایمان باوامر و اجتناب [illegible] حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب [illegible] که تقوی
آنست که اگر جمله اعمال [illegible] بر طبقی نهند و [illegible] و در جهان [illegible] چیزی باشد که او را
از آن شرم باید داشت [illegible] از کعب الاحبار معنی تقوی پرسیدند گفت در راهی که پر از خار و خاشاک باشد [illegible]
[illegible] دامن خود را [illegible] تقوی از آن بابت [illegible]
[illegible] اجتناب باید کرد که از خار و خاشاک حذر [illegible]
نفس [illegible] مطیع و منقاد نفس [illegible] عجب رای او بود و [illegible] و استحکام لذات فارغ
ماند [illegible] اصول [illegible] است و [illegible] قناعت و حیا و وقار و صبر [illegible] و امثال اینها از انواع مناقب
در تحت جنس [illegible] و از فروع [illegible] که اگر [illegible] شوند و طبقات ارض
[illegible] حضرت رسول الله
روایت کرده که [illegible] کنند [illegible] هشت [illegible] راست
[illegible] امانت [illegible] وفا [illegible] چهارم فرج
خود را [illegible] محفوظ دارید ششم دست خود را از [illegible] حرام
[illegible] قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم
یعنی بگوی ای محمد مر [illegible] که تا بپوشانند چشمهای خود را از [illegible] نامحرم [illegible] فرجهای خود را
[illegible] الملوک آورده که [illegible] تیری [illegible] از [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
تا [illegible]
[illegible]
کند [illegible] حضرت امیر المؤمنین
[illegible] زهر آلوده [illegible] تیرهای ابلیس لعین [illegible]
از ایشان [illegible] امتثال امر الهی [illegible]

رسول صلعم فرموده که چون مردی در نماز بود و تنحنح کند و ان نظر کند به ان زن خوف ان دارد که نور از باطن او
برود و امی کرد چنانکه مرد را از او واجبست پوشیده چشم و حفظ چشم از نامحرم نازلتر و لهذا ایست قوله تعالی قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم و دیگر زنان را که از روی عفت بپوشانند جاهای خود را و دیگر بید
مردان نامحرم و نگاه دارند فرجهای خود را در جوامع الحکایات مذکورست که در زمان قدیم بنی اسرائیل را پادشاهی بود
جهاندار و کامکار و آوازه معدلت و شهریاری او در اطراف و اکناف عالم سایر و دایر بود و ذکر معدلت و بذل و جود او چون
نیر اعظم در نصف النهار ظاهر و باهر بود روزی از جهت انجاح بعضی مآرب و مطالب بارسال معتمدی عاقل
بطرفی [illegible] افتاد بقاضی مشورت نمود قاضی گفت من بر کسی وثوق ندارم که این مهم را شاید مگر بر
برادر خود و برادر او زنی داشت جمیله که بحسن صورت فتنه دوران بود و بلطف سیرت آرام جهان و نادره
دوران بیت چهره چو آتش بعارض چو آب زرد زلفش تراز ماه و از آفتاب زلف ابرو کمان کرده و زنخ تیر
بتیر و کمان کرده صید دل اسیر و با کمال حسن و جمال و کمال دانش عفت و پارسائی جمع کرده بود و در شمایل [illegible]
انگشت نما بجمال تقوی و پرهیزکاری آراسته بیت دیده ز دیدنش نگار جهان گشته پس پرده عصمت نهان
پادشاه بقول قاضی عمل نموده راضی شد و برادر او را طلب فرموده مهم مذکور را باو تفویض نمود و او بعد از ان
قاضی را وکیل خود و کفیل مهمات زوجه عفیفه خود ساخت تا در قضای حاجات او مساعی جمیله بتقدیم
رساند و روانه شد قاضی جمال عالم آرای او را مشاهده کرد مرغ دلش بدام محبت مقید شد چنانکه خواست
وصال جنبانید در ملاقات گشوده نشد و هرچند افسون و افسانه بر انگیخت مفید نیفتاد و [illegible]
امیدی چنانکه [illegible] گفت اگر سر در وفای من زود آری [illegible] عرض [illegible]
زنا کرده [illegible] مستوره گفت هرچه خواهی بکن قاضی چون دید که کار بجائی نمیرسد بوقت عرض ملک
که [illegible] ثابت و محقق شد که زن برادر من زنا کرده ملک بمحض قاضی برجم او امر کرد و قاضی
نامسلمان آن مستوره بیگناه را برجم امر کرد و از خانه بیرون آورده در حفره کرد و سنگسار نمود بعد از
رجم و انقطاع امید چون از ان مکان خود رفت و مستوره را هنوز رمقی از حیوة در تن باقی بود چون شب
در آمد از حفره بیرون آمد راه بیابان گرفت چون پاره راه طی کرد به عابدی رسید و بر در دیر ساکن شد چون
صباح عابد در دیر گشود زنی را دید مجروح و خسته بر بستر ناتوانی افتاده از ان تفحص حال نمود مستوره عفیفه
کیفیت احوال کما ینبغی باز نمود عابد را بر وی رحم آمد او را در دیر خود راه داد و بمداوای او مشغول شد و بعد از
التیام جراحت دایگی طفل خود را باو داد و عابد را وکیلی بود که مهمات عابد از ان تمشیت پذیر بود [illegible] عاشق
بوده مکرر از ان طلب وصال مینمود بجایی نرسید خواست تا در حق او مکری اندیشد بدان گفت اگر با من یار نشوی
[illegible] و اظهار کار تو بکنم مستوره گفت هرچه خواهی بکن وکیل عابد در شب طفل او را بقتل آورد و [illegible]
بالهای گفت تا این فاجره را آورده و طفل خود را بدان سپرده اینک پسر ترا بقتل آورده عابد از احوال او پرسید

عفیفه کیفیت احوال کما ینبغی باز نموده گفت بیت هر دم زمانه داغ غم بر جگر نهد ان داغ نیک ناشده داغ دگر نهد عابد گفت
راست میگویی اما بودن تو در اینجا مصلحت نیست بیست دینار باو داد و او را شب از دیر بیرون کرد روان شد
تا بدیهی رسید مردی را دید که بردار بسته بودند تفحص احوال نمود گفتند بیست دینار قرض دارد و رسم
ان مردم ان بود که هر که را دینی در ذمت باشد او را بردار بندند اگر ادا نمود خلاص میشد و الا صلب [illegible]
میشد مستوره این بیست دینار که داشت داد و او را خلاص نمود مرد چون حال بدان منوال دید بمستوره
گفت که چون تو مرا از تنگنا نجات دادی تا زنده ام ترا بنده ام و از خدمت تو جدا نشوم بر اتفاق یکدیگر روی براه
آوردند تا بکنار دریا رسیدند جمعی از تجار دیدند که در کشتی جهت عبور بنشسته اند مرد بمستوره گفت تو در
اینجا قرار گیر تا من بروم و از جهت تو طعامی بیاورم و جهت [illegible] تا بتاجران رسید گفت در کشتی شما چیست
گفتند جواهر و امتعه و اسباب خود است گفت با من چیزی هست که بهتر از همه امتعه شماست پرسیدند چه
چیز است گفت کنیزکی که مثل او بصورت و سیرت کسی ندیده باشد با ما بیع کن گفت بیع میکنم بشرط انکه بعضی
از شما شاهد او کنید و با آن [illegible] بیع و شری تمام نمایید چنانچه او [illegible] من با شما بیع کنم بعد از انکه من از
نظر شما غایب شوم او را اعلام کنید و تصرف نمایید بهمین قرار دادند و بعد از مشاهده پسندیدند و بان هزار
دینار او را خریدند آن مرد ثمن را تصرف نموده از نظر ایشان غایب شد تجار او را [illegible] گفتند ترا [illegible]
خریده ایم برخیز و بکشتی نشین بحکم ضرورت در کشتی نشست و گفت بیت چه طالع است که باشد مرا [illegible]
غم که آید بر زمین جز بر دل من [illegible] و چون بعضی با بعضی ان تجار در کار ان بودند مستوره را در کشتی [illegible]
جای [illegible] خود در کشتی دیگر قرار گرفتند [illegible] اتفاقا بادی عظیم وزید کشتی که جماعت تجار اندر آن
بودند غرق گشت و کشتی که در ان جواهر و مستوره بود بسلامت بجزیره رسید و مستوره از کشتی بیرون آمد و
در آن جزیره مسکن ساخت خدای تعالی [illegible] که در آن زمان در میان بنی اسرائیل بود [illegible]
پادشاه [illegible] که در حق برادر قاضی تقصیر کرده در فلان جزیره شخصی هست که [illegible]
و بسا بیمار که لا علاج است [illegible] و هر که در مملکت شما نزد او رود و تفصیل خود را باو عرض کنند و از
طلب غفران کنند که مغفرت او مغفرت شماست ملک با سایر رعایا و کافه برایا متوجه ان جزیره شدند
[illegible] اول ملک پیش رفته گفت ای زن قاضی نزد من آمد گفت زن برادر من زنا کرده
[illegible] حکم برجم او کردم اکنون [illegible] حکم بغرض کرده
باشم اکنون از تو التماس مغفرت دارم مستوره گفت غفر الله لک پس ملک نزد او نشسته بود که شوهر او پیش آمد و گفت
من زنی داشتم صالحه بحکم ملک از پیش او رفتم بعد از مراجعت برادر مرا گفت او را بسبب زنا رجم کردم من از ان
خایفم که مبادا در حق او تقصیری کرده باشم طلب غفران میکنم گفت غفر الله لک [illegible] اینجا بنشست تا قاضی آمد
احوال خود و مستوره چنانکه بود باز نمود و در پیش ملک و برادر [illegible] و اقرار خود [illegible] مغفرت طلبید

ستوره گفت خدا از ایشان راضی باد و از خطای تو درگذرد و بعد از آن عابد آمد و گفت من از آن شب از در بیرون کرده
بستر نیم که او را صبح هلاک کرده باشد ستوره گفت خدای امروز بیان کرد اند تو اگر در حق او نیکی کردی بعد از آن
دیگر عابد پیش آمد و احوال خود را بیان نمود و از آن مغفرت طلبید او را نیز دعا کرد بعد از آن مردی که او را از رحمت به
برد پیش آمد و احوال خود باز گفته طلب مغفرت نمود او ستوره گفت تو امروز خدای بیامرزاد پس روی به شوهر کرد
گفت همه زنی را که شنیدی قصه من بعضی است و آنچه من از مردم دیدم دیگر در میان خلایق نیابم پس آنچه دیدی
گفتی بود بشوهر داد و در آن جزیره بعبادت مشغول شد و برکت تقوی و پرهیزکاری از آن شد اینچنین عظیم بخت
یافت و رضا و مغفرت او برضا و مغفرت حق تعالی مقرون گشت مرویست که در زمان پیشین زنی بود مخلصه نام که
در کمال حسن و جمال نداشت و در غایت عفت و پرهیزکاری بود و شبها تا روز نماز کردی و روزها تا شب قرآن خواندی
ودائم الصوم بودی وقتی مخلصه آمد که مادرت در حالت نزع است و آرزوی دیدن تو دارد بالضروره از منزل خود
بیرون آمد در راه جاهلی اوباش و فاسق بود که سید چون چشمش بر چشم او افتاد فی الحال نیزه
از کمانخانه ابروی او نجستن کرد و تا پر بر سینه او پران نشست و آن زن چون معموره از آن در گذشت جوان نیز
و نظاره کنان در پی آن افتاد آن زن چون دید که مردی از عقب او می آید راه بگردانید چون نظر باز کرد دید که هم
مردی آمد بار راه بگردانید و ناچار باز گشت و بخانه خود رفت جوان پنداشت که مکر و احتشامیست و بتر لحوق
کلالت میکند شاد از پی او دوید و گرفت مخلصه خود را بخانه رسانید و بدرون خانه در آمد و در بر روی
بایستاد ترسان و لرزان جوان در بزد زن گفت کیستی و چه میطلبی جوان گفت بر تو عاشق و طاقتم طاق شد
گفت بر چه چیز من عاشق شدی گفت بر چشم تو نظم انکار ادو رهی آمدی آشو دیدم چشم بد از روی تو آن اکحل
خندان دیدم خواب خرگوش دهد نرگس تو بازت مکن هر شب بر آن چشم چو آهو دیدم ناوک غالیه‌اندود کمان
شکن غمزه کار آن ستمگر جادو دیدم مخلصه چون این شنید چشمهای خود را برکند و بر طبقی نهاد و دستمال بر آن
پوشید و بلطف خود که پیش آن جوان برو و بگو که آن چشمی است که بر وی عاشق شده و من بیان قرآن بعض الله
چشمی که نامحرم او را ببیند قرآن خواندن را نشاید بیت چشم من چو تو تحت من نا گفته‌ام کار من چون زلف برآشفته
[illegible] است چشم مست تو شاه [illegible] است تند گفته جو جوان دستمال از سر طبق برداشت چشمش
بدان چشمان افتاد آه از نهاد برآمد چون مرغ نیم بسمل بر زمین افتاد و غلطید و بیهوش شد و چون بهوش باز
آمد در او گفت دختر گفت چه میگویی گفت نادرست را بگوی که من توبه کردم از جمیع گناهان اگر [illegible] کند
باشد که خدای تعالی بر من بخشاید زن گفت اگر راست میگویی که توبه کرده دعا کن تا چشم من روشن شود جوان گفت من
فاسق ده ساله ام یکساعت که توبه کردم دعای من مستجاب میشود مخلصه گفت اگر توبه با اخلاص کرده میشود
پس مخلصه چشمها را بستد و در جای خود گذاشت و جوان دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشت و گفت الهی
بنده نوازی و ای چاره ساز بیچارگان بر مهربانی واقفی اگر آنکه توبه کردم بر خطای خود جهت رضای تو کردم و از سر

اخلاص است

اخلاص است چشمهای این ضعیفه را درست گردان چنانکه اول بوده هنوز دست بر روی فرو نیاورده بود که
چشمهای آن صالحه درست و بینا گشت و آن مرد جوان است برو [illegible] هم نیز توبه او از اخلاص گفت
و پرهیزکاری را شعار خود ساخته بود صحبت هیچکس [illegible] و زنان بیگانه را نخواهم دید و چشمم نامحرمیست در زنان
در دامن [illegible] سبحانه تعالی [illegible] نبرده بر گناهان توپوشده [illegible] از عشق جانان دست
کوتاه کنند و ای گرامی به دم از عشق حقیقی زند نظم مشغول گوهر برون از کان و کان دیگر است کشتگان وصل او را
جان دیگر است عشق جمیع عین است و جمیع شین است و جمیع قاف ای پسر عاشق عشق چنین هم از جهان دیگر است
دانه عشق جمال چنین هم مرغ نیست مرغ آن دانه برون از مکان دیگر است بر سر هر کوچه هر کس داستانی میزند
داستان عاشقان خود داستانی دیگر است و بدانکه تقوی و پرهیزکاری صفتی است که [illegible] متصوریست
و در روایت آمده که مردی بود عابد و پرهیزکار از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که او را همام گفتندی روزی گفت
یا امیر المؤمنین صفت کن مرا [illegible] از ایشانم و بنگرم شعار حق [illegible]
بدرستی که حق تعالی با پرهیزکاران و نیکوکاران است نظم ورع نزد خرد بنیاد دین است مقام زاهدان پاک بین است
بکش [illegible] ورع [illegible] نفس است از مناهی بود طالب ورع اهل ولایت که باشد حق حفیظش از جنایت
پس [illegible] حضرت امام متقیان [illegible] و خطبه [illegible]
الهی و درود بر حضرت رسالتپناهی [illegible] که حق تعالی [illegible] خلایق [illegible] است از طاعت
ایشان و ایمن است از معصیت ایشان از برای آنکه معصیت خلایق باو ضرری نرساند و از طاعت ایشان نفع
که برای او نفعی نرساند پس قسمت کرده است میان ایشان معاش ایشان و وضع کرده است از دنیا مواضع ایشان را پس
متقیان از ایشان اهل فضیلت‌اند که حرف زدن ایشان هر سخنی بر صواب باشد و لباس ایشان میانه حال بود و راه
رفتن ایشان بتواضع و فروتنی بود [illegible] بپوشانند چشمهای خود را از آنچه حرام کرده است
حق تعالی بر ایشان و گوش فرا علمی دارند که نافع باشد برای ایشان و [illegible] نفسهای خود را در بلا [illegible]
که بر ایشان رسد بیان راضی و شاکر باشند اگر نه میبود اجل مقرر برای ایشان قرار نمیگرفت ارواح ایشان
در جسدهای ایشان چشم زدنی از شوق ثواب و خوف از عقاب [illegible] عظم حق تعالی است
در نظر ایشان ما دون حق تعالی و ایشان [illegible] و [illegible] از دوزخ غمگین است همیشه دلهای ایشان
از بیم خدای و از شرها ایمن‌اند و جسدهای ایشان لاغر و نحیف است و نفسهای ایشان عفیف و حاجات ایشان
خفیف صبر میکنند ایشان روزی چند اندک تا مزد یابند براحت بسیار و تجارت ایشان همه سود است اراده دنیا
ایشان را و اراده نمیکنند ایشان دنیا را [illegible] و قرائت میکنند قرآن [illegible]
میشوند در حالت قرائت و بشارت میدهند بقرآن [illegible] دلهای خود را [illegible]
نفس خود را بآن شوق و چون [illegible] که در وی خوف است میشنوند او را بگوش دلها [illegible]

وحلم و دانا باشند و پرهیزکار آن و نیکوکار انند ترسکار انند از حق تعالی و چون نظر کنند مردمان به ایشان گمان برند که بیمار
و حال انکه بیمار نباشند و با اندک عمل صالح راضی نشوند بسیار متفکر و معذور باشند و همیشه ملاحظه کنند نفس خود را
و چون کسی تعریف کند ایشان را ترسان شوند از آن تعریف و گویند ما عالم تریم بنفس خود از غیر خود و پروردگار عالم
تر است از ما بنفوس ما و گویند بار خدایا ما را مگیر با آنچه در حق ما میگویند و بگردان ما را بهتر از آنچه ایشان گمان
ما را دارند علامت متقیان یکی آنست که تو او را ببینی صاحب قوت در دین و در خوردن خشم خود را و هوا را و یقین دانا
خود را و حریص باشند در طلب علم و علم با حلم باشند و خاشع باشند در عبادت و تجمل داشته باشند در فقر و فاقه
و صابر باشند در سختی و طلب کنند حلال باشد و چون مدحی بیند خوشحال شود و کردن نکردد و شاکر باشد
چون صبح شود و یاد حق کند چون شب شود و چون نفس او طلب کند چیزی را که مکروه باشد اطاعت نکند مر
او را و خود نزدیک اجل داند و امل او اندک بود و دل او خاشع باشد و قانع باشد نفس او و از حرص
امیدوار باشد و از شر او ایمن و دور باشد از فحش یعنی هرگز فحش از زبان او بیرون نیاید و گفتن او با مسکینی
ورزی باشد و حسنات او مبذول باشد و کبر ایشان بد نمی‌آید و ضرر بهمسایگان نرساند و چون بکسی مصیبتی
رسد شماتت نکند و از کلام حق نگذرد و باطل نکردد و اگر خاموش باشد … و اگر بخندد بلند
نشود آواز او و از مردمان دور باشد نه بتکبر و بزرگی و بمردمان نزدیک باشد نه بمکر و فریب راوی گوید که در این
وقت همام فریادی برآورد که نفس او از بدن برآمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود تحقیق که من از این میترسیدم بر او
اینست موعظه بالغه با اهل او و موعظه شخصی گفت که پس چیست ترا یا امیر المؤمنین حضرت فرمود
وای بر تو بدرستی که هر اجلی را وقتی معین است که پیش نمیرود و سببی است که دیگر چنین چیزی مگو
بدرستی که شیطان ترا این قول داشت … این صفت مؤمنان و متقیان اینست که شما از آن شنیدی
پس باید که بر اینها باشید تا از جمله ایشان باشید … که نیکوترین صفت احتراز است از ارتکاب
محرمات خصوصا از شهوات حرام و بزرگان گفته اند که آدمی را دو نسبت است ملکی و نسبت حیوانی چنانچه شیخ
سعدی فارسی رحمة الله علیه فرموده **قطعه** آدمی زاده طرفه معجونیست، از فرشته سرشته وز حیوان، گر کند میل
این شود کم از این، ور کند میل آن شود به از آن، پس شرط عقل آنست که تا میتواند نسبت ملکی را قوت داده نسبت
بهیمی میل نماید زیرا که هرگاه حرص خوردن … شد میان حلال و حرام فرق نکند … در
غلبه شهوت نیز ملاحظه ننماید پس صفت عبادت آنست که در وقت غلبه شهوت عنان همت از رفتن
حرام باز کشند و بخلاف مشروع قیام و اقدام ننماید **نظم** … دل و دین را تمام بنوازد، نفس …
… خوار و رسوا شود، مدح مقبول کردگار شود، ابو سعید حدیث از حضرت رسول الثقلین علیه السلام روایت کرده که
آنحضرت فرموده که حاجت از زنان امت من طلب کنید که حق تعالی جل جلاله … در دلهای ایشان …
و نیز از آنحضرت مرویست که خدای تعالی … دوست دارد دلی را که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشند و …

الخیر تعلیم کند و رواء خدا … کند و دشمن دارد هر دلی را که فارغ باشد و اوقات خود را باز بجز صرف …
شب در خواب غفلت گذرانند و فکر خاتمه حالت … نکند و از ابن عباس مرویست که حضرت پیغمبر آخر الزمان …
که هرگاه بلرزد پوست بدن مؤمن از ترس خدای تعالی … گناهان او چنانچه میریزد از درخت خشک …
… بدرستی که … منقبت و اولاد امجاد او علیهم السلام … و گراهیست …
… مؤمنان به بهشت … حضرت امام الانس والجن امام …
علیه التحیة والثنا از آباء عظام و اجداد کرام علیهم السلام روایت کرده که حضرت رسول … فرموده که هر که دوست دارد
که در کشتی نجات نشیند و دست در عروة الوثقی دین و حبل الله المتین زند پس باید که دوست دارد حضرت
علی ابن ابی طالب را … و دشمن دارد دشمنان او را و باید که … امامان … از فرزندان
و دوست دارد … که ایشان خلفای منند و اوصیای من و حجت خدا و … بر خلقان بعد از من و بهترین
امت … به بهشت امید که دوستان حضرت علی بن ابی طالب و اولاد طاهرین صلوات الله
و سلامه علیهم از شفاعت ایشان … باشند امین یا رب العالمین **مناجات** ای بجود … و …
… بر حرص و طمع … تو … حرام …
… تو … اهل … ان … که …
… دل … حرص و … دل … دنیا …
… زهد **فصل سیم در توکل و اخلاص**
صادقه توکل از صفات … است و … اموراست … من … الوجوه از مخلوق …
قناعت و رضا و زهد و اخلاص و یقین از امور … که … توکل چنان باید کرد که متوکل
مخلوق را … لا ینفع و لا یعطی و لا یمنع داند و … شود که … از اعمال حسنه خدا کند
… از اعمال … و هیچ چیز از اراده و تقدیر او … نبود مگر …
… و اراده خداست **نظم** … خلق … جز خدا هیچ کس … خلق …
… حضرت رسول … که حق … توکل آنست … روزی …
… از اسباب … خود … هر … وقت … شب …
… توکل … باید در … که … اخلاص … اعمال …
… مخصوص … بمرتبه … دنیوی و اخروی … و …
… بهشت و ثواب اخروی و نجات از عذاب دوزخ و مانند اینها باید مخلوط نباشد چون محققان …
… ایه کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
اشاره بایمعنی است **نظم** … خلق … و خدا … اخلاص …

درزنج جان خود ابتلا بشوی سوی اخلاص بکر راه بری مرد عالم بشنیزی مخزی خطبه و تب نام و بود جعفر سهل
بکام و بود راهب کبه اقبال شوی عزم بروه ابدال شوی و نیت مادر آنست که خالصاً مخلصاً لوجه الله باشد
و هیچ عملی بی نیت صحیح نیست و نیت خیر عمل صحیح است و حضرت رسول فرموده که انما الاعمال بالنیات و نیز فرموده که
اکثر اناث من امتی اهل از اشند یعنی بسا مومنی که بر فرش بخسبد و خواب قصد آن کند با اعتقاد درست که کاشکی من در
شمایلم جهاد میکردم تا کشته میشدم پس از برای او ثواب شهید بنویسند و چون بمیرد او را بهر شهدا برانگیزند
و حضرت رسول فرموده که حق تعالی نظر نمیکند باموال و احوال بلکه نظر او بدلهای شماست و نیات شما و اعمال شماست و
روایت آمده که اعمال حسنه بنده را با آسمان برند حق تعالی فرماید که بخوانید اعمال بنده مرا چون بخوانند حق تعالی فرماید که فلان
فلان عمل را اخرا الله بدین نرسید که بنده من از آن عملهای کرده ملائکه دیگر گویند بار خدایا بکو ذلک این فرماید نیت کرده
بود در دل که اکر این ... شانال ... مومنی که هنوز کار نیکو کرده در حق ... مزد باید **رباعی** یا رب ... آرجم خود ...
مکار دعی بابی و ... ای زعقلی یعنی بر نیست کاتش زند این پرده ... بدار را نقلست که حضرت داود
نبیت ادم ... آمد که ایا دو هیچ بنده نیست که دست در کوه من بزند اکر همه خلق زمین و آسمان بکید و مکر دیگر برخیزد
مرا او را از آن فرج دهم ابراهیم ادهم کوید که در عبادانی را دیدم پرسیدم که قوت تو از کجاست گفت من از این پرس که
میدهد و از عابدی پرسیدم که ... و از عابدی پرسیدم که معیشت در عبادی قوت تو از کجاست دست
بر دهان نهاد کفت ... آورده اند که در شهر اندلس دهقانی بود حریص و بخیل که در
مدت عمر هزار دینار جمع کرده بود و پنهان ... و بزر یاران در همه معیشت خود و زر زنان خود
میکرد تا روزی بر کنار رود ... کیسه زر بر زمین نهاد و به طهارت مشغول شد چون فارغ شد زر را ...
و برفت در عقب او شبانی بدان جا رسید کیسه زر را برداشت ... در نشاط بازگشت ... خاطر ...
با خود گفت ... که این ... نقصان پذیرد ... آنست که او ... تا در ... بشفقت
بنده نکردم ... شکری ... رای کیسه ... از خوف ایشان در چاه ...
بحث ... دهقان ... از کیسه ... باد آمد سیلاب خون از دیده روان کرد
مغموم شد ... که ... برگشت ... حال ... گفت ... کرد
که ... در حفظ ... بیت ...
در ... دهقان ... کرد ... بعد ... آورد ...
... طلب دینار ... دهقان ...
... دهقان ... چاه ...
... شبان ...
... دهقان ... از آن ...

نود ... گفت در مدت عمر هزار دینار جمع کرده بودم روزی از بیم ظالم در جایی پنهان ساختم و اثری از آن پیدا نیست دهقان برخاسته
جهر رفته با شکر جهد کفت که مال ... الحلال پیدا شتیم حق این ... آنست که بطریقی ... بماند تسلیم
وی کنیم تا از وبال خلاص شویم ... گفت ... حق او باز باید داد و دست در دامن توکل باید زد تا ...
او ... حلال ... باقی در ... ماند ... آورده بطریق عطیه باو داد ... شبان در ... داشته
میان دولت خود ... سلطنت ... بود تا روزی در کنار رود خانه ایستاده بود و دو کراب ...
دیهان دولت ... دولت ... آب برد ... بود دهقان متوکل در آن آب غسل میکرد دولت ...
رسید او را بر گرفت و ... آورد ... دو کرا ... تا اضافه همه کیسه ...
... شکر خدای ... برکت توکل ... **رباعی** کر توکل بود
... خدای ... یا رب ... آمنت ...
بیت ... کرد ... روایت ...
... شیخ ... رحمة الله علیه روزی در نماز بود ...
... در ... از مسجد ...
... شیخ ...
... شیخ از نماز فارغ شد ...
... شیخ گفت هر که از خدای ترسد و بر خدا توکل کند ...
... **بیت** ... آسمان ...
... آمنت ...
... شیخ ...
... شیخ ...
...
...
... شیخ ...
...
... شیخ ...
... **رباعی** ...
...

و بر سر صومعه خود شد چون شب درآمد و جهان تاریک شد ابلیس برخاست و از شیران بر خواست چون نیم شب
بگذشت آن مرد راهب سر از صومعه بیرون کرد شیخ را دید که در نماز ایستاده و شیران گرد وی حلقه زده بودند
شیخ سلام باز داد روی بشیران کرد و گفت ای خلقان خدای اگر شما را کاری فرموده اند بیایید و روزی خدای برید
و اگر نه باز گردید و دل مشغول مدارید شیران که این سخن شنیدند همه بجنبیدند و سر در خاک مالیدند
و برفتند مرد ترسا چون این صورت بدید متحیر بماند و از صومعه بیرون آمد و در پای شیخ افتاد و گفت بحق کرامات
بگو که چه نام داری و چه مردی و چه دین داری گفت من مردی مسلمانم بسبب زنی مرا از شهر بیرون کردند و از
میان مسلمانان بیرون آمده ام ترسا گریان شد و گفت ایمان اگر بدین ترتیب است که تو داری تو خود چگونه بوده باشی
مرا عرض کن و ترسا مسلمان شد تا بدانی که هر که توکل کند بر خدای عز و جل و از خدای بترسد همه موجودات ازان
بترسند و گفته اند **نظم** تو هم گردن از حکم داور مپیچ · که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ · چو خسرو بزبان داور بود · خدایش نگهبان و یاور بود · بدانکه اخلاص در نیت ساده قربات سلطنت عملست از ریا و عرض و سایر علاوات کرد
نیت بالخدای تعالی چنانکه قال النبی ... بان شد آورده اند که در بنی اسرائیل عابدی بود که از پارسایان بعبادت
کری سبقت برده بود و بر گوشه نشینان وادی عابدانه سبقت جسته و گوشه تلخ ترکش بر تارک افلاک رسیده
او را گفتند در فلان وادی درختی هست که قومی او را میپرستند عابد تبری برداشت قصد آن درخت کرد که او را
از بیخ و بن برکند ابلیس لعین بصورت مردی پیر پیش آمد و گفت با این درخت چه خواهی کرد عابد گفت الا الله
گفت اگر خدای این درخت را بر بیخ ساختی پیغمبری را با این کار فرستادی ترا با این کار چه نسبت است عابد نشنید
ابلیس با او در آویخت بود از مجادله بسیار عابد ابلیس را بر زمین زد و بر سینه ابلیس نشست زینهار خواست و گفت
رها کن تا با تو سخنی بگویم که ترا بهتر از این بکار آید هم در دین و هم در دنیا عابد گفت آن چیست گفت من هر روز
دو دینار در زیر بستر تو نهم تا بعضی از آن بصدقه دهی و بعضی بر ضرورت خود صرف کنی تا فایده در آن حاصل شود دست
از این درخت باز داری تا مگر که زیان خدایت معلوم شود که بریدن این درخت صوابست یا خطا عابد چون
این سخن شنید با خود گفت صلاح من و درویشان در آنست قبول کرد و باز گشت و بخانه رفت صبح روز دیگر
در زیر بالین خود دو دینار یافت و صرف کرد ... روز دیگر طلب کرد نیافت تبر بر دوش کرد و باز
درخت آمد ابلیس لعین بهمان صورت حاضر شد و گفت چه میکنی عابد گفت درخت را از بیخ برمی آورم ابلیس گفت
تو قوت برکندن این درخت نیست و ترا بهر او منع باز میان ایشان مجادله و منازعه شد چون
او مختلف شد ابلیس عابد را بزمین زد عابد تعجب نمود که گفت ای شیخ قضیه چرا منعکس شد و قوت من کجا رفت
ابلیس گفت هر کاری برای خدا کنند محض رضای او بود هیچکس با او بر نیاید و هر که عمل از اغراض دنیوی کند
هیچکس بر نیاید **نظم** هر که بود چیزی کار او · در همه کار یست خدا یار او · و انکه کند از پی دنیا عمل · میشود او را
عمل او خلل · هر که با اخلاص کلمه میزند · بخیبی و تنشست که دم میزند · حضرت رسول الله صلعم فرموده که هر که عمل را ...

خالصا مخلصا لوجه الله که هیچ غرضی با او نباشد الا که ظاهر شود از دل او و چشمهای او حکمت و در که آنحضرت فرموده که
روز قیامت سه کس را بحساب گاه او در آرند یکی عالم باشد حق تعالی بان خطاب کند که عمل کردی بان دانش گفتم بصد قی
گوید بارخدایا در شب و روز چنان مشغول بودم پس حق تعالی فرماید دروغ میگوئی مراد تو از طلب بود بلکه مقصود تو آن
بود که مردم بگویند که این مردی عالم است پس از این نوع عبادت را بدرگاه ما اجری نیست دوم مردی توانگر باشد حق تعالی
ازو سوال کند که نعمتی که ترا ارزانی داشتم با او چه کردی گوید بارخدایا بصدقه میکردم در شب و روز حق تعالی
جل جلاله فرماید که دروغ میگوئی و ملائکه نیز میگویند دروغ میگوئی اراده تو آن بود که ترا تعریف کنند که فلان مردی
کریم است سوم مردی دیگر شهید باشد حق تعالی ازو سوال کند که چه عمل کردی گوید بارخدایا جهاد کردم در راه تو کشته
شدم خطاب آید که دروغ میگوئی و ملائکه نیز گویند دروغ مراد تو از این عمل آن بود که گویند فلان مردی شجاع است
پس حضرت رسول الله صلعم فرمود که این طایفه اول آن جماعتی باشند که داخل دوزخ شوند تا بدانی که عمل صالح بیست ارکان
بهشت و ارکان کار ریا عالم را **رباعی** یارب بچه کردم که دانی تو دادم · زینها که من تو دیدی پراز زرکادم · تا کی برسی چه کرد در ارتفاع
زدایه دو پیش ترس بر دادم · بدانکه این کار اخلاص بسیار مشکلست و دقیقست زیرا که آفت اخلاص بعضی
جلیست و برخی دنیی ضعیف با خفی و بعضی قوی با خفی چنانکه در احیای علوم مذکور است که چون کسی نماز کند با
اخلاص و مردمان نظر کنند بان شیطان ملعون در دل او افتد که مکر و ترک نماز خود را این جماعت زاینت شود و آنها
صلاح تو در خاطر تو نیکو شوند و او زیان شیطان بود و خضوع و خشوع بیشتر بجای آورد پس این نیت با ابلیس
و این جلیست دوم آنکه هرگاه شخصی این را فهمید و تابع شیطان ملعون نشد و در نماز خود مستقر است پس شیطان
از نفی خیر خواهی او را وسوسه میکند که چون تابع تو اند پس ترا بسا اعمال ایشان اگر همه کنند بتو خواهند رسید و اگر
کنند بتو عاید خواهد شد پس باید که پیش ایشان خشوع و خضوع بجای آوری تا ایشان بتو اقتدا کرده نماز خود را
نیکو کنند و عادت کنند بر نیکو چون نماز این نوع بهتر از ریا است اما از اول خفی تر است سوم آنست که چون کسی این را
دانست و کید شیطان را دریافت و از نفس خود و پروردگار خود منفعل شد و خضوع و خشوع بجای می آورد و
در نظر مردم همان نوع بجای آورد این نیز محض ریاست و تلبیس ابلیس لعین است از دوم خفی تر است چهارم گفت
که کسی خود را از مکاید شیطان نگاه دارد در خلوت و ظاهر بیکنوع باشد شیطان او را فریب میدهد که ای بنده
خدای ببین که در حضرت پروردگار خود ایستاده و مناجات میکنی در حالتی که روشن بنده شو که پروردگار تو نظر
بدل آورده و تو بدل حاضر باشی این نیز از مکر شیطان است پس باید که نماز محض رضای خدا باشد و اصلا غرضی
از اغراض دنیوی و اخروی باان نباشد تا بصداق حدیث حضرت نبوی که سلمان فی بیتیجبر من عز و جل بچه تعبیر...
... اذهب تصدق منه حقی یعنی عمل کرده باشی اما این نماز مقربان درگاه الهیست که خود را از انفس مطلق میدانند
و از برای آنست که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که دو رکعت نماز عالم بهتر است از عبادت یکسال از جاهل پس باید که در نماز
از هر آفت ... سخت ... شیطان تحریر ... و علمای دیگر هم بدین قیاس است و در انسان ...

حضرت رسول الله صلعم صدق را به نیکو بیت و نیکو کاری را به بهشت و فضیلت صدق و راستی آنست که حق
جل و علا تعریف کرده انبیا را بصدق که واذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا و غیر ذلک و از ابن عباس
مرویست که از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردند از کمال دین فرمود گفتن بحق و عمل کردن بصدق و راستی **نظم** راستی آر
که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار از یکی ... که با ... از همه غم رستی اگر راستی آورده اند که حجاج
علیه اللعنه جمعی را بسیاست خواست چون نوبت بیکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا بکش که بر تو حقی هست حجاج
ملعون گفت چه حقست گفت فلان دشمن ترا غیبت میکرد و نسبت بتو سخنان درشت میگفت من او را منع کردم
و او را از دشنام باز داشتم حجاج گفت بر این سخن شاهدی داری گفت دارم و اشاره به اسیری دیگر کرد که در این جمع بود
گفت راست میگوید شنیدم که او را منع کرد حجاج گفت تو کجا بودی چرا با او مشارکت نکردی و موافقت او نورزیدی
گفت من ترا دشمن میداشتم بر من لازم نبود که طرف ترا رعایت کنم حجاج گفت هر دو را آزاد کردم یکی بسبب حق داد
بر من و دیگری از برای راستی قول آن **نظم** راستی ابنا کرم برزند یار غیبی دست ظفر برزند راستی خوش
نهان کس نکرد از سخن راست زیان کس نکرد چون سخن راستی اندر بجای نامی گفتار تو باشد سزای ایزد تو
باید که نیت تو باستعداد نیز درست باشد تا حق تعالی ترا از هر گناه نگه دارد و در خبر است که اگر کسی اعتقاد نماید
خود قصد کند که صحبت بیمار یا تعزیه خود کند تا هم مرا پس ... فرماید که در راه خدا جهاد کند تا شهید گردد
و منظور را بعمل نکند اگر در زمان وجود آید اجر کرم ... بتو نیت ... که در راه خدا جهاد کرده و شهید گردد
باشد او را از اخلاصست که عمل ... آورده اند که یکی در مکه معظمه شرفها الله در خواب ... از آن
برده بودند چون بیدار شد یکی از بزرگان عباد را متهم کرد آن غایب ... اجر برده بود بیاورد چون
بیرون آمد معلوم شد که کسی او را از بهر برداشته باز گشت و زر را بر ترد ... و قسم باز بخود ... باید
قبول نکرد هر چند سعی نمود فایده نداد گفت در نیت خود سبیل کرده بودم آنچه نیز نمود تا بدرویشان داد نیکو
که هر چه نیت بر آن سبقت گرفت ... و مزد او را باید و از اینجاست که بعضی از متقیان اگر ... نان
نافی خواهند که بدرویشی دهند اگر آن درویش برود ... از خود نخورد تا به درویش دیگر دهد آورده اند که روز
روز قیامت حضرت ... بدرگاه قیامت حاضر گردانند که ایشان مستحق دوزخ باشند ... رسند
که بدوزخ روند پس ندا ... بدوزخ آورده ... کرد با او گویند ... که ... اینجا ... گوید ... باید
... مستحق دوزخ شده ام ... نادر ... که ... بیشتر شود خطاب از حضرت عزت در
که ویرا بان کردانند و به بهشت برید که در سخن خود ... پس بیکی دیگر ... رسید که بدوزخ رود در
... کند گوید ... گوید خداوندا هر چند گناهکار و بدکارم اما ظن من بتو این بود امید رحمت تو میداشتم
حق تعالی فرماید راست میگوید بنده من که او ظن نیکو بمن برده است و ویرا باز گردانید و برحمت من به بهشت برید
ایزد تعالی ... باید که بخدا ظن نیکو ببرید که رحمت او بی پایانست و مضمون این کلام معجز نظام حضرت علی ابن ابی

علیه السلام است **باب** در بیان توکل که چون ناجل توکل باشد هر کار که پیش او رسد کافی باشد آنگاه شوی ز اهل توکل که ترا
در هر غم و محنتی تحمل باشد روایت کند ابو جعفر حداد که سالکی روزی بر راه کعبه معظمه میرفتم از پای تشنگی کم آمد
کم ناگاه دیدم که کجا یکی پیدا آمد و خود را مکرر بر منقار او میزد و او را زیر کرد تا آن کنجشک دهان باز کرد و آن مکس در
دهان او رفت و همچنین تا چند مکس در دهان او رفت حیران بماندم چون پیش رفتم آن کنجشک را کور دیدم
کور بود و بال او شکسته و او مکسها روزی او بود که با وی میرسید تا با باقی که هر که بر در توکل نشیند روزی او به
او پی طلب میرسد **نظم** رزق خود را چو خوی از جبر راست تو بپاسای کان ترا جویاست چه روی بهر رزق به
هر شاخ اگر کرا فتی شکم شود سوراخ باش تا نانک پخته کرد داد که هر آنچه قسمت ترا بدهان در قرار کرد آید
نه بجهد و جستجو آید آورده اند که درویشی در زمان بسیار بود و او سر در گریبان فکرت فرو برده و در اندیشه
دور و دراز افتاد که با من بعض نان از کجا آورم و عیال و سامان زن او بر آن احوال وقوف یافت گفت ایمرد
چه در غم دیر رفته بعضی که او را از بهر روزی او خواهد داد اگر تو علاجی داشته باشی فکر معاش او تو اختیار
کرد **نظم** تو ناتوانست خداوند روزی گر روزی رسانست تو چندین مسوز نگارنده کودک اندر رحم نویسنده
عمر و روزیست هم پس آن مرد با خود آمد و بر در توکل نشست ایزد هر که بر در توکل نشست و توکل برگزید تا
کرد سعادت شد چه جای باشد زیرا که توکل دست اعتصام بر حبل المتین کردگار زد جلت کلمته و در دست
داد و کلید کار خود را بحضرت او باز گذاشت پس حاصل آنست که از سر صدق و اخلاص گرد بند که او بر بیان
حاجت بند دیگر کار خود را بارادت او سبحانه واگذارد و غم بهوده بر واسطه رزق مقدر نخورد باید که توکل
آن نیست که کسی دست از کسب حلال باز دارد و هیچ کار نکند و هر چه بدست آورد همه را بیهوده صرف کند
و از برای ذخیره نگذارد و از مار و کژدم و جانوران مضره نگریزد و چون بیمار شود علاج نکند که اینها همه خطاست
و خلاف شرع مطهر است بلکه کسب و جذب منفعت سنتست و دست از آن داشتن از جنات دعا نمیست تمام
توکل چنانکه غزالی در کیمیای سعادت و احیاء العلوم آورده که مثل کسی که دست از طعام باز دارد و در دهان
نهد که حق تعالی قادر است برآنکه طعام حرکت کند و در دهان من آید و یا کسی در غاری نشیند و گوید خدای من
روزی میرساند و شدادر دیگر این توکل است نه بلکه باید که بداند که دست و طعام و حرکت و دهان و دندان همه حق
از بیانست تا او بکار خود و مایحتاج خود پردازد پس باید که اعتماد بر فضل خدا کند نه بر دست و طعام زیرا که
گاه باشد که دست مفلوج شود یا طعام کسی غصب کند یا بریزد و اگر کسی بی زاد قدم در بیابان نهد و سفر
اختیار کند این شرط توکل نیست و خلاف شرع است بلکه توکل آنست که اعتماد وی بر زاد نبود که باشد که
او را بیرند بلکه از بند و نگاه دارنده او بود و لیکن اگر کسی بی زاد در بیابان شود روا است و از کمال توکل است
اما دو طایفه را این مسلمست یکی آنکه چندان کسب ریاضت کرده باشد که اگر هفته با بیش و کم گرسنه باید بود
صبر تواند کرد و دیگری آنکه بخوردن گیاه زنده کافی تواند کرد و ابراهیم خواص از متوکلان بوده و بدین صفت در بیابان

تا ... غم ... رستگار ... که ... آنچه ... نوکل ... که ... ... بر تو ... به ... روزی ... میرسد

بنشیند تا اما چنانچه سوزن و دلو و ریسمان با وي بود و هم غزالي آورده که اگر کسي در غاري نشیند که راه گذار
مردم نبود و گوید توکل است این حرام بود و خویشتن را هلاک کردن بود یکي از زهاد روزگار از شهر بیرون آمد و در کوهي
نشست و توکل کرد که روزي بوي خواهد رسید یک هفته برآمد و هلاک نزدیک شد وحي آمد به پیغامبر آن زمان که
ویرا بگوي که ترا روزي ندهم تا بشهر نیائي و در میان مردم ننشیني چون بشهر آمد از هر جانب چیزي بوي آوردند
غمناک رسید که چنین است که به زهد خویش حکم ما را باطل کني ندانسته که روزي بندگان خود از بندگان دیگر دهم و آن
دوست تر دارم تا از دست قدرت خود دهم **نظم** در ره هر چند پیکان برسد شرط عقل است جستن از درها
کرچه کس بي اجل نخواهد مرد تو مرو در دهان اژدرها اما اگر کسي در شهر بنشیند و با مردم اختلاط نکند و در خانه
دشبد بر خود ببندد شرط توکل جایز بود بشرط آنکه هر چشم دست او بر مردم نبود که کسي براي او چیزي آورد بلکه روي
دل با خداي آورد و بعبادت حق مشغول شود و غزالي آورده که عابدي متوکل در مسجد بود امام مسجد
گفت تو چیزي نداري اگر کسبي کني نافعتر باشد عابد گفت جهودي در همسایگي هر روز دو گرده از براي من تعهد
کرده است که بمن رساند گفت اگر چنین است روا بود که کسب نکني اما شرمت باد از کسب او لیکن که ضمان جهودي
و آن نزدیک از ضمان خدایت فاضلتر و معتبرتر است و سلطان المحققین ابراهیم خواص پرسیدند که در بیابان چه
عجایب دیدي گفت قدم از هر بودي از وي پرسیدند یا شیخ پرسیدند ذکر او یکي و مدح او بگوي و ما را از احوال
او خبر دهید گفت شیخ روزي در خوش بود قدم در بیابان نهاده بر توکل تا به بار کوه رسیدم
قصري دیدم که زیاده از سیصد سر از کنگره‌هاي او در آویخته بود تعجب شدم پرسیدم که این قصر از آن
کیست و این سرها چیست گفتند ملک ما را دختري است دیوانه در سوداي او سینه‌ها گشته که
دختر را به بیمارستان تند مرد در قصر نهادم مرا نزدیک ملک بردند مرا اکرام کرد پس گفت اي مرد این دیوانگي است
گفتم شنیده‌ام که دختري داري دیوانه آمده‌ام که معالجه وي کنم مرا گفت بر کنگره‌هاي این قصر نگاه کن گفتم نگاه
کردم گفت این سرهاي اطباست که از معالجه عاجز آمدند تو نیز اگر عاجز آئي سر تو در پهلوي ایشان خواهد بود
پس بفرمود تا مرا نزدیک دختر بردند توکل بر خدا کردم چون قدم در سراي او نهادم دختر گفت اي
کنیزک مقنعه بیار تا سر خود را بپوشم اي ملکه چندین مرد طبیب آمدند و از هیچ کس خود را نپوشیدي چون
کدام مرد محرم بیوشي دختر جواب داد که ایشان مرد نبودند مرد اینست که اکنون در آمد **نظم** شرف مرد نیست بر کرم
طفل ما کار دیر جاهل هست یکدانه لعل آتش‌ناک بهتر از صد هزار خرمن سنگ دانه در ا بیازرگانی نیست
تو ز صد هزار صدف پس سلام کردم گفت علیک السلام اي پسر خواص گفتم چون دانستي که پسر خواصم گفت
انکس که ترا این راه نموده احوال ترا گفته تا ترا بشناسم که المؤمن مرآت المؤمن آینه چون تجلي ذات شود هر
نقش که باشد در آن بنماید اي پسر خواص چه داري بر در هیچ شي بي داري که درد بیان نیست با بدایه
بر دلهام گذشت که الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب چون این بشنید

آهي برد و بیهوش شد چون بهوش باز آمد مضمون این مقال بزبان حال ادا میفرمود **رباعي** عشق آمد و شد چو
خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهي و پر کرد ز دوست اجزاي وجودم همگي دوست گرفت نامیست ز من
بر من باقي همه اوست گفتم اي دختر بر خیز تا ترا بدیار اسلام ببرم گفت یا شیخ انجا چه باشد که در اینجا نباشد
گفتم آنجا کعبه است معظم و مکرم گفت ایستاده اگر کعبه را ببیني بشناسي گفتم بلي گفت بر بالاي سر من نگاه کن
چون نگاه کردم کعبه را دیدم که بر گرد سر دختر طواف میکرد مرا گفت یا سلیم القلب نه آن کس که بپاي بکعبه رود کعبه
را طواف کند و هر که بدل بکعبه رود او را طواف کند و در این معني گفته اند **نظم** تو را ای یقیني در ره بودي
لیکن ان چشم نی نهان بودي از تو بیا از جز نکان چون شدم ادراک جهان بودي من بر انداز حجاب خود بودي
و در ره باش تو در میان بودي جام اندر جهان ترا بجست تو خود اندر میان جان بودي و عجب است که جمیع علما
عجب حضرت امیر المؤمنین علي ابن ابي طالب علیه السلام و اولاد طاهرین او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
خالص و مقبول درگاه احدیت نیست بنا بر انکه حضرت سرور کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات در بود و خطاب مستطاب با انحضرت کرده که یا علي حبک ...
کریا زید ... یا علي ... من یبغضک ...
باشد و هر که عصیان ... و محبان معروف بطاعت ... و عصیان حق تعالی
مناجات اي بسوي تو هر دلي نیاز چشم لطف تو بسوي همه باز عاشقان کشته سوداي تو اند داغ بر دل
ز تمناي تو اند دستان بود بر سر شکیبت خواجگي باشد از بند کیت خرقه فقر تو پوشیده در ره صدق پیاله
کوشیده کردن از العتبار ... گرده در راه قناعت پاي ... بند پاي که سگ ایشانت همه ایشان زده
دلکنند ... بر بند خالي از داغ سکان پسندند نشان داغ هوا پاینده بکسل از غم ...
فصل چهارم در رضا رضا خشنود بودن است از قضا ... و آن وقتي متحقق شود که محبت باري تعالی
در طبیعت چنان راسخ باشد که احوال مختلفه مثل صحت و مرض و غنا و فقر و حیات و ممات نزد او یکسانست
و سده در ... محض رضاي واجب الوجود داند و هرچه کند چیزي بعوض باشد و رضاي حق تعالی
بنده که ... رضاي بنده ... حاصل شود روایتست که جابر بن عبد الله انصاري
در سن ... در آخر عمر به بیماري و ضعف پیري مبتلا بود حضرت امام محمد باقر به عیادت او رفت و از ان
تفحص کیفیت احوال او ... جابر چون در مقام صبر بود گفت حالي دارم که مرض از صحت دوستر دارم و پیري از
جواني ... امام چون در مقام رضا بود ... اما آنچه خداست اگر خدا مرا زنده بخواهد
مرا مرض دوستر است و اگر صحت ... حاصل کني و کردن از ...
بر داري ... و مضمون این بر زبان جاري سازي ...
پسندیده روا است ... یکي از عباد ... اسرائیل ...

صبح وشام بذکر علی الدوام اوقات بطاعت و عبادت ملک علام کذرانیده بود شبی بخواب دید که او را کفتند که
رفیق تو در بهشت فلان زن خواهد بود دستوره طلب کرد تا کیفیت عبادت او معلوم کند او غیر از ادای فرایض
چیزی زیاده نمیکرد و بعد از الحاح و مبالغه بسیار کفت مرا این صفت است که اکر بیمار باشم صحت نخواهم و اکر محنت افتد
راحت نطلبم و پیوسته دایم که اکر حق سبحانه وتعالی مرا داده باشد غیر از آن طلبم هرچه پیش آید پسندم و خلاف آن نخواهم
تا دوتی که خود کوی ابتر شوند عابد کفت اصل عبادت اینست و این کار مردانست مرویست که یکی از زهاد بیمار شد
درویشی بعیادت او رفت او را خرم و شادان دید و زبانش بشکر و ثنا اینمعنی مترنم بود رباعی نه های تو ابتلا دماً
ما یم اوردی تو بلا بجا و طیف بدم ار انحطاط کغز رات کنند حفیر تیغ ام مرکی بجلن نه کالهند ام دوری بخت خواهی
کرتو از خدا بتو شفا دهد کفت نه کفت بخواهی که رو بیماری بیابی کفت نه کفت پس مطلوب تو چیست کفت انچه خدا خواهی
عزاسمه خواهد و یکی از انبیای کرام بنی اسرائیل علی نبینا و علیه السلام در مناجات کفت الهی مرا راه نمای بعملی که خشنودی
حضرت تو باشد خطاب حضرت رب الارباب در رسید که خشنودی من موقوف بخشنودی و رضای تست
بقضای من چون تو از قضای من راضی و خشنود باشی من هم از تو راضی و خشنود باشم شنوی هر که راضی شد
از رضای خدای بعروجی یابد از رضای خدای هر زیب کرا رضا خویش کرد رخ و عیش روی با انکرد خوش در این
تفاوی هیچ باقضا و قدر چو شکر و شرا و میباید دانست که اهل معرفت و بعضی از منکر جنانچه قبل از این ست
یافت بلوث رضا و خشنودی حق جل وعلا است پس باید که اوامر و نواهی خود را محض رضای حق دانند و بحق
عز شانه از اعراض دنیوی بخاطر نرسانند تا رضای حضرت الهی حاصل کرده باشد و ترک خلایق بتابعت
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ره یافت که هر که محبوب حضرت حق شد از حظ عذاب این کشت دیگر محب محبوب
خود را عذاب نکند اما باید دقت محبوب حضرت عز اسمه کردد که هرچه بدیع ذاالمرکشد تا صبوری نکند
و رضای حق را از دست ندهد اکر نعمتش دهند بنوشد و اکر قهرش کنند در دلش و بر رضای این باشد
که رباعی رنج تو بصد کنج مسلم ندهم ملکی تو بخسروی جم ندهم چون درد تو درمان دلم خواهد بود یکمسئله دردم درد تو عالم
ندهم آورده اند که حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام بکوه طور میرفت بر هنه دید که در دانه بود کفت ای پیغمبر حق
خالق ارض و سماء در خواه که مرا چندی بخشد که عورت خود را بپوشم چون حضرت کلیم پیغام آن برهنه را به پروردکار
حی قدیم رسانید خطاب ملک علیم رسید که بر هنه را بکوی که کمنات بندهم و نعمی امداد و روز بخشی تمنا ما
شبیب ترا دوستی خود داده ایم اکر تو خواهی از دوستی ما دست بردار تا همنات فرستم و اکر دوستی بخواهی
دست از همه بدار تا در دوستی ما صادق باشی و با دوستان ما موافق و بخلاف رضا و قضای ما راضی چون حضرت
کلیم پیغام رب رحیم رسانید برهنه صادق الاخلاص نعره برخاک نهاده کفت الهی اکر عزت تو بر هنه پاره پاره
کرده باشی نخواهم چیزی الا دوستی تو رباعی خوش دل آنکه از غم آه نکرد کس را ز درون خویش آگاه نکرد چون
شمع ز سوز دل سر اندر بکداخت و زدامن شعله دست کوتاه نکرد ای عزیزان حق سبحانه وتعالی از اکر دوست

میدارد بلای معظم و رنجهای الیم مبتلا میکرداند تا مرد پرنج عشق وی ممتحن شود در حضرت معشوق مقرب شود
هم عشق طلب کنی و هم خواهی از او خواهی و طیب میشود حضرت رسول علیه السلام کفت قال الله عز وجل من استسلم لقضائی
و اصبر علی بلائی کتبته و بعثته یوم القیامة مع الصدیقین یعنی حق تعالی میفرماید که هر که حکم مرا کردن نهد
و بقضای من راضی شود و بر بلای من صبر کند و نعمتهای مرا شکر کند من که او را در عالم بنویسم او را و روز انکه او را
در روز قیامت با صدیقان پس اکر خواهی که بدین درجه برسی بصبر بلا و سرایه خود ساز و از رضای او مپیچ تا
بمراد برسی و بیقین دان که هرکه در نامرادی شکیبائی نماید عاقبت بمراد و امنیا خود رسد کرشا دهی و رنجهاست
و داد بر اثر ستم و با هر بیماری درد رسیدنی است و با هر درویشی توانکری پس باید که در وقت بلیت و محنت
بحضرت آمرزنکی و تقوی و پرهیزکاری بر شعار و دثار خود سازی تا رستکاری یابی شنوی بقضای خدا را
دادن دل که در دلار بود رضا دادن چون همه رنجها عنایت خداست چاره تسلیم و بیرون رضاست دهم در حدیث
قدسی است که حق سبحانه وتعالی فرمود که من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا
سوائی و لیخرج من ارضی و تحت سمائی یعنی هر که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند
بر نعمای من پس باید که طلب کند پروردکاری غیر از من و بیرون رود از آسمان و زمین من پس بیان این خطاب
دیناکه این چه خطاست خشیت امیز و این چه کلام و حشت انکیز است تطر ای خدای چون بحضرت بار نمی
نا شوی بر مراد دل منظور و در بود خلقی هم از وی خلق تا بادران الشا و شوی مسرور آورده اند که یکی
از اکابر تجار حکایت کند که سالی عزیمت کعبه معظم شرفها الله کرده بودم و ثروتی و نعمتی بسیار همراه داشتم
و همیانی بعقبات سه هزار دینار زر و جواهر در وی بود و در میان بسته بودم و در مرحله از مراحل بادیه از
برای قضای حاجت بنشستم همیان از میان من کشاده شد و افتاده بود و ممکن که مرا بیاد آمد مقدار یک
راه رفته بودم و مراجعت ممکن نبود من او را و دیعت حرم بزرک خدا کردم و رضا بقضای او نهادم
کفتم شکر که در راه بیت الله الحرام رفته خدایتعالی بفضل خود هنکام اضطرار و حاجت عوض دهد آن بر دل
من چندان اثر نکرد و از کثرت مال در حال من هیچ خلل به نیافت و چون حج اسلام بکذاردم و بوطن مالوف
مراجعت کردم روزکار غدار نا پایدار بعادت خود بیوفائی پیش کرفت از آن همه مال و منال با من چیزی نماند
آن ثروت بفلاکت و آن عزت بذلت مبدل کشت و از خجالت اقربا و شماتت اعدا و زوال مال و ظهور اختلال احوال
از وطن اوارم و از سفر بعلتی بیچاره و در مانده شد رباعی مرد ویرچون بکار بپیر بی فقره و لکنت و فتنه
در دنیا هر فقر چون دولت و اقبال ذهب اقباله از محنت و رنج در بدر میرفتم در آن سرکشتکی شبی بدهی
رسیدم در رب کر همراه داشتم حامله بود و از زوال دنیا بهشت از دانکی و نیم نیز نبود و شبی تاریک بود و باران
سخت میبارید و کاروان سرای حزابکه در آن ده بود ما ابجا رفتم و آن عورت را وضع حمل شد و درد اکتفا
مرد همین سلامت جان ازتب من بیرون بیرون بر و چیزی طلب کن که من از آن انکه توبیابم من در انتعاف

وخیزان بدر دکان بقال رفتم و بسیار تضرع و زاری کردم تا در بگشاد و بدان مبلغ که داشتم قدری دوشاب و روغن
زیت بهم بفروشد از من داد چون بتدریج کار وا نمی رسید بایام بلوغ رسیدم و تعلیم شکست یافت من از آنجا
اندک تضرع و زاری میکردم و خدا را شکر میکنم و در قضای خدای نهاده بودم در آن نزدیکی مرا فرزندی
مرا از رنجه بیرون نکرد و احوال پرسید من قصه خود باز گفتم گفت ای عم که بر و زاری از برای دانکی دینم تو راست
من اگرچه غم در کمال رسیده بود اما از آن این سخن بسیار متالم شدم و لیکن بدان صبر کردم و این
مخوف بخاطر رسید که **نظم** ای بلا مردم نمی دیگر کون بحوزه کودن بنه و جفای مردودن بحوزه انگاه سری کی
کردی خواهد بود برزانو از اندوه مخوف بحوزه پس گفتم ای پدر خدای دانا و بیناست که مال بر دو من فرجی ندارد
اما از برای انکه خود وقت و درماند کم از کسی خواهیم مرد بحجر بر دو سوره یاد کردم که سالها بیرون رفتم و هیاهوی
جشنی سر لعنی بود از من فوت شد اصلا خاطر مشوش نشد و بقضای الهی دادم امروز برای دانکی
دیدم تو را چندین زاری میکنم از خدا بترس که مرا از من مکن تا چنین بلائی مبتلا نشوی از دهر چون این سخن بشنید
گفت چگونه هیاهو بود که از تو گشته من دیگرباره در گوشه شدم که پسند بدان است که در چنین حالی مرا چند
خرج مسکین جمع نماییم داده هیاهو که چندین سالست که ضایع شده و لیست الله و هنالک بار راه برفتم آن
مرد از سرای بیرون آمد مرا او از داد من باز گشتم گفت البته مرا برشرح آن هیاهو واقف باید کرد و اگر مرا از دست
حکایت خلاص نداری چون تضرع بسیار نمانستم لا بد شرح آن کما ینبغی بیان کردم چون فارغ شدم گفت این روش تم عزیز
این مال را دلیرانه می خواهد مال است و من نادانسته بدر می خواهد مال است ان این دیر و فراق پیدا نیست و من تلخی از برای
می خواهد بود پس در پیش افتاده مرا برای خود برد و غلامان خود را فرستاده تا اطفال مرا آوردند و غم خود
فرستاد تا همه حال ایشان کنند و پیراهن و ازاری و جامه از برد هیاهو بیاوردند و بپوشانیدند و گفت روزی
چند اینجا باش خودت تو رویی بجمعت آورد و مدت ده روز اینجا بودم و هر روز ده دینار و بیست دینار بمن
دادی و لطف بسیار نمودی بعد از آن گفت توجه کار تو انی کرد و چه پیشه داری گفتم مردی بازرگانم و در جزئیات
و در وقت بهادری و بصیرتی تمام دارم گفت ترا سرمایه دهم تا با شراکت من تجارت کنی و در وقت تلخی چون بتول کردم ده
دینار زر بیاورد و بمن داد آن زر را گرفتم بتجارت مشغول شدم و بعد از مدتی اینجا حاصل شد بردم با دو دم
نزد او بنهادم چون تمام حال من او را معلوم شد در خانه رفت و هیاهو بیرون آورد پیش من نهاد چون نیک
نگاه کردم آن هیاهو بود که از من فوت شده بود من از غایت شادمانی ندانستم که چه کنم گفتم مگر تو در شب گفت
آدمی و چند بن سالست که بجهت نگاه داشتم در شب او لخواستم تسلیم تو نمایم از اهلش تو تسلیم ادا کرد در فقه
خبر یاد کردم و شکر خدای بجای آوردم و لیکن سبب حال من از اول بخیر شد پس هر کس که بلائی شما ابرار
و بقضای او سبحانه رضا دهد عاقبت حال و مآقبت مال او بخیر و خوبی مبدل شود **رباعی** آن روز که لوح قضا
نقش قلم بوند خلایق همه در کتم عدم شد روز بعمانوشته بر لوح قدم تغییر نیابد نشود بیش و نه کم آورده اند

که عارفی نزد طبیبی رفت و گفت دارو بکوی که در دکناه را شاید داری طبیب حاذق بود تامل کرد و گفت اری بگیر برگ
صبر و بیخ فقر و هلیله خشوع و بلیله خضوع و در هاون توبه بنه و ببستنه توفیق بسای و در دیگ حضرالی
و آب دیده در آن ریز و به آتش محبت بجوشان تا کف سلکت بر آورد و بچمچه فکر بیالای و در پیاله رضا ریز و جای
از اوع ریز و بکچه استغفار بر هم زن و بر بنت توکل بخور تا هرگز عارضه عصیان نباشد و در تواریخ مذکور است
که در زمان حضرت داود علیه السلام عورتی اوقات بعسرت میگذرانید و بقضای حق تعالی رضا داده بود و شب و روز بشکر
کارآئی مشغول بود روزی پاره ریسمان رشته بود و در لحظه پیچید که مرغی از هوا در رسید آن را در ربود آن
عورت بخلعت حضرت داود علیه السلام آمد و گفت یا نبی الله مرا اجر ده که حق تعالی عادلست یا ظالم آنحضرت فرمود که عادلست
آن عورت گفت پس چگونه است که من عورتی عاجزه بمشقت بسیار آن ریسمانی رشته بودم که معیشت در آن
خود کنم ناگاه مرغی از هوا پرواز کرد و او را برد در این حالت جمعی بمجلس در آمدند و زر بسیار آوردند که یا نبی الله
این زر نذر کرده ایم که بهر که صلاح دانید تسلیم کنید حضرت نبوی فرمود سبب نذر چیست بیان کنید گفتند یا
نبی الله ما در کشتی بودیم و کشتی ما محتاج بر ریسمان شده نزدیک بود که کشتی ما غرق شود ما نذر کردیم
اگر حضرت قادر مختار ما ازین بلا خلاص بخشد این مبلغ زر در رضای او بفقرا و اهل استحقاق تصدق کنیم و مابین
مضطر گشته بودیم که بدرگاه حضرت مجیب الدعوات بنالیدیم تیر دعا بهدف اجابت رسید ناگاه مرغی از
هوا رسید و قدری ریسمان در لحظه پیچید در کشتی انداخت حضرت داود با آن عورت گفت ای عورت
خدای تعالی از برای تو در بحار نشسته و تو غافلی پس فرمود تا آن زر را تسلیم عورت نمودند و آن عورت
شکر کرد و خوشحال بمنزل خود مراجعت نمود و ظهور این واقعه بسبب آن بود که بقضای خدای تعالی رضا داد
بیت هر چند که از قضا بلائی آید ور توسن فلک تیر بلائی آید هم کنج رضا نشسته و مستظرم تا بار دگر
چه از قضای آید آورده اند که روباهی در راه بیابان میرفت یکی بصورت مجهول در نظر آمد مشتی چند
در گرده بار چند با او گفت ای مرد درویش مستمندان چند خانه تم بجای آورد آن مرد دانست کرد و غلط
افتاده در دست و پای او در پا افتاد و معذرت طلبید که خطا کردم که ترا چیزی بیاوردم مرا عفو کن و از گناه من
در گذر آن مرد گفت تو اهل کرم و شکران بر من واجب است و از تو ملول نشدم و شاکر هم که مرا چنان بخاطر رسید
بود و غیر آن کس بر من نه خیال کسی که باطن او با ظاهر او باشد و بسا و بسا نگر کنند با چنان باش که ماجت
با چنان نمائی که باشی و شیخ سعدی فارسی فرموده **بیت** بتر دیک من شیر و بلارزش برازفاسق پارسا پیرهن
بتو صورت بی تکلف برون به از نیک نام خراب اندرون آورده اند که فقیهی در دامی می بگذشت بر وی سبک
رسید و از صورت وی بگریزی از آن بگر دانید آن مرد که هوش از سر هوش بداد گفت که ای پرورد گار انبوهی تم
ببین که من مرد و ره این چه بگر است که من بنا بر دعای در حق مرد دادن کن شاید که از برکت دعای مقبول آن بندا
راه نیابند چون کلام او از سر صدق و نیت بود حق تعالی بکرم عمیم خود از گناهان او در گذشت توبه نصوح روزی او کرد

واز پارسایان کشت و کاران متکبر تا بجاي رسد ایمن زیبا باید که ما از سر کبر و نخوت در بندگان خداي عز و جل
ننکري و اگر بدي بیني رفع آن از خداي عز و جل طلب نمایي شنوي زنهار بر ماننده میکریست اي مسکین تر از من
شهر کیست حزن بیار که کشتي اي یتیم زجور فلک جند نالي و زیزا بر در شکر کن جون بخیر بریزد که اخوین اگی
حزن در حضرتست که بایزید بسطامي جو گاهي از حمام بیرون آمد بنا و بر خود بریخت تا دانسته شخص طبق خاکستري
بر سر وي ریخت بایزید دست بر روي آورده گفت الحمد لله وبا نفس در خطاب شد بیت که اي نفس من در خور آتشم
زخاکستري روي درهم کشم بیا دانکه از اين حرکت درهم شوي و تکبري در بایي اي عزیز بزرگان دین جنین بوده اند
وهرچه با ایشان رسید با او بتنا کر بوده تو نیز اگر قرب ایشان مطلبي پیرو ایشان باش نظم بزرگان نکرده‌اند در
خود نگاه خدا بیني از خویش بیني مخواه بزرگي بناموس گفتار نیست بلندي بدعوي و پندار نیست بگردن فتد
سرکش تند خوي بلندیت باید بلندي مجوي مناجات کلا الهي از در دست دور بي گرفتار دام هواي بدروز بي
ز درد دل تو از غم دوست دردي ز من بجهر و از خاک افکوي کردي ز کلزار عشق نه رنگي نه بوئي ز درد تو کند نه عاشق نه
همه کار تو بر بس خاکباري نه عشق حقیقي نه عشق مجازي ولنگ آمدت کر فتنت در پیچ جه خواب کرانست اقله
جو المجنین خلیم و بیخوابي بکن جست و جوئي بزبند دست زنا سوال علاج از طبیبا تو ولکن توکل در ارواح ان طیبین کن
دو دست دعا بر او وزاري آهي کر صید عجز و صید خاکساري الهي بحق رشید اوج سعادت الهي باعجاز شاه ولایت
الهي بزهرا الهي بسبطین الهي بحق آن شاه مصطفي زین العبا الهي بسجاده ران مولای علم الهي بباقر شه کشور حلم الهي بجاه
امام الکاظم الهي باعزاز موسي کاظم الهي بشاه رضا قبله دین بحق تقي حضرت ملک تمکین الهي بحق نقي شاه لشکر با آن
عسکري کز آن داشت لشکر الهي بمهدي که سالار دین است سر پیشوایان راه یقین است که بر جان زار بخشاي
سر [illegible] جو من واهر [illegible] که در دام نفس و هوا اوفتاده بلهو و لعب عمر بر باد داده ببخشاي واز جاه عصیان برارش
بیازار محشر مکن شرمسارش برون آرش از خجلت و روسیاهي الهي الهي الهي الهي فصل نهم در صبر و شکیبائي
صبر منع نفس است از جزع و اضطراب در وقت وقوع مکاره و گفته اند که صبر جمیل آنست که صاحب مصیبت را از
دیگران نتوان شناخت واز نوحه کردن و جامه دریدن و دست بر سر زدن اجتناب نماید جه اینها حرامست
واز افعال جاهلیت و صبر از سنن انبیا و اولیا علیهم التحیة و الثنا است شنوي انبیا پي بصبر افزوده اند لا جرم بر خلق
غالب بوده اند نوح از صبر قوم [illegible] بسر برد [illegible] داود [illegible] مشکل [illegible]
یوسف از صبر [illegible] یعقوب [illegible] رسید [illegible] ایوب [illegible] رسید عیسي از صبر [illegible] کند سلطنت [illegible]
احمد از صبر [illegible] قریش [illegible] خاتم [illegible] است [illegible]
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرین یعني اي آنکسانی که کرویده اند
یاري جوئید بر قیام نمودن بحقوق [illegible] صبر و شکیبائي که کلید درجات [illegible] و نماز که اصل عبادات [illegible] بدرستي که
خداي تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت [illegible] و عبادت [illegible] اجابت دعوت و توفیق در طاعه

وزود بعضي مراد بصبر انجها دو زنست که متضمن شکیبائي است بر جوع و تشنگي و نزد بعضي دیگر جهاد است با
کفار که مستلزم تعب و رنج بیشمار است و دلیل این قول حق عز اسمه است که ولا تقولوا لمن یقتل في سبیل الله
اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون یعني مگوئید مر کسانی را که کشته شوند در راه حق تعالی ایشان مردگانند
در حضرت ما ولیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را ابن عباس مرویست که شهیدان زنده اند نزد خدا [illegible]
بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزي با ایشان میرسد و ایشان خرم و شادمانند با جر خدا بر ایشان
[illegible] و حضرت رسالت پناه فرموده که حق تعالی شهید را شش خصلت کرامت کرده یکي آنکه هر قطره خون
که از بدن او بر زمین می آید گناهان او را عفو نماید دوم در بهشت منزل خالي نامزد او کند سیم [illegible] حور
العین را در جنات او نصیب نماید چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر ایمن کند پنجم تاج شرف [illegible]
[illegible] که [illegible] دنیا باشد [illegible] ششم شفاعت او [illegible]
او را [illegible] و حضرت امیر المؤمنین علي ابن ابي طالب علیه السلام از حضرت رسالت پناه صلعم روایت کرده که جون
مؤمني بنیت جهاد مشغول شود برات آزادي از دوزخ بنویسند و هفتاد هزار فرشته بالهاي خود بکسترانند
و او را بهشت بشارت دهند و جون ایشان بکوشند [illegible] که بر وقایع شود [illegible] آید از [illegible]
آب شود در هوای گرم و جون از پشت اسب بگردد هنوز بر زمین نرسیده که حور العین از بهشت بیایند
سر او را در دامن خود نهند و او را نعمتهاي بهشت مژده دهند [illegible] از [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] باشد که میان [illegible] و شام [illegible] باشد که میان مشرق و مغرب
[illegible] و هر [illegible] هفتاد [illegible] از زر سرخ [illegible] از [illegible] هفتاد [illegible]
باشد [illegible] هفتاد [illegible] و پایهاي او از زبرجد و زمرد [illegible] هفتاد [illegible]
حور العین [illegible] و جمال مطبوع [illegible] هفتاد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و مویهاي سیاه [illegible] یاقوت [illegible]
[illegible] که [illegible] شهدا [illegible]
[illegible] واین [illegible] ایشان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] صاحب [illegible] الامر [illegible] و الزمان [illegible] و آله الامجاد [illegible]
هرکس [illegible] کلمه [illegible] ایشان [illegible] کرده که
ایشان [illegible] ولنبلونکم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الاولاد
و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین یعني [illegible] دشمن [illegible]
[illegible] است [illegible] بلاهاي [illegible] در قضایا [illegible] پیري [illegible]
[illegible] عصوبات [illegible] است [illegible] الله [illegible]

کند کاذا بزیر شقتها مرویست که چون فرزند بنده مومن بمیرد حق تعالی بملایکه خطاب کند که چون قبض روح فرزند
بنده مومن کردید چه گفت گویند حمد تو گفت و استرجاع بجناب تو کرد خطاب آید که خانه در بهشت از برای او بنا
کنید و او را بیت الحمد نام کنید قوله تعالی الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی ای
صابران که مستحق بشارت‌اند آنانند که هرگاه برسد ایشان را بلیتی و اذیتی و مکروهی گویند بر وجه انقیاد حکم
قضا و تسلیم رضا بدرستی که ما از رضا و ندیم و بملک بندگی او در بندیم و بدرستی که ما بسوی او باز گردیم که انتهم ربط
که هرچه از مولی به بنده رسد بجز تسلیم و رضا چاره نباشد و جزای او و پاداش دادن او است پس رجوع بحضرت
او نیست و جزو اجر که دارد ما خواهد پس بحکم او خورسند باید بود و دست در دامن صبر باید زد تا
مستوجب ثواب ابدی گردیم بیت تا شوی از صابران و شاکران / رو مکن از دیدن سختی گران / دربلا وقتی
که صابر نیستی / نزد اهل صدق شاکر نیستی / همنشین صابران باش ای پسر / دور باش از ناله و باش ای پسر
و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آبای کرام و اجداد عظام خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که حضرت
رسالت‌پناه صلعم فرموده که هرکه را چهار چیز حاصل شد البته از اهل بهشت باشد اول تکلم بکلمه لا اله الا الله دوم چون
نعمتی بدو رسد بگوید الحمد لله سیم چون گناه کند بگوید استغفر الله چهارم مصیبتی چون بدو رسد استرجاع
نموده بگوید انا لله و انا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که مردی از جهانیان بحضرت رسول الله پسرش
فوت شد و روی بنیان میگریست حضرت فرمود ایمرد بانکه بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در
راضی نیستی که هیچ دری از بهشت که داخل شوی در را بینی ایستاده که گوید ای پدر بنشین تو در بهشت
پیش من صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص اوست یا هر کس که مصیبت فرزند
کشیده در حکم او باشد فرمود که این کرامت شامل همه اهل ایمانست که هرگاه صبر کنند و رضا بقضا داده در بلا
متوسل بکلمه طیبه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ آن گروه در مصایب صبر و شکیبائی دارند و رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتی بسیار
از نزد پروردگار ایشان و ایشان راه یافتگانند بیت دلا باید صبوری پیشه کردن / خلاف کام نفس اندیشه کردن
شنیدم این سخن شیرین و لطیف / که شاخ صبر را شیرین بود بر / کسی باید خلاص از دود دوری / که ورزد شربت تلخ
صبوری / و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که نزول استرجاع در حق حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام که چون خبر شهادت برادرش جعفر طیار از موته رسید زبان معجز بیانش بکلمه إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
جاری شد که هیچ کس پیش از آنحضرت این کلمات را نگفته بود و حق تعالی فرمود که من ایشانرا اجر میدهم
تا بهر روی هر مصیبت زده که اقتدا بدین کند من صلوات و رحمت نازل کنم و روایتست که روزی
درویشان هیچ شدند و رسولی نزد حضرت رسول الله فرستادند که یا رسول الله درویشان میگویند
که توانگران را نعمت مال اسباب داده است و با آن حج میکنند و غزا میروند و صدقه میدهند و بنده

خونند و آزاد میکنند بیت توانگر از او نعمت و مقرر باقی / ز نیکو دهند قرو اطعام و بذل بهاشی / نیکی بدولت
ایشان رسی که بتوانی / بجز دور است و او هم بعد پریشانی / هرعمل نیکی که هست ایشان میکنند و ما را یارای دست
رس نیست بدان ایشان دارند و آخرت را هم ایشان بدست می آورند حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که درویشان را
بگوی که دل فارغ دارید که هر بنده مومن که بدرویشی صبر کند و شاکر باشد خدایتعالی او را از جنات ثواب دهد که هیچ
راست نیاید و بعدد نجوم سموات و اوراق اشجار و قطرات امطار و سنگ ریزه بیابان و موی ستوران ثواب
در نامه اعمال او ثبت کند و هر مومن که بفقر و مسکنت صبر کند خدایتعالی او را سه چیز کرامت کند اول آنکه در بهشت کوشکها
از یاقوت سرخ و در و مرجان آویخته درخشان‌تر از آفتاب و اهل بهشت آن کوشکها را بچشم بینند که اهل دنیا
ستارگان را و بان کوشکها در نیایند الا انبیا صلوات الله علیهم و شهدا و مومنان درویش صابر دوم آنکه درویشان
پیش از توانگران در بهشت روند بمقدار نیم روز که آن بیست و پنج هزار سال دنیا باشد سیوم آنکه خلایق که درویشان
صابر کنند وهم آن خلعت را توانگران کنند هرکز این عمل توانگر با عمل درویش نماند اگرچه توانگر درهم حلال یافت
صدقه دهد پس آن مرد بنزدیک درویشان بازپس آمد گفت حضرت رسول خدا صلعم چنین میفرماید درویشان
چون این بشارت شنیدند گفتند ما راضی شدیم بدرویشی از شوق این خبر بهجت اثر برخواستند بوجد آمدند
و بشوق تمام سماع میکردند و از شراب این سخن مست و مدهوش شدند و بزبان حال حضرت این ابیات ادا می
کردند بیت غم تو شمع دل پروانه ما / غم تو گنج و دل ویرانه ما / هر خیال ازین قدح رنگی جداست / این قدح مرد
خورده پیمانه ما / تا شراب عشق تو نوشیم ز شوق / باید انجا عود دل پروانه ما / و حضرت پیغمبر از وجد و حال ایشان
خبردار شد حضرت بمیان ایشان آمد و از احوال ایشان رقت فرموده در حق ایشان دعا فرموده و حضرت
درویشان را از اهل حال و درویشی و صابری و بیخودی که از شراب ذوق بمشام جان رسید و همه زمانی در
حالت ای و مضمون این ابیات را از دل و جان بر زبان راندند شعر الله الله الله الله / مالی قلبی غیر الله
حسبی ربی جل الله / نور محمد صلی الله / و بدانکه صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبر است با نفس و شیطان و این از خصایص
انبیا و اولیا و مقربان بارگاه احدیت عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلعم روایت کرده که روز قیامت منادی
از جناب احدیت ندا کند که کجایند درویشان صابر بجواب لبیک گویا گردند انگاه حق تعالی ایشان را بحضرت
خویش در آورند که جز مقربان در ان نگنجند پس با ایشان خطاب کنند که بندگان من که شما را در دنیا
بمحنت فقر و فاقه مبتلا ساختیم بواسطه کرامت شما بود و در این روز بجهت خواری شما هرکس که شما را لقمه
یا شربت آبی داده باشد دست بگیرید و در بهشت در آورید و در میان صبر و بیماری در جزا است که هرکه در قیامت اصحاب
بیماری و بلا در عرصات حاضر کنند و انبار ترسانند که هیچکس مثل ان ندیده باشد
در خاطر نگذرانیده چون اهل عافیت آن مرتبه ببینند ایشان آرزو کنند که کاشکی در دنیا اعضای ما پاره پاره
میکردند و بانواع بلا و بیماری گرفتار میبودیم تا باین مرتبه میرسیدیم و از وهب بن منبه روایتست که گفت در کتاب

یعنی از حوادث روزگار دلتنگ مباش که اگر ابلیس زند آدم بود حضرت حق خود در بلا بر تو بگشاید شادمان شو که این راه انبیا
و اولیاست و چون راه تو راه ایشان و آسایش بر تو گشاده شود فکر کن شو که از خلاف آن کند که با انبیا و اولیا کرده
در حق آمده که عیسی وزیری داشت که در جمیع امور یار و مددکار او بود اتفاقا روزی در صحرا شیر او را بدرید
حضرت عیسی علیه السلام مناجات کرد که بار خدایا این چه وزیر و یار و بود در رسیدن احکام شریعت یاری من در هر
چه حکم بود که شیر را تمکین دادی تا او را هلاک کرد خطاب آمد که ای عیسی من خواستم تا او را منزلتی بلند باشد به
نزد که او من و عمل او بدان منزلت نمی رسید مرتبه بلند رسانم و بدان بلیه مبتلا کردم تا او را بدان درجه رسانم
و مضمون کلام معجز نظام مولای متقیان مر است رباعی از بخت بد خویش اگرت بابی از دشمن و دوست تا آنجا
از دو مشو کر وبان صبر کنی تا که از سبب فتح درت یابی با نکه حضرت رسول الله فرمود الصبر نصف الایمان یعنی
صبر کردن نصف ایمانست و منشا این حدیث آنست که در حدیث وارد شده که الایمان رکنان احدهما الیقین
و ثانیهما الصبر یعنی ایمان دو رکن است یکی یقینست و یکی صبر و مراد از یقین آنست که بدانند طاعت ثمره رساننده
است و معصیت ضرر رساننده پس چون صبر کنند بر طاعت حق تعالی امر و نهی با نکه در نهان برای ثبات در این
صبر کشند و از سرما و گرما باک ندارند و در روز از گرسنگی و تشنگی و در وقتی اندیشه ننمایند و در نماز شب
نکنند و بهوای نفس پیروی شیطان تابع نشوند و صبر بر ایشان آورند بس آنست که نصف ایمان ایشان سالم خواهد بود
و اگر صبر کنند بر معصیت با نکه نفس طالب حرام باشد مثل خمر خوردن و زنا و لواطه کردن و اینکس صبر نماید و پا بر سر نفس
بروت فقد نصف ایمان او سالم باشد و روایتست از ابن مسعود که ایمان دو نصف است نصفی صبر است بر طاعت
و نصفی شکر است بر نعمت و بیت مراد مهتر عنایت دین اگر بکنار صراط مستقیم بود صابر بزرگ اهل یقین
کردن بگرید بر لات یعنی دو فرقه اند اهل صبوری اگر کرده اند از هوای نفس نگاه یکی هست از راه دشمن
یکی بر صبر و بر شکر قادر و با نکه صبر بر دو قسمت بدنی و قلبی بدنی چون تحمل کردن بر بلیتی و اذیتی که بدن
رسد مثل ضرب که از ظالمی واقع شود و مرضی که من عند الله بهم رسد یا جراحتی که من جانب الله یا من خلق الله
باشد و قسم دوم بر دو قسم است یکی زبان باز داشتن از فواحش و غیبت و باز داشتن گوش از غیبت شنیدن
و کوتاه کردن دست از ظلم و حرام و نهی کردن فرج از زنا و لواطه و مکروهات مثل باز داشتن نفس از وصول در اوقات
مکروهه که وقت نماز است و وقت طلوع و شب عید و شب اول ماه الا ماه رمضان و بعد از ایستادن
خون حیض که هنوز غسل نکرده باشد باز داشتن زبانست از بیهوده گفتن و ستر نگاه داشتن و چشم را از بیهوده
و بغض و حرص نگاه داشتن و غیر ذلک و مرویست که خاطر عاقبت اشتغالست از بلا در بلا که هر گاه کسی را مصیبت
حاصل شود و با جاه و منصب باشد و قبیله و عشیره داشته باشد و قدرت داشته باشد بر فعل شنیعی که خواهد نکند در آن
حالت صبر کند و گرد فسق و معصیت نگردد از ترس خدا تعالی جل جلاله و صابر و ترسکار است نه آنکه قادر بر آنها
نباشد بیت سرکار تقصار باز بد در گرفت است که از بخشش رحمان تو کرمست از ابن عباس منقولست که صبر سه

و جهارست یکی صبر بر طاعت و از آن سیصد درجه است و یکی صبر از ارتکاب معاصی و از آن ششصد درجه است
دوم صبر بر مصیبت و از آن نهصد درجه است و عماد فقیه گفته نظم بنا شد در صبوری خواجه معروف که گفت در بیع
کشف حروف نماید بر مصیبت صابر هر دل ولی بر عافیت صبرست مشکل و حضرت رسول الله فرموده که حضرت
حق جل شانه میفرماید که هر گاه مبتلا سازم بنده را از بندگان خود ببلائی و آن در آن بلا صبر کند و شکایت نکند
و او راضی باشد او را بدل کنم گوشت او را بهتر از آن گوشت که در بدن اوست یعنی گوشت او را که حرامست بگوشت
حلال بدل کنم و خونی بهتر از آن و بدل کنم گناه او را بثواب و بعد جنت خود او را بپایه رسانم و بباید دانست که در حدیث
وارد است که هر گاه مومنی یکشب تب کند کفاره گناهان یکساله اوست اگر اظهار نکند که امشب تب کشیدم
مگر گفتن او نه از برای شکایت باشد بلکه از برای شکر باشد یا ملح و حضرت داود سوال کرد از پروردگار
عالم که یا رب چیست جزای آنکس که در مصیبتی صبر کند حق تعالی فرمود که جزای او آنست که بپوشانم او را لباس
ایمان که هرگز نزع نکنم از آن در روایات آمده که کمال صبر آنست که بمصیبت راضی باشد و فقر خود را از مردم
بپوشانند و از گنجهای نیکوست صبر بر مصیبت و پنهان دادن صدقه و صابر باید که صبر کند برای غرض حق تعالی نقد
کرده باشد او را و زیاده از روزی نطلبد و دل در دنیای دون نبندد و مرویست که یکی از ملوک به زاهدی
که در زمان او بود گفت ای الحاجتی داری بمن که برآورم در جواب گفت که چگونه از تو طلب حاجت کنم و حال آنکه ملک من
اعظم است از ملک تو گفت چگونه گفت زیرا که آن کسی که بنده او تو بنده منست گفت آن چه کس است گفت تو
بنده شهوت و بنده غضب و بنده حرصی و اینها همه بنده منند زیرا که صبر را شعار خود ساخته ام
مرا اینها بر غم آدمی و هر که پیروی ایشان است خسر الدنیا و الاخرة است از ابن عباس منقولست که
مرا از اگر است که صبر نکند بر دو چیز خواجه عالم فرموده که اعلم ان الصبر و ان الفرج مع الکرب و ان مع
العسر یسرا یعنی بدانکه فرح بصبر است رباعی ایدل اگر زمانه ...
شاد است بنشین و صبر کن که صبوری دوای اوست با درد ساز کار نشاید سخن کردن کسی که کرد این شکل
خوش برای اوست با زلف یار و چهره چو جان عزیز او که جان بباد رود حق سزای اوست ...
شد نکو کو مال و منصب از مدد عقل و رای اوست ... ثواب ... اوست
عطای اوست و وزیر ... او را مقید ساخت در چاهی تا ... و
تا او را در شب ... بپوشاند و هر روز دو قرص نان و ... آب زیاده ...
که چند ماه در آن جا بماند و از هیچکس طلب اعانت نکرد و اضطراب ننمود حتی شکایت ... وزیر را
جمیع ... اجازت داد ... تا از آن شنید ...
نقد ... درجه ... ذات
کامل است ... ضعف ... سبب این حالت چیست ...

ساختم که یکی از اجزای او اعتماد است بر خدا یعنی دوم صبر که نصرتی حین ماست که بستلا جان بناه آرد و سیوم رضا
بقضا زیرا که در جنبهای خدای تعالی نمی بود که جام دست توکل در دامن صبر زدن که و گفته اند در عروة الوثقی صبر زدن تحقیق
تراب صابران شود آن جماعت حسن ابن عثمان شنیده نشد پیش از شیروان گفته اند بود در حق ما الا حبس نجات داده و در تربت
او از دود **رباعی** که رضای خدا را یافتند چون که زرگر او بیا دست لیک چون خاک با خود دیگر نشاید سلطنت یافته و نیک او بیابیت
سلطنت **روایت** کند ابیج بن یاسر از حضرت امام حسن علیه السلام که گفت شنیدم از جد خود حضرت رسول الله صلعم که میگفت
ای پسر من بدرستی که در بهشت درختیست که او را شجرة البلوی میگویند و او را ثمره اهل بلا کرده اند در دیدن نکته
از برای ایشان ترازوی اعمال او نشر نکنند مر ایشان را دیوان اعمال و صبر را بحساب بر ایشان نرساند الدین که انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب **نظم** صبر کن ای دل که صبر خوی جوانمردانست از رنج پیدا بود در درد تو خواست اشرف عمر
از جمع ارزن تمامست چون شکر من نوش که خویش دولت وز آن حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که فردای قیامت نصب
ترازوی اعمال کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای اعمال ایشان دهند و اهل بلا بی الکتاب جا بر همه میزان
نصب نکنند و دیوان و نشینی نباید بلکه مزدهای ایشان را بیحساب بر ایشان فرو ریزند که کار ایشان بر تست و در حق
رسند که اهل عافیت در دنیا الی و اذیتی مبتلا بوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان در دنیا بمقراض ها
پاره میکردندی تا امروز بدین جمله اهل بلا رسیده ندی و در حدیث است که روز قیامت غازیان را که در دنیا اشرف نشسته
جشنی باشند امر فرمایند بدخول بهشت چون بدر بهشت رسند جماعتی را بینند که بر صدر جنت نشسته
باشند گویند خداوندا ما در زبان را تیغ کردیم و دنان را سوی کفار شستیم و جهاد خود را وفا کردیم چرا اینها پیش از
ما به بهشت رسیده اند خطاب آید که ایشان درویشان امت محمد الله شما در عمر خود یکبار بر تیغ کفار شهید
شدند ایشان روزی صد بار بر تیغ بلاء و امتحان کشته میشدند و صبر میکردند مرتبه شهادت شما بر تبه
شما بر تبه شهادت ایشان نرسد **مناجات** ای شکیبایی دهنده از تو / از صبر خویش کار از تو
نقش کل زینت ظاهر ز تو یافت سر دل کشف سرایر ز تو یافت بر زبان تنزیل کل الاصفیها دل بنما ز دل از ره کل
صبر چه درمی درج انست صبر انوروش مردانست در ره قرب تو دوری مشکل و زنهال تو صبوری مشکل
صبر بر قرب از آن مشکلتر رخ بجز تو دل از آن مشکل تر از درد مشکل ما آسان کن جان ما بشکر احسان کن ابرقی
انداغ خوردم روزبیکی آنت داغ خوردم روزیکی منماز زینت هوا یافتیم بگسل از نعم هوسی پیوندم **فصل ششم در شکر**
شکر خدای منعم بازای نعم خود چنانکه صبر شکیبایست بر امر غیر ملایم شکر سپاس و ستایش است بر امر ملایم و
از بی مرد دو خال نیست و شکر از بعث اورا است و حق سبحانه و تعالی شکر را قرین ذکر خود کرده لیند قوله تعالی فاذکرونی
اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون یعنی یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت و سپاس
کنید برای من نعمتهایی که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت باو ناسپاسی و کفران نعمت من مکنید و قوله تعالی ما یفعل
الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم یعنی حق تعالی شما را عذاب نمیکند هرگاه شکر او گوئید و ایمان آرید و قوله تعالی ولئن

شکرتم لازیدنکم یعنی هرگاه در برابر شکر من گوئید هر آینه زیاده گردانم من انعام را بر شما **نظم** شکر نعمت نعمتت افزون
کند کفر نعمت از کفت بیرون کند شکر نعمت کالیمید هد غافلان زاکو شالی میدهد شکر نا کردن زوال نعمت
بود شاکر کال نعمتست **روایتست** از حضرت رسول الله صلعم که الطاعم الشاکر بمنزلة الصائم الصابر یعنی آورده اند
روزه دار بیست که صایم باشد و صبر کند و ایضا فرموده که روز قیامت ندا کنند که برخیزید ای حمادون
برخیزند زمره و نصب کنند از برای ایشان لوائی و داخل بهشت شوند پرسیدند یا رسول الله حمادون
جماعتی اند فرمود که آنانند که شکر خدای تعالی کنند در هر حال خواه در حالت تنگی و خواه در حالت امنیت
و بدانکه شکر از جمله مقامات سالکین است آورده اند که حضرت نوح علیه السلام چون طعام خوردی گفتی الحمد لله
و چون بر مرکب نشستی گفتی الحمد لله تمام ویرا در نامه شکران نوشته که انه کان عبدا شکورا و حضرت
شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه در دیباچه گلستان خود فرموده که هر نفسی که فرو میرود ممد حیاتست
و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب **بیت** از دست
و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید و در آثار آمده که روزی حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در مناجات
گفت خداوندا دوستی از دوستان خود را بمن رسان جواب آمد که ای عیسی در فلان بیابان رو که مارا دوستی
است او را دریاب چون حضرت مسیح این ندا شنید بآن بیابان رفت زنی را دید که نه چشم و نه دست
و نه پا داشت افتاده بود و مور و مگس بروی جمع آمده و او دائما در زبان الحمد لله علی نعمائه و الشکر علی آلائه بود
حضرت عیسی چون از زن بان منوال دید این کلمات را شنید پیش رفت و سلام کرد و گفت السلام
علیک و رحمة الله و برکاته زن جواب داد و گفت علیک السلام یا روح الله عیسی گفت ای زن تو مرا
کجا دانستی گفت از چه دانستی که من عیسیام گفت آنکه دوست که ترا بسر این راه نموده مرا معلوم کرده عیسی گفت ای زن ترا نه
چشم است و نه دست و نه پا و هفت اندام تو تباه شده کدام نعمت را شکر میگویی گفت الحمد لله و بلی دادم
ذاکر و زبانی شاکر و تنی صابر خدا را بوحدانیت یاد میکنم هر چه بلا مصیبت بود حق عز شانه برحمت
شامله خود از من برداشته اگر چشم داشتمی در نامحرم نگریستمی و اگر دست داشتمی لقمه حرام خوردمی و اگر پای
داشتمی در طلب لذات و شهوات رفتمی این نعمت که حق بفضل و کرم خود بمن داده است و این انعام که کرده
با من هیچ کس نکرده حضرت عیسی گفت ترا در این بیابان که غمخواری میکند گفت آنکس که هفت آسمان بی
زمین نگاه میدارد گفتم ترا چه آرزوست گفت یک آرزو دارم دختری دارم بجای زنان رسیده دلم کاهی نگران
آن حضرت واهب العطایا میخواهم که این غم از دل من بردارد تا دل من بحق خالص گردد **رباعی** از صحبت خلق هیچ
نگشاید هیچ / و ز دست کسی هیچ نمی آید هیچ / از هیچ کم هیچ توقع بنرود / من خود هیچم و از هیچ نمی آید هیچ حضرت عیسی
فرمود که چون پاره راه رفتم دیدم دختری افتاده و شیر او را دریده گفتم سبحان الله این چه زن بمراد رسیده پس
این زن خدا را شکر کن و سپاس او را که این بجای آن تا او ترا فرزند نگاه دارد و اگر چه شکر کنار ی او حد نیست

چنانکه کلام شیخ سعدی قبل از این گذشت اما تا ممکن باشد از شکر نعمتهای او غافل نباید شد و از زبان گفتن نباید بود

[مثنوی] زبانی که بوند ثابت قدم ۰ بر از مرد چون تیر بی قدم ۰ زبانی که با وی تسکین شود ۰ بر از مردمانی که چون بی شوند

زبانی که این ره بسر کرده اند ۰ ز مردان حق پیش گذر کرده اند ۰ و در حین سؤال است حکایت مردی از کعب الاحبار که او

گوید وقتی در راه شام میرفتم که گرما بر من غلبه کرد چنانچه از صولت حرارت مرا حرکت متعذر شد خواستم ساعتی

بر آسایم و در موضعی استراحت کنم تا گرما شکسته شود بویرانه رفتم مردی را دیدم که او را هر دو دست و هر دو پای نبود و

با خاک تیره منکب آن کرده و میگفت الحمد لله علی آلائه والشکر علی نعمائه تعجب آمد نزدیک او رفتم و سلام کردم

و گفتم ای جوانمرد خدایرا بر تو چه نعمت است که شکر میکنی چون این سخن بشنید بر من بانگ زد و گفت ای بطال

از من دور شو که این نعمت از این بزرگتر است که حضرت عزت بفضل نامتناهی خود بمن کرامت کرده است که آلات

معصیت از من گرفته است تا در راه معصیت گام نزنم و تا انگشت [illegible] نکنم و مرا [illegible] داشته تا بجائی که نباید

نرفت رود و مرا دل داده تا او را دائم زبانم کرامت کرده تا [illegible] از آن در گذشتم دانستم که حقیقت شکر گذاری

و طریقه سپاس داری اینست ای عزیز باید که هر نوع بلیتی و اذیتی بار رسد زبان بشکر گذاری و سپاس داری

گشوده که آنکه باعث تخفیف ثواب و تضعیف عذاب باشد بر زبان [illegible] الحق [illegible] منعم خود [illegible]

آن دو [illegible] کسی که کفر نعمت حق کرد ظاهر بود [illegible] اهل علم شاکر [illegible] او دلیکه در شادی و در غم بود و شکر

خدایش یاد دهد مرد باید که در باب پادشاهان و حاکمان ظالم دعای بد نکند بلکه همیشه خود را بدعای خیر ایشان

مشغول دارد و شکر حق تعالی گوید که مظلومست نه ظالم و از آن خود داند مر از ایشان تا حق تعالی دل ایشان را رحیم

گرداند و اگر عیاذا بالله تغییری کنند ملوک و حکام این در عوض ظلمی باشد که بر این [illegible] و ظلم او در دنیا

گم شود و مظلوم را اجری در عقبی بماند [illegible] از ابن عباس مرویست که هر گاه حق تعالی [illegible] باشد [illegible]

ایشان را بر ایشان امیر گرداند و اگر خشم گیرد بر گروهی شرار ایشان را بر ایشان مسلط گرداند بجهت جزای

ایشان بر اعمال قبیحه و مالک دینار میفرماید که در بعضی کتب سماوی خواندم که حضرت قادر مختار جلت

کلمته میفرماید منم خدایی که مالک الملوکم و قلوب ایشان بید قدرت منست پس هر که طاعت من کند

دل پادشاهان را بر ایشان رحیم گردانم و هر که عصیان من کند دل پادشاهان را بر ایشان بی رحم گردانم پس ای عزیزان پادشاهان را

ناسزا مگوئید و دشنام مدهید و دعای بد مکنید و باز گردید باو و شکر کنید تا بجهت آن ایشان بشما مهربان

تا ایشان بر شما مهربان گردانم و مثل این است قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که ترک مکنید امر بمعروف و نهی

منکر را تا مسلط نشود بر شما اشرار شما و هر چند دعا کنید مستجاب نشود و میباید که شکر هم بدل باشد و هم

بزبان و هم باعضا و جوارح اما شکر بدل آنست که منعم حقیقی را بشناسد و بداند که هر نعمتی که بایشان میرسد از

فیض عنایت و لطف بی نهایت اوست و شکر زبان آنست که پیوسته حمد او کنند و کلمه طیبه الحمد لله بسیار

گویند و شکر جوارح آنست که قوت آن نعمت بعبادت و طاعت منعم صرف کنند و کلمه طیبه الحمد لله بسیار گویند

عضوی از اعضای بطاعتی که بدان مخصوص است مشغول گرداند و باید دانست که شکر هر کس که حق در گردن او

داشته باشد از عطائی و نیکی که کند واجبست بشکر گذاری او قیام نمودن و گفته اند حق شناسی است و هر که

حقوق و طی نعم خود نشناسد و شکر نعم دیگران بجا نکرده اند همیشه منکوب و محروم و مهجور باشد و در همه

آشنا و بیگانه دور باشد نه محبت او با او یار شود و نه دولتش پاینده بماند و نه نعمت برقرار [نظم] حق نان و نمک

تبه کردن ای بیگانه سنگدل رهی کردن ۰ باوطن نقار بردن ای که بهتری که منکرون آیی ۰ مرویست که در روزی

درویشی بجانب الواثق بالله ابو جعفر بن هرون بن معتصم گفت خلیفه را بگوی تا صد هزار درهم بمن دهد

حاجب بخندید از وجه خنده پرسید حاجب گفت از سؤال تو میخندم که گفت علی الطلب و علیک البلاغ

و علی الامیر السماع و علی الله انشاء و تیسیر یعنی بر من است طلب کردن و بر تست که برسانی او را بامیر

و بر امیر است که بشنود و بر خدای تعالی است که اگر خواهد میسر گرداند این را زود پس حاجب این سخن بخلیفه

رسانید خلیفه [illegible] گفت [illegible] میخواهد بدهید زیرا که او طلب نمود [illegible] رسالت کردی و سخن شنیدم

و حال شاید که تقصیر بجانب [illegible] عاید گردد چون این سؤال [illegible] در پیش آوردند قبول نمود گفت طلب

[illegible] مناسبت ندارد گفت دوش با خدای خود در مناجات بودم که کسانرا [illegible] کرده [illegible] کان خود که لایق است

[illegible] و رعایا در معرض بلا اند و ایشان غافلند ناگاه هاتفی او را ندا داد که ایشان را [illegible]

گردد و من بجهة امتحان این سؤال کردم [illegible] محتاج [illegible] این سخن بخلیفه رسانیدند گفت تا آن مال را مضاعف

کرده [illegible] دادند بشکر آنکه حق سبحانه و تعالی [illegible] در پیش [illegible] نکرد بلی حضرت قادر

هر کرا [illegible] میدهد [illegible] پیش خدا [illegible] باشد [illegible] پس بانای

عزیز که پادشاهان سایه لطف خداوند و شکر ایشان واجبست که اگر العیاذ بالله سایه ایشان در

میان رعیت نباشد هیچکس از هیچکس حساب نبرد همه در پی اخذ مال و اموال و عرض و ناموس یکدیگر

باشند چنانکه حیوانات [illegible] حلال و حرام [illegible] خلائق همین حال باشد حضرت رسول [illegible]

[illegible] بامداد برخیزد و تن درست باشد و قوت یکروزه داشته باشد گویا که همه دنیا [illegible]

[رباعی] هر کس که سلامتی و نانی دارد ۰ و ز بهر نشستن آشیانی دارد ۰ نه خادم کس بود نه مخدوم کسی ۰ گو شاد بزی

که خوش جهانی دارد ۰ و این نعمتهای سابقه [illegible] پادشاه صورت نبندد [illegible] نیست که هیچ چیز در

مقابل آنها در نباید اما ای [illegible] این نعمتها نیابی و شکر حضرت واهب العطایا بجا نیاوری

و اگر روزی تنت بیمار شود و خوف نفس با اهل و عیال باشد لذات حیات در نیابی و اگر دولت سلطنت

[illegible] و محتاج شوی [illegible] آب [illegible] قدر این نعمتها بشناسی

بشکر ایزد متعال بر آن نعمات [illegible] و شکر منعم حقیقی قیام نمای و از فضل و لطف پادشاهی که ترا

[illegible] گردانید و بر سایر مخلوقات تفضیل [illegible] و بعقل و نطق و تمیز [illegible] و حکمت و صورت نیکو

دوات راست و معتدل و تدبیر معاش و غیر ذلک کما قال الله تبارک و تعالی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا یعنی هر آینه گرامی کردانیدیم فرزندان آدم را
و برداشتیم ایشان را یعنی سوار کردانیدیم در بیابانها بر چهارپایان و در دریاها بکشتیها و روزی دادیم ایشان را از طعامها
پاکیزه و با لذات و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از انچه آفریدیم افزونی دادنی بفضل و استیلا یا بشرف و
کرامت **رباعی** هر موی ز وجود ضعیف بشکر شود هزار زبان · شکر یکی از هزار هزار نتوانست ار کند بیان
نشود کفته از هزار یکی · این سخن در تعداد نعمت حیات بانکه کرامت انسان بجسمانیست و روحانی جسمانی انسان
انست که از نحیف طینت ایشانست و تصویر در دم و حسن صورت و مزاج عجیب باعتدال و راستی
قامت و احسن صورت و کمال بدنها و منفعت باسنان و تمیز بحب و کثرت تمییز عقل و فهم و نطق و تسلط بر
جمیع اسباب معیشت و تمکن بر صناعات و روحانی بر دو قسمت عامه و خاصه اما عامه مومن و کافر
در ان شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و استماع اقوال و انطاق بجواب الست و عهد
عبودیت و ایراد بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ایشان و ترغیب بمثوبات و تخویف از عقوبات و دلالت
آثار قدرت و کمال معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان را
بران کرامی ساخته از نبوت و رسالت و خلافت و ولایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و اداب
رضیه و بهترین همه کرامتها انسان آنست که حضرت محمد مصطفی ص و اولاد طاهرین او صلوات الله
علیهم اجمعین که علت غائی ایجاد جمیع مخلوقات اند از نوع ایشانند پس ای بندهٔ مومن چنانکه حضرت
عزیز شانه بمصداق آیه کریمه تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ ترا عزیز و کرامی کردانیده و خوار و ذلیل نکرده تو نیز خود را از بدیها نکاه دار و کرامی
دار و چون زمام اختیار بقبضه اقتدار تو داده رضای حضرت او حاصل کن و شکر انعام او بجای آر و کرد
هر انکه ذکر هر یک ازین نعمت **بیت** شکر نعمتهای حق میکن مدام · تا کند حق بر تو نعمتها تمام · حمد نعمتهای [illegible]
پس عمر را برباد مده ای پسر اکر امروز بهوای نفس کذرانی فردا دریغ در ان نیابی و اکر امروز رنج کشی و
بری فردا بباغ و بوستان ز رستند کرامی رنج کشیدن دنیا تماشا کن و ای طالب رضای ما شادی و طرب کن
برای عزیزی بر ما دم دقیقه از دقایق شکر کذاری فرو نکذاری تا بنعیم منعم برسی و بهترین شکرها شکر بعثت
آن حضرت خاتم النبیین و حبیب رب العالمین یعنی محمد مصطفی ص و محبت و پیروی اهل بیت طیبین
طاهرین آنحضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است زیرا که حق سبحانه و تعالی نعمت اسلام را کامل کردانید دین
مبین حضرت محمد مصطفی را بنصب امامت و ولایت شاه ولایت یعنی حضرت امیر المؤمنین علی و اولاد امجاد
او صلوات الله علیهم اجمعین و تمام کردانید نعمت خود را بمحبت ایشان چنانکه نزول آیه کریمه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ
دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا در غدیر خم شده است بر آن **مناجات** من ان خاکم
که مرا بدانستی بدین شیوه در پرواز نیست · تو چه کار ... ازین بری · بفضل تاری ... برکزیدی · چو دیدی از تو جز [illegible]

چو نعمت دادیم شکر و در امور ای دارم بهفتاد و دو جهان ازان یکی کل و هفتاد و یک خار ترا جیم بر نعتی کرد م
بهر نیک و بدی کات در میان آید کو بر رضت و دیکر ... جنان دادم که در بلا بود و در بود جنانم که باشی ز ...

فصل هفتم در قناعت بدر یافت نفس و فقر و فاقه قناعت شعار حسته در امور معاش و قناعت صفتی
پسندیده که هر که شعار و دثار خود سازد از مذلت نفس و خواری و نیاز مندی و تملق و مداهنه و ارتکاب
محارم نجات یابد **قطعه** کیمیائی ترا کنم تعلیم · که در اکسیر و صنعت نیست · رو قناعت کزین که در عالم · کیمیائی
به از قناعت نیست · حضرت پیغمبر ص فرموده که الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و به او افتخار
میکنم از عبد الله بن عمر روایتست که حضرت پیغمبر ص فرموده که بهترین مردمان فقیریست که حق تعالی او را
از مال و نفس خود جدا کنند که فرموده که داخل میشوند بهشت فقرای امت من پیش از اغنیا بپانصد سال
و نیز حضرت پیغمبر ص فرموده که هر جیزی را کلیدیست و کلید بهشت دوستی مساکین و فقرای صابرانست
بدرستیکه فقرای که صابر باشند بر فقر خود در روز قیامت در پهلوی عرش خدای خواهند بود و از
حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که حضرت پیغمبر ص فرموده که دوست ترین بندکان نزد خدا تعالی فقیریست
که قانع باشد برزق خود را غنی و شاکر باشد انجه حق تعالی باو کرامت فرموده و فقیر باید که در باطن او جیزی
کراهت نباشد از فقر تا از ثواب محروم نماند **رباعی** کرمرا نعمتی شود همه عام · نخورد مرد با قناعت غم
... کر دیدن این برکند برکند ز خاک بنیان · سنک برقص خود ز بیخ · بشکند حرص و از ...
دیدن برد و زد از جهان خراب · خوبی و اکر از طعام و شراب · در رساند قرون کرانه · خوش عزیز خالق
جهد ظلم یرحمک الله روایتست از حضرت رسول الله ص که فرموده بجاهد کنید با نفسهای خود بکرسنکی
و تشنکی پس بدرستیکه در ین اجر نیست هیچ اجر شهیدیکه در راه خدای تعالی شهید شده باشد و بدر
درستیکه عمل بهتر از کرسنکی و تشنکی نیست و نیز مرویست از حضرت رسول الله ص که بهترین اعمال کرسنکیست
و ذلیل کردانیدن نفس در لباس پشمینه است روایتست که روزی حضرت خاتون قیامت و انجمن کلستان
عصمت و طهارت کل کلبن رسالت کوهر درج حتیجه کبری ماه برج محمد مصطفی زوجه طاهره علی مرتضی فاطمه
زهرا صلوات الله علیها نشسته بود و بدامن خود را بلیف خرما میدوخت که خدمت شد و حضرت سرور
کاینات خلاصه موجودات چون افتاب تابان نزد دختر نیک آمد در پی جند بیشتر در کنجینه ...
برین نهاد و بحضرت فاطمه زهرا کفت ای محترمه در ما یحتاج خود صرف کن و دل مشغول بدار که پیراهن
ز کهنه شد ای خاتون قیامت خود زهو د کرای پدر عالیمقدار ابراز در قیامت حساب خواهد بود کفت بلی ای
... البتول در امام را بتول نکرد که ما را بان احتیاج نیست و با پیراهن کهنه خود بسان مرقاه زادی قیامت
تا غم عاصیان را شفاعت کنم و خود بحساب بهشت روم پس خوشحال ان تیران صابر و قانعان شاکر و عارفا
محبت کردانند کرچه در پیشانیست **رباعی** کرمیست خویش را بحمت بخوار · از فقر زنین کلاه عزت بر دار

امروز گفت خیز اگر دریغی نداری زیرا که راه تو دراز است نقل است که سلطان بایزید بسطامی را گفتند که از
نیکوییها که حضرت واهب العطایا با تو کرده یکی را با ما بگوی گفت نیکوییهایی که حضرت بخشنده بی‌منت با من کرده در فهم
هیچ یک روز هم احدی از بنی آدم در نمی‌آید لیکن از جملهای که من به نفس خود کرده‌ام یکی با شما بگویم شبی از خواب بیدار
شدم و با خود گفتم برخیز که وقت کار است نفس من انکار نمود و برخاستن بر من بسیار دشوار نمود
خواستم و گفتم ای نفس چه باک تو بدان درجه رسیده که ترا به رکعتی خدای تعالی از جلال ... و تو کاهلی کنی ترا بی آب سه شب
در نمی‌باید آورد با خویشتن اندیشیدم که تا این کاهلی از چه بوده باشد چون نیک ملاحظه کردم پیدا آمد
که در شب یکدم آب زیاده خورده بودم این کراهت نفس از آن بوده نذر کردم که دیگر شبها آب نخورم چون کار به جایی
رسید که از تشنگی قدری آب بر کرفتمی و اندک سوی ... ببایستی و عزم در آوردی تا آب مطلق از آن
بر طرف شدی اکل آب ترک کردی و گفتمی هان ای نفس یاد خدمت خدا و شوخیش که اهل ورزی و کاهلات
پیش کنم ابو یزید مردان را چنین بوده‌اند بیت بنگر که عاشقان چه جفاها کشیده‌اند چون در بلا رسیده‌اند دم در
کشیده‌اند نقل است که شیخ دینار مالک دینار علیه الرحمة در ریاضت و تزکیه نفس بدان درجه رسیده بود که
سالها بکشتی که شیر بخوردی و نان خورشی نخوردی و سیر نخیدی هر شب عمل به روزه گشادن دو قرص جو
خوردی و روز به آن گشادی چون گاهی اتفاق افتادی که بدان گرم بودی نفس وی شادی کردی و در خوردن
رغبت نمودی و تنی بیمار شد بسی مدت یافت از وی گوشت در دل او پیدا شد چنانکه عادت بیماران باشد
چون آرزویش از حد در گذشت و طاقتش طاق شد به دکان قصابی شد و در دامن پیراهن چیزی خرید و در
آستین گرفت و برفت قصاب به شاگرد گفت از عقب وی برو بنگر که بینی که کجا می‌رود و آن پاره چه می‌خورد
پاره‌ای نمایی گذشت شاگرد باز آمد گریان و زاری کنان گفت ای استاد چون شیخ از قصاب رفت به موضعی رسید
خاک در بحضرت بود بر آنجا بنشست و پاره از آستین بیرون آورد و سه نوبت بو کرد و گفت ای نفس از این آرزو
بیش مکن بیش از این ترا چیز نرسد و آن پاره را به درویشی داد و برفت انگه گفت این نفس از این ... نخواهم
و اینک از دعا کنم از تو آزار کشیده‌ام هر چیزی که از دشمنی سکم در دنیا هیچ چیز بر من از تو عزیزتر نیست اینها از برای
آن می‌کنم تا فردا ترا از عذاب دوزخ برهانم تو به صبر کن در روزی چند مرا یاری ده تا تو را ان که نعیم مقیم رسی ای عزیز
بالله که مردان حق چنین بوده‌اند نظم نفس را سر کوب و دایم خوار دار تا توانی در شمار خوار دار نفس و شیطان هر دو
از ره تو ایشان بندانند هر دو تا نفس بد را هر که سرش میکند ترک کردن دلرش میکند نقل است که شیخ جنید بغدادی
روزی نزد استاد خویش عبد العظیم شد او را غمناک یافت گفت ای استاد ای انده را سبب چیست گفت ای
پسر امروز عجب کاری افتاده بود که مرا آرزوی کوزه نو بود که آب در آن کنم تا چون سرد شود بیاشامم
دیروز زنان من بگذشت گفت که درخانه ما نیست که به بازار رود و کوزه نو بخرد هنوز این سخن تمام نگفته بودم که یکی از
شاگردان در آمد و کوزه پر آب کرده پیش من بر زمین نهاد و غایت شاد شدم و دیدم که چیز گفتم تا آن کوزه بر طاقچه نهاد

چون از او دادم فارغ شدم خواب بر من غلبه کرد در خواب دیدم که حوری از حوران بهشت در خانه من آمد و از بوی
وی شد و تاج مرصع بر سر نهاده و زیور پوشیده و بوی آن اشاعه بنا غلبه کرده در تحیر بماندم و گفتم ای حوری تو بدین حسن و خوبی
و لطافت از آن کیستی گفت از آن کسی که از برای کوزه نو کند و آب سرد خورد این بگفت و دست دراز کرد کوزه را
برداشت و بر زمین زد و از خواب در آمدم کوزه را دیدم شکسته و آب ریخته و حوری نا پدید گشته بر این تویش
اگر دوسه روزی دنیا به مراد تو نباشد الله و لکن مباش که خیر تو در اینست رباعی زنهار که با این بنم تو زنهار
ره کوی رضای دوست پس خم تو خیال گر در ره عشق تیر باران گشت دل بد مکن و دیده بر هم تو خیال نقل است که شیخ حبیب
عجمی را هفت سال گوشت بریان آرزو بود و هر سال خود را به حیلتی دیگر می‌افکند چون هفت سال بر آمد با خود گفت شرمنده
گشتم از نفس خویش برخاست و دانگی زر برداشت و به دکان بریانی رفت و گفت نیم نان و نیم دانگ بریان بده
چون بستد در راه کودکی آمد کودکی دید برهنه و موی سرش ژولیده و ناخنش دراز گشته کودکی نبی بر روی آن
نشسته گفت ای کودک پسر کیستی گفت پسر شخصی مرده است گفت بدرت علیه السلام سنه درازکیم ... چیزی
ندارم که بدو دهم دست در آستین کرد و آن نان و بریان بدان داد و بنفس خود گفت هان ای نفس ... یابی تا دانی
که حقی جزای جز یابی نظم نفس را آن به که در زندان کنی هر چه فرماید خلاف آن کنی نفس در باطن بخیع
و عطش تا که سازی رام اندر طاعتش نقل است که شیخ ابو تراب مکی را نفس مرغ وقتی کرد در کعبه مجاور بود
که ایشان همه ساله پیوسته به هر سال روزه داشتی که از آن سفیدی بایک تخم مرغی بودی که بدان افطار کردی زمانی بر آمد بر خواسته
برای قضای حاجت به صحرا شد ناگاه کودکی را دید در آن راه بجست و بانگ بر وی زد که دزد داسته مردمان گرد آمده
و گفتند ایجا انسب کرد که گفت ایزد بکرد که ترسند ... انجمن در زمین آمد و لمزور آمد تا دیگر بار زدند تا شیخ را
گرفتند و می‌زدند و شیخ بشمرد تا هفتاد او را انست مشت بزدند در این اثنا مردی آمد و حضرت شیخ را بشناخت
گفت اینان اند که شیخ ابو تراب مکی است چون نام وی بشنیدند در پای او افتادند و از وی بحلیت طلبیدند
از پیروستن شیخ را برگرفت و بخانه برد و نان و چند سفید و چند عدد تخم مرغ پیاورد که با شیخ افطار کند شیخ گفت
هان ای نفس آرزوی تخم مرغ با نان سفید کردی این قدر بسیلی خوردی پیش از این نفس طلب کنی طرز نخواهی
تا بلا دستداد تکردی شیخ انتظار نکرد و بقتل خود دست برداشت بیت بر سیاه روز او ترا حکم نفس تا نیفتی ای پسر در دام
نفس خود را بنداز نعمت تا نیفتی در بلا و در بند نقل است از شیخ مسعود که گفت خواجه امام اصم
نفسی ... داد گفت برو و حزینه پیاور بعم بسر پیاورد بعد که خزینه در دوش گرفته پیروزیش گفتم
ای پیر با تکیه حزینه بنده بیر سیم اگر گفتم گفت بیا تا جای خود بیایم در کوچه های بیرون تا در حجاب خانه بیرون آمد
و گفت ایزد رحمت کنا این جا بود در سرای تو نهم و با تکیه حزینه برابر ده دم گفت چنین باشد پیرمرد
چا لاد بر در سرای او نهاد سیم برکشید و دانکی وجوی بود با تکیه حزینه داد گفتم ایزد بدین جوی حزینه ده
برکت از رحمت به کار آن طلبیدن بودم اگر تو خواهی بیا تا خیر کن بدم پیری نفقه و من برای اوز ... نیم

تا از شخصی دیگر رخصت خواست بان بگچه نیز خربزه با دمن برداشت بنزد خواجه ام بردم تقصیر باوی گفتم حال را
عجب آمد گفت ای پسر برک خواجه بود روز دیگر مرا با کچه زر داد و گفت که هان پسر را در یاب و آزاد خوردن بستان
بیامدم و پیرا دیدم در گوشه ای در خت جز بسته در رفتم و سلام کردم و زر در پیش او نهادم مرا بشناخت پرسید که مردم
کیستی که هر روز خربزه میستانی گفتم شاگرد خادم ام و ازبرای او میخرم گفت ای جوان هر چه نفس خادم آرزو کند خود
بخواهد تو کنده که سه سال است که نفسم خربزه میطلبد باو نمیدهم و از روی ادب نفی آورد مهر خربزه برداشته
نزد خادم آوردم و حکایت پیر را وی عرض کردم خادم هم برآمد تا زار زار بگریست و از لطف رد بعد از آن شوهر کرد که تا
زنده باشم از روی نفس بر نیاورم و سالکان دین دار معتقدان عالیمقدار نفس کار چنین کرده اند **قطعه** اهل
دنیا را جو درهم باشد شان اینهای جوب و شرین باید شان ای پسر یاد حق مشغول باش ور خلایق دور مجنون باش
حکایت از ان سالک دین دار و عارف درگاه پروردگار معتقد بالجاه و الاعتبار و از شیخ بزرگوار مالک دینار
قدس سره که گفت شبی در خواب دیدم که کسی گفت بر خیز بغداد رو که آن مرد مار ایجاد دوستی هست که ترا بایاد کرد
میطلبد چون از خواب بیدار شدم عجب شد و عزیمت افسوب کردم چون بان مقام رسیدم پیری را دیدم
در مسجدی بانک نماز کردی و بعد از فراغ فرا رفتم و سلام کردم گفت السلام علیک یا مالک دینار گفتم یا شیخ مرا
ندیده چون دانستی که مالک دینارم گفت الهی که واقف اسرار است و ترا از دور فرستاده است مرا از ترا
خبر داده است بعد از پرسش بسیار و تلطف بشمار گفت بیا تا بمسجد رویم و نماز بگذاریم چون نماز
گذاردیم دست مرا گرفته بخانه برد شتری دیدم بخانه کوچک و بوریا افگنده در آن افتاده و کوزه شکسته پر آب بر
انجا نهاده بنشستیم و از هر در سخنی در پیوستیم بعد از ساعتی آن شیخ بر خواست بیرون رفت و کوزه پر آب کرده
پیش من بنهاد برداشتم و وضو کشادم بعد از آن برخواست و از زنبیل دو قرص نان جو بیرون آورده بر خوان
نهاده پیش آورد دست فرا کردم و گفتم ای شیخ اگر اندک نمکی بودی تا نان خوش کردی آن مرد پیر زیف بود
و متغیر گفت بر خیز و ان کوزه بدکان بقال بر و گرو کن و پاره نمک بستان دهم برفت و نمک بیاوردم با نان
با نمک بخوردیم چون فارغ شدیم گفتم الحمد لله علی القناعة یعنی حمد خدای را که ما را قناعت داده است پیر زن
گفت ای شیخ اگر ترا قناعت بودی کوزه ما بدکان بقال در گرو نبودی بر زنت و جنگ آن خادم هم هنوز سالست
که درخاطر ما نان خورش بنود مالک دینار چون این سخن بشنید جامه بر تن خود در درید و از اقبال دیان که یان
بیرون افکند و دیگر بجز از نان خالی چیزی نخوردم **بیت** درمیجوی بیشکن و بیشکیب تا توی کن بر ام ترک
نان خورش از سینه جو دگر جواب از دل خود مساز جو آتش کباب با دانا عزیز که در گرسنگی فایده بسیار است **فایده اول**
آنکه صفای قلب حاصل میشود و دیده جلای یابد بد سبب آنکه بسیار خوردن دل کور میگردد و دیده کند ی میشود بی
دیگار در مل نیسبار میشود تا کجی است باشد پس دل از ذکر حق باز میماند و فا نتایج ضعیف میکند فهم
و ادراک کند میسازد و حضرت رسول الله صلعم زیبو دیگر نکه داری دل خود را یکجی خنده و صفا دهید بکم خوردن

وابن عباس

وابن عباس روایت میکند از حضرت رسول الله صلعم که هر که بسیار خورد و بسیار بخوابد سیاه میشود دل ان
باز بود که هر چیز را ذکر نیست ذکر از بدن گرسنگی **بیت** ذکر خوردن بسیار نباید بکرد زیر خوردن بروز بسیر مرد
فایده دویم رقت قلب و در یافت مناجات تاثیر در ذکر خدا تعالی پس بسیار که جاری شود بر زبان و حضور قلب
نیکن ذاکر را از ان لذتی حاصل نشود و اثر نکند و این راستی القلب گویند **نظم** خوردن برای زیستن و ذکر کردن است
تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است **فایده سیم** شکستگی و خواریست بد بدستگی که شکسته بنگرد دیگر بگرسنگی
حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که سیری و فرخ مخالی در پیست از درهای دوزخ و اصل آن بسیار خوردن است و
منت و شکستگی در پیست از درهای بهشت و اصل او گرسنگیست و هر که در بند در خود دری از درهای دوزخ
بخشتین گشاده میشود بر و دری از درهای بهشت البته زیرا که این هر دو در مقابل یکدیگرند چون مشرق و مغرب
پس نزدیک شدن بیکی دور شدن از دیگری **بیت** انکه در قید شکم زیست اسیر دنیاست که سیر حسیت حال در
ماندگی کسی داند که بر احوال خویش در ماند **فایده چهارم** آنکه فراموش نمیشود ابتلای خدای تعالی و عذاب او **فایده پنجم**
انکسار شهوات و معاصیست زیرا که مادّه شهوات و قوی الشیطان طعام است پس کم خوردن طعام که موجب ضعف قوت
باشد و این اعظم فواید است **قطعه** با انکه در وجود طعامست حظ نفس رنج آورد طعام که بیش از قدر بود و کمشگر
خوردن تکلف نباید کند در زمان حشک بود **فایده ششم** کم کردن خوابست زیرا که هر که بسیار
خورد بسیار میشود و بسیار بخوردن و آب زیاده سکندر خواب **فایده هفتم** عبادت بسیار کردن است زیرا که بسیار
خوردن مانع بسیاری عبادتست چه اکثر زمان انکس مشغول بخوردنست و بسیار زمان صرف پختن و خریدن
میشود بعد از آن محتاج میشود بشستن و دیگر خلال کردن دیگر به آوردن آب و شستن و بدان آن زمان مشغول
باید شد بقضای حاجت و طهارت پس اگر این اوقات صرف طاعت و ذکر عبادت شود بهتر خواهد بود **فایده
هشتم** صحت بدنست ... اکثر امراض اسباب از اکل و شرب **قطعه** سخن انکه کند حکم لقمان یا ... که
بدیرازد که ز نا کنتش ... خوردنش عیان ... حکمتش ... آردیان **فایده
نهم** سبکی مؤنت و اسباب دخرچی ناکشیدن از تنگ دستی **قطعه** چو کم خوردن طبیعت شد کسرا چو سختی
پیش آید سهل گیرد و کرفت بروایت آمده فراخی چو تنگی بیند از سختی بمیرد **فایده دهم** آنکه کم خوردن ممکنست
که دیگر از آن زیادتی صدقه کند و بنان مسکین را بنوازد و از جمله فواید کم خوردن اسباب روزه است و
اعتکاف و طهارت نگاه داشتن پس جمع خزانه عظیم است از جمله فواید کم خوردن و لهذا گفته اند که گرسنگی کلید
بهشتست اما باید دانست که جوع نه آنست که کسی خود را در مهلکه اندازد و ضعف بر خود مستولی کند و قوت
طاعت نداشته باشد بلکه باید که از خوردن اعتدال نگاه دارد ... و غالب نشود لیکن **کلوا و اشربوا**
ولا تسرفوا ... باید داشت **نظم** ... بر آید ...
حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام در مناجات گفت ... ترا ...

که آنکه که قانع تر بود بهایجه من دهم امید که حق تعالی جمیع مومنان را بچیزی که رضای تو در آنست روزی کرداناد و براه
راست و طریق نجات بنمایاد بیت ای قناعت توانگرم گردان که ورای تو هیچ نعمت نیست کنج صبر اختیار لقمان است
هر که را صبر نیست حکمت نیست نقلست که شیخ شبلی رحمة الله علیه روزی با یاران بمکتبی رفت و دو کودک را دید که
سفره یکی نان و حلوا بود و در زنبیل دیگری نان خشک این کودک از آن حلوا طلبید گفت تو سگ من شو تا ترا
حلوا دهم گفت بیت سگ تو بنده ات من چاکرت من غلام کمترین کمترت من باز گفت بانگ سگ کن آن
بیچاره بانگ سگ کرد لقمه حلوا بدان داد هر بار بانگ کردی قدری حلوا پیش او انداختی شیخ در ایشان نگریستی
و میگریست و گفت هیچ میبینید که مردم چه پیش آمدند اگر این پسر بدان نان خشک خود قناعت کردی سگ حریف نشدی
خودی نشدی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار منت خود به که بار منت خلق از شیخ صفی الملة
والدین قدس سره سوال کردند که ریاضت کدام است و مجاهده کدام فرمود که مجاهده جهد کردنست بتن در
عبادت حق تعالی و مخالفت نفس کردن و هوای نفس را سر باز زدن و ریاضت برضای حضرت حق جل جلاله
نه کافی کردنست و برضای حضرت پیغمبر درریاضت اینست که خفتن و خوردن را ترک کنند بلکه آنست
که بر وفق رضای حق در رفتار حضرت سید ابرار و اولاد اطهار او صلوات الله وسلامه علیهم باشند و اگر
نشستن خلوت خواهد خلاف او کنند و برعکس اگر نفس ذکر خواهد خاموشی گزینند و علی هذا القیاس
پس بر طالب که بر وشایسته ریا و نفسانیت باشد خلاف و اجتناب کنند و نهان باشد که گرسنگی و تحقیق بجوع
نهد که آن نه شرع و نه معقولست و زهد بعضی از مشایخ که مذکور شده بنابر تاکید و ترغیب ریاضتست
که نظر با فعال این طایفه کرده اگر بتحقیق و بجزئی روی نماید صابر و شاکر باشند رباعی از آن نفسی که راست رود
برای هم هوس نهند عنوان حرفی کزان حاصل هم باد و هوا باشد از قرب دفتری بسازند که بر عنوان منشورش
هم توقیع فرمانش برهان خدا باشد و بباید دانست که فقر و فاقه از صفات انبیا و اولیا و اخیار است و در اخبار
آمده که مکرر دنیا بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم عرض کردند آنحضرت با فقر و مسکنت ساخته از دنیا سر باز زد
و در تفسیر این آیه که قوله تعالی تبارک الذی ان شاء گفته اند که چون منافقان بر حضرت مقدس نبوی طعن میزدند
بسبب فقر و فاقه از آن میگفتند اگر پیغمبر میبود طعام نمیخورد و بطلب روزی نمیشتافت آنحضرت از آن معنی
دلتنگ بود حضرت جبرئیل از نزد ملک جلیل آمد و این آیه آورد که وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم
لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق یعنی نفرستادیم پیش از تو پیغمبران مگر آنکه ایشان هر آینه طعام
میخوردند و در بازار بطلب روزی میشتافتند نزد ثقات مروی است از ابن عباس منقول است که حضرت رسول ص
فرمود که چون حضرت جبرئیل این آیه نازل ساخت ناگاه دری بیفزود بکیاست هم آمد چنانکه مقدار صد مرتبه شد
من گفتم یا امین الله این چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان گشاده شد که پیش از این هرگز نگشوده
نمیدانم که بر رحمت مفتوح شد یا بعقاب من از خوف آنکه مباد اعتاب خدای بر طعنه زنندگان تو نازل شود

شدم از درهای این حالت جبرئیل عالی اول رفت و خوشحال شد گفت یا رسول الله بشارت باد ترا که بر
نزول رحمت گشاده اند و او فرشته که فرود می آید رضوانست که خازن بهشتست و از پیش روضه جنان
بشارت آورده و از جانب رب العزة با کرد که از تو خشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد و این
آیه آورد که تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا یعنی بزرگوار است آنکه بحسب فضل اگر خواهد تعالی گنج
و بوستان دنیا و بستانی که روان باشد از زیر درخت آن جویهای آب و شیر انگبین و بدهد ترا در آن بوستان
کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و چون این آیه حضرت خواند دریچه از پیش نزد حضرت بگذاشت و در بود که
پروردگار فیضها و خزاین دنیا یعنی کلید گنجهای دنیا را دید در صحیفه و بدست تو خواهند فرستید هلچی انکه
از کرامت و فضلی که روزی تو کرده اند از حضرت تو بمیزه در آخرت مقدار بر پشه انکه حضرت رسول الله
متوجه بجانب حضرت جبرئیل گشت تا منکشف کرباد که در این مشورت کند حضرت جبرئیل اشاره بجانب
کرده که تواضع لله یعنی طریق عجز و انکسار و تواضع از برای خدا اختیار کن حضرت مقدس نبوی فرمود
ما را با اینها احتیاج نیست و فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده صبور و شاکر باشم رضوان گفت راست فرمودی
که خدا تم ترا بارشاد رساند و از آسمان ندا آمد که ای جبرئیل سر بردار چون سر برداشت درهای آسمان دید
گشاده تا بزیر عرش مجید و خدا نیز دید که در بهشت که شاخی از شاخهای خود فرو آورد و بر آن خوشه بود
و بر آن خوشه قبه از زبرجد سبز که هفت هزار در داشت از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بر دار
تا ببینی آنحضرت چشم مبارک برداشت منازل انبیا دید و منزل خود دید بالای همه شاد شد فرمود
ناگاه ندا که راضی شدی ای محمد حضرت رسول الله ص فرمود راضی شدم ای پروردگار بده آنچه سیادت
از دنیا بعوض آن شفاعت است رابین کرامت که حق تعالی اجابت دعای او فرمود و دایم شفاعت در کف کفایت
او نهاده و شانش علو همت آنحضرت نهادست که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین
روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکرد و هیچ جا از بدایع ملکوت و غرایب
عرصه جبروت التفات نفرمودی چنانچه این آیه ما زاغ البصر وما طغی نازل شد مناجات الهی بر از فیض
وجود تو ننماید عزت تو در توجه ببلا جهات نماید صورت و معنی همه تو با همه و همه تو ای تو بی نصیب از تو
نجات است و نزجرت خالی از تو نه درون و نه برون منزه از وطن و لحزوب منقی ظاهری و باطنیت کرده
در همه اضداد ظهور هیچ از آن نیست ز تو نزدیک تو دور جای از هستی خود بلک شده در ره فقر و فنا
در فنا از تو بقا میخواهد در بقای تو فنا میخواهد از خود و کار خودش فانی دار و آن فنا را بوی از خود
فصل پنجم حیا شعبیست که هر آینه اگر جویبار آن خورد و خرمن طاعتش با تن معصیت نسوزد
و منتج خیر و سرخیاست بنابر این مقبول و حضرت رسول الله ص حیا را شاخی از ایمان گرفته و حیا از شرایط نظم
عالم است اگر صفت حیا در میان نبودی هیچکس از هیچکس نیا ردی و مناظم عالم خلل پذیرد و مصالح خلایق از یکدیگر

زور بزد پس بباید دانست که خاص و عام از حیا قابل تمام است و حیا آب حیات ثمرات خلایق از سیاه و خام
نظم که حیا بود برافزوده هم علم الزیبات ❁ در نجابت در میان هست از مقتضای حیات ❁ و بباید دانست که حیا
چند قسمست قسمی حیا در نیست یعنی با وجود آنکه عملی باشد که بحسب شرع و عقل ممنوع نباشد حیا ازان
ادا ازان مانع شود چنانکه در لطیفه آمده که انوشیروان در خانهٔ که کال وزکس بودی با ازواج خود مباشرت نکردی
و گفتی که چشم نرگس بچشم نگران ماند و مثال آنکه انوشیروان آتش پرست بود و حیا آنست که از اهل ایمان بظهور
پیوندد **بیت** دل که پر از وصف حیا میشود ❁ آینه نور خدا میشود ❁ دل که در شرم بستانی بنیست ❁ در نظر تجربه آدمی نیست
و هر که را حیا نباشد ازان توقع بنابید داشت جماعتی پیران در موضعی نشسته بودند و کودکان در پیش ایشان بازی
میکردند پیری با شد برایشان بنهد که شهر نداریم که در نزد ایشان بازی میکنید و ادب نگاه نمیدارید یکی از کودکان
گفت اگر پیران شرم از خدا داشتندی ما لاعیب ایشان از حیا در منع کردی و قسمی دیگر از حیا حیای جهت
وانست که سایل را با ش بنهد و منفعل از زد خود باز نگرداند چنانکه آورده اند که از مجلس میرو مکارم شیم
نظام الملک یکی آن بود که مرد محقق که بخدمت او در ندی بحضار مجلس از آن محظوظ بودی و نصیبی بدیشان
رسانیدی روزی با عبادی سه حیات تو از بخدمت او آورد نظام الملک هر سه را ستاند و بفرمود و بعضی کس قسمی
رسانید و از اصد دینار در صندوق فرو خواند چون با نشان از مجلس بیرون رفت یکی از مقربان که بصفت
موصوف بود پرسید که سبب حرمان حاضران از ین با و چه بود گفت حیات او لا جرم بجشید نه بود و دوم
با خزانه حالت بود با خود گفتم که اگر بیجی دیدم شاید که مجلس مرا نیز تو انه کرد و ان حالت را الطهار نباید با لعبانت با
متعمل و با امید کرده ام اشرمی آید که کسی بخدمت من تحفه آورد و مرا قسم حیا و عیانت بران نشیند نا چار ازین حیا
صبر کردم تا بخشی از مجاوع آن نکرده و شرمنده نشود و بعفو مر و بود که ثلث ایمان حیاست و ثلثان حیا و ثلث دیگر
تقوی و در بن باب گفته اند **بیت** ثلث ایمان تحفه و ثلث حیاست ❁ خاصه از وون کمی بران تقوی ❁ انکه تقوی شعار کرده ات
از خدا شرم از حیا دین است ❁ از خدا حیا و تقوی نیز ❁ بیشود موجب رستم عزیز ❁ و یکی دیگر از اقسام حیا حیای نماست
یعنی گنهکاری که از گناه خود شرمنده دارد چنانکه حضرت ادم صفی در بهشت شجرهٔ منهیه تناول نمود هر لباسی که
پوشیده بود ازتن بیرون افکند و در پس درختی پنهان میشد خطاب امد که ای آدم از ما میگریزی گفت با
خدایا از تو بچگونه گریزم که هیچ جا خالی نیست اما از خطای خود شرمنده دارم **مصرع** که گر گناه بخشند شرمساری هست
و قسمی دیگر از حیا حیای کرست که کریم شرم دارد که خواهنده از درگاه او مخجل زده باز گردد و در
حدیث آمده که حضرت حق سبحانه و تعالی بصفت حیا و کرم موصوفست چون یکی از بندگان مرد دست خود را
بدعا بدرگاه او برآرد از کرم خود شرم دارد که دستهای او را تهی باز گرداند بلکه از فضل خود نقد مراد بر کف آرزوی
او افکند **بیت** محالست اگر سر برین در نهی ❁ که باز آید دست حاجت تهی ❁ حضرت امیر المؤمنین عمر فرموده که حیا حرس
بغی نیست شرم مردم حریص را و نیز نبود که من استحی علیها الحرص ذهب عن عینه الماء و عن وجهه الحیاء یعنی هر که

برچیزی از مطالب دنیوی و لذات آن حریص باشد دور ماست از چشم او آب و از روی او حیا یعنی در طلب
او از هیچ چیز شرم نیاید بلا اتفاق بیع صلاحیة کفتند الثقات تمامند و ترجمه کلام معجز نظام حضرت شاه اولیا علیه
التحیة والثنا بنظم آورده اند **نظم** هر که باشد حریص بر چیزی ❁ نابد او را ز حیت او شرمی ❁ برود از قفا دو مجلس
بشود از مرتب او آزرم **مناجات اهل سیرات** الهی بر اسرار تو دانا کند ❁ کی رسد از ختل کسی ابقا کند کیست
در ره حشا مرتب نبیره اول از آخرت ❁ کی بود اندیشه ات از ناپسند ❁ چون همه اندیشه خود را پسند کی کند
ادراک تو حاصل خورد ❁ فهم کن این مشتی با الو ضرد ❁ در کف دارد قرآن چه چیست ❁ عمر تو داند که در آن جمیست ❁
بخشد ما را نیست اقبال ده ❁ قول ما را قوت افعال ده **فصل نهم در امانت و دیانت و وفا بعهد و نقد کردن** امانت
خصلتیست ستوده و صفتی پسندیده است و هر که بدین سیرت جمیله متحلی شود و نو لیطه اورا که بیفی بجای آورد
وا و را بو اسطه زو رضیط خیط اطر کرداند از حضیض عنا در وشی با وج غنی و توانگری رسد هم در دنیا و هم در آخرت
مرخ روی و ناجی باشد و علمای دین و عارفان یقین فرموده اند که امانت رکن اعظم از رحال جمیله است و دیانت
اصل محکم از اخلاق پسندیده و بنیاد دین با امانت دین تمام کرد لا ایمان لمن لا امانة له یعنی ایمان نیست کسی را که امانت
نداشته باشد و قاعدهٔ شرع بحفظ قواعد دیانت پذیرد و وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و حضرت حق
حضرت ابراهیم خلیل را علیه السلام بدین صفت مدح فرموده که وابراهیم الذی وفی و در حق حضرت امیر المؤمنین هم فرموده
یوفون بالنذر و یخافون و دیگر فرموده که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی وفا کنید بعهد من که با من
بندید تا وفا کنم من بعهد شما در خسارهٔ هر عهدی که از خلل وفا آرایش یابد مرغ دل هیچکس کردن از رشته
محبت او بر نتابد و در حدیث آمده که هر که را وفا نبود ایمان ندارد و دین ندارد هر که بعهد خود وفا نکند بدانکه
حقیقت اینست بعضی از اهل مرجبر بدان داده اما بیست کرد که خیانت در آن روا نیست مثلا دیده امانتیست که با آن
ذکر خدای جل جلاله کویند و قرآن خوانند و افاده و استفاده علوم دینی کنند و دست امانتیست که با آن
کتابت قرآن ملائکه نسان و احادیث حضرت پیغمبر آخر الزمان هم نمایند و بیان نقوکه کنند و رسانند و علی هذا
القیاس چون نظر بمحرمات کنند با استماع غیبت و سرود کنند یا زبان بفحش و غیبت و بهتان گشایند یا دست
بالعیر دراز کنند یا اذیتی بمؤمنی رسانند و علی هذا القیاس هر آینه در امانت الهی خیانت کرده باشند
مثنوی ای شده از ایمان و امانت بری ❁ دین تو فارغ ز دیانت گری ❁ ترس نداری که قیامت هست ❁ شرم نداری که خدا
هست آورده اند که در اول زمان انوشیروان که رایت عدالت بر افراشته بود و از اشتغال العیش و عشرت بکار دیگر
پرداخته در همسایگی او مردی بود مشهور بکرم و در رعایت مهمان داری موصوف بود و پیوسته خوان احسان او
کسترده بود و خواص و عوام از فیض انعام او بهره مند میشدند چون آوازهٔ آن مردی برآمد و صیت جود او در اوایل
سنه... اقتاد انوشیروان بهر امتحان بلباس بازرگانان ملبس شد و بخانهٔ او رفت او در او را اشناخت
بخانه آورد ... او بود طریق تکلف و تواضع مرعی داشت از دقایق مروت و لوازم ضیافت دقیقه مهمل نگذاشت

تا بعد یکم انوشیروان تعجب گشت و در آخر مجلس گفت من مردی بازرگانم با وادی کرم و جوانمردی تو را نصیحتی دادم
اکنون حکم ترا بی تا از جهة تو چه نویسم و چه عطیه برتیب دهم میزبان گفت ای خواجه بدولت تو هیچ چیز نمی باید چون
بر وی دهنت از میان برخاست و رسم تکلف برطرف شد گفت بفا انگور را میل با انگور است اگر شما را میلی باشد بزنید
با رسم تکلف بیاورند و در عرب از جهة من بوست انوشیروان گفت ای جوانمرد در باغ تو انگور بسیار است چرا از آن
خوردی گفت ای خواجه پادشاه ملک ما بس ظالم و غافل و پروای رعیت ندارد و انگورهای مردم رسیده و کسی نمی
تواند که باز دید کند و مردم دیگر بر ما لحظ نمیکنند و انگور میخورند و من محروم چه اگر حق او در باغ هست اگر
انگور خورم خیانت کرده باشم و در مذهب ما باشی و خیانت حرامست چون عمر تو بباید آمد در باغ
تا وقتی که حق پادشاه از آن اخراج شود آنگاه من دست بانگور برم انوشیروان که این حکایت شنید بگریست
و گفت آن پادشاه ظالم و غافل منم و بسبب دیانت تو از خواب غفلت بیدار شدم پس طریق پیش گرفت و آن مرد
عزیز و مکرم ساخت شیخ طاوس الحرمین گفت وقتی در مکه بودم در مسجد الحرام ایستاده اعرابی را دیدم که
بیامد و بر شتری نشسته چون بدر مسجد رسید فرود آمد و شتر را بخوابانید و در زانوی شتر ببست و اگر
سر بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این شتر را و آنچه بر وی است بتو سپردم و در مسجد شد و طواف کرد و نماز گزارد
چون از مسجد بیرون آمد شتر را دزد برده بود سر برآورد و گفت الهی در شرع مطهر پیغمبر تو محمد مصطفی
که مال از کسی باز طلبند که با وسپرده اند اکنون این شتر را بتو سپردم تو بتن من بده درست کامل
چون این بگفت دیدم که مردی از پس کوه ابو قبیس می آمد و مهار شتر بدست گرفته و دست راستش بریده در گردن
او بجز آن شتر را بیاورد تا بنزدیک مرد اعرابی و گفت یکی ای جوان شتر خود بگیر و این چه حالتست
مردی بودم در راه زنی و از نهایت اضطراب چنین کاری کردم چون در پس کوه ابو قبیس رفتم سواری دیدم که ابلق
بر اسپ تازی نشسته بانک بر من زد و گفت ببر این شتر را بصاحب برسان والا ترا هلاک کردانم نظم هر که بنیتش
بارادت کند تمام کارش بسعادت کشد هر که بدی کرد و بیمار شد ثم بیخونی گرفتار شد روایت که
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عرض لشکر ملاحظه میفرمود پدری و پسری آمدند بسیار شبیه یکدیگر حضرت فرمود
پسری ندیده ام چنین شبیه بپدر گفت یا امیر المؤمنین مرا ازین قصه بس عجیب است آنحضرت پرسید که چون است
گفت وقتی با حضرت رسول الله بغزا میرفتم مادر این پسر حامله بود و این پسر در رحم داشت در خانه شدم و گفتم خداوندا
این را که در شکم این زنست امانت بتو سپردم تا باز آیم او را بسلامت بمن رسانی چون از آن غزا باز آمدم از دنیا رحلت
کرده بود و فرزند را بخود بگور برده من گریه و زاری کردم شبی در خواب دیدم که در نزدیکی از گور وی بری آمد
بیدار از آن تعجب مانده بیدار شدم مردمان را گفتم که ایشان چون بر سر گور وی رفتم آواز گریه کودکی
شنیدند که از گور بازی آمد گور را باز کردم مادر کودک را دیدم مرده و فرزند در پستان او
بیخورد و فرزند را گرفته از گور بیرون آوردم و گفتم که خداوندا امانت بودی که مادر این کودک نیز زنده شدی او را

که زنی گفت ای مرد این خنجر با و دیعت سپرده بودی ما بتو جمله بتو سپردیم اگر مادر او را هم سپرده بودی بهمان سلامت
بتو میسپردم بیت دعا چو از سر اخلاص و صدق کوید مرد خدای عزوجل زود مستجاب کند آورده اند که خواجه
حاتم کاهی از خانه بیرون رفت و در راه با دوستی ملاقات نمود گفت بیا تا بحمام اندر موافقت نمای دوست گفت
تا بحمام همراه تو بیایم چون برفتند بر سر دو راهی رسیدند او دوستی را دید خواجه را چیزی داد بدر دیگر رفت
اتفاقاً شب روی بطلب چیزی در عقب خواجه می آمد چون به حمام رسید خواجه بانگ بر شب رو زد
بنهاد که همان دوست کیسه زر که هزار دینار در آن بود بیرون آورده بدان داد و گفت ای برادر این امانت است
چون از حمام بیرون آیم بمن ده شب رو کیسه زر بستد و هم آنجا نشست خواجه چون از حمام بیرون آمد و روز روشن شده
بود خواست برود شب رو گفت زر خود بستان و برو که من بسبب امانت نگاه داشتن تو از شغل خود باز ماندم
خواجه گفت تو چه کسی گفت من مردی شب رو و طرارم و کیسه بر خواجه گفت زر را چرا نبردی گفت چون بامانت بمن
سپردی در امانت خیانت کردن روا نباشد مروت نباشد آورده اند که اسماعیل روزی با دوستی همراه افتاد
و اندوست به در خانه خود رسید اسمعیل را گفت بدین موضع بنشین تا من از خانه بیرون آیم حضرت اسمعیل
آنجا بنشست آن مرد چون بخانه در آمد او را هم کلی پیش آمد آنحضرت را فراموش کرده از راه دیگر بیرون رفت
و بعد از سه روز بدان موضع رسید حضرت اسمعیل را دید آنجا نشسته گفت ای نبی خدا غفلت و این چه بر چه
آنجا چه نشسته ... از آن وقت باز که با تو وعده کرده بودم هم آنجا نشسته ام و دیگر انتظار بر راه معاودت
تو نهاده ام گفت چون بیامدم ترا ایستاده یافت گفت وعده کرده بودم روا نداشتم که خلاف وعده کنم لاجرم حق تعالی
او را در کلام مجید خود بدین صفت کرده است که کان صادق الوعد یعنی بدرستی که او بود وعده درست رباعی
از آنکه کرد و قول آید مرد در عهد وفا نگر که چون آید مرد از عهد عهد اگر بیرون آید مرد از عهده جهان بیرون
آید در حکایات الصالحین آمده که خواجه بود غلام پارسای و خدا ترس داشت ناگاه آن غلام بیمار شد عهد
کرد که اگر از آن بیماری شفا یابد غلام را آزاد کند حق سبحانه و تعالی او را شفا داد خواجه دل بر غلام بسته
او را آزاد نکرد دیگر باره بیمار شد غلام را گفت برو و طبیب را بیاور غلام بیرون رفت و در آمد و گفت ای خواجه
طبیب میگوید که او با من مخالفت میکند من او را علاج نمیکنم خواجه متعجب شد گفت ای غلام طبیب را بگوی
که از مخالفت باز گشتم و از نقض عهد باز گشتم غلام گفت ای خواجه طبیب میگوید اگر تو صدق و وفا پیش گیری
مارا نیز شربت دوا فرستم خواجه غلام را آزاد کرد فی الفور شفا یافت رباعی تا هست ز... وفا نیز نیست
کاری بر صدق و صفای نیز نیست هر چند که این سخن را پایان نیست تا جان بتن است دست وعده نیز نیست
آورده اند که پادشاهی را ماهی پیش آمد عهد کرد که اگر حضرت مجیب الدعوات مهم او کفایت کند تقدیمه در حرم
دارم بفقرا و مساکین صرف نمایم حضرت قاضی الحاجات آن مهم را کفایت پادشاه خازن را طلبید و فرمود که تقدیمی
که در خزانه هست جمله تمامی بیرون حساب کردند مبلغی کلی بود امرا گفتند که ابتقاده مال را بدرویشان نشاید داد

کرد شکر یعنی بینوا الله و علما فتوا دادند که مسکوک از اهل استحقاق است ملک در تن قصه متحیر شد دیوانه در گذشت
پادشاه فرمود که از طلب کنید چون آمد پادشاه گفت با خدای شرطی و عهدی کرده بودم و آن هم حسب المدعا
شد اکنون علما و امرا دای بینند که خلاف عهد و شرط و رای منست گفت ای پادشاه با آنکس که عهد و شرط بسته
دیگر کار داری بیان کرد آن با و دیگر کار خواهد بود به عهد خود وفا کن و اگر دیگر محتاج او نخواهی شد هرچه خواهی بکن
شاه بگریست و هر اموال خود را بر فقرا قسمت کرد ثم چه محتاج خواهی شد احتراز از متابعت الوفاداری خورش دوی که
کرده‌ایم روا گشته اند مکرم بر حسن وفا گشته اند وفاداری این شاه هشت بهشت ثم عهد خود را نکاه داشت
ایضا بدانکه علما این خصال مذکوره از لوازم واجبات است و ترک ایشان از منهیات و فاعل ایشان مستحق
مدح و ثواب است و ترک ایشان موجب ذم و عقاب و بباید دانست که افضل عهدی که بآن وفا واجبست عهد امامت
و ولایت است پس معلوم شد که در روز غدیر خم و غیره که حضرت پیغمبر از ایشان بیعت گرفت بجهة وصی خود حضرت
امیر المؤمنین ع و فاتحه بود که از بعد باز گشتند و بیان حال کرد که از آن عهد برگشته با دشمنان دین که از
اهل و مناقبان بیعت دین بیعت بستند باعث فسوق و فساد چندین خلایق شدند نعلیهم و علی محبیهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین مناجات الهی کل ذکر تو بسته درباره ما نام خوشت چاشنی شهد ما یا مسرا لطف تو بستیم
نیز آنکه گفت و محبت توئیم بخشش تو بعمر گنج نوال بخشش تو ملت دیو رواست تا شدی از ره نار در رنجکاه کلبت تو راه
از جهان تو با ایل و ابر راسند از آن دار التو شوق ته دل عشق تو راست آمد از آن تو مشتاق راست در کشش از برفه بدر روز ما
شب مکن از هیبت خود روز ما فصل بهره حضرت حقوق اخوت و دوستی و حق مجبت و قضای حوائج اخوان المؤمنین
و قضای حاجت ایشان بدانکه مولانا یعنی برادری و آن امریست صحیح شرعی و حق تعالی اسم آن امر فرموده چنانکه
مشهور و معروفست ترد موافق و مخالف که در شب غار که حضرت امیر المؤمنین خوابید بجای پیغمبر که در بستر
اید مختار قرار گرفت و جان خود را فدای آن سید ابرار نمود حضرت حق تعالی بجبرئیل و میکائیل وحی
فرمود که برادری دادم میان شما و عمر یکی را زیاده از عمر دیگری کردانیدم هر یک که این حال حیات خود را ایثار
دیگری میکنند جواب دادند تمام الاسرار که هیچ کدام عمر خود را به دیگری نبخشد هم پس حق تعالی جبرئیل را فرمود که
شوای حضرت امیر المؤمنین مینداشید که برادری دار مرا بیان او و حضرت سید کاینات و خلاصه موجودات محمد
مصطفی صلعم و آن سرور آنقبیلان خود را فدای آن خاتم انبیا کرده و در زاین آنحضرت تمام گشته شما را لازمست
که بزمین رفته در محافظت و محارست آنحضرت شرایط جد و جهد بجا آورید پس حضرت جبرئیل بر بالای
سر مبارک آنحضرت و میکائیل نزد پای ایشان قرار گرفتند جبرئیل ع گفت کیست مثل تو یا پسر ابو طالب
که مباهات میکند بتو پروردگار تو بملائکه حق تعالی این آیه را در شان حضرت علی ابن ابی طالب ع نازل ساخت
که ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کیست که نفس خود را از جان بخرد
از برای رضای و خشنودی حق تعالی او حضرت امیر المؤمنین ع است که به برحمت تا جان بپیغمبر فدا ساخت

کرتو دادی

کشف طهور دوستی بود بجا و الله ما انزلنا ان جانان پس معلوم شد که برادری امریست شرعی و صحیح و بتحقیق حضرت رسول الله ص
ادا فرموده چنانکه از انس بن مالک روایتست که در روز غدیر خم حضرت مقدس نبوی ص مولانا ه فرمود میان
مهاجر و انصار دست حیدر کشای معجز نمای حضرت امیر المؤمنین ع گرفته بر فراز منبر برده فرمود که اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و دیگر مولانا ه حضرت سید المرسلین با حضرت
امیر المؤمنین ع در وقتی بود که این آیه نازل شد که وانذر عشیرتک الاقربین یعنی بیم کن و بترسان نزدیکان و خویشان
خود را پس حضرت فرموده که تا فرزندان عبد المطلب در خانه ابو طالب جمع شدند و فرمود که از برای ایشان
طعام مهیا ساختند و آن طعام بقدر آن گوسفند بود و یکمن گندم و ایشان چهل کس بودند هر یک بود از ایشان
که در یک نشستن یک گوسفند را میخوردند پس آن جماعت از آن طعام خوردند و همه سیر شدند و از آن طعام
چیزی کم نشد پس بر ایشان ظاهر شد دلیل صحت نبوت پس فرمود که ای فرزندان عبد المطلب بدرستی
که من رسول حق تعالی ام مرا برسالت بر خلایق خاصه شما که خویشان و اقربای منید پس باید که بگوئید
لا اله الا الله محمد رسول الله تا از دوزخ نجات یافته داخل بهشت شوید پس هر که اجابت کند دعوت
مرا و در این کار رسالت مرا یاری کند برادر و وصی و وزیر من است انگاه حضرت امیر المؤمنین برخاست
و حضرت پیغمبر فرمود که بنشین تا سه نوبت این واقع شد هیچ کس اجابت نکرد الا حضرت سرور اصفیا
امیر المؤمنین ع پس حضرت مقدس نبوی ص فرمود که یا علی توئی برادر من و وصی و خلیفه من بعد از من و دیگر
مولانات حضرت خاتم النبیین با حضرت امیر المؤمنین ع در ماه مبارک رمضان بود چنانکه شیخ
آورده که روز دوازدهم شهر رمضان المبارک بود که حضرت رسول الله عقد برادری فرمود میان
انصار و خود مولانات نمود با حضرت امیر المؤمنین ع و بیان آنکه برادر مؤمن که مولانات رسول الثقلین
با امام الکونین حضرت امیر المؤمنین ع نه همین در دنیا بوده بلکه بیش از دنیا و ما فیها بیان ایشان اتحادی
برادری بود چنانکه حدیث رسالت ص که اول ما خلق الله نوری وانا و علی من نور واحد از آن خبر میدهد
یعنی اول چیزی که حق تعالی بیافرید کافه و رحمت شامله خود از نور من بود و من و علی از یک نوریم
سبیل آنکه کسی از پیغمبر سؤال کرد نقل رحیده و از کوهر مطهر او جواب داد که غیر از خدای
واقف نیست که کسی غیر علی و از اصل گوهر او هنوز ما در کیتی نزاده بد فرزند که او برادر من بود و من برادر او
و در فضیلت آنحضرت منقول است که فرمود هر کس برادری پیدا کند در راه خدا بنوعی پیدا کرده از برای او در
بهشت خانه و هم روایت است از آنحضرت که پیدا نکرد خدا بنده میان دو مؤمن برادری را مگر آنکه پیدا کرد
از برای هر یک از ایشان درجه یعنی مرتبه و منزلتی در بهشت و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که بدرستی
و بتحقیق که دو مؤمن که برادری گرفته باشند از برای خدا نعم و باشد در بهشت یکی از آن دو مؤمن بالاتر
از دیگری بدرجه پس گوید آنکه بالاتر باشد از دیگری بدرجه که ای پروردگار من بدرستی که او برادر همراه نیست

تحقیق که امر میکرد مرا در دنیا بطاعت و فرمانبرداری و باز میداشت مرا از معصیت تو و ترغیب میکرد مرا در آنچه
نزد تست از ثواب و جمیع گناهان من جمع کن میان من و او در یک درجه پس جمع کند خدا ایشان در میان ایشان
و دو منافق که مصاحب هم باشند و یکی از آن در جهنم در درک پایین تر باشد از آن دیگری گوید ای پروردگار
من فلان امر میکرد مرا بمعصیت تو و باز میداشت مرا از طاعت تو پس جمع کن میان من و میان او در یک درک
پس جمع کند خدا ایشان را پس آنحضرت این آیه تلاوت فرمود که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقین یعنی دوستان دنیا در آخرت همه دشمن یکدیگر خواهند بود مگر متقیان که دوستی ایشان از برای
خداست نه از برای دنیا و مضمون کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین ع است رباعی هر چند که من گرد جهان گردیدم
و ز اهل زمان حال کسان پرسیدم یکیار وفادار ندیدم هرگز و ز باب صفا غیر سخن نشنیدم و حقوق اخوت
لازمست و هر کس چیزی از حقوق اخوت ترک کند در روز یوم یقوم الحساب از آن باز خواست خواهند کرد چنانچه
حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول رب العالمین نقل کرده که بدرستی که میباید که یکی از شما ترک کند از حقوق
برادر خود چیزی را که مطالبه کرده خواهد شد بآن حق روز قیامت پس حکم کرده خواهد شد از برای او و بر او
یعنی اگر او را حقی بر برادران باشد باز یافت نمایند و اگر از برادران بر وی حقی باشد باز یافت کنند و حقوق
برادری بسیار است از جمله یکی آنست که یکدیگر را دوست دارند که از اهل البیت علیهم السلام روایتست که
کامل نمیشود ایمان بنده تا آنکه دوست دارد برادر مؤمن را پس معلوم شد که دوستی برادر مؤمن در کمال ایمان
دخل دارد و همچنین از حضرات ائمه طاهرین ع روایتست که شیعیان ما آن کسانند که دوستی کنند با یکدیگر
و بذل و بخشش نمایند بر یکدیگر در محبت ما و در [illegible] الداعی مذکور است که عبد المؤمن انصاری گفت بخدمت
حضرت امام موسی بن جعفر ع رفتم و محمد بن عبد الله جعفر هم در خدمت آنحضرت بود پس تبسم نمودم بسوی
آنحضرت امام فرمود که او را دوست میداری او را گفتم بلی یا ابن رسول الله دوست نمیدارم او را مگر از برای شما پس
محبت شما است او را دوست میدارم پس حضرت امام فرمود که آن برادر تست و مؤمن برادر مؤمن است و [illegible]
که ملعون است هر که تهمت کند برادر خود را و ملعون است هر که نصیحت نکند برادر خود را و با او خالص و صاف [illegible]
ملعونست هر که اختیار کند بر برادر خود چیزی را بعیب برادری او و محتاج (?) از اعراض دنیوی باشد ملعونست
هر که محجوب شود از برادر خود یعنی پنهان شود و او را نخواهد که ببیند ملعون است هر که غیبت کند برادر
خود را و شنیدن غیبت هم همین حکم دارد و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که مؤمن برادر مؤمن است و
چشم اوست و آینه اوست و دلیل در راههای اوست و مؤمن خیانت نمیکند با مؤمن و فریب نمیدهد او را و
ستم نمیکند بر او و دروغ نمیگوید با او و غیبت نمیکند او را پس محبت و دوستی آنست که چیزی که بخود روا
ندارد بآن نیز روا ندارد و در بند غیبت نشود و غیبت کردن او نباشد که غیبت برادر مؤمن کردن بمنزله آنست
که کسی گوشت برادر مؤمن بخورد در وقتی که مرده باشد چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود بیان جزو داده و در باب

خواهد آمد ان شاء الله و بیان غیبت نیز مذکور خواهد شد بتوفیق الله تعالی و عنایته و باید که اگر بهم و غیره
اختیار نعوذ بالله غیبت مؤمنی کند چون باو رسد حلیت طلبند تا از بر قبول شود زیرا که توبه بی طلب حلیت
درست نیست و در پی زبان از حقوق برادری واجب و استعداد خود جنت یکدیگر کردنست و هر که خیانت نیست
از دانی انسانیت بیرونست و هر نظر اهل استعداد دنی و دون است و مضمون کلام معجز نظام امام المشارق و المغارب
حضرت علی ابن ابی طالب ع است رباعی در روی زمین رنگ صفا پیدا نیست در لوح زمان نقش وفا پیدا نیست
هر چند که [illegible] وفا [illegible] از جانب او غیر جفا پیدا نیست و در حدیث آمده که هر که بپوشد هیچ بدی از برادر
مؤمن خود عیبی را بپوشد آن غیبت او را الله که داخل شود به بهشت و هر که تجسس کند برادر خود را بگرداند
خدا میان او و میان آتش دوزخ هفت خندق و از خندقی تا خندقی چندان مسافت باشد که میان هفت
آسمان و زمین خدا یتم در پایی او باشد چنانکه او در پایی برادر خود بودست و دیگر از حقوق اخوت آنست که مؤمن
با برادر خود ملاقات نماید و از وی مفارقت و مهاجرت نکند که در حدیث واقع شده که حلال نیست که
هیچ مرد مؤمن را که دوری و جدایی از برادر خود زیاده از سه روز و در ملاقات کردن با برادران مؤمن و زیارت
ایشان ثواب بسیار است روایتست از حضرت امام موسی کاظم ع که کسی که قادر نباشد بر زیارت ما اهل بیت
پس باید که زیارت کند برادران صالح خود را که نوشته میشود از برای او ثواب مواصلت او با ما چون دو مؤمن
با هم ملاقات کنند باید که مصافحه کنند تا داخل سازد خدا دست خود را در میان دستهای ایشان پس نظر
کند خدا بهر کسی که دوستی او بیشتر باشد و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر کس زیارت کند برادر
مؤمن را از برای رضای خدا یتم نه از برای چیز دیگر الا از برای ثواب که وعده کرده خدا یتم در زیارت مؤمن
موکل سازد خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را که او را بشارت دهند بخوشی و خوشحالی در بهشت و هم آنحضرت
فرموده که چنانکه کسی قدر خدا یتم نمیداند همچنین قدر مؤمن را نمیداند و بدوستی که هر گاه برسد کسی برادر
مؤمن خود مصافحه میکند با او حق تعالی بسوی ایشان و گناهان فرو میریزد از ایشان تا از یکدیگر مخالفت کنند
چنانکه باد سخت میریزاند اوراق اشجار را و هم از آنحضرت روایتست که هر گاه دو مؤمن مصافحه کنند بخشش
کرده شود در میان ایشان صد جزو در رحمت [illegible] از برای کسی باشد که در دوستی بیشتر باشد ای عزیز یقین
بخشش [illegible] عطا میکند مؤمن را از برای دوستی مؤمن پس باید که با مؤمنان و درویشان صالح
دوستی محض رضای خدا کنید و بواسطه الله محبت [illegible] با یکدیگر تراحم میکنند مثنوی که دنیا را بقایی نیست
خوار [illegible] از تو [illegible] خوشتست عمر در دنیا که جاوید نیست پر اعتماد بدین عمر زود فانی نیست [illegible] کامیست خرم
رفتنان و تازه و خوشبوی ولی امید بقا نیست چنانکه دایم نیست [illegible] که حیف بود دست از خود از دادن علی
المخصوص دوست [illegible] فانی نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول رب العالمین روایت
فرموده که فرشته ملاقات فرمود با مردی که در در خانه ایستاده بود که صاحبخانه غایب بود پس فرشته پرسید که

چه چیز ترا آورد بدین درخانه گفت مرا برادریست خواستم که زیارت او کنم ملک گفت از جهت خویشی که میان تو و اوست
یا از جهت حاجتی که ترا با اوست گفت نیست من و او را هیچ خویشی و قرابتی که نزدیکتر باشد از خویشی و قرابت اسلام و نیاورد
مرا بسوی او هیچ حاجتی بلکه قصد زیارت او از برای حق تعالی بود پس ملک گفت بشارت باد ترا که من فرستادهٔ خدایم
بجانب تو و خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که چون مرا اراده کردی و رضای مرا خواستی در زیارت برادر مؤمن
پس بتحقیق که واجب کردانیدم از برای تو بهشت را و عافیت دادم ترا از غضب و خشم خود و امان دادم ترا از آتش
دوزخ پس ای برادر موافق و ای دوست مشفق و مصاحبان صادق و ای خویشان بی کینه و ای محبان دیرینه
خدا را پرستش کنید و دل یکدیگر را شاد کنید و خود را از عذاب خدای آزاد کنید در راه که خصلتی بهتر و شیوهٔ نیکوتر
از دوستی مؤمنان نیست و حضرت امیر المؤمنین ع در مصاحبی و دوستی کلام بسیار و اشعار بیشمار دارد و سید
بعضی از اشعار آن سید ابرار این است رباعی از حضرت حق همیشه خواهد دل من یاری که بروشنی برش کلاه من [illegible]
[illegible] شود جهان بچشم تاریک برو زر که بجهد تو منزل من [illegible] از حضرت رسول الله صلعم روایتست که نظر کردن بسوی
برادر مؤمن بسبب دوستی او برای خدای تعالی عبادتست و حضرت امام محمد باقر ازین هم منقول فرموده که هرگاه ملاقات
کنند بایکدیگر بر اسلام و دست بوس ملاقات کنند بایکدیگر و چون جدا شوند بر استغفار جدا شوند [illegible]
از برای هم آمرزش طلبند و دیگر از حقوق اخوت آنست که اگر برادر مؤمن را حاجتی افتد در برآوردن
حاجات او سعی تمام و جهد ما لا کلام نمایند که روایتست از حضرت حیدر کرار ع که هر که حاجت برادر مؤمن برآورد
او را نزد خدای تعالی ثواب کسی باشد که خدای تعالی را بهزار سال عبادت کرده باشد که روزها بروزه باشد و شبها
بنماز روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع که هر مؤمن که از برادر مؤمنی حاجتی داشته باشد و او قادر باشد
در برآوردن حاجت او و رد کند و او را از آن حاجت ناامید سازد خدای تعالی ماری بر آن مسلط کرداند در قبر که
میگزد او را تا قیامت و اسمعیل بن عمار گوید از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدم که مؤمن را رحمت از چه
[illegible] هر مؤمنی که آید نزد برادر مؤمنی از برای حاجتی عرض او رحمتست که خدای تعالی بان مؤمن فرستاده و او را
سبب رحمت خود ساخته پس اگر برآورد حاجت او را پس بتحقیق که قبول کرده رحمت خدا را و اگر رد کرد و حال
آنکه قادر بود بر آن پس رد نکرد از خود مگر رحمتی که خدای تعالی بسوی او فرستاده و سبب ساخته از برای او پس رحمت
کند حق تعالی او را [illegible] از برای آنکس که برآورده نشده حاجت او [illegible] او در برآوردن حاجت مؤمن [illegible]
و آنچه که [illegible] جد و جهد باشد بجای نیاورد و تقصیر کند خیانت کرده باشد با خدا و رسول او و هر مردی از شیعه
ما که بیاید او را مردی از برادران مؤمن و طلبد از آن حاجت خود و یاری نکند او را و حال آنکه قادر باشد بر آن
مبتلا سازد خدای تعالی او را به برآوردن حاجتهای دشمنان ما تا عذاب کند او را بان رباعی ای یافته [illegible] دعاء
و اسبابی از شکر خدا مباش غافل [illegible] فیضی برسان که تا ز فیض [illegible] اسباب جهان نماند [illegible] و دیگر حضرت
رسول الله صلعم فرموده که هر که برآورد حاجت برادر مؤمن خود را برآورد حق تعالی حاجت او را و دیگر فرموده که [illegible]

دهند

دهند در [illegible] کفارهٔ گناهان است و منقولست از حضرت امام جعفر صادق ع که قضای حاجت برادر مؤمن
بهتر است از هزار اسب پر بار که در راه خدای تعالی بر ایشان صرف کرده باشند و نیز حضرت فرموده که هر که برود
برای برآوردن حاجت برادر مؤمن طلب میکند باین سعی آنچه نزد خدای عز و جل است که عبارت از جزای
آنکه برآورد حاجت او را او بنویسد خدای عز و جل برای رفتن او ثواب شصت و نه حج مقبول و ثواب روزهٔ دو
ماهه از ماههای حرام و بدهد مثل ثواب اعتکاف مسجد الحرام و اگر برود از برای قضای حاجت مؤمنی و برنیاید
حاجت او مؤمن بنویسد خدای تعالی از برای او بسبب او ثواب حج مبرور و نیز از آنحضرت منقولست که مؤمن هرگاه
داخل شود بر حاجت برادر مؤمن و قدرت بر قضای حاجت او نداشته باشد و غمگین شود دل او پس داخل
کند خدای تعالی بسبب آن اندوه او را در بهشت و حضرت رسول الله ص فرموده که از جملهٔ حق مؤمن بر مؤمن است
[illegible] نام برد باسمی که دوستتر [illegible] باشد نزد او و دیگر از حقوق اخوت آنست که از یکدیگر پنهان نشوند
که روایتست از حضرت ابی عبد الله صلعم که چون مؤمنی از مؤمنی در حجاب شود و خود را از آن پنهانی کرد حجاب
پنهان دارد حق تعالی میان او و میان بهشت هزار بار و پنهان میکند که [illegible] هر بارو [illegible] هزار ساله راه باشد
و [illegible] بن انس روایت کند که روزی نزد حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بودم
سخن [illegible] در زمان بنی اسرائیل چهار نفر بودند از مؤمنان که دوستی بایکدیگر داشتند پس یکی
از آن چهار نفر بدیدن یکی از آن برادران آمد و حال آنکه آن دو کس در منزل او مجتمع بودند و بایکدیگر صحبتی
داشتند پس آن مؤمن بدر خانه آمد و بغیر از آنکه هر سه برادر در خانه مجتمع بقصد زیارت برادر خود در [illegible]
غلام بیرون آمد گفت خواجه در منزل نیست آن مرد برگشت غلام بدرون رفت خواجه پرسید که چه کس بود
که در [illegible] غلام گفت که فلان دوست شما بود و من گفتم که در منزل نیست و ایشان ساکت شدند و غلام را منع
نکردند و او را ملامت نکردند و بصحبت مشغول شدند پس روز دیگر صباح همان دو دوست آمدند نزد ایشان
در وقتی که آن دو مؤمن از خانه بیرون می آمدند پس سلام کردند و ایشان عذر تقصیر غلام کردند و روز
[illegible] بود [illegible] و حال آنکه [illegible] ضعیف حال بود چون با ایشان پاره راه رفتند
ابر عذاب آمد بر ایشان سایه افکند ایشان را گمان شد که مگر باران خواهد آمد از آن شادمان شدند ناگاه صاعقه
[illegible] که ای آتش [illegible] حضرت رب العالمین فی الفور آتش بدید آمد و آن سه مؤمن را بگیر
و آن یکی را [illegible] نفع داشت از آن [illegible] و سبب این نمیدانست پس نزد یوشع بن نون آمد و آنحضرت
را از آن واقعه خبر داد حضرت [illegible] حضرت جبار منتقم عظمت شانه بر ایشان غضب فرموده و حال آنکه
از ایشان را خبر بود و این واقعه هایله بسبب [illegible] نموده اند [illegible] گفت چرا و آن سبب چیست حضرت یوشع احوال
باز گفت از [illegible] ایشان در [illegible] نکردن غلام از آن [illegible] گفت یا یوشع من ایشان را [illegible]
نزد حضرت یوشع وحی فرمود که اگر [illegible] بیش از [illegible] عذاب [illegible]

و ابو حمزه روایت کرده است از حضرت ابی جعفر علیه السلام که پرسیدم از آنحضرت که فدای تو گردم چه میفرمائی در حق مسلمانی که
نزد مسلمانی آید و او در منزل باشد و آن طلب اذن دخول کند آن اذن ندهد و بیرون نیاید که او را ببیند فرمود که
یا ابا حمزه هر مسلمانی که بیاید نزد او مسلمانی بزیارت او یا بطلب حاجتی و او در منزل باشد و اذن ندهد او را
در دخول و بیرون نیاید ببیند او را همیشه در لعنت خداست تا آنکه ملاقات کنند با او و فرمود که یا ابا حمزه و همچنین
مردان برادر یکدیگرند و زنان نیز خواهر یکدیگرند پس باید که رعایت یکدیگر کنند و بیکدیگر حسد نبرند و غیبت
یکدیگر نکنند و نام بد بر یکدیگر نگذارند و از یکدیگر [illegible] باشند و دیگر از حقوق اخوت آنست که تعظیم و اکرام کنند برادر
مومن را که حضرت رسول صلعم فرموده هر که اکرام کند برادر مومن را پس اکرام کرده باشد مرا و خدا را و هر کس که
خوار و کوچک شمارد مومن را [illegible] سبک کرده او را [illegible] سنی در پیشانی [illegible] او را [illegible]
در دنیا و آخرت در میان خلایق و هر که نزد کسی غیبت برادر مومن کنند و او دفع کند و یاری کند او را و منع کند از غیبت
یاری کند خدا او را بفضل و کرم خود در دنیا و آخرت و اگر منع نکند او را [illegible] ذلیل [illegible]
کند او را و [illegible] خوار و [illegible] سازد در دنیا و در آخرت و دیگر از حقوق اخوت آنست که اگر برادر مومن را
در دنیا التماسی باشد با او مضایقه نکند بلکه تا تواند او را حسب المقدور امداد کند و اندوه از دل او بردارد که شاد
ساختن مومن شاد ساختن خدا و رسولست و اجداد حضرت رسول و در [illegible] ذکر است که در زمان
حضرت امام جعفر صادق ع مردی مومن مبلغی که از باقی خراج در دفتر وزیری که در آن زمان بود داشت
و وزیران مبلغ را بیرون نوشته آن مومن را حواله داده بود و او بسیار از آن جهت پریشان خاطر بود و بیم
بود که ترک اهل و عیال نموده از وطن مالوف آواره شود پناه بحضرت امام ع برد و حضرت امام ع رقعه بآن
وزیر نوشت و بآن مومن داد که بآن رساند آن مومن گوید بدرخانه وزیر رفتم و گفتم که رسول فرزند رسول
خدای امام جعفر صادق ع و اذن دخول طلبیدم دیدم که وزیر پای برهنه از خانه بیرون دوید چون نظرش
بر من افتاد سلام کرد و گفت تو رسول حضرت امامی گفتم بلی [illegible] آزاد کرده [illegible]
اگر راست گفتی پس دست مرا گرفت و بمنزل خود برد و مرا بر جای خود نشاند و در پیش من نشست و از
احوال حضرت امام ع پرسید پس رقعه حضرت امام ع باو دادم برخواند و بر چشم مالید آنحضرت در رقعه نوشته
بود مضمون آنکه هیچ خدا [illegible] در زیر عرش خود سایه که جای نمیدهد در آن سایه مگر کسی را که بردارد
بار اندوه از دل برادر مومنی یا مدد کند او را و بکند باو نیکوئی و احسانی اگر چه بنیم خرمائی باشد و این بنده برادر
والسلام علی من اتبع الهدی بعد از مطالعه نامه امام ع گفت ای برادر من [illegible] مرا [illegible] گفتم
در دفتر تو مبلغ [illegible] هزار درهم باقیست و آن سبب هلاکت و فنای منست پس دفتر را حاضر کرد و [illegible] بر من بود از
دفتر محو کرد و خطی بمن داد بعد از آن گفت آیا شاد گردانیدم ترا گفتم بلی والله که زیاده گردانیدی شادی را
پس چون موسم حج در آمد با خود گفتم والله که در مقابل این شادی که او بمن رسانید هیچ چیز نخواهد بود که دعا

بالشد

باشد بسوی خدا و رسول او [illegible] حج [illegible] دعا کنم از برای او [illegible] باز بخدمت حضرت مولای خود رسیدم و شکر
[illegible] او کردم در خدمت آنحضرت والتماس دعا کنم از برای او پس [illegible] شدم و از راه عقبات مولای خود [illegible]
بسعادت تقبیل [illegible] مشرف گشتم و شرح حالات را معروض داشته و جواب گردانیدم روی مبارکش
از شادی برافروخته [illegible] والله که شاد گشتم و شاد گشته [illegible] و شاد گردید خدای [illegible]
[illegible] مومن از این نقل [illegible] معلوم میشود که شاد گردانیدن خدا و رسول و حضرت ائمه هدی علیهم الصلوة والسلامست
و در حدیث آمده که هر که [illegible] بر آوردن حاجت برادر خود پس او را باشد ثواب [illegible]
و هر که بر دارد از برادر خود اندوهی از اندوه دنیا بر دارد خدا از او اندوهی از اندوه روز قیامت رباعی [illegible]
[illegible]
روایتست از حضرت رسول ص سوال کردند که کدام عمل افضل است فرمود آنکه داخل سازی در دل برادر خود شادی
و اگر کسی [illegible] در حدیث آمده که هر که بپوشاند برادر مومن خود را از برهنگی بپوشاند
خدا او را از حلهای بهشت که از سندس و استبرق [illegible] که از آن لباس رشته باقی باشد
[illegible] باشد و هر کس سیر کند گرسنه مومنی را از گرسنگی انعام کند خدا او را از میوهای بهشت
و دیگر از حقوق اخوت آنست که دعا کند برادر مومن را [illegible] که چون برادر مومن دعا کند
[illegible] مستجاب شود [illegible] مومن [illegible] از حضرت
رسول ص نقل است که هیچ مومن دعا نکند از برای مومنان الا که عوض دهد خدا [illegible] دعا کرده
از برای ایشان هر مومن و مومنه که در دنیا بوده اند و خواهند بود تا روز قیامت و روایتست از حضرت امام
[illegible] که هر که دعا کند برادر مومن را در حالتی که از او غایب باشد ندا کنند او را از آسمان اول که ای بنده
خدای ترا است صد هزار چندان که خواستی از برای برادر خود و از آسمان دوم ندا کنند که ترا است دویست
هزار چندان و از آسمان چهارم ندا کنند که ترا است چهارصد هزار چندان و از آسمان پنجم ندا کنند که ترا است
پانصد هزار چندان و از آسمان ششم بشارت آید که ترا است ششصد هزار چندان و از آسمان هفتم ندا کنند [illegible]
ترا است هفتصد هزار چندان که خواستی از برای برادر مومن خود و از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست
که دعا کردن مومن برادر مومن را [illegible] باشد [illegible]
[illegible] روایتست از آنحضرت که هر که [illegible] مومن را دعا کند [illegible] دعای او مستجاب شود خاصه [illegible]
[illegible] کند [illegible] اللهم رب الفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر رب کل شیء
[illegible] صل علی محمد وآل محمد [illegible]
[illegible] اهل التقوی واهل المغفرة [illegible]
دعا کند دعای او مستجاب گردد ان شاء الله [illegible] برادر [illegible] باید [illegible] حقوق

[illegible]

ملاحظه کنی تا از ثواب اخروی بهره‌مند باشی آنکس که برای دوستان در کار است بوستان شاخ ثمر خود دارد
هرچند توان داوات و ضربت بار است سند دوست کست و دشمن بسیار است آورده اند که فتح موصلی به خانه دوستی
آمد و او حاضر نبود کنیزک را اصل از کیسه او گرفته دو درم برداشت و با خبر او کنیزک باز داد خواجه چون بخانه آمد صورت
واقعه را از کنیز بشنید بشکرانه خوشحالی کنیز را آزاد کرده بنواخت و در عوارف المعارف آورده که چون کسی
با دوستی را گوید که از مال خود چیزی بمن ده و او در جواب بگوید که چند میخواهی دوستی را شاید بعضی باید که هرچه
دارد در میان آورد و از جمیع آن او برسد و چند و چون را بگذارد چه دوستی بجانی بهتر است الاموال فانی و دیگر
آنکه هرگاه دوستی صادق باشد در دنیا و آخرت از آن دوست نفع و بهره بیند چنانچه از جابر بن عبدالله انصاری
روایت که گفت روزی رسول ام در بود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بار خدایا فلان
دوست ما را حال چیست خطاب آید که در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود آن مؤمن زبان بشفاعت گشاید
گوید بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بمن بخشی حق تعالی فرماید که او را بتو بخشیدم پس ملائکه فرمایند که فلان را
از جهت خاطر او از دوزخ بیرون آورده به بهشت رسانند و ابان بن تغلب روایت کرده از حضرت ابی عبدالله
که مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند یعنی قوم شفاعت او را در حق ایشان قبول فرمایند و چون مؤمن
درافکند سیلی خود را بر آورد و گوید بار خدایا خادم من بود مرا از عذاب نجات ده که اهل از گرما و سرما نگاه داشته
حق تعالی بکرم عمیم خود شفاعت او را اجابت کند و از حضرت ابی جعفر مرویست که هر مؤمن که همسایه خود را که همه از آن
ضار رنجیده باشد شفاعت کند و گوید بار خدایا دفع ضرر او از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند
جمله آن از آن مؤمن که بد دستی که اهل ایمان از روی شفاعت هیچ کس قیامت کرد و در آثار آمده که هیچ ساعتی نباشد که
جمعی از مؤمنان در میان ایشان نشسته باشند از اهل ایمان و صلاح که شفاعت او در حق ایشان قبول کند و دیگر
اینکه خصلتی نیکو تر و محبوب تر از خوش‌خویی و تواضع نیست رباعی تواضع ترا هرچند بیش دهد در روی خوب سربلند
دهد تواضع زکردن فرازان نکوست کما گر تواضع کند خوی اوست تواضع آنست که کس مقدار خود از بنده
کمی دیگر کمتر شناسد و حرمت و حرمت خود را بر طرف ساخته دیگر از عزیز و محترم داند آورده اند که اسمعیل سامانی
پادشاه خراسان و سلطان پس سامان بود در روز جمعه عالمی نزد او مهمان آمد سلطان او را تعظیم بسیار کرد
چون مراجعت نمود هفت قدم از عقب وی برسم مشایعت برفت شب آن حضرت رسالت پناه را در خواب
کاو دید که گفت ای اسمعیل علمای امت مرا عزیز و گرامی داشتی من از حضرت مجیب الدعوات خواستم که ترا در
جهان عزیز دارد و چون تو هفت قدم همراه وی رفتی دعا کردم تا هفت کس از اولاد تو پادشاهی کنند و هم چنان شد
و دیگر اجابت مؤمن و نیکی و دیگر پا انگیختن سر اهانت دوم امر مؤمن مسلمانان به تحیت و سلام با برادران مؤمن قوله
وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا یعنی هرگاه داده شوید
بسلام پس تحیت گوئید سلام کننده را بنیکوتر از آن تحیت مثل اگر گوید السلام علیک شما در جواب بگوئید

السلام علیک و رحمة الله و اگر گوید السلام علیک و رحمة الله شما در جواب گوئید السلام علیک و رحمة الله
و برکاته و یا همان تحیت را باز گردانید بی زیاده و نقصان بدرستی که خدای هست بر همه حساب کننده پس مخاطب
بر تحیت در جواب آن مخاطب بود و بانکه در سلام بمثل واجبست و زیاده سنت است یعنی نظر زیادتی سنت
و اگر در جواب سلام بر همه تقدیم واجب کفایست و ابو امامه از حضرت پیغمبر روایت کرده که هرکه بگوید السلام
علیک ده حسنه برای او بنویسند و اگر گویند السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه در دیوان اعمال او ثبت کنند
و اگر بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و از ابن عباس نقل است که هرکه
برده نو سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در خبر آمده که چون سلام کنند و جواب دهند صد حسنه
باشد نود و نه حسنه او را باشد که سلام کند و یکی از آن باشد که جواب دهد زیرا که ابتدای او اختیار از او شده
و باعث این باشد که فعل خیری از آن صادر شود که او جواب گوید و اول کسی که اعطای سلام است آورده اند که
درویشی بزیارت عبدالله جعفر آمد و برا اعطای نیکو داد درویش را استطاعت آن نبود که مکافات او کند
روزی عبدالله در بازار میگذشت درویش دید از آن بگردانید عبدالله از آن تعجب کرد از پیش روی
او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او نیز جواب سلام داد عبدالله گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آنکه
تو سلام کنی مرا جواب باید داد یا ثواب بسیار ترا باشد و اندک مرا چه قوت دهد مکافات عطای تو نبود
الا اینکه از حضرت رسول مرویست که انشای سلام کنید بر هر کس تا اسلام میان شما ظاهر شود و باید دانست که چون کسی داخل
شود در خانهای دوستان یا خانهای خود اگرچه خالی باشد یا مساجد پس باید سلام کند بر نفس خود قوله
فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ یعنی پس چون داخل شوید در خانها سلام کنید بر نفسهای خود
یعنی بر اهل بیت خود که بمنزله نفسهای شما اند و یا بر اهل خود که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس گفته
که اگر مسجد یا خانه خالی بود بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که مراد از این سلام کردن مراد است بر اهل خود چون بخانه در آید قوله تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً
طَيِّبَةً یعنی سلام کنید از نزد خدا یعنی ثابت بر مراد سلام از نزد او و سبب خیر و با برکت یا کیزه که خوش کند نفس
مستمع را که خوشحال کرده و گویند وصف سلام بر برکت آنست که آن درخت محبت در دلها بنشانند و موجب
حسن ظن است با شنیدن و فراغت با سلامتی از آفات دنیا و آخرت یا شنیدن اجر جسیم و ثواب عظیم از عبدالله
مسعود روایت است که حضرت رسول مرویست که سلام نامیست از نامهای خدایتعالی پس فاش کنید آنرا در میان
خود که مرد مسلمان چون بقومی بگذرد و بر ایشان سلام کند ایشان جواب او دهند بر ایشان مزیتی در جه داشته باشد
و اگر ایشان جواب ندهند از ایشان بهتر و فاضلتر باشد که ترک جواب دهند و شکایت روایت کرده انس بن مالک
که من روزی آب بر دست مبارک پیغمبر میریختم مرا گفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم کنم تا با آن نفع بری گفتم بلی یا رسول الله
فرمود هرگاه یعنی از امت من برو سلام کن تا عمر تو دراز شود و چون در خانه خود در آیی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر

خلقان بسیار شود و نماز شب کن که آن شعار اخیار و ابرار است و دوستی با برادران مؤمن باید کرد که از مولانا
باشد و تا توانند رعایت عادات مرعی دارند یعنی دوستی با همگی یکسان باشد مگر که بعضی را فضیلتی باشد که
بسبب فضل و ادب او بیشتر دوست دارند و هر که دوستی با برادر مؤمن کند در زیر سایهٔ عرش حق تعالی باشد چنانکه
حضرت رسول صلعم خبر داده و در روایت آمده که فردای قیامت ندا کنند که این جیران الله یعنی همسایگان
خدای تعالی کجایند برخیزند و جماعتی برخیزند و ایشان را به بهشت آورند فرشتگان از ایشان پرسند که
شما کیستید ایشان گویند که حق تعالی فرموده که مؤمنان برادر یکدیگر کردند قوله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا
بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی جز این نیست که مؤمنان برادر یکدیگرند
درین پس باید که در میان ایشان نزاع نباشد و اگر نادراً نزاعی واقع شود بین صلاح آورید میان برادران
خود و بترسید از عذاب الهی شاید که رحمت کرده شوید و کعب الاحبار از حضرت سید ابرار صلعم روایت کند
که هر کسی که در میان مردمان اصلاح کند بهتر نزدیک کسیست که کارزار کند با کفار و نیز از حضرت مصطفی
صلعم نقل کرده که مسلمان برادر مسلمان است باید که بروی ستم نکند و هر که حاجتی از حوائج مسلمانی بردارد حق تعالی
در روز قیامت ... او را از رنج ... نکند و هر که مسلمانی را لباس بپوشاند حق تعالی در روز قیامت بدن او را
بپوشاند و از جملهٔ وصایا آنکه حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلعم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که یا
علی یک میل راه برو بواسطهٔ عیادت بیمار و دو میل راه برو بجهت تشییع جنازه و سه میل راه برو برای اجابت
دعوت مؤمن و چهار میل راه برو بجهت زیارت کسی که با تو دوستی کند و دست برادری داده باشد برای رضای
خدای و پنج میل راه برو و اعانت ملهوف کن یعنی غمزده را پرسش کن و شش میل راه برو و نصرت ده مظلوم را و در
حدیث آمده که مسلمانان برادر یکدیگرند باید که بر هم ستم نکنند و غیبت و عیب یکدیگر نکنند مگر برای یکدیگر
و یکدیگر را بسوی طعام ایشان رسانند بلکه یکدیگر را از آن طعام محظوظ سازند ... از آن فرموده که کسی باشند که
رضای او عمل نماید یعنی عمل نمودن باینها بسیار مشکلست و هر ... توانند که بجا آورند مگر ... و التوفیق من عند الله
باشند **مناجات** خداوندا ... بجود ... دارم جهان ... کارساز ... تو ...
... روشنان ... قلم در کش ... روش بخش ... جنبش ... سکوت ده ...
... آب ... رسالت ... بخواهد رسید ... هشیار ... کبر ...
دست ... خداوند ... جو پایان ... تا ... در اندیشه ...
جانان دارم این ... من که باشد سوی مصلحت راه من **فصل یازدهم** در فضیلت ...
نقلست از عبد الله عباس که روایت کند از حضرت رسول الله صلعم که آن حضرت فرمود که چون روز قیامت شود
بنده را بیاورند که مال از حرام جمع کرده باشد و بحرام و اسراف صرف کرده خطاب بحضرت عزت رسد که او را
بدوزخ برند بعد از آن دیگری را بیاورند که مال از حلال جمع کرده باشد و در معصیت و غفلت ... کرده ...

حسبحانه و تعالی فرمان آید که وی را بدوزخ برند بعد از آن دیگری را بیاورند که مال خود را از ممر حلال
رسانیده باشد و از راه صرف اهل و عیال و نفقه و مسکین کرده باشد حضرت قادر ذو الجلال و قدیم لم یزل
و لا یزال در جواب که سؤال کند از بنده من که هر چه ... از کجا آورده و بچه وجه نفقه کرده ...
حسابها کند ... از ... بیرون آید و از اینجاست که حضرت رسول الله صلعم فرموده فی حلالها حساب
و حرامها عقاب و در حدیث دیگر آمده که اگر ... چندان نماز کند که از ضعف ... ضعیف گردد
بکثرت ریاضت ... سازد و قامت چون سرو را بکثرت رکوع و سجود چون کمان کرداند ... ذو الجلال که
حلال خورده پیشه نکند طاعت او بمحل قبول نرسد و تیر دعای او بهدف اجابت نرسد و نیز از حضرت رسالت پناه
صلعم روایتست که هر که دوست میدارد که دعای او بشرف اجابت مقرون گردد باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد
روایتست که شخصی از حضرت رسول الله صلعم سؤال کرد که یا رسول الله بفرما که هر دعائی که کنم مستجاب شود حضرت فرمود
که ماکول خود را حلال و پاکیزه کن و حرام را در شکم خود راه مده و نیز در حدیث قدسی آمده که ای بنده از تو دعا کردنست
و از من اجابت نمودن پس ... دعای ... ردّ ... نکند مگر دعای ... حرام و نیز از حضرت سید عالم روایتست
که هر که ... حرام ... از ... هزار رکعت نماز سنتی ... حرام ...
... حلال ...
... شیخ ...
... شیخ ...
...
... شیخ ... سبحان الله ...
... شیخ ...
...
... شیخ ...
... حلال ... سیاه ...
... **مثنوی** مرد ... هزاران دام ...
... و السلام ...
...
... خراسان ...
...
...

یاورد چون انار را خوردند هم ترش بود گفت ملیر دو جا انار شیرین نمی آوری گفت معذور دار که هنوز نمی دانم شیرین کدام است
و ترش کدام هر کدام که سرخ تر بود بیاوردم گفت این مدت که در این باغی و چندین وقت کردی در این باغی از انارها نخوردهٔ
تا دانستی که ترش کدام است و شیرین کدام ابراهیم گفت لا والله مرا از جهت نگاه داشتن باغ و محافظت آورده اند نه از برای
خوردن و از پایش کردن و تلف نمودن و اسایش کردن ایشان تعجب کردند و گفتند ابراهیم ادهم در این باب بیگر پیدا نکرد
ابراهیم ادهم در پرهیزکاری ابراهیم چون این سخن بشنید دگربار باغ برایشان سپرد و گفت من پیش از این که از کار ایشان
هر چند الحاح نمودند مفید نیفتاد و گفتند چون ترا این نوع امانت و دیانت هست باید که تو را ضایع نکنیم گفت والله
که قبول نکنم زیرا که تا امروز مرا کار مشاهده نبود و بعد از این نزد ایشان مقیم باشم منم خود را بدین خطر و بدین بگذشت و بر
در بیابان نهاده بجانب شام رفت شقیق بلخی گفت ابراهیم ادهم را دیدم گفتم ای برادر حال تو چون است گفت چنانکه
بینی از این شهر بدان شهر در طلب قوت حلال و چون اگر این درگاه را بنماز و روزه بگشایند تا حلال خوردن پیشه نکنی نظم
مرد نا الحمد بحرف شتر پای رو بجایگاه بدین آشنائی مرد مرد در بند نفس و حرص نیست مرد را عیب در درون نیست گفت
که ابراهیم ادهم علیه الرحمة گفت پادشاه بودم از ملوک زمان و ما را پسری بود با رشاد و جوانی از به سلطان شد و چون اندر کار
جنه بر آمد ملک سخن داد و دشمن قصد کشتن وی کرد و خواست که آن دم شمشیر خویش اطفای چراغ دولت جوان کند پس
در آیینه از آن بگریخت و به بلاد السلام شتافت و کرد آن شکار دی مشایخ و کار بر وفق بیابان جان استوار بود چنانکه عارف
بجائی رسید که اشراف اولیا تعجب او رغبت نمودند بعد از مدتی احوال آن جوان شیدا بسیار شد بعیادت او رفتم و دیدم بر خاک
مذلت خفته و خشتی در زیر سر نهاده و چون با حضرت سر بجیب کرمان شدم و گفتم سبحان الله ملک زاده
چنین تنها و بیکس افتاده بیت هر کسی که در دامن درد و طیب جوید کسی که گزیده کین نیز بیسجوید گفتم ای
اجوان چه آرزو داری گفت انار شیرین میخواهم و از همسایه نیز چیزی در خیمه گرفته بصحرا شتافتم و پشته هیزم جمع
کرده بشهر آوردم و بفروختم و بهای او انار شیرین خریدم پیش آن جوان آوردم گفت از کجا آوردی حال با او باز گفتم
گفت بر خیز و تحقیق کن که صاحب این درخت بر سر مکان است با اشا صالح است یا طالح رفتم و سوال کردم از وی بیکی از
بود چون آن جوان آگاهی دادم آهی کشید و انار از دست بینداخت و ملف بر بالین او بنشستم حال بروی بگشت دا
که کارش بالمرگ رسید گفتم ای جوان سخنی بگوی و از روی که داری بخواه گفت من آن کس نیستم که پیر عشاد دیبو را ببینم اگر
بیمه حسرت نماند و پیر عشاد مردی بود بزرگ متورع و متشرع گفتم ای جوان از اینجا تا آنجا که وی است هفت روزه
راه است چون تو این دیدی گفت خدای من قادر است بر آن و چشم بر هوا سبکرد ابید و نظر قطره ها اشک حسرت
بیبارید ود رفت نماز شام این سخن ملک گریست هنوز وقت نماز خفتن نیامده بود که پیر عشاد از در در آمد و نعت
شدم گفتم ایشیخ از کجا می آیی گفت از بهر آن خود نماز شام گزاردم دل گرفت که فلان جوان بیمار است بعیادت بیا
نفسی چون آن جوان سخن پیر عشاد شنید برخاست و نیشیند در پای شیخ افتاد و آه کشید بجان شیرین فدای
نثار کرد جان از نیستلم نزد روح وی به اعلی علیین رسانیدند بیت جان ز بهر آن بکار آید ترا تا دهی

خود بکار آید ترا پادشاهزاده چون در حالت جوانی ترک ملک و هوس و شهوت و حرام خوردن کرد و صحبت بزرگان دین
داد و عزیزان با اقتدار اختیار نمود بدین منزله اعلی و مرتبه قصوی رسید و تو نیز ای عزیز ترک حرام خوردن کن و در دست
اعتصام در دامن اهتمام حضرات ائمه انام علیهم السلم زن تا بدولت ابدی و سعادت سرمدی برسی نظم کر ترا هست
با دولت وزینا باشد و شرف و عز جسد آشنایی هشیاری جز پرهیز و تقوی تا از خیبت اینها بلکن حب دنیا در دل
گیتی خبث آدمی ایشان سزای لعنت آمد پرتش در وجود غیر از پرهیزگاری در چه کام و هوا زر زرق قلت کرم دی شیخ
عبد الله نام از زمین خراسان بجانب شام شد گفت مدتی در کار قوت حلال خواهی بجانب بصره رو نزد شیخ حسن
بصری چون به بغداد رسید و نزد شیخ حسن بصری رفت و گفت ایشیخ بیش از تعلیق دارم گفت چیست گفت بگمر
قوت حلال بخوام شیخ حسن گفت ای جوان نزد ما قوت حلال نیست اگر قوت حلال خواهی بفلان ده رو در پیش شیخ که مرا
ده زراعت میکند قوت از آن سوال کن شیخ عبد الله رفت انجا که نشان داده بود جوانی را دید که جفتی گاو در پیش
دارد و زراعت میکرد دلیجان اب بسته داده و از یکجانب علف و چون آب رسید گاو را از آب دادی و چون علف رسید
علف دادی و علف دی بطرفی جوب بر دست گرفته عبد الله گفت فرا رفتم و سلام کردم و گفتم ای مرد خدای بگم قوت
حلال بخوام کرد وی شیخ یا شد ای جوان چون این سخن بشنید آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت ای جوان داده پیش
ازین بود قوت حلال نزد من حاصل اما اکنون زمین مشتبه شده بسبب آنکه روزی این گاوان گشاده شده بودم
بجانب افتاده زمین همسایه را آب داده بودند و پای ایشان گل آلوده کشته بزمین من آمده آن آلودگی را زمین شبهه
را فتنه و سعد و مرا دام قوت ما شبهه اکنون تعلق گمان شیخ کمین بن حسین روزی نشسته بود با یاران خویش
دنیا بیزار داشت که از وجه حلال بدست آورده بود گفتند شیخ بسیار سالها گفت مریدان گفتند ایشیخ تمام انجم
تا هست گفت دینار ازین وجه حلال داشتم گفتند است بجای آنکه مریدان ادنی بفتنه ایشیخ بگیر مران زرنگاه کرد گفت
شاید از آنکه دیگر است مریدان گفتند ما از ایشان بودیم دیگر کجی بود گفت ممکن است که نصیب ازیشان افتاده باشد هر چند
کنند شیخ قبول نکرد که البته شبهه است پس ابوزید بدنکا تا از حلال اجتناب کرد که آن کم باشد در شبهه افتند و باید اب
شبهه احتراز کنی که مبادا در حرام افتی زیرا که متقی است که هر که بیت الله حرام خورد تا چهل روز نماز وی قبول نیست و بلکه
و کسل از ساله‌های آخرت او را عقاب کنند باب چنانچه کفته بر وام بر داشته نزد حلال آلاشی تمام بر داشت خاک بر سر خود
کردم امروز که الله مهاس نگاه بر دا تعلست از شیخ اسمعیل خضروی که گفت شنیدم از سلطان ابراهیم ادهم گفت وقتی
در بیت المقدس بودم چون بجبه در آمد و موجود شد گفتم شدند من تنها در مسجد بماندم چون پاره از شب در گذشت
دو شخص را دیدم که از آسمان فرود آمدند یکی مر دیگری را گفت که اینجا در این مسجد ادمیست آن دیگر گفت بلی ابراهیم ادهم است
بچاره چندان رنج کشید و جهد کرد تا بدرجه مردان رسید ناگاه خطا کرد و همه روی از آن بطهور رسید که از درجه
مردان بیفتاد آن دیگر گفت چه کرده است گفت در فلان روز در بصره خرما خرید بود دانه خرما دید که بر زمین افتاده بود بنداشت
که از دست او افتاده حال آنکه از خرما فروش بود در دهان نهاد خدای عزوجل از آنکه در جه مردان بیفتاد چون این سخن بشنیدم

بجوشیدم و بر سر و روی خود میزدم و زار زار میگریستم و ناله و زاری کنان روی بمصر آوردم و بدر دکان خرما
فروش شدم و خرما فروش چند بمیرد گفتم ای جوان دو سال گذشته که از تو خرما خریده ام یکدانه خرما بر زمین افتاده بود بدستم
که از من است او را بخوردم الحق ای الحق این یکدانه خرما که از تو مرا حلال کن خرما فروش این سخن بشنید گریان
شد و گفت تو نیز مرا حلال کن بار بیت المقدس آمدم و در آن مسجد شدم [illegible] دو فرشته
فرود آمدند یکی به دیگری گفت [illegible] ابراهیم ادهم است که [illegible] خرما افتاده بود و بسبب یکدانه خرما
که بی وجه خورده بود پس وای بر حال [illegible] و اصلا از اندیشه آن ندارم **رباعی** [illegible]
خون نالم و خون گریم [illegible] خون گریم بالله که جهان گشت [illegible] صد بار بر حال خود از تا به ابد خون گریم سؤال کردند از
شیخ صفی الدین علیه الرحمه از این حدیث که در احیاء علوم مرقوم است که قال رسول الله العبادة عشرة اجزاء تسعة منها
فی طلب الحلال یعنی عبادة ده جزو است نه جزو او در طلب کسب حلال است شیخ فرمودند [illegible]
صدور [illegible] از دل و جوارح بدن صادر میشود و چون لقمه حلال میرسد [illegible] طاعت [illegible] و جوارح را
بطاعت میشود و اگر [illegible] لقمه حرام میرود دل را ضعیف میگرداند و هوای شهوات زیاده میشود و جوارح را بمعصیت
میکشد و نفس را در هوای معصیت [illegible] از طاعت و معصیت بواسطه دل و نفس میکشد
حرام [illegible] میل بمعصیت میکند و از اینجاست که حق تعالی جل جلاله میفرماید که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
واعملوا صالحا یعنی ای گروه پیغمبران بخورید از حلال و بکنید عمل نیکو پس ناچار اول حلال خوردن باید آنگاه
طاعت [illegible] زمین شوره اگر [illegible] تخم [illegible] و اگر [illegible] آب شیرین [illegible]
میگردد [illegible] آب شور [illegible] شوره زار میگردد و آن مزروع
باطل میشود بلکه بجای [illegible] خس [illegible] می آورد همچنین لقمه حرام چو بدل برسد آن خاصیت دهد که از آب شور دریا
بخاک شوره برسد و لقمه حلال چون بدل رسد آن خاصیت دهد که آب خوش [illegible] بر زمین شور والبلد الطیب
یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا یعنی زمین که پاک و پاکیزه و شایسته زرع باشد بیرون
آید از آن نبات باذن پروردگار و آن زمین که ناپاک و شوره ناک بیرون نمی آید از آن مگر حاصلی که اندک
و بی نفع **نظم** زمین شور و سنبل بر نیارد درو تخم عمل ضایع مگردان نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک
مردان [illegible] است که لقمه حلال هرگاه واصل مؤمن میشود [illegible] طاعتست که مستوجب غفرانست و [illegible]
[illegible] و دشمن علی ابن ابیطالب [illegible] و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم لقمه حلال [illegible] فایده دهد [illegible]
حلال محالست [illegible] که هیچ چیز نباشد حلال جز [illegible] و از ابن عباس و مجاهد و حسن مرویست که این آیه [illegible]
ایراد کرده [illegible] دل مؤمن [illegible] پس تشبیه [illegible] دل مؤمن را بزمین پاک و دل کافر را بزمین شوره و ناپاک [illegible]
[illegible] موعظه [illegible] کلام [illegible] بر دل مؤمنان [illegible] انوار طاعت و عبادت [illegible] ظاهر گردد [illegible]
استماع کند زمین دلش تخم نصیحت و موعظه قبول نکند و از هیچ سخنی که بکار آید ظهور نکند مرویست که روزی حضرت [illegible]

حسن [illegible] معاویه علیه اللعنه رفت معاویه قصد الزام آنحضرت [illegible] گفت که حق تعالی فرموده که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین هیچ تری و خشکی نیست مگر آنکه در قرآنست [illegible] در کجا ذکر کرده که محاسن آنحضرت انبوه و با نضارت
و طراوت بوده و معاویه کوسه حضرت امام در جواب فرمود که حق تعالی محاسن مرا و ترا در این آیه ذکر فرموده که والبلد
الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا **مناجات** [illegible]
[illegible] مکن [illegible] در وادی مصیبت
اسیرم مکن [illegible] در پیش لطفی بکن [illegible]
مکن [illegible] هر چند بد [illegible] از لطف تو [illegible] امید و [illegible] عصیان من [illegible] احسان تو [illegible]
[illegible] چون آمده ام [illegible] مکن [illegible] **فصل دوازدهم** در ذکر چند سخن که متعلق باین باب **نکته**
بدانکه [illegible] نفیس تر از عقل نیست و هر که را عقل نیست او را از طاعت و عبادت هیچ بهره نیست و در خبر است از
حضرت امام جعفر صادق [illegible] که چون حق تعالی [illegible] عالم [illegible] عقل را [illegible] فرمود که [illegible] پیش
آی پیش آمد و بعد از آن فرمود که برگرد برگشت پس فرمود بعزت و جلال من که [illegible] از هیچ چیز [illegible]
باشد [illegible] ترا [illegible] خواهم [illegible] عقاب خواهم کرد [illegible]
ثواب خواهم بخشید [illegible] از آنحضرت منقولست که در بنی اسرائیل عابدی بود که حق تعالی را عبادت
میکرد و [illegible] بود درختان مختلف و [illegible] روان داشت روزی فرشته [illegible]
[illegible] در حال عبادت او نظر کرد و گفت الهی [illegible] ثواب عبادت [illegible] در نظر فرشته
[illegible] بصورت [illegible] عابد [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] کلام معلوم شد [illegible]
[illegible]
[illegible] **نکته** [illegible]
[illegible]
[illegible] عقل [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] عقل است [illegible] کلام [illegible]
حضرت [illegible] **شعر** [illegible] عقل [illegible]
[illegible] عقل [illegible]

دارد کسی که عقل ندارد فرمود نه بلکه سزاست آنکس که عقل ندارد نکته نقلست از شیخ ابو سعید ابو الخیر که وی گفت
روزی از خانه بیرون شدم بگوشه رود نیل نگاه کردم کژدمی عجیب دیدم هر جا که او میرفت چون بکنار آب رسید کشفی
پشتی از آب بیرون آمد و بر کنار آب بایستاد آن کژدم بر پشت آن نشست از آب بگذشت بلو گفتم ها نادری
عربی هست بدان جانب رفتم و بر اثر آن عقرب روان شدم تا به درختی رسیدم که جوانی مست در زیر آن خفته
بود و ماری بر سینه او حلقه زده قصد وی کرد و خواست سر بر دهان او کند که آن عقرب بر آن مار زخمی زد که
مار را بکشت و باز گردید من گفتم سبحان الله این مرد نیست الا از اولیای خدای پیش رفتم دیدم مست بود تعجبم زیاده
شد آوازی شنیدم که ای ذو النون اگر این مست است اما این نامست اگر او خفته است خداوند او بیدارست
چون این بشنیدم گریان شدم و زار زار بگریستم و بر بالین او نشستم تا چون بیدار شود او را از تحمل برود که
عالم خبر دهم چون بعضی از روز برسید و گرما ساکن شد و باد جنبان وزید از خواب بیدار شد چون چشمش
بر من افتاد خجل شد و عذر طلب کرد گفتم ای جوان در مار نظر کن و حال در قصه باز گفتم گرد آن درخت ماران کرد دید
گفت شرم باد مرا از خود که کسی چنین کریمی داشته باشد چرا معصیت ورزد و رضای او باز نخواهد که با بیگانگان
چنین لطف و احسان کند با دوستان چه خواهد کرد نظم ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری گفتم در رفیقی که بینی معصیت میل کردی و قصد ای امر شیخ
نمودی جرم حل کردی گفت حالی که او را اعتباری باشد از خودی و کلی نکردم لیکن در دو وقت که شرب خمری شدم تا در
گفت مرا من آب وضو چاب بی توقف بیاوردم و روی بخرابات خانه آوردم و در میان راه غالیه دیدم که سرای
میشد گفت رکاب من بگیر گرفتم و دو سه قدم در رکاب او برفتم چون از آن در گذشتم زر بر آب روش بیدیدم
سائلی از من سؤال کرد دیناری بدان دادم شیخ گفت در پی سعی عرب و متر لشوافقی رباعی در راه خدا دو کعبه آمد
منزل یک کعبه صورتست و یکی دل تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل جواد برخواست
گریان و خروشان روی بصحرا فتاد و برفت آورده اند که کار او بجائی رسید که یار ده سال الراشد ایشان بود شعر
مرد بیاید تمام این راه را جان فشانی باید این درگاه را بی دست باید شد در چاه او خاک باید شد در راه او
سالها بودند مردان استوار تا یکی را راه دادند از هزار کی بطاعت این بدست آید کسی زانکه کرد ابلیس هم طاعت بسی
در کسی کاید بنالد خواجگی کفتی یا دامن ستانی تو بکن در یکنفس طاعت رضا ابلیس سر طاعت چو کرد عجب بسار او بر بما
تو خود میبر بسر تا که سبحان بر تو ایثار نظر نکته نقلست که لقمان حکیم در ابتدا غلامی بود در شهر سرو
نیکو سیرت و بسیار خردمند و دانا و در برکت دهقانی از اصحاب بخرید و بخانه برد چون شب در آمد در گوشه بایستاد
و بنماز مشغول شد چون پاره از شب بگذشت لقمان با این خواجه خویش آمد و گفت ای خواجه برخیز که هفت دانه
اند و دوزخ خواب اند و هر که بدان بهشت امید دارد و از دوزخ بترسد او را چنین خفتن نشاید خواجه گفت
ای غلام برو بخواب که خدای ما کریمست لقمان رفته در نماز ایستاد و چون سپیده صبح بر آمد معاودت نمود و گفت ای خواجه

مرکبه

کاروان

کاروان در گذشت و هر که در خفتن بود در رفت و تو اینجا بمانی برخیز و قدم در راه نه و بعبادت خدای مشغول شو
خواجه گفت خدای ما کریمست لقمان باز گشت و بعبادت خدای مشغول شد چون صبح بر آمد گفت ای خواجه مرغان
برخاستند و بعبادت خدا و تسبیح میکنند نظم بنگر که هرچه بینی در خروش است دلی داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست که هر خاری بتسبیحش زبانیست و تو خفته اگر و بیداری بر خیز خواجه گفت ای
غلام بگذار تا ساعتی دیگر بخوابم که خدای ما کریم و رحیمست چون روز شد خواجه غلام را بزراعت یکقفیز جو لقمان
داد که در فلان زمین بکار جو بستد و بخانه همسایه برد و بکارد ارزن معاوضه نمود و در آن زمین افشاند روزی
خواجه و لقمان بدان زمین گذر کردند دیدند که ارزن سبز شده خواجه گفت این آن زمین نیست که ترا جو دادم که
بکاری لقمان گفت آری خواجه گفت چرا ارزن سبز شد لقمان گفت ای خواجه هرچه بکاری همان بدروی خدای ما
کریمست چون مکرر از تو شنیدم که لطف بی طاعت او نیست و او کریمست من خواستم که ببینم که آنچه بکاری بر
زان در رود یا نه تجربه کردم یقین دانستم هرچه میکاری میدروی پس ای عزیز تو هم بدرگاه الهی رجوع کن و تخم
نیکی در زمین کار تا ثمره سعادت در آخرت بر داری که الدنیا مزرعة الآخرة نظم هر که امروز نکارد بسا تخم
با حسابست بر دل حق الاکنون تو اگر هیچ برون بردی الآکنون قضا روز کاری زو دور برد
که هر روز او صد شب نمیدید تا آن روز بلقیدن شناخت بانبیه که آن کنت که در الحق در نوالد که گذشت هم عزیز
محو اهل گذشت این دیجه چند بنه در بقاء که مشغول باطل شدیم زحق باز ماندیم و متفرق شدیم نکته نقلست
از یکی از بزرگان که گفت وقتی به بازار برده فروشان رفتم کنیزکی خرم نام که هیئت کنیزکان داشت و مرا دیدم که کنیزک طرحت
رفته منادی میکرد که میخرد کنیزکی را به عیب بده دینار پیش رفتم و گفتم ای کنیزک بخرید جواب نداد گفتم سخن گوی در
روی من بخندید و بانگ کرد با خود گفتم مگر دیوانه است سر بر آورد و گفت والله دیوانه نیستم تعجب ماندم گفتم
با خود سبحان الله که آگاه کرد ای کنیزک گفت عالم الغیب و داننده اسرار پیش خبر کرد او را بخرید کردم و بخانه بردم
گفت ای خواجه هیچ قرآن دانی گفتم بلی گفت بر خوان که قرآن بیع دل مؤمنانست و مونس جان اهل وصیقل جان و شفا
بیماران من آغاز کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم کنیزک چون نام خدا بشنید بانگی کرد و بروی در افتاد
و بیهوش شد من متحیر بماندم و چون بهوش آمد گفت ای خواجه دیگر بخوان چون باز دیگر گفتم بسم الله الرحمن الرحیم
گفت ای خواجه حلاوت نام وی را بشنو کلام وی چنین است در دنیا پس بنگر که لقای وی چگونه باشد و در عقبی
جهای روی و دیدار من گفتم که دو شب باز دیدم جل جلاله محالست چون شب در آمد گفتم ای کنیزک برخیز و جامه
خواب راست کن تا بخسبیم گفت تو شبها بخسبی گفتم که را دیدم از خواب چاره نیست گفت ترا هیچ خداوند هست گفتم
بلی گفت او خسبد گفت لا تأخذه سنة و لا نوم در صفت خداوندست گفت ترا شرم نیاید که خداوند تو نخسبد
و تو در حضرت او بایستد در از کنی و مستغرق ای وبال تو شوم شعر عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام عجبا لعاشق کیف
کند خواب بر عاشقان شده حرام عاشقان ترک خواب خود کنند زانکه سبب یار ببرده اند حرام خواجه بر نوم

مردان روزگار شد تو نیز گر از کنیزی بیاش و ترک خواب کن و بیدار و هشیار باش که راه دور است و ناهموار و
چشم خواب آلود این راه را نتوان پیمود **نظم** هزاران چشم میباید که بر تو زار بگرید * تو خود را باد در رود عمر بیهوده مکن تا چه
حقا گمان خورده و خفتن با قدمی المدین کلفتن * بگو تا کی اسیر درین گلشن نه اینها * شیخ عبد الله مبارک را غلامی بود که
هر روز یک درم مجلس بدهد و شب هر چه خواهد کند روزی عبد الله پیش یکی از دوستان این ترتیب میکرد آن دوست
گفت مگر این غلام نباشی کند و درم دهد عبد الله بغایت غمناک شد چون شب درآمد گفت بنگر تا این غلام کجا
میرود و چه عمل میکند چون غلام را رخصت داد و برفت عبد الله نیز از پی او روان شد تا از شهر بیرون شد در گورستانی
رفت و از گوری خاک بیرون افکند به درون قبر درآمد عبد الله را رشک از دل بر طرف شد با خود گفت که راست گفت
آن دوست پس زمانی صبر کرد بعد از آن پیش رفت دید که گوری فراخ کنده و در پیش او محرابی ساخته و غلام پلاسی
سیاهی پوشیده و غلی در گردن نهاده روی در خاک میمالید و میزارید عبد الله چون آن بدید گریان شد و بر سر آن
تربت بنشست و غلام همه شب نماز میکرد و آب از دیده میریخت چون صبح بدمید غلام سر سوی آسمان کرد و گفت
خداوندا عالم الاسرار خواجه مجازی از من درمی مطالبه نماید مفلسان را توفیق درمی بده چون مناجات تمام کرد
نوری از هوا پدید آمد و یک درم در میان آن بود تا بکف دست او آمد عبد الله چون آن بدید طاقتش طاق شد
فرا رفت و غلام را در بر گرفت و سر و روی او را میبوسید غلام اندوهناک شد گفت بارخدایا پرده من دریده شد
و راز من آشکارا گردید بعزتت که جان از تن من بر دار هم در کنار عبد الله بود که جان از وی جدا شد عبد الله چون آن
بدید متحیر بماند و دوستان را خبر نمود خود غلام را غسل داد و بروی نماز گزارد و هم در آن تربت
دفن کردند ای عزیز ببین که بندگان چنین بوده اند که نخواستند که کسی بر اسرار ایشان واقف گردد **نظم** درویش
بر کسانیست باز که رمهاست بروی ایشان فراز * بساعتی نکات سخن کشادان * اگر آیند در جانه دامن کشادند خورد
بکوش تا کاهل مکن * بعض باش و در ره تو عاقل مکن * مالک دینار علیه الرحمه گوید وقتی قصد حج کردم چون ببیابان بادیه
رسیدم بازی دیدم که میپرید و کرده نان در منقار گفتم سبحان الله در بادیه این نان از کجا رسیده القصه یک ساعت
کمان باز کردید و کرده نان در منقار داشت گفتم البته درین سری هست رو بگردانیدم و بر اثر او رفتم چون میلی تیر
بر سر چاهی رفتم مردی در میان چاه دست و پای و چشمش بسته و بر پشت افتاده و باز بر سینه او نشسته و از منقار
پاره میکرد و در دهان آن مرد میگذارد چون همه نان باین عنوان بجز در دهان داد بپرید و در افلاک زمانی باز آمد و آب به
منقار در دهان او میکرد چون از حال شاهد آن نکردم پیش رفتم و سلام دادم گفتم ای مرد چه کسی و از کجایی و این چه حالست
گفت مردم از خراسان و حج میرفتم چون بدینجا رسیدم دزدان مرا گرفتند و اسباب مرا بردند و مرا بدین حال در چاه انداختند
دو روز از آن بگذشت از تشنگی و گرسنگی طاقتم نماند سر بر داشتم و گفتم خداوندا بفریادم رس خدایتم این باز را بر من گماشته
تا هر روز دو بار بیامد و مرا نان و آب میدهد مالک گوید دست و پای او بگشودم و از چاهش بیرون آوردم و او را
شنیدم که ای مالک پیش از آنکه تو او را از چاه خلاص کردی ما بیرون آوردیم از چاه دادم دست او را گرفتم و همراه کردم

دستگیری تو هر کرا اهم

بردم ایمن ترم در حال دستگیری کن **مثنوی** دست هر بیچاره مسکین بگیر * تا نگردی در تک دوزخ اسیر * تا شوی
مقبول آن درگاه را **نکته** از جمله آداب خانه مومنان و مسلمانان و آداب سنتهای و احکام از واجبست بر مومنان که در
که بداند و امر و نواهی بیان شد بدانکه نهی فرموده حق سبحانه و تعالی دخول خانهای غیر را بی اعلام کردن و اذن طلبیدن
چنانکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها یعنی
کسانیکه ایمان آورده اند داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا وقتی استعلام کنید و دستوری طلبید و
سلام کنید چون داخل شوید بر اهل آن خانه ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون این بهتر است برشما تا باشد که شما پند گیرید
مرویست که مردی از حضرت رسول الله سوال کرد که دستوری خواهم بر آنکه داخل شوم در خانه مادر در اینجا آنحضرت
فرمود بلی مرد گفت مادر را بغیر از من خادمی نیست هر وقت که در آیم دستوری طلبم فرمود که آیا دوست
میداری که مادر خود را برهنه ببینی گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در حدیث آمده که کسی که هر گاه در خانه خالی
خود درآید باید که بگوید یا از دلی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورت یا دفع مکروهات اقدام نمایند و باید دانست
که جایز نیست که در سرای کسی یا در سوراخ خانه کسی نگاه کنند زیرا که حضرت رسول الله ص فرموده که هر که کسی
در سرای نگر دید بی دستوری صاحب اگر چیزی بر چشمش زنند و کور گردد دیت او هدر است و بر صاحب
ضمان نیست **مناجات** مهیمنا بنماز و نیاز پیغمبر * بروح پاک علی و ولی شه صفدر * بحق سوره طه و سوره یس * بحق سوره
فتح و بسوره کوثر * بحق او هم در درج نبی و زوج بتول * بحق خلق حسن آنکه ساقی کوثر * بسوز سینه مظلوم دشت کربلا *
کل جنت حسین تشنه جگر * بر آب دیده زین العباد و طاعت او * بحق باقر و صادق امام دین جعفر * بحق موسی کاظم
بحق شاه رضا امام طیب و طاهر امام جن و بشر * بحق پاک تقی و بحق پاک نقی * بحق عرش عظیم و حرمت عسکر * بحق مهدی هادی
شه دین و زمان * بحرمت دل پاکش که هست غیب الله * گناه ظاهر و پنهان ما که بیحد است * بزرگوار خدایا بکرم از همه بگذر *
باب ... در بیان اغتنام اخبار از آمرزش الله رسد حمد بیحد و ثنای بیعد خدایرا است جلت قدرته که انوار
نتایج القلوب ابرار از آثار رحمت اوست و بسط و بساطت ارواح با اظهار رحمت اوست منشور مقیم و ملک حیات و عم
و عبیر نجات و بهارات و منقلب دوران لیل و نهار بفرمودی که هر شب تا ابد و در هر شبانروزی چند بار ندای
هل من سائل و هل من مستغفر بگوش جان گناهکاران میرساند ببخشند که کریم واسعه رحمت گناهکاران امت حضرت
خاتم النبیین را وعده بهشت برین داده که مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار و گناهکاران امت را
شفاعت حضرت سید ابرار مژده داده که و لسوف یعطیک ربک فترضی **رباعی** ای عفو تو بخشنده گناه چو منی
وی لطف تو یار داده راه چو منی * دانم که چنین برحمت شامل تو * موقوف نگردد بگناه چو منی * و درود بیشمار بر
سید مختار و بر اخیار و شیخ ابرار سرو چمن کورما یثرب و خورشید حرم عرب خلاصه اولاد آدم
عصمت مکرم مهتر و بهتر عالم محمد المصطفی ص **نظم** نماند بعصیان کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیش رو *
چه نعت پسندیده گویم ترا * علیک السلام ای نبی الوری * و بر روحی مجتبی و طیب مطلق در صدف اجتبی که

اولیاء ایشان بر اقتدا یعنی علی مرتضی نهم انکه بزرگ و بزرگی در لطف و غضب شعلهٔ ریحان و مار که بر آتش پرست
بخش جوهار دعوت بجمله شهر خاست دست جو آورد ببرج افت عهد لشکر است بانشم دلداش در بهمات
برد علم الحسن را سوی جنات در بر است و بر اولاد امجاد او باد که هر یک فارس میدان عصمت و طهارت و ولایتند
صلوات الله علیهم اجمعین دهم بانکه واجب است بر هر بالغ و عاقل که کبایر و صغایر را بدانند تا بقدر وسع و طاقت
از آن اجتناب نماید بنابر آن بعضی ایماء شده درین باب دوازده فصل است فصل اول در اجتناب از گناهان کبیره
در تعداد آن اختلاف است بعضی هفت گفته اند و بعضی هفتاد و جمعی بیست و هفت شمرده اند و در جایی دیگر واقع
شده که بهفتاد نزدیکتر است اما الحبر شیخ شهید در قواعد خود آورده بیست و هفت باین ترتیب اول
شرک بخدا آوردن دوم قتل بغیر حق سیم لواطه چهارم زنا پنجم زدن مسلمانان دادن ششم سحر هفتم با آسمان فحش
گفتن هشتم مال یتیم خوردن نهم غیبت کردن یازدهم دروغ گفتن دوازدهم گواهی دادن بدروغ سیزدهم خمر خوردن چهاردهم
دزدی کردن پانزدهم تهمت نهادن شانزدهم نقض عهد کردن بالحضرات ائمه هفدهم نومید شدن از رحمت خدا هجدهم
ایمن بودن از غضب خدا نوزدهم عاق والدین شدن بیستم سخن چینی کردن بیست و یکم
ترک سنت کردن بیست و دوم خود را از بول نا شستن بیست و سیم باعث دشنام پدر و مادر شدن بیست و چهارم
غلو در معصیت کردن بیست و پنجم قمار باختن بیست و ششم نماز ترک کردن بیست و هفتم بر گناهان صغیره مصر بودن
والله اعلم بحقیقة الامور اول شرک بخدا و ارتداد و باید دانست که شرک و ارتداد آمرزش ندارد و مشرک و مرتد
همیشه در دوزخ خواهند بود چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده که وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ
عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ یعنی هر که شرک آورد بخدای پس بتحقیق که حرام کرده خدا
بر وی بهشت و جای او آتش دوزخ است و نیست ظالمان را مددکاری و یاری و قوله تعالی وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ
دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ یعنی هر که مرتد شود از شما از دین خود پس بمیرد در حالی که کافر مرده باشد و در جای دیگر فرموده
که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستیکه حق تعالی نمی آمرزد کسیرا که شرک
آورده باو و می آمرزد سوای شرک هر کسی را که خواهد و بدانکه کسی که کافر شود بعد از اسلام و این بر دو قسمست
اول مرتد فطری است و آن آنست که مسلمان زاده باشد از اول و بعد از آن کافر شود دوم آنکه مسلمان
شده باشد از کفر اصلی و باز کافر شود و باید دانست که رده یا بقول است چون سجده کردن اصنام بعبادت آفتاب
و ماهتاب نمودن یا ایمان [illegible] اسماء الله انبیا یا ائمه هدی علیهم الصلوة والثنا نعوذ بالله در آتش انداختن
یا در جای نجس یا بقول است مثل آنکه کسی چیزی که حق تعالی او را حلال کرده باشد او حرام کرده باشد یا بر عکس یا نسبت
بذات حق تعالی چیزی که موجب نقص ذات باری باشد یا نسبت بذات [illegible] بالحضرات ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین بکلامی که موجب سبکی ایشان باشد استخفاف چنانکه ظرفای [illegible] زمان [illegible]
طریق ستم بر خود کرده [illegible] و لطیفه می پندارند و باید دانست که کلمه شرک اینست که اینکه خواه بعناد باشد

شود
وخواه باستشهاد وخواه بهزل و ظرافت که قایل او مرتد و کافر میشود اما اگر جاهل باشد بانکه اینها رده است بعمد
فی الفور توبه کند و رجوع بدرگاه الله نماید که احتمال قبول از توبه هست هان ای عزیزان برخود رحم کنید و خود را بعقاب
ابدی گرفتار مکنید و زبان از بیهوده گفتن نگاه دارید تا شاید رستگار شوید و باید دانست که هر کس العیاذ
بالله مرتد شود زن بر وحرام میشود و او را لازمست که عدهٔ وفات بدارد و اگر خواهد شوهر دیگر کند و باید که مال
او را ورثه در میان خود قسمت نمایند و اگر دینی داشته باشد هر چند کار کند او مقدار او دهند که رسد و نزد او
شود و باقی را از آن بگیرند و قسمت کنند و باید دانست که شرک بسیار بسیار خفی و دقیق است و در روایت
وارد شده که هر که چیزی را دوست دارد بر حق تعالی جل کلمته او معبود او ست و او را پرستیده و اگر چه دوست داشتن
او مشروع باشد مثل زن و فرزند و اموال پس باید که دل در هیچ چیز نه بندند مگر بحق تعالی و کمترین شرک آنست که کسی
طاعتی کند که مشابه ریا در آن باشد نعوذ بالله منه منقولست که ذوالنون مصری چند جو خشخاش بر نوشیده در رد
دلهم بهمان بود صباح جمعی بخدمت او آمده از احوال و کیفیت حال پرسیدند گفت چیزی دیگر بیست الا شبه
شیر خوردم این کیفیت را از آن میدانم شب دیگر دید که قیامت قایم شد او را بحسابگاه بردند خطاب الله که
آورده ذوالنون گفت خداوندا گناه بسیار آورده ام اما از شرک بری بیت خطاب آمد که ای بطال شرک بیناورده
در دلی از شیر برد [illegible] شرک [illegible] و دعوی خدا پرستی میکنی ندانستی که در گلو درد
از ما است و شفا بخشیدن هم از ما ای عزیز هشیار باش که راه هیبت بار راست و دین بخش ما بی نهایت تا رای بیاب
[illegible] وارد برحق شرفست اهل ذریت [illegible] از بودن [illegible] دو دو خرابی
واهل دوزخ رانند و باید دانست که نفاق شرکست بلکه بدتر از شرک و نفاق آنست که بزبان با مؤمنان اظهار ایمان
و محبت کند و در سینه حق دیگر باشد [illegible] بعضی مؤمنان داشته باشد و این طایفه را صحیح بزبان
شیعه شمارند و بدل مرتد [illegible] بیت هر که بزبان [illegible] دگر باشد [illegible] وحق سبحانه و تعالی در بارهٔ منافقان
فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا
یعنی بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند پس کافر شدند پس ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر را
[illegible] از ایشان صادر و بعد از آن بر کفر اصرار نمایند و زیاده رسانند از عناد و جحود نیست
که بیامرزد ایشان را و نه آنکه راه نماید ایشان را براه حق که آن ایمانست چه حق تعالی دانسته است بعلم ازلی که آنها
[illegible] که ایشان هرگز ایمان نیاورند [illegible] ایشان در حقه کلان و ضلالت فروگذاشت از ابن عباس نقلست که هر منافقی که در
عهد رسول الله بود خواه مرد و خواه زن همه در این آیه داخل است و مؤید اینست که بعد از این آیه میفرماید بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ
بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا بشارت ده منافقان را [illegible] ایشان را [illegible] عذابی دردناک الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ منافقان آنانند که کافران را میگیرند که کافران دوستان خود از غیر مؤمنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ
فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا میطلبند نزدیک کافران یعنی از دوستان ایشان [illegible] و مرتبه را [illegible] کرده

و از جمله‌ی آن‌ها آن است هر آن یعنی جمیع فرست از کتاب خود فرستاده که او سبحانه او را گرداند وقد نزل علیکم فی
الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزئ بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث و بدرستی که خدای تعالی
در وصیت با دیگر ای مؤمنان در قرآن اینکه چون بشنوید آیات خدای تعالی را از قرآن در حالتی که کافران و منافقان کفر
بآن و استهزا میکنند زیاده بر شنیدن منافقان بی ایمان و کافران ستمگران تا در وقتی که شروع کنند در سخنی غیر استهزا
انکم اذا مثلهم و بدرستی که مانند ایشان باشید در گناه ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعا بدرستی که
خدای جمع کننده منافقان و کافران است در دوزخ همه ایشان را و عیاشی باسناد خود نقل کرده از حضرت علی بن موسی الرضا ع
در تفسیر این آیه که هرگاه بشنوی که شخصی جاحد و منکر خداست و تکذیب اهل حق میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین
و از پیغمبر ان الذین یخادعون الله و هو خادعهم بدرستی که منافقان مکر میکنند و با دوستان خدای در اظهار
اسلام و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده ایشانست بر مکر و فریب ایشان و انجام باشد که روز قیامت ایشان را نوری
دهند چنانکه مؤمنان را داده باشد و چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و نور ایشان از صراط بگذرد
فرو میرد تا در ظلمت مانند بالجمله و در دوزخ افتند واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله
الا قلیلا چون برخیزند منافقان بنماز در حالتی که کاهلان باشند مانند کسانی که ایشان از روی ریا داشته باشند
خود را به مردمان و بریا نماز میکنند و یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی که کسی ایشان را به بیند از حضرت ابی
عبد الله ع مرویست که حضرت رسالت پناه ص پرسیدند که فردای قیامت نجات در چه چیز باشد فرمود نجات با آنست که
با خدای تعالی جل جلاله مکر و خدعه نکنند تا خدای با شما در صورت مکر معامله نکند که کسی که خدعه با خدای تعالی کند و بدرستی
فرمود باینکه شخصی عمل کند با خدای تعالی فرموده باشد و مراد از آن عمل غیر او سبحانه باشد پس از مرکب گناهان
که فردای قیامت دیگران را از عقاب او خوانند باین وجه که ای کافران وای فاجران وای فاسقان وای خاسران عمل شما باطل شد
و اجر شما باطل گشت پس شما را هیچ نصیبی نیست و طلب اجر خود از آن شخص کنید که عمل برای او میکردید پس از اهل
نفاق بیزار شوید و با ایشان مصاحبت مکنید که فردای قیامت پشیمانی سود نخواهد داشت بر باب
افسوس افسوس [illegible] افسوس افسوس
و باید دانست که حرمت قتل از گناهان کبیره است و نهی از آن ثبت شده در کلام مجید قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا النفس
التی حرم الله الا بالحق یعنی مکشید نفسی را که خدا حرام کرده است کشتن او مگر بحق
بسبب قصاص قوله تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او دوزخ است
که همیشه در او مخلد خواهد بود و غضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما و خشم گرفت خدای بر او و دور ساخته او را از رحمت
و آماده ساخته از برای او عذابی بزرگ و هر که بکشد مؤمنی را [illegible] کفاره او [illegible]
دهد باب [illegible]
[illegible] سوم لواط [illegible]

و در بعضی روایات واقع شده که هفت کس از ایشان بعمل لواط افتاده بودند بشومی ایشان هفت شهر سرنگون شد و در حدیث
آمده که چون مردی با مردی جمع شود زمین متزلزل گردد و عرش حق تعالی بلرزد و بنالد که خداوندا از ایشان
بر ایشان لعنت کند و اگر چه توبه نمیرند جای ایشان در دوزخ خواهد بود و از حضرت ابی عبد الله ع
مرویست که از مردی که این فعل صادر شود اگر محصن باشد او را بقتل رسانند و اگر غیر محصن باشد او را حد باید زد و مفعول
اگر محصن باشد و اگر نه که بر او قتل است و مرویست که حضرت علی بن ابی طالب ع فرموده که اگر سزاوار بود که شخصی
دو مرتبه بکشند هر آینه سزاوار بود که لواط کننده را دو مرتبه بکشند و بفتوی فقهای امامیه رحمهم الله لواط کننده
اگر بالغ باشد قتل واجب است خواه محصن و خواه غیر محصن و هم چنین قتل واجبست بر مفعول هرگاه بالغ باشد و فاعل
و مفعول خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه کافر باشند و خواه مسلمان که در حکم یکسانند و حق نیز از گناهان کبیره است
و در نعت لواط است و فاعل و مفعول را [illegible] باید زد و از بلندی افکنند و از شهر بیرون باید کرد
اصل پاک [illegible] نظم [illegible] دلیل هر کسی
[illegible] چهارم زنا است و زنا از گناهان کبیره است و حق تعالی او را در کلام مجید خود
چند جا نهی کرده قوله تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیک زنا مشوید که زنا
بزرگست [illegible] و از حضرت رسول الله ص روایتست که فرمود که الزنا یورث الفقر یعنی زنا درویشی
می آورد و نیز از آن حضرت منقولست که نیست عملی از اعمال بنی آدم عظیم تر نزد حق تعالی از آنکه کسی بکشد پیغمبری یا
خراب کند کعبه را یا بریزد آب خود را در فرج زنی بحرام و نیز از آن حضرت منقولست که فرمود که ای مردمان از زنا پرهیز کنید
که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آبرو را میبرد و درویشی آورد
و عمر را کم کند و سه در آخرت آنست که موجب خشم خدا باشد و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ و حضرت
رسول فرموده که هر که زنا کند چون بمیرد درها از دوزخ بر گور وی گشایند و مارها و کژدمهای دوزخ بر وی مسلط
گردانند و تا روز قیامت در عذاب باشد و در دوزخ او را عذابی بود که اهل دوزخ از آن عذاب پناه بخدا برند که خدا
ما را از بوی این عذاب نجات ده و هر که میان زنا کنند [illegible] در دوزخ عذاب کند
و وصیت کرد پسر خود را که ای پسر [illegible] الزنا [illegible] یعنی ای پسر زنا مکن
هر آینه [illegible] از حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب ع که هر که زنا کند با زن
مسلمان [illegible] خواه بنده [illegible] که حق تعالی در قبر او سیصد
[illegible] بیرون آید از آن مارها [illegible] تا روز قیامت [illegible] در عذاب
باشند [illegible] و روایت از حضرت ابی عبد الله ع که هر که زنا کند بیرون میرود از ایمان و هر که افطار
کند روزی از روزهای ماه رمضان بیرون میرود از ایمان و هر که زنا کند در شرع [illegible] واجب میشود
و اگر متزوج باشد [illegible] قوله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زن زنا کننده

و مرد زناکار چون غیر محصن باشد بزنید ایشان را بحکم شرع هر یکی را از زن و مرد صد تازیانه و بنابر قول فقها تازیانه باید که بر پوست
ایشان بزنند نه بر لباس ایشان وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و باید که فرا نگیرد
شما را در احکام شرع بر دو زن زناکار مهربانی و شفقت در حفظ دین خدای اگر هستید شما که ایمان آورده اید بخدا و روز
قیامت و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت و احکام آن از لوازم ایمانست پس هر که مسلمان شد و اعتقاد بقیامت
داشته باشد و داند که هر عملی را سزا و جزائیست مرتکب کبایر نخواهد شد مثنوی هر چه کاری که در جهالت
از فراموش کردن اجل است که غم مرگ را بسنگ سیاه بنویسید از آن بر ابداء او بخم فریب مسلمانان دادن و مکر نمودن
قوله تعالی وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی هر که فریب دهد کسی را در دنیا بغیر شرعی می آید روز قیامت با آنچه فریب
داده یعنی بدی او با و عاید گردد و در صحیفة الرضا مذکور است که حضرت پیغمبر ص فرموده که نیست از ما کسی که خیانت
کند مسلمانی را یا مکر کند او را [illegible] اعتقادی قبایحات و نازها با حق تعالی است مثنوی هر که لسان را [illegible] کرد [illegible]
[illegible] هر که او را [illegible] ابعاد الجانی یاد داد چون شد شتم حرامست با که هر که کلامی نگویند یا چیزی بنویسند
یا عملی کند که در شخصی اثر کند بغرض که در صفات او خللی پیدا شود یا مجنون شود یا بیمار کسی کرده و اگر چه باشد [illegible]
و زوجه و والد و ولد باشد یا دشمن کسی شود بواسطه شرعیه آن حرامست و با عمل و حلال داند آن کافر است و روایتست
از حضرت امام جعفر ع که حضرت پیغمبر ص فرموده که ساحر مسلمان را بکشید و ساحر کافر را که مرتکب قتل شود بکشند یا رسول الله
ساحر کافر را چرا نکشتی نیست فرمود از جهت آنکه شرک اعظمست از سحر و سحر و شرک مقارن یکدیگرند و کهانت نیز حرامست
و او آنست که کسی خبر دهد از غیب و گوید که فلان و فلان خواهد شد بیت [illegible] کس [illegible] پرورکار [illegible]
گوید که من دانم از آن باور مدار شعر ربا بست با اکبر ربا از اعظم کبایر است چنانکه از حضرت پیغمبر روایتست و در کلام مجید
مذکور است بر حرمت آن قوله تعالی وَلَا تَأْكُلُوا الرِّبَا و حضرت پیغمبر ص فرموده که ربا باعتقاد بدتر است و گر آن نزد حق تعالی از
زنا است بهفتاد [illegible] حضرت پیغمبر ص فرموده که یک درم ربا نزد حق تعالی از هفتاد بار زنا که با مادر خود [illegible] کند بدتر است
قولست و نیز روایتست که روز قیامت شکم رباخوری که اهل ربا باشد [illegible] و پوست ایشان چنان ضعیف بود که [illegible]
توانند دید و نیز روایتست که رباخورندگان [illegible] بشکل دیوانگان از قبور بیرون آیند و اهل محشر ایشان را
بان نشان بشناسند و در حدیث معراجست که حضرت رسول الله ص فرمود که جماعتی دیدم که شکمهای ایشان بر آمده بود
[illegible] و [illegible] ایشان را بر آتش دوزخ عرض میکردند هر صبح و شام و ایشان [illegible] بر ایشان
می نهادند [illegible] احوال ایشان [illegible] حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید که وَذَرُوا مَا بَقِيَ
مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ یعنی بگذارید آنچه باقیست از ربا اگر هستید ایمان آورنده [illegible] اجتناب نکنند [illegible]
[illegible] و روایتست از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع که حضرت پیغمبر ص فرموده که [illegible] لعن میکند [illegible]
و وکیل او و نویسنده او و گواه او [illegible] باشد [illegible]
او را [illegible] حاصل کند [illegible] و قدر او را [illegible] تصدق کند [illegible]

مثنوی

مثنوی نا و اعز [illegible] شد بزبان آخر [illegible] هیچ پیری [illegible] دید از خواب [illegible]
جو گشت [illegible] دلستان ستم [illegible] قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ
الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی بدرستی که آنان که [illegible] میکنند زنان
[illegible] دشنام [illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] کرده شده اند در دنیا [illegible] و در آخرت
یعنی در دنیا [illegible] و در عقبی ملعون و مغضوب [illegible] سرای [illegible]
[illegible] و در آن سرای بانواع عذاب معذب [illegible] ایشانراست عذابی بزرگ و حضرت رسول الله ص فرموده که دشنام دادن مؤمن
فسق است و کشتن مؤمن کفر و حرمت مال او چون حرمت خون اوست و در وصیت با حضرت امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب ع
فرموده یا علی حرام کرده است حق تعالی بهشت بر کسی که فحش گوید [illegible] باک ندارد [illegible] شنود باک نداشته باشد
حضرت رسول الله ص فرموده که هر که [illegible] چنانکه [illegible]
از آنست که [illegible] از اولیا خدا [illegible] گفت یا رسول الله اولیاء خدا کیستند فرمود که [illegible]
اولیاء خدا آنند چنانکه در قرآن مجید فرموده که اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] فرمود که حرامست بهشت بر کسی که
فحش گوید [illegible] در دوزخ [illegible] ایشان پلیدی [illegible] اهل دوزخ [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] فحش [illegible] و خود نیز [illegible]
[illegible] در قیامت [illegible] و حضرت رسول الله ص فرمود که ان الله یبغض الفاحش البذی
یعنی حق تعالی دشمن میدارد [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] تازیانه [illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible] مال یتیم خوردنست قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا یعنی بدرستی که آنان که میخورند اموال یتیمان از ظلم [illegible]
[illegible] وَلَا تَقْرَبُوا
مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ یعنی [illegible]

بلکه یکی را بنا حق عوض بدهد **دوم** غیبت کردن بیان آنکه [illegible] غیبت عبارتست از یاد کردن برادران و سایر مردمان
به چیزی که در ایشان باشد و هرگاه [illegible] او بشنود آزرده شود که اگر در او نباشد بهتانست و از بزرگ گناهان عظیم است و این غیبت
و بهتان خود در این زمان نقل مجالس و محافلست بلکه در هر مجلس که غیبت نکنند و نشنوند غیبت آن مجلس بمجلس دیگر میکنند و [illegible]
سالوس و خودپسند میگویند امید که حق تعالی مومنان را از این چنین بلا نجات دهد بحق محمد و آله الامجاد و غیبت کردن خواه
متعلق باشد بنقصان در بدن او یا نسب او یا خلق او یا فعل او یا قول او خواه در دین او یا دنیای او باشد حتی در جامه او و جای
پایان او و حضرت امام جعفر [illegible] فرموده که غیبت کردن مردمان آنست که [illegible] باشد عیب [illegible] و فعل او و [illegible] او و جمل
او و مانند اینها و بیان این برادر مومن که غیبت [illegible] بزبانست بلکه تعریض هم مثل صریح است و فعل او مانند قول اوست
و اشاره کردن و ایما نمودن بچشم و ابرو و دست [illegible] و رمز نمودن و کنایه گفتن از غیبت است چنانکه روایتست از عایشه که گفت
روزی زنی پیش ما آمد چون پشت بگردانید من بدست اشاره کردم [illegible] این زن کوتاه است حضرت رسالت [illegible] فرمود [illegible]
به تحقیق که غیبت کردی [illegible] غیبت [illegible] مثل آنکه گویی چشم فلان کور است یا گویی [illegible]
یا کوتاه قد است یا [illegible] و مانند اینها و اما در غیبت نسب مثل آنکه گویی که فلان هندیست
یا فاسق یا خسیس یا پدرش کفش گر است یا [illegible] یا حجام [illegible] و مانند اینها و اما در خلق مثل آنکه گویی بدخلق است یا بخیل
یا متکبر است که مردم [illegible] و مانند اینها اما در فعل و قول که متعلق باشد بدین مثل آنکه گوید فلان زانیست یا دزد
است یا شارب الخمر یا ظالم است یا [illegible] نماز است یا رکوع و سجود [illegible] نمی آورد یا [illegible] طهارت [illegible]
یا خبیث [illegible] و مانند اینها اما در فعل و قول که متعلق بدنیا باشد مثل آنکه گوید [illegible] یا [illegible] مردم [illegible]
یا کمی [illegible] بسیار [illegible] و مانند اینها و اما در جامه [illegible]
مثل آنکه گوید آستینش [illegible] است یا [illegible]
و مانند اینها [illegible] غیبت کننده **دوم** غیبت [illegible] آنکه کسی که در مجلس غیبت باشد [illegible] چنانکه روایتست از
رسول الله [illegible] شنونده غیبت [illegible] از غیبت کننده [illegible] اگر قادر باشد و اگر [illegible] منکر او باشد
و زبان [illegible] دل مشغول دارد تا از [illegible] اگر قادر باشد باید که از مجلس برخیزد یا سخن
دیگر در میان آورد و اگر [illegible] غیبت مکن [illegible] بشنیدن [illegible] منافق است [illegible]
آنکه کسی گوید من [illegible] مجلس حکام [illegible] فلان این کار [illegible]
باید که خود را از غیبت نگاه دارند [illegible] و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید تشبیه کرده [illegible]
غیبت کننده را بکسی که گوشت برادر مرده خود را خورد چنانکه فرموده و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان
یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد
گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد پس مکروه میدارید این فعل را **سوم** [illegible] زبان از غیبت [illegible]
یعنی دست و پای خود [illegible] هر که از غیبت زبان [illegible] از عقوبت [illegible] از جابر بن عبد الله [illegible]

ابو سعید و جابر روایتست که گفتند حضرت رسول [illegible] فرموده که [illegible] از غیبت که غیبت بدتر از زناست زیرا که زنا
توبه [illegible] میشود و حق تعالی توبه [illegible] قبول میکند و در غیبت توبه [illegible] تا [illegible]
آنکس که غیبت او کرده و در حدیث است از حضرت رسول [illegible] که حفظه عمل شخصی را بالا [illegible]
[illegible] آسمان اول [illegible] صاحبش باز زنند [illegible] غیبت
کننده [illegible] منقولست که گفت شنیدم از حضرت امیر [illegible] فرمود شنیدم از حضرت رسول [illegible] فرمود [illegible]
که [illegible] معراج [illegible] گروهی
[illegible] ایشان [illegible] غیبت کرده اند مومنان را [illegible] از جابر بن عبد الله
که گفت با حضرت رسول الله [illegible] بدو قبر رسیدیم که صاحبان آن دو قبر را عذاب میکردند حضرت رسول فرمود که یکی
غیبت کننده [illegible] و روایتست از انس که گفت امر کرد حضرت رسول خدا روزی مردمان را بروزه
[illegible] پس مردمان روزه گرفتند چون شام شد مردمان [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بار دیگر آمد [illegible] بار سیوم [illegible] فرمود ایشان
[illegible] یا رسول الله [illegible]
ایشان [illegible] حضرت فرمود که بحق آنکه نفس محمد بید قدرت اوست [illegible]
[illegible] آتش دوزخ ایشان [illegible] حضرت
رسول [illegible]
و در اثنای [illegible] رسیدند حضرت فرمود [illegible] یا رسول الله [illegible]
این [illegible] گوشت برادر خود را [illegible] **سیوم** [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حضرت امام صادق
فرموده که غیبت حرام است [illegible] حسنات [illegible] حضرت عیسی
[illegible]
[illegible] غیبت [illegible]
[illegible] **اول** کسی را ظلم کرده باشد [illegible]
باشد [illegible] **دوم** طلب فتوی کردن [illegible]
که فلان در حق من چنین کرده [illegible]
کسی که ظلم کرده باشد [illegible]
النار نزد حضرت رسول [illegible] گفت [illegible] مرد بخیلیست و هند [illegible]

کافی باشد مرا ایا نوازم که از مال او بغیر علم چیزی بردارم حضرت فرمود که بردار و حضرت منع نفرمود پس جایز باشد بجهت
احکام شرعی **سیوم** آنکه کسی را نصیحت کنند که علم فقه از فلان یاد مگیر که از اهل آن نیست که مبادا از ظلمت او در خطر افتی و
با کسی که با فاسقی که مخفی باشد فسق او مصاحبت کند تزویج او مصاحبت ذکر فسق او غیبت نیست و هم چنین هرگاه کسی خانه
خرد و در او عیبی باشد ذکر او عیب نزد مشتری غیبت نیست یا کسی زن خواهد که عیب دار بود یا زن خواهد که شوهر کند
بکسی مفلس و عاجز بود هرگاه مشورت کرده باشند با این کسی اگر عیب ایشان را باز نماید غیبت نیست زیرا که مستشار امین است
چهارم کسی را عادل نگفتن و جرح نمودن گواه و رد کردن غیبت نیست چنانکه علمای کتاب رجال تصنیف میکنند و ذکر مینمایند
که فلان ثقه است و فلان ضعیف القول است اما باید دانست که اینها را بواسطه عداوت و عناد ننماید بلکه بجهت
ضبط احوال و ناموس مسلمانان و ضبط سبیل باشد **پنجم** آنکه فاسق و شارب الخمر باشد چنانکه اکثر مردم از افعال او
با خبر باشند اگر گویند فلان فاسق و شارب الخمر است غیبت نیست زیرا که حضرت رسول الله صلعم فرموده که کسی که
حیا مانع او نشود و ابروی خود را بفسق و فجور ریخته باشد ذکر افعال او غیبت نیست **ششم** آنکه کسی را نشناسد
مگر بلقبی که غیبت باشد مثل فلان لنگ و فلان کور زیرا که علما ذکر کرده اند اما آنکه کنایه جایز است که رجوع بوجه من
الوجوه شبهی و حسبی او را نشناسد در این هنگام جایز است که ذکر کنند معایب او را و حرام نیست **هفتم** مطلع
ساختن حاکم را بعیوب که ثابت شود بشهادت حد یا تعزیر را یا هر چیزی که جایز باشد ذکر او در حضور حاکم بصورت
شهادت خواه در حضور فاعل و خواه در غیبت او **هشتم** آنکه هرگاه دو کس حاضر باشند بغیبت شخصی و اینکه بگویند
هرگاه غیری واقف شود بشرط آنکه مطلب او فراموش نکردن این باشد بواسطه شهادت نه غرض دیگر **نهم** اینکه ظاهر
شود از اهل حق و علمای دین از مسائل باطلی پس جایز است ذکر آن کردن و بیان کردن دلایل بطلان آن **دهم** ذکر عیوب
دشمنان اهل بیت هم غیبت نیست و باید دانست که غیبت کردن و شنیدن باختیار در عقوبت یکسانند نظم
غیبت شنونده برابرست با عتاب غیبت کننده **مثنوی** غیبت که تا بتوانی مگوی * تا نکند غیبت برود آب روی *
گوش منه بر لب غیبت گران * تا نوهم ابناء زبانی دران * گوش و زبان در ره غیبت منه * از همه کس گوش و زبان باشد به *
آورده اند که یکی از پیغمبران مرسل در خواب دید که باو گفتند که فردا بامداد بیرون رو و اول چیزی که پیش آید بخور و دوم
پنهان کن سیوم نگاهدار چهارم نا امید مگردان و پنجم بگریز علی الصباح چون بیرون رفت اول چیزی که پیش آمد کوهی
عظیم بود متفکر شد که کوهی باین عظمت چون توان خورد چون پیش رفت آن کوه بمقدار لقمه شد چون در دهن نهاد
شیرین تر از انگبین بود خوشبوی تر از مشک و چون پیش رفت طشتی زرین در راه افتاده او را در خاک پنهان کرد
دیگر آشکار شد مکرر این روی نمود تا آخر آن را بر جهت او را پنهان کرد چون از او در گذشت مرغی را دید که از بازی
هراسان شد گفت یا نبی الله مرا نگاهدار که دشمن در قفای منست او را در گریبان خود پنهان کرد بعد از آن بحر باز آمد
گفت یا نبی الله امروز سه روز است در طلب صیدم اوم پناه بتو آورده من بغایت گرسنه ام مرا نا امید مگردان پیغمبر از ران خود
قدری گوشت ببرید پیش او انداخت بعد پیش رفت مرداری دید افتاده در فکر بود که حکمت در این چیست شب در رؤیا

واقعه دید

واقعه دید که آن کوه عظیم که پیش آمد غیض و خشم است که در اول عظیم است چون فرو خوردی بالاخره شیرین باشد و آن طشت
زرین نیکی است که هر چند خواهی پنهان کنی آشکار گردد سیوم امانتست باید که از آن نگاهداری چهارم حاجت باید روا کنی تا
بر آورده شود پنجم غیبت آنکه باید که از و بگریزی **مثنوی** مران تو بد جهان میان زبان * که عاقبت زغیبت شود در زبان * بر هر چه زبانی
گشود * ز غیبت گزی کار برهم شود * **یازدهم** از کبایر دروغ گفتن است بدان ای عزیز صادق و ای یار موافق که دروغ گفتن
از گناهان کبیره است و مذموم است نزد خالق و خلایق چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از دروغ چند جا منع فرموده
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروه مومنان بترسید از خدای و باشید از راست
گویان در اقوال یا در دین خدای و بدانکه صدق صفتیست عظیم زیرا که او اصیل است هر تقوی **مثنوی** راستی آور که شوی
رستگار * راستی از تو ظفر از کردگار * از کجی افتی بگرو کاستی * از همه غم رستی اگر راستی * و دروغ گویی منافق است چنانکه
ابو اسامه روایت کرده از حضرت رسول الله که فرموده دروغ دریست از درهای دوزخ و راست گفتن دریست از درهای
بهشت و روایت از حضرت رسول الله صلعم که فرموده بهترین خیانت آنست که شخصی حکایت کند با برادر خود و او انکار راست
شمرد کند و حال آنکه او دروغ گوی باشد و نیز از حضرت رسول الله فرموده که ان التجار هم الفجار یعنی تجارت کنندگان فاجراند
گفتند یا رسول الله حق تعالی حلال کرده است بیع را فرمود بلی و لیکن ایشان قسم میخورند و گناه حاصل میکنند و دروغ میگویند
حضرت رسول الله صلعم فرموده که برای کسی بالاتر خیانت گوید که دروغ تا مردم را بخنداند و نیز روایت است از حضرت رسول الله که
روزی شخصی نزد من آمد و گفت یا رسول الله برخیز برخاستم و با او همراه شدم رسیدم بدو مرد یکی ایستاده بود و دیگری نشسته
آنکه ایستاده بود آهنی در دست داشت و به پهلوی آنکه نشسته بود بازمیگرفت تا گوشت آن تمام گرفته شد پس بر پهلوی
دیگر آمد همچنین باز میگرفت و از پهلوی او گوشت میبرید پس گفتم این شخص را که چیست گفت این شخص دروغ میبرد و گفت
ای در دروغ گو بوده است که عذاب میکنند و او را همچنین تا روز قیامت **نظم** چو از بزرگان گذشت کم گناه * سیاه کار بود دروغ آ
مگردان زبان بگرد دروغ * که باشد رخ مرد روغن بی سیاه * روایت است که مردی سوال کرد از حضرت رسول الله که ایا مومن دزد
یا مومن زنا کننده میبود شاید که از او صادر شود گفت ایا دروغ گوید فرمود بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که انما یفتری
الکذب الذین لا یؤمنون یعنی نیست افترا کننده و دروغ گوی الا آنکه ایمان بخدا و رسول ندارد و باشد و علی ابن ابی
طالب علیه السلام فرموده که عظیم ترین گناهان نزد خدای تعالی دروغ گفتنست و پیشترین حسرت روز قیامت آن در پشیمانی
آمدن که روزی اعرابی بخدمت حضرت رسالت صلعم آمد و گفت یا حضرت خاتم النبیین میخواهم که بتو ایمان آورم و تصدیق
تو کنم اما من مردیم که از شراب ترک نتوانم نمود و از زنا نتوانم گذشت و دروغ گفتن و دزدی کردن شیوه منست و من شنیده ام
که پیغمبر خدا اینها را حرام کرده و کسی که مرتکب اینها میشود او را عقوبت میکند و من ترک اینها نتوانم کرد اما اگر تو از من یکی
را از اینها قانع میشوی و از باقی منع نمیکنی بتو ایمان میآورم حضرت مقدسه نبوی هم قبول فرمود و صفت ولد داشت و دیگر اینها
ترک داد و اعرابی ایمان آورده از مجلس بیرون رفت انگاه قصد شراب کرد و خواست که گفت اگر بشراب خورم و حضرت
رسول خدای از من سوال کند اگر گویم نخوردم دروغ گفته باشم و اگر گویم خوردم آن مرا حد شرع خواهد زد بس از آن پشیمان شد

دیگر نیابد و عرض کردند همان معنی در خاطرش خطور کرد خود را بعنایت الله از نامشروع داشت و در حالت مردی چنین معنی در خاطر
آمد ناخ او شد پس بدید که معرض اشتباه حضرت سید کاینات صلعم معاودت نمود گفت ای عزیز خدای که امهال داده ناصح
جز نیکوئی نکردی با من زیرا که منع تو مرا از کذب سبب آن شد که از جمیع معاصی ممنوع گشتم و رستگار دو سرا شدم الحمد لله
ادلتما ابقا بر خویشان مؤمن که تامل نموده در جمیع اقوال و افعال نزد خالق و مخلوق در لجاج از زبان حال بدرستی و راستی ناطق
باشد و از دروغ خود را محافظت نماید تا شرمنده نشود که چیزی بدتر از شرمندگی نیست **مثنوی** تا زبان است شد جنان
از دروغ خود را زودتان سر زبان خویش تاب که خون تو داده الدش آب و باید دانست که در بعضی اوقات
که دروغ مباح باشد و گاه باشد که واجب شود چنانکه حضرت رسول الله صلعم فرموده که دروغ نوشته در کتب اول
خواهد که باصلاح آورد میان دو کس و دیگر در مسئله که در حرب باشد و خواهد که بر خصم غالب آید و نقل کند که
خواهد خلاصی از دست ظالم خلاص کند و اگر صدق ملاحظه باشد دور نیست که در بعضی مکان واجب شود و در روایت دیگر
و الفضل که مردی که خواهد زن خود را بخود مهربان کند اگر دروغ گوید مذموم نیست **بیت** مردی که حال دل خوش کند
بحال راستی که منوش کند مرویست از ابی کاهل که گفت روزی دیدم در میان دو مرد از اصحاب رسول صلعم که در حق یکدیگر
چیزهای بد میگفتند و دشمنی ایشان بجائی رسیده بود که اصلاح پذیر نبود من چون بهر یک از ایشان رسیدم گفتم
بسیار از اوصاف حمیده شما میگوید و اظهار دوستی مینماید ایشان بنابر سخنان من صلح نمودند من گفتم خود را هلاک
الله خدم تا میان شما باصلاح آورم این سخن بحضرت رسول الله رسید گفت ای ابا کاهل اصلاح کن میان مردمان و اگر چه
دروغ گوئی پس معلوم شد که دروغ گوئی نزد خالق و خلایق خار و بیمقدار و بی اعتبار است **نظم** هر که باشد دروغ گوی
از مروت بکلی عاری بود اگر کند بیت آن خایع بود در جهد بعد از آن دروغ بود **دوازدهم** گواهی بدروغ دادن بدان ای عزیز که
دروغ از گناهان کبیره است مرویست که حضرت رسول الله روزی تکیه فرموده بود با اصحاب خود گفت که آیا آگاه گردانم
شما را به بزرگترین کبایر گفتند بلی یا رسول الله فرمود که شرک بخدای تعالی و عقوق والدین پس نشست و فرمود که و قول الزور
یعنی گواهی بدروغ دادن و نیز حضرت رسول الله فرموده که هر که گواهی دهد بر مسلمانی بدروغ که بنا شد نزد او هرآینه حق تعالی
برگرداند مقعد او را از آتش چنانکه حق تعالی فرموده و من یکتم الشهادة فانه آثم قلبه یعنی هر که بپوشاند گواهی را بدرستی
که گناه او را عاید گردد و گواهی دروغ برابر است به بت پرستی چنانکه حضرت رسول فرموده شاهد الزور کعابد الوثن یعنی
گواهی بدروغ چون بت پرستی و دیگر فرموده که گواهی بدروغ ندهند مگر آنان که منافق باشند بر ملا است که کسی
بواسطه خاطر جاهلی بجهت حطام دنیا خود را بیان آتش دوزخ گرفتار کند و این بنوعی بی اعتقادیست بیقلت که این نوع
اعمال از ما صادر میشود **رباعی** با این عمل الطالب اعمال تکن مستوجب آتشیم فی سنک و سوا از طلب تا عاملین داری
ایمان که کام دین سلامت که **سیزدهم** خمر خوردن و نبیذ و مطلق مسکرات چنانکه نزد اجماع علمای امامیه خمر حرام بوده در
جمیع ادیان و در هیچ شرع حلال نبوده چنانکه حق تعالی جل جلاله خبر داده قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر اخبار متواتره و احادیث متکاثره در این باب از حضرات ائمه

۴

صلعم منقول است و از حضرت ابی عبد الله صلعم روایت است که روزی جمعی از اهل شام نزد عبد الله عمر آمدند گفتند ما لا خمر
در باب خمر شنیدن گفت از حضرت رسالت صلعم شنیدم که فرمود که حق تعالی بخلق فرستاده که هر کرا شرب الخمر و مسکر
نخورد تا بجهل بعد از حق تعالی نماز او قبول نکند مگر آنکه توبه کند و اگر سه شرب از او بخورد حسد و بیست و پنج روز نماز
قبول نیست و واجب بود بر خدای تعالی که او را بدهد الجبال و بروایتی دیگر طینت الخبال بچشاند و آن خون و چرکیست که از شکم
دوزخیان بیرون می آید و جائی او در دوزخ در وادی باشد که فرا نجات از شرق تا مغرب بود و وی در آن بیچ زند
و نیز از حضرت رسول الله صلعم فرموده که حق تعالی خطاب کرده بر استی بخلق فرستاده که شارب الخمر در قیامت سیاه روی
و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش دود و هر خلایق از عیانت و بوی دهن او نفرت کنند و شارب الخمر
تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و در قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال یالک العطش زند و بعد از هزار سال
او را آب دهند از حمیم عقارب و حیات بریشه جوشان که چون نزدیک لب رسانند روی نجس شود و دندانها در
دهانش افتد و چشمها شر بیرون آید و چون باز خورد هر چه در شکم باشد از آلات و احشا ء فروریزد و متعفن
از آن آید که اهل عرصات از او نفرت کنند پس او را بعد از مساءلت بدوزخ کشند و بشدت عذاب و بیان معذب سازند
و از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلعم مرویست که فرموده که اگر یک قطره خمر در چاهی افتد و از آن چاه آب شود
و در آن موضع مناره بسازند بر بالای او اذان نگویم و اگر در دریا افتد و آن دریا خشک گردد و گوسفندان در آن بچرند من
گوشت آن نخورم و در روایتی دیگر آمده که اگر یک قطره خمر در چاهی افتد و آب آن شود و گیاهی از سر آنجا بروید و گوسفندی
از آن گیاه بخورد در میان گله گوسفندان افتد من گوشت گوسفندان آن گله نخورم و نیز فرموده که اگر قطره خمر در چاهی از مشرق
تا مغرب بود و بر سر آن خضر باد بود من بهار مرغان او نشینند مگر مرغ از حضرت محمد بن یعقوب که حق سبحانه تعالی لعنت
کرده خمر خوار را و نشانده خمر را و ساقی آن و فروشنده آن و خورنده آن و بها و برنده آن **نظم** مخور خمر تا بر تو
آید ... بد بیا هرزه در بد آید ... که هر که بخوردن ... بود آمد ... و نیز فرموده که اشامند خمر چون
بت پرستنده است و نیز آنحضرت فرموده که روز قیامت بعضی از عذاب جهنم بجهای قیامت از یک سال و در بعضی
باشد که اول در مغرب و ... **اول** تارک الصلوة الخمسة
بیرکت باشد **دوم** مانع الزکوة الرجیم که جنبه باشد **سیم** شارب الخمر الرجیم که قطع باشد **چهارم** خورنده ربا الرجیم به غم
باشد **پنجم** عاق الوالدین الرجیم که پارسا باشد **ششم** جمعی که در مسلک با اوس و بنا شقولی باشد و سخن دنیا گویند و بعد از آن
این شش طایفه را بدهن بر بسته چنانکه گویند دانسته و در حدیث آمده که خمر خوار را سلام مکنید و اگر زن خواهد
و اگر بیمار باشد بعیادت مروید و اگر بمیرد جنازه او را مشائعت مکنید و در مقابر مسلمانان دفن مکنید و حضرت صادق صلعم
فرموده هر که سلام کند بر خمر خوار یا او را دست بوس کند یا در کنار او دست کند ضایع شود عمل چهل ساله او و نیز فرموده
که هر که طعام دهد بخمر خواره را از خدا مسلط گرداند بر او مارها و کژدمها و هر که حاجت او بر آورد چنان باشد که
یاری کرده باشد بر قتل انبیا و حضرت فرموده که هر که یک لقمه بخورد دم چنان است که زنا کرده باشد با مادر خود ...

وهر که یکبار با مادر خود زنا کند چنان باشد که هفتاد بار خانهٔ کعبه را و هر که ... بر در درهای قیامت در میان
او نوشته باشد که آیس من رحمة الله **مثنوی** هر چیز از نیم کوشد حرام حیا بایدش زیست نام همتا را او برابر بود
زنا بیش عاصی را بایک نام وفقاع و هر چه از مسکرات باشد حکم شراب دارد و در شرح مجلدی شراب خوردن
تا ما نه است در مرتبه اول و در دوم و سیوم قتل واجب میشود و بعضی گویند در مرتبه چهارم و شیخ اوحدی میگوید **مثنوی**
خوردن آب انگور و سبز و نشئه چون به سبزه ... خشک تیره از ایراهم ترکودی بخور این سبزه را که خوردی آب
کند این خاک تو بسیل مرد خوردن ... دم دو چشم ترکیشان کن که دوستان بدند زانکه این مرد دوش خوردند ب
وستی نه حیر مستی به مردن غافلان مستی بر ی سر جهت ... کند با سر ... کوش کند دل ...
زنده بگل آنچه بسر و سرخ الحمر دی ... انتها ... کیمیا العسل ... دوغ ... کند ...
ناده را پری سرخط ... **۱۰۳** دزدی کردن و دزدی کردن از کبایر است
و ترد ... چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما
کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم مردان و زنان دزد پس ببرید دستهای ایشان جهت پاداش کردن باعتبار
وان جزا دادن جهت عقوبت است ... خدا تعالی ... غالب است ... حکم خود ... حکم میکند و ...
لکن ... باشد ... و در روایت آمده که بعضی از مردمان دزدی کنند و ...
ظاهر است ... و در خبر است که هر که ... باشد جای او در
آتش دوزخ است نعوذ بالله منه **۱۰۵** تهمت نهادن و گمان بد بردن قوله تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
اثم یعنی اجتناب کنید بسیاری از گمان که گمان بد است در حق برادر مؤمن که بعضی از گمان گناه است قوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اند ...
... شاید که ... باشد از ایشان ... دانست که ظن بر چهار قسم است اول ظن نیک ...
... مؤمنان داشتن باشد ... کمان ... است و در حدیث ... الظن ...
یعنی ظن نیک ... است دوم حرام ... سیوم ... است در ... اجتهاد ... چهارم
... است ... و در حدیث آمده ... خدای ...
... حرام است ... دخل ... عرض او ...
کان ... در تفسیر ... روایت کرده که عمر بن الخطاب ... که ابو المحجن ... شراب
... گفت ابو المحجن گفت ای عمر این فعل حرام بود ...
از تجسس ... روایت کند جابر بن عبد الله الانصاری ...
حضرت ... فرمود ... یا رسول الله ... کیست ...
... و غلام ... خود ...

از برای آنحضرت چون کسی را چیزی در حضور باشد بلکه در خاطر او هم خطور نکرده باشد هر که ... نسبت دهد ...
نمیشود و هیچکس را حقارت نتوان دید **نظم** حقارت نکمکن کسی ... مرا ... بسیار ... ای غافل
... **شانزدهم** ... حضرات ائمه هدی ... کرده ... سید المرسلین ... حضرات ائمه معصومین ... کردند ... و ... حرام ...
کردند ... که اصلشان پاک نبود چنانکه گفته اند **مثنوی** اصل بد ... مردم بد اصل ...
بکر ... کند خانه ... مرد بد اصل ...
اصل بد ... هر که ... پرورد ... از رحمت خدای تعالی
قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه
هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که حق تعالی میفرماید که ای بندگان ... که اسراف کردند ... کناهان کبیره
بر نفسهای خود ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستیکه خدای تعالی می آمرزد گناهان ...
که خدای ... گناهان ... و نیز فرموده ولا تیاسوا من روح الله انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی ناامید مشوید
از رحمت ... که عبد الله مسعود ... در ... آتش دوزخ
... از رحمت ...
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم ...
... نام ... از رحمت ناامید ...
... خطاب آمد ... دوزخ ...
... از رحمت ناامید ...
واحسنوا ان الله یحب المحسنین ... نیکو ... نیک ...
... رسول ... فرموده ... رحمن رحیم موجب بهشت ... قیامت شود حق تعالی ...
... دوزخ ... حق تعالی ...
... گناهان ... خطاب رسد ... گناه ...
به بهشت ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... گناه خود
... شرک ... گناه ...
... یا رسول الله گناه من عظیم تر است ... گناه ...
... هفت سال ... گور ...
... عالم ...
... کردم ...

کردم چون ازان عمل پشیمان شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو کمان زدیوان یوم الدین اندیشه نکردی و مرا برهنه کردی
وای رسوایی بین آوردی نزد خداوند رسول چه جوابی کوی چون حضرت رسول ص این سخن بشنید فرمود که این فاسق را از پیش
من بیرون کنید که از او فاسق‌تر هیچ نیست چون از آنجا بیرون آمد روی بصحرا نهاد و روز و شب تضرع و زاری میکرد
روزی گفت بار خدایا بحق انبیاء مرسلین که توبه مرا قبول کنی و از گناه من درگذری و اگر توبهٔ من قبولست رسول خود را آگاه
نما و الا آتشی از آسمان بفرست تا بسوزم در حال حضرت جبرئیل ع رسید و گفت یا رسول الله حق جل جلاله میفرماید که من توبهٔ آن جوان را
قبول کردم و از سر گناه او درگذشتم از اطلب فرمایی و انتظر وعیدی کرد در کافر سینه او از پیشینه باب و محل رحمت
منظور ساز و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او بنه پس حضرت مقدس نبوی آن جوان را طلبید و مژده آمرزش داد
پس آن حضرت ارحم الراحمین نا امید نباید بود که نومیدی از رحمت او کفرست رباعی هرچند که کلب نفس دائم بر من
کرد بار عصیان بر سر ما این عمر و مید نیم چون اکثر باشد که خدا بگذرد از تقصیر منقبت سیر ایمن بودن از غضب
خدای تعالی چنانکه در کلام مجید فرموده که لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نباشد از غضب خدا
مگر جماعتی که خاسران باشند و خاسران کافرانند و منافقان هرچند گناه بسیار باشد در برابر رحمت او هیچ نه انجم
نماید آورده اند که شخصی تمام عمر خود را بر بطالت و نافرمانی حضرت حق بسر برده بود روزی او را بخاطر رسید که عمر خود را
بآخر رسانیدی توبه باید کرد از جانب بیرون آمد و ستر حجبت یکی از بزرگان دین شد بقصد آنکه توبه کند چون
بآن راه می کردید اجل او در رسید و گرد شبانگاه او را بخواب دیدند که در بهشت میخرامید سوال کردند که حالت چون
گذشت گفت بحق طناب عمرم گسسته شد مالک دوزخ کرسیان ازین کشید و رضوان بهشت اشاره میفرمود بخطاب
از حضرت رب الارباب در رسید که مسافت او بپیمایید اگر بجانب خود نزدیک‌تر بوده بد و زخش برید و اگر بجانب شیخ
نزدیکتر بوده به بهشتش در آورید چون بپیمودند یک گز بجانب شیخ نزدیکتر بودم مرا به بهشت رسانیدند این حکایت به
انکه طاعت بیاید بر معصیت بیفزاید و العیاذ بالله بر عکس باشند هلاک گشت مگر که کرم او دست گیرد و اگر نه وای بر ما و
افعال ما نظم جواد رحمت حق در نظر دل کند در بحر لیشانی کند دل اگر هیچی بسیاری داری که نباشی در قیامت
هست ناجی و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که باید مومن بر وجهی از خدا ترسد که گویا مستوجب است بر دوزخ
و بر وجهی امیدوار باشد که گویا از اهل بهشت و نیز فرموده که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است که اگر ظن او بخیر
خیر باو برسد و اگر بدست او را سزای بدی میدهد نوزدهم عاق والدین است و از گناهان کبیره است حقتعالی
طاعت خود را بطاعت ایشان قرین ساخته و فرموده قوله تعالی و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا
یعنی حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان با کمال تهدید سکرا و سبحانه که خداوند بحق است و اکمه نیکویی کنید بر پدر و
مادر نیکو خو کردن نم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغت در کمال احسان با ایشان و در حدیث صحیح آمده
کهای عاق الوالدین هر عملی که خواهد بکن که هرگز به بهشت نرسد و در حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین هرچه خواهی
بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکو کننده در حق پدر و مادر هرچه خواهی بکن که ترا بیامرزم و در حدیث دیگر است که اولد

ما کتب

ما کتب القلم في لوح محفوظ انا الله لا اله الا انا من رضي منه والدیه وانا ساخط علیه من سخط علیه والداه وانا ساخط
یعنی اول چیزی که خدای تعالی بر لوح محفوظ نوشت این بود که من الله آنکه بجز من خدایی نیست هر که پدر و مادر از او
راضی باشند من از او راضی‌ام و هر که پدر و مادر از او خشمگین باشند من بر وی خشم آورم و دیگر حضرت رسول ص فرموده که
جبرئیل مرا خبر داد که حق سبحانه و تعالی میفرماید که بعزت و جلال و ارتفاع مکانم که اگر عاق والدین بعمل جمیع انبیاء بیاید قبول نکنم
منه یعنی بعزت و جلال من و بجهت ارتفاع مکانم که اگر عاق والدین بدرگاه من آید باعمال جمیع انبیا از وی قبول نکنم و در ورد
رحمت نگردد و سید بهشت حکایت علقمه که در محل نزع زبان او گرفته بود حضرت رسول الله ص با مادر خطاب فرمود که از وی
راضی شو و از سر گناه وی درگذر چنانکه در اوائل این مجموعه مذکور شد مثنوی تا توانی این پسر خدمت کن تا شود آب
مرادت زیر زمین هر که پیش مادرت خدمت کند از زمین بادولت و حرمت کند بیستم سخن چینی کردن و این نیز از گناهان
کبیره است و از افعال ذمیمه کما قال الله تعالی ویل لکل همزة لمزة یعنی ویل است مر غیبت کنندهٔ در حضور و طعنه زننده
در مواجهه و بعضی معنی برعکس گفته و ویل کلام عقابست یا جاهیست در دوزخ و بدانکه تمیمه که آن سخن چینی است از غیبت
بدتراست و بدیکر حق تعالی میفرماید که هماز مشاء بنمیم یعنی بسیار غیبت کننده در عقب مردمان بسیار رونده
بسخن چینی در میان ایشان و از حسن نقل است که ولید بن مغیره در پس مردمان میرفت و گاهی بعض خود را بی
بعیب و طعن و عقر ایشان میکرد و این آیه در باب او نازل شد که این اعمال حرام است و از گناهان کبیره است و حبل الله بناک
گوید که ولد الزنا یعنی که شنیدن نکاه نمیدارد و قوله تعالی مشاء بنمیم دلالت میکند بانکه تمیم ولد الزنا است زیرا که
در عقب آن فرموده که عتل بعد ذلک زنیم یعنی درشت خوی سخت روی بخصوص در ایراد طلا است این عیاض لهم گرداده
که پدر او معلوم نباشد و در حدیث وارد شده که نمامان الحطب که زن ابی لهب بود تمام بود بود نیز تمام بود زیرا که مردم
خبر داد از مهمانان که با او آمده بودند و او از مشرکات بودند چنانکه قبل ازین مذکور شد و زن نوح نیز تمام بود از برای
انکه ایشان از خبر داد که شوهر من دیوانه است و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر ص بود که هر که شایع کند کلام و کسی را
کنتر باشد بقصد آنکه او را رسوا کند حق تعالی او را در روز قیامت رسوا سازد و باتش دوزخ بسوزاند و در اثار آمده
که وقتی قحط شده در بنی اسرائیل چنانکه از نا مردم از جوع بر هلاک شده هرچند موسی ع دعا میکرد اجابت نمیشد و
مردمان بهلاکت نزدیک شدند حضرت موسی ع بدرگاه قاضی الحاجات بنالید که بار خدایا بر بنی اسرائیل رحم کن ایشان را
از بلای قحط برهان حق تعالی خطاب کرد که ای موسی در بنی اسرائیل نمامی هست تا او در میان قوم است و توبه نکرده دعای ایشان
مستجاب نشود و ازین بلیه خلاص نگردند موسی فرمود که بار خدایا آن کدام است تا من او را بیرون کنم تا از میان قوم ایشان
کم خطاب آمد که ای موسی من نهی میکنم از نمامی و خود نمامی کنم هر گاه از سخن چینی توبه کرد تا او هم در هلاک ایشان بکند
و باید دانست که سخن چینی آنست که کسی حرف مردم را بر خصمت قابل تر دکند کوید که ان الحروف قابل یا سامع از رده شود
زیرا که سخن خبر را بمثابه رسانیدن نیست با که واجب باشد مثلا کسی نزد برادر مومن خود قاصد فرستد باید که او را خبر دار
کند تا باشد بی زیاده و نقصان با او بگوید زیرا که این نوع سخن امانتست و امانت خیانت نتوان کرد و تمیمه بر سخن گفتن و غیر

و یا با اشاره هر چند دست حرام گشت قول کسی کند و سزاء اظهار فعلی که فاعل او لا الاظهار را آزرده شود خواه بحضور باشد
خواه بیا غائب بلکه هر چیزی که سبب بیند یا بشنود از مردمان سزاوار آنست که ساکت شود از او و دیگر حکایتی که در داد
فاش ساختن باشد مثل آنکه کسی مال غیری بنا حق خورده باشد و صاحب را عجز بنا از دادخواهی حق دار بپسند آورده اند
که مردی بیازار برده فروشان رفت تا غلامی را خرد غلام را با او عرض کردند و گفتند این غلام بالفعل هنر الا است
الا یک عیب دارد که نمام است گفت سهل است غلام را خرید بخانه برد و چون روزی چند برین بگذشت و غلام نزد زن خواجه رفت
و گفت مدتیست که در خدمت شما هستم و حقوق انعام و احسان تو در گردن منست بسیار است و مهابت این برمن واجب است از اظهار کردن آن
که از بر سری از اسرار خواجه مطلع ساختم بشرطی که مرا در دوستی خواجه ... نکنی و این سر را منکشف نکنی با وی گفتم خواجه با زن
جمیله طرح محبت در انداخته صورت استحکام یافته و اراده دارد و او ترا طلاق داده او را بنکاح شرعی بحباله خود در آورد
زن گفت تدبیر این کار چیست غلام گفت من تدبیر این کار نیکو میدانم زیرا که در فلان شهر مردی هست که سحر و افسون
و نیرنگ ستاره از آسمان بیرون می آورد و ماهی از دریا بیرون آورد و از موی حلق ادمی سحری میسازد که مرد را شیفته
فریفته زن میسازد و اگر خواهی استره بیاور و هر گاه که خواجه در خواب باشد موی چند از حلق او ببر و آن را بمن ده تا
بآن ساحر دهم تا خواجه را از عشق آن زن صبر و آرام گرداند استره بزن داد و پیش خواجه رفت و گفت ای خواجه تو همیشه اشفاق
در حق من بجای آوردی چنانچه هیچکس در حق فرزند صلبی خود نکند بر من واجبست که آنچه معلوم کرده ام بخدمت تو
عرض نمایم و حقوق نعم و احسان تو بجا آورم بدانکه بی بی را با بیگانه جان رسیده و جام محبت از رهگذر دوستی بیگانه
ما بنوشیده و تدبیر هلاک تو اندیشیده است و جهت این کار مهیا ساخته اگر خواهی که این معنی بر تو ظاهر گردد خود را
بخواب ده تا حقیقت احوال بر تو منکشف شود خواجه بخانه رفته خود را بخواب داد زن استره برگرفت نزد خواجه آمد
خواجه آمد و خواست که دست بمحاسن خواجه برد خواجه را اعتبار شد و ... از دست نستد و بر خواست و بر جست و استره از
دست زن بگرفت او را هلاک کرد خویشان زن خواجه را بکشتند و قصاص بکشتند و میان هر دو قوم تا آنکه محاربه و ...
و بشومی آن سخن چندین هلاک شدند شعر میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگرباره دل وی اندر میان کوربخت و خجل بیت میان دو کس آتش افروختن نه عقلست و خود درمیان سوختن
ترک سنت حضرت رسول الله ص کردن است و سنت آنحضرت بسیار است ... اگر هم یگان بیرون نتوان آمد اما از همه
بیزو دست بار نتوان داشت پس از سنتی که می باید نماز شب بجا آورد که حضرت مقدس نبوی ص در باب نماز شب مبالغه
بسیار فرموده بمرتبه که بحضرت امیر تاکید فرموده که یا علی بر تو باد که نماز شب کنی بجهت آنکه استغفار نماز شب کند از ما
نیست و از روزهای سنتی نیز بیشتر گرفتن آنچه بر او قادر باشند و دیگر از سنتهای ... که تاکید فرموده اند نکاح است
چنانکه حضرت رسول الله ص فرموده که نکاح سنت منست پس هر که روی بگرداند از آن از امت من نیست بیت و دیگر
خود را از بول نا شستن و این از گناهان کبیره است و از اهل سنت بفتوای پیشوایان خود همیشه در بنگاه اهند زیرا که
نفع بول از ذکر دفع نکنند و اگر ... که خواهند که ... از ... بر ... کرده ... زائل میکنند

عشق جرابرع

یا بر دیوار بمالند و سنت شد بعقل ناقص خود دشمن اند که خلاف آرای بنده و از حدیث مقدس نبوی ص که فرموده لا یبولن
الماء الا الماء بحجر ... آنحضرت فرموده که من مشی ذکره علی الجدار فکانما مشی علی المصحف و لعنه بکل شعرة علی بدنه
ملک یعنی هر که ذکر خود را بدیوار مالد پس چنانست که نعوذ بالله بر مصحف مالیده باشد و لعنت کند از برای هر
بعدد هر موئی که در بدن اوست پس ای عزیزان ملاحظه کنید این چیزی که از اعظم ذنوب ... سبب ... گناه در
نظر او بیست پس وای بر ما و افعال ما نظم حدیث من انکه گواهی که ... درد دوزخ معصیت گناهی که بر ... تا ...
... رحمت ... ورنه ... نامه سیاهی که ببرد بیت بلعنت و دشنام پدر و مادر شدن حضرت رسول الله ص فرموده
که لعنت باد بر کسی که مادر و پدر خود را دشنام دهد فرمود یعنی اینکه مادر و پدر دیگری را دشنام دهد تا مادر و پدر او را
دشنام دهد چنانست که مادر و پدر خود را دشنام داده و یقین است که موجب ... خود شده و از اینجاست
که گفته اند که موجب خود بدست خود باید نگاه داشت شعر این مادر نیست جنتین جنت در زیر قدم ... که
زنم بر دهن ... سکوت یک قطره آب ... همه کرد روی بکشتیخ ... و این همه باد بروت بیت خلاف در جنت
کردن است باید که وصیتی که در باب اموال خود کند چنانکه موافق شرع مطهر باشد و تمام نماید که خلاف آن از
کبایر است و در بعضی روایت فرار از زحف نیز کبایر است یعنی در جنگ کفار پشت کردن از دو کس که جنگ ...
و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بئس
المصیر یعنی هر که برگرداند در روز مصاف پشت خود را بکفار مگر آنکه خواهد که جا بجا جنبد یا برساند جهت جنگ یا خواهد
که بر سپاه دشمن رود پس بتحقیق که ... خدای بر ... و ماوای او جهنم است و باید بازگشت است ...
بیت ... قمار باختن بانکه ... عذاب و عقوبت قمار باز از حد ... تجاوز است و صاحب در دنیا و آخرت منکوب
و از این کار ... خسار است و بانکه نرد و شطرنج و نرد و گنجفه و دوازده خانه از اقسام قمار است و تخم بازی و قمار بازی
و هر چه ... عرف ... بازی گویند از اقسام قمار است و در حرمت همه مساوی اند و در حدیث از حضرت امیرالمؤمنین
و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع بر قومی گذشت که شطرنج می باختند در غضب شد
و باز خاک برگرفت و در رویهای ایشان ریخت و فرمود که ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون یعنی چیست این صورتها
که ... نشستید ... و در کشاف آورده که حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین
و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام فرموده که نرد و شطرنج از جمله قمار است ...
... کعب یعنی نرد و شطرنج که هر دو قمار از قمار اهل عجم است و حضرت رسول ص فرموده که هر که
نرد و شطرنج بازی کند چنان باشد که دست خود را بخون خوک آلوده کرده باشد و باز فرموده که داخل نشوند
ملائکه در خانه که خمر باشد یا دف یا طنبور یا نرد یا شطرنج و مستجاب نشود دعای اهل آن خانه و برداشته میشود برکت
از ایشان و دیگر فرموده که هر چه شما را مشغول سازد و باز دارد از حق تعالی حرام است و نرد و شطرنج از آن قبیل است
بیت ساز نواختن ... روایت از حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین اسدالله الغالب ...

الغرايب و مظهر العجايب امام المشارق و المغارب يعني علي بن ابي طالب عم كه فرمود كه نهي كرد حضرت رسالت
از زدن طنبور و عود و چنگ و چغانه و كمانچه و مزامير و هرچه از ساز گويند و روايتست از حضرت سيد كاينات
و خلاصه موجودات محمد مصطفي صم كه محشور ميشود روز قيامت زننده طنبور با روي سياه و در دست او طنبوري
از آتش باشد و بر بالاي سر او هفتاد هزار ملك باشند بر دست هر يك مقمعه از آتش ميزنند بر روي او و روي او
ميشود مثل از قير در حالتي كه كور و كال باشد و زاني نيز همچنين محشور ميشود و نوازنده همچنين و روايتست از حضرت
امير المومنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين علي ابن ابي طالب عم بر شخصي گذشت كه طنبوري نواخت و بود كه
بيمانند كه اين طنبور چه ميگويد گفتند نه يا علي فرمود كه ميگويد من ترا از زدن خود راضيم كه ترا با آتش دوزخ و ما كه طمع
و لعب و غنا بعضي بر آنند كه مراد است بلهو مجنون آيه و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير
علم و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب اليم يعني از مردمان كسي است كه ميخرد سخن بازي كه مردمان بسبب شنيدن
او از راه بازي ميمانند تا گمراه سازد ايشانرا از راه خدا يعني از استماع قران و دين اسلام و بيدا نشود تا از اگر دين خدا را
بسخريه ان گرفته مر ايشانراست عذابي خوار كننده كه قتل و غارتست در دنيا و عذاب در عقبي اكثر مفسران بر آنند كه
مراد بلهو حديث غناست و مرويست كه اين در شان كسانيست كه كنيزان خريدندي و مردمانرا باستماع اصوات
الحان ايشان از شنيدن سخن حق باز داشتندي و ايشانرا بيان داشتندي كه مطلوبت كنند بالكيه كه اراده اسلام
كرده باشند بجهت اشتغال بان اعمال كردند از آن قصد بر گردند و از حضرت پيغمبر صم روايتست كه حلال نيست
بيع كنيزان مغنيه و نه شراي ايشان و نه تجارت در ايشان و نه بهاي ايشان مراد باشند كه بيع و شراي مغنيات
حرام است ابو درداء از حضرت رسول الله صم روايت كرده كه هر كه پر سازد گوشهاي خود را از غنا دور شود كه او را
از روحانيان كه ايشان بهشتند در بهشت آنها كه در روز قيامت منادي ندا كند كه كجا اند آنانكه گوشهاي
خود را از لهو و لعب و مزامير شيطان نگاه داشتند ايشانرا در رياض مشك بپاي دارم و حمد و ثناي خود ايشانرا
بشنوانم از غنا آرزو نقل است كه غنا نفاق را مانند است و موضع غنا قساوت قلب **بيت** بر گناهان صغيره مصر بودن
از حضرت ابي عبد الله عم مرويست كه صغيره نيست با اصرار يعني صغيره كه بسيار كنند كبيره است با استغفار و حضرت
ابي جعفر عم فرمود كه اصرار است كه گناهي كنند و استغفار نكنند و با نفس خود قرار توبه ندهند و ميبايد دانست كه
صغاير بسيار است از آن جمله آواز كشيدن و بلند آواز خود بجا كردن بطرافت و كمان كردن اهل سنت و زياد ...
... كردن و سنگ ريزه با انگشت بازي كردن ... و ... باز ... و ...
عنابستن مردم را بسيار زدن و در راه بتكبر رفتن و در بحث روي خود از مخاطب گردانيدن بسبب تكبر چنانكه حق تعالي
لقمن ... وصيت ميكند پسر خود را از مخاطب گردانيدن روي في قوله تعالي و لا تصعر خدك للناس و لا تمش
في الارض مرحا ان الله لا يحب كل مختال فخور يعني ميل مكن روي خود را از جهت مردمان يعني متكبر
... خود را از مردمان ... است و مرو در زمين در حالتي كه با فرح شديد و شادماني تمام باشي

و حرامات ... جاهلان و مستكبران رود و فخر نمايند و نازش كنند قوله تعالي واقصد في مشيك واغضض من صوتك
ان انكر الاصوات لصوت الحمير و ميانه باش در رفتن خود و زياد كن و فرو زننده باش در سخن يعني بلند مكن
آواز را كه بدترين آوازها آواز خران است روايتست كه زود رفتن در راه علامت خفت و سبك باريست و دير حركت كردن نشانه
نخوت و تكبر است بلكه ميانه رو بايد بود كه از علامات تواضع است و بردباري **مثنوي** اي برادر ز لغزش راه كن خويشتن آگاه
در كنار كن خرد پاي خود را در برپيچي مكش زانكه يكجا عقب ميكشد تا تواني برد و بردباري پيشه كن و ز عقوبات خدا انديشه
كن مرويست كه در جاهليت مردي بود از روي نشاط و فخر براه ميرفت حق تعالي زمين را امر كرد تا او را فرو برد و روايتست
كه مشركان عرب و مستكبران بيادب برفع صوت تفاخر ميكردند حق تعالي اين آيه فرستاد و مرويست كه حضرت رسول صم آواز
نرم با دوست داشتي و صوت را كاره بودي و سفيان ثوري فرموده كه فرياد هر حيواني تسبيح است الا حمار كه آواز
او از ديدن شيطانست و مرويست كه آواز حمار ... روايتست
كرده كه حق تعالي سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز زن نوحه گر و از حضرت ابو عبد الله مرويست كه مراد با
الاصوات عطسه است با واز بلند و رفع صوت در كلام قبيح كه مرضي نباشد و اگر رفع صوت در دعا و قرائت با ذكر الهي باشد
مذموم نيست هر گاه لحن و تحزين با او نباشد **مثنوي** عقل باري ميل بد كاري مكن زينهار يك نفس سلف باري مكن
هر چه باشد در زمين نايسند دور از خود كن كه باشي هوشمند تا صواب كار بيني سر بسر بر مراد خود مكن كاري دگر بدان
ايعزيز كه حضرت حق سبحانه و تعالي كريمست و بخشنده گناهان بندگانست و اگر بنده گناه كند بر آن پشيمان و نادم باشد و از
روي صدق و يقين عازم بر ترك آن شود كه هر گاه از آنست كه در قيامت او را رسوا سازد و بر آن گناه پشيمان شده
موجب ... و بايد كه بنده ... بر ... سعي نكند و ... باشد كه حق سبحانه و تعالي صفت بندگان خود را
بان بيان كرده كه و عباد الرحمن الذين يمشون علي الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما يعني بندگان
خداي بسيار بخشاينده كساني اند كه ميروند بر روي زمين با سكينه و وقار و از روي تواضع و افتادگي و چون خطاب كنند ايشانرا
نادانان يعني سخن بد ادا نه با ايشان گويند گويند در جواب سخن ايشان كه سلام بر شما باد يا سخني گويند كه سلام مانند در آن
انفصل و ابتاي ايشان مراد ترك و تعرض است بسفيها و المراد از مجادله ايشان كه ما شما را بشما كافيم و در مرض
جواب نمايم ايم و الذين يبيتون لربهم سجدا و قياما و ديگر بندگان خدا آنانند كه با وجود حسن خلق شب بروز
آرند براي رضاي پروردگار خود سجده كنندگان و بر پاي ايستادگان و الذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم
ان عذابها كان غراما انها ساءت مستقرا و مقاما و ديگر بندگان آنانند كه با وجود اينها در رضاطلبي و انقياد و خشوع
و تضرع ... نكرده كه ... بر وجه ... از خداي كه اي پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ را بدرستيكه عذاب
دوزخ نيست لازم و دايم و جاي بد ... كه دوزخ بد جاييست از روي آرامگاه و جاي بودن و ايستادن و الذين اذا
انفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما و بندگان حق آنانند كه چون نفقه كنند اسراف نكنند يعني در
معاصي و محرمات صرف نكنند و تنگ گيري نكنند بر عيال خود و در رستن حقوق واجبه باز نگرفته و بود اتفاق

اثبات بیان نموده است یعنی طریق اعتدال مرعی داشتند قوله تعالی وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا و بندگان مخلص آنانند که نپرستند با خدای
دیگر را و نکشند نفسی را که حرام کرده است کشتن او را خدای مگر بحقی که آن رده است و قتل در عوض قتل و زنا کننده
اصل معاصی این سه چیز است و هر که بکند این هر سه مذکور شد از کبایر ملت برسد و ببیند جزای کرده از نحو در اثام است
و اثام چاهیست در دوزخ که اگر سنگی از کنارهای آن رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد قوله تعالی يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا دو چندان کرده شود مر او را عذاب در روز رستخیز و جاوید ماند در آن عذاب در حالتی که
خوار و بیمقدار و ذلیل و بی اعتبار باشد إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا مگر آنکه توبه کند از بدیها و بگرود بخدا و رسول و بکند کاری شایسته پس آن گروه بدل کند خدا بدیهای
ایشان که کرده اند به نیکویها و هست خدای تعالی آمرزنده گناهان توبه مهربان بر ایشان یعنی معاصی سابق را محو کند
و در عوض آن طاعت که احقر ثبت نمایند و از ابن عباس و سدی و مجاهد نقلست که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرک
تبدیل نماید به محاسن اعمال در اسلام بدل شرک را باسلام و قتل مؤمنین و بقتل مشرکین و زنا را بعفت و بر هر کاری
نماید و گویند محو کند سیئاتی که در اسلام کرده بحسناتی که در آن کند چنانکه مذکور است در صحیح مسلم که ابی ذر گوید
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که روز قیامت بنده را در عرصات حاضر گردانند و صحیفه اعمال او را بدست او دهند
و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد و می خواند و از گناهان کبیره خایف باشد چون همه بخواند کبایر را نبیند گوید
من گناهان کبیره کرده ام چرا در صحیفه اعمال من نیست گویند که آنرا بحسنات بدل کردند و حضرت رسول تبسم نمود چنانکه
و از حضرت سید الساجدین منقولست که مردی بنزدیک رسول خدای آمد و گفت یا رسول الله
چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناهی نمانده که نکرده باشد و این را که حالیا میروند زنا کرده باشد آیا او را توبه
باشد یا نه فرموده مؤمن بوده گفت کلمه شهادت گویی گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه صحیح گناهان او را به نیکیها
بدل کنند آن مرد شادمان گشت و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا غایب شد از نظر ملائکه و لایق ثواب و تبدل
زعشق بیان سیم صفت توبه دل در عقب گناه و در عقب توبه دین توبه نادر است یا در توبه وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا و هر که توبه کند و بکند کاری شایسته بجهت تدارک که از روی اخلاص باشد بدرستی که باز گردد
بسوی ثواب خدای بازگشتنی نیکو در خبر است که حق تعالی فرحناک میشود بتوبه بنده از کمراهی که راه بیابد و تشنه
که آب یابد و باز یابنده که زیبد آرد وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا و دیگر عباد الرحمن
آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند مجلس اهل شرک و مغنی و مزامیر و سایر لهو و لعب و قبایح
و گواهی ندهند بامر باطل و ناحق و چون بگذرند آن بندگان حمیده خصال بچیزی که ناپسندیده است نشاید کرد در حالتی
که بیاد و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و از آن چشم پوشند و گذشت از
فواحش و اعراض از ذنوب و کنایات از آنچه قبیح باشند تصریح بآن و امثال حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام

ازره

فرموده اند که نظر کنند که اتباع شرایع سیدی محمد آنان نکرده و شریک نشده باشند که حضور ایشان دلیل رضاست بآن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در هر جا که مردمان بایستند که ایمان نیک بزنند بزیف کلام و حسنی که مراد لهو است
یعنی چون باهل معاصی بگذرند و کلام برنامه و بروند وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا و دیگر
بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بآیتهای پروردگار خود یعنی موعظه کرده شوند بروی نیفتند برآن در حالتی
که کران باشند و نشنوند از اسماع قبول و کوران که نبینند آثار آنرا یعنی مانند کسی باشند که نشنوند و نبینند آنرا
دان کار کنند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و دیگر
عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از زنان ما و فرزندان ما که روشنی دیده
دیده باشد یعنی ما را از ایشان خرسند و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالح است و ابن عباس فرموده که مراد از ذریات
کسی است که روشن دارایشند چشم او روشن و گذارنده علم تعلم کند و بگردان ما را برای پرهیزکاران و پیشوای یعنی ما را چنان
توفیق ده که شایسته امامت متقیان باشیم یا اهل تقوی بما اقتدا کنند و ابو بصیر از حضرت ابو جعفر ع نقل کرده که یعنی
آنست که بگردان ما را از متقیان و پرهیزکاران امام و پیشوایی تا بوی اقتدا کنیم أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ
فِيهَا تَحِيَّةً آن گروه بندگان که مذکور شد پاداش داده شوند بغرفه بهشت یا غرفه برگزیده بر شتند دی
ترک شهوات و ابنای کفایت و تحمل مجاهدات و فقر و اجتهاد بر اداء فرایض و عبادات و عطا داده شوند در بهشت
بزرگان باقی که هر کرا بینا در حسب آن بباشند و سلامتی از آفات آورده اند که غرفه کوشکهاست بر چهار قائمه از زر
و نقره و لؤلؤ و مرجان خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا در حالتی که جاویدان باشند در غرفه های بهشت
یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند و نیکوست آن غرفه بهشت از روی قرارگاه و جای بودن در غرفه های
بهشت و بنا باید خود را در اداء ذلت که من از زلات بجز پرهیز از گناهی او میکنم من بیکم از گناهان عظیم است و در
صحیفه الرضا مسطور است از حضرت پیغمبر ص که فرموده ای بنی آدم باید که مغرور نگرداند ترا گناه مردمان از گناه خود یعنی
هرگاه کسی را بینند که گناه میکند بسبب آن مغرور نشود که گناه من بیش از گناه او چه نادانی بنعمت میکنم مهمل است و نباید
که مغرور نگرداند ترا نعمت مردمان از نعمت حق تعالی یعنی چون بینند که نعمت حق تعالی بر کسی بیشتر است گوید که خدای بمن چه
چیز داده است که من شکر او کنم و نومید مگرداند مردمان ترا از رحمت خدای تعالی که مرد امیدوار باشی یعنی
گوید من گناهی نکردم که مستوجب عذاب دوزخ شوم یا آنکه مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ
فَمِن نَّفْسِكَ یعنی آنچه بتو میرسد ای آدمی از فراخی و از رفاه و تندرستی و سایر نعمتها پس از فضل نعمت اوست ای آدمی
میکند از انواع طاعات و عبادات و خیرات برابری نمیکند با نعمت تندرستی و نعمت حیات پس چگونه نعمتهای
غفران کند و آنچه میرسد از قحطی و تنگی و سایر مصیبت پس از تو است چه معصیت تو باعث آن شد و نیز المحسنه
احسانست و سیئه مجازات معاصیست و انتقام و هم در حدیث آمده است که هیچ مؤمنی را رنجی و اندوهی یعنی
خواری که بعضو او رسد یا دلال خلیفه او کشته نشود مگر که بجهت معصیتی باشد تا آن سبب مغفرت او شود

پر خوشحال مومنی که اعمال ناشایست از وی در وجود آید مکافات آن در دنیا بکشد تا باعث نجات و رستگاری
عقبی او شود و نیز حضرت رسول الثقلین صلعم فرموده که هیچ پوست بدن محب من آتش سوخته نشود و هیچ لغزش پای
از پل صراط نلغزد که هیچ گناه او بود و شبهه نیست در آنکه این گروه بسیار از دوستان حضرت امیر المومنین و امام المتقین
و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام است و اگر دشمنان آنحضرت از سعادت عظمی دور هستند که جنت بر ایشان حرام
اند و عقاب ایشان در دنیا و آخرت بر روز جزا ابد است امید که شیعیان حضرت امیر المومنین علیه السلام را توفیق توبه
شایسته و طاعت بایسته روزی باد بحق محمد و آله الامجاد **مناجات** ای زهر بدیده را بدی بتو بدی مرز
زهر بوی بتو کار را حیلت کند در زیات عادت ترک کنم از زیات توبه از بند بود دست فشاند توبه آنست که از
نفس گشاد هر که گرفتار ترک گناه جز توبه نشود دمی براه چشم آن دید که روشن نظر است دیدت توبه که گناه دار
غوث توبه بر وی بر ذره سر ز دیده توبه بپوش از نظرم **فصل ۲** در اجتناب از جهالت جهل بر دو قسم است مرکب
و بسیط جهل بسیط آنست که نفس را فضیلت علمی نبود لیکن بجهل معترف باشد و داند که نادان است و آن نزد عقلا
مذموم نیست مادام که در طلب علم و فضیلت ساعی بود و جهل مرکب آنست که نفس از فضیلت علم عاری بود و خود را
عالم داند و این صفت بغایت مذموم است و از مهلکات نفس و قابل علاج نیست **نظم** آنکس که بداند و بداند که بداند
اسب طرب از گنبد گردون بجهاند و آنکس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک خویش بمنزل برساند و آنکس که نداند
و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند خواجه نصیر الدین طوسی ره در اخلاق ناصری آورده که حکیمی بالمنزلة
مالکاری جاهل اتفاق ملاقات افتاد حکیم در اثنای محاورات و مکالمات ابد من بروی [illegible]
خاطرات را این صورت بر خاطر شاق افتاده بر حکیم زبان ملامت دراز کردند و گفتند این چه ادبی بجا آوردی که
آدم بسیار تقاضا میکنند که آب دهن در موضعی اخس و محلی اقبح انداخته من چندانکه باطراف نظر کردم هیچ موضعی
خسیس تر و محلی قبیح تر از روی این مرد که جهل موسوم است ندیدم و گفته اند که هر که [illegible] کند بد باشد شرف
از شناسند و فایده از دانند جهل را نفی باشد منقولست که ارسطاطالیس بعد از هشتاد سال بربط زدن
آموخت شاگردان و مریدان او ملامت میکردند و گفتند شرم نداری که با موی سفید بربط زدن میآموزی گفت
از آن [illegible] شرم داری که در میان جمعی باشم و ایشان چیزی دانند که من ندانم باد ایمن که نفس آدمی را که
برانیست و گریزان از چیز و حریص بر [illegible] در عبادت و طاعت کامل حق [illegible] از ابهام بوده
و رفع ابهام [illegible] در ریاضت بردن میشود و لیکن حجاب راه جهل است و غفلت [illegible] که یکی از مریدان را صحبت
با یکی از جاهلان مناظره افتاد بعد از مکابره و مناقشه بسیار آن بزرگ دین [illegible] و امر اسلام داشت
کنند با شیخ [illegible] از جواب سخنان باطله او خاموش شد گفت زیرا که سخنان من موافق قرآن و حدیث است و سخنان
داعی از مطالب وسوسه شیطان و من بر علم خود یقینم و او بر جهل خود مستقیم و نفس که من در صحبت [illegible]
نمیکند پس اولی آنست که اهل جهل او و اکثار [illegible] و شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده که هر کس را عقل خود بکمال [illegible]

خود بجهال **نظم** یکی جهود و مسلمان خلاف میکردند چنانکه خنده گرفت از نزاع ایشانم بطعنه گفت مسلمان گر این قباله من
درست نیست خدایا جهود میرانم جهود گفت بتوریة میخورم سوگند وگر خلاف خورم همچو تو مسلمانم گر از بسیط زمین عقل
منعدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم پس واجبست بر هر یک از مکلفین که خود را از جهل برهاند و بقدر وسع
و طاقت در دفع آن کوشند که بدترین از جهل چیزی نیست و او قبیح بلکه اقبح است **در مناجات حضرت امیر
المومنین علیه السلام** بزرگوار خدایا تراست حمد و ثنا مرا از تو است عطا دم از تو بزرگ عطا گر بزرگ گناه و پناه از بیکار بحق
[illegible] از تست نزد فقر فقنا الهی جیب بزرگست دیر گناهان بزرگ گناه من معفو و بکن [illegible] تو [illegible] که بیشتری
در جهان مناجاتم [illegible] وفاقهام بینا بر ام امید دل هیچ و امکر دان ناز که [illegible] لطف به جود [illegible]
بحق انس [illegible] بحق باب که [illegible] بر در جای [illegible] هزار سال کرم در جناب بکنایتی جوی جو بندم امید
از تو بکس [illegible] **فصل ۳** در حقد و حسد بانکه حسد از روی زوال نعمت دیگرانست و انتصاب جنب
سانح خود و حسد از جمله مهلکات نفس و بزرگان گفته اند هر چه از آن تو [illegible] بود دفع آن چیزی دیگر شود مگر
حسد که دفع آن بهیچ چیز در حیز امکان نباشد و زهر کشنده هیچ تریاق از دل بیرون نرود **نظم** [illegible]
[illegible] نیست مقام زهر رساند بکام جان بر او درخت حقد چنان تلخ میوه دارد که [illegible] بود زهر
برابر او [illegible] لعنت الله فی الدارین که حقد و حسد از افعال مذموم است و حسد [illegible] عداوت دیگر
عجب و خوف از فوت [illegible] که دوست دارد و دوستی ریاست و بزرگی و خبث نفس و بخل و حسد
[illegible] و معنی حقد آنست که بدی برادر مومن را در دل گیرد و حقد از بیشتر غضب آید و ثمره اوست و حسد آن
که بینی این نعمت [illegible] که از من باشد [illegible] فلان هر بار [illegible]
اگر بینی که فلان [illegible] عالم است کاش منهم بودم و این نعمت که فلان دارد [illegible] من هم داشته باشم این [illegible]
چون دانستی که حقد و حسد زوال نعمت مطلوب است و دوام نعمت خود بس بدانکه در این کتاب بسیار است [illegible]
خدا [illegible] فرموده که حسد [illegible] از آنجا [illegible] آتش هیزم را [illegible] آنحضرت فرموده که شش کس [illegible]
میشوند با آتش دوزخ بیش از حساب [illegible] امرا [illegible] جور و ظلم [illegible] که متعصب
باشند [illegible] سیوم دهقانان [illegible] چهارم [illegible] تجارت [illegible] خیانت کنند پنجم روستاییان جاهل ششم
عالمان حاسد و در آثار آمده که حضرت موسی [illegible] در مناجات دید شخصی [illegible] گفت
ای مرد [illegible] پس سؤال کرد از پروردگار خود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
حسد [illegible]

و در کو

که داعی نیست بجهت خدا پس کما قال الله تعالی أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ یعنی یا بلکه
حسد میبرند بر مردمان بانچه داده است ایشانرا از فضل خود و از روایات صحیح است که حاسد نمی یابد از مجالس الا خواری و
اعتباری و نمی یابد از ملایکه الا لعنت و دوری از رحمت و نمی یابد از خلق الا نکبت و جزع و نمی یابد در وقت مردن
الا دشواری جان کندن و هول آن و نمی یابد در موقف حساب الا فضیحت و رسوائی **نظم** که حسود آمدست بر وحشی
وای بر وی زاتش حسد پس حسد آنست کانس حسود کند که زعلم در تن و جو بکند روایتست که یکی از اصحاب رسول الله
شب و روز این آیه میخواند إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا زنی از زنان یهود در ایران حسد آمد
و آتش حسد در نهادش افتاد حلوائی بساخت و قدری زهر در آن کرد و با چند قرص نان بمرد داد و در را
بست و بیچاره رفت دو جوان را دید که از سفر می آمدند و اثر گرسنگی در سیمای ایشان ظاهر بود نان و حلوا را بایشان
داد و جوانان هم آنجا نشستند و نان و حلوا را خوردند و در زمان جان بدادند این خبر بدیشان رسید که امر در گرفت
بخدمت حضرت رسول بردند از وی پرسید که این نان و حلوا از کجا آوردی گفت فلانه روز زن یهودی بمن داد در زمان
طلب کردند چون آن جوانان را بدید بشناخت و واه از نهادش بر آمد و گفت این هر دو پسران منند و در دست
حضرت رسول الله افتاده مسلمان شد و بصدق مضمون آیه کریمه اعتراف نمود و گفت من اگر چه بد کرده ام اما با خود کرده ام
و مثل مشهورست که کفی الحسود حسده **نظم** حسود را حسد آن بس است در عالم که در بلا و غم و درد و رنج دارد دایم
حسود بر دگران آتشی برافروزد چو بنگری همه خویش در میان سوزد در جامع الحکایات مذکورست که در همدان
مردی بود حاسد و همسایه داشت صالح و عابد که آثار صلاح در جبین او ظاهر بود و عطرات کرامات در ناصیه او
باهر و پیدا ساکنان آن نواحی سر بر خط رضا بمتابعت نهاده بودند و صادقان آن حوالی دست اخلاص در دامن ارادت او
زده ذکر محامد او تذکار السنه افواه خاص و عام جاری بود همسایه حسود بدین سبب همیشه با انواع غم و اندوه
گرفتار بود و هر چند قصد او کردی تیر حسدش بر دریغ و درع آن کارگر نیامدی بغایت متحیر بود و روزگار بتلخی
بسر میکرد تا آنکه غلامی خرید و در تربیت او میکوشید و با او الطاف بسیار و اعطاف بیشمار میکرد و علی
الدوام بغلام گفتی که ترا بجهت مصلحتی میپرورم و از برای کاری در تربیت تو جمیع انواع جهد و اکرام کرده ام از تو میخواهم
بپرداری و خاطر مرا از بند خیال فارغ البال سازی چون مدتی بر آمد غلام را در مقام اطاعت و انقیاد و وفا
داری دعوی کنان دید شبی غلام را پیش طلب کرد و گفت بدانکه من از دست این همسایه بجان آمده ام
و میخواهم که از نکایت و مصیبتی برهانم و هر چند جهد کرده ام و تدبیر انگیخته ام تیر تدبیر من بر هدف مراد نرسید
و آتش حسد در جان و دل من اشتعال یافته و زندگانی بر من تباه و روزگار من سیاه گشته ترا در این مدت جهت این
پرورده ام که امشب مرا بر بام او ببری و بکشی و در بام بگذاری و خود بروی تا بامداد چون مرا آنجا کشته یابند هر آینه او را بتهمت
کشتن من بگیرند و مال و جان او در معرض تلف افتد و اخلاص و اعتقاد مردم در حق او زایل گردد و تو از مال من آزاد
باشی و خط آزادی بتو تسلیم میکنم و پنجاه دینار نقد بتو میدهم تا از این شهر بیرون روی و در شهر دیگر مسکن سازی غلام

گفت ای خواجه هیچ عاقل این کار نکند که تو کردی که بجهت دشمن مرا بکشتن دهی مطلوب بودی چون تو کشته شوی از نکبت و قران آن
نایره حسد وارستگی و لقای او مجال آن یابی و اگر ترا غرض فوت او است من او را بقتل آورم و ترا از رنج نجات دهم گفت
شاید ترا این میسر نشود و اگر شود دیر شود و مرا پیش از این طاقت نیست غلام چندانکه او را پند داد مفید نیفتاد چون
رضای خواجه در آن دید خط آزادی و پنجاه دینار نقد از وی بستد و سر او را در بام خانه عابد برید و هم آنجا بگذاشت و
بخانه خود در رفت و روز دیگر متوجه اصفهان شد و مردم آن مقام را گرفتند چون صبح شد خواجه حاسد را در خانه عابد کشته یافتند عابد را
محبوس ساختند چون شنیدند که کشتن خواجه حاسد نه از ثابت نیست و لیکن چون بر صلاح و تقوی او گواهی دادند او را از قتل خلاص
اما محبوس بود تا بعد از مدتی یکی از تجار آن غلام را در صفاهان دید غلام احوال خواجه و متعلقان و مملکت او را از او پرسید تاجر
حکایت کشته شدن خواجه و حبس عابد بدو گفت غلام گفت بجهت خدای بر آن بیگناه رحمت باید کرد بحکم خواجه این کار را
عابد بیچاره از آن واقعه چه خبر است خواجه تاجر حقیقت این حال را بر آن گواه گرفت و بهمدان آمد و حقیقت حال بیان نمود و عابد ادای شهادت
نمودند و عابد را از حبس نجات یافت و حاسد بعقاب ابد گرفتار شد **نظم** آن درد که در دل و جگر پنهان بود حسد آمد این شنیده ای
دیو و دد آنکه نیست حسود ختم مردم باشد که زانکه در نکو خصم منست آورده اند که در زمان اسکندر جانوری پدید
آمده بود که چشم او بر هر که افتادی فی الحال هلاک شدی اسکندر هر چند از حکما چاره آن جست کسی چاره ای برای او ندانست
تا ارسطو بعد از تامل بسیار فرمود که چاره کرده ام شاید که این بلا دفع شود پس فرمود تا آینه ساختند بمقدار قد آدم
در پیش گردون نهادند و گردان با آن جانور رسید و از جانور چون آواز آدمی شنیدند از پس بیرون آمد
آمد چون پیش گردون آمد نظرش بر آینه افتاد صورت خود را بدید بیفتاد و بمرد اسکندر از اغاز این حادثه تعجب نمود
و از حکیم پرسید که در این کار که کردی چه حکمت بود گفت ای ملک این جانور چند سال است در عالم از مهلکات الهی
نجات یافت معتقدم که در پیش او هیچ مجسم نبود شد حسد در چشم او زهر قاتل است که نظرش بر هر چه افتادی هلاک گردیدی من آن جسم
در پیش وی بردم تا چون نظرش بر آینه افتاد عکس خود را بدید از آن ادم به او راجع میشود تا چنین نشود و نیز مردم از زلالی
اخلاص هیچ شوند و منه او از بلای خود **نظم** حسد آتش است مرا سوزد بجو آتش که خود را سوزد هر که با حسد کند دل
تا نیاید باید اندر جاه و از حسد بود که حضرت پیغمبر آخر الزمان آنچه را از آزار قریش کشید و حال آنکه عم و ابن عم
بودند و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام آنچه دیدند از بلا و از آزار و حسد
بود و این معلوم شد که شیعیان امیر المؤمنین و دوستان ائمه معصومین از حسد بری باشند و از حسد بر نیند و حسد کار
دشمنان ایشانست **مناجات** بیمنا بناز و بطاعت نفتیم بالله ریا نیاز و عبادت نمودم الهی در این رزوی نفس را این
در پاس نداشت چون شبهات بیجا اسید من که بر آرد شفیع من که شود اگر تو بیافکنی و در دو جهان در وطن رعایت
که رحمت ای نیستم ضایع و گر ضایع و گشته ام تمام بچه چون نیست تا بلطفی تو چیزی که هر چاره پرسیدم شود که ز الهی ار هوا
اسیر من بیرزاست ارحم تو غفور که بخشی کنی از لطف خویش پیچیده را چنان مغفرت جرم بر عفو خود تفرقی که بنیست
نفس زیر نهد در قدم سرم را به هم گشتم بنوازش قولی بسلام بدرسی کرامت و ما سبانه را اگر شفیع کرم تو شم الفنین را بجو دیده

باهم خاتم

کونین انشه دو سرا **فصل ۴** در سخاوت و احسان و اجتناب از بخل سخاوت سبب نیکنامی
و احسان موجب دوستکامی است و ادبی را هیچ صفتی بهتر از سخاوت نیست **نظم** سخت رد
بجود است و کرامت بجود هر کرا نیست عز و نبارد عدمش بر که وجود دو در اصل است که سخاوت درختیست
در بهشت و بحقیقت فی الجنة بر کنار جویبار خشنودی حق تعالی رسته و شاخ او در سرا فرازی با علی
علیین پیوسته و شکوفه آن نیکنامی دنیاست و میوه آن کرامت عقبی **نظم** این سخا شاخیست از سر
بهشت وای کو این شاخ را از کف بهشت و بخل نتیجه حب دنیاست و حب دنیا بمصداق حدیث
حضرت مقدس نبوی صلعم که حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ سر همه گناهانست و عیبی که مجموع هنرها را مختفی
سازد و بخل است و هیچ خصلتی مذموم تر از بخل نیست چه بخل اول سرا در دنیا بجاه مذلت و خواری نگونسار
سازد و در آخرت باتش دوزخ گرفتار کند و بانکه بخل را از گناهان کبیره شمرده اند و در تعریف بخل
خلافست بسا کسی که او نظر بنفس خود کرده و خود را سخی داند و مردم او را بخیل شمرند و بر عکس
اما باید دانست که هر که هر انچه بر و واجب باشد از زکوة و خمس ندهد و منع ان کند و ادا کردن خود ادا
نکند او بخیل است باتفاق اما در غیر ان خلافست پس گفته اند که کسی گوشت بقصاب رد کند که در وی
اندک کم باشد یا نانرا بنانوا رد کند که چه ازان کم است او نیز بخیل است و هر که بر عیال خود مضایقه کند
از طعام کند با نزد بی رضای او بخورد او نیز بخیل است باتفاق اما اگر گوشت و نان بسیار کم باشد که در
عرف عادت گویند تضییع مالست این سهل است با عیال انکس ضایع کند مال او را اگر در عرف گویند
تضییع مالست اگر منع کند بخیل نیست و اگر کسی را نا خوش باشد و کسی را نظر بران افتد و در خاطر او
خطور کند که این نانرا بایام محروم وا داشتن تغافل زند یا او را بپوشد و نخورد که کسی
او را نبیند نیز بخیل بخلاف و هر که بخشش کند از روی از دل یا الحاح بر و در افتاده باشد
او هم بخیل است و اگر کسی با سائل خوشحالی کند و او را بزبان خوش بنوازد اگر چه چیزی با و ندهد
او سخی است نه بخیل پس هر فقیهی بر نظر بحال خود کرده با مقدور انکس باشد باید که در راه
حق تعالی بدهد نه چندانکه ضرر رساند بحال خود یا از اهل و عیال باز گیرد و بدیگران دهد زیرا
که ازین بخیل بدتر است و اسرافست و چون دانستی که بخیل کدامست بدانکه حق سبحانه و تعالی
فرموده که وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی هر که نگاه داشته شود از بخل
نفس خود را پس ان گروه ایشانند از رستگاران و حضرت رسول الله صلعم فرموده که داخل
نمیشود به بهشت بخیل و بدخلق و جور کننده و منت نهنده و دیگر انحضرت فرموده که اللهم
انی اعوذ بک من البخل یعنی بار خدایا پناه میبرم از بخل و نیز حضرت مقدس نبوی صلعم فرموده
که سخی جاهل نزد حق تعالی گرامی تر است از بخیل عالم و دیگر فرموده که دو خصلتست که جمع نمیشود

در دل مؤمن بخل و بدخلقی و دیگر فرموده که بخیل بعد از او بیشتر از ظلم او و کدام ظلم است
که بدترین است نزد خدا تعالی از بخل و حال انکه حق سبحانه و تعالی قسم یاد فرموده بعظمت
جلال خود که در بهشت در نیاید هر بخیل را روایتست که روزی حضرت رسول الله صلعم
طواف خانه کعبه میکرد پس دید که مردی بخانه کعبه خود باز بسته و میگوید الهی بحرمت
این خانه که مرا بیامرز حضرت فرمود که چیست گناه تو مرا صفت کن گفت گناه من
بزرگتر از انست که وصف توان کرد حضرت فرمود وای بر تو گناه تو بزرگتر است یا
عرش حق تعالی گفت گناه من گفت گناه تو بزرگتر است یا کرم حق تعالی گفت کرم حق تعالی
بزرگتر است حضرت فرمود وای بر تو صفت کن گناه خود را گفت یا رسول الله
من مردی صاحب مالم و هرگاه که سائلی می آید از من سوالی کند و حاجتی خواهد
گویا رو میکنند بمن شعلهٔ آتش حضرت فرمود که دور شو از من که مبادا من نیز بآتش
تو بسوزم بحق انکس که برانگیخته است مرا بهدایت و کرامت که اگر تو در میان رکن
و مقام دو هزار هزار سال عبادت کنی و تضرع کنی تا جاری شود از چشمهای تو نهرها
آب و درختان را ازان آب دهی بعد ازان بمیری و حال انکه تو بخیل باشی هر آینه بدر
اندازد حق تعالی ترا در آتش دوزخ وای بر تو ندانسته که حق تعالی فرموده که وَمَن یَبْخَلْ فَإِنَّمَا
یَبْخَلُ عَن نَفْسِهِ یعنی هر که بخیلی کند پس بدرستی که بخل نمی ورزد الا از نفس خود
مثنوی تجربه کردم ز هر اندیشه نیست نکوتر ز سخا پیشه خاصه ز هر که مرا مدد
بر کند از قافیه اینک کرم و در آثار آمده که ابن عباس گوید که چون حق تعالی بهشت عدن را
آفرید فرمود که آراسته شو پس چون آراسته شد فرمود ظاهر ساز نهرهای
خود را پس ظاهر ساخت چشمه سلسبیل و چشمه کافور و چشمه تسنیم پس بیرون
آمد از انها در بهشت نهرهای خوشگوار و خمر و عسل و شیر پس فرمود که ظاهر ساز
پردها و حجلها و کرسیها و حلها و زیورها و حور العین پس چون ظاهر شد انها پس
چون نظر کرد حق تعالی بهشت پس فرمود که تکلم کن و حرف زن پس بهشت گفت طوبی
طوبی لمن دخلنی یعنی خوشحال انکه داخل شود در من پس الله تعالی فرموده که بعزت
و جلال خودم که ساکن نمیشود در تو بخیل و در خبر آمده که چون حق تعالی اراده میکند بقومی
بدی بسبب بد کرداری ایشان و میخواهد که فعل بد ایشان با ایشان عاید گردد
امیر میسازد بر ایشان بدترین ایشانرا و میگرداند رزق ایشانرا در دست بخیلان
ایشان منقولست از بشر حافی که نظر کردن بخیلان اندوهیست بر دلهای مؤمنان

مؤمنان و در روایت آمده که از حضرت یحیی پیغمبر علی نبینا و علیه السلام که شیطان
را دید در صورت خودش گفت یا ابلیس خبر ده بد ترین مردمان نزد تو و دشمن
ترین ایشان گفت دوست ترین مردمان نزد من مؤمن بخیل است و دشمن ترین
فاسق سخی گفت این چیست که میگوئی گفت زیرا که بتحقیق که در بخل او کافیست
و سخی فاسق نظر میکند حق تعالی بسخاوت او و امرزیدن میکند از آن فسق
حکایت آورده اند که بازرگانی سنم بخیل غلامی کریم الطبع داشت با
ضرورت سفر دریا اجتناب نمود و غلام را با خود در کشتی نشاند
و چون باد مراد بوزید تجار صد چند شد بلند در آن بحر عمیق سرگردان
بماندند و اطعمه و اشربهٔ ایشان نقصان پذیرفت و او بازرگان
با وجود نعمت و ثروت بسیار هر روز اندکی آب و قدری طعام وظیفه
کرده بود و در آن سفینه دختری جمیله بود که حسن از چهرهٔ عالم
آرای او مایه خواستی و خوبی در رونق بازار خود را از شکل
و شمایل دلفریب او آراستی **شعر** جان افروز دلبندی چو دل
بند ، بخرمنها گل دختر وار هانند ، بهاری شان چون برلب بخنده
سزاوار کنار نیست بختان ، بخی چون شان کلهای دلاویز ، کلاب
از شرم ان کلها عرق ریز ، کرشمه کردی با دل عنان زن ،
خمار آلوده چشمی کاروان زن ، و تمامی زاد از سبب طول مدت
خرج شده بود و از عزت و ثروت به ملت فاقه رسیده غلام
چون عجز و حیرت دختر بدید مروت طبعش بر مراعات او باعث
شد و وظیفه مقرر خود را بر وی ایثار کرد و اگر از قوت خود گرسنه و
تشنه میبود خواجه بر آن سر اطلاع یافت و از سر غضب غلام بیچاره
را در آب انداخت غلام را چون لطف نامتناهی حامی بود چون اندک
زمانی شناخت کرد ببرکت شناخت تخته بدست آورد و بران نشسته
به هر طریقی که بود خود را بساحل دریا رسانید روزی در آن حوالی
بطلب طعام سیر میکرد دید شمامه عنبر اشهب که بوزن هزار مثقال بود
بدست او افتاد و روی به آبادانی نهاد و آن کشتی چون بساحل رسید پادشاه
آن حدود برسم ترنج بصورت تجار متوجه کشتی ناگاه نظرش بر جمال دختر جمیله افتاد

نادل شعر فیلسوف دوم شد بر عقب سفینه ملک آمد تا سر فاد جای کرد **بیت** یکی عقد مرواریدی ناب بید هند او لشان بیضه اعجاب
سیه هند پادشاه در زمان با حسن اقتضا اسلام زیادت داد و بعقد صحیح دختر را بحباله خود در آورد و با عزاز و اکرام هر چه تمامتر بدولتخانه و مسالم رسانید
و در اراده و احترامش افزود و ملک را در آن ایام فاقه عمر بپایان رسید و متاع هستی او به بازار نیستی بغارت رفت و وارثی
نداشت که عنان سلطنت و زمام مملکت بدو سپرده شود بضرورت ملک بر ملکه قرار گرفت و ارکان دولت و اعیان مملکت بحکم
در ربقهٔ مطیع و منقاد او گشتند و آثار معدلت او هر چند و نسبت بالشکر و رعایا پرتو متزاید و متضاعف میگشت
اتفاقا غلام بخیل را از بخت یار شد بدین دیار رسانید و خواست که ان شمامه عنبر اشهب را بمعرض بیع در آورد
و از بهای او ذخیره بردارد که خواجه بخیل او را شناخته از آن صورت متعجب شد و بارزی شمامه عنبر طمع خام در آن کرده
غلام آویخت و گفت ای غدار بکاری غلام رفت و اسعد و اقمشه بسیار از من دزدید و مرا در دریا سرگردان کرده و این
از من است غلام انکار کرد و آتش خصومت از جانبین اشتعال یافت بمرتبه که کسی را قدرت انطفای آن نبود بالضروره
کار ایشان از مجادله بمخاصمه و محاکمه کشید و از ترسانیدن بر افواه انجامید تا حال بدیوان ملکه رفته و در مجلس حکم نشستند
ملکه از پس پرده نظر کرد غلام را بشناخت لیکن اظهار آن متردد بود که غلام حرفه کشته چگونه نجات یافته باشد
مکر آنکه او را شناختی باشد خواجه بخیل دعوی کرد ملکه غلام را گفت تو این عنبر از کجا آوردی و این خواجه بحجت ترا باو تعلق
سلطنت غلام سر زبان کشاده احوال خود و خواجه من اولها الی آخره مفصل معروض داشت بار دیگر گفت بدین مقاله در یغ
میخواهد که کار او فروغ گیرد و بر صدق این دعوی شاهد عادل باید ملکه او را از داد که شاهد من آن دختر که در سفینه
رفیق شما بود منم از غلام مروت و احسان دیدم و از نزد حسد بر ملکه فرمان داد تا آن بخیل خسیس را در دریا
انداختند و قصاص از ان او کردند و ملکه آن را با غلام سعادتمند عقد بسته تاج سلطنت و سریر مملکت بدو سپردند
و بیمن سخاوت و مروت پادشاهی بر غلام قرار گرفت و بشهامت بخل و حسد خواجه بازرگان هلاک شد
بسزای خود رسید **رباعی** با هر که کرم کنی از آن نعز شود ، وز هر وقت ملاح خورد آن ز شود ، با دشمن خویش اگر سخاوت
ورزی ، شک نیست که با تو در زمان دوست شود ، **حکایت** آورده اند که در زمان سابق مردی بود بخیل و ممسک که دست
در پایش اوثر مسیل بود ایام طعم طعام او بخشیدن و نشان به نعمت کار او بوی شوربای او نشنیده و دیگر
اسمعیل برای او گفته **رباعی** از بخیلی که هست اسمش کش ، کر بریزد دعت نابکش ، نیست ممکن که تیم قطره خون ، ابله
دست سکندر چون ، و او را سه پسر بود و آفتاب عمر او نزدیک بزوال رسیده بود خواست یکی از پسران خود را
که در آن قابلیت بخل و حسد و امساک و دنائت زیاده باشد ولیعهد خود سازد و اموال و اسباب خود را بدو تفویض
نماید پسر مهین را طلبید و گفت تو نان چگونه خوری گفت من نان با پنیر خورم گفت برو که تو مخنثی و در الزادولت طمع نیست
پسر میانه را طلبید و گفت تو نان چگونه خوری گفت من نان با پنیر میمال و تناول میکنم گفت تو نیز بیرون رو و از سعادت
بخل نصیبی نداری پس پسر کهین را نزد خود خواند و گفت تو نان چگونه خوری گفت من پنیر را در خیال میگذرانم و نان با پنیر خیال
میخورم گفت سزاوار دولت از افعال تو ظاهر و هویدا و سعادت از اجمال با هر و پیدا خزاین و دفاین خود را باو داد و ابریشم تجارت

بزنجیر فرستاد و خواجه زاده چون بمنزل رسید کنیزی خوب روی سرو قد گلنار رخسار که بر عارضش مقبل بود دید بمشرق
گلنار چهره بدل چون بخانهٔ او آمد از گرسنگی و بی برگی در اندک زمانی رنگ گلناری او زعفرانی شد و گل تازهٔ عارضش
پژمرده و از دم سردی او بهار حسنش از خزان پدید کرد روزی بخیل زاده بهم عزیمت را سفر کرد و کنیزک چون در خانه تنها
ماند دلتنگی او زیاده شد بمنظر خانه آمد تا تفرج کوچه نماید غم از دل بیرون کند در سر کوچه جوانی دید با روی چون آفتاب جهانتاب
عالم تاب بهای از روز و زلفی چون سنبل خوشبوی بر روی مهتاب و عنبر سوز چشم کنیزک چون بر جمال جوان افتاد سلطان عشق
ملک دل او استیلا یافت و سپاه شوق بر اقلیم وجودش تاختن آورد و جوان نیز چون روی کنیز بدید بی دل از دست داد و صبر
و شکیبائی بر طاقچهٔ نسیان نهاد مثنوی دل رفت و سینه نیز تهی شد زجان کنون * اصبر ... که این خانه جای نیست * جاذبهٔ عشق از
جانبین در کار آمد و بواسطهٔ صنعت کلام کنیزک جوان را گفت که امروز خانهٔ ما از بهار اغیار خالی است و خواجه بر سفر رفته
الوقت سیف اگر تو از ... بنزد ما آئی ... بجای خود است جوان بخانهٔ بخیل در آمد و کنیزک اسباب
عیش و طرب مهیا کرد و با جوان کامرانی پیش گرفت و در اثنای این حال حکایت خواجهٔ بخیل را و شکایات از خست ... آن
جوان در میان نهاد جوان گفت من مردی غریبم و شهر من حلب است و در آنجا نعمت بسیار دارم و لیکن ... بچشم بیرون
آمده ام و چیزی با خود نیاورده ام و الا ترا ازین خواجهٔ بخیل خلاص کنمی کنیز گفت اما اگر سر الفت ما داری امشب کاروان
حلب میرود و من چیزی ترا با بجانب رسانم و با تو عهد و پیمان بندم ... تو تقدم ... باشد در کار
کنیزک راضی شد و نقدینه که در خانه بود و اقمشه و امتعه تماما بیرون آورد و با جوان روی بجانب حلب نهادند و در خانه
گشاده گذاشتند و شب روان ... در خانهٔ بخیل بود ببردند ... روز دیگر که بخیل از سفر رجعت نمود کنیزک را ندید
و خانه را چون دل خود از ... خالی دید ... افتاد ... بجید و ... بر
الا ازین غم بر سر ... افتاد ... نظم هر که در زندگی بخیل بود * چون بمیرد ... ذلیل بود و با
بمسک ... بخیل ... آنست که خود ... و ... بخورد و ... است که نه خود خورد و نه بکس
ولئیم آنست که خود خورد و بکس ندهد ... چیزی ... بخواهد ... شود و ... در بعضی از تفاسیر
آمده ... از ... که پادشاهی بجانب ... روز ... از ... نان ... خورد
که از دری آنست که ... در هر ... گفت ... است ... از ...
... خلق ... گفت ... ... امیر المؤمنین ...
گفت ... بسیار است ... پادشاه ... گفت ... ...
خود ... سخاوت ... ملک ... کردم ... پادشاه گفت ...
مجلس ... مثنوی ... ... از ... ... پادشاه
او ... که کار ساز ... باید کرد دست کرم بر گشای و ... سخاوت ...
بدین ... از ... اولیا و انبیا و اصفیا ... کار ...

بالجمله سخاوت نوعی که خود در قرآن مجید وارد است که والله یحب المحسنین وان الله لا یضیع اجر المحسنین و حضرت رسالت پناه
ص فرموده که الانسان عبید الاحسان یعنی مردمان بندهٔ احسانند و حضرت امیر مؤمنان ع نیز فرموده که الاحسان یقطع
اللسان یعنی احسان قطع میکند زبان بدگویان را و نیز حضرت رسول الله ص فرموده که گفت مرا جبرئیل ع که حق تعالی میفرماید
دین محمدی برگزیده ام برای خود و اصلاح نمی آورد این دین را مگر سخاوت و حسن خلق پس گرامی بدارید
خود را باین دو چیز و از عبد الله بن عمر روایت است که گفت از رسول الله ص شنیدم که گفت دو چیز دشمن حق تعالی است بخل
و بدخلقی و باسناد منقول است از ابو شریح که گفت پرسیدم از حضرت رسول الله ص که دلالت کن مرا بعملی که داخل سازد
مرا بهشت فرمود بدرستی که از چیزهای واجب میگرداند آمرزش را بخشیدن طعام و فاش کردن سلام و نیکوئی کلام
دیگر آنحضرت فرمود که بامداد خدای باملائکه با کسی که طعام دهد بنده از بندگان او و حق تعالی کریم است و کریمان
را دوست میدارد باید که چون کریمی و احسانی کنید منت منهید که منت بر طرف میسازد آنرا چنانکه در بیاب
گفته اند که بیت درخت کرم هر کجا بیخ کرد * گذشت از فلک شاخ بالای او * گر امید داری کز او بر خوری * بمنت منه
اره بر پای او * بدانکه سخاوت سهولت اموال خود است بمقتضای مسئلت بی شرف استحقاق و در حدیث سنت وزیرش
در عرض ثناء بیحد و حصر است و کلی که در بوستان اخلاق بشکفد و نسیم آن مشام دل خاص و عام را معطر سازد سخاوت
و هر که بحلیهٔ سخاوت متحلی باشد بسعادت دین و دنیا سرافراز شود و مقبول دلها گردد و سامع و بذل و کرم و جود
و ایثار و مواسات و مسامحات از انواع منشعبه در تحت سخاوت است سامع ترک مالی بود بر سبیل تبرع و بذل اعطا
با سرور و فرح و کرم انفاق مال بسیار در امور معظم که نفع عام بود و ... بزرگ بطلب نفس مواسات و جود
که راست در نفس بانکار حق ... از خود و ایثار آنست که بر نفس سهل نماید از سر احتیاجی که خاصه او تعلق
داشته باشد برخاستن و بذل کردن در وجه کسی که مستحق باشد و این صفت حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی
طالب ع است و مواسات معاونت یاران و دوستان و مستحقان باشد در معیشت و شریک ساختن ایشان
در نوع مال و مسامحات بذل کردن بعضی از اموال خود باشد بیک نخوتی بر سبیل تفضل ... که تا از
ایجا بامنی چرا که سخاوت ... بن ... است و روایت از حضرت رسول الله ص که سخاوت درختی است بخدا نزدیک
و نزدیک بهشت و دور است از آتش دوزخ روایت از عبد الله بن جعفر طیار که روزی بخرابهٔ رفته بود غلامی
سیاه کاوی در پیش گرفته زراعت میکرد دکوی ... ... از برای آن غلام آوردند غلام خواست که کار را تمام
کرده نان تناول نماید سگی پیدا شد در برابر او ایستاد غلام یک نان را پیش او داد آن سگ نان را بخورد و باز ایستاد هم
بجانب غلام با خود گفت که این سگ هنوز گرسنه است دو نان دیگر پیش سگ انداخت عبد الله کوید پیش رفتم
و گفتم ای غلام ملوک کیستی گفت از آن ... گفتم روزی ترا چند نان وظیفه است گفت سه نان گفتم پس چرا هر سه
باین سگ دادی گفت این سگ ازین ... نیست و امروز ... غریبست و گرسنه روا نداشتم که غریبی تردد کرده گرسنه آید
و برود نان او را باو دادم و خود امروز ... میمانم و جزای او را از حق تعالی ... عبد الله ... آمد ... خورد را طلبید و آن

غلام را آزاد حضرت بود و آزاد کرد و کنیزکی داشت در حبالهٔ او آورد و دویست هزار درم بآن داد و مردمان از سبب آن سؤال کردند
امیر قتیبه را باز گفت و گفت روزی بود در عالم بغیر از این که امیر مرا دید ایمن [illegible] و دست [illegible] داری [illegible]
را انکار کن گفت [illegible] که در آن [illegible] دو روز شد [illegible] شادی [illegible] خدا الا اخیار اسیر [illegible] بکدم [illegible] عوض ده
شد [illegible] روی خدا امسکار در جمالی [illegible] الا الذی [illegible] اند [illegible] از شاخ بهشت وای انکه کان چنین
شاخ بهشت و باید دانست که هر [illegible] که در هر چه بکارند بسی بر غایبه کمر ان بر دوانند پس هر که تخم نیکویی داند باید
که تخم نیکی نکارد و هر [illegible] نیکی در زمین دل بنشاند [illegible] دو جهان نکوی بستاند و در شکر این فضیلت
بدی **بیت** نیک و بد [illegible] بکار [illegible] در [illegible] کشت [illegible] کلاه [illegible] پرده [illegible]
نشست که شیخ عبد الله گفت و بنی در [illegible] اسرایل [illegible] آمد [illegible] رحمة الله [illegible] که در بنی اسرایل بیان [illegible]
نزدیک [illegible] بود [illegible] روزی [illegible] رسید [illegible] در [illegible]
خوب [illegible] کشودی بعادت [illegible] در [illegible] دید [illegible] افتاده [illegible] ای [illegible] از [illegible]
خدای تعالی [illegible] که [illegible] در ویش [illegible] آن بود [illegible] بر هر دو [illegible] داد
و بخانه رفت و آن شب [illegible] بجواب دید که فرشته از آسمان آمد و گفت ای جوان خدایت سلام رسانید و
میفرماید که [illegible] که [illegible] گفت [illegible] آنست که این خط را از میان
[illegible] بر داری [illegible] روایت [illegible] از میان مردم بر خیزد [illegible] روزی [illegible]
جنان [illegible] برکت آن [illegible] آمد که مردم [illegible] لطف [illegible] ان [illegible]
[illegible] بجان [illegible] الله [illegible] حکیم [illegible] هندی و دیگری [illegible]
عادل [illegible] انوشیروان بحکیم هندی گفت [illegible] کیست که در [illegible] ملاقات کند
با [illegible] در وقت [illegible] ملاقات [illegible] و در حالت [illegible] آمدن [illegible] بزرگ [illegible]
و مسکینان [illegible] با شد [illegible] گفت [illegible] ایشان [illegible] کنند
[illegible] بیرون [illegible] و [illegible] آخرت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سلط شود [illegible] که یکی از خلفا [illegible] داشت [illegible]
و [illegible] نظر بود و در [illegible] اسیر و چون قابل تربیت بود [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] اسیر [illegible] دست داشتی [illegible] خود [illegible]
روزی خلیفه [illegible] بکنار [illegible] رفت از قضای الهی غلام در آب افتاد و از نظر مردمان غایب شد [illegible]
در طلب او سعی [illegible] کردند [illegible] از موج آب در [illegible] بر کنار [illegible]
افتاده بود [illegible] خلیفه [illegible] طلبید و گفت هر که [illegible] آورد [illegible] درم [illegible]
[illegible] با اطراف [illegible] تا بعد از هفت روز [illegible] یکی از ایشان [illegible] آمد

وگفت اگر او را [illegible] خواهی [illegible] گفت [illegible] درم [illegible] خاطر [illegible] پسر [illegible] کرده بود [illegible]
[illegible] آن [illegible] گفت اول طعام حاضر کنید [illegible] گفت من گرسنه [illegible] خلیفه گفت [illegible]
[illegible] هر روز چند قرص نان [illegible] بر [illegible] آب می آمد [illegible] از آن [illegible] و تناول [illegible]
[illegible] که [illegible] خلیفه احضار [illegible] اشاره [illegible] کردند و کیفیت استفسار نمودند گفت به سبب [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] باشد [illegible] چون نیکی [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] داشت [illegible] احسان [illegible]
[illegible] کنند **نظم** هر که [illegible] نیکی [illegible] خدای تعالی [illegible] که هر چه
در راه او [illegible] عوض دهد [illegible] غایب وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
و [illegible] می کند از چیزی [illegible] در راه خدای تعالی عوض [illegible] که [illegible]
[illegible] جنت و [illegible] روزی [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] روایت از حضرت رسول الله [illegible] که [illegible] تعالی میفرماید که ای بنی آدم [illegible] در راه من [illegible] برای تو [illegible]
و نیز آن حضرت میفرماید که هیچ روز آفتاب بر نمی آید الا که دو فرشته از آسمان نزول کنند و بر جانب راست و چپ [illegible]
یکی گوید بار خدایا انفاق کننده را عوض ده و دیگری گوید خدایا مال ممسک را در معرض تلف [illegible] از حضرت رسول [illegible]
روایت کرده که هر روز [illegible] فرشته [illegible] برای [illegible] و دیگری میگوید [illegible] برای [illegible]
[illegible] و دیگری میگوید [illegible] مال [illegible] و دیگری میگوید [illegible] کاش [illegible]
ایشان را برای [illegible] جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که
هر که نفقه [illegible] خدای تعالی ضامن است که عوض [illegible] رساند [illegible]
[illegible] روزی [illegible] رساند [illegible] یکی [illegible] واسطه [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین و اولاد امجاد او صلوات الله
علیهم است [illegible] و [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] سید المرسلین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] **نظم** یا رب [illegible] دوزخ عصیان [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] لطف [illegible]
[illegible] **مناجات** [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] خود [illegible] حقارت در مردم [illegible]

عزوف کند وان مجاهده عظیم و خصلتی مذموم است و بحقیقت شرکست و با خدای تعالی دشمنی است که کبریا و عظمت خاصهٔ اوست
و ریا انست که طاعتی و عبادتی کند و قصد آن داشته باشد که مردم بران مطلع شوند و تحسین نمایند از او این نوع طاعت
باطلست و او را از حق تعالی اجری و مزدی نیست و در خبر است که حضرت سلیمان علیه السلام روزی دویست هزار آدمی
و دویست هزار پری در خدمت او ایستاده و باد بساط او را برگرفته بر زبر آسمان میبرد چنانکه آواز
ملائکه میشنید و آنگاه بزمین [illegible] سبز بود و آوازی شنید که اگر یک ذره تکبر در دل سلیمان بودی او را
از آنکه بر هوا بردم بزمین فرو بردمی یکی از مشایخ گوید که در بنی اسرائیل عابدی بود که روز و شب از عبادت نیاسودی و
چنانکه طاعت در محراب طاعت گسترانید روزی نشسته بود پاره ابری بر بالای سر او ایستاده و فاسقی بود که پیوسته در
کوچه خرابات با [illegible] و لباس لب پیاله بر کف و از شراب طرب لب سرخوش بودی و هوا بر او ترانه و صدای
چنگ و چغانه استماع نمودی و در میان بنی اسرائیل از او فاسق‌تر کسی نبودی با خود گفت بروم و نزد عابد بنشینم باشد که
خدای به برکت او بر من رحمت کند برخاست و نزد عابد رفته بنشست عابد گفت از من دور شو که از تو فاسق‌تر کسی نیست و از تو فاسق‌تر
کسی نباشد برخیز و از نزد من برو فاسق برخاست و برفت و ابری که بالای سر عابد بود بر سر فاسق [illegible] برفت
[illegible] بر پیغمبر آن زمان بود آمد که فاسق را بدان کار نیکو عفو کردیم و عبادت چندین ساله عابد را از بهر آن طاعت محو کردیم
قطعه [illegible] عجب [illegible] عجب [illegible] از [illegible] که [illegible]
هر که [illegible] عجب [illegible] عجب [illegible]
[illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که هر که عمل صالح برای رضای حق تعالی بر خیزد دو بهشت [illegible] رضای
حق تعالی دروی در دو حجاب الحجاب از پیش بر دارد و هر که طاعت را در میان اخلاص چون [illegible]
او سرور دارد اما عمل باید که از روی اخلاص باشد و اخلاص آنست که خود را از میان برگیرد و ذره [illegible] و رتبت و جاه
و منزلت [illegible] افعال و اقوال خود را قیمت نهد هر که [illegible] طاعت [illegible] از رسد [illegible]
[illegible] در درگاه [illegible] الله و ابلیس چون تکبر کرد بلعنت ابدی گرفتار گردید چنانکه حق تعالی فرموده ابی
و استکبر و کان من الکافرین و چون متکبر و منافق بود حق تعالی خواست که بر فرشتگان ظاهر شود و او را مرکز
بعد از [illegible] سهل ابن عبد الله گفت ابلیس را بنظر [illegible] کردم [illegible] را [illegible] نتیجه [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] ابلیس [illegible] دعوی [illegible] آدم [illegible] درخواست
که ابلیس گفت خداوندا [illegible] آدم [illegible] خود [illegible] که [illegible] آدم [illegible] در [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] آدم مخلص بود و تو منافق او دوست بود و تو دشمن [illegible] دوستان
[illegible] و طاعت دشمنان [illegible] که هر که [illegible] کند دشمن خدا باشد **شعر** [illegible]
کان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] که [illegible] از افعال مذموم است و [illegible] کرد [illegible] که کاری کند که [illegible]

دیزی با او باشد و اگرچه مکرر درین باب ریاضت گفته شد دیگر باب [illegible] شمه از آن گفته میشود روایتست که در ایام تابعین
مردی بود شیخ عبد الله نام بغایت پارسا و پرهیزکار بمرتبه که در مدت عمر خود شصت سال روزه داشتی و هر روز چهارصد
رکعت نماز گذاردی و هر شب در نماز ختم قران میکرد و از خلق عزلت گرفته در کوه صومعه ساخته بسر میبرد و هر سال حج پیاده بجا
می آوردی وقتی در واقعه دید که قیامت برخاسته و حضرت قاضی الحاجات بحساب نیکان و بدان رسیدگی میکرد چون نوبت شیخ رسید فرمود ای
شیخ چه آوردی که لایق درگاه ما باشد شیخ گفت خداوندا هر روز چهارصد رکعت نماز برای رضای تو گذاردم خطاب آمد که
یاد داری که در فلان روز [illegible] بدیدن تو آمدند با ایشان گفتی که من هر روز چهارصد رکعت نماز [illegible] ایشان [illegible] کردند
چون ریا بجا آمد باطل شد گفت خداوندا مدت شصت سال روزه قربة الی الله کردم خطاب آمد که این نوع روزه را
بدرگاه ما هیچ مزدی نیست روزی [illegible] بودی و شربتهای آب سرد بی آوردند و تو [illegible] کردی که ایشان بدانند که روزه
داری و از آب [illegible] گفت خداوندا هر شب بعد از نماز ختم قران میکردم فرمود [illegible] لایق درگاه ما نباشد زیرا که
[illegible] قران [illegible] دراز کردی [illegible] اجرت [illegible] گفت الهی شصت حج پیاده کرده‌ام خطاب آمد [illegible]
در رسیدی که [illegible] ماجری [illegible] سؤال کرد که چه نام داری جواب دادی که حاجی عبد الله
بگوی دیگر چه آوردی گفت خداوندا هیچ نیاوردم الا بیکسی و خجلت و عذر و گناه و در کلام مجید خود
فرموده که ولولا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین که با امید فضل و کرم تو دارم **قطعه** که ما [illegible]
دریای رحمتی جرمی که بر روید با امید عطای تو دارم که در گناهان بخشایی [illegible] فضل و رحمت [illegible]
رحمت خطاب فرمود که ای بنده ترا بفضل و رحمت خود آمرزیدم و گناهان ترا عفو کردم و بهشت را بتو عطا فرمودم شیخ
شادمان از خواب [illegible] عزیز [illegible] که ای درگاه [illegible] طاعت و عبادت خود را بچیزی
در نگیرد و تکبر [illegible] دارد مکر در اظهار آن [illegible] دیگری [illegible] کنند و نیاید
دانست که [illegible] خلق [illegible] پس جهد در ان باید کرد که طاعت و عبادت
و افعال و اقوال خود را از ریا پاک داری [illegible] نفس [illegible] بود اگرچه نفس ضعیف کرده [illegible]
[illegible] خود [illegible] ضعیف کرده [illegible]
[illegible] که [illegible]
غافل [illegible] **نظم** [illegible]
زبان نبوی و [illegible] شیعیان حضرت علی ابن ابی طالب [illegible]
شیعه [illegible] است [illegible] ضعیف [illegible] است که آنحضرت
[illegible] صلوات الله علیهم از عجب و تکبر و ریا [illegible] بوده [illegible]
[illegible] **مناجات اعلی** [illegible] دعا [illegible] دولت
[illegible] سابق [illegible] ما [illegible] که [illegible]

نشنود کابیض و دیق و خزف هرچه و در رحت دم از بن نعره ارشر نه [illegible] یاد الراب سوی گل بیزبان یابد از بوی گل

بیجان دست خود بر سران بند باش در ره احمد بهر از جاده باش دیدم جان کندن نزع روا ایمن حیف تنگر ایوان **فصل**

در اجتناب از مکر و حیله بدانکه صفت حیله و مکر رفتار نیست و خاصیت آن خواری و خواکساری و بسا حیله که وبال آن بود در سرانجام

اندر سر ایشان گرفتاری حال **بیت** مرد را [illegible] که مردم [illegible] سرانجام آورده اند که دو رفیق بودی بسفر آمده

در اثنای منازل می سپردند یکی مکار و یکی جاهل بود که بهانه مکر و حیله [illegible] مردم و با افسون و نیرنگ [illegible]

خودی و دیگری ساده دلی بود [illegible] که سود و زیان [illegible] و یکدیگر میان کیها و سر با آشنا [illegible] راه بدرو

باشند و از اقتضای داشت [illegible] مکار گفت این برادر [illegible] آنست که بهینه زر [illegible] کنیم و هر روز کاشانه خود برسر

خود را سلامی سفر بینداختیم [illegible] ساده دل این سخن را [illegible] افتاده مرد و با تفاق معاودت نمودند و در حوالی

شهر بترتیب وصل [illegible] ساده دل گفت ای برادر [illegible] نموده هر یک حصه خود را برداشته [illegible]

خلاص شویم [illegible] آنست که آن مقدار که برای خرج چند روزه برداریم و تتمه را ضبط [illegible] از آنست در دل سالم

ماند آن مرد غافل بدین [illegible] کشیم جزوی از آن زر برداشتند و باقی را در زیر درختی مدفون ساختند و قدم در شهر نهاده

هر یک بمقام و منزل خود در شدند روز دیگر مرد مکار بدان مقام رفته [illegible] آن زر [illegible] بیرون آورد و بخانه خود برد چون چند روز

از آن بگذشت مرد ساده دل را خرجی نماند پیش آن مکار آمد گفت [illegible] چیزی برداریم مکار گفت صواب است هر دو

باتفاق آمدند و چندانکه در جستند چیزی نیافتند مکار دست در گریبان ساده دل زد و فریاد بر آورد که زر تو برداشته [illegible]

دیگر از آن خبر نبوده بیچاره چندانکه سوگند خورد و اضطراب کرد فایده نداد عاقبت [illegible] ایشان بمجلس [illegible]

مرد مکار برمرد غافل دعوی کرد مدعی علیه انکار نمود قاضی بر وفق دعوی بینه طلبید مکار مدعی گفت درختی که در آن [illegible]

مرا گواهی جز آن نیست از کرم خدا تعالی امید وارم که بقدرت کامله درخت را بسخن آورد تا گواهی [illegible]

کرده و حق در مرکز خود قرار گیرد بعد از آن [illegible] قرار داد که مرد مکار بخانه رفت و قصه با پدر در میان نهاد [illegible] درخت

قیام [illegible] تا فردا جماعت بپای درخت حاضر شوند و از درخت شهادت طلبند ادای شهادت نماید گفت ای پسر

از سر مکر و حیله در گذر که حق تعالی ... ولا یحیق المکر السیئ الا باهله مبادا این مکر تو باز گردد بر سرت ای پدر سخن کوتاه کن

کردنی [illegible] هست [illegible] بسیار داد [illegible] حال و جز [illegible] از سر حرص و دیانت پدر را بجانب

کشید و در آن شب تاریک [illegible] کرد [illegible] درخت [illegible] یکی الصباح با خلق بسیار بپای درخت حاضر شد [illegible]

از درخت گواهی طلبید آوازی از میان درخت بر آمد [illegible] دارد قاضی بر آشفت [illegible] در میان درخت پنهان

خواست که آنرا بنیاد برانداخت [illegible] بفرمود تا هیمه بسیار جمع کردند و در اطراف درخت نهادند و آتش در آن زدند پیر طاقت نیاورد

دود از نهاد بر آمد چون دید [illegible] ... امان خواست تا او را بیرون آوردند قاضی احوال از او استفسار [illegible]

از اینجا [illegible] صورت واقعه [illegible] مکر سبب شد [illegible] از آتش در زمان [illegible] مرد مکار بشومی مکر و حیله [illegible]

[illegible] جان [illegible] که مکر و حیله از افعال شیطانست و شیطان صفت [illegible] مکر [illegible]

واز مومنات و متقیان شاه مردان از این افعال [illegible] ... و ما اظهر من السترات و لمثله [illegible] بیان زیاده از این نیست و بالله

التوفیق [illegible] **مناجات** خدایا بحق آنکه راه قوام [illegible] درجاه قوام [illegible] یا الکریم یا الکرام یا الکریم [illegible]

[illegible] قرار بر [illegible] دل [illegible] بجز آنکه [illegible] برداشته [illegible] که جمله تاوان آمد [illegible]

[illegible] آمد [illegible] و بدنیا [illegible] که سلیمان [illegible] کنم [illegible]

[illegible] [illegible] در راه [illegible] نمای [illegible] ام در جام [illegible] بست [illegible]

چشمان [illegible] فضل [illegible] از خاک [illegible] زینهار [illegible] کرده [illegible]

و خست [illegible] از هرچه [illegible] **فصل نهم** در اجتناب [illegible] از هم نشینان ناجنس و اینکه [illegible] صحبت

[illegible] بدانکه [illegible] صحبت علما و صلحا [illegible] ایشان و مخالطت [illegible] کیمیای سعادت ابدی و دولت سرمدی [illegible]

[illegible] بود [illegible] مجلس ایشان از فضلا و حکما خالی نبود و صحبت با ایشان داشتندی و هیچ حکمی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] و سلطان سنجر [illegible] حکیم [illegible] بر تخت [illegible] و جمله مصالح [illegible]

[illegible] و سزاوار [illegible] باید که عالم و عاقل و متدین [illegible] باشد که احکام شرع [illegible] و مسایل اصول و فروع را

دانسته [illegible] و [illegible] این کس [illegible] از صحبت او کار دنیا و آخرت ساخته شود و برکت استعاده در [illegible] حاصل

گردد و دیگر از [illegible] که سزاوار [illegible] باشند [illegible] و اینکه [illegible] چیزی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] بوجود آید که موجب [illegible] دنیا و [illegible] گردد [illegible]

[illegible] بوجود آید بعبارات [illegible] و اشارات [illegible] و از ارتکاب [illegible] منع کنند و

باید که [illegible] نصیحت و ارشاد طریق لطف داده و در مجالس و محافل [illegible] بلکه در خلوت و در [illegible] صلاح [illegible]

[illegible] ملایمت [illegible] **مثنوی** [illegible] در میان جان [illegible] [illegible] بیان [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] ارزیان کند [illegible] چون صاحب دل [illegible] [illegible] دیگر

[illegible] صحبت طبیبی حاذق باید کرد در شفای امراض و ازاله اعراض [illegible] [illegible]

[illegible] مزاج [illegible] حفظ صحت [illegible] داده [illegible] [illegible]

[illegible] اشتغال نماید [illegible] [illegible] صاحب

[illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] و تجربه [illegible] روزگار [illegible] [illegible] حکمای زمان [illegible]

[illegible] گفته اند **بیت** مرد [illegible] [illegible] تا [illegible]

یاد [illegible] تجربه بردی بکار [illegible] و احوال ملوک و سلاطین

و اخبار امرا و خواتین و کلمات حکما و علما و اهل تجربه در کتب ثبت کرده اند و قصص و تواریخ گذشتگان [illegible] آینده گان

در قید نقل کشیده اند تا آنرا دستور العمل خود ساخته هر یک بمقدار همت خود و از تجربه دیگران فایده گیرند **نظم**

و نشیند بر ارکان عزا که مصاحب بود و مکانه بجهت افزای جان و راحت دل هرچه دل خواهد نشد از او حاصل التحقیق
طعام لطیف کردید که رغبت نمودند بر غایت و از ابن عباس روایت است که عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف با یکدیگر دوستی
کردی و عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعام مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافت نمودی روزی بار [illegible]
خود از سفر باز آمده مردمان را بضیافت خود طلبید و بسبب مجالست قدیمی و قرب جوار حضرت سید ابرار را طلبید چون
طعام را حاضر کردند فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
انگاه حضرت تناول فرمود طعام او را تناول نمود و ابی بن خلف را خبر شد رسید و گفت از دین برگشتی گفت نه محمد را چیزی
کلمهٔ شهادت میگوید گفت من از دین خود بر نگشتهام اما مردی در سرای من آمد و گفت هیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه را نگوئی
آمده است از طعام من ناخورده بیرون رود پس بجهت خاطر او این کلمه بگفتم تا طعام بخورد ابی بن خلف گفت از تو راضی
نشوم تا او را تکذیب نکنی و آب دهن بر روی او نیندازی عقبه گفت چنین کنم پس بر سر آنحضرت آمد و آنحضرت در سجده بود
آب دهن خود را حواله روی عالم آرای آنحضرت کرد آب دهن آن ملعون دو شعله یا شرر گشته هنوز بحضرت نا رسیده بروی ملعون
مطرود باز آمد و هر دو طرف روی شوم او بسوخت و تا در دنیا بود آن داغ نمایان بود و در اخبار آورده که در روز قیامت بهار آ
بار از انگشت خود را تا مرفق بخاید و در مرار حق تعالی دست و پا برو بکوان از روی حسرت گوید کاشکی فلان را نکردم ابی
بن خلف را دوست نمیگرفتمی که مسلمان اخیار را عقل را تلبیس تمام دارد و در هدایت و ضلالت بلیغ است ما روایت
از حضرت رسالت هم که مثل هم نشین نیک چون مثل عطار است که چون با او بنشینی اگر عطر خود بکسی ندهد اما از عطر او
بهره مند شوی و هم نشین بد مثل کوره آهنگرانست که اگر از آتش تو نسوزی اما از دود و بخار آن شاد نشوی مثنوی
هر که دارد کوره آهنگران گاه آتش و گاه دود گران دور بر عطار کو نزدیک آن بیلم خاطر شود از بوی آن آخر این ایله
با مردم عاقل مصاحبت کن که اگر ترا کاری پیش آید بتجربه تواند سخن را زاد از ورطه رهاند آورده اند که ملک پرویز یکی را از
خدمتکاران که سزاوار قتل بود گرفته حبس فرمود بعد از مدتی از زندان بان پرسید که هیچ نیستاند او می بود و او را لوا
کو دیانند زندان بان گفت زیرکه معرب خواص مملکت او را هر روز طعامها می آوردند تا دیدار خاطرش کرد بلیس خاطر
منتظر ملک می بود شخصی کمن مجروح عزیز ام تا او را لطعات و دلداری بنامی دو عالت رای من بیکی گفت ای ملک
عناب پادشاه در حق او بیش از بهایت نشت زیرا که او بدین جرم مستحق قتل بود و تو با ان بنهان مساعد کردی و من
بنا بدر مساعد بوده ام ملک را این سخن خوش آمد و فرمود که او را بتو بخشیدم قطعه هر کس در جهان نکو مرمانی از کار او
دلنوازی در بلا یاراش یار از آن التفضل از دوست باری بهر حال بد روی دوزی نخم نیکی که امروز بکاری آورده اند که در
بلخ باز رکاننزاده بود که بعد از وفات پدر یکی از دوستان خرابات طرز چون فاحش عروس اقبالرا در بجا اضطراب
پنهان ساخته و طره چون شب رنگ سنبل بر رخ و تاب الملکشه مثنوی غلط دیدی زره دو زلف مشکبو را بجان نکرو وقش
کمک در برانرخ از باغ شبک ره دمی تسبیح دهان از نقطه موهوم نهی کشاده طاق ابرو تا سردوش کشیده چون
غبغب تابنا گوش عاشق شیدا مال و مهر وجد بدر را بمعشوقه و حریفان بیاله دوش تلف کرد و کار او در مهلکه افتاد در دنیا

جون اورا با انسان دیدند تفعی از آن بکردانید تمواره صاحب احتیاج تو فیل یکی از دوستان تقدیم روزی بنزد او رفت
او را بر فتر دیکمی یکفت بر خود کرفتن هیچ حاجت داری که تا او را روا کنم با زیرکانه داده گفت حاجت من آنست که او را جامه خانه
دی کرد جامه دیگر بخانه معشوق خود برد و جمال حال او را اشارهٔ کنم دوست ستنفق جامه آورده در او پوشانید او را بجانب
برد و از انجا او را به رخانه خوابگاه رسانید معشوق چون او را بدید که بکان برده مکر او را ترقیق حاصل شد و مسیر ترو بدرد
او را او قت پیدا کرده در بکشاد و او را در خانه راه داد و از حال او پرسید جوان آهی از دل بر درد بر آورده گفت ای لیلی با
بعادت کرفتم و خود را بر رخسار نعام بدل ام تو اهمه دیگر بحال تو معمور کرده زیب یوفاجی تو دانستی که چارهٔ مفلسی ورسانی
او را با استخفاف هر چه تمامتر از خانه بیرون کرد مسکین زمانی دیگر بر در خانه توقف کرد با امید انکه شاید او را ترحمی کند
ان ناخستنی بیوفا کاس اش شبانه از بام خانه بر سر او و ریخت و امید با انجال بخانه خود رفته در کنج تنهائی بود و
دم خواری نشست و چندانکه آب حسرت از دیده حسرت فرو ریخت که نا بینا شد و عاقبت الامر بشهامت شهوات از گرسنگی
و خوبروی هلاک شد پس ای عزیز باید که با مردم نیکو سیرت مصاحبت کنی تا در دهر بتاید ممد کار باشند و اینطایفه
را بنزد مان محکم عنقا و کیمیا دار نه بس هر آنست که با هیچ کس مصاحبت نکنی مثنوی را بجه فایده از صحبت خلاقی تو بیست
به کارم اکر کردم هر در وهر کوی کشتم سالکم در بدو خلوت مزکیه منت نشاد شهر و دم نیایم در دو عالم و در تمت
نیست کسی که اموال و اسباب دنیوی داشته باشد بلکه دولتمند آنست که از علم و ادب و حسب و نسب او را بهره
باشد و از صفات مستحسنه مثل مروت و فضیلت و سخاوت و شجاعت و فصاحت و بلاغت و خلق و احسان و غیر هم
نصیبی باشد و از صفات ذمیمه مثل جهل و رذالت و بخل و دنائت و بد خلقی و غیره مبرا باشد و صاحب ابله کم علم و نا
در راه دوست مضایقه نکن که هیچ جای در وافدای کو بید که و فقیر مرا شکسته بروی بود و دولت نعمت پشت بمن آورد
و محنت فقر و فاقه از هر جانب رسید و ماه مبارک رمضان از افق سال طالع گشت مرا چیزی قدر دست بنود دوستی علوی
داشتم رقعه بار نوشتم او هزار درهم در کیسه سر بمهر بمن فرستاد و هم در انساعت از آن دوست دیگر بمن او رقعه که از من
بجهت اخراجات رمضان هزار درم التماس کرده بودم چنانکه آن کیسه سر بمهر و بی تشمیر فرستادم و جانب او را بر جانب خود
ترجیح دادم چون روز دیگر شد دوستی که از من قرض گرفته بود با او علوی که اول من از او قرض کرده بودم هر دو بنزد
من آمدند و علوی از من پرسید که انکه من بکه بجه خرج خود بکنم در بهتی صرف کردم او حقیقت را بگفتم او هم چنانکه
سر بمهر بیرون آورده در پیش من گذاشت گفت بغیر از این دراهم چیزی دیگر نداشتم که بجهت اخراجات ماه رمضان گذاشتم
بودم چون رقعه تو برسید مرا رعایت تو خود کردم بودم ایثار کردم و بجهت اخراجات ماه رمضان خود بنزد دوست این
دوست رقعه نوشتم و قرض خواستم او این کیسه را بمن بهار سپرد و رسانید چون من سر خود را بدیدم متعجب شدم و کیفیت
حال از او پرسیدم او با من نیز بر کرد پس هر دو بتر دیک تو آمدیم و کیسه آورده ام تا با یکدیگر قسمت کنیم و تا آن خرج شود
حق تعالی مسبب الاسباب انقدر ما را بکه بر قسمت کردم و چون آن خرج شد متفکر بودم که از کجا چیزی بدست آورم که عجب بن خالد
برمکی با امدادی مرا بخواند و گفت ترا دوش بخواب دیدیم کرده گفت واند و بسبب ربی حال خود با من قدر برکش عنایت فرمود

معلوم او کردم و صورت ماجرای علوی را درست در میان نهادم وی از آن تعجب نمود و گفت نعم ما قال الکلام نحو ...
و بازوت ترتیب نمود تا سی هزار درم بعمید دادند و ایشان از هر یکی ده هزار درم بیاورد و حال ما نیکو شد و آن شکست ...

مناجات خداوندا بلطف کامل خویش بدریاهای لطف شامل خویش بطفلی کو نماند در دو دو دانه یتیمان بپیدا ...
بسوز مادری کز داغ فرزند گریبان چاک کرده سینه بر کند بشبهای سیاه ناامیدی که دوری نیست امید سفیدی
باه دردناک صبحگاهی بفیض رحمت نور الهی که فیضی بخشیم از نور حضور دل که مستغرق در بای فوز گردم بخویش رود ...
بر افروز از جهان علم الفروز بر افروز الهی چند ناخشنود باشم ز غفلت مست و خواب آلوده باشم ازین مستی هشیاریم ده
ز خواب غفلتم بیدار جنبش ده **فصل سی و سیم** در اجتناب از طمع و ترک طلب بالکل حرص و طلب از افعال مذموم است که ...
که موجب ... حرص باشد در جمع کردن مال از برای آنکه حرص و طمع از بد ترین اعمال اند و حریص و طامع همیشه ذلیل ...
خوار اند چنانکه گفته اند **نظم** طمع آرد بمردم روی زردی طمع را سر بنه گر مرد مردی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده ...
بیغمبر ... که بدرستی که من ... ادم از بهر این آدم ... کنند و بر کنج مال بدهند و حال آنکه اگر باشد که بنی ادم
را وادی از طلا هر آینه دوست میدارد که ... شود با او مثل او و ... پیر شود و بر غنی کرداند جشم ادمی ... خاک
گرد ... بنده ... دو ... که هرگز سیر نمیشوند گرسنه علم و گرسنه مال و گفته اند که ... نیکند از ...
علما علم را ... طمع ... زمان ... در حکایت که روزی حضرت جبرئیل ... نزد حضرت سرور کاینات آمد ...
کرد و مردم نزد آن سرور حاضر بودند و جهت قطعه زمینی فیما بین ایشان مباحثه بود حضرت جبرئیل تبسم نمود حضرت
نبوی از منشأ تبسم سوال فرمود جبرئیل عرض نمود که این زمین ملیم ... ایشان است من ... ازل ... ایشان
یاد دارم ... حضرت امیر ... است ابن ابی طالب ... دنیا ... وی ... سو ... وعاقل ... اختیار باید کرد و بطمع
دنیا ... آب روی خود نباید ریخت و باید دانست که سوال حرام است از روی اختیار و جایز است ...
که او راقوت یکشبه نباشد و هم حلال باشد ... کسی قوت یکساله ... داشته باشد و بواسطه ...
سوال کند و حال آنکه سوال در اصل حرام است و بنابر سه وجه نیست اول آنکه سوال شکایت است از حضرت ...
که ... سلطنتی ... بر آنکه ... جمیع اشیا ... سفید ... باین ...
... سوال ... کند ... خود ... بود و عدم رضا ... حضرت خالق البرایا
... پس ... سوال ... باشد ... حلال باشد ... اولیٰ است از سوال **دوم** آنکه
ذلیل ساختن نفس خود نزد ... و ... مومنان نیست پس خوار کردانیدن نفس ... حرام ... واجب ...
حرام باشد **سیوم** آنکه سوال ... بطیب نفس ... خاطر خوش ... ندهد و اگر دهد ... سبب ... باشد پس ...
حکام ... حرام است ... بر ... و باید دانست که سوال هرگاه ضرورت باشد مثل آنکه اگر کسی برهنه باشد و او را ...
نباشد ... مباح است و چون کسی ... قادر باشد بر ... سوال بر او حرام است و اگر کسی ... باشد به ...
که ... نباشد ... سوال کند مباح است و اگر ... جامه ... نباشد باشد و در زمستان از ...

این چنین مباح است اما ترک آن اولیٰ است و اگر سوال کند باید ... دوستی به ...
... باشد ... سوال او را دوست ... شود ... سوال کند ... شود جایز است و هر که ... طمع
... کند ... خلایق ... سخن ... **نظم** طمع ... کردن خوار کی آرد ... خوار ... آرد
... طمع ... شود خوار ... قناعت ... جو گردی از بروت ...
... بود بار قناعت قناعت گنج ... زود قناعت ... سوی ... شود
پس ... احکام و قضات و ... و بزرگان ... کند ... ثواب نیست اما ...
... چنانکه گفته اند **بیت** ... طمع ... اگر ...
... آورده اند که شیخ ابو الحسن قدس سره ... داشت که ...
خوف ... روزی ... چهار ... دستم ... هر ...
شیخ ... بود ... سوال کرد که ...
... شیخ زیاده شد ... گفت ...
... آورده اند ... گفت ... جواب ...
ده ... شیخ ... شیخ ...
کرد ... شیخ ... خلیفه ...
بود ... شیخ ... خلیفه ...
باید ... شیخ ... گفت ...
گفت ...
و گفت ... چنانکه ...
... گفت ... چنانکه ...
... مردم ... در صلاح و فساد
...
... مرد ...
... سوال ... حضرت ... فرموده ...
... سوال کند ... کلام ... امیر المومنین ...
نظم ... در سوال ... حضرت ... فرموده
... سوال است ...
... سوال ... دست ... اجابت ...

موجب تعب است پس باید که بهشت مرزنده شود از سوال کردن انا و اگرچه بند غلامی باشد ای عزیز باید که موجب خجلت او
زیرا که سبب ملال او است و دیگران دست بکشند و حضرت امیر و حضرت صادق فرموده اند که باید سوال نکنید از مردمان پس
بعد سوی که سوال ذلیل و خواری و فقیری دنیا است و دشواری و خواری و درازی حساب روز قیامت و نیز روایت از
حضرت صادق است که جمعی از انصار بخدمت حضرت رسول الله آمدند و گفتند یا رسول الله ما را بسوی تو حاجتی است فرمود حاجت خود را
بگوئید گفتند بدرستی که حاجت بزرگست و آن آنست که ضامن شوی از برای ما از پروردگار خود بهشت را حضرت سر مبارک
لحظه بزیر افکند پس سر بر آورد و فرمود ضامن میشوم از برای شما بشرط آنکه از کسی چیزی طلب ننمائید راوی گوید که یکی از آن مردم در
سفر تازیانه از دستش افتاد و نخواست که بکسی گوید که تازیانه من افتاده خود از مرکب فرود آمد و تازیانه را از زمین برداشت و دیگری
بر سر خوان طعام نشسته طعام میخورد و آب بدیگری نزدیکتر بود از سوال احتراز نمود برخاست و آب را آشامید و حرص از
جمله ... است و اجتناب از آن واجب و لازم است **سوم** حرص بکاری که مذموم است و ... حرص دنیا و روست
حرص ... است ... است عفت از حرص ... هر که را حرص بیشتر است چون
چونکه ... ایام حرص را ... ایام حضرت رسول فرموده که مستغنی از مردمان اگرچه ... روایت کلا
مسعود بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت نقل کرده از پدران خود که حضرت امیر ... از برای ...
زشت داد و از وی بغایت صالح و متقی بود و هرگز از آنحضرت سوال نکرده بود یکی گفت یا امیر المؤمنین آنکه را از شما سوال کرد
بخشش کرد ... بود او را ... حضرت فرمود که بسیار ... میان مؤمنان ... که من بخشش
بکنم و ... بخشش که بعد از سوال باشد یعنی بعد از آنکه سوال کند از من ...
او عطا نمانده ... باشد ... و این بخشش ... آنست که ... ده ...
نموده است از برای من ... بخشش ... برادر مؤمن خود ... و ... بیکو ...
انکرد ... که او از پروردگار او طلب بهشت ... از برای او پس بطعام دنیا ... بخیلی کند ...
میگوید که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات پس او طلب مغفرت میکند از برای تو پس بخشش ... کرده باشد بهشت را
... نیست که ... بداود ... از این کلام معلوم شد که چه ... کردن موجب ثواب
... و طلب ... سوال ...
از سوال ... **نظم** ای ... باش ... شکست ... مکش ... باید ...
... و صبر ... سوال حضرت امیر ... معصومین علیهم السلام ...
و شیعیان ... **مناجات** ...
الهی ... و تقوی ...
... الرحمه ...
دمی ... بیرون ... نیست ...

زکر دعا ... حضرت ... **فصل ٩** در اجتناب
کردن از بدخلقی و حسن خلق را شعار و دثار خود ساختن بدان ای عزیز که حسن خلق سنت حضرت رسالت پناه است
چنانکه حق سبحانه و تعالی جل جلاله آنحضرت را باین صفت حمیده ستوده که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و سیرت حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام است و افضل اعمال بعد ... است چنانکه حضرت ... فرموده که افضل الاعمال حسن الخلق یعنی افضل
اعمال نیکوئی خلق است و ... بمجاهد ... و ... عبادت ... حضرت رسول الله فرموده که
سنگین ترین چیزی که در میزان اعمال میگذارند حسن خلقست و آن درختیست از درختهای بهشت که بر دل مؤمنین
گشاده باشند و بدخلقی زهر ... و خو ... شیطان ... و بد خو ... را در ...
شیاطین و در ... گشاده است بر دل ... از دوزخ ... که علاج او نتوان کرد ...
کرم ... برادر مؤمن که خو ... اشعار و دثار خود سازی و از بدخلقی اجتناب نمائی
که حضرت رسول الله فرموده که حضرت خالق ... ایمان خلق کرد ... که ... سبحانه و تعالی
... حسن خلق ... که ... داد ... بخل و بدخلقی و در روایت
آمده که مردی نزد حضرت رسول الله آمد و در برابر حضرت سوال کرد که یا رسول الله ما الدین یعنی چیست دین فرمود که
حسن الخلق پس ... آنحضرت ... سوال نمود ... جواب فرمود پس ... جانب ... آمد
سوال و جواب ... پس ... حضرت ... سوال کرد حضرت ... جانب ...
... که ... آنست که خشمناک نگردی و با خلق خدا درشتی نکنی و در روایت دیگر وارد شده
که مردی از حضرت رسول الله درخواست که یا رسول الله وصیتی کن مرا حضرت فرمود که پرهیزکاری پیشه کن و بترس
از خدای تعالی در همه حال گفت زیاده کن یا رسول الله فرمود که بدخلق مباش و خود را از بدخلقی نگاهدار باز گفت
زیاده کن یا رسول الله فرمود که ... کن با مردمان ... و مروی است از ... که گفتند برسول خدا ... که فلانه
زن ... است ... و ... بد خلقست و زبانش ... همسایگان ... حضرت فرمود که او از اهل
عبادت هیچ فایده ... نیست و از اهل دوزخ است و نیز از آنحضرت که گفت فاضلترین مردمان و بهترین ایشان
از روی ایمان حضرت فرمود ... نیکوترین ... خلق او ... روایت از حضرت رسول الله ... که حق تعالی
نیکو خلق کرده پس ... خلق خود را نیکو ساز و هم آنحضرت فرموده که نیکوترین مردمان کسیست که نیکو خلق تر باشد
و از عبدالله ... روایت ... که ... اللهم انی اسئلک الصحة والعفة وحسن الخلق
و نیز منقول است از آنحضرت که ... بد گناهیست که ... بد گناهیست که توبه و استغفار ... میشود
و ... که بدخلق ... بدرک الاسفل جهنم که پائین ترین طبقهای دوزخ است و روایت
دیگر ... حسن خلق ... درجه بهشت ... اگرچه ... و خلق بد بدرک الاسفل ... اگرچه عابد
باشد و در اثار آمده که پسر لقمان حکیم از پدر پرسید که کدام خصلت که در میان مردم نیکوست لقمان فرمود دین پس گفت

هرگاه دو نا باشد گفت دین و مال گفت هرگاه سه باشد جواب داد که دین و مال و حیا دیگر سؤال کرد که چون چهار باشد فرمود
که دین و مال و حیا و حسن خلق پرسید که پنجم چیست فرمود دین و مال و حیا و حسن خلق و سخا سؤال کرد که چون شش جواب
خفا آورد که ای پسر هرگاه جمع کند کسی این پنج خصلت پس او متقی است و دوست خداست و از شیطان بری است و از
حسن خیر نیست که هر که بد خلقست نفس او همیشه در عذابست و فقیر او کیست صاحبت کردن فاجر نیکو خلق بهتر
و نیکوتر است از مصاحبت عابد بد خلق و گفته که هر بنائی را اساسی است و اساس ایمان حسن خلق است و سبب
اسباب گویند که علامت حسن خلق ده است و مخالفت نکردن و انصاف نیکو دادن و کار را بر خود دشوار نا کردن و عیب
بهمین بین کند او را عیب کردن و عذر خواستن و بدی که با او رسد بر او صبر کردن و بد را بنفس خود رجوع کردن و به غیر
و عیب خود دیدن به از دیگری و همیشه گشاده آبرو بودن از برای کوچک و بزرگ سخن خوش و نیکو گفتن بلطف و هموار سخن
زدن با عالی و دانی و مروی است که نیکو خلق را کسی را گویند که هر گاه ظلمی بر او واقع شود استغفار خواهد از برای
ظالم و بر او شفقت و رحمت کند و مروی است که اویس قرنی را سوی اطفال میدیدند سنگ بر وی میزدند که بزبان
خوش میگفت ای برادران اگر البته باید زد سنگ کوچک بزنید که میترسم از نماز باز مانم و روا نیست که ان شیرای
شفیات و ابر بوستان و راهنمای عالمیان و شهسوار [illegible] و حضرت [illegible] حضرت [illegible]
علیه صلوات الله الملک الرحمان روزی غلام خود را آواز داد غلام جواب نداد سه مرتبه آواز داد جواب
ملتفت نشد پس حضرت برخاست نزد غلام آمد دید که خوابیده گفت مگر نشنیدی آواز مرا گفت بلی شنیدم فرمود
چرا آواز دادنت که جواب من نگفتی گفت ایمن بودم از عقوبت تو و اعتماد داشتم بر خلق تو حضرت فرمود که ترا در راه
خدا آزاد کردم و مروی است که روزی حضرت [illegible] درباغی میگذشت اعرابی بادی هوا رسید و از آنحضرت چیزی
پرسید حضرت [illegible] بر سبیل لطف جواب گفت [illegible] کرد آنحضرت غضب
میشود و هرچند وی از بجا داد [illegible] ملاطفت میفرمود شخصی گفت یا روح الله چرا با
این سفیه شرح هرچند او قهر و غضب میکند تو لطف و ادب میورزی و با آنکه او جور و جفا پیش میبرد تو مهر و وفا پیش
میبری حضرت [illegible] گفت [illegible] صادق کل اناء بما فیه از کوزه برون همان تراود که در اوست
از این سخن آنچه از من این شنید [illegible] غضب نمیشوم و او از من مطلب ادب میشود من از سخن او جاهل
نمیشوم و او از خلق من عاقل میشود **نظم** چون نشوم من زدی از و خشمناک • او نشود از من ادب از و خشنمناک • من زارل
ما به ده جاه شدم • این ستم را بمداوات شدم • خلق نکو وصف سیحا بود • خصلت بد را بمقابل بود • حکما گفته اند که خوش خوئی
ده چیز است **اول** با مردمان نیک مخالفت ناکردن **دوم** از نفس خود انصاف دادن **سیم** عیب کسان نادیدن **۴** چون از
کسی ذلتی در وجود آید از آن تاویل نیکو کردن **پنجم** چون گناه کار عذر خواهد از او پذیرفتن **۶** حاجت صاحبان روا کردن
هفتم رنج مردمان کشیدن **۸** عیب نفس خود دیدن **نهم** با خلق روی تازه داشتن **دهم** با مردمان سخن نیکو گفتن که
حبیب ظاهر میشود گفته اند اما فی الحقیقه مکر نیست و گفته اند که نیکو خوئی آن باشد که شرم کند بر دو کرم

صلاح جوی و درست گوی و کم سخن و بسیار طاعت را اند که زوت و بد فعل و نیکو خواه مسلمان و در حق همه کس نیکوکار و مشفق
و با وقار و آهسته و صبور و قانع و شکور و بردبار و پاک دل و رفیق و کوتاه دست بود و یحیی بن معاذ گوید که خوی بد
معصیتی است که با وی هیچ طاعتی سود ندارد و در حق آنکه رفق و مدارا هیچ چیز نرساند الا که او را زینت دهد
سازگاری هیچ کار نمیشود الا بر هم زند و خلق بد سرشته سبب قطیعه و زمی و ملامت و سبب دوستی و وحدت
مودت و خوی بد سبب عداوت دشمن را دوست کرداند و بدخلقی و درشتی دوست را دشمن میسازد و بسیار اهل و عیال
مرد بد خو و درشت نیستی او را از بسیار ستم طلب کنند و در دنیا از خوی بد او در زنار اتش و بسیار خوی بد که آدمی
را در گناه کبیره آورد دیگر از غضب خود از فحش و غیبت نگاه نتواند داشت بلکه کلام میگوید که باعث
ارتداد و کفر او میشود اعوذ بالله من هذا الخصال **قطعه** با هر خلق جهان شو خلق پسندیده نمای • که سوی خلد برت
راه بران خواهد بود • عبد الله عباس را روزی سفیهی دشنام داد عبد الله چون ساعت از او دانست گفت ترا هیچ
حاجتی هست تا روا کنم و هیچ مهمی داری تا بقضای آن قیام نمایم مرد سفیه چون از ملایمت دید شرمنده شد و چون از آن
جز طریق خدمت مسلک نمود دیگری از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره افتاد جاهل گفت اگر تو ما یک سخن گوئی ده جواب
دهم شیخ گفت اگر تو را ده دشنام دهی یک جواب نشنوی حاضران از کمال لطف او تعجب نمودند و جاهل منفعل گشته زمین
خدمت ببوسید و مقام معذرت در آمد نظر کنید که خوش خوئی بدخلق را ملایم میگرداند سلمان فارسی قدس سره
شخصی دشنام داد سلمان گفت اگر کفه ترازوی اعمال من روز قیامت گران بود من بدتر از آنم که تو میگوئی و اگر سبک
باشد من بدتر از آنم که تو میگوئی **بیت** هیچ بخیر درگیتی مرا زیانی ندارد و مردم منصب بهمین سخن از نسا گذشته مقام شکرگذاری و انقیاد در گیاه
در هیچ وقت اگر بار میتوانی کرد • بود دریغ گشاده بعنف و دشواری • مکن بتندی پیرایه خراب خاطر کس • بکوش آنکه به نرمی
دلی بدست آرد • خواجه عبد الله انصاری فرموده که اید روش هرکه ده خصلت شعار خود سازد در دنیا و آخرت کار
خود سازد با حق بصدق با نفس بقهر با خلق با انصاف با بزرگان بخدمت با خردان بشفقت با درویشان بسخاوت
با دوستان بنصیحت با دشمنان بحلم با جاهلان بخاموشی با عالمان به تواضع و حق سبحانه و تعالی در مدح حبیب خود فرموده
که وانک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی که تو بر خلق بزرگ که هیچ برابر باشد آن نیست چنانچه خود تحمل میکنی آنچه کسی را
توان تحمل آن نیست بزرگی فرموده که هیچ خلق بزرگتر از خلق حضرت سرور کائنات نبود چه از مشیت خود دست باز
داشت و کار خود را بخدا باز گذاشت و کائنات در نظر آنحضرت حقیر بود و این معنی فرموده که خلق آنحضرت
قرآن بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب در حوالی بخدمتگاری ایستاده اعرابی از در مسجد درآمد و منبر
جای کرده و سوی مسجد بدبست گفت یا محمد آنکه کاذب ساحری یاران رسول در صدد آن شدند که او را بقتل آورند
حضرت مقدس نبوی حجاب مانع فرمود اعرابی را گفت ای اعرابی که ایذای گفت محمد ساحر کذاب است فرموده که
همه هم لیکن ندما لمس رونده کتاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت بلات و عزی سوگند که اگر نزدیک شدی کرا بدی
اینقدر یار سخن او تو جواب میکردم وقتم بلات که بتو ایمان نیاورم تا این سوسمار بتو ایمان نیاورد پس سوسمار را بینداخت

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ابو بصیر کفت لبیک یا رسول الله حضرت فرمود من کیستم کفت تو فرستادهٔ خدایی و رسالت دل
اعرابی بنور معرفت کشاده شد و از سر صدق ایمان آورد کفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده و رسوله پس کفت یا رسول الله چون درین مسجد در آمدم ترا در جهان از من دشمن تری نبود الحال که میروم هیچ کس
از خود نسبت بتو دوستر نمی یابم روایت که حضرت رسول روزی با یکی از صحابه در صحرای مدینه میکشت دید که
بر سر چاهی میخواهد که آب برکشد نمیتوانست حضرت نزدیک رفته فرمود ای عجوزه اعلام ازبرای ثواب بکنم کفت احسنت
کنم حضرت آب ازانجا برکشیده بر دوش مبارک خود نهاده و بار بخانهٔ وی رسانید وان زن را خیر خود بنمای
ان شخص که رفیق حضرت بود هرچند خواست که آب را از حضرت بستاند قبول نکرد کفت من اولیٰم که بار
بدارم و تحمل شفقت پس آن عجوزه در خیره شد و بار از زبان کفت چون از دیگری حرف سخن کشند یکی انست
که مرد دانایان درعقب حضرت رفتم او را بشناختند پرکردید کفتند ای مادر رای انکه است که آن را در بوی آورده
در روز مشتاق دیدار عالم ارای او بود پرسید که افتخار او میزند عجوزه ازخانه بیرون دوید و در زمان از شیشه
افتاد و در پای مبارک زمسای آنحضرت افتاد بر روزه بسیار کریست کفت ای سرور کون بر روی مروت و احسان که
عذر این قصور خواهم و بجهت انکه انچه ادب بیرون بودم از آنحضرت در انبساط داده دعای خیر در حق ایشان کرد
و بلطف بازکردانید پس حضرت جبرئیل این آیه آورد که انک لعلی خلق عظیم و حضرت الهی بیان حسن خلق
کراهان بادیهٔ ضلالت را هلاک میکردند و از بادیهٔ نجاست و طغیان بطریق مستقیم ارشاد میفرمود و نیز خبر
روایتست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت کفته بود و حضرت شنیده بود
یکی از صحابه برخواسته که او را از مسجد بیرون برد و زبانش قطع کند حضرت امیر با ایشان رسید و بر کیفیت حال مطلع
شد حسان را ازدست او کرفته بخانهٔ خود برد و بیکی از خدام فرمود که انقدر زر کرفته بیار که دهان حسان را پر از زر
کرد حسان چون ان حلم و احسان مشاهده کرد از غایت انفعال تائب شد و مداح خاندان نبوت کشت آورده که
خارجی شامی کفت روزی بمدینه رسیدم مردی دیدم با شیب نامحرم پوشیده بر اسپی سوار شده و اتباع بر دورش
در امیره از تمام بر ما سروری بر شرحی او با هر از منیای واییم کرا بی او بر سیدم کفتند حضرت امام حسن بن علی ابن
طالبست چون در دلم بغض ایشان بود پیش رفتم و کفتم تو فرزند انچنانی حضرت علی ابن ابی طالبی فرمود بلی زبان
برکشادم و از ناکفتنی انچه مقدور بود باشد کفتم آنحضرت تبسم فرمود چون انچه خواستم کفتم فرمود که ای مرد شامی غریبی کفتم آری
آنحضرت فرمود ما را منزلی هست شایسته و نزول مجاورات و لایق از رنجت مسافرت اکر باید اینجا فرود آی و مصلحت حوایج
تو بیاید نام بهم و اکر حوایجی داری درانجا بیی مشکور بیند و دل داری و از حضرت جنس لیخ بنوازمی
غرافی علم چون این حسن خلق از آنحضرت مشاهده کردم دیده از ادب خود را از آن زندگ و حسرتی خواستم
که ترا در جهان هیچکس دوستر از آنحضرت نبود **مناجات** بزرکوارا خدایا بحق ارض و سما بحق دوشنبه طهر جنت المأوی
بحق ربک الاکرم بکی بحرمت هرچه کان با خشوع و بکا بحق احمد مختار و حیدر کرار بحق بترب الخیر و بحق الصفا

بحق زین عباد و محمد باقر بحق جعفر صادق بحرمت موسیٰ بحق شاه خراسان امام جن و بشر بحرمت تقی و آن متقی دین هادی
بحرمت نقی عسکری امام بحق بحق هادی و مهدی امام راهنما که ان شفیع خلایق را کن بحرمتم چو دهد نعایت شفا کری
عام تا کر بحق ایشان اهل حق توحید بحیث تا البلوغ را از اهل صفا تا به روز شفیع ام برانکیزان که نشنا از کنم ده کو طاعت و
فصل دوم در اجتناب از آزار خلق خدای و ظلم کردن با ایشان و ایذا و اهانت بمسلمانان رسانیدن بدانکه آزار خلق
خدای و ظلم بر ایشان از کناهان عظیم است و هر احد را جز و نادری غالبست و غضب بر او مستولی میشود پس باید
که وقت غضب خود را نکاه دارد و آتش غضب را بآب حلم فرونشاند که کفته اند صاحب قدرت وقوع ان نیست که
کسی را بیندازد بلکه انکس است که در وقت غضب خود را در بنا بپوشاند و حضرت امام جعفر فرموده که غضب
کلید هر شر است و در روایت آمده که حلم زینت مردانست و سزاوار جهل و غضب است و غضب دشمن عقل است و از
حضرت رسول صلعم منقولست که غضب ایمانرا فاسد میکرداند عمل را چنانچه سرکه عسل را و از وهب بن منبه روایت
که کوه را جهار رکنست غضب و شهوت و حرص و طمع و نیز رسول الله فرموده که هر که باز دارد نفس خود را از غضب باز
دارد خدا خشم از او و عذاب او فرموده بدترین شما کسیست که غضب بر او مستولی شود و حلم بر او غالب نشود و حضرت
امیر فرموده نیست خیر تو در انکه مال تو و ولد تو زیاده کردد بلکه خیر تو در آنست که زیاده شود علم تو و بسیار باشد
حلم تو منقولست که طلب کنید حلم را و زینت دهید او را بعلم و وقار و بدان ای عزیز من که ظلمی که صادر شود از کسی
جایز نیست که در برابر او تلافی جوید بمثل او در دنیا زیرا که جهت تلافی و تدارک ان روزی مقرر شده و در خبر است
از حضرت رسول صلعم که روزی مظلوم داد خود را از ظالم بستاند بدتر است از روزی که ظالم بر مظلوم ظلم کرده
باشد و در روایت دیکر آمده که اکر غضبی با ثواب هفتاد حج بر باشد و او در لشکر باشد در روز قیامت به بهشت
او را داخل نکنند و در کوهای قیامت بازدارند تا انکه خصم خود را خشنود کند پس در برابر غیبت نتوان
کرد و در برابر دشنام نتوان داد و غیر ذلک زیرا که او نیز مرتکب میشود مکر قصاص که در شرع مقرر شده و در روایت
آمده که حضرت امام جعفر فرمود که هرکه مومنی با مومنه خوار و حقیر کرداند بجهت درویشی و فقر او حق تعالی او را در روز
قیامت رسوا کرداند در میان اهل محشر و هرکه مومن یا مومنه را بهتان کوید خدای تعالی او را در قیامت بر پشته از آتش
بدارد تا از عهدهٔ انچه کفته باشد بیرون آید و مومن نزد خدای تعالی کرامی تر است از فرشته مقرب و هیچ خلقی نیست
دوستر از مومن تایب و مومنه تایبه نزد حق تعالی پس بر ما بر زنهار که احتراز کنند از آزار مومن که در حدیث وارد شده که
هرکس مومنی را برنجاند چنان باشد که کعبه را خراب کرده باشد ده بار و بیت المقدس را خراب کرده باشد و بیست بار
و کشته باشد هزار هزار فرشتهٔ مقرب **نظم** ای برده بر اوج آسمان افسر جاه زنهار مکن ستم که آفتی در راه مظلوم
که ناکه کند اه کشد بر سر بر ظالمان زند ناوک آه منقولست که شیخ عبد الله حوام زاده بود روزی شیخ ابو الحسن حیاط
برد شیخ نفسی را دید که لیکی در انجا بود از زراق رفیقان میناید شیخ را بران رحم آمد کفت ای جان کنیک را بجز فروش
کفت جهای امراینها شیخ او را از فرشته بعد آزاد ای بخانه برد و در قفس نکاه داشت روز سیوم او کنیک را آزاد کرد

اتفاقا در ان اوان با قافله متوجه مکه معظمه شد در اثنای راه حرامیان قافله را غارت کردند یکی از حرامیان آن بزرگ را
التماس کرد که ای پیر این بخش بمن بخش بعد از قبول وی او را بخانه برد و دست آسیا پیش وی نهاد که پیش از آفتاب بر آمدن تمام
کردن بکوال گندم را آرد باید کرد و الا ترا سیاست کنم آن پیر از ترس چوب آن محنت میبرد و از او [illegible] تا آن دو ماه
بر آمد روزی دستش آبله کرده بود از درد بنالید و زار زار بگریست آن حرامی را بران رحم آمد گفت ای پیر زمانی
بخسب که من در عوض تو دست آس میکنم پیر گریان و نالان در خواب شد حضرت سید کاینات در خواب دید که
ای عبد الله بسبب آنکه دو روز [illegible] نگاه داشتی دو ماه ترا [illegible] گرفتار کردم المنة [illegible] در رسید چون
بیدار شد حرامی از در در آمد دست و پای شیخ افتاد و عذر خواست شیخ گفت [illegible] آزاد [illegible] سبب این
لطف و احسان چیست گفت حضرت پیغمبر در خواب دیدم که با من عتاب فرمود که ای پیر را آزاد کرده [illegible]
از بندگان خاص خداست ای عزیز بیندیش که ظلم و ستم کردن آسانست بدانکه اجر مظلوم [illegible] زیاده از حد
حصر است هر ظلمی را عوض خواهد بود بیت بیازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و بدانکه
حق تعالی از عمل ظالمان غافل نیست چنانکه فرموده وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ یعنی گمان مبر که خدای تعالی
غافل است از آنچه عمل میکنند ظالمان روایتست از حضرت رسول که هر که مومنی را آزار کند بدرستی که مرا آزار کرده و هر که مرا
آزار کرده بتحقیق که آزار کرده خدای تعالی را و هر که خدای را آزار کرده ملعونست بنص قرآن مجید و توریة و انجیل و زبور باید دانست
[illegible] ظالم که از رحمت [illegible] محروم باشد قوله تعالی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ [illegible] بدترین ظلمها
آنست که مومنی مسلمان را [illegible] بریان [illegible] شرع بیرون [illegible] ظالمانست
قوله تعالی وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی هر که تعدی کند [illegible] حد خدای را بتحقیق که ظلم کرده باشد
بر نفس خود و این نیز ظالمست که [illegible] از سر جهل سر زند یا خطایی در وجود آید از ابواب توبه و استغفار
نشود قوله تعالی وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی اگر از گناه خود توبه نکند پس همیشه [illegible] ظالمانند
پس اگر در خود ظلم کرده [illegible] و [illegible] شیطان [illegible] خلاف [illegible] بخلاف امر او عصیان است
و عصیان [illegible] آورده اند که ضعیفه بود [illegible] داشت که [illegible] دوست داشتی [illegible] ظالم
و بدکار و مردم آزار بود و مادر هر چند ویرا نصیحت کردی مفید نیفتادی [illegible] برداشت
مادر [illegible] بعد از [illegible] گفت خدا و [illegible] او را در خواب [illegible]
در [illegible] خود را در خواب دید [illegible] آتشین در گردن نهاده و زنجیر در دست و پای [illegible] و از خواب بیدار شد
[illegible]
[illegible] بسبب آن [illegible] و [illegible]
و [illegible] واقع شود و با کسی که ظلم و ستم کند صحبت و دوستی نکند زیرا که حق سبحانه
جلّ جلاله میفرماید وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ای عزیزی باید که

درسیم و ظلم [illegible] و معاون ظالم نشوی در خبر است که حضرت پیغمبر [illegible] فرمود که هر که ظالمی را [illegible] عمر دعا کند عاصی
شود بخدای و سفیان ثوری نقل کرده که هر که قلمی با برای ظالمی بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بایشان
دهد تا در او چیزی که موجب ظلم باشد بنویسد با ایشان در آن ظلم شریک باشند نظم کردن ظلم [illegible] کردن [illegible]
هلاک هر که موجب ظلم بخانه دولت او [illegible] بگرداند ظلم [illegible] هر که [illegible] از [illegible] شود [illegible]
ظلم [illegible] که آتش [illegible] ملک و ملک هر دو را سوزد ظلم [illegible] هر که [illegible] دارد [illegible] آخر [illegible]
حضرت رسول خدای فرموده که ظالمان را [illegible] روز قیامت بر صورت [illegible] و در خبر است که چون روز قیامت
باشد منادی از قبل جبار منتقم ندا کند که کجااند ظالمان و یاران و یاوران ایشان [illegible] هر کسی
کسی که قلم برای ایشان تراشیده پس همه [illegible] آتش [illegible] دوزخ [illegible]
تر [illegible] غالی [illegible] برایت [illegible] ظالمی [illegible] سفیان ثوری [illegible] که [illegible] ظالمی [illegible]
باشد و هلاکت نزدیک شده باشد آب بان داد [illegible] گفت [illegible]
حضرت رسول الله فرموده که هر که سلام کند بر ظالمی از روی اختیار نه از خوف [illegible]
باز [illegible] و نسل ظالم زود منقطع شود بیت از ظلم شد [illegible] منقطع [illegible] در جهان نام [illegible]
آورده اند که [illegible] عالمی نماز میکرد [illegible] آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ [illegible] و بیهوش
گشت چون بهوش آمد [illegible] گفت [illegible] ظلم [illegible] ظالم
[illegible] آورده اند که شمس المعالی قابوس [illegible] جرجان و طبرستان و گیلان بود و از اعاظم حکام [illegible]
علم و دانش و زیور احسان و کرم آراسته و [illegible] فخر الدوله دیلمی [illegible] سال از خان و مان
آواره [illegible] بود و [illegible] خراسان [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] شمس المعالی [illegible] نظم [illegible]
حسن و کرم [illegible]
[illegible] بود [illegible] کمال و [illegible] انصاف [illegible]
[illegible] قابوس [illegible] الطاوس [illegible] محاسن [illegible] سطوت [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
لشکری [illegible] دست [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] بود طلب داشته پادشاه کرد [illegible]
و قابوس را بقلعه فرستادند [illegible] نام مردی از جمله عاصیان او را [illegible] قابوس [illegible] که سبب
خروج شما چه بود و این عمل [illegible] شد [illegible] گفت من [illegible] کس دیگر اتفاق [illegible]

ترا کرشتم تا از غضب تو ایمن باشم قابوس گفت این غلطست چه اگر چون بسیار کردی چه اگر

بر خلق غضب و بطیع که مردم سخن چینی بسیار کرد بیگانه آشنا کرد و دید بشنوی خوب درشت و بد [illegible]
بشنی بود که بد را ز صبر جدا کرده عزیز که بشنوی حرفی درشت قایل او در دنیا و آخرت مرد و بعذاب مبتلا
آورده اند که بر ظالم و دزد دعای بد نباید کرد تا از ثواب محروم نمانی بلکه بر ایشان متاسف باید بود شخصی را پیلی
را دیدند که مالش برده بودند و میگریست او را گفتند از برای مال میگریی گفت نه برای آن میگریم
که او چنین کاری بکرد و در قیامت هیچ حجت نزد او را و باید دانست که هیچ گناهی بدتر از ظلم نیست از اداره
عذاب بود و بعد از مرگ او را بنیکی یاد نیارند **نظم** در ملک ظالمان جهان امر قاطع است چندانکه دان بود
که بر ایشان دان او هر آنکسی که خانه مردم خراب کرد آباد بعد از او نبود خان و مان او پس وای بر آن ظالمان که باغ فدک را
که حق فاطمه بود و امامت و خلافت را که حق حضرت امیر بود غصب کردند و دست تعدی بجانب سبطین
[illegible] و اولاد طاهرین ایشان صلوات الله دراز کردند فعلیهم وعلی محبیهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین **مناجات** ای تو بصفات خویش معروف ای بی تو منکر معروف ای امر ترا انقیاد مطلق از لوح و کلمات
ترتیب جهان چنانکه بایست کردی بمثابه که شایست بر هر حرف که حرف راندی نقش همه در دو حرف خواندی
از قسمت بندگی و شاهی دولت تو دهی بهر که خواهی از آتش ظلم و دود مظلوم احوال همه ترا است معلوم چون نیست بجز
تو دستگیر و هست از کرم تو [illegible] چون غرقه شدم سفینه در آب رحمت کن و دستگیر در یاب **فصل یازدهم**
در اجتناب از بسیار گوئی [illegible] ای عزیز که زبان نعمتی است عظیم از نعمتهای الهی و طاعت زبان از
طاعت جوارح دیگر بزرگتر است و گناه او هم از گناهان جوارح دیگر بدتر زیرا که ظاهر نمیشود کفر و ایمان
و طاعت بر زبانست زیرا که هر گناهی را امید مغفرت هست مگر ترک [illegible] و نیکو [illegible]
خدا و گواهی [illegible] پادشاه [illegible] که نیست هیچ موجودی و معدومی [illegible]
الا که زبان از آن [illegible] و متعرض او میشود [illegible] که باقی میشود در سایر اعضا و جوارح
چرا که معلوم است نزد ارباب فطنت و عاملان هر فن بلکه جاهلان زمان که چشم بغیر از دیدن الوان و صور [illegible]
نشنیدن اوازها و دست بغیر از گرفتن چیزها [illegible] و گوش بغیر از شنیدن کاری دیگر نمی آید
بر خلاف زبان که هر چه از او در حق [illegible] بسیار و بیشمار و [illegible] و گفتار که از حضرت رسول الله
منقولست که من صمت نجا یعنی هر که خاموشی اختیار کرد نجات یافت و نیز مرویست از عقبه بن عامر که گفت پرسیدم
از حضرت رسول که چیست طریق نجات گفت نگاه دار زبان خود را یعنی زبان خود را بیهوده مگشا **شعر**
ای پسر پند و نصیحت گوش کن گر نخواهی آفت خاموش کن هر که گفتار بسیارش بود دل در درون سینه بیمارش بود روایت
از معاذ جبل که گفت پرسیدم از حضرت رسول الله که کدام عمل افضل است حضرت زبان مبارک بیرون آورد و انگشت [illegible]

بر دهاد و مرویست از انس بن مالک که چون شنیدم از حضرت رسول خدای که فرمود مستقیم نیست ایمان بنده تا مستقیم
نباشد دل او و مستقیم نیست دل تا مستقیم نباشد زبان و داخل بهشت نمیشود شخصی که ایمان نباشد همسایه او از وی و روایت
از رسول الله که فرمود من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی آنکس که ایمان آورده باشد بخدا و روز
قیامت پس باید که خیر گوید و اگر نه ساکت باشد و نیز مرویست از حضرت رسول الله که عبادت ده جزو است نه جزو او
در خاموشی است و یکی در رعایت [illegible] از مردمان و بدانکه آفت زبان بسیار است مثل کذب و سخن چینی کردن و غیبت
کردن و تهمت بستن و فحش گفتن و نفاق در زیدن و خصومت کردن و ایضا اهانت بخلق خدا رسانیدن و مانند اینها
و دیگر نشیند آدمی بر سایر حیوانات بنطق است و آدمی را هیچ گوهری شریفتر از عقل و نطق نیست و هیچ زیوری
لطیفتر از سخن نیست **بیت** گر بدی گوهری برای سخن او فرود آمدی بجای سخن و حکما زبان را تشبیه کرده اند بتیغ
هم چنانکه وقت حاجت تیغ از نیام باید کشید و کار زبان باید کرد زبان نیز بجز وقت ضرورت در کلام نباید کرد انید چه
بسیار سخن باشد که چون بوقت خود گفته شود مانند آب حیات زندگی بخشد و اداء آن بی وقت مانند زهر هلاک
جان ستاند پس عاقل را واجب بود که زبان را نگاه دارد و هر چه را احتمال ضرر بود نگوید **شعر** ای برادر گر تو هستی بخت
جز زبان خاک پای لب اگر خواهی که ذاتی بی آبرو بر دهان خود بنه مهر سکوت آورده اند که پادشاهی را پسری بود عجمی
پسری بود دیعا بسخن و گویاست و دعا بفهم و دراست **بیت** کرای دری از دریای شاهی چراغ روشن از برج الهی
ملک را او بمکتب ادیبی فرستاد تا انواع اخلاق و آداب مهذب و مودب کرده پسر ادیب مالکتب [illegible] و علوم
غالب بر اعالی امور که تحصیل آن انسان باشد و سرا هم در هر دو جهان فایده رساند ادیب گفت اگر خواهی که در هر دو جهان
رستگار شوی باید خاموشی شعار و سکوت پیشه کنی که حضرت رسول فرموده که من صمت نجا **نظم** رسیدم بسی پیر با
اقصای یونان بند و کمتم ای اکبر با عقل و هوشی زخصلت چه بهتر بود آدمی را بگفتا خموشی خموشی خموشی پس پسر خاموشی
بر لب نهاد و بهیچ از آن زبان را در کلام کشید و گوش سخنهای ادیب بکمال فضل و زینت نکرفت ملک را دل از وی واقعه
بسوخت و گمان برد که مگر او را مرضی طاری گشته را علتی بدید آمده اطبا را بمعالجه آن امر فرموده سعی ایشان مفید نیفتاد
تا روزی ملک بعزیمت شکار بیرون رفت و پسر را با خود برد و جمعی را ملازم او ساخته تا در منازل و محافل با حکمت
از وی یکسوی نرود [illegible] سواری گرد و مرکب خوش [illegible] از غضب سنگی صد کرد [illegible] و معطل
ساخته و چند [illegible] ملک زاده گفت اگر در راه خاموش بودی بسلامت ماندی و [illegible]
[illegible] از زبان بر سر آورد یکی از ملازمان این سخن شنید بخدمت پادشاه رفته این بشارت بتعجیل عرض رسانید
ملک از این سخن مسرور گشت که عقل و گویاست پسر امید وار گشته پسر را طلب نمود هر چند سعی کرد یک کلمه دیگر بر زبان
او جاری نگشت ملک را غضب مستولی شد فرمود تا او را بیچاره جبر زدند و خسته و مجروح فرستاد و الله او بجز بر تن حال
دلتنگ بانت برگشت و گفت ای پدر آلت نطق خالی نیست حق تعالی که گفت و موجد آن نیست نقل است که ملک
زاده تبسم کرد و گفت استاد من راست گفت که خاموشی سبب رستگاریست اگر من خاموش گشتمی از ازار جوب ایمن بودمی

این بیجا موجب تاریکی است اگر دو سخن گفتنی صد چوب باید خورد (مصرع) زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد پادشاه
چون این سخن شنید دانست که وی کار در جای افتاده ز شیطانی هر که بسیار گوید کلام او را قدری نماند ای در جهان گفته‌اند
که چون مرد بسیار گفتن حریص شود در جنون او شکی نماند یعنی یقین او دیوانه است (قطعه) سخن [illegible] خوب
باید گفت و گرنه چنانچه نافی خموش را این بود منقولست که حواریون از حضرت عیسی پرسیدند که ما را بنمای که چون
با آن کار کنیم بهشت رویم حضرت فرمود خاموشی گزینید گفتند این صورت کی میسر شود فرمود پس چون سخن گوئید غیر
ذکر حق چیزی بر زبان مرانید و سخن بسیار گفتن ضروری ندارد بانکه چه دلیل بسیار گفتن دل را سیاه میکند (مثنوی)
ای به از صرفه زر بیکی صرفه گفتار کن ار بیکی چند ز پاس دم افتی برنج پاس سخن دار که الفیست گنج گفت [illegible]
نزل و صحبت او تا نه همه گفتار نشان خوش است هر چه پسندیده بود آن خوشتر است آورده‌اند که سه پادشاه در
مجلس انوشیروان قیصر روم و خاقان چین و رای هند انوشیروان فرمود که [illegible] باید که چنین جمعیتی دست دهد
بیایید تا هر یک سخنی گوییم که سخن پادشاه بر سخن دیگران پادشاه باشد و دریغ باشد که چنین اجتماعی دست دهد
و سخن از ما بر صفحه روزگار پایدار یادگار نماند (بیت) در این سرای مکن حزنی کن بخوشی کوچا که بهتر از سخن خوب
یادگاری نیست ایشان اشارت بکسری کردند که اول شما عنایت [illegible] انوشیروان صدف درج نگار جواهر ابدار
شاهوار بر طبق بیان نهاده گفت که بر سخن ناگفته هرگز پشیمان نشدم و بسی سخنان که گفته شد بسیار ندامت خوردم
قیصر روم از خیال [illegible] گفت [illegible] که خود [illegible] بر آن قادر نیستم یعنی هر سخن
که از شست بیان جدا شده است قدرت آن ندارم که هرگاه خواهم [illegible] بیرون رفت باز
گرداند خاقان چین [illegible] که چون سخن نگفتم او زیر دست منست و من بر آن غالبم و چون گفته شد بر او دست
یابد [illegible] اگر خواهد بر سر [illegible]
جان دهد و اگر نخواهد در نقاب [illegible] رای هند از ریاض [illegible] خوشبوی و ریحان دلجوی [illegible]
آورده که هر کلامی که گفته میشود یا صوابست یا در معرض خطا اگر صوابست قابل آنست که [illegible] بیرون می‌توان آمد و اگر
خطاست هیچ [illegible] پس در هر حال خاموشی بهتر است (نظم) زبان بربند چون نیست گوش باید داشت [illegible]
هوش باید بود [illegible] زبان [illegible] برای حفظ زبان [illegible] گوش باید بود حکما [illegible]
که خموشی بهتر از سخن بدانست و سخن نیک بهتر از خاموشی است و باید دانست که حفظ دو ملک موکل بر هر یک از آدمی
قوله تعالی اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند دو فرشته که اعمال بندگان
و از جهت [illegible] انسان نشسته‌اند یعنی ایشان ملازم انسانند و از ایشان [illegible] ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب
عتید یعنی بیرون نمی‌افکند آدمی از دهن خود سخنی مگر نزدیک او نگهبانیست مهیا و آماده یعنی هر چه آدمی تکلم میکند
اعمال او مینویسند مرویست که حفظه چهار فرشته است که دو در روز موکلند و دو در شب و حضرت امیر روایت کرده
از حضرت رسول الله صلعم که جای نشستن این دو فرشته بر دندانهای ثنایاست و زبان قلم ایشانست و آب دهن

مداد ایشان و [illegible] حفظ نکوی [illegible] بکار نمی‌آید و [illegible] رضای عالم و ایشان شرمسار (مثنوی) که مرا خواهی
که کردی در سکال [illegible] از خدا [illegible] پشیمان که [illegible] از خدا غافل شوی از نه کار جهان باطل شوی و در حدیث آمده که یاران گردانید
دهانهای خود را بطعامهای حلال زیرا که دهانها محل سکون این دو فرشته است که نویسنده اعمال شما و از حضرت حسن
بن علی علیهما السلام مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضای حاجت و انس بن مالک از رسول الله صلعم روایت کند
که چون بنده از مومنان فوت شود آن دو فرشته گویند بار خدایا قبض روح بنده مومن کردی ما کجا رویم و بچه اسم
مشغول شویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و آدمیان و پریان همه بعبادت من مشغولند شما
نیز بر سر قبر آن بنده مومن روید و به تسبیح و تهلیل من اشتغال نمایید و ثواب آن در نامه اعمال آن بنده مومن نویسید
تا روز قیامت پس معلوم شد که دو فرشته حافظ اعمال و اقوال شما اند باید که بیهوده و عبث تکلم ننمایید و بسیار گفتن
خلایق ملول آید در مجلسی بلا انقطاع دلیل و خوار و بیمقدارست و سخن اگر چه حقانی باشد و از نصایح و مواعظ بود
چون بتطویل انجامد از او ملال بهم میرسد و مردم از او نفرت میکنند (نظم) سخن گر چه دلبند و شیرین بود سزاوار
تصدیق و تحسین بود چو یکبار گفتی مگو باز پس که حلوا چو یکبار خوردند بس و باید که سخنی که در عقل [illegible] در باب
[illegible] راست و صواب باشد در گفتن او تعجیل ننماید چنانکه مذکور است که یکی از ندمای مجلس پادشاهی از پادشاهان
هند که براستی مشهور بود روزی بر زبان راند که در عراق [illegible] که نشیمن در میان آتش دارد و خورش از آن
انگشت پادشاه را این سخن معقول ننمود و حضار مجلس مسخره نموده بر قول آن بخندیدند ندیم [illegible] از گفته
خود پشیمان شد و چون بغیر از اثبات قول خود چاره نداشت ناچار راه عراق پیش گرفته و سمندر را بدست آورده
از جهت پادشاه تحفه برد و چون صدق کلام او ظاهر شد پادشاه فرمود چرا چیزی باید گفت که بعد از چندین
مدت به مشقت تمام ثابت شود و این نوع کلام نیز ناخوش بوده است و از حضرت رسول الله مرویست که [illegible]
در خاموشیست و وصول بهشت ده جزوست نه جزو خاموشیست پس مومنان را لازم است که خاموشی شعار
دثار خود ساخته چون کلامی گویند از روی عقل گویند زیرا که خصلتی به از عقل نیست و هیچ [illegible] خلاف
تدبیر نیست و بسا که بواسطه [illegible] دین و دنیا از دست برود چنانکه معروفست که در بنی اسرائیل راهبی بود برصیصا نام
هفتاد سال عبادت کرده بود و ابلیس هر چند خواست که اغوای آن کند بر او ظفر نیافت انجمنی از شیاطین
را جمع کرده در این باب با ایشان مشاورت کرد ابیض که یکی از پسران ابلیس است [illegible] او را قبول نموده خود را
بلباس رهبانان ملبس کرده در زیر صومعه بایستاد و آواز داد برصیصا چون بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض
از روی نفاق هم در آنجا بنماز مشغول شد اشغال و اذکار بالخضوع و خشوع تمام بجای آورد برصیصا چون از نماز فارغ
شد ابیض آواز داد که [illegible] در این وقت که آواز دادی در نماز مشغول بودم چه حاجت داری گفت
التماس من آنست که در این صومعه با تو باشم تا [illegible] و علم از تو کسب کنم برصیصا از این امتناع کرد ابیض
تضرع و زاری نموده در این باب مبالغه از حد گذرانید برصیصا دستوری داد تا بصومعه درآمد بنماز مشغول شد

برصيصا از شدت مجاهدت وکثرت عبادت او متعجب شده مرید او گشت و روز بروز محبت او در دل برصیصا اشتداد
می یافت تا یکسال بر آمد ابلیس گفت ای زاهد مرا باید رفت که در عبادت از من بهتر است اراده دارم که بنزد او روم
برصیصا تاب مفارقت او نداشت و نتوانست که او را از آن اراده باز دارد و ابلیس در وقت رفتن با او گفت ترا دعائی
تعلیم می کنم که بحضرت شافی کل مریض برکت آن شفا دهد و مجانین را عاقل سازد و دعا را تعلیم برصیصا نموده او را
وداع کرد و بشهر آمد شخصی را خفه کرده بیهوش گردانید و باز بصورت طبیبی آمده گفت علاج او جز بدعاء برصیصا
میسر نیست پس اهل آن کس را بنزد برصیصا آوردند و تضرع بسیار نمودند تا او دعا کرد و دیو بعد
دست از گلوی او برداشت باخود آمد و بهمین طریق ابلیس مردم را مبتلا میساخت و برصیصا دعا میکرد و شفا
می یافتند روزی دختر پادشاه که بیدر مرده بود و سه برادر داشت بیهوش ساخت برادران او را برداشته بصومعه
برصیصا آوردند و از کثرت ازدحام مردم بر تنگ آمدند و در صومعه پیش ایشان دختر را بر داده گشتند در کار این فکری
بکن و خود برفتند برصیصا نگاه کرد دختری دید در غایت حسن و جمال تردد کرد و دعا کرد ابلیس دست از او باز
داشت و بار دیگر او را بگرفت و باز بدعاء برصیصا بر داد تا مبتلا گردانید و اتفاق نشد پس دختر بالت بیهوشی برصیصا
وسوسه کرد که این دختر بیهوش مطلب بجالست و بیهوش اگر او را مقاربت کنی کسی برین مطلع نگردد پس با او مقاربت
کرد ابلیس دست از او باز داشت و بصورت اول خود را به برصیصا نمود و گفت این چه نوع شنیع بود که کردی برصیصا
بزاری در آمد و گفت در این فکری بکن ابلیس گفت علاج آنست که دختر را بکشی و در زیر ابنیه دفن کنی برصیصا او
جان او را بکشت و دفن کرد چون برادران بیامدند و احوال او پرسیدند گفت دیوان او را بردند ابلیس بخواب
برادران بهیئت آمد و گفت برصیصا با خواهرت چنین کرد چون بیدار شدند گفت این خواب شیطانیست برادر میانین
دیگری همین خواب دید و نیز با خود گفتند که این خوابها از وساوس شیطانیست بار شبی دیگر در خواب با ایشان
گفت که برصیصا بعد از آن افعال شنیع خواهر شما را در فلان موضع دفن کرده چون بدان موضع شدند خواهر را کشته یافتند
برصیصا را گرفتند و دار فی مهیب کردند که او را بردار زنند ابلیس بر تلبیس ایشان دالت کاری نکردی بر او و ما
بکشتند گناهان اوشود ابلیس گفت همین ساعت کار او را بسازم پس بصورت اول نزد برصیصا آمد و گفت
خالصم کردی دعا آنچه آموختم و این همه از برای چه عمل بود که کردی در بیغضب نیز از تعلیم دهم تا از بلا خلاص شوی گفت آن
چیست گفت مرا سجده کن تا من ترا بعد از خشم ایشان بپوشم و ترا از ایشان بگریزی و چون که سجده باشی تو برکی
برصیصا ابلیس را سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و آن خسر الدنیا والآخرة از بی
عملی بعد از آنکه این همه عبادت کرده بود برتبه شقاوت وارتداد گرفتار گردید بیفت کرده اول کسب امور
شرع اظهر حضرت خاتم النبیین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد مناجات اهل راز
بارخدایا بوسیلة انام هم بیکی مهتدی خاص و عام هم بترک لو محبتی و حسن هم با امامان زمین و زمن برداریم بر دل
بکار ساز دم کن از لطف خود اینکار ساز وای برا الله که بر خار از زیان خستم تو بر و یلد کل و خار از زیان

ماهم در آفت ورحمت برفتی لطف تو انا ختم هر گوشه مخوان بر سر خوان بنهی بی توشه مخوا
خلق بیک خوان همه دم خوانده اند سوره الملک هم خوانده اند چون گشته بخشش شاهانه تو یاد کن از اهل انسا مخوان
فصل دوازدهم در ذکر چند مطلب باین باب مکتمل شیخ ذوالنون مصری گفت وقتی در شهری رسیدم کوشکی بغایت بلند
دیدم فرا رفتم حوضی آنجا بود طهارت کردم چون فارغ شدم چشم بر کنگره کوشک افتاد کنیزکی دیدم با جمال تمام خواستم
که با وی از آن بگویم گفتم ای کنیزک به کرغلق داری گفت ای ذوالنون از دور که آمدی پنداشتم که دیوانه ای چون بیشتر
آمدی پنداشتم که عالمی چون نزدیک آمدی پنداشتم که عارفی اکنون فارغ شدی و استغفار کردی کاعبدم که عارف المرت
بنیم شد گفتم نه دیوانه و نه عالم و نه عارف گفتم چون گفت اگر دیوانه بودی طهارت نکردی و اگر عالم بودی بنامحرم نگاه نکردی و اگر
عارف بودی بغیر از حق کسی دیگر نبینائی ای کلمات بگفت و ناپدید شد بدانکه حق سبحانه که از حضرات دست
بسیاره و اعتقاد بحیا بهیچه مسلم دینی و عقبی ایشان میباشند چنانکه در قرآن مجید بآن خبر مکی هد و در سوره لقمان
ان الله یجابیقل مایل الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات وما فی الارض واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة
یعنی آیا نمی بینید ای مردمان از آنکه خدا تعالی مسخر کرده انید بعض هیچ ساخت برای نفع شما بخورد آسمانها از آفتاب
وماه و ستارگان که انبدید شیران بجرمید کرده و ابر و باد که بنابات متنفع شوید و انچه در زمینست از کوه و دریاها
بیجواب و بنانات و معدنیات و بخیرهم و فراخ کرد تمام کرد انیند بر شما نعمتهای او بحضه درحالتی که آشکار و نهانست
بحق از هر چه مکن نیست آگاه و از هرچه او را نشنیدید مگر الکس که نعمات تبارک است در آن و معنی ظاهر و باطن
حقیقت بسیار است صاحب تفسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعم ظاهره و باطنه را بسیصد وجه تفسیر کرده و بعضی
از آن در اینجا ذکر میشود مشهور است که نعم ظاهره نعمت حضرت پیغمبر بر علما و اما دلایلکه از ابن عباس روایت
کرده نعم ظاهره نعمتی است که علم بند کامرا دیدن قوان بدارد و باطن که مصالح دینی و دنیا که بغیر از حق سبحانه تعالی کسی بر
آن علم نیست و بر روایت دیگر از ابن عباس نعم ظاهره و باطنه از حضرت پیغمبر پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره
اسلام است و باطنه ستر تو است بر عیبه امثال و افعال در ترقی و باطنه اعمال سیئه و علم فضیحت بانو ابن عباس
حق تعالی میفرماید چند چیز از محض لطف و رحمت شامله خود برای مؤمن گردانیده بوده ام که محض کمال او
اول قبول عزیزم دعای مؤمنین را در حق تو بعد از انقطاع عمل دوم عطا کردم مال با و تا بعضی تصدق کند و من
بجهت آن تغیر گناهان او کنم سوم عطا سابقه اجابت پرسیدند اول رسوا نکردم او برهیچ گفته که نعم ظاهره بنور رحمت
و باطنه نعم آخرت و نیز از ضحاک منقولست که ظاهره حسن صورت و امتداد قامت و تسویه اعضا است و باطنه
معرفت حق تعالی با تا ظاهره قرآنست و باطنه تاویلات وار حضرت امام محمد باقر منقولست که ظاهره حضرت پیغمبر است
انجا و آورده از توحید حضرت الله و توحید پیغمبر و نعم باطنه در سعی ماست که از اهل بیتیم و اعتقاد بما در دلها
ظاهره دعوتیست که والله یدعو الی دار السلام و باطنه هدایتست که من یشاء الی صراط مستقیم و با ظاهره
ذکر است بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان و با ظاهره الوان عطایاست و باطنه غفران خطایاست با ظاهره

نیکو چون خلق باطن حسن خلق با ظاهر و لزوم او بلسان و باطن تصدیق جنان اینجا در تفسیر مذکور است از ابن عباس
حذر از من الاطال الانتصار عنو در **نکته** باید که مومنان از حطام دنیا پرهیز کنند که سرخطاها دوستی دنیاست کما قال
النبی صلی حب الدنیا رأس کل خطیئة و دل در زینت دنیای دون نبندند **بیت** الوصله سال ماضی و در یکی روز ثبات ایام
اثبات کلخ دل منه مروی است از ابو جعفر بن بابویه القمی که در کتاب شواهد النبوة آورده که حضرت نوح را سه هزار
و پانصد سال عمر بود چون وقت رحلت آنحضرت رسید ملک الموت در حین قبض روح او پرسید که یا شیخ الانبیا
دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه که او را دو در باشد از یکی در آمدم و از دیگری بیرون شدم **نکته** باید که از افعال
پسندیده پرهیز و حب است و کمال حب آنست که چون کسی پناه برو آورد او را از تلف مال و ناموس نگاه دارد
تا ممکن باشد در این معنی لطف او سعی بلیغ بجای آورد چنانکه مشهور است که در حکایت چون کسی در خانه دیوار پناه
ایشان درآید او را حمایت کنند اگرچه بزیان نفس ایشان و ... آورده اند که بهرام گور در
بانهمات ... به شکار قصد آهوئی کرد آهو از پیش او در ربود ... طرف میگریخت و بهرام از عقب
او میتاخت ... شد و اهو از تشنگی ... رسید از بیم جان بخیمه ... تیشه
در آمد متعاقب او بهرام بدر خیمه رسید ... هاده ... که این صاحب خیمه شکار من اینجا آمد بیرون
آر قیصر گفت ای سوار نا ... مروت نباشد که او پناه به این خانه آورده باشد بدست کسی باز دهم بهرام در غضب
شد گفت ... کسی دست ... در کرده این آهو
بیاید ... کمال گشت ... و نخواهند گذاشت که اهو را ضرب کنی هر چه ... خود
حم کن ... رکنه و اگر ... خلعت ... طلا به ... بهرام ... سبب
باب ... و ... تاج سلطنت ... قیصر ...
و ... **بیت** کسی ... یکی ... پناه ...
... بعقد ... **نکته** ... ام ... الله
... خلیفه ... زاهد ... من زاهد ... زاهد آنست که ...
قناعت کند ... در باب دنیا ... ان متاع الدنیا قلیل ... متاع دنیا قناعت کرده
و ... دنیا ... در دنیا ... آورده که ... المتقین
از ... بهلوی ... نام داشت ... ابلیس ... بیابان
... دیگر الا انیس ... و دیگر الا اعول ... المعانی آورده که الا انیس وسوسه
دهنده طهارت است **نکته** وسوسه کنند ... واحد ... ربعین ... آورده
که شیطان مانع نماز است ... الا دا ... اسراف است ... دروغ ... و ... فروشی ... و ...
میکنند ... ابلیس ... در ... ببر روی ... و ... دی

وسیله

وسبب خراشیدن وسوسه میکند و سوط الرحیف در بیان ... می اندازد و اسم باخور ... طعام میباشد که بسم الله
نگوید و در خوردن با او شریک باشد و در ... بر ... از ... و اسم ... در ... آن
که ... سلام نکند ... که شیطان ... پس ای عزیز ... از وسوسه
شیطان ... تا ... از ... باید که ... از خود دفع کنید و فریب
شیطان ... که بعد از آن پشیمان ... سود ندارد قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم
واخشوا یوما لا یجزی والد عن ولده ولا مولود هو جاز عن والده شیئا ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة
الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور یعنی ای ادمیان بترسید از عقوبت پروردگار خود و بترسید از روزی که
... و ... و بترسید از روزی که ... پدر ... فرزند ... از
عقاب ... مخصوص ... ای مومنین ... که ...
بجواب ... دنیا ... که ... دنیا ... ایشان ...
... شیطان ... این وجه که ... توبه ... عفو
... و ... را ... جیزی ... الله
بعصیان ... از شیطان باشد و خواه از غیر او **مناجات**
... که ... بحق ... بحق سید ... و ... و طیب ...
... بحق ... و ... کرده ... بحق ... و ...
... که ... امید ... قابل ... و ...
... بحق ... را ... گناه ... ازین باب

باب یازدهم در بیان علم و تعلیم و علما و غیر هر سه که ... ازین کاری ... و ...
... وجود ... اعنای موحدانه ... است ... دلیل ...
... کار ... حکمت ... و ... صمدی ...
... نظر ... و از ... نوع انسان ... و ...
ساخت و از کتابخانه علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم باصناف دانش و انواع بینش مکرم داشت و پادشاهی
... ملوک ... و سلطنت ... پادشاهست و ... علم ... اسرار ...
... **نظم** ... که ... چو ... قلعه
... چو ... که ... الاستغنا ... دهد ... و ... است ... نامحدود ... ان ... عاقبت
... و ... موجود ... است و ... **بیت** ای ... چون ... و ...
مرکز ... ان ... مقام محمود ... کشای کشور وجود ... دیباچه دفتر ... حرفی ... شده

ازبهر مجهولات بیشك آن دایره کشده در تب بشناخت بسیط را مرکب و بروحی و بیان نشین او که در شان اوست آیه
انّما و سوره هل اتی و حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها و من حب لا فتی و کلام لو کشف الغطاء یعنی علی مرتضی **منقبت**
کو سوم قهر او بر روی دریا بگذرد تا شها از قهر دریا با دخاك کشته در نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد تا دو جوع از دوزخ
آب زمزم و کوثر کشد و بر آل اطهار او باد **اما بعد** بدانکه اشرف خلق الله انسان اند و شرف و فخر در درگاه سبحانه و بارگاه
یزدان علما الله و وارثان کتب اند پس نکته چند در فضیلت علم و غیره درین باب مذکور میشود ان شاء الله تعالی
و درین باب دوازده فصل است **فصل اول** در فضیلت علم و ذکر بعضی تعالی بر بندگان واجب و لازم کردانیده
طلب علم خواه کم خواه زیاده خواه اندک خواه بسیار قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال
کنید از اهل علم اگر ندانید و نیز حضرت رسول فرموده که طلب العلم فریضة علی کل مؤمن و مؤمنة و مسلم و مسلمة
یعنی طلب کردن علم واجب است بر هر مرد مؤمن و مسلم و بر هر زن مؤمنه مسلمه و در روایت صحیح آمده که روزی صحابه
عظام از حضرت رسالت پناه سؤال کردند که یا رسول الله کدام عمل افضل است فرمود علم و نوبت دوم و سوم همان
جواب باصواب شنیدند گفتند یا رسول الله ما از عمل سؤال میکنیم حضرت مقدس نبوی فرمود که بدانید که عمل
اندك که با علم باشد اجر آن بسیار و ثواب بیشمار است و عمل بسیار که از سر جهل باشد خوار و بی مقدار است و نیز
که علم زندگی دل است و نور چشم و فکر کردن در علم مقابل روزه باشد و درس مدارست برابر قیام شب و علم پیشوای عمل است
[illegible] علم در بهشت و بد بختان از آن محروم مانند **نظم** که علم پر باشد و جهل اندکی هست بسیار و
آن [illegible] در وجود بسیار [illegible] جهل از عمل کم بود نباید قبول از دو یکی و دیگر از حضرت رسول الله روایتست که
بطلب علم مشغول بودن و در علم دین تفکر کردن بهتر است از عبادت یکساله که شب بنماز مشغول بوده باشد
و روزها بروزه و دیگر فرموده که علم ثمره ایمانست و چراغ اسلام پس ازین حدیث معلوم شد که هر که از علم بهره ندارد
از ایمان کامل او را نصیبی نیست و دل او تاریك و مرده است و دیگر آنحضرت فرمود که طلب کنید علم را اگر چه در
چین باید رفت و این حدیث صحیح جهت تأکید است و دیگر فرموده طلب علم کنید از زمانی که در گهواره باشید
تا زمانی که در گور خاك بخوابید و دیگر فرموده که هر که عمل کند بعلم [illegible] حق تعالی او را [illegible]
و دیگر فرموده که خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل پس واجب و لازم است که در علم کوشند تا از دین
ایمن باشند **بیت** بر خلق جهان علم پناه است پناه هر کار که بی علم کنی گناه است گناه تا هست جهان علم بود روشن بی
علم همه جهان سیاه است سیاه و دیگر از آنحضرت روایتست که هر که مسئله شرعی بیاموزد یا تعلیم دهد حق تعالی بفضل
شامل خود هزار قلاده از نور در گردن او اندازد و دو هزار گناه او را عفو فرماید و در بهشت از برای او هزار شهر بنا
کند از زر سرخ و بنویسد خدای تعالی در دیوان عمل او هزار بار [illegible] و ثواب حجی و عمره و در روایت
صحیح وارد شده که روزی اختلاف افتاد میان اهل شام و بصره در فضیلت علم و مال اهل شام گفتند مال افضل است
و اهل بصره گفتند علم افضل است این مرافعه نزد حضرت امیر بردند گفتند این مسئله را بجز جواب کو بجان مقتدای [illegible]

و پیشوای وامیر حق فرموده که بدانید که علم بهشت درجه از مال افضل است **اول** آنکه علم میراث انبیاست و مال میراث فرعون و
شدادست **بیت** هست سلطان علم عالم گیر نیست سلطانیش زوال پذیر حکم سلطان علم هست روان بر همه مردمان
زمین و جوان علم شاهیست در کشور او سینه گنجینه خیل لشکر او به بنیاد سلطنت بخشد [illegible] **۲**
آنکه علم زیاده میشود بنفقه کردن در حق مستحقان و تعلیم آن و مال کم میشود بخرج کردن آن **۳** آنکه علم صاحب خود را
نگاه میدارد از بدیها و صاحب مال نگاهی دارد **۴** آنکه چون عالم بمیرد علم از او جدا نشود و در قبر و عرصات با او بود
و مدد و معاون او بود و مال و وارثان در دم مردن برایشان و حسرت و ندامت و عقوبت از جهت صاحب بگذرد **پنجم** آنکه
خلایق بچهار طایفه اند علما و فقرا و امرا و اغنیا پس سه گروه ایشان محتاجند بعلما و علما را با ایشان هیچ احتیاجی نیست
۶ آنکه حق تعالی علم را نداده مگر بخاصان و برگزیدگان خود و مال را میدهد بهر که خواهد از مؤمنان و کافران
و ظالمان بمقتضای حکمت خود **۷** آنکه علم صاحب خود را از صراط بگذراند چون برق جهنده و صاحب مال را بر صراط
باز دارند تا حق تعالی حساب کند **۸** آنکه هیچ کس بجمع کردن علم دعوی خدایی نکرده و فرعون و نمرود و شداد بجمع کردن مال
دعوی باطل کردند پس هر دعوی باطل بر آن حکم حق راضی شد پس بتحقیق یقین شد که هیچ چیز فاضلتر از علم نیست **نظم**
ای دل بطلب خویشتن اندر هوای زر چون خاك پایمال مشو از برای زر [illegible]
[illegible] زر [illegible] زر
[illegible] زر [illegible] زر
[illegible] زر [illegible] زر
[illegible] زر [illegible] زر
دولتی که از علم دینی حظی وافر روزی شود و بدان بیند و لیکن که از علم محروم ماند در جهل مرکب گرفتار باشد نعوذ بالله
منه **نظم** [illegible] حق شناس دلت بعلم و ادب زنده کن [illegible]
ناشناس آورده اند که عرب بادیه نشین [illegible] رسید دید که دو طالب علم با یکدیگر بحث میکنند ساعتی در بحث
ایشان قرار گرفت و انتفاع بمفهوم دست که حضرت [illegible] کنند که النسر [illegible] باشد [illegible]
از آن بگذشت روزی او اعرابی در کنار دریا ماهی بگرفت و هیبت یکی از خلفای بنی عباس [illegible] خلیفه زمود که هزار
دینار باو بدهند [illegible] خلیفه [illegible] کند [illegible] خزانه تهی شود و اسباب ملك و دولت باطل
[illegible] خلیفه [illegible] اعرابی [illegible] اعرابی پرسید
[illegible] اعرابی [illegible]
تا گاه [illegible] طالب علمان [illegible] کفت ما هی من حنفی است خلیفه
[illegible] زمود که هزار دینار دیگر بدان بیفزای اعرابی از برکت و میمنت این مسئله اندولت یافت [illegible]
[illegible] از علم نیست **بیت** علم از کالا [illegible] هر که علم از برای زر طلبد داشت [illegible]

یا خطیب می شود و جهل از نبات اهل الزنا اهل یا ادب محلی پر شود تا کند علم نوشتن در کودک زیاد دهند شرنبات ناصی
تا از ابویش کرده ش ناصی، حضرت امیر علیه السلام فرموده که ای طالب علم بدرستی که علم را فضیلت بسیار است پس سر او تواضع است
و چشم او بری بودن از حسد و گوش او فهم است و زبان او راستی و دل او نیکو جستن است و عقل او معرفت اشیاء و دست او رحمت
و پای او زیارت علماء و همت او سلامت و حکمت او ورع و جای او نجات و قائد او عافیت و مرکب او وفا و سلاح او نرمی سخن است
و لشکر او مباحثه علماء و مال او ادب است و ذخیره او اجتناب از گناهان و توشه او نیکوئی است و راهنمای او هدایت و رفیق
او محبت نیکان و در باب فضل قرآن مجید در حدیث قدسی آمده که هر که مشغول شود بتلاوت قرآن بواسطه آن مشغول
نتواند شد بدعا کردن و حاجت خود را بمن معروض داشتن من بهترین چیزی از آنچه سائلان را بدهم عطا می دهم او را در زمره
شاکران و جاهدان ثبت کنم و حاجت او را روا کردانم و عبد الله مسعود روایت کرده از حضرت پیغمبر که فرموده قرآن خوان
احسان خداست کویا آن جمیع سرها از احسن فرموده پس از قرآن خوان تمام او سخن هر چند شود و آنچه از فواید او را اول
کرده و حبل المتین و عروة الوثقی است که هر که دست اعتصام در او زند هر کز از رحمت واسعه حضرت رب الرحیم محروم
نشود و دوستان کمراهان بادیه ضلالت را بسر منزل مقصود رساند و شفا بخشیده است سود مندی که در دیار
و ستمندان وادی جهالت را بدل الشفای معرفت وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ هدایت میکند و بعافیت که هر که
تابع میشود و مرتبه بلند و درجه ارجمند میرساند پس تلاوت نماید قرآن را حق تعالی بهر حرفی از آن ده حسنه در دیوان
اعمال نامه او ثبت نماید و روایتست از حضرت امام زین العابدین که فرموده حرز اعظم خداست پس هر کاه در آن بکشاید
باید که در آن نظر کنند تا از درهای منفعت او لایحی معرفت حاصل کند و روایتست که هر که قرآن را وسیله سازد بر او دری و نفعی
رسد و در زمره سلطان انبیا باشد و از حضرت رسول الثقلین و بدر الخافقین و فخر العالمین محمد المصطفی روایتست که
روشن سازید خانهای خود را بخواندن قرآن و تاریک سازید هر خانه که تلاوت قرآن بسیار
نمایند خیر و برکت در آن بسیار شود و هم از آنحضرت روایتست که هر که قرآن بخواند بکرداند حق تعالی میان او و آتش دوزخ
خندق که میان او و دوزخ پانصد ساله راه باشد و نیز فرموده که هر که قرائت قرآن کند و نخواند باشد که حق تعالی او را
بدرستی که استهزا بقرآن کرده است و نیز فرموده که هر که بخواند قرآن عبادت انشاء الله حق تعالی
برای او در بهشت درختی نقل در قرآن داشته باشد حق تعالی او را ثواب اولیا و هر که قرائت قرآن کند از بر
عطا کند حق تعالی او را ثواب انبیا و آنحضرت فرموده که قرآن و در باب نفوس است و در قرآن شفا
تقویت و روایتست از حضرت امام محمد باقر که او از آبا عظام و اجداد کرام خود روایت کرده از حضرت پیغمبر که ده آیه از قرآن
در هر شب قرائت کند بنویسند او را از غافلان و هر که پنجاه آیه از قرآن بخواند بنویسد حق تعالی او را از ذاکران و هر که در شب
صد آیه بخواند بنویسند او را از قانتین و هر که در شب سیصد آیه تلاوت نماید بنویسند او را از فائزین و هر که در شب
پانصد آیه بخواند بنویسند او را از مجتهدین و هر که قرائت کند در شبی هزار آیه بنویسند از برای او قنطاری از ثواب
و قنطاری پنجاه هزار مثقال طلاست و مثقالی بیست و چهار قیراط است که کوچکترین او برابر کوه احد باشد و بزرکترین آن

دنیا و آخرت خود هم

باین آسمان و زمین **در باب فضیلت ذکر** بدانکه ذکر اصل انسان است برای ذکر داشتن است از قول خدا تعالی و اذکروا
اذکر کم و اشکروا لی و لا تکفرون یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تا یاد کنیم شما را بثواب و مغفرت و شکر نعمتهای مرا بجا آرید
و کفران نعمت بجای نیارید بعضی کفته اند مراد ذکر قول لا اله الا الله است یعنی هر که زبان
بذکر من مشغول دارد و دل را بفکر و یاد من بیاراید یاد کنیم برآوردن حاجت او در دنیا و آخرت چنانکه از حضرت ابی عبد الله
روایتست که حق تعالی فرموده که هر که بجهت مشغول بذکر من از طلب حاجت خود غافل شود من بهتر از آنچه طلب کند عطا
دهم و نیز هم از آنحضرت فرموده که پدرم بزرکوارم دایم بذکر حق تعالی مشغول بودی چنانچه در رفتن و نشستن و اکل و شرب و تکلم
با مردمان در یاد خدا بودی و لسان مبارکش متحرک بودی بکلمه لا اله الا الله و پیش از طلوع صبح ما را جمع میکرد
و تا هنگام طلوع آفتاب بذکر امر میفرمود و در وقتیکه هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار باشد حق تعالی برکت
در آن زیاده کرداند و ملائکه در آنجا حاضر شوند و شیاطین بکریزند و درخشان شود آنخانه برای اهل آسمان چون درخشیدن
نجوم برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرائت و تلاوت ننمایند برکت از آن کم شود و ملائکه از آن دور میشوند
و شیاطین در آن مسکن میسازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت میکند که فرمود شیعیان ما کسانی اند که در خلوت
ذکر بسیار کنند و از حضرت رسالت پناه هم روایتست که چهار چیز است که هر مؤمن بآن متصف باشد
تواضع برای رضا خدا سیم ذکر حق جهانه در هر احوال چهارم نقل مال و منال و از حضرت امام جعفر صادق هم روایتست
که فرموده مؤمن بهر نوع مرضی که مبتلا میشود ما متعرض شده و زود آمدن فساد و هلاک کردن سباع او را و کرفتار شدن
صاعقه بغیر اما اکر در ذکر خدا باشد باو این نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت روایتست که حق تعالی بجلاله
بن خطاب فرموده که اکر بنده بذکر من مشغول شود و نفس او اراده کناهی کند من نکهدارم که آن کناه از او صادر شود و اکر
مردم اهل دیار مستوجب آن شوند که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت مؤمنی که عذاب از ایشان
بکردانم و نیز از آنحضرت مرویست که حضرت موسی از حق تعالی سؤال کرد که خداوندا آیا تو نزدیکی تا با تو راز کویم یا دوری
که ترا باواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که انا جلیس من ذکرنی یعنی ای موسی من همنشین کسی ام که ذکر من کند و نیز
حضرت پیغمبر فرموده که در هیچ مجلسی ذکر خدا نکنند مکر که حق تعالی ملائکه را بکمارد تا در ذکر شریک شوند و ذکر خود با
ایشان کنند و از حضرت ائمه هم روایتست که در بهشت بیابانی وسیع است که هر کاه بنده بذکر خدا مشغول شود در
آن بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن باز ایستند
ایشان کویند چرا از درخت نشاندن فارغ شده اند کویند صاحب ما در ذکر خدا سست شد اسباب و مصالح درخت
نشاندن ما از او است و از حضرت رسالت منقولست که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار وقتی که مردمان غافل باشند
و مشغول بیع و شری حق تعالی هزار حسنه برای او بنویسد و در قیامت او را بیامرزد و مغفرتش فرماید که هر کز
خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد **مناجات** بود و باسبب که از برهان جود برادر مقصود الحمد
جراغ چشم جراغ دل زیر خشک

ساز دلش باز روشن • چو شمع کو بنی از سوختن ده • مرا از سوختن از رستن ده • دل پر خون من از سوز داغی • برافروز و چون چراغ از
انجراغی • معاذ بن جبل علم از بر فی آهی • بحثش از بحث سیزدهم حضرت الهی **نصرم** در فضیلت علما و قاریان پیرایه و قرآن
باصفا جابر بن عبدالله انصاری از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرموده که یکساعت که عالم بر بستر خود تکیه کند و در کتاب
علم دین نگرد بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال عبادت کرده باشند و انس بن مالک از حضرت رسول نقل کرده که او
گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و درس دادن تسبیح و بحث از جهاد و رشکان در مجلس علما رغبت کنند و اجنحه خود را
بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان از رحمت خواهند ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان و انعام در زمین و ستارگان
آورده اند که پادشاهی از پادشاهان عرب دوازده سال با حالی جهاد داشت که در وی ما فاضل تر است از صاحب علم و حکیم و تا
تیغ عمل این حکمت که علما از انبیا فاضل ترند و این سخن خاطر ایشان ملک نرسید اتفاقا روزی هر دو در حمام داخل شدند
و جهان ... کردند از دو فاضل کتاب این ملک بحث بالتمام و بر ایشان رسید و ازین حمام بیرون آمدند پادشاه گفت
بیکی حمام ... چون ... کرد عالم گفت که لطف علم و فضل ملک و تاج و تخت و جواهر و البسه نفیسه از تو جدا
پادشاه را این سخن خوش آمد تصدیق قول او نمود و فضیلت علما بر ملوک اعتراف کرد **مثنوی** دین بعالم در شب باشد و ما
رهبر دین ما که ماه تعالی عالمان جهان علم دارند • علم دین را بپای میدارند • هرکه او بی علم ستون کردد • چون نمائد علم نگون کردد •
و حضرت رسول الله فرموده که نیکی دنیا و آخرت با علم بود و بدی دنیا و آخرت از جهل و دیگر فرموده که علم و دعوت سخا ...
در زمین و علما ایشان خداوند و ابن عباس روایت کند که آنحضرت پیغمبر فرموده که از جبرئیل پرسیدم که کدام عمل افضل است فرمود علم
او جسته و صفت نماز بجای آوردن و بعد از آن در روی علما نگریستن و ایشان را دید و دوست داشتن **نظم** در سرای علم
کشند بی سر و پا چه را کین • علم را بی ذکر سار و رفیع • بود ... سکات پیار چون ... و دیگر از حضرت رسول الله روایت که فضل
عالم بر عابد چون فضل بدر است بر سایر ستارگان و در خبر است که حضرت پیغمبر اهل علم را مقدم میداشت بر غیر و نیز وارد
که روز قیامت دو کس ... شفاعت دهند انبیا و علما و بعد از آن شهدا را بر ... کشت مرتبه علم که علمای بهرت
و جهاد داشت و تفضیل علما بر شهدا از حدیث حضرت نبوی معلوم توان کرد که فرموده که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء
یعنی مرکبی که علما بآن حدیث و فقه و تفسیر نویسند افضل از خون شهداست که در راه خدا کشته شوند و نیز حضرت پیغمبر فرموده
که اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و الجهاد یعنی نزدیک ترین مردمان از درجه نبوت بر رضای حضرت عزت عالمان و مجاهدان
و فضل علم را از حدیث معلوم توان کرد که حضرت رسول الله فرموده قال النبي فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم
یعنی فضل عالم بر عابد همچون فضل منست بر ادنای از شما و نیز فرموده که وحی کرده الله تعالی بحضرت ابراهیم که یا ابراهیم انی
علیم احب کل علیم یعنی که من علیمم دوست میدارم علیم را و از ابن عباس مروی است که علما را اعتقاد درجات است بر بالای
درجات مومنان که مابین درجه تا درجه پانصد ساله راه باشد و از امام غزالی منقول است که ظاهر شده در حدیث که عالم
افضل است از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن و از هر جنازه حاضر شدن و از ابن عباس مروی است که حضرت
سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام را مخیر ساختند میان علم و ملک و آنحضرت اختیار علم کرد پس برکت علم مال و ملک باو ارزانی شد

وابوامامه باهلی از حضرت رسول الله نقل کرده که صلوات میفرستند خدا و ملائکه و جمیع اهل آسمان حتی ماهیان دریا و مورچگان
در سوراخها بر کسی که مردم را تعلیم میدهد علم امور و احکام شرعیه و مرویست که حضرت رسول خدا فرموده علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علمای امت من مانند انبیاء بنی اسرائیلند و نیز فرموده که العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارث
پیغمبرانند آورده اند که سلطان محمود سبکتکین را سه چیز معلوم نبود و در شک بود یکی آنکه پسر سبکتکین است یا نه
و یکی آنکه در آخرت سعادت خواهد یافت و یکی درین حدیث متشکی بود شبی از شکار می آمد طالب علمی را دید که کتابی در پیش داشت
شخصی پیش روی و او پس میرفت و میشنید آنرا دید که طالب علم جزو در دست گرفته بنور چراغ مشعل مطالعه میخواند
دنبال کاه ماند و بیشتر سلطان از نعمتی و توفیق یافته لکن طلب علم باو بخشید شب حضرت سید کاینات را
در خواب دید و حضرت سبکتکین چیزی گرفته بود چون رسید حضرت بهشتی بود که بر در دارین هم چنانکه گرامی داشتی وارث مرا چنین
سلطان را سبب این اکرام کرد حق تعالی طالب علم را هستند این سه مشکل کشف کردید و سعادت دنیا و آخرت یافت
و در فضیلت علم این بس که حق تعالی با خطاب بحبیب خود فرموده که قل رب زدنی علما یعنی بگو ای محمد
که پروردگارا من زیاده کردان علم مرا پس اگر چیزی افضل از علم بود حق تعالی آنحضرت را امر میفرمود **نظم** ارباب علم
دین در پیش‌اند یا رب چه رفیع شان و عالی شانند • پیوسته بحق دلیل راه روشانند • مقصود زهستی جهان ایشانند
مرویست از حضرت رسول که پرسیدند که قرائت قرآن افضل است یا آموختن علم فرمود که قرائت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم
و در حدیث آمده که چون بنده مومن بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند پادشاه عالم فرموده که هر حرفی از آن چهار
هزار حسنه اش بنویسند و چهار هزار سیئه اش محو کنند و چهار هزار درجه اش بر دارند و نیز از حضرت رسول الله مرویست
که فرموده که بهترین و بزرگترین است من قاریان قرآنند و بعد از آن جماعتی که در شب بنماز مشغول باشند و دیگر فرموده
که هرکس حق تعالی داشته قرآن از او روزی کند و توفیق دهد و آن تصور کند که کسی دیگر را زیاده از نعمت او عطا فرموده کفران
کرده است پس عظیم امر عظیمی را حقیر کرده باشد که باو ارزانی داشته و انس بن مالک از حضرت رسول الله روایت کرده
که اهل قرآن تا ایشانند از خواص درگاه و مقربان بارگاه احد و هر بنده که عبادت کند بهتر و مومن کند خواندن قرآن است
و حضرت رسول الله فرموده که حامل قرآن افضل است از ذکر و ذکر افضلست از صدقه و صدقه افضلست از روزه
و روزه سپر آتش دوزخ است و نیز آنحضرت فرموده که خواندن قرآن را هر حرفی که در نماز خواند اگر ایستاده باشد صد حسنه
و اگر نشسته باشد پنجاه حسنه و اگر در غیر نماز باشد با طهارت بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه
و از حضرت ابی عبدالله مرویست که هر که قرآن قرائت کند گویا چیزی در میان دو پهلوی او جا گرفته و هر چیزی
بجز پیغمبری بسینه او آنست که وحی نازل نشده و از ابو سعید خدری مرویست که حضرت رسول الله فرموده که قاریان
قرآن و مهتران اهل بهشتند و در تفسیر امام حسن عسکری منقول است که پدر و مادر قاری روز قیامت تاجی
بر سر نهند که نور او هزار ساله راه در دنیا بدان مانند که خورشید در خانه نور تاجی که از آن فقیرتر است
دنیا باشد با جمله مرو است از هیچ چیزهای نفیسه و پادشاهی خلعت بر پدر و مادر نوشته باشد و است این حق قاری

دهند و اولا گویند که قرات مفردات و ملالامر و که مثل تو تیر داخرابی خواهد بود که از ختم ناقص و جنس بپرسد ما را او بغها
خود نکرده و لیح مورث برسر خود بیفتند که نیند بارخدایا این شرف و بزرگواری ما را بکجاست که کرده ما را بامره وسبه بوده که
مستحق این درجه باشیم کرام الکاتبین جواب گویند که ثواب آنست که زیند خود را تعلیم قرات داده الله و نیز از حضرت رسول
روایتست که چون معلم بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم متعلم نماید حق تعالی معلم و متعلم را بیامرزد برو دو یحیی که هیچ گناهی از
اعمال ایشان نماند و نیز باید دانست که سنت ست که قاری قرات قرآن از روی کلام الله کند اگرچه حافظ باشد تا
او را ثواب قرات و نظر هر دو باشد و چنانکه حارث بن اسحق روایت کند که من از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم که قرات
رسول الله من ما انظر قرا ام تلاوت از روی مصحف که یا از حفظ فرموده که از روی مصحف تشنیدی که نظر کردن در قرآن
عبادتست و دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا یضل و لا یشقی
یعنی باید شما را از نزد من دلالت نماینده از کتاب و رسول پس هر کجا پیروی کند آن هدی را گمراه نشود در دنیا و در رنج نشود
در عقبی بلکه در هر دو سرای مرفه الحال باشد و از ابن عباس منقولست که حق ضمان باشد هر کس را که قرات قرآن کند
و بدان عمل کند و هر کس در دنیا گمراه نشود و بمقصود خود رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد و من
اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا یعنی هر کس روی بر تابد از یاد کردن من پس بدرستی که او راست زندگی
تنگ و رنجه کافی سخت در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد بود در جمع مال دنیا پس هم بنده و همیشه در جمع کردن حرص
گرفتار خواهد بود و اینکه بقناعت و صبر و توکل برو حضرت رب السموات مرتضی انبیا رزق را بنشاط و سهولت باو میرساند و نور
سید هذا او را در معیشت و در حدیث قدسی واقعست که حق تعالی خدا بدنیا کرده و میفرماید که ای دنیا خدمت
میکند و در رنج اندازید الله خدمت کنید و در روایت دیگر از حضرت پیغمبر واقعست که مراد بمعیشت ضنک
عذاب قبرست و مفسران یعنی هر که روی بر تابد از یاد کردن حق تعالی خدا بتعالی قبر را برو تنگ کند بدرجه که
استخوانهای او از یکدیگر بلرزد و بچوده اژدها برو مسلط گرداند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را بگزند و بی دندان دوزخ
و از زبان منسوبند تا روز قیامت و الوان ازدها بکشم در ترتیب دمی که هرگز ناکرده و بدید و نحشره یوم القیمة اعمی و من
الکسائی ابوالد ما العرافی کند و روز قیامت در حالتی که نابینا باشد و حق سبحانه و تعالی خطاب بحضرت پیغمبر فرموده و مراد
امتند میفرماید که اتل ما اوحی الیک من الکتاب و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله
اکبر و الله یعلم ما تصنعون یعنی بخوان آنچه وحی بتو کرده میشود از قرآن و بپادار نماز را بدرستی که نماز باز میدارد نماز
از کارهای که نزد عقلا قبیح است و عملی که شرعا نهی شده است و هر آینه صلوة متضمن یاد کردن خدا بزرگترست از سایر
طاعات و خدای میداند آنچه میکنید از آنکه نماز یعنی نماز سبب باز ایستادن میشود از معاصی در حال اشتغال بآن
بغیر آن چه مداومت بآن موجب ذکر خداست و موجب کامل خوف و خشیت در نفس که مستلزم اجتناب است از معصیت
اورده اند که جوانی انصاری نمازهای فریضه را با حضرت رسالت پناه گزاردی و هیچ از فواحش نبوده که مرتکب آن نشد
صحبت آنحال را بعرض مبارک رسانیدند فرمود که ان الصلوة تنهی یعنی زود باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و از

حضرت

و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام منقولست که او چون در ایشان نماز از توفیق و تبرا یافته از زهاد و صحابه شد و نیز از حضرت ابو عبد الله
علیه السلام مرویست که هر که میخواهد بداند که نمازش مقبول شده است یا نه باید که نظر کند که نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته
یا نه پس بمقدار که نمازش او را از معاصی باز داشته مقبول شده است و نزد بعضی مراد بصلوة قرانست و موید اینست قول
حضرت مقدس نبوی علیه السلام که فرموده که هر که او را قرآن خواندن مادام که قرآن نهی کند است از معاصی قرآن خواندن باشد بحقیقت نهی نکند
تا قرآن نخوانده باشد و اینکه فرموده صلوة متضمن یاد کردن خداست و بزرگترست از سایر طاعات یعنی از آنچه بزرگترست
که صاحب خود را در عقوبت فحشا و منکر باقی و نزد اکثر مراد مطلق ذکر است یعنی ذکر خدای بزرگترست از همه چیزها
نظم یاد تو رفیق جان مسکین منست ذکر تو انیس دل غمگین منست بگذشت ز ذکر تو نفس غافل کردم انخطر هزار حصه در دینست
و ابن عباس فرموده که ذکر کردن خدا شما را بحسب خود بزرگترست از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که ذکر بنده الهی
بالغرض و ذکر خدا سابقست انکه و رضا و از سلمان فارسی مرویست که مراد اینست که یاد کردن بنده خدا را بزرگ
از ما سوای آن از معاذ بن جبل روایتست که گفت هیچ عملی که آدمی میکند بهتر از ذکر خدا نیست در نجات او از عذاب است
خدای گفتند بهتر از جهاد است گفت بلی بهتر از جهاد است چه حق تعالی فرموده که و لذکر الله اکبر و در روایت دیگر
آمده که از حضرت پیغمبر پرسیدند که کدام عمل نزد دوسترست نزد خدا بتعالی گفت عملی که دوسترست نزد خدا بتعالی
آنست که زبان تو در وقت مرگ تر باشد بذکر خدا بتعالی بعد از آن فرمود که هر که دوست دارد که در روضهای
بهشت بخرامد باید که ذکر خدای بسیار کند و از حضرت رسول روایتست که هیچ مجلس نباشد که اهل آن ذکر خدای کنند
الا آنکه ملائکه گرد ایشان در آیند و رحمت خدای ایشان را فرو پوشد و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملا اعلی
ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرموده شیعیان ما کسانی اند که چون بخلوت نشینند ذکر خدای بسیار کنند
از ابو دردا منقولست که فرموده حضرت رسالت خبر دهم شما را بهترین عملهای شما و دوسترین آن نزد خدا تعالی و تمامتر اوبارجات
از جهاد و صدقه زر و سیم گفتند بلی کدام است گفت ذکر خدا بتعالی فرموده و لذکر الله اکبر و دیگر حق تعالی در کتاب
خود فرموده یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا یعنی ای کسانی که گرویده اند یاد کنید
خدا را یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر یاد آرید او را با نماز که ذکر
برای او با عماد و شبانگاه یعنی نماز در صبح و شام اشق است از بعضی ادا جهت آنکه غلبه میکند خواب در وقت
ذکر بیند اختصاص این دو وقت با آن دو نماز جهت آنست که ملائکه صبح و شام حاضر میباشند و هر دو تسبیح السموات
از آن جهت خواهند بود در رسانیدن اعمال آدمی و عمل او دیگر که احمد در سند بجاهد از حضرت پیغمبر روایت کرده که مراد
از ذکر است که خدا را در هیچ وقت فراموش نکنند پس بنابرین مراد ذکر قلبیست چه دوام ذکر زبان ممکن نیست و در
آورده که مراد ذکر زبانست بجهت حدیثی یعنی دوست داری به تر است که من احب شیئا اکثر ذکره یعنی دوستی
نگذارد که ذکر زبان از ذکر دوست منقطع شود چنانکه گفته اند نظم در هیچ زمان نیم ز فکرت غافل در هیچ مکان نیم ز ذکرت غافل
و نزد متاخرین امام آنکه ذکر تسبیحات اربعست و از حضرات ائمه علیهم السلام مرویست که هر که تسبیحات اربعه را سی بار گوید

اورا بسیار ذکر کرده است و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده اند که آنحضرت فرموده که هر که تسبیح زهرا علیها بگوید ذکر خدا بسیار

کرده و از ابن عباس روایتست که حق تعالی [illegible] فرموده که مراد در همه احوال و اوقات یاد کنید **[illegible]** [illegible]

[illegible]

فصل [illegible] در فضیلت تعلیم حضرت رسول الله فرموده که هر که [illegible]

عالمی با شغلی با علم [illegible] حضرت رسول الله فرموده که سوال کردم از حضرت جبرئیل

که کدام عمل فاضلتر است [illegible] طلب کردن علم [illegible] بعد از آن گفت نظر کردن بروی علما [illegible] زیارت

کردن علما [illegible]

[illegible]

[illegible]

روایتست از حضرت رسول الله که هر که خوار و حقیر گرداند طالب علم را [illegible]

جای او آتش دوزخ است و دیگر روایتست از آنحضرت که هر که حرمت ندارد طالب علم را [illegible]

رباعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

و بی سبی [illegible] و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت بولد خود محمد حنفیه فرموده بابا [illegible]

جهت طالب علم [illegible] ماهیان دریا [illegible]

علمای [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] روایتست [illegible] حضرت رسول الله صلعم سوال کرد [illegible]

قرآن [illegible] که قرآن کلام حق است [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] **فصل** [illegible]

[illegible]

در بیم جبه بود که هر روز از امتع نزد مودی آن حضرت فرموده که هر روز من خرما خورده بودم اما منع میکردم مرا و اثر نیکرد
چون امروز خرما نخورده ام البته موثر خواهد بود ای عزیز تا بدانی که اهل این جهان در این زمان بواسطه همین در جهل اند
که وعظ واعظان و عمل علمای بی عمل در ایشان اثر نمیکند و اگر حال بدین منوال است اما ما [illegible] که نصیحت گوش کند و
همیشه از علما استفسار حلال و حرام کند و نظر با قوال علما نماید نه با فعال ایشان چنانکه شیخ مصلح الدین سعدی در گلستان
خود آورده که پسری پدر را گفت که هیچ وجه از این سخنان دلاویز واعظان در من اثر نمیکند **نظم** ترک دنیا بمردم آموزند
خویشتن سیم و غله اندوزند عالم آنکس بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند پدر گفت ای عزیز به مجرد این خیال باطل نباید
روی از تربیت ناصحان در کشیدن و علما را بضلالت منسوب ساختن و در طلب عالم معصوم از فواید علم محروم ماندن
نظم گفت عالم بگوش جان بشنو ور نماند بگفتنش کردار باطلست آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار مرد باید
که گیرد اندر گوش ور نوشته است پند بر دیوار و حضرت رسول الله فرموده که العلم بلا عمل کالشجر بلا ثمر والنار بلا نور
یعنی عالم بی عمل چون درخت بی میوه بود که آتش بی نور است دیگر آنحضرت فرموده که علما امینان پیغمبر اند مادام
که بدنیا نیامیزند چون بدنیا آمیخته شوند علم ایشان و عمل ایشان تباه شود پس حذر کنید تا دین شما سلامت ماند
و نقصان نپذیرد **مثنوی** عالمی را که علم همراه نیست جان او از عمل آگاه نیست چون درخت بی بر است اندر مثل
که بجز آتش بها و را نیست و نیز حضرت رسول الله فرموده که علما دو طایفه اند یکی عالمی که فرا گرفته باشد علم خود را و بدان
عمل کند او ناجی و رستگار است و دیگر آنکه ترک کند علم خود را و عمل بدان نکند پس او هالک است و بدرستی که اهل دوزخ
متاذی باشند از بوی عالمی که ترک علم خود نموده عمل بدان نکرده باشد و بدترین حسرت و ندامت اهل دوزخ آن باشد
که عالمی بنده از بندگان خدا را [illegible] آورده باشد و او سخن آن عالم فرا گرفته طاعت کرده باشد و بسبب آن در بهشت
باشد وان عالم بسبب ترک آن و هوای نفس در دوزخ و [illegible] ورع و پرهیزکاری که در دوزخ باشد سزاوار عالمی با
ورع و پرهیزکاری که علم و زهد خود را [illegible] باشد و میل بجاه و بزرگی داشته باشد و باظهار عبادت خود
خویش در چشم خلایق آراسته دارد و بقبول خلق شاد شود و اگر کسی در وی طعن زند او حقد در دل گیرد و بمکافات مشغول شود
و از حضرت ابی عبدالله منقولست که [illegible] حضرت داود وحی [illegible] که گردان میان من و خود عالمی که [illegible]
سازد ترا از دوستی من پس بدرستی که ایشان [illegible] بدرستی که این گروه قطاع الطریق بندگان مومن اند
نظم خوشا ارباب دین و اهل اعمال که شد در وصف ایشان زبان لال میان علم و تقوی گشته جامع نکرده یک دم از اوقات ضایع
شعار خویشتن کرده عمل را نداده ره بسوی خاطر امل را [illegible] ایشان حروف [illegible] بطاعت گشته معروف یک
در حق قاضیان روایتست از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرموده بر شما باد که حذر نمایید از حکم نزد کسی که عالم باحکام قضا باشد [illegible]
حضرت امام جعفر [illegible] روایتست که قاضیان چهار گروه اند سه گروه از اهل دوزخ اند و یک گروه از اهل بهشت اما آنها که در دوزخ
اول کسی که حکم بباطل کند و عالم [illegible] او در آتش دوزخ است دوم آنکه حکم بباطل کند و عالم نباشد او نیز
از اهل دوزخ است سیوم آنکه عالم نباشد و بحق حکم کند [illegible] او نیز دوزخی است [illegible]

جهل و چون [illegible] ایشان باشد تحقیق که او کافر است **نظم** امروز که فرصت نصاحت کرد جهان
هر نکته را که از دلایل بر آوری فردا نتیجه باشد که در هر [illegible] یعنی نکوی و بد مقدری بیاوردی آن علم را که کار نبندی [illegible]
حسرت برای آن بود آخر که بنگری اما آن قاضی که از اهل بهشت آنست که عالم بمسایل شرعیه باشد و حکم بحق کند و منصب قضا
منصب عالیست و حضرت امیر خطاب بشریح قاضی نمود که ای شریح بجایی نشسته که نمی نشیند بآنجا مگر نبی یا وصی او یا شقی
پس از این کلام معلوم شد که قضا کار [illegible] است و اگر قضات [illegible] حق تعالی در کلام مجید فرموده که ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدای تعالی فرو فرستاده پس او از ظالمانست **نظم**
[illegible] روایتست از معاذ
رضی الله عنه که روزی خدمت نبی در منزل ابو ایوب انصاری بودم از آنحضرت سوال کردم از این آیه کریمه یوم ینفخ فی الصور
فتاتون افواجا فرمود که یا معاذ چیزی سوال کردی که بزرگ چیزهاست پس آب در چشم مبارک میگردانید و
فرمود که ده صنف از امت من حشر کنند در روز قیامت و ایشان از مؤمنان ممتاز بود بعضی بصورت بوزینگان باشند
و بعضی بهیات خوکان [illegible] که ایشان بر روی [illegible] کشند [illegible] کوران و لنگان و
جماعتی را دست و پای بریده باشند و طایفه [illegible] آتش [illegible] باشند بدتر از مردار و طایفه با لباس قطران پوشیده
باشند و پاره سینه خود را بناخن [illegible] ایشان بر سینه افتاده [illegible] از زبانها
ایشان رود و اهل محشر [illegible] باشند [illegible] حرام خواران [illegible]
ربا خواران [illegible]
[illegible] قطران
اهل [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که حضرت رسول الله [illegible]
[illegible]

و مرحمت بر مبتدیان از حق تعالی خطاب در رسید که تو رحیم‌تر بودی برایشان از من اکنون ابد و رنج ایشان را بر تابند که
دیگر وا طبیبان درکنند تا دانند که معرفت زیاده زده باشد حق تعالی با وحی آمد که طالب کجا از زهد و تقدی بتود که
کو بدیجه الکه تابند کان باد ایستنده از تقدی و معاصی پس ادراک کنند بد و رنج ای عزیزان تجاوز از الم رنج
ادکس مکنید و بعلم و عمل خود مغرور مشوید که عجب راهی در پیش است و طرفه حادثه در دید **رباعی** ما را هوس از سببت
یحد نیست م ایام خانکر دل خواهد نیست شاد از زاهدی و سالوسی در رب ابهام مست ابخیر باید نیست
و از حضرت رسول الله روایتست که فرموده در جهنم وادیست که در و ساکن نشود مگر قاریانی که زایر ملوک و ملازم سریر
سلاطین باشند مروی است که در سر مردی نشستن عزاست ابو الکم قاری ببرده سرای غلام نشیند و حضرت رسول ص
فرموده که بپرهیز باید از جب الحزن یعنی چاه اندوه گفتند یا رسول الله جب الحزن چیست فرمود چاهیست در دوزخ
برای قاریانی که قرائت ریا کرده باشند و ذکر باید که از سر صدق باشد و ذکر چنانکه دلالت ایا دحق کرده کند و در این باب
بیا سخن دارد و در حالت ذکر دست و پا زدن و صلاح نمودن و کف کردن و چرخ زدن از اعمال شیاطین و ناسزاست و حرام
محض بار دزبان کار دیست **مثنوی** ذکر پیکر علم پیمالست دلی خوش چشم پرسی آب حلقه ذکر حلقه ولیت کاوار
خلق بر تیک دلنیست ذکر در دل چه جای کردیست
آنکه ایمن جیب برب شنواست کزندادی دفا دنا ز دنات
پس باید که از زهد شیطان خود را نگاه داری زیرا که معنی ذکر یاد کردن است نه زیاد کردن **مناجات اصحاب** پادشاها
بذکر الوهی بعشقت و باسم اعظمت که زایمان مکن تهی وسمعم بهبستم بیادت هستم چگونه خوشدل از بیرون شابف اما ازینها
سخت بیشتر لعنت چندین درین سیاه از بیت منکار برم که از من بتوی بردم ای پناهم تو مکر ای دگر براهم تو
سرم از راه شد براه آرم دست من گیر و در پناه آرم زین خیالات بر کنارم کش پرده عفو پیش دامم کش **فصل**
در آداب علما و متعلمین و بالعکس و حقوق ایشان و شاگرد و هر که حق استاد و معلم را باطل و حرمت ایشان کاربستی بجای
آورد در دنیا و آخرت برخوردار گردد و گفته‌اند که حرمت استاد به تربیت او نادانسته و نادیدی انداز اولیا که نظام عالم به برکت
وجود ایشان باشد **مثنوی** فراش مکن حق استاد را که برهاند دست بنیاد را اگر دولت بهر استادی نیست بدست ابد
جز از نیست هر استادی ار بحکم شد بس بر ساید که غذه دم شد با مرحوم الادب است که حرمت متعلمین بیارد و معلم
باید که بردبار و تنگوی و خوشی باشد و نشست و خواست با وقار برد و با حرمت و احسن سلوک کند و پیوسته سر در پیش دارد و در
سبیل تفکر و بر شاگرد خدا نگر نکند مگر بر ظالمان و کسی که از اهل منکر باشد که حضرت رسول فرموده که انکر مع المنکر صدقه یعنی
صدقه است و در سواقی دیگر و اقسام کر نکر را اهل منکر عبادتست و باید که بیان قبح عادت نکند که هیبت در شاگرد برود و استاد
بر فن و معارف اند که باب کند و اگر در سؤال شاگرد خللی باشد با اصلاح آورده که بر وی ستم نکرد و اگر جواب او نداند شک ندارد
و اگر جواب او نداند تنگ ندارد که گوید نمیدانم و شاگرد را علمی بیاموزد که او را سود مند بود و به دنیا و آخرت و ثواب او را سود نخلد
و ظاهر و باطن او را از شایست باز دارد و در دنیا که معلمی کار وزیر نکاشت و پیغمبران و از حضرت رسول الله روایتست که روز قیامت
بند کالد بحضرت حق بعد از پیغمبران و شهیدان علما و معلمانند و بعد از ایشان هیچ باب در ردی ز منفعت علما را بکتب خانه نیست

رباعی بیاموز اعلام باسنا تو شاگرد را زهد و علم خدا بیاموز علی که در آخرت بیابد حسنه بر ضا از رضا و ادب شاگرد
آنست که استاد را بنام خود نخواند و چون او را ببیند سلام کند و بجای استاد ننشیند و در حضور و نه در غیبت نشیند
و در استاد نخندد و دو زانو نشیند و آواز بلند ندارد و جز بفرمای چیزی ترک کند و گفتن استاد را بکرد آنکه در راه از او سبقت
نکند و اگر پدر و مادر را استاد خدمتی بیک بار رجوع کند خدمت استاد را مقدم دارد زیرا که حضرت رسول الله ص فرموده که
اشفق الآباء ابا العلم یعنی شفقت‌ترین پدران پدر علم است و حضرت امیر ع فرموده که حرفی ادبیات و معلمان هیچ کس فان
الاحتیاج و حضرت رسول الله ص فرموده که زنهار باید داشت استاد را اگر چه فاسق باشد و فرموده که هر که حقیر دارد
استاد را و عزیز و گرامی ندارد استاد را از او بپوشد کند انچه خواهد با شد و استاد را بالا ذن خدمت باید کرد و چون
بدر خانه استاد رود و او را بیابد که دستش طلب بود تا بیرون آید زیرا که از طرف بیرون و ادب دور است و بنوا الحم
تعلم استاد را بزرگ و گرامی باید داشت و با ادب با او سلوک باید کرد منقولست که سهل بن عبد الله شاگرد ذو النون
مصری بود و بسیار در خدمت او بسر کرده بود و در علم آموختن و در دینی و آداب طریقت از او فتوحات بسیار یافت
هرگز پشت بر دیوار نهاده و چهار زانو نزد و هیچ مسئله را جواب نگفتی روزی نشسته بود و پای خود دراز کرده و پشت
بر دیوار داده آنگاه گفت بپرسید از من ای قوم هر چه خواهید که شیخنا تا این زمان هرگز این سخن نگفتی آنکس بعد ها
گفت نبود که استاد من ذو النون مصری در حیات بود شاگرد را نشاید پشت بر دیوار دادن و پای دراز کردن و سخن
جواب دادن در این ساعت استاد من بجوار رحمت ایزدی پیوست حلال شد مرا پشت بر دیوار دادن و حفظ کرد آن تاریخ
چون این سخن بگفت تاریخ نوشتند چون تفحص کردند همان روز ذو النون مصری وفات یافته بود و حضرت رسول ص در حق متعلمین
فرموده اللهم اغفر للمتعلمین واطل اعمارهم وبارک لهم فی کسبهم یعنی بار خدایا بیامرز متعلمین را و دراز گردان
عمر ایشان و مبارک گردان بر ایشان کسب ایشان را و بدانکه ای عزیز که اولاد و نسل و حلال زادگان تو بزرگ استادکان
آنست که چون علم و ادب آموزند در دین و دنیا نیکو خواهند زیرا که حضرت رسول الله ص فرموده که
نشان استادکان و حلال زادگان آنست که چون علم بیاموزند تواضع و فروتنی نمایند با هر کس خصوصا با استاد خود و حرام زادگان
و فرومایگان آنست که چون علم بیاموزند تکبر کنند و حضرت رسول الله ص فرموده که هر که بیاموزد علمی را که آنرا بکسب خدا ... نکند
برای مکر و خدیعه است و حضرت امیر ع فرموده که هر که بیاموخت مرا حرفی چنین کرد که بنده مرا باید خود برخدمت استاد
کردن واجب و لازم باشد و علما از این جهت معلوم شد و مفهوم میشود که خدمت استاد را واجب است در جبرئیل است
در شان آل کرام که روزی جبرئیل در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود که در این اثنا حضرت امیر ع بمجلس
مقدس آمد و در آمد پس حضرت جبرئیل برخاست حضرت مقدس نبوی فرمود که تعظیم کردی امیر مؤمنان را جبرئیل فرمود
بلی یا رسول الله بدرستیکه او را بر من حق تعلیم است حق تعالی مرا بیافرید از من سؤال کرد که تو کیستی و نام تو چیست و من
کیستم و نام من چیست من متحیر بماندم و ندانستم که چه در جواب گویم و تامل کردم در عالم انوار این جوان پیدا شد و مرا تعلیم نمود جواب
داد بانی وجه که بگو تو بنده ذلیلی و نام تو جبرئیل است و من رب جلیل و نام من جمیل است چون او استاد منست

نظم اويس ولايت آنحضرت پرسيد كه يا جبرئيل پير و تجديد عالست جبرئيل گفت يا رسول الله ستاره ايست كه از برج
حضرت رب العالمين در هر هفتاد هزار سال يكبار طالع ميشود من او را سي هزار بار ديده ام و شنيده ايست كه حضرت رسول الله صلعم
دست مبارك دراز كرد عمامه مبارك حضرت امير را بالا كرده اشاره از جبين آنحضرت ظاهر شد جبرئيل گفت بلي والله
اين آن ستاره است و از اينجاست كه مولانا حسين كاشي در منقبت مولاي متقيان فرموده نظم پير كه
خاتم البلغ يعني جبرئيل تا هزده صد و دكا طفل بستان شماست هر كجا در همه قرآن خدا اثني است از كمال فضل در حق
خاصه در شان شماست مرويست از حضرت امام زين العابدين كه همچنانكه پدر و مادر را بر شما حقيست استاد را
بر شما حقيست و حق استاد آنست كه تعظيم و بزرگي و مجلس وي را بزرگ داري و عيوب وي را بپوشي و مناقب وي را
ظاهر كني و اگر كسي چيزي از وي پرسد در خدمت استاد بجواب مشغول نشوي و در همه حال وي را حرمت و عزت
داري مناجات نظامي خداوندا ز هستي ساده بودم ز نعمت نيستي آزاده بودم نخست از نيست هستم كرده
بي آب و گل پايست كردي ز ضعف ناتوانيها رهانيدي زناداني بدانايي رساندي فرستادي بار و شر كه
بامر وشي ز بود بي خطايي ميان نيك و بد تخليط كردي كه از افراط و كه تفريط كردي ره فرمودي كه سر بر در
ناز بودي بها با نفس دير ... رنگ شي ز دستور عنايت بپوشيدي نماز و هدايت مكن بر مادر سمن عنانت
ز دستانهاي نفس خوي زآهنك در آن تنگي كه ما باشيم وا ... ز رحمت سوي ما بكشاي راهي از آن رحمت كه سوي
دركاه سلي با ايمان برويش همراه ما نصرت در آداب فرزند با پدر و مادر و حقوق ايشان و بالعكس بايد كه
فرزند با پدر و مادر نيكويي كند چنانكه حق تعالي فرموده وقضي ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين
احسانا حكم كرد پروردگار تو براي محمد بر جميع مكلفان كه پرستش نكنيد مگر او را كه خداوند تعالي است
و نيكويي كنيد بر پدر و مادر و نيكويي كردن ضم احسان والدين بعبادت خود بجهت مبالغه است در كمال احسان با ايشان
و بجهت آنكه ايشان سبب ترتيب اولادند و چون پير شوند محتاج خدمت اولاد خود شوند بايد كه در رعايت
خدمت ايشان كمال سعي بجا آرد قوله تعالي اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا
تنهرهما وقل لهما قولا كريما يعني اگر برسد نزديك تو بزرگي سال و كبر سن يكي از ايشان يا هر دو يعني اگر بحد
عمر بايشان كه ايشان پير شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگوي ايشانرا كلمه اف كه از كلمه ايست كه از چيزي
بتنگ آيد يا بر آن گران گردد و بانگ بر ايشان مزن و سخن ايشانرا درشت جواب مگوي و بگوي براي ايشان سخن
نيكوي از روي ادب و حرمت ايشان آنست كه ايشانرا بنام نخوانند بلكه بگويند اي پدر و مادر بجهت سبب
سبب گفته كه قول كريم آنست كه با ايشان چنان سخن كنند كه بنده گنه كار عاجز نزد خواجه خشمناك درشت
خوي و ديگر از جمله آداب و خدمت ايشان آنست كه با ايشان بزرگي نكند و تواضع و ملايمت ورزد و فيه قوله تعالي
واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا يعني فرو گذار براي ايشان بازوي
تذلل و فروتني كن از فرط رحمت تو بر ايشان و بگوي اي پروردگار رحمت كن براي رضاي ايشانرا همچنانكه پرورده

مرا در وقتي كه خورد بودم يعني همچنانكه تو در روز محتاج بودي در تربيت اكنون ايشان نيز محتاج اند در خدمت پس
ايشانرا خدمت كن تا همي غايي و در حق ايشان دعا كن كه مانند رحمت ايشان باشد به تربيت و شفقت و ارشاد و از
حضرت ابي عبد الله مرويست كه اگر حق تعالي ميدانست كه چيزي كمتر از كلمه اف هست از آن نهي ميكرد پس كمترين عقوق
والدين اين كلمه است و نيز از آنحضرت منقولست كه بايد پسر نشود دهد و چشم از نظر كردن به پدر و مادر بايد كه آواز خود
بر غايت بر بالاي آواز ايشان و دستهاي خود را بر بالاي دستهاي ايشان نكشد و در پيش ايشان براه نرود
رباعي اي در چشم من هيچي هست كم كن چون سالخورده بر است بتوشان و در نيكي كن پيران سخن بتجربه گفتند گفت
هان اي پسر كه پير شوي پند گوش كن و از حضرت رسالت پناه مرويست كه هر كه در حين پيري تفقد حال ابا
نكند به بهشت نرود و در خبر است كه مردي نزد حضرت رسول الله آمد گفت يا رسول الله صلعم اجازت فرما كه بر آن جهت
غزا روم گفت سوم حضرت فرمود پدر و مادر داري گفت بلي فرمود با ايشان نيكويي كن كه نزد ديگري من برحمت خدا
از همه چيز حضرت نبوي فرمود الجنة تحت اقدام الامهات يعني بهشت در زير قدم مادرانست نظم جنت كه
رضاي مادرانست الذمه براي مادرانست خواهي كه رضاي ما بيابي آن كن كه رضاي مادرانست بدانكه فرمان برداري
مادر و پدر بموافقت شرع اقدس حضرت پيغمبر است نه مخالفت آن آورده اند كه چون سعد وقاص اسلام آورد مادرش
حمنه بنت سفيان بن حرب ابي سوگند خورد كه از آفتاب بسايه نروم و هر چه مانند نان كه آب نخورم و مردم ترا گويند يا
قاتل امه تو براي كشتن مادر او در جواب گفت كه اگر صد جان داشته باشي و يكيك از تن تو مفارقت كند
من ترك دين حضرت محمد نكنم و طعام خوردن و نخوردن تو نزد من مساويست و بعد از آن سعد فرود آمد و از
مرو و عده دعاي عالم آراي حضرت سيد كائنات صلعم كه فايده آنجا نازل گشت ووصينا الانسان بوالديه احسانا
وان جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون يعني وصيت
كرديم آدمي را كه بمادر و پدر نيكويي كردن و اگر كوشش نمايند والدين و سخت كنند با تو كه شرك آري و انباز گيري با من
بن چيزي كه نيست مر ترا بالوهيت آن دانستن پس نه زبان مبر ايشانرا كه طاعت مخلوق در معصيت خالق روا نيست
بسوي مجاهدات شما از مومن و كافر و نيكوكار و بدكار پس بياگاهانم شما را بر آن وقت آنچه هستيد كه بكنيد آن
حكم از پدر خود روايت كرده و او از جد خود كه گفت از حضرت پيغمبر پرسيدم كه يا رسول الله با كه نيكويي كنم فرمود امك
يعني بمادر خود گفتم بعد از آن فرمود اباك يعني بپدر خود گفتم بعد از آن فرمود ثم الاقرب فالاقرب بعد از آن نيكويي كن بهر كه
نزديك تر و در آينده بتو و در خبر است كه در حديث قدسي كه من رضي عنه والداه فانا راض عنه يعني هر كه پدر و مادر از او راضي
باشند پس من از او راضيم و شبهه نيست كه اطاعت والدين در چيزيست كه موافق امر الهي باشد پس اگر امر كنند
تارك نماز واجبي يا روزه واجبي يا حج واجبي يا زكوة واجب اطاعت ايشان واجب نيست و مخالفت ايشان در
اين صورت مخصوص رضاي خداست اما اعمال سنتي موقوف برضاي ايشانست و بي اذن ايشان صحيح نيست
مثنوي الامنت بارزم از جان اوست قطره از چشم حيوان اوست خدمت او كن كه بعلي رسي برك دهد تا بنوايي رسي

بانکه حق پدر و مادر بسیار است پس باید که حقوق ایشان بخاطر بگذراند و اگر چه از حق مادر بیرون نتوان آمد بجهت
آنکه نهایت سعی اش بجای باید آورد زیرا که مادر را بر تو حقوق است که در شرح نمی آید الا آنکه نه ماه ترا در شکم کشید
در وقت وضع حمل در طلق بوده ترا از شیر و جان پرورده و شبها بی خواب کشیده و در حدیث وارد است که اگر
کسی را عمر باشد از اول آفرینش دنیا تا آخر دنیا و پیشانی بر خدمت مادر بمالد از عهده یک شب [illegible] بیرون آمدن
بیرون نمی آید باید که پدر را بشناسد و خدمت او بجای آورد که اصل او از پدر است پس شکر حق تعالی کند دران
نقلست آورده اند که مالک دینار سالی بحج رفته بود چون مردم از عرفات معاودت نمودند شب مالک دینار در خواب
دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند یکی از دیگری پرسید که امسال حج که مقبول شد و از که مردود جواب داد که حج
همه حاجیان بدرجه قبول رسید الا از آن احمد بن محمد بلخی که بجهت ابن عمر را علی کرده و محروم باز میگردد مالک
بیدار شد و تا روز از آن اندیشه خواب نکرد چون صباح شد تا بخراسان را پیدا کرده در میان قافله کردن احمد بلخی
را طلبید ناگاه بخیمه رسید دید که در آن خیمه برزه اند و جوان زیبا روی پلاسی در پوشیده و بند بر پای نهاده
کردن نهاده بصورت [illegible] بر مالک افتاد و سلام کرد و گفت ای مالک آن جواب که تو بخواهی در خواب دیدی مرا ای
پلاس و غل و بند نشانه محرومی هست مالک گوید متحیر شدم گفتم الله اکبر تو با این متحیر شدی هست را سبب
محرومی چیست گفت ای مالک پدر از من ناخشنود است گفتم پدرت کجاست گفت در بستر گفتم کیست این
درست تا ترا پیش پدرت ببرم شاید شفاعت او را از تو خشنود کردم که پدر همراه من کرده تو را گفتم ای شیخ تراج
پسری هست گفت آری با خلق الی کدام را اینجا بسم گفتم ای شیخ سبب آن که امروز در وقت آنست که کسی از تو [illegible]
بخشیدن مظلوم است شاید او فرزند خود را معاف سازی و من مالک دینارم دوش چنین در خواب دیدم که در
خادر حول شفاعت آمده ام تا از گناه او درگذری شیخ [illegible] این سخن شنید گفت ای شیخ تو را [illegible]
شوم [illegible] تو آمدی شفیع [illegible] سخن تو قبول کردم و از گناه او درگذشتم مالک گوید [illegible] در روی
ان جوان آوردم [illegible] دیدم که غل از گردن بر داشته و پلاس از تن بیرون کرده و جامه نیکو پوشیده [illegible]
ایمالک تو از خدا جزای خیر دهاد که میان من و پدرم صلح افکندی در برکت خشنودی او حج مرا نیز قبول کردند [illegible]
کودک امانتیست در دست پدر و مادر و دل پاک وی چون گوهر نفیس است و نقش پذیر است [illegible] و چون موم [illegible]
نقشها خالیست [illegible] پاک است [illegible] اگر تربیت نیکو یابد [illegible] پس [illegible] بسعادت دین و دنیا رسد و
مادر و پدر و معلم [illegible] شریک باشند و اگر بخلاف آن پرورده بی بخت باشد و ایشان نیز در هر چه بر وی رود [illegible]
نصیبی [illegible] باشند و حق سبحانه و تعالی فرموده قوا انفسکم و اهلیکم نارا و کودک را از آتش دوزخ نگاه داشتن
وی بیان بود که ویرا ادب دهند و اخلاق نیکو در وی آموزد و از قرین بد نگاه دارد که اصل فسادها از قرین بد خیزد
و در نشو [illegible] کودک را [illegible] بالشکر [illegible] چنانکه کلام حضرت امیر [illegible] شرح
باب [illegible] کتاب که [illegible] واجب باشند [illegible] باشد [illegible] کند چوب [illegible]

بلکه بخیل [illegible] کاذب باشد باید که [illegible] امید [illegible] ضبط و خوشخویی و نیکو رویی برد و حلال از حرام
فرق کند زیرا که معلوم است که از لقمه حرام شیر [illegible] پس چون گوشت و پوست کودک از آن روید در طبع وی
آن سبقی بد پدید آید که بعد از بلوغ ظاهر شود و در حدیث آمده که خوی بد و خلق نیکو از دایه سرایت میکند و باید که آداب
طعام خوردن بوی آموزند و او را تعلیم کنند که بدست راست چیزی گیرد و خورد و در وقت طعام خوردن بسم الله
گوید و بشتاب چیزی نخورد و لقمه کوچک بردارد و در حال چیزی خوردن چشم بدیگران نداشته باشد و جامه آلوده
نکند و کودک بسیار خوار و بی ادب را در پیش وی مذمت کنند و کم خوار و با ادب را ثنا و ستایش گویند و بیاموزند
که آب دهن نزد مردم نیندازد و پشت بمردم نکند و با ادب نشیند و دست در زیر زنخ نزند که آن دلیل کاهلی
باشد و [illegible] باشند و در سخن بسیار سوگند نخورد و تا از او چیزی نپرسند چیزی نگوید و زبان از فحش
نگاه دارد و چون کودک را چنین پرورند همیشه با ادب و نیکو کار باشد سهل تستری گوید سه ساله بودم شبی خال من
نماز شب میکرد مرا گفت ای پسر آن خدای که ترا آفریده هیچ یاد نمیکنی گفتم چگونه یاد کنم گفت هر شب در وقت خواب
سه بار بگوی خدای با منست و مرا می بیند چند شب میگفتم گفت هر شب یازده بار بگو چون بگفتم حلاوت آن در دل
افتاد چون سالی بر آن بگذشت بمن گفت هر چه ترا یاد دادم تا آنگه در گور خسپی [illegible] میگفتم تا حلاوت آن در دل
من پدید آمد پس [illegible] روزی گفت کسی که خدا تعالی با وی بود و در وی نگرد معصیت چون کند زنهار تا معصیت نکنی
که او میبیند و ترا میبیند پس هرگاه قصد معصیتی میکردم بخاطر میرسید که خدای در من مینگرد و خود را از وی
باز میداشتم پس باید که چون [illegible] سخن گویی شود او را تعلیم [illegible] بگوید چنانکه یا الله یا محمد یا علی لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله و تسبیحات اربعه و مانند اینها و چون هفت ساله شود او را بنماز و روزه امر کنند تا بعبادت
عادت کند و چون ده ساله شود اگر تقصیر کند در طاعت او را بزنند و در [illegible] سالگی اگر در نماز و روزه تقصیر
کند او را [illegible] و از خانه بیرون کنند زیرا که قبل از این در باب [illegible] چنانچه مذکور شد [illegible] حکم در
روایت [illegible] در سن [illegible] امر کنند بنماز و روزه و اجب [illegible] از انس بن مالک روایتست که حضرت پیغمبر فرمود که اطفال
تا بحد بلوغ نرسیده اند هر چه از خیرات و عبادات از ایشان بظهور می آید [illegible] مادر [illegible]
گاهی که [illegible] مادر و پدر و تعلیم ایشان از اطفال بفعل آمده باشد و اگر گناهی از ایشان صادر شود بر پدر و مادر
نرسد و حق دیگر بر پدر آنست که او را تعلیم علم و ادب شناختن حق تعالی و واجبات و مندوبات نماید و لغات
او را [illegible] و عبارات نماید و یاد دهد و او را کسب [illegible] معاش و [illegible] آمده که
خدای [illegible] پدری که [illegible] با اهل بیت [illegible] نان خود [illegible] روزه [illegible]
[illegible] و در حق مسکینان و یتیمان و همسایگان خود احسان نماید و درباره ایشان شفقت و رحمت مرعی دارد
شاید که حق تعالی انشاء الله ایشان را از آن [illegible] رحم کند و از عقوبات عذاب [illegible] ایشان را برهاند و در
روایت آمده که [illegible] عذاب [illegible] در روز قیامت [illegible] که اهل و عیال او [illegible] باشد یعنی ایشان را تعلیم

فراخ نکند و در خبر است که چون مومن از معاصی پرهیزد و بر واجبات مواظبت کند و اهل خود را از معاصی باز دارد
وایشانرا بر طاعت دارد و در قیامت آن مومن را گویند که خدای تعالی ترا اجزای خیر دهاد که در دنیا مارا تعلیم دادی و امر با[?]
ونهی کردی مارا از منهیات و به سبب آن مارا وخود را از عذاب این روز برهانیدی پس او بجمیع اهل وعیال متوجه بهشت شود
ونعیم ابدی برسند و اگر اهل خود را تعلیم نکرده باشد روز قیامت بان گویند که خدا تعالی ترا اجزای خیر ندهاد که مارا تعلیم
نکردی و امر و نهی ننمودی پس او را با اهل بیت او به دوزخ کشند و دیگر باید که فرزند را نام نیکو نهند سلجان زلالی
الهی چون فتد پر شد رخ خوش نبا · به جسم مثل ایشه در بیت · هر موی نه ز عیبی که شستم · سرشت پر از ترنم حلقه کشته
[illegible] · [illegible] · [illegible] · زبان [illegible] · [illegible]
[illegible] · پیام [illegible] · [illegible] · [illegible]
جان [illegible] که تنها بر [illegible] بردوام **فصل ١١** در رعایت ضیف باید دانست که مهمان
[illegible] و در حدیث آمده که هر که بخدا و روز قیامت ایمان دارد گو مهمان را عزیز دارد و دیگر حضرت رسول
فرموده که هر که گرامی دارد مهمانرا او با من و ابراهیم خلیل در بهشت باشد و دیگر منقول است از آنحضرت که مهمان هرگاه
داخل خانه شود با روزی [illegible] داخل میشود و هرگاه بیرون میرود گناهان اهل آن خانه با او بیرون رود و دیگر فرموده که هر که گرا
ندارد مهمان را از امت من نیست و دیگر فرموده که خویش خوی بودن و شکفته در روی مهمان بهتر است نزد
خدا تعالی از عبادت صد پیغمبر و دیگر فرموده که گرامی دارید مهمان اگرچه کافر باشد و حکما گفته اند که بر مهمان منکر
که کیست بر کرم خویش نگر که مقتضی حبیبت آورده اند که یکی از ملوک را واقعه افتاد که تنها به قبیله عرب نزول کرد و
قبیله او را نشناخت و در مهمانداری او تقصیر واقع شد ملک ان جام زهر [illegible] کرد و چون از آن قبیله بیرون رفت
معلوم شد که مهمان چه کس بوده بغایت شرمنده شد و از روی اعتذار رقعه نوشت و از عقب او فرستاد مضمون
آنکه چون ما را شناختیم شرط خدمتکاری بر دیده بی که لایق خاطر باشد بجای نیاوردیم ملک در جواب نوشت که آنچه
نوشته اید از قبول عذر [illegible] بخاطر [illegible] که مرا [illegible] ان بیک تن که در کف [illegible] اما شخص که ترا نشناختیم نزد
ناستوده است چرا که رسوم مهمانداری اعزاز و اکرام و عجایب آورده اند و شرط مهمانداری آنست که چون آفتاب بر کس
تابند و ماننده باران بر همه بارند ببیند چه اگر مهمان مردی بزرگ باشد حق بزرگی او بجای آورده باشی و اگر دون
باشد احسان و اکرام خود ظاهر کرده باشی **نظم** مهمان عزیز باید داشت · از مروی و جوانمردی · در بود منظر
کس تحقیق کفت که جوانمردی این کرم کردی · جمعی از بزرگان بوده اند که در حق خصم رعایت مهمانداری نموده اند چنانکه در
تواریخ مذکور است که در کرمان ملکی بود سخی و مهمان دوست و همیشه مهمانخانه او گشاده بود و خوان احسان او بر بساط
عام نهاده هر کس بشهر او میامد بر سفره کرم او نان خوردی تا در آن سخی بودی و لطیفه بیاشت و شم او میابردی و نیز
عضد الدوله دیلمی لشکری بجهت قصد تسخیر ولایت کرمان کرد ملک کرمان طاقت مقاومت او نیاورده در قلعه
ارتفاع حصار او در رفعت با گنبد گردون لاف همسری زدی و در پناه استحکام برابری کردی متحصن گشت و هر روز

لشکر عضد الدوله بپای حصار آمده تکاپوی جنگ کردندی و هر شب ملک کرمان از نقد اطعام لشکر عضد الدوله
را کفایت بردی پیش ایشان فرستادی روزی عضد الدوله پیغام فرستاد که روز حرب کردن و شب نان دادن چه معنی
دارد جواب فرستاد که جنگ کردن نشان شجاعت است و مردی و نان دادن اظهار سخاوت و مردمی این لشکر از
دشمن مستند اما غریب این شهر و مهمان این ولایت اند از مروت دور است که ایشان در منزل من ترول کنند ناخورده [?]
عضد الدوله بگریست و گفت کسی که این چنین مرتب باشد با وی حرب کردن چه رفتست و رعایت نادر دیده
مثنوی بعد گفت مت مهمان نکند خویش را شایسته آن نکند · هر که مهمان گرامی میکند · گوشش در نیکنامی میکند
و شرط دیگر در مهمان داری آنست که اگر ادهمان جرم صادر شود از سر گناه او درگذرد چنانکه منقول است که سیصد
اسیر از دشمنان بدرگاه یکی از ملوک آوردند ملک خواست که سیاست ایشان حکم نماید کودکی در میان بود در خواب
و گفت ای ملک بخدای که آب ده و تشنه مکش فرمود تا جامی آب بدستش دادند گفت ای امیر این قوم هر تشنه اند
مروت نیست که قوم من تشنه باشند و من آب خورم اگر البته سیاست خواهی کرد همه را آب ده بعد بود تا همه را آب
دادند کودک [illegible] و گفت ای امیر با همه مهمان تو شدیم و اکرام ضیف واجبست و مهمان کشتن رسم کرمان
نیست ملک از فصاحت او تعجب شد همه را آزاد کرد **نظم** اگر دانی به مهمان داری · حرمت مهمان باید داشت
بر لب جو بیار مهمان جز عطا و کرم نباید کاشت · منقول است که شیخ ابو الاشراف با هلیه زندگی داشت بسیار پارسا و فقیه
ترس نام او شریفه صایم الدهر و قایم اللیل و مدت شانزده سال بود که شیخ طعام از او حیف ترک نکرده بود [illegible] شیخ
نشسته بود شخصی از در درآمد که مهمان دوست بیدار شیخ گفت پیش آی از در درآمد و سلام کرد شیخ او را در کنار
گرفت تعظیم نمود و بجای نیکو بنشاند و پرسید که از کجا آمده گفت از اهل علم و در غربت دیار حرمین شریفین چند او مانده بود [?]
آورد گفت میل چیزی خوردن من نیست که روزه داشته بود و چون شام اداکرد شریفه طعام پیش آورد
تناول نمود و سوی خانه جهت آسایش او تعین نمود و مهمان آنجا رفت بنماز ایستاد و چون پاسی از شب در گذشت
شریفه گفت بنگر که مهمان در خوابست یا نه چون بنگریست دید که برپای ایستاده و نماز میگذارد و تا تمام خانه روشن
ساخته شریفه دانست که او از بزرگانست گفت خداوندا اگر این مرد از بندگان تو است همت مرا از من به دیدار او گرداند
شایسته روزی بعد از آن ملک روز او جمال بر او ظاهر شده شریفه تکبیر گرد که اسم کسی دوستی کند اهل علم و اهل
قرآن و زیارت نیکو صحبت محل نقص شده پسری بیاورد بعد از آن هر کس مهمان انتظار نمودی روز تب و مطلع
روزه گشودن در برابر بر در خانه ایستاده گفتی ای جوان در چه کسی و از کجایی گفت از اهل علم و از بادیه بریم آمده شیخ گفت
در حالی باش تا اشتهای تو بیب دم و بخانه در آمده شریفه را خبر داد شریفه شادمان شد اسباب طعام ترتیب داد شیخ با
مهمان بشرحته شد تا نماز شام بگذارند شریفه هم از پس خدمت کرد تا مهمان بخفت مستغرق شود منتظر بانگ نماز در داد شریفه
با خود اندیشه کرد که نماز بگذارم و دل فارغ کنم بعد از آن بانان پختن پردازم چون در نماز ایستاد پسر طفل بود در تنور
افتاد شریفه چون این قصه دریافت اصلاً خاطر پریشان نساخت این ابیات که انشاد میکرد **بیت** در زندگی از نقطه بخشش

شده‌اند

و کیسه‌ای زر غلامان بر وی و وقت برین طاعت و اتمام رسیده و ایست روزی از فرمان الهی کرده‌اند و چیزی نستند
طریق سنت آنست چون از نماز فارغ شد بر سر تنور رفت پس حسن بود آن از رها در شریفه بر آمد او را از تنور بیرون
آورده در کنج خانه نهادند و گفت [illegible] و داری [illegible] نماند و ما لیا طعام جهت مهمانان مهیا باید کرد که ایشان نان بپختن
نان مشغول شد چون شیخ و مهمانان در آمدند شریفه مهمانان را پرسش بسیار نمود و تلطف کرد و طعام پیش آورد و چون
پسر را بسوختن رفت که ایشان نشستند بطعام [illegible] احوال این پسر را برد شیخ فراموش کردن که چون
او واقف میکردید با مهمانان هر دو دل پر [illegible] و من از ایشان شرم داشتم میکردم بار خدایا قادری با انکه این زنده
زنده کرد و از القضاء [illegible] بیرون آمد [illegible] بود [illegible] که ناگاه پسر بر خود [illegible] و [illegible] کرده
که چون سر برداشت [illegible] بود [illegible] گرفت و شکر بسیار کرد شیخ پرسید که ای شریفه [illegible]
حالست [illegible] شیخ و مهمانان هر دو شاد ماندند شیخ گفت [illegible] از برکت آنست که مهمان را دوست داری
و [illegible] ایشان [illegible] ای عزیزان مهمان را عزیز دارید و [illegible] از [illegible] دوست دارید تا دل
مردمان [illegible] ایمان [illegible] سعادت [illegible] آخرت [illegible] سبب [illegible]
بهشت [illegible] **مثنوی** [illegible]
[illegible]
[illegible] مهمان [illegible] هزار برکت و هزار رحمت در خانه
داخل شود و حق تعالی گناهان اهل آن خانه را بیامرزد و اگر گناهان ایشان زیاده از [illegible] و [illegible]
و ثواب هزار شهید در دیوان اعمال او بنویسند و [illegible] که مهمان از طعام ایشان [illegible] و در بهشت [illegible]
بنام ایشان بنا کنند و هر که مهمان را گرامی دارد چنان باشد که هفتاد پیغمبر را گرامی داشته و در روایت دیگر آمده که هر که
ایمان دارد بخدای تعالی و بروز آخرت باید که مهمان را گرامی دارد [illegible] و بروز آخرت باید که مهمان را گرامی دارد

قطعه [illegible] مهمان [illegible] موافق گوید [illegible] مهمان [illegible]
هر که مهمان [illegible] حضرت رسول الله صلعم فرموده [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **[illegible]** در نکاح [illegible]
[illegible] که در تزویج ثواب بسیار است و فضیلت بیشمار و در اصل شرع سنت مؤکد است [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] واجب نیست و لا اشک
حضرت پیغمبر [illegible] نکاح [illegible] فرموده نکاح سنت [illegible] هر که رغبت نکند [illegible]

من ازات من نیست و نیز فرموده که هر کس که ولد او بالغ شود و نزد او چیزی باشد که او را کتخدا سازد و نکند آن گناه
ولد و پسر هر دو در گناه شریک‌اند و دیگر فرموده هر که دوست دارد فطرت مرا پس باید دوست دارد سنت مرا و آن
تزویج است و از حضرت ابی عبد الله مرویست که حضرت رسول الله صلعم فرموده که هر که ترک کند نکاح را بجهت خوف عیال پس بتحقیق
که او گمان بد برده بخدای تعالی و اصل رزاق و قادر بخشنده زیرا که حق تعالی فرموده وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ
عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی که کتخدا سازید مردان بی زن را و شوهر
دهید زنان بی شوهر را و آنهائی که صالح و پرهیزکاراند از بندگان و کنیزان خود اگر ایشان فقیر باشند حق تعالی ایشان را توانگر
گرداند از فضل خود و رحمت خود و خدای تعالی واسع و داناست بجمیع چیزها و روایتست از حضرت رسول الله صلعم که فرمود
[illegible] مؤمن را [illegible] شاید که حق تعالی روزی او کرده است [illegible] لا اله
الا الله و دیگر حضرت رسول الله فرموده که تزویج کنید بدرستی که من فخر میکنم ببسیاری امت در روز قیامت تا آنکه
[illegible] افتاده باشد می‌آید در بهشت می‌ایستد پس میگوید که داخل نمیشوم تا داخل نشوند مادر و پدر من پس
مادر و پدر او داخل بهشت کرده شوند و دیگر فرموده است که دو رکعت نماز که کتخدا بگذارد افضل است از عبادت عزب که شب تا
صباح در نماز باشد و روز بروزه باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که دو رکعت نماز که کتخدا بگذارد افضل
از هفتاد رکعت نماز عزب و منقولست از حضرت رسول الله صلعم فرموده که ای گروه مردمان رذل‌ترین شما آنانند که عزب مرده باشند
و مرویست از حضرت [illegible] که بدرستی که خوابیدن کتخدا افضل است از عبادت عزب [illegible] از شیطان
و بدرستی که [illegible] مؤمن [illegible] در نکاح [illegible] و بدرستی که خدای تعالی نظر میکند
بحال مؤمن هرگاه متزوج باشد [illegible] نکاح [illegible] نوع انسان و سبب دفع وسوسه شیطانی
[illegible] و دفع خیالات فاسده [illegible] بسیار [illegible] وسواس و عشق مجازی و دعا
[illegible] و منافع بسیار [illegible] احادیث و اخبار در فضیلت نکاح بسیار است [illegible] لا اطاله الاختصار شد
و سنت است که اختیار کند دختر بکر را و پارسا و عفیفه و صالحه [illegible] و مادر او مؤمن باشند و سببی که تزویج بواسطه
مال و جمال نباشد زیرا که مال زود [illegible] میشود و سنت است که در حال نکاح کردن دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن
این دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَتَزَوَّجَ فَقَدِّرْ لِي مِنَ النِّسَاءِ أَعَفَّهُنَّ فَرْجًا وَأَحْفَظَهُنَّ لِي فِي نَفْسِهَا وَمَالِي
وَأَوْسَعَهُنَّ رِزْقًا وَأَعْظَمَهُنَّ بَرَكَةً و نیز سنت است که در شب عقد کند و چون اراده وطی کند در شب اول زفاف
دخول دو رکعت نماز بگذارد [illegible] دعا بخواند که اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِلْفَهَا وَوُدَّهَا وَرِضَاهَا بِي وَأَرْضِنِي
بِهَا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ اجْتِمَاعٍ وَأَنَسِ ائْتِلَافٍ فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَتَكْرَهُ الْحَرَامَ و بعد از آن دست بر پیشانی زن نهد و بگوید
اللَّهُمَّ عَلَى كِتَابِكَ تَزَوَّجْتُهَا وَفِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا وَبِكَلِمَاتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَهَا فَإِنْ قَضَيْتَ لِي مِنْهَا وَلَدًا فَاجْعَلْهُ مُبَارَكًا
سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكًا وَلَا نَصِيبًا فَإِذَا قَضَيْتَ فِي رَحِمِهَا شَيْئًا فَاجْعَلْهُ سَوِيًّا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ و چون
خواهد که مقاربت کند بگوید اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا وَاجْعَلْهُ تَقِيًّا زَكِيًّا لَيْسَ فِي خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ وَاجْعَلْ عَاقِبَتَهُ إِلَى خَيْرٍ وَلَا

یجعل للشیطان فیه شرکا ولا نصیبا و سنت است که در شب دخول کند و در حین دخول در هر مرتبه بگوید بسم الله
زیرا که منقولست از حضرت رسول الله صلعم که من لم یسم عند الجماع شرکه الشیطان فی ولده یعنی هر که بسم الله نگوید در وقت
جماع کردن شریک میشود شیطان در ولد او و نیز سنت است ولیمه در عروسی و ولیمه طعام عروسیست بگوید زیاد دو روز
و باید که مومنان را طلب کند جهت خوردن این طعام و مومنان را نیز سنت است که اجابت کنند اگرچه روزه باشند و باید
دانست که چند وقت دخول کردن مکروه است شبی که ماه گرفته باشد و روزی که آفتاب گیرد زیرا که ولدی که بهم رسد
ناقص خواهد بود و نزد زوال آفتاب بجهت آنکه ولد بهم رسد احول خواهد بود و نزدیک بغروب [illegible] آنست که ولد
[illegible] خواهد بود تحت الشعاع که آن سه شب از آخر ماهست و اکراه آن بیشتر آنست که ولد آن [illegible]
افتد و بعد از طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب از جهت آنکه ولدی که بهم رسد [illegible] و در شب اول
هر ماه الا ماه رمضان که در شب سنت است دخول کردن و نیز مکروه است در شب نصف هر ماهی و در سفر هرگاه آب نباشد
که غسل کند و وقتی که بادهای سیاه و سرخ وزد و وقت زلزله و برهنه جماع کردن در این اوقات اگر فرزندی
بهم رسد عیب او بیشتر باشد و بعد از احتلام و جایی که کسی باشد که او را نگاه کند بسبب آنکه ولد او زانی
خواهد بود و در حالت جماع نظر کردن بفرج زن مکروه است که ولد کور خواهد بود و استدبار و استقبال قبله نیز جماع کردن
مکروه است و در حالت جماع حرف زدن مکروه [illegible] و در حالت حیض و نفاس دخول کردن حرامست و بهتر آن
آنکه بالکلیه [illegible] باشد و غسل نکرده باشد مکروهست اگرچه تحقیق باشد که ولد بهم نرسد زیرا که حکم [illegible] است و حق
زوجه بر زوج آنست که بداند که حق تعالی او را زیردست مرد کرده و او را انیس و جلیس او نموده و بداند که حق تعالی
نعمتیست که با او ارزانی داشته پس بر مرد است که او را عزیز و مکرم دارد و بنرمی و آهستگی با او سلوک کند و بر حال او
رحم کند زیرا که اسیر اوست و طعام و کسوت او را باز نگیرد و اگر نادانی از او سر زند او را عفو نماید و حقوق شوهر
بر زن بسیار است روایتست از حضرت رسول که هر زنی که در خانه شوهر خود نوعی سلوک کند که موجب رضای
شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف گرداند و چون از شوهر حامله شود چندان
مزد داشته باشد که شخصی در تمام عمر خود قائم اللیل و صائم النهار باشد و هر یکبار که کودک را شیر دهد چندان باشد
که بنده آزاد کرده باشد و چون کودک را از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که از نو عمل کن که گناهان گذشته آمرزیده
شد گفتند این همه ثواب زنانست ثواب مردان چیست حضرت فرمود که هر که دست زن خود بگیرد و بطریق رغبت
میل مباشرت کند حق تعالی او را بهشت کرامت کند و اگر دست در گردن او کند حسنه در دیوان اعمال او بنویسند
و اگر روی او ببوسد بیست حسنه و اگر با او نزدیکی کند چندان ثواب دهند که از همه دنیا بیشتر باشد و چون
غسل کند هر قطره آبی که در بدن او باشد ملک بر او میگذرد سیئات او محو کند و هر ثوابی که جهت غسل او را عطا نمایند
بهتر باشد از دنیا و هر چه در اوست و حق تعالی بر او مباهات بر فرشتگان خطاب کند که بندهٔ مرا [illegible]
و در خبر است که زنی معاذ بن جبل از حضرت پیغمبر پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان چیست حضرت فرمود

برحق
زشت و در روی زنان نگوید و ایشان را نرنجاند و ملایمت و ملاطفت با ایشان زندگانی کند و هر چه خورد ایشان را نیز
بدهد و از آنچه پوشد با ایشان بپوشاند و از ایشان دوری نکند و مرد آنچه بر زنان واجب است و لهن مثل
الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجة و بر زنان واجبست که بر مردان از این حقوق که مردان راست بر ایشان
خوب بینند و نیکویی معاشرت [illegible] شوهر [illegible] ناموس او را داشته قدم از طریق عفت و شرع
[illegible] بیرون ننهند و خود را تمکین شوهر کنند در استماع هر چه از شوهر رسانند که مانع شرعی داشته باشد
و دیگر ملاحظه زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید و تعلیم وی دهد و دیگر آنست بر زنان
[illegible] زیاده بر حقوق واجبه [illegible] در نفقه [illegible] و مانند آن از واجب بر مردان [illegible] فضیلت
[illegible] مردان کار [illegible] زنان [illegible] ایشان در حفظ ناموس و مخصوص شوند بفضیلت [illegible]
و اتفاق و ضعف میراث [illegible] روایتست از [illegible] حضرت پیغمبر که آنحضرت فرموده که بهترین زنان شما
[illegible] با زنان [illegible] معاشرت کنند و بهترین زنان [illegible] باشوهر خود سلوک
نماید و هر زنی که [illegible] سلوک کند با شوهر خود [illegible] در هر شبانروزی مزد هزار شهید ثواب دهند و او را
برحور العین تفضیل دهند و نیز آنحضرت فرموده که هر زنی که [illegible] شوهر [illegible] بخشد [illegible] در عقد [illegible] حق [illegible]
چهل هزار شهدا [illegible] بار [illegible] و بهر درهمی [illegible] حاجت دنیا و آخرت او را بر آورد و بهر درهمی [illegible]
او را [illegible] هفتاد هزار [illegible] حلهای بهشت در پوشاند و بهر درهمی هفتاد هزار فرشته [illegible] برای او استغفار کنند
تا روز قیامت و باید دانست که هرگاه کسی دو زن یا بیشتر داشته باشد واجبست که در همه ابواب رعایت ایشان
بجای آورده عدالت مرعی دارد در نفقه و کسوت و خوابگاه و وقت [illegible] مساوی باشد [illegible]
بکلیه بیرون [illegible] و ملاحظه نماید چنانکه حق تعالی خبر داده قوله تعالی ولن تستطیعوا ان
تعدلوا بین النساء ولو حرصتم و هرگز نتوانید [illegible] بر یک زن [illegible] و رعایت [illegible]
نگاه دارید میان زنان و اگرچه حریص باشید بر ارتکاب عدل و [illegible] در آن بجای آرید
که [illegible] قدرت نخواهید داشت زیرا که عدل حقیقی آنست که [illegible] واقع نشود و میل قلبی نسبت بزنان مساوی
باشد [illegible] بیکی بیشتر نباشد و این [illegible] است و [illegible] رسالت پناه [illegible] در قسمت میان ازواج
ملاحظه [illegible] بود و [illegible] از این قسمت [illegible] از [illegible] و [illegible] بر او [illegible]
[illegible] ممکن نیست رعایت عدل حقیقی فلا
تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة پس میل مکنید تمام میل [illegible] زنان [illegible]
بالکلیه [illegible] مانند زنی که معلق باشد [illegible] در حدیث آمده که هر که را دو زن
بود [illegible] بر ادای حقوق واجبه روز قیامت [illegible] باشد [illegible]
امام جعفر صادق [illegible] حضرت پیغمبر [illegible] بر فرزند [illegible] تا طوق [illegible] کرده اند زنان

وحضرت امیر را دو زن بود و در نوبت هر زنی که بود در خانهٔ آن زن دیگر وضو نمی‌ساخت و معاذ بن جبل را دو زن بود روز نوبت
فوت شد بجهت طاعون هر دو ایشان در تقدیم تغسیل و تجهیز و تدفین و بعد از آن از اول از پاشنه [illegible]
بعد از آن از احوال خود مختار باید ساخت زیرا که اکثر سفیه‌اند و در تفسیر قوله تعالی وَلا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ
آورده‌اند که مراد به سفها زنانند یعنی مالها خود را بدهید بزنان که سفیه و ناقص عقلند و نقل است که ابن شهید بخدمت
آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله تا سفیه بیکو چیست که شما سفیه خواندید در این آیه گفت مال ناقص عقل است بجهت
آنکه هر ماهی چند روز نماز نمیکنند بعد از آن فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که
کسی نفس خود را بهیات مختفی باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را ثواب شهیدی باشد که در خون خود غلطیده
باشد و چون کودک را شیر دهد بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسماعیل آزاد کرده باشد و بجهت
بجهت شیر دادن از خواب برخیزد او را است ثواب محروم ماند در هر شبی ثواب آزاد کردن بنده از اولاد
اسماعیل برای او می‌نویسند و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مؤمنه صالحه که بر مشقت صبر کنند
بیراث زن برکت و گفت این فضل عظیم است اگر این شرط موقوف میبود روایت کند سلمان فارسی که حضرت
رسول الله روزی بحضرت فاطمه زهرا علیها سلام میفرمود که دوست میدارم یا فاطمه بدرستی که اکثر زنان از اهل دوزخند حضرت
فاطمه زهرا پرسید که چرا یا پدر جواب فرمود که ایشان بسیار لعنت میکنند و کفران نعمت شوهر میکنند و ناقص دین اند و ناقص عقل
نعمت اند و ناقص دین اند و ناقص عقلند فرمود که چه نوع ای پدر حضرت فرمود ناقص عقلند زیرا که شهادت
دو زن برابر یکی است و ناقص دینند بآنکه در هر ماهی چند روز نماز نمیتوانند کرد و ناقص حظند بآنکه دو زن در میراث
برابر یک مرد اند یا فاطمه هرگاه زنان چیزی میخواهند شوهران بجای نمی‌آرند و هرگاه ایشان چیزی میدهند شوهران صبر میکنند یا فاطمه
اکثر زنان کافر نعمتند بآنکه هرگاه حضرت ... بایشان در زندگی که از ایشان میخواستند مال از بنده و زن
جز بنده تیم یا فاطمه باید زن اطاعت شوهر خود کند مگر از معصیت یعنی در معصیت حق تعالی اطاعت شوهر نکند باید
باید که روزه سنتی بی اذن شوهر نگیرد و تصدق چیزی بی رخصت شوهر نکند و صدقه در چیزی که صلاح شوهر نبیند و بی
اذن شوهر خود از خانه بیرون رود هر فرشته که در آسمانست و هر چه بر روی زمین است برو لعنت میکنند تا وقتی که
بخانه شوهر آید یا فاطمه حق تعالی کرامات خلق فرستاده اگر تو بمیری و زوج تو از تو راضی نباشد من بر تو نماز
نمیکنم یا فاطمه زن را نیست بر زن که منع نفس خود نکند بر شوهر خود هرگاه که باشد خواه در روز و خواه در شب و چیزی
مکروه زوج از او صادر نشود و باید نصیحت کند زوج خود را در حضور و غیبت کردن اگر محتاج خدمت او باشد
در خدمت تقصیر نکند و بدرستی که نقل کرده‌اند که بر روی شوهر خود دست تمام دارد باید که خصی را تکلیف نکند بیرون رفتن
شوهر خود بسفر یا فاطمه هر زنی که بشوهر خود گوید که من از تو چیزی ندیدم و از تو دل خوش نکردم حق تعالی برو لعنت
کند و منکر رسول حق تعالی است کم و ملائکه برو لعنت کنند و هر زنی که بر شوهر زبان درازی کند روز قیامت زبان او را
هفتاد ذرع از پشت او بیرون آید و هر زنی که روی باز شوهر خود بگرداند در روز قیامت روی او سیاه شود یا فاطمه هر

که برد و شوهر از او راضی باشد بیامرزد حق تعالی جمیع گناهان او را و استغفار کنند از برای او ملائکه از فرشته و در روز
قیامت زنان حق باشد یا فاطمه هر زنی که خیانت کند شوهر خود را در نفس خود روز قیامت روی او سیاه باشد و بر پشت
او بند بسته کرده بر زنجیرها آتشی و در آتش زبانه دوزخ اندرند زنجیرها را آتش دوزخ سرخ تر کرده‌اند و در دوزخ او را
تا بوقت نهند که در آن مار و عقربها باشند یا فاطمه هر زنی که نماز کند و از برای شوهر خود دعا نکند باز پس خدا
اول بر روی اندازد یا فاطمه اگر سجده کردن بغیر خدای جایز میبود من امر میکردم که زن شوهر خود را سجده کند یا فاطمه هرگاه
زن اطاعت شوهر خود کند روزه ماه رمضان بدارد و نماز پنجگانه بگذارد حق تعالی او را رخصت بهشت دهد یا فاطمه
هر زنی که تاج بر سر داشته باشد و شوهر دارد روز قیامت سفید روی باشد و لباس حریر پوشاند و هر زنی که گریه کند از برای
غیر شوهر روز قیامت روی او سیاه و دو دست او را بر گردن بسته و بر پشت او بار از آتش نهند و از شفاعت باشد
یا فاطمه هر زنی که تکلیف زیاده بر شوهر کند و قناعت نکند جای او آتش دوزخ و در غضب حق تعالی باشد تا توبه کند
یا فاطمه هر زنی که جامه نیکو پوشد و از خانه بیرون رود و مردم او را ببینند و لباس ببینند ملائکه آسمان در غضب بر او
لعنت کنند و حق تعالی بر او غضبناک باشد تا بمیرد مگر آنکه توبه کند یا فاطمه غضب حق تعالی بر آن زن است که زینت داشته
باشد بغیر شوهر خود یا فاطمه هر زنی که مردی بدخلق داشته باشد و صبر کند بر خوی بد او خدا تعالی او را ثواب شاکران
بدهد و گناهان او را بیامرزد اگر چه عدد ریگ بیابان باشد یا فاطمه هر زنی که روی بر روی شوهر خود بنشیند
حق تعالی دعای او را مستجاب کند و طلبات او بر آورد اگر معصیت نباشد و از بهشت نصیب او باشد و بهشت بر هر زنی که
خندان باشد در روی شوهر خود حق تعالی از او راضی باشد و اگر ترش روی بود حق تعالی از او غضب کند یا فاطمه هر زنی
که عبادت کند حق تعالی او را تمام عمر خود و شوهر از او راضی نباشد جای او آتش دوزخ است و هر زنی که شیر دهد
ولد خود را بنویسد حق تعالی برای او بهر قطره شیر حسنه و هر زنی که آن بد بشوهر خود برد و از شوهر حاجت
نطلبد در بهشت حق تعالی با شوهر رحمت او دور باشد یا فاطمه راضی بودن شوهر از زن بیکو در رفاقت است از عبادت
یکساله آن یا فاطمه بغیر بهتر زنان زنی نیست که دعا نرسد زیرا که جای هر رشته حسنه در دیوان او ثبت میکند و هر قرض
که پرسید بسجان و از ان جانها که برای شوهر حق تعالی جامه از بهشت در او پوشاند و هر رشته در جنت خانه در بهشت
با و کرامت خواهد یا فاطمه نشستن زن نزد شوهر خود فاضلتر است از طواف خانه کعبه و هر زنی که دیگی شوید که طعام برای
برای شوهر خود حق تعالی او را از گناهان بشوید و پاک کند و هر زنی که چشم او بر دیده شوهر از جهت پختن طعام خواهد
ثواب جهاد از برای او بنویسند یا فاطمه هر زنی که حامله شود از شوهر خود بر انگیزاند حق تعالی او را از برای او استغفار کند
حتی ماهیان دریا او در رحم وضع حمل او شود ثواب مجاهدان فی سبیل الله از برای او بنویسند و اول آفتاب و حور العین
از برای او استغفار کنند یا رسول الله در شب اسری دیدم زنان امت خود را که عذاب میکردند یکی را بزلف آویخته بود که
مغز سرش بجوش می‌آمد زیرا که موی خود را از نامحرمان نمی‌پوشید و دیگری را بزبان آویخته بودند و زیرابه حمیم در حلق او
آشامید بود و آنکه از دماغ او بیرون می‌آمد زیرا که شوهر خود را آزار میکرد و دیگری را دیدم که سر او چون سر خوک بود

وزن دیگر را بشوهر او مثل صورت سگ بود و ملائکه بتازیانهای آتشین بر سر او میزدند و حضرت سید الانام پرسید از علت آن
عقوبات چه بود حضرت فرمود آنکه گوشت خود میخورد آن زن بود که خود را آراسته و بنامحرم نموده و اما آنکه زبان و گلوی او …
بود آن زن بود که شیر داده بود طفل غیر را بی اذن شوهر و اما آنکه صورت ایشان مثل صورت سگ بود و دست و پای او …
میزدند و مسلط بودند بر آن ماران و عقربان او تارک الصلوة بود و آنکه سر او چون سر خوک بود سخن چینی کرده با شوهر خود و آنکه
دیوانه او و فساد کرده بود و بر گردن او … و آتش از دهان او بیرون می آمد زنی که … بود ای فاطمه زن ملعونند مگر آنکه
و ترک کند یکی الکفاف الوالدین باشد و یکی آنکه شوهر از او راضی باشد و یکی آنکه متعه کند بی رضای شوهر و گواهی بدروغ دهد
و یکی آنکه بشوهر خود گوید من از تو بهترم و خود بیزارم از روی حسب و نسب یا از روی مال و حق تعالی عمل او را حبط
گرداند مثل … باشد یا فاطمه هر که … و سایل کند من شفیع او باشم و از اهل بهشت باشد و هر که مخالفت کند
با من او … در جهنم باشد و کی شفاعت او نکند و … عباد الله … طعن زنان ناشی … ولا …
خلاف و دعوی کرد … ان یتبع دین نبوی و مصرح شرح مصطفوی سبیل احکام کلام ملک علام مبدل بسبیل اهل …
… آل محمد … انک لا فاسق … منافق آنکه شیطان ملعون بشوری … از درگاه الهی رانده
شد چنانکه عزیزی از اهل عرفان میفرماید نظم شنیدم که … شیطان … که … نکردی سجده بر آدم
گفت سجده نکردم از آنکه دانستم … ناپاکی بحبت او … حدیث صحیح وارد
شد از حضرت پیغمبر که حق تعالی فرموده که اگر خلق اولین و آخرین جمع شوند بر محبت حضرت امیر علی ابن ابیطالب و اولاد
طاهرین او صلوات الله علیه و علیهم اجمعین هرگز جهنم را نمی آفریدم … و دشمنی آنحضرت در میان است … دین
بی دیانت پر کینه … حضرت … از زهاد و عباد و شهدا و صلحا و اولیا و اتقیا و اوصیا …
اعلی الرجس النجس الخبیث الخبث المرتد … اجهل الدواب و کلب الکلاب الفاسق الزندیق …
الکذاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب کلام چند در ثواب متعه که … سنت سید المرسلین است در میان …
و سنت تقریر … و مغفرت … الورع … ابن بابویه … در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت
جعفر صادق نقل کرده که آنحضرت فرموده که از ما نباشد که هر که حلال نداند متعه را و نیز از آنحضرت روایتست که کسی زن
را متعه کند خالصا مخلصا لوجه الله و بقصد امتثال امر حضرت محمد رسول الله و حصول ثواب و مخالفت کسی که
متعه را منع کند و کلامی که با آن زن بگوید حق تعالی حسنه برای او بنویسد و چون دست خود بسوی آن زن دراز کند حق تعالی برای او ثواب
نویسد و چون با وی مقاربت کند حق تعالی گناهان او را بیامرزد و چون غسل کند حق تعالی بعدد هر موئی که آب بر او …
مغفرت … فرماید که شخصی از حضرت امام محمد باقر پرسید که … ثواب …
جائز است که … پس بنا بر روایت … که هر که …
نماند دشمن خدای باشد و نیز روایتست از حضرت رسالت که هر که یکبار متعه کند … از آتش دوزخ …
دوبار متعه کند … آزاد شود از آتش دوزخ و نیز فرموده که هر که از دنیا برود و متعه نکند روز قیامت … باشد

مانند کسی که بینی او بریده باشد و نیز از آنحضرت مرویست بروایت صحیح که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که الحال
جبرئیل امین بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که امت خود را بمتعه کردن امر کن که آن سنت
است که هر که بعد از قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد ای محمد در هر که مومن مومنه
متعه کند … از هزار درهم که در خیرات در امور … صرف کند ای محمد در بهشت … از حور العین
هستند که حق تعالی ایشان را برای متعه کنندگان آفریده … ای محمد چون مومن مومنه را متعه کند از جای برخیزد تا …
بیامرزد و آن مومنه را مغفرت میسازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده من حق تعالی میفرماید که متعه کرده با امید ثواب من
هر آینه امروز ترا مسرور میسازم بآمرزیدن گناهان و افزودن حسنات و از سلمان فارسی و مقداد و اسود و عمار یاسر رضی الله
عنهم مرویست که گفتند روزی نزد رسول خدا بودیم آنحضرت برخواست و خطبه بلیغ ادا فرمود و بعد از آن گفت ایها الناس
بدانید که برادرم جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده که پیش از من بهیچ پیغمبری نیاورده و آن متعه کردن زنان
مومنه است و من … سنت من است در زمان من و بعد از من هر که او را قبول کند و آن عمل
و بجا آورد بآن عادت نماید از من باشد و من از او راضی باشم و هر که مخالفت نماید … مخالفت کرده و کسی که مخالفت
من کرده مخالفت خدای کرده و هر که مخالفت امر خدای کرده از اهل دوزخ باشد و هر که بجا آورده … متعه کند از اهل
بهشت باشد و هر مردی که با متعه خود بنشیند حق تعالی فرشته بر ایشان موکل میسازد تا ایشان را محافظت کند تا مادام که از
آن مجلس برخیزد و صحبت کردن با هم مثل ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان
ایشان ساقط گردد و چون یکدیگر را ببوسند حق تعالی در هر بوسه حجی و عمره از برای ایشان بنویسد
و چون خلوت کنند هر لذتی و شهوتی … بنویسند از برای ایشان مانند کوههای بر افراشته و چون بغسل
کردن برخیزند حق تعالی با فرشتگان گوید که نظر کنید بآن دو بنده من که بغسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که
من پروردگار ایشانم گواه باشید که ایشان را آمرزیدم و آب بر هیچ موئی از بدن ایشان نگذرد مگر که حق تعالی ده
حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند پس حضرت امیر فرمود که یا رسول الله چیست جزای کسی که
در آن باب سعی کند فرمود که … چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند هر قطره آب که از بدن ایشان ساقط شود
حق تعالی فرشته را بیافریند که تقدیس و تسبیح او میکند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت
بالجمله هر که این سنت را مهمل گرداند و از آن ابا نکند از امت من و از شیعه من نباشد و از … بیزار باشم پس از این اخبار
و احادیث معلوم شد که آن منافق مردود آن فاسق مطرود در اجرای عداوت با آل آنحضرت سید ابرار شیعیان
حیدر کرار بود که از چنین ثوابی خواسته که ایشان را محروم گرداند چنانکه معروف و مشهور است که آن ظالم بیدین و آن دشمن
اهل بیت سید المرسلین ابن خطاب کذاب روزی بر سر منبر گفت که دو متعه است که در زمان حضرت رسول الله حلال بود
و من آن هر دو را حرام گردانیدم و بر فاعل آن هر دو عقوبت میکنم اول متعه زنان است دوم متعه حج و طبری نیز در کتاب
خود از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان حضرت پیغمبر حلال بود و من آنهر سه را حرام گردانیدم یکی متعه حج دوم

سعد زمان سوم حی علی خیر العمل در اذان و معلوم است نزد عقلا که عمر مردود ملعون را رقیبان نبود که تغییر در
احکام الهی و شرع مبین حضرت رسالت پناهی صلعم کرده اند پس برهن شد که ناپاک لعین بنابر خبث باطن
که بانی است داشته اند اظهار این نوع کلمه بوده تا اشقیای این سعادت از مؤمنان بیابد بندگان خدا را از ثواب
محروم کرده اند در مناقب امان نامه و چنانکه حضرت امیر فرموده که اگر عمر نبوده هیچ مردمان از بهشت نمیکرد هیچ کس زنا
و لواطه نمی افتاد مگر کسانی که در عنایت شقاوت و بدبختی بوده باشند پس خوشا حال آن مؤمن و مؤمنه که تبرا
از پلید شقی را بطعن و لعن شاد کرده اند این نوع ثواب جهت خود حاصل کرده اند لعن الله عمر ثم ابا بکر و عمر ثم
عثمان و عمر ثم عمر ثم عمر **مناجات میرزا جابی** حق آنانکه عمر پلید در عنایت بوده اند و در زمان دنیا سرکوب تو خوش
آسوده اند حق آنانکه کرامی را خود نموده و پای از سر سلطنت ایشان کم نموده اند حق آنانکه کرم پند سلطنت
خلفای بحر نصرت شایع شرع تو رو نموده اند که کمالی پیشوای خود عنایت و اکبر کشت جنات دل زنگ نفس جو ابر ره
از بحکایت لطف علم خود هیچ برید بود آنجاش که از خبث گناه آلوده اند که بنیاد کش دو خواهر که عمری بر زین عدنی
مرحمان چشم از حق بحکم آلوده اند کن قبول اورا طفیل آن کسان کار لوت و کوی هم تن دم جان براءت سوده و نرسوده اند

فصل ۹ در رعایت همسایگان مروی است که مردی نزد حضرت پیغمبر صلعم آمد و گفت یا رسول الله دل من سخت شده است
و از رحمت و رقت دور گشته فرموده که با مادر و پدر نیکوئی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر
و با همسایگان خویش نیکوئی کن عطائی و ایشان از مرتبحان گفت یا رسول الله حق همسایگان بر همسایه چیست
فرمود که از سقوف او آنست که اگر از تو قرض خواهند اجابت کنی و اگر درویش شوند دستگیری کنی و اگر قرض خواهند بدهی
و اگر چیزی بد برسد تهنیتش کنی و اگر مصیبتی بدو رسد تعزیتش دهی و اگر بیمار شود بعیادتش روی و اگر بمیرد
بجنازه اش حاضر شوی و دیوار بر بالای خانه او منهی و او را از بوی مطبوخات خود نرنجانی و از آن طعام او را بچشانی
بعد از آن فرمود که همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حق است و یکی را دو حق و یکی یک حق اول همسایه
خویش است که حق خویشی و حق همسایگی دارد دوم حق اسلام و حق همسایگی سوم همسایه کافر که
همین حق همسایگی دارد و انس از حضرت رسالت روایت کرده که هر که از همسایه کند از من کرده و هر که از من کرده
از خدا کرده باشد بعد از آن فرمود که جبرئیل همیشه مرا وصیت میکند در حق همسایگان تا گمان بردم که از من میراث
او میرسد و حضرت رسول الله فرموده که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز
قیامت باید که گرامی دارد همسایه را و عزیزان از احوال همسایگان درویش با خبر باشید و با خود دست رس داشته
باشید دستگیری ایشان کنید و گرامی داشتن همسایه آنست که با خبر نباید با ایشان نفع رسانید و ضرر از ایشان
باز دارید و اگر درویش و بی نوا باشند بپرسید از احوال ایشان با خبر باشید **مثنوی** ای کرده شکم سیر ز الوان
طعام یاد آر از آن گرسنه ای ارام و ز شب همه شب بخواب و از ناله کنان سوز کو کجا بود چنین در اسلام گویند
ملک صالح از ملوک شام بود شبها با یکی از غلامان بیرون آمدی و در مساجد و مقابر میگشتی و احوال هر کس تفحص کردی

شبی در زمستان بدر مسجدی رسید درویشی دید که از برهنگی بسیار میلرزید و میگفت الهی دو لقمه نان دو نافه در زمستان بلیه
خلقی خود سلطان کرده اند و از لحوم الضعیفات و عقل جان غافل شده اند و اگر ایشان در جای قبلت در بهشت منزل نموده
بودی بزینت و جلال و تکلم کرده در بهشت تمام ملک بسجده در آمد خانه را بامرت درویش در بهشت گذاشت و گرد اغاز کرد که
من شغلی لم لم که در بیشان پادشاه بهشت می اهند بوده امیر الله من پادشاهم باشما از [illegible] تا دیدگان شما پادشاه
باشید درین کلمه بیت و نظر جهنم من مرنج ننالید **مثنوی** [illegible] و ذلک در [illegible] من
الکریم الحمد و رحیم [illegible] حضرت رسول فرموده که هر که [illegible] همسایه را واجب میشود [illegible]
و هر که برنجاند همسایه را بر او است لعنت خدا و فرشتگان و جمیع خلقان و دیگر فرموده که هر که گرامی دارد همسایه
که گرامی داشته باشد عقاب جهنم را بر او حرام کرده و خدا تعالی بر او بوی بهشت و جای او در دوزخ
باشد و نفرین کنند و بیعون الماعون و السعیدان عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر گفته اند که
ماعون قرض است و عاریه دادن متاع خانه گفتم یا رسول الله ما را همسایگان هستند که چون عاریه با ایشان میدهیم
و با طلب میسازند اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی باشد فرموده و بعضی ماعون را مخصوص میدانند در آب و آتش
و نمک و از حضرت پیغمبر روایت است که هر که نمک بکسی دهد چنانست که شکم مسکینی را طعام داده و شکم بنده را آزاد
کرده باشد و اگر جائی که آب نباشد کسی را آب دهد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد و فیه آیة با سنا [illegible]
عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده که سبب نزول که و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی آن بود که مردی از انصار
درسرای او درخت خرما بود که بعضی از شاخهای او بسرای همسایه درویش عیال مند دراز شده اجتهد و بر وقت الله رحمت
هر گاه بر بالای درخت رفتی و میوه آن چیدی اطفال همسایه بیافتادی و الطفال همسایه از آن برداشتی
فی الحال از درخت پائین آمدی و از ایشان بستدی و اگر در دهن داشتندی با انگشت از دهن ایشان بیرون
کردی و بیار در بیمه درویش اطفال امر و هر [illegible] حضرت رسالت صلعم کردانید آنحضرت صاحب درخت را طلبید گفت این درخت
را از آن خود را این درویش بخش که در بهشت بدرم از درختی بسیار است و این نخله درخت است
من بسیار از آن متعلق است و دیگر از نخله قرار نتوانم دادن و ابو الدحداح چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله
این نخله از او بخرم و او را این ... درختی که در بهشت باو بستاندی آنحضرت قبول فرمود و ابو الدحداح نزد او رفت
طلب این بیع کرد آن شخص گفت تو میدانی که حضرت پیغمبر او را از من میخواهد و من چون دلبستگی او داشتم با آنحضرت ندادم
اربعین آن مرا میخواهند بعد از مبالغه تمام آن درخت را از او خرید بچهل نخل که مشتمل بر چهل نخل بود و درختان
بعد از آن نخله را بحضرت رسالت بنبی فرستاد درخت نخله بهشت بیش آنحضرت برگرد در درویش نهاده فرمود که این نخله بتو بخشیدم
جهت عیالان تو و همسایه آنکو باید داشت و حرمت اورا نگاه باید آورد و او را بخیرات احسان خود مشتود
الجمهور سند باید سلامت اگر اراده دخول بهشت داری و الا لا **مناجات** الهی بنامیت که دوست داشتند ترا
شاکر اند بهمین نعمت الهی بحق آن که بود طینت او سلاله گل فی ... و ... ولا ریب حلقه بحق شیث علیه السلام که بیرون

نزول یابت زنیض نعمت اتصال بحق نرجه نوح وصدای نالهٔ او که زود فادر ارکان مردین زلزال بهیبت شکن پدرمات الحجوت ازجهت او
حیات منبی از سنان داد زوال بحق خلق منبعث از کوههای کنعان محبت او بود در جهان مکتسبال ببر کرده مرز کو کعبش
ز ظلمت شب هجر انتجوا فرج صبح وصال بحرمات شب که از دردهای صاحبش درون کشیده بروزان عطعه عصا و جمال
بنجر کرده بجبر بال انکه نجف وحج رسید در ثبت مقتول خنجر اجلال که از کرم نظری کن به بنده گان یا رب حق ذات استغاده حق
جلال ذوالجلال **نوع** در آداب هر یک از اصناف عباد الله حضرت امام زین العابدین ع فرموده که حق فرزند آن بر پدر آنست
بقول باید خود داند و [illegible] خود را بهتر از پدر خود داند و اگر نیکی بیند از او رعایت کند و اگر بدی بیند [illegible] زیرا که حق تعالی
خطاب عزت برسول خود کرده که فاما الیتیم فلا تقهر یعنی پس اما یتیم را قهر مکن و از تو عزیز تر [illegible] و نظر احسان و لطف
معطوف با ایشان سلوک نمای و حضرت رسول الله صلعم فرموده که هر که دست خود را از روی شفقت و مهربانی بر سر
یتیمی کشد حق تعالی بهر موی حسنه از برای او بنویسد و سیئه از او محو کند و درجه از برای او بر دارد و نیز فرموده که
هر که یتیمی بگرید عرش حق تعالی بلرزد بسبب گریه او پس حق تعالی گوید ملائکه را که ای فرشتگان من کیست که این یتیم
را خاموش گرداند و خشنود سازد [illegible] خشنود و [illegible] آورده اند که سید عالم صلعم یتیمی را تعهد و تفقد
میفرمود و عطوفت مینمود [illegible] آن یتیم [illegible] آن شب آنحضرت دست از طعام باز کشیدند [illegible] بسیار خورد
برسید تا که یا رسول الله چون خاطر مبارک را [illegible] بیداری [illegible] یتیمی دیگر [illegible] یتیم
[illegible] بود و من [illegible] بود و [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] الا انا باب [illegible] عرش عظیم [illegible]
[illegible] ایمان و عمل [illegible] پس او از
[illegible] است [illegible] است بگوید که
[illegible]
ایشان باشد [illegible] کارهای خیر [illegible] و در معصیت [illegible] نصیحت کند و
[illegible] افعال قبیحه باز ایستند و از اعمال شنیعه اجتناب نماید و حق پیران آنست که در سلام ابتدا بایشان کنند و ایشان
[illegible] دانند و از ایشان سؤال آداب نفس و اخبار پیشینیان کنند تا بسبب آن عاقل و کامل گردند و در راه
با ایشان سبقت نگیرند و اگر احتیاج باشد بشتاب رفتن از راه ایشان بگردند و در پیش افتند و تعظیم و تکریم
ایشان کنند و حق جوانان آنست که اگر ناشایستی یا ناپسندی از ایشان ببینند نصیحت کنند و شفقت و مهربانی
بجای آرند و جوانان را بمنزلهٔ اولاد و احفاد خود دانند و حق ایشان آنست که یکدیگر را پرسش نمایند و اعزاز و اکرام
یکدیگر بجای آرند و بر یکدیگر مشفق و مهربان باشند بواسطه جمیعت یکدیگر را از خود دانند و حق نوکران آنست
که بداند که او را کفایت [illegible] است و ترا اطاعت حق [illegible] او را عزیز و مکرم داری و شکر او بجای آری
او را [illegible] و حق [illegible] آنست که بداند که او واسطه است میان تو و پروردگار تو در نماز و از برای تو [illegible]

[illegible] و اگر نفس [illegible] و اگر بجای بی آورد [illegible]
[illegible] آنست که غلام بداند که خواجه مال خود را از برای او صرف کرده و او را
[illegible] آورده [illegible] اول دست و چون او را آزاد کند حق او را ضایع نکند و [illegible]
[illegible] و در مجالس و محافل ذکر نیکوی خواجه کند و هر گاه او را بیند تعظیم و تکریم او بجای آورد و حق غلام بر خواجه آنست که چون
[illegible] بر حسب ظاهر او را ایمن گردانیده [illegible] و او را مرحمت کند [illegible] که از دست او [illegible] بسیار او
[illegible] و در خورش و پوشش او تقصیر ننماید و او را بمنزلهٔ اولاد خود داند [illegible]
[illegible] و نیکو با اهل علم کند که بهتر از این خصلتی نیست و تعظیم و احترام هر کس بجای آورد [illegible]
عزیز و محترم گردد **شعر** [illegible] و بد اندیش [illegible] است [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] است [illegible] بی حقد و حسد [illegible]
[illegible] است [illegible] ایمن زبانی که [illegible]
[illegible] بزرگی [illegible] و در [illegible] از [illegible] مروت [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] حضرت [illegible] الله [illegible] با مادران کشتی [illegible]
ناگاه صدای [illegible] او [illegible] شد [illegible] آن [illegible] در پیش برداشته من [illegible]
[illegible] است در پیش [illegible] آسمان [illegible] که ای مردم [illegible]
[illegible] بود که اطراف کشتی ماهیان فرو گرفتند و در دهن هر ماهی گوهری بود در پیش دست [illegible]
[illegible] داد [illegible] از [illegible] بر روی [illegible] بر سر آب روان شد و دیگر او را
[illegible] و در [illegible] نیکی و بد [illegible] در زبان [illegible]
[illegible] بد دشمن دوست و به [illegible] و بد خلقی دوست دشمن شود **نظم** لطایف سخن از [illegible]
[illegible] زبان [illegible] ای [illegible] بر [illegible] که لطف قول [illegible] از [illegible]
[illegible] آورده اند که بایزید بسطامی را عادت [illegible] بود [illegible]
[illegible] قرض کردی و صرف [illegible] بودی و [illegible]
[illegible] کردی [illegible] بسیار [illegible] هزار درهم قرض داشت و [illegible]
[illegible] قرض خواهان بطلب قرض آمدند [illegible] از [illegible] آمده [illegible]
[illegible] و گفت خداوندا [illegible] رضای تو [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] الله علیهم [illegible] تمام [illegible] بود [illegible] در نزد [illegible]
[illegible] سواری دیده [illegible] قرض خواهان [illegible] قرض خود [illegible]

خود میشوند دست خود بیکر قتلند و چون وا همانا تمام کرفتند بانک برآید که سلطان بایزید فرمان یافت و از دنیا رحلت
نمود و او را بالاکرام تمام دفن کردند یکی از مریدان او را در خواب پرسید که خدای با تو چه کرد گفت ای کرد که از روی سرزنش
عتاب کرد که ای بایزید بسبب چند محقر ولم کرفتی و خود را ضامن کردی حرام مال دینار را سر فرو نکردی که پیش
از طلب شوهر لکاردی تا جهانیان بدانند که هر که از برای رضای من کاری کند ضایع نشود وَاللّٰهُ لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِینَ
بی دریای رحمت الهی بی پایانست و پستی دستی از نجات ماست **نظم** ما خود آمدیم کسیم و زینت دار و کرم ما لم
ز دیو زینت بهر و رسته ندیدیم کلشن وصل ترا در بیرون کس بسته نیست خار خوار از دور جمال و دامن کریما دم جنالم
هر باب از افزاد انسان از بیکری بخبیست هم چنین هر عضوی از اعضای تو بخبیست چنانکه حضرت امیر هر دو مینی
کرباس از چند خود بجهد چنینه کرده ورزیده که ای پدر لیس من کواهند ناقی بلکه هرچه دانی بلجد دستی لحق تعالی ارض
زرع کرده بر جوارح و اعضای تو در نهایت که بجهت خواهند کرفت ابتهای روز قیامت از کلامیر ربایت آنست که
که از نفس نگاه داری و نیست نکنی و بدیدار ات موعن داد بر روی بلکه بکر بکیستی و در یغ نکوجب و بام کس سخن نیکو کوی
و ذکر حق تعالی کنی و تلاوت قرآن نمایی و صلوات بر محمد و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم فرستی و راحت
مسلمانان موجب دوست کوش بر تو آنست که از شنیدن غیبت مر هش داری و سرود فحش شنوا نکو باشد در
کوش کری و هرچه بد باشد ناشنیده انکاری و حق چشم آنست که از دیدن محرمانش باز داری و در نامحرم نکری
و در روی علما نظر کنی از روی تعظیم و در جاهلان و فاسقان تنکری و حق دست آنست که از دزدی و ایذا مردم باز
دکشید داری و بر وضو ساختن و غسل مزدن و خیرات و تصدق امر کنی و زیر دستی نکنی و لا زر مردم تمامی و حق بایست
آنست که جایی که نباید رفت نروی و پای از حد خود فراتر ننهی و حق دل آنست که او را از برودی و سطحین سازی
با ایمان و ذکر حق تعالی پهشک و شبهه در وی راه ندهی و حق شکم آنست که از لقمه حرام پر نسازی که دل سیاه میشود
و تو از این افعال پرسیده خواهی شد روز قیامت قوله تعالی اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا اَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ
اَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ پس بپرهیز از خدا تعالی ای پسر من و طاعت حق تعالی کن تا رستکار شوی **مناجات نامه**
منم مانده کرفتار بهر نفس خطا کار بجهت که دل از این دشمن غدار منم روی بد در اسباب و زغفلت شده بی تاب
کری کن که از این خواب درم با دل بیدار دلمن کرد ... بهبود بجز راه تو نابود نداد بتو مقصود بجز دولت بیدار بر لطف
تو مفتاح در مغفرت انواع بسزد بر تو مصباح در بی سو ظن غدار حرزی ان عاشق بجز که هم چون من مهجور
ز بیداد بیخود دور کشیده بود در قید بلا در بی مصیبت بلا زهر معصیت از آن بی بادم بله شاد بجز طلعت تو کار
نه هر جاه و زهر مال بود بر قوام اقبال جز این سایه اهمال بود سایه ادبار زهجتت دل محتاج مبر بهر نثار ای در بی لجه
مولع در پی ملازم و خار که افعی هوس ناک دل از نقش خود پاک جو جایی شده بی باک و سلم بتو از آن **فصل اول**
در رعایت سایل و خیرات قوله تعالی وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ یعنی درویشان خواهنده را پس زجر مکن بر ایشان زیرا
که محروم سازی و طالبان علم از جنب دال از تعلیم و افاده سخن منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت

بیشتر از بیشتر ملاطفت مودت انواع رحمت و احسان نسبت بایشان مرعی داشتی و هر که بسایلان از دنیا مرغ اشتیاق خود
محروم نساختی و مکرر اشارات را باین امر فرمودی و وصیت کردی و در حدیث آمده که السائل حق ولو جاء بفرس یعنی سایل را
حق است اگرچه بر اسب سوار باشد و این مبالغه در آنکه ای باید حق سایل را ضایع نکند انس بن مالک روایت کرده از حضرت
رسول الله فرموده که هر که سایل باید ترد تو بر اسب نشسته باشد د کهنه اکر ده حق خود بر تو واجب کرداند اگرچه نقد حق
جزیا باشد و در کلمات حضرت عیسی علیه السلام آمده که سایل را نا امید نباید کذاشت هر که سایل را نا امید کرداند بهشت
رحمت در نزول نکند و باید دانسته که چون کسی از کسی چیزی طلب کند بلکه بجهت حاجت سوال کند در جواب
حرف خیر باید کرد روایت است که روزی حضرت مقدس نبوی در مسجد الحرام الجمعی از صنادید قریش نشسته بود
و از شغف که بدر اسلام آوردن ایشان داشت با ایشان اشتغال ورزیده بود که عبدالله ابن مکتوم نابینا بود داخل
مسجد الحرام شد و از حضرت پیغمبر سوال کرد که یا رسول الله مرا از قرآن چیزی بیاموز حضرت بنابر مصلحتی جواب نفرمود
عبدالله سوال را مکرر کرد تا اینکه حضرت مقدس نبوی از او اعراض فرموده روی مبارک درهم کشید جبرئیل آمده
سوره عَبَسَ وَتَوَلّٰی آورده قوله تعالی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ عَبَسَ وَتَوَلّٰی اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی یعنی ترش کرد روی
و بکردانید از اکرام بسوی او نابینا وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّٰی چه چیز تر ادانا کرد انید بحال ابن مکتوم شاید که او پاک شود
از بسبب رسیدن بتو و التفات تعلیم تو اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی تا پند کیرد با بجهت نا فایده موعظه بس سود دهد
او را پند دادن تو وَاَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکس که توانکری دارد از ایمان یعنی قریش که میکشند ما را با ایمان آوردن احتیاج نیست
فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی پس تو برای او روی می آوری یعنی از برای او و ستغنی با ایمان از ابن مکتوم اعراض میکنی وَمَا عَلَیْکَ
اَلَّا یَزَّکّٰی و نیست بر تو در اکر مستغنی پاک نشود باسلام چه کار تو بغیر از بلاغت و بیم وَاَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعٰی اما آنکه آمد
بسوی تو در حالتی که میشتابید در طلب علم وَهُوَ یَخْشٰی و می ترسد از خدا فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس از آن مشغول میشوی
یعنی از آن اعراض مینمایی مراد آنست که مثل تو بسر او از نیست که از برای مستغنی روی آوری و از برای فقیر مشغول
شوی منقول است که جبرئیل آیات مذکوره را بر حضرت مقدس نبوی بخواند و نشره همیونه وی متغیر میشد و آب
در دیده مبارکش میکردید و از عقب عبدالله روان شد و او را باز کردانید و بمسجد در آورد و ردای مبارک خود بکسترد
و او را بر سر آن نشاند و انواع بر وی نمود و لطف کمال تعظیم وی بود مرعی داشت بعد از آن هر کاه وی را دیدی کفتی
مرحبا بامن عاتبنی فیه ربی یعنی مرحبا بامن عاتبنی فیک خوش آمدی ای آنکس که پروردگار عتاب کرد مرا بیاره تو منقول است که
دار یکی روایت که حضرت مقدس نبوی هم جبال آن ابر بر روی هیچ فقیری ندید مبارک ترش نکردی منقول است که
سلطان ابراهیم در زمان سلطنت خود سیر بود که نکو دستانش ایشان مسایلان که بدرهای مای آیند هیچ داده باید تا از
برای شما بردارند و با حضرت بیم **نظم** ارت شادی هر دو کونت آرزوست با حسان دل سایلان شاد کن وز انواع بایب
ایزد دلا نیزی زبند غم آزاد کن و در قرض دادن ثواب بسیار است و اجر بیشمار است قوله تعالی مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ
قَرْضًا حَسَنًا یعنی کیست آنکس که بجا و ... بنت قرض دهد خدا را یعنی بندکان در مانده را قرض دهد بقصد ثواب

از خدای قرض نیکو یعنی در وقت طلب قرض عذر نگوید و بهانه ننهد یا طمع زیادتی نکند و در حدیث ثابت گشته که بر در
بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هژده است و ثواب صدقه دادن ده و قوله تعالی فیضاعفه له اضعافا کثیرة
پس مضاعف گرداند خدا تعالی و زیاده بر زیاده گرداند جزای او را از برای او زیادتیهای بیپایان نزد بعضی مراد به قرض
صدقه است و در روایت آمده که انما سمی الله تعالی الصدقة قرضا چنانکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه بر خدا لازم است
که صدقه دهنده رساند والله یقبض ویبسط والیه ترجعون و خدای تنگ میکند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت
و گشاده میکند روزی را بر بعضی بر وفق مصلحت و بسوی حق تعالی باز گردانیده خواهید شد و روایتست که بعد از نزول این
آیه حضرت رسول فرموده که حق تعالی میفرماید روز قیامت با بعضی بندگان که ای بندهٔ مؤمن از تو طعام خواستم ندادی
و از تو ثواب طلبیدم امتناع کردی و از تو جامه خواستم ابا نمودی بنده گوید بار خدایا ای چگونه بودی و چگونه بود که بنده
بندهٔ گرسنه بود و از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه جامه خواست ندادی و فلان تشنه در فلان بیابان آب خواست
قبول نکردی فتم بر حال خود ام که در فضل خود را از تو باز گرفتم چنانکه تو از ایشان باز گرفتی پس حق تعالی سایل را بخود
تشبیه کرده تا معلوم شود که هر چه بدرویشان دهند چنانست که باو دهند و روایتست که حق تعالی خطاب بداود کرد که
ای داود گدا را بر در خانه خود بیابی چیزی کم کت بار خدایا طاقت جواب نیست حق تعالی فرموده که درویشان نایب
مناب منند پس هر چه درحق من خواهی کرد دربارهٔ ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که حضرت امام زین العابدین
دست بالای خود در وقت صدقه دادن میبوسیدند و چون از سوال کردند فرموده که از دست صدقه دهنده اول
بدست خدا منتقل میشود بیش از آنکه بدست سایل واقع شود و از حضرت رسالت مرویست که هر که چیزی بابرخی
بر بلاد مؤمن دهد حق تعالی او را هر درهمی بوزن کوه احد ولو حسنات در نامهٔ اعمال او بنویسند نقلست که بخیل
بود و چه سالها صاحب منبر بود هرگز هرگز سایل را محروم نگذاشتی و فرزند داشت سر خواره در یتیمی یاد خانه او گاه
آن را رزند خود را در کنار گرفته بود در و پیش آن سالها دعا کرد و الحاح بسیار نمود هیچ چیزی حاضر نداشت که بوی
دهد انعام حضرت پیراهن از تن کودک برکند و بوی داد درویش بستد و برفت در حال دید که پیراهنی از آسمان آمد
و در گردن آن کودک افتاد که هرگز چشم هیچکس چنان ندیده بود هر چند آن پیرهن را جستند چرا همین بر زیر او میبستند و هرگز
پیراهن هرگز کهنه نگرفت و بشستن حاجت نداشت تا آن پسر بود آن پیراهن با وی بود و کهنه نشد اگر پیراهن نجس
بدو بعضی هر وقت کلاهی بند هفت بار از آن و چنانکه تمهید در تعمیرات و تاسیس بنیان حسنات بر دو مسلمند
ولیست هر آنچه ایشان از آثار ببرد و عامل رسید و از آنجمله مساجد و معابد و مدارس و رباطات و امثال آنها و در حدیث
آمده که چون آدمی بمنزل آخرت رود تمامی اعمال او منقطع گردد الا سه چیز یکی صدقهٔ جاریه که عبارتست از بقاع خیر که مردم منتفع
شوند چون مسجد و مدرسه و خانقاه و مانند آن پس بدانکه همت عالی همتان در تعمیر مساجد و تاسیس معابد که ایه کریمه انما
یعمر مساجد الله من آمن بالله در شان ایشان است و اقتدا سعی نمایند بسیار که در حدیث حضرت نبوی آمده که هر که بنا کند
بنا کند اگر چه بقدر خانهٔ مرغ سنگ خوار باشد بنا کند حق تعالی خانه در بهشت برای او و مساجد که منهدم شود تجدید کردن

و تعمیر نمودن همین حکم دارد و نیز مدارس رفیعه بنا باید کرد و مدرسان و علما و فضلا در آنجا باید نمود تا نشر
علوم شرعیه نمایند و برکات و ثواب آن بروزگار ایشان عاید گردد و دیگر خوانق و رباطات ترتیب باید
نمود با سنجکام تمام که ملجا مسافران و غریبان باشد که ثمره بسیار و نتیجهٔ بیشمار دارد آورده اند که یکی از اکابر
را که در دیت جیره بود کالجل سپرده بود در خواب دیدند از احوال او بعد از وفات پرسیدند گفت که مدتی در
شکنجه عذاب بودم و در چنگال عقاب عقوبت عاجز بودم که ناگاه از دیوان قاضی الحاجات و واهب العطایات
و ولی النجات در رسید و حضرت حق از ذنوب گناهان مرا بکرم عمیم خود بیامرزید بسبب رباطی که در بیابانی
ساخته بودم مگر درویشی در سایهٔ آن ساعتی قرار گرفته و چنین دعا کرده که خداوندا تا آنکه موضع را ساخته
بیامرز فی الحال تیر دعای او در نشانهٔ اجابت رسید و مرا بیامرزید نه دیگر در بستن پلها بر روی آبها
انهار و بسیار ثواب بیشمار دارد دیگر در اخبار آمده که هر که پلی بنا کند برای که مسلمانان بگذرند خدا پل
صراط را بروی آسان گرداند و عمارت حوضها و چاهها در جاهی که آب کم کند سبب ایمنی باشد از تشنگی قیامت
آورده اند که یکی از صحابه بجناب حضرت رسالت پناه عرض کرد که میخواهم برای روح مادر خود چیزی کنم مرا
چه میفرمایی حضرت فرمود که هرچند چیزی بهتر نیست تصدق آب است که چاهی بجوی و بر مسلمانان وقف کنی که
ثواب آن بروح مادر خود بخشی و حضرت فرموده که چون اراده کند مؤمنی که چیزی برای میتی تصدق کند بشر ملکی
از دست دهنده جدا شود با آن چیز برسد خادمان گفتند یا رسول الله چگونه برسد و من که میرسانم این چیز را
فرموده دو ملک که در حال با ایشان بوده پس چون جدا شود آن هدیه از دست آن شخص منور کرداند حق
تعالی بنعمای قرآن و بردارد عذاب از آن و فراخ گرداند قبر او و مراد هدیه دهنده راست در بهشت چهل هزار
سرای از طلاء احمر و در هر سرای هزار هزار خانه از نقره بود در هر خانه هزار هزار تخت و بر هر تختی هزار هزار
فرش و بر هر فرشی زوجه از حور العین پس ابواب ثواب در باب خیرات و احسان و رعایت سایلان سخن
بسیار است باید که در هیچ باب خود را معاف ندارد تا ثواب دارین حاصل کند **منتخبات اهلی فرانسی** الهی بحق
امامان دین ٭ منار از شناسان راه یقین ٭ بحق قبول دل ایشان ٭ باینه صاف روشن دلان ٭ که ریح تو برگرد ما پیشه ٭ در لطف
و احسان خود در مبند ٭ نگهدارم از صحبت ناکسان ٭ ببخشید جد اهل دردی رسان ٭ زکسب حلال قرب توشه ٭ اگر کنم جز خلق
جهان گوشه ٭ غنی کن ز گنج قناعت مرا ٭ حضور عبید از ذوق طاعت مرا ٭ مکن برمراد جهان حاکمم ٭ و زدنیا ارزو سرد گردانم
مکن برمرادی مرا کامکار ٭ که غفلت بود در سر انجام کار ٭ نما الذی چیز تو هیچ من ٭ تو داند زبانی من و سود من
بخور غیب ما را روشن دلم ٭ مکن یکدم از حال خود غافلم **فصل ۱۷** در ذکر چند متعلقه باین باب **بکه نهد**
بدانکه اداب کرام است اداب اکل و شرب باید دانست که حرام است از نظر طلاء و نقره طعام خوردن و آب آشامیدن
مرویست که امام حسن سید ابرار روزی بجشن رسید نزد حضرت مقدس نبوی فرمود که ظرفهای خود را آب خورید که از نجس
و متعالی حضرت امام جعفر صادق فرموده که آب خوردن در ظروف نقره و بعد صحیح باشد و میگفتا از آن طعام کافرتر

آب خوردن خورش در روایت از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که چون کسی آب خورد باید که بگوید بسم الله و [illegible]
و چون قطع کند الحمد لله بگوید و تسبیح کند ان آب مادام که در شکم آن باشد و در روایت آمده که آب را بمکند [illegible]
هر گاه آب گرم باشد و باید دانست که در طعام خوردن دوازده چیز رعایت باید کرد چنانکه روایت کرده ابراهیم کرخی از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام و او از آبای کرام خود تا امام حسن علیه السلام که دوازده خصلت است که واجب است بر مسلمانان که بدانند از آنها
چهار خصلت از آن فریضه است و چهار سنت و چهار ادب اما آنچه فریضه است **اول** آنکه بداند که از جانب الله بهم رسیده
دور رب داشتن نعمت غالب کانیست زیرا که علم [illegible] شکر است **دوم** الحمد لله که صاحب طعام را [illegible]
۳ بسم الله گفتن در اول **۴** حمد و شکر در آخر اما آنچه سنت است **اول** شستن دست است پیش از طعام
دوم طعام خوردن بدست [illegible] **۳** لیسیدن انگشتان **۴** بر جانب چپ نشستن و بر روایتی در آخر دست شستن
اما آنچه ادب است **اول** خوردن طعام از پیش خود **۲** لقمه کوچک برداشتن **۳** بکوچانیدن **۴** در روی مردم نگاه نکردن
و باید که پیش از طعام دست شستن ثواب عظیم است چنانکه روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرموده بشوئید
دستهای خود را پیش از طعام تا بیامرزد حق تعالی گناهان شما را و بنویسد از برای شما هر قطره آبی که از دست چکد
ثواب هزار شهید و بگشاید حق تعالی بفضل کامل خود بر روی شما ابواب رحمت و استغفار کنند از برای شما ملائکه [illegible]
اگر بمیرد در آن روز یا در آن شب شهید مرده باشد و نیز بنویسد حق تعالی برای شما هر لقمه ثواب آزاد کردن بنده
[illegible] خود بر [illegible] که امر زیاد شود و بر آورد حق تعالی حوایج [illegible] او را و نیز باید که [illegible] سبزی [illegible]
رسول خدا [illegible] نهی فرموده و نیز از آنحضرت مرویست که چون طعام [illegible] بر دو [illegible]
پس هر که خوردن را بسم الله الرحمن الرحیم گفت آن فرشتگان شیاطین را [illegible] و [illegible]
بر سر طعام دست نشست و [illegible] از طعام خورده فارغ شوند و الحمد لله گویند آن فرشتگان گویند که حق تعالی انعام
کرد نعمت خود را بر شما و شما شکر نعمت بجا آوردید و اگر نعوذ بالله بسم الله نگویند آن ملائکه شیاطین را گویند
که ای شیاطین نزدیک شوید و طعام با ایشان بخورید و چون [illegible] بردارند حمد خدا نگویند ملائکه [illegible]
حق تعالی [illegible] نعمت خود را [illegible] انعام [illegible] شکر انعام [illegible]
بنا در [illegible] حضرت سید ابرار فرموده که قبل از طعام اول باید که صاحب [illegible] دست خود را بشوید و بعد از آن در
آخر دست بشوید و حضرت امیر علیه السلام فرموده که هر که در اول طعام بسم الله الرحمن الرحیم بگوید من ضامنم که از آن طعام [illegible]
[illegible] از آن طعام یعنی بیمار نشود به سبب آن طعام [illegible] المؤمنین من صباح طعام خوردم
و بسم الله گفتم را آزار رسانید آنحضرت فرمود که البته چند قسم طعام بوده در بعضی بسم الله گفته و در بعضی نه [illegible]
نظام معلوم شد که از برای هر قسم از طعام که باشد بسم الله باید گفت و در حدیث دیگر آمده که هر گاه چند قسم طعام باشد
بگوید بسم الله من اوله الی آخره [illegible] بود که در هر قسم جدا گفتن نگوید و سنت است که در اول طعام ابتدا به نمک کند و ختم
[illegible] مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون [illegible] مؤمن بیمار شود حق تعالی چند فرشته نزد او فرستد و [illegible]

ارکنند

ارکنند الذة طعام از ذائقه او بر دارد و بکی را امر فرماید تا رنگ و روی او مبدل نموده زرد گرداند و یکی خطا [illegible]
که گناهان او را بر دارد و چون او را صحت دهد امر کند آن سه فرشته اول را که [illegible] و رنگ او را [illegible]
باز دهند و فرشته که گناهان او را گرفته [illegible] فرماید [illegible] باز دادن [illegible]
بودند [illegible] حق [illegible] که از بنده عاجز خود [illegible] باز او را آن [illegible]
مادام **نظم** [illegible] لطف [illegible] کار [illegible] بکن [illegible] دست [illegible] آن فرشته [illegible] پروردگار عالم
من این گناهان را [illegible] حضرت رب الارباب در رسید که از آن [illegible] گناهان را [illegible]
و آن گناهان [illegible] شوند و آن بنده از آن گناهان پاک گردد [illegible] حدیث [illegible] از حضرت رسول
[illegible] روز کفاره گناهان یکساله است **نظم** سبحان من [illegible]
[illegible] الا رب [illegible] ایشان [illegible] از شهد الله [illegible]
[illegible] عنوان [illegible] سر بگناه [illegible]
[illegible] کرده ام [illegible] روی [illegible] تا بت [illegible] الصمت [illegible] کسی
[illegible] ملرا [illegible] روایت کرده در بنی اسرائیل جوانی بود
فاسق و فاجر [illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible] فاسق [illegible]
من [illegible] حضرت کلیم [illegible] جوان [illegible] خطاب بحضرت موسی [illegible]
آن [illegible] بیرون کن [illegible] بیرون کردند [illegible] بیمار شد [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه عالم [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible]
آمد [illegible] دوستان [illegible]
حضرت موسی [illegible] جواب [illegible] برای [illegible]
جوان [illegible] خطاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] موسی گفت خداوندا [illegible]
حق تعالی [illegible] حضرت موسی [illegible] **مناجات** الهی
[illegible] الله [illegible] الهی [illegible] الله [illegible] الهی [illegible]

بیان روی دیگر روایت حضرت الله الهی بذات حسن اکبر بود یعنی حسن مظلوم زبدة الله الهی بن حسین بن علی آن شهید
که روشن بهشت سرخ رو و صفوت الله الهی زین العباد که دارد گواهی بمعصومیش حجت الله الهی باقر دانش ابو که
ناطقت بنا سود از هیبت الله الهی بر برهان جعفر کرده دین موید از قرابت رضیت الله الهی تقی که کرم کرد بخلق
تسبیح نعمت الله الهی علم نقی که صفات رشتش بعلم و ادب نصرة الله الهی نوری که با عسکری بود که روشن شد از فراق
حکمت الله الهی مهدی صاحب زمان که برهان قاطع و حجت الله الهی بنور لا شبهات مظلوم اکبر یزید آن لعنت الله
الهی بخاصان که از بخشش علم باهل زمان برق رحمت الله **باب ١٢** در صفت خلقت عالم بحمد خالق از شایسته
مر او ثنای بی مر الزجوت و جبروت مالک ابدی را سزد که صفات ذات او برتبت از زبان و نظر ادراک منزه است
متدور ادراک زحیله و سقف سموات بی عمد که در قطرات کاینات محتاج نیست بهواوت و زیر و در از ورش
اشیای موجود مستغنی است از معین و صاحب تدبیر در ربط و نشر و مرحمت از ملک دیر و منبر
باضاهی که سقف سرا پرده عرش فراخ پهنای از آیات است و جی بنایی که طاق ایوان بلند بالای ابد بنیت
کران ذلك علی الله یسیر قادری که فلک دوار در دار الملک تقدیر کش که انه علی کل شیء قدیر حضرت لسمات
از صنایع قدرتش گل اری و هفت زمین از میدان جلالتش غباری **رباعی** ای عقل برده سوی عرفان راه
شد حاصل توم در سر نکرت الاه هر بشر بر انتظام فی تقدیرا هر ذره بر انتظام لطف تو گواه و در و دنجسته و درود بیشمار بر
محمد که بدین ابطحی تهامی یعنی خاتم الانبیا محمد المصطفی صلعم **رباعی** ماهی که بجود دست کرم زدور فت بر بود وجود
جوخ و دلتان زدور فت بیکبار و صدای کوشه که کرج علا بر گوشه بام آسمان ایوان زد ورفت و بر جانشین و وزیر
دو ابر و داماد و وصی در زمین بیعنی امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین مظهر العجایب و مظهر الغرایب
امام المشارق و المغارب و مطلوب کل طالب علی ابن ابی طالب عم **رباعی** هر چند کس از رحق یکتا نشد دنبال
و کرامه نشد غیر از علی عالی اعلی بنزد یک محمد سر طوع الله نشد و زال حضرت او سلام الله علیهم **اما بعد**
بدانکه هیچ کس با هیبت و حقیقت آفرینش عالم نرسید اما ضحیح از آن بدلایل و ایات ظاهر میشود بنا بر آن بر حقی
در رسالت مختصر کشید و درین باب دوازده فصل است **فصل اول** در صفت آفرینش عالم بدانکه حق تعالی از آفرینش
عالم در شش روز کرد قوله تعالی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ یعنی پروردگار شما آنست که از یک
اسمانها و زمینها و هر چه در او است در شش روز بیافرید اول چیزی که حق تعالی بیافرید جوهری بود از زبرجد سبز و بزرگی
او کس ندانست مگر الله تعالی پس نظر بیهبت ملخت انجیت آب گشت و موج برآورد و بجوشید و از روی بخاری
و مانند دودی در هوا ایستاد و سیارز ریب وقتی حق تعالی از آن دود هفت بار و سند و از هر پاره آسمانی بیافرید و میان
باشد یستون و طناب ده سطر احاط باشد سال راه است و میانه هر یک پانصد سال و آن کوه که از آن جوهر
بماند هفت پاره کرد و هر پاره زمینی بیافرید و در زیر یکدیگر باشد و چون این زمین بیافرید بعد از آن فرشته
بیافرید تا زیر هفت طبقه زمین در آمد و از ابر کردن کرفت و دستی از مشرق برآورد و دستی از مغرب زکاه میدارد

تا روز قیامت و پاهای فرشته معلق در هوا مانده پس ایزد تعالی یاقوت بیافرید در فردوس پس زمان داد تا آن
یاقوت در زیر پای آن ایستاد و آن فرشته بر آن یاقوت قرار گرفت و حق تعالی گاوی بیافرید که چهل هزار دست و پای داشت
و چهل هزار سر که او را چهل هزار قوایم است و بزرگی او بغایتی است که شاخهای او از آسمانها در گذشته و پاهای او از الثری
پس حق تعالی بفرمود تا آن یاقوت در میان شاخهای گاو نهادند و بر بالای کوهان او در یاقوت بر گاو قرار گرفت
بزرگی آن یاقوت را کسی نداند الا الله حق تعالی و پاهای گاو در هوا معلق ماندند آنگاه سنگی بیافرید بمقدار هفت آسمان و هفت زمین
و قرارگاه گاو کرد آنگاه ماهی بیافرید در زیر آن سنگ قرار گرفت و آن ماهی بر آب است و آب بر باد
و در کتب الاخبار روایت است که ماهی خواست که بوسوسه شیطان ملعون بجنبد و اضطراب کند و زمین بجنباند
حق تعالی جانوری بیافرید تا در بینی وی رفت و در دماغ وی قرار گرفت ماهی بدان کاه الهی بنالید و زبان بانجا در
رسید که بیرون آید بیرون آمد و در برابر وی بایستاد تا اگر ماهی جنبش کند بدماغ وی رود ماهی بسبب
خوف آن ساکن شد و بباید دانست که حق تعالی چنانکه در روز یکشنبه آسمان و زمین بیافرید و در روز دوشنبه
آفتاب و ماه و ستارگان بیافرید و در روز سه شنبه بهشت و دوزخ بیافرید و در روز چهارشنبه روح خلقان و [illegible] را
خلق کرد و در روز پنج شنبه آبها و دریاها و چشمها را روان کرد و اشجار و اثمار بیافرید و در روز جمعه زمینها معمور
آدم و ذریات او را دم روز جمعه بود که حق تعالی امر کرد تا نفخ حضرت آدم بر کرد که گرفتند و بهشت آوردند تا عجایبات
بهشت را بدید و حق تعالی قادر است که یک طرفة العین صد هزار چندین بیافریند اما حکمت در این است تا از وی هیبت
آنست که بندگان در کارها شتاب نکنند و حضرت رسول صلعم فرموده العجلة من الشیطان و التانی من الرحمن یعنی شتاب
کردن در امور کار شیطان است و صبر کردن کار رحمن و در خبر است از قول ضحاک که چون حق تعالی زمین را
بیافرید بر روی آب متزلزل بود کوهها را از بالا بیافرید و زمین ساکن شد و کوه قاف که هست حق تعالی احاطه عالم کرده
و حق تعالی بآن قسم یاد کرده و آن از زمرد سبز خلق کرده و کنارهای آسمان بر آنست و سبزی آسمان از عکس آنست و آن کوه را
[illegible] از آن کوه است و از وهب بن منبه روایت است که ذو القرنین چون بکوه قاف رسید در حوالی
آن کوه [illegible] دید از آن کوه پرسید که این کوه است گفتند کوه قاف گفت این کوههای خرد چیست که
در حوالی آن کوه است گفتند رگهای زمینست و هیچ شهر و بقعه نیست الا که رگی از آن متصل است بآن کوه و چون
اراده الهی تعلق گیرد تزلزل زمینی [illegible] آن رگ را حرکت دهد ذو القرنین گفت مرا از عظمت خدای خبری ده
گفت که چیزی که دلالت بر عظمت و شان او آنست که در جنب ما زمینیست که مسافت از طول و عرض او پانصد سال
راهست و زمین او از برف و اگر نه برف بر روی آن بودی هر آینه مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ بسوختندی
و عجایبات آفرینش عالم زیاده از آنست که درین مختصر گنجد [illegible] استحضار **منقبت امیر المومنین علی**
الهی [illegible] تاج الهی [illegible]
[illegible]

رجی بنام اثر شیخ تقی مرا او روشن کن اسرار تقای محبتم ما از هر مصنف بیرون بیان معنیهای لاریب حدیث روشن کند
کم کن چراغ مجلس از وزر تقرب مرا از اهل بیت مصطفی بخش با هلی نام شیخ اقا بخش **فصل ۲** در صفت لوح و قلم
و عرش و کرسی از ابن عباس روایتست که اول چیزی که حق تعالی از دُر سفید آفرید قلم بود و بعد از آن لوح پس قلم بر لوح جاری شد
و آنچه خواهد شد تا روز قیامت بیان مرقوم گشت و در حدیث آمده که طول آن قلم مابین زمین و آسمانست از ابن عباس
و مجاهد منقولست که لوح محفوظ یکی از دُر سفید است که طول آن ما بین آسمان تا زمین است و عرض آن از مشرق تا مغرب است
و کنارهای او از یاقوت سرخ و بروایتی کنار لوح در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و از انس روایتست که لوح در جبهه
اسرافیل است از حضرت اهل البیت مرویست که لوح و قلم نام دو ملکست که حق تعالی مخفیات علوم خود بر ایشان کشف کرده
و ایشان را بر علوم غیبت اطلاع داده و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد یکی
بر جانب راست عرش و یکی بر جانب چپ هرگاه حق تعالی اراده وحی میکند میکائیل از اسرافیل بجبرئیل میرساند و جبرئیل بانبیا علیهم السلام میرساند
و روایتست که حق تعالی روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر میفرماید برای احیا و اموات و اعزاز و اذلال و افقار
که در لوح مثبت و نوشته است دو محفوظیم از برای احوال دنیاست از ابتدا و انتها و چهار محفوظیم از برای احوال قیامت از حشر
و نشر و بعث و نشور تا وقت رسیدن بهشتی ببهشت و دوزخی بدوزخ و در روایت دیگر آمده که لوح محفوظ از یک دانه زمرد
سبز است بکلاوی معتمد سلام راست و بنیای وی سیصد و شصت است پس حق تعالی قلم را از زبان داد که اکتب علمی فی خلقی
یعنی بنویس علم من در خلق من آنچه باشد تا روز قیامت اول چیزی که بر لوح محفوظ نوشته شد این بود بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا انا من استسلم لقضائی و صبر علی بلائی و شکر علی نعمائی کتبته صدیقا و بعثته یوم القیمة مع الصدیقین و من لم یرض
بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیطلب ربا سوائی یعنی بنام خداوند بخشنده مهربان نیست خدائی که
سزاوار پرستش باشد الا من هر که راضی شود بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند بر نعمای من بنویسم او را صدیق
و برانگیزانم در روز قیامت او را با صدیقان و هر که راضی نشود بقضای من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمای من پس طلب
کند پروردگاری سوای من و منقولست که قلم بر لوح چهارصد بار گریست تا اینرا نوشت که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله پس قلم بر لوح جاری شد و نوشت هر چیزی را که خواهد بود و خواهد شد تا روز قیامت حتی جنبیدن برگ
درختان و حرکت کردن گیاهان چون لوح آن نوشته را بر خود دید در نشاط آمد گفت نیست مثل من زیرا که علم حق تعالی
کرده قلم گفت ای لوح بر من میناز که یمحوا الله ما یشاء و یثبت یعنی محو میکند از تو حق تعالی هرچه خواهد و ثبت میکند بجای او
هرچه خواهد و روایتست از حضرت اهل البیت علیهم السلام که عرش عبارتست از جمیع مخلوقات و کرسی عبارتست از علم
با همه مخلوقات یعنی عرش محیط است بر جمیع مخلوقات و کرسی محیط است بر عرش و هرچه در عرش است محیط است و علم حق تعالی
علم خدا تعالی بر سایر موجودات محیط است در کلام مجید خبر از آن کرسی بود چنانچه از حضرت امام جعفر صادق
سؤال کردند که مراد از کرسی در آیه وسع کرسیه السموات و الارض چیست فرمود علم یعنی علم او محیط است بر آسمانها
و زمینها و همچنین از آیه کریمه الرحمن علی العرش استوی سؤال کردند فرمود استوی بر همه علم کل شئ و لیس شئ اقرب الیه

من شئ یعنی یکسانست نزد علم او همه مخلوقات چنانکه هیچ چیز نزد او نزدیکتر از چیزی دیگر نیست و در روایت آمده که حق تعالی
عرش و کرسی را از نور خلق کرده و در روایت دیگر آمده که از نور حضرت حسنین علیهما السلام آفرید و بزرگی چندانست که هفت
آسمان و زمین در جنب او چون حلقه ایست که در بیابان افتاده باشد و در روایت دیگر آمده که عرش از جوهر سبز است و هفتاد
قایمه دارد از قایمه تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر در دویست هزار سال و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق هشتصد هزار سال
قطع نتوان کرد و در روایت دیگر آمده که عرش را هشتاد هزار کنگره است و از کنگره تا کنگره هشتاد هزار فرسخ است و هر قندیلی
چندان وسعت هست که هفت آسمان و زمین در آن میگنجد و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید بخطاب ملایکه امر
کرد که او را بردارید و بر دوش حاملان عرش خفیف نمیشد جبرئیل گفت سبحان الله و میکائیل گفت
الحمد لله و اسرافیل گفت لا اله الا الله و عزرائیل گفت الله اکبر و هر چند بر دوش ایشان
دوش حاملان عرش خفیف نمیشد تا آنکه گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آنگاه بر ایشان
سبک گشت پس هر مؤمن که یکبار این کلمات را بگوید ثواب حمله عرش در نامه اعمال او بنویسند
دنیا یعنی برابر کرده دستوری شود روایتست که حمله العرش هشتند و اشرف ایشان چهارند
ایشان چهار رویند یکی از پیش و یکی از پس و یکی از راست و یکی از چپ و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان
تا آسمان هفتم بر حمله العرش سلام میکند و حمله العرش از اهل آسمان هفتم
و هم چنین تا آسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه و عرش هفتاد هزار حجابست و در جمیع فرشتگان
این حجابها بتسبیح حق تعالی مشغولند و این حاملان عرش بعضی تسبیح میکنند و بعضی استغفار میکنند و بعضی
میکنند و بعضی مناجات میکنند برای شیعیان حضرت امیر بدلیل قول حق تعالی که الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شئ رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب
الجحیم یعنی آنانکه برمیدارند عرش را و آنانکه گرداگرد عرشند تسبیح و تنزیه میکنند و ستایش میکنند پروردگار خود و تصدیق
میکنند وحدانیت او و طلب آمرزش میکنند برای آنانکه ایمان آورده اند و میگویند پروردگارا فرا رسیده
همه چیزرا رحمت و دانش تو پس بیامرز آنانرا که توبه کرده اند و از
و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست و نگهدار ایشان را از عذاب آتش سوزان
که اهل ایمان کاملند جماعتی که اقرار بولایت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرده باشند و اولاد معصومین او
صلوات الله علیهم آورده اند که حق تعالی خلقت عرش را کامل در صفت شامل ... را امر کرد که خاطر
فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق تعالی ماری را امر فرمود که دم در آورد و هنوز
چهار دانگ او زیاده بود **مناجات** ای محیط ... در طلب ...
کشتی افتاده بطوفانات ... خیمه ...
شکن پرده ظلمت ... صنعت تو **فصل ۳** در صفت آسمان و زمین ...

اسمان را از نعمان جوهر بیافرید چنانکه مذکور شد و آسمان اول از زبرجد سبز است و نام وی ایلولست و بقولی برقیعا
و فرشتگان این آسمان همه بشبه بقر بجود اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی الملک والملکوت و مهتر ایشان فرشته ایست
نام وی اسمعیل و هم در این آسمان فرشته ایست که او را رعد خوانند و مهتریک آسمان از زبرجد است و بعضی گویند که بعضی ملائکه
که اندر فرشته برابر میزنند و برق آتش است که از دهن ایشان بیرون می آید و قول معتزله آنست و بعضی ها از اقوال دیگر است
و آسمان دوم از مرمر است و بقولی از مرمر است و نام وی رعولست و بروایتی الاکوم و فرشتگان وی جمله در رکوع اند و تسبیح
ایشان آنست که سبحان ذی العزة والجبروت و نام مهتر ایشان حبیبیست و بعضی او از برف است و بعضی او از آتش
و تسبیحش اینست که سبحان من الف بین الثلج والنار الف بین عباده آسمان سیوم و نام وی ععنوم و بعضی
نبدیوم و فرشتگان وی همگی در قیام اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان ذی الملک الحی الذی لا ینام ولا یموت
و مهتر ایشان نام او کاکائیل است و آسمان چهارم از در سفید است و نام وی دیلولست و بروایتی ملعوک و فرشتگان وی
جمله سرها در پیش افکنده اند و تسبیح ایشان اینست که سبحان الملک القدوس رب الملائکة والروح و مهتر ایشان نام
میکائیل است و آسمان پنجم از زر سرخ است و بروایتی نقره است و نام وی مائین و فرشتگان وی سرها بر داشته اند و تسبیح ایشان
اینست که سبحان الخالق الباری المصور سبحان الخالق النور و مهتر ایشان اصطفائیلست و آسمان ششم از زمرد سبز
و بقولی زر است و نام وی ملحراست و بروایتی رعما و فرشتگان وی را تسبیح اینست که سبحان الله و بحمده بعدد
خلقه و مداد کلماته و آسمان هفتم از یاقوت سرخ است و نام او ایوبست و بقولی زاکیه و آن فرشتگان را روحانیان
گویند و عدد ایشان کسی نداند الا خدای عز و جل و هر یکی را هفتاد هزار سر و هر سری را هفتاد هزار زبان و هر زبانی
حرف نمیزنند از ترس خدا تعالی و همیشه در گریه اند بنوعی که اگر خلایق آواز گریه ایشان بشنوند همه بی هوش
و بیجان شوند و از آسمان هفتم تا عرش هفتاد حجابست میان هر حجابی بحرها و بیابانهاست و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرموده که در شب معراج آواز گریه ایشان شنیدم گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند و گریه ایشان از برای چیست
گفت ایشان کروبیانند و در حسبان است تسبیح کنند و عجایبات آسمان بسیار است مثل آفتاب و ماه و ستارگان
و هر یک برنگی دیگر اند و بعضی بزرگ اند و بعضی خورد و دور هر یک برخلاف یکدیگر است مثل آنکه قمر در هر یک
ماه تمام آسمان را که دوازده برج است سیر میکند و عطارد و زهره در هر سالی سیر ایشان تمام میشود برخلاف
یکدیگر زیرا که آفتاب و قمر و زهره را رجعت و استقامت نیست و عطارد در هر صد و شانزده روز بیست
و دو روز راجع و مریخ در هر دو سال یکدور تمام میکند الا یکماه و نیم و مشتری در هر دوازده سال دوری تمام میکند
و در هر سیزده ماه دو ماه راجعست و زحل در هر سی سال دوری قطع میکند و در هر دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم
راجع میشود و زمین بدین فراخی آفتاب صد و شصت برابر زمین است و افلاک آفتاب چهار هزار ساله
راه است حضرت حق داناتر است و در حدیث مشهور است که روزی حضرت پیغمبر علیه السلام از حضرت جبرئیل
کاتبان هم آمد و آنحضرت از وی پرسید که ای جبرئیل وقت زوال شد جبرئیل فرمود لا نعم حضرت فرمود که

بود که

بود که لا و نعم چه فاصله بود گفت از آن وقت که گفتم لا تا وقتی که گفتم نعم آفتاب پنجاه فرسنگ راه رفته بود و دیگر از عجایب آسمان آنکه در
آسمان هفتم دریایی آویخته معلق در هوا که عمق آن دریا پانصد ساله راهست و فرشته آنجا که بجوانب دریای خزد در میان
تا قیامت باشد و همیشه ایشان در آن تسبیح میکند و از زبان حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم منقولست و هر روز که
مخلوقات را **سطح** زمین را فرش کرد ...
تاج زرنگار ... بر زمین اول را مسکن آدمیان کرد و در زمین دوم جای
بادهاست روزی که بر هلاک قوم عاد باد را فرمان شد ... سوراخ سوزن بیرون می آید و چهار هزار ...
و در زمین سیوم خلقی آفریده که روی ایشان آدمی می ماند و گوشهای ایشان بگوش گاو و پای ایشان بپای گوسفند
و موی ایشان چون موی بز و ... ایشان ... اند و زمین ... است
زمین چهارم مارانند هر یک مانند منار ... زمین پنجم کژدمانند هر یک مثل ... ایشان مثل ...
هر یک ... که ... قطره در دریاهای عالم افکند همه تلخ شوند ...
اشیاء ... گردند و آنها را برای عذاب ... از ... و در زمین ششم شیاطین مسکن دارند و در زمین هفتم ...
آفریده که ... از حضرت عالم الغیوب هیچ کس بر احوال ایشان مطلع نیست و دیگر ... که زمین ...
... و ... کرده ... بر روی ... و ... ایشان ... سلطنت ... تا ...
زیر پای ... و از سنگهای سخت ... روان کرده تا بر روی زمین میرود و ... بیرون می آید ...
... و در آن ... بیرون می آید و ... هر یک ... و بوی دیگر از خاک ...
باران ... شود و ... رنگ کرده و ... باز ... و ... مختلف
دارد ... که هر یک را منفعتی و فایده ... دارو ... یکی ... و دیگری تلخ و بعضی ترش یکی آدمی را بیمار کند
و یکی آدمی را از بیماری شفا دهد و یکی ... و یکی ... میرساند و یکی زند ... و یکی ... و یکی ... می آورد و یکی سودا
می آورد و یکی سودا میبرد و یکی گرمی و یکی سردی و یکی تری و یکی خشکی و یکی خواب می آورد و یکی خواب را میبرد و یکی شادی
می آورد و یکی غم ... بعضی غذای انسان اند و بعضی غذای حیوانات و بعضی قوت مرغان و عجایب روی زمین
بسیار است و ... این ... شمار آن نتوان آمد **مناجات** ای کریمی ...
ذات ... بیرون ... در ... مکان ... نیست بجز ... که ... قادر ...
... عالم ... برنست ... چون ... مثل ...
... و ... بر ... شب و روز ... بر ... از ... دریای ... از ...
... یکی ... را ... **فصل** در صفت خلقت دنیا و بعضی از عجایبات ان از آدمی و غیره روایتست
از حضرت رسول علیه السلام که موسی بن عمران علیه السلام سوال کرد از پروردگار که ای پروردگار حیوانم که بیان کن ابتدای دنیا
... و ... آدم ... چه ... پس ... حق تعالی بموسی گفت ای موسی سوال کردی از من چیزی را که ...

دیگر از من کسی بر احوال آن اطلاع نبوده و نیست پس موسی مناجات کرد که ای پروردگار عالم دوست دارم که بدانم
من اینها پس حق تعالی فرموده که ای موسی از بدو ام دنیا را سه هزار هزار سال ده مرتبه و خراب شد پنجاه هزار سال
پس اراده من تعلق گرفت به عمارت او پس تعمیر کردم دنیا را هزار سال دیگر پس خلق کردم به قدرت خود در دنیا خلقی را
بر دنیا و صورت کار بر ایشان روزی فرا ایشان بردند و عبادت من میکردند پس بعد از پنجاه هزار سال بر ایشان
جمیع ایشان را در یک ساعت که یک نفس از ایشان نماند پس اراده و مشیت من بر خرابی دنیا تعلق گرفت و پنجاه هزار سال
خراب بود دیگر باره ابتدا کردم در عمارت آن پس پنجاه هزار سال دیگر آباد بود پس خلق کردم در دنیا دریای عجیب
پنجاه هزار سال بود که هیچ در آن دریا نبود که احتیاج داشته باشد که یک قطره آب بیاشامد پس دریا از ریگ خلق کردم و آن
بران دریا مسلط ساختم و آن جانور بر فرو رفت در آن دریا تا آنکه یک نفس کشید که قطره از آن نماند پس خلق
کردم خلقی را بلند تر از نخل و بزرگتر از پشه پیشتر از من پس بر ایشان مسلط کردانیدم تا همه را خورده تا آخر ساختند
پس پنجاه هزار سال دیگر دنیا خراب بود و پنجاه هزار سال دیگر آبادان و پنجاه هزار سال نیستانی بود که هیچ جای
انخالی نبود که سه پشت را در آن وقت خلق کردم و آن را روزی آن کردم از آن خورده بر هیچ که هیچ اثری از آن
بها باقی نماند پس بعد از آن هلاک شدند در یک ساعت پس پنجاه هزار سال دنیا خراب بود دیگر ابتدا در عمارت آن
پنجاه هزار سال دیگر آبادان بود و بیابان دیدم سی نوع آدم در آن که در میان هر یک هزار سال بود که مجموع سی هزار سال باشد
و پس در میان ایشان گشت هر و فانی شدند و شربت کل نفس ذائقة الموت چشیدند بعد از آن در دنیا
کامل سبز و پنجاه هزار هزار شهر از سیم از زر و در هر شهری صد هزار هزار قصر بود داشتم از طلای احمر پس پر کردم
آن شهرها و قصرها را از حبه خردل که سفیدتر از برف بود و شیرین تر از شهد پس مرغ کوه را از سیم دکر دانیدم و روزی او را در
هر روزی یک دانه خردل پس آن را خورد تا آنکه تمام شد و در روایت دیگر یافت شد که آن مرغ از سیم بان خطاب کردم
که ... آن خردل ها تمام شود و آن مرغ از زوال هم که ... بود که خود را بدرو ... میکرد القصه چون آن خردلها
تمام شد آن مرغ فانی شد و پنجاه هزار سال دیگر خراب بود و بعد از آن آبادان کردید پس آدم و ابتدا تعمیر این مرتبه روزی
جمع بود و فرمان نمودم و این عالم فانی که از سیم بنیاد از آدم کرده است هیچ چیز دیگر از آن خلق نکردم و سبب خلق آن
آدم ظهور وجود مسعود حضرت محمد و آل اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین بود نظم بس که جاه و بکرد در کار ازل
یا بنا از یک دم رشیا... تا ندست سر و دکاری بکی پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار ای هر نفسند مای تیره دل هیچ
نکرتیم از اینها اعتبار سالها دیگر ز المجانه بدهر تا بکار رفت انکر با ما نبود یار باش الله را کرد و روز و شب بامانی
غافل از پروردگار و از عجایبات که حق تعالی آفرید عجیب تر از انسان چیزی خلق نکرده هر که تفکر کند در وجود خود جناب
حق تعالی فرموده و فی انفسکم افلا تبصرون پس ابتدا از اول در وجود خود تفکر کنید که از کجا خلق شده ای و تو
از قطره آب بیا ... و آن آب اول قرارگاه پشت پدر بوده و سینه مادر یعنی از آن تخم از ... و ساخت ... الهی تو
بر ... و مادر ... کرد و رحم مادر ... زمین کردانید و آب ... را بر ... تخم و ... حوض نطفه از ... او

عرق بسته شده پس او را گوشت گردانید و روح در وی دمید پس از آن بضعف حرارت قلب در زوجهای مختلفه
آورده و چون پوست و گوشت و رگ و پی و استخوان از اعضا تمام تر انطباق کرد سری مدور و دو دست و پای دراز و بر سر هر یک
پنج سر و ناخن از برای در ظاهر از چشم و گوش و دهان و بینی و زبان و دندان و غیر آنها تعبیه کرده در باطن معده و کوه و دو سپرز و زهره
در رحم و مثانه روده بیشتر هر یک بشکلی دیگر و صفتی دیگر پس هر یک از اعضای ترا ... قسمت کرده و مرا ...
مقام نهاده و بعضی در بر و ... حکمت و چشم تو مقدار ... به حسب طبقه از ... هر طبقه صفتی دیگر که اگر
یکی از آن ... ناقص شود جهان بر او تاریک گردد و یک ... تا ... دیده را ... و ... سیاه را
بلورتر باشد و نور چشم بهان ... چون غباری باشد ... بکند ... و از میان آن بیرون نتواند کرد
... و آنکه ... سی ... آسمان و زمین در وی پیدا آورده و دیگر گوش از ... و ... در وی
... تا هیچ ... در وی ... و صدف گوش ... تا ... و بیرون گوش رسانند و در وی پیچ ... آب
... باشی ... بیرون آب و ... زبان ...
... تمام ... شود بطول ... ... خود ... محکم
... لطیف ... هر پاره ... بعضی ... بعضی ... بعضی بر هم
... ترتیب کرده بعضی ظاهر و بعضی ... استخوان ترا ... ساخته ... را ... نهاده و ... تخت
بر ... پشت ... تا ... بر پای ... ایستاده ... تا ... شد آنگاه بر هم ... سلخت
... و رگ ... تا محکم باشد ... و ... هر یک ... و ... آورده ... در زیر
آن ... تا ... یک ... درآن ... و محکم باشد ... از پنجاه ... پاره استخوان از ... و در هم ...
... آن ... شکسته شود و ... بعضی ... و بعضی ... یا ...
... و ... پر ... بر روی ... جمله ... و ... پاره استخوان ... هر یکی را برای
حکمتی ... ساخته کرده و آب ... پس ... حوض ... و از آن ... تو ...
کرد اول ... که ... جایی ... بیرون آید ... و ... از او ... و دیگر ... دیگر
... که ... کشاده کرده ... در آن ... باشد ... الم ... و دیگر ... از ... دیگر
... شد تا طعام در ... و دیگران طعام را خورد سیکرد ... الم ...
... است و ... از ... و ... ان ... دهان ...
... و ... کرده ... آمد ... کشاده ... تا
... و ... وقت ضعیف و ضعیف بود طاقت طعام ... از ...
لطیف بود غذای ... در پستان از ... سینه مادر ... سرخ ... سفید کرده ... لطیف ...
... شیر ... در ... پستان مادر ...

که از طعام خوردن پدید آید آنکه دندان بنی آدم از اجنبی بود تا بر طعام خوردن قادر باشی زهی کوری و نادانی که لایق
بند ودر عظمت او زیاده کار ملحوظ نشود و از کمال لطف و شفقت وی متغیر نشود زهی حیوان غافل که بی نیاز حق
که اندیشه نکند و از وجود شاکر نباشد و عطا آنکه گفته شد در هیچ حیوانات موجود است سوی پیل و پشه بلکه در پشه دو
بال زیاده است و موجب آن هم عجب است زیرا که هم در او موجود است و حسی که در وحش در هیچ نیست و در بعضی از
کتب سماوی منقول است که حق تعالی خطاب میکند که ای بنی آدم در شبانروزی سه و چهل هزار نفس که و را ایشان
نفس میبرد میدهم **نظم** ای همه از نعم عام تو نانت یکان زبان آشنا آمده در جود بکرم و منع منت بگشای خود ابشارت که
کجا آمده از واقدی منقول است که میان ابو البشر و نوح علیهما السلام ده قرن بوده هر قرن صد سال و صاحب جامع المعارف
آورده که عمر ابو البشر نهصد و سی سال بود و از ابن عباس منقول است که چون از عمر نوح چهار صد و هشتاد و سه گذشت
وحی بدو نازل شد و صد و بیست سال دعوت کرد هشتاد کس بدو ایمان آوردند و قتی که دیگر کس از امت ایمان نیاوردند و
جفای قوم از حد گذشت از قوم بخدای تعالی شکایت کرد طوفان شد چنانکه قبل از این بیان آن کرده شد و بعد از آن
سیصد و پنجاه سال و از نوح تا حضرت ابراهیم دو هزار و دویست و چهل و شش سال و از حضرت ابراهیم تا موسی هفتصد
سال و از موسی تا داود پانصد سال و از داود تا عیسی هزار و صد سال و از حضرت عیسی تا بعثت حضرت مصطفی
ششصد و بیست سال پس از ابتدای خلقت آدم تا زمان بعثت خاتم بنابر قول هفت هزار و چهل و نه سال بوده و از
جمله عجائب آنکه در تفسیر کاشفی آورده که حق تعالی جل جلاله تابوتی بحضرت آدم فرستاده که در او صورت همه انبیا و
بود تا بلحظه از زمان وفات مقدس حضرت رسول الله صلعم از یاقوت سرخ بود و صورت عجایبات حیرت افزوده بالیشام که در نماز
ایستاده بود و در دور آنحضرت اهل بیت او علیهم السلام بودند و در پیش آنحضرت جوانی ایستاده و شمشیر بر دوش
بارک نهاده و بر پیشانی وی نوشته که هذا اخوه و ابن عمه المؤید بنصره من عند الله و طول آن تابوت سه گز
بود و عرض دو گز و از چوب شمشاد بود و در زر گرفته بحضرت آدم آوردند و بعضی دیگر عجایبات رسیده و دیگر
از عجایبات دنیا جانورانند که بعضی بروی زمین میروند و بعضی میپرند و برخی را چهار پا و بعضی بیست و چهل پا
دارند و زیاده و کرم و پاره بیست و پا و به سینه و شکم راه میروند هر یک بشکل و هیاتی دیگر و هر یکی را الهام کرده که
حق تعالی بفضل کامل خود با او داده و هر را غذی بر سبیل ما در اموخته که روزی خود را بگیرد بیداکند و بعضی
در آتش بیضه کنار زنند و بعضی تناسل کنند مثل سمندر و بعضی در آب مثل بط و سایر مرغان آبی و پاره در خاک و از عجایبها
کاسه پشت که بیضه خود را بنظر تربیت بیرون می آورد چنانکه مشهور است که از شروع در تولد خالی هم میرساند و بیخود در
میان او و آن میکرد و تخم در برابر خود میگذارد و چهل شبانروز بنظر تربیت او ازان بر میگیرد و ان دو خالی روزی اوست
و باید دانست که شرح صانع ذو الجلال زیاده از آنست که در حیز تقریر و تحریر گنجد **مناجات** الهی از کمال عزت
برترت بخشی بمنت تو بادان مهری که ختم انبیا را بادان سری که شاه اولیا را بحق های اشک ریزان یا نکه ها
خیزان باشک طفل از درد هابی با پیری از هوجوانی به بسکی غریبی جنه بنواها بلند آوردن مسکینانها بجز

ایام دوری بتلخی بردن شام صبوری باشک زاری شام مهجوران برشک عاشق از کام زیبا که ایمان از شیطان نگهدار
بحق مصطفی و آل اطهار **فصل** در صفت ملایکه مقربین و ابلیس لعین از ابن عباس منقول است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که در شب معراج حضرت جبرئیل را دیدم که سپید بال داشت و ابن شهاب هم از آنحضرت روایت کرده که از جبرئیل سؤال کردم
که بجز ام زلهبان موکل است که حضرت ایزد متعال و قادر ذو الجلال خلق کرده بر اینم جبرئیل در شب معراج بر هم گشاده تمام
انقطار عالم را فرا گرفته من بهوش شده مرجوت هوش باز آمدم گفت ای سید عالم وای باعث ایجاد نسل بنی آدم از خلقت من
تعجب میکنی اگر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد و هر جناحی از مشرق تا مغرب و یکی از گوشها عرش بر دوش
اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم است و سر او از عرش در گذشته با چهار صد و ششی دست و پا با وجود این همه عظمت
و جلال حق سبحانه و تعالی بر دیدی خود در احتضار چندان پیوسته که گنجشک باشد و میکائیل
یکی از ملایکه مقربین است در آسمان چهارم است و بر کرسی نشسته و پاها از که هیبت یک پای در پای کنار آسمان و
دیگری در کنار دیگر و لوح در پیش روی خود گذاشته و در آن لوح مینگرد و در جانب راست او فرشتگان رحمت و در جانب
وی فرشتگان عذاب و چهار هر روز بر پای فرو میروند و چون کسی را از اهل رحمت اجل در رسید فرشتگان رحمت با رخصت
بمدار میکنند و از طبقه نثار و حظ و بویهای خوش برداشته پیش آن مؤمن حاضر شوند و جانش را بعزت و نعمت از بدنش
بستانند و اگر از اهل عذاب باشند فرشتگان عذاب با پلاس های سیاه در گردن بروند و جان او را بعقوبت بدر کنند
ایجاد ضعیف پیروی او و بهیچ خدای که قرار شود و بیان آنکه ملایکه را بعضی دو بال است و برخی بیشتر قوله تعالی اولی
اجنحة مثنی و ثلث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء یعنی ملایکه را که خداوند تعالی بالهام ستوده متفاوت اند دو دو
و سه سه و چهار چهار زیاده شوند و تفاوت اجنحه ایشان بجهت تفاوت مراتب ایشان است و در بعضی البلاغ
مذکور است که بعضی از ملایکه شش بال دارند و دو را بجسد خود محیط اند و دو بال طیران میکنند و دو بال دیگر بر
روی خود در کشند بجهت حب الهی و خشیت خدا و از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام منقول است که حاملان عرش
امروز چهارند که یکی از ایشان هشت چشم دارد و هر چشمی برابر دنیا یکی از ایشان برابر دست که دایم روزی از برای
فرزندان آدم از خدای تعالی میخواهد و یکی بصورت گاو که روزی چهار پایان میطلبد و یکی بر صورت خروس که روزی
مرغان میخواهد و در روز قیامت چهار دیگر زیاده شوند کما قال الله تعالی و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیة اما عرش باطن که مراد علمست حاملان او هستند چهار اولین و چهار آخرین چهار اولین نوح و ابراهیم و موسی و
عیسی بودند که پیش از پیغمبر ما استفاده علوم از ایشان میکردند و این چهار آخرین محمد و علی و حسن و حسین
صلوات الله علیهم که باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده علوم از ایشان میکردند و در تفویت
شرح مهذب و کشف سوابح مذهب حق امام داده اند و از حضرت پیغمبر روایتست که پایهای حاملان عرش در طبقه
آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمان در گذشته و دستهای ایشان از اطراف و نواحی بیرون
آمده و از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راهست و خضوع و خشوع میکنند و از غایت خشیت

سر در پیش افکنده اصلا چشم بالا نمیکنند و نیز از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هزار فرشته اند که مشغولند
بعبادت که دستهای خود بگردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تسبیح و تهلیل او سبحانه میکنند و در پایین ایشان [illegible]
چندان ملایکه هستند که عدد ایشان جز خدا نمیداند هم بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او مشغولند و در نهج البلاغه
مذکورست که بعضی از ملایکه هم سالهاست که در رکوع [illegible] و این مرتبه [illegible] و بعضی دیگر [illegible]
و این صفت حملة العرش است و بعضی دیگر صفت زده اند که از صف خود زایل نمیشوند و این گروه حافین من حول العرش
و حمد و تسبیح گفته اند [illegible] هزار صفند که هر صفی حافین من حول العرش ایستاده اند و دستها بر روی
یکدیگر نهاده و هر یک بلغتی تسبیح میگویند پس او مشغولند و دیگر از ملایکه مقربین منکر و نکیرند و ایشان امر کرده الله
که [illegible] در قبر [illegible] باشد [illegible] پیش روند و گویند پروردگار تو کیست و از پیغمبر و امام پرسش کنند
و در بعضی روایات [illegible] ایشان [illegible] و این قول [illegible]
و در روایتی دیگر آنست که روح در میان قلب بابسته پس جواب گوید [illegible] جواب [illegible]
پس اگر [illegible] شود [illegible] و اگر کافر یا منافق باشد [illegible] و آتش از دهان و چشمهای ایشان بیرون آید
و گرزهای آتشین در دست دارند و از او سوال کنند و زبان ایشان در بند آید پس گرز آتشین بر سر ایشان زنند و دری
از دوزخ بر روی ایشان بگشایند و دیگر ملک [illegible] حفظه و احوال ایشان [illegible] و از حضرت رسالت
مرویست که صد و شصت فرشته بر سر مومن موکلند که آفات و بلیات و شر شیاطین را ازو دفع میکنند [illegible]
مگس از کاسه عسل [illegible] کرده شود و اگر یک لحظه [illegible] گذاشته شود شیاطین او را بربایند و دیگر خزنه دوزخ
الله که ایشان را زبانیه دوزخ خوانند و هر یکی هفت هزار دست بر طرف راست و هفت هزار بر طرف چپ او و هر دستی
هزار رکن و هر رکنی هزار انگشت و هر انگشتی اژدهاییست و هر اژدهایی [illegible] ایشان از [illegible]
که بدوزخ روند از ترس آتش نتوانستند حق تعالی بجبرئیل فرموده که در پیشانی ایشان بنویس که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله و چون نوشته شد آتش گرد ایشان نمیگردید و نیز از حضرت رسالت [illegible] مرویست که خدا را
فرشته ایست که او را هزار هزار سرست و هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهان و بر هر دهانی
هزار هزار زبان و بهر زبانی [illegible] باشد که تسبیح او بیش
از تسبیح من باشد حق تعالی خطاب فرموده که مرا بندگان باشند که تسبیح و تهلیل ایشان بیش از تسبیح و تهلیل
تست بار خدایا ایشان چه میگویند فرموده که میگویند سبحان الله کلما سبح الله شئ وکما یحب الله ان یسبح وکما هو
اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله والحمد لله کلما حمد الله شئ وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما ینبغی
لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شئ وکما یحب الله ان یهلل وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم
وجهه وعز جلاله والله اکبر کلما کبر الله شئ وکما یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر [illegible] علی کل احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیمة

اللهم انا

اللهم انا نسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد ونسئلك خیر ما نرجوا وخیر ما لا نرجوا ونعوذ بك من شر ما نحذر
ومن شر ما لا نحذر **تنبیهات** خدای خرد بخش بخرد نواز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فصل ۶**
در صور و نفخات بدانکه صور شاخیست که بر دهان اسرافیل است و آن [illegible]
قال تعالی ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله وکل اتوه داخرین [illegible]
[illegible] از هول [illegible] از ملایکه در زمین [illegible]
جن و انس و سایر حیوانات مگر آنکه خواهد خدای یعنی خزنه بهشت و دوزخ و چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل اند [illegible] ابو درداء روایتست که حضرت رسول الله
فرمود که چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین [illegible] صور [illegible] باسرافیل داد و او را در دهن گرفته و چشم
[illegible] یا رسول الله صور چه باشد [illegible]
بزرگ [illegible] آسمان و زمین و اسرافیل سه بار صور دمد یکی نفخه فزع باشد و آن اینست که در آیه مذکور
شد دوم نفخه صعقه سوم نفخه احیا [illegible] اسرافیل [illegible] رب العالمین صور دمد [illegible]
[illegible] بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد [illegible]
کشتی که بر روی آب باشد [illegible] و در آن روز مادران از هول [illegible]
[illegible] و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از ترس پیر شوند و شیاطین [illegible]
[illegible] تا بازجای خود روند [illegible]
باشد که زمین شکافته شود و شق شق گردد و چون در آسمان نگرند مانند [illegible]
گردد و ستارگان [illegible] آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را [illegible] صور دمد [illegible]
[illegible] هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ملک [illegible] جبرئیل و میکائیل خطاب [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible] ملک الموت [illegible]
تعالی [illegible] خطاب آمد [illegible] اسرافیل [illegible]
[illegible] لمن الملك الیوم لله الواحد القهار [illegible]
[illegible]

چهل شبانه روز باران ببارد بر مثابه نطفه مردمان تا از کالبد زمین دوازده که بر اید هم چنانکه نباتات رویند بیرون شود
خلایق از ان اجزا و ستوده و حاملان عرش را زنده گرداند و جبرائیل و اسرافیل و میکائیل را نیز زنده و با اسرافیل گوید که صور
بخطاب و در دم اسرافیل صور در دمد حق تعالی ارواح را فرمان دهد تا ارواح با بدان در آید پس زمین شکافته شود و هم از خاک
برخیزند چون نباتات که در فصل بهار سر از خاک بر دارند سر برهنه و پای برهنه و اول کسی را که زنده گرداند
حاملان عرش باشد از فرشتگان و بعد از ان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مرویست که جاهای ملایکه
در شاخ اول صور باشد و جاهای پیغمبران در شاخ دوم و جاهای صدیقان و شهیدان در شاخ سیوم و جاهای
مؤمنان در شاخ چهارم و جاهای پریان در شاخ پنجم و جاهای دیوان در شاخ ششم و جاهای کافران و منافقان
در شاخ هفتم انگاه فرمان با اسرافیل اید تا صور در دمد بیکبار جاهای جمله اشیا بیرون آیند و روی بقالب خود
نهند و جاهای مؤمنان چون برآورده باشد و جاهای منافقان و کافران چون ابر سیاه و ان جاها در
طرفة العین بقالبهای خود روند که هیچ یک غلط نشود مناجات الهی خداوندا بفنای این زوال عمر
دنباله بطالت بسوز که ما امیدوار اوت اه سوز از سوکواران بعزای شام دلفگاران بسوی تاب روز روزه دار
بتسلیم رهبان در ارادت بنگر شهیدان در شهادت بحر انکه کشته از راه بتنها مردن افتاده در چاه بداغ من که اشک
جگر سوخته بسوز شمع از این پیشتر سوخته گرمی وادی نار النادی ببخش ذره شنیدم وادی بخش فصل در
روز قیامت که در ان روز طبل یوم ینفخ فی الصور زده گویند و آفتاب و ماه را در یکجا جمع کنند که وجمع الشمس والقمر و این
سقف معلا را که پیشوای بر پای کرده اند از یکدیگر جدا گردانند که اذا السماء انفطرت و در یکدیگر نوردند که یوم نطوی
السماء کطی السجل للکتب [illegible] در ظاهر زمین که چنانکه در یک طرفة العین از مشرق تا مغرب هموار کنند
عالم را یجمع قیامت حاضر سازند بساط عدل گسترده [illegible] ونضع الموازین بالقسط آفتاب بیشتر
از یکدیگر بگریزند که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه
ملایکه ملکوت در ان قاع صف صف صفها بر کشیده که یوم یقوم الروح والملائکة صفا در قیام آن غاز جنبان
قیام کنند که طاق محراب خراب گردد و این کواکب روشن را که قندیل نور است بر سر ایشان نثار کنند که واذا
الکواکب انتثرت و از آب دیل عاصیان و از سوز سینه فاجران دریاها موج با موج در آورند که واذا البحار
فجرت و این وقتی باشد که خلایق بر انگیزانند و سر از خاک لحد بر دارند که واذا القبور بعثرت حق سبحانه
خطاب میفرماید که یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یعنی ای مردمان از عقاب پروردگار
خود بترسید باید رستن که چنانکه قیامت زمین چیزی بزرگ و پر هول و هیبت است که یوم ترونها تذهل کل
مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله
شدید روزی که بینید ان زلزله را غافل شود هر کرده دواز دهشت ان شیر دهنده نگاهدارد فرزندی که شیر دهد
و بنهد هر زنی که خداوند بار است بار خود را یعنی زن آبستن بار خود بنهد و ببینی ای بنده هر مردمان را

هولات روز در خلایق که مستان باشند و حال انکه نباشند مست از روی حقیقت و لیکن عذاب خدا سخت است
و از عمران حصین و ابو سعید خدری روایت که این دو ایه در شب نازل گشت در غزوه بنی مصطلق در حالتی که در راه
بودند حضرت مقدس نبوی بر خواند تا توقف کردند و با واز بلند بر ایشان خواند همه بگریه در افتادند و در هیچ وقت
انقدر گریه نکردند و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسب بر نگرفت خیمه نزد و طعام نپخت یعنی گریه میکردند
و همه حزین و غمگین سر بزانو فرو برده بودند حضرت رسول فرمود که میدانید که این چه روز است گفتند خدا و رسول داناتر فرمود روزی است
که ادم را [illegible] از فرزندان خود را به دوزخ فرست و یکی را به بهشت اصحاب چون این بشنیدند صدای ایشان به گریه
بر خاست و جامه های خود بدریدند و گفتند یا رسول الله ان روز نجات دهنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از
جنس شما دو خلق هستند که ایشان یاجوج و ماجوج میگویند و از جماعت کفره ایشان بی شمارند و طایفه ایشان
جز خدای کس نداند و همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران و عدد شما در جنب عدد کفار یکموی سفید
در پوست گاو سیاه و امید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند و شکر خدای
بجا آوردند فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید از این مژده مستبشر شدند زبان بتکبیر و تحمید بگشودند
پس فرمود که امید میدارم که دو ثلث اهل بهشت شما باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند
و هشتاد صف از ان امت من باشند و بعد از ان فرمود که هفتاد هزار از امت من از ان قبیل باشند که بی حساب
به بهشت روند عکاشه بر خواست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم حضرت مقدس نبوی
فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار بر خواست و همین التماس نمود حضرت فرمود که عکاشه در این
باب بر تو سبقت گرفت از ابن عباس منقول است که ان انصاری منافق بود بجهت همین حضرت سبب ابرام بر رای
او دعا نفرمود باید دانست که روز قیامت روزیست که هر نوع طایفه بجای خود معذب سازند و پادشاهی از و زند
خدای است که الملک یومئذ الحق للرحمن وکان یوما علی الکافرین عسیرا و پادشاهی از و زائل است
بر خدای عز شانه و لیکن سختیهای ان روز بر ان مالک نگشاید و باشد از روز بر کافران دشوار
شدید اما بر اهل ایمان اسان خواهد بود و عتاب کلفتی و مشقتی بر مؤمنان منقبا ادای نماز ایشان خواهد
بود در دنیا و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا و یاد کن ای محمد روزی که
بخاید ستمکاری بر دو دست خود را [illegible] که [illegible] از بسیاری حسرت و ندامت
گوید این ظالم از روی پشیمانی ای کاشکی فرا گرفتم با پیغمبر خدای راهی [illegible] بود آنحضرت که راه نجات است
و طریق حق از ابن عباس مرویست که این ایه در حق عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف لعنة الله علیهما نازل شده
که ما ایکبر بر دو سبق کردند و در تفسیر اهل البیت صلوات الله علیهم واقع شده که این ایه در باره یکی از دشمنان
اهل البیت صلوات الله علیهم نازل شده و از و رهیج کس بر کسی ستم نکند نبر داشتن بار گناه که ولا تزر وازرة
وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذا قربی یعنی بر ندارد هیچ نفس گناه کشتی گناه نفس

دیگری را بر داشتن جنبی از گناهان وی برداشته نشود اگر گناه او چیزی و اگرچه بوده او نماند و نه خویش نزدیک مثل
مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند خویشان نزدیک خود در لسان اند که شاید چیزی از خطیئات او بردارند ایشان
نکنند زیرا که هر دو بخود در مانی باشند از فضل روایتست که فردای قیامت مادری و فرزندی از اینکه هر دو گرفتار باشند
بگناه خود مادر فرزند را گوید که تحمل ولادت و رضاع و تربیت من بجای آر گناه از من بردار فرزند گوید ای مادر
در هر شوارم که بخود در مانده ام از ابن عباس روایتست که هر یک از پدر و پسر گویند که باز دار از من بار گناه مرا پس
جواب گویند که حسبی ما علی یعنی آن گناهی که بر منست مرا بس است حاصل کلام که در آن روز هیچ کس بفریاد کس
نرسد اگرچه از قریب باشد منقولست که روزی بهلول بر سر راهی ایستاده بود که هرون الرشید مرد و
از آن راه میگذشت او آواز داد که یا هرون الرشید هرون جلو کشید و پرسید که کیست و کرا میطلبید گفتند بهلول
دیوانه است پس هرون گفت ای بهلول مرا میشناسی گفت بلی هرون گفت من انا گفت انت الذی لو ظلم واحد
بالمشرق وکنت بالمغرب سیلک الله یوم القیمة یعنی تو آن کسی که اگر ظلم کند یک شخصی در مشرق زمین و تو در مغرب
زمین باشی سؤال کند حق تعالی از آن مگر از تو در روز قیامت پس هرون بگریه در افتاد و قال کیف تری
حالی گفت بهلول یعنی حال مرا قال اعرض نفسک علی کتاب الله تعالی ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم گفت
عرض کن نفس خود را بر آیه ان الابرار که حق تعالی میفرماید بدرستی که نیکوکاران هر آینه در نعیم بهشت و بدکاران
هر آینه در عذاب جحیم قال و این اعمالنا قال یتقبل الله من المتقین گفت هرون پس کجاست اعمال ما یعنی جزاهای ما
بهلول گفت حق تعالی عمل را قبول میکند از پرهیزگاران قال و این رحمة الله قال قریب من المحسنین
هرون گفت کجاست رحمت خدای تعالی بهلول گفت رحمت حق تعالی نزدیک است بر نیکوکاران قال و این قرابتی من رسول الله
قال و لا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون هرون گفت پس چه میشود خویشی با حضرت رسول صلعم بهلول گفت این روز
نسب کار نمی آید و از نسب نمیخواهند پرسید بلکه از عمل صالح میپرسند قال و این شفاعة رسول الله صلعم قال یومئذ لا تنفع
الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا هرون گفت کجاست در آن روز شفاعت حضرت رسول صلعم بهلول گفت
مگر کسی را که حق تعالی اذن شفاعت دهد و آنحضرت از او راضی باشد که شفاعت کند او را قال الک حاجة
قال نعم ان تغفر لی ذنوبی و تدخلنی الجنة هرون گفت آیا تو را حاجتی هست گفت بلی آنست که بیامرزی مرا و مرا داخل بهشت
کنی قال لیس هذا و لکن بلغنا ان علیک دین نحن نقضیه عنک هرون گفت از دست من بر نمی آید لیکن
شنیده ام که قرض داری من ادا میکنم فقال یا هرون الدین لا یقضی بالدین رد اموال الناس الیهم پس گفت ای هرون
بد رسمی که قرض ادا میکند باز ده اموال مردم را بایشان قال انا امر لک برزق یرد علیک الی ان تموت هرون
گفت با تو اجرائی که امر کنم که هر روز روزی بتو دهند تا زنده باشی فقال یا هرون نحن عبید الله تعالی اتری یذکرک
و ینسانی پس گفت ای هرون ما و تو هر دو بندگان خدائیم آیا میبینی که ترا یاد کند و مرا فراموش یعنی اجناس بتو روزی دهد تا
مرا نیز برساند پس اعتبار کن از روز قیامت اندیشه کن که البته خواهد بود و سخن **اینجا جا سخن** آنکی بس

ولی دارم بتو امید واری گناهم گرچه بیرون از شمار است نترسم چون تو امرزگاری امیدم هست از احسانت افضل
که تکلیف را بر خاک و خواری شب و مغفرت گناهان مرا بسیست چون ابر بهاری یعنی جرم من بر قطرات حسن
تحمل رسیکار از شماری **فصل ۸** در صفت ترازوی اعمال و بیرون شدن نامه ها بدانکه ترازوی حقست
و در آن خلافی نیست چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن خبر داده بر نبی صادق القول قوله تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین یعنی بنهیم
ترازوهای عدل و راستی برای روز قیامت یا برای اهل روز قیامت یا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده
شود یعنی ستم دیده نفسی چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملا سنجیده نگذارند و از ثواب طاعت هیچ باز
نگیرند و در عقاب عاصی هیچ نیفزایند و اگرچه باشد عمل یکدانه از سپند که کوچک ترین دانه هاست بیاوریم او را
در ترازوی بحساب ما هم برو و از آن جزا دهیم و بسنده ایم ما شماره کنند کان که بر اعمال بندگان چه کال علم ما باعمال
مخصوص است پس کافی باشیم در آنکه حساب بندگان بنگریم و نظر از آن داریم قوله تعالی فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون یعنی پس هر که گران باشد ترازوهای کردار او بایمان و اعمال صالحه پس آن گروه رستگارانند به درجات
بهشت و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون و هر که سبک باشد ترازوی
کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان پس آن گروه زیان آورده اند نفسهای خود را
و در دوزخ جاوید اند که تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون بسوزاند رویهای ایشان را آتش
دوزخ و ایشان در آتش زشت رویان باشند از شدت سوختن و کالح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه
منقولست از عبد الله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشان جدا گرداند و هم چنانکه کرد دندانها نمایان
شود مانند سر گوسفند بریان کرده و از مالک دینار مرویست که عتبه غلام از فساق و تجاران زمان بود روزی
در بازار میگذشت دید که سر گوسفند بریان کرده اند از تنور آورده اند که لبهای او از هم شده بود و دندانها
وی ظاهر گشته در فکر لبهای اهل دوزخ افتاد که بآن مشابه باشد نعره بزد و سه شبانروز بیهوش افتاد
و بعد از آن که باهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد معروف و مشهور گشت و ابو سعید خدری از حضرت
مقدس نبوی در تفسیر این روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد و درشت گرداند روی کافران را بر لب
زیرین او تا میان سر و فروافتد لب زیرین تا برسد بناف و مرویست از حضرت رسول که فرمود در معراج
ترازوی دیدم او بجنه فراخی کفه از آن مقدار مشرق و مغرب گفتم بار خدایا این ترازو چه پر شود خطاب از جناب
حضرت رب الارباب در رسید بوسعت و جلالت که بخشته که مقدار نیم خرما باشد الکریم از اخلاص کرده
باشد مرویست که حضرت داود علیه السلام از خدا تعالی در خواست که میزان اعمال را باو نماید چون باو عرضه کرد بیهوش
شد چون با خود آمد گفت الهی که تواند که کفه آن را از حسنات پر سازد خطاب از حضرت رب الارباب آمد که ای داود اگر از بنده خود راضی
باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و مرویست که ترازوی اعمال در روز قیامت بدست جبرئیل باشد و دو پله دارد

یکی از نور و یکی از ظلمت ان پله که از نور است شبهای تاریک بیان سفید و ان که از ظلمت باشد بدبیان سیاه و ان
ترازو را عمودی هست از مشرق تا مغرب و بجان یکان را بیارند و پیش ترازو بدارند و نیکی و بدی ویرا وزن کنند اگر
طاعت بر معصیت بچربد منادی ندا کند که ای بنده نیک بخت شد که هرگز بدبخت نگردد و دیگر حضرت رسول الله
فرموده که هر یک از خلایق بحال خود مشغول باشند و بحال یکدیگر نپردازند بنوعی که مادر سوی فرزند نگردد و دیگر حضرت
رسول الله فرموده که بنده باشد که در ان ساعت بیاورند و پیش ترازو بدارند و کوه کوه از معاصی وی بیارند و در کفه
طاعت نهند و هیچ عملی نباشد که در کفه دیگر نهند ان بنده نومید شود پس نگاه کند بقدر سر ناخنی کاغذی بیند بر ان نبشته
و در کفه دیگر نهند و از ان همه معاصی گران تر باشد و ندا آید از حق سبحانه و تعالی که این بنده را به بهشت برید بحرمت این ورقه
از ان کاغذ بیان خوشبوی و بیان ورق و سرّ معلوم کنند بر ان کاغذ نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
پس ندا آید از حق تعالی که هر که مرا بخداوندی شناخته باشد و به یگانگی دانسته و محمد را برسالت و وصی او را بولایت
و بجانشینی او من که خداوندم او را هیچ عذاب نکنم پس معلوم شد که بمجرد گفتن کلمات شهادت کسی از عذاب
نخواهد رست الا بتصدیق جنان و اقرار بلسان و معرفت مسئله ائمه را دانستن **مناجات شیخ عطار** خداوندا بحق آنها
ماندی در بند فکرت دل سیه کار ماندی خدایا دست این شوریده دل گیر خلاصم ده ازین زندان دلگیر در اسلفت ...
جلیم مکر و ان روسیه تر و بیخ خلق تو را در وشنایی لحد بخش دلم را اشنایی ابد بخش جز ابلیس کرده ای ملک وجود
مکن محروم ازدریای جودم **فصل ۹** در صفت پل صراط و گذشتن از ان بدانکه صراط مانند پلیست بر روی دوزخ کشیده
و ان جنان بود که حق سبحانه و تعالی در روز محشر زمین بیافریند گویی ان فرشتگان اسمان بخروش آیند پس از دوزخ
کاملا خود مادری بیارند و نام او دخانیست و نیز کسی نداند مگر حق تعالی پس ان مار را فرمان داد تا دوزخ را بکشد
در بر دو سه هزار سال راه بر هم نهاد و نفس بزد انگاه در طاعت سلف مناجات کرد که الهی مرا دستوری ده تا بکشم
حق تعالی او را عتاب فرمود تا مالک و زبانیه تا دیر ادب کند در وقت تا ترا بانه بود خواست که بر روی زمین ماند ازین مالک
بر آورد جشن پیر صراف عرش افتاد نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد اطهار ایشان دید و دانست که ایشان
عزیز ترین خلقانند گفت الهی بحرمت ایشان که از گناه من درگذر حق تعالی او را عفو کرد و دستوری داد که در سالی دو بار
نفس زند یکی که بر کرمی بیرون دهد و یکی بزمستان و سرمای زمستان از اثر نفس اوست و چون روز قیامت شود حق تعالی
کشف خاشیه را فرمان دهد تا دهن بکشاید و دوزخ را بسرای قیامت آورد و ان وقت امر الهی در رسد که بکرسی از دوزخ
تا بسر صراط کند و بر سر دوزخ بکشد که خلایق بر ان بگذرند و بر صراط عقبهاست قوله تعالی فلا اقتحم العقبة وما
ادریک ما العقبة و درازی او سه هزار ساله راه است هزار سال بالا باید رفت و هزار سال سراز بر و هزار سال راست
بار دیگر از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر و فرشتگان ایستاده اند و قلابها در دست دارند و دوزخیان را بر بایند و در دوزخ
می افکنند و حضرت سید کاینات امتی امتی گوید و فرشتگان رحمت سلم سلم میگویند و هر کس بقدر طاعت و عمل خود گذرد و گروهی
برق جهنده و جمعی چون باد و دونده و بعضی چون اسب دونده و طایفه افتان خیزان و در زیر دست و پای ایشان بد و دوزخ در افتند

روایتست از حضرت رسول که بنده باشد که صراط بگذرد و بیا ایمکه چاوه کذشته و چون در دوزخ نگرد گوید سبحان الله
عقابی سخت دادایت یعنی با کاه خداوندا تو خوب کرد مرا از صراط بگذرانیدی و نماندیم من بار خدایا روی من از دوزخ بر گردان
که سبو زد و بیش ازین تو نخواهم و زبان آید که شرط کن که از من چیزی دیگر نطلبی تا رویت را بر گردانم پیمان بنده
عهد کند که چون روی او را بگرداند از دور درختی بیند سبز و خرم گوید بار خدایا بکلطف مرا در سایه این درختها
زبان آید که ای بنده تو عهد کردی که چیزی دیگر نخواهی دیگر عهد کن که بیش ازین سایه درخت نخواهی پس زبان
آید که در سایه درخت ساکن شود و سایه درخت بنشیند بهشت در نظرش آید دیگر صبر نتواند گفت پس خطاب
آید که ای بنده چرا خاموش کشتی گوید خداوندا چند مرتبه عهد و پیمان شکستم شرم دارم که دیگر سخن بگویم زبان آید که
ای بنده صبر کن با تو بزرگوارم بسوی آن در بهشت در آورند و حلهای گوناگون در وی پوشانند و کمر زرین
در میان وی ببندند و تاج مرصع بکلاله بر روی فرق بر سرش نهند و بر براقش سوار کنند و به بهشتش رسانند
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق روایتست که حق تعالی عقبه از برای امر مرتبه ساخته است و فرض بالمرا خفی
چون هر گاه کسی بان عقبه رسد مثل عقبه صلوة اگر عیاذا بالله تقصیر کرده باشد در انجا او را بازدارند و مطالبه
حق خدا کنند از او اگر صلوة کابینبغی بجای آورده باشد با عمل صالح که تدارک ان کند کرده باشد تا رحمتی از حضرت الرحیم
الرحمن او را در یابد از ان عقبه خلاص شود با عقبه دیگر رسد هم چنین از عقبه بعقبه دیگر میرود و از ان بیرون شد
و از جهت تقصیر در ان عاقبت محبوس میشود اگر خداوند تعالی از مجموع خلاص یابد قرارگاه او در بهشت باشد
پس در ان عقبات ابدا باید و هرگز نمیرد سعادت باید که هرگز بشقاوت مبتلا نگردد و در جوار رحمت حق تعالی
با انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان و صالحان ساکن گردد و اگر نعوذ بالله من غضب الله از عقبه از انها او را طلب کنند
و تقصیر کرده باشد و هیچ عمل صالح تدارک ان نکند و رحمت خدای تعالی او را در نیابد همانجا در ان عقبه پای ان بلغزد و
بدوزخ در افتد و آتش دوزخ چون کوک گرسنه او را در یابد تا از زمان که خواست خدای تعالی باشد و اسم اول از ان
عقبات ولایتست که ولایت حضرت امیر در ان سوال کنند و اگر از ان عقبه سالم گذشت دیگر عقبات بر وی دشوار
نگردد و هر که در عقبه گرفتار شود مقتول ارباب گردد و اخر عقبات مرصاد است قوله تعالی ان ربک لبالمرصاد
و در عقبه از امامت و عهد حضرات ائمه طاهرین سوال کنند پس هر کس که اقرار بیکی از دوازده امام نکرده باشد
در ان عقبه بو لغزد گردد پس ای عزیز بر تو ظاهر شد که اول و اخر عقبه ولایت و امامتست باید که دست اعتصام در
در دامن دوازده امام زده از ولایت و شفاعتشان بهره مند گردی و معرفت ایشانست حق معرفت ایشانست بدانی
مناجات شیخ عطار الهی رحمت دریای عامست وزانجا قطره ما را تمامست الهی بنده ای کناه کارم در ان
دریای مشوند بیکبار نگردد تیره از دریا ماست وطی روشن شود کار جهانها چه کم گردد از ان دریای رحمت که بکشاید کفی بر خلق
تست خوشا حالی رحمت و رز بیننده وی نیاز بند و حق حال خوشی چه کم گردد نجیر بیکرانه اگر کاهی کفی در وی نظاره
اگر رحمت کفی بر خلق صیحند از ان دریا کمی شود تو **فصل ۱۰** در صفت بهشت و اهل ان بدان ای مومن موحد

که حق سبحانه و تعالی هشت در بهشت از برای تو مهیا ساخته و ترا بآن چیزی تکلیف نموده در دار دنیا [illegible]
نموده که فی منفعت کنی در بهشت باقی در آمدی بنعیم مقیم برسی و حضرت رسول خدای در وصیت با حضرت وصی یعنی علی
ابن ابی طالب علیه السلام فرموده که یا علی خلق کرده است حق تعالی بهشت را از طلا و نقره و دیوارهای او از یاقوت و سقفهای او
از زبرجد و سنگ ریزه او از لؤلؤ و خاک او از زعفران و مشک از فرمیش چون از باب فرمود که حرف زن بهشت گفت
لا اله الا الله الحی القیوم قد سعد من یدخلنی یعنی نیست خدای که پرستش باشد مگر خدای زنده که هرگز نمیرد
نگاهدارنده عالم تمام بود بتدبیر خلق به تحقیق که سعادت یافت آنکس که داخل من شد پس فرمود حق سبحانه و تعالی
که بعزت و جلال من که داخل نمی کردم در تو شراب خواره را و نه بخیل و دیوث و همچنین شریر و نباش و نه کسی را که قطع
رحم کند و حق سبحانه و تعالی فرموده که سابقوا الی مغفرة من ربکم یعنی پیشی گیرید و شتابید بآن با یکدیگر مانند
دویدن و تاختن است بسوی موجبات آمرزش که واقع شود از پروردگار شما و از انجمله توبه است و استغفار و ادای
فرایض از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و صدق و وفا بعهد و [illegible] و متابعت حضرت پیغمبر و حضرات ائمه طاهرین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین قوله تعالی و جنة عرضها کعرض السماء و الارض و بهشتی که پهنای او باشد [illegible]
بتحقیق که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است بشرطی که هر یک را صحایف و قطعه سازند و بیکدیگر وصل کنند
و در تفسیر کبیر در بیان و جنة عرضها السموات و الارض آورده اند که اگر هفت آسمان و هفت زمین را [illegible] سازند
بیان شود و با وجود آنکه [illegible] سال راه است و همه را با یکدیگر پیوند دهد در مقابل عرض بهشت
باشد و تخصیص عرض بذکر جهت آنست که طول آن در فهم بشر نگنجد در خبر است که [illegible] اراده نمود که طول
بهشت را بداند سی هزار سال پرید ضعیف شد از حق تعالی قوت طلب نمود سی هزار سال دیگر پرید با وجود آنکه
او در هر روز [illegible] تا مغرب می پرید پس مناجات کرد که خداوندا [illegible] بهشت طی کرده ام در آن [illegible]
آواز داد که [illegible] و حق سبحانه و تعالی [illegible] در بهشت [illegible]
[illegible] من حوریات [illegible] که حق سبحانه و تعالی [illegible] الذین آمنوا بالله و رسله
آماده کرده شده است این بهشت که بآن صفت موصوف است برای آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء [illegible] وعده داده شده است در جنت و مغفرت فضل خداست و کرم او [illegible] از عقاب خود
هر که [illegible] از اهل ایمان که و الله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان [illegible]
ایمان و طاعت و هم در آخرت بعزت رحمت [illegible] بر فضل حق تعالی امید وار کردید و در [illegible]
از برای حاصل کنید که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی دنیا کشت زار آخرتست و هر چه را بکارید در آنجا [illegible]
و درو کنند از برو ثمر او بهره یابند پس بهشت از برای پرهیزکارانست قوله تعالی مثل الجنة التی وعد المتقون
وصفت بهشتی که وعده داده شده است پرهیزکاران را آنست که فیها انهار من ماء غیر آسن در بهشت جویهاست
از آبی که متغیر نیست رنگ و بو و طعم و جویهای شیر که تغیر نکرده طعم او و انهار من خمر لذة للشاربین و جویها از شراب

کلذیذ و خوشبوی تر از هر چه در عالم است و خوشگوار است و از کراهت بوی دهان و مستی و صداع و ذهاب عقل
مبراست و انهار من عسل مصفی و جویها از شهد صافی کرده شده از موم و فضلات نحل بر خلاف عسل دنیا و لهم فیها
من کل الثمرات و مر ایشانراست در بهشت از هر میوه که نفس ایشان رغبت کند بلون صاف و طعم و بوی خوش و مغفرة من
ربهم اولئک لهم رزق معلوم و مر ایشانراست پوشش گناهان از ایشان که اهل بهشت اند
در کار احدیت الله و حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که اولئک لهم رزق معلوم آن گروه مخلصان مر ایشانراست
در بهشت روزی دانسته شده و معلوم و طعم خوش و طیب رایحه و لحسن الذ فواکه و هم مکرمون و ایشان در روزی
میوهای مستوجب است و ایشان بزرگواران و نواخته کانند بانواع نوازش و تعظیم و تکریم فی جنات النعیم در بهشتهای
متنعم جز از یکی از اعاظم اهل سنت است در کشاف از جعفر آورده که از حضرت رسول منقولست که حق در بهشت
سوی حضرت امیر مؤمنان آواز کند که یا صدیق یا دیات یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی من آن و شیعتک
الی الجنة بگذار با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت پس حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام شیعیان را همراه خود کرفته
در آورد قوله تعالی و السابقون السابقون اولئک المقربون و پیشی کیرندکان بایمان و طاعت کسانند که مال
ایشان در بهشت برتر و ارفع است اصح روایات آنست که مراد سابقان علی ابن ابی طالب علیه السلام و [illegible]
اند از هر درجه در بهشت فی جنات النعیم در بوستانها که آراسته بانواع نعمت و کرامت ثلة من الاولین و قلیل من
الآخرین که هستند بسیار از پیغمبران آدم تا خاتم و کروهی اندک از پیغمبران یعنی از امت محمد علی سرر موضونة
متکئین علیها متقابلین و این سابقان باشند بر تختهای بهشت که ساخته شده باشد از زر و مشک و یاقوت
و در و مرصع بانواع جواهر در حالتی که تکیه زدکان باشند بر آن تختها برابر یکدیگر یطوف علیهم ولدان مخلدون
باکواب و اباریق و کاس من معین طوف کردند بر ایشان برای کردکان جاوید مانده کان بجه سفالهای زرین است
از برای خدمت از کیان بکوزهای بی دسته و دلوها و ابریقهای با دسته و دلوها و جامهای پر از شراب جاری کرده
لا یصدعون عنها و لا ینزفون درد سر کشته نباشند بسبب آن شراب جاری یعنی از انهار باشد و بی عقل نشوند
و فاکهة مما یتخیرون و میوهها از انچه اختیار کنند و برگزیند و لحم طیر مما یشتهون و بکوشت مرغ که خبر یافته که شتها
از انجا آرزو کنند یعنی بر دیهی که مستوجب ایشان باشد و چون نیک بروایت کرده و در وصف که هر که اهل بهشت
میل کوشت مرغ کند حق تعالی مرغی که از خاطر ایشان خواهد فی الحال در نظر ایشان بر بهاند و بعد که از روی ایشان بر ده باشند
کردند و ابو سعید خدری از رسول الله روایت کرد که در بهشت مرغانند که هر یک هفتاد هزار پر باشد و هر صفت
که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و در خوان او افتد و پرها بیفشاند و از هر یک پر او طعامی برآید از
خوشبوی تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرد و از ابد و بپرد و بر جای خود نشیند و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون
و زنان خوب چشمان در بهشت برای خدمت سوران سفید اندام کشاده چشمان که سفید چشم در غایت سفیدی
سیاه چشمان اند در غایت سیاهی و در غایت لطافت و صفا مانند مروارید پوشیده شده در صدف که کرد بدان نشسته

و دست اغیار باو نرسیده اي اما از حضرت رسول الله روایت میکند که در بهشت هیچ مؤمن نباشد مگر او را هفتاد
و دو کنیز باشد از حور از عبد الله عباس روایت است که از حضرت رسول شنیدم که گفت نوری در بهشت بدید آمد اهل
جنت گویند این چه نور است جواب آید که این روشنی دندان حوری است که در روی شوهر خود خندید جزاءً بما کانوا
یعملون حق تعالی این همه کرامتها بوی ارزانی داشت جهت پاداش دادن ایشان به سبب اعمالی که میکردند در دنیا
از عملهای صالح لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما نشنوند در بهشت سخن بیهوده و نه
سخنی که موجب گناه باشد مگر گویند سلاما سلاما که عبارت از رستگی از غم و الم است و حصول دوام نعمت
و اصحاب الیمین و یاران دست راست چه کسانند که یاران دست راست گویند ایشان جماعتی اند که اعمال ایشان را
بدست راست دهند فی سدر مخضود در زیر درخت کنار باشند و طلح منضود و درخت موز که بر هم
چیده باشد میوهای شیرین از عسل باشد و ظل ممدود و سایه کشیده که هرگز کم نشود و زایل نگردد و ماء مسکوب
و آب ریخته شده یعنی آبی که از بهشت عدن به بوستانهای دیگر روان شود و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة
و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد منقطع نشود و ممنوع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و فصلی
نه و حفظان میکنند و از مردمان منع میکنند از حضرت رسول منقولست که هیچ میوه از درخت جنت نچینند
الا که از موضع آن دو دیگر بروید و فرش مرفوعة و فرشها از برای ایشان برداشته شده باشد یعنی بر بالای یکدیگر
نهاده شده یا بعد از ارتفاع و مرتبه که ارتفاع آن سیصد گز باشد و در وقت اراده نشستن پست شود تا بر آن نشینند
انا انشأناهن انشاء بدرستی که ما بدیدیم زنان را بی سبب ولادت از پدر یعنی بانکه از پدر و مادر بوجود
آیند بعضی بعد خود ابدیدیم فجعلناهن ابکارا پس گردانیدیم ایشان را دختران دوشیزه یعنی هرگاه ازواج با ایشان
مقاربت کنند ایشان را باکره یابند عربا اترابا لاصحاب الیمین دوستان و عاشقان شوهر خود همه سی و سه ساله
و شوهران هم سن برای اصحاب دست راست و اصحاب دست راست آنانند که در دنیا نیکوکار بوده باشند
یعنی که این زنان در حق نیکوکاران خواهند بود و جهت جزای کردار ایشان را از برای ایشان نگاه داشتم نظم ترتیب
نیکی بجزای نیکی پیش در هر حال نیک پاداش بد خواهد بود بلکه از بخل از خیال بعال و در حدیث آمده
که همه اهل بهشت امرد باشند و سینه انام و جعد موی و چشمهای سرمه کرده و سی و سه ساله و در بعضی تفاسیر آمده که
زنان شانزده ساله و مردان سی و سه ساله در بهشت آورده که چون از شکم افتاده را بدین سن رسانند و تزویج
سازند و پیر زن را بدین سن رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشند یا شوهر ایشان از اهل بهشت نباشد بیکی از
بهشتیان دهند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشند از یزوج آخرین دهند ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین
گروهی از پیشینیان و گروهی از پسینیان از حضرت رسول الله روایت است که فرمود از آدم تا من یک ثلث است و از من
تا قیامت یک ثلث است و ثلثی تمام نشود الا بانسیاهان که در بیابانها شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد
رسول الله و علی ولی الله ... کأنهم لؤلؤ مکنون و از اینجا معلوم میشود که هیچ کس

ازانجا

از امت محمد در دوزخ مخلد نخواهد بود و قبل از این مذکور شد که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از امت
محمد خواهند بود انشاء الله تعالی و دیگر حق تعالی در صفت اهل بهشت میفرماید که ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل
فاکهون و خوان گستر کرده ایشان با کاسهای زر برای خدمت خادمان مخصوص باشند بر شکل پسران خوش صورت
که گویا ایشان در حسن و صورت و صفا و لطافت مروارید پوشیده در صدف اند که دست هیچ کس بدامان ایشان نرسیده باشد
از ابن عباس روایت است که کسی از حضرت رسالت پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم بر
خادم چون ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان و نیز از آنحضرت روایت است که ادنی اهل بهشت از روی مرتبه
کسیست که خادم او هزار کس باشد و بدانکه اهل بهشت هر ساعت مشغول کاری باشند قوله ان اصحاب الجنة
الیوم فی شغل فاکهون بدرستی که یاران جنت امروز در شغلی و کاری باشند نازان و شادان یعنی مشغول نعم جنت
باشند و مسرور از آن و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مشغول ایشان به دختران بکر باشد و بر
شنیدن نغمها و گفته اند که اهل جنت مشغول باشند بانواع ثواب که هریکی از آن مناسب عملی از عمل صالح باشد
که از آن در عبادت مشغول ساخته باشند ادخلوها بسلام آمنین و از جای ایشان که بمساجد و طلب علم رفته
باشند و زیارت و سایر خیرات کرده باشند و یتنازعون فیها کاسا ثواب دست ایشان که بدان سائلان را صدقه
کرده باشند و حور عین ثواب فرج ایشان که از ان حرام باز داشته باشند کلوا واشربوا هنیئا ثواب شکم ایشان
که از لقمه حرام باز داشته باشند و آخر دعویهم ثواب زبان ایشان که بان ذکر خدا و سایر اقوال نیکو کرده باشند لا
یسمعون فیها لغوا ثواب گوش که از استماع لغو و ملاهی منصرف کرده باشند و تلذ الاعین ثواب چشم که بان نظر
کرده باشند در معجزات و سایر عبادات متعلق بان باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب نازان و شادان باشند
هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون ایشان و زنان ایشان که در دنیا با ایشان همخوابه بوده باشند و بعضی
ایمان از دنیا بیرون رفته در سایها باشند بر تختهای آراسته تکیه زدگان لهم فیها فاکهة و لهم ما یدعون مر ایشان
راست در بهشت جنس میوه از انواع ملونه و مر ایشان راست آنچه خواهند و اراده کنند چه اگر بزبان آرند و از ابن عباس
روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر خود در آورد در پیش حاضر بیند سلام قولا من رب رحیم مر ایشان را باشد
یعنی شرف و سلامت گفتنی صادر شده از جانب پروردگار بر ایشان مرویست از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت
پیغمبر که فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان درخشان شود چون سر بالا کنند از بالای
که السلام علیکم یا اهل الجنة این غایت مدعای ایشان باشد و گویند هر گاه ملایکه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام کنند
باین عبارت که السلام علیکم من ربکم الرحیم مرویست که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار بیرون ایشان کرده همراه
ایشان تا در رسند که در رسید وامتازوا الیوم ایها المجرمون و جدا گردید امروز ای عاصیان و کافران ابن مسعود
روایت کند که شبی بخدمت حضرت رسول الله بودم و آنحضرت اخبار ماضیه میفرمود تا مجلس تمام شد هر یک بخانه خود
رفتیم روز دیگر فرمود که دوش معجزات و اتباع ایشان را بر من عرض کردند بعضی از انبیا دیدم که امت بسیار داشتند بر

کنند و بعضی دیگر بیش از سه کس نداشتند و بعضی دیگر زیاده از یکی نبود و گروهی را هیچ نبود و پیغمبر را دیدم که در عجب آمدم از آن
بسیاری که از کثرت او متعجب شدم و گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب آمد که ای برادر تو موسی ابن عمران است گفتم بار خدایا
امت من کجااند فرمود که بجنب راست نگر نگاه کردم صحرای بکر را دیدم چندانکه چشم کار میکرد مردم بودند گفتم خداوندا اینها
کیستند ندا آمد که امت تواند راضی شدی گفتم بلی فرمود که بجانب چپ نگاه کن دیدم که از کثرت ایشان افق آسمان
پوشیده گشته بود گفتم اینها کیستند فرمود اینها نیز امت تواند خشنود شدی گفتم بلی بعد از آن فرمود که در میان امت تو
هفتاد هزار کس بی حساب به بهشت روند عبد الله مسعود گفت یا رسول الله که اند آن هفتاد هزار کس گفت ایشان آنانند که در اسلام زنده
و در اسلام بمیرند فرمود نه چنین است بلکه آنانند که تکبر نکنند و بر خدای عز و جل توکل نمایند پس معلوم شد که از تکبر بدتر
چیزی نیست و مولوی در مثنوی خود فرموده **مثنوی** سالها تو سنگ بودی دلخراش * آزمون را یکزمان تو خاک باش *
کبر زشتست از گدایان زشت تر * روز برف سرد آنگه جامه تر * از دل کین و کبر از تن هر نفست * کبر و کینه جو لعین را عادتست *
شیطنت کردن لعین پیدا نهفت * مستحق لعنت ابدی شد بگفت * کبر جوید زان همیشه جاه و مال * کز سر کینست کاهش از کمال *
با وسعت یکی یکخدا از سر عیا * در سر او هیچ یکخدا نه امری * علتی بدتر ز پندار کمال * نیست اندر جان تو ای مغرور ضال * پس
کنند کیشان ز ظلمت که هنوز * دل بر رضوان و ثواب آن دهند * ابحث تجاهل که عیب خویش دید * هر که عیبی دید از او در
حق و حق یافت * از عبد الله مسعود روایت است که گفت شبی حضرت رسول خدا فرمود که در شبی که بمعراج رفتم امر شد که بهشت
و دوزخ را بر من عرض کنند بهشت را دیدم با انواع نعمتها و دوزخ را دیدم با الوان عذابها چون تفرج بهشت و دوزخ کردم گفتم
جبرئیل گفت یا رسول الله ابلغ الدنیا ایچون نشر برد بر درهای بهشت و دوزخ گفتم ای جبرئیل گفت بدرستی که بهشت را
هشت در است و بر هر دری از آن در ها چهار کلمه نوشته است که هر کلمه از آن کلمات بهتر است از دنیا و آنچه در اوست مر آنکس را
که بیاموزد و عمل کند بآنها و بدرستی که دوزخ را هفت در است و بر هر دری از آن در ها سه کلمه نوشته که هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و آنچه
در اوست مر آنکس را که بشناسد آنها را و عمل کند بآن پس گفتم ای جبرئیل بر گرد با من تا بخوانم آنها را پس باتفاق جبرئیل بر گردیدم
چون بدر اول بهشت آمدم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شی حیلة و حیلة طیب العیش اربع
خصال القناعة و نبذ الحقد و ترک الحسد و مجالسة اهل الخیر یعنی نیست خدائی که سزاوار پرستش باشد الا خدای
بر حق و حضرت محمد رسول الله فرستاده خداست و علی ولی خداست هر چیزی را چاره ایست و چاره معیشت چهار خصلت است
قناعت و الکینه کینه و حسد ببردن و مجالست و مصاحبت اهل خیر و بر در دوم از در های بهشت نوشته که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله لکل شی حیلة و حیلة السرور فی الاخرة اربع خصال مسح راس الیتامی و التعطف علی
الارامل و السعی فی حوائج المسلمین و تفقد الفقراء و المساکین یعنی نیست خدائی که مستحق پرستش و عبادت باشد
مگر خدای بحق و معبود مطلق و محمد فرستاده اوست و علی برگزیده اوست هر چیزی را چاره ایست و چاره خوشحالی
در آخرت چهار خصلت است دست از روی مهربانی و ترحم بر سر یتیمان کشیدن و مهربانی با بیوه زنان نمودن و سعی در
حوائج مسلمانان کردن و احوال فقرا و مساکین وارسیدن و بر در سیوم از در های بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول

علی ولی الله لکل شی حیلة و حیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الطعام و قلة المنام و قلة الکلام المشی یعنی نیست خدائی که
ادعای پرستش نماید مگر پروردگار مطلق و محمد پیغمبر خداست و علی ولی خداست هر چیزی را حیله ایست و حیله تندرستی
در دنیا چهار خصلت است که خوردن تعمولی خفتن و کم گفتن و کم راه رفتن و بر در چهارم از در های بهشت نوشته بود که لا اله الا
الله محمد رسول الله علی ولی الله من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیکرم جاره من کان یومن بالله و الیوم الاخر فلیقل
خیرا او لیسکت یعنی نیست خدائی که مستوجب پرستش باشد مگر معبود بحق و محمد نبی اوست و علی ولی اوست
هر کسی که ایمان باشد بخدا و بروز آخرت پس باید که گرامی دارد همسایه را و هر که ایمان آورده باشد بخدا و بروز آخرت
باید که گرامی دارد مهمان را و هر که ایمان دارد بخدا و بروز جزا پس باید که گرامی دارد پدر و مادر خود را و هر که گوید باید
بخدا و بروز آخرت پس باید که هر چه گوید خیر گوید یا ساکت شود و بر در پنجم از در های بهشت نوشته بود که لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد ان لا یذل فلا یذل و من اراد ان لا یشتم فلا یشتم من اراد ان لا یظلم فلا یظلم
من اراد ان یستمسک بالعروة الوثقی فی الدنیا و الاخرة فلیستمسک بقول لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله یعنی نیست خالقی که او را معبودیت و پرستش نماید الا خالق حقیقی و حضرت محمد مصطفی پیغمبر
اوست و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ولی اوست و هر که اراده دارد که ذلیل نشود پس باید که ذلیل نکرد احد
کسی را و هر که اراده داشته باشد که ظلم بر او نرود پس باید که ظلم بکسی نکند و هر که
اراده دارد که چنگ در زند بعروة الوثقی در دنیا و آخرت پس باید که چنگ در زند بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و بر در ششم از در های بهشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من احب ان یکون
قبره واسعا فلیبن المساجد من احب ان لا یاکله الدیدان تحت الارض فلیکنس المساجد من احب ان لا یظلم قبره
فلینور المساجد من احب ان یبقی طریا تحت الارض و لا یبلی جسده فلیشتر بسط المساجد یعنی نیست پروردگاری که لایق
ربوبیت باو توان کرد از روی یقین مگر خدای بحق و تو محمد رسول خداست و علی ولی خداست هر که دوست
دارد که قبر او وسیع و فراخ باشد پس باید که پاکیزه کرداند مسجدها را کنس کند دوست دارد که نخورند کرمان او را در
زیر زمین پس باید که انس کیرد بمسجد و انکس که دوست دارد که تاریک نباشد لحد او پس باید که روشن کند
مساجد را و هر که دوست دارد که جسد او تازه ماند و پوسیده نشود در زیر زمین پس باید که فرش بخرد از برای
مسجد و بر در هفتم از در های بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بیاض القلب فی اربع
خصال فی عیادة المریض و اتباع الجنازة و شراء الاکفان المرضی و رفع القرض یعنی نیست خدائی که خدائی را سزد
مگر پروردگار عالمیان و حضرت محمد بن عبد الله پیغمبر و برگزیده خداست و علی ولی خداست سفیدی دل و روشنی
او در چهار خصلت است عیادت مریض و متابعت جنازه و کفن از برای میت خریدن و ادا کردن قرض کسی که قادر
بر ادای او نباشد و بر در هشتم از در های بهشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد الدخول
من هذه الابواب الثمانیة فلیتمسک باربع خصال التصدق و السخاء و حسن الاخلاق و کف الاذی عن عباد الله

یعنی بهشت خدایی که خالق و رازق باشد مگر الله تعالی که مستجمع جمیع صفات کمالست و محمد بن عبد الله خاتم
پیغمبرانست و سرور بهشت علی ابن ابی طالب ولی خدا و وصی حضرت مصطفی است هر که اراده دخول بهشت از ین هشت در بس
باید که چنگ در زند بچهار خصلت صدقه دادن و سخاوت ورزیدن و نیکوی خلق و باز داشتن ایذا و اهانت از بندگان
مناجات خدایا بپیچیدم راه سنگین بود بنیه را از گناه گریز عصیان بر خویشتن بارم ده وز عفوهای خود دستگیرم
ز تیم خالق بود و نابود و بی بخشایش بر خلق بخشیده وفا تر الوان ام از هر رادی که هست که ایدون همه رادی بدی طلب کار تو هر کجی
براید یکی در سپاهی یکی در سفید که حاجت از هر کسی جست و جوی جویایم تو جستن باشیه اوی سرش را دور بکن
سر زنجیر از راه نمودن کریمی چو پروانه شب چراغ تو ام سوزم که او خود چراغ تو ام مرا تو ازین پس در تنگنای بخشنودی بر
زنم دست و پای بالو لعنت دادم دستگاه باخرقدم نیز چهار ای **فصل ۱** در صفت دوزخ و احوال اهل آن هم چنین که
حق سبحانه تعالی بهشت را برحمت خود خلق کرده دوزخ را بخشم و غضب خود از ین دانرا برای قومی معین کرده که لها
سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی دوزخ را هفت درست و هر دری از ایشان را گروهی است پاره است قسمت کرده
شده و این ابه در باب پیروان شیطان واقعشده طبقه اول را جهنم گویند که و ان جهنم لموعدهم اجمعین یعنی
بدرستیکه دوزخ وعده گاه ایشانست یعنی همه تابعان ایشان و این طبقه اولست و جای گناهکاران است از اهل توحید شیطان
مرویست که حضرت رسول الله در مسجد نماز میکرد زنی اعرابیه میگذشت اشنا باه حضرت کرد چون با این ابیه رسید
زن نعره زد و بیفتاد حضرت فرمود سر زنی فرمود که تا آب بر روی آن زن زدند باخود آمد گفت و اویلا هر عضوی از اعضا
من منقسم خواهند کرد از برای اژدرهای دوزخ حضرت فرمود که نه چنانست بلکه مراد آنست که هر فرقه
را از مکلفان بردری از درهای دوزخ عذاب کنند آن زن گفت یا رسول الله هفت بنده است و هفت از ینها حیوان
نادم ترا گواه گرفتم و همه را آزاد کردم هر یکی از برای خلاصی دری از درهای دوزخ در اثنای این مقال حضرت جبرئیل
نازل شد و گفت یا رسول الله بشارة ده این ضعیفه را که حق تعالی هم درهای دوزخ را بر وی حرام کردانید و درهای بهشت
بر روی او بگشاد و طبقه دوم را لظی خوانند کما قال انها لظی نزاعة للشوی یعنی بدرستیکه آتش دوزخ زبانه آتشست
خالص که با او هیچ چیز مخلوط نباشد تا دودی که بروی موجب زیادتی حرارت او شود و آن زبانه خالص در حالتیکه
نزع کننده است گوشت و پوست و دست و پای کافران را و روایت که هر گاه پوست و گوشت را از استخوانها بر باید
فی الحال پوست و گوشت روید باز آتش او را نزع کند و این طبقه ثانیه جای ترسایانست و بقولی جای یهود است
طبقه سیوم حطمه گویند کما قال لینبذن فی الحطمة و ما ادریک ما الحطمة و این درباره اخنس بن شریق آمد با سبب آن
که اخنس جمع کرده مال و غیبت حضرت رسول ذوالجلال مشغول بود و او را یقین آنکه مال او را همیشه در دنیا
مخلد خواهد ساخت و بشومی مال دنیا که معاوة حضرت رسالت پناه بر میان جان بست و معنی آیه اینست
که نه چنین است ابلهی پندار اوست از تخلید مال او را در دنیا هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آتش که حطم
و کسر هر چیز میکند که در آن انداخته میشود و این نام درکه سیوم است از درکات دوزخ و جهه دانا گردانید ترا

تا ذکر که چیست آتش که این صاحب دارد نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة انها علیهم مؤصدة فی عمد
ممددة یعنی آن آتش خداست که بر افروخته شده یعنی آتشی که خدا بقهر و غضب ازل بر افروخته آن آتش که بر ایشان غالب
شود بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و بمیان دل در آید و بدرستی که آتش در دوزخ بر کافران بسته است
هم چنانکه کسی را فرو بندد در ستونهای کشیده شده و این طبقه ثالثه جای فرقه یهودانست یعنی جمع کنندگان
مال حرام و بقولی جای مجوسانست و طبقه چهارم را سقر خوانند که سأصلیه سقر و ما ادریک ما سقر در باب
ولید بن مغیره نازل شده یعنی زود باشد که در آرم ولید را بسقر و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر لا تبقی و لا تذر
آتشی است که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را و دست باز ندارد تا همه را بسوزد و این قسم
رابع منکرانست و در بعضی از تفاسیر این طبقه را از طبقه پنجم شمرده اند و طبقه پنجم را سعیر نامند که و اما من اوتی
کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا و یصلی سعیرا یعنی هر کسی که داده شود نامه کردار او از پس پشت
او و آن چنان بود که دست راست او را بر کردن او بندند و دست چپ او بیرون آورند و از آن طرف نامه در دست
وی آورند و گویند که بخوان گوید چگونه بخوانم از پس پشت خود پس گردن او را باز پس شکنند تا نامه خود را ببیند تا ورق
و سیاه نامه خود خبر شود در خواندن آن پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت خود را و در آید به آتش افروخته
انه کان فی اهله مسرورا بدرستی که او چنین بود در دنیا در میان کسان خود شادمان و فارغ از حال عاقبت و جاه و مال
انه ظن ان لن یحور بلی بدرستیکه او گمان برده بود که باز نگردد بخدا یعنی او را بعث و نشور نبود آری او را بازگشت
خواهد بود و این طبقه خامسه جای صابیان و ناصبیانست و طبقه ششم را جحیم گویند کما قال ان مرجعهم لالی الجحیم
یعنی بدرستیکه بازگشت مشرکان بسوی دوزخ سوزانست طبقه هفتم هاویه است که او را درک الاسفل گویند که
فامه هاویه و این زیر ترین درکاتست و این جای کسیست که اعمال حسنه نداشته باشد قوله تعالی و اما من خفت
موازینه فامه هاویه یعنی مادر او هاویه باشد یعنی جای قرار او هاویه که درکه اسفل است از درکات دوزخ و ما
ادریک ما هیه نار حامیه و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه آتشی که گرمی و سوزش او بغایت رسیده
روایتست که عمق هاویه بر وجهیست که چون اهل دوزخ را در آن اندازند هفتاد خریف بقعر آن فرو روند و بلا شک
هاویه جای یزید بن معاویه علیهما اللعنة و العذاب است و در روایت آمده که حق تعالی در دوزخ مارها از دها عقرب
بشکل بختی و کژدمان عقرب مانند شتر بختی و حق تعالی بر سکان دوزخ کل دوزخ گردانیده که اگر یکی از آن بر آسمان سی
بار بزنند پاره پاره گردد و بعضی مقمعها دارند و بر سر دوزخیان بزنند که و لهم مقامع من حدید و در پی دوزخها
آتشین دارند که دوزخیان را بدم می بندند که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون
ذراعا فاسلکوه یعنی خطاب میرسد که بگیرید او را بر غل کنید او را یعنی دست و پای او و هم ببندید زبانیه
میایند و دم او کرزند وی در دست ایشان پاره پاره شود و هر ذره در دست زبانیه باشد پس حق تعالی باز گرداند
گرداند و ایشان او را گویند که بر وقت وی او را بگیرند و غل کنند آنگاه او را در آتش بزرگ در او برند تا هیچ حرکت نتواند کرد

شیطان

نوف بکالی از حضرت پیغمبر روایت کرده که در دوزخ سلسله‌ها باشد که اگر همه آهن دنیا جمع کنند برابر یک حلقه ازان زنجیر
نیست و اگر حلقه‌ای ازان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد و از سوید روایت است که هر اهل دوزخ در یک سلسله
باشند پس در بیان علت این خطاب میفرماید که إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
بدرستی که او بود در دنیا که ایمان نمی آورد بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و ترغیب نمیکرد مردم را
بر خوردن طعام درویش یعنی طعام دادن ایشان چه جای بذل طعام خود مراد عطای زکوة واجبه است و حقوق
مد و ضوابع عقاب بکفر است و امتناع زواید بخل و قساوه قلب و حفظ تم در دوزخ کوهها آتشین ازبرای کشش
جهت ایشان را آتش فرو گرفته و در روایت آمده که هر دری از درهای دوزخ هفتاد شهر است از آتش و در هر شهری
هفتاد هزار سرا پرده است از آتش و در هر سرا پرده هفتاد هزار گنبد است از آتش و در هر گنبدی هفتاد هزار حجره است
از آتش و در هر حجره هفتاد هزار کژدم است از آتش و هر کژدمی را هفتاد هزار دم است از آتش و بر هر دمی هفتاد هزار
بند است و در هر بندی هفتاد هزار سبو پر از زهر است و بر هر دری از درهای دوزخ هفتاد هزار فرشته است که آتش
دوزخ می افروزند و در   موسی آورده اند که حق تعالی خطاب کرد که ای موسی بدانکه در دوزخ است جمله ازبرای
هر طبقه را هفتاد وادیست و بر هر وادی هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار کوشک و در هر
کوشکی هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوتیست از آتش و در درازی و پهنای هر تابوتی هفتاد
ساله راهست و در هر تابوتی هفتاد هزار کژدم و مار است از آتش و مار و کژدم به بزرگی کوه طور است ایمن جای
مشرکان و منافقان و مخالفان و ظلمه و ریاکاران و خورندگان خمر و ربا و مغتابان بخیلان را جمع گردانم و در آن در آورده
مسلط گردانم برایشان ماران و کژدمان را تا بدانند که کتابهای من و پیغامبران من بر حق بوده اند و از حضرت رسول الله
روایتست که در دوزخ وادیست بنام کوی که هر روز هفتاد هزار اهل دوزخ از گرمی او پناه بگیرند آیند و در ان وادی
چاهیست از آتش و در ان خانها جاهیست از آتش و در ان جاها تابوتیست از آتش و در ان تابوت ماریست از آتش
که او را هزار سر باشد و در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار دندان و هر دندانی بدرازی هزار گز صحابه پرسیدند که
یا رسول الله کدام خاینانند که در پر جای ایشان خواهد بود و در صفت بعضی از اهل دوزخ حق تعالی میفرماید که وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ
مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ چه بودند فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ باشند در وادی نهایت گرمی که حرارت ایشان
در مسام ایشان نفوذ کند در آبی در گرمنا هی باشند وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و باشند در سایه از دود که در غایت سیاهی
باشد و در تمثیلات گویند که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد دوزخیان اثر کند پناه میبرند به یحموم چنانکه در مانده
در دنیا بسایه پناه برند روایتست که نوعی دیگر از عذاب دوزخیان حمیم است که ان روز با که حق تعالی در ظل ازلی است
جوشانند بعد ازان دوزخیان از تشنگی هزار سال بزاری کنند از آن آب بدیشان دهند چون بنزدیک روی ایشان برند
گوشت روی ایشان فرو ریزد و چون بیاشامند همه مراد درون ایشان باشد پاره پاره کرده و از حرارت آتش پناه بگیرند
پناه برند بسایه یحموم و گویند یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان بسایه آن پناه برند و گفته اند که آن آتش سیاه است

لا بارد و لا کریم نه خنک است آن سایه مانند سایهای دیگر که از آن استراحت یابند و نه نفع رسانند که از آن منتفع شوند
إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ بدرستی که ایشان بودند پیش ازین در دار دنیا بناز و نعمت پرورده شده وَكَانُوا يُصِرُّونَ
عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ و بودند که اصرار میکردند در قبایح و ذنوب بر گناه بزرگ و از آن تایب و نادم نمیشدند وَكَانُوا يَقُولُونَ
أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ و بودند که میگفتند بر وجه انکار و تعجب که چون بمیریم و باشیم با خاک
و استخوانهای بی گوشت آیا ما برانگیخته گانیم از قبرها و زنده شده گانیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ آیا برانگیخته شوند پدران ما که در خاک گشته بگو ای محمد در جواب ایشان که
ای مشرکان اولین و آخرین همه را بتحقیق جمع کنند و حشر کنند بسوی میقات روز معلوم مراد روز
قیامت است ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ پس بدرستی که شما در آن روز ای گمراهان از طریق حق و ای تکذیب
کننده حشر و نشر لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ هر آینه خورندگانید از درختی که آنرا زقوم است فَمَالِئُونَ مِنْهَا
الْبُطُونَ پس پر کنندگانید ازان درخت شکمهای خود را جهت بسیاری گرسنگی فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ پس
آشامندگانید از بالای میوه آن درخت از آبی که در غایت گرمیست به سبب کثرت تشنگی و روایتست که عذاب جوع
بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند و بعد ازان تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض
کنند فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ پس آشامندگان از حمیم مانند آشامیدن شتر بسیار تشنه زده و آب
یافته و هیام دردیست مخصوص باستسقا که شتران را عارض میشود و بجهت آن هر چند آب بخورند سیر نمیشوند
و هلاک میشوند و نقل از کتب است که چون در شب معراج حضرت رسول اجتهاد کرد بر هر دری از درهای دوزخ
سه کلمه نوشته که هر یک ازان بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و بر هر دری از درهای بهشت نوشته مذکور شد اما
بر هر دری از درهای دوزخ نوشته شده اینست که حضرت رسول فرموده بود که چون آمد به درهای دوزخ بر در اول ازان
درها نوشته بود سه کلمه لَعَنَ اللَّهُ الْكَاذِبِينَ لَعَنَ اللَّهُ الْبَاخِلِينَ لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی لعنت کرده است
حق تعالی دروغ گویان را لعنت کرده است الله تعالی بخیلان را لعنت کرده خدای تعالی ظالمان را یعنی از رحمت خود دور ساخته
این سه طایفه را زیرا که معنی لعنت دوری است از رحمت و بر در دوم ازان درها نوشته که مَنْ رَجَا اللَّهَ سَعِدَ وَمَنْ
خَافَ اللَّهَ أَمِنَ وَالْهَالِكُ الْمَغْرُورُ مَنْ رَجَا سِوَى اللَّهِ وَمَنْ خَافَ غَيْرَهُ یعنی هر که امید میدارد بخدای تعالی نیکبخت است
و هر که ترسانست از خدای تعالی ایمن است و هالک و زیانکار کسی است که فریفته است که امید دارد بغیر خدای و ترس
او از غیر خداست و بر در سیوم ازان درهای دوزخ نوشته است که مَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عُرْيَانًا فِي الْقِيَامَةِ فَلْيَكْسُ الْجُلُودَ الْعَارِيَةَ
فِي الدُّنْيَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ جَائِعًا فِي الْقِيَامَةِ فَلْيُطْعِمِ الْبُطُونَ الْجَائِعَةَ فِي الدُّنْيَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ لَا يَكُونَ عَطْشَانًا
فِي الْقِيَامَةِ فَلْيَسْقِ الْعَطْشَانَ فِي الدُّنْيَا یعنی هر که اراده داشته باشد که برهنه نباشد روز قیامت پس باید که بپوشاند
پوستهای برهنه را در دنیا و هر که اراده داشته باشد که گرسنه نباشد روز قیامت پس باید که طعام دهد شکمهای
گرسنه را در دنیا و هر که خواهد که تشنه نباشد روز قیامت پس باید که آب دهد تشنگان را در دنیا و بر در چهارم ازان درها

نوشته که اذل الله من اهان الاسلام والمسلمین اذل الله من اهان اهل بیتی حضرت نبی اذل الله من اهان ظالماً علی ظلم الخلق
یعنی ذلیل و خوار گرداند حق تعالی هر که را خوار گرداند اسلام را و مسلمان را یعنی هر که اهل اسلام را بی‌مقدار داند خوار و بی‌مقدار
گرداند حق تعالی هر که اهانت کند عترت پیغمبر را یعنی بنظر حقارت در اهل رسول نگاه کند و ایشان را خوار و حقیر دارد ذلیل و خوار
گرداند حق تعالی هر که یاری دهد ظالمان را بر ظلم خلایق و در پنجم از درهای دوزخ نوشته که لا تتبع الهوی فان الهوی
یجانب الایمان ولا تنطق بما لا یعنیک فیسقط من عین ربک ولا تکن عوناً للظالمین یعنی متابعت مکن
هوای نفس را بدرستی که هوای نفس دور میگرداند انسان را از ایمان و مگو چیزی که نفع نرساند ترا که می‌افتی
از نظر پروردگار خود و مباش معاون و یاری دهنده ظالمان پس بدرستی که بهشت خلق نشده از برای ظالمان
و بر در ششم از درهای دوزخ نوشته که انا حرام علی المتهجدین انا حرام علی الصائمین انا حرام علی المتصدقین
یعنی من حرام بر تهجد کنندگان یعنی نماز شب کنندگان من حرام بر روزه داران من حرام بر راست گویان و بر در هفتم
از درهای دوزخ نوشته شده که حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و وبخوا انفسکم قبل ان توبخوا و ادعوا الله عز
و جل قبل ان تردوا علیه ولا تقدروا علی ذلک یعنی محاسبه نفسهای خود کنید پیش از آنکه حساب کنند شما را
در روز قیامت و زجر کنید نفسهای خود را پیش از آنکه زجر کرده شوید در آخرت و بخوانید خدای تعالی را پیش از آنکه
وارد شوید براو و قادر نباشید بر خواندن او پس خوشا حال کسی که از درکات دوزخ خلاص شود و به درجات
بهشت رسد امید که جمیع شیعیان حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام و دوستان و شیعیان آنحضرت از دوزخ نجات یابند
بهشت جاودان روزی گردد خصوص اخوان دینی این بیچاره **مناجات شیخ عطار** خداوندا بسی بیهوده گفتم • زاد را
برده و نابرده گفتم • چو ما را نیست جز تقصیر طاعت • چه وزن آرم بسی که نیست طاعت • اگرچه جرم ما بیش از جهانست •
ولی بالله که فضلت بیش از آنست • نه هیچ فضلت که ما را کرد تنفیر • و گر نیست ما را هیچ تقصیر • زهی کز خواهد بود ما را
و لیکن حسرت فنا دارد سود ما را **اللهم اغفر لنا** در نکته چند متعلق باین باب **نکته** بدانکه خلاصی از دوزخ و نجات از نیران
هیچ چیز دیگر سوای محبت حضرت علی ابن ابی طالب و اولاد و فرزندان او صلوات الله علیهم ممکن نیست و محبت آنست
که برضای محبوب دم زند و فعلی که موجب ملال خاطر او باشد نکند و پیوسته در خاطر جوید رضای وی بسر برد
تا محبت در دل محب قرار گیرد پس شیعه باید که پیروی کند افعال و اقوال حضرت زیرا که معنی شیعه پیرو است پس [illegible]
کنایه که لاف تشیع نتواند زد و خود را شیعه نتواند نمود چه حضرت حق سبحانه و تعالی جل جلاله که خالق اشیا است امر کرده
بندگان خود را بطاعت و نهی فرموده از معصیت پس هر که در بندگی کوتاهی [illegible] دانست باید که از اوامر و نواهی
اجتناب و تغافل نماید تا مالک حقیقی بنظر محبت بحال او نگرد و او را در میان بندگان بلطف و کرم ممتاز سازد و سرافراز
گرداند زیرا که هرگاه مالک مجازی را چند بنده خدمتکار بوده باشد پس هر کدام که در خدمت و طلب رضای وی [illegible] در
خدمت سعی بلیغ بجا می‌آورند و انعام و تشریفات از خواجه بیشتر می‌یابند تا آنکه در خدمت تقصیر و تهاون
نکند و هر کدام که در خدمت تقصیر و تهاون کند از نظر بیندازد بلکه انواع ایذا و آزار به او رساند و شیخ سعدی رحمه الله

در گلستان

در گلستان آورده که یکی از ملوک عرب متعلقان را فرموده که مرسوم فلان کس را چندانکه هست مضاعف کنند و هر کدام که در
خدمت ملازم درگاه است و مترصد فرمان و سایر خدمتکاران بلهو و لعب مشغولند صاحب دلی بشنید و گفت حال
درجات بندگان بدرگاه حق جل علا همین مثال دارد **نظم** دو بامداد گر آید کسی بخدمت شاه • سیوم هر آینه دروی کند بلطف نگاه •
مهتری در قبول فرمانست • ترک فرمان دلیل حرمانست • هر که سیمای راستان دارد • سر خدمت بر آستان دارد • حضرت
رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله امر فرموده است خود را بطاعت الهی و اجتناب از معاصی فرموده حضرت سرور اوصیا علی مرتضی
بر شیعیان و موالیان همین سوال فرموده و حضرات ائمه هدی علیهم التحیة والثنا نیز پس معصیت مخالف [illegible]
شعار و دثار خود ساختن و خود را شیعه نمودن طریق عجب نیست **بیت** هر که نزد بانش ذکر علی [illegible]
باید زدنش پیش محکم **نکته** در بعضی آورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت پیغمبر سخن گفت در [illegible] از زر
سرخ و یکی از مروارید سفید و سقف میان هر دو [illegible] هفتاد ساله راه بود **نکته** یکی از زهاد حکایت کند که یکی
از دوستان چند دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن شخص با من گفت این مردم را چگونه می‌بینی گفتم بعضی
بیمار و برخی در خواب گفت انظر بر سرهای ایشان است چه می‌بینی گفتم چشمان مرا بمالید دیدم بر سر هر یک
غرابی نشسته بعضی با بالهای خود چشم مردم فرو گرفته‌اند و بعضی را [illegible] گفتم این چیست گفت اینها
شیاطین‌اند که بر سر ایشان نشسته‌اند و هر یکی بند و غفلت و [illegible] پس این آیه بر خواند که و من
یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین یعنی هر که خود را بر کوری دارد از یاد کردن خدای که متصف
بصفت رحمت است تعلیم کنیم از برای او دیو را یعنی و بر انگیزانیم شیاطین را بر او [illegible] و نظر التفات
از او باز دارم پس [illegible] در این حال شیطان باز استیلا یابد پس آن شیطان مر او را همنشین و مصاحب شود و بر وسوسه
باغوا و اضلال و وسوسه مشغول گردد **نکته** روزی منافقی به حضرت امیر آمد و گفت یا علی ترا دوست میدارم
حضرت فرمود دروغ میگوئی زیرا که من در دل خود دوستی ترا نمی‌یابم پس این شیعه قوم در دوستی حضرت علیه السلام و [illegible]
صادق به او ترا دوست دارد و علامت دوستی او آنست که از گناهی و خطائی سر نزند زیرا که دوست
بدی دوست خود را نخواهد و اگر ناپسندی از او بیند در صدد نصیحت او در آمده او را از آن منع میکند
و چنان میسازد که دیگر از وی آن فعل سر نزند [illegible] خود را شیعه نام نهد و چشم شفاعت از ایشان بدارد که
از معاصی باز نگفته **نکته** در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز در اعمال خود را در پیش نظر بنگر
که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری از سیئات تایب شو و در حسنات بیفزا و در [illegible] خود بکوش که فردا
مجال تدارک نخواهد بود و در کشف الاسرار آورده که پدری با پسر خود گفت که امروز هر چه با مردم [illegible]
ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی پسر تا نماز شام هر عملی تمام کرد [illegible] روزی دیگر
همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و مشقت میکنم اما از [illegible]
آمد و طاقت این ندارم پدر گفت ای پسر [illegible] ترا در این کار رنجه داشتم تا از خواب غفلت بیدار شوی و هشیار گردی

واز موقف حساب تا قرب شوی چون طائفه یکروز حساب ایشان بهشت [illegible] را باشی [illegible] خواهی کرد **تکمله** روایت
کرده‌اند در بیانات هم بندگان را در موقف عرض بدارند و حساب ایشان بکنند و اهل دوزخ را به دوزخ رسانند و دوزخیان بر خیزند
و زبان شفاعت بگشایند حق تعالی بعضی از ایشان را بجهت شفاعت دوزخیان از دوزخ بیرون آورد و گروهی دیگر
بشفاعت انبیا از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت مومنان و بعد از آن رحمت الهی بشفاعت بر خیزد
و گوید بار خدایا من نیز شفاعت می‌کنم حق تعالی فرماید که شفاعت کن در حق هر که از مومنان و مومنات خواهی که او را در
دو موضع یاد کرده باشد اول معصیت کند و از من ترسد و ترک [illegible] نموده باشد یا از روی امیدواری مرا یاد
نموده باشد و در همه عمر یکبار از روی خوف یا رجا مرا خوانده باشد پس شفاعت او هر مومن و مومنه باشد از دوزخ
بیرون آیند و به بهشت روند و در دوزخ نمانند مگر کسی که خدا تعالی را [illegible] نباشد بجهت کفر و شرک انگاه
بفرماید تا درهای دوزخ در روی ایشان در بندند ابد الابد [illegible] حضرت پیغمبر اخبار [illegible] کسی در دوزخ مخلد
نخواهد بود مگر اهل [illegible] که او را منکر بوده باشند و معاند و استکبار ورزند اما هر کس [illegible] از گناهان که [illegible] عذاب
خواهد کشید پس جهد کنید [illegible] در دوزخ [illegible] ولی جسم ضعیف و لیکن تحمل تاب آتش دوزخ ندارد امید که جمیع
مومنان از شفاعت حضرت محمد مصطفی و آل اطهار او صلوات الله و سلامه علیهم بهره‌مند گردند بحرمة جاه
و جلال [illegible] **مناجات محمد نعتیه** یا رب مکن [illegible] بدر را ٭ حرمان مکن نصیب ز حسن [illegible] را ٭ بیداری
و ذوق [illegible] عالم بخش ٭ کز سر برون رود هوس خواب خوش را ٭ در [illegible] بلطف ٭ بر صفحه [illegible] را
[illegible] دل [illegible] ٭ هر لحظه [illegible] باشد [illegible] را ٭ [illegible] آشکارا ٭ گر چشم رحمت
نکند یک نظر را ٭ مستم ز جام غفلت و هستم امیدوار ٭ کز رحمت او دهی سحر خبر را **خاتمه** در بعضی احادیث و حکایات
متفرقه [illegible] حضرت پادشاهی را [illegible] بوادی دوری و قرب را بلطف قدیم و فضل عمیم [illegible] و
جمال و جام [illegible] کمال خلاصه اولاد آدم را سیراب گردانید و محمد [illegible] که جمال کمال او را [illegible]
وجود [illegible] بخشید [illegible] که ابتدا [illegible] هر اثبات [illegible] حمیدی که شکر او فرض و حتم است
بر اهل ارض و سما و ستایش او [illegible] بر اولاد آدم و حوا **نظم** ای برتر از خیال و [illegible] و کلام ٭ [illegible]
[illegible] شنیده‌ایم ٭ [illegible] گذشت [illegible] ٭ ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم ٭ و صلوات نامیات
زاکیات با برکات بر حضرت افضل [illegible] و خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین محمد مصطفی **رباعی** ای شمع
اسلام از نور رخت خورشیدی ٭ امید بلطف تو [illegible] ٭ هر شب بود از فیض جمالت [illegible] ٭ هر روز [illegible] دولت
تو باشد عیدی ٭ و بر حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین و قاتل المشرکین و قائد الغر المحجلین علی ابن ابی
طالب **رباعی** المنة لله که ز فیض ازلی ٭ شد منزل دل مطلع انوار جلی ٭ خورشید حقیقت [illegible] شد ٭ از دوستی علی و
اولاد علی ٭ و بر آل و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین **اما بعد** بدانکه احادیث حضرت سید المرسلین و کلام
حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین زیاده از آن است که در این مختصر گنجد اما بعضی از آن ایراد

مذهبی حکایات اشاره شد و ختم کتاب بادعیه و زیارات [illegible] نموده و در [illegible] دوازده بحث **بحث اول**
در بیان بعضی احادیث قدسی در صحیفة الرضا مذکور است که حضرت پیغمبر فرموده که حق تعالی جل جلاله فرموده که لا اله
الا الله حصار منست پس هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من و حضرت امیر هم فرموده بشروطها و انا من
شروطها [illegible] کرده‌اند [illegible] بشروطها را باعتقاد محمد رسول الله و علیا ولی الله و اقرار بحضرات ائمه [illegible] علیهم صلوات الله الملک
الاکبر و اجتناب از کبایر [illegible] گفتن لا اله الا الله از عذاب خدا [illegible] شد و در صحیفه [illegible]
که [illegible] حق تعالی [illegible] که ای آدم [illegible] دوستی میکنم [illegible] رسانید [illegible]
بسوی تو و تو دشمنی میکنی با من [illegible] و شر تو [illegible] هر شب
عمل قبیح تو [illegible] ای آدم [illegible]
ای ابن آدم [illegible] پس چون توبه میکنی و از گناه باز میگردی [illegible] توبه ترا قبول
میکنم و از گناه تو میگذرم و داخل میگردانم ترا در بهشت و میپوشانم گناهان ترا [illegible] در صحیفه [illegible] حق تعالی میفرماید
که نیست مخلوقی که پناه [illegible] مخلوقی دیگر [illegible] آسمان و زمین [illegible] سوال
بکند از من عطا نمیکنم او را [illegible] اجابت نمیکنم و نیست مخلوقی که پناه [illegible] ضامن میگردانم
آسمانها و زمین [illegible] اگر سوال کند از من عطا میکنم او را و اگر [illegible] اجابت میکنم او را و اگر
از شر [illegible] در صحیفه مذکور است که حضرت رسول الله فرموده که روزی
جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] داخل [illegible] و در خبر است [illegible] حق تعالی میفرماید [illegible] ای فرزند آدم
[illegible] من [illegible] بهتر است [illegible]
[illegible] دنیا از تو روی [illegible] پس [illegible] آخرت
هر گاه مریض شوی [illegible] یاد کن [illegible] آتش دوزخ [illegible] و هر گاه [illegible]
آوری [illegible] و هر گاه طعامی [illegible] یاد کن [illegible] و هر گاه
[illegible] دعا [illegible] و هر گاه [illegible]
[illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ای فرزند آدم
[illegible] بسیار [illegible] ای فرزند
آدم عمر [illegible] دنیا کوتاه [illegible] امید [illegible] دراز [illegible] بسیار [illegible] ای فرزند
آدم [illegible] طلب دنیا [illegible] و آخرت [illegible] طلب [illegible]
[illegible] ای فرزند آدم [illegible] بسیار [illegible] ای فرزند آدم [illegible]

مرحمت من ذلیل صفت در اعزت و ذلیلی و در طاعت من عزت فنشد در آنحضرت مهمات کم باید و در راحتی افکنده
باشند هیهات هیهات آنکه رو و در روایت شخصی که علی تکرده پس هر که راه او بسوی مردن باشد چگونه جمع میکند مال دنیا
و کسی که خانه او قبر باشد چگونه شادی میباشد و کسی که آتش دوزخ در پیش داشته باشد چگونه میخندد و کسی که گذشت
او برای او زمانست چگونه بچیزی دنیا راضی شود ای فرزند آدم از خاک خلق کرده ام ترا بجای خود در [illegible] و از خاک [illegible]
خواهی شد پس و دامن دنیا [illegible] ازبرای مردن و در روایت آمده که حضرت پیغمبر فرموده که حق سبحانه
وحی کرد بحضرت داود ع که ای داود بدرستی که وضع کرده ام من پنج چیز را در پنج چیز و مردم طلب میکنند ایشان را در غیر
موضع خود پس نمی یابند من وضع کرده ام علم را بگرسنگی و مشقت و مردم طلب میکنند در سیری و در راحت پس نمی یابند
او را من وضع کرده ام عزت را در طاعت خود و ایشان طلب میکنند در خدمت سلاطین پس نمی یابند او را وضع
کرده ام غنی در قناعت و ایشان طلب میکنند در کثرت مال پس نمی یابند او را و وضع کرده ام رضای خود را
در نافرمانی نفس و ایشان طلب میکنند در طاعت نفس پس نمی یابند او را و وضع کرده ام راحت را در بهشت و ایشان
طلب میکنند در دنیا پس نمی یابند او را و حضرت رسول الله ص فرموده که فخر و بزرگی مردمان در شش چیز است اول
آب روی نیکو ۲ فصاحت سیم باصل و مال و نسب چهارم بمال و ولد پنجم بقوت ششم بملک و حشم و
حضرت حق جل شانه آسمان بن خطاب کرده میفرماید که بگو ای محمد مر آنکسی را که افتخار میکند بروی نیکو که روی نیکو سوخته
و کباب خواهد شد در بیابانهای ایشان باشند در دوزخ و بگو مرآنکسی که نازش او بفصاحت و بلاغت است در روز قیامت
بر خود گوید دهنهای ایشان را و بگو مرآنکه با مال افتخار کند از زر او باصل و نسب آنچه بود دور میشود در روز قیامت
پس دهان در زبان ایشان از اسل و نسب بریده میشود و بگو مرآنکسی که افتخار او بمال و ولد است که در روز قیامت
روز نیست که نفع برساند مال و فرزند که یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ و بگو کسی که بزور و قوت مغرور است که بر
ایشان مسلط خواهند شد ملائکه غلاظ و شداد که عصیان حق تعالی نمی کنند در آنچه مأمور شوند و بگو ای محمد
مرآنکس را که افتخار او بملک و حشم است که در آن روز پادشاهی مرخدا راست و حضرت حق عز شانه فرموده
ای حق تعالی فرموده عجب دارم از کسی که ایمان آورده باشد بمن چگونه توکل کند بر غیر من و عجب دارم که توکل کند بمن و اشتغال
بر دین مظالم من او را پیش از آنکه وعده کنند و کرده دارم من او را از رزق و بلیه مرگ غفلت و دیگر حضرت عزت شانه فرموده
که یا احمد آیا میدانی که درجه و رفعت بنده نزدیک میشود بر ضای حق تعالی حضرت رسول ص عرض کرد که ای پروردگار عالم
تو عالمی حق تعالی فرمود که هر که طلب کند مرا می یابد مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا عاشق شد مرا و محبت او در دل من
جای کرد و هر که عاشق شد بر من من نیز عاشق او میشوم و هر که عاشق او شدم او را میکشم و هر کرا بکشم دیت و خون
او بر منست و هر که دیت او بر من باشد پس من دیت او هم او نیز بنگو حدیثی است و نیکو نشانه نیست خوشا حال صاحب
مراتبی که باین مرتبه رسیده باشد که عاشق الهی شود و معشوق حضرت واجب الوجود گردد و کشته تیغ او گردد

نظم
تا مرد بتیغ عشق بی سر نشود ❊ در حضرت معشوق مطهر نشود ❊ معشوق طلب کنی دم سر خواهی ❊ از یک خواهی دو کار میسر نشود

ونیز حضرت حق تعالی خطاب میفرماید که ای بنی آدم بیرون آمدی از راه بول دو بار یعنی یکبار که از منی خلق شدی و یکبار دیگر که تولد
شدی و غذای تو دو بار از مجرای حیض بوده یعنی یکبار که در رحم مادر بودی و یکبار که مادر ترا شیر داده زیرا که شیر هم از خون
حیض بهم میرسد پس تو از کجا و تکبر از کجا رباعی ای ماه و پری ز جست جند ای حیرت ❊ ای به لب دهان بر دهان مهر سکوت
یک قطره آب داری هم کور و دوی ❊ یک قبضه خاک وانی هم باد بروت ❊ و حضرت رسول ص روزی خبر داد حضرت امیر المؤمنین علی ع
را که یا علی بشارت میدهم با آنکه نازل شد حضرت جبرئیل ع بر من در حینی که بود مرا که برو تو و حضرت علی ع و بگو که حق
میفرماید که شیعه تو خواه مطیع و خواه عاصی از اهل بهشتند پس چون حضرت شکر این کلام در شنید از حضرت سید ابرار
شنید بجهه در افتاد بعد از سجده دستها بر داشت بسوی آسمان و گفت گواه باش ای پروردگار که من بدرستی که بخشیدم
که بخشیدم شیعه خود را نصف حسنات خود را پس فاطمه زهرا نیز دستها بلند بر داشته فرمود که بار خدایا من نیز نصف
حسنات خود را بشیعه حضرت علی ابن ابی طالب ع بخشیدم و حضرات حسنین علیهما السلام هم این نیاز بدرگاه بی
نیاز عرض نمودند پس حضرت رسول الله ص فرمود پروردگارا گواه باش که بخشیدم شیعه حضرت علی ابن ابی طالب
را هم نصف حسنات خود را پس در این سخن بودند که جبرئیل ع از نزد ملک جلیل در رسیده و گفت ای رسول خدا تعالی
میفرماید که شما کریمتر از من نیستید و کرم صفت منست پس بدانید بدرستی که آمرزیدم شیعیان حضرت علی را با تمام
خوشا حال شیعیان علی ع اما نیز شیعه بودن کاری بس دشوار است و مجمل گفتن بسیار مشکل و امید که حق تعالی جمیع
مؤمنان را از شیعه حضرت امیر المؤمنین ع گرداند و این کمترین از غلامان شیعیان آمین یا رب العالمین

مناجات
بهمه کمال و صفات ان دری ❊ که او کرد کاری و حبیب و قادر و متعال ❊ بحق احمد مرسل که از رسالت اوست ❊ سواد
اوج علا رسته از حضیض و بال ❊ بذو الفقار علی ولی علی قدر ❊ که بود روز و غا قاطع صف ابطال ❊ بسر سپهر سلیمانی در دریا
در دانه بتو جان سیب و بنای بهیج ملال ❊ بر روان ره دین که چون شمال و صبا ❊ همین روند پیش خاک در زینب و بیال ❊
بر اسلام که بز جت سرای قدس قدم ❊ زمام حدثان کرده اند قبح رجال ❊ که این را همه خطا دیپا و کردند او ❊ زد لغای
طیبت سلاسل و اغلال ❊ ازین سلاسل و اغلال مطلقش گردان ❊ که نیست بود زبود خودش گرفت ملال ❊ بر او بند کش
جنبشی بدل که در ان ❊ بغیر تو دگری نیست خود و مال و منال ❊ بحبیب رسول در بعضی احادیث حضرت نبوی ص بانکه ثواب
نیکی با سادات کردن از حد حصر متجاوز است و حضرت رسول فرموده بدرستی که من شفیع چهار کس در روز
قیامت اگرچه گناه اهل دنیا با ایشان باشد اول کسی که یاری دهد ذریه مرا ۲ کسی که بدل کند مال خود را برای ذریه من
۳ کسی که سعی کند در حوایج ذریه من ۴ کسی که دوست دارد ذریه مرا بدل و زبان و نیز روایت است از حضرت امام جعفر
صادق ع که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ایگروه خلایق گوش کنید که اول حضرت محمد ص را با شما کلامی میفرماید
پس گوش کنند خلایق و حضرت شافع عرصات فرماید ایها الناس که او را نزد من حقی هست یا منتی یا نیکی است
پس برخیزد تا حق او را مکافات کنم پس مردمان گویند پدر و مادر ما فدای تو باد یا رسول الله ما را بر تو چه حق است و چه منتی
و چه نیکی بلکه اینها همه از جانب خدا و رسول او در ذمه ماست پس حضرت رسول الله گوید بلی چنین است که هر که بیکی

امام که دوستی کرده و باز دیکی حسنه یا درجه من الجنة از ایشان سیر کرده یا برهنه از ایشان پوشیده پس باید که برخورد
نا مکافات کردار خود بیابد پس چیزی که مر ایشان با سادات رفیع الدرجات بعوض و عوض نیکی کرده اند تدخود ملا درات
عرصات راست کردانند پس ندا رسد از جناب حضرت عزت که ای حبیب من بتحقیق که مکافات ایشان را باز گذاشتم
ایشان را در بهشت هر جا که خواهی ده حضرت پیغمبر به کائنات فرماید که ایشان را در وسیله جایی دادم که از من و اهل بیت
من غایب نباشد و روایتست از حضرت رسول خدای که حق سبحانه و تعالی کاره است مر شش خصلت و کاره است مر
اوصیای مرا و کاره است تابعان ایشان را و آن خصال مکروه بازی کردنست در نماز و فحش گفتن در روزه و منت
نهادنست بعد از صدقه دادن و جنب رفتن است در مسجد و نگاه بخانه مسلمانان کردنست بی اذن صاحب خانه
و خنده میان در میان قبور و روایتست از حضرت رسول الله که هر که آزاد کند بنده را از برای خدای آزاد کرده است خدای تعالی
هر عضوی از او عضوی را از آتش دوزخ زیرا که دوزخ برابر یکدیگر دست و نیز روایتست از حضرت رسول الله که هر که تکلم کند
در پنج موضع بکلام دنیا بخندد حبط کند خدای تعالی عملهای چهل ساله او را و آن مواضع اول مسجد که آن خانه خدای تعالی است
بیت الله خانه گرسنگان چون در او چیز نماز مکن ۲ در مجلس علما ۳ در عقب جنازه ۴ در میان مقابر ۵ جایی که قرآن
خوانند پس باید که در مسجد مشغول بکار الهی شوند و در مجالس علما استماع فوائد کنند که یک مسئله از علم یاد کردن بهتر است
نزد عقلا از حج کردن خروارهای زر و مولوی معنوی در مثنوی خود میفرماید **نظم** خاتم ملک سلیمانست علم جمله عالم صورت
جانست علم علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر تن زند ماری بود هیچ مکش در هوای بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار
علم تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را بدست و در عقب جنازه طلب مغفرت کند از برای خود و میت و در میانه
یاد مردن کنند و در جایی که قرآن خوانند گوش بکلام الهی کنند تا از حظ و ثواب او واقف باشند و حضرت پیغمبر فرموده که چون
هر یک از بنی آدم مشتاق بهشتند ولیکن بهشت مشتاق چهار طایفه است **اول** قاری قرآن ۲ ذاکر رحمان ۳ طعام
دهنده گرسنگان ۴ نگه دارنده زبان از دروغ گفتن و سخن چینی کردن و حضرت رسول فرموده که چند چیز است که درویشی
می آورد و باید دانست که اگر چه بعضی از آنها حرام است و بعضی مکروه و بعضی از گناهان کبیره است اما نقل نظر از آن
تنها کرده در درویشی می آورد **اول** ایستاده بول کردن و عقوبت گناه او در باب وضو گفته شد **دوم** در حال جنابت چیزی
خوردن ۳ دست نشستن بعد از طعام ۴ ریزه نان را خوار داشتن ۵ سوزانیدن پوست پیاز ۶ در آستانه خانه
نشستن ۷ جاروب کردن خانه در شب ۸ جاروب کردن بجامه ۹ وضو در موضع استنجا ۱۰ دست و روی بدامن و
آستین پاک کردن ۱۰۱ ظرفها را بعد از طعام ناشسته گذاشتن ۱۰۲ ظرفها را سر گشاده گذاشتن ۱۰۳ خانه عنکبوت
در منزل گذاشتن ۱۰۴ نماز را سبک گذاردن ۱۰۵ زود تر از دیگران از مسجد بیرون آمدن ۱۰۶ زود تر از همه کس بازار
رفتن ۱۰۷ دیر تر بیرون آمدن ۱۰۸ روی از فقرا پیچیدن ۱۰۹ دشنام دادن به اولاد و بر عکس **بیستم** دروغ گفتن
۲۰۱ جامه بر تن دوختن ۲۰۲ چراغ بنفس خاموش کردن ۲۰۳ در حمام بول کردن ۲۰۴ بر سر سبزی و دوغی که از دهان آدمی
از حلق بیرون می آید چیزی خوردن ۲۰۵ خلال بچوب گز کردن ۲۰۶ در میان نماز شام و خفتن خواب کردن و پیش

از طلوع آفتاب در نماز صبح ۲۰۷ بسیار گوش کردن بساز و سرود ۲۰۸ بی اندازه معاش کردن ۲۰۹ قسم بدروغ خوردن
سیم قطع رحم کردن ۳۰۱ مقدم پیران براه رفتن ۳۰۲ مادر و پدر را بنام خواندن ۳۰۳ دست را بگل شستن ۳۰۴ بر کنار ... برنشستن
۳۰۵ ناخن کندن بدندان و باید دانست که مراد بفقر و درویشی نه همین بیچیزیست بلکه فقر علم و ادب از فقر
بیچیزی بدتر است زیرا که حضرت رسول فرموده الفقر فخری و به افتخر یعنی فقر و درویشی فخر منست و بدان افتخار میکنم
از ارباب بینش و حضرت امیر المؤمنین علی بنظم آورده و ترجمه کلام آنحضرت اینست **رباعی** چون مال ... سیاهم
در حسرت و شوکت طغیانهم پس فقر به از غنی هر حال که هست در بند که بود همه ایمانهم و دیگر فرموده کاد الفقر ان
یکون کفرا یعنی شاید که فقر بکفر انجامد پس مراد از حدیث اول فقر و درویشی است از حطام دنیا و مراد بحدیث
ثانی فقر و درویشی است از علم و ادب زیرا که از انبیا افعال خداوند مال و صاحب مکنت ... زیرا که حق تعالی ... میکنم
بیان کماز ... و نیز چه ... الله بن محمد ... حضرت رسول ... خود ... اخص خود ... ران ...
اهل فضل و دانش باید شنید و ... ران ... و جنت ... ران ... ران که از پس
... ران ... ... حضرت ... ... کلام ... **بیت**
افسوس ... که ایام جوانی بیهوده گذشت در صحبت جاهلان بغفلت گذشت عمری که بود صرف اوعلم و ادب بیهوده ... بسیار ...
گذشت و دیگر حضرت رسول فرموده که هر که عقل بر شهوات او غالب است او از ملایکه برتر و فاضل تر است و اگر شهوات او بر عقل
او زیاده است از بهایم کمتر است و دیگر فرموده که هر که تواضع کند مالدار را از جهت حرمت مالداری دو ثلث دینش برود و
حضرت رسول الله فرموده که چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود **اول** امام عادل **دوم** پدری که دعا از برای ولد خود
کند ۳ کسی که از ... برای برادر مؤمن خود در غیبت ۴ هر که ... که بر ظالم ... زیرا که حق ... فرموده که بعزت و
جلال من که ... مظلوم را اگر چه بعد از مدتی باشد و دیگر فرموده که حق تعالی حرام کرده است بهشت را بر ...
... ... باشد ... ... بالک نداشته باشد و دیگر فرموده که ... پنج چیز را پیش از پنج چیز ... جوانی
پیش از پیری و تندرستی را پیش از بیماری و غنا را پیش از درویشی و زندگی را پیش از مردن و فراغت را پیش از شغل
و دیگر آنحضرت فرموده که هر که ... آزاده کند ... از جهت ... پیش از آنکه ... از دوستان بدست
... ... پرسیدند که یا رسول الله آن چیزها ... ... که در حال حیوة با او
بودند ... ...
اهل عذاب باشد ... ... که ... ... هزار
... ... هزار ... هزار ... ... هزار ... ... هزار ... و ... هزار ... ...
... ... آنحضرت فرموده که هر که ... کند از برای ... ... فاسق ... بر ... ...
... ... علی ... ... باشد و از آنحضرت روایتست
که فرموده دوستی علی و اولاد اطهار او صلوات الله علیهم ... ... گناهان ... ... و دیگر فرموده که ...

مردمان براهی روند و علی ابن ابی طالب براهی دیگر پس برو براهی که حضرت علی علیه السلام برود پس حق با علی است و علی با حق است
و دیگر آنحضرت خطاب فرموده با علی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد بتحقیق که حق تعالی را دوست
داشته و هر که حق تعالی را دوست دارد بتحقیق که بهشت بر حق تعالی است اما یا علی هر پیغمبری اولاد از پشت اوست و اولاد من از
پشت تست و تو ای علی بمنزله خلیفه و وصی منی و پدر اولاد منی و نگهبان شریعت و دین منی و قایم مقام منی بر امت من و
دیگر فرموده که حق تعالی را دایمه است از برای برادرم علی فضایلی که در شمار نمی آید پس هر که یاد کند فضیلتی از فضایل
او و معترف باشد بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را و هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او بیامرزد تا زمانی که ملایکه
استغفار کنند از برای او تا آنکه آن کتاب را تمام کند و هر که بشنود فضیلتی از فضایل او بیامرزد حق تعالی گناهی که از گوش
کرده باشد و اگر نظر کند در کتابی از فضایل او بیامرزد حق تعالی هر گناهی که از نظر کرده باشد پس فرموده که نظر کردن در
روی حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عبادتست و یاد کردن عبادتست و قبول نمیکند حق تعالی ایمان بنده را مگر
بولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام و بیزار بودن از دشمنان او **مناجات جمال الدین عبد الرزاق** ای ز وجود تو
کارها چو کام • وی بسته از جود تو هر کام • جودت از اندازه رفت بالکرم • نعمت از حد گذشت بر کرم
بیدم در شمار شکر تو هرگز • در چمن الحمد من عندلیب سوالم • گر بود از روزگار جهانم آخر • یعنی از زبان شکر نعمت بر کنم
بار خدایا اگر چه هست گناهم • بحمد و ثنای تو امید نجاتم • لیک اسیرم بلطف تست رهایی • شافع و عذرم کی سعادت ...

بحث ۳۵ در بعضی کلام حضرات ائمه معصومین علیهم السلام من کلام حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام وصیت
کرد حضرت امیر المؤمنین بحضرت امام حسین علیه السلام که ای پسرک من و ای نور دیده از برای شفقت و مهربانیست ترا از برای
نیکی دخت و اگر چه خطاب حضرت امام حسین علیه السلام است اما جهت تنبیه شیعیان است الغرض فرموده که وصیت
میکنم ترا به پرهیزکاری و تقوی خواه در حضور و خواه در غیبت و بگفتن کلمه حق خواه در حالت رضا و خواه در حالت
فقر و غنا و بیاد کردن حکم الهی خواه دوست باشد و خواه دشمن و رضای حق تعالی از دست ندهی خواه در تنگی و خواه
در فراخی بدانکه ای پسرک من هر که بینا باشد بعیب خود مشغول نمیشود بعیب دیگران و هر که راضی بقسمت حق شد
غمگین نمیشود هر گاه چیزی از او فوت شود و هر که چاهی کند از برای برادر خود در او افتد و هر که پرده حرمت سازد بر ادمی
خود را و ظاهر سازد عیب اهل و عیال او را رسوا شوند عورات و اهل بیت او و هر که فراموش کند گناه خود را بزرگ داند
گناه دیگران را و هر که در مجلس علما نشیند بزرگ و صاحب قدر باشد و هر که مزاح کند سبک و خوار گردد و هر که بسیار
حرف زند خطای او بسیار شود و هر که خطای او بسیار بود حیای او اندک شود و هر که حیای او اندک بود ورعش کم گردد و دل
او مرده گردد و در دوزخ ای پسرک من هر که نظر کند در عیوب مردمان و راضی شود بعیب نفس خود پس آن احمق و نادانست ای
پسرک من عزت مرد باستغنای او از مردمان و قناعت ما لیس که نافع نمیشود ادب بغیر عقل هاست و بخل بیکو
بهتر از سخاوت و هر که در طلب علم باشد عالم میشود ای پسرک من سر دانش هموار بیت و دیدن و آفت علم ناهموار بیت
و در شیق و صبر بر مصایب از گنجهای ایمانست ای پسرک من بسیار ترک کمی دنیا موجب ملال خاطر میگردد و شیخ سعدی

موافق این مضمون فرموده **قطعه** بسیار مردم شدند حب دنیا • ولیکن بخشنده یکی پس اگر خویشتن را ملامت کنی
ملامت بنام کشیده بر کنی • دیگر حضرت فرموده که عجب و تکبر در نفس خود دلیلست بر ضعف عقل او ای عزیز عاقل مرد
عاقل اگر چه صاحب جاه و جلال و منصب و مال و مکنت و علم و ادب باشد هرگز او را منظور نظر خود نمیکرداند و تکبر
و عجب بخود راه نمیدهد اما بی عقل و نادان و سفله و تنگ حوصله با اندک چیزی صاحب بلند ناجی داشته باشند باد در دماغ
خود میاندازد و خود را از عجب و تکبر نگاه داشتن نتواند و مضمون کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
رباعی ای گشته عیان طالب دنیای دنی • تا کی شب و روز در پی جان بیهوده کنی • دنیا چو بود دنام فوات و فنا • انجام که باید همه
بجهت و منی • و نیز آنحضرت فرموده که جویند طالب علمی به پیشه مونس بهتر از رب و اولو الاخوار دیدند که ما بعلم
را در شکم سلک عقل میکردد در میان سالکان بی نیاز که سالک علم در نجات است و از سالکان عالم
او بخشی است و سالک علم آنست که هر که او را بشکند زر که پرود و چون زر کلیه باشد و چون نشکند کند خشکار
خود را عزیز و یک کلام گوهر بار حضرت حکایتی مضمون علی ابن ابی طالب **شعر** العلم زین فی الدارین مفتخر • لکن بلا
ادب یحدی ینبت • العلم فی الرجال خیر ذی ادب • کالوجه لیس له انف ولا عین • مضمون کلام معجز نظام اینست که علم زینت
مردانست و در هر دو جهان فخر مرد از علم است لکن عالمی که بی ادب باشد در زینت او شبیه است به مثل و جمال
آنست که شخصی عالم باشد و ادب نداشته باشد چون روی بینی که بینی و چشم نداشته باشد و نیز آنحضرت فرموده
کلا شرف مع سوء الادب و مضمون کلام گوهر بار حضرت موافق اینست **قطعه** بی ادب مرد کی شود همه • گر چه
از اجلات و نسبت است • با ادب باش تا بزرگ شوی • که بزرگی نتیجه ادبست • و نیز آنحضرت فرموده علامت خوشحال
آنکسی که بیشی در آنکه گفتار و جود سخا باشد زیرا که دو خصلت در یک کس از او بر کرامت دو خصلت در یک
باشد **اول** آنکه او را اعتقادی و بیمز در میان خلایق نیست و این از صفات سالکین است **دوم** آنکه او را ملامتی
در ... نیست و این حسنت هرو است **۳** آنکه در روی زمین متوکلی نیست و هر جا که میرسد بساط او است و این
علامات متوکلان است **۴** آنکه در اکثر اوقات گرسنه است و این از ادب صالحانست **پنجم** آنکه هر چند او را
بیرون کنند ترک آستان صاحب نمیکند و این عجایب دیگر نمیرود و این سیرت مرتاضانست **۶** آنکه در شب خواب
نمیکند مگر اندکی و این اثار محبانست **۷** آنکه هر چند او را بزنند و از او دور باشد بگریزند باز نمیاید
و این طریقه خاشعانست **۸** آنکه اکثر اوقات ساکتست و این از افعال راضیانست **نهم** آنکه راضی میشود بجای
صاحب با وجود بعد و این روش قانعانست **دهم** آنکه چون بمیرد از او چیزی باقی نماند و این از خصایل زاهدانست
و نیز آنحضرت فرموده که دوای دل راضی بودن بقضای حق تعالی است و درد و علت نفس در حرص است و دلیل عقل مرد
قول اوست و دلیل نقل او فعل اوست و سخی تنها در ملک برادرانست و دولت دوران و احوال روزها بکار مانست
مردمان و مردم فرصت را ناصیا دانست و نیز آنحضرت فرموده که طلب کردم علم را و به منزلت پس یافتم آن را در علم بیاموزید
علم را با بزرگ شوید در دنیا و آخرت طلب کردم کرامت را و بیز که یافتم آن را در تقوی و پرهیزگاری پس پرهیزید

تا من فروتر مکرر شوید و طلب کردم غنی و چیز نیازی پیدا نتم مگر در قناعت بر شما باد که قانع شوید تا توانگر گردید و طلب
کردم راحت را پس نیافتم الا در ترک استکثار جهت قوام معیشت دنیا ترک کنید دنیا را و استکثار طلب مکنید تا راحت یابید
در دنیا و آخرت این شرف را از جناب خدا تعالی و طلب کردم سلامتی را پس نیافتم الا در طاعت حق تعالی و طلب
کردم دولتمندی را پس نیافتم آن را مگر در رد کردن آرزوی نفس و جهت تقرب بحق تعالی آوردن در هر کاری شما را
از نیکی و طلب کردم عیش و شادمانی را پس نیافتم آن را مگر بترک هوا و هوس پس ترک هوا و هوس کنید تا نیکو شود کار
شما و طلب کردم ستایش را پس نیافتم الا ببخشش پس باشید از اهل بخشش تا ستایش کنند شما را و طلب کردم نعمت دنیا و آخرت
باید و نیز آنحضرت فرموده که روزی حضرت رسول الله بمن خطاب فرموده که یا علی بدرستی که حق تعالی بخشیده است
ترا و شیعه ترا و دوستداران شیعه ترا خوشا حال دوستان حضرت علی بن ابی طالب و دوستان دوست او و بدا حال
اگر از جهان دوستی او بیرون رفتی ای محمد بیاید کرد که شاید در سلک دوستان آنحضرت در آیم انتهی من کلام حضرت
مولانا ابی محمد الحسن ع از سلمان فارسی منقولست که گفت از حضرت امام حسن ع شنیدم که میفرمود ای
مردمان اگر بدانید ... آن را ... جهت ... شود ... شما از حضرت امام رضا روایت کرده
که آنحضرت از آبا و اجداد خود روایت کرده که از حضرت امام حسن شنیدم که فرمود آنحضرت ... در خواب دیدم گفتم یا رسول الله
اماده ... نقش کن بر انگشتر خود ... نقش کن بر آن که لا اله الا الله الملک الحق المبین
سوال کردند از حضرت امام حسن ع از نشستن در خلا فرمود که برابر قبله منشینید و پشت بقبله مکنید و روی
و پشت بباد منشینید ... بنشینید ... و باد ... آید و ... جهت تعظیم و احترام قبله
از دفع ... الا که ... کرده ... که بسیار نشستن در خلا ... آورد من کلام مولانا ابی
عبد الله الحسین ع حضرت امام حسین ع فرموده که هر که آب دهن ... در چاهی که آب باشد ... جنابت
کرده ... و هر که ... در جایی که آب یافته نشود ... جنابت کرده باشد ... و هر که ... زنا
کرده اند مردمان ... کرده باشد و هم از آنحضرت منقولست که فرمود ... زنا ... از ...
زنان ... دوستی ... مردمان خود و آنحضرت فرمود که مردمان ...
عالم ... و دوست ایشان ... مردمان ... و هم از آنحضرت فرمود که هر که بیاموزد علم را از برای رضای حق تعالی
و عمل کند از برای خدای او در اسمان ... عظیم القدر است و نیز فرموده که نیست ... نزد ابلیس ... از ...
مومن من کلام مولانا امام علی بن الحسین زین العابدین ع روایت میکند از حسن بصری که داخل شدم به بیت
الحرام ... دیدم ... که ... و ... که معنی ... است
کرده ای من در ... سکینت خود را ... امید من ...
من پس ... گناهان ... امید ... در عالم ... لطف ... و
چون من باشند ... من ... ای ... سوخته باشد

دوزخ

دوزخ ابن خطاب مدعای من پس بگذارید و از شوم و از کثیر تم مادی گوید که چون نزدیک رفتم حضرت امام زین العابدین
بود گفتم ای عزیز ... ای ... چه جا است که ... گفت انا اهل بیت حضرت رسول خدا ... ای ... شما فرموده که انا
یا ابا الله فرمود بکنار رسانی ای ابا سعید حق تعالی بهشت را از برای کسی خلق کرده که طاعت او کند و اگر چه بنده
حبشی باشد و خلق کرده آتش دوزخ را از برای کسی که عصیان کند اگر چه ... باشد ای عزیز ... و بیت
که ... سال ... نماز شام نماز صبح ... ایشان ... و ... و افعال او و نیز
آنحضرت فرموده که مجالست صلحا ... صلاح و آداب علما و ... بر ... عقلست و اطاعت اولو الامر تمام عزت
و صلاح آوردن مال ... و از ... تمام ... و ... راحت بدنست و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که طعام دهد مومن گرسنه را طعام دهد حق تعالی او را از میوه های بهشت و هر که آب دهد مومن تشنه را آب
دهد حق تعالی او را از ... مختوم و نیز فرموده که هر که بپوشاند مومن برهنه را بپوشاند حق تعالی جامه سبز و هرچه از
از برای او تا روز قیامت من کلام مولانا ابی جعفر الباقر ع حضرت امام محمد باقر ع فرموده که ... چشم ... در روز قیامت گریانست
الا سه چشم چشمی که ... و ... و چشمی که ... و چشمی که ... باشد در راه خدا تعالی
و چشمی   و نیز آنحضرت فرموده که هر که ... و ... باشد ... روز قیامت ... و او
باشد و نیز آنحضرت فرموده که دو رکعت نماز که ... افضل است از ... در روز ...
آورده ... اهل دوزخ ... و نیز از آنحضرت منقولست که هر که ... دهد علم ... لعن میکند
او را ملائکه رحمت ... و نیز آنحضرت فرموده که هر که طلب علم ... با علما ... و ... کنند
جهلا ... در ... بر ... شد ... از آتش و نیز فرموده که ... بپوشاند ...
از برای ... جامه ... کند ... و هفتاد هزار ... کنند استغفار که
از برای او تا ... و نیز فرموده که ... رسید بر ... جناب حق تعالی که ... مومن در او باشد من کلام مولانا الامام مفتدا
امام جعفر الصادق ع حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که بگذارید پسر خود را ... سال یعنی هفت سال
بازی کند ... و ادب کنید او را ... هفت سال ... و ... شود ... با ادب ... است
و الا ... هیچ چیز ... و ادب ... و دیگر آنحضرت ... دوستی ... در دل
خود ... کند ... زیرا که ... نکرده و هم نقل است که جابر بن عبد الله انصاری در بازارها
میگردید و میگفت ... انصار ... بدرستی که حضرت علی ابن ابی طالب ع بهترین خلقانست ... هر که ... و معتقد
... که ... دوستی حضرت علی ابن ابی طالب ... نظر کردند
مادران ایشان ... معلوم ... ولد الزنا ... و کلام سید ... الهدی نیز ... است
... در ... دو بیت شعر اذا العلوی تابع ناصبیا علی دین ... لان الکلب ...
یعنی هر گاه سید علوی تابع ناصبی شود ... دست ... و مادر ... کرده است

بدرستیکه لذت برادر شرف دارد از روی طبع زیرا که سگ طعمه بهتر یافت و او طبیعت بد خود نهد و نیز از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که هرگاه بمیرد طفلی از اطفال مؤمنین ندا کند منادی از ملکوت آسمان و زمین که بدانید که فلان بن فلان مرد پس
اگر مرده باشند پدر و مادر او یا یکی از ایشان یا بعضی از اهل بیت و خویشان او بدهند طفل را باو تا غذا و پرورش دهند و اگر نه
بدهند او را بحضرت سیدة النساء فاطمه زهرا ع تا او را غذا دهد تا وقتی که او بیاید یا خویشان او فوت شده تا بایشان تسلیم
کند و در روایت دیگر آنست که بدهند او را به ابراهیم خلیل و ساره تا غذا بدهند او را از درختان بهشت پس چون روز قیامت
شود لباسهای فاخر بپوشند و خوشبو کرده الله و هدیه‌ها از برای پدر و مادر خود بیاورند پس اطفال مؤمنین پادشاهان
بهشت باشند با پدر و مادر خود و نیز از آنحضرت منقولست که می‌لرزد عرش از جماعتی که ... پیش از آنکه بیاموزند از علم
کناه یعنی ... تا بر جاهل ... و از اینجاست که گفته‌اند **نظر** علم نادان ... هرکاره بر زد اشند
بابر هیزکاری کان بر نا بینایی از بر راه او فتاد و بینی دو جشم بود و در چاه او فتاد و نیز منقولست از آنحضرت که دنیا مانند
آب دریاست که هر چند تشنه از آن بخورد تشنگی او کم نمیشود و باعث زیادتی تشنگی او میشود تا وقتی که او را بکشد و
آنحضرت فرموده که هرگاه خواهید نیکویی کنید پس باید که تاخیر نکنید بدرستیکه حق تعالی عزشانه خود بر بنده مطلع شود که او
اراده چیزی دارد از طاعت لوید بعزت خود قسم که ... بغیر از ... هرگز ... و چون اراده گناهی کند پس ... کنید او را
شاید که حق تعالی چون مطلع شود بر بنده که اراده معصیت داشته باشد ... بعزت خود قسم که ... هرگز
و نیز فرموده که چون اراده چیزی کنید یا خواهید صله رحم بجای آورید باید که تعجیل کنید بدرستیکه از جانب راست
و چپ شما دو شیطان اند که میخواهند شما را از آن باز دارند سئوال کردند از آنحضرت از قول حق تعالی من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فرموده که نازل شده است در آنکه با امام رسانند چیزی را و فاضل است از هزار درهم که بغیر امام رسانند
و نیز آنحضرت فرموده که هرکه قادر نباشد که نیکی با ما کند باید که نیکی کند با صلحاء از دوستان ما که نوشته میشود
ثواب او نیکی کردن با ما و هرکه نتواند که زیارت ما کند زیارت کند صلحاء از دوستان ما که نوشته میشود از برای او
اعمال او نوشته میشود **من کلام مولانا و مقتدانا امام موسی الکاظم ع** روایتست که سئوال کرد اسمعیل بن سعد از حضرت امام موسی
ع که چه چیز باعث درستی گم نمودند ... هرگاه خورده شود ... فرمود که قسم ... یعنی منبر ظالم
پس از این کلام معلوم شد که ... ... تا شکایت ... کند ... مظلومی خواهد که از دست
ظالمی ... با مال خود ... **بعزت حق** ... کرده سوم است سئوال کردند از آنحضرت
توحید را فرمود هرکه بخواند **قل هو الله احد** و **ایمان آورد** با ... تحقیق کرد ... توحید ... بخوانند
مردمان ... زیاده کنند ... **کذلک الله ربی** ... یعنی ... سنت ... هرکه ... و نیز **آنحضرت فرموده**
بدرستیکه هرکه صله رحم بجای آورد ... **سال باشد میکرداند حق تعالی عمر او را** سی سال ... بر هر چیز ... میکند هر چیز که خواهد **من کلام مولانا و مقتدانا امام علی بن موسی الرضا ع** مرویست از سعد که گفت از حضرت
امام رضا ع که بدرستیکه ... تو اندیس هرگاه ... حق النفس ... باید که ... مقصد ابر ایشان

خود پس از آنکه چنین حق تعالی او را از ایشان ... **آنحضرت** فرموده که بعضی از فرزندان خود را ای پسر ... من بر تو باد
به پرهیز ... حق تعالی ... که ... بر تو باد که ... مجد باشی و تقصیر نکنی در عبادت حق تعالی
باد که ... بدرستیکه ... بر تو باد که ... نکنی ... دنیا
و آخرت و نیز آنحضرت فرموده که گوشت ... گوشت و ماهی ... زیاده میکرد ... دماغ ... و
بسیار خوردن تخم مرغ زیاده میکرد ... شفایی ... غسل ... داخل شود ... بیرون
از بدن او ... **آنحضرت** ... شرح ... طاعت حق ... اطاعت و نیست
طاعت مگر بعلم و نیست علم مگر به تعلم ... و تعلم ... مگر بعقل و نیست ... مگر ... عالم ربانی و شناختن
عالم بعقل است بدرستیکه عقل ... حکمت و معرفت ... میشود ... بدرستیکه
عاقل نظر میکند بدنیا و اهل دنیا ... دنیا ... آورد مگر ... بسیار ... میکند با آخرت و
میداند که ... آخرت ... بسیار ... باشند ... و هرکه اراده داشته
باشد که غنی باشد ... مال و راحت ... دل او و سلامت باشد دین او پس ... **حق تعالی** ...
... **امام محمد التقی** ... **از حضرت امام محمد التقی** ... حق تعالی ...
در اینها یعنی ... میان خلایق ... امانت ... رد امانت ... خواه ...
و ... خواه ... خواه ... باشد ... خواه ...
... خواه ... خواه ... **و نیز آنحضرت** فرموده که ... دین ... و دنیا ... مؤمن
و ایمان ... **من کلام ابی محمد علی النقی ع** ... **از ابی هاشم جعفری** ... **حضرت**
امام علی النقی ع ... ... **اراده** ... آوری ...
... ایمان ... **دوزخ** ...
... طاعت ... **کلام**
حضرت امام حسن عسکری ع ... **ابی الحسن بن علی بن الحسین بن بابویه القمی**
علیه الرحمه ... فرمود ... حق تعالی ... ورزید ...
... نماز ... حق تعالی ...
... گناهی ... صله رحم ... آورید
... حاجات ایشان ... و دشواری ...
در دین و تقصیر ... **حسن خلق** و اجتناب از ... و بر تو باد ... **حضرت**
... **علی بن ابی طالب ع** ... نماز شب ...
... نماز شب ... نماز شب ... پس ... بر تو باد ... کردن

در بلاد انتظار کردن صاحب الامر بدرستی که حضرت پیغمبر فرموده که فاضل ترین اعمال امت من انتظار کشیدن حضرت صاحب
الامر است وحضرت فرموده که از شیعیان ما اینها نمی شوند تا ظاهر شود ولی من که پیغمبر بان اشاره فرموده که آنحضرت پر سازد زمین را
از عدل وداد چنانکه پر باشد از جور وظلم اللهم ارزقنا شرف لقائه وتقبیل رکابه والقتال مع اعدائه بحرمت المصطفی والمرتضی
والمعصومین **فی علامات اخر الزمان** وخروج حضرت صاحب الامر بدانکه ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک
الرحمن خواست وخواهد بود وهر که اعتقاد نکند کافر است وحدیثی که در باب خروج آنحضرت از سواد اعظم وعامه
منقول است اینست که حضرت رسالت پناه فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق تعالی
آن روز را تا بیرون آید مردی که نام او نام منست وکنیت او کنیت منست پر سازد زمین را از عدل وداد چنانکه پر شده
باشد از جور وستم ودر صحیح مسلم مذکور است که حضرت پیغمبر فرموده که حضرت عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که
صاحب الزمان است باو گوید که بیا عیسی از برای ما امامت کن وحضرت عیسی از قبول آن امتناع نماید وگوید تو
اولی باماست بی امامت کن تا من اقتدا کنم پس حضرت عیسی اقتدا بان حضرت کند ونماز گذارد واحادیث در باب
خروج آنحضرت زیاده از آنست که در این مختصر گنجد ... امید که بزودی ظهور فرماید
السرور دلهای مومنان ومتقیان وشیعیان مسرور گرداند ودست تعدی ظالمان وفاسقان از سر مظلومان
دور گرداند در علامات اخر الزمان بدانکه بعضی از علامات اخر الزمان خروج دابة الارض است ودر روایت
آمده که از میان صفا ومروه بیرون آید ومومنان را از ایمان او وکافران از کفر او خبر دهد ودر آن حال تکلیف مرتفع
گردد ودر توبه بسته شود ودر حدیث امده که خروج دابه وطلوع شمس از مغرب متقارن یکدیگر خواهد بود وهر کدام که پیش
بود آن دیگر روز عقبش ظاهر شود ودر بعضی از اصحاب این کتاب از خروج صاحب الامر است وتتمه وعیان این جهت
آنست که دابه یعنی ما یدب الارض یعنی جنبنده حکم الحی بخروج او بصادر شود فی الفور از مکه بیرون آید
نقش ... ودر آنکه ... روی زمین را احاطه فرماید وعبد الله عباس روایت کرده که در شب معراج
مردمان ... بیرون آید ومحمد بن ... روایت میکند از حضرت امیر المومنین ...
... باشد ومحاسن داشته باشد ... بسیار خواهد بود ... منقول است ...
... از علامات سماوی اول طلوع شمس بود از مغرب واز علامات بیرون آمدن دابة الارض است
... کوه باشد وچهار قایم داشته باشد ... داشته باشد واز
... آن وقت نشود ... روی او چون روی مردمان بود ... روشنی
... باشد واز این ... سر او چون سر گاو بود ... چشم او چون چشم خوک بود و...
... او چون ... قوایم شتر ... دوازده گز باشد ...
... باشد وبیرون آید از میان صفا ومروه ... یا از وادی ...
کتاب علامات الساعه مذکور است که ... بیرون آید ... کند که اهل مشرق

بشنوند ومهر حضرت سلیمان در میان دو چشم مردم مالد مومنان سفید روی باشند وکافران سیاه روی ابو حجیه
انصاری روایت کرده که گفت روزی از رسول الله شنیدم که فرمود دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار از اقصای مدینه
بیرون آید وخبر او در بادیه فاش شود اما بمکه نرسد وبعد طول زمان بیرون آید که میان رکن حجر الاسود وباب بنی
مخزوم باشد ومردمان از او بترسند وبگریزند وجمعی که از او ترسند دلیرانه ... روی های ایشان
روشن شود ... وکسی که دشمن خدای باشد از او بترسد وجهان بر خود ... کمانیکه
او از پیش او در آید وگوید ای فلان اکنون نماز میکنی پس دانی ... باشد وبا ایشان شارک
کند ایضا از علامات اخر الزمان آنست که اکثر شهر خراب میشود ... بلاد بشومی معصیت باشد
که خلایق فسق وفجور کنند وفساد آشکارا گردانند ودر میان مردم امر معروف ونهی منکر برطرف شود وخلایق از
کلمه حق خاموش شوند ... مردم از ایشان نشنوند پس حق تعالی هر شهری را ببلایی ویران کند مصر از ... خراب
شود ... را خراب کند وبصره را آتش از آسمان در آید وخراب کند ودمشق را ... خراب کند ...
... کند ... خراب کند وبغداد را دجله ... خراب کند ومدینه را ... خراب کند
واصفهان را ... خراب کند ... نیشابور را از آسمان سنگ
بارد وخراب شود ... خراب کند القصه هر جا بشومی ... خراب شود اللهم احفظ جمیع
المومنین والمومنات من هذه البلایا بحرمة النبی العربی والامام از علامات اخر الزمان دجال است روایت
است که حضرت ... احوال دجال پرسیدند فرمود ... بلند تر است ...
... مردم ... وآیات ظهور او آنست که مردم ... خروج ...
... سال اول از آسمان ثلثی از باران نبارد واز زمین ثلثی نباتات نروید ودر سال دوم ... باران
... نباتات نروید ودر سال سیوم از آسمان باران نبارد واز زمین گیاه نروید ...
ابو امامه گوید که حضرت رسول فرموده که در زمین هیچ ... از فتنه دجال ... وخدای تعالی هر پیغمبر را
که فرستاده است ... از فتنه دجال تخویف ... من پیغمبر اخر الزمانم وشما امت آخرین لیکن ... کار شما
بیرون آید اگر من در میان شما باشم ... واگر شما باشید ...
وقت خروج ... از میان ... شام ... بیرون آید ولشکر خود ... وبر است ...
... نماید بعد از آن دعوی خدایی کند ودر میان دو چشم او نوشته باشد ...
... که اورا ببیند ... آب ... باشد ...
مگر کسی که ... دارد ... باشد ...
... الله تا ... ودیوان داشته باشد بصورت آدمی متمثل شوند ...
... باشند که ... ازمن گوید ... اهل دیوان بصورت ...

او برايند واو را كويند اي فرزند متابعت وي كن كه از بيه كار رست القصه هر شهر را مسخر كند مكر مكه و مدينه و بيرون
ضدان كند از آسمان فرشته بيايد واو را دفع كند آنكاه زلزله پيدا شود و هيچ منافق در مدينه نماند الا كه بيرون
آيد و متابعت دجال اختيار كند ام شريك كفت يا رسول الله از دو مؤمنان كجا باشند كفت به بيت المقدس روند و دجال
بيايد و ايشان را حصار كند و حضرت صاحب الزمان بر ايشان ظاهر شود و در وقت نماز بامداد و در روايتي در وقت نماز عصر
باشد و اذان و اقامت بكويد و با ايشان نماز كند و حضرت عيسى از آسمان فرود آيد در زمين مقدسه نزديك مناره
بيضا بر بالاي كوهي كه از افتق كويند و دو جامه مصري پوشيده باشد و موي سر او با طراوت باشد و هر دو كف دست
خود را بر بالاي فرشته نهاده و هر دو رخساره مبارك عرق نشسته بر مثابه كه چون سر در پيش افكند قطرات از روي
مبارك بسان مرواريد روان شود و بشتر هر كافر كه رسد بميرد تا هر جا كه چشم وي بدان كار كند در نماز اقتدا بحضرت
صاحب الامر كند پس در شهر كشايند و با دجال هفتاد هزار يهودي باشند چون حضرت عيسى م از شهر بيرون آيد دجال
بكريزد واو را در حوالي مشرق بكيرند و بكشند و لشكرش در حصار پنهان شوند و خداي تعالى حصار ها را بسخن در آورد
تا با مؤمنان كويند كه دشمنان در عقب ما كريخته اند و در روايتي در ولايت شام باو رسند در دست حضرت عيسى م خنزيري
باشد يا حربه واو را بكشد و قامت لشكر دجال ملعون را بقتل رسانند و اصنام و كنايس را خراب نمايند و هيچ منافق
بقتل رسانند و از دو مؤمنان داد خود را از كفار بستانند و حق تعالى حقد و حسد از دل مؤمنان بردارد تا هر يكي بكر
دوست داشته باشند و در روايتي آمده كه حضرت صاحب الامر اول احمد بن عبد الله را بجنك او فرستاد دجال كويد اي
احمد مكر ... از شك كه بجنك شما آمده احمد كويد اي الحبيب دروغ خداي كو بنامند و بر خر نشسته و كسي ايمان
نياورد دجال ملعون روي بلشكر خود آورد و كويد بيني احمد كه ديوانه كشتم و او را زائل كردم پس آن ملعون ... اشاره
با جماعت كند در حال دبيرد و ديكر زنده كند تا سه نوبت بعد از آن احمد حرب بسيار كند و لشكر دجال را بكشد پس دجال
عاجز شود و روي بكريزد پس احمد نماز خفتن بكزارد و با عسكر خود روي بلشكر آورد و در راه فرشته را بيند كويد
اي احمد تو ديكر بعد از خود را بخدمت صاحب الامر م رسانيد از زحمت دنيا بيشود پس فرشته مركل زيبن
زيب را در هم كشد و احمد بخدمت صاحب الامر رسد و با دجال حرب كند لشكر دجال عاجز شوند و روي بكريز
نهند و به بيت المقدس روند و در آنجا بحرب مشغول شوند و لشكر صاحب الزمان از عقب ايشان برسند و حرب
كنند لشكر دجال شكست خورده روي بكريز آورند و كوه ها كرد شهر را ... فرا كيرند چون كار بر مردم تنك شود بر سر
معتصم سرور كائنات م روند و دعا كنند در حال مستجاب شود و حضرت صاحب الامر با حضرت عيسى لشكر
برداشته در رسند چون دجال ايشان را ببيند روي بكريز آورد و حق تعالى زمين را فرمان دهد تا دجال را بكيرد
و عيسى م در رسد و حربه بر پشت دجال ملعون زند كه از سينه اش بيرون رود و هلاك شود و چند آخر از دو
ملعون رود كه دو ميل از حرب وي دور شود بعد از آن لشكر صاحب الامر م لشكر دجال ملعون را تا ما بكشند كه
يكتن زنده نماند بعد از آن ملك كافر در عرصه روزكار نماند اميد كه شيعيان حضرت ... بر وفق كتاب و سنت

ان امام زمان و خليفه الرحمان و قاطع البرهان ابي القاسم محمد بن الحسن المهدي صاحب العصر و الزمان رسيده در كتاب
حاوي انتخاب ان جناب بدرجه شهادت فايض كرديد نعلى الخصوص ابن عزتي بجز كناه و واي شرمندكي و روسياهي امام
جند كه كون كناه بر پشت داريم ليكن اميد واريم زيرا كه آنحضرت بنظر لطف و رحمت در سال هزار و دوازده ببين
بيرو منصب نظر فرموده لشكر و ابي خود را نام در ابن كرده بيت غلامان و دوستان خود كرده اكرچه از آن نظر وجه
آمده اما اميد بكرمهاي واسعه آنحضرت جنانست كه مطلب ابلغ نيز بظهور آيد بحرمته و حرمة آبائه و اجداده عليهم السلام
امين يا رب العالمين **مناجات بدر گاه قاضي الحاجات** يا رب بحق سيد كونين مصطفى • ان شافع معاصي و ان منبع سخا • يا رب بحق شاه
نجف انكه آمده • در شان او ببانك لولاك و هل اتى • يا رب بحق نار و اقفان فاطمه • يا رب بحق سوز دل سرور النسا • يا رب بعزت دل و جسد
پاك حسن • آن تند شاه بجمله آفاق مرتضى • يا رب بحرمة جكر تشنه حسين • يا رب بحق حرمت شهيدان كربلا • يا رب بحق عابد و باقر
اعلم دين • يا رب بحق جعفر و موسي و رضا • يا رب بحق شاه عرب عز و دين • يعني امير سرور سلطان دين رضا • يا رب بحرمة
نقي و حرمت نقي • يا رب بحق عسكري آن شاه پيشوا • يا رب بحق مهدي هادي كه ذات او • مانند مصطفى بعلي حبيبي • يا رب بحق انكه
كه در ازل • نهاد مهر شان شد جام جهان نما • يا رب بحق حرمت ارواح انبيا • يا رب بحق حرمت جبريل وارث • يا رب بحق اهل علم ز راست
نزد تو • يا رب بحق جمله دعا هاي بي ريا • يا رب بحق حرمت پير ان مرشدان دل • يا رب بحق صبر جوانان پارسا • يا رب بحق اين بجاي ابي
بيد • يا رب بحق جمله اسيران بي نوا • كز لطف سوي جانب مسكين نظر فكن • انذم كه ميشوند مساوي شه و كدا • دارم اميد انكه
در ان دم ز روي لطف • بخشي مرا بشاه شهيدان كربلا • **بحث** جند خصلت **خصلت اول** در صفات حميده ستايش
داشتن است در امور معيشتي كه مردي در كمال شود و مستلزم فضايل نفسانيه بود و ان وقت متحقق بود كه قوه عاقله
بلكه بر قوه ... استيلا يابد بمرتبه كه ... هوا و هوس را مرتبس مشغول نمايد و عادل كه بوظيفه كه امور را
مساوي و مناسب مشاورت و متابعت دهند و از اختلاف و خصايل ... هيچ خصلتي اولي ... است كه
منجر بركت ان در جهان شايسته و ثمرات بخاص و عام متعدي **مثنوي** كردن عدل از هزار ادنيست • هيچ هر خوبي
از ان دلنيست • دادكن از عهد مردم بحرص • نيم شب از بالك تظلم برس • هر كه در دنيا خانه شي دادكرد • خانه فرداي خود
آباد كرد • وميكويند حضرت ... كلام حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين در باب عدل بسيار است
جنانكه حضرت رسول صلعم فرموده كه بجز بر ابنا اعمال انصاف دادن مردمانست از نفس خود مردي كه العراقي از حضرت
رسول الله در خواست نمود كه يا رسول الله بياموز مرا جيزي كه داخل سازد مرا به بهشت فرمود بجز دشمن داري از مردم
باور كنند با مردم مهر بان كن و انجه مكرو باشي كه با تو كنند مكن و از حضرت علي ابن ابي طالب م مرويست كه حضرت رسول الله
فرموده كه خوشا حال انكس كه انصاف دهد مردم را از نفس خود بعد له در اوست و سلوك نمايد و از حضرت ابي عبد الله
م منقولست كه فرمود عدل شيرين تر است از عسل نرم تر است از مسكه و خوشبوي تر است از مشك و نيز از حضرت
ابي عبد الله روايتست كه فرموده پرهيز نماييد از خدا تعالى و راستي كنيد چه بدرستي كه شما بيب بكنيد بجهره اهل
راستي نكنند و عدل هر كس لازم است منصوصا پادشاهان را **مثنوي** عدل كن زانكه در ولايت دل • در پيغمبري زند عادل

شاه عادل ایران بود بملک اندر ٭ نایب کردگار و پیغمبر ٭ و پادشاه سزاوار آنست که ده خصلت را شعار و دثار خود سازد
تا از آفت زوال و انحراف ایمن گردد و بوسیلهٔ آن کسب سعادت دو جهانی حاصل تواند کرد **اول** در انجاح مطالب **٢** در احسان **٣**
اجتناب از بدی با نیکان **٤** دفع بدی دیگران از رعایا **٥** فرمان روایی **٦** بیداری و هشیاری **٧** حلم و وقار **٨**
عفو و رحمت **٩** تدبیر و مشاورت **١٠** اختیار موافقت آورده‌اند که ترکی از سپاهیان سلطان محمود غزنوی شبی
بخانهٔ درویشی شتافت بعنف و تعدی آن بیچاره را از خانه آواره کرد و اهل بیتش را در حیطهٔ تصرف در آورد و آن درویش
سراسیمه شد و بر سبیل دادخواهی بدرگاه سلطان شتافت و از آنجا که بخت مقبلان بیدار باشد بار یافت و از قصهٔ پر غصهٔ خود
تقریر نمود سلطان از استماع این حکایت پر شکایت بغایت متأثر گردید و از روی تسلیه با کمال عدالت و انتظام رأفت
سخن گفت و با وی قرار داد که چون آن ترک بار دیگر بدان فعل قبیح اصرار نماید مرا خبر دار کن القصه بعد از سه شب
باز آن بدبخت بخانهٔ آن مرد درویش آمد و صاحب خانه را خبر دار کرد و سلطان عاقبت محمود با معدودی چند از
مخصوصان بخانهٔ آن بیچاره شتافت و آن ظالم ستمکار را بجایات بخاموش ساختن چراغ امر فرمود بعد از آن شعلهٔ حیات
آن سر حلقهٔ اشرار را بتیغ آبدار فرو نشاند **بیت** زبون کش مکن خسروان ٭ خانهٔ درویش بیکس و جوان ٭ بعد از آن چراغ
طلبید و روی مقتول را بدید و بعد از دیدن سجدهٔ شکر بجای آورد آن درویش پرسید که ای خسرو جهان چرا فرمودی که چراغ
فرو نشانند و چون سرکه پیش آورد سلطان از روی رغبت تمام بنان میل فرمود بعد از آن آن درویش را عذر خواهی نموده اراده
رفتن کرد درویش زبان بدعای سلطان گشاده از روی تضرع و ابتهال سؤال کرد که موجب نشاندن چراغ چه بود و سبب
سجده و منشأ اکل نان سرکه او را چه سلطان گفت از آن وقت که بار اول این قصه از تو شنیدم در دل نقش بسته بودم که بغیر از
اولاد من دیگری را جرأت نخواهد بود که بر امر شنیع چنین اقدام نماید حکم بکشتن چراغ کردم تا مبادا چون روی او بر چشم
مهر پدری در حرکت آید و مرا مانع سیاست او گردد و آن مبغی خلاف او باشد و چون معلوم شد که بیگانه بود بشکر آنرا
آن سجده کردم و چون از آن شب پیشتر تا الحال چیزی نخورده بودم از غصهٔ این سخن که و لکن لا جرم طعام از تو طلب
کردم و بنان شکستن جوع نمودم **نظم** المجید لذو الحمد بحمد خود ٭ کی مطالعه خود را ز بدیات شماری ٭ و استعت
بزرگی و سیر محمود ٭ [illegible] سلطنت بها اندازی ٭ آورده‌اند که روزی نوشیروان عادل را پرسیدند که از کجا [illegible]
محرومان و داد مظلومان میداد حکیمی از او پرسید انجام را معلوم کرده چه چیز پادشاه عادل را بر افعال رضیه و اعمال
رضیه راه عزت نموده است در جواب فرمود که وقتی در مقتولان چراغ به شکار رفته بودم در اثنای ترددی که پیاده سنگی
انداخته و پای سگی را بشکست و چون گامی چند برفت سواری بر آن بگذشت و اسب او لگدی بر آن پیاده زد و پای
او را بشکست و آن سوار مقداری راه طی کرد پای اسپش بسوراخ موشی رفت و بشکست و دست خود شکسته کرده و من
گرفته بیقه انصاف چنگ در دامن جان زده روزگار بر زبان حال با من گفت **بیت** مرو که بد بخود کنی که هر که بد کنی
کس نکند بجای تو آنچه بدست خود کنی **نظم** هر که او نیک میکند یابد ٭ نیک و بد هر چه میکند یابد ٭ آورده‌اند که چنگیز
خان کلنگی را صیادی زبون دید بدام تعلیم داده کلنگ سکیرخان باحضار صیاد فرمان داد چون حاضر شد و بوده تا کلنگ

آورده

آورده‌ام اینجا سر داده‌اند چون کلنگ عزم پرواز کرد صیاد بند نی بیرون آورده زهیبی از سوراخ بی پرواز کرده هر دو
چشم کلنگ را نیش زده کور کرده معلق زنان بر زمین افتاد حاضران تعجب نمودند و بر صیاد ملامت کردند چنگیز خان حکم
کرد که آن زهیبی را بکشند و دست صیاد را ببرند و گفت هر که دو کبک بر غریبی و زبونی کند سزای او همین است و هر که دست
خود را قوی دارد دستش بریده نیست آورده‌اند که روزی بهر شکار حضرت تیمور شاهینی را در دیده پادشاه آورده هر جا
بود که شاهینی بدین خوردی عقابی بدان بزرگی صید کرده حضرت تیمور بود تا امر شاهین کشتند و گفت سزای خوردی
که بر بزرگی مستولی شود اینست **نظم** ای زعدل تو سرافت بجای ٭ بر عدالت زرین ظلم زدای ٭ عدل شاهان که بر جهان
در است ٭ از جهاندار عدل سر است ٭ تا تو عدل بود و کار تو عدل ٭ اشکار اشد ز آثار تو عدل ٭ ظلمها بی که جهان
هم عدالت و هم ظلم تاست ٭ هم از تو نسب بی که شاید ٭ از تو کاری که نه عدالت آید ٭ نیست ظلم بتر نیست ادب ٭ عدالت
باس ٭ [illegible] ٭ حلم عدل بر جای ٭ بر کس زمین نکند ظلم اکبر ٭ معتدل اسان از آن جام اول ٭ بدار [illegible] انجام اول
خصلت ٢ در انجاح طلبات هر که خواهد حاجتهای تو رضای تعالی روا باشد باید بانجاح حاجات خلایق آورده
پادشاه را اولی آنست که حاجت حاجتمندان را در تعویق ننهاده و انتظار ترتیب تا موقوف باشد
هیچ عبادت دیگر نپردازد چنانکه حدیث حضرت نبوی مشعر است بر آن من کان فی حاجة المؤمن کان الله فی
حاجته و احادیث در این باب بسیار است روایتست از عبد الله عباس که حضرت امام حسن مجتبی در مسجد معتکف
بود در محل طواف شخصی نزد او آمد و گفت یا ابن رسول الله فلان کس را بمبلغی بر من حقست و اراده حبس من کرده حضرت
امام فرمود نزد من مالی نیست که دین ترا ادا کنم گفت در استخلاص من سعی کن پس حضرت امام قطع طواف نموده نعلین در پای
مبارک کرد با وی روان شد گفتم یا ابن رسول الله مگر اعتکاف را فراموش کردی فرمود فراموش نکردم و لکن از جد خود رسول خدا
شنیدم که گفت من سعی فی حاجة اخیه المؤمن فکانما عبد الله تسعة آلاف سنة صائما نهاره قائما لیله هر که سعی کند
در بر آوردن حاجت برادر مؤمن چنانست که عبادت کرده باشد خدای تعالی را نه هزار سال که روزها بروزه
و شبها بنماز بگذراند روایتست که شیخ علاء الدوله سمنانی با مریدان در خلوت نشسته بود و سخنی چند در معارف
و حقایق میفرمود و در آن حال میگفت **بیت** بر وای عقل ملحد که اشب با خیال او ٭ چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم
و در اثنای مکالمات و محاورات ایشان مردی ترک اجنبی بجاده در آن مجلس حاضر شد درویشان از ورود آن ترک ملول
از ملازمان و درویشان شدند و بانضمام او در آن شد ختند و روغن چراغ رو بنقصان آورد و ترددی بخاطر
شد و کرد شیخ بیکی از خادمان اشاره کرد که در آوردن روغن تعلل نمایی شاید که آن مرد از صحبت ما در شود مرد
ترک برخاست در رایت آب بر داشته در چراغ ریخت در حال مشتعل گشت و مجلس منور شد حاضران از آن صورت
تعجب نمودند شیخ آن ترک را مغز گرفت و علت حال وی پرسید از کیفیت حال تفحص کرد زمرد من معتاد
مرزبان پادشاه بودم و کار من انجاح مآرب و مطالب درویشان و عجزه و مساکین بود و حاجت ایشان از من کفایت میشد
بوسیلهٔ آن خدمت این مرتبه یافتم و دیگر پادشاه باید که بشکر کنار بحق تو جل شانه قیام و اقدام نماید آورده‌اند که سلطان

مجبور باشي العزة قد پوشي سلام كرد و سلطان سري جنبانيد و بزبان جواب نداد درويش گفت جميع نوع شكر او بيك كلمه سلطان
گفت بگو الحمد لله رب العالمين كه مسلمان شكر جميع نعم است درويش گفت اى قطب زمان شكر گذاري بجاي نمي آوري سلطان
التماس نمود كه مراتب آن مطلع گردان درويش فرمود كه شكر سلطنت عدالت بر جميع عالميان و كافه آدميان و شكر وسعت
ملك رفع تاكردنست در ايام خبث و شكر بلندي بخت و اقبال رحم كردنست بر زيردستان و شكر توانگري نقد طلب زاد
بخشيدنست و شكر معموري خزاين صدقات بجهت اهل استحقاق و شكر صحت نفس بيماران مستمند رسيدن و از زبان
عدل استفاده دادن و شكر سپهداري لشكر عزيز داشتن و اسباب ايشان از سرها دور داشتن و خلاصه شكر گذاري آنست كه
در حال خشم در رضا جانب حق فرو نگذاري و آسايش خلق را بر خود مقدم داري **نظم** يا سايه الله دار تو گشت
جوا آسايش خلق بر خود خواهي بخش باري بنزديك دانا پسند ايشان خفته و گرگ در گوسفند سلطان ذو النون مصري قدس سره
ما دريافت و خواست كه از مركب فرود آيد و درويش را زيارت كند چون درنگريست از روي نشان نديد پس همان ساعت حجاب
كه سلطنتي بر روي از زبان داشته شد و لواي عظمت او در عرصه جهانداري بر افراشته با آنكه نوبت خلق را تحمل
نالب و در حال قدرت قضاي حاجات عظيمه نعمت شمارد و سرت مطلوب وجهي مقصود مستحقي را از رفاه نعمتي بحاجت
بر نفتان آرد **بيت** اسپ خطان روان كه مكرمت كه تيغ مقر است كه بر خلق اميد ها داري بدو مراد فقيران بلطف با بجد
مراد ها المقاز رحمت خدا داري و در حديث مقدس نبوي آمده كه شادي بدل مؤمنان رسانيدن ما رجع اعمال دنيا بود
پس شرط شكر گذاري سلطنت آنست كه پيوسته منتظر حاجات محتاجان باشد و دل ايشان را بر آوردن طلبات
شاد سازد تا ثواب اين مرتبه از ايشان فوت نشود آورده اند كه اسكندر ذو القرنين روزي نا شب نشسته بود
در مجلس حكومت هيچ كس بدو رفع حاجتي نمود چون وقت برخاستن شد گفت من امروز از حساب عمر خود شمار نكنم
حضار مجلس از وي پرسيدند كه روزي كه در صحبت و دولت گذرد با خاطر بي غم و خزائن معمور و سپاه موافق چرا
در حساب عمر شمرد گفت از آن روز را در حساب نكرده اسكندر گفت روزي كه از پادشاه راحتي بمظلوم نرسيد و حاجت
محتاجي روا نكند چگونه از عمر توان گرفت **بيت** دولت آنكه رخ بيابد بكار كه بر وفق خلق خدا بگذرد در آن روزگار كه حاصل بود
كردن كار نفس و هوا بگذرد آورده اند كه پادشاه چين اسكندر را پرسيد كه لذت سلطنت در چه چيز يافتي گفت در سه چيز
اول دشمنان را منكوب و مغلوب ساختن **دوم** عدالت و داد مظلوم از ظالم گرفتن **سوم** حاجت محتاجان بر آوردن
و غير از اين هر لذتي كه باشد هيچ اعتباري ندارد **مناجات** خدايا پادشاهان را مكافات بسيطات لعني مكافات ما را اخلاص
ده ارباب دنيا را به امور دنيا مشغول و ارباب دين را به امور دين مشغول بدار لا تم سبيلش نعمه كه ما را از هدايت بر داري سر از رضاي خود
مقيم محمود در كه مخوف كن بعجز آورده ام بر درگاهت روي كه تا با تو رفيق رحمت بر خود كرده ام بعطف عجز بر دار و حكم بر ضعيفي
مردم روا مكن و ترحم كن بجان نا توانم صبر كن بسوز و جهد من بر ذلتم **خصلت ۳** در اجتناب از بدي با نيكان و رعايت
درويشان بود همچنانكه بحكم آيه كريمه هل جزاء الاحسان الا الاحسان نيكي را بنيكي جزا است و بمقتضاي من عمل
فلا يجزى الا مثلها بدي را نيز مكافات بدي مهياست و يقين است كه هر كه ديده اعتبار بگشايد سرايت كرد هيچ عمل

سقاد (؟) در حق ايشان جهان آرد در دل او سرايت كند و او را شهره در عيني مكافات نمايد **نظم** جهان آينه ايست شايد كه هر چيزي
كه پيش او نمائي جوابي كه گوئي شنوي اين نا فات كه و ليس شد خبثت را مكافات آورده اند كه حسنه طبس و از پادشاهي بود
كه داي عالم آرايش شمع شبستان مملكت بود و مكر و تاب انديشه او بيك تأمل هزار عقده مشكل گشودي **نظم** جور مغرور
دان در كار بيني بيك نيمه صد لشكر شكستي و ليكن چون نوع غضبي بر نفس ملكي مستولي بود با ازدحام جاذبه علم و احسان بيرون
نهاده دست تعدي و تسلط در از كرده بود و هر لشكر از بيداد او به گوسفند جنس بود و هر رعيت از جفاي او به ستم
نشسته اتفاقا نشاط عزيمت بسرب شكارگاه معطوف داشت چون مراجعت كرد ز بودنا منادي نماز گرداي كه في علم
از خاص و عام بيايند كه ابتناء امام و روا تا امروز از شعار ظلم و بيداد متكبر بود و ديگر ادراك از مشاهده جمال عدل و داد محروم گشته
و بعد از اين در داد گستري و رعيت پروري ثابت قدم خواهيم بود رعايا و لشكريان از اين بشارت مسرت يافتند و پادشاه حجت
بنياد صفا كه در خشك سال بلاد از تف سموم و هنا و حش حرارت هوا در هر چيزي از سر گرفته شد
كه از نعي هدايش بخشند در حال خشم با ز اشياء سلطنت و كوكب ايستند در جهان افتاد يكي از محرمان حريم سلطنت
در محل فرصت از كيفيت اين حال سؤال كرد فرمود كه امروز به شكار رفته بودم ديدم كه سگي در عقب خر گوشي مي دويد
چون بدو رسيد استخوان پايش را بخاييد في الحال پياده سگي اندا ختو پاي او را بشكست و پياده او اسپش
لگد زد بود كه پايش بشكست و بنجي رفت و بشكست من چون از آن آثار عبرت واقف گشتم وان الام نوائل از حال خايف بودم
درخت ظلم و بيداد از زمين دل بر كندم و نهال عدل و داد در روضه جان نشاندم **بيت** هر كجا خرابان خود رسيد
نيك را نيكي و بد را بدي رسد و از نجم زير بحضرت پادشاه ملاذ لائق و سزاوار است معاشرت با علما و صلحاي دين
و درويشان صاحب يقين نه بمجالسي كه خود را علما و مشايخ نامند و نطع حطام دنياي نا ثابت بمهر تر حق در نظر مردم در آيد
تا بسبب آن خود را مرائيد بر اين است كه اين طائفه الحق موثر نيست پس بچه كس بايد كرد و با كه صحبت
اين مردم باشد آورده اند كه چون عبد الله طاهر بحكومت خراسان آمد و در خراسان در شهر نيشابور نزول كرد
اعيان و اشراف بخدمت او آمدند بعد از آنكه معتبر بود كه آيا هيچ كس در اين شهر مانده كه ما را ملاقات باشد گفتند هر كه بدان
شهر است هيچ وجهي بارد به بديدن شما آمدند الا دو درويش كه هر يك از ايشان در گوشه نشسته اند و دين مشاهده شما
اين و آن بسته اند و از وجوه فاني بغير اين دنيا بود اين ذكر حق پيوسته **نظم** معتكفان حرم كبريا نشسته ز دل صورت
كه در دريا ديده ز كون و مكان در نظر باك ز هر دو جهان ز ير برملك شاهي نوبت شاهي زده غنت در ايوان آگهي زده
عبد الله پرسيد كه آن دو تن كيانند گفتند احمد حرب و محمد سلم طوسي كه از علماي زمانه و زهد بزرگان و سلطان
تزودي نماند عبد الله گفت ما بسلام ايشان رويم پس سوار شد نزد احمد حرب و محمد سلم آمد در خانه در رفت
احمد بر پاي خواست و سعيد سر در پيش افكند با ايستاد عبد الله بر پاي ايستاده بود سر در آورد و در وي نگريست اي امير
ظاهر نيكو روي داري اي روي نيكو را با زيارة از خانه شتر مكن در رخسار حسيني با هم نشين از دوزخ سياه سازي پس روي
بجانب آورد و خانه در پيوسته عبد الله از خانه او كرده بيرون آمد و نزد محمد سلم رفت هر چند جهد كرد او را از درون

بار نهاد و عبدالله روی بجهت بیابان نهاد و بر سر راه بایستاد چون شیخ بنماز آمد عبدالله بسلام او مشرف شد شیخ پرسید
که کیستی و چه کار داری گفت عبدالله طاهرم و بزیارت تو آمده ام شیخ روی از او بگردانید عبدالله پیش آمد و روی
بر خاک قدم وی نهاد و مناجات کرد و گفت الهی این مرد که بعضای تو مرا بنده بدم و دشمن میدارد و من از برای رضای تو
او را که بندهٔ نیکست دوست میدارم بحرمت آن دشمنی و این دوستی که از برای رضای تست که بنده را در کار نیکان ملحق
اندازد که سر بر دارد که گناه ترا در کار طاعت او کردیم و تو را بخشیدیم **نظم** اگرم نه در دین و حجی زجا [illegible] قدم ز [illegible]
زند کسی کاستعانت بدر [illegible] اگر بر فرید [illegible] از پیش برد [illegible] نزدیک [illegible]
ترا [illegible] **مناجات** خداوندا بعشق [illegible] دل دار [illegible] عشق [illegible] سربلند [illegible]
[illegible] جو [illegible] یکی [illegible]
[illegible] عشق [illegible] نه ز [illegible] روی [illegible]
چون صبح [illegible] **خصلت** در [illegible] دیگران از علما پادشاه عادل باید که [illegible] شود [illegible] ظلم نکند و
[illegible] بلکه حضرت الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم [illegible] و جهان [illegible] از [illegible]
[illegible] دست [illegible] و تسلط [illegible] عدالت و نصفت [illegible] و بر [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] ثبات [illegible] باید تا [illegible]
[illegible] آورده اند [illegible] پرویز روزی شکار کرده بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] آب [illegible] **بیت** آتش [illegible]
[illegible] شکار [illegible] هوا [illegible] سلطنت [illegible]
بود [illegible] پوشیده بود [illegible]
چون [illegible] جنان [illegible]
در آن آب و هوا [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] و شاهزاده [illegible] باد صبا [illegible]
[illegible] افتاد [illegible] کتاب [illegible]
چند [illegible] پادشاه [illegible] پادشاه [illegible] عدالت
او بود [illegible] بخشید **نظم** سیاست [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]

ستمکار [illegible] رسانت و بادات انعام عاشق بر درویشان سخن [illegible] بزرگان گفته که [illegible]
و دادرا [illegible] جهان [illegible] نام کرده اند اگر حفظ نباشد [illegible] جهان [illegible]
کارهای دنیا و جهانیان روی بتباهی آورد **نظم** از سیاست نظام یابد ملک [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] آورده اند که یکی از [illegible]
[illegible] تیغ و در دست دیگر مصحفی داشت [illegible] ای [illegible]
[illegible] راست [illegible] کرد [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] باید داشت [illegible] سیاست [illegible]
[illegible]
[illegible] آورده اند که [illegible] انوشیروان عادل [illegible]
[illegible] گفت [illegible] انوشیروان [illegible]
[illegible]
[illegible]
بدرگاه نوشیروان [illegible] ملک عادل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] **مناجات** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شوکت انجامم که لمرا دریا و یا از سر نامم هوای انجمان از خود ربودم که در سر جز هوای تو نبودم جان در ره شفقت
کشته اهدف که ملالیست هیچ از یک رکوفا جو برزاعجان کشتم هوادار زخاک و خشم جون ذره بردار **خصلت ۵**
در هوشیاری و بیداری و معلومست از سیر سوده ملوک آنست که در امور دین و دولت و احوال ملک و ملت بیدار
و هشیار باشند که هیچ چیز از اسرار امرا و لشکریان و هم رعایا بر ایشان مخفی نماند و از ملوک عادل مشهور و متعارفست
که سنجر ابن معظم نفس سو باشند و سستی منطقات این برکار نیست پنهانی بتجسس و تفحص احوال مملکت سبیل بیهاده نیست
بر عرض رسانند چرا که بسیار اخبار باشد که بتقرب ایشان دعا سلطنت مشوش و اگر شنوند بی جهت سلطنت بیاده شاه
نرسانند و علو همت ایشان تا صحیح باشد که اگر فی المثل کسی احدا را خواهد که باز نشین هیچ را بیشمارند در نظر همت ایشان
سهل نماید و اگر کسی بر او خواهد حشمتی از علاو حشمت ایشان ترحم کند حقیر نماید **نظم** رخ همت چو بال بکشاید عز
و اقبال از اشیان باشد پیش جو کان همت عالی که زمین کوی آسمان باشد سلاطین را همت عالی باید که کار نیست و ایق
هر کرا از ایشان همت بیشتر است بهم شوکت از ایشان بیشتر است منقولست که حضرت داود هم شبها جامه بدل
کردی و در کوچه و بازار کردیدی بجهت آن مردم حرف بد و از هر کس جز خیر شنیدی که داود پادشاه نیکو خصلت است الیمنا ابیورد کان
و کاشکات او درجه قلب الله اگر درجای خلق و انقشلدی در دنیا ان کوشیدی آورده اند که یکی از ملوک با نعام
داده بود و در بر روی وضیع و شریف کشاده و کابر و اصاغر بدیدار همایون تبرک میجستند و دیده بکرم و لطف
و انصار او روشن میساختند **نظم** دیدن روی سلاطین دیده روشن میکند بیری دران میان سخن اغاز کرد که
مرکب بقای پادشاه مستسعد کرد و او را تحفه باید آورد و جون دست امکان از جاکران از جنس نقره و زر بهست
بجزام از جواهر بنام حکمت در شاهوار در مجلس نثار کنم پادشاه فرمود بضاعت سخن در رقه بازار بکرم ترا
از همه بضاعتها بیار تا به داری پیر فرمود که ای ملک میان شک و یقین چهار انکشت بیش نیست انچه چشم بیند
حق بود و انچه بکوش شنوند احتمال خلاف دارد و چون زبان پادشاه هر چه رود نافذ است پس در هر حکم رود باید
که اندک یقین بیقین باشد فرا اولا کات که اکر نوع دیگر روی نماید سبب زیان دنیا و وبال آخرت کردد و ملک او را
تحسین کرده نوازش نمود **نظم** هر حکم که از سر یقینست آرایش ملک و زیب دینست حکمی که بقیاس یا کمانست
اشوب دل و زیان جانست از حکیمی پرسیدند که سبب غفلت بعضی از ملوک جیست فرمود سه چیزاست که پادشاه
را از مملکت بیخبر میکرداند **اول** شهوت و متابعت هوای نفس که بسودای از زدی هوس او را پروای هیچ کار نباشد
دوم حرص بر جمع مال و هیچ صفت ملوک از نشست تر از آن نیست زیرا که در اشغال پروای حلال و حرام نکند و غفلت
در عیش میخورد **سیم** شراب بسیار خوردنست و ملاهی و ملاعب مایل بودن و پادشاه باید که از اینها پرهیز کند زیرا که چون
مست شود از ملک و مال بیخبر کردد و ملازمان او در ابهت الحکام را بشکنند و هر چه با هر که خواهند کنند **بیت** مست بودن
هست نارد چه ارباب ملک شاه را در سلطنت این هشیاری خوشتر است شاه باشد پاسبان ملک مستی خواب
پاسبان از خرابی نیست بیدار جنبشی امید که حق تعالی پادشاه عادل کامل ابو المظفر شاه عباس الصفوی الحسینی را هشیاری

بپایمردی

بیشانی نوتا اعطا فرماید بحرمت محمد و آله **مناجات** خداوندا بحق هوشیاران بسوز سینهای دلفکاران بسوز عاشقان
از آتش شوق بسوز طالبان از لذت ذوق باشک عاشقان زار مهجور بدرد بیکسان خار رنجور که اشک چشم از سوز عشق
جکرسوز مرا در بزم رندان نرخ برافروز جو قندیل از جراغ روشنایی در وصال عاشقان دوشنبی نسیمی از دو ایش احوال
زبانی دل را اقتضا سار از رند بکشائی **خصلت ۶** در حلم و وقار حلم و فرو خوردن خشم در حین قدرت بر انتقام
و وقار و ثبات و عدم سبکبارست و حلم مستجمع جمیع مکارم اوصاف و محاسن خصالست جه سعادت دنیوی و مرادات
جزوی بان منوط و مربوط است و ملوک حکام را بعد از عدل صفتی پسندیده تر از حلم و صفتی ستوده تر از وقار نیست
و منافع آن بهر خاص و عام از شامل است و حق سبحانه و تعالی جلت کلمته فرموده که والکاظمین الغیظ والعافین عن
الناس والله یحب المحسنین یعنی پرهیزکاران فرو خورندکان خشم را و عفو کنندکان از مردمان و خدای دوست
میدارد نیکوکاران را و در حدیث آمده که هر که فرو خورد خشم خود را با انکه تواند انتقام کشید و ترک آن کند و حلم را شعار
و دثار خود سازد خدای تعالی دل او را از امن و امان پر کرداند و نیز فرموده که صاحب قدرت وقت الکظم نیست که بر مردم لازم است
زور خود نیست بلکه الکلیست که مالک نفس خود شود در وقت غضب و آتش خشم را باب حلم فرونشاند و نیز از آن حضرت منقول
که هیچ جرعه نزد خدای تعالی دوستر از خشم فرو خوردن نیست و هر که خشم فرو خورد و حلم پیش آورد حق تعالی او را با حور العین
همجنت کرداند آورده اند که سبط نبی و جگر کوشه علی ولی یعنی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام با جمعی از اکابر و اشراف
عرب و غیر کان با حلم و علم و ادب بر سر خوان نشسته بود و خادمش با کاسه آش کرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت
پای او بکنار فرش آمد و کاسه آش بر سر و روی مبارک آن حضرت ریخت شاهزاده در روی نکریست خادم متحیر فرو مانده نکاه
بزبانش جاری شد که والکاظمین الغیظ حضرت امام فرمود که خشم فرو خوردم کفت والعافین عن الناس باز فرمود
که ترا عفو کردم خادم کفت والله یحب المحسنین حضرت امام فرمود آزاد کردم و معیشت ترا بر خود لازم کردانیدم اهل
مجلس از آن خلق عظیم و کرم عمیم متعجب شدند کفتند والله اعلم حیث یجعل رسالته **نظم** بدیر امکانا کردم بدی
که بر اهل سوزت برد بخردی یعنی کسانی که بر پرده ابدی بدی دیده و نیکو جو کرده اند در انانا املک که حق تعالی با موسی
خطاب فرمود که ای موسی استحقاق بنوع تو از و ظاهر شده که شبان بودی و کوسفندی از رمه تو کریخت و تو بسیاری
دویدی تا بدو رسیدی و او را ببست آوردی و خشم خود فرو خوردی و او را نیازردی و بدوش خود کرفته بکله رسانیدی
و کفتی ای مسکین تو جرا خود را رنجانیدی آورده اند که در بهشت پادشاهی بود که امرا و در روشن روان که نوشیروان
دادکستر قوانین معیشت پرور ببرا از آن انتساب مطالعه و اکتساب کردی و حضرو با ختر قول و اعتقاد بکردی
از کتاب رای جهان آرای او انتخاب نمودی و او پادشاه کنیزکی داشت ابرو کمان سیمین زنخدان کلابروی شکرین
رفته در حسن آفتاب تابان کردی و زر نقدانش بجو کان زلف دلاویز کوی سیم چبار زماه آسمان ربودی **نظم** شکر
دهنی نوش لبی ماه لقای سیمین ذقنی سروقدی کبک خرامی ملک بنشاط او مونس و همدم بود که از معاشرت
او بوی انس ملک و مصاحب سایر جواری بر انبهی و ملک از غیرت شوکت او از دیده غمامت بر نهفت و او مکر و حسد

در دل حسدی بجنت تا روزی شاطر بموجب رسم بسرای ملک آمد که قیصر بر حضور خود را با او مکاره در میان آورد
و او را از حضرت و صحبت خود جدا داد و از آن جانب کار خود جست شاطر گفت مرا اعلام کن که ملک چه چیز او را دوستر
دارد و نظر بر کدام عضو او بیشتر میکارد ملک گفت در وقت خلوت مشاهده کردم که خلعت که اندازش صد هزار ارزد نزد او آید
و بندهای ملکت در صورت نظر بداد دارد که خلعت بر آن نیما اند و سبب زنخدانش که از ترنج تحفه جان است حیات
بخش او است و همیشه متماثلی اظهار آن میفرماید و میگوید **بیت** جو باغ بهشت سیب زنخدانست بلکه از آن بهتر هم
سیب زنخدانست نفعنا الله به شاطر گفت سهل است که قدری زهر هلاهل با غالیه بیامیزم و بحرم سرای در
آیم در حضور کنیزک شاطری ورزیده بر جای آورم تا کنیزک را در اغلات بشاطری رغبت نماید آنگاه قدری از آن غالیه
بر زنخدان او کشم تا چون ملک در حال مستی لب و دندان بدان رساند زهر از روی بجای خود سرد کرده و قرار این
بر نهج باید برآید که قرار بود غالیه زهرآلود بر زنخدان کنیزک ماه روی مالید ملک غافل و شاطر از حرم بیرون
ادریس روزه مکانها ایشان را شنید و از جسد باقت که بر قصر عرض ملک رسانید با کنیزک اعلام غایب ملک بعادت
معهود بخوابگاه کنیزک نزول فرمود و از غایت سستی خواب او را در ربود و غلام را شفقت حق کنایه و طریق وفادادی
بخاطر رسید که نزد ملک بیاید کنیزک آمد و بگوشه رویاک غالیه زهرآلود را از روی او پاک میکرد و اتفاقا در آن حال
ملک بیدار شد غلام را دید که دست بروی کنیزک دراز کرده حمیت و رجولیت او را بر سر آتش غیرت نشاند خواست که
غلام را به تیغ بیدریغ از پای در آورد که در آن حال مضمون آیه کریمه الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس بخاطر رسید و آب
حلم نایره غضب را اطفا نمود و حرارت شربت خنظر را به برف آب عفو فرونشاند **نظم** برد و باری خوش است خود را
هر که را حلم نیست دیو و ددست ای خوشا دست حلم اگر دادی غضب از دست او بدست زمانی پس از غلام کیفیت آن کار پرسید
غلام احوال چنانکه بود باز نمود ملک بإحضار شاطر مکاره امر فرمود فی الفور شاطر را بالحقه غالیه بحضرت ملک حاضر
کردند ملک شاطر را بخوردن آن غالیه امر کرد ناچار از آن قدری خورد که تا الله خوردن همان بود و مردن همان آنگاه ملک
ملکه را محبوس کرد و غلام را خلعتهای فاخر پوشید و امارت بعضی از ولایات فرمود بیان از آن غرض بود که [illegible] و وفادار
برحمت او نابکار مطلع شد از قتل غلام مشفق وفادار دست کشید و شاطر مکاره بسزای خود رسید **نظم** چو
حلم آید غضب کمتر نشیند غضب را همین برد و باری شکست ستون خود برد باری بود سبک سر همیشه بخواری بود
نوشیروان از بوذرجمهر پرسید که حلم چیست گفت نگاهداشتن خود از انتقام چنانکه هیچ خطایی بی جرم رنجه نگرداند و هیچ
خلقی هیچ حلم بحال تمام نباید نوشیروان گفت علامت حلم چیست گفت حلم را سه نشان است یکی آنکه برو کسی سخت گوید بار درشتی
سخت گوید در برابر آن جواب نرم بر زبان راند دوم انتقام نه کشد و بر رنجاننده بلای آن احسان بوی رساند **نظم** با آنکه یکی گر
بیست خانه حلم هر که زو رسید بعد شکر بخشش ذم آنکه در چنین آتش خشم و غضب را ناید کرد و این دلیل اطمینان قلب و تسکین
نفس آدمی و نشان تشکین نایره غضب بدو کرده اند سیوم فرو خوردن خشم است از کسی که فی الواقع مستحق عقوبت
باشد پس رای بی خلل پادشاهان حلم خوش آیند است بلکه از کار نامه جهان پس حلم را شیوه و شعار و آئین و دثار خود ساخت

تا از رضائی و خلائق محترم و مکرم باشی **مناجات** ای زحلت هر ایشان که بنسب بشب از آن هیچ کس کم و حلم و صاحب نصاب
خانه مارا از آن رضا شاد زان تو اسیر ما بجمع مرحمات و درجات ای عظیم هم در جهان عفوت جو مالک ملک دو سرا و بیشتر از قدر ملک
هر جا که خون جار و بال افتد نهام است بر کرد ما بنه پرده از جرم و غیبت بکشای که ما از جمیع بکشای **حکایت**
در عفو و رحمت بدانکه عفو از صفات الهیست و در جمله صفات مسلمانان است و حق تعالی پیغمبر خود را بدین صفت امر کرده که خذ
العفو و از آن بود که حضرت رسول در روز فتح مکه هر صنادید قریش را که همه انواع آزار و ایذا بآنحضرت رسانیده بودند آزاد کرده
نوعی دلهای ایشان را بنور عفو شاد کرد و ایشان در تیرت احتما و کرم و لباب علوم آن است که چون بر انتقام متمکن کرده جرایم
جرایم کناهکاران را بسیف عفو کرم بپوشد و حضرت رسول فرموده که هیچ کس نیست که عفو کند و مرتکبه از خطای که برادر مرتکب
باشد مگر آنکه خدایتعالی او را عزیز و ارجمند گرداند **نظم** جو قدرت داد ت ایزد بر گنه کار بعفوش بند گی نابت ما کرد ده لم
بجز کشتن افعال خزان است چو بوی عفو باید زنده کرد ده و حکما گفته اند که حال ملوک کامیابی که زنجیر نیست از بر آن عفو نیست
از نوشیروان پرسیدند که بهترین چیزها در سیرت ملک چیست گفت اول آن کجا کسی که نکند و از اعفو کم **مصرع** در عفو لذتیست که در انتقام نیست
دیگر از ملوک گذشته اگر مردم بدانند که مرا در جاشتی عفو چه لذت است نزد بتا یکجاعات جوینده و تقرب جز کناه به نکا و بزرو
آورده اند که در دیار بین پادشاهی بود روشن رای کشور کشایی مملکت رای که حیشور جام جهان نمای عقل را اقضیحکاه
دار ساخته بود و حضور شید مثال شعشعه انوار معدلتش بر اطراف دور کار تافته **نظم** بنور معدلت اطراف جهان ازکرده و نوازل بیان
عدل روشن کرده اینجها باز به و این پادشاه را ملازمی بود ابرهه نام که بر مملکت حبشه بود و بسبب ملازم حوادث دوران
دو این فتنه الزمان از نهر پادشاه بغدادی ملک یمن افتاده بود و کمترین کار او واقف نه چون اهل دولت وملازمت او
در راسباب و هویدا و با هر بود پادشاه را بآو التفات تمام روی نمود و روز بروز در تربیت او بجا او زود و در سلک مقربان
و مخصوصان بیبود تا روزی پادشاه عزیمت نخجیر کرد و در شکارگاه هر یک از لشکرگاه بطرفی میرفتند و هر یک شیری بخنجر
میکرد قضا را از شست ابرهه تیری جسته بر پادشاه آمد بیک کرشمه او را از نخجیر کنده ملک ادراک فیلسوف ساخت
بعلش مثال داد او ابرهه به بتاه و تضرع و تشفع کرد و گفت **بیت** پادشاهان بما المسجر نخجیر روند ها صید را اتیر بر بند ندو در
بیز گفته پادشاه را حقیقت معلوم است که من این منصب تخجر انداختم و این خطا از قضا شد مرا در این گناهی نیست ملک
بر او رحم کرده عفو فرمود چه بعد از استماع القصه و لعله تهی ات بشعبی که داشت بعد و گفت اتفاقا باز دیگر ابرهه بر بن ابرهه
ابرهه را ملازمه عمل ده او را بشاخت وا تبهار آشنایی کرد و او را بحبشه برد و پادشاه یمن هر چند او را پیش بسی شکر دانست
دیگری بر آن سر مطلع نشد و ملک یمن را دشمن قوی روی نمود چون تاب مقاومت نیافت از سعادت ایشان نافت فرار
بر قرار اختیار کرد و ملک به حبشه کذاشت و لشکریان او متفرق شدند و هر یک بگوشه افتاد و ملک تنها بحوالی حبشه
رسید و در لباس اتفاق ملاقات افتاد چون صلاح حال در تغییر لباس دید البسه شاهانه بشبان داد جامه او را
پوشید متوجه شهر حبشه شد و شب هنگام بشهر رسید اتفاقا در حوالی حجره خاصه پادشاه منزل کرد و چند روز بپا بر دو بواسطه فقر
تغیر شد و قرار در میان که بجز گذاشته او جبال کرده بر باد رفت ملک یمن چون قدم در شهر نهاد منزل و جها و دید شفاکر شد

سابقه لطف و نوعی بود مقارن این حال ملازمان ملک در رسیدند و مطبخی را گرفته محبوس ساختند و در جوالی
نهان خدمتی بود که در زنهایان هر صباح بکنار غدیر رفتندی و از آن آب دست و روی شستندی روزی ملک جمشید
بعزم شکار تا قریب جوانب غدیر نزول فرموده و ابرهه در خدمت پدر حاضر بود و زنهایان بطریق معهود بکنار آب رفته بودند
اتفاقا مرغی هم انجا بر سر دیواری نشسته ملک یمن با خود تفال نمود که اگر این مرغ را بیک تیر بیندازم از زنان [illegible] و الاهلاک
خواهم شد اسپ را انداخت که بر سر مرغ زند بر گوش ابرهه آمد از ضرب بر کند ملک یمن را گرفته سر بریده پیش پادشاه سیفی آوردند
پادشاه چون نظر بر گوش بر کنده او افکند گفت ای بدبخت مجرم تعلیم است و واجب القتل است ملک یمن پادشاه را دعا کرد
و گفت بیت اجعنی حالما پیش آید هر که را اوزکار بر کرد من ملک یمن بودم و غلامی داشتم ابرهه نام در شکارگاه
تیری انداخت خطا شد بر گوش من آمد و از بیخ بر کند من او را عفو کردم تا بقیت از من گریخت و تقصیر بر غضب خود من
اولی الی احزه موضع داشت ابرهه چون این حدیث شنید او را بشناخت و در پای او افتاده متالم از انکار او ... کرد
کرد و او را خلعتهای فاخر پادشاهانه پوشید و بعد از چند روز لشکری بدو داد و او را روانه یمن ساخت و بر دشمن مظفر
و منصور گشت و بیمن عفو از نکبات بلیات نجات یافت و مطالب او بحصول پیوست و حکما گفته اند هر چند گناه
بزرگتر است فضیلت عفو کنند ازان زیاده است آورده اند که یکی از گناه کاران نزدیک ملکی از ملوک عجم برده
اگر چند کس را از برای ملک بقتل آورده بود ملک گفت با وجود گناهان بزرگ که از تو نسبت بمن و خویشان من
واقع شد از عقوبت من نمی‌ترسی و بر زندگی من امید داری جواب داد که جرات در آمدن بحضرت تو جهت آنست که
میدانم که هر چند گناه من بزرگست عفو تو ازان بزرگتر است ملک سخن او را پسندیده گناه او را عفو فرموده بود
عنایتش مستظهر گردانید یکی از مقربان ملک سوال کرد که بر سخن او فریفته شدی و ان او عقوبت بخشیدی ملک
فرمود که با خود تامل کردم که اگر از او انتقام کشم نفس من شاد شود و اگر عفو کنم خدا راضی و در اینک ثنای دنیا و ثواب
عقبی حاصل شود نظم مجرم را اگر دقیقه بیابی کرم بدم ما لا جرم که ذنبت زعفو گناه کارت هر چه جز از تنگ خراج کند جهد
پیوسته تو دعا کنند ار دولتمندان اسکندر ذوالقرنین از ارسطو پرسید که در باب فلان گناه کار چه میفرمایی گفت ای ملک اگر گناه
بزودی صفت عفو بهترین فضیلت است اگر کسی ظاهر شدی گناه آنچه عفو است و گناه کار سبب ظهور آن در باره آن
باید کرد بعضی نظهور رسید اسکندر گفت که عفو دیده وقت بنکوست گفت وقتی که بر دشمن ظفر یافتی ان عفو شکر
گذاریست و در حکایات آمده که پادشاهی بر دشمن ظفر یافت و او را اسیر کرد و در معرض خطاب بجاست پادشاه از وی
پرسید که خود را چون می‌بینی جواب داد که خدای چیزی را دوست میدارد که او عفو است و تو چیزی دوست که او
ظفر است پس حضرت حق عز و علا ظفر را که تو دوست میداشتی بتو ارزانی داشت و عفو که او دوست میدارد تو
نیز بجای آر پادشاه این سخن را پسندید و او را آزاد کرد قطعه عفو زهاکی بهارک صلح است دوست دار عفو را
پروردگار دل ز عفو روشن میشود ابحر از دودست دارد دوست دار آورده اند که یکی از ملوک مطبخی خود را گفت که
برای فلان طعام مهیا سازد و ان تکلف بسیار بجای آورد مطبخی ان طعام را ترتیب داد با انواع اطعمه دیگر بمجلس سلطان حاضر کرد

سلطان ازان طعام که خورد نبود دست دراز کرد بکیسه دید برداشت و بسنگ انداخت دیگر برداشت بکیسه در روی بدید
دست ازان طعام باز کشید و از طعامهای دیگر تناول کرد و چون خوان برداشتند مطبخی را طلبید و گفت این چه کسالت بودی
عنایت الهی بود که خود را ازین طعام بسان بهره‌مند نکنی بسیار در آنجا شده بیت چو در عقابیم لطف بینی مکن شود
مجازه و ان بخالت او را بمن آورده اند که سبکتکین پدر سلطان محمود در اوایل حال که اسب پیش داشت و اوقات ایشان
صرف میگذشت هر روز بعزم شکار بصحرا رفت اگر چیزی بدست آمدی بان بگذرانیدی روزی آهوی که با بچه خود
چریدی باب بر انگیخت آهو بگریخت و بچه او که خورد بود از مادر باز ماند سبکتکین بچه آهو را بگرفت و دست و پای او را بسته در
پیش زین گرفت چون آهو بچه خود را گرفتار دید باز گشت و در عقب او میدوید و زاری میکرد و بنالید سبکتکین را بر وی
رحم آمد و دست و پای آهو بره را بگشاد و او را بمادر سپرد و مادرش او را پیش گرفته و روی با صحرا کرده بزبانی که داشت
ثنا خوانی کرد سبکتکین دست تهی بخانه در آمد شب حضرت رسالت پناه را بخواب دید که باوی گفت ای سبکتکین از سلطانت
رحمتی که از تو در وجود آمد بجهت آن که مرد مهربانی کند در حق آن بیچاره زبان بسته کردی بجهت تو تقرب تمام حاصل شد و از نو
نشو و گشت و از شرف پادشاهی داد که باید کان او عین ترحم ... سلوک کنی و رحمت و شفقت بجای آری و در باره رعیت
خود طریقه رحمت فرونگذاری بزرگی نرود که چون بواسطه شفقت بر بچه آهو پادشاهی این جهان یافتی باید که بر رعیت شفقت
باشد اگر بواسطه انصاف قربی در رحمت ستم رسیدن نجات آن جهان باقی باید نظم عطا بخشیدند بر تن
دری از رحمت بگشایند بر تو اگر رحمت رحیم دارد تنا تو هم بر دیگران رحم نمایی از یکی خلفا منقول است که اگر در کار
من بایم خراب شود و رمه گوسفند بسوراخی رود و الی بمو رسد و ز وای قیامت از من خواهید پرسیدن زیرا از جمله آنست
بار آمده هر که منصب سلطنت قبول کند و پای تمکین بر سریر ابهت و حکومت نهد باداء حقوق این امر قیام باید نمود
و حفظ حد و دو رسوم آن بجا باید آورد نظم زان رخت حکومت نشین است بنفس در آن مقام خیر احتیاط باید کرد
مرادها چون محنت کشیدن باید داد بر رعیت رحمت کشیدن باید خورد الحمد لله و المنة که این خصلت پسندیده پادشاه
نامدار عباس الصفوی الحسینی بهادرخان بمرتبه اعلی رسیده امید که روز بروز دولتش مضاعف گردد بالنبی و الله الامجاد
مناجات خداوندا بعفو رحمت تو با مسلمانان فقرا نعمت تو بخلقشان حاجت رسانی بکرامات کوی چه شاید بالماس کرسی برزن
بتهر او دل و رز و ابرار بر هر ویرانی دلهای جهان بناب رحمت جانهای انکاه با شاد روی عطاها بزاد دل و زاد خواها که بعزیزتر
سکین بخشا شرکوی نجات راه بنمایی فصل ۸ در تدبیر و مشورت با ارباب رای و عقلا با کمال مشورت ارباب
علم و حکمت و اصحاب رای و تجربه و چه سعادت مندان دور بین و هند شناخت بن دولت ملوک اصلاح نمیزند که لا الظاهر
و اثق من المشاورة بیعنی هیچ پشت بودن و معاونت نیکو کردن معتمدتر از مشورت با عقلا نیست و حضرت امیر المومنین ع
فرموده که لا استشاره عین الهدایة و لا صواب مع ترک المشاورة یعنی مشورت دوستان و یکجا دانشمندان و خردمندان
هوشمند عین هدایت است و بعضی کلمات نزد است و ابطال ترک مشاورت قال من قال نظم مشورت در هر چه آید در هر کار
مشورت باید که داناتر را مشورت کنند تا در هر باب صواب آید و در باب تدبیر رحمت حضرت رسول ص فرموده که لا عقل کالتدبیر و التدبیر نصف العیش

بنفس عقل چون تدبیر نیست و تدبیر نفس جیش و تکالیف نیست و حضرت امیر مومنان علی فرموده که التدبیر قبل العمل یؤمنک الندم یعنی
اگر خواهند که کاری کرده شود هر کار که تدبیر بکار دارند و از روی دانش تدبیر آن کار را بعمل آورند از پشیمانی ایمن خواهند بود
و اگر بفکر متین و تاملی درست و تامل دلگشای بی تامل کار خطر شوند بسا آن که برخلاف مدعا روی نماید و پشیمانی ظهور آید **نظم**
کار از پیش برده روزگار دو کار که کس که لشکر تهیه تدبیر رای و عقل جوید عدو الکنه اسفر آید چو تدبیر نها بکار آورد
عروس جهان در کنار آورد چنانکه آورده اند که یکی از ملوک هند را با پادشاه زنگ منازعت بود و از مقاومت او عاجز
بود و همیشه از او خایف و در دفع او با حکما مشاورت نمود و رای ایشان بران قرار یافت که در صلح زنند و کنیزکی که جمال که
رخسار خورشید سیمایش از رخ چون ماه شب چهارده سبق بردی و زلف شب رنگش بهر پیاسش دو دو از شب یلدا را
دادی تدریج زهر هلاهل بخیکنند و بیهادند و به تدریج می افزودند تا بهمان مرتبه و درجه رسید که هر روز یک مثقال
زهر تناول بنمود با تحف و هدایا بخدمت ملک زنگ فرستادند ملک چون شکل و شمایل دید او را مشاهده نمود فریفته
عاشق شد هم در آن شب با او خلوت کرده معاشرت و مباشرت نمود فی الفور در جای خود مرده شد و پادشاه
هند بدین تدبیر ایمن شد و بر جهت متوالست حکایت اسکندر و ملک زنگیان چنانکه آورده اند با لشکر جرار زنگیان
خون خوار و سپاه بی شمار زیاده از حد متصرف بجهت حرب اسکندر متوجه شدند چون از زیاده ایشان بگوش اسکندر رسید
متامل و متفکر شد با خود اندیشه کرد که مبادا خوف در دل لشکریان افتد که زنگیان و هراسان کردند پس او پیاده آمده
چنانکه بیرون آید ناپدید شد استقبال بدید آب تدبیر آتش از ارسطو بطلب شاهنشاه اسکندر را جمله روز و یکم تامل بود که در همه
امور اعتماد تمام بسخن او داشتی ایشان را طلب کرده کیفیت احوال و حکایت حال با ایشان مطالعه نمود در جواب هر
یکی تدبیری اندیشیدند یکی گفت قرار نفل اولیاست دیگری گفت این تدبیر صواب نیست که موجب تحقیقی است
بلکه صواب تدبیر است که اسباب حرب مهیا سازیم و بالشکر قوی در تمام روی حرب آوریم چون بحجت نکرد
دیگری گفت اولی آنست که با ایشان صلح کنیم و مصالحه سلطنت تمام دنیوی بجاه که لعل ایشان بود گفت بلکه صواب آنست که پادشاه
پیشتر چند کس از زنگیان بیاورند و مبین در حضور کس را بدست آرد یکی را بکشتند از روی وکلا او را بطبخ دهند وکلا
از برای من طعامی خاصه ترتیب ده و مطبخی سر زنگی را بجای گوسفند بدل کند و در وقت خوان طعام از آشپزخان
بیرون آورده بیاورد و پادشاه از اراده حضور زنگیان باشتهای تمام تناول نمایند و تعریف گوشت زنگی کند تا خوف در
دل ایشان بدید آید اسکندر را این تدبیر موافق افتاد امتحان کرد لیکن گفته که زنگیان چون شیر گرسنه بید و به غیر زنده
و تعریف گوشت زنگی میکرد و گفت که من بیماری نیستم که گوشت زنگی را این همه لذت هست ایرانیان روزی را بطبخ پروردی
و مطبخی مبالغه نمود که من چه طعام خاصه از گوشت زنگی باشد و بعد از طعام زنگیان را بمطبخی سپرد که ایشان از برای او
در هر روز یکی را کشته طعامی مهیا سازند مطبخی ایشان را اطلاق نمود ایشان بخدمت ملک زنگیان رفته گفتند این پادشاه
خوار و آدم خوار است باید تمام زنگیان از او حذر کنند **بیت** چنان حذر کند زنگی خلاف که زنگی خورد عمر باید مرد از او تدبیر حرفی بسیار ولی
زنگیان افتاده اسکندر بر زنگیان ظفر یافت و دیگر هیچ جنگی پادشاهی در تدبیر بهتر از توکل نیست پس باید که ابتدا باکار کرم

الهی که تاویل کار بر وفق دلخواه ساخته و پرداخته کرده اند و گویند که پادشاهی از عالمی پرسید که در عزت اهل دنیا دو چیز
چیزاست گفت در دو چیز اول از ابتدا و دوم توکل برکرم کارسازان پادشاه بنای کار خود را برین دو چیز نهاده تا که در ختم
بنیاد امل تا لشکری بی پایان و سپاهی بیکران روی بدار الملک وی نهادند و از سپاهی که داشت متوجه ختم شد چون
هم بر حرب ستیزه رفت شبی که در روز آن مصاف بود آن پادشاه هر شب نماز میکرد یکی از ارکان دولت گفت ای ملک
زنگیان ساز یک کلمه روز چنانچه خواهد بود ملک گفت من امشب کار خود میکنم و فردا کارخانه است هر چه خواهد کند
مرا با آن هیچ کاری نیست و در آن کوشش هیچ اختیاری نه گفت هیچ اسباب حرب مکن و هر که تدبیر در بالا اعاده باشد گفت فتح
توکل در برکرده ام و کار خود را بلطف حق باز گذاشته **بیت** ما کار خود بلطف خداوند کارساز بگذاشتیم تا کرم او چه میکند
علی الصباح که هر دو لشکر مصاف کردند و در برابر یکدیگر صف کشیدند ناگاه مدد الهی در رسید و چون چشم سپاه
خصم بر رایت پادشاه با توکل افتاد دهشت و اضطرار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفته هزیمت عاقبت شد و دست بر
جمیع و نقشه دو کار زاری دست دهد بیانکه حق سبحانه و تعالی حبیب خود را امر فرموده که و شاورهم فی الامر یعنی مشورت
کنید با اصحاب خود در کار حاجات که و نقشه و در برکات گفته اند که حضرت مقدس نبوی با آنکه اعلم و اکمل از جمیع موجودات
بود بوجه الهی استظهار کلی داشت حق تعالی بجهت تعلیم امت بمشاورت امر فرمود تا در مهمات آن حضرت مبادرت از روی سنت
باشد چرا که در مشاورت فواید بسیار است اول آنکه کار بصلاح و سداد نزدیک گرداند دیگر آنکه اگر کسی بمشاورت کاری
کند اگر نکو باشد زبان طعن براو گشاده نشود و اگر بخطا رفته مشاورت باشد اول معذور دارند هر امر که پیر خرد باشد
که کردن در امور عظیمه مشاورت با خود مند کند یک تدبیر باصواب میسر است که بیست یکی کس مدبرانه تر به
باشند از دست ایشان بیرون نرود و هر حادثه صعب که پیش آید تا بتدبیر از پیش توان برد بجز سری دیگر
مکن و انجام بد پیر هیز شود بتدبیر و بتدبیر شود **نظم** بتدبیر کاری توان ساختن که نتوان به تیغ و سنان ساختن
ملکی بگیرد بر گنج و تیغ و سپاه تدبیر ارکان رای و تدبیر خواه و گفته اند که با عهد که ان اکابر و امیر کار امین و متدین باشد
مشورت باید کرد شاید که ایشان راه خیر بخاطر رسد که صواب آن باشد آورده اند که یکی از قضاة مردی هرفه داشت
بنا بر جمله و جمله معارف شهر در خواست که او را دخت ببیند و قاضی متحیر بود که او را بکدام دهد در همه بکوی او بر
ببرد تا قاضی او را طلب کرد گفت مرا دختری است و طالبی او را طلب کار ازین سبب ... گفت من و در کدام از دین
شرایط کار این مشورت تمام قاضی گفت ای مرد امین و متدین و در برکات تاکید کرده اند که با مردم متدین و امین
مشورت باید کرد که المستشار موتمن و کلام حق سبحانه و تعالی من بر وی بجکم که گفت مرد تزویج کن و شرایط و نکو در دین
مسلمان از بنت بیاشند و در شرع باصل و نسب مایلند و نزدیک اهل عرب کمال دخاه اکنون تامل کن اگر بدین پیروی
لذات و کمالات اختیار کن و اگر در سنت اسلام پیروی نسب اختیار کن و اگر جماعت اهل زمانه پیروی مال نجاه طلب
کن قاضی از سخنان او خوش آمد گفت درین باب صلاح دیدن و او را انکار نبود دیدم که تمام بطلب علم و متدین قاضی آن شخص
کس را از مبارک باد و ترتیب تمام دختر را بوی داد چنانکه بنا بر فضل و خیر و دین خدا عاقبت مبارک که مقتدای اهل اسلام

بود و زاهد زمانه و عارف یگانه آورده اند که چون ملکشاه بسعی خواجه نظام الملک و رضای خاطر جمیع تدبیر کرد و بعد در
عهد او قیصر بتسخیر ایران لشکر کشید و سلطان بدفع او شتافت چون لشکریان در برابر یکدیگر نزول کردند سلطان با تنی
چند از خصوصان بشکار رفته بود ناگاه فوجی از رومیان بدیشان باز خوردند و ایشان را بگرفتند سلطان با ایشان گفت زینهار
مرا از قیصر مگوئید و یکی از خود شمرید چون وزیر چشم نظر بر ایشان واقف حال و دریافت نماز شام فوجی از غلامان را در سرا
پرده خاص در آورد و آوازه معاودت پادشاه در انداخت انگاه بدیر سلطان نزد قیصر رفت و چون قیصر از آمدن پشیمان بود سخن
از مصالحه و بریان راند بیت قابل اقبال ندیده نظر دیر نظمه ابا لنت که الصلح خیر خواجه اول قبول کرده قیصر گفت دیر وز چند
ما بعضی از لشکریان شما گرفته اند خواجه گفت مردم مجهول خواهند بود که حال از ایشان چیز نیست قیصر ایشان را مجلس
طلبید خواجه پس دو بر صاحب تدبیر ایشان را در حضور راهبان بسیار کرده برو انشد و چون بقید روسای قبطی عزه ملک خواجه
از اسپ پیاده شد در رکاب سلطان را پوسید و عذر خواست و سلطان او را نوازش بسیار نمود و الحمد لله والمنه
که پادشاهی بند پیران لطف حضرت کیوان رفعت نیست زیرا که مگر با لشکر جرار کند کار روسا که از راهبان گشاده وقدم
ولایت رفتار بدیر بر دانش و ولایت و قلاع ایشان مادر نصرت اولیا تا هر در آمد امید که زمان دولت بزمان
حضرت صاحب الزمان متصل باد بحرمت محمد واله الامجاد **مناجات** ای براه طلبت سوی کس خالی از تازه هر سالکی
ای از نثر بچشمشان سوی از آن بنالد ... در هیچ کس چند کنم بردن مالکی جند زخم نیست
در هیچ هوس ندی بی ما را مانی هوس سازی بی بلکه از او اسار دیل بجوانی که بود عشق ازل ز خواسی که بود میل
باید بر اشرف بعد جلال **خصلت ۹** در موانست و معاشرت با نیکان و اختیار و احتراز از صحبت بدان و اشرار
بیکوا انسب آنست که بمجالست و مصاحبت علما دین و حکما دین رغبت نماید باید که طائفه از ارکان دولت
که بزرگ اصالت و شرف عقل و درایت ممتاز باشند ملازم مجلس باشند **قطعه** دست مده از کرم سیدان سر مکش از صحبت صاحبدلان
خار که هم صحبت گل گشت غالیه در دامن سنبل کشد هر که کند صحبت نیکان اختیار آید در زمره دولت بکار هم چنانکه از مصاحبت
اخیار و اجتناب از مخالطت بدان و اشرار بغایت مهمست **قطعه** صحبت جاهل از چه دولت نیکوست
گرد دورت خاطر بدوست بپیوست صحبت ناصح کرامت و نادر است مثل اصحاب بر هر کسی مردود کرد نسوز اید جانم
زالفت او بیکاه آید گرچه عطار بود بوی مشک و عنبر را زانجا تا نشد آورده اند که روزی وزیری از
وزرای ملوک قدیم در شیراز دو پسر داشت یکی را کافی نام بود و یکی را وافی و بجهت تحصیل علوم و تهذیب اخلاق
هر دو را بیک دادگاه با اهتمام تمام شب و روز بتکرار مشغول بود و از مجالس علما و ارباب علم و حکمت چنانکه در اندک زمانی
باخلاق حمیده و آداب پسندیده متحلی شد و بر دقایق علوم وقوف یافت و وافی با هر بی جاهلی در یکی بر انفت
میکرد و بطالت و ملاعبت مشغول بود و اوقات عزیز را بخطرابی که را بند و همیشه جاهل اکرمت و ملاقات
بیمزه جاهل با هی بمقتضای المره مع من احب و ما یجمل جوارح متصف ملاهی و عیش میکرد و بی و حی بند میداد که ای
در عنفوان شباب و اوان جوانیست حیف باشد که بشغف نظم بیفایده کذار بیت در صحبت نادان

که بروزگار

که بروزگار بر بی نکنند کوی جوانی و وزیر در آن دو دولت از بی سرای فارغ برست ملک عبدالنا تا مت شرایط نوفت
و تکلیف هر دو برادر را بطلب تحقیق استعداد و قابلیت ایشان نمود هر کدام بحسن سیرت و زینت فضیلت آراسته تر
بود منصب وزارت او را باشد چون ملک تامل نمود تفحص احوال ایشان بواجبی کرد کافی را بانواع فضایل و کمال آراسته
دید و وافی را از لباس هنر و استعداد عاری و عاطل ملک منصب وزارت بکافی داد و امور ملک را در کف کفایت
ارشاد و وافی خایب و خاسر از آن مجلس بیرون آمد و هم چنان با جمعی نادان بسر میبرد و ملهو و لعب و عیش و عشرت
مشغول بود تا تمامی اموال و موروث پدر با سراف و اتلاف خرج نمود و مفلس و بیچاره گشت کافی بجهت از احوال برادر
وقوف یافت او را بر فاق خود آورد با لضروره سر تحویل اعیان کرد شید و در اثنای اینحال بیابانت و هیچ اهل و رونق جیحان
بجانب سر انجام ما شیطت و جهالت بر آن داشت تا بکافی گفت خرمن از بیرون ست هم چون تو خود بی داشتن از رعیت بیت
و آن برادر را بو تحکم انصاف است بلکه اولی تر باشد تا ما هر دو وزارت داریم نایب او وقت باشد چه
در اندیشم که ملک اول ملک هلاک کند و وزارت بر تو قرار گیرد و از هلاکت ملک تو خود بی خلاص شوی خوانی است
که انگشتری لعل که در دست ملک است از وی طلبی چون او را بدست آری این هم اتمام باید و انگی بقبول تجاسر خود بر
انگشتری برادر بنشست و مجام داد مجام بدنام انگشتری که او را بشنود لاعلم داد تا بعد از مدت ملک برده وگفت این انگشتری از
دختر بیست که بر انگشتری ملک مال بر پشتی و قیمت آن بیشتر است الحال ای ملک بر آن زر را بیابد که او را بفرستند و بعاوضه با وی
تاوان کرده ملک انگشتری را از رفیق که در دست داشت بدو داد و انگشتری لعل بفرستند و الا بر دست بحجام آمد وانگشتری لعل
بدو داد حجام آن انگشتری را بوافی داد و گفت این انگشتری تحفه نزد برادر بر کافی از کیفیت حال انگشتری گرفته
در دست کرد و بعد از مدت ملک رفت ناگاه ملک را چشم بر انگشتری ملک افتاد و بشناخت متعجب مانده از خواست بجهت
انگشتری کافی را در دست ملک ملک دید متعجب او ز آن دوست خواست که ملک را سیاست نماید حاضر ای برادر آن روز
ملک را بر سید که این انگشتری را از کجا رسیده گفت با انگشتری خود بعاوضه کرده ام انگشتری لعل طلبید و پرسید که آن خاتم
از کجا حاصل کرده گفت برادرم بخشیده است انگشتری ملک را که فی بیست و باحضار وافی مثال داد چون آورد او را بطلب گرفته
انگشتری را بوی نمود و گفت از خاتم را حاجی داده ام وافی حیرت تامل کرده گفت این انگشتری از متعلقات ملک است حق تعالی بحرم
حرم بیستی فرموده دایم که آن انگشتری را رها کند است وافی از بیان اوضاع آمد و زبان او بسته شد و احوال را چنانکه بود عرض
داشت ملک وافی را از شهر اخراج نمود و حجام بسر انجام را بر دار کشید و کافی عطوفت نمود و سرافراز ساخت
نظم هیچ صحبت با نابالغ مطلب او خود مختصر کند تا ت صحبت عامه در بهشت اباد مرا باشد که ره ای بار
رایت که در بهانه پادشاهی بود بعدل و احسان و این پادشاه را ندیمی بود و پادشاه او را رعایت داشتی و
در و در و ملازم مملکت پادشاه بود دیگر که ملحوظ و ملتفت نظر او نهمت پادشاه منا تر بود در مناصب چند از خدمت پادشاه
غایب شد پادشاه از و در را و در دیران خود پرسید که از آن ندیم در ناحیه سیار دم گر چند روزست که مرا از صحبت غایب شد
تفحص کنید که او را چه رسید باید است با عیادت او رویم و ملازمانش کافی را بحفاظ داد با تمام الصلوة او را تسلی و رفع

بتیل علی ... وصیبیانه و سکر و فی بود ... ملک آوردی ملک ازاو پرسید که جرا از خدمت ما تقاعد
جوان ندیم جواب داد که من بخدمت پادشاه دیگر مشغول بودم ملک از ما شکایتی داری گفت نه اما چون خدمت تو
میکردم گاهی که نشسته بودی مرا برپای میبایست بود و آن پادشاه میگوید که چون در رکوع [illegible] الرحمن مبلغا
در اثنای آن گاهی بنشین نتوانستی و آزرده نشوی و اگر خفته بودی مرا در خدمت می بایست ایستاد و بیدار بایست
بود و آن پادشاه را خواب نیست لا تأخذه سنة ولا نوم و چون پادشاه خفته بود مرا محافظت او بایست کرد و آن
پادشاه مرا نگاه میدارد که فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین و چون پادشاه طعام تناول کردی تا سیر نشدی مرا یاد
نکردی و آن پادشاه طعام نخورد و بمن میدهد وهو یطعم ولا یطعم پادشاه چون این حکایت از او بشنید بغایت او را خوش
آمد او را خلعت و نعمت بخشید **مناجات** خداوندا با نعام اسرار الست با بدین سوز حیات بالعزم در رب [illegible] رحلت
باول شب در آن زمان وحشت بنجر [illegible] در کنج کور بکمر [illegible] در دم مرو [illegible] ابوان کرامت [illegible]
دیوان امانت بان شمع کرد در پروانه اوست که در هنگام نزع و دادت جان نگهداری قوله تعالی [illegible]
در شجاعت و شجاعت از امهات خصایل است و حق تعالی شجاعان را دوست دارد که ان الله یحب الشجاع
ولو علی قتل حیة آمده که [illegible] بسبب بدعای مرد شجاع که ایشان به [illegible] کار خود که آن نیکو دارند چه مرد بیدل در کار را اعتماد بر
کرمیت دارد و دلیران در آن ورطه بکه بر فضل الله اجلال کند حضرت رسول الشاطی [illegible] نفس نفیس خود که در خندق
غث قلل [illegible] روزی من در [illegible] بر هم نشست و این سخن [illegible] است در این کتاب کار زار **نظم** شجاعت
نان گرفت جهان هر که بیدل ... کار کند و آنکه جوانست [illegible] کار خوش نشست دار بزرگوار کند و بعضی از صفات جمله
حرابست و هر که در این [illegible] آید [illegible] در معارک سر [illegible] شجاعت او را [illegible] رساند
و در حکایات ملوک ترکستان آورده که از اسباب [illegible] وجهات مردان خود [illegible]
[illegible] که کسی [illegible] دینار و فوق [illegible] ما بینه بحر و بای داری اگر [illegible] انجا تا [illegible]
ایشان از شجاعت [illegible] تمام اعتبار کنند آورده اند که یکی از امرا نزد پادشاهی ایستاده بود [illegible]
[illegible] بود و قضا را [illegible] در پیراهن او افتاده [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] که هفتاد [illegible] داشت [illegible] اصلا قطع سخن نکرد و تغیری در وی ظاهر نشد [illegible]
حکمت [illegible] دولت [illegible] آمد [illegible] کردم [illegible] آورد [illegible] پادشاه رسید [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] که [illegible] آنکه
امیر جواب داد که من [illegible] بسبب [illegible] کرده [illegible] صبر [illegible] کرد [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] خوش آمد [illegible]
[illegible] مردی [illegible] بر دی [illegible]
[illegible] در نصایح الملوک آورده اند که هر [illegible] که او را [illegible] جون شیخ است

کبر ندارد و هر جوانی که او را ادب نیست چون دیه ایست که او را زر نیست و عالمی که او را تقوی نیست چون درختیست
که میوه ندارد و عالم کریمی که او را شجاعت نیست چون بازرگانیست که سرمایه ندارد و حضرت کلام حضرت امیر المؤمنین **نظم**
در روز بخند کردن از مرگ روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست روزی که قضا باشد کوشش نکند سود
روزی که قضا نیست در او مرگ روا نیست روایت کرده اند که در ماوراء النهر پادشاهی سکونت داشت که [illegible] و کثرت
با مال و دولت بود [illegible] وفا از [illegible] [illegible] خود غیر از [illegible] التفر سواد الوجه فی الدارین [illegible] بود و
[illegible] کار خود غیر از [illegible] الفرزان [illegible] چیزی [illegible] عنایت ازلی و لطف لم یزلی او را پسری کرامت کرد که
سعادت ازناصیه او پیدا بود و اختر دولت از جبهه او هویدا که چون قدم [illegible] پدر [illegible] شرف نمود و برکت
وجودش اختر و بال او روی باقبال آورد و روز بروز کار او در تزاید و [illegible] بود و در تربیت و تمشیت همه
جهد تمام و سعی بلیغ مینمود و لیکن پسر در ایام طفولیت با کودکان سخن از تیر و کمان گفتی و بازی با تیر و شمشیر
کردی و در مکتب وقت تعلیم خط غیر از کشیدن الف تیر و حظی نداشتی و غیر از حروف شجاعت و [illegible] از [illegible]
چیزی [illegible] و [illegible] بلوغ [illegible] شمشیر [illegible] داشتی و نیزه [illegible] در آغوش کشیدی و [illegible]
ملک و [illegible] سلطنت مستقبل [illegible] نام شجاعت و [illegible] دولت و [illegible] رسیدی و هم
او بجانبی ایلخانیدی [illegible] نیزه جان شکار [illegible] سیار [illegible] سوز جگر [illegible]
را بر فلک [illegible] سهم [illegible] کردان آب شدی و از صولت [illegible] مردی [illegible]
قطعه [illegible] بروز رزم [illegible] نهم [illegible] و کو [illegible] کشیدی [illegible]
[illegible] نیزه [illegible] شدی و ضع [illegible] شدی در [illegible] کردان [illegible] جانب [illegible]
الحذر ناگاه پادشاهی [illegible] با لشکر جرار [illegible] شد و پادشاه [illegible] و در اواسط که [illegible] ایشان
تاب مصادمت و مقاومت با ایشان نبود [illegible] در شهر [illegible] لشکر [illegible] محاصره کردند و هم [illegible]
رسید که مردم شهر دست از جان شسته بیره [illegible] داشت که نا معدودی از شهر بیرون
تاختند [illegible] با ایشان در آویخت و [illegible] حمله [illegible] شکست [illegible]
در آورد و [illegible] لشکر [illegible] قرار [illegible] کرد [illegible] اذا طلع الصبح [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible] دلیران [illegible] آهو [illegible] پادشاه چون حال [illegible] دید با
لشکر خود از شهر بیرون آمد در عقب لشکر شکسته تاخت [illegible] ایشان [illegible] و منصور گشت و پادشاه [illegible]
آن پسر شاهد [illegible] کرد [illegible] تمشیت [illegible] لشکر [illegible] تفویض [illegible] نمود [illegible]
شربت کل نفس ذائقة الموت چشید و سر در نقاب ارجعی [illegible] کشید ارکان دولت چون آثار جلادت و
مردانگی و علامات عدالت و فرزانگی در پسر [illegible] مشاهده نموده بودند پادشاهی [illegible] و [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] سلطنت زینت یافت و [illegible] در آورد [illegible]

بپادی کاول از کمر تیغ داد کاوپش والحمد لله والمنه که آثار شجاعت و مردانگی در جبین مبین هر یک از غلامان و تیغ بازان
و سپاهیان پادشاه نشان مابه امن و امان و پناه اهل ایمان شاه عباس الحسینی الصفوی بهادرخان ظاهر و باهر و مکرر
بلادر جواب سوار کشجال با اهل کفر و ضلال علم فتح و نصرت بر افراخته اند و بر اعدای دین دولت مظفر و منصور گشته
امید که تا ظهور صاحب الامر روز بروز دولت این پادشاه شیعه در ترقی و تزاید باد بحق محمد و آله الامجاد **مناجات**
خداوندا بحق یکتا هان بحیران ماندن کم کرده راهان یا رب دیده ایتام بی خویشتن بتاب سینه مدیون درویشی به کاهی که
مرشتی از انشانت باباهای که خلیش بوستانست بنام طاقت این بار دشخوار بهرام درس ابجدی داد دادار دین و دنیای
از شرح خویش افنی بانبات المستغیثین ز لطف خود بکام دل رسانم و بایستان ز دست غم رهانم
در بعضی از حکایات ملوک بنایید دانست که پادشاه سایه لطف الحسنت و تا نظر الهی باشد بدین ضعیف قوی و پادشاه
رسد و حق تعالی بندگان خود را بعدل و راستی امر فرموده و در آثار و اخبار و اقشاع از حضرت رسول صلعم که چون بندگان ترک او
امر الهی کنند و معصیت پیشه کاری شعار و دثار خود سازند خدا ستم بر ایشان حاکم ظالم و پادشاه جبار مسلط کرداند
نقلست که در دیار مصر پادشاهی بود جلال نام با تقوی و طهارت و دین دار قائم اللیل و صائم النهار بود و از خیرات و عبادات
هیچ دقیقه از دقایق فرو نگذاشتی و بیشتر اوقات ببلاد و [illegible] مشغول بودی اما چون به دیوان آمدی همه روزه
نشسته بود [illegible] فلان مبلغی بگیرید و فلان را در زندان برید و فلان را عقوبت کنید و فلان را گوش و بینی برید و
فلان را خلاص کنید القصه که اوامر عالی الدوام این بود تا به مرتبه رسید که اهل مصر اکثر بکنار افتادند و بعضی لخراج شدند
روزی علی الصباح از قرائت خواندن فارغ گشت گفت ای وزیر امروز از مردم سر هزار زندان بگیر وزیر بیرون آمده مردم را
جمع کرد و این سخن بمردم رسانید مردم یکروز مهلت طلبیدند شب هنگام سران و کدخدایان مصر نزد وزیر آمده التماس
نمودند که از پادشاه درخواهد شاید تخفیفی واقع شود وزیر هرچند مسالک نزد پادشاه رفته التماس [illegible] رسانید پادشاه
از روی غضب [illegible] بگردانید وزیر [illegible] بیرون رفت کرده پادشاه صلابت تمام بانک براورده امر به نشستن وزیر نمود
وزیر دل بر هلاک نهاده بنشست ناگاه موذن بانگ نماز پیشین گفت و پادشاه را ملاحظه آن بودی که چون بانگ نماز شنیدی
از جهت گذاردن بعبادت گاه رفتی فی الفور پادشاه وزیر را گفت برخیز تا بنماز مشغول شویم و پادشاه لباس ملوکانه از
بر بیرون آورده لباس عبادت پوشید و در عبادتخانه با وزیر بنماز مشغول شدند و بعد از فراغ از نماز دست دعا
برداشته گفت الهی پادشاه پادشاهان وای [illegible] گناهان ما این قوم مسلط کرده [illegible]
مناجاتی از عالم غیب رسید که [illegible] سیاست از ایشان باز مدار و تقصیر در کشتن ایشان مکن زیرا که سزاوار رحمت نیستند
پادشاه گفت ای وزیر شنیدی وزیر گفت بلی بعد از آن نزد رعایا آمده ایشان جمع کرده [illegible] با ایشان باز گفت
توبه و استغفار کردند و مردم توبه کرده نادم و پشیمان شدند و [illegible] دادند و از یک [illegible] طلبیدند روز دیگر
پادشاه بکاه بیرون آمد منادی امر کرد تا در شهر ندا در دادند که وای بر حال [illegible] بار از رعایا طلب کند که پادشاه [illegible] سال
خراج رعایا بخشید [illegible] که توبه کنند و [illegible] پادشاه [illegible] دعای پادشاه [illegible] تقصیر مکنید تا [illegible]

نرم کرده اند و در بارهٔ [illegible] انشاء الله نقل آورده اند که امیر اسمعیل بعد از آنکه عمرو بن لیث را گرفت بهراة آمد اتفاقا اهالی آن
خواستند ایشان را امان داده جریمه عسکر از ابتدای توجه عالیات تا آن غایت بغنیمتی ناخوش کرده بودند لاجرم [illegible]
تمام بایشان راه یافت از مردم هراة اعادی واقع شد اولیاء دولت معروض داشتند که درین شهر [illegible] سه هزار
کس خواهند بود اگر هر یک بدرمی لشکر را مدد کنند انتقامی حاصل میشود که سپاهیان رعیت احوال [illegible]
گفت تا چندین هزار مؤمن را امان دادیم خلاف آن از مروت دور است در همان لحظه از هراة روان شد تا دیگر سخن
اعاده نتوانند کرد و شیطان او را وسوسه که موجب نقض عهد باشد نکند و چون بمنزل اول نزول اجلال فرمود
اعیان حضرت بدستور سابق این سخن را اعاده کردند گفت از ملکی که معلوم نیست که در تصرف ما خواهد ماند [illegible]
بی استعداد بیرون رفته است از صلاح ملکی [illegible] گفت اتفاق [illegible] عمرو بن لیث را [illegible]
قادر است که هیچ نقض عهد و پیمان [illegible] سپاه [illegible] از خاصان امیر [illegible] در آمدن
که [illegible] برد و درهای [illegible] بیرون کرده [illegible] امیر [illegible] گشت
[illegible] خواست که [illegible] آید [illegible]
از عجب [illegible] بیرون آوردن آن [illegible] از [illegible] بجای دیگر
و [illegible] بود که [illegible] بود [illegible] در آوردند و این [illegible] بود که
[illegible] هراة [illegible] **نظم** زمانه پندی [illegible] بجا [illegible] خردمند [illegible]
[illegible] و دیگری [illegible] آسوده در تفسیر [illegible] آورده که سلطان محمود غزنوی
[illegible] شیخ [illegible] بود [illegible]
از تفسیر [illegible] نزد [illegible] در خواست شیخ [illegible]
که [illegible] هزار [illegible] وسد [illegible] آورده [illegible]
[illegible] جای داد **نظم** [illegible] آشنا شد
[illegible] که سلطان محمود غزنوی [illegible]
[illegible] وشصت [illegible] کرده [illegible] رسید و بعد از [illegible]
و [illegible] بیرون آورد و مردم [illegible] سلطان شد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible] داری [illegible]
وصد و [illegible] سلطان [illegible] پادشاهی [illegible]
سلطان [illegible] سلطان [illegible] روزی [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] که از پادشاهی [illegible] بر داشته [illegible]

چون شب در آمد همان اندامها بدید که از پس پرده به بیرون آمد از غلامی ویرا آورده در برابر خود نهاد و گفت این بت شد و هشتاد
سال است که از اسپریتم که روزی جز او یاد دمی ام و زوال و عیال از دست بدر رفت و من در دست دشمن اسیرم امروز بیاید
که بزیاد من دمی بیت اشب ایشمع افروز بجز ازبرای کام روزی تو تضرع وزاری بسیار کرد هیچ جواب نشنید
بت را بر داشته بر زمین زد چنانکه خورد شد و زمانی تحیر بماند با خود گفت خدای سلطان محمود را بحق آنکه بت بشکست در کردن
بر جهید از روی سوی آسمان کرد و گفت یا الله اغثنی فی الحال از ملکوت آسمان جواب آمد که لبیک عبدی چه میطلبی ای
متن من بگو چه میخواهی تا بدهم پیر چون این بشنید سر در پیش انداخت و از زاری بگریست تا روز شد همان افتاد پیش سلطان
آمد گفت ای پادشاه دوش اسب گران می بینم هر چند نصیحت میکنم ساکن نمیشود و شرح بت شکستن و خدا را طلب کردن
با سلطان گفت و بود او را باور نمیشد چون او را بیاوردند هم چنان زار زار میگریست سلطان گفت چرا گریه میکنی پادشاه
آهی سرد از دل پر درد بر آورد و گفت سر کار بدین افتاده است سالها خدای ترا از زر ده ام و نیاز بنابی کرده یکبار که روی بحق
آوردم و او را طلبیدم لبیک عبدی بجواب داد من از بن شرمساری میگریم سلطان گفت ای پادشاه خدای من از آن
کرم تر است که ترا خجل بگذارد پس گفت ای سلطان ایمان بر من عرض کن تا مسلمان شوم سلطان ایمان بر او عرض کرد گفت
گفت ای سلطان خدای تو ایمان چون منی قبول میکند سلطان گفت بلی سر ابحیرت نهاد و جان بحق تسلیم کرد ای عزیز مدبان
اگر نجات میطلبی **نظم** پابند در او که رفت هیچ ره کام جور دان دست از دنیا بدار عشق چون در سینه منزل گرفت
جان اندر از هستی دل گرفت هر چون افتاد در بحر خطر گر بحر خرد بکلم حق بنگر شیر راست که ای عزیز دانی
از در ابخواهی سئوال نمود که چه تکلفت در پیر مهد هیچ بدی میبینی گفتا ازان مع نام جواب داد که هیچ شیمی ندارد
و رای الله درها عجب بخست جعفر تدبیر کرده الملک بسیار از مردم به جهت بستند و بنا جهات و اسلیتند اقلیم
در عزم نهاد و در وقت رحلت بخرزند وصیت کرد که اقلیم ما بر صلاح خالق اداردم که فشار رایه کرد صلحی بدرکن
تا عجب دعای مردم کردی **نظم** بز جهد کن اگر جای خزینه درود مرده مرد کدام نظر کردی است بوکه در نظر آفتی
اگر نظر بشد در آفتی سیاه چاه ملک حزب باره ازان به کمانی بد را فتی که گفت که در خراسان پادشاهی بود عادل و در
رعایت رعیت انجا امکان سعی بود بجای آوردی و بر سر راهها ی مملکت اسبابی و داران نشاندی اگر یکی از ایشان
گرفته و اپس دادی اتفاقا روزی دزدان ده هزار نوی بگرفتند و کس پیش پادشاه فرستادند که انها الا انجا انجمن بجهت
آوردیم تا صد بار آمد که امر پادشاه است که ما انجاالیه تا بیاسات تمام ایشان را که هم عبرت دیگران شود چون شب شد بمرک
عوامان بکرفتند ایشان ترسیدند که مبادا پادشاه بر ایشان غضب کند هیچ بر راه سیآمدند و باری برفت که ایشان را بگرفت
بت بالعرفه سالهشت چون در شهر در آمد شور دامن نهاد کردند که و از ما ساعر کشند چون شب در آمد از خوف بخواست
و دو رکعت نماز کذارد و دست بدعا بر داشت و تضرع و زاری میکرد که خدایا تو عالم السر و الخفیاتی من بیگناهم و دلم از غم
و را خلاص کردانی و دیکر از آسمان چهار فرشته آمدند و تخت پادشاه را بر داشته باسمان بردند و نکونسار کردند ندا آمد که این
ملک از غافلی تقصیر ندارد در دیگر کاهها است اند در پیش پای تخت ملک را بگرفت و آهسته بر زمین نهاد و ناگاه بت بن خواب شد

ملک پاجی از شب بگذشت در خواب دید که تخت ویرا باسمان بردند و نگونسار کردند مردی بیامد و بگرفت از سر دید
این خواب بیدار شد چون نوبت دیگر بخواب رفت همین واقعه دید تا سه مرتبه این رویه داد تزلزل بیم بود برخواست
و دو رکعت نماز گذارد و روز با دو وکلا خود را جمع کرده خواب خود را با ایشان باز گفت گفتند شاید در بیابان حرامیان کسی بیگناه
باشد حرامیان را حاضر کردند ملک امزد را بشناخت بر بود تا بنداز زنند او بر داشتند ملک از او پرسید ای جوان داری و از
کجایی و چه صنعت داری و چگونه در بیان ایشان افتادی گفت نام من عماد است و از شهر خوارزم و اهل کرمان شهر بیابان شنید
دو فرزند بیم رسایند به امام او از عدل تو شنیده ام بدین شهر آمدم و اکنون شش ماه است که اینجا امد کری میکنم و دو جبه قرض بهم رسانیدم
و روانه خانه خود بودم راه داران مرا گرفتند و مال مرا بستندند و با حرامیان ملحق کردند ملک گفت معلوم در او که من نه آنقدر
سه التماس دارم یکی آنکه مرا حلال کنی گفت حلال کردم دوم هر چه ترا دهم قبول کنی گفت قبول کردم سیم آنکه مرا از راه داران گرفته
با عزاز اشرف و استری بیغلامی و خلعت فاخر با وداد سیوم نامر شکر کرد پیش آید بر من عرض کن گفت این را بقبول نکنم و یدیگاه
پادشاهی روم که بهمت خاطر چون من عاجزی تخت چون تو پادشاهی را سه مرتبه باسمان بردند و نگونسار کردند و اکنون بشکر تخم
وجود شرف پادشاه ختم شد بود ملک بعطا است شد از جای برجست و بوسه بر دست و پای وی داد و عذر خواست
ای عزیز عماد گفت که ای ملک التماس دارم که ای حرامیان را تو بمن داده بمن بخشی که یک باهم مصاحب بوده ام مرتکب باشند
که من خلاص بایشم و ایشان را بتوبت کند حرامیان را تو بمن داده بدو بخشید ای عزیز چون کسی به بلایی گرفتار شود لطف حق
او بسیار انجه سخن بود حق برو رسانید **نظم** با درد بساز چونکه دوای تو منم در کس منگر چو آشنای تو منم در کشتنم شوی بر
سر کوی بجستنم شکرانه بده که خونبهای تو منم آورده اند که روزی سلطان محمود غزنوی به تفرج بر از روزی از لشکر جدا ماند
و بر طرف آب دید ولیند ناگاه و دیگر او دیگر بر کنار بر نشسته و بسیار محزون و غمگین بود پادشاه از مرکب پیاده شد
و پرسید که ای پسر چرا چنین اندوهگین و غمگینی پسر گفت ای جوان ما هفت طفل چه پدر بیم و مادر بیوه داریم و من هر روز
تا شب در این دریا میافکنم تا شاید ماهی بدست آورم که قوت خود کنیم و امروز هیچ نیافتیم پادشاه گفت این پسر میخواهی
که با تو انبازی کنم و هرچه بدست آید با تو قسمت کنم پسر رضا داد پادشاه با اقبال پادشاهانه دام در دست گرفت و به دریا
انداخت و در آن روز صد ماهی بدام در آوردند پسر چندان ماهی را بدید از تعجب خندید و گفت این از جود ایشان و عجب دارم
نظم ان همه ماهی که گرفت دید پیش گفت این دولت عجب دارم زنو تبش دولتی داری بغایت بر دوام کیخو ماهی در
افتاد بدام پادشاه گفتا ای پسر این دولت نه از آنست که پادشاهی که کشتی بگشت و بر مرکب سوار شد پس طفل دام بر بخشید
و از قسم بروز دیگر داد و گفت دیگر که پادشاه با ایوان شاهی آمد بخصار آن پسر فرمان داد اطلاعی پیشکاران پیر بلخ حاضر کردند
او را بر مسند پادشاهی با انبازی خود نشاند داد **نظم** هر کجا یک تن شاهان که گفتا شاه که گفتا هر چه هست این اسامی
چون پدر بدیم ز دو تر انسان کرد این بگفت و هم بخود سلطان کرد ای عزیز چون پادشاه مجازی طفلی را با انبازی خود خواند
و عار داشت که او را رد کند پس پادشاه حقیقی هر که عاصی و گناه خود دست بیان بدرگاه او برآورد و از روی اخلاص
او را بخواند نیفتد که چون ارحم الراحمینست دعای او را مستجاب میکرداند و دست رد بر سینه او ان بجاره نخواهد

عادات الهی بمرتبت پایان رسد کاهت و رهروان سحرگاهت و بحزن شهیدان آراهت و بسوز سینهٔ مظلومان بیگناهت که از سر گناه
کاران روسیاه درگذر و ما را بمغفرت و رحمت خود بیامرز **نظم** دلهای خسته را بکرم مرهمی فرست ای نام اعظمت در گنج
شفا یارب بفضل خویش گناهان ما ببخش روزی که رازها فتد از پرده برملا **مناجات** الهی الهی خطا کرده ایم ترک ما بگیر
انچه ما کرده ایم بکرم لطف خواهیم توبه خواهیم بپرسش که امر توبه بکیستی نادم و بیزار و بکش بلطف تو داریم امید و بس مراد را
بر کرانه داده بجهد عزیم فرستاده که از دست هر روی عالم خورم که سود و سرمایه بالا آوردم گویی تیر و کیسه پرداخته هم سود و سرمایه
در باخته بجز درد و رنج ما را بسر کرده ام نه خود کار خود را تبه کرده ام مکرم تو بر خاک و درای من کی رحمی در نهای و ای مرا آنم
ز جان عزم رفتن کنند نه سودای دل مرغ جان رم کند مراد و فق شهید شهادت بخشا ثم ترا بنام خود مسازی شریف روان در بعضی
از صفات شیخ یکبار اگرچه در رفعت بعضی از ایشان خدمت الطیور در ریاضت نفس صفای باطنی بهم رسید بیاران
ذکر بعضی در این مجموعه شده که شیخیات و موالیات امیر مؤمنات در بعضی تامل نمایند و صفای ظاهری و باطنی بهم رسانند ترغیب
تحمل برسی لقمه احتیاج نکند منکست که خادم اولیا سالی اتقاد است در بدایت امیر بود در هر سال پنج هزار درم وظیفه داشت
از بیت المال بستدی و بدرویشان صدقه عوذی و خود لقمه جز باقی و در وقت خویش از آن کردی و در خانه وی پیرزنی
کلیمی بود که از بیم شیر یافته بود که بر در پوشیدی و بشب دفنا کرده و بیات از بخشندی چون گوسفند از بیت المال
را نعمت کردندی حصهٔ خویش بستدی و بکسی و دست اولاد بدرویشان دادی و بیم از برسنی در هنیم گردی و بوست
از آن ایشان و دلو خوردی و خود بوزارت رفتی هر گاه دستی با او نرمی احتیاج بردی بوی دادی روزی در بازار بود علافی
علف خریده بود و کسی را بجست که از او بر دارد نگاه کرد سلمان را دید که می آید و کلیمی از بیم شتر بر خود پیچیده بپنداشت که
او مزدور و کار گر است بانک بر وی زد که بیا و این علف بردار و بخانهٔ من رسان سلمان آن علف را بر داشته نگفت که من
کیستم چون پاره راه برفت مردی بپیش آمد گفت السلام علیکم یا امیر این چیست که بر پشت گرفته صاحب علف را معلوم شد
که او امیر است در پای او افتاد و زاری میکرد که مرا بحل کن سلمان نیز همچنان کرم را امان بعد کسی را از خلق امیر بیت
با که مردان حق چنین بوده اند و با خلق خدا با کرم و خوش خوی و آمیختی بسر برده اند **نظم** ای برادر ظرف بنیاد کن
و ذکر مردان حق را یاد کن مستغنا از نعمات با نخوت دشمنان از بد زمان شاد کن که تقی بینی حزین سر بر دار و ورد بینی خراب
آباد کن عاجز و محروم بینی مال ببخش بیکس و مظلوم را امداد کن نقلست که شیخ حسن بصری بشبی برد ر صومعه کسی نشسته
بود و او بر بام صومعه نماز میکرد و در جهد جفا بگریست که آب از ناودان بجکید بر جامه ایزد آمد و او گرد که آب پاک بود یا نه
حسن آواز داد که نه طهارت بشوی که آب چشم عاصیان است آورده اند که جنان شکستگی داشت که هرگز ترکیب اوراز
خود بهتر دانستی روزی بکنار دجله بگذشت سیاهی را دید که زنی پیش او نشسته و ترابه در انجا نهاده بود و در آن ترابه می
بخاطر گذشت که این شخص از من بهتر است دیگر جهت شرع او را با او دانست که بخاطرم رسانید که از من بهتر نیست لیک
نامحرم نشستن و ترابه باشد او هم از این خیال بود که ناگاه کشتی گران در رسید و هفت مرد در آن کشتی بود آن کشتی در گشت
غرق شد آن سیاه خود را در دریا انداخت شش تن خلاص داد و روی بشیخ کرد و گفت ای امام مسلمانان اگر از من بهتری یکی را

خلاصی ده

خلاص ده بعد از آن گفت ای شیخ ای قرابه پر از آبست و این زن مادر منست خواستم که تو امتحان کنم که بچشم ظاهری مینی یا
بدیدهٔ باطن اکنون مرا معلوم شد که ظاهر بین بوده حسن گفت ای جوان همچنانکه ایشان را از دریای آب خلاص دادی مرا نیز از
گرداب نجات ده آن سیاه دعا بی در حق او کرده برفت حسن گفت که دیگر خود را از هیچ کس بهتر ندانستم روزی سگی را
دید از او پرسیدند که تو ای شیخ و بحرمت بهتر یا این سگ جواب داد که اگر از عذاب خدای برهم من و الا این سگ **نظم** بصورت
آدمی شد قطره آب که چهل روز در نطفه رحم ماند اگر چهل سال اشر عقل و ادب نیست بتحقیقش نشاید آدمی خواند روایت
از شیخ جنید بغدادی رحمه الله که گفت روزی در مسجد نشسته بودم دو جوان را دیدم که از در درآمدند و سلام کردند و در برابر من
ایستادند چون از نماز فارغ شدند روی بمن کردند و گفتند یرحمک الله چه میگویی در کرامات گفتم کرامات انبیا را ثابت
کنند اولیا را نیست گفتم نبوده هم نگریستند و هیچ نگفتند و از پیش من بیرون رفتند از آن وقت باز شدم و با خود اندیشیدم
که آیا اینها کسی بودند که از شیخ یکبار دیگر ایشان را ندیدم روزی جنید در این خیال بودم تا بوقتی دیگران دو جوان از در مسجد
در آمدند و سلام کردند و در نماز ایستادند چون فارغ شدند گفتند یا شیخ چه میفرمایی در کرامات میخواستم بگویم اولیا را
نیز ثابت آمد که انکار است گفتند سبحان الله چه میگویی که خدا بندگانی هست که دیوار مسجد را گویند در شود
ستونها از رجب و مال العجب و بر کرامت و ارتاب فی الحال بشود هنوز این سخن تمام نگفته بودند که دیوار مسجد زر گشت
و ستونها از رجب و مال العجب و رتب مروارید من متحیر شدم گفتند ای شیخ چه متحیر مانده چون بگفتند فی الحال اکثر حال
خود معاودت نمود و ایشان نا پدید شدند **بیت** ایسر نیدهر سری تو ان یافت تا نور یقین کجا هاوند شیخ میکوید
شبی ابلیس را در خواب دیدم بشکل زنی که در بازار برهنه میگردید و عورت خود را بدست گرفته گفتم ای لعین شرم
نداری که برهنه میگردی گفت ای شیخ ایشان مردم نیستند مرا بار و ارزانی که ترانه شب و روز با ایشان بازی میکنم
همچنانکه کودکان گوی در دست خود گردانند ایشان بهر طرف میکردانم ایشان مریدان و مطیعان منند **بیت**
هرکه او زیبان شیطان میرود پیشکش تا قعر نیران میرود هر که از دان باشد و شیطان سرشت نیست او را جای اندر بهشت گر است
شیخ گفت پای مردان بحق کونه اند گفت ایشان اندکه در مسجد شونیزیه بعبادت مشغول اند و من شب و روز از ایشان در رنج
و غمم از دیدار ایشان کاهیده و دل از دست ایشان برخوت و از غم ایشان مجروح نشسته شیخ گفت از خواب بر آمدم و سپیده دم
بمسجد شدم و شمعی بر دست گرفتم نگاه کردم سه مرد بزرگ دیدم در مسجد نشسته و سرها بر زانوها نهاده یکی از ایشان
سر بر آورد و گفت ای جنید ما مردانیم بلکه کمتر از زنانیم ایزد تعالی ترا و جملهٔ مسلمانان را نگاه دارد معصوم داشته الله تا هرگاه
سخن شیخ آمد تو بر عجب و نکبر بکار ره و تاراوی و خواری پیش آر **بیت** دل آگه بر سر بعبادیان تا ثابت شد زن اول باب
هم چنان باشد خود او **نظم** تا به مرد بر پا ابن بری از هیچ طرف راه بود مان برعی تا دل خدا را گوش بد ولم ای شبهیم
بر مانیزی نقلست که شیخ ابو سعید خواجه عبد الحمید را گفت شنیدم که هر وقت سفرهای دور میکنی و بپایهای خود
بسر میبری ز اد و راحله بکو که چگونه است گفت من هرگز سفر بی زاد و راحله نکرده ام گفت زاد و راحله تو چیست گفت چهار
چیز است **اول** آنکه همه دنیا ملک خدای عز و جل میدانم **دوم** آنکه همه خلق را اسیر او میبینم **سیم** همه اسبابها و روزی را از مال دنیا

میدانم **ع** الکه هرچه میباشم خود را در حکم قضا و امر وی میبینم و اعتقاد با دوام بر این اعتقاد و این توشه میا الفارون
جمع نباشد گفت است اینشیخ ازاد که تو داری هیچ میبالا هائی دنیا و آخرت را قطع توانی کرد اینز نیز میبالا که هر که
توکل بخدای کند و غیر او کس نداند جمیع مهمات او وی مدد و استعانت عزیمی برآید **نظم** تا توانی خویشتن بیرنگی برکوی
او کند رنگی تا نه بندی غلام و لیکن دست با عشق هر رنگی شبلی را از محبت پرسیدند گفت المحبت شراب صافی لا
یشربون الا رجال وافی یعنی محبت شرابیست صاف که نمی آشامد الا مردی وافی بزرگی را پرسیدند که عشق چیست
گفت عشق قفلیست بی مفتاح و شمعیست بی مصباح و آتشیست بی دود و زبانیست بی سود قدم در نیستی
نهادن و هستی شد عاقبت بر و چیدن بساط راحت در نوردیدن درویست بی درمان راهیست بی پایان
اگر سر آن داری اینک سیاه آر به بازی کن باکودکان **نظم** هر چه کرد در عشق این سرزنش کجا تبیت خامی خویش
او خود عاشق درگاه نیست در دمند عشق قرار داروی راحت بجز گفتار بسم الله نیست آورده اند حضرت امام موسی
ابن جعفر علیهما السلام در بغداد میگذشت آواز رود و سرود شنید که از خانه بشری آمد کنیزکی آنجا بیرون آمد حضرت
امام از او پرسید که صاحب این سرا بنده است یا آزاد گفت آزاد بود گفت راست گفتی اگر بنده بودی از خداوند خود ترسیدی
چون کنیزک این خبر به بشر رسانید پای برهنه از سرای بیرون آمد و در عقب امام میرفت تا بوی رسید و بر دست
آنحضرت توبه کرد و بخدمت حضرت امام وصل شد کرده تا بانات اختیار یافت نقلست که تا در حیات بود هیچ جا پای در کوچه
و بازار و محله بغداد سر کشی نمی انداخت روزی از سوار بیگانه از پیاده کوچه بازگشت بغداد میگذشت اسبان سرکشی انداخت مردم
دانستند که بشر حافی بجوار رحمت ایزدی پیوسته در انثناء این آوازه در افتاد که بشر از دار فنا بعالم بقا ارتحال نمود
بکفر **بیت** اگر صحرا بودی ذکر وی اسلام و ترسا بودی که من خلوق جهان بنا بودی ان رخش کران درد است یکتا بودی
نقلست که معروف کرخی پدر و مادر ترسا بودند در آن وقت که آن کودک بود پیش معلمی ترسا فرستادند معلم وی را گفت
که اعتقاد کن که خدا سیست گفت نه خدا یکیست معلم وی را بزد معروف از پیش وی بگریخت و بخدمت بکر گوشه حضرت
محمد مصطفی و نور دیده حضرت علی مرتضی امام هشتم قبله هفتم سلطان ثری ثریا ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا آمد و بدست آنحضرت مسلمان شد و دربان و این الحضرت را یاد کرد پس از خواهی بحقیقت نه مهر ابن خان
اهل بیت علیهم السلام یاد کنی و بکر روی بخلاف شریعت حضرت مقدس نبوی مکن که اگر خلاف سنت آنحضرت کنی
بحقیقت نزدیک داریم دور نیاید **نظم** در دولت که با اخلاق الهی دارد در ملک وجود پادشاهی دارد چون قدرت از ریاء
نام هیچ نیست داشتن چیزها کاهی دارد آورده اند که دو برادر بودند روزی یکی بخشید برادر دیگر را او گفت ای برادر هیچ
خواهی که خلایق هم در دوزخ خواهند رفت گفت بلی در قرآن خوانده ام که متقیان در بهشت کاران بیرون آیند گفت پس چرا
ایشان خندند از برای چیست هرگز دیگر شخص خندان ندیده ام تا در عرصه عالم ارواح پرست سپید چون از آن
کرده است که هرگز ترا خندان نمی بینم گفت تا دوزخ را نشناخته ای آتش از چه کسی را چگونه خنده ابیدای عاقلان بزرسید از
آتشی که اگر سر یک ذره بر دنیا افتد ترا ز آنها آمد و ترا بجز دمادم دست بر سر خود در اکنون تا چنین آتشی کردن از عاقلی نیست الکلام

بشر حافی است که هر که خواهد در دنیا عزیز باشد و در آخرت شریف گو از سه چیز دوری باش از خلق حاجت مخواه و
کس را بدی مگوی و مهمانی کس مرو از حکیمی پرسیدند که از دنیا چیست گفت آنکه از جست او ساتی نیست و چون بدانی ابری
از دست آن رهد بسیار با جیبی سیر تری از آن ممکن نیست چون تمام یابی جز زوال در آن راه نیست و هیچ بشر دیگری نگاه
ترا ان داشت بکریم و ناله کرد بد شمن وحشت کنی که حق تعالی است شیخ مالک دینار را گویند که روزی در کشتی نشسته بود
چون به میان دریا رسیدند اجرت کشتی بیار گفت ندارم چندانش بزدند که بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفتند اجرت کشتی بده
دیگر بار بزدند تا سه دفعه این واقعه شد از آن گفتند که پایش بگیرید در دریا اندازید در این اثنا ماهیان در دریا سر بر آوردند
و هر یکی دو دینار در دهن گرفتند مالک دست دراز کرد و از یکی آن دو دینار گرفته بدیشان داد و پای بر آب نهاد و برفت
کشتی بیرون شد و بر روی آب روان شد از این جهت او را مالک دینار گویند و بزرگی گفته اند که بیدار و دینار نام داشت **نظم**
نام است چو گفتن حاصل بری و بزرگی هیچ جز خواهش از آن جلسه آمد هیچ بر هیچ کران رحمت نفس دیدی در هیچ
نقلست که روزی مالک دینار در پای درختی خوابیده بود و کژدمی را از نعل کرده ماری دیدند از شاخی نرگس در دهان گرفته
او را باد میداد بزرگی در خواب دید که مالک دینار و محمد واسع را در بهشت راه دادند که
نگاه کردم تا از پیش در کدام بهشت روند مالک پیشتر بود گفتم عجب است که محمد واسع فاضلتر است گفتند آری اما محمد واسع
در دنیا دو پیراهن بود و مالک یکی این تفاوت از آنجاست حبیب عجمی از اولیای کبار است نقلست که او را بغداد برد
بمیرد دیدند و در زیر آن بجز آن و نقی در ضرع خفی بدید آمد طعام بسیار بجز آن و بصدقه داد و سیب در زیر آن آب غذا ببا
برای بر آم بود و ایشان انداخت و نقلست از هر دو بیشی که حبیب را دیدم در مرتبه عظیم گفتم اعرابی عجمی است این مرتبه
بیت او از کجا آمد که اگر چه عجمی است اما بیت از نور بر بیت المهتدی الی الراوی که هر دی بر روی بر دل کرد ندیم فرا
او را در خواب دیدند که در بهشت میگشت با خدمت گفتند یا فلان تو مردی نیک بودی این مرتبه از کجا یافتی گفت چون ترا
بر طرف کردند حبیب عجمی از اغیار بگذشت و بدیدن شمشیر بن نگریست این از برکت نظر او است **نظم** در هر جا که خود را
بکر هر جهت آری اکر در راه هیچ پایان که بسیار نرخوردی اکر روحیت در راه هم دولت مرتضی نانی بکمال پیش
فقیر تو چه خدمتکار می خوردی بیچاره ام یکی در محامل و مشاغل هیچ نظر بود و بعضی از مشایخ را خدمت کرده نقلست که
هشام عبد الملک از او پرسید که این چیست که از آن نجات یابیم گفت آنکه هر درمی که بستانی از جای نیستانی از حلال بود
و بجای بی حرمتی که حق بود دهی گفت این که تواند کرد گفت آنکه از دوزخ گریزان بود و بهشت را جویا و طالب رضای مولی نقلست
که زنی گفت سال پیش شدم نزد ابو حازم رفتم در خواب بود چون بیدار شد گفت حضرت پیغمبر را در خواب دیدم که مرا
پیغامی فرستاده فرمود که حق مادر نگاه دار که از حج بهتر است باز گرد و رضای مادر طلب کن من از آنجا باز گشتم و بکه رفتم
بیت هر که در پی یزدم مرتب ترا است نجات و بلا بپیش بین میدهند و آنکه ز دل بر نظر بینا نموده است در آخر عبادت گر هیچ نیست
نقلست که فضل عباس وقتی در زمانه خود را بر کنار کرده بنوا است چنانکه عادت پیران باشد که دل گفت ای پیر
بلطف او دست می داری گفت بلی گفت خدا تو را دست میداری گفت دوست دارم گفت چند دل داری گفت یکی

٦٣٠

گفت در یک دل دو دوست نگنجد تو ابی دانی در حال بیافت که این سخن از کجاست دست بر سر زد گرفت و دل از طفل
برگرفت و بحق داد گفت نعم الواعظات یا بنی رد سبب که سال ابیات اعتقاد نمیدیدند مگر روزی که پسر خبر برد گفتند
ابرهیم چون پسر خود را بکشت گفت بیام که حق تعالی مرا صفت برای این پسر بود اکنون رضا بحق تسلیم کردم بیت سر قربان
بیابی هفتاد و لذت خوش که هر چه سالم علی الکند زنهار ابرهیم ادهم از متقیان و بزرگان است و او پادشاه بلخ بود
و سبب توبه و انابت او مشهور و معروف است چنانکه در یک مثنوی بیان کرده شد نظم شنیدستم که ابرهیم ادهم شبی
بتخت دولت خفته بود حرم بگوش وی رسید آواز پایی زجا برجست چون اشتغال ایشان بر سید بگفتا کیست بر بام
که دارد بر فراز قصر کام جوابش داد کای شاه جهانگیر شتر گم کرده مردم میطلبم زین سخن شاه شد بر جای خود ست
که هرگز ابدی بر بام شتر جست جوابش داد کین شاه نو آیین خدا جوید بالا کرده بر تخت خداجو چه جوید خدا را
بر جستن بود بر کوشش بام جوا برهم بشنید این سخن را صلا ابی در زد این بیر گفتند اوهم در دم صلا کرد و درایی که این
دنیا بچه ارزد که این نقلست که روزی درویشی را دید که از فقر و فاقه مینالید گفت ای درویش پنداری که درویشی را رایگان
خریده اند گفت مگر تو درویشی را خریده گفت جواب داد که آری من به ملک سلطنت خریدم او هنوز ارزانست
نقلست که او را پرسیدند که از بلخ گفت بلخ را پرسیده در بغداد پس برخواست گفت یا عبدالله گفتند این چه اول جواب ما
گفت رسید الکریم بن ادهم و اوستی بنشیند که از من طلب کند نقلست که وقتی بر لب دجله نشسته بود و پاره خرقه مید و خت
یکی بیامد و گفت در گذشتن ملک چه یافتی ابرهیم سوزن خود را بدریا انداخت اشاره کرد هزار ماهی بر سر آورده هر یک سوزنی
زرین در دهن گرفته پیش او نهادند گفت کمترین چیزی که یافتم اینست و گفته اند نظم مالا زهر اوحکار آید تا از اینست که
گردد در گفت ما نفایی بالکند مال و تن هر دو چه سر گردد هر کرا هیچ که حوالد بدرد هر زبالجمز بر گردد ز زبان طلب رو
حاصل کن مال خود در گفت و در گردد ذوالنون مصری از بزرگان و ملوک اهل طریقت بود و سالک راه بلا ملامت نقلست که
ذوالنون بیمار بود یکی بعیادت او رفت گفت الدرد دوست خوش شود ذوالنون متغیر شد گفت اگر او را بشناسی بدین گفت نه امر
بزودی نقلست که بوسف بن حسین از خواصی گفتی بار خدایا مکتلم تمام بدرگاه تو و بکدام دلیل بشکر نعمتهای تو و بکدام زبان نام تو بر
نقلست که گفت در سفر بودم صحرا بی برفت رسیدم برف دیدم دامن در سر افکنده و از صحرا برف میرفت و از زن پرسیدم
گفتم این چه زیر برف میباشی گفت امروز مرغان دانه نیابند بیم دارم تا بر جستند باشند که خدای تعالی لطف کند گفتم دانستم که ایشان
نباشند بر تو تو هر کجا او قبول نکند بادی که ایشان بینند گفتم بلی گفت را ابی بی باشند بر تو حرم برگرفتم برابر برف تنها
اسادر طواف مرا دید گفت ای ذوالنون دیدی که بدیدی و قبول کرد دانه که بر داد و مرا بخانه خود آورد و آشنا کرد و بکار
ذوالنون گفت از آن سخن در شور شدم گفتم خداوندا شنیدی بشنیدی از زبان بکر آمد و چهل ساله از زنان سیفر و شی هاتفی آواز داد
کمر که خاطب مراد است الله بعنایت خود و هر کرا الله بعنایت رانده وای ذوالنون فانع باش که با پیاس عقل او نیست نیاید بیاب
در بیابان که هر شد شد که است شبلی و جنید و بایزید ذکر است که باری که بایزید از غازمن و دو در گاه او قبول از کجا نبید و
نقلست که بایزید در طفل بی مادر او را بکتب داده بود چون بدین آیه رسید ان اشکرلی و لوالدیک رسید در دل او کار کرد متن امر

رفت گفت یا مادر حق تعالی مرا دو کار میفرماید شکر من و شکر مادر و پدر تو می بینی که از عهده بیرون نتوانم آمد یا از خدا
در خواه تا همه آن تو باشم و یا در کار خدا بکن تا همه او را باشم مادر گفت ترا در کار خدای کردم و حق خود را بتو بخشیدم برو خدا را
باش پس بایزید از بسطام برفت و سی سال در بادیه شام میگشت و ریاضت میکشید و بخدا بکسی مجاهده نمی کرد و صد و سیزده
پیر را خدمت کرده بود تا بخدمت حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه رسید نظم اگر روی سر بسالک مردان ره بجای یار دیرینه بگیر آید روشنی
کسی را که روشن چشم و دل است عنایات کرمت تو بیابند نقلست که او را بر استادان داد که مرو از آن موضع بر بیت و بر لب
بدید ان او رفت چون ترد بیت او رسید بر آب دهن بسوی قبله انداخت در حال باز گشت و گفت اول آداب طریقت بجا نمیآوری و بر خلاف
شریعت بر او بر تن نقلست که گفت دوازده سال آهنگر نفس خود بودم در کوره ریاضت تنام و بآتش مجاهده می تافتم و بر سندان
ملامت می داشتم و پتک ملامت بر او میزدم تا از نفس خویش آینه ساختم پنجسال آئینه خود بودم پس نظر اعتبار کردم بر میان
خویش از غرور و عشوه و اعتماد بر طاعت و عمل خود پس زناری دیدم پنجسال دیگر جهد کردم تا آن زنار بریدم و اسلام تازه آوردم
بنگریستم الرسید در دیدم جهد بکار دیگر کار ایشان کردم و از جنازه هم بازگشتم و در تربیت سلطان بخدا رسیدم نقلست که مرید شیخ
شیخ را بخواب دید گفت منکر و نکیر بتو چه کردند گفت چون ایشان از من سوال کردند گفتم شما از من سوال مقصود می برآید
بیعت الحمد الکریم خدای من او است ابن سخن از من هیچ بود و لیکن بار کرد بید و از بجا باز رسید که من ادر آگه لا الرحمن سید الکریم
که خداوند او است و او را پس خود خالق دایل بر خود بیت رحمی با بستم ابن داها جان نشاطی بلیدابی در کام را دست بلیت
از جان ترد و از تا از ان گفتی که ما سیر پرده کار جان بجانانه میبرد هیچ میبریم هم چیر دانه بر رفت جانانه بر تن لکر و جانانی بر نشان مرد و لا
سد هزار انجان کند بر نوشان جان زهراب بکار ابتدا تا عهد خود ریا کاران اعبد الله مبارک در علم و مجاهدات نظیر خود
نداشت و از مخصوصان اصحاب طریقت بود نقلست که یکسال بحج کرد و سالی بغزو و سالی دیگر بتجاره و منفعت خود بر اصحاب
زر کردی و درویشان از یاران بودی نقلست که وقتی در بادیه بود خرمی همراه شد چون از وی جداشد عبدالله مبارک بر سر آن شد
چرا که بیکی انرا بجا برفت و ان خرمی بدیا خود برد و از یاران شد و ان خرمی بیادر روی جاشد نقلست که روزی برخی
تا بینایی در رسید بود و یا بینایی گفت عبدالله مبارک ای مرحیب با بینای تو بینا گفت یا عبدالله ساعتی توقف کن و دعا کن
تا حق تعالی چشم مرا باز دهد عبدالله سر در پیش افکند و دعا کرد فی الحال تا بینا بینا شد نقلست که مرا آن جنها باز کرده بخداوند
و گفت لمن ههنا لبیکم انما ملوک پس حاکم انشان از هر دیار برفت نظم سالها باید که مردان اشغال تا یکی را یابند از صد هزار کار
اما ابنست که در گاه تو حاکم عالی باید شد در راه او ند هر زخم رسم بجز عبد ها هیچ در درگاه او نیز ندها که بجهای انسب در دل ببست
انجمن کاری نکار هر کسی را است آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه چنین رسول در رجب بجهت مقام طلب کردند هر را اجابت غرور
دانستم چگونه مبین خود در حضرت مولانا بخشیدن که در بغب که خاصیتی در شتر خواست بجا نماند در آن زبود که در خانه از دیر و زمحقق
کرم جا بدم و از خانه بیرون نرفتم چون باعاد رسید صحنه صحن در باب از اصحاب ما هیچ مقام نور بر کرد کلاهی ناگاه بر چیز بیرون است
مولانا بود و حال انکه از خانه بیرون نیامده بود و در تربیت این سخن راست گویند و سنت است که کلاه دین دار یعنی بلاد آن ماهتاب
در کشت خود ذکر کرده الله کرد با شد که هزار بار مرید ابر کشت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب بیند و در آخر رسید اهل

خواهند که در کوی صحبت حضرت سید به برکات ایشان مستفیض شوند هرانچه مرا امیر شود دوان غلبه روحانیت از عالم قدس
باشد و الله علی کل شیء قدیر **نظم** هر شاه ترتیب نکند ابدالی هر رهی بی حد حشم بگشودی سری که زمینه در بیابان نشد نشت
المس دانند که کس نداند اورا سفیان ثوری از بزرگان بود در عالم ظاهر و باطن نظیر نداشت و متورع از مادر متولد شده
الحمد علی الولی روزی مادرش بر بام رفت و بان خاطره دیده و از بام همسایه قطره ترشی در دهان کرد چنانکه بدان تا در رد
کما انداد خاطر افتاده برفت و حلال طلب نمود و در ابتدای حال یکروز به هوای خویش در مسجد نهاد آواز شنید که یا
ثوری ثوری ازان جهت گفته شد که چون آن آواز شنید بیهوش گشت چون بهوش باز آمد محاسن خود را گرفته بر روی
خود میزد و میگفت چون پای با ادب در مسجد ننهادی نامت از جریدهٔ انسان محو کردند نقلست که خلیفه وقت معتقد
سفیان بود و چنان شد که سفیان را اجازه طاری شد خلیفه طبیبی ترسا داشت بسیار حاذق او را پیش سفیان فرستاد
تا معالجت کند طبیب چون قاروره اورا بدید گفت این مرد پیشکار جگر او خون شده است و پاره پاره گردیده
پس طبیب مذکور گفت دردی که چنین مردی بود دین باطل شود در حال مسلمان شد خبر بخلیفه رسید گفت پنداشتم
که طبیب بیالین بیمار فرستم خود بیماری را نزد طبیب فرستادم نقلست که از شفیق که اورا باتباع بود روزی در بازار
مرغکی دید در قفس که فریاد میکرد اورا بخرید و آزاد کرد آن مرغ هر شب بخانه سفیان آمدی و سفیان بنماز مشغول بود و آن مرغ
بنظاره او میکرد تا چون سفیان را وفات شد و او را بگورستان می بردند مرغ را دیدند در جنازه او می رسید و خود را هر سو میزد و نوحها های
میکرد و جون شیخ را دفن کردند آن مرغ خود را بر خاک او میزد تا وقتیکه او از آمد که حق تعالی سفیان را بیامرزید بسبب شفقتی
که بر خلق داشت حتی آن مرغ در همانجا تسلیم شد و جان بداد **مثنوی** ترا با خلق نیکوئی کن ای نیکبخت که فردا نگیرد خدا بر تو سخت
کما زاید در آید نامه اسیر جوانان که از او بود دستگیر خداوند جز بر زبان بیکند که با خلق خوش سر گران میکنند شفیق
بلخی در زهد و عبادت یگانه و در اخلاق و در انواع علوم کامل بود و او خود گفته که هزار و هفتصد استاد را شاگردی کردم
که در هر یک شغلی عظیم پیدا شد چنانکه مردم بیک بار اعجوبه بیرون آمدند عجب دیدیم بآثار رشاد آن رحمت گفت ای غلام چه جای سر رفت
زیرا که خلق از گرسنگی جوع بند غلام گفت مرا چه باک که من بخانه کسی ام که او را دهی است خاصه و چندین غله دارد و مرا گرسنه نگذارد
شفیق را تازیانه دست داده گفت الهی این غلام بخواجه مجازی که آن داری غله دارد چنین شادمان است و بیکوید که من اوسم
من را گرسنه نگذارد شفیق را تنبیه حاصل شد و گفت ای غلام مرا بر در کار اورا ملک است الملکی پس چه اندوه خورم و آنان
روز عیب بر در حال از شغل دنیا بعبادت کرد و توبه نصوح آورد و روی بر راه حق نهاد و در توکل حد کمال رسید و همیشه گفتی من
شاگرد آن غلامم نقلست که روزی میگفت که از هشت سال پرسیدم پنج چیز را اخذ نمیکنم و در هر یک سبب
وجه کرامت و توانگر درویش کدام است و جفا چیست که برو اهم هر یکی جواب دادند و گفتند خرد مند آنست که دنیا را
دوست ندارد و زیرک کسیست که دنیا او را فریفته نتواند و توانگر کسیست که بقسمت خدای راضی باشد و درویش آن که دلش
در طلب زیادتی نباشد و بخیل آن کس است که حق خدا را باز دارد و بر کسی مال خود را ادا نکند **مثنوی** سالکان را هفت وادی
در ره است چون گذشتی هفت وادی درگه است هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است از آن پس بیکنار بر نجم

وادی سیم است از معرفت هست چهارم وادی استغنا صفت هست پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقر است و فنا بعد ازین روی روش نبود ترا در روش آنی روش گردد ترا بود بیک قطره ملازم گردد ترا
آورده اند که داود طایی در علوم بهره تمام داشت خاصه در علم فقه و هرگز خود را بیکار نگردید نقلست که تا در ایام کودکی بود
بیان شاید و گفتند خانه بنا نهاد از آنجا این خانه باز بسیار دیده است که سراب داشت عظیم و در انجا نماها
بسیار بود چون خانه خراب شدی از انجا خانه دیگر رفتی گفتند چرا عمارت نکنی گفت با خدای خود عهد کرده ام که
دنیا را عمارت نکنم و در آن خانها نشسته بود تا آنکه هم خراب شد از دهلیز بیت که از خانه بنا رفته بود دهلیز نیز
خراب شد نقلست که روزی نان میخورد و ترسای بر وی بگذشت نان باره داد تا بخورد و آن ترسا در آن شب بارن خود
صحبت داشت معروف کرخی از وی پدید آمد جون در کند بیای خانه باب که انعام اینست تا بخورد و آن شب از حیل ایمان فضیلت جود
متاز بیاند ازو باکره دولت کرد بر وی میوه و آمده نسان کاری **نظم** احسنین الیه طلب کرده الهی ورق طالب عجب خالی
کریمی با یکی نان داد نان در مقصود شب نیست ای که شیوه کرامت را ساخته در طلب ابو سلیمان دارانی یگانه وقت بود و از غایت لطف او را
ریحان القلوب گفتندی نقلست که روزی میگفت وقتی از اوقات مرا خواب برده در دنیا روز وقت شده معصوری در خواب
دیدم که میگفت ای پدر بیخ حسینی که پانصد سالست که برای تو آرایش کرده گفت شبی دیگر در خواب دیدم حور در گنج
بخندید و روشنی روی وی چندی بود که وصف بیان نکنم سبحان الله تبارک و تعالی آن حور گفت شبی قطره
جند از دیده باریدی و از آن آب روی مرا شستند و اینهم زیور از آنست جواب جشم شما کاکون حور است که نقلست که
جون وفات نزدیک آمد اصحاب گفتند ما را بشارت ده بحضرتی که میروی بخداوند غفور رحیم است گفتند چرا نگویی
که بحضرت خداوندی میروی که بصغیره حساب کند و بکبیره عذاب کند این بگفت و جان بداد و او را در خواب دیدند سوال کرد که
بحضرت خداوند چه معامله کرد گفت مرا بیامرزید و رحمت کرده بخشید این بزرگان در دین چنین بوده اند **شعر**
از وای سکینه بهر چیز که جو خبر نباشد جان که وهم پیری زانکه با پای در زنجیر تو همچنین کار جیحون زنان تو دستار
در دستان بهار روز بازار انجمن آرا ستر تو زبان خود را برخواسته چنین روایت کنند که در خلق قدس سره بزرگ
کار مانی با اهمیت بود چنانکه حضرت خضر هم با وی ملاقات دیگر بود که دایم با بیخ صحبت میداشتند روزی بزرگ
پارسا روزی بزرگ از انجوان دانست بخواهی که حضرت خضر صحبتی کند گفت بلی هر دو برخواستند و رو در بیابان نهادند
در بیابان صحرا اشتند دیدند سبز زده و بر پردی جاهای سبز راه که نشسته بیشتر در آن قبر رفت و او جوان بر آن
سلام کردند و بنشستند خواجه پرسید که این جوان کیست شیخ فرمود مردی صالح و پارسا و در خدمت درویشان
میباشند خواجه از آن جوان پرسید که تو را باشکر پادشاه هیچ صحبت داشتن این جوان گفت نه گفت پدرت گفت نه گفت
جون گفت بلی حضرت خضر علیه السلام گفت کسی که با جبار و با ظالم بوده باشند و میراث او را از خود میکرد و بارها
بلند و لباس صحبت درویشان داشته باشند و درویشان از او تبرک میکنند ما که هر روز با ایشان مینشینیم و طعام
ایشان میخوریم و لباس ایشان میپوشیم از بسکه کج بهره داریم و نماز و روزه ما هیچ اعتبار ندارد الهی بحرمت درویشان

وصدق نفس ایشان که جمیع مومنان را از صحبت ظالمان نگاه دارد و محتاج ایشان مگردان خصوصا این بنده عاجز را
مثنوی پادشاها لایق حضرت آمدستم پای تا سر چون نقش سرگشته‌ام دهر بر شوالکه کم رآمدم بار کرده پیر راه آمدم
هرکه در کوی تو دولت یار شد در تو گم گشت و ز خود بیزار شد بسم نوید از الطاف تو پس اسم هست از الحاق تو
نقلست که بشر یحیی رستاگرد که حکایت اهل کورستان را دیدم بر سر گورها آمدند با یکدیگر منازعه و مناظره داشتند چنانکه
قسمی کنند گفتم یا رب اهل این سر مطلع گردان که اینجا چیست آوازی آمد که از ایشان بپرس پرسیدم گفتند یک سال است
که مردی از مردان روی زمین بر ما بگذشت و سه وقت سوره کریمه اخلاص خواند و ثواب او را بما بخشید و در میان هفته
هر روز و هر شب ما از آن ثواب خود قسمت میکنیم هنوز تمام نشد ای عزیز از نفس چنین باید مثنوی که هی خواهی که
ابخار وحی ای دیده سر که و بلا دیده خوش خبر ای اول خود بجز بشر کن پس برای خود از علم در بیش کن جان از نیستی در پوش
کاسه پر از نان نوشیده تا نگردی عزیز بجسم ریا یک خبر یابی ز نهان یکسان حاتم اصم از بزرگان مشایخ بلخ بوده و
در ورع و ادب و صدق یگانه عمل بود بگفتم در صدق و اخلاص بر نکوتر بود روایت است که کسی نزد او آمد که میخواهم
بسفر روم مرا وصیتی کن گفت اگر یار خواهی ترا الله تعالی بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا
بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر موعظه خواهی ترا مرگ بس و اگر اینها پسند نیاید
نیست ترا دوزخ بس نقلست که او را پرسیدند که نماز چگونه گزاری گفت چون وقت نماز درآید وضوی ظاهر و باطن کنم یعنی
ظاهر را به آب پاک کنم و باطن را بتوبه انگاه بمسجد درآیم و مسجد الحرام را مشاهده کنم و مقام ابراهیم را در میان دو ابروی خود
گیرم و بهشت بر راست خود و دوزخ بر چپ و صراط در زیر قدم دارم و ملک الموت را پس پشت خود انگاه دل
بخدای سپارم انگاه تکبیر احرام گویم با تعظیم و قیامی با حرمت و قرائتی با هیبت و رکوعی با تواضع و سجودی با تضرع و جلوسی
بحلم و سلامی با شکر گویم نماز من چنین است ای عزیز بنگر و ببین که مردان راه حق چون بوده‌اند حاتم گفت دل بر
پنج نوعست دلی است مرده و دلی است بیمار و دلی است غافل و دلی است صحیح و دلی است ... دل مرده دل کافرانست و دل
بیمار دل گناهکارانست و دل غافل دل بیخبرانست و دل صحیح دل مومنان دین دارانست و دل ... دل جهودان و کبرانست
مثنوی یک حلشی بالشکر ای دل نوعی کاست یکسو سینه چی نگر بر اکلن یکجاست چون که بند اندیشه میشد هم دل در روی زمین
خدا را بیش بکجاست سهل بن عبد الله از بزرگان است در طریقت مجاهدت نموده بود و دایم الصوم بود و در خلوات
خود زبوده الهی را یاد کردی وعده کرده و الرحمن ترا یاد کنم چون من کسی نعمرا این شادی بس نوا زمن که ابکار بر کی شروطی
واجبی حقیقی بوده و خلقی بسبب او براثان آمدند نقلست که در ریاضت نفس بسر آمده بود و گویند مادرش هر دو شب
یکو فریادان بسر کردی چنانچه خوف و حال تا یکسال بهم از آن هر هفته شبانه روزی یکبار روزه گشادی بعد از آن پنج روز
رسانید و بعد و بیشتر تا بجهار رسید که بودی در چهار شبانه روزی یکبار روزه گشودی عزم ای عزیز این نوع حکایاتست که از
نفس را باین مرتبه رسانا چون بود پس اگر کسی نکد سینه را بخاطر بکند راند و شکر او بجای آورد و خوشحال اصحاب
که متابع شرع نبوی بوده باشد و در همه حال پیرو نبی باشد نقلست که چون آواز سماعی شنیدی در وجد آمدی و چند

روز در آن رسید بماندی و هیچ نگفتی و چیزی نخوردی نقلست که شاگردی از شاگردان او که سبب کی بغایت رسید
و چند روز بر آمد و گفت ای استاد ما الغوث یعنی بجست روز گفت ذکر الحی الذی لا یموت یعنی یاد خدای کن که نمیرد هرگز
مثنوی درد حاصل کن که درمان درد تست   گر بخواهی دولت از بر دار باشد که او سر دردی کند در دین
درگه سار زاهدی و سادگی درد باید درد کار افتادگی هر که او درد نیست در مانش فتاد هر که درمان جوید جانش بباد درد
باید تشنه نخورد و خواب تشنه گو تا اب رسد بر آب هر که اینجا تر خواند و بر خواب شد و انکه اینجا بر خواند مرد کار شد
که جویدات درد دینی باشد ترا وانچه میگویم ببین بردی ترا تا نشاید بیچ دلت یگانه است و انکه میگویم یکی تیرا انشا
معروف کرخی قطب زمان خود بود و کرامت و ریاضت او بسیار است بعضی از آن نقل از بس حسن بعز بر بافت فتح موصلی
از اولیائی کبار است و از مشایخ عالی مقام نقلست که او را از صدق سوال کردند دست در کوره آهنگری کرد و پاره
آهن تافته بر گرفت و گفت صدق اینست گویند روزی میگریست و اشک خون آلود از دیده میبارید گفتند
چرا گریه میکنی گفت چون از گناه خود یاد میکنم گریان میشوم گفتند چرا اشک تو خون آلوده است گفت از ترس آنکه
مبادا گریه من بریا باشد دل من پر خون میشود چون وفات کرد او را بخواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت حق
فرمود که ای فتح فرشته گناه ترا دیده‌ام که چهل سال هیچ گناه بر تو ننوشتند از جهت آن گریه و اشک خون آلود و قطره
چند اشک ندامت ببار تا در قیامت رستگار گردی مثنوی گو مردی بر گران بها اشک سبب آبروی ما اشک
گریه میکن ای ثمرات اشک رمزی یکی گر رایا ابرنا گریه برجمن نکند نخندد خندل برشن نکند حسین منصور حلاج
از بزرگان زمان خود بود و در طریق تصوف نظیر نداشت و اکثر مشایخ بکار او را انکار کردند و گفتند او را در تصوف
قدمی نیست مگر عبد الله خفیف و شبلی و ابو القاسم قشیری و بعضی او را بسحر نسبت میکردند و برخی بکفر نسبت
کردانیدند احوال او زیاده از آنست که تقریر کنند و حکایات مشایخ اگر تمام نوشته شود در دو مجلد تقریر توان
کرد بنابران اختصار شد مناجات بزرگوار خدایا بسوز سینه آنان که علم و حکمت ترا یافته در دل ایشان
نزاد در لطف و مردان عالم و ترتیبا که رنج و دم تر دیده در احوال ایشان بشاهدان نتفاع الحشم گوشه نشینان نظرگاه بینا
از جمال ایشان بر هیچ بازی دیوانگان سلسله بادیت که در عشق بوده نالهٔ سلاسل ایشان باب صله پیران
دل پرخون تنها را که حرمت نیست پیر براعت دنه مایل ایشان بحق آن بلا زنهبات ازل بیدل دست که هیچ دیدن ...
دست قاتل ایشان بزرگوارا خدایا بحق عیب محراق در حسیرهٔ منکورد شناز ناخل ایشان و طبع کشتی تن بشکند
تمویج حوادث تیر تو غفلت جاده ابساحل ایشان بحث در بعضی حکایات عجیبه روایت است که یکی از اولیا الله
نام گفت که مرا آرزوی دیدن ابراهیم ادهم شد بطلب او شدم تا بزمین بلخ رسیدم ابراهیم دیدم در کوهی سخت خفته
و ماری سیاه در سینهٔ او حلقه زده و شاخی نرگس در دهان گرفته ابراهیم را یاد چند دمی از زحمت او مرا در جهت دیوانه
بنشستم و بعد از زمانی سلطان ابراهیم بیدار شد و چنانکه با ادب سخن گویند با او گفت که ای ازین خدای از اینجا برو که بجای از
بزرگان دیدار راه دور بریدن ما امکان و از تن تو تنزدن ما نمی آید مار بزبان حال گفت اگر نزد او بودی از خدای تعالی

بازخواست **بیت** رو در صف بندگان ما باش و مترس ٭ خاک در آستان ما باش و مترس ٭ ای بکبک و در سوراخ رفت من برسانا
و از آن در خرابه رفتم و سلام کردم ابرهیم جواب سلام باز داد برخواست و مرا در کنار گرفت چون بنشستم از هر باب سخن در
پیوستم ناگاه دیدم که زنبوری چند از سوراخ پیدا شدند و در بغل ابرهیم رفتند و بعد از زمانی بیرون آمدند تا ذات ایشان ابرد
ابرهیم را کرد زندی و الحی بود بنات متعجب شدم ابرهیم گفت ای برادر چه تعجب مانده دست در بغل کرد و مقرب چند بیرون
آورد و گفت عرب در بغل من جا کرده اند و بوقت حلقت تمام میخورند ای برادر سی سالست که جاه خود را در بوته کرد
نهاده ام الحق حق تعالی بر این کرامت زنبوری که جمیع وحوش و طیور و حشرات الارض در فرمان منقاد ایشان از این که
بزرگان چگونه آمده **مثنوی** سالها خون جگر خورده اند ٭ تا که از مردان نظرها برده اند ٭ کار آسان نیست در درگاه او ٭
خاک میباید شدن در راه او ٭ و دیگر از عجایب صنع الهی و آثار قدرت نامتناهی یکی علم زنبور عسل است چه گرانبار
عالم شود بآن مکان صانع غریب و امور دقیقه عجیبه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف
ودیعت نهاده قوله تعالی وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ والهام
و در کار زنبور عسل آنکه در اکثر کند که همه خانهای مسدس متساوی الاضلاع بسازد در خانهای او از جهت
مردمان بنا میکند بی پرگار و بیزان ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ
مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ پس بخور ای زنبوران انواع میوها که خواهید از گلها و میوها پس در رو براهی که پروردگار شما بان
الهام داده در حالتیکه منقاد باشید و بامر شما که بیرون آید از شکم شما بطریق لعاب شیر خوشی مختلف الوان یعنی سفید
که زنبور جوان مصفی و زرد که عسل زنبور میانه سالست و سرخ که زنبور پیر دیرینه سالست و سیاه و سبز نادر واقع
میشود فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ در آن شفاء است مردمان را بانفسه یا مع غیره چنانکه در امراض بلغمیه یا معکوس چنانکه بامر که شفا
صفرا است و با روغن شفای سودا است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستیکه در امر زنبور عسل و الهام
عجیبی روشن است بر قدرت ربانی برای گروهی که تفکر کنند و تامل نمایند در اختصاص بخلایق علوم دقیقه و افعال
عجیبه از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمانبرداری بیرون نشوند و امانتی دارند چون میوه و طعمی نهند بخورند عسل
باز نهند و ورع و پرهیزکاری ایشان بمرتبه ایست که جز پاک نخورند و اطاعتی دارند که هرگز از فرمان یعسوب
که پادشاه ایشان است برنگردند و طریق مخالفت سلوک نمایند و پادشاه ایشان طریق پادشاهی و بزرگواری
و زمان سرمای جمیع زنبوران تابع حکم او باشند و بدون فرمان او هیچ امری اقدام نمی نمایند و اگر زنبوری از جاده فرمان
برداری منحرف میشود بنیش سیاست او را بسزا میرسانند و زیرکی دارند که بعضی قطع مراحل و منازل کنند
و باز بوطن خود رجوع نمایند و هرگز بر نجاسات نشینند و از آن محترزند و صنایعی دارند که اگر بنایان عالم
جمع کنند خانهای مسدس ایشان را از کیفیت و ترکیب نتوانند ساخت هم چنانکه از عسل شفای الاجسام میشود
از تفکر در احوال ایشان امراض بالطبع که از جهالت بقدرت عجب الهی شفا میابد هر قادری که بکمال قدرت
کامله خود زنبور را چندین مکنت و قوه در صنعت تواند داد پس بر جمیع مقدورات قادر باشد و در حشر و نشر و عذاب

چنانکه

و ثواب و جزای این که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که انا یعسوب المسلمین و امام المتقین اشارت بدین معنی است چنانکه
عسل نخورد مگر پاک و نه نشیند مگر پاک و بیرون نمی آید از او الا طیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت بدل نمیکند و ذیل
طهارت را بلوث نجاست نمی آلاید و بر شاخ خوشبوی و شکوفه پاکیزه نشیند و بر گلهای شکوفه‌های پاکیزه تناول
میکند و بآن مانند و نفع در اندرون او بشکل لعاب شیرین و خوش میشود و شریف بیرون می آید که در وی صفت
فیه شفاء للناس در شان او است می آید آنحضرت نیز متصف بآن صفت و زنبور مخلص که زبان ارشاد او بیان
زنبور عسل آمد لا یأکل الا طیب ولا یضع الا طیب پس منبع پرورده کار بسیار است و بنا بر مصلحت بندگان
رنج او بیجا نیست **مثنوی** ای بصد لطف کارساز بنده ٭ بندگان از کرم نوازنده ٭ هر چه بینند زیادشاهی کرده
کردی بسکه دو خواهی کرد ٭ بر دل هر چه در جهان شاید ٭ انگشت کی آری باید ٭ حرف انگشت چون زنبور بشنا کس
حرف تو چون ... انگشت ٭ تذکره الله الموفق در ولایت بین قرمیسین و واسط رود و نیل ظاهر شد و در اخلاق مقیاد
و در کردت او هفت کرت بعد از در شاهوار و در هر باب از دستهای او هفت دست برنجی و هفت بار و در هر باب
از بلبلان هفت خلخال و در هر الکبری ترجیح بوده بودند و صندوقی مملو از نقود و جواهر
دلهی بر الف از مقاده دو بار و سطری چند نوشته سعید الکرسی خط شد و هر چند روز و جواهر و کلات بعض
بار از رسیدم ما کو بیان صدف عجایبات از آن عجایبات نشد احرار بعضی از اقفال اصلا بهره حوردم که
شاید بیاد فتح جمع تمام سیر شد بالعزیز بعد درد و هنا جو هر تبیین ... و دیگر بجا آورداع کرده سرد در عقب
تراب بیره کشیدیم و از واقعات عجایبست که بر مثال خود نرم بوده از بوسیدی این بیچاره باد آورند و در جامع الحکایات
مذکور است که صاحب تاریخ دیلمه که دیگر دو شخص را بخدمت ناصر الدوله آورده هر دو در یک بدن ... و ...
بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان بخالف یکدیگر بود و این حوری که دیدم کرد
شش انگشتی و تمام دو شخص بخدمت ناصر الدوله که موصل آورده که دعا ایشان هم سیب بود و مدتها
یکی مریض شد و فوت شد و بعد از چند روزی بوی بد کرد و دیگری در جمع بود و عذاب میکشید تا آنکه او نیز مرد
و طاوس شد اهل تنبیر گفته اند که بعضی ایشان با هزار سال باشد و بعد از هزار سال کور کرد و از او نیز یمن و آمده
روزی شدید ... بادیان باشد و چشم خود را در برابر بادوان ماند و بعد از سر روز بهبود یافت کامله حضرت قادر مختار
چشم او روشن شود و باز دیگر بادبی آورد و در نگارستان مذکور است که در زمان متوکل عباسی که در ولایت یمن
زلزله واقع شد که زمین از یکی جا شد که یوم ملتی دیگر افتاد چنانچه هیچ نشستی در اراضی و صحاری و جبال نماند
واقع شد و ابنها از نقشه او ... سبحانه بعید نیست و هو علی کل شیء قدیر **نظم** بدی ها و دانای سیر الشریانات امر تحای
کمالش نیافت ٭ نه بر اوج ذاتش رسد دست هم ٭ نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم ٭ در این ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار ٭ در اخبار صحیحه مذکور است که دیو از یکی سالار نام داشت و یکی علام عزیزت سوری معمور
کرده بودند با تفاق راحل و منازل طی می نمودند تا آنکه گذر ایشان بر دامن کوهی افتاد که منتها خیال بلند تطاولش

نمیدید و طایر سیر اندیشه در سالهای دراز بکمرش نرسید و در پای آن کوه چشمه آبی بود که در ظرافت چون زلال آب
حیوان بدان و در حلاوت چون کوثر ... دهانها و در پیش چشمه حوضی ساخته بودند بزرگ و گرد اکرده در سنگ ساخته
در سر یکدیگر آورده آن دو رفیق چون وادی پرغول بدان سر منزل رسیدند تا آنجا آسایش و قرار گرفتند و بعد از آسودگی
واکناف چشمه و حوض گرد بر میگردیدند ناگاه بر کنار حوض سنگی دیدند که بخط سبز رقم قدرت آثار بر آن رقم نموده بودند
که ایها المسافر این منزل را شرف نزول شرف ساختی و بیانکه ما منزل بهما فراهم آوردیم و ما بیابان برقایل بحر بترتیب فرقی بردا
ولیکن شرط آنست که از سر گذشته پای در این چشمه نهی و از خطر گرداب و هول غرقاب اندیشه نا نموده خود را بر فرق
که توانی بکنار اندازی چو شیری از سنگ تراشیده بر پای کوه نهاده افتاده در سر دوش کشتی و چون نامی مقابل سدو بدان
خود را بکوه رسانی و از هیبت سباع و جانی شکار کمیش نکنی و شوکت خارهای جفا کار که دامن گیرد از کار باز نمانی که چون
بدان سر آیی و درخت مقصود بر آید **بیت** در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم * سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور *
غانم روی بسالم کرد که ای یار ... تا بقدم مجاهده این بیابان مسافت را بپیمایم و بجهت وقوف بر کار هیچ این طلسم ابهام الکلام
سعی بلیغ آرد بر بیشتر کرد ای یار عزیز بیهوده رنج میکشی که رقم آن معلوم نیست و حقیقت آن مفهوم نه و نیز مقصود ما
و هی که متضمن سیئالی خود را در مهلکه بیندازد انداختن دلیل جهالت و هیچ عاقل زهر بیقین بر تریاک بگمان نخورد و هیچ خرد
مند نقد را برای وعده نسیه قبول نکند غانم گفت ای رفیق شفیق هوس راحت مقدمه خست و دنائت و از بهر
خاطر نشانه دولت و عزت **مثنوی** هر که را سود که در رای بحست * دل خود را ز بهر شاد کرده و اگر بر سید از بیمعنای نهاد
نه رنج باده خمار نخورده * گل طرب بیخار غم نتوان چیدن * در گنج خزینه کلید رنج نتوان کشود و در راه همت عنان کرده بسر
کوی مطلب کشید و از گرداب بلا و جنگ ابر بلا و غم ... اندیشه سالم گفت شاید این خط خود بر ترشتر باشد و این رقم
برای استهزا کشیده و این چشمه گرداب باشد که بکنار نتوان آمد و اگر نجات از آن میسر گردد بکنار رود این شیر
بشانه باشد که بدوش نتوان کشید و اگر آن نیز وجود گیرد ممکنست که بلند در که بسر کوه نتوان رسید و اگر این هر چه
آورده شود معلوم نیست که نتیجه آن چه خواهد بود مرا باری در این معامله همراه نیستم و ترا از اقدام این کار منع میکنم غانم گفت
من بقول کسی از عزیمت خود بر نگردم و این کار را عزم کرده ام و قدم جد و جهد پیش نهاده ام اگر پیش بر هر فیها المراد و الا معذور
نظم من طلبت بسعی وجد آن ... لیس للانسان الا ما سعی * دانی مقصود ار آید بکف * از تو و الله مسالم بر طرف * در شد
ان جهد من کار نیکو * من در مقصود رسانم و السلام * و من سیدم اکنون همراهی من نداری و در اتفاق و موافقت نخواهی کرد
باری تماشا و نظاره میکن و بدعا مدد میکن سالم جا داشت که او در همه حرف بکار است گفت ای برادر تو نیز سخن من بشنو و شنیدی
و در این کار نیکی و من خاطر ... این حالت ناظم پس روی از یار خود تافت بر وادی دنائت و پستی افتاد و او
دست از جان شسته بر آن چشمه آمد و دامن همت بر میان بست و قدم در چشمه نهاد **بیت** آن چشمه بود بلکه دریایی بود *
که پای خود را بسر در چشمه برد * غانم دانست که آن چشمه گرداب بلاست اما دل قوی داشته باشنا بیرون بساحل آنجا رسید
و بکنار آب آمد و تیسیر راست کرده و شیر سنگی را در پشت کشید ... و در آن طرف که شهری

بود با هوای خوش و فضای دلکش **بیت** شهری چو بهشت در نکویی * باغ آب تازه رویی * غانم بر بالای کوه رفته بر جانب
شهر نگاه کرد که ناگاه از آن شیر سنگی آوازی بهادری برخاست چنانکه از ... و در کوه و صحرا افتاد و آن صدا بشهر رسید مردم
بسیار از چپ و یسار بیرون آمدند و روی بکوه نهادند سر جهان گشتند غانم بدان سیرت ... بیشتر ... و از هجوم خلق
تعجب نمود که ناگاه جمعی از اشراف و اعیان رسیدند و شرط عادت رسم ... بجای آوردند و او را بر مرکب رهوار سوار کرده
بجانب شهر ... و در شهر خلعت شاهانه ... پوشیدند و زمام پادشاهی آن ولایت ... کفایت او
نهادند غانم از کیفیت آن حال سوال کرد جواب دادند که حکما در این چشمه که دیدی طلسمی ساخته اند و آن شیر سنگی
را بانواع تفکر و تامل بلا ملاحظه درجات و تقارات و ثوابت و سیارات پرداخته و چون بحکم الهی آفتاب ... که در آن تحوالات
در آن ذوات نزول کند ... مقارنات اتصال ستاره سعادت ... و اندرو آن طالع نماید و آن شیر را بر داشته بیالای کوه آید
و آن شیر را از آن صدای او بشهر رسد و مردم بیرون آیند و آن شخص را بپادشاهی بر داشته در سایه عدالت او روز
کار گذرانند تا آن زمان که نوبت دیگری برآید بعد از آن بهمین دستور که مذکور شد استمرار یافته
و تا امروز دوران زمانه این شهر پادشاه هر که غانم بواسطه ... اندیشه و عنایت پادشاهی رسید و سالم
بواسطه کاهلی و تن آسانی در ... بماند و در کتاب فرج بعد از شدت آورده که بعضی ... نیک بخت
بود ... پانزده سال ... بود چنانکه یک چند در پهلو به پهلوی ... بگرداند خادمه دا
که بانجاح حوائج او قیام نمودی بعد از پانزده سال شبی بیمار ... افتاده بود ... برخاست ... تمام ...
و آن ... از آن شد ... و قیام و قعود ... میکرد ... از انحاء ... و سبب ... پرسید
گفت دوش خادمه را دادم ... کرد و ... نموده ... و در بسیار شکسته
گفته بیمار بگریستم و از سر درماندگی ... خدا ... و در ... و ... خواستم و آن شب هم شب ... بیدار
بیدار بودم و بادت در ماندگی ... بخواب شدم مردی در خواب دیدم که بر نزدیک من آمد و من بر هنر ... رسیدم گفتم
از خدا ... وار حضرت ... گفت من ... رسول خدای ... گفتم یا رسول الله صلی
من از خدای عافیت خواه او لب مبارک ... گفت دست ... در دست ... و ... بکشید و مرا بنشاند
و بعد از آن گفت برخیز بنام خدای عزوجل گفتم چگونه برخیزم ... دست ... ده ... آنحضرت صلعم
دادم ... و من با ... همه ... بنشاند ... خدای ... حمد و ثنای او ... و ثنا ... سالم
از خواب بیدار شدم ... خوش ... در گوش من ... آواز دادم ... برای ... خدای
... نگاه میکرد گفتم چراغ روشن کن ... چراغ ... از پیش در خواب دیدم خادم برخاست و چراغ ... و
من خواب خود ... بازگو کردم و گفتم دست ... برخواستم ... **نظم**
عجب مدار ز لطف خدای عزوجل * اگر ... شوی ... * ... شفا ... *
تا ... طبیب لطف ... دوای ... * دوای ... * ... اسلیم ...

شود منشر از رحمت ... ثروت ... و گوش ... می‌شنود ... جز از ... برجسته گردد ...
دسته کمی ... معروف ... آثار البلاد مذکور است که در میان حلب و انطاکیه اژدهایی عظیم الجثه پدید آمد
... و آتش از دهانش بیرون می‌آمد ... رسیدی آنجا بودی بسوختی یکبار ... آن دریا افتاد و از آن ...
... اهالی آن حوالی استغاثت بدرگاه لایزال بردند مقتضی أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ سهام دعای اجابت انجام
ایشان بر هدف مراد آمد ابری ظاهر شد ... کبیر الجثه آن اژدها و او را از روی زمین در ربوده بجانب ... برد
مشاهده ... آن ... و دیگر کسی ... و دیگر از حکایات عجیبه حکایت اصحاب کهف و رقیم است ... که

قصهٔ اصحاب کهف

کهف غاریست ... نام واقع در کوه ... حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود ... از ایشان ...
و طغیان آغاز کرده از حدود احکام انجیل قدم بیرون نهاده تا ... رسیدند ... ایشان ...
که بدین حضرت عیسی بودند و در زهد و عبادت ... و ایشان از پادشاهی بود دقیانوس نام ... و
ستمکار ... حضرت عیسی ... میکرد ... در شهرها میگشت تا آنکه بشهر افسوس رسید که
اصحاب کهف در او بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند ... آمده بتضرع و زاری آمده
... تعالی ... طاقتی نگاه دار ... که اشکال دقیانوس بر قصد ایشان مطلع شد ... دادند دقیانوس
جمعی کثیر فرستاده ایشان را حاضر کرد ... لباسهای عبادت و رویهای خاک آلود ... شد دقیانوس
ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند خدای بحق پرستیم که ... زمین و آسمان است ... گفت
... مهلت ... کردم ... اگر ... من در آیید ... ازان ...
ایشان از مجلس بیرون آمدند با یکدیگر گفتند که تدبیر آنست که ... دست ... و ...
برداشته و از آن شهر بیرون آمدند و در آن نزدیکی کوهی بود و در آن غاری ... در پی ایشان
افتاده ... او را ... بازگشت ... ایشان ...
... ایشان ... آمده ... گفتند ...
... سیصد و نه سال ... خواب ... روزی
دقیانوس ایشان را طلب کرد ... احوال ایشان ... رفته اند و ...
... گفتند ... دقیانوس ... لشکر ...
رسیدند ... در آن غار ... حکم ...
تا ایشان ... دقیانوس ... در غار ... مؤمن ... ایشان
... نوشته ... احوال ایشان ...
از آن ... دقیانوس ... در آن شهر پادشاهی
صالح نام ... مردمان در زمان او بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر ...

گفتند ... سلطنت دقیانوس ... از آن ... و پس از ... پادشاه ... کردند ... یا
که ... حقیقت ... یکی از مردمان ... دقیانوس ... نام او ... بود و ... تنها ...
کهف ... در غار ... خواب ... و دیگر ... در آن غار رفتند ... در خواب ... گویند بر
... و ... از آن ... خواب ... ایشان ... گفتند ... بر خاستند ... دیگر
سلام کردند ... گفتند ... از ... خواب ... خود ...
و ... طعام ... یکی را ... نام داشت گفتند برو و طعامی برای ما بیار و ... طلب ما مکند ... تملیخا
برخاسته ... آمد ... علامات ... دید که ... شده ... از خوف دقیانوس ... آمد
که ... حضرت عیسی بودند ... صلوات ... زیاده شد ... متحیر ... گفت
... هیچ کس ... حضرت عیسی ... شهر ... و ... کسی ... احوال پرسید
... بر ... گفت ... مگر در خواب ... بجز موجب این
... رسید که ... نام ... گفت ... شهر ... در ... که ...
داشت بیرون آورد ... دقیانوس ... و ... سکه دقیانوس ... زده ... سیصد
و چند سال قبل ... گنجی یافته است ... از آن ... حاکم شهر بردند ... دیگر
... دقیانوس ... آسمان ...
... دقیانوس ... حاکم ... پس ... کردند
حاکم گفت ... گنجی ... نیافته ام ... خود بیرون
آورده ام حاکم ... اگر ... از عذاب خلاص ... عذاب ... گفت
... دقیانوس ... حال ...
زمان دقیانوس ... گفت ... اما ... رفیق ... بودم ... یاد
... دقیانوس بود ... حضرت عیسی ... روز ... در غار ...
... ایشان طعام ... اگر ... غار را ...
... حاکم ... بود ... گفت ... از ... خواست
... به غار رسیدند ... ایشان ... از ... اهل شهر در رسیدند
و از آن احوال متعجب و متحیر گشتند ... نامهای ایشان ... تاریخ ...
دقیانوس ... از ... و ... در آن غار ...
شدند ... مردم شهر ... ایشان ... ایشان ... باز ...
... ایشان ... ایشان ... ایشان ... شد ... کردند ...

پس کار نامه نوشت نزد پادشاه صالح که مجملی از قصه اصحاب کهف را بیابد اینها را بهیبتی در صحت بعث و نشور اقرار کنی
و این قصه را در نامه درج کرده ملک صالح با جمعی از لشکر خود آورده و با لشکر خود متوجه غار شدند و جوانان کهف را دیدند که در آن
غار بطاعت مشغول بودند و حال اصحاب را بدیدند پس ملک بر ایشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما را
بگذار که حق تعالی ارواح ما را اصحاب اول خواهد برد این بگفتند و جلو بر زمین و بخشید پادشاه زمان نداد تا حق تعالی
نبی را کن ایشان کشته و تابوت از زر بساختند در خواب او خود که ایشان را هم جان بگذارند و زر و دینار از ایشان دور
دار بر حق تعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب گردانید و ترس داد در دل مردمان انگند تا هیچ کس نتوانست که در ایشان آید
پس پادشاه بر در غار ایشان مسجدی کردند و مردم آنجا بر فتند و نماز میکردند و صاحب تفسیر گفته اند در ایشان
موافق کلام الهی چنین است که چون آفتاب طلوع میکند در جانب یمین آن غار طلوع میکند و چون غروب میکند در جانب
یسار غروب میکند و ایشان در جوانب وسیع آن که آفتاب با ایشان نرسد قوله تعالی وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ
كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و آن غار در مقابل بنات النعش واقع شده است
در حین طلوع و غروب بر ایشان نمی تابد و ایشان در میان حقیقی غار خفته اند و نسیم شمال بدیشان میرسد جهت آنکه
رنگ ایشان متغیر نشود و جسد ایشان متعفن نگردد و جامه ایشان کهنه نشود ابن عباس روایت کرده که در هر سال
ایشان را میگردانند هر تقدیر منقلب شدن ایشان ثابت قوله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ و سگ ایشان هر دو
دست خود را گسترانیده و سر در میان هر دو دست خود نهاده به پیشگاه غار بر آستانه او قوله تعالی وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا و در صفات آن سگ آورده که سر او سرخ بود و پشتش
سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و در روایت صحیح ثابت شده که حضرت سرور عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله خواست که
اصحاب کهف را به بیند حضرت جبرئیل ع نازل شده گفت یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما چهار نفر از صحابه را بفرست
تا ایشان را ببینند و دعوت کنند حضرت فرمود که چگونه بفرستم گفت همچون سلیمان که بر بساط می نشست بر بساط بنشینند
و باد را که مسخر او بود از حق تعالی مسئلت نما تا ایشان را بر دارد و بدانجا برد حضرت رسول فرمود تا بساط حاضر کردند و حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و ابوبکر و عمر و عثمان بر آن بساط نشستند و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
و آله و سلم دعا فرمود که هر کرا ارشاد اصحاب کهف جواب سلام او بدهند او وصی و خلیفه من باشد پس باد بساط را بر داشته بدر غار برد
که اصحاب کهف در آنجا بودند چون فرود آمدند سنگی بود بر در غار برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله
آورد اما چون چشم وی بر ایشان افتاد دم جنبانیدن آغاز کرد و به سر اشاره کرد که در آیید ایشان اندرون رفتند پس خلفاء
ثلثه و سایر اصحاب سلام کردند جوابی نشنیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ایشان سلام کرد جواب دادند و گفتند
السلام علیک و رحمة الله و برکاته ای حضرت که بود که تو را فرستاده رسول خاتم و از نزد او می آیی یا امام المتقین
او وصی گرامی گفتند مرحبا به وبک السلام علیک ما دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون تبرک دین اسلام کردند
و نبوت حضرت خاتم النبیین و ولایت حضرت سید الوصیین ایمان آوردند و باز بجای خود تکیه آوردند و بار دیگر ترد

حضرت صاحب الامر ع بیدار خواهند شد و حضرت امام ع نیز بر ایشان سلام خواهد کرد و جواب باز خواهند داد پس
حضرت امیر باد را امر کرد تا بساط بر داشته بجانب حضرت رسالت ع آورد و پیش از آنکه حضرت امیر ع چیزی گفته باشد بیان او وحی
کهف گذشته بود که حضرت خاتم النبیین ع بوحی الهی اصحاب خود را خبر داده بود اما حکایت اصحاب الرقیم چنانست که
نعمان بن بشیر حدیث مرفوع بحضرت رسالت روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از منزل بیرون رفتند جهت تحصیل
بعضی از حوایج خود باران ایشان را فرو گرفت لابد پناه بغاری بردند چون بغار در رفتند سنگی عظیم به سبب سیل بر در
غار افتاد و راه بیرون آمدن مسدود و سلامت ایشان متعذر گشت با خود گفتند طریقی که سبب فتح این باب بود جز تضرع
و زاری و اخلاص بجانب حضرت باری نیست پس طریق نجات آنست که هر کدام که عملی صالح کرده باشیم شفیع خود داریم
شاید که حق تعالی ما را از این تنگنای غار نجات بخشد پس یکی از ایشان گفت خداوندا تو میدانی که من روزی مزدوری گرفته
داشتم و از صبح تا شام کار میکردند و یکی نماز پیشین آمد گفتم تو نیز کار کن و مزد دیگران چون شام شد هر یک را مزد دادم
او مزد تمام روز آمد گفت چرا مزد من او را کمتر می دهی گفتم تو را این چه کار و او در خشم شده مزد خود را نگرفت و رفت و من آن
مزد او بود چیزی زاید دادم و بخریدم و در میان رمه گوسفندان خود سر دادم و از او بچه ها متولد شد و بعد از مدتی طویل آن مرد
باز آمد ضعیف و نحیف و بی برگ و نوا شده مرا گفت مزد مرا بده تو نیستی گفتم بیا حق که تو آن مزد دادم اکنون مزد خود را بیش
تو بگذاشتم من ترا و دیگر به بینم او را بیشتر ستم دست او را بگرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گوسفندان از آن تست گفت ای جوانمرد
بر من استهزا میکنی گفتم والله که آن حق تست و هیچکس را در این حقی نیست و قصه او را باز گفتم و همه را بوی تسلیم کردم بار خدایا
اگر میدانی که این کار محض برضای تو کردم و هیچ غرضی دیگر نداشتم ما را از این غم خلاصی بخش در حال آن سنگ از جای
خود جنبیده گشاده شد و روشنی اندر غار ظاهر گشت دیگری گفت خداوندا تو عالمی که سالی قحط بود و زنی صاحب جمال
نزد من آمد که کمی میخواهد گفتم مراد من حاصل کن تا گندم بتو دهم قبول ننمود باز گردید و با شوهر رفت دیگر باره آمد و گندم
طلبید من همان گفتم وی دیگر باره ابا کرده برفت باز از غایت جوع و اضطرار نزد من آمد و گفت ای جوانمرد بر من و عیالات
من ترحم کن که همه هلاک میشوند من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نمود مرتبه چهارم بیامد چون تاب گرسنگی از فرط
گرسنگی بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با وی مقاربت کنم لرزه بر اندام زن افتاد من گفتم چه حال داری
گفت از خدای میترسم من با خود گفتم که این ضعیفه با این زن در حالت مزد دوست از خدای میترسد و تو با وجود ثروت
و نعمت اندیشه عذاب او نمیکنی پس از پیش او برخاستم و زیاده از آنچه میخواست بدو دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار
برضای تو کردم ما را از این تنگنا رهایی ده گشادگی بخش فی الحال دو دانگ دیگر از آن سنگ جدا شده و غار روشن گشت مرد سوم
گفت خداوندا تو دانی که مرا مادر و پدر پیر بود و من گوسفند داشتم نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل
نیامد که ایشان را طلب کنم لابد بر بالین ایشان بنشستم و گوسفندان از ارتضاع بگذاشتم و در فراق ایشان مشغول بودم و اطفال از غایت گرسنگی فریاد میکردند تا صبح
تا روز شد ایشان بیدار شدند و آن شیر را بدیشان دادم تا بخوردند بار خدایا اگر این بجهت رضای تو کرده ام در غم ما را خلاصی ده
فرمود ما را از این گرفتاری نجات ده سنگ بتمامی از در غار زایل گشت و ایشان از آن غار بیرون آمدند والله اعلم بحقایق الامور

مناجات الهي زنوبت علم هيچ نشنيديم ما شنيديم از تو خوش هيچ امید به هيچ از تو بجهد فهم علم الهي بجز رحمت زلالت نازده دم نابلي
جانه جان جان از بيم علم اسعد قدر بالالالا وبيم الهي ارائك جو كردان ربيم بحرمت شفقي انك بحرمت ايزدم تاب هر عيب بدلها الفكت
تا شود زنان نفس ما روشن برسانيم بروشن تبيني تا گمان را بمقامات كسي حكايت در منهاج رونق است كه شيخ شقيق
بلخي را مردم را نصيحت ميفرمود ميگويد روز در كنار دجله بغداد مجلسي ميداشت كه قافله در رسيد در ميان قافله شتر باران برنج
بار شتر كرده چون بكنار مجلس شيخ رسيد بار بنهاد خود گفت بيايد تا زماني انجا باشيم و از اين عالم سخني بشنويم
پس زماني بايستادند ان شتربان آواز داد كه اي همناي مسلمانان مردي شتر بار از در ميان بيابان الغوث در اين باديه
ميروم را پندي ده و چيزي بياموز كوتاه و سودمند كه باعث رستگاري آخرت باشد شيخ فرمود اي سه چيز ياد كه
رستگاري دنيا و آخرت در آنست اول كار عيب كه از براي نفس كني از براي خدا و نفس كني دوم هر چه از براي نفس او دوست
از خداوند نفس خواه سوم هر چه از خدا نفس ميدوشد داني شتربان بياران خود گفت بهار شتر بگير كه مرا كاري مهم در
پيش آمد بهار شتر بياران داده روي بگردانيد و راه بيابان پيش گرفت و در ان باديه خدا را عبادت ميكرد روزگاري
بر اين بگذشت شيخ باز در كنار دجله سخن گفتي ديگر ان مرد شتربان بر روي آب مي آيد شيخ فرمود اي جوانمرد تو دولت من
اي نان مرد شتربان بنشسته گفت اي علما سه سخن بياموختي و خود بياد كار بستم يكي از آنجمله دو سخن بجاي آورده ام و در سخن
مي دم اگر سخن سيوم بكار داشتي با مرغان هوا پرواز داشتي با اگر هر چه از خداوند نفس تو آيد داني شو بجاي توسع آرد
اين بگفت و بر سر آب روان شد ايفا تا جوت خفاش در راه دينكرا از شتربان بياش و از علماي دين سخني چند بشنو
و بعمل آر تا زود از برايم ايلكنه تا ايف كرد مثنوي هر كه باشد در شريعت مستقيم بر رود در روي دريا چون نسيم گر تو شتر مرد
اين دنياي دون تا نگردي بر سر خطا او زبون ذكر حق كن گر تو مرد عاقلي گر سوي عاقل بقيت بر باطلي منقولست كه روزي شيخ
واعظي بر سر منبر موعظه ميفرمود و اين حديث ادا ميكرد لعمر كه از سر صدق و اعتقاد و اخلاص تمام بسم الله الرحمن الرحيم
بگويد اگر بر روي آب رود قدم او تر نگردد و جوانكي در حاشيه مجلس او حاضر بود كه خانه در بيرون شهر داشت و بسبب
رودي عظيم كه مابين منزل او و شهر واقع بود مقدار يك نيمه ساعت مي بايست بزودتا از منزل بشهر آيد چون اين سخن از واعظ بشنيد
برخواست بكنار رود آمد و از سر صدق و اعتقاد درست بسم الله الرحمن الرحيم گفت است از ان آب عبور نموده هر روز
از ان رود خانه عبور نمودي روزي بخاطرش رسانيد كه من از دولت او و واعظ اين مغفرت يافتم او را ضيافتي بايد كرد و نزد ان
واعظ آمد گفت ميخواهم ساعتي در خدمت شما باشم واعظ قبول نموده باتفاق بكنار آب آمدند جوان باز از سر صدق و اخلاص
بسم الله الرحمن الرحيم بر زبان آورده قدم در ان آب نهاد و از آب بگذشت و واعظ بجاي خود بماند و متحير گشت جوان گفت
اي شيخ تو فرمودي كه هر كه بسم الله الرحمن الرحيم گويد اگر بر روي آب رود قدمش تر نگردد و از روز كه اين سخن از تو شنيده ام
هر روز بكبر باد رود تو هميكم واعظ گفت راست است اما اين اعتقاد كه با تست با من نيست چه اين لفظ از اعتقاد بايد كرد
دعا اثر نيايد اگر خواص كه بر اوجه بزنند الله خلاف نيست بلكه خلاف از اعتقاد ناقص ماست نظم هر چه هست از قامت ناساز
بي اندام ماست ورنه تشريف تو بر بالاي كس كوتاه نيست بد در جهان نفت كار ايشان نيك بود خود ز درويشان كه بر جي زوشا آنست خواجه حافظ

اشارتي
عليه الرحمه در منهاج ميفرمايد بدانكه دنيا جائي غرور است و شهرستان سرور زخم نيش ميه رهست و طلاق داده ابراهيم ادهم است
خانه محنت و بيمار ديست مانند جنيد بغداديست جرعه جامنوش بحجت بچشيده شقيق بلخيست كه بخيتنه
و بد ناميست ملعون شقي بايزيد بسطاميست خود برستاني دون همت داد براست مردود ابو سعيد ابو الخيراست
كناشته اقتباس برداشته اشتياقست هركه طالب و ذليل و زبان معذور كجليل و اهل بحبت را بن آبرو دليل كه قل متاع الدنيا
قليل اي درويش نظري كن بگورستان تا ببيني چنديت مقابر و مزار رحمته اند تا رزينان صد هزار كه سعي كرديد
كوشيدند و در باديه حرص و امل جوشيدند و از جواهر و در كيسها بريان بستند و سبوها بر نده كردند و حيلها نمودند
و نقدها برد لفوها قيمت مرده ند و حصارها بردند انبارها انباشتند و درم و دينار در دل كماشتند ناگاه اجل را بدر ديوان كشاند
و شربت ناگوار اجل بچشانند نه ايد درويش از دنيا بيند نيش و حرص امل بر دل از پيش اگر واي بر تو و دوزخ ماواي
تو بدانكه درستان خاك دعاي تراجو يايند و زبان حال گويايند كه اي جوانان غافل واي پيران جاهل ديوانه ايد كه در
تجي بايد كه در چون تو خاك خفته ايم و چهره بنقاب تراب نهفته ايم و بهمه از ياد شما رفته ايم و هر يك ماه دو بهفته ما
نيز پيش از شما بر بساط كامراني بوديم و نشاط اين جهان ما نموديم بستان دنيا ميگديم عاقبت زهر بي ترس چشيديم و از
رنگ ما فنا بيندند بديم آخر تا چيز شديم و خود را بديدم و باد فنا برداده و بر خاك پرخ فغا افتاده نه از اهل و عيال رحمي
و نه از مال و منال منفعتي هم ما انچيم اين هر ملامت اگر در پيش بودي نبات الغوث ما را نيالش و نه از انچه پيش فرستاديم
اي عزيز اندنيا الغوث ما را حرمانست و گوشت ما غصب كرد ما نست و فني كه ما را امكان بود نكرديم هم بي و بخستيم چيزي نا
اخذ در مضايق افتاديم و بر تنهايها بمانديم اگر غايب جويند در ما نگريد الغوث كه روح هر يك از ما بيزارد و لشكر حسرت
از ديده ميبارد و تربت خود ميبارد روي از بد براه و در خانه ما ميكند نگاه كه از نام ما خبر نيست و نه از اجسام ما اثري
در زير واستخوان ما پوسيده و خانمان ما خراب و منزلگاه و مكان ما تراب در بستر ما ديگري نايب و ننيتهما از ما غايب
رخساره ما خاك خورده لبان ما گرد ابيچشند و دندان ما ريخته زبان ما بسته و دهان ما در هم شكسته و مرغ روح ما پريده
و سبزه وحشت از خاك ما دميده ما در خاك و شما در خواب ان في ذلك لعبرة لاولي الالباب اي عزيز من تا شان خردمند
رخواند معتدلرا آنست كه دل از دنيا بر داري و منقلت بكناري و پيش از رحلت از دنيا حاصل كني زاد عقبي مثنوي
اگر رحلي اينك سر است حسب اگر رهي كن وز جلاح جام الغوث كم كل من عليها فان شنانه از تو اي داخ دو اجنا تراره جز يايد
چند روزي كه مسكشت از رحسات مراجت بكنج نعمت تابوت خسپي بجا دي كه بود تخته ز پاليت كنون از چو لت
بي نمايي بلواي بياي اجتناب كشادي در فساد انكي ز توبه رجوع و دشوار شود يعني روايت اي جا اهل جاه بازار بكاه در مسجد
بيكاه و شب و روز در كنار خياي شما الاوات و دوش شما باه منشر در جوايي و نه در بريقا حي بد اگر سراي تركت و از اي
از براي تركت جا هيت تار است ور انعيت بارك واي بر انكس كه چراغ ايمان كشت و بار مظالم ابر تپت اي عزيز جهد كن تا
مردي شوي و مناكر جوره مردي شوي رباي چاهي كه در شب ز ملتر زدي كردي و اند دو ذمي تبا دردي كردي بغدار هيش اي مردان بي كرد
مردي كه دي جو كو مردي كردي اي عزيز دنيا نه جاي اسايش است بلكه جاي آزمايش است طالب دنيا مجور است و طالب عقبي مزدور وما

وطی سر و مرجوی از خود بریدی به دوست رسیدی مست باش و مخروش شکسته باش و خاموش که دوست دابست تر
دشکسته را بدوش اگر داری طلب کن و اگر نداری طلب کن کاهل مباش و خارش بیا یار باش اغیار مباش صحبت نااهل تا کی اهانت
و صحبت نااهل تا به سبات **باب ۲** صد سال مرا گفتم اگر جاهل بود آن آتش سوزان مرا بهتر بود با مردم نااهل به یک دم صحبت کرد است
بر صحبت نااهل بود ابو ... کار نمی بینم و نیاز است بلکه شکستگی و نیاز است دور و طلب دعا بیسکوتی و دیدن بیدنامی و شب
رنج مردم به چیز است از وقت میخواهند و از قسمت پیش میخواهند و مال مردم از آن خویش میخواهند چون روزی
تو از روزی و قسمت دیگران جداست این همه محنت بیهوده چراست غم از کیسه بردار و بزبان نرم ... دیار ...
ایمان من وای بر کسانی که سست سر و ریش بدو صبح در خواب غفلت بخیند اند که از خداوند خود دور شد بعضی از
اصحاب ابو یزید **باب ۲** عمر به نفع دنیا دوری میکرد هر لحظه دیده اشک خون میکرد شب خفته و روز مست و هر صبح خمار
اوقات شریف بی کرم میکرد ... سیفی ... اگر طالب روی خوبی
باشی اگر به روی یک باشی دل بدست از کی باشی آورده اند که شیخ جام را بدعوت خواندند قبول کرد از طلح بیرون آمد
نمود گفت اگر البته باید آمد اجابت میکنم به شرط یکی آنکه هرجا خواهم نشینم دیگر هرچه خواهم خورم سیوم هرچه
گویم چنان کنی مرد گفت چنین باشد چون به منزل او رفت در صف نعال نشست گفتند اینجا جای تو نیست گفت شرط
کرده ام که هرجا خواهم بنشینم چون سفره آوردند قرصی جو از آستین بیرون آورد و بخورد گفتند از طعام ما چیزی بخور
گفت شرط کرده ام که هرچه خواهم خورم چون سفره برخاست گفت سه پاره در آتش نه تا سرخ شود از دهان کرده بر
خواست و بپای بر آن نهاد گفت قرصی جو خوردم و گذشت پس گفت اگر شما اعتقاد به صراط و حساب دارید برخیزید و پای برهنه
سه پاره نهید و اگر نه هرچه بر سفره خورده اید حساب دهید گفتند ما طاقت آن نداریم گفت پس دیگر مرا به خوان
کرد ایمن ... که جسد پیش داری **باب** ... مال و منال ... صدق ... در هر دیه مشغول
خلوه و حزن ... بود ... **مناجات** ای مراد دل ... که ...
... که تنها ... نه بینم و جز تو معشوقی ندارم
کس را ... که ... او ... هر که ... اودعال ...
در ... **بعث ۹** در کسب و تجارت ...
... در کسب ... از حضرت ابی عبدالله ... که در دنیا ... از برای آخرت ...
کنیست از ما آنکس که دنیا را ترک کند از برای آخرت یا آخرت را ترک کند از برای دنیا و از حضرت امام موسی کاظم منقولست
که فرمود عمل کن از برای دنیا چنانکه گویا همیشه در دنیا خواهی بود و عمل کن از برای آخرت چنانکه گویا فردا خواهی مرد و از حضرت
ابی عبدالله منقولست که کسب معاش لازم است و روایتست از ابی عبدالله که فرمود که هر آینه من دوست میدارم کسی را که ...
طلب رزق ... که ... روزی ...
علم ... ایشان ... در کسب ... است و از حضرت ابی عبدالله منقولست

کحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هزار بنده را از مزد دست خود آزاد کرد و باید دانست که بعضی کسب از آن قسمها حرام است مثل
شراب و نبیذ و فقاع و ... و در روغن هرچه نجس باشد مثل روغن و عسل ... نجاست ایشان به سبب ملاقات
اهل شراب را اهل ذمه باشد و ... و اجرای ایشان مگر ... سگ شکاری شکار کرده باشد
و نیز حرام است ... و آلات لهو و قمار و سازها و نیز حرام است نواختن سازها و غنا و ...
و ... معاونت ظالمان ... کتب اهل ضلال و ساحری کردن و تعلیم سحر دادن و هجو مسلمانان
... باختن و چیزها در ... داخل کردن و فروختن ... و ما شبه آنها و بعضی دیگر
آنست که واجبست عمل او و حرام است اجرت او مثل غسل دادن میت و کفن و دفن کردن و تعلیم واجبات و قرآن خواندن
بقدر واجب ... اجرت گرفتن ممنوع نیست و اجرت اذان و نماز و پیش نمازی کردن و قضا بر مسلمین
نیز حرام است مگر آنکه از بیت المال بدهند و بعضی دیگر آنست که عمل او مکروه است مثل صرافی و فروختن کفن و ...
... و طعام فروختن ...
... آمد و گفت پسر خود را کتاب ... کار بکنارم حضرت مقدس نبوی فرمودند ...
به ... کار ... ادله ... رسول الله ...
آنست که ...
...
...
...
... در کسب ...
بعضی دیگر از کسب مکروه ...
مکروه نیست ...
کسب ... و کاسب حبیب خداست و روایتست از حسن بن علی بن حمزه که گفت شنیدم که پدرم گفت
دیدم که حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام کار میکرد در زمینی ...
پا ... رسول الله ... حضرت ...
خدا آنکس که ... بود ... رسول الله
حضرت امیرالمؤمنین علیه صلوات الله و کار کردن از اعمال انبیا و اولیا و صلحا و اتقیاست و از حضرت ابی عبدالله ع
روایتست که فرمود ... حضرت داود ... بیت المال ...
میکرد ...
و ... طلب معاش ...

وعیال بجهاد اکبر است **نظم** رزق هر چند بیگمان برسد · شرط عقلست جستن از درها · گرچه کس بی اجل نخواهد مرد
تو مرو در دهان اژدرها · و از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که در کارها کاهلی مکنید و دلتنگ مباشید بدرستیکه کاهلی و دلتنگی
مفتاح هر بدیست زیرا که کاهل ادا نتواند کرد و دلتنگ بر حق صبر نتواند کرد و حضرت امام موسی کاظم ع فرموده که حق تعالی دشمن
میدارد بنده را که خواب آلود و بیکار باشد و هشام بن سالم روایت کند از حضرت ابی عبد الله ع که فرموده که حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع هیزم می آورد و آب میکشید و جاروب میکرد و زنان بیحضرت خمیر میکرد کار کردن حسب و نسب را نقصان
نرساند بلکه نقصان اینها در بیکاریست **مثنوی** غافل از پیشه کار جاهلند · بگریز از بیکاری چون هوشمند · گشته تاج بر سر
و نعل بی زمین · دست در کار کرده سر و ریش گرده · عجز خویشتن از آن بعد گذشته استغفار · رنج خود برگرفته از مردم
کرده در دست خود چکار · مرد بیکار به زیبکار نیست · کار نیست مردم از آن نیست · هرچه از آن نیست عیب نیست · مردم آزاد
مردانیان نیست · روایتست از حضرت ابی عبد الله ع که مردی از آنحضرت سؤال کرد و گفت فدای تو گردم شنیدم
از جماعتی که میگویند زراعت مکروه است پس آنحضرت فرمود که زراعت کنید و درخت بکارید والله کسبی نیست حلال
تر از زراعت اگرچه عیال نخروج دجال باشد و نیز از آنحضرت منقولست که حق تعالی فرمود وعلی الله فلیتوکل
المتوکلون فرمود مراد از متوکلان زارعانند پس از این معلوم میشود که زراعت بهترین صنعتها و داعی توکل است **نظم**
بروز الله چه ساکن خوشست · چو خوشتر ز ساعات خوش نیست · بری از سنبلت هر دو ورمزجنس · تخم آسوده در
از هست کس · خور وخوش با عیال خویش و پیوند · بیار و حاصل آرد فوق فرزند · ثمر صنعتی حلالش · بیمز الله خداوند رفع
و مالش · بطاعت باز مستقبل باخیر · خدا را نیز از او خلق راضی · و حضرت رسول فرموده که فضل زراعت کنندگان بر
سایر مردمان همچون فضل باحسست بر ستارگان نیست بلکه از هلاکت که کند بر دراختی الا آنکه گوید بسیار که ازادم
تر اکنند بدرستیکه خدای تعالی خلق کرده است در هوا ملک راکه در شمار نمی آید و عدد ایشان کس نمیداند مگر حق تعالی
و استغفار میکنند از برای زراعت کنندگان که در شب و روز بدرستیکه عمل زارعان عمل دشوار است و ثواب ایشان
بسیار است و ایشان توکل کنندگانند بر پروردگار خود و بحرفی از زارعان مثل پیغمبر ع نیز روز دار انست نزد
خدای تعالی و بعلم نزد حق تعالی گناهان ایشان اگرچه زیاده از ریگ صحرا و عدد برده باشد و زارعان دوستان خدا
در روز قیامت و دوستان ملائکه و پیغمبرانند و مر ایشانراست شفاعت همچون شفاعت انبیا و میکنند دعا برهان بیخبران
و صدیقان و شهیدان و صالحان و حق تعالی گوید با ایشان که داخل بهشت شوید از هر در که خواهید **مثنوی** بباز صناع
عالم دهقانانند که همش و طرب را راحت رسانند · بجمله از حدیث از دهقانست · اثاث کوی باغ و گل از بوستانست · بر لعنت از
دهقانیش بیخ و بوی · همه کرده اند که ستودنی · اگر دهقان چنان باشد که باید · سبک کوی از زمان یکی در بایند · بفرموده بزند
و نوبت خلق کارند · به بست و بآسمان بارانند · کلید رزق و قسمت خلق درهشت · چراغ دلفروز بی دود در انگشت
بهیئل افکندت راتخم کنند · بمعنی در کل باغ بخشند · اینست فضل عظیمست و کار بزرگیست و ثواب او بسیار است
اما نه هر که تخم افشانند یکارند و از او ثواب حاصل میشود بلکه کلید ایمانست هر که مؤمن باشند و شیار تخم

نکند

نکند وستم برکاو نکند وجوب برکاو نزند و آب غیر را بناحق در مزرعه نبندد و زمین غیر را بناحق و غصب نکارد و برزگران
و مالک ستم نکند و درویشان از خوشه چیدن منع نکند و در وی در هم نکشد که گفته اند **بیت** خداوند خرمن زیان میکند
که با خوشه چین سر گران میکند · و دیگر باید که نماز خود را بقضا نیندازد و روزه را تأخیر ندارد و شاکر باشد با نجه او رسیده شکایت
نکند و عامل اگر نستد و تشنه نگذارد و از خوشه روزیرات و کارکنان بزرگ تا از ثواب که مذکور شد او را حاصل شود **مثنوی**
دانش آموز و تخم نیکی کار · تا دهد میوه‌های خوب بار · خوب گفت آنسخن چو در نگری · کار عالم است و پیشه برزگری
پادشاه و وزیر و لشکر هیر · ناصح و نایب و امام و دبیر · آنکه از بهر دانه می پرند · و آنکه ادباب عمل همی جویند · همه از برزگر
جواب دهند · دانه او را بر آنتاب دهند · اینها همه زعلم روشن نیست · جمله علم روزگار بجیز · مثالی گشته در قول حق تعالی و
الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا یعنی اینها اند که کسب حلال کنند و نفقه عیال نمایند و انچه حاصل شود در
راه خدا به مستحقان برسانند و از حضرت ابو عبد الله ع مرویست که حق تعالی عز اسمه بفضل خود دعای چهار کس اجابت
نمیکند اول آنکه در خانه خود نشیند و دهن باز نکند و گوید خدایا مرا روزی ده حق فرماید که بتو نفرموده ام ترا
بطلب معیشت و دوم مردی که زن خود را دعای بد کند و گوید خدایا مرا از شر او خلاص ده روزی کن حق تعالی فرماید که بزن امر او را
بدست تو نداده ام اگر نخواهی او را طلاق ده سیوم آنکه مال او بر غیر مصرف شرعی صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی
فرماید که ترا امر کرده بودم با قتصار و ترک اسراف **چهارم** شخصی که مال او قرض دهد و گواهی براو نگیرد و منکر شود انکار
کند و دعای بد کند حق تعالی فرماید که ترا امر کرده بودم به شهادت و بدانکه تجارت را شرط بسیارست و این فقر
مختار بعضی که اهم است از کتب فقهیه بیان میکند انشاء الله تعالی بدانکه تجارت بعضی اجناس حرام است و بعضی از آنها
قبل از بیع مقرر شد و حرام است اجاره دادن محلی که شراب بکنند یا ساز بنوازند یا قمار بازند و حرام است چار
دار اکرایه دادن از جهت اینها و حرام است انگور فروختن بکسی که شراب بکند اما انگور کسی که شراب بکند فروختن
جایز باشد مکروه است و حرام است فروختن جهت تراشیدن اصنام و آلات لهو و قمار و هر چه حکم دارد و اخبار از بیع
توان کردن مثل جعل و ورغ و شاف پشت و ماهی که در آب میرود و مانند اینها حرام است و بعضی از شروط بیع
و شرای صیغه است خواه بعربی و خواه بفارسی که اگر صیغه نباشد آن بیع باطل است خواه بیع املاک باشد و خواه
بسیار و شرط دیگر آنست که بایع و مشتری بالغ و عاقل باشند پس بیع و شرای طفل و مجنون صحیح نیست و سنت
که بایع مشتری تسویه نگاه دارند و تفاوت نفروشند و اگر پشیمان شود از چیزی که خریده باشد و او پس دهد
مستحب است که در حدیث واقعست که هر که اقاله مؤمنی را اقاله کند او را خدای تعالی و اقاله و اپس کردن بیع است یعنی هر کس آ
کند بیع را و اپس کند خدای تعالی گناهان او را یعنی از سر گناهان او بگذرد و سنتست که هرچه خرند و فروشند خواه
خیلی باشد و خواه چیزی کمتر از بستانند و بیشتر بدهند و مکروهست تعریف کردن بایع و مذمت کردن
مشتری و قسم خوردن بحق اگر دروغ باشد حرامست و در خبر است از حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که بر شما
باد که پرهیز از قسم دروغ نمودید بدرستیکه قسم برکت را تلف میکند و مکروهست که در تاریکی متاع فروشند تا باریک

و نیکو نماید و حضرت رسول الله ص فرموده که هر که خرید و فروخت کند باید که نگاه دارد پنج خصلت را و الا بر وی [illegible]
قسم نخورد دوم سوم عیب متاع بپوشد چهارم مدح ترغیب نکند پنجم مذمت نکند مشتری را و باید که چون وقت نماز درآید
معامله خود را گذاشته متوجه نماز شود که در حدیث آمده که این بدتر است از کسی که در اصل ترک تجارت کند و خود را بعبادت
مشغول دارد و در روایت است از علی بن عبد العزیز که ابی عبد الله پرسید از من که پسر مسلم در چه کار است گفتم تعالی
و کرم ترک تجارت کرده و روی بعبادت آورده فرمود وای بر او آیا نمیداند که ترک دنیا کرده و ترک کسب معاش نمودن
مستجاب نمیشود دعای او یعنی که چون آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب بجمعی از
اصحاب حضرت رسول الله بعبادت خانها رفتند و ترک طلب دنیا نمودند پس این خبر بحضرت مقدسه نبوی رسید
نزد ایشان فرستاد که چه چیز باعث شد که ترک کسب معاش کنند گفتند چون حق تعالی کفیل روزی ما است ما خبر [illegible]
حضرت فرمود که مشغول کسب و تجارت شوید که حق تعالی جل جلاله دعای کسی را مستجاب نمیکند که او سعی در معاش
خود نکند و حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع فرموده که تجارت کنید که
بالمشکور [illegible] حق تعالی بر شما برکت دهد که شنیدم از حضرت رسول الله ص که فرمود بدرستی که روزی ده جزو است
نه جزو در تجارت است و یک جزو در غیر تجارت و حضرت امیر المومنین ع فرموده که هر که تجارت کند و فقه و آداب او را نداند
در ربا می افتد پس باید که هر که اختیار کند آداب او را از جهت شرع نیکو داند و اگر چه نادان بتر طعن زند تا برکت یابد
و باید که در صنعت و کسب بنائی که کسب کلید رزق است **نظم** بنگ افزون هرچه افزون نیز هرچه بد خواهد رزق افزون نی
دانش اندوز شو که در دو جهان ای پسر دانش اندوزی ؛ هر که در تعلیم برد رنجی ز از و رنج بر خورد روزی
گرچه [illegible] سخن کسب **حکایت** مرویست که حضرت مولای متقیان چون در کوفه بود هر روز پنج
در بازار میگردید و دره بر دوش مبارک نهاده بر سر بازار می آمد و می ایستاد و ندا میکرد که ای گروه تجار دور کردید
از ظلم و سوی نگاه دارید میان مردمان را انصاف را از دست مدهید و ترد کنید راستی را و کیل و وزن
را تمام کنید و [illegible] تعلیم اهل بازار میفرمود بعد از آن بمنزل مقدس مراجعت میفرمود و [illegible]
شنیدم از حضرت مقدس امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب ع بر سر منبر میفرمود
که ای گروه تجار اول باید که فقه تجارت بیاموزید بعد از آن تجارت کنید که ربا در میان امت [illegible] است از راه
مورچه بر کوه صفا [illegible] اموال خود [illegible] بدرستی که تاجر مثل فاجر است و فاجر در آتش دوزخ است
الا کسی که بگیرد حق خود را و بدهد حق دیگری مرویست که حضرت امیر المومنین ع میگذشت در بازار دید که کنیزکی
گوشت میخرید و بقصاب میگفت که چیزی اضافه بده حضرت فرمود که زیاده بده که برکت این از برای تو بیشتر است پس بدان
ای عزیز که تجارت نیکوست و ثواب بسیار است اما کارت بغایت دقیق است اهل السوق اهل الغفلة در بازار جمیع
کمال حفظ حلال و حرام نکنند و بازار مکر شیطان و منزل است بغایت قوی پس از دست او بجا بردن کار سختی است پس هر که را
است و حضرت امیر المومنین ع فرموده که اعرابی نزد حضرت رسول آمد و سوال کرد یا رسول الله بهترین بقعه در دنیا

زنی

زمین کدام است و بدترین کدام حضرت فرموده که بدترین بقاع در زمین بازار است زیرا که میدان شیطان است که هر صبح خود را
و ذریت خود را پراکنده کند تا وسوسه کند مردم را که کم بخیند و کم بخشند یا دروغ گویند یا گناه کنند یا الله دروغ گویند در وقت
بیع تا قابل بر بیاید و حضرت فرموده که پیش از دیگران ببازار مرو و بعد از همه بیرون بیا که هر که چنین کند شیطان
از وجدا نمیشود در آن روز پس حضرت فرمود که بهترین بقاع مسجد است و دوست ترین مردم نزد حق تعالی کسیست که زود تر
بمسجد رود و دیرتر از مسجد بیرون آید و بدان ای برادر مومن که در فصل بیان دعا و مسائل شیطان را بعنوان کرده ایم
بنا بر این جهت کلام در دعا گفته میشود و در روایت است از ابو بصیر که حضرت ابو عبد الله ع فرموده که هر که داخل شود در بازار
یکبار بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برابری بیکند ثواب او ثواب کسی
مرد روایت [illegible] از حضرت ابو جعفر ع که فرمود یا ابا الفضل [illegible] در بازار [illegible]
و معامله کنی با مردمان گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر که ببازار رود و در دکان خود بنشیند چون قدم در بازار نهد
بگوید اللهم انی اسئلک من خیرها و خیر اهلها و اعوذ بک من شرها و شر اهلها حق تعالی بر وی موکل گرداند ملکی که نگاه دارد
او را از شر اشرار تا آنکه بمنزل خود رجوع کند و ملک باو گوید که نگاه داشتم ترا از شر بازار و شر اهل بازار و چون
بنشیند در دکان خود و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
انی اسئلک من فضلک رزقا حلالا طیبا و اعوذ بک من ان اظلم او اظلم و اعوذ بک من صفقة خاسرة
و یمین کاذبة چون این دعا بخواند گوید ملکی که موکل است باو که بشارت باد ترا که نیست امروز در بازار کسی که نصیب
بیش از تو باشد و می باید [illegible] روزی تو کرده است و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر که ذکر حق کند
در بازار رحمت حق گناهان او را [illegible] و نیز روایتست از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع فرموده
که هر کسی متاعی خرد باید که سه مرتبه بگوید الله اکبر و سه مرتبه بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من خیرک
فاجعل لی فیه خیرا و سه مرتبه بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلا و سه مرتبه
بگوید اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقا و روایتست که هر که چهارپایان بخرد باید که
بر جانب چپ او بایستد و دست راست بر پیشانی او بر سر آن نهد و سوره الحمد لله و قل هو الله و معوذتین و آخر
سوره حشر که هو الله الذی لا اله الا هو است تا آخر سوره و آخر سوره بنی اسرائیل قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن است
و آیة الکرسی بخواند بدرستی که آن دابه ایمن شود از آفات و از حضرت ابی عبد الله ع روایتست که چون کنیزی
خرند بگوید اللهم انی استشیرتک و استخیرک [illegible] بگوید اللهم [illegible]
[illegible] **مناجات** خداوندا چو [illegible] کار سازی [illegible]
[illegible]
[illegible]

در کام اندیه اگر دین دارم و اگر خود پرستم پیلی زهر طرفی که هستم بحضرت خاص کن خرسندیم ایکس بیکار حاجتمندیم ما

بحث ۱۰ در حکایت و اخبار متفرقه آورده اند که در بدایت اسلام روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شدند و ایجاد
میکردند و بتی در شکم بت آواز داده و بیتی انشا کرده مشتمل بر انکار حضرت سید کاینات و ملاذ اصفیا
موجودات محمد مصطفی صلعم و اصحاب او در بت عیب میکنند و دین آبای شما را مذمت میکنند تا الله اباشما کریمان بوده
چون این بیت مشرکان بشنیدند یکبار آوازه بر آوردند و نشاط کنان گفتند محمد کجاست تا بشنود و خیلیان هیچ
میگویند پس شخصی بطلب حضرت خیر موجودات فرستادند و موعدی کردند که حضرت رسول الله حاضر شود و قول
بتان را بشنود و آن حضرت دانست که کار شیطانست در این اثنا بود که جنی مومنی نزد حضرت مقدس نبوی آمد و گفت
یا رسول الله غبار ملال بر خاطر خود راه مده که آن شیطان در درون آن بت آواز داده بود مسعر نام داشت من او را
کشتم و بسعادت و اقبال تو محمد مشرکان در تعریف شریف ارزانی فرمای نامت سام و جواب ایشان باز دهم حضرت خیر البشر
از این سخن مستبشر گشته روز دیگر مشرکان بتان را بیار استند و قربانها کردند حضرت سید الخلایق دو مشرکان ابتدا تعریف آورده
قربان بروی در افتادند مشرکان مضطرب گشته بتان را است کردند و مهارها در گردن ایشان کرده بر شاخها بستند
و ایشان را ثنا گفتند و سجده کردند و گفتند ای معبودان ما امروز دیگر سخن بگوئید تا محمد بشنود چون این سخن بگفتند
از شکم بت بیتی سه بیت شنیدند مضمونش انکار الهها او کنید گفتم مسعر و الکر فاجر و طاغی بود و انکار حق میکرد لعنت
کرد او را بجزا که قرآن مجید بر او نازل شده بعد از موسی و عیسی و سایر انبیا ادیم و زبان بردار ... مشرکان چون
این بشنیدند نه با یکدیگر گفتند که حضرت محمد ما را فریب میداد و در ... ابیات ما ... سفر ... از جهت
شکر این نعمت چگونه بر ورده ام آمده که از آن حضرت خیر الهاشم و از شیخ حضرت ... منقبات و اولاد امجاد طاهر
ادیم و از ام انبیای سالف و بت پرستان و مشرکان شنیدم روایت اند که شب معراج حضرت رسالت پناه در منزل ام
بود چون نماز خفتن ادا کردیم من بخفتم و آنحضرت در نماز بود و من بخواب رفتم بیدار شدم تا بامداد آنحضرت را پیدا کردم
و گفت برخیز ای ام هانی تا از آنچه عجب که دیرو خواهم و در حضر ... ادا کنم حضرت مقدس نبوی ... من شد و فرمود
ای ام هانی امشب جبرئیل امین نزد من آمد و فرمود برخیز و غسل کن و وضو را تجدید کن پس آب کوثر را آب در زمزم
ساخته من بجان غسل کردم و وضو ساختم و از منزل خود بیرون رفتم و رفتم دیدم ایستاده و عنان مرکب بر دست گرفته
و آن مرکب اندر اندکی بزرگتر و از استر کوچکتر بود رویش چون روی آدمی و چشمانش چون زهره و مشرق و دست و پای
اسپ چون دست و پای شتر و دنب او چون دنب ... و سینه اش از یاقوت سرخ و در پهلو از زمرد پشت
براو نهاده و او را دو بال بود چون بر طاوس ابر مرکب را پیش من کشیدند برای اضطراب می بود سبب اضطراب می بود سبب
اضطراب او از جبرئیل پرسیدم گفت التماس براق آنست که با من شرط نماید که روز قیامت بر من سوار شود قبول کردم و براق
سوار شدم گاهی بکام میرفت و گاهی بکام میپرید و جبرئیل در دست راست من بود تا به بیت المقدس رسیدیم و روان حق تعالی ارواح
جمیع انبیا در مسجد اقصی جمع شده بر من سلام کردند و جبرئیل مرا در پیش داشت تا امامت ایشان کرده دو رکعت نماز کردم و جبرئیل دست

مرا گرفته بر نردبانی از سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده اند و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن باسمان پیوسته یکپایه از
یاقوت سرخ است و یکی از زمرد سبز و حضرت ملک الموت چون قبض ارواح کند از آن معراج بزیر آید و بالا رود و در سانحه که
بیت را چشم باز مانده رفتن و بالا نگرد و آن معراج بر روی ظاهر شود پس مرا از آن معراج باسمان دنیا بردند و در آنجا خروسی
دیدم که روی و گردن او سفید و سبز بود که از آن نیکوتر سفیدی و سبزی ندیدم و پایهای او در هفتم زمین و سر او در زیر عرش
و چون شب بنیم رسید بالها بر هم زند و بخواند تسبیح که باین وجه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا هو
الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدم که نیم او از برف بود و نیم از آتش نه آتش را برف میگداخت و برف آتش را
و این تسبیح میگفت که سبحان المولف بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المومنین و چون از آن بگذشتم فرشته را دیدم
که بر سریری نشسته و لوحی بر کنار نهاده با هیبت تمام گفتم ای جبرئیل این کیست فرمود ملک الموتست چون مرا دیدم
تحیت بجای آورد اما سر از لوح برنداشت از آن پرسیدم که این لوح چیست فرمود این لوح الجاست گفتم چگونه قبض ارواح
اهل زمین میکنی که بر جای خود نشسته و هیچ جا نمیروی گفت دست من بهمه دنیا رسد و دنیا در پیش من بمنزله طبقیست که
طعام در دست دارم گفتم و چند آتش دیگر دیدم که هسته و ترش روی گفتم ای ملک دوزخ است
و طلوع او در الارض بهر کس نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم و گفتم چند گاهست که دوزخ میتابی
از آن روز که حق دوزخ را از زمین تا قیامت خام تابید گفتم بعضی از دوزخ را بمن نمای وی گوشه از دوزخ بگشاد آتشی
سیاه دیدم دودی بقامت تیره که آفاق از آن پر شدی هوای عظیم از آن درون نشست پس از آنجا بالا ز فرشتگان
بسیار دیدیم که عدد ایشان جز خدای کسی نداند و همچنین از آسمانی با آسمانی میرفتیم تا بسدرة المنتهی رسیدیم درختی
دیدم در زیر آن درخت چهار چشمه پدید می آمد مثل انگبین و شیر و چون در شاخ آن درخت نگاه کردم دانستم که سدرة
المنتهی است و آن درخت طوبی است پس روی ازو دادم بر آن درخت سید درخت ملکوت در غایب و از هر ارزای
شاخ برگ و هر برگ از آن هزار هزار برگ و چون از سدرة المنتهی در گذشتم بحجابی رسیدم که از آنجا ذهب گویند جبرئیل
بحجابی رسید صاحب حجاب گفت کیست جبرئیل گفت منم و با منست محمد جبرئیل با ایستاد و مرا گفت ای محمد پیش رو
که مقام من از این بیشتر نیست پس مرا بر فرشته حجاب ذهب بردند و خود بایستاد و گفت که ای محمد بنده المنتهی بیشتر
سوخته گردم پس آن فرشته مرا بحجاب لولو رسانید صاحب حجاب لولو مرا از آن گرفت و بحجابی دیگر رسانید همچنین از حجاب
بحجاب میرسانیدم تا از هفتاد حجاب بگذرانیدند و مسطری هر حجابی پانصد ساله راه است پس رفرف سبز فرود
کشیدند که نور او آفتاب را خیره کرد و در آنجا براق از من بماند مرا بر رفرف سوار کردند و بعرش رسانیدند چون عرش را
دیدم هر چه پیش از آن دیده بودم همه در چشم حقیر گشت و هزار هزار یوسف الصدیق حضرت شنیدم که محمد نزدیک آی
و در هر بوسه مرا این خطاب تازه ای میکرد دست داد تا قدم بر عرش بر رفتم قدم بر عرش نهادم و بخلوت خاص مکان غایب
و صیف آن ادراک آمدم پس از عرش قطره بچکید و بر زبان من آمد ... چشیدم که چشنده آن شیرینتر از انگبین نیاشامیده
بسحر هم تمام مشرفی که بمد حق و از اخبار اولین و آخرین مرا خبر داد و زبان من بگشود تا از آن هیبت گفتم التحیات لله والصلوات الطیبات

السلام

الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له بعد از ان حق تعالی فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه من گفتم که مرا شریک ابی کرامت [illegible]
کار ان نیست حق تعالی فرمود که والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله بعد از ان از من
پرسید که امت تو در قبول چه گفتند گفتم قالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر جواب آنکه چون ایشان منقاد
جمیع اوامر و نواهی الهی اند لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت بعد از ان خطاب
رسید که بخواه انچه میخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا فرمود که از سهو و خطای امت تو درگذشتم
دیگر بخواه گفتم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا فرمود که اعمال شاقه از ایشان برداشتم دیگر چه میطلبی
تا بدهم گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به فرمود این نیز بامت تو کرامت داشتم گفتم واعف عنا من الخسف واغفر لنا
من القذف وارحمنا من المسخ انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین حضرت فرمود که من این دعا میکردم و فرشتگان
آمین میگفتند حق تعالی فرمود که این نیز دادم و امت ترا بعد از ان گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بوده اند ایشانرا
اکرام نمودی حضرت ابرهیم را خلیل خود کردی و با موسی سخن گفتی و ادریس را بمکان بلند دادی و سلیمان را ملکی عظیم بخشیدی
و داود را زبور دادی خداوندا مرا چه عطا کرامت کردی و مخصوص ساختی فرمود که ترا حبیب خود کردم چنانچه ابرهیم را خلیل خود
کردم و با موسی در کوه طور سخن گفتم با تو در نزد عرش متکلم شدم و داود را زبور دادم ترا فاتحة الکتاب و سوره بقره که از
گنجهای عرش است کرامت کردم و بعد از تو پیغمبری نفرستم و همه روی زمین را مسجد تو و امت تو کردم و خاک زمین را
پاک کننده گردانیدم و ترس تو در دل اعدا انداختم تا یکماه راه از تو ترسند و غنیمت ترا حلال کردم و کتابها بتو ختم کردم و
امت ترا بهترین امم گردانیدم پس بر انها شکر کن و بعد از ان با من چیزها گفت و از گفتن ان نهی کرد و پنج چیز دیگر بمن عطا
فرمود و پنج چیز بعلی کرامت داد بعلی داد جوامع کلام داد و علی را جوامع علم مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من گردانید و علی را تسلیم
مرا وحی داد و علی را الهام و در شب معراج مرا باسمان بردند و ملکوت را بعلی نمودند و مرا در اسمانها گردانیدند و حجاب
از پیش من برداشتند تا عجایب اسمان و زمین را دیدم و در های اسمانها گشادند و علی را نیز بهره دادند و حجاب از
پیش برداشتند تا علی دید انچه من دیدم و در ان حال من نظر بعلی میکردم و علی نظر بمن و با ما سخن میفرمود که یا محمد علی
را سه چیز کرامت کردم اول انکه امام متقیانست دوم انکه امیر مؤمنانست سیوم انکه سید سفید رویانست و در
امالی شیخ طوسی قدس الله سره نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم حق تعالی فرمود
که ای محمد در پایین نگر من نگریستم دیدم که حجابها برداشته اند و درهای اسمان گشاده شده و حضرت علی ابن ابیطالب
سر برداشته بمن مینگرد پس حق تعالی فرمود که یا محمد علی را وزیر تو گردانیدم و وصی و خلیفه تو ساختم پس ادا کن بلاغ
نمودم و او را بشارت ده پس بدنیا آمدم و علی در خانه خود بود فرمود یا رسول الله نبود امر الهی و زمان برداریم حق تعالی امر کرد
بعلی تا بعد سلام کردند و علی جواب سلام ایشان میداد و فرشتگان دیدم که بشارت میدادند بصاحب [illegible]
علی و بر هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم که مرا تهنیت میگفتند که ای محمد بحق ان خدایی که ترا بحق بخلق فرستاد

که با همه امور غیبی دست داد که حق تعالی انچه مرا وحی و خلیفه تو گردانیدم و سلام ان مرسانیدم که همه سرهای خود بر پایین
انداخته و در زمین نگاه میکردند من پرسیدم که سبب چیست که همه بزمین می نگرند جواب دادند که از حق تعالی اذن طلبیدند
که نظر در روی حضرت علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و در روی نورانی آنحضرت می بینند و چون از اسمان بزمین رسیدم
و در مهد داخل شدم که قصه معراج را بانچه دیده و شنیده بودم بحضرت علی گویم که آنحضرت برمن سبقت گرفت و همه را بیان
عرض کرد و دانستم هر چه من دیده و شنیده ام حق تعالی از علی مخزن او و او را بان واقف ساخته بعد از ان ابن عباس گفت
که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب رستگاری من گردد حضرت
رسول الله فرمود که بر تو باد که حضرت علی ابن ابی طالب را دوست داری و بحق ان خدایی که مرا برسالت بخلق فرستاده
که اتش دوزخ خشمناکتر است بر دشمن علی تا بر انکس که دعوی کند که خدا را فرزندی هست اگر ملایکه مقربین و انبیا
مرسلین بر دشمنی علی اجتماع نمایند هر اینه حق تعالی همه را باتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی باشد که علی
را دشمن دارد فرمود بلی قومی باشند که گمان برند که امت منند و حال انکه ایشانرا نصیبی از اسلام نباشد و نشان ایشان
ابن عباس که نزد ایشان بهتر علی ان باشد که غیر او را براو تفضیل دهند و بحق ان خدایی که مرا بحق فرستاد که حق تعالی هیچ پیغمبری را
از ترا گرامی تر خلق نکرده پس مخالفت مکن با امر او مخالفت علی مکن و دوستی و موافقت کن با او که دوستی و موافقت علی
کند ابن عباس اگر خواهی که خدا بعد از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در ولایت علی گمراهیست
بعد از ان ابن عباس روایت کرده که با معاد [illegible] حضرت رسول در معراج بردند آنحضرت در شب نشسته بود در حجره ام
با دکس از اعادر نکند که یک شب هفت اسمان را سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطلع شده باشد و در این
ابوجهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت نشست و بطریق استهزا گفت بیا از انچه امشب دیده ای خبر بده رسید فرمود که
دوش به بیت المقدس بردند و باز آوردند ابوجهل متعجب شد و بیکی دست بر هم زد و یکی فریاد میکشید و سعی میکرد
که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان میداشتند با کلبه برگشتند و گفتند این دروغ هر یکست ابوجهل گفت ای محمد
اگر راست میگویی ادله ای حضرت رسول شروع کرد در علامات بیت المقدس و حق تعالی از برای آنحضرت تصویر میکرد
انجماعت گفتند که همه علامتها راست میگویی از کاروانها بجانب شام چه خبر داری فرمود ایشانرا در فلان جا
که نامش فلان است دیدم که شتری گم کرده بودند بطلب ان میگشتند و در میان ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم ازان ایشان
طلبیدم ایشان ابا نمودند من آن را آشامیدم و قدح را بایشان بازدادم چون باز آیند از ایشان بپرسید
و بعد از ان فرمود فلان و فلان بر شتری نشسته بودند و شتر ایشان ابرآن بر سبب فلان جا افتاد و دست ان شکست
گفتند ای علامت دیگر شد بعد از ان گفتند که وصف کاروان کن که چه وقت بر میرسند فرمود پیش آنحضرت هر چیز
منقش شده بود و پیش او ظاهر بود و آمد فرمود چون آفتاب طالع شود ایشان در میرسند گفتند ای محمد علامات دیگر
پس منتظر بودند که افتاب برآید و کاروان بیاید تا آنحضرت را تکذیب کنند چون وقت طلوع افتاب شد یکی گفت بخدای
که اینک کاروان رسید و قدری ما آنحضرت ...سنته ... فرموده بود تحقیق کردند همه را چنین یافتند و کفر زیاده گشتند و هیچ

گفت والله که ما ساحری مانند محمد ندیدیم و نشنیدیم این سحر بغایت روشن است آری چون دیدهٔ باطن ایشان کور بود
و در دل ایشان عشق و حسد بود لهذا معجزی بدین روشنی حمل بر سحر میکردند و در حق خواجه هر دو سرا و شفیع روز
جزا بدگمان بودند خوشا حال امت پیغمبر که او را چنین رغبت ارزانی داشت بیت شفیع الوری خواجه بعث و نشر
امام الهدی صدر دیوان حشر کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست شبی بر نشست از فلک در گذشت
بتمکین و جاه از ملک در گذشت چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبریل ازو باز ماند و در آثار آمده است
که روزی حضرت پیغمبر حلیم یعنی موسی کلیم صلوات الله الملک العلیم بکوه طور بمناجات رفت ابلیس پر تلبیس لعین
از زمین سر بر آورده و گفت یا موسی آمده ام تا از تو درخواست کنم حضرت موسی فرمود ای ملعون ترا چه میباید
که من تمام [illegible] گفت یا موسی هزار [illegible] است اما [illegible] بشنو و بعد از حضرت کلیم فرمود که
ای ملعون [illegible] است [illegible] با [illegible] که در خاطر مبارک [illegible] در دل [illegible]
میکنم [illegible] محروم [illegible] در خلوت منشین [illegible] سوم [illegible]
مستولی شود مکان خود را [illegible] رسول الله چون [illegible] داد از خدای التماس
کن که گناه مرا ببخشد و طوق لعنت از گردن من بردارد و مرا عفو کند حضرت موسی دعا کرد خطاب آمد که ای موسی
گناه او وقتی عفو کنم که بر قبر حضرت آدم سجده کند ابلیس پر تلبیس گفت بر آدم سجده نکردم و بر مرده او چگونه
سجده خواهم کرد ای عزیز چون شیطان ملعون دشمن بنی آدم است از او اندیشه کرده پناه بخدای بر که از [illegible]
نکشد امید که حق تعالی همهٔ مومنان را از شر شیطان نگاه دارد بحق محمد و آله و روایت است که مردی از بزرگان دین که
او را شیخ نجیب گفتند گفت شبی بگورستان بصره در آمدم چون از شب نیمه بگذشت و مردم بیدار امید نگاه کردم
جهار کس را دیدم که جنازه ای می آوردند با خود گفتم که مگر این کشته اند نزد ایشان رفتم و گفتم بحق خدای که راست
بگویید که این را شما کشته اید یا کسی دیگر ادعا کنند که این مرده کان بد [illegible] نگشته است بیا که ما زن و ایم و
پیر زن مادر اوست که برو بسر او نشسته است بر وی [illegible] و گفتم این زن این چه حالتست بجای او پیر زن
بیا و ردی بر وی [illegible] فاسق و بدکار بود [illegible] من [illegible] وقت
مرگش در رسید مرا وصیت کرد و گفت که ای مادر [illegible] پس چون او بمیرد [illegible] کردن
و دفن بکنی و بگو این است [illegible] کار [illegible] سلطان اجل او را گرفته و بر بسته دوم [illegible] جنازه من بشب بردار که مردم
بر من لعنت نکنند سوم [illegible] هر [illegible] سفید بوخدای بر من رحمت کند و در قبر مرا عذاب نکند
چون جان از تن او جدا شد بنابر وصیت او رسنی در گردن او کردم خواستم که گرد خانه بکشم که از گوشه خانه آوازی آمد
نیکی این است ای [illegible] کنان او را بخشیدیم [illegible] بکنید [illegible] شیخ نجیب میگوید
[illegible] بر او نماز کردم و چون او را در قبر گذاشتند [illegible] شدند و [illegible] که دیدم که بیت
گرد و گفتن از روی خود دور کرده و چشم باز کرده بر روی من بخندید گفت ای شیخ نجیب [illegible] این است وحشم بر هم
فاد

و گفت بر روی خود کشید هر چند با وی سخن گفتم جواب نداد متحیر بماندم آواز شنیدم که خواجه دست ما را از جان زیبا
و توقف مکنید فی الحال در قبر او در نجم و قبر را راست کردیم ای عزیز توهم در ظلمت جواب تو بر کن دست از گناه باز که [illegible]
که سنگار رشوت الهی بدرت باکان در کاخ [illegible] بابی بیچاره در گذر باب با سوختگان [illegible] کند
چون نظری دردل شیدا گمکند که [illegible] دست بگیرد امروز ثند [illegible] کند نقلست هو الله اعلم والعهدة
علی الراوی که امیر سید علی همدانی چون بکشمیر رسید مردم آنجا او را اعزاز و احترام میزدند روزی در مجلس او شخصی گفت
یا امیر در فلان شهر راهبی هست که کرامات و کمالات او از حد حصر بیرونست امیر فرمود بر خیز تا ببینیم او را دیدم امیر
جمعی کثیر از صغیر و کبیر متوجه منزل او شدند ناگه بصومعه آن راهب رسیدند [illegible] راهبان گفت امروز سه تا عبادی
بجانب ما پرواز میکند بمهمانی او را العادة بانشید و خود باستقبال آنکه کاله پر [illegible] در بیابان آورد راهب
و در قدم امیر افتاد بعد از شرایط تعظیم و تکریم بر منزل آمده صحبت داشتند راهب از کمالات کرامات و مقامات خود
چیزی چند بخدمت امیر عرض میکرد بر تبه که میگفت از مشرق تا مغرب بر زمین هیچ چیز پوشیده نیست متعینهٔ امت
و چیزی از روی زمین را باتفاق سیر کنم بر خواستند و جمیع اقالیم سبعه را سیر نمودند چون باز آمدند امیر سوال کرد که رفته
که در این سیر چه دیدی حرده راهب گفت در فلان و ادی با مرتاح کرده بیکی حرطوم اند و دیگری شکسته در فلان در با دو ماهی
بازی میکردند یکی آمد و آن دیگر را گشت امیر چون این بشنید گفت بر خیز تا سموات را سیر کنیم شیخ چون شاهباز عرج
نمود و راهبان چون کلاغی سیاه در عقب آن پرواز کرد تا با سمان اول رسیدند امیر بالا رفت و راهبان [illegible]
عاجز گشته گفت بیش از این نوبت و قدرت ندارم امیر در رهبان باز گردیدند و در منزل او رسیدند و از جمعی منقولست
که امیر سید علی همدانی نعش او را در قبه مشهوره را از ملائکه آسمان اول شنیده و نعلین خود را بر سر راهب انداخت در زمین
ابدالعهدة علی الراوی ایضا امیر در کار آن راهبان بغایت متحیر مانده گفت ای رهبان این قدر رو منزلت بچه یافتی رهبان
گفت بسی چیز بجهت ریاضت و مخالفت نفس هر که ببیند مرا بنمایید از وضیع و شریف و صغیر و کبیر فی الجمله امکان
خدمت بود بجای آوردم و ریاضت بر تبه رسانیدم که در هر بیگاه یکبار افطار میکنم و هر کاری را نفس اقتضا باشد خوش
نبود میکنم الوفی این را قبول میکنند من خلاف آنچه کنم و از مخالفت بای مرتبه رسانیدم امیر گفت بیا و در دایرهٔ اهل
اسلام در آی الرسلمان بسوی من آسمان اول امیر میکردی رهبان قبول نکرد و گفت هشتاد سالست که بر سبیل
طریقی که سلوک کرده ام الکوی مطعون خاص و عام نشوم و طاقت طعن خلایق ندارم امیر گفت ای رهبان دست بر سینه نفس
خود مشوی کن سا بحقی منتفر گشته بعد از زمانی سر بر آورد و نفس کرد که امیر فرمود ای رهبان چه میکوی رهبان گفت تقسیم
مطلقا قبول اسلام نمیکند امیر گفت چون مرتبه عالیه بی مخالفت نفس یافته در این وقت بر خلاف او کن اکنون در اثبات دنیا
برنین سبحان بر خواست و زنار از میان بر بید و کلاه کبری از سر نهاده و خرقهٔ رهبانیت از بر بیرون آورد و در خدمت امیر عاجز
وار بایستاد و گفت قبول اسلام کردم بر من عرض کن امیر کلمه طیبه شهادت تلقین کرد و بلند گفت کلمه شهادت از ملکوت هم
بر رهبان عظیم بود شکست گشت و زنار بود در جنت ما امیر سید علی بود ای عزیز توهم جهد کن تا بخدمت مرد دینی و از اهل

مردی کردی بیت پادشاهان را دری بی باز کرد رحمت کردی بر بی باغ اسلام کن زنا دادن تا باشم بر در پروردگار در

اخبار آمده است که در ایام پیشین دو برادر بودند یکی را نام بهرام و دیگر را بدرام بد جد یزدید وحید بی حبیب در کفر و ضلالت بسر

میبردند ناگاه روزی بهرام نشسته بود دولت ابدی و سعادت سرمدی وی را روی نمود دلش از آن کار بگشاد و گفت چهار

راه نمود با خود گفت این تشنیع جهل تا چند باشم و این آتش را که امان نیز و نه میر و هیچ بر آن هم شعله بکشد و دفع نمی توانم خود

نتواند کرد چرا گر طفلی آبی بروی برزند فی الحال بمیرد این چنین عاجزی سزاوار پرستش نیست ابراهیم وار صنع الهی را

دلیل شناختم گفت من پرستم آفریننده که خداوند زمین و آسمانست و نگاهدارنده آتش و جانداران کیست دارا صنع نیست کو حکم

او بر جمیع موجودات جاری و با خود شرط کرد که اگر او را پاره پاره کنند از دین اسلام بر نگردد برخاست و پیش برادر در

آمد و گفت ای برادر سالها از غایت جهل آتش را سجده میکنیم و پرستش مینمائیم بیا تا آتش بر کنیم و دست بر او نهیم

و ببینیم که ما را حرمت مینهد و رعایت ما میکند یا همچون دیگران ما را نیز میسوزد دهرد در بابش گذاردند و اثر می

از وی شد بهرام گفت ای برادر دست بر آتش نه بدرام گفت ای برادر تو هفتاد سالست که ویرا عبادت میکنی و من پنجاه

سالست بدرام دلیری نکرد و بهانه می آورد بهرام دست بآتش دراز کرد در ساعت دستش را بسوخت برخاست

و سبوی آب در آورد بر آتش ریخت او را بکشت و گفت بدرام از چنین معبودی که بعد از هفتاد سال که وی را بندگی

کرده و پرستش نموده باشم چون دیگران بسوزد و حرمت من نگاه ندارد از دین باطل برگشتم و رسول اختیار کردم که

ایمان آوردم بخدای آسمان و زمین که مرا و همه ما را و آنچه در زمین و در هوا است قادرانست ای برادر تو قبول دین اسلام

کن تا از وی فیامت در آتش دوزخ نسوزی گفت من طاقت طعن مردم ندارم و نیز قصد مال و منال و اهل و عیال من

کنند بهرام گفت من ترک خانه و انچه در او بود کردم و پشت بدان گذاشتم و راه غریب پیش گرفتم هرچند او را نصیحت کرد هیچ فایده

نداد صبر کرد تا پاسی از شب در گذشته دست عیال خود گرفته از بلاد کفار بیرون رفت بعد از سه روز بدیار اسلام

رسیدند در کنار شهر خرابه بود در انجا رفتند گرسنه و تشنه و از نقد و جنس با ایشان چیزی نبود که بخرند و از شرم

کتاب است که شنیدند و نه با دعی که با کسی آشنائی گویند و نه روی آن که از کسی چیزی طلبند طاقتشان بطاقت رسید روزی چند گاه

بحیاء گردید و بزاری به نزد حضرت این بی نیاز راندند مثنوی الهی غرقه اسیب بکشای بگیا زرد شبا دین بنمای نجشند

از اسب ایمان همه ایم دران کل بحر پیره رکن دماغ دمادم بحت سرای ما را ایمانها این کن شنا سا بار خدایا از راه کفر

و کفر و ضلالت کردم با امید نجات شفقت تو و ترک دنیا و جمعیت با امید بهشت و آخرت تو ای کسی بی کسان و از فریاد

رس در ماندگان وای مونس تنهاشدگان وای انیس بی کسان بیت تغطیه بجان بی کس که از دست رفت کارم عیبم بکن

حوالت که عجز و بی کسی ندارم از مناجات ایشان غلغله در ملکوت اعلی افتاد و انعام حضرت خدای جل جلاله و جب التعظیم و

التکریم بحرکت آمد گفت ای جبرئیل بدرگاه بنده ذلیل که از همه خلایق بریده و روی بدرگاه ما آورده هنوز بدرما

و مناجات بودند که جبرئیل از نزد ملک جلیل بشکل جوانی بصورت خلیله آمد اول از دلداد کرد ای بهرام بیرون آی جوانی دید خوش صورت

و لباسهای فاخر آراسته بر بهرام سلام کرد و گفت خدای کریم سلام بیک ما تو را دوست میدارد گرفتم و در زود پس ایلچی فرو

جهت تو بنا کردم و هر جا خلق ایمنیم و منفعت و نوکر دانیدیم بعوض خوبیهات و تو را در دنیا مال و منال صلحت آنکه را شیوه داریم و طبع

بدست او داد و از چشم بهرام ناپدید شد بهرام زمانی متحیر گشته سرپوش از طبق برداشت پر از زر سرخ دید روی بنیاز بدرگاه

بی نیاز بسجده نهاده خبر اسلام و سبب آن کرد و طبق زر بدوست برده پیش زن بر زمین نهاد و گفت این را انعامی است که ما

بدان ایمان آورده ام در این اعتقاد زیاده و اسلام محکم تر شد و در آن شهر مردی بود که او را شیخ زکی گفتندی بسر و آمد تا

در دانه که و سبق از دوستان ما در خرابه است برو و او را با عزاز و احترام تمام بمنزل خود آور شیخ با جماعه مریدان

برخواست و خرابه ای بسیار از حیف و بسیار بعد از آن از ایشان با عنایتی بیکو بجهت بهرام بردند و شیخ او را بر کنار گرفت

و مریدان و مردمان و سر برو دست و پای وی می دادند و انچه آورده بودند میکشیدند چند ماه بر بهرام بر شد که

بشرح راست بنابر شیخ او را برداشته بمنزل خود آورد و با تمام بطاعت و عبادت مشغول شدند ابو حریق یوم دست از معصیت

با آنکه جهالت و ضلالت باز دست بکنار و بتنگ وزیاده خدای جای آورد با سر از از دنیا و آخرت کردی نیاو در پای حرمت

او جهانیانست مثنوی حق تعالی گفت ای داود باین بنده کانم ایلکرنیست خالق بی سر بر چون من خداوندی بدامن او بیایات

پرستیدم تا م بنده را گنج باز کنی از بیر دست بسرای خود خاص ما را ببرست هر چه او حرمت بود در هم فکن چون تفکندی بر فرق درم

شکن چون شکستی باز در هر سوی تو بیچ کن چنانکه مرد بر تو ان هذا لکم الکر بر پیشان تا شود از یاد غریب بی بنشان

چون چنین کردی تراه کار گرفت هر چه بجزا الهی زنان کس بر وفت نقلست که در شهری از شهرهای خراسان مردی بود عبد الله

طاهر نام صالح و پارسا و مال بسیار داشت بر بیت الله الحرام آمد و بعد از ادای افعال حج و عمره در مکه معظمه متوطن گشت

و مال و منال خود را صرف درویشان و محتاجان میکرد و همیشه بطاعت و عبادت مشغول بود تا چند سال که از این بیخ کشت

و موجود مال را دی آمد و دو عیال امانت سپرده او در کنجخانه دفن کرد و بزنان خود گفت قضا اللجمه در رسید بعد از

کفن و دفن او آن مال صاحب مال آمد چون خبر وفات رسید گفتند او وفات شد و زنان او آمدند بطلب پرسش طلب خود

گر ایشان گفتند ما خبر از آن نداریم از درد مضطرب شد بجهت عالم رفت حال خود باز گفتند و زر شد ای اسم ده گفت منبا

بروح ایشان نیز ادم بعلماء رجوع کند که ما در کتب خوانده ایم چنین یافته ایم که از مومنان هر که بمیرد و بخواهد که از اهل بهشت است ارواح ایشان

بر ملاء ایشان روح او را هر شب جمعه با اهلها بیابی درچاه زمزم حاضر کنند زیرا که اصل آن آب بهشت است و اگر آنشب ابعد از ایشان

ردند بجمعه شنبه بروز شب بیاد بیدار روند و بر سر چاه زمزم در وقت آید او را آواز کند یا عبد الله

طاهر بیند خدایتان او را بنخواهد آورده جواب تو گوید و بر تو کرامت تو بخواست از دیرفت و همچنان کرد هیچ جواب نشنید مرد عجیب

گشته چون روز شد نزد علما آمد و ایشان از احوال او ایشان کرامت نداد ما از اهل بهشت بود اکنون بترسیم که روح

او را بدوزخ برده باشند گفتند برو در ولایت بیمن وادی است که ارواح بد بختان در انجا است اورا آنجا بجوی و

خوانند و روح اهل دوزخ را هر شب پنجشنبه با نجا برند روز شنبه در آن وادی نیکو کنید و بر سر آن بنشینید باشند اورا دار آن رح

جان کرده چون آواز داد که یا عبد الله جواب شنید که بلیک است که تو رسیدی ولی از این محنتی ما را از اهل بهشت

ببایانستم چنانکه دوزخ که در بدی بود بیکی و طاعت و عبادت بسیار کرده ای گفت آیا بر حسب از اهل دوزخ را الحاق بند

گفتم آن سه کدام است گفت اول آنکه در شهر خویش خوشبختی داشتم گفت در شهر مکه جرا مجاور شدی و از خویش خود بریدی
دوم آنکه عالمی در همسایگی من بود که هیچ او را مسجد مبر تقریر تن قدمی جند در پیش او رفتم گفت چرا حرمت عالم نگاه
نداشتی و بی ادبی کردی در پیش او میرفتی سیوم آنکه یک دینار از مال خدای بغیر مستحق داده بودم گفت ما نیز ترا از رحمت
خود نومید و از فضل خویش محروم کردیم امر گفت پرسیدم که امانت منجه شد گفت در فلان موضع مدفون است حق او را
برداری در حق من نیکی کن گفتم جیست آن گفت باز زن عام بگو که سه دینار بعوض آن یک دینار بمستحق رساند و بیش بخ
جون برخی بگوان عالم را که از تقصیر من در گذرد و مرا حلال کند و از آن خویش تن حقیقت طلب نمایی و از من راضی کردانم
حق تعالی جل جلاله بمن بخشند امر گوید اول بخراسان رفتم و آن عالم و خویش او را راضی کردم و بعد از آن بمکه شدم و در زمان
او را گفتم که سه دینار بمستحق رسانند و مال خود را بخانگشتان داده بر داشتم و در روز پنجشنبه روزه داشتم و شب جمعه
بر جای او زیر رفتم جون او را باز کردم جواب داد و گفت خدایتم در رسول الله صلوات الله علیه از من راضی باشد
جنانکه مرا نجات دادی پس راه عجبی در پیش است زنهار که از خویشان در مشو و اهل علم را حرمت دار و مال خود را در حیث
صرف بکن **شعر** هرکه از خویشان خود او قطع کرد دست خود از ستانها قطع کرد بادم پیوند و قد دعا دارد تا که باید زانت در و دوزخ
امان هر که از احاطه بی پیناه حرمت طاعات خود بر باد داد بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد
روایتست که ابرهیم ادهم پادشاه بلخ بود و سبب توبه آن بود که روزی در شکارگاه خرگوشی از پیش او برخاست ابرهیم در پی
او افتاد و بسیار راه در عقب آن دوانید خرگوش باز پس نگریست و بزبان فصیح گفت ای ابرهیم الهذا خلقت ان بهذا امرت
اسب تازی سوار شده از پی جو منی عاجزی بتازی و بر نجابت بجهر اینازی بلکه ترا از برای پرستش خود آفریده کار خلق
کرده نه بجهت آن دست از ستم باز دار ابرهیم جون این بشنید حال بر وی بگردید و از هول این سخن از اسب در کردید و بیهوش
بیفتاد و اسپش روی بلا زیس نهاد جون لشکریان آن اسب بدیدند جهانها بدریدند جون ابرهیم بهوش آمد برخاست و
روی سوی بیابان نهاد و برفت جوانی را دید که گوسفند میجرانید گفت ای شبان جامه خود را بمن بدل بکن جوابی گفت
من بنده و ایم و این گله گوسفند از آن منست ابرهیم گفت این گوسفند را بتو بخشیدم شاید که خدا تعالی مرا از آتش دوزخ آزاد
کند ابجاهای ملوکانه را بوداد و جامه پشمینه او را در بر کرده کلاه پشمین او بر سر نهاد و گفت کسی را از حال من خبر مکن گفت
ای ملک بکجا میروی گفت امیر بودم تا امیدی بدست آرم و دیگری را امیدی کردم این بگفت و روی در بیابان نهاد و بکار خدا مشغول
نصیبه وقتی او را دیدند که بر کنار دریا نشسته جبه خود را بخیه میکرد گفتند ای ملک این جه بود که تو کردی تاج و تخت
و ملک گذاشتی و این رنج و محنت بر خود گذاشتی جواب داد که آن ملک بود نعمت بلکه جز بلا بود و رحمت ملک آنست
که اکنون دارم که او را خواهی بعضی از آن بشرانجام اشاره کرد و بطرفی سد هزار مرد بکمال سلاح حاضر شدند با قطارهای شتر بار
و غلامان کمر زرین و از هر نوع حیوانات اهلی و وحشی بدید آمد بایستادند ابرهیم سوزنی که در دست داشت در دریا انداخت
بعد از آن آواز داد که ای خلقان دریا سوزن مرا باز دهید ناگهان بر آمد ماهی از دریا بر آمد و آن سوزن در دهن گرفته ابرهیم
دست دراز کرده سوزن برگرفت و گفت از قیمت جیزی از این همه کمتر بودند اکنون ماهیان دریا بمن فرمان شده اید دوستان
هرانک

زبان خدا بنم نگاه کردید و خدا بنم هر عالم را در وزیدن او گفت **نظم** ره دم او جون جوش بر آید صدای عشق کای عجز رانت در درد
و وای عشق دل پاک زغیرت عشق بر دلست تا بگری درا و نشیند بجای عشق گرهستی و زانت و عقلت ارزو
تا بود منزل عشق و در خلوت سرای عشق اکنون از عشق و عاشق و معشوق شد بلی این بوسعید بیست جز این سهائی عشق
نقلست از خواجه منصور حلاج که گفت وقتی در نیشابور بودم لوشکی دیدم رفیع و در کاهی بلند بر وی آسمان پرده منقش و زر کار کشته
و جمعی از سوار و پیاده ایستاده و در برابر منظر ساخته و خیمها زده و حاجبان و پاسبانان ایستاده در اندرون در کاه صفه
رفیع ساخته و انواع فرشها بر منقش کرده و تختی زرین مرصع بجواهر نهاده و جوانی خوب روی بر آن نشسته و در پیش ایستاده
نیکو صورت با کمرهای زرین پیش ستاده ایستاده منصور گفت قصد کردم که در لوشک روم حاجبی بانگ بر من زد گفت کیستی که جرات آن
داری که لوشک میروی باز گردیدم دیگر بار باخود فکر نمودم که از بهر خدای جه از جی بروم و آن جوان را پندی دهم در آن ساعت
حاجب بکاری دیگر مشغول شد خود را باندرون قصر انداختم جون دیدم جون سرو روان در خسار جون ماه از خود اندک
ای منصور کنیزکی دیدم که آمد جون قرص آفتاب و کنیزان جون مشک ناب و سه کنیز دیگر بر از آن بی آمدند جون ترک
آمدند گفتند تو کیستی که جنین گستاخ و بی ادبانه در حرم آمدی منصور گفت مرا بجز دیدن که این جوان کیست گفتند پسر پادشاه
بحر است جوان در من نگریست گفت ای پیر تو کیستی منصور گفت ای ملک زاده مرا معذور کن و گناه مرا ببخش از رحمت بر پوش
که من مردی طبیبم ملک گفت جه علت میدانی گفت درد گناه را علاج کنم و جراحت معصیت را مرهم نهم ملک گفت بیا تا جه داری
منصور گفت ای ملک زاده بنشاط و طرب مشغول گشته و پرده بر در گاه زده نشسته و کاشانه خود را بر رقم گذاشته و مهم
خدای را بنا نشسته و هیچ ترس از خدای نداری و از عقوبات الهی اصلا یاد نمی آوری یاد کن آن روزی که از ملک سیر و لکردی
و ملک اجل بسر رسید از گریبان جانت گرفته بحال ملک را سر بکشند و بدست ملکان اسیر و دستگیر شوی **نظم**
یاد کن زان دم که گوید گریبان بسپاری زن و فرزند آنکام بجا بگذاری در سر تخته بنشینت بهزاران خواری خویش بیگانه ز بجر
زان و زاری یاد کن از روز قیامت که سرو پا برهنه در دست خصمان گرفتار باشی و از تو ذره ذره حساب خواهند و در ترازو اعمال
تعقاب کشد کوی نعم **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** و در آن وقت جه سر داری و دراین
نیران و این نعمت جرا نعمت بنزلت بهشت سبد الحق احق بعمر بشکر و نصلت نشان اهل خود اعلام از زمین و مرو
کا در آن روز **وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ای ملک زاده بترس از روز قیامت که آفتاب بر فرق
زیادی باشد و احشای تو در درون بجوش آید ملک زاده جون سخنان عتاب آمیز استماع نموده آهی سرد از دل پر درد
بر آورده گفت ای طبیب بکبر این سخنی الکنون جه کنم که **قلم عمر بر آن جون من عاصی را مقبل** بحضرت رحیم پنهانی جون
قبول کند باید و جون من گرفتار را بدرگاه خود در آید که هنوز پنج نوبه بجه خدا باید که کار این سعادت بدرگاه او رجوع کنی
و معذرت خود از گناهان او در گذر که بجز او گمی نیز باید **رباعی** یا اله امر ابحر عصیت یا الله کار او زو لر سید بی بازای
ایم در کجا دار و عید بیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی او توبه پذیر گناه کار انست و گر زدم گنه اسیاد زیاد
در مسندات و راحت جان مومنان ملک زاده را طاقت نماند از جای بر خاسته روی سوی آسمان کرد و گفت **مناجات**

خدا ها کرده ام بسیار یا رب تو به دانی اسرار یا رب من بیچاره گنهکار و ظلوم تو به بخشنده غفار یا رب هم در کار خود درمانده
حیران تو به بیچارگان در کار یا رب دلریش شستم از بار گناهان تو بردار از ره لطف این بار یا رب نی دارم نگه پیش تو پیش
توام بیدوست بگشای یا رب چون شنیدم سخن شیخ کم اظهار یا رب این بگفت و جامه در بر خود پاره کرد و خواست
که از کوشک بیرون آید که حق سبحانه از در و روزن خانه او را زده گفت که ای ملک زاده این شب و روز در معصیت
با تو یار بوده ام اکنون مرا عذر آمد و مرا فروگذارید پس منوان شیخ که جامهای زیبا پوشیده بود برکند و جامه پشمین در پوشید
و هر دو سر بر قدم شیخ نهادند و بر دست او توبه کردند و روی سوی آسمان کرده مضمون این مقاله ادا کردند نظم
سر بر سر ایم ز معصیات تو یا رب تو به جسم دارم بر احسان تو یا رب تو به از لطف و کرم بپذیر ز ما هر چه گوییم
تو یا رب تو به و زار زار میگریستند چندانکه بیهوش شدند و شیخ ایشان را بگذاشت و بیرون رفت چون با خود آمدند
شیخ را ندیدند اما آن هر دو ایشان بر آمدند صبر کردند تا شب در آمد و هر دو از دروازه شهر بیرون رفتند گریان و روی
روی در بادیه نهادند شیخ گفت چون روزی چند بر آمد بیابان در کعبه گذر کردم تا احوال ایشان را معلوم کنم آن بارگاه را دیدم
خالی شده و آن خبر برکنده و بر در آن خار و خاشاک پوشیده سالها بنگریستم تعجب و خود را ملامت کردم بعد از چند سال
قصد حج بیت الله الحرام کردم چون بمکه معظمه رسیدم طواف میکردم آن جوان را دیدم ضعیف شده و روی که نازکی
ضعیف و زعفرانی گردیده و پوست بر اندامش خشک شده و کلیمی در خود پیچیده و گرد خانه طواف میکرد چون در روی
نگریستم از غایت ضعف و نقاهت او را نشناختم چون چشم او بر من افتاد مرا بشناخت و سلام کرد و گفت ای شیخ مرا نشناختی
گفتم نه گفت آن ملک زاده ام که در صحرا بودم و در دست تو توبه کردم شیخ گوید چون او را بدیدم بسیار شادمان شدم و حال
پرسش بسیار کردم جز شوق آن چه داری گفت ای شیخ از پس که گریسته است و زاری کرده از ضعیف چنان است که او
او را ببینی نشناسی گفتم آرزو دارم که وی را ببینم پس مرا بیاورد و در خانه و جوان بیشتر در خانه شد و گفت ای شیخ استاد را
امداد آمد گفت من استاد تو نام الاخوان منصور را ملک زاده گفت من نیز او را میگویم چون نام من بشنید از خانه بیرون
شتافت و بر من سلام کرد و زار زار میگریست و میگفت ای شیخ بزرگوار دردیا بسیار آرزو داشتم که یکبار دیگر ببینم الحمد لله
و المنة که او نیز بمیرکشت بیت شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم ای شیخ هیچ سخن بود
که خداوند جل جلاله و عم نواله و بکرم رحیم خود تو به من گناه کار را قبول کند گفتم بلی گفت چون نفی سزاوار بهشت بشوند
گفتم آری ای پیر دو بر وی در افتاد چون نگریستم جان بجانان تسلیم کرده بود ملک زاده این حال را مشاهده نمود در زار زار
بگریست و گفت ای دوست از این پس در این اندوه و غم الحاح ایم و در این تنهایی دل در جوار رحمت الهی و با کمال اشک و درد
برخاست و مجزو شد و گفت که ای شیخ ببین کردم ازو تجهیز وی کرده او را دفن کرد و چون خاک بر روی راست شد ملک زاده بر قبر
او نشست بگفت مثنوی تو که شدی که بر در عینی که بخشید جا جنبی در صورت اگر زمین نهانی تو روح صفت در رفتی کرد و در شکیبه
چشم نجوز ز بکشم زدن زدلش دمی جاوید بهشت جای باد ترا جاور رحمت خدای باد در وی بخاک افتاد و جان تسلیم کرد
و آن جوان را در پهلوی وی دفن کردم تنفست که در آن حضر هیچ تا سی تراز دنیا چا فی نبود و در فسق بجا بودی که دوازده

خرابات خانه در دست او بود دیگر روز سر بسته در کوچه میرفت و با خویشتن حیرانی میگفت چنانکه عادت مستان باشد و در راه کاغذ پاره
یافت که بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم بشر از آن بعد بوسه در دل و اندیشه کرد که بیادب حرمتی و بی ادبی کرده ام اکنون چیده آن
شاید از نام خداوند در گذشت دست دراز کرد و آن کاغذ پاره را از راه برداشت بخانه برد و بسوی خوش عطر کرد و بجای پاک بنهاد شب
حسن بصری در خواب دید که او را گفتند بر خیز و بعد فردا بخرابات خانه رو که در آنجا دو سبب از یاری ما پیغام ما را بدو برسان که ای بشر
او را امر بیدار شد حسن از خواب در آمد و بامداد را بخرابات پیش رفت و بعد روی بخرابات خانه شد و او را دید که بشر را گرفت که ای پیر تو آمده
با وی چه کار داری شیخ گفت از جانب خداوند بیغام آوردم کنیزکی بیامد بشر و بیدار کرد و گفت بر خیز که حسن بصری
بر در ایستاده تر با طلب میکند که از خداوند آسمان و زمین پیغامی با او آوردم بشر از جای برجست و لرزه بر اندامش افتاد و ترسان و لرزان پای
برهنه بیرون دوید شیخ را در آب ایستاده دید سلام کرد و جفتند نه استقبال خود و بشر یاد بر گرفت و سر و چشم بر چشمش نهاد گفت ای شیخ
این چه لطف و احسان است که با چون منی میکنی گفت پیغامی دارم از خدای عز و جل که میفرماید که ما نام از ره برداشتیم و کناهت را عفو کردیم و
به دست گرفتیم و چون نام ما را از خاک برداشتی و معطر ساختی و در جای پاک نهادی ما نیز ترا بر داشتیم و ظاهر و باطن ترا پاک کردیم
بشر چون این سخن بشنید گریان و سر در بیابان نهاد و برفت عاقبت بجایی رسید که چهل سال پای برهنه بیچ نرفت و هرگز
موزه و کفش در پای نکرد گفتند ای شیخ چرا کفش در پای نمیکنی گفت از آن سبب که آنکه وقتی از دوست پیغام از ره بشنیدم
شرم آمد که با استغفار موزه در پای کنم و دوم آنکه زمین بساط خداوند است چنانکه خداوند میفرماید و الله جعل لکم
الارض بساطا بگونه بسنده که بر بساط خداوند با موزه بروم و در این وجه دیگر روایت است که وقتی خلیفه میخواست که حضرت
امام موسی کاظم را شهید کند بجلاد ساخته برهنه سپارند که شهادت فرمود برهنه سر دمان کنند که وقتی که بشر بهلول
و شیخ ابو بکر هروی دهند تر از آن چون مستانه این بشنیدند بشر خود را به بهلول انداخت پای برهنه از منزل بیرون رفت
و هر جا که رسید پای میکشاشت بهلول نیز خود را به بهلول قرار داد و ابو بکر تا پای در دست گرفت و بوازش در آورد و جنب
روایت است که چون بشر وفات کرد و جاد در خواب دید او را معروف کرخی که هر دو بر اسپان سبز سوار شده و زینها از یاقوت
احمر بود و هادی و آن اسپ ایشان را باسمان میبرند و جه دیگر در باب بشر قبل از این در بحث ششم مذکور شد و الله اعلم
عقابن الاحوص نقلست از یاقلان که در همدان یکی از بزرگان بود که او را شیخ ابو الفضل گفتندی مردی بود با کرامت و او را
نفسی بود و مستنام سیزده و هر روز به ریاضت بسر میبرد و شب هم شب بعبادت مشغول بود و شیخ را اقلامی تمام واقع
بود و میسر بیاند را شیخ دیشا گرداند در احواهر و بود مال الفقار روزی بحمام رفته خواهر را طلبیده چون او را بآن حال دید
زبان بتعریض بیان در از کرد و گفت این خواهر این چه معنیست و بهیمه که بخود قرار داده و خود را از همه خلایق دور نمود
کرده نظر بخوبی بیتات و از آن که از بیشتر به حسن و جمال و نیست بالکت که در عینها از جای بشد و از حال بحالی گردید بخانه
آمد در کنجی بنشست و زاری و بیقراری مشغول شد شیخ چون این حال بدید و از او پرسید معنی سخن نگفت و التفات ننمود
شیخ گفت ای مونس دل تا از من و ای همدم غمگسار من تا چه رسیده که چنین ملول گشته شیخ چون به الحاح بسیار نمود در
جواب گفت که مرا با تو دیگر موافقت نیست و اراده مفارقت دارم زیرا که زنان در حمام از آن دل من کرده اند و خنده کنان

خوابان

ایشان همه طلبها ابدیست پرستش الله وانواع طاعات آخرت را الراسته اگر از برای من اسباب و زینت هم سر شانها ولا
طلاق ده که شوهر دیگر بیکیم که مالدار باشد هر چند اورا نصیحت کرد که دنیا فانیست وعقبی باقی وچند روز دنیا
فانی را بعقبی باقی نباید داد رباعی دنیا طلب آمده چنین باشد دنیا طلبی شان ناین باشد در روی زمین زیر زمین
وار زیبا تا زیر زمین روی زمینت باشد هم که بر شیخ در دل سرد معینه اثر نکرد شیخ مضطر شد وگفت از زن سه
روز دیگر مرا مهلت ده وشیخ درین سه روز بغایت متفکر بود وبمناجات مشغول شد تضرع وزاری مینمود که اگر برکات
ایمنه را از دل معینه بیرون ببر تا ال ابن کرامات زیبای کرامات زان او نیست در شب سیوم شیخ بر سر سجاده
نشسته بود وزاری میکرد ناگاه مقابل دری کشوده شد وازانجا نوری تافته شد که تمام خانه روشن گشت وآواز
آمد که ای شیخ در ای شیخ باندرون رفت منزلی دید بس عالی پرسید که اینجا ایست گفتند ای جنت در این
قصر از آن تست شیخ دید تختی بران نهاده بود که اورا اعتقاد باید بود شیخ بالا رفت فرشتگان حریر انداخته بودند
وهفتاد قبه مرصع برکناران تخت نهاده شیخ یکی ازان تهاها بجهت معینه در دامن کرد عزیمت بیرون آمدن کرد فی
الحال خود را بر سر سجاده یافت از شادی معینه را از خواب بیدار کرد معینه گفت مرا ابیدار کردی که خواب عجب
سید بدم که مرا در بهشت بردند وتختی بمن عزت نمودند که این از آن تست بر بالای تخت رفتم هفتاد قبه مرصع برکناران تخت
کرده بودند مرا مشاهدت دستی پیدا شد وازان تهاها یکی را برداشت شیخ گفت این خواب ترا تعبیر نمایم از بهر آنکه جهت
تو طلای بسیار آورده ام معینه از شادی برخاست وچراغی روشن کرد چون قبه را بدید بشناخت گفت ای شیخ من
محبت وشفقت دنیا را اختیار کردم ای قبه را بجای خود برگردان تخت باین قبه است شیخ باز مناجات کرد وگفت
خداوندا تو میدانی که بر سر وضمایر واقفی که این ضعیفه چه میگوید بدرستی کرامات زیبای که این قبه را بجای خود برم
در ساعت خود را انجا یافت وان قبه را بجای خود گذاشت ودر یک ملحظه باهم بسر بردند ایعزیز تو نیز دنیا را وده
شو که دنیا اعتباری ندارد ودست از آخرت باز مدار که جهان باقیست متنوی مالک دینار را گفت ایعزیز
من نام حال خود چون طلب تو نیز گفت بر خوان خدا نان میخورند پس هم فرمان شیطان میبرند در غم دنیا گرفتار آمدی
خاک بر وقت که گرفتار آمدی حب دنیا ذوق ایمانت ببرد از زندگی راز زنجات ببرد هست دنیا آتشی از دست هم
نمانی خلقی دگر را سوختند هم چو تیران چشم ازین آتش بدوز ورنه چون رهبان در آتش بسوز نقلست که یکی از بزرگان
گوید که در مسجد بیت المقدس نشسته بودم دیدم دو مرد درانجا نماز میگزاردند یکی پیر که در از تر و پیشانی ایشان بر
وسرش بزرگتر نزد یک من آمد وسلام کرد گفتم تو کیستی گفت من خضرم پیغمبر خدا این که ترا دعای بیاموزم که هرچه
از خدای بخواهی مستجاب شود گفتم غایت کرم باشد گفت چون نماز دیگر روز جمعه بگذاری روی بقبله آری تا آفتاب
زرد شود بگوی یا الله یا رحمن من شاد گشتم گفتم یا نبی الله مرو تا اباطی واوتاد که در هر روی زمین هست
تو ایشانرا بشناسی زود بمن گفتم قصه ایشان بگو جنانست گفت چون حضرت رسول از این دار فانی رحلت کرد
زمین بخدا بنالید وگفت خداوندا من تا روز قیامت تنها ماندم وکسی از پیغمبران بر من نخواهد گذشت خدای تعالی

دا ایشه و یک ردی زمین که هیچ پیغمبران بر روی تو ردافی از زمین ام که دل های ایشان مانند پیغمبرانست کفتم چند تن اند
فرمود سیصد تن اند که ایشان را اوتاد خوانند یعنی میخ زمین هم چنانکه میخ در زمین قایم است عالم بوجود ایشان
قایم است وهفتاد تن اند که ایشانرا اولیاء الله خوانند وچهل تن اند که ایشانرا ابدال خوانند وده تن اند که ایشانرا نقبا
خوانند وهفت تن اند که ایشانرا عرفا خوانند وسه تن اند که ایشانرا مختار گویند ویک تن است که اورا غوث وقطب
گویند وچون غوث را اجل فرا رسد از ان سه تن یکی بجای وی رسیده باشد واز ان هفت یکی بمرتبه ان واز ان چهل
تن یکی بمحل ان ده تن واز ان هفتاد تن یکی بمکان ان چهل تن واز ان سیصد تن یکی برتبه ان هفتاد تن یکی از بندگان الله
بمرتبه ان سیصد تن رسیده باشد وهرگز جهان از ایشان خالی نباشد گفتم تو کجایی باشی والیاس کجا زبود یکی موکل
بحر ویکی موکل بر کفتم در کجا بر کفتم در کجا هم خواهید رسید وهم باشید گفت چون ولی از اولیاء الله بمیرد ما انجا حاضر
باشیم وچون مومنی بمیرد در مکه حاضر شویم واو سر را بتراشد ومن سر او را ابکنم فیفتب بکوی دست در استین کرد
ودرجی بیرون آورده بمن داد ونام ایشان دران ثبت بود هر خواستند وعزم بیرون رفتن کردند من بتزیر خواستم
کنند تو کجا میروی گفتم همراه شما می ایم گفتند تو با ما نتوانی آمد ما نماز صبح در مکه کنیم اذ نزد یک رکن یمانی وتا الملک الثابت
در انجا باشیم وطواف کرده در بیابان نماز ودیم الربا که تو شده باشد راه تا بی کنیم وچون نماز پیشین شود بمدینه
حاضر شویم ونماز ظهر انجا گذاریم وتسبیح عالم رسلام کنیم نماز پسین را در بیت المقدس اداکنیم ونماز شام در طور سینا
ونماز خفتن بسوی سد یاجوج وماجوج ودر انجا خدای عز وجل را عبادت کنیم تا آن سه را بیسته دارد وچون صبح شود
این شویم این بگفتند واز چشم من غایب شدند نظم اولیائی خدای ایشانند که مدار جهان بایشانست که یکی
ز آن میان شود کم هم عالم ازان پریشانست از بهانشان زمین شود سر سبز چرخ دوارهم از ایشانست آدابادر بما
حق باشد کار عالم ازان بسامانست از شیخ المحققین شیخ صفی سوال کردند از حضرت رسول الله صلعم فرموده المومن
کالنخله لا یاکل الا طیبا ولا یضع الا طیبا یعنی مومن چون زنبور عسل است حجتی وی الا پاک ونیفشانند الا پاکیزه
تشبیه مومن بنحل کرده الله از چه سبب است فرمود که ایمان از امور باطنست وقبول کنتی ایمان دل است پس دل عمل
کلمه طیبه که ان اصل وی سیاست وفرع اسلام است واما وجه تشبیه مومن بنحل آزده وجه است اول آنکه حضرت حق وحی باو
کرده که اوحی ربک الی النحل ومومن را نیز ایمان بدل وزیود ارزد که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان دوم آنکه نحل هیچ
امام وسلطان صاحب اقامت نکند ومخالفت ایشان نشود وهم چنین دل مومن هی متابعت پیغمبر واهل بیت وی نکرد
سیوم آنکه هم چنانکه نحل بی سلطان قرار نگیرد وهیچ وجه بخلاف فرمان او نرود مومن نیز در حضور وغیبت امام هی
اشارات او اندیشه کاری نکند چهارم آنکه نحل مرا طاقتی کرده بیا تا انست نماسا میکند ودر پیش سلطان میبرد چنانکه زبان او جمی
باشد بجوی آورد دانا ست بانکه مومن نیز بباید بتلقین صاحب در ظاهر و باطن عمل کند ولطایفی از کلام بوسیله حاصل
شود دان واقعی باید که بغیر از بهر یا کسی دیگر نگوید تا باشاره او انجا که خواهد بنهد وبر دارد پنجم آنکه نحل الا الله دوات
خانه خود را بر وجه معمور میکند الله بعد از آن در نظام را بایشان فایت دنیا بهسلد مومن نیز باید که اول خانه دل را معمور یاد اوت

سازد و سود موذیت بعد از آن در ظاهر قایل بن دنیی به برادران مومن رساند ششم آنکه نحل را قلعه نکند که هیچ منظور کراهت
باشد که باعث ایشان رود و اگر رود در حال بیرونش اندازند هم چنین مومن میباید که هر اندیشه که بخلاف رضای حق تعالی باشد
در دل راه ندهد و اگر ناگاه در راه واقع شود بدفع او مشغول گردد و از صحبت مخالفان اجتناب نماید هفتم آنکه نحل هر موسمی را لباسی
اوقات خود را بران موسم نشاط خالی نگذارد چنانکه آب برای تخم ریزند چون کهنه میشود خاشاک را بانواع اطعمه میکند
و برای وقت بهره دادن میشود آنکه هیچ زیادت از آن تا چه کرده با انواع حاصل نمال میکنند که یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس هم چنین مومن باید که اوقات خود را مستغرق طاعات و عبادات دارد و ضایع نگذارد
بلکه ثمره بهتر از موذیت زیرا که در روز قیامت ابد و از هر چه هست در فوت نیست هر چه وقت نگاه داشتن اولی است
دارد هشتم آنکه نحل چهار ماه که سه اربعین باشد و دو دانک از سال در خلوت در حضور سلطان نشسته باشد و غیر
از مشاهده او چیزی دیگر مشغول نباشد هم چنین مومن میباید که در شبانروزی دو دانک در مشاهده باشد و دل او
از مشاهده بحضور آید نهم آنکه نحل هر فضله که بیرون آرد جمع کند اصلا بعجب مشغول نشود و ابنجمع خود جمع کند از خود
[illegible] مومن نیز باید هر عمل که کند رضای حق تعالی را در آن بیند و بطمع بهشت و ثواب نباشد دهم آنکه نحل را هر توالد و
تناسل در هر وادی چند بن سلطان زاده که مستحق سلطنت باشد و [illegible] نحل را شاید در میان پیدا میشود باید که
هر کدام مستحق تر باشند بسلطنت قبول میکنند و ادب بجا آرند و باقی را بیرون میاندازند و اگر چنانکه یکی از ایشان با
بمعرکه مشغول میشود با ستقلال خود تمامی بقتل او رضا نمیدهند هم چنین مومن میباید که رجوع در مرشدی کامل داند
و غیر او [illegible] و نشود [illegible] بسیار طالبان مستعد در
مقام [illegible] شیطان [illegible] المومن
کالنحل این مقام ظاهر است و مقام باطنی و سر [illegible] که آنرا بزبان نمیتوان گفت نظم در پرده
اسرار [illegible] ساز بود [illegible]
سری [illegible] هست و ایشان نیز هم چنین [illegible] و سلطان دارند [illegible] و با هر یکی از ایشان متفق شوند
و هر [illegible] یکی از ایشان [illegible]
میشود [illegible] نظم [illegible]
باشد [illegible] تمام شد حکایت که [illegible] آورده شد [illegible]
بکرند که [illegible] لطیفه ایست والله اعلم نظم [illegible]
[illegible] سلطان ابو اسحاق شیرازی یعنی [illegible]
و سیاه [illegible] خدای عز و جل لا اله الا الله یعنی [illegible] جبرئیل [illegible] یعنی شاه [illegible]
[illegible] یعنی ذات [illegible] یعنی شاه [illegible]
بالشکر [illegible] یعنی [illegible] العباد [illegible] آدم [illegible] یعنی عالم [illegible]

را بود خاطرش [illegible] یعنی جعفر صادق امام [illegible] یعنی موسی کاظم [illegible]
شهید [illegible] یعنی شاه خراسان علی بن موسی [illegible]
محمد تقی [illegible] یعنی [illegible] علی نقی [illegible] یعنی عسکری [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] محمد مهدی [illegible]
شکسته [illegible] فصل در فضیلت و ثواب زیارت حضرت [illegible] و زیارت [illegible]
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بدانکه در زیارت حضرات ثواب بسیار و فضیلت بیشمار است و مرتبه [illegible]
[illegible] است اما اتمام آن است که بشود بدانکه روز دهم محرم الحرام مقتل حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و سنت است
زیارت آنحضرت خواه نزدیک و خواه دور و سنت است که در روز عاشورا [illegible] از اکل و شرب تا بعد از عصر و بعد از آن
از تربت آنحضرت اندکی تناول کند و سنت است که [illegible] و بر یکدیگر تعزیت دهند [illegible]
که اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد و سنت است
که [illegible] اجتناب نمایند و [illegible] و متعلقات خود را بگریه امر نمایند و روایت است از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام که هر که زیارت کند قبر امام حسین را و عارف باشد بحق او هم چنان باشد که زیارت کرده باشد
حق تعالی را در عرش او و روایت کنند از حضرت ابی عبد الله که آنحضرت فرمود که هر که زیارت کند حضرت حسین را
در روز عاشورا واجب میشود مر او را بهشت و روایت است از حضرت امام محمد باقر که حضرت امام زین العابدین
فرمود که هر مومنی که گریان شود چشم او از برای قتل حضرت حسین [illegible] که روان شود آب چشم او بروی او عطا کند
حق تعالی او را [illegible] و روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که نزد او ذکر حضرت
امام حسین مذکور شود و گریان شود چندانکه آب چشم او روان گردد و اگر چه [illegible] باشد امر زیده
شود گناهان او و اگر چه [illegible] باشد و روایت است از ابی عمار که گفت ابی عبد الله علیه السلام مرا گفت یا عمار بگو از برای من
چیزی از مقتل حسین [illegible] از برای او [illegible] دیگر [illegible]
آنحضرت ابی عمار [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
آورد [illegible] باشد و هر که بگرید [illegible] بهشت و هر که بگریاند [illegible]
واجب میشود او را بهشت و هر که بگرید بر مصیبت حضرت امام حسین پس او راست بهشت و از حضرت ابی جعفر محمد بن
علی علیهما السلام روایت است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود [illegible] حضرت امام حسین
آمد [illegible] ام سلمه [illegible] حضرت [illegible]
دید که حسین [illegible] حضرت رسول الله گریه میکرد و در دست حضرت [illegible]
[illegible] حضرت رسول گفت یا ام سلمه جبرئیل [illegible]
کشته خواهد شد و این از آن خاکیست که او را [illegible] کشته میشود بگیر و [illegible] نگاه دار هر گاه [illegible]

شده است پس بیان تجینوق کرد که امام کشته شد علیه السلام گفت یا رسول الله از خدای تعالی درخواه تا دفع شود از او این واقعه
آنحضرت فرمود درخواست نمودم وحی رسید که او را درجه شهادت درجه ایست که در غیر بلا باید او را هیچکس از خلق نیابد
بدرستی که او را شیعیانند که شفاعت خواهد کرد همه ایشان شفاعت داده بدرستی که مهدی از فرزندان اوست خوشا
حال کسی که از دوستان حسین باشد و شیعه دوستان او و الله که از رستگارانند در روز قیامت از داود بن کثیر روایت است که
گفت نزد حضرت امام جعفر صادق بودم که آب طلبید پس دیدم او را که چشمهای او پر آب شد پس گفت ای داود لعنت خدا
بر قاتل امام حسین باد بدرستی که هیچ بنده آب سردی نمی‌آشامد یاد کند تشنگی حسین را و لعنت کند قاتل او را الا آنکه بنویسد خدا
از برای او صد هزار حسنه و محو کند صد هزار سیئه و بلند کند از برای او صد هزار درجه و چنان باشد که صد هزار
بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت محشور شود روی او چون ماه شب چهارده باشد و از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت
کرده فرمود اگر کنید شیعیان ما زیارت حضرت امام حسین را بدرستی که زیارت حسین دفع میکند مردن بد را از غرق
و سوختن و انواع شدت و از جمله در گردن زیارت حسین فرض است بر هر که مقر باشد بامامت او از جانب حق تعالی و از
ریان بن شبیب منقولست که گفت نزد حضرت امام رضا علیه السلام در اول ماه محرم رفتم فرمود که ای پسر شبیب امروز روزه گرفتم
فرمود که این روزیست که دعا کرد در این روز زکریا پروردگار خود را گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء فاستجاب له و امر کرد حق تعالی ملائکه را تا ندا کردند زکریا را وقتی که در محراب عبادت ایستاده
بود که ای زکریا بدرستی که حق تعالی بشارت میدهد ترا بیحیی پس هر که در این روز روزه دارد و دعا کند حق تعالی مستجاب کند دعای
او را چنانکه مستجاب کرد دعای زکریا را پس فرمود که ای پسر شبیب بدرستی که محرم ماهیست که اهل جاهلیت حرام میدانستند
ظلم و قتال را در این ماه بجهت حرمت این ماه و چون این امت دانستند ایشان نیز حرمت این ماه را نگاه نداشتند و فرزندان پیغمبر
را کشتند در این ماه و زنان او را اسیر کردند و زنان و فرزندان ایشان را پس بیامرزد حق تعالی این گروه را هرگز ای پسر شبیب
اگر گریه کنی بر چیزی باید که گریه کنی بر حسین بن علی بدرستی که او را کشتند همچنانکه میکشند گوسفند را و با او هیجده
کس کشتند که گریستند هفت آسمان و زمینها از جهت قتل او و فرود آمدند بزمین چهار هزار ملک تا آنکه یاری دهند او را
او را کشته یافتند پس ایشان نزد قبر او ژولیده و گرد آلوده میباشند تا روز قیامت ای پسر شبیب
بتحقیق که حدیث کرد مرا پدرم و او از جدش که فرمود بدرستی که چون جدم حسین را شهید کردند آسمان خون بارید
ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین بن علی تا آنکه جاری شود آب چشم تو بر روی تو بیامرزد خدا تمام گناهان ترا از صغیر
و کبیر و قلیل و کثیر ای پسر شبیب اگر خواهی که ساکن شوی در غرفهای بهشت با حضرت پیغمبر پس لعنت کن بر قاتلان امام حسین
ای پسر شبیب اگر خواهی که باشد ترا از ثواب مثل کسی که شهید شده باشد پس هرگاه یاد کنی آنحضرت را بگو یا لیتنی کنت معهم فافوز
فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر خواهی که باشی با ما در درجات عالیه در بهشت پس محزون شو و غمگین شو از برای حزن
ما و شادمان شو از برای فرح و شادی ما بر تو باد بولایت ما بدرستی که اگر مردی دوست دارد سنگی را
هر آینه محشور خواهد کرد حق تعالی او را با آن سنگ در روز قیامت و روایت کند سعد بن عبدالله و او از محمد بن حسین

ابن ابی الخطاب

ابن ابی الخطاب و او از نضر بن مزاحم و او از عمر بن سعد و او از شعیب ثعلبی و او از یحیی بن ثمامه و او از پیشوایی از بنی سلیم و او از
شیخی که با ایشان بود گفت ببلاد روم رفته بودیم پس داخل شدیم در کنیسه از کنایس ایشان پس دیدیم که نوشته
بود کنیسه این بیت را شعر اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب یعنی آیا امید دارند امتی که کشتند حسین را
شفاعت جد او در روز قیامت گفت پرسیدم که چند گاهست که در این کنیسه این را نوشته اند گفتند پیش از آنکه
مبعوث شود پیغمبر شما بسیصد سال و در حدیث جابر جعفی از ابی عبدالله منقولست که فرمود که هر که شب بروز
آورد نزد قبر حضرت حسین شب عاشورا ملاقات کند در روز قیامت حق تعالی را در حالی که آلوده بخون باشد بخون آنحضرت
همچون کسی که شهید شده باشد با آنحضرت در کربلا و روایت کند محمد بن اسمعیل از صالح بن عقبه از پدرش از ابی
جعفر علیه السلام که فرمود که هر که زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و گریه بر او غالب شود ملاقات
حق تعالی را در روز قیامت و بدهد حق تعالی او را ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار غزوه و ثواب هر حجی و عمره
و غزوه مثل ثواب کسی که حج و عمره و غزو با رسول الله و با امامان طاهرین علیهم السلام کرده باشد پس یکی از اصحاب
امام علیه السلام پرسید یا ابن رسول الله اگر کسی دور باشد از مشهد منور آنحضرت از این ثواب محروم ماند آنحضرت فرمود که اگر
کسی بر حضرت حسین گریه کند و متعلقان خود را بگریه در آورد و بیرون رود بصحرا و پیش از زوال بصحرا یا بام
بلند رود و اشاره نماید بسوی تربت حسین و زیارت کند آنحضرت را بطریقی که مذکور میشود من ضامنم که حق تعالی
مذکور شده از ثواب باو کرامت کند آنشخص گفت آنحضرت ضامن میشوی آنحضرت فرمود بلی ضامن میشوم
تا آنکه باید که در روز عاشورا بدنبال کار خود نرود زیرا که بدرستی که روز نحسی است بر آورده نمیشود در این روز حاجت
هیچ حاجتمند و اگر بر آورده شود مبارک نیست پس باید که طلب حاجت دنیوی نکند صالح بن عقبه گوید که علقمه
بن محمد حضرمی گفت بحضرت ابی جعفر علیه السلام که مرا تعلیم ده دعائی در این روز که آنحضرت را بآن زیارت کنم
هرگاه دور باشم حضرت فرمود که نیت کن و بعد از آن اشاره کن بسوی تربت حسین و لعنت بر قاتلان او کن و بعد از آن دو رکعت
نماز کن بطریقی که مذکور شد بدرستی که هرگاه در روز عاشورا زیارت آنحضرت بکند حق تعالی از برای
او صد هزار درجه دهد باشد مثل کسی که با آنحضرت شهید شده باشد و بنویسد از برای او ثواب زیارت هر پیغمبری
و هر که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کند ثواب باشد و طریق زیارت اینست و نیت
چنین کند که زیارت میکنم سیدی و مولای و ابن مولای الامام المعصوم المظلوم ابا عبدالله الحسین علیه السلام عنی و عن والدی
واهلی واولادی واخوانی واخواتی واجدادی وعماتی واقربائی وجیرانی واخوانی الذین من جمیع من
یلذ بی بالقصار عن العبد والقرب لنید بها قربة الی الله پس بگوید یا ابا عبدالله السلام علیک
یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن سید الوصیین السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء
سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی الارواح التی حلت
بفنائک واناخت برحلک السلام علیکم منی جمیعا سلام الله ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار یا ابا

عبدالله

لقد عظمت الرزية وجلت وعظمت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصيبتك في السموات
فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت ولعن الله امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن
مراتبكم التي رتبكم الله فيها ولعن الله الممهدين لهم واشياعهم واتباعهم واوليائهم يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالمكم و
حرب لمن حاربكم الى يوم ولعن الله آل زياد وآل مروان ولعن الله بني امية قاطبة ولعن الله ابن مرجانة ولعن الله
عمر بن سعد ولعن الله شمرا ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت لقتالك بابي انت وامي لقد عظم مصابي
بك فاسئل الله الذي اكرم مقامك واكرمني ان يرزقني طلب ثارك مع امام منصور من اهل بيت محمد ص اللهم اجعلني
عندك وجيها بالحسين ع في الدنيا والآخرة يا ابا عبد الله اني اتقرب الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين
والى فاطمة والى الحسن واليك بموالاتك والبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب والبراءة ممن اسس اساس ذلك
وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم برئت الى الله واليكم بموالاتكم وموالاة وليكم والبراءة
من ~~قاتلك ونصب لك الحرب والبرية~~ اعدائكم والناصبين لكم الحرب وبالبراءة من اشياعهم اني سلم لمن سالمكم
وحرب لمن حاربكم وولي لمن والاكم وعدو لمن عاداكم فاسئل الله الذي اكرمني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم فان يرزقني
البراءة من اعدائكم ان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة واساله ان يبلغني المقام المحمود لكم عند الله وان يرزقني
طلب ثاري مع امام هدى ظاهر ناطق منكم واسئل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده ان يعطيني بمصابي بكم
افضل ما يعطي مصابا بمصيبته مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام في جميع السموات والارض اللهم
اجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياي محيا محمد وآل محمد ومماتي ممات محمد وآل محمد صلوات الله
عليه وعليهم اجمعين اللهم ان هذا يوم تبركت فيه بنو امية وابن آكلة الاكباد اللعين ابن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل
موطن وموقف وقف فيه نبيك اللهم العن ابا سفيان ومعاوية ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة ابد الابدين وهذا
يوم فرحت به آل زياد وآل مروان بقتلهم الحسين ع اللهم فضاعف عليهم اللعن منك والعذاب اللهم اني اتقرب
اليك في هذا اليوم وفي موقفي هذا وايام حياتي بالبراءة منهم واللعنة عليهم وبالموالاة لنبيك وآل نبيك عليهم السلام
السلام عليك يا مولاي يا ابا عبد الله الحسين يا ابن خاتم النبيين وابن سيد الوصيين وابن سيدة نساء
العالمين السلام عليك يا شهيد بن الشهيد اللهم بلغه عني في هذه الساعة وفي هذا اليوم وفي هذا الوقت وفي كل
وقت تحية وسلاما سلام الله عليك يا ابن سيد العالمين وعلى المستشهدين معك سلاما متصلا ما اتصل الليل
والنهار سلام الله عليك السلام على الحسين بن علي الشهيد السلام على علي بن الحسين الشهيد السلام على عباس
بن امير المؤمنين الشهيد السلام على الشهداء من ولد امير المؤمنين السلام على الشهداء من ولد جعفر وعقيل السلام
على كل مستشهد معهم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغهم عني تحية وسلاما السلام عليك يا رسول الله وعليك
السلام ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في ولدك الحسين السلام عليك يا فاطمة ابنة رسول رب العالمين
وعليك السلام ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في ولديك الحسن والحسين السلام عليك يا ابا محمد الحسن وعليك السلام

ورحمة الله وبركاته احسن الله لك العزاء في اخيك الحسين السلام على ارواح المؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم والاموات
وعليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته احسن الله لهم العزاء في مولاهم الحسين اللهم اجعلنا من الطالبين بثاره مع
امام عدل تعز به الاسلام واهله يا رب العالمين پس صد بار بگوید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع
له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا پس صد بار بگوید
السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك مني سلام الله ابدا ما بقيت وبقي الليل و
النهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتكم پس صد بار بگوید السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين وعلى اصحاب
الحسين پس بگوید اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني وابدأ به اولا ثم الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد
خامسا والعن عبيد الله بن زياد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابي سفيان وآل زياد وآل مروان الى يوم القيامة
پس دستها بردارد وبگوید اللهم العن الذين حاربوا رسلك وشاقوك وعبدوا غيرك واستحلوا محارمك والعن
القادة والاتباع لهم ومن كان منهم ورضي بفعالهم اللهم العنهم لعنا كبيرا اللهم عجل فرج آل محمد عليهم السلام و
استنقذهم من ايدي المنافقين المضلين والكفار الجاحدين وافتح لهم فتحا يسيرا واجعل لهم من
لدنك على عدوك وعدوهم سلطانا نصيرا اللهم ان الامة خالفت الائمة وكفرت بالكلمة واقامت على الضلالة و
الردى والكفر والجهالة والعمى وهجروا الكتاب الذي امرت بمعرفته والوصي الذي امرت بطاعته وملكوا الاحزاب
وكفروا بالحق لمجاهلتهم وتمسكوا بالباطل لما اتبعهم وضيعوا حقك وقتلوا اولاد نبيك عليهم وعليهم وحرمت عبادك
اصفياءك وحملة علمك وخزنة سرك وجحدتهم الحاكمين في سمواتك وارضك اللهم فزلزل اقدامهم واخرب ديارهم
واكفف سلاحهم وايديهم والق الاختلاف فيما بينهم واوهن كيدهم واضربهم بسيفك القاطع وحجرك الدامغ
وارمهم النار فانهم باسك الذي لا ترده عن القوم المجرمين وعذبهم عذابا نكرا اللهم خذهم بالبلاء طمادهم ولقهم به فارمهم
رما اللهم خذهم باخذ القرى وهي ظالمة اللهم عجل باستيصال شأفتهم واجتناب اصولهم وقطع دابرهم ورفع جلالك
منهم يا اله العالمين اللهم انت تعزنا بالقلة وتحيت ويعتني لمر الكتاب اللهم افتح دولة ابليس واثبت دولة آل محمد
اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام والاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله اللهم
انا نشكو اليك فقد نبينا وغيبة امامنا وكثرة عدونا وشدة الفتن بنا وتظاهر الاعداء والزمان علينا فصل على محمد
وآل محمد واعنا على ذلك بفتح تعجله ونصر تعزه وسلطان حق تظهره ورحمة منك تجللناها وعافية منك
تلبسناها يا ارحم الراحمين وعدك وعدك يا من لا يخلف الميعاد اللهم ان سئلك ممن امرت ولحكم ملك سلطان وجاه
الحجة في الارض عامر كالوحوش السائمة اللهم لعن الحق واستنقذ الخلق من المؤمنين وامنن علينا بالنجاة
واهدنا للايمان وعجل فرجنا بالقائم ع واجعله لنا ردا واجعلنا له ردءا اللهم اهلك من جعل يوم قتل ولد نبيك ع
عيدا واستهل به فرحا ومرحا وخذ اخرهم كما اخذت اولهم اللهم ضاعف البلاء والتنكيل على الظالمين من الاولين والآخرين
وزدهم بلاء ولعنة واقتل شيعتهم وقادتهم وجماعتهم وجماعتهم اللهم ارحم العترة الضائعة الجائعة الخائفة المقتولة

الذليلة القليلة من الشجرة الطيبة المباركة اللهم اعز كلمتهم وانجح حجتهم واكشف البلاء عنهم وافرض خاصين الايام
عنهم وثبت قلوب شيعتهم على موالاتهم وانصرهم واعنهم وصبرهم على الاذى في جنبك واجعل لهم اياما معلومة واوقاتا
مشهورة كما ضمنت لاوليائك في كتابك المنزل فانك قلت وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني
لا يشركون بي شيئا اللهم فاعل كلمتهم يا لا اله الا انت يا ارحم الراحمين الهي بابنيتهم واقف عبدك الخائف منك الراجع
اليك السائل لك المتوكل عليك اللاجي الى فنائك فتقبل دعائي واسمع نجواي واجعلني ممن رضيت عمله وقبلت
نسكه ونجيته برحمتك انك انت العزيز الوهاب اللهم صل على محمد وال محمد وبارك على محمد وال محمد كافضل ما صليت
وباركت وترحمت على ابرهيم وال ابرهيم انك حميد مجيد وكما صليت على احد من اوليائك وملائكتك وحلفت برسلك
بان لا اله الا انت لا تفرق بيني وبين محمد وال محمد صلوات الله عليهم اجمعين واجعلني من شيعة محمد وعلي وفاطمة
والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة المنتظر صاحب الزمان صلوات الله
عليهم اجمعين وادخلني فيما ادخلتهم فيه واخرجني مما اخرجتهم منه پس روی راست بر زمین نهد وبگوید یا من یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید
حكمت فيما رايت بنبيك صلوات الله عليه واله ما حكمت فلك الحمد محمودا مشكورا فاجعل رزقنا منه فرجا بفرجهم وعجل
يا رب فانك ضمنت اعزازهم بعد الذلة وتكثيرهم بعد القلة واظهارهم بعد الخمول يا ارحم الراحمين اسالك يا الهي وسيدي
بجودك وكرمك ان تبسط املي وتشكر قليل عملي وان تزيد في ايامي وتبلغني ذلك المشهد الشريف وتجعلني من الذين
اذا دعوا اجابوا الى طاعتهم وموالاتهم وارني ذلك انشاء الله تعالى سريعا انك على كل شيء قدير پس بسجده رود وبگوید
اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم الحمد لله على عظيم رزيتي اللهم ارزقني شفاعة الحسين يوم الورود
وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين پس برخیزد ودو رکعت نماز کند
ودر هر رکعتی الحمد یکبار وقل هو الله احد دوازده بار وبعد از نماز تسبیح زهرا صلوات الله علیها بگوید ودعا بخواند
خواهد پس سجده کند بعد از آنکه بنیت سجده شکر کرده باشد بابن روش که بنیت سجدة الشکر لزیارة الحسین سلام الله علیه
قربة الى الله تعالى وبگوید اللهم انى صليت وركعت وسجدت لك وحدك لا شريك لك لان الصلوة والركوع والسجود
لا يكون الا لك لانك انت الله لا اله الا انت اللهم صل على محمد وال محمد وبلغهم عني افضل السلام والتحية اللهم وهاتان
الركعتان هدية مني الى مولاي الحسين بن علي عليهما السلام اللهم صل على محمد وال محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك بافضل
املي ورجائي فيك وفي وليك يا ولي المؤمنين زيارت حضرت علي بن الحسين عليهما السلام بطريق اسهل بنيت كند بابن طريق
كه از زيارت علي بن الحسين عليهما السلام عني ومن والدي پس بگويد كه السلام عليك ورحمة الله وبركاته يا بن
نبي الله السلام عليك يا علي بن الحسين لعن الله من قتلك ولعن الله من ظلمك وضاعف عليهم العذاب الاليم السلام عليك
ورحمة الله وبركاته وعلى عباد الله الصالحين وبنيت زيارت شهدا چنين كند كه ازو زيارت الشهداء النجباء بالنيابة
وبعد از آن بگويد السلام عليكم يا اولياء الله واحبائه السلام عليكم يا اصفياء الله واوداءه السلام عليكم يا انصار دين الله

وانصار

وانصار رسول الله وانصار امير المؤمنين وانصار فاطمة الزهراء وانصار الحسين بابي انتم وامي طبتم وطابت الارض التي فيها دفنتم
وفزتم فوزا عظيما فيا ليتني كنت معكم في الجنان مع من اولئك رفيقا والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته فصل بعد در زيارت
[illegible] بابن طريق بگويد بعد از زيارت السلام عليك يا اول قتيل من نسل خير سليل من سلالة ابراهيم الخليل صلى الله عليك
وعلى ابيك اذ قال فيك قتل الله قوما قتلوك يا بني ما اجرأهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفا كاني
بك بين يديه ماثلا وللكافرين قائلا انا علي بن الحسين بن علي نحن وبيت الله اولى بالنبي اطعنكم بالرمح حتى ينثني اضربكم
بالسيف احمي عن ابي ضرب غلام هاشمي عربي والله لا يحكم فينا ابن الدعي حتى قضيت نحبك ولقيت ربك اشهد انك
اولى بالله وبرسوله وانك ابن رسوله وابن حجته وامينه حكم الله لك على قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدي لعنه الله
واخزاه ومن شركه في قتلك وكانوا عليك ظهيرا واصلاهم جهنم وساءت مصيرا وجعلنا الله من ملاقيك ومرافقيك
ومرافقي جدك وابيك وعمك واخيك وامك المظلومة وابرء الى الله من اعدائك اولي الجحود والسلام عليك ورحمة الله وبركاته
السلام على عبد الله بن الحسين الطفل الرضيع والمرمي الصريع المتشحط دما المصعد دمه في السماء المذبوح بالسهم
في حجر ابيه لعن الله راميه حرملة بن كاهل الاسدي وذويه السلام على عبد الله بن امير المؤمنين مبلي البلاء والمنادي بالولاء
في عرصة كربلاء المضروب مقبلا ومدبرا لعن الله قاتله هاني بن ثبيت الحضرمي السلام على ابي الفضل العباس بن امير المؤمنين
المواسي اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه الفادي له الواقي الساعي اليه بمائه المقطوعة يداه لعن الله قاتليه يزيد بن
رقاد وحكيم بن الطفيل الطائي السلام على جعفر بن امير المؤمنين الصابر بنفسه محتسبا والنائي عن الاوطان مغتربا
المستسلم للقتال المستقدم للنزال المكثور بالرجال لعن الله قاتله هاني بن ثبيت الحضرمي السلام على عثمان بن مظعون
ولعن الله راميه بالسهم خولي بن يزيد الاصبحي الايادي والابان الدارمي لعنه الله وضاعف له العذاب الاليم وصلى الله
عليك يا محمد وعلى اهل بيتك الصابرين السلام على ابي بكر بن امير المؤمنين الحسن الزكي الولي المرمي بالسهم الردي لعن الله
قاتله عبد الله بن عقبة الغنوي السلام على عبد بن حسن بن علي الزكي لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوي
السلام على عبد الله بن حسن بن علي الزكي لعن الله قاتله وراميه حرملة بن كاهل الاسدي السلام على قاسم بن الحسن
بن علي المضروب هامته المسلوب لامته حين نادى عمه الحسين فجلى عليه عمه كالصقر وهو يفحص برجليه التراب والحسين
يقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم يوم القيامة جدك وابوك ثم قال عز والله على عمك ان تدعوه فلا يجيبك او
يجيبك وانت قتيل جديل فلا ينفعك والله هذا يوم كثر واتره وقل ناصره جعلني الله معكما يوم جمعكما وبوأني مبوأكما ولعن الله
قاتلك عمر بن سعد بن عروة بن نفيل الازدي واصلاه جحيما واعد له عذابا اليما السلام على عون بن عبد الله بن جعفر الطيار
في الجنان حليف الايمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن التالي للمثاني والقران لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهاني
السلام على محمد بن عبد الله بن جعفر الشاهد مكان ابيه والتالي لاخيه وواقيه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التميمي السلام
على جعفر بن عقيل لعن الله قاتله بشر بن حوط الهمداني السلام على عبد الرحمن بن عقيل لعن الله قاتله عمر بن خالد بن اسد
الجهني السلام على القتيل ابن القتيل عبد الله بن مسلم بن عقيل لعن الله قاتله عامر بن صعصعة وقيل اسيد بن مالك السلام

على عبيد الله بن مسلم بن عقيل لعن الله قاتله ورامية عمرو بن صبيح الصيداوي السلام على محمد بن ابي سعيد بن عقيل لعن الله
قاتله سليمان بن عوف الحضرمي السلام على قارب مولى الحسين بن علي عليهما السلام السلام على مسلم بن عوسجة الاسدي القائل
للحسين وقد اذن له في الانصراف انحن نخلي عنك وبم نعتذر عند الله من اداء حقك ولا والله حتى اكسر في صدورهم رمحي واضربهم
واضاربهم بسيفي ما ثبت قائمه في يدي ولا افارقك ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ولم افارقك حتى اموت
معك وكنت اول من شرى نفسه واول شهيد من شهداء الله قضى نحبه ففزت ورب الكعبة شكر الله استقدامك ومواساتك
امامك اذ مشى اليك وانت صريع فقال يرحمك الله يا مسلم بن عوسجة وقرا فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا
تبديلا لعن الله المشتركين في قتلك عبد الله الضبابي وعبد الرحمن بن ابي خشكارة البجلي ومسلم بن عبد الله الضبابي
السلام على سعد بن عبد الله الحنفي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف لا والله لا نخليك حتى يعلم الله انا قد
حفظنا غيبة رسول الله فيك والله لو اعلم اني اقتل ثم احيا ثم احرق ثم اذرى ثم يفعل ذلك بي سبعين
مرة ما فارقتك حتى القى حمامي دونك وكيف افعل ذلك وانما هي موتة او قتلة واحدة ثم هي الكرامة التي لا انقضاء لها ابدا فقد
لقيت حمامك وواسيت امامك ولقيت من الله الكرامة في دار المقامة حشرنا الله معكم في المستشهدين ورزقنا
مرافقتكم في اعلى عليين السلام على بشر بن عمر الحضرمي شكر الله لك قولك للحسين وقد اذن لك في الانصراف اكلتني
السباع حيا اذا فارقتك واسال عنك الركبان واخذلك مع قلة الاعوان لا يكون هذا ابدا السلام على يزيد بن
حصين الهمداني المشرقي القارئ المجدل بالمشرفي السلام على عمر بن كعب الانصاري السلام على نعيم بن عجلان الانصاري السلام على
زهير بن القين البجلي القائل للحسين وقد اذن له في الانصراف لا والله لا يكون ذلك ابدا اترك ابن رسول الله اسيرا في يد
الاعداء وانجو انا لا اراني الله ذلك اليوم السلام على عمرو بن قرظة الانصاري السلام على حبيب بن مظاهر الاسدي السلام على
الحر بن يزيد الرياحي السلام على عبد الله بن عمير الكلبي السلام على نافع بن هلال البجلي المرادي السلام على انس بن الكاهل
الاسدي السلام على قيس بن مسهر الصيداوي السلام على عبد الله وعبد الرحمن ابني عروة بن حراق الغفاريين
السلام على جون بن حوي مولى ابي ذر الغفاري القائل للحسين حين قال له انت في اذن مني فانما تبعتنا طلبا
للعافية فلا تبتل بطريقنا يا ابن رسول الله انا في الرخاء الحس قصاعكم وفي الشدة اخذلكم والله ان ريحي لمنتن
وان حسبي للئيم ولوني لاسود فتنفس علي بالجنة فيطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض وجهي لا والله لا افارقكم حتى
يختلط هذا الدم الاسود مع دمائكم السلام على شبيب بن عبد الله النهشلي السلام على حجاج بن زيد السعدي
السلام على قاسط وكردوس ابني زهير التغلبيين السلام على كنانة بن عتيق السلام على يحيى بن مالك السبيعي السلام
على عمرو بن ضبيعة الضبعي السلام على قعنب بن نذير الحنفي السلام على زيد بن معقل الجعفي السلام على
مسعود بن الحجاج وابنه السلام على مجمع بن عبد الله العائذي السلام على مسعود بن الحجاج وابنه السلام
على مجمع بن عبد الله العائذي السلام على عمار بن حسان بن شريح الطائي السلام على حيان بن الحارث السلماني
الازدي السلام على جندب بن حجر الخولاني السلام على عمر بن خالد الصيداوي السلام على سعيد مولاه

يزيد بن زياد المظاهري الكندي السلام على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي السلام على حبلة بن علي الشيباني السلام
على سالم بن كثير الازدي الاعرج السلام على زهير بن سليم الازدي السلام على قاسم بن حبيب الازدي السلام على عمرو بن
جندب الحضرمي السلام على ابي ثمامة عمرو بن عبد الله الصائدي السلام على حنظلة بن اسعد الشبامي السلام
على شوذب مولى شاكر السلام على شبيب بن الحارث بن سريع السلام على مالك بن عبد بن سريع السلام على
الجريح المأثور سوار بن ابي حمير الفهمي الهمداني السلام على المرتث معه عمرو بن عبد الله الجندعي السلام عليكم يا خير
انصار الله السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار بوأكم الله مبوأ الابرار اشهد لقد كشف الله لكم الغطاء ومهد لكم الوطاء واجزل
لكم العطاء وكنتم عن الحق غير بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن لكم خلطاء في دار البقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته
وافضل تحياته   از اوقات زيارت حضرت امام حسين ع روز بيستم ماه صفر است واين روزيست كه
حرم محترم امام از شام بمدينه امدند ودر همين روز جابر بن عبد الله انصاري از مدينه بكربلا امد جهت زيارت امام حسين
ع پس اول كسي از مردمان كه بزيارت انحضرت امده ايشان بودند واين را زيارت اربعين گويند وروايتست از حضرت امام حسن عسكري ع
كه فرمود علامات مؤمن پنج است نماز گذاردن پنجاه ويك ركعت وزيارت اربعين كردن وانگشتري بدست راست كردن وپيشاني
بر خاك نهادن وبلند خواندن بسم الله الرحمن الرحيم وطريق زيارت چنانكه حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است
كه در وقت ارتفاع افتاب روز زيارت كند وبگويد پس بر بلند جايي ايستاده اشاره كند بجانب مشهد مطهر انحضرت
وبعد از ان بگويد السلام على ولي الله وحبيبه السلام على خليل الله ونجيبه السلام على صفي الله وابن
صفيه السلام على الحسين المظلوم الشهيد السلام على اسير الكربات وقتيل العبرات اللهم اني اشهد انه وليك
وابن وليك وصفيك وابن صفيك الفائز بكرامتك اكرمته بالشهادة وحبوته بالسعادة واجتبيته بطيب الولادة
وجعلته سيدا من السادة وقائدا من القادة وذائدا من الذادة واعطيته مواريث الانبياء وجعلته حجة على خلقك
من الاوصياء فاعذر في الدعاء ومنح النصح وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة وقد
وازر عليه من غرته الدنيا وباع حظه بالارذل الادنى وشرى اخرته بالثمن الاوكس وتغطرس وتردى في هواه واسخطك
واسخط نبيك واطاع من عبادك اهل الشقاق والنفاق وحملة الاوزار المستوجبين النار فجاهدهم فيك صابرا محتسبا
حتى سفك في طاعتك دمه واستبيح حريمه اللهم فالعنهم لعنا وبيلا وعذبهم عذابا اليما السلام عليك يا ابن
رسول الله السلام عليك يا ابن سيد الاوصياء اشهد انك امين الله وابن امينه عشت سعيدا ومضيت حميدا ومت
فقيدا مظلوما شهيدا واشهد ان الله منجز ما وعدك ومهلك من خذلك ومعذب من قتلك واشهد انك وفيت بعهد الله
وجاهدت في سبيله حتى اتاك اليقين فلعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به اللهم اني اشهدك اني ولي لمن والاه
وعدو لمن عاداه بابي انت وامي يا ابن رسول الله اشهد انك كنت نورا في الاصلاب الشامخة والارحام الطاهرة
لم تنجسك الجاهلية بانجاسها ولم تلبسك المدلهمات من ثيابها واشهد انك الامام البر التقي الرضي الزكي الهادي
المهدي واشهد ان الائمة من ولدك كلمة التقوى واعلام الهدى والعروة الوثقى والحجة على اهل الدنيا واشهد

انی بکم مومن و بایابکم موقن بشرایع دینی وخواتیم عملی وقلبی لقلبکم سلم وامری لامرکم متبع ونصرتی لکم معدة حتی یاذن الله
لکم فمعکم لا مع عدوکم صلوات الله علیکم وعلی ارواحکم واجسادکم وشاهدکم وغائبکم وظاهرکم وباطنکم امین یارب
العالمین پس دو رکعت نماز بگذارد و هر دعا که خواهد بخواند و هر حاجت که داشته باشد طلب نماید که برآورده
میشود انشاء الله تعالی و سنت است که روز هفدهم ربیع الاول که روز مولود حضرت پیغمبر است زیارت
مشاهد مشرفه کردن خصوصا زیارت حضرت رسول الله ص و زیارت حضرت امیر المومنین علی بن ابی
طالب ع و اگر چه دور باشد باین طریق که بعد از نیت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
انک رسول الله وانک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک ونصحت لامتک وجاهدت
فی سبیل الله وعبدته مخلصا حتی اتاک الیقین بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذی علیک من
الحق وانک رؤف بالمومنین وغلظت علی الکافرین فبلغ الله بک افضل شرف محل المکرمین الحمد لله الذی
استنقذنا بک من الشرک والضلالة اللهم فاجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین
وعبادک الصالحین واهل السموات والارضین ومن سبح لک یارب العالمین من الاولین والاخرین
علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وامینک ونجیک وخالصتک وصفوتک وخیرتک من خلقک اللهم
اعطه الدرجة الرفیعة وآته الوسیلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون والاخرون اللهم
انک قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا
رحیما وانی اتیتک مستغفرا تائبا من ذنوبی وانی اتوجه بک الی الله ربک وربی لیغفر لی ذنوبی
زیارت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب ع بنوعی دیگر که در شب و روز بعث مذکور میشود بجای
آورند و بعضی دیگر از اوقات مستحبه جهت زیارت امام حسین ع شب اول رجب است و روز اول و روایت
از حضرت امام جعفر صادق ع که هر که زیارت کند امام حسین ع را در شب اول رجب بیامرزد حق تعالی اورا
البته و طریق زیارت چنین است که بعد از نیت اشاره بجانب مشهد آنحضرت کرده اگر دور باشد
و بگوید السلام علیک یابن رسول الله السلام علیک یابن خاتم النبیین السلام علیک یابن سید المرسلین
السلام علیک یابن سید الوصیین السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا حسین بن علی السلام
علیک یابن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ولی الله وابن ولیه السلام علیک
یا صفی الله وابن صفیه السلام علیک یا حجة الله وابن حجته السلام علیک یا حبیب الله وابن حبیبه السلام
علیک یا سفیر الله وابن سفیره السلام علیک یا خازن الکتاب المسطور السلام علیک یا وارث التوریة و
الانجیل والزبور السلام علیک یا امین الرحمن السلام علیک یا شریک القرآن السلام علیک یا عمود الدین السلام
علیک یا باب حکمة القرآن السلام علیک یا عیبة علم الله السلام علیک یا موضع سر الله السلام علیک
یا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام علیک وعلی الارواح التی حلت بفنائک واناخت برحلک بابی انت وامی

وبلیت یا عبد الله لقد عظمت المصیبة وجلت الرزیة بک علینا وعلی جمیع اهل الاسلام فلعن الله امة اسست اساس
الظلم والجور علیکم اهل البیت ولعن الله امة دفعتکم عن مقامکم وازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها بابی انت وامی
ونفسی یا ابا عبد الله لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق وبکتکم السماء والارض وسکان الجنان والبر والبحر
صلی الله علیک عدد ما فی علم الله لبیک داعی الله ان کان لم یجبک بدنی عند استغاثتک ولسانی عند استنصارک
فقد اجابک قلبی وسمعی وبصری سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا اشهد انک طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر
طهرت وطهرت بک البلاد وطهرت ارض انت بها وطهر حرمک اشهد انک قد امرت بالقسط والعدل ودعوت
الیهما وانک صادق صدیق صدقت فیما دعوت الیه وانک ثار الله فی الارض عن الله وعن جدک رسول الله وعن ابیک
امیر المومنین وعن اخیک الحسن ونصحت وجاهدت فی سبیل الله وعبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین فجزاک الله
خیر جزاء السابقین وصلی الله علیک وسلم تسلیما اللهم صل علی محمد وآل محمد وصل علی الحسین المظلوم الشهید
الرشید قتیل العبرات واسیر الکربات صلاة نامیة زاکیة مبارکة یصعد اولها ولا ینفد آخرها افضل ما صلیت علی
احد من اولاد انبیائک یا اله العالمین و هم در شب روز دو شنبه زیارت حضرت علی بن الحسین علیهم السلام از دور است
باید که بعد از نیت بگوید السلام علیک یابن رسول الله السلام علیک یابن نبی الله السلام علیک یابن امیر المومنین
السلام علیک یابن الحسین الشهید السلام علیک ایها المظلوم لعن الله امة قتلتک ولعن الله امة سمعت بذلک
بعد از آن زیارت شهدا کند و بگوید السلام علیکم یا اولیاء الله واحباءه السلام علیکم یا اصفیاء الله واودائه السلام
علیکم یا انصار دین الله وانصار نبیه وانصار امیر المومنین وانصار الحسن والحسین علیهما السلام بابی انتم وامی
طبتم فطابت الارض التی دفنتم فیها وفزتم فوزا عظیما فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم و در شب نصف رجب
و روز آن و شب نصف شعبان و روز آن هم زیارت سنت است در شب بیست و هفتم رجب که شب بعث است
و روز آن هم زیارت حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب ع نیز سنت است باین طریق
که بعد از نیت بگوید السلام علی رسول الله السلام علی خیرة الله السلام علی البشیر النذیر والسراج المنیر ورحمة الله
وبرکاته السلام علی الملائکة الحافین بهذا الحرم وبهذا الضریح اللائذین به السلام علیک یا امام الاولیاء السلام علیک
یا امین الله العظمی السلام علیک یا خامس اهل العباء السلام علیک یا قائد الغر المحجلین الاتقیاء السلام علیک یا عصمة
اولیاء الله السلام علیک یا زین الموحدین النجباء السلام علیک یا صاحب الحوض وحامل اللواء السلام علیک یا قسیم الجنة والنار
السلام علیک یا من شرفت به مکة ومنی السلام علیک یا بحر العلوم وکهف الفقراء السلام علیک یا من ولد فی الکعبة وزوج
فی السماء وکان شهوده الملائکة السلام علیک یا مصباح الضیاء السلام علی صاحب الخلق العظیم السلام علیک یا من رد علی
راس خیر الانبیاء ووقاه بنفسه بارز الاعداء السلام علیک یا من رد له الشمس فساوی شمعون الصفا السلام علیک
یا من انجی الله سفینة نوح باسمه واسم اخیه حیث التطم الماء حولها السلام علیک یا من تاب الله به وبنیه علی آدم
اذ غوی السلام علیک یا فلک النجاة الذی من رکب فیها نجا ومن تخلف عنها غرق السلام علیک یا خاطب الثعبان وذئب الفلات

السلام عليك ورحمة الله وبركاته عليك يا حجة الله على ذوي الالباب السلام عليك ورحمة الله وبركاته عليك يا حجة الله
السلام عليك يا معدن الحكم وفصل الخطاب السلام عليك يا فاصل الحكم الناطق بالصواب السلام عليك يا من كفى الله به المؤمنين
القتال يوم الاحزاب السلام عليك يا من اخلص لله بالوحدانية واناب السلام عليك يا قالع باب خيبر السلام عليك
يا من دعاه خير الانام الى المبيت على فراشه واسلم نفسه للمنية واجاب السلام عليك يا من له طوبى وحسن مآب ورحمة الله
وبركاته السلام عليك يا عصمة الدين السلام عليك يا سيد السادات السلام عليك يا صاحب المعجزات السلام عليك
يا من نزلت في فضله سورة العاديات السلام عليك يا من كتب اسمه في السماء على السرادقات السلام عليك يا مظهر
العجائب والآيات السلام عليك يا امير الغزوات السلام عليك يا مخبرا بما غبر وبما هو آت السلام عليك يا مخاطب ذئب
الفلوات السلام عليك يا خاتم الحصى ومبين المشكلات السلام عليك يا من ناجى الرسول فقدم بين يدي نجواه صدقات
السلام عليك وآله الائمة السادات ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا اخا المبعوث السلام عليك يا وارث خير موروث
ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا سيد المؤمنين السلام عليك يا امام المتقين السلام عليك يا لواء المكرمين السلام
عليك يا عصمة المؤمنين السلام عليك يا مظهر البراهين السلام عليك يا طه ويس السلام عليك يا حبل الله المتين
السلام عليك يا قالع الصخرة عن فم القليب ومظهر الماء المعين السلام عليك يا عين الله الناظرة في العالمين ويده الباسطة
ولسانه المعبر عنه في بريته اجمعين السلام عليك يا وارث علم الاولين والآخرين وصاحب لواء الحمد وساقي اوليائه من حوض
خاتم النبيين السلام عليك يا يعسوب الدين وقائد الغر المحجلين وولده الائمة المرضيين ورحمة الله وبركاته السلام على
اسم الله الرضي ووجهه المضي وجنبه القوي وصراطه السوي السلام عليك على الامام التقي المخلص الصفي السلام على الكوكب
الدري السلام على الامام ابي الحسن علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام ورحمة الله وبركاته السلام على ائمة
الهدى ومصابيح الدجى واعلام التقى ومنار الهدى وذوي النهى ورحمة الله وبركاته والسلام على نور الانوار وحجة الجبار
وولده الائمة الابرار وقسيم الجنة والنار والمخبر عن الآثار المدمر على الكفار مستنقذ الشيعة المخلصين من عظيم الاوزار
السلام على المخصوص بالطاهرة ابنة الرسول المختار المولود في البيت ذي الاستار المزوج في السماء بالبرة الطاهرة الرضية
المرضية وولده الائمة الاطهار ورحمة الله وبركاته السلام على النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون وعليه يعرضون وعنه
يسألون السلام على نور الله الانور وضيائه الازهر ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا ولي الله وحجته وخالصة الله وخاصته
اشهد يا ولي الله لقد جاهدت في سبيل الله حق جهاده واتبعت منهاج رسول الله ص وشرعت احكامه واقمت الصلوة وآتيت
الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وجاهدت في سبيل الله صابرا ناصحا مجتهدا محتسبا عند الله عظيم الاجر حتى اتاك
اليقين لعن الله من دفعك عن مقامك وازالك عن مرتبتك ولعن الله من بلغه ذلك فرضي به انا الى الله منهم براء بعد از آن
دو ركعت نماز زيارت كند و هر حاجت كه داشته باشد بخواهد بعد از آن رو بجانب قبر كند و بگويد السلام عليك
يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته امنا بالله وبالرسول وبولايتك وبما دعا اليه اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه وارزقني
العود اليه وان رزقتني فبارك لي ذلك فاجعلني ممن شهدت ولايته في حضرتي اللهم اني اسألك ان تصلي على محمد وعلي وفاطمة

والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والمهدي صاحب هذا العصر والزمان صلوات الله
وسلامه عليه وعليهم اجمعين ولا تجعله آخر العهد من زيارتي فان جعلته فاحشرني مع هؤلاء الائمة الهداة ولا جعله الله آخر العهد
منك ومن زيارتنا انك انت سميع مجيب و در روز آن زيارت حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله كند خواه نزديك وخواه دور
بايستد و بهذا زيارت بگويد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله وانه سيد الاولين
والآخرين وانه سيد الانبياء والمرسلين اللهم صل عليه وعلى اهل بيته الطيبين السلام عليك يا رسول الله السلام عليك
يا خليل الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا رحمة الله ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا خيرة الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا نجي الله السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك يا سيد المرسلين السلام
عليك يا قائما بالقسط السلام عليك يا فاتح الخير السلام عليك يا معدن الوحي والتنزيل السلام عليك يا مبلغا عن الله
السلام عليك ايها السراج المنير السلام عليك ايها البشير النذير السلام عليك يا نور الله الذي يستضاء به
السلام عليك وعلى اهل بيتك الطاهرين الطيبين السلام عليك وعلى جدك عبد المطلب وعلى ابيك عبد الله السلام
عليك وعلى امك آمنة بنت وهب السلام على عمك عباس بن عبد المطلب السلام على عمك حمزة سيد الشهداء السلام
على عمك وكفيلك ابي طالب السلام عليك يا احمد السلام عليك يا حجة الله على الاولين والآخرين والسابق الى طاعة رب
العالمين والمهيمن على رسله والخاتم لانبيائه والشاهد على خلقه والشفيع اليه والمكين لديه والمطاع في ملكوته الاحمد من الاوصاف
والمحمد لسائر الاشراف الكريم عند الرب والمكلم من وراء الحجاب الفائز بالسباق والفائت عن اللحاق تسليم
عارف بحقك معترف بالتقصير في قيامه بواجبك غير منكر ما انتهى اليه من فضلك موقن بالمزيدات من ربك مؤمن
بالكتاب المنزل عليك محلل حلالك محرم حرامك اشهد يا رسول الله مع كل شاهد واتحملها عن كل جاحد انك قد بلغت رسالات
ربك ونصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وصدعت بامره واحتملت الاذى في جنبه ودعوت الى سبيله بالحكمة والموعظة
الحسنة الجميلة وأديت الحق الذي كان عليك وانك قد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على الكافرين وعبدت الله مخلصا حتى اتاك
اليقين فبلغ الله بك اشرف محل المكرمين واعلى منازل المقربين وارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقك لاحق ولا
يفوقك فائق ولا يسبقك سابق ولا يطمع في ادراكك طامع الحمد لله الذي استنقذنا بك من الهلكة وهدانا بك من
الضلالة ونورنا بك من الظلمة فجزاك الله يا رسول الله من مبعوث افضل ما جازى نبيا عن امته ورسولا عمن ارسل اليه
بابي انت وامي يا رسول الله زرتك عارفا بحقك مقرا بفضلك مستبصرا بضلالة من خالفك وخالف اهل بيتك عارفا
بالهدى الذي انت عليه بابي انت وامي ونفسي واهلي ومالي وولدي وانا اصلي عليك واصلي عليك ملائكته وانبياؤه
ورسله صلوة متتابعة وافرة متواصلة لا انقطاع لها ولا امد ولا اجل صلى الله عليك وعلى اهل بيتك الطيبين الطاهرين
كما انتم اهله بعد از آن دستها بسوى آسمان بردارد و بگويد اللهم اجعل جوامع صلواتك ونوامي بركاتك وفواضل خيراتك وشرائف تحياتك وتسليماتك
وكراماتك ورحماتك وصلوات ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين وائمتك المنتجبين وعبادك الصالحين واهل
السماوات والارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والآخرين على محمد عبدك ورسولك وشاهدك ونبيك

وبشيرك ونذيرك وامينك ونجيك ونجيبك وحبيبك وخليلك وصفيك وصفوتك وخاصتك وخالصتك وخيرتك
من خلقك نبي الرحمة وخازن المغفرة وقائد الخير ومنقذ العباد من الهلكة باذنك الى دينك القيم اول النبيين
ميثاقا واخرهم مبعثا الذي غمسته في بحر الفضيلة والمنزلة الجليلة والدرجة الرفيعة والمرتبة الخطيرة واودعته الاصلاب
الطاهرة ونقلته منها الى الارحام المطهرة لطفا منك عليه اذ وكلت لصونه وحراسته وحفظه وحياطته من قدرتك عينا
عاصمة حجبت بها عنه مدانس العهر ومعايب السفاح حتى رفعت به نواظر العباد واحييت به ميتة البلاد بان كشفت
عن نور ولادته ظلم الاستار والبست حرمك به حلل الانوار اللهم كما خصصته بشرف هذه المرتبة الكريمة وذخرت له هذه
المنقبة العظيمة صل عليه كما وفى بعهدك وبلغ رسالاتك وقاتل اهل الجحود على توحيدك وقطع رحم الكفر في اعزاز دينك
ولبس ثوب البلوى في مجاهدة اعدائك واوجبت لكل اذى مسه او كيد احس به من الفئة التي حاولت قتله
فضيلة تفوق الفضائل ويملك الجزيل بها من نوالك وقد اسر الحسرة واخفى الزفرة وتجرع الغصة ولم يتخط ما مثل
له من وحيك اللهم صل عليه وعلى اهل بيته صلوة ترضيها لهم وبلغهم منا تحية كثيرة وسلاما واتنا من لدنك
في موالاتهم فضلا واحسانا ورحمة وغفرانا انك ذو الفضل العظيم والمن الجسيم بعد از ان دو ركعت نماز كند وهر سوره
كه خواهد بخواند وچون فارغ شود تسبيح فاطمه زهرا صلوات الله عليها بخواند واين دعا بخواند اللهم انك قلت لنبيك
محمد ص ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم لم
احضر زمن رسولك وقد زرته راغبا تائبا من سيء عملي ومستغفرا لك من ذنوبي ومقرا لك بها وانت اعلم بها و
متوجها اليك بنبيك نبي الرحمة صلواتك عليه واله فاجعلني اللهم بمحمد واهل بيته عندك وجيها في الدنيا
والاخرة ومن المقربين يا محمد يا رسول الله بابي انت وامي يا نبي الله يا سيد خلق الله اني اتوجه بك الى الله
ربك وربي ليغفر لي ذنوبي ويتقبل مني عملي ويقضي لي حوائجي فكن لي شفيعا عند ربك وربي فنعم المسؤول
ونعم الشفيع انت يا محمد عليك وعلى اهل بيتك السلام اللهم اوجب لي منك المغفرة والرحمة والرزق الواسع الطيب
النافع كما اوجبت لمن اتى نبيك محمدا ص وهو حي فاقر له بذنوبه واستغفر له رسولك ص فغفرت له برحمتك اللهم فقد
املتك ورجوتك وقمت بين يديك منقطعا عمن سواك وقد املت جزيل ثوابك واني لمقر غير منكر وتائب اليك
مما اقترفت وعائذ بك في هذا المقام مما قدمت من الاعمال التي تقدمت الي فيها ونهيتني عنها واوعدت عليها العقاب
واعوذ بكرم وجهك ان تقيمني مقام الخزي والذل يوم تهتك فيه الاستار وتبدو فيه الاسرار والفضائح وترعد الفرائص
يوم الحسرة والندامة يوم الافكة يوم الازفة يوم التغابن يوم الفصل يوم الجزاء يوما كان مقداره الف سنة يوم النفخة يوم ترجف
الراجفة تتبعها الرادفة يوم النشر يوم العرض يوم يقوم الناس لرب العالمين يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه
يوم تشقق الارض واكناف السماء يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها يوم يردون الى الله فينبئهم بما عملوا يوم لا يغني مولى
عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله انه هو العزيز الرحيم يوم يردون الى الله مولاهم الحق يوم يخرجون من الاجداث
سراعا كانهم الى نصب يوفضون وكانهم جراد منتشر مهطعين الى الداع يوم الفزع يوم ترتج الارض رجا يوم تكون السماء

كالمهل

كالمهل وتكون الجبال كالعهن ولا يسئل حميم حميما يوم الشاهد والمشهود يوم تكون الملائكة صفا صفا اللهم ارحم موقفي في
ذلك اليوم ولا تخزني في ذلك الموقف بما جنيت على نفسي واجعل في اوليائك منطلقي وفي زمرة محمد واهل بيته
عليهم السلام محشري واجعل حوضه موردي وفي الغر الكرام مصدري واعطني كتابي بيميني حتى افوز بحسناتي وتبيض
وجهي وتيسر به حسابي وترجح به ميزاني وامضي مع الفائزين من عبادك الى رضوانك وجنانك يا اله العالمين
اللهم اني اعوذ بك من ان تفضحني في ذلك اليوم بين يدي الخلائق بجريرتي او ان القى الخزي والندامة بخطيئتي
او ان يظهر فيه سيئاتي على حسناتي او ان تنوه بين الخلائق باسمي يا كريم العفو اللهم والعوذ بك من ان يكون في ذلك اليوم
في مواقف الاشرار موقفي وفي مواقف الاشقياء موقفي وان ميزت بين خلقك فسقت كلا باعمالهم زمرا الى منازلهم
فسقني برحمتك في عبادك الصالحين وفي زمرة اوليائك المتقين الى جناتك يا رب العالمين بعد از ان وداع كند
كند با نحضرت السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته استودعك الله واقرا عليك السلام ورحمة الله وبركاته
آمنا بالله وبما جئت به ودللت عليه اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارة نبيك وان
توفيتني فاني اشهد في مماتي اللهم لا تجعله اخر تسليمي عليه وارزقني العود ثم العود ثم العود ابدا طريق زيارت حمزه
عم رسول الله صلى الله عليه وآله در مدينه بعد از غسل بزيارت بايد بيد كه مشهور است بباب حجره بايستد واذن دخول حاصل
كند بر نحو در طلب اذن دخول ادخل يا رسول الله ادخل يا نبي الله ادخل يا محمد بن عبد الله ادخل يا خاتم النبيين ادخل يا سيد
المرسلين عارفا اذنت انت كه نفتى بهم بعد از ان بگويد بسم الله وبالله والسلام على محمد وآله واشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جاء بالحق من عند الله بعد از ان بمسجد در آيد و دو ركعت نماز تحيت مسجد
گذارد و بعد از ان بمسجد بايد پيش كه در جانب راست قبر انحضرت است وبرابر قبله بايستد و قبر را بجانب
چپ خود بگرداند و منبر را بجانب راست ونيت كند كه زيارت رسول الله ص بعد از ان بگويد اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله واشهد انك قد بلغت رسالات ربك ونصحت لامتك وجاهدت
في سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى اتاك اليقين بالحكمة والموعظة الحسنة واديت الذي عليك من الحق
وانك قد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على الكافرين وبلغ بك افضل شرف محل المكرمين الحمد لله الذي استنقذنا بك من
الشرك والضلالة اللهم فاجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وانبيائك المرسلين وعبادك الصالحين واهل
السموات والارضين ومن سبح لك يا رب العالمين من الاولين والاخرين على محمد عبدك ورسولك ونبيك
ونجيك وحبيبك وصفيك وخاصتك وخالصتك وصفوتك وخيرتك من خلقك اللهم اعطه الدرجة الرفيعة
وآته الوسيلة من الجنة وابعثه مقاما محمودا يغبطه به الاولون والاخرون اللهم انك قلت ولو انهم اذ ظلموا
انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما واني اتيتك مستغفرا تائبا من ذنوبي
واني اتوجه بك الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنوبي بعد از ان مستحب است كه خود را بحائط چسباند وبگويد اتيتك يا رسول الله
مهاجرا اليك قاضيا لما اوجبه الله علي من قصدك وان لم الحقك حيا فقد قصدتك بعد موتك عالما ان حرمتك

بيت المحرمة حبا منك لي بيقينك عند الله شافعا بعد از آن دستها بر روی خود فرود آورد و بگوید اللهم اجعل لك
سنة مرضية لديك وهنا موكلا عندك وهنا محببني عليه وعلي آله بشرايط و حدود و حقوق و احكام رد
لوازم و تحبني اذا امتنني و تبعثني يوم تبعثني عليه بعد از آن در برابر قبر بايستد پشت بقبله و بگويد السلام عليك يا
رسول الله السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا امين الله و حجة السلام عليك يا محمد بن
عبد الله السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك وعلي اهل بيتك الطاهرين السلام عليك وعلي ذريتك الطاهرين
السلام عليك و عترتك المنتجبين وعلي اصحابك الراشدين السلام عليك وعلي الائمة الهادين السلام عليك وعلي
انبياء الله و رسله و ملائكته اجمعين اشهد انك اتيت بالحق وقلت الصدق فمن اطاعك اطاع الله ومن عصاك عصا الله
يا رسول الله قد جئتك مستغفرا من ذنوبي تائبا من خطاياي متوجها بك الي الله ربي فاشفع لي يا شفيع الامة و
اجرني يا نبي الرحمة واستغفر بعفو الي دار رحمته و رحمتي دنيا بجلد و اسلد ساعه مناجات و اجابت دعا پس دو رکعت نماز
زیارت کند و بعد از آن تسبیح زهرا صلوات الله علیها بگوید و هدیه کند و در سجده بگوید اللهم اني صليت و ركعت
و سجدت لك وحدك لا شريك لك لان الصلوة والركوع والسجود لا يكون الا لك لانك انت الله الذي لا اله الا
انت اللهم صل علي محمد وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام واردد علي منهم السلام اللهم ان هاتان الركعتان هدية مني
الي ذريج سيدي رسول الله ص وتقبلهما مني واجرني علي ذلك بافضل املي و رجائي فيك و في رسولك و في وليك
يا ولي المؤمنين پس آنحضرت را وداع کند بانطریق بگوید اللهم لا تجعله اخر العهد مني لزيارة قبر نبيك فان توفيتني قبل
ذلك فاني اشهد في مماتي علي ما اشهد به في حيوتي ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك و رسولك اللهم فاكتبنا مع الشاهدين
اللهم ارزقني حب رسولك و مودة ابنائه ابدا ما ابقيتني السلام علي ملائكته و زوار قبر نبي الله السلام عليك مني ابدا ما بقيت
و ما بقيت اذ فنيت السلام علينا وعلي عباد الله الصالحين اللهم ارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين طريق زيارت حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بایستد در روضه آنحضرت و نیت کند از روی زیارت بنت نبي الله فاطمة الزهرا صلوات الله
عليها قربة الي الله و بگوید یا ممتحنة امتحنك الذي خلقك قبل ان يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا انا لك
اولياء و مصدقون و صابرون لكل ما اتانا به ابوك ص و اتانا به وصيه فانا نسالك ان كنا صدقناك الا الحقتنا بتصديقنا
لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك السلام عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك
يا بنت خليل الله السلام عليك يا بنت امين الله السلام عليك يا بنت خير خلق الله اشهد الله و رسوله و ملائكته اني راض
عمن رضيت عنه ساخط علي من سخطت عليه متبري عمن تبرات منه موال لمن واليت و معاد لمن عاديت مبغض لمن
ابغضت محب لمن احببت و كفي بالله شهيدا و حسيبا و جازيا و مثيبا پس صلوات بر حضرت محمد و آل محمد صلوات الله
عليهم بفرستد و دو رکعت نماز زیارت کند و در سجده همان دعا بخواند و در وداع بگوید السلام علیك ما بقيت و بقي الليل
والنهار لا جعله الله اخر العهد مني لزيارتك اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم ارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين
طريق زيارت حضرت امام حسن ع و حضرت امام زين العابدين و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق عليهم السلام

که در بقیع

که در بقیع مدفونند روایتست از حضرت رسول الله ص که هر که زیارت کند قبر حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام را
در بقیع ثابت گرداند حق تعالی بفضل کامل در حیز شامل خود قدم او را بر صراط روزی که لرزان باشد در آن قدمها
و طریق زیارت آنست که از دور زیارت هذه الائمة و هم الامام حسن بن علي و الامام علي بن الحسين زين العابدين
و الامام محمد بن علي الباقر و الامام جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام عني وعن والدي الخ پس بگوید السلام
عليكم ايها القوام في البرية بالقسط السلام عليكم اهل الصفوة السلام عليكم اهل النجوي اشهد انكم قد بلغتم
ونصحتم وصبرتم في ذات الله عز وجل وكذبتم واسيء اليكم فغفرتم واشهد انكم الائمة الراشدون المهديون
المهتدون وان طاعتكم مفروضة وان قولكم الصدق وانكم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانكم من دعائم الدين واركان الارض
لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب كل مطهر و ينقلكم من ارحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء ولم
تشرك فيكم فتن الاهواء طبتم وطاب منبتكم من بكم علينا ديان الدين فجعلكم في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر
فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا اذ اختاركم لنا وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم وكنا عنده
مسمين بعلمكم معترفين بتصديقنا اياكم وهذا مقام من اسرف واخطا واستكان واقر بما جني ورجا بمقامه الخلاص
وان يستنقذ بكم مستنقذ الهلكي من الردي فكونوا لي شفعاء فقد وفدت اليكم اذ رغب عنكم اهل الدنيا
واتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها يا من هو قائم لا يسهو ودائم لا يلهو ومحيط بكل شيء لك المن بما وفقتني
وعرفتني بما اقمتني عليه اذ صد عنه عبادك وجهلوا معرفته واستخفوا بحقه ومالوا الي سواه وكانت المنة لك ومنك علي مع
اقوام خصصتهم بما خصصتني به فلك الحمد اذ كنت عندك في مقامي هذا مذكورا مكتوبا فلا تحرمني ما رجوت ولا تخيبني
فيما دعوت پس دعا کند از برای خود و از برای پدر و مادر خود و هر که خواهد از مؤمنین و مؤمنات و از حضرت
ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دو رکعت نماز زیارت بگذارد و بعد از هر دو رکعت
هدیه کند و دعای سجده بخواند و بعد از آن وداع کند ایشان را بانطریق بگوید السلام علیکم ائمة الهدي ورحمة الله
و بركاته استودعكم الله واقرا عليكم السلام امنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين
اللهم ارزقني حبهم ومودتهم ابدا ما ابقيتني طريق زيارت حضرت امير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب المسلمين مظهر
العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب و مطلوب كل طالب و امام المشارق و المغارب علي بن ابي طالب ع
آنست که بعد از غسل با سکینه و وقار و خضوع و خشوع و تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل گویان برود تا آنکه بخندق رسد
و بگوید الله اكبر الله اكبر اهل الكبرياء والمجد والعظمة و اهل التقديس والتسبيح والحمد لله ولا اله الا الله
والله اكبر علي ما هداني عليه و كما ينبغي عظمت علي سبيل الله ايدي واقرب الي الله اللهم وطيب قلبي و اعانني علي طلبتي
تقليل حاجتي فانظر الي حسن الصدور و خواطر النفوس فاسئلك بمحمد المصطفي ص الذي بلغت به حجج المحتجين
وعذر المعتذرين و جعلته رحمة للعالمين ان لا تحرمني زيارة وليك و اخ نبيك امير المؤمنين و قصده و تجعلني من وفده
الصالحين و شيعته المتقين برحمتك يا ارحم الراحمين چون بدر حصار رسد بگوید الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا

لتهتدي لولا ان هدينا الله الحمد لله الذي سيّرني في بلاده وحملني على دوابه وطوى لي البعيد ودفع عني المحذور
عن المكروه حتى ادخلني حرم اخي رسول الله صلعم چون داخل حصار شود بگويد الحمد لله الذي ادخلني الى هذه البقعة المباركة
التي بارك فيها واختارها لوصي نبيه اللهم فاجعلها شاهدة لي چون بدر اول روضه رسد بگويد اللهم
لبابك وقفت وبفنائك نزلت وبحبلك اعتصمت ولرحمتك تعرضت وبوليك صلواتك عليه توسلت فاجعلها
زيارة مقبولة ودعاء مستجابا چون بدر روضه رسد بگويد اللهم ان هذا الحرم حرمك والمقام مقامك وانا ادخل اليه
اناجيك بما انت اعلم به مني من سري ونجواي الحمد لله الحنان المنان المتطول الذي من تطوله سهل لي زيارة مولاي باحسانه ولم
يجعلني عن زيارته ممنوعا ولا عن ولايته مدفوعا بل تطول ومنح اللهم كما مننت علي بمعرفته فاجعلني من شيعته وادخلني
الجنة بشفاعته يا ارحم الراحمين پس چون داخل شود بگويد اللهم الحمد لله الذي اكرمني بمعرفته ومعرفة رسوله
ومن فرض علي طاعته تطولا منه علي ومن علي بالايمان الحمد لله الذي ادخلني حرم رسوله وارانيه في عافية الحمد لله
الذي جعلني من زوار قبر نبيه رسوله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء
بالحق من عند الله واشهد ان عليا عبد الله واخو رسول الله والله اكبر لا اله الا الله والله اكبر والحمد لله على هدايته وتوفيقه لما دعا اليه من سبيله
اللهم انك افضل مقصود واكرم ماتي وقد اتيتك متقربا اليك بنبيك نبي الرحمة وباخيه امير المؤمنين عليهما السلام فصل
على محمد واله ولا تخيب سعيي وانظر الي نظرة رحيمة تنعشني بها واجعلني عندك وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين
پس برود تا در يكه در صحن است بايستد و بگويد السلام على رسول الله وامين الله على وحيه وعزائم امره الخاتم لما سبق
والفاتح لما استقبل والمهيمن على ذلك كله ورحمة الله وبركاته پس داخل صحن ثاني شود در جانبي كه پاي راست
پيش نهد بگويد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق من عنده وصدق
المرسلين السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا حبيب الله وخيرته من خلقه السلام على امير المؤمنين عبد الله واخي رسول الله
يا مولاي يا امير المؤمنين عبدك وابن امتك جاءك مستجيرا بذمتك قاصدا الى حرمك متوجها الى مقامك متوسلا
الى الله تعالى بك أادخل يا مولاي يا امير المؤمنين أادخل يا حجة الله أادخل يا امين الله أادخل يا ملائكة الله المقيمين
في هذا المشهد يا مولاي اتاذن لي بالدخول افضل ما اذنت لاحد من اوليائك فان لم اكن له اهلا فانت اهل لذلك
پس آستانه قبه مبارك را ببوسد و پاي راست پيش نهد و داخل شود و بگويد بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله
اللهم اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم پس برود تا برابر قبر و در برابر روي حضرت امام عم بايستد و زيارت
كند كه از ورد سيدي ومولاي ومعتمدي در حاجب امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين على ابن ابي طالب عليه
الصلوة والسلام عزيز و من والدي ابو بگويد السلام من الله السلام على محمد رسول الله وامين الله على وحيه ورسالاته
وعزائم امره ومعدن الوحي والتنزيل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل والمهيمن على ذلك كله والشاهد على الخلق والسراج المنير
والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد واهل بيته المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف ما صليت على احد
من انبيائك اللهم صل على امير المؤمنين عبدك وخير خلقك بعد نبيك واخي رسولك ووصي حبيبك الذي انتجبته من خلقك

والدليل على من بعثه وديان الدين بعدلك وفصل قضائك بين خلقك والسلام عليه ورحمة الله وبركاته اللهم
صل على الائمة من ولده القوامين بامرك من بعده المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا لدينك وحفظة لسرك وشهداء على
خلقك واعلاما لعبادك صلواتك عليهم اجمعين السلام على الائمة الراشدين السلام على الانبياء والمرسلين السلام
على الائمة المستودعين السلام على خاصة الله من خلقه السلام على المتوسمين السلام على المؤمنين الذين قاموا بامرك
وازروا اولياء الله وخافوا بخوفهم السلام على ملائكة الله المقربين السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين پس
پيشتر رود و بگويد السلام عليك يا امير المؤمنين السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا امام الهدى السلام عليك يا علم التقى السلام عليك ايها الوصي البار التقي السلام عليك يا ابا الحسن والحسين
السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا سيد الوصيين وامين رب العالمين وديان يوم الدين وخير المؤمنين
وسيد الصديقين والصفوة من سلالة النبيين وباب حكمة رب العالمين وخازن وحيه وعيبة علمه والناصح لامة نبيه
والتالي لرسوله والمواسي له بنفسه والناطق بحجته والداعي الى شريعته والماضي على سنته اللهم اني اشهد انه
قد بلغ عن نبيك ما حمل ورعى ما استحفظ وحفظ ما استودع وحلل حلالك وحرم حرامك واقام احكامك وجاهد
الناكثين في سبيلك والقاسطين في حكمك والمارقين عن امرك صابرا محتسبا لا تاخذه فيك لومة لائم اللهم
صل عليه افضل ما صليت على احد من اوليائك واصفيائك واوصياء انبيائك اللهم هذا قبر وليك الذي فرضت طاعته
وجعلت في اعناق عبادك متابعته وخليفتك الذي به تاخذ وتعطي وبه تثيب وتعاقب وقد قصدته طمعا لما اعددته
لاوليائك فبعظيم قدره عندك وجليل خطره لديك وقرب منزلته منك صل على محمد وال محمد وافعل بي ما انت
اهله فانك اهل الكرم والجود السلام عليك يا مولاي وعلى ضجيعيك ادم ونوح ورحمة الله وبركاته پس ضريح را
ببوسد و بر سر پا بايستد و بگويد يا مولاي اليك وفودي وبك اتوسل الى ربك في بلوغ مقصودي واشهد ان
المتوسل بك غير خائب والطالب بك عن معرفة غير مردود الا بقضاء حوائجه فكن لي شفيعا الى ربك وربي
في قضاء حوائجي وتيسير امري وكشف شدتي وغفران ذنبي وسعة رزقي وتطويل عمري واعطاء سؤلي في
اخرتي ودنياي اللهم العن قتلة امير المؤمنين اللهم العن قتلة الحسن والحسين اللهم العن قتلة الائمة وعذبهم عذابا
اليما لا تعذبه احدا من العالمين عذابا كثيرا لا انقطاع له ولا اجل ولا امد بما شاقوا ولاة امرك واعدد لهم عذابا لم تحله
باحد من خلقك اللهم وادخل على قتلة انصار رسولك وعلى قتلة امير المؤمنين والحسن والحسين وقتلة من نصر في ولاية الائمة
اجمعين عذابا اليما مضاعفا في اسفل درك من الجحيم لا يخفف عنهم وهم فيه مبلسون ملعونون ناكسوا رؤوسهم عند
ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل لقتلهم عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم
في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل لي قدم صدق في اوليائك وحبب الي مشاهدهم ومستقرهم
حتى تلحقني بهم وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين پس برود در برابر قبر در برابر حضرت امام حسين عم
بايستد بانكه پشت بقبله كند و رو بقبر كند و بگويد السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين

السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ابا الائمة المهديين السلام عليك يا سريع الدمعة
الساكبة السلام عليك وعلى ابيك واخيك السلام عليك وعلى الائمة من ذريتك وبنيك اشهد لقد طيب الله بك
التراب واوضح بك الكتاب وجعلك واباك وجدك واخاك وبنيك عبرة لاولي الالباب يا بن الميامين الاطياب التالين
الكتاب وجهت سلامي اليك صلوات الله وسلامه عليك وجعل افئدة من الناس تهوي اليك ما خاب من تمسك بك
ولجأ اليك پس برگردد تا پایین پای مطهر و بگوید السلام على ابي الائمة وخليل النبوة والمخصوص بالاخوة السلام على يعسوب
الدين والايمان وكلمة الرحمن السلام على ميزان الاعمال ومقلب الاحوال وسيف ذي الجلال وساقي السلسبيل الزلال
السلام على صالح المؤمنين ووارث علم النبيين والحاكم يوم الدين السلام على شجرة التقوى وسامع السر والنجوى
السلام على حجة الله البالغة ونعمته السابغة السلام على الصراط الواضح والنجم اللائح والامام الناصح ورحمة الله وبركاته
پس برود تا سر قبر و زیارت حضرت آدم و نوح على نبينا وعليهم السلام كند اول زیارت حضرت آدم کند با این کلمات که
[illegible] زیارت آدم على نبينا وعليه السلام [illegible] تا آخر و بگوید السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا حبيب الله
السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا خليفة الله في ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلوات الله وسلامه عليك
وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك وذريتك صلوات لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته پس بعد از آن
زیارت نوح على نبينا وعليه السلام [illegible] از زیارت نوح على نبينا وعليه السلام [illegible] السلام عليك يا نجي الله
السلام عليك يا شيخ المرسلين السلام عليك يا امين الله في ارضه صلوات الله وسلامه عليك وعلى روحك وبدنك
الطاهرين من ولدك ورحمة الله وبركاته پس شش رکعت نماز کند و دو رکعت اول بجهت زیارت حضرت امیر المؤمنين علي بن
ابي طالب صلوات الله عليه در رکعت اول الحمد و سوره يس و در رکعت دوم الحمد و سوره الرحمن اگر ممکن باشد و الا در هر رکعت
بجا آرد سوره [illegible] پس تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها بگوید
و دعا کند از برای خود و مؤمنین و مؤمنات و استغفار کند و بجهت شکر کند و بگوید در سجده اللهم اني صليت هاتين الركعتين
هدية مني الى سيدي ومولاي ووليك واخي رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب صلوات الله عليه وعلى آل
محمد وتقبلها مني واجرني على ذلك جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا تجوز الصلوة والركوع
[illegible] الا لك لانك انت الله لا اله الا انت [illegible] اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل زيارتي واعطني سؤلي بمحمد وآل
محمد الطاهرين [illegible] و دو رکعت دیگر [illegible] دو رکعت بجهت زیارت حضرت نوح على نبينا
وعليه السلام پس سجده کند و بگوید اللهم اليك توجهت وبك اعتصمت وعليك توكلت اللهم انت ثقتي ورجائي فاكفني ما
اهمني وما لا يهمني [illegible]
[illegible]
لا اله الا انت [illegible]
شکرا [illegible]

ارزانی ولا بد من قضائك ولا حول ولا قوة الا بك [illegible] قدرتنا فاعطنا معه صبرا يقهره ويدمغه واجعل لنا [illegible] في
[illegible] في [illegible] وتفضيلنا وسودد نا وشرفنا ومجدنا ونعمائنا في الدنيا والآخرة ولا ينقص في حسناتنا ولا
اعطيتنا من عطاء وفضلتنا به من فضلك واكرمتنا به من كرامتك واعطيتنا معه شكرا يقهره ويدمغه واجعل لنا [illegible] في رضوانك
وفي حسناتنا وسوددنا وشرفنا ونعمائك وكرامتك في الدنيا والآخرة اللهم لا تجعلنا اشرا ولا بطرا ولا فتنة ولا
[illegible] في الدنيا والآخرة اللهم انا نعوذ بك من عثرة اللسان وسوء المقام وخفة الميزان اللهم صل على
محمد وآل محمد ولقنا حسناتنا في الممات ولا ترنا اعمالنا حسرات ولا تخزنا عند قضائك ولا تفضحنا بسيئاتنا يوم نلقاك واجعل
قلوبنا تذكرك ولا تنساك وتخشاك كانها تراك حتى تلقاك وصل على محمد وآل محمد وبدل سيئاتنا حسنات واجعل حسناتنا
درجات واجعل درجاتنا غرفات واجعل غرفاتنا عاليات اللهم واوسع لفقيرنا من سعة ما قضيت على نفسك اللهم صل على
محمد وآل محمد ومن علينا بالهدى ما ابقيتنا والكرامة ما احييتنا والرحمة اذا توفيتنا والحفظ فيما بقي من عمرنا والبركة فيما
رزقتنا والعون على ما حملتنا والثبات على ما طوقتنا ولا تؤاخذنا بظلمنا ولا تقايسنا بجهلنا ولا تستدرجنا بخطايانا واجعل
احسن ما نقول ثابتا في قلوبنا واجعلنا عظماء عندك واذلة في انفسنا وانفعنا بما علمتنا وزدنا علما نافعا واعوذ بك من قلب
لا يخشع ومن عين لا تدمع ومن صلوة لا تقبل اجرنا من سوء الفتن يا ولي الدنيا والآخرة پس روی بجانب قبله کرده دعا کند در آخر
زیارت و بگوید آمنت بالله وبالرسول وبما جئت به ودللت عليه ودعوتنا اليه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع
الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام اخي رسولك وارزقني زيارته ما ابقيتني
اللهم لا تحرمني ثواب زيارته وارزقني العود ثم العود السلام عليك يا مولاي سلام مودع لا سئم ولا قال ورحمة الله و
بركاته اللهم صل على محمد وآل محمد وبلغ ارواحهم واجسادهم مني افضل التحية والسلام والسلام على ملائكة الله المقيمين
في هذا الحرم والسلام على رسول الله السلام على فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين السلام على امير المؤمنين
السلام على الحسن والحسين السلام على علي بن الحسين زين العابدين السلام على محمد بن علي باقر علم النبيين السلام على
جعفر بن محمد الصادق الامين السلام على موسى بن جعفر الكاظم السلام على علي بن موسى الرضا الرضي السلام على محمد الهادي
المهدي السلام على الحسن العسكري السلام على الحجة بن الحسن المهدي المنتظر القائم بامر الله المنتقم من اعداء الله السلام
على نبي رسول الله ومظهر دين الله سلاما دائما وابدا دائما لا انقطاع له السلام عليك ورحمة الله وبركاته الحمد لله الذي
استنقذنا بكم من الشرك والضلالة اللهم اجعلني ممن نال منك صلوات الله ورحمته واحفظني بحفظ الايمان ولا تحرمني
[illegible] فانك ارحم الراحمين [illegible] طریق زیارت امام حسین بن علی
سزاوار آنست که پیش از زیارت غسل کند اگر ممکن باشد و الا [illegible] و وقار [illegible] تسبیح و تحمید [illegible]
[illegible]
برود تا در حایر [illegible] الله اكبر كبيرا وسبحان الله بكرة واصيلا الحمد لله الذي هدانا [illegible]
جاءت رسل ربنا بالحق و صلوات بسیار فرستد [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا خاتم النبيين السلام عليك يا سيد المرسلين
السلام عليك يا قائد الغر المحجلين السلام عليك يا فاطمة سيدة نساء العالمين السلام عليك يا ابا محمد الحسن السلام
عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله عبدك وابن عبدك وابن امتك الموالي لوليك المعادي لعدوك
استجار بمشهدك وتقرب اليك بقصدك پس اجازت طلبد بانچه که بگوید أأدخل يا رسول الله أأدخل يا نبي الله أأدخل
يا امير المؤمنين أأدخل يا سيد الوصيين أأدخل يا فاطمة سيدة نساء العالمين أأدخل يا مولاي يا ابن رسول الله پس هرگاه رقت
بهم رسد آنست که اب از چشم روان شود پس داخل شود و بگوید الحمد لله الذي هداني لولايتك وخصني بزيارتك وسهل لي
قصدك پس بیاید بدر قبه بایستد بجانب سر آنحضرت و نیت کند که ازور سیدی و مولای و ابن مولای ابا عبد الله الحسين
عني وعن والدي و بگوید السلام عليك يا وارث صفوة الله السلام عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا
وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين السلام عليك يا ابن
محمد المصطفى السلام عليك يا ابن علي المرتضى السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء السلام عليك يا ابن خديجة الكبرى السلام
عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور واشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن
المنكر واطعت الله حتى اتيك اليقين فلعن الله امة قتلتك ولعن الله امة ظلمتك ولعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به يا مولاي يا ابا عبد الله
اشهد الله وملائكته وانبياءه ورسله اني بكم مؤمن وبايابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي صلوات الله عليكم وعلى ارواحكم
واجسادكم وشاهدكم وغائبكم وظاهركم وباطنكم پس خود را بر قبر افکند و ببوسد و بگوید بابي انت وامي يا ابا عبد الله
لقد عظمت الرزية وجلت وعظمت المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل السموات والارض فلعن الله امة اسرجت والجمت وتهيأت
لقتالك يا مولاي يا ابا عبد الله قصدت حرمك واتيت مشهدك اسأل الله تعالى بالشأن الذي لك عنده وبالمحل الذي
لك لديه ان يصلي على محمد وآل محمد وان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة پس برخیزد و در بالای سر بایستد
و دو رکعت نماز زیارت بکند و بخواند هر سوره خواهد و بهتر آنست که در هر رکعتی بعد از الحمد دوازده بار قل هو الله احد بخواند
و بعد از فارغ شود سجده شکر کند و بگوید در سجده اللهم اني صليت وركعت وسجدت لك وحدك لا شريك لك لان الصلوة
والركوع والسجود لا يكون الا لك لانك انت الله الذي لا اله الا انت اللهم صل على محمد وآل محمد وابلغهم عني افضل التحية والسلام
واردد علي منهم السلام اللهم وهاتان الركعتان هدية مني الى سيدي ومولاي الحسين بن علي اللهم صل على محمد وآل
محمد وتقبلهما مني واجرني على ذلك بافضل املي ورجائي فيك وفي وليك يا ولي المؤمنين پس بیاید تا پایین قبر آنحضرت
و زیارت کند حضرت علی بن الحسین معروف باکبر نیت کند که ازور زیارة علي بن الحسين عليهما السلام عني وعن والدي
تا آخر پس بگوید السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك يا ابن الحسين الشهيد السلام
عليك ايها الشهيد السلام عليك ايها المظلوم بن المظلوم لعن الله امة قتلتك ولعن الله امة ظلمتك ولعن الله امة سمعت
بذلك فرضيت به پس بیفکند خود را بر قبر و ببوسد و بگوید السلام عليك يا ولي الله وابن وليه لقد عظمت المصيبة وجلت
الرزية بك علينا وعلى جميع المسلمين فلعن الله امة قتلتك وابرأ الى الله واليك منهم پس دو رکعت نماز زیارت کند

و بعد دعای بسیار بخواند بر آنحضرت پس بیرون آید و متوجه قبور شهدا شود و زیارت کند ایشان را بانکه نیت کند که ازو
ر زیارة الشهداء عني وعن والدي السلام عليكم يا اولياء الله واحباءه السلام عليكم يا اصفياء الله واوداءه السلام عليكم
يا انصار دين الله وانصار نبيه وانصار امير المؤمنين وانصار الحسن والحسين بابي انتم وامي طبتم وطابت الارض التي فيها
دفنتم وفزتم فوزا عظيما فيا ليتني كنت معكم فافوز معكم پس دو رکعت نماز زیارت شهدا بگذارد و بعد دعای بسیار بخواند و باز
برگردد بسر بالین حضرت امام حسین ع و دعا کند از برای خود و مادر و پدر و اهل و عیال و برادران مؤمن که دعا مستجاب است
در آنجا پس متوجه حرم عباس شود پس منتهی شود بر قبر و بگوید السلام عليك يا مولاي السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا صفوة الله السلام عليك يا خاصة الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا امين الله سلام مودع لا
قال ولا سئم فلا جعله الله يا مولاي آخر العهد مني لزيارتك ورزقني العود اليك والمقام في حرمك واياه
اسألك ان يشفعني بك وبالائمة عليهم السلام من ذريتك وان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة پس بیرون آید و بیت بگوید
و نیها بگوید انا لله وانا اليه راجعون تا آنکه غایب شود از نظر قبر امام روایت شده که هر کس زیارت کند حضرت امام حسین
را با معرفت بحق او حق تعالی برای او صد هزار حاجت در دنیا و آخرت و سهل ترین حاجت های او آن باشد که دور کند
از او آتش دوزخ و کسی که شهید شد با امام حسین ع شریک است در درجه شهدا پس بیاید بمشهد عباس علی
و بایستد بر در و بگوید سلام الله وسلام ملائكته وانبيائه المرسلين وعباده الصالحين وجميع الشهداء والصديقين عليك
يا ابن امير المؤمنين اشهد لك بالتسليم والتصديق والوفاء والنصيحة لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب والدليل العالم والوصي
المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين وعن فاطمة والحسن والحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت
واعنت فنعم عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف بحرمتك ولعن الله من حال بينك وبين ماء
الفرات اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم وقلبي مسلم لكم وانا لكم
تابع ونصرتي لكم معدة حتى يحكم الله وهو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم وبايابكم من المؤمنين وبمن خالفكم و
قتلكم من الكافرين قتل الله امة قتلتكم بالايدي والالسن پس داخل شود و منکب بر قبر و بگوید السلام عليك ايها العبد الصالح
المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين والحسن والحسين عليهم السلام السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته وعلى روحك
وبدنك اشهد واشهد الله انك مضيت على ما مضى به البدريون والمجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون
في نصرة اوليائه فجزاك الله افضل الجزاء واكثر الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره واشهد انك قد
بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك الله في الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه افسحها منزلا
وافضلها غرفا ورفع ذكرك في عليين وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك
وبين رسوله واوليائه في منازل المخبتين فانه ارحم الراحمين پس دو رکعت نماز زیارت کند در سر قبر و بعد از فراغ از نماز این دعا
بخواند اللهم صل على محمد وآل محمد ولا تدع لي في هذا المكان المكرم والمشهد المعظم ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا مرضا

الا سترته ولا عيباً الا سترته ولا رزقاً الا بسطته ولا حزناً الا انسته ولا هماً الا فرجته ولا بلاءً الا حفظته واذهبته
ولا ديناً الا قضيته ولا عدواً الا كبته ولا سقماً الا شفيته ولا فقراً الا اغنيته ولا مرضاً الا عافيته ولا حالاً الا
صلحته ولا حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا بلغتها ولا سالتها يا ارحم الراحمين پس همچنین کند دعای بجهت
نزد قبر وچون اراده وداع کند بگوید استودعك الله واسترعاك الله واقرأ عليك السلام امنا بالله وبرسوله وبما جاء به من
عند الله اللهم اكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتي قبر وليك وابن اخي نبيك وارزقني زيارته ابدا ما
ابقيتني واحشرني معه ومع ابائه في الجنان وعرف بيني وبينه وبين رسولك واوليائك اللهم صل على محمد وال محمد وتوفني
على الايمان بك والتصديق برسولك والولاية لامير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهم والبراءة من عدوهم فاني قد رضيت
بذلك وصلوات بر محمد وال محمد فرستد ودعا كند از براى خود ووالدين واز براى مؤمنين ومؤمنات پس بر گردد بجهت
حضرت امام حسين عم وچون اراده وداع حضرت امام حسين عم كند بر ابر قبر بايستد وبگويد السلام عليك يا ولي الله السلام
عليك يا ابا عبد الله انت لي جنة من العذاب وهذا اوان انصرافي عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك سواك ولا مؤثر
عليك غيرك ولا زاهد في قربك قد جدت بنفسي للحدثان وتركت الاهل والاوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري
وفاقتي يوم لا يغني عني والدي وولدي ولا حميمي ولا قريبي اسئل الله الذي قدر علي فراق مكانك ولا يجعله اخر العهد
مني ولا رجعي واسئل الله الذي ابكى عيني عليك ان يجعله سندا لي واسئل الله الذي نقلني اليك من رحلي واهلي ان
يجعله ذخرا لي واسئل الله الذي اراني مكانك وهداني للتسليم عليك ولزيارتي اياك ان يوردني حوضكم و
يرزقني مرافقتكم في الجنان مع ابائك الصالحين السلام عليك صفوة الله السلام على محمد بن عبد الله حبيب الله
وصفوته وامينه ورسوله وسيد النبيين السلام على امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين وقائد الغر المحجلين
السلام على ملائكة الله الباقين المقيمين المسبحين الذين هم بامر الله يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
والحمد لله رب العالمين پس اشاره كند بجانب گنبد مسجد خود بسوى قبر آنحضرت وبگويد سلام الله وسلام ملائكته
المقربين وانبيائه المرسلين وعباده الصالحين يا ابن رسول الله عليك وعلى روحك وبدنك وعلى ذريتك ومن حضر
من اوليائك استودعك الله واسترعيك واقرأ عليك السلام امنا بالله وبرسوله وبما جاء به من عند الله اللهم واكتبنا
مع الشاهدين پس دستها را بردارد بسوى آسمان وبگويد اللهم صل على محمد وال محمد ولا تجعله اخر العهد مني زيارة ابن
نبيك وارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني اللهم وانفعني بحبه يا رب العالمين اللهم ابعثه مقاما محمودا انك على كل شيء قدير
اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وال محمد وان لا تجعله اخر العهد من زيارتي اياه فان جعلته يا رب فاحشرني معه ومع
ابائه واوليائه وان ابقيتني يا رب فارزقني العود ثم العود برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك
المصطفين وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني بهم اللهم صل على محمد وال محمد ولا تشغلني عن ذكرك باكثار الدنيا تلهيني عجائب
بهجتها وتفتنني زهرات زينتها ولا باقلال يضر بعملي كده ويملأ صدري همه واعطني من ذلك غنى عن شرار خلقك وبلاغا
انال به رضاك يا رحمن السلام عليكم يا ملائكة الله وزوار قبر ابي عبد الله پس روي راست خود بر قبر نهد والحاح

كند

كند در دعا وسؤال وبعد از آن روي بجانب جنت پس وداع شهدا رضوان الله عليهم اجمعين كند باين كه روي خود را برابر
قبور شهدا كند وبگويد السلام عليكم ورحمة الله وبركاته اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتي اياهم واشركني معهم في صالح ما
اعطيتهم على نصرهم ابن نبيك وحجتك على خلقك اللهم صل على محمد وال محمد واجعلني واياهم في جنتك مع الشهداء والصالحين
وحسن اولئك رفيقا استودعكم الله واقرأ عليكم السلام اللهم ارزقني العود اليهم واحشرني معهم يا ارحم الراحمين پس
بيرون آيد وروي بقبر بكند دائما الله اكبر تا از نظر غايب شود وچون بيرون آيد در برابر روي بنشيند بايستد ودعا كند
وانگاه بگويد اللهم اني اسئلك بحق محمد وال محمد وبالشان الذي جعلته ان تصلي على محمد وال محمد وان تقبل سعيي وتشكر
سعيي ولا تجعله اخر العهد مني وارددني اليه برة وتقوى وعرفني بركة زيارته في الدين والدنيا واوسع علي من فضلك
الواسع الفاضل المفضل الطيب وارزقني واستعملني لا كثيرا ابطئه متشابها من غير كد ولا نكد ولا من من احد من
خلقك واجعل واسعا من فضلك وكثيرا من عطيتك فانك قلت واسئلوا الله من فضله فمن فضلك اسئل ومن يدك
الملأى اسئل واجعل رزقي خائفا فاني ضعيف فضاعف لي وعافني الى منتهى اجلي واجعلني في كل نعمة انعمتها على عبادك
واوزعني شكرها واجعلني خيرا مما انا عليه واجعل ما اصير اليه ما لا ينقطع عني واجعلني مسرورا بخير ابن ملامتي ولعذاب من ان
يرى الناس في حسنة ولا خيرة وارزقني ان انحاز وسيها ربحا واعظمها فضلا وخيرها عاقبة ولعيالي في الدنيا والاخرة
عاقبة واتق يا سيدي وعيالي برزق واسع تغنينا به عن زيارة خلقك ولا تجعل لاحد من العباد فيه منا واجعلني
ممن استجاب لك وامن بوعدك واتبع امرك ولا تجعلني اخيب وافدك وزوار ابن نبيك واعذني من الفقر و
مواقف الخزي في الدنيا والاخرة واصرف عني شر الدنيا والاخرة واقلبني مفلحا منجحا مستجابا لي بافضل ما ينقلب
به احد من زوار اوليائك ولا تجعله اخر العهد من زيارتهم وان لم اكن استجبت لي وغفرت لي ورضيت عني
فمن الان فاستجب لي واغفر لي وارض عني قبل ان تنأى عن ابن نبيك داري هذا اوان انصرافي ان كنت اذنت
لي غير راغب عنك ولا عن اوليائك ولا مستبدل بك ولا بهم اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن
شمالي حتى تبلغني اهلي فاذا بلغتني فلا تبرأ مني والبسني واياهم درعك الحصينة واكفني مؤنة نفسي ومؤنة عيالي
ومؤنة جميع خلقك وامنعني من ان يصل الي احد من خلقك بسوء فانك ولي ذلك والقادر عليه واعطني جميع ما سالتك
طريق زيارت ومن علي بما رددت من فضلك يا ارحم الراحمين پس برگردد وتسبيح وتحميد وتهليل وتكبير بسيار خواهد كند
امامين العالمين الكاملين امام موسى بن جعفر الكاظم ومحمد بن علي الجواد عليهما السلام ودر برابر روي بايستد
ونيت كند كه ازور زيارت هذين الامامين عليهما السلام عني ومن والدي الخ السلام عليكما يا وليي الله السلام
عليكما واحفظتما ما استودعكما وحللتما حلال الله وحرمتما حرام الله واقمتما حدود الله وتلوتما كتاب الله وصبرتما على
الاذى في جنب الله محتسبين حتى اتاكما اليقين ابرأ الى الله من اعدائكما واتقرب الى الله بولايتكما اتيتكما زائرا عارفا بحقكما
مواليا لاوليائكما معاديا لاعدائكما مستبصرا بالهدى الذي انتما عليه عارفا بضلالة من خالفكما فاشفعا لي عند ربكما
فان لكما عند الله جاها عظيما ومقاما محمودا والسلام عليكما ورحمة الله وبركاته پس بگردد تا برابر پا وبگويد السلام

علیکما یا حجتی الله فی ارضه وسمائه عبدکما وولیکما وزائرکما متقربا الی الله بزیارتکما اللهم اجعل لی لسان صدق فی
اولیائک المصطفین وحبب الی مشاهدهم واجعلنی معهم فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین پس دو رکعت نماز
زیارت کند از برای هر یک از حضرات و بعد از نماز این دعا بخواند که اللهم الیک نصبت یدی وفیما عندک عظمت رغبتی فاقبل
یا سیدی توبتی واغفر لی وارحمنی واجعل لی فی کل خیر نصیبا والی کل خیر سبیلا اللهم صل علی محمد وآل محمد واسمع دعائی
وارحم تضرعی وتذللی واستکانتی وتوکلی علیک وانا لک سلم لا ارجو النجاح الا بک ومنک فامنن علی بتبلیغی
هذا المکان الشریف من قابل وانا معافی من کل مکروه ومحذور وامتنی علی طاعتک وطاعة اولیائک الذین
اصطفیتهم من خلقک اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلمنی فی دینی وامدد لی فی اجلی واصلح لی بدنی وجسمی ولسانی
وبفضلک فاغفر لی ذنبی واتمم علی نعمتک فیما ابقیتنی من عمری وحببنی شر ما فات وانت عنی راض اللهم صل علی محمد وآل محمد
وعلمنی ما ینفعنی وانفعنی بما علمتنی واملأ قلبی علما وخوفا من سطواتک ونقماتک اللهم انی اسالک بمسئلة المنصرف
الیک المتقی من عذابک الخائف من عقوبتک ان تغفر لی اللهم صل علی محمد وآل محمد وتعمدنی بمغفرتک وارزقنی زیارتک
واغننی بفضلک عن سوالک احد من خلقک واجرنی من النار برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد وآل محمد وعجل
فرج ولیک وابن ولیک وافتح لهم فتحا یسیرا وانصرهم نصرا عزیزا اللهم صل علی محمد وآل محمد واظهر حجته بولیک حتی یستتم
بظهوره جمیع عبادک وبلادک ولا یستخفی احد بشیء من الحق اللهم انی ارغب الیک فی دولة الشریفة الکریمة التی
تعز بها الاسلام واهله وتذل بها النفاق واهله اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنا فیها من الداعین الی طاعتک القائدین
فی سبیلک وارزقنی کرامة الدنیا والآخرة اللهم ما انکرنا من الحق فعرفناه وما قصرنا عنه فبلغناه اللهم صل علی محمد وآل
محمد واستجب لی جمیع ما دعوتک واعطنی جمیع ما سالتک واجعلنا لآلائک من الشاکرین ولآلائک من الذاکرین واغفر لنا
الفائزین واغفر لنا ولابائنا والمؤمنین والمؤمنات انک اهلها یا ارحم الراحمین پس سجده کند و همان دعای سجده بخواند و چون خواهد وداع
کند بگوید السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما الله واقرأ علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللهم
اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما وارزقنی من مرافقتهما واحشرنی معهما وانفعنی بحبهما
والسلام علیکما یا مولای ورحمة الله وبرکاته **زیارت ابی الحسن علی الهادی** وابا محمد حسن بن علی علیهما السلام پس من بعد
سزاوار آنست که داخل روضه نشود و برابر شبکه مقدس بایستد و زیارت کند که ازو در زیارت هذین الامامین الهادیین
علیهما السلام تا آخر و بگوید السلام علیکما یا حجة الله السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض السلام علیکما یا من بدا لله
فیکما اتیتکما عارفا بحقکما معادیا لاعدائکما موالیا لاولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محققا لما حققتما مبطلا لما
ابطلتما اسال الله ربی وربکما ان یجعل حظی من زیارتکما الصلاة علی محمد وآله وان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما
الصالحین واسئله ان یعتق رقبتی من النار ویرزقنی شفاعتکما ومصاحبتکما ولا یفرق بینی وبینکما ولا یسلبنی حبکما
وحب آبائکما الصالحین ولا یجعله آخر العهد منکما ومن زیارتکما وان یحشرنی معکما فی الجنة برحمته اللهم ارزقنی حبهما وتوفنی
علی ملتهما والعن ظالمی آل محمد حقهم وانتقم منهم اللهم العن الاولین منهم والآخرین وضاعف علیهم العذاب الالیم انک علی

کل شی قدیر

کل شی قدیر اللهم عجل فرج ولیک وابن نبیک وابن ولیک واجعل فرجنا مع فرجهم یا ارحم الراحمین اگر داخل
شده باشد دو رکعت نماز کند نزد قبر هر یک از ایشان و داخل نشده باشد در مسجدی که از سلیف داخل شود نماز زیارت
کند و دعا کند با آنچه خواهد به درستی که مستجاب میشود و در سجده کند و دعای سجده بخواند و چون خواهد که وداع کند
بگوید السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما الله واقرأ علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به ودللتما علیه اللهم اکتبنا
مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهما وارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما ومع آبائهما والسلام علیکما و
رحمة الله وبرکاته **زیارت امام ضامن امام رضا علیه التحیة والثنا** روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع که حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که زود باشد که دفن کرده شود پاره از تن من بخراسان زیارت نکند او را مؤمنی الا که
بر داده حق تعالی آتش را از او و زیارت نکند او را گناهکاری الا که بیامرزد حق تعالی گناهان او را و روایتست از حضرت علی بن
ابی طالب ع که فرموده زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من بخراسان بزهر از روی ظلم و عدوان که نام او نام من
باشد و نام پدر او نام پسر عمران هر که زیارت کند او را در غریبی بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را اگر چه
گناهان او مثل عدد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که بیرون می آید
مردی از فرزندان من که نام او نام امیر المؤمنین علی باشد پس مدفون شود در زمین طوس و او در خراسان کشته شود بزهر
بظلم پس دفن کرده شود در غریبی هر که زیارت کند او را و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است عطا کند او را حق تعالی
اجر آنکس که شهید باشد و روایتست از حضرت امام موسی ع فرموده که هر که زیارت کند قبر ولد من علی بن موسی الرضا
مر او را باشد نزد حق تعالی ثواب هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد حج مقبول فرموده هفتاد هزار حج فرمود بسا حج که قبول
نشود پس هر که زیارت کند فرزند من علی را یا شبی نزد او بسر برد هم چنانست که زیارت کرده باشد حق تعالی را در عرش او و گفته
هم چنانست که زیارت کرده باشد در عرش فرمود بلی هرگاه روز قیامت شود باشند بر عرش حق تعالی چهار کس
از اولین و چهار کس از آخرین اما چهار کس از اولین نوح است و ابرهیم و موسی و عیسی علی نبینا وعلیهم السلام اما چهار کس
آخرین محمد است و علی و حسن و حسین علیهم السلام پس بساط گسترانند در پهلوی عرش پس بنشینند نزد ما
قبور ائمه و بالا زیند در جهه زوار و نزدیکترین بعرش زوار قبر ولد من علی باشد و نیز حضرت امام جعفر صادق ع فرموده
که کشته خواهد شد پاره از تن من بخراسان در شهری که او را طوس گویند هر که زیارت کند او را در آن زمین و عارف
باشد بحق او بگیرم دست او در روز قیامت و داخل کردانم او را در بهشت و اگر چه از اهل کبایر باشد گفتند یا امام عارف
بودن بحق او چیست فرمود آنکه بداند که امام مفترض الطاعة است و غریب است و شهید است و هر که زیارت کند او را
و عارف باشد بحق او عطا کند او را حق تعالی اجر هفتاد شهید از آن شهیدانی که در رکاب حضرت رسالت ص شهید
شده باشند و از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا ع منقولست که فرموده که هر که زیارت کند مرا با بعد
کردانم او را در روز قیامت در سه موضع تا خلاص شوند مردمان از اهوال روز قیامت اول در وقت پریدن نامهای
اعمال ۲ از گذشتن صراط ۳ نزد ترازوی اعمال و از حضرت امام محمد تقی ع منقولست که فرموده که هر که زیارت کند پدر مرا

ما در طوس بیامرزد حق تعالی گناهان گذشته و آینده پس چون روز زیارت شود غسل کرده شود از برای او بپوشد بر او بهترین

حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که … از حساب و طریق زیارت آنحضرت آنست که بعد از غسل با سکینه و وقار و

تسبیح و تهلیل گویان تکبیر و تحمید گویان برود و قدمها نزدیک نهد و چون بحضرت رسید بگوید السلام علیکم یا اهل بیت النبوة

و معدن الرسالة و خزان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و قادة الامم و دعائم الاخیار و عناصر الابرار و رعاة العباد و ارکان

البلاد و ابواب الایمان و امناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رب العالمین السلام علیکم و

رحمة الله و برکاته انه حمید مجید و … چون چشمش بر قبه مبارک افتد بگوید … و چون باستانه رسد و طلب اذن

طلبد بگوید الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق اللهم وقفت علی باب

بیت من بیوت نبیک وقد منعت الناس … یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم اللهم انی استأذنت

و استأذن رسولک صلواتک علیه و آله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و الملائکة الحافظین المقیمین فی هذا

المنزل الشریف علیهم السلام یا مولای و ابن مولای انا عبدک و ابن عبدک یا مولای و ابن مولای انا عبدک و ابن عبدک الذلیل

بین یدیک المعترف بحقک … قاصداً لحرمک متوجهاً لمقامک متوسلاً الی الله بک ادخل یا رسول الله

ادخل یا امیر المؤمنین … ادخل یا مولانا حسین بن علی ادخل یا مولانا محمد بن علی الباقر ادخل یا مولانا جعفر بن محمد

الصادق ادخل یا مولانا موسی بن جعفر الکاظم ادخل یا مولای یا ولی الله ادخل یا ایها الملائکة المقیمون المحدقون فی هذا

المشهد الشریف علیک سلام الله یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته پس … بگوید … اذن است

و دعای اذن … در جمیع اماکن شریفه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین … باید

که قبل از این مذکور شد و چون … داخل روضه مقدس شود پای راست پیش نهد و بگوید بسم الله و بالله و علی ملة

رسول الله صلی الله علیه و آله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و وصی

… پس … در پیش روی حضرت امام بایستد … روی او … آنحضرت دارد و … بگوید

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و انه سید الاولین و الاخرین و انه سید الانبیاء

و المرسلین اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و سید خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب عبدک و اخی رسولک الذی انتجبته بعلمک و جعلته هادیاً لمن شئت من خلقک و الدلیل

علی من بعثته برسالاتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله و السلام علیه و رحمة الله

و برکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک و زوجة ولیک و ام السبطین الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة

المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة نساء اهل الجنة اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن

و الحسین سبطی نبیک و سیدی شباب اهل الجنة القائمین فی خلقک و الدلیلین علی من بعثت برسالاتک و دیانی الدین بعدلک

و فصلی قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک و خلیفتک

فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد عبدک و ولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین الصادق البار

اللهم صل

اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح و لسانک فی خلقک الناطق بحکمک و الحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا

المرتضی عبدک و ولی دینک القائم بعدلک و الداعی الی دینک و دین آبائه الصادقین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی

محمد بن علی عبدک و ولیک القائم بامرک و الداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد عبدک و ولی دینک اللهم صل علی الحسن بن علی

العامل بامرک القائم فی خلقک و حجتک المؤدی عن نبیک و شاهدک علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک و

طاعة رسولک صلواتک علیهم اجمعین اللهم صل علی حجتک و ولیک القائم فی خلقک صلوة تامة نامیة باقیة تعجل بها فرجه

و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدنیا و الاخرة … پس … بنشیند در پیش روی حضرت امام و بگوید السلام علیک

یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض السلام علیک یا عمود الدین السلام علیک

یا وارث آدم صفوة الله السلام علیک یا وارث نوح نبی الله السلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله السلام علیک یا وارث

عیسی روح الله السلام علیک یا وارث محمد حبیب الله السلام علیک یا وارث امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع وصی

رسول الله السلام علیک یا وارث فاطمة الزهراء السلام علیک یا وارث الحسن و الحسین سبطی نبیک و سیدی شباب

اهل الجنة السلام علیک یا وارث محمد بن علی الباقر علم الاولین و الاخرین السلام علیک یا وارث جعفر بن محمد الصادق

البار الامین السلام علیک یا وارث موسی بن جعفر الکاظم الحلیم السلام علیک ایها الصدیق الشهید الزکی الرضی المسموم

المقتول السلام علیک ایها الوصی البر التقی اشهد انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر

و عبدت الله مخلصاً حتی اتاک الیقین السلام علیک و رحمة الله و برکاته بعد از آن برخیزد و خود را بر ضریح مقدس

… بر … روی … بگوید اللهم الیک صمدت من ارضی و قطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیبنی

و لا تردنی بغیر قضاء حوائجی و ارحم تقلبی علی قبر ابن اخی رسولک صلواتک علیه و آله بابی انت و امی اتیتک زائراً وافداً

عائذاً مما جنیت علی نفسی … فکن لی شفیعاً الی الله تعالی یوم فقری و فاقتی فلک عند الله مقام محمود

و انت عنده وجیه فی الدنیا و الاخرة و صلی الله علی محمد و آله اجمعین … بگوید اللهم انی …

بحبهم و بالتوسل بولایتهم … اللهم العن الذین بدلوا نعمتک …

… یا رحمن یا رحیم یا ارحم الراحمین … بگوید صلی الله علیک

مولای صلی الله علیک یا ابا الحسن صلی الله علیک … صلی الله علی روحک الطیب و جسدک الطاهر …

الزکی … و انت الصادق … لعن الله من قتلک و لعن الله من ظلمک … علیک منی سلام

یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته … کثیر …

حضرت امیر المؤمنین و … ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین …

… در زیارت حضرت امام حسین که … بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله الحسین

السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد

منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین و رحمة الله و برکاته

لعن الله علی قاتل الحسین آنگاه از پس زیارت در گرید و بالین گاه آید و بگوید السلام علیک ایها المظلوم السلام علیک
ایها الغریب السلام علیک ایها الشهید السلام علیک ایها المقتول المسموم السلام علیک یا مولای یا ابن مولای
رسول الله و رحمة الله و برکاته انک حمید مجید اشهد انک الامام الهادی و الولی المرشد ابرأ الی الله من
اعدائک واتقرب الیه بولایتک صلی الله علیک و رحمة الله و برکاته و بعد از آن بیاید ببالین قبر مقدس
و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار بخواند و بعد قل هو الله احد یا انا انزلناه یا سوره دیگر و در بعضی
روایات آمده که در رکعت اول الحمد و سوره یس و در رکعت دوم الحمد و سوره الرحمن بخواند و چون از نماز فارغ شود
تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها بگوید و هر دعا که خواهد بخواند و حاجتهای دین و دنیای خود را بخواهد و
پدر و مادر و مومنین و مومنات را بدعای خیر یاد کند که اثر تمام دارد پس سجده شکر کند و چون وقت زیارت
حضرت امام و دعای بجا بخواند و در حین مراجعت با قبل دعای وداع مشغول شود باید که بعد از زیارت در
برابر روی آنحضرت بایستد و بگوید استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئت
به و دللت علیه فاکتبنا مع الشاهدین اللهم ارزقنی حبهم و مودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علی ملائکة الله
و زوار قبر ابن نبی الله السلام علیک منی ابدا ما بقیت و دائما اذا فنیت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
اللهم ارزقنی العود ثم العود برحمتک یا ارحم الراحمین بدانکه سنتست که هرگاه بسفر بیرون رود از سفرهای
مباح یا طاعات پیش از آنکه بیرون رود غسل کند و در حین غسل بگوید بسم الله و بالله ولا حول ولا قوة الا
بالله و علی ملة رسول الله والصادقین عن الله صلوات الله علیهم اجمعین اللهم طهر به قلبی واشرح به صدری
واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا حول ولا قوة الا بالله اللهم اجعله لی نورا و طهورا و حرزا و شفاء من کل
داء و آفة و عاهة و سوء و مما اخاف واحذر و طهر جوارحی و عظامی و دمی و شعری و بشری و مخی و عصبی اللهم
اجعل الیوم نفرتی و وافتنی الیک یا رب العالمین انک علی کل شیء قدیر و پیش از آنکه از خانه بیرون رود باید که
دو رکعت نماز بکند که در روایت آمده که هیچ چیز فاضلتر از نماز نیست که مسافر بگذارد و از برای اهل و عیال خود در
وقت و بعد از آن اهل خود را جمع کند و وصیت کند و بگوید اللهم انی استودعک الیوم نفسی واهلی ومالی وولدی و
دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی و من کان منی بسبیل الشاهد منهم والغایب اللهم احفظنا بحفظ الایمان واحفظ
علینا اللهم اجعلنا فی رحمتک ولا تسلبنا فضلک انا الی الله راغبون اللهم انا نعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب
وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد فی الدنیا والآخرة اللهم انی اتوجه الیک هذا التوجه طلبا لمرضاتک وتقربا الیک
فبلغنی ما ارجوا و ما اؤمل فیک وفی اولیائک یا ارحم الراحمین بعد از آن وداع کند اهل بیت خود را و بایستد بر در سرای خود
تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بگوید و بگوید اللهم الیک وجهت وجهی و خلفت اهلی ومالی وما
خولتنی وقد وثقت بک فلا تخیبنی یا من لا یخیب من اراده ولا یضیع من حفظه اللهم صل علی محمد وآل محمد واحفظنی
فیما غبت عنه ولا تکلنی الی نفسی یا ارحم الراحمین اللهم ما توجهت له سبب فی المال و میسر علی عبادک و بلادک

وارزقنی فیها رضا امیر المومنین والائمة من ولده و جمیع اهل بیته علیهم السلام و مدد منک بالمعونة فی جمیع احوالی ولا
تکلنی الی نفسی ولا الی غیری فاکل واعطب و زودنی التقوی واغفر لی فی الآخرة والاولی اللهم اجعلنی اوجه من
توجه الیک و بعد از آن فاتحة الکتاب را سه بار بخواند و یکبار پیش روی خود دمد و یکبار بجانب راست و یکبار بجانب
چپ و آیة الکرسی و قل هو الله احد و معوذتین بهمین ترتیب بخواند و بعد از آن بگوید اللهم احفظنی واحفظ ما معی و
بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل و از منزل بیرون رود و این دعا بخواند بسم الله و بالله توکلت علی الله ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سنتست که کلمات فرج بخواند و چون از دروازه شهر بیرون رود دو رکعت نماز و آنکه کم
توانند بعد از نماز صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و این دعا بخوانند اللهم انی استودعک دینی و نفسی ومالی و ذریتی واهلی
و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی واستعطفک من کل آفة و عاهة و لتعصمنی من کل ذلک و حفظا یا سمیع یا قریب یا حفیظ یا مجیب
اجب دعائی بالکرم بزرگوار آنگاه مشت سنگ ریزه از زمین بردارد و بر هر یک از آن ده ریزه این دعا
بخواند که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون و قل هو الله
احد تا آخر و این سنگ ریزها را با خود دارد که در این سفر هیچ خطر و ضرر بیابان نرسد و از حضرت امیر المومنین
و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی ابن ابی طالب مرویست که هرکه بسفر رود و با او باشد عصائی از چوب
لوز تلخ و بخواند این آیات را و نیز بر عصا نویسد ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء
السبیل ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون ووجد من دونهم امرأتین تذودان قال ما
خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء وابونا شیخ کبیر فسقی لهما ثم تولی الی الظل فقال رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر فجاءته احداهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا فلما
جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین قالت احداهما یا ابت استأجره ان خیر
من استأجرت القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت
عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین قال ذلک بینی وبینک ایما
الاجلین قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل این کرد او حق تعالی او را از جانوران درنده و از دزد و قطاع الطریق
و زهرها ایمن دارد و از حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام منقولست که هرکه بسفر رود و این دو بیت را همراه
داشته باشد از بلاها محفوظ ماند و در راه مانده نشود بیت حب انجم ساعاتکم سلامة ویرعکم الرحمن من کل
جانب تحفظا علیکم ما تشتتم من النوی تیسر سلککم فی سبیل الاسباب و نیز مرویست که هرکه در سفر این نامها
با خود دارد از تمام عالم بد و از کید مکر محفوظ باشد باذن الله تم بطوشبا حیبا اطوشبا قهارا الهفا مقیدا احیا
و دعا و چون خواهد که سوار شود بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله والله اکبر و چون سوار شود بگوید که الحمد لله
الذی هدانا للاسلام و من علینا بمحمد سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون والحمد لله
رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان علی الامر اللهم بلغنا بلاغا یبلغ الی خیر بلاغا یبلغ الی رضوانک

ورضوانك ومغفرتك اللهم لا عطاء الا عطاؤك ولا خير الا خيرك ولا حافظ الا حفظك وبابى كه جيزى تصدق كند بكويد بعون الله
وقوته اخرج ودر سفر ذكر خدا بسيار كويد **طريق زيارت حضرت صاحب الامر عليه السلم** در هر زمان وهر مكان كه خواهد
متوجه زيارت بكويد بسم الله الرحمن الرحيم سلام على آل يس السلم عليك يا داعي الله ورباني آياته السلم عليك يا
باب الله وديان دينه السلم عليك يا خليفة الله وناصر حقه السلم عليك يا حجة الله ودليل ارادته السلم عليك يا تالي
كتاب الله وترجمانه السلم عليك في اناء ليلك واطراف نهارك السلم عليك يا ميثاق الله الذي اخذه ووكده السلم عليك
يا وعد الله الذي ضمنه السلم عليك ايها العلم المنصوب والعلم المصبوب والغوث والرحمة الواسعة وعدا غير مكذوب السلم عليك
حين تقوم السلم عليك حين تقعد السلم عليك حين تقرا وتبين السلم عليك حين تصلي وتقنت السلم عليك حين تركع وتسجد السلام
عليك حين تحمد وتستغفر السلم عليك حين تهلل وتكبر السلام عليك حين تصبح وتمسي السلم عليك في الليل
اذا يغشى والنهار اذا تجلى السلم عليك ايها الهادي المامون السلم عليك ايها المقدم المامول بجوامع السلم عليك
اشهدك يا مولاي اني اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله لا حبيب الا هو واهله
وان امير المؤمنين حجته والحسن بن علي حجته والحسين حجته واشهد انك حجته وانتم الاول والاخر وان رجعتكم
حق لا شك فيها يوم لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا وان الموت حق والبرزخ حق
وسوال منكر ونكير في البرزخ حق والقبر حق والحساب والميزان حق والصراط والمرصاد حق والجنة والنار حق والوعد
والوعيد حق يا مولاي شقي من خالفكم وسعيد من اطاعكم فاشهد على ما اشهدتك عليه وانا ولي لك بري
من عدوك فالحق ما رضيتموه والباطل ما اسخطتموه والمعروف ما امرتم به والمنكر ما نهيتم عنه فنفسي مؤمنة بالله وحده
برسوله وبامير المؤمنين وبكم يا مولاي اولكم واخركم ونصرتي معدة لكم ومودتي خالصة لكم امين اللهم اني اسئلك
ان تصلي على محمد والمهدي نبي رحمتك يا ارحم الراحمين وكلمة نورك واسئلك ان تملأ قلبي نور اليقين وصدري
نور الايمان وفكري نور النيات وعزمي نور العلم وبصري نور الضياء وسمعي نور المودة ومودتي نور الموالات لمحمد
والهم حتى القاك وقد وفيت بعهدك وميثاقك فتغشيني رحمتك يا ولي يا حميد اللهم صل على خليفتك في ارضك
وحجتك في بلادك والداعي الى سبيلك والقائم بقسطك والثائر بامرك ولي المؤمنين وبوار الكافرين ومجلي الظلمة ومنير الحق
والساطع بالحكمة والصدق وكلمتك التامة في ارضك المرتقب الخائف والولي الناصح سفينة النجاة وعلم الهدى
ونور ابصار الورى وخير من تقمص وارتدى وعلي العمى الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
انك على كل شيء قدير اللهم صل على وليك وابن اوليائك الذين اوجبت طاعتهم واذهبت عنهم الرجس وطهرتهم
تطهيرا اللهم انصره وانتصر به لاوليائك واوليائه وشيعته وانصاره واتباعه واجعلنا منهم في الدنيا والاخرة اللهم
اعذه من شر كل باغ وطاغ ومن شر جميع خلقك واحفظه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله واحرسه
وامنعه ان يوصل اليه بسوء واحفظ فيه رسولك وآل رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم اظهر به العدل وايده بالنصر
وانصر ناصريه واخذل خاذليه واقصم به جبابرة الكفرة واقتل به الكفار والمنافقين وجميع الملحدين في مشارق

الارض ومغاربها وبرها وبحرها اللهم ارني في محمد سابا بلوت وفي عدوهم ما يحذرون يا اله الحق امين يا ذا الجلال
والاكرام يا ارحم الراحمين بالكرم الاكرمين **طريق زيارت حضرت صاحب الامر عليه السلم** در هر صباح بكويد اللهم بلغ مولاي
صاحب الزمان صلوات الله وسلامه عليه وعن جميع المؤمنين والمؤمنات في مشارق الارض ومغاربها وبرها وبحرها
وسهلها وجبلها حيهم وميتهم وعن والدي وولدي وعني من الصلوات والتحيات زنة
عرشك ومداد كلماتك ومعدد ما احصاه كتابك واحاط به علمك اللهم اني اجدد له في هذا اليوم وفي كل يوم عهدا
وعقدا وبيعة في رقبتي اللهم كما شرفتني بهذا التشريف وفضلتني بهذه الفضيلة وخصصتني بهذه النعمة فصل على مولاي
وسيدي صاحب الزمان واجعلني من المستشهدين بين يديه طائعا غير مكره في الصف الذي نعت اهله في
كتابك فقلت كانهم بنيان مرصوص على طاعتك وطاعة رسولك واوليائك عليهم السلم اللهم هذه بيعة له في عنقي
الى يوم القيمة وصلى الله على محمد وآله اجمعين يا رب العالمين در ماه مبارك رجب زيارت هر امامى كه خواهد نقلست
از مصباح كبير شيخ ابو جعفر طوسي عليه الرحمة بعد از زيارت بكويد الحمد لله الذي اشهدنا مشهد اوليائه في رجب
واوجب علينا من حقهم ما قد وجب وصلى الله على محمد المنتجب وعلى اوصيائه الحجب اللهم فكما اشهدتنا مشهدهم
فانجز لنا موعدهم واوردنا موردهم غير محلئين عن ورد في دار المقامة والخلد والسلم عليكم اني قد قصدتكم واعتمدتكم
بمسألتي وحاجتي وهي فكاك رقبتي من النار والمقر معكم في دار القرار مع شيعتكم الابرار والسلم عليكم بما صبرتم
فنعم عقبى الدار انا سائلكم واملكم فيما اليكم التفويض وعليكم التعويض فبكم يجبر المهيض ويشفى المريض وما تزداد الارحام وما
تغيض اني بسركم مؤمن ولقولكم مسلم وعلى الله بكم مقسم في رجعتي بحوائجي وقضائها وامضائها وانجاحها وابرا
حها وبشؤوني لديكم وصلاحها والسلم عليكم سلام مودع ولكم حوائجه مودع يسال الله اليكم المرجع وسعيه اليكم غير منقطع وان يرجعني من
حضرتكم خير مرجع الى جناب ممرع وخفض عيش موسع ودعة ومهل الى حين الاجل وخير مصير ومحل في النعيم الازل والعيش
المقتبل ودوام الاكل وشرب الرحيق والسلسبيل وعل ونهل لا سام منه ولا ملال ورحمة الله وبركاته وتحياته
وصلواته حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير **زيارت جامعه شيخ مفيد** در روضه كه در
مشاهد هريك از حضرات ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين جايز است كه بانى زيارت نامه اكتفا نمايد
چنانكه چون زيارت بكويند السلم على اولياء الله واصفيائه السلم على امناء الله واحبائه السلم على انصار الله وخلفائه
السلم على محال معرفة الله السلم على معادن حكمة الله السلم على مساكن ذكر الله السلم على مظهري امر الله ونهيه السلم
على الدعاة الى الله السلم على المستقرين في مرضات الله السلم على المخلصين في طاعة الله السلم على الادلاء على الله السلم على الذين من والاهم
فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله ومن عرفهم فقد عرف الله ومن جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد
اعتصم بالله ومن تخلى منهم فقد تخلى من الله اشهد الله اني حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم مؤمن بما امنتم به كافر بما كفرتم به
محقق لما حققتم مبطل لما ابطلتم مؤمن بسركم وعلانيتكم مفوض في ذلك كله اليكم لعن الله عدوكم من الجن والانس وضاعف عليهم العذاب
الاليم وانا ابرا الى الله منهم والسلم عليكم ورحمة الله وبركاته **طريق زيارت ستى فاطمه بنت موسى الكاظم عليه السلم**

باین وجه است که در برابر قبر بایستد و بعد از زیارت بگوید السلام علیک ایتها السیدة الطاهرة السلام علیک ایتها السیدة
الصدیقة السلام علیک ایتها السیدة الرضیة المرضیة السلام علیک یا بنت رسول الله السلام علیک یا بنت امیر المؤمنین السلام
علیک یا بنت الحسن المجتبی السلام علیک یا بنت الحسین الشهید بکربلا السلام علیک یا بنت الامام علی بن الحسین زین
العابدین السلام علیک یا بنت الامام محمد الباقر السلام علیک یا بنت الامام جعفر الصادق السلام علیک یا بنت الامام [illegible]
محمد التقی السلام علیک وعلی آبائک المظلومین وعلی اجدادک المعصومین وعلی اخوانک الطاهرین وعلی من احبک من
المؤمنین السلام علیک یا سیدة نساء العالمین اتیتک زائرا وحاجاتی الیک مستودعها فها انا ذا استودعک دینی وامانتی
وخواتیم عملی وجوامع املی والی منتهی اجلی السلام علیک ورحمة الله وبرکاته وبعد از آن دو رکعت نماز بگذارد طریق
زیارت مشایخ و مجتهدین بعد از زیارت بگوید السلام علیک یا بحر العلوم وکنزها ومحیی الرسوم ومروجها السلام علیک
یا حافظ الدین ومعین المؤمنین ومروج شریعة سید المرسلین وائمة المعصومین السلام علیک ایها الشیخ العالم العامل
السلام علیک ایها الزاهد الکامل السلام علیک ایها المحدث السلام علیک یا عضد الاسلام السلام علیک ایها العارف
المرید والعابد المسدد اشهد انک قد بذلت فی احیاء الدین واجتهدت فی حفظ شریعة سید الاولین والآخرین
واتبعت سنن الابرار ورویت عنهم الاخبار وعملت بما رویت واشهد انک اظهرت الحق وابطلت الباطل
وسهلت السبیل واوضحت الطریق ونصرت المؤمنین فجزاک الله افضل جزاء الطائعین وحشرک مع النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا اللهم اجعل قبره نورا وروحا وریحانا وصلی الله علی
محمد وآله اجمعین واز معصوم منقولست که هر کس بگور مسلمانان گذر کند واین کلمات را بگوید السلام علیکم یا اهل لا
اله الا الله کیف رایتم قول لا اله الا الله اللهم بحق لا اله الا الله احشرنا وایاهم فی زمرة لا اله الا الله وصلی الله
علی محمد وآله الطاهرین حضرت عزت او را ثواب پنجاه سال عبادت بدهد وکفاره گناهان پنجاه ساله او
و مادر و پدر او شود و نیز منقولست که کسی چون داخل شود بر قبور مؤمنین سنتست که بگوید السلام علی اهل
الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المستقدمین منکم والمستاخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و در
مصحف الرضا مذکورست که هر که یازده بار سوره قل هو الله احد در قبور مسلمانان بخواند وثواب او را بایشان
قسمت کند حق تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه از اموات حسنه در نامه اعمال او ثبت نماید و در محل نگاه کردن بقبور این
دعا خواندن ثواب بسیار وارد که السلام علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمؤمنات انتم لنا سلف ونحن لکم تبع
علی آثارکم واردون نسئل الصلوة علی محمد وآل محمد والمغفرة لنا ولکم و مرویست که هرگاه یکی از برادران مؤمن
رسند بنهند دست خود را بر قبر و بگویند اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من
رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بمن کان یتولاه من الائمة المعصومین و سوره انا انزلناه
هفت بار بخواند و هر یک از الحمد و قل هو الله احد و معوذتین و آیة الکرسی سه بار ایمن شود از فزع اکبر در
روز محشر روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع که هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را در راه خدای تعالی

موکل گرداند حق تعالی هفتاد هزار ملک را که ندا کنند در روز قیامت که الا طبت وطابت لک الجنة یعنی بدان که پاک شدی
و پاکیزه است از برای تو بهشت و دیگر فرموده که هر که زیارت کند برادر مؤمن خود را در راه خدای تعالی لا لغیره واجب میشود او را
بهشت و مراد از زیارت ایام حیاتست و از حضرت امام موسی کاظم روایتست که فرموده که هر که قادر نباشد بر زیارت
ما باید که زیارت کند صلحای برادران خود را که نوشته میشود ثواب زیارت ما از برای او و سنتست که کسی که بزیارت
رود استقبال کند زایر خود را که او را در بغل گیرد و مصافحه کند و پیشانی یکدیگر را ببوسند خصوصا علما و سادات
را باید که تکلف نکند بلکه هر چه باشد و هر چه حاضر باشد در خانه از طعام و میوه و بوی خوش اگر لازم آید از برای او بیاورد
و صدقه از برای او بکند آنچه و خوش خوبی کند و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که مؤمنان چون ملاقات
کنند یکدیگر را و مصافحه کنند فرود آورد حق تعالی در میان انگشتان صد جزو رحمت را و نود و نه جزو از آنکس باشد
که در دوستی محکم‌تر و مهربان‌تر باشد طریق زیارت حضرت معصومین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
در هر روز بدین ترتیب زیارت النبی ص فی یوم السبت بعد از زیارت بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد انک رسوله وانک محمد بن عبد الله واشهد انک قد بلغت رسالات ربک ونصحت لامتک وجاهدت
فی سبیل الله بالحکمة والموعظة الحسنة وادیت الذی علیک من الحق وانک قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی
الکافرین وعبدت الله مخلصا حتی اتیک الیقین فبلغ الله بک اشرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا
بک من الشرک والضلال اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعل صلواتک وصلوات ملائکتک المقربین وانبیائک المرسلین
وعبادک الصالحین واهل السموات والارضین ومن سبح یا رب العالمین من الاولین والآخرین علی محمد عبدک
ورسولک ونبیک وامینک ونجیبک وحبیبک وصفیک وصفوتک وخاصتک وخالصتک وخیرتک من
خلقک واعطه الفضل والفضیلة والوسیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون والآخرون اللهم انک
قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما الهی فقد
اتینا نبیک مستغفرین تائبین من ذنوبنا فصل علی محمد وآل محمد واغفرها لنا یا سیدنا اتوجه بک وباهل بیتک الی الله ربک وربی
لیغفر لی ذنوبی پس سه مرتبه بگوید یا حبیب قلوبنا فمن اعظم المصیبة بک حیث انقطع عنا الوحی وحیث فقدناک فانا
لله وانا الیه راجعون پس بگوید یا سیدنا یا رسول الله صلوات الله علیک وعلی اهل بیتک الطیبین الطاهرین هذا
یوم السبت وهو یومک وانا فیه ضیفک وجارک فاضفنی واجرنی فانک کریم تحب الضیافة ومامور بالاجارة فا
حسن ضیافتنا واجارتنا بمنزلة الله عندک وعند اهل بیتک وبمنزلتهم عنده وبما استودعکم من علمه
فانه اکرم الاکرمین زیارت حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب ع فی یوم الاحد
بعد از زیارت بگوید السلام علی الشجرة النبویة والدوحة الهاشمیة المضیئة المثمرة بالنبوة المونقة بالامامة السلام علیک
وعلی ضجیعیک آدم ونوح والسلام علیک وعلی اهل بیتک الطیبین الطاهرین السلام علیک وعلی الملائکة المحدقین
بک والحافین بقبرک یا مولای ولمرضی فانک کریم تحب الضیافة ومامور بالاجارة فافعل ما رغبت الیک فیه ورجوت

شك بمنزلتك والبيتك عند الله بمنزلته عندكم وبحق ابن عمك رسول الله صلعم وعليكم اجمعين زيارت حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله عليها في يوم الاحد بعد از نيت بگويد السلم عليك يا ممتحنة امتحنك الذي خلقك قبل ان يخلقك فوجدك لما امتحنك
صابرة انا لك مصدق صابر على ما اتى به ابوك ووصيه صلوات الله عليهما وانا اسئلك اذ كنت صدقتك الا
الحقتني بتصديقي لهما لتسر نفسي فاشهدي اني ظاهر بولايتك وولاية ال بيتك صلوات الله عليهم اجمعين
زيارت ديگر از نيت بگويد السلم عليك يا ممتحنة امتحنك الذي خلقك قبل ان يخلقك فكنت لما امتحنك صابرة
ونحن لك اولياء مصدقون ولكل ما اتى به ابوك صلى الله عليه واله واتى به وصيه عليه السلم مسلمون ونحن
نسئلك اللهم اذ كنا مصدقين لهم ان تلحقنا بتصديقنا بالدرجة العالية لنسر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتهم عليهم السلم
زيارت حضرت امام حسن عم في يوم الاثنين بعد از نيت بگويد السلم عليك يا ابن رسول الله رب العالمين السلم عليك
يا ابن امير المؤمنين السلم عليك يا ابن فاطمة الزهرا السلم عليك يا صفوة الله السلم عليك يا امين الله السلم عليك
يا نور الله السلم عليك يا حجة الله السلم عليك يا بيان حكم الله السلم عليك يا ناصر دين الله السلم عليك ايها
السيد الزكي السلم عليك ايها البر الوفي السلم عليك ايها القائم الامين السلم عليك ايها العالم بالتاويل السلم
عليك ايها الهادي المهدي السلم عليك ايها الطاهر الزكي السلم عليك ايها الحق الحقيقي السلم عليك ايها
الشهيد الصديق السلم عليك يا ابا محمد الحسن بن علي عليهما السلم ورحمة الله وبركاته زيارت حضرت امام حسين عم
يوم الاثنين السلم عليك يا ابن رسول الله السلم عليك يا ابن امير المؤمنين السلم عليك يا ابن سيدة نساء العالمين
اشهد انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا وجاهدت
في سبيل الله حق جهاده حتى اتاك اليقين فعليك السلم مني ما بقيت وبقي الليل والنهار وعلى ال بيتك الطيبين الطاهرين
انا يا مولاي مولى لك ولال بيتك سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم مؤمن بسركم وجهركم وظاهركم وباطنكم لعن الله
اعداءكم من الاولين والاخرين وانا ابرء الى الله تعالى منهم يا مولاي يا ابا عبد الله هذا يوم الاثنين وهو يومكما وباسمكما
وانا فيه ضيفكما فاضيفاني واحسنا ضيافتي فنعم من استضيف به انتما وانا فيه من جواركما فاجيراني فانكما مامورا بالضيافة
والاجارة وصلى الله عليكما الطيبين الطاهرين زيارت حضرت امام زين العابدين و امام محمد باقر و امام جعفر صادق
عليهم السلم في يوم الثلثا بعد از نيت بگويد السلم عليكم يا خزان علم الله السلم عليكم يا ائمة الهدى السلم عليكم يا اعلام
التقى السلم عليكم يا اولاد رسول الله انا عارف بحقكم مستبصر بشانكم معاد لاعدائكم موال لاوليائكم بابي انتم وامي صلوات الله
عليكم يا مولاي ورحمة الله وبركاته اللهم اني اتولى اخرهم كما توليت اولهم وابرء من كل وليجة دونهم السلم عليكم يا سيد
العابدين وسلالة الوصيين السلم عليك يا صادقا مصدقا في القول والفعل يا مولاي هذا يومكم وهو يوم الثلثا وانا فيه ضيف لكم
ومستجير بكم فاضيفوني واجيروني بمنزلة عندكم وال بيتكم الطيبين الطاهرين زيارت امام موسى كاظم وعلي بن موسى الرضا
ومحمد التقي وعلي النقي عليهم السلم في يوم الاربعا بعد از نيت بگويد السلم عليكم يا اولياء الله السلم عليكم يا حجج الله السلم
عليكم يا نور الله في ظلمات الارض صلوات الله عليكم وعلى ال بيتكم الطاهرين بابي انتم وامي لقد عبدتم الله

مخلصين

مخلصين له الدين وجاهدتم في سبيل الله حق جهاده حتى اتيكم اليقين فلعن الله اعداءكم من الجن والانس وانا ابرء الى الله
منهم يا مولاي يا ابا الحسن علي بن موسى الرضا يا مولاي يا ابا جعفر محمد بن علي يا مولاي يا ابا الحسن علي ابن محمد انا
مولاي لكم مؤمن بسركم وجهركم متضيف بكم في يومكم هذا وهو يوم الاربعا ومستجير بكم فاضيفوني واجيروني بال
بيتكم الطيبين الطاهرين زيارت حضرت امام حسن عسكري في يوم الخميس بعد از نيت بگويد السلم عليك يا ولي الله
السلم عليك يا حجة الله وخالصته السلم عليك يا امام المؤمنين ووارث المرسلين وحجة الله رب العالمين صلى الله
عليك وعلى ال بيتك الطيبين الطاهرين يا مولاي يا ابا محمد الحسن بن علي انا مولى لك ولال بيتك وهذا يومك
وهو يوم الخميس وانا ضيفك ومستجير بك فيه فاحسن ضيافتي واجارتي بحق ال بيتك الطيبين الطاهرين
زيارت حضرت امام الهمام محمد المهدي صاحب الزمان عليه السلم في يوم الجمعه بعد از نيت بگويد السلم عليك يا حجة الله في ارضه
السلم عليك يا عين الله في خلقه السلم عليك يا نور الله الذي به يهتدي المهتدون ويفرج به عن المؤمنين السلم عليك
ايها المهذب الخائف السلم عليك يا سفينة النجاة السلم عليك يا عين الحيوة صلى الله عليك وعلى ال بيتك
الطيبين الطاهرين السلم عليك عجل الله لك ما وعدك من النصر وظهور الامر السلم عليك يا مولاي انا عارف
باوليائك واعدائك اتقرب الى الله تعالى بك وبال بيتك وانتظر ظهورك وظهور الحق على يديك واسئل الله
ان يصلي على محمد وال محمد وان يجعلني من المنتظرين لك والتابعين والناصرين لك على اعدائك والمستشهدين بين يديك
في جملة اوليائك يا مولاي يا صاحب الزمان صلوات الله عليك وعلى ال بيتك هذا يوم الجمعة وهو يومك
المتوقع فيه ظهورك والفرج فيه للمؤمنين على يديك وقتل الكافرين بسيفك وانا يا مولاي فيه ضيفك وجارك وانت يا مولاي
كريم من اولاد الكرام ومامور بالاجارة فاضفني واجرني صلوات الله عليك وعلى ال بيتك الطيبين الطاهرين
منقبت اهلي شيرازي بحق روز برات سفيد و سياه * خداي عز وجل لا اله الا الله * بحق صاحب معراج احمد مرسل
كه جبرئيل براهش نثار كرد پر راه * بحق شاه ولايت علي عالي قدر * كه كرد در آتش كشف روي كرد نگاه * بحق ذات بلند امام
حسن * جليس احمد مرسل انيس حضرت شاه * بحق شاه شهيدان حسين پاك گهر * كه گرد دامن پاكش نگشت گرد گناه *
بحق گوهر زين العباد كز سجود داشت * كمال معني آدم جمال صورت ماه * بحق عالم امر محمد باقر * كه بود خاطرش از علم من لدنه آگاه *
بحق جعفر صادق امام اهل يقين * كه هر چه گفت بصدق كلام اوست گواه * بحق موسي كاظم كليم طور شرف * شهيد اختراني
صدق و دل نه از اكراه * بحق شاه خراسان علي بن موسى * چراغ دين كه عالم فروغ نور اله * بحق اختر برج شرف سپهر كرم * محمد تقي
ان اشكر زبت مجاه * بحق مبلا ارباب دل علي نقي * جهان علم و ادب خسرو فلك خرگاه * بحق عسكري ان شهسوار لشكر دين *
مه سپهر امامت شه ستاره سپاه * بحق حجت بر حق محمد مهدي * شهي كه ذكر جمالش فتاده در افواه * كه سوي من نظري
كن كه بس شكسته دلم * بشوي نامه اعمال من ز گرد گناه * بحث ١٢ در تعقيب نماز و بعضي از آيات و ادعيه ماثوره
بانكه دعا افضل عبادتست و دعا در لغت خواستن و طلب كردنست و در اصطلاح چيز خواستنست از كسي كه بزرگ
تر باشد از داعي و از جمله فوايد دعا رفع ظلم است و ستم يا رفع بلا و نقم يا طلب رحمت و مغفرت يا دوام دولت

ونفع جهت خود و والدين و مؤمنين دوستان خويش و بيانكه دانستن دعوات و دعاها عقلا و نقلا مستحسن است زيرا كه دفع ضرر
بقدر امكان واجب است و حصول ضرر بسيار الوقوع است بلكه ضروري الوقوع جون بودن عنت دفع و بلا و دفع ضرر نيك و از روا
و دفع انها بدعا ممكن است پس ترك چنين فعلي بنزد عقلا قبيح است و مؤيد اينست انچه روايت كرده اند از حضرت
رسالت ص كه روزي باصحاب خود فرمود كه دلالت كنم شما را بسلاحي كه نجات دهد شما را از دشمنان و بسيار دارد روزي شما را گفتند بلي
يا رسول الله فرمود تدعون ربكم بالليل والنهار فان سلاح المؤمن الدعا يعني بخوانيد پروردگار خود را در شب و روز پس بدرستي
كه سلاح مؤمن دعاست و نيز از حضرت رسالت ص منقول است كه حوائج خود را رجوع بحضرت حق سبحانه و تعالى نمائيد و بتضرع
و زاري ملتجي شويد و دعا كنيد در طلب حاجات دنيا و بردن بلاها در دفع بليات و با اخلاص تمام دعا كنيد كه دعا مغز عبادت
و هيچ مؤمني خدا را نخواند الا كه حاجت او روا شود خواه در دنيا خواه در عقبي و اگر در دنيا بجهت مصلحتي ان دعا مستجاب نشود كفاره
انچه او كرده بود و روايت كرده اند كه از حضرت امام جعفر صادق ع پرسيدم كه پيغمبر صلى الله عليه در حق دعا فرموده كه [illegible]
ديگري پيش از انكه سؤال كند دعا كنند و ديگر اكثر اوقات در زمان باشد حضرت امام فرمود كه هر دو خوبست كه فرموده رسول الله
تعالى كه ذكر من مشغول كند او را از سؤال كردن از من بهتر دهم او را از انچه بسائلان دهم و فرموده كه
ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين يعني بخوانيد مرا تا اجابت كنم شما را
تحقيقا انانكه تكبر مي كنند از عبادت من زود باشد كه داخل شوند در جهنم خوار و ذليل و در روايت است كه حضرت ...
در روز قيامت ... كه دعا كرده باشند ... از حضرت امام محمد باقر ع ... هيچ چيز نزد حق تعالى دوستتر از آن نيست
كه طلب كنند از او و ... حضرت امام جعفر صادق ع فرمود كه روايت كند
حضرت امير المؤمنين علي ابن ابي طالب ع كه دوستترين اعمال نزد او سبحانه دعاست و از حضرت امام علي نقي ع مرويست كه هر گاه بنده
متوجه شود و دعا كند حق تعالى از او دفع كند ان بلا را و اگر دعا نكند ان بلا نازل شود ... پس بايد كه هميشه دعا كنيد و امثال
اينها از آيات و احاديث و روايات بسيار است و بايد دانست كه شرط مهم دعا بعد از دعا و در اثناي آن بجاي بايد
آورد بسيار است و بعضي از آنها نوشته اند **اول** بر طهارت بودن **٢** روي بقبله نشستن و باخلاص خواندن **٣** حسن ظن در اجابت
بحضرت حق سبحانه داشتن يعني يقين داند كه مستجاب ميشود **٤** اظهار خضوع و خشوع نمودن **٥** در اول بسم الله و الحمد لله گفتن
٦ در ابتدا و آخر دعا صلوات فرستادن **٧** ختم صلوات نمودن زيرا كه يقين است كه چون بنده از حق تعالى درخواست كند
خلاصه كند محمد و آل محمد البته مستجاب ميكند و چون اول و آخر دعا مستجاب شود او كريم است نه آنكه اول و آخر را قبول
كند **٨** دعا را بجاي ديگر مشغول نساختن **٩** بگناه خود معترف گشتن **١٠** گريه كردن يا خود را بگريه داشتن و تضرع و زاري
دعا كردن **١١** برادران مؤمن را در دعا شريك ساختن **١٢** از حرام اجتناب نمودن **١٣** صدقه قبول دادن **١٤** بتضرع و زاري
دعا كردن و عدم استعجال در دعا و اسطه اینها است و دیگر شرايط بايد هميشه دائم كه حضرت ناشي الحاجات عالم است بانكه اگر دعوت
وقت مراد حاصل شود از انواع فساد و ضرر بشخص خود با خبر ظاهر شود و حضرت رسالت پناه ع فرموده كه بسيار كه دعا استجابت ندارد
حرص بودن بر ان بمعرض كرده شود و ايه كريمه و عسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم و عسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم

سوره انبيا و دعاهاي چند كه مروي بود است يكي انكه در خانه نشينند و در طلب معاش سعي نكنند و بگويند اللهم ارزقني و ديگر انكه انچه بوده
باد در معصيت و غير مصرف شرعي صرف كنند و بعد از ان از حق تعالى عوض ان طلب كنند و ديگر كسي كه او را قساوت قلب باشد بدعا مشغول شود
و ديگر كسي كه دعاي بلا جهت متوجه او شده الله و بجهت دفع او دعا كند تا بلا بوقوع نرسد زيرا كه تا بلا نازل نشده دفع شايد بدعا دفع شود و اما
هر گاه كه نازل شد دفع ان نمي شود و از مواضع كه دعا در ان مستجاب ميشود بيت المقدس است و مكه معظمه و مسجد الحرام و مسجد النبي ص
و مسجد كوفه و مشاهد انبيا و اوليا امامزادگان خصوصا حضرت ابا عبد الله الحسين ع بي شك و شبهه دعا مستجاب ميشود **اول** وقت وزيدن
بادهاي تند **٢** نزد زوال افتاب **٣** عند نزول باران **٤** هنگام ريختن خون شهيد مؤمن كه در ان اوقات درهاي آسمان باز ميشود
و نيز از آنحضرت منقول است كه حق تعالى دوست دارد دعا كنند كان را و فرموده كه غنيمت دانيد دعا كردن را از اول سحر تا طلوع آفتاب كه
درهاي آسمان باز ميشود و بادهاي رحمت ميوزد و روزي قسمت ميكنند و حاجتهاي بزرگ برمي آورند و از كسانيكه دعاي ايشان مستجابست
دعاي والدين است و مظلوم و امام عادل و غازي و مريض و مظلوم و دعا كند برادران مؤمن در غيبت و هيچ دعاي اين نيست كه از منزلت
دران دعا رد شود الا بيمه و امام و انا بجناب است و بدانكه در تعقيب نماز فرايض بسيار است و افضل تعقيب تسبيح حضرت فاطمه زهرا
صلوات الله و سلامه عليها است و ان سي و چهار بار الله اكبر است و سي و سه بار الحمد لله و سي و سه بار سبحان الله و بعد از ان
تا ابتداي سلام دستها برداريد تا برابر گوشها و بگوييد الله اكبر و دستها را فرود آورند سه بار و دستها بر زانو زده نظر
نيت بگذارد و بعد از سه بار تكبير بگويند لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله الها واحدا و نحن له
مخلصون لا اله الا الله ربنا و رب ابائنا الاولين لا اله الا الله لا نعبد الا اياه مخلصين له الدين و لو كره المشركون لا اله الا الله
وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد يحيي و يميت و هو حي لا يموت
بيده الخير و هو على كل شيء قدير و اليه المصير استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم و اتوب اليه و اسئله
التوبة اللهم اهدني من عندك و افض علي من فضلك و انشر علي من رحمتك و انزل علي من بركاتك سبحانك لا اله الا انت اغفر لي
ذنوبي كلها جميعا فانه لا يغفر الذنوب الا انت اللهم اني اسئلك من كل خير احاط به علمك و اعوذ بك من كل شر احاط
به علمك اللهم اني اسئلك عافيتك في اموري كلها و اعوذ بك من خزي الدنيا و عذاب الآخرة و اعوذ بك
بوجهك الكريم و عزتك التي لا ترام و قدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا و الآخرة و من شر الاوجاع كلها و لا حول و لا قوة الا
بالله العلي العظيم توكلت على الحي الذي لا ينام و لا يموت و الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له
ولي من الذل و كبره تكبيرا و بعد از ان نيت كرده با توجه كه تسبيح حضرت فاطمه زهرا و بعد از هر نمازي فاضلترست از هزار ركعت
نماز سنتي بعد از ان بگويد لا اله الا الله ان الله و ملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما اللهم
لبيك و سعديك اللهم صل على محمد و آل محمد و على اهل بيت محمد و ذرية محمد عليه و عليهم السلام و رحمت الله و بركاته و التحيات
التسليم منا الصبر و لا نعام بجهر و التصديق لم ربنا امنا بك و بما انزلت و سمعنا و اطعنا ربنا امنا بما انزلت و اتبعنا الرسول
فاكتبنا مع الشاهدين پس ان تسبيح بگويد كه سبحان الله كما سبح الله شيء تا اخر چنانكه در اخر فصل پنجم از باب دوازدهم با تمام
از دعا نوشته شد پس بگويند اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد و آل محمد و اسئلك خير ما ارجو و خير ما لا ارجو و اعوذ

بك من شر ما احد ومن شر الا الحسد پس الحمد و آیة الکرسی یعنی آنکه بهترین تعقیبات و افضل‌ترین آیات و اعظم‌ترین
دعوات آیة الکرسی است چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از آبای کرام خود روایت کرده که حضرت پیغمبر صلعم
فرموده که چون حق تعالی اراده فرمود که الحمد و آیة الکرسی و آیة شهد الله و آیة الملک نازل سازد بعرش آویختند و هیچ حجاب
میان ایشان و حق تعالی نبود پس گفتند بار خدایا ما را فرو میفرستی بدار البلای ذنوب و نزد اهل عصیان و حال آنکه ما بطهارت تو
در آویخته‌ایم حق سبحانه و تعالی فرمود که بعزت و جلال خودم قسم که نیست مؤمنی و مؤمنه که در عقب هر نماز فریضه شما را بخواند الا
که او را در حظیره قدس خود جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت در او نگرم و هر روز هفتاد حاجت او برآورم که کمترین آنها
آمرزش باشد و پناه دهم او را از دشمنان و مانع دخول بهشت نشود هیچ چیز او را و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که
آیة الکرسی خواندن بعد از هر نماز فریضه بهتر است از هزار رکعت نماز تطوع و حضرت پیغمبر صلعم فرموده که اعظم آیتی که در کلام
الله و افضل آنها آیة الکرسی است و جابر بن عبد الله روایت کرده که حضرت رسول خدا صلعم فرموده که هر که آیة الکرسی در عقب
هر فریضه بخواند حق تعالی بنظر رحمت در او نگرد و گناهان او را بیامرزد و دو فرشته بار فرستد تا عملهای نیکوی او را بنویسند
و عملهای بد او را محو میکنند تا روز قیامت دیگران وقت و نیز از آنحضرت منقولست که آیة الکرسی را زبانیست که خدا را
تسبیح میکند نزد پایه ساق عرش و نیز فرموده که هر که آیة الکرسی بخواند در عقب هر فریضه حق تعالی بدست خود متصدی
قبض روح او شود چنان باشد که با پیغمبر جهاد کرده باشد و در راه خدا شهید شده باشد و در عیون اخبار از حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب مرویست که چون آیة الکرسی فرود آمد از گنج عرش هر بتی که در دنیا
بود بروی در افتادند و ابلیس علیه اللعنه آنقدر ترسید و قوم خود را گفت امشب حادثه عظیم واقع شده من بر دو برکه
و چون جمعیت پس در اطراف عالم گشت تا به مدینه رسید دید که حضرت رسول صلعم ... و کلام اعظم نازل گشت
حضرت رسالت پناه صلعم خبر داد با آیتی عظیم الشأن که از گنج عرش خدای است نزول یافته و از هیبت آن همه بتها بروی
در افتادند ابلیس نزد قوم خود آمد خبر داد همه غمگین شدند و نیز حضرت رسول الله صلعم فرموده که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در
هر کلمه پنجاه برکت و از حضرت امام محمد باقر مرویست که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه دنیا و آخرت
از او دور گرداند که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکاره آخرت عذاب قبر و نیز منقولست از حضرت امام محمد باقر
که هر که مداومت کند بقرائت آیة الکرسی بعد از هر فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و شیخ ابن ... عبد الله
روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شد و هول و هیبت در دلها پیدا آمد و خلایق را در صفها بایستانیدند
مرا پیش آوردند و در موقف قیامت حاضر کردند و از بهشت ... چون به بهشت در آمدم قصرهای بلند و کوشکهای مزین
عرض کردند از جمال و نیکویی آن حیران بماندم مرا گفتند درهای قصرها بشمار چون بشمردم پنجاه در بود پس گفتند خانها را
بشمار چون بشمردم صد و پنجاه خانه بود مرا گفتند این همه از تست من از شادی آن از خواب بیدار شدم و خدا را شکر
کردم و بعد از صبح نزد محمد بن سیرین رفتم که در تعبیر خواب کامل بود و این خواب را بدو عرض کردم گفت چنان می‌نماید که آیة الکرسی
میخوانده‌ای گفتم آری گفت از آنجا دانستم که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و پنجاه حرف و ثواب و خواص این از این زیاده

از آنست که در تحریرات گنجد و تمامی لا طائل بیمعنی اطناب نشد بعد از آیة الکرسی میباید که در عقب هر نماز دو آیه
آخر سوره البقره بخوانند که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که این دو آیه از گنجهای بهشت است و حق سبحانه و تعالی بدست خود نوشت آنرا
پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند بدو هزار سال و نیز فرموده که هر که این دو آیه بخواند در هیچ خانه شیطان داخل نگردد
شامل خود بسازد و شیطان ملعون گرد او نگردد و در خبر آمده که حضرت رسول صلعم را گفتند که از خانه ثابت بن قیس هر شب دزدی
میآمد بیاسند چراغ تا آنکه فرمود که آخر سوره البقره بخواند و آن آیه کریمه آمن الرسول است تا آخر سوره و در خبر است که حضرت
رسالت پناه صلعم این دعا در شب معراج میگفت چنانچه در صحیح مسلم آمده روایت از ابن مسعود که آنحضرت در شب که بسدرة
المنتهی رسید سه چیز او را عطا کردند اول نماز پنجگانه ۲ این آیات آخر سوره البقره ۳ آمرزش ذنوب کبایر امت
بعد از آنکه توبه کنند و از عبد الله عباس مرویست که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که ... دعا ... رسید که غفرانک ربنا و الیک المصیر
که حضرت ... یعنی ... ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ... ولا تحمل علینا اصرا ... کما حملته علی الذین من قبلنا
... ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به گوید ... واعف عنا واغفر لنا وارحمنا ... گوید
... انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ... و مداومت کردن بآیة الشهادة
نیز از مستحبات ... بعد از ... الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب
النار الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار آیة الشهادة اینست شهد الله انه لا اله
الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ... ان الدین عند الله الاسلام ...
... روایت کرده که هر که این آیه شهادت را بخواند ... وانا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی ...
... فرشته ... تا برای وی استغفار کنند ... روز قیامت ... هشت در
هشت ... بروی وی بگشاید ... در ... که در وقت خواب کردن این آیه ...
هفتاد هزار فرشته ... تا روز قیامت ... استغفار کنند ... تجارة ...
... اعمش ... شب ... انا اشهد بما شهد الله به
واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة ... الی یوم القیامة ...
این شهادة ... در ... تمام ...
... گفت ... تمام خدمت ... اکرم ...
... سال تمام شد ... از ابن مسعود ... که ...
... قیامت حاضر ... ای ... من ...
... در های بهشت برای او ... شود ...
... موافق ... صادق ... ارشاد ... دعای خیر ...
... از حضرت رسول الله صلعم مرویست که دو فرشته در هوا یکدیگر رسیدند یکی دیگر را گفت از کجا می‌آیی گفت از نزد

بنده عاصي كه هر روز معصيت ميكرد وهنوز رأيي از رد واينك ديوان اعمال سياه اوست كه ايمان مبراكه نوشته
ديگر گفت عجب حالتيست كه من بنام او برات آزادي از آتش دوزخ بر زبيق ميبرم نوشته اول از من شفيع و يعني كنم چون
تو از وجود ساندي اول شهادة بخوانند حق تعالي فرموده كه من گناه ومعصيتش و ايمان وسر تين بخشيدم واز سعيد بن جبير
روايتست كه سيصد وشصت بت در حرم كعبه بود چون اين آيه نازل شد همه بروي در افتادند وخواندن اين الملك با يزيد سنت
نيز در عقب هر فريضه سنتست ودر تلاوت آن ثواب بسيار است چنانكه بعضي از آن مذكور شد وان اينست قل اللهم مالك
الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك علي كل شيء قدير تولج الليل في
النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب بعد از آن اين آيه
تلاوت كند ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوي علي العرش يغشي الليل النهار يطلبه حثيثا
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين بعد از آن بگويد ادعوا ربكم تضرعا وخفية
انه لا يحب المعتدين ولا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمة الله قريب من المحسنين
وبعد از آن اين آيه بخواند كه خواص آن آنست كه بلاها دفع شود وحفظ شود وتعويذ كاملست وان اينست قل لن يصيبنا
الا ما كتب الله لنا هو مولينا وعلي الله فليتوكل المتوكلون وبعد از آن اين دو آيه بخواند لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه
ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
هر كه اين آيت مذكوره را در صبح وشام بخواند از جميع آفات ايمن باشد ودر بعضي روايات آمده كه هر كه بعد از نماز صبح
از تكبير بالحمي ... كه اين الهي ... بخواند وبا ... شود ... [illegible]
هيچ بلا مبتلا نشود وديگر از آن آيات يكي آنست كه در عقب نماز بايد خواند آنست وان يمسسك الله بضر فلا كاشف
له الا هو وان يردك بخير فلا راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم اين آيه مذكوره جهت دفع امراض
مجربست وديگر آيه كريمه وما من دابة في الارض الا علي الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين وديگر آيه
كريمه اني توكلت علي الله ربي وربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي علي صراط مستقيم اين آيات را بعد از هر فريضه
در صبح وشام بخواند ... ترسد محفوظ دارد ابوسعيد خدري روايت كند از حضرت پيغمبر كه هر كه آخر
سوره الكهف را در صبح وشام بخواند از سر قدم تا پاي باشد وآيات اينست قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي لنفد
البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر مثلكم يوحي الي انما الهكم اله واحد فمن كان يرجو لقاء ربه
فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا انس بن مالك از حضرت سيد ابرار روايت كرده كه آنحضرت فرمود كه هر كه
اين دو آيه بخواند هر روز دو اي ... قيامت كه اعمال حسنه او را كيل نمايند تمام تر آيد ودو آيه اينست فسبحان الله حين تمسون
وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي
الارض بعد موتها وكذلك تخرجون ودر روايت ديگر آخر سوره والصافات بآن ختم كند كه افضلست وان اينست سبحان
ربك رب العزة عما يصفون وسلام علي المرسلين والحمد لله رب العالمين ونيز از آنحضرت مرويست كه هر كه با ماعز ... [illegible]

اين دوايه مذكوره را بخواند تلافي كرده باشد هر عبادتي كه از وي فوت شده باشد از نوافل ودعوات وتسبيحات
ونيز فرموده كه هر كه در عقب هر نماز فريضه اين دو آيه بخواند بعدد قطرات باران وبرگ درختان وخاك زمين از
براي او حسنه بنويسد وضحاك روايت كرده كه هر كه اين دو آيه را با اين سبحان ربك رب العزة عما يصفون
تا آخر ختم كند ثواب او ده برابر ثواب كسي باشد كه دويست بنده آزاد كرده باشد وحق تعالي در اين آيه بندگان
خود را تنبيه ساخته با آنكه حضرت پيغمبر يكي از مردان شما نيست بلكه رسول وبرگزيده حق تعالي وخاتم انبياست
وختم جميع پيغمبرانست پس ذكر اين آيه بسيار كردن وصلوات بآن حضرت فرستادن در عقب صلوات خمس مستحسن
باشد وان آيه اينست ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين وكان الله بكل شيء عليما
وديگر حضرت سيد المرسلين را تخصيص صلوات برآنحضرت نيز فرموده ان الله وملائكته يصلون علي النبي يا ايها
الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما بر آنكه مؤمنان صلوات فرستند اين ابيات از لوازم شمرده وديگر اين آيه با نيز رحمة
فتح كشايش مهمات بخوانند كه ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو العزيز
الحكيم واين آيه نيز ثواب بسيار دارد كه ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله قل افرأيتم ما تدعون
من دون الله ان ارادني الله بضر هل هن كاشفات ضره او ارادني برحمة هل هن ممسكات رحمته قل حسبي الله
عليه يتوكل المتوكلون واين آيه قل يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب
جميعا انه هو الغفور الرحيم دالست بر نعم واسعه حق سبحانه وتعالي وحضرت باري جل جلاله در باب امت سيد
كائنات محمد مصطفي صلعم بمغفرت ورحمت خبر داده پس در خواندن اين آيه عظيم ثواب جزيل خواهد بود بعد از آن
خود را بر سوي الله ساخته سه مرتبه بگويد حسبي الله ونعم الوكيل نعم المولي ونعم النصير بعد از آن سنت حضرت
باري عز اسمه بوده بگويد هو الحي لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله رب العالمين فلله الحمد رب
السموات ورب الارض رب العالمين وله الكبرياء في السموات والارض وهو العزيز الحكيم وبعد از آن بگويد يا معشر
الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان وبگويد
هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم ونيز بگويد لا يستوي اصحاب النار واصحاب الجنة اصحاب
الجنة هم الفائزون لو انزلنا هذا القرآن علي جبل لرأيته خاشعا تا آخر سوره ودر انيست از حضرت رسول صلعم كه آنحضرت
فرموده كه از حضرت جبرئيل عليه السلام پرسيدم از اسم اعظم جواب داد بر تو باد كه نظر در آخر سوره حشر كني وبسيار كني قرائت
او را بار دوم وسوم سوال كردم همين جواب داد وابوامامه از حضرت پيغمبر صلعم روايت كرده كه هر كه خواتيم سوره حشر را
در شب يا روز بخواند ودر آن روز بميرد حق تعالي بر وي بهشت واجب گرداند سعيد بن جبير از ابن عباس نقل كرده كه حضرت
رسول صلعم فرموده كه اسم اعظم در شش آيه آخر سوره حشر است ومعقل بن يسار از حضرت رسول صلعم روايت كرده كه هر كه در صباح
سه بار بگويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وسه آيه آخر سوره حشر بخواند حق تعالي هفتاد هزار فرشته
را بر وي موكل گرداند تا او را نگاه ميدارند از جميع آفات وصلوات بر وي ميفرستند تا شب واگر در آن روز بميرد شهيد مرده باشد

واگر همین سورت در شبانگاه بخواند همین منزلت یابد و انس بن مالک نیز از آنحضرت روایت کرده که هرکه اول ن والقلم
القلم تا آخر او را بخواند پیش از آنکه بخواب رود و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و دیگر از خواص که مداومت از او رست
اینست که وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین آورده اند
که چون نظر زدن از قبیله بنی اسد حجی را که بحسد و چشم بد شهره داشتند اختیار کردند و مواعید بسیار ستظهی
ساختند تا بجمال عالم آرای سید عالم از سبب چشم بد آفتی رسانند و بدجنسی آنجماعت بر تبه بود که اگر یکی از ایشان
اراده کشتن کردی کنیز خود را گفتی زنبیل بردار و درهم اینجا بیاور و درهم از بیابان گوسفندی فربه دیدی
گفتی چنین که چرا نیست ومن مثل ان ... امد درحال ... و بر آن شتر ... بدادی و هر وقت که اگر اراده هلاک
کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی و بعد از آن نظر او را ساختندی فی الحال بمردی و در میان ایشان مردی بود که چشم
بد هر که افکندی از پای درآمدی و آن مرد را نخست بیرون تکلف ساختند و مرکه در خیمه دیگری شدی دامن خیمه برداشتندی باو
نظاره کردی القصه ایشان بیامدند و در برابر حضرت رسول ایستادند و آنحضرت تلاوت قرآن میکرد در آن نگاه میکردند
و گفتند مانند این مرد ندیده ایم در فصاحت و بلاغت و حسن صورت و سیرت حق تعالی قطعیت نظر شان او را از چشم زخم
ایشان نگاه داشت و این آیه فرستاد و در بعضی روایات آمده که حضرت پیغمبر در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند و آنجماعت
بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا حضرت بیرون آید و او را بدجنسی آفتی رسانند حضرت جبرئیل آمد این آیه را
بخواند و گفت یا رسول الله این آیه را تلاوت نما تا از چشم زخم ایشان ایمن باشی حضرت این آیه را بخواند در خود دمید و از
مسجد بیرون آمد چون چشم ایشان بر حضرت افتاد همه گریستند و بر روی درافتادند و حضرت بسلامت از ایشان و از حسن
بصری نقلست که دوای چشم زخم این آیه است و دیگر از خواص که مداومت او مستحسن است اینست
که لمن شاء منکم ان یستقیم وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین و روایات و اخبار در باب آیات مذکوره
بسیار است حذرا من الاطالة یعنی از قوم ساخت و دیگر در خواندن سوره والضحی ثواب بسیار است ابی بن کعب
از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که سوره را بخواند حق تعالی او را از کسانی کرد که شفاعت حضرت پیغمبر
شوند و بآن خشنود و خرسند کردند و بهشت در آیند و بعدد هر یتیمی و سائلی او را ده حسنه باشد و ابی بن کعب از
حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که سوره الم نشرح بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده باشد و مرا از غم
رهانیده باشد و شفاعت او بر او واجب و لیلة القدر را در طلعت و میکائیل احیا کرده باشد و از ابو عبدالله منقولست
که هر که این سوره را بسیار بخواند همچنان باشد که شمشیر کشیده در راه خدا جهاد کند و هر که آهسته قرائت کند همچون کسی باشد
که در خون خود ملطخ باشد در راه خدای و هر که بخواند بعد از نماز خفتن بیست و چهار در امان حق تعالی باشد تا صبح
و هر که بخواند هر شب هفت بار در امان خدای باشد و هر که مداومت کند بر خواندن سوره در امان حق تعالی باشد و روزی او فراخ
جائی بار رسد که مشکل نشود و هر که بخواند بر مال و متاع خود در حفظ و امان باشد از ... و از شیطان ... نقل کرده
و از ابن عباس که حضرت پیغمبر فرموده که هر که سوره قدر را بعد از نماز صبح هفت بار بخواند حق تعالی او را از دزدان نگاه دارد

و هر که بعد از نماز خفتن یازده بار بخواند هر کاری که داند حق تعالی و ملائکه را نگاه دارند او را از بدی نگاه داشت و دفع او از هر حوادث
و هر که بخواند در حاجت یازده بار نظر کند حق تعالی با دعاهای نظر رحمت و بر آورد حاجت او را و هر که بخواند نزد زوال آفتاب حضرت
پیغمبر را در خواب ببیند و هر که در شب جمعه صد بار بخواند از زنان نفقه گردد و دلالت کند حق تعالی او را بر اسم اعظم و هر چه طلب کند از حق تعالی
بدو رسانید و هر که بر وسوسه و شیطان بیاشامد حق تعالی از چشم او زیاده کرد اند و یقین او محکم کند و هر که ... از او بر طرف کرداند
و دیگر ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرد که هر که قرائت سوره اذا زلزلت کند همچنان باشد که قرائت البقره کرده و ثواب
کسی که ربع قرآن تلاوت نموده باشد یا ده حسنه در کشاف از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که چهار بار این سوره را بخواند چنان
باشد که قرآن تمام تلاوت کرده باشد و این روایت از حضرت رسول است که مردی از صحابه حضرت پرسید که نکرده گفت ای رسول الله
دیگر از من چیزی نیست که یاد کنم غیر سوم زمردی که از قل هو الله احد نیست گفت بلی هست و بود آن ثلث قرآنست میلی
آن زمرد که اذا زلزلت نیست گفت بلی هست که این ربع قرآنست باز زمردی که اذا زلزلت نیست گفت بلی هست
زمرد این ربع قرآنست بعد از آنکه مرد زمردی که ... و سه مرتبه تکرار زمرد و از حضرت ابو عبدالله منقولست که
مداومت قرائت اذا زلزلت کند و هر که قرائت اذا زلزلت ... باشد حق تعالی هرگز او را بر ابلای زلزله گرفتار نکند و از صاعقه
و آفتهای دنیا ایمن باشد چون بمیرد او را بسوی بهشت در وقت دخول حق تعالی با وحشتی که ... بگوید که ای ملائکه بهشت بر
جدا برای او ترتیب ساکن شود هرجا که خواهی دیگر ابی بن کعب روایت کرده از حضرت پیغمبر که هر که سوره الهیکم التکاثر بخواند حق تعالی
حساب او نکند بنعمتی که در دنیا انعام کرده باشد و از حضرت ابو عبدالله منقولست که هرکه این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی
برای او ثواب صد شهید بنویسد و او را در قیامت ثواب یکصد شهید و چهل صف ملایکه در نماز فرض و نافله با او نماز کنند
و نیز حضرت ابو عبدالله از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را بخواند در وقت از فتنه دجال محفوظ باشد
و ابو امامه از حضرت رسالت نقل کرده که هر که خواند این بحسنات بهشت برند و در روایت صحیح وارد شده که هر که در شب اول
قبر بیند بجا دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول الحمد یکبار و قل هو الله دو بار و آیة الکرسی یکبار و در رکعت دوم الهیکم
التکاثر ده بار بخواند بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان حق تعالی هزار
ملک بر قبر میت فرستد با جامه و ... و تا روز قیامت از تنگی نار و در قیامت و عطا کند حق تعالی بهر عدد که
وا بود از بخشیدن بر و ... تا بهشت و بر دارد از برای او هزار درجه و آنچه ... هدیه بخشند و در باب ... نیز مذکور
شده و هر که او را حاجتی باشد در وقت خواب هفت بار بخواند و با وضو بخواب رود در روشنی یابد از او در خواب آید
و هر که بخواند این سوره را دو بار بر ... باشد بالب زده حق تعالی و هر که بعد از نماز عصر تردیدت بر وزن ... تا آفتاب بخواند در
امان خدا باشد تا روز دیگر و حزب آفتاب دیگر هر کار از برای درد سر بخواند درد ساکن شود دیگر ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر روایت کند که هر که سوره کوثر را بخواند او را از نهرهای بهشت آب دهند و بعدد هر آبی که عباد و سیل نزد رب
خود گویا باشد در روز حشر و اهل کتاب و مشرکین از اسباب قربت و ساخته باشد ده حسنه که کاست فریاد او
منقول از حضرت ابو عبدالله روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قرائت نماید حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد

در زیر طوبی و هر که بعد از نماز آخرین شب هزار بار انا انزلناه بخواند حضرت پیغمبر را ص در خواب بیند و این از بوده مجربست دیگر ابی
بن کعب از حضرت سرور عالم ص روایت کرده که هر که سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چنان باشد که ربع قرآن خوانده و شیاطین
دور شوند و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن باشد و از جبیر بن مطعم روایتست که حضرت پیغمبر ص فرمود که ای جبیر خواهی که چون
بسفر بروی از همه یاران خود در پناه خدا باشی گفتم بلی یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قل یا ایها الکافرون و نصر و توحید و سوره فلق
و در قرائت هر یک از سورها ابتدا بسم الله کن جبیر گوید من مالی بسیار نداشتم چون بر قرائت این سورها مداومت کردم مال من
از همه کس بیشتر شد و در سفر بصلاح ... و از حضرت ابو عبد الله ص روایتست که قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست و چون از قرائت
فارغ باشد بگوید اعبد الله وحده و نیز مرویست از حضرت امام حسن بن علی که هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در فریضه
قرائت کند حق تعالی او را و پدر و مادر و اولاد او را همه بیامرزد و از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن‌تر
از آن داشته باشد و هر که قرائت کند در وقت طلوع آفتاب ده بار و دعا کند هر چه خواهد حق تعالی بر آورد حاجت او را و ابی بن کعب
از حضرت پیغمبر ص روایت کرده که هر که اذا جاء را در نافله یا فریضه بخواند حق تعالی او را بر جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث شود حق تعالی
نوشته از قبر او بیرون آورد و با او عهد کرده و نوشته باشد که او را امانست از آتش دوزخ و در روز قیامت هیچ چیز نکند مگر او را
بشارت دهند بانواع نعمت جنت و اصناف مکرمت دیگر ابی بن کعب از حضرت رسول الله ص روایت کرده که هر که سوره قل هو الله احد
را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده باشد و بعدد هر که ایمان آورده باشد بخدا و ملایکه و کتابها و انبیا و رسول وی و بروز قیامت
ده حسنه در دیوان او ثبت کنند و ابو الدردا از حضرت سید انبیا ص نقل کرده که فرمود که آیا هیچ کدام از شما نمی‌تواند بود که هر شب
ثلث قرآن را بخواند گفتم یا رسول الله که میتواند فرمود قل هو الله احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست و هر که سه بار
بخواند ثواب ختم قرآن در نامه اعمال او ثبت نمایند و هر که بعد از هر نماز بخواند نثار کند بکوکب بر سر او از آسمان و حق سبحانه و تعالی
بنظر رحمت در و نگرد و گناهان او را بیامرزد و هر چه سؤال کند از حق تعالی بار و کرامت فرماید هر گاه سؤال او مشروع و حلال
باشد و روزی او فراخ گردد و سکرات مرگ بر وی آسان گردد و از عذاب قبر نجات یابد و از فزع اکبر ایمن گردد و در روز قیامت
بر جنیبی سوار شود که از در سفید خلق شده باشد و در برابر خلایق حق تعالی بنظر رحمت در و نظر کند و او را بدخول بهشت
امر فرماید پس جو شاخ المتر که قرائت کند قل هو الله احد را زیرا که هر که قل هو الله احد را بخواند توکل کرده بر خدای تعالی
ملک را بر دو او را نگاه دارند و استغفار کنند برای او و حسنات بنویسند تا روز قیامت و هر که قرائت کند
را بنا کنند از برای او بهر حرفی درختی در بهشت که هر حرفی صد هزار شاخ باشد بعد در یک صحرای
باشد و در صفا و لطایف چنان باشد که تو زیاده میان مشرق و مغرب را روشن سازد و اسراف از طلای احمر سرخ
ثبات شود قاری این سوره را چون تصرف از آن اسم بهشت برند و در مکارم الاخلاق مذکورست از حضرت
علی ابن ابی طالب ص فرموده که حضرت رسالت ص فرموده که هر که دوست بدارد که از دنیا بیرون رود و از گناهان
پاک باشد و هیچ کس از وی طلب مظلمه نکند باید که بعد از نماز فریضه بر سر دوازده بار سوره اخلاص بخواند
دستها بر دارد بسوی آسمان و این دعا بخواند که اللهم انی اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک

... روایت است ... الغیوب ... و نیز از حضرت ... تمیم روایتست که هر که در خانه که این سوره خوانند فقر و فاقه از اهل
... خانه بیرون رود و ... انس بن مالک از حضرت ... الله ص خبر داده که هر که یکبار سوره اخلاص بخواند برکت
... از او ... بیدا شود و هر که دو بار بخواند اهل و اولاد ... برکت یابند و هر که سه بار بخواند همسایگان او نیز برکت
یابند و هر که دوازده بار بخواند ثواب هشتصد شهید یابد ... و چهار بار بخواند بنا کنند از برای او در بهشت سی قصر
و هر که چهل بار بخواند همسایه حضرت پیغمبر ص باشد در بهشت و هر که پنجاه بار بخواند ثواب عبادت صد سال در دیوان
اعمال او بنویسند و هر که دویست بار بخواند ثواب دویست بنده که آزاد کرده در نامه اعمال او ثبت نمایند و هر که چهارصد بار بخواند
در نامه اعمال او ثواب چهارصد شهید و گناه چهارصد ساله او را بیامرزند تکثیر باید دانست که هر یک ثواب اعمال او زیاده
بود ... فرموده الا آنست که از والدین و اولاد و خویشان و دوستان ... و هر که پانصد بار بخواند بیامرزد حق تعالی
او را ... و پدر و مادر او را و هر که هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند و از حضرت ابی عبد الله ص منقولست که چون
سعد بن معاذ وفات یافت حضرت پیغمبر ص بر وی نماز گذارد و فرمود که حضرت جبرئیل ص با هفتاد هزار فرشته بجهت نماز بر سعد نازل
گردید گفتند یا رسول الله این سعد از چه یافت فرمود که قل هو الله احد را ورد خود کرده بود و جنب او را در نشستن و برخاستن
و سوار شدن و راه رفتن بخواند و انس بن مالک روایت کرده که روزی با حضرت رسول الله ص در تبوک بودیم ... روز آفتاب
طالع شد نوری و شعاعی که هرگز ندیده بودیم گفتم این نور چیست که بر آفتاب غلبه کرده است ... شد حضرت
جبرئیل آمد و گفت یا رسول خدای که معاویه لیثی در مدینه فوت شد و حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده که بر وی
نماز گذارند حضرت ص فرمود که این مرتبه از کجا یافت جبرئیل ص فرمود که از بس که قل هو الله احد را حضرت ص فرمود که آیا دوست
که بر وی نماز ... پس طی الارض شد از برای آنحضرت بدینه آمد و با فرشتگان بر وی نماز گذارد و از حضرت ابی عبد الله
ص منقولست که هر که بخسبد از روز بر رو بگذرد که در پنج نماز خود قل هو الله احد نخواند ... ای بنده خدای
تو از نماز گذارندگان نیستی و هم از آنحضرت منقولست که هر که جمعه بر رو بگذرد که در آن هفته قل هو الله احد نخوانده
باشد اگر بمیرد بر دین ابی لهب مرده باشد پس ای عزیز باید که در قرائت این سوره تقصیر نکنی و اگر خواهی که از این
فواید بهره مند گردی باید که باعتقاد درست این سوره را بخوانی و از یکبار ... نمائی ... و خلق را بیازاری و از
محبان و دوستان حضرت علی ابن ابی طالب ص و فرزندان او باشی و بیزار از دشمنان کنی تا این مطلوب حاصل گردد
دیگر ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت ص فرموده که هر که معوذتین بخواند چنانست که جمیع کتب سماوی را
خوانده باشد و از حضرت ابو جعفر ص مرویست که هر که در نماز وتر معوذتین بخواند با قل هو الله احد ملایکه او را
گویند ای بنده خدای بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول فرمود و نیز از آنحضرت منقولست که روزی حضرت
رسول الله را ص مرضی و دردی شد بدین عارض شد جبرئیل و میکائیل بعیادت آنحضرت آمدند جبرئیل بر بالین آنحضرت

دستها را بردارند و هر دعا که خواهند بخوانند و در بعضی کتب عبادات منقول است که این دعا بخوانند الهی بحق سیدنا
و باعظم اسمائك و بالاء نعمائك و بحرمة انبیائك و بنور اولیائك و بدم شهدائك اللهم بحرمة الحسین و اخیه و جده
و ابیه و ذریته و شیعته و محبته نجنا من الهم الذی نحن فیه اللهم انی اسئلك صبرا جمیلا و فرجا قریبا و اجرا عظیما
و سعیا مشکورا و توبة نصوحا و ذنبا مغفورا و قلبا خاشعا و لسانا ذاکرا و علما نافعا و عینا ناظرا بالبکاء
نائما و اسئلك یا حبیب و نعیما مقیما و جنة و حریرا و نضرة و سرورا برحمتك یا ارحم الراحمین بعد از آن دو سجده شکر
بجای آورند و این سجده سنت مؤکد است بعد از تعقیب و باید که این دو سجده از تعقیب سازد و سنت در این
سجده شکر خود را بر زمین نهد و رو را بر زمین نهد و در بیان این دو سجده حدیث و حسب و ما در خاک نهد
و بالفعل در دعا طلب کند حاجتهای خود را و در هر سجده سه بار شکرا لله شکرا لله یا شکرا شکرا الحمد لله سه
مرتبه بگوید و چون از سجده فارغ شود دست بر موضع سجده بمالد و بر پیشانی خود از جانب چپ ببرد پس از جانب
راست بر روی خود ببرد آورد و در این حالت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الذی لا اله الا هو عالم
الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بك من الهم والغم والحزن والسقم والفواحش ما ظهر منها و ما
بطن سه بار این عمل کند و از جانب راست از عمل این ... و پیات ... که راه نماید ...
دست ... در رضای خود که هر گاه ... بگرداند سنت است که این دو سجده
شکر بجای آورده باشی و نیز باید دانست که در قران مجید و کلام حمید ملك علام پانزده موضع محل سجده است
چهار واجب و یازده سنت و سجدهای واجب در سوره الم سجده و حم سجده و والنجم و اقرأ است و اینها را سوره عزائم
خوانند و سنتی در سوره اعراف و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و در دو موضع و در فرقان و نمل و صاد و اذا السماء انشقت
و واجب است این چهار واجبه بر قاری و کسی که گوش کند اما بر کسی که قصد شنیدن نداشته باشد و بر گوش او خورد
در وجوب تردد و بعضی واجب است ... و استقبال قبله و سجود بر اعضای سبعه و نهادن پیشانی بر آنچه
باشد سجده بر و در این سجده رعایت کردن بهتر است و فتوی ... اما طهارت شرط نیست و ...
سجود بر ... که اگر ... ده مرتبه ... بجا کنند ... مرتبه سجده ... اما ذکر در این سجده واجب نیست
لکن سنت است که در این سجده بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
سجدت لك یا رب تعبدا و رقا روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که هر که سوره از سورهای سجده بخواند و سجده
نکند ... شود و گریستن آغاز کند و گوید وای بر من ... آدم ... سجده کرد و مستوجب بهشت شد
و من به ترك سجده ... روایت کنند که ... حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام در کشتی نشسته ابلیس
بماند و برو دنبال کشتی ... نوح گفت ای ابلیس بواسطه تو ... اهلاك ... کردی ...

بیغمبر ... که اگر ... آدم را سجده کنی توبه تو قبول کنم جواب داد ...
... سجده نخواهم کرد پس ... عجب ...
... که از ... و مکر و فریب دیو لعین ... یا رب
الهی ... بحق محمد رسول انام
... خاتم الانبیا ... او ... شفاعت ...
... در ... علی ... اولیا ...
... زین العباد ... باقر ...
... صادق ... بحق کاظم امام ...
... علی موسی الرضا ... بحق تقی سرور اتقیا ...
... بسوز دل ... عسکری
... هادی امام انام ...
در لطف ...
... کنام ...
... ز فیض ... الهی
...
...
...
...
...
...
...
... الکتاب بعون
... الله ...

تاریخ ... سنه ۱۲۸ ... من الهجرة النبویة المصطفویة
...

٧١٦

تاریخ بہار ہوا عا

۱۲۶۸

[illegible]

از کسی کہ کہ کلمہ
دو دو در قینا وہی شو کا پلینا نفی
جواب میکویم کہ دو دو در صا القی مستشہد صح
یا حسن

یا حسن
یا ابا عبدالله
حسین